

ایران و قصه ایران

جلد دوم

هشتم

بهرقون کرزن

ترجمہ

خواصی و حیات اندیشی



تکمیل شده تحقیق و تکمیل



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرُ عِبَادُ الدِّينِ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَتَبَيَّنُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابُ .

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند
و بهترینش را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که
خدای هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند.

ایران و قضیه ایران

نوشتہ:

جُرج. ن. کرزن

ترجمہ:

غلامعلی وحیدمازندرانی

جلد دوم

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۱۹۸-

کرزن، جورج ناتانیل کرزن، ۱۸۵۹-۱۹۲۵
Curzon, George Nathaniel Curzon 1st Marguis.

۲. ج. مصوّر، جدول، نمودار.

عنوان اصلی:

Persia and the Persian question

۱. ایران - سیر و ساحت.
۲. ایران - سیاست و حکومت.
۳. ایران - اوضاع اقتصادی.
۴. مسأله شرق (آسیای مرکزی).

الف. وحید مازندرانی، غلامعلی، ۱۲۹۱-۱۳۶۹ مترجم.

۹۵۵/۰۸

DSR ۱۳۲۵



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و امور ارشاد

ایران و نخبه ایران (جلد دوم)

چاپ اول: ۱۳۴۹؛ . . . چاپ چهارم: ۱۳۷۳

تعداد: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

۳۰	نقشه شهر	فصل نوزدهم: از تیران به اصفیان
۳۱	میدان شاه	در راه جنوب
۳۳	نقاره خانه	جدول ایستگاههای پستی
۳۴	مسجد شیخ لطف الله	ارهای قم
۳۵	مسجد شاه	۱—جاده کاروان روقدیمی
۳۷	دروازه عالی قاپو	۲—جاده ارا به رو
۳۸	قصر	در راه چه چدید
۳۹	چهل ستون	۳—جاده پستی
۴۲	ایوان	قم
۴۲	تختگاه	تاریخ
۴۳	نگارخانه	مقبره های سلطنتی
۴۴	تعزیف	بارگاه حضرت معصومه (ع)
۴۵	عمارت ها و ایوان ها	تمیرات
۴۵	هشت بهشت	شهر
۴۷	چهار باغ	مردم
۴۹	مدرسه شاه سلطان حسین	جاده پستی
۵۰	مسجد جمعه	کاشان
۵۱	بازار	صنایع آن
۵۱	تجارت	کشی
۵۲	واردات و صادرات	اهمی
۵۳	مصنوعات	عقرب
۵۳	اهمی و اخلاق آنها	قصر فین
۵۴	هیأت روحانی	بنده شاه عباسی
۵۵	قشوں	کوهروند (قهروند)
۵۵	زنده رود	جاده اصفیان
۵۶	پل مارنون	برج کبوتران
۵۶	پل علی (الله) وردی خان	درود به شهر
۵۷	هزار چریب	تاریخ
۵۸	پل چوبی	شاه عباس کبیر
۵۸	هفت دستگاه و آبینه خانه	پایتخت صفویه
۶۰	پل خواجه	

۱۰۷	نظریات مخالف	۶۳	پل شهرستان
۱۰۹	دارابکرد	۶۳	جلفا
۱۰۹	نتیجه	۶۴	فاریخ
۱۱۰	ورود به تخت جمشید	۶۶	جماعت ارامنه
۱۱۲	بند امیر	۶۷	کلیسا
۱۱۳	ورود به شیراز	۶۸	قبرستان
۱۱۳	تسکه الله اکبر	۷۰	ارامنه هتخد
۱۱۶	منظرة شهر	۷۰	حیات اعزامی کلیساي انگلستان
۱۱۶	تاریخ	۷۱	کلی اروپائی
۱۲۱	ازگ	۷۲	متارچبان
۱۲۲	قصر قدیمی	۷۴	آثار و خرابه ها
۱۲۲	بازار و کسب و تجارت		فصل بیستم: از اصفهان به شیراز
۱۲۳	شراب شیراز		جاده پستی
۱۲۴	سایر مصنوعات	۷۶	هیدوار
۱۲۴	مسجد و مدرسه	۷۸	قمه
۱۲۶	هردم و زندگی	۷۸	میدان جنگ ۱۸۳۵
۱۲۷	باغ عما	۷۹	مقصود بیک
۱۲۷	باغ تخت	۸۰	فارس
۱۲۸	باغ نو	۸۱	یزدخواست
۱۲۸	باغ جهان نما	۸۳	نمای خارجی
۱۲۹	باغ دلکشا	۸۴	وضع داخلی
۱۲۹	سعدی و حافظ	۸۵	جاده اضافی
۱۳۰	آرامگاه سعدی	۸۶	آباده
۱۳۱	قصر و جادها	۸۶	ده بید
۱۳۲	قبر در اویش	۸۷	منغاب
۱۳۴	ولایت دولتی اعلی	۸۸	خرابه های پاسارگاد
۱۳۵	شورابها	۸۹	۱- سکو
۱۳۶	ایلات فارس، قشقائی ها	۸۹	۲- برج- آتشگاه فیست
۱۳۷	تشکیلات آنها	۹۰	۳- ستون حاوی کتیبه
۱۳۷	وضع واردۀ فعلی	۹۱	۴- ستون دنیم ستون
۱۳۹	ایلات فارس و لارستان	۹۲	۵- تصویر مناسب به کوردوش
		۹۳	۶- مسجد هادرسلیمان
		۹۵	مقبره
		۹۶	روايت ايرانيان
		۹۷	اولین تطبيق آن با قبر کوروش
		۹۸	نویسنده کان کلامیک
		۱۰۲	موارد تشابه
		۱۰۳	موارد اختلاف
		۱۰۵	اصلیت پاسارگاد
۱۴۰	آثار دوره های هخامنشی و ساسانی		
۱۴۱	آثار دوره ساسانی		
۱۴۱	۱- کتیبه های حاجی آباد		
۱۴۲	۲- حجاری های نقش رستم		
۱۴۴	لوحد ادل - بهرام و ملکه		

فهرست مدل‌های جات

حفت

۱۸۷	دورنما	لوحة‌های دوم و سوم - نبرد
۱۸۸	بلکان بزرگ	حای سواره
۱۹۰	رواق خشیارشا	لوچه چهارم - نایورز بهرام
۱۹۰	کتیبه خشیارشا	لوچه پنجم - چنگ سواره
۱۹۲	بادکاری‌های سفر	لوچه ششم - بهرام دو و
۱۹۳	تالار مرکزی	درباریان
۱۹۴	ددوازه دومی	لوچه هفتم - هرم زدوار دشیر
۱۹۶	کاخ خشیارشا	۳ - حجاری‌های نقش رجب
۱۹۶	بلکان	لوچه اول - هرم زدوار دشیر
۱۹۷	حجاری‌ها	لوچه دوم - هرم زدوار دشیر
۱۹۹	مراسم در دروز	لوچه سوم - شاپور و کارد
۲۰۰	ستون‌ها	شاهی
۲۰۲	ازدایه و ابعاد	انتقاد
۲۰۴	سقف	کتیبه‌های ساسانی در تخت جمشید
۲۰۵	کاخ داریوش	آذربایجان‌نشی
۲۰۶	مدخل چناخی	چهانگردان ساق
۲۰۶	تالار مرکزی	الفی‌ای میخی
۲۰۸	کتیبه‌ها	تصاویر ممتاز
۲۱۰	بلکان چنوبی	نام واقعی
۲۱۰	نوع بنا	تاریخ استخراج و تخت جمشید
۲۱۱	مسئله دیوارها	۱ - خرابه‌های استخر
۲۱۲	کاخ اردشیر سوم	سه گنبدان
۲۱۳	کاخ خشیارشا	۲ - مقبره‌های پادشاهان در
۲۱۵	تپه بزرگ	نقش رستم
۲۱۵	بنای جنوب شرقی	علاوه خارجی
۲۱۶	بنای مرکزی	وضع داخلی
۲۱۷	تالار صدستون	مقبره اولی
۲۱۸	حجاری‌ها	مقبره داریوش
۲۲۰	طرح بنا	مقبره‌های سوم و چهارم
۲۲۱	دروازه پر و پیلا	نحوه مصری
۲۲۲	آیا بوسیله اسکندر دچار حریق	شرط و آئین زرده‌شی
۲۲۲	گردیه	می‌گویند آتشکاه بود
۲۲۴	راه‌های زیر زمینی	غرض از ساختمان آن چه بوده است؟
۲۲۵	مقبره‌های شاهی	آتشکده
۲۲۶	مقبره‌های میانی و چنوبی	۳ - خرابه‌های که در جملکه مانده
۲۲۷	تخت، جمشید واقعی	است
۲۲۸	شک و تردید استولن	۴ - تخت جمشید
۲۳۰	پاسخ	چکونگی ورود
۲۳۱	سرگذشت ویرانی آن	ایوان
۲۳۲	تاریخ سرشاهی درجهان هنر	با چه ساخته‌ای

۲۷۸	راه اجتناب از کتل‌ها	۲۳۴	نفوذ آشور
۲۸۰	خوتاب	۲۳۵	لیقیه و یونیه
۲۸۰	شیف	۲۳۶	مصر
۲۸۲	بوشهر	۲۳۷	یونان
۲۸۳	اهمالی و فرمانروایان	۲۳۸	ائز اصالت
۲۸۵	شهر	۲۴۰	زمینه محدود
۲۸۶	هوای آب	۲۴۱	نتیجه
۲۸۷	ریشه ر		
۲۸۸	نفوذ بریتانیا		
فصل بیست و دوم: از شیراز به بوشهر			
فصل بیست و سوم: ایالت‌های شرقی و جنوب شرقی		۲۴۳	شیب نرده‌بانی کوهستانی
۲۸۹	شهادت نقشه	۲۴۵	خان زینیان
۲۹۰	شهرهای صحراء	۲۴۶	دشت ارزن
۲۹۰	یزد و کرمان	۲۴۷	چاقوران
۲۹۰	تاریخ یزد	۲۴۸	کتل پیززن
۲۹۲	اندازه و ترکیب شهر	۲۵۰	کتل دختر
۲۹۳	زندگیان	۲۵۱	بادیه‌نشین‌ها
۲۹۴	یزد بازار بزرگ تجارت	۲۵۲	تحت تیمور
۲۹۶	عایدات و حکومت	۲۵۲	کازرون
۲۹۶	تاریخ کرمان	۲۵۴	دیداری از ویرانه‌های شهر شاپور
۲۹۷	شهر نو	۲۵۵	سفری سواره تا شاپور
۲۹۸	تجارت	۲۵۶	شهر ساسانی
۲۹۹	عایدات و حکومت	۲۵۸	ویرانه‌های فدلی
۲۹۹	صحراء کبیر	۲۵۸	ارگ
۳۰۰	دشت کویر	۲۵۹	نقوش پرجسته
۳۰۱	چگونه بوجود آمده	۲۵۹	لوحة اول شاپور - والرین
۳۰۲	انواع کویرها	۲۵۹	لوحة دوم شاپور - والرین و سیریادیس
۳۰۲	جهان‌گردانی که به کویر رفت	۲۶۱	ساحل مقابل و آب رو
۳۰۵	دشت لوت	۲۶۲	صحنه سوم - خلعت گرفتن سیریادیس
۳۰۷	بلوچستان ایران	۲۶۶	لوحة چهارم - اسیران
۳۰۸	شروع جهان‌گردان	۲۶۶	لوحة پنجم - هرم زدوفنسی
۳۰۹	دانستان مداخله ایران	۲۶۸	لوحة ششم - پیروزی خسرو
۳۱۰	هیأت مرزی سال ۱۸۷۰	۲۶۹	ارش هنری
۳۱۱	تصفات تدریجی ایرانیان	۲۷۰	غار و مجسمه شاپور
۳۱۲	سرزهین و مرد	۲۷۱	انسانیات داخلي
۳۱۴	دهات و وزرات	۲۷۲	کتل کمریع
۳۱۶	مکران	۲۷۴	جلکه خشت
۳۱۷	جلکه بلوع	۲۷۴	کتل ملویا معلمون
۳۱۸		۲۷۵	رودخانه دالکی
		۲۷۶	دالکی
		۲۷۷	برانجان

فهرست مدلر جات

نه

۳۷۰	بروجرد	۳۱۸	سرحد
۳۷۰	دزفول	۳۱۹	دیزک
۳۷۲	صایی‌ها	۳۲۰	سیاز
۳۷۴	دیرانهای باستان	۳۲۰	پمپور
۳۷۴	شوشان	۳۲۰	باشگرد
۳۷۶	لنتوس دیولا‌فوا		
۳۷۷	تپه‌های شوش		فصل بیست و چهارم: ولایات جنوبی
۳۷۷	اکتشافات دیولا‌فوا		
۳۷۹	مال امین	۳۲۲	زندگی صحر افشنی
۳۸۰	سوزان (شوش)	۳۲۳	عناسی‌بیکانه
۳۸۱	آثار دیگن	۳۲۳	ایلات ایران
۳۸۱	رودخانه کلون	۳۲۴	قرکها
۳۸۳	کارکوان	۳۲۴	عربها و کردنا
۳۸۵	لرها کوه کیلویه	۳۲۵	صفات ممیزه کلی
۳۸۷	لرها معمتنی	۳۲۶	سیاست ایران
۳۸۹	خوزستان	۳۲۷	ولایت لرستان
۳۹۰	عناصر عرب	۳۲۸	اصل و تبارانها
۳۹۱	عربهای کمب	۳۲۹	تعداد آنها
۳۹۵	محیسن	۳۳۰	فیلی‌ها
۳۹۵	شیخ مزعل خان	۳۳۰	پیشکوه
۳۹۷	سیاست ایران	۳۳۱	خرم آباد
۳۹۸	عادات اعراب	۳۳۲	پشتکوه
۳۹۹	طایفه هفت‌فتح	۳۳۴	تاریخ
۴۰۰	خلاصه	۳۳۶	جهانگردان انگلیسی
		۳۳۶	حسینقلی خان والی پشتکوه
		۳۳۹	کوهها و رودخانهها
		۳۴۰	صفات وزندگی آنها
۴۰۱	حوزه کارون	۳۴۱	بختیاری‌ها
۴۰۲	رودخانه کارون	۳۴۲	سرزمین آنها
۴۰۲	مجرای‌های قدیمی	۳۴۸	تاریخ ایشان
۴۰۳	مذاکرات نخستین	۳۵۱	چهاردهنگ
۴۰۴	اقدام شرکت لیج	۳۵۲	محمد تقی خان
۴۰۵	شط‌العرب	۳۵۸	هفت لک
۴۰۶	استحکامات عثمانی در قزوین	۳۵۹	مناصب سه‌گانه
۴۰۸	ایستگاه تلکراف	۳۵۹	صفات و احساسات حضرات سه‌گانه
۴۰۸	کانال حفار	۳۶۰	فهرست تیره‌ها
۴۰۹	شیرین کاری عثمانی‌ها	۳۶۲	مقرهای زمستانی و تابستانی
۴۰۹	پیاده شدن از کشتی	۳۶۴	زندگی و عادات بختیاری
۴۱۰	محمره (خرمشهر)	۳۶۶	قیافه و لباس
۴۱۱	کارگزاری‌های افغانی	۳۶۶	صفات نظامی
۴۱۴	مجرای بهمن‌شهر	۳۶۸	دزها

۴۴۷	وضع و موقع شهر	۴۱۵	چشم انداز
۴۴۸	کارهای آبیاری	۴۱۶	کورکلون
۴۴۹	۱- مجرای آب گرگر	۴۱۶	کفالگیان (قبان)
۴۴۹	بندها و آسیابها	۴۱۷	اقامتگاههای کنادر و دخانه
۴۵۰	۲- آب شطیط	۴۱۹	حیوانات شکاری
۴۵۱	بند و پل والرین	۴۱۹	اهواز
۴۵۲	قسمت شکسته آن	۴۲۰	شرشمعا (آشارها)
۴۵۳	۳- نهر مینه و	۴۲۱	بند بزرگ
۴۵۵	روايت راجع به والرین	۴۲۲	آپشار عمده
	توضیحاتی راجع به کار آبیاری	۴۲۳	آپشار آخری
۴۵۶	روزگار قدیم	۴۲۴	کانال یاتر ادوا
۴۵۶	ساختمان مجرای گرگر	۴۲۵	اهوازیا اگی نیز
۴۵۷	بنای بند بزرگ	۴۲۶	جنگ ۱۸۵۷
۴۵۸	ارگ	۴۲۷	بند ناصری
۴۶۰	نظام السلطنه	۴۲۸	آشنایی با سرکار میرزا
۴۶۰	قرخانه	۴۲۸	سبک تزویر آمیز او
۴۶۱	آداب	۴۲۹	میمانهای ممتاز او
۴۶۱	پایین آمدن از نهر گرگر	۴۳۰	میرزا بعد از استراحتی شباه
۴۶۲	بازموضوع میرزا	۴۳۱	افرادی بر جسته
۴۶۲	ضدیت باکشتی رانی کمپانی انگلیس	۴۳۱	سوza (شوش)
۴۶۳	وضع آینده در سال ۱۸۸۹	۴۳۲	کلون در بالای اهواز
۴۶۳	پیشرفت‌های بعدی	۴۳۳	رودخانه شاپور یا شاورد
۴۶۴	اقدامات عمومی	۴۳۴	نقله تلاقی
۴۶۵	اقدامات ایرانیان	۴۳۴	بند قیر
۴۶۶	سهم و فصیب انگلستان	۴۳۵	التقای سه رودخانه
	فصل بیست و ششم: بحریه	۴۴۵	آب در
۴۶۸	واهمه ایرانیان از ازدواجا	۴۳۶	آب شطیط
۴۷۱	خیالات عالی دریایی نادرشاه	۴۳۶	آب گرگر
۴۷۱	۱- دریان خزر	۴۳۷	شبی در بند قیر
۴۷۳	۲- خلیج فارس	۴۳۸	راههای شوشت
۴۷۳	کریم خان زند	۴۳۸	جزیره
۴۷۴	عهدنامه‌های انگلستان و ترکمن‌چای	۴۳۹	طلع آفتاب
۴۷۴	اشغال کردن آشوراده	۴۴۰	حوالی شوشت
۴۷۵	کشتی همایونی	۴۴۱	تاریخ
۴۷۵	خلیج فارس	۴۴۳	جمهیت
۴۷۵	پرسویس	۴۴۳	خسایص چدید
۴۷۷	شو (سوza)	۴۴۳	سردابها
	فصل بیست و هفتم: خلیج فارس	۴۴۴	تجارت و صنعت
۴۷۸	وضع تاریخی ممتاز خلیج	۴۴۵	نظریه ایاروسی درباره مردم آنجا
		۴۴۵	اخلاق جدید
		۴۴۶	جهره و لباس

فهرست مفردات

یازده

۵۱۷	گوادر	شرحی اجمالی درباره سواحل شمالی
۵۱۸	منظاره ساحل	۴۸۰
۵۱۸	تاریخ	۴۸۰
۵۱۹	نظارت	۴۸۱
۵۲۰	تاریخ عمان	۴۸۲
۵۲۲	خاندان حکمران	۴۸۳
۵۲۳	سید سعید	۴۸۴
۵۲۴	مسقط و زنگبار	۴۸۴
۵۲۵	شهر مسقط	۴۸۵
۵۲۷	برچ و بنها	۴۸۵
۵۲۸	دور نما	۴۸۸
۵۲۹	اقليم	۴۸۹
۵۳۰	شهر و اهالی	۴۹۰
۵۳۰	نمایندگی‌های خارجی	۴۹۰
۵۳۱	تجارت	۴۹۱
۵۳۲	مدعی قدیم	۴۹۲
۵۳۴	دلوران عرب	۴۹۳
۵۳۴	رأس هندم	۴۹۴
۵۳۶	دست اندازی انگلستان	۴۹۶
۵۳۷	طوابیف دزدان بحیری	۴۹۶
۵۳۸	اختلافات و عیود	۴۹۷
۵۴۰	شیوخ ساحل خلیج	۴۹۷
۵۴۰	قطلن	۴۹۸
۵۴۲	دعاوی عثمانی	۴۹۹
۵۴۳	جزایر بحرین	۵۰۰
۵۴۴	صید میوارید	۵۰۱
۵۴۵	تر تیب صید	۵۰۲
۵۴۵	محصول	۵۰۳
۵۴۵	تاریخ	۵۰۵
۵۴۸	وهابی‌ها	۵۰۶
۵۵۰	محمد بن رشد	۵۰۷
۵۵۱	کویت یا قرین	۵۰۷
۵۵۲	قاو (فو)	۵۰۸
۵۵۳	اثرات حمایت انگلستان	۵۰۹
۵۵۴	مقایسه با ادعای روس	۵۱۰
۵۵۵	اقليم خلیج	۵۱۱
۵۵۶	کشتی رانی تجاری	۵۱۳
۵۵۷	کشتی بخاری خلیج فارس	۵۱۴
فصل بیست و هشتم: درآمد منابع و مصنوعات		۵۱۴
۵۵۹	ارقام ایرانی	۵۱۵
		۵۱۶

۵۹۸	گزیاتر نجیبین	۵۶۰	طبقه بنده عواید
۵۹۹	جوب	۵۶۰	الف- مالیات بادرآمد ثابت
۶۰۰	گل و باع	۵۶۰	۱- وضع مالیات
۶۰۱	میوه	۵۶۰	مالیات زمین
۶۰۱	تاك	۵۶۲	نحوه پرداخت
۶۰۲	شراب ایرانی و میکسaran	۵۶۳	مالیات احتشام
۶۰۳	شراب سازی در حال حاضر	۵۶۴	باج سبیل ایلیاتی
۶۰۵	مشروبات الکلی	۵۶۶	۲- عایدات املاک شاهی
۶۰۵	چهارپایان؛ اسبها	۵۶۶	۳- گمرک
۶۰۶	قاطر	۵۶۶	سوء استفاده
۶۰۶	شتر	۵۶۸	۴- اجاره به او کرایهها
۶۰۷	صید هایی	۵۶۹	ب- عایدات فامرتب
۶۰۷	چرم	۵۶۹	۱- مصادرهای عمومی
۶۰۷	پشم	۵۷۰	۲- پیشکشی‌های نوروزی
۶۰۸	منابع معدنی	۵۷۱	۳- پیشکشی‌های فوق العاده
۶۰۸	تاریخ	۵۷۱	تنزل پول رایج
۶۱۰	اسخراج جدید	۵۷۱	مازاد
۶۱۱	شرکت معدن ایران	۵۷۶	مستمری‌ها
۶۱۲	مناطق معدنی	۵۷۷	معایب ترتیب مالیاتی فعلی
۶۱۲	۱- آذربایجان	۵۷۸	ضرورت ارزیابی جدید
۶۱۴	۲- کوه‌های البرز	۵۷۹	محاسبات عمومی
۶۱۵	۳- خراسان	۵۷۹	مالیات جدید
۶۱۶	۴- کرمان	۵۸۰	اصلاح گمرکی
۶۱۷	۵- نواحی مرکزی	۵۸۰	نظریه ایرانی درباره امور مالی
۶۱۸	۶- حدود ساحلی خلیج فارس	۵۸۲	نحوه هلاک داری در ایران
۶۲۰	هومیاگی	۵۸۲	۱- املاک سلطنتی
۶۲۰	نمک سنگی و گل اخرا	۵۸۳	۲- تیول‌ها
۶۲۱	سایر منابع معدنی	۵۸۳	۳- موقوفات
۶۲۱	آینده معدن در ایران	۵۸۳	۴- املاک خصوصی
۶۲۲	مصنوعات	۵۸۵	جمعیت
۶۲۳	فرش	۵۸۹	نظریه رؤسها
۶۲۵	شال- قلمک- مخلع و گلدوزی	۵۹۰	محصولات و مصنوعات
۶۲۶	محصولات هنری	۵۹۱	غلات
۶۲۷	خلاصه	۵۹۲	قدوشکر
	فصل بیست و نهم: بازار علایی و اجرات	۵۹۲	پنهان
۶۲۹	رشته تاریخ	۵۹۳	ابریشم
۶۳۰	ایران سر زمین را بطری	۵۹۳	تنباکو
۶۳۰	اقوام تاجر	۵۹۵	تریاک
۶۳۲	تفوق پر تمالی‌ها	۵۹۶	طرز کاشت
۶۳۳	اقدام انگلیسی‌ها	۵۹۷	گیاه‌های طبی
		۵۹۷	گیاه‌های مولد و نگ

فهرست مندرجات

سیزده

۶۳۴	کمپانی مسکوی و ایران
۶۳۵	هیئت‌های اعزامی تجاری
۶۳۹	عملت‌های شکست
۶۴۰	اجازه به س. انتولی شرلی
۶۴۲	جیلز هوین
۶۴۲	بلند پروازی فرانسوی‌ها
۶۴۲	سفارت هلشتاین
۶۴۳	پطر گبیر و کپانی روس
۶۴۵	جان الشون و یوناس هانوای
۶۴۶	دست کشیدن از کار
۶۴۸	بر از نامه
۶۴۸	عملت‌های شکست
۶۴۹	کمپانی عثمانی و شرق نزدیک
۶۵۰	کمپانی هند شرقی
۶۵۱	نخستین داد و ستدنا با خلیج فارس
۶۵۳	فرانسوی‌ها
۶۵۴	روسها
۶۵۵	هلندیها
۶۵۶	بغت و طالع انگلیسی‌ها
۶۶۰	تبییر صحنه کار
۶۶۱	تفوق روسیه در شمال
۶۶۳	تفوّذ انگلیس در جنوب
۶۶۴	منطقه میانه
۶۶۴	جمع صادرات ایران
۶۶۶	نوع واردات
۶۶۷	منابع اجتناس خارجی
۶۶۷	ارزش جمع واردات
۶۶۸	میزان برآورد مطابق عواید گمرک
۶۷۱	شریان‌های تجاری ایران
۶۷۱	منطقه شمال غربی
۶۷۱	۱- خط طرابوزان و تبریز
۶۷۲	۲- خط قفلیس- تبریز
۶۷۳	۳- خط آستانه- قیریز
۶۷۴	۴- خط اسکندریه- تبریز
۶۷۶	۵- خط رشت- تهران
۶۷۶	۶- خط مشهد- سر- تهران
۶۷۷	۷- بندرگز- استراپاد
۶۷۷	۸- خط عشق آباد- مشهد
۶۷۸	۹- مشهد به خیوه و بخارا
۶۷۹	۱۰- مشهد به افغانستان
	فصل سی‌ام: سیاست انگلیس و روس در ایران
۶۹۵	سیاست خارجی ایران و افغانستان
۶۹۷	عثمانی
۶۹۸	روسیه و انگلستان
۶۹۹	بیش‌آمدی بین گفتار سیاست دور قیب
۷۰۰	ربودن خاک ایران از طرف روسیه
۷۰۱	تفوق در حوزه شمال و شمال غربی
۷۰۲	وضع کار در شمال شرقی
۷۰۳	فتح ترکمنستان
۷۰۴	افزون خط آهن فاچیه ماوراء بحر خزر
۷۰۵	خلاصه وضع روسیه
۷۰۶	نقشه‌های تجاوز
۷۰۸	پرگهای از روزنامه نو وورمیا
۷۱۰	خدمات روسیه نسبت به ایران
۷۱۰	تأثیر دسمی
۷۱۱	چشم داشتی بر خلیج فارس
۷۱۲	ناکنیک آنها
۷۱۴	عقیده سابق ایرانیان
۷۱۴	رویه روسیه در مقابل اصلاحات داخلی
۷۱۶	و سمع طلبی ارضی دلیل نداد
۷۱۸	نقشه‌هایی راجع به خلیج فارس
۷۱۹	ناتوانی ایران
۷۱۹	علاقة انگلیس در کار ایران
۷۲۰	نقع تجارتی

۷۳۷	سیاست بریتانیا	۷۲۱	تاریخ روابط ایران و انگلستان
۷۳۹	برتری بریتانیا در من کن و جنوب	۷۲۳	تقسیم چهارگانه
۷۴۰	نفوذ انگلیس در تهران	۷۲۴	خطاط تئگرافی هندو اروپ
۷۴۱	نفوذ روسیه	۷۲۴	۱ - خط عثمانی
۷۴۲	وضع انگلستان در جنوب	۷۲۵	۲ - خط ایران
۷۴۳	مسئله دستگاه سفارت	۷۲۷	۳ - خط روسیه
۷۴۶	موانع اصلاحات	۷۲۷	۴ - خط جدید هندو اروپ
۷۴۹	آزار آمیدواری	۷۲۸	۵ - کابل های زیر دریائی
۷۵۱	وقایتی که تاکنون حاصل شده است	۷۲۹	بخش هند و ایران
۷۵۲	جانشین	۷۲۹	اعضاء و چگونگی کار
۷۵۲	سیرت ایرانی	۷۳۱	تأثیر آن در ایران
۷۵۳	شتاب بانانی	۷۳۴	پیشنهاد استخدام ماموران تلگراف
		۷۳۶	آنچه سیاستمدار و بازرگان نان بر عهده دارند

فصل نوزدهم

از تهران به اصفهان

در راه جنوب - بعد از چند هفته زندگانی فرین خوشی در تهران که مشمول لطف و مهمان نوازی سفارت بریتانیا بودم و اقامت در محیط دلچسپی که غالباً با هیجانات سیاسی پایتخت توأم بود باز سروکار ناگزیر با چاپارخانه و اسب پستی افتاد و راه طولانی بیش از ۸۰۰ میل سفر دور و درازم تا خلیج فارس آغاز شد. اما شرط سروت این است که با وجود اتهام و ملامتی که به دستگاه چاپار و حیوان وسیله سفرت آن نسبت داده‌اند خاطر نشان سازم که در خط سیر از تهران تا شیراز که پر رفت و آمدترین راههای ایران است هم چاپارخانه‌ها از آنچه در دیگر نقاط این کشور است وضع بهتری دارد و هم اسب‌ها چالاک‌ترند.

به جای اسبان و امانله و جاده‌های ناهموار که از خصایص عمدۀ مسافرتیم از مشهد تا تهران بود، این راه بواسطه وجود کوه‌هائی که سهل‌العبور تر است و اسکان برخورد و صحبت با اروپائیان که در تلگرافخانه‌های بین راه در فواصل ۶۰ تا ۷۰ میل مستقر بوده‌اند و همچنین در بیش داشتن شهرهائی بزرگ با شهرتی جهانی که در یکی استراحت کافی و در دیگری اقامتی طولانی بقدورم بود سفر جنوبی ام عاری از نگرانی و دغدغه‌ای شد که معمولاً فکر مسافر را آشفته می‌سازد.

در عمل هم دیده می‌شود که این جاده نه فقط فاقد وسیله آسایش نیست بلکه حسن و مزیتی هم دارد. از لحاظ تبع و تحقیق راجع به ایران مطالب بکر

و نابی در این خط سیر نیست و همان راهی است که تقریباً همه جهانگردان که از سمت جنوب به ایران وارد شده و یا از آن عبور کرده‌اند طی نموده و غالباً تعریف‌هایی در باره آن نوشته‌اند. من در اینجا به شرح وافی و کافی فقط آنچه در حال حاضر هست می‌پردازم و دریاب شهرهای بزرگ و تاریخی نیز بیش از سیافران دوره‌های پیش حق مطلب را ادا خواهم کرد.

جدول ایستگاه‌های پستی - در قسمت اول این جاده یعنی از تهران تا اصفهان
جدول ذیل نمودار مرآکز پستی و سافت هاست :

نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	مسافت به فرسخ	نام ایستگاه	مسافت به فرسخ
تهران با ارتفاع ۳۸۰۰ پا +	-	کوهروود (قهرود) با ۷۴۵۰ پا ارتفاع ۷		
رباط کریم	۷	بیدشک (سده+) جه	۶	
پیک	۶	سورچه خورت	۶	
کوشک بهرام	۶	گز	۶	
رحمت‌آباد	۶	اصفیان + با ۳۰۰۰ پا ارتفاع	۲	
قم با ۲۱۰۰ پا ارتفاع +	۶	جلفا	۱	
پاستگان	۶	جمع =	۷۲ فرسخ	
من سن	۷		یا	
کاشان با ۳۲۰۰ پا ارتفاع	۶		۲۸۵ میل	

راههای قم : بین تهران و قم که تقریباً صد میل است سه جاده هست و تا این اواخر هرسه، محل رفت و آمد بوده است و بین آنها رقابتی است که خاص محیط ایرانی است.

۱ - جاده کاروان رو قدیمی - اول جاده کاروانی قدیمی است که تا ده پانزده سال پیش هر سافری طی کرده است و نویسنده‌گان متعددی شرح آنرا

+ علامت ایستگاه تلگراف.

نوشته‌اند. این راه از دروازه شاه عبدالعظیم شروع می‌شود و پس از عبور از کنار بارگاه مزبور به دهکنار گرد می‌رسد و بعد از آنجا به یک رشته دره‌های خالی و ملال انگیز به نام دره ملک‌الموت منتهی می‌گردد و از آن جهت به این اسم خوانده می‌شود که به رسم خرافاتی ایرانی آن نقطه محل اجنه و غولها است.

این دره که به هیچ وجه تفاوتی با نظایر آن در سایر نقاط ایران ندارد و به مراتب هم از بسیاری از آنها سهل‌تر و کمتر زنده است از چند جهت نظر اروپائیان را جلب کرده است چون در حینی که کرپوتو شاعر ماب آن را دره خاکی خواب آوری ذکر نموده، سرجان ملکم که دست کم این بار عنان اختیار کلام را از دست داده است آنجا را دارای مهیب ترین کتل‌ها و دره‌های شمرده است که در عمر خود دیده بوده است.

پس از ترک این ناحیه کوهستانی جاده به سمت حوض سلطان پائین می‌رود. در آنجا آب انباری بود که از چندین قنات حدود شمالی کویر آب می‌گرفته است. این کویر یا نمک زارها را عموماً انتهای غربی دشت کویر ایران شمالی محسوب می‌دارند که از سمت مشرق به دریای نمک (که فقط در سال جاری کشف شده است) ارتباط می‌یابد. اهالی محل معتقدند که آنجا سابقاً دریا بوده و هنگام تولد نبی [اسلام] خشک شده است. بعد از عبور از کویر که بالغ بر دو سیل عرض دارد جاده از رودخانه قره چای بوسیله پل دلاک طی می‌شود و آن پلی سنگی است که از قرار معلوم دلاک سرشناسی ساخته یا تعمیر کرده است. می‌گویند شاید این دلاک در دستگاه شاه عباس خدمت می‌نموده است سپس جاده به شهر قم می‌رسد.

۲ - جاده ارابه رو - راه دیگر که سیم‌های تلگراف هند و اروپا در کنار آن نصب شده است همان جاده ایست که پدر امین‌السلطان فعلی در سال ۱۸۸۳ - ۱۸۸۴ ساخته و قصده اصلی هم این بوده است که از تلیکا و تارانتاس^۱ برای مسافت زوار استفاده بشود و برای آسایش این جماعت کاروانسراهایی با سردرهای

۱ - وسائل نقلیه که با ارب کشیده می‌شود و بیشتر در روشیه متداول بوده است.

کاشی در علی آباد و منظریه و قم ساخته اند. فواصل این نقاط به شرح ذیل است:

از تهران به حسین آباد شش فرسخ ، علی آباد هشت فرسخ ، منظریه پنج فرسخ ، قم شش فرسخ ، جمعاً بیست و پنج فرسخ . کار این جاده لنگه شده است و یا لااقل از ابتدا درست نگاهداری نشده بوده است ، ولی چون این خط را شرکت جدید عهده دار تلگراف تهران - بروجرد - شوستر از امین‌السلطان خریده است بعید نیست بزودی مرتب و مورد استفاده واقع گردد.

دریاچهٔ جدید . اکنون به قسمت جالب توجه داستان می‌رسیم . بزودی پس از خاتمه ساختمان این جادهٔ جدید در کویری که نامش را پادکرده‌ام و جادهٔ قدیمی کاروان رو از میان آن می‌گذرد دریاچهٔ شور بسیار وسیعی پیدا شده است . این موضوع به قدری تولید هیجان نموده و جالب توجه واقع شده بود که شاه نیز از آنجا دیدن نمود ، و تعریف این دریاچه به قلم همایونی در روزنامهٔ ایران شماره‌های ۱۰۹ و ۱۸۸۸ مه سال ۱۸۸۸ درج شده و ئنرا شیندلر آن را ترجمه کرده و با خصیمهٔ کردن نقشه‌ای در نشریهٔ انجمن جغرافیائی پادشاهی منتشر گردید . اعلیحضرت بی تأمل وجود دریاچه را به آبی که در کویر مانند چشمه‌های زیر زمینی جوشان است نسبت داده‌اند ، ولی باید دو شرح دیگری را که در این باب رایج است ذکر نمود .

بنا بر روایت ، سدی در قره‌چای پائین پل دلاک در سال ۱۸۸۳ شکست و آب به زمین‌های گود کویر سرازیر شد و بنا بر قول دیگر که بیشتر احتمال صحت دارد سد بخودی خود نشکسته است ، بلکه بوسیلهٔ امین‌السلطان یا عمال او عمداً خراب شده است تا راه کاروان رو قدیمی را آب فراگیرد و وسائل نقلیه ناگزیر شوند که از راه جدید رفت و آمد و در کاروانسراهای نو توقف نمایند . بهر حال دریاچه‌ای هست که حالاً دو رودخانه یکی قره چای از ساوه و دیگری رود اناریار که گاهی اشتباهاً آب خونسار و جربادگان نامیده می‌شود از راه قم به‌آن می‌ریزد و حدس این است که این دریاچه از بین نخواهد رفت .

۲ - جاده پستی - بعد از آنکه امین‌السلطان جاده کاروان رو قدیمی را با موفقیت از کار انداخت ناگزیر شد که از عهدۀ مقامات پستی و سرویس چاپار برآید و می‌گویند که بواسطه اختلافی درباره همین موضوع بین او و امین‌الدوله وزیر پست و معادن سبب پیدایش جاده سومی شد که در سمت غربی جاده دیگر واقع شده و در موقع سماورتم به ایران راه چاپاری به مقصد قم بوده و همان راهی است که من هم طی کردم. من تهران را از طریق دروازه همدان ترک و در جاده کاروانی اصلی به طرف مغرب حرکت کردم و به نقطه‌ای قدری بالاتر از ده رباط-کریم رسیدم که رشتۀ واحد خط تلگراف بعداد که مهندسان انگلیسی نصب و سپس به دولت ایران تسلیم کرده بودند از همانجا عبور می‌کند.

در شانزده میلی تهران از رودخانه باریک کرج که بین دو کناره بلند جریان داشته و پلی یک دهانه بر آن ساخته بودند گذشتم. رباط کریم دهکده‌ای است با خانه‌های پراکنده و گودال‌کثیفی در میان خیابان. آن راه از آنجا تا پیک^۱ چندان قابل توجه نیست و فاقد آثار حیات است و چون بسطح همواری می‌گذشته از لحاظ سفر چاپاری وضع مساعدی داشته است. تپه‌های کوتاه جلگه را از دو سمت فراگرفته و در حدود چهار میلی پیک جاده به صورت دره‌ای دورانی و برشیب و فراز در می‌آید.

دماوند و رشته‌های البرز را همواره در پشت سر خود می‌دیدم که یکی جامۀ سرخ فام بر تن داشته و دیگری پوشش نازکی از برف که در هر ربع ساعت رنگ و سایه متفاوتی می‌یافتد، گاهی صورتی می‌نمود و گاهی خاکستری و درحالی غروب هم به رنگ سرخ و زعفرانی در آمد.

در پیک چاپارخانه‌ای یافتم که دو برج و بالاخانه داشت با پنجه‌های گشاده معمولی و درهای باد کرده. از آنجا راه در کنار کشتزار به طرف مشرق و از میان تنگه‌گردی در جهت تپه‌های مجاور پیش می‌رود تا محلی که رودخانه شوراب

به دریاچه جدید می‌ریزد. در هنگام صحیح سطح شفاف نمکی آن زیر تابش خورشید می‌درخشد. در اینجا من نمونه سبک نگارش اعلیحضرت را از شرحی که راجع به منظره آن حوالی نوشته اند نقل می‌کنم:

« در این فصل بهار که شترها بچه‌دار می‌شوند، طراوت صحراء و صافی هوا و جلوه دریاچه با انعکاس تابش خورشید بر آن و پهناى دشت و خیل شترها با نوزادان آنها و ساربانها و فرزندان ایشان که سرگرم شترداری بودند و چادرهای سیاه افراد بویی و رمه گوسفندان که در صحراء مشغول چرا بودند همه نشاط انگیز است ».

بعد از طواف کناره غربی دریاچه برای نخستین بار به جاده ارابه رو تهران برخورد می‌کنیم که در آن حدود شانزده پا عرض دارد و قدری هم جلوتر در بالای تپه‌ها به جاده چاپاری مربوط می‌گردد. هنگام پائین آمدن از این ارتفاعات بوسیله تنگه سهل العبوری به کاروانسرای نو و عالی سنظریه وارد می‌شویم و آن جا سردر کاشی خیلی زیبا و همچنین علامت شیر و خورشید هست که بر سنگی کنده‌اند. قدری جلوتر قبل از ورود به یگانه ایستگاه پستی رحمت آباد رودخانه فرهچای که از ساوه جاری است پل سنگی بزرگی است که محکم ترین ساختمانی بوده که من تا آن موقع دیده بودم.

از پل کوتاهی گذشتیم و به دره تازه‌ای آمدیم و بزودی آثاری توأم با رنگ سبز و خالی نمایان بود و علامت این بود که به شهر بزرگ نزدیک شده‌ایم. از آنجا گندبد زرین و مناره‌های حرم حضرت فاطمه (ع) با درخشندگی تامی در زیر تابش آفتاب دیده می‌شود. قدری که جلوتر می‌رویم بنای مقدس، بزرگ تر می‌نماید و معلوم می‌شود که شامل دو گندبد مطلقاً و پنج مناره بلند است که دو منار مقابل یکدیگر و مناره واحدی نیز نزدیک گندبد بزرگ هست.

در میان درختان در نقطه‌ای مجزا و برجسته بام کاشی کاری امام زاده‌ها دیده می‌شود که مقبره مؤمنانی است که استخوان آنها را برای دفن کردن در خاک

ستبرگ قم انتقال داده‌اند. می‌گویند سابقًا بالغ بر . . . تا از این مقبره‌ها در حوالی شهر بود که بعضی از آنها هنوز وضع درستی دارد و آیات قرآن به خط نسخ بر کاشی‌های گنبد آن منقوش گردیده و بعضی دیگر هم بکلی ویران است و کاشی‌های آبی را کنده‌اند و لانه‌های پرنده‌گانی از قبیل لک‌لک شده است. چشم انداز شهر درست جنوب شامل یک رشتہ تپه‌ها با حواشی باریک و شکل و وضع بسیار خشک و خالی است و متناسب با عادت قدیم خرافات پرستی و تعصب آمیز این شهر است.

قم - در حوالی شهر کشتزار فراوان دیده می‌شود و در پیچ هر کوچه دورنمای گنبد حضرت فاطمه (ع) به نظر می‌رسد. نزدیک دروازه شهر رودخانه‌اناواربار هست که به سمت دریاچه جدید جاری است و پل نسبت بزرگی با نه طاق بر آن ساخته‌اند. در طرف دیگر رودخانه، خانه‌های دوطبقه است که پنجره و ایوان‌هایی مشرف به رودخانه دارد و این سبک تجمل قسمت خارجی سازل در ایران کمیاب است. بقیه شهر از مسافت دور به صورت آلونک‌های کوتاه آهکی است.

من در راه چاپارخانه ازیان بازار گذشم. محل جدید چاپار در کاروانسرائی است مقابل بازار که سرپوشیده و راسته درازی است فقط چند معبر اریب دارد. محوطه بازار عریض و دکان‌ها بزرگ و پر از جنس است و ازدحام افراد و شتر و اسب و الاغ و گوسفند بیش از سایر جاهاست. سپس پیاده به تماشی آن حدود مسجد رفتم که برای افراد بیگانه و مسیحی مجاز است. در بیرون دیوارهای گرد آن، گورستان وسیعی با هزاران قبر سنگی و گلی که غالباً ذر حال وارفتگی بود. جادوگری آن محل بی تناسب را صحنه عملیات خویش کرده بود و عده زیادی را مجذوب.

سواره از جلو در مسجد بزرگ گذشم و به آن خیره شده بودم که موجب جلب توجه عده‌ای کنجکاو شد. محوطه وسیع مستطیلی را دیدم با غرفه‌های کاشی-

۱ - نام قم را سرسری و بی دلیل از ریشه کوه می‌پندارند و این فلز بدون شک در کوه‌های آن حوالی هست. نام سابق آن کومیندان یا کومیدان بود که اسم یکی از چند دهی است که در قرن هشتم میلادی از محلات شهر قم به شمار می‌رفت. است.

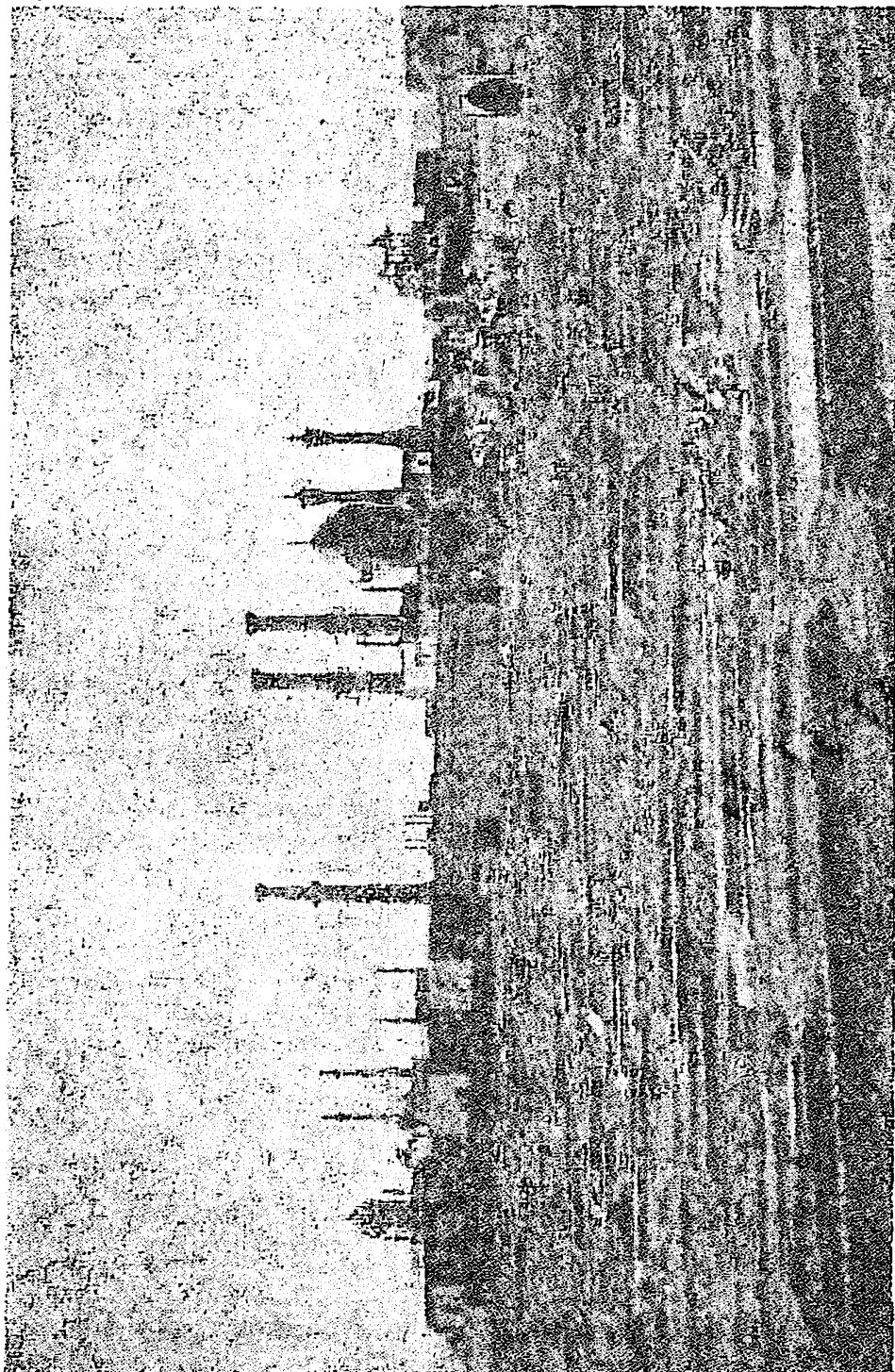
کاری در سراسر دیوار و حوض بزرگی در وسط که مخصوص وضو بود. فریزر در سال ۱۸۲۱ با لباس مبدل به محوطه مسجد داخل شد و مزار را هم دید. دکتر ییک نل^۱ به نام سفر مکه به کعبه هم رفته بود در سال ۱۸۶۹ به صورت حاجی وارد صحنه شد. آرنولد در ۱۸۷۵ فقط به حیاط خارجی قدم نهاد و در خاطر داشت که شرط احتیاط آن است که جلوتر نزود. کسانی که زیاد حادثه جو نباشند به مشاهده آنچه از لای دروازه میسر است اکتفا می‌کنند.

تاریخ - قم دارای دو مین بارگاه بسیار مقدس مذهبی در ایران و آرامگاه چند تن از پادشاهان آن است. قبل از هم اشاره کردم که امام رضا (ع) بواسطه علاقه سرشار، عده‌ای از منسوبان خود را در زمان حیات به قصد خدمتگزاری و بعد از مرگ هم نعش آنها را از نقاط متعدد ایران که دوست می‌داشته پراکنده ساخت. در قم آرامگاه خواهرش حضرت فاطمه (معصومه «ع») است که می‌گویند بواسطه مظالم خلفا از بغداد گریخته بود و در این محل رحل اقامت افکنده و درگذشته است. روایت دیگر این است که در راه سفر طوس که به عزم دیدار برادر می‌رفته در این نقطه بیمار شده و رحلت کرده است و می‌گویند که برادرش هم به پاس این واقعه هر روز جمعه از بارگاه خود در مشهد برای بازدید خواهی به قم می‌آید.

چنین بنظر می‌رسد که قم از دیر زبانی پیش وجود داشته، هرچند که قبول قول افسانه وار ایرانیان خالی از محظوظ نیست که زمان آن را به روزگار تهمورس یا کیقباد نسبت می‌دهند. در هر حال تا درگذشت حضرت معمومه (ع) و به خصوص تا وقتی که تشیع مذهب رسمی ایرانیان نشده بود اهمیت مذهبی آنجا شروع نشده بوده است.

تیمور این شهر را غارت کرد و از آن پس به حالت نیمه ویران فعلی باقی مانده است و یا بطوری که هربرت حیرت انگیز می‌نویسد: « هنوز جامه کهن در بر دارد، زیرا که در حال حاضر از عظمت گذشته آن فقط نامی باقی است ».

قبرستان و مسجد قم



با این وصف در اثر توجه پادشاهان صفوی، این شهر تجدید حیات نموده بله های پاکیزه ای در کناره رودخانه ساخته اند. ساختمان بازارهای وسیع و کاروانسراهای عالی موجب افزایش داد و ستد های تجاری گردید. بارگاه را بنا کردند و پادشاهان پی در پی بر زیور و آرایش آن بیفزودند. شاردن سی نویسند که بنا بر قول اهالی در زمان او شهر شامل ... خانه بود، ولی علی رغم خوش باوری ما و بالغه اهل محل، هربرت قبل از آن تاریخ ولوبرن بعد آن هر دو مقدار خانه هارا ... نوشته و افزوده اند که ساختمان هائی خوب و دلپذیر و محتوى اثاث ممتاز داشته.

در سال ۱۷۲۴ افغان ها حتی بیشتر از تیمور صدمه وارد شهر را به کلی، ویران کردند. در سال ۱۸۷۲ سکنه آن ... ۴ و در سال ۱۸۸۴ معادل ... ۷۰۰۰ و آمارهای بعدی ... ۲۰۰۰ تا ... ۳ و انmod کرده اند که گمان می کنم رقم کوچک تر بیشتر قابل اعتماد و دائمی است و رقم ثانوی اتفاقی و مختص ایام زیارتی است.

سقیره های سلطانی - از قرن هفدهم به این طرف قم آرامگاه چندین تن از سلاطین ایران شده است. در آنجا شاه صفوی اول و شاه عباس دوم و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین از سلسله صفویه مدفون شده اند و از سلاطین قاجار فتحعلی شاه با دو فرزندش در عمارتی جدا گانه کنار شهر و محمد شاه در آنجا مدفون اند. بایستی که نعش های متعددی در نقطه واحدی دفن شده باشد، زیرا که بنا بر اطلاع از منابع ایرانی ۴ ۴ قبر مقدسان و شاهزادگان در آنجا است و مقبره آنها را که از سرمه های سفید و سرم و عاج و چوب آبنوس و چوب کافور تهیه شده است با پرده های گرانبها پوشانیده اند و ملاها شب و روز به تلاوت قرآن مشغول اند، اما در نظر زوار حتی خالک قبر سلاطین در مقابل تربت حضرت مصوصه (ع) قادر و منزلتی ندارد.

بارگاه حضرت مصوصه (ع) - شاردن، تاورنیه، لوبرن و چند تن دیگر تعریف های دقیق با تصاویری از بارگاه اصلی به جا گذاشته اند که راجع به آن هربرت با کلام ابیام آمیزی فقط می گوید: «شکل بدیعی دارد» در جلو آن چند بحوطه است و حیاط بیرونی مشجر است و از حیاط اصلی که به شکل مربع است

با دوازده پله مرمری به ایوان صحن وارد می‌شوند که مزار حضرت معصومه (ع) در آنجاست و بوسیله سه دربزرنگ که یکی از آنها نقره‌کاری است به ضریح مستطیل شکلی می‌رسند که در زیرگبد زرین واقع و در درون آن مقبره حضرت فاطمه (ع) است که روی آن را با خشت‌های سیمین که با سبک عربی نقاشی شده است فرش کرده‌اند و با پارچه‌های زردوز که از هر طرف تا کف زمین کشیده شده است و درب نقره بزرگ دارد که ده پا ارتفاع آن است و در فاصله نیم پا مقبره واقع است و بر هر گوشۀ ضریح قبه‌هایی از طلای ناب هست و از داخل هم پرده‌ای مخملی کشیده‌اند که با این ترتیب فقط از طریق خصوصیت و یا پرداخت وجه اسکان نظاره‌ای بر خود مزار هست.

روی مقبره که ده پا ارتفاع دارد چندین قندیل نقره دیده می‌شود که هیچوقت روشن نمی‌کنند و در آن آتش و یا جنس مایعی نمی‌ریزند، زیرا که ته ندارد. بر ضریح چند کتیبه با خط طلائی که برورقه‌های ضخیمی نوشته‌اند آویزان و آن در مدح و ثنای حضرت معصومه و آل نبی (ص) است^۱.

بعد از بالا رفتن از پله‌های مرمری زوار کفش از پای در می‌آورند و اگر عصا یا سلاحی همراه دارند همانجا می‌سپارند و هنگام ورود به صحن زانو بر زمین می‌زنند. ابتدا استغاثه می‌کنند و سپس ضریح نقره را می‌بوسد و با شوق و علاقه دعا می‌خوانند و بعد از تعظیم و سلام مجدد و پرداخت انعام به خادم آنجا بر می‌گردند و با این ترتیب می‌پندازند که گامی به بهشت نزدیک تر شده‌اند.

تعظیرات - در این دوره شکوه بارگاه با گبد طلائی و بناره‌های کاشی کاری آن سرهون توجهات خاندان سلطنتی قاجار است. فتحعلی شاه در ابتدای زندگانی نذر کرده بود که اگر پادشاه شود بر زیور و جلال قم یافزايد و اهالی آنرا از مسالیات معاف کند، اما اطمینانی نیست که او به نذر دوم خود رفتار کرده باشد هرچند که شهر

۱ - رجوع شود به سفرنامه شاردن، ولی فریزر در سال ۱۸۲۱ نوشته است که مقبره و ضریح از چوب سنبل (چوب خوش بوئی است) ۱۲ پا در ۸ پا طول و ۷ تا ۸ پا ارتفاع بوده و ضریح نقره هنوز در آنجاست.

قم و توابع آنرا تیول مادر خود ساخت ، ولی شرط راجع به بارگاه را چنانکه باید وشاید انجام داد . وی به جای روکاری کاشی گنبد خشت های مسین زر اندود گذاشت و مدرسه‌ای در جوار آنجا ساخت با درآمد موقوفه‌ای برای تحصیل یک صد طلبه و نیز بیمارستان و مهمانخانه‌ای تأسیس نمود وی گویند هرساله ۱۰۰۰۰ تومان خرج آنجا می‌کرده است و هر وقت که به قم می‌رفته راه تا حرم را پیاده می‌پیموده و هنگامی که دور از آنجا (در اصفهان) وفات یافت بنا بر وصیتش اورا در قم دفن کردند.

اخیراً گنبد دیگر را هم بطلأ کردند و یکی از شاهزادگان که حاکم همدان بود در آنجا ساعتی نصب کرد . رونق درخشنان حیاط وسیعی که من در یک نظر دیده بودم می‌گویند نتیجه تعمیرات دوره امین‌السلطان مرحوم بوده است . در یکی از حرم‌ها کتیبه‌ای خطاب به حضرت علی (ع) هست که بواسطه اصحاب روح بخش مضمون آن شایسته است در اینجا نقل شود :

« ای ذات وصف ناپذیر به راستی که از برکت وجود تو است که طبیعت سرشار از نعم و شایسته ستایش است ، اگر هدف غائی از آفرینش ، ظهور وجود بی مثال تو نبود حوا همواره باکره و آدم پیوسته عزب می‌ماند ».

شهر - قم به راستی وضع ممتازی دارد که شاید در یک نظر آنجا را محل متناسبی برای پاپتخت شدن جلوه می‌دهد . شهر در کنار رودخانه واقع شده است و وضع مرکزی عالی دارد و بسیاری از جاده‌ها از قم می‌گذرند : از تهران از قزوین از سلطان آباد (اراک) از بروجرد از یزد و از اصفهان و یکی از دو سه مهمانخانه شایسته این نام را در سراسر ایران دارد و آن عمارتی آبرومند وصل به حرم است . از طرف دیگر با آنکه رودخانه دارد مقدار آبش برای مصرف شهری بزرگ کافی نیست و گرما در تابستان سخت طاقت فرساست . این شهر از سابق بواسطه خربوزه و خیار و اسلحه سازی و کفش دوزی و کوزه گردنه باریک (تنگ) برای خنک کردن آب شهرت داشته و راجع به این موضوع آخری شاردن نوشته است :

« از خواص عجیب این ظرف سفالین سفید آن است که در تابستان آب را به وجه بسیار دلپذیری زود خنک می‌کند و آن در اثر تبخیر دائمی است، ازاین رو کسانی که طالب نوشیدن آب خنک و مطلوب باشند هیچ وقت از کوزه واحد بیش از پنج شش روز استفاده نمی‌کنند و روز اول هم درون آن را با گلاب می‌شویند تا بوی زنده خاک را برطرف سازد و کوزه را پر از آب آویزان می‌کنند و در پارچه نمداری می‌پوشانند. روز اول یک چهارم آب در عرض شش ساعت تبخیر می‌شود سپس رفته کمتر تا آنکه سوراخ‌ها بوسیله ذرات موجود در آب مسدود و مانع تبخیر می‌گردد که با این ترتیب تمام آب باقی می‌ماند و باید کوزه تازه خرید ». مردم - بطوری که در چنین محل مقدسی دور از انتظار نیست عده‌ای از سکنه آن سادات و ایشان افرادی متعصب اند که برسیل عادت خود را از خطا و گناه مصنون می‌پندارند و خیلی هم خرافاتی اند. در این شهر کلیمی یا زردشتی نیست و بانوان انگلیسی وابسته به دستگاه تلگرافخانه گاهی از لحاظ احتیاط با چادر از خانه خارج می‌شوند. این قبیل امور کم کم در سراسر شرق از بین می‌رود، ولی قم چنان محلی است که جرقه‌ای اتفاقی ممکن است موجب حریق خطرناکی شود. آنجارا دارالامان می‌نامند که معلوم می‌دارد بارگاه آن، پناهگاه مصنونی برای فراریان مسلمان است و بعضی از مجرمین با فرار به محوطه چهار دیواری آنجا از کیفرکار خود گریخته‌اند. از قرار معلوم قمی‌ها در سر زمین خود شهرت نیکی ندارند، در این باب مثلی هم هست.

جاده پستی - هنگام ترک کردن قم سه ربع ساعت طول کشید تا از خیابان و بازار و کوچه‌های آن عبور کنم و به محوطه بازکنار شهر برسم. از آنجا با یورتمه بر اسب عالی کوتاهی زود به ایستگاه پستی پاسنگان رسیدم و آن در کاروانسرائی تبر دامنه تپه‌های دو جنوب شرقی واقع بود. پس از عبور از کنار این تپه‌ها راه پرسنگی در پیش بود. از رودخانه عبور نموده به کاروانسرای بزرگ شوراب آمدم که هشتاد سال پیش ساخته بودند و باز از آنجا با طی راه از میان تنگه‌ای خشک و طولانی به جلگه دیگر آمدیم که چاپارخانه و کاروانسرای سن سن (که امین‌الدوله وزیر برجسته دوره فتحعلی شاه ساخته) در پای کوه واقع است، سن سن روزگاری

خیلی آباد بوده، ولی در اوآخر قرن پیش به دست ترکمن‌ها خراب شد و آن خارتگران حتی تا آن مسافت بعيد تاخته بودند (در این مورد از طایفه یمومت بودند) در سال ۱۸۱ سرجان ملکم در راه تهران با یکی از بازمائدگان آن قتل و غارت صحبت کرده بود.

از آنجا در راه کاملاً همواری تا کاشان پیش رفتیم. حلقة باریک دود از دور مانع بی بردن به وجود شهر است. شهر در دامنه رشته‌هائی است که بواسطه فقدان اصطلاح مناسب، قهروود یا کوهروود (بنام شهری در همان حدود) خوانده می‌شود، اما در واقع رشته‌ای از همان سلسه جبالی است که بدون انقطاع از کاشان تا یزد و کرمان امتداد دارد.

کاشان - روایات محلی تأسیس کاشان را به زیبده زن هارون الرشید منسوب میدارد، ولی محل تردید نیست که این شهر خیلی جلوتر از آن وجود داشته چون بنا بر قول یکی از مورخین محلی قم و کاشان هر یک . . . سرباز برای لشکر آخرین پادشاه ساسانی گردآورده بودند. بعضی‌ها نام آنرا شامل دو کلمه: کی واشیان یعنی مقر سلطان دانسته‌اند. ظاهراً از روزگاران قدیم کاشان به پنج چیز شهر بوده است: استعداد صنعتی اهالی آن، شال ابریشم، کارهای سرگری، کاشی سازی و عقرب. جفری دوکت که یکی از عمال انگلیسی بود و در پنجمین سفر دسته کمپانی انگلیسی سکوی در قرن شانزدهم با کشتی به ایران عزیمت کرده بود به سال ۱۵۷۳ به کاشان رفته است و چنین نوشتند:

«شهری است سراسر کسب و تجارت ویشتراز همه جا در این شهر داد و ستد می‌شود و بازرگان‌های هندی بسیار در آنجا رفت و آمد دارند. شهر از لحاظ حکومت کشوری صالح و نیک ممتاز است. در آنجا بیکار دیده نمی‌شود اطفال حتی پنج ساله مشغول کارند، قمار بازی با طاس یا کارت مجازات سرگ ک دارد».

جان کارت رایت واعظ در سال ۱۶۰۰ آنجا را مخزن و انبار کالا برای سراسر ایران یافت. سرتاسر هریقت در سال ۱۶۲۷ نوشتند: «در مقام تیاس این شهر نجیب هیچ دست کمی از یورک یا نوریچ ندارد. سکنه آن . . .

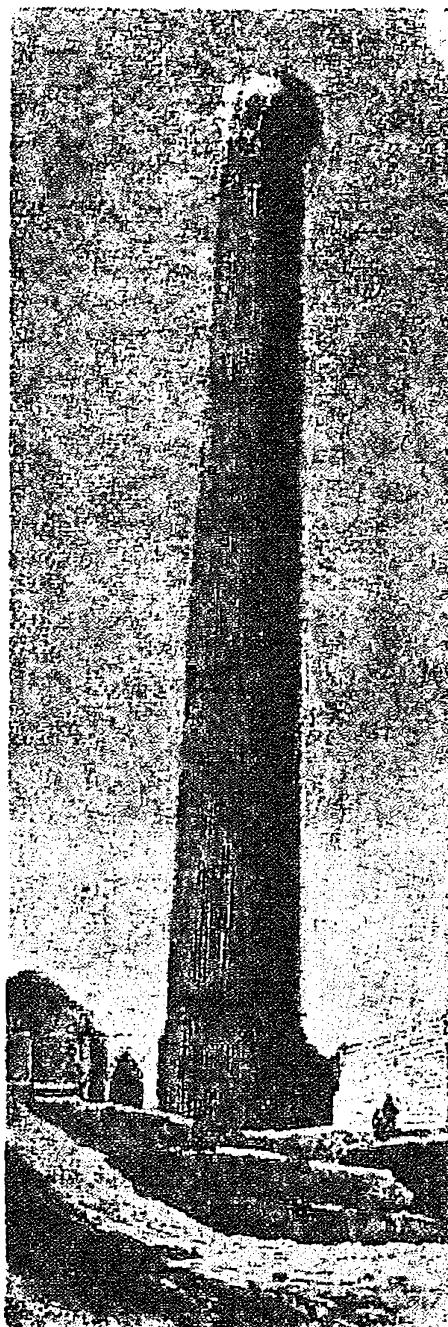
خانوار است. در صنعت گری و آداب زندگانی مردم، شهری بهتر از آن در سراسر ایران نیست. کاروانسرا آنجا بنای کم نظیری است و از همه آنهایی که من در ایران دیده ام بهتر است ».

شاردن هم مهمان سرای شاهی را که بوسیله شاه عباس ساخته شده بود ذکر نموده و آنرا در سراسر ایران از بهترین مهمانخانه‌ها محسوب داشته و نگاشته است که شهر در زبان او دو ردیف بارو و پنج دروازه و ... خانه (با حومه) و چهل مسجد و سه مدرسه و ... مزار سادات داشته.

صنایع آن - ابریشم و حریر و متحمل و سلیله دوزی کاشان از دیر باز در شرق بلند آوازه بوده است. در قدیم کرم ابریشم را بیشتر در همان حوالی پرورش می‌دادند و مقدار کثیری هم مواد خام از گیلان وارد می‌کردند. مقداری از پارچه‌های قشنگ ابریشمی و کتانی هنوز در آنجا باقی می‌شود که از آن جمله است شال حسینقلی خانی (که گویا وی یکی از طراحان و یا سرپرستان این صنعت بوده است) که شاید عالی ترین نمونه هنر بافتگی آن سر زین باشد. همچنین متحملهایی که با طرح خاص رگه رگه می‌بافتند و ظرف‌های منبت و مشبک آنجا نیز بسیار ممتاز است.

کاشان مرکز انواع مصنوعات مسی است. سابقاً این فلز را از سیواس در ترکیه از طریق طرابوزان و تبریز وارد می‌کردند، ولی حالاً به صورت ورقه از انگلستان می‌آورند. بازار و نقاط پر جمعیت در قسمت جنوبی شهر است که بناهای عمدت نیز در آنجاست که از آن جمله است مسجد میدان که سورابی بسیار عالی دارد با کاشی‌های خیلی ممتاز و منارة بلند خم شده‌ای هم در آنجاست و کاروانسرا بزرگی انبار اجناس مبادلاتی است.

در سال ۱۸۷۱ سر هنگ اوان اسمیت گزارش داده بود که شهریست و چهار کاروانسرا برای نوش کالا وسی و پنج کاروانسرا برای اقامت مسافران ییگانه وسی و چهار حمام عمومی و هیجده مسجد بزرگ و نود مقبره امام زاده کوچک داشت. وی عده جمعیت شهر را ۹۰۰۰ نوشت که خالی از اغراق نیست هرچند



مناره کاشان

ژنرال گاستینیگرخان آنرا فقط تن در سال ۱۸۸۱ قلمداد نمود که از جهت دیگر مبالغه است . در سال ۱۸۸۰، شیندلر آنرا نفر گفته است و انسان

پاک سرگردان می‌ماند، کاشان که یکی از وامانده‌ترین شهرهای ایران است این همه جمعیت را چگونه جا داده است. من محلی ماتم خیز تراز آن در ایران ندیده‌ام حتی یک بنای پاکیزه و آباد در آنجا نبود و حتی یک دیوار سالم ندیدم. عبور از خیابان و مشاهده خانه‌هائی که در طرفین آن بود و همه سخت ویران می‌نمود مایهٔ نهایت تأسف می‌گردید.

کاشی - از کلمهٔ کاشان نام ظروف سفالین آنجاست. کلمهٔ کاشی و کاشی - کاری بدانجا منسوب و تا کنون پایدار مانده است. این شهر که حوالی آن خاک و مواد رنگی خوبی دارد از مراکز عمدهٔ این صنعت بوده است. مقدار کثیری از ظرفهای قشنگ شفاف به رنگ قوس قزح که در میان ظروف ایران از عالی‌ترین است بیشتر از هر نقطهٔ دیگر در کاشان ساخته می‌شود، ولی دلیلی در دست نیست که این ظرف‌ها در همان جا ساخته شده باشد، از طرف دیگر هم کاشی‌هائی که در آرایش مساجد به کار می‌رود مال این شهر است.

اهمی - شاید بواسطهٔ عادت کسب و تجارت طی قرن‌های متعددی است که شایعهٔ ترس و بد دلی کاشی‌ها بر زبان‌ها افتاده و شهرت آنها از این بابت ضرب العثل شده است، حتی در سر زمینی که به نظر من شجاعت، قدر و ارج وافی ندارد. از جمله داستان‌های گوناگونی که در این باب هست یکی هم حکایت ۳۰۰۰ سرباز حوزهٔ کاشان و اصفهان (شهری مجاور با شهرتی مشابه) است که هنگامی که نادرشاه بعد از بازگشت از هند لشکریانش را مخصوص می‌کرد چند تفنگ دار را مأموریت داد که ایشان را سالم به مقصد برسانند و شاید هم دراثر گرسای سراسمی آور تاستان آنجا باشد که شاردن آنرا ناشی از کوه‌های بلند ناحیهٔ جنوبی شهر پنداشته و نوشته است که انعکاس حرارت در چلهٔ تاستان این شهر را به قدری داغ می‌کند که تأثیر گرمای دوچندان می‌سازد.

غرب - غرب سیاه کاشان هم شهرت فوق العاده دارد و حتی اصطخری در قرن دهم میلادی نام آنرا ذکر کرده است و نیش آن به قدری زهر آلود است که

یکی از نفرین‌ها این بوده است که دشمن توگرفتار عقرب کاشان شود ، و یا به حکومت گیلان برود.

جان استریوس هلنی می‌نویسد : برای فرار از این مایه خطر ، اهالی در نانو (نوعی گهواره) می‌خوابند و تریاقی می‌خورند که از ذرات مس در مخلوطی از سرکه و عسل فراهم می‌سازند. اما راه علاج عادی تر مالش روغن خود عقرب بر محل گزیده است و آن روغن هم از سرخ کردن خود عقرب به دست می‌آید^۱.

اولئاریوس منشی سفارت هولشتاین در سال ۶۳۷^۲ گرفتار نیشن عقرب جرار کاشان شد و با این مرهم شفا یافت. روایت این امت که عقرب کاشان به غریب‌ها کاری ندارد ، ولی با وجود چنین اثر آسان مهمان نوازی ، باز ممکن نیست کسی بیش از حد ضرورت به توقف در شهری که بهیچ وجه جالب توجه نیست ترغیب شود .

قصر فین - در حدود چهارسیلی جنوب غربی کاشان بر دامنه کوه ، قصرین واقع شده است. چشمه‌های آنجا از دیرباز این محل را آسایشگاه محبوب پادشاهان ساخته بوده است. شاه عباس در آنجا اقامتگاهی بر پا ساخت ، ولی عمارت فعلی که ویرانه است از دوره فتحعلی شاه مانده و آنجا از نقاط سورد علاقه تابستانی وی بوده هر چند که اصلاً آن بنارا برای برادر خود حسینقلی خان ساخته بود.

خیابان با سرو و جویبارها با سنگ سربر و فواره‌ها مایه زینت و شکوه باغات آنجاست . تصویر فتحعلی شاه با فرزندانش و صحنه‌های بزم و شکار بر دیوارهای آن نقش شده است. سرجان ملکم و همراهان درین سفر از جنوب به تهران در آنجا پذیرائی شده بودند. بعد آن خاطره تلخی با نام قصرین قرین گشته است، زیرا که در همینجا به سال ۱۸۵۲ میرزا تقی خان شوهر خواهر اعلیحضرت همایونی ، نخستین صدر اعظم پادشاه فعلی به فرمان او بوسیله فصد بازو در گرمابه مقتول گردید. این قصر فعلاً مترونک افتاده است .

۱ - همین عقیده در دیارهایی که از ایران خیلی دورند رایج شده است، چنان‌که مادام دو سوینیه Seveigne در نامه‌ای به تاریخ ۸ ژوئیه ۱۶۷۲ می‌نویسد : « لطفاً بطوری که می‌گویند قدری هم روغن عقرب فراهم سازید تاهم درد باشد وهم درمان ».

پند شاه عباس . بعد از عزیمت از کاشان راه تا شانزده میل در مسیری پر سنگ و نسبتاً هموار و سر بالا تا دامنه کوه پیش می‌رود سپس با انحرافی تندر به رشته‌های جبال نزدیک می‌شود در مسافتی که تا گردنه چندان دور نیست ، در همان محلی که کریپورتر ساده لوح گفته بوده است دره تنگی ماریچ و طلس و تاریک با کاروانسرای وارفتة گبرآباد - مسکن مخرب زردشتیان - واقع شده است . در اینجاست که بالاخره قله برفی دماوند از نظر ناپدید می‌شود و از تهران تا اینجا هنگامی که قله‌های فرعی یکی بعد از دیگری در افق فرو می‌رفت، او با سر افزایی کاملاً شاهوار، یکه و تنها سر تاجدار بر آسمان داشت . مسافت مستقیم بالغ بر ۱۵۰ میل است ۱ .

بعد از گردنه راه به تنگه صخره‌ای می‌رسد که پورتر سخن پرداز با اغراق تمام آنجا را پرتگاه عظیم و گردنه غیرقابل عبور و از لحظه ریخت و وضع و بلندی بر تر از همه کوه‌های خطه قفقاز نامیده است . در همان حوالی ما به سد سنگی بزرگ الله وردی خان می‌رسیم که در دوره شاه عباس فرمانده سپاه بود و پلی دیگر به همین نام در اصفهان ساخت . این ساختمان بزرگ که دره را از یک سر تاسر دیگر بسته است در فصل بهار آب برف‌های کوهستان را جمع و دریاچه‌ای که عمق و اندازه قابل ملاحظه‌ای دارد تولید می‌کند و آب آن بوسیله دریچه‌ای خارج می‌شود که هنوز مصدق قول تاورنیه است که در این زمینه نوشته است :

« در انتهای دره به دیوار سنگی بزرگی می‌رسیم که از وسط آن عبور و دو سمت کوه را به هم متصل می‌کند . این دیوار در حدود صد گام طول دارد و بیش از ۳ پا ضخامت و پنجاه پا ارتفاع و آنرا شاه عباس کبیر ساخته است و قصدهش این بوده است که آب جاری از کوه را انبار و در موقع ضرورت مصرف کنند . در پای

۱ - دماوند را از مسافت‌های دورترهم دیده‌اند ، موریه در سفرنامه اول می‌نویسد که : آنرا از بالای مساجد شاه در اصفهان دیده است که ۲۳۵ میل است ، اما بدلاًیل طبیعی این کار محال می‌نماید . ژنرال مون تایث آنرا از فراز کوه سبلان در بالای اردبیل دیده که ۲۷۰ میل است . همچنین بی . اچ . بروس آرارات را از دربند در گرانه خزر دیده بود که مسافتش ۲۴۰ میل است .

دیوار دریچه‌ای است که اگر بسته باشد آب را نگاه می‌دارد و هر وقت باز شود آب به جلگه‌های حوالی کاشان سرازیر می‌شود » .

وقتی که من اوایل زمستان از آنجا عبور می‌کردم ته دریاچه خشک بود و آنچه هم آب مانده بود یخ بسته بود چون آن محل ۷۰۰۰ پا ارتفاع دارد و هوا بسیار سرد بود. سیاحان دیگر نوشه‌اند که گاهی تا نیمه آب داشته و در موقع سرشاری آب، لبریز می‌نموده و به صورت آبشار کوچکی در می‌آمده است. در ژانویه و فوریه وقتی برف سنگین می‌بارد، دره‌ای که پائین قهروند تا ۷۲۵ پا ارتفاع دارد و بالاتر در بلندترین قسمت تا ۸۷۵ پا بعضی اوقات غیرقابل عبور است.



عبور و تنکه قهروند

کوهروند - (قهروند) - بعد از آن نقطه، دره تا اندازه‌ای بهن می‌شود و چهار میل دورتر به باغ و بوستان‌های فراوانی بر می‌خوریم دارای درختان بادام و هل و گلابی و سیب که قهروند از این بابت شهرور است. پس از فرسخ‌ها دشت و کوه خشک و خالی دیدن چوب و درخت نیک خوش آیند است. این ناحیه از این بابت

شایسته تهیت است که فرزندان احساساتی ایران آنجا را در تابستان بهشت می‌شمارند. مشرف به باغ‌ها، ده قهرود است که یک دهکده معمولی نقاط کوهستانی است با خانه‌های بی قواره که یکی بر فراز دیگری در شیب کوه واقع شده است و از آن قبیل در خراسان فراوان دیده بودم ولی در ایران مرکزی دیده نشده بوده است^۱.

اهمی کوهرو (قهرود) و سه (جه) زبانی محلی دارند که کلمات و اصطلاحات قدیمی در آن بسیار است و زبان شناسان عقیده دارند که شبیه زبان لری و دری یزد و لهجه سیوندی نزدیک تخت جمشید است.

جاده اصفهان - از اینجا تا بالغ بر بیست میل راه بین برآمدگی‌ها و ارتفاعات واقع است و مسافر هنوز از یک پلندی بالا نرفته است که مشاهده می‌کند برآمدگی دیگری در پیش است و برخورد با رشته‌های بی انقطاع کوه واحدی مسافر فرسوده را بیچاره می‌کند. سرانجام به کاروانسرا و منحل جالب توجه تلگرافخانه سه (جه) می‌رسیم و از همانجا است که راه به سمت جلگه اصفهان سرازیر می‌شود. بعد از فرسخی دیگر ده و پستخانه بیدشک واقع است؛ سرشیبی از وسط راه مارپیچی ما را به دشت همواری می‌رساند که از آنجا می‌توان چند میل با چهار نعل سبک طی کرد. علف زار باریکی از دور نشانه ده مورچه خوزت است که در حوالی آن به تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۷۲۹ نادر افغان، ها را شکست قاطع داد که به زودی از سر زمین ایران هم ریشه کن شدند و در همانجا به سال ۱۷۷۵ علی مراد خان که بواسطه آشتفتگی ناشی از مرگ کریم خان چهار سال پادشاهی کرده بود وفات کرد.

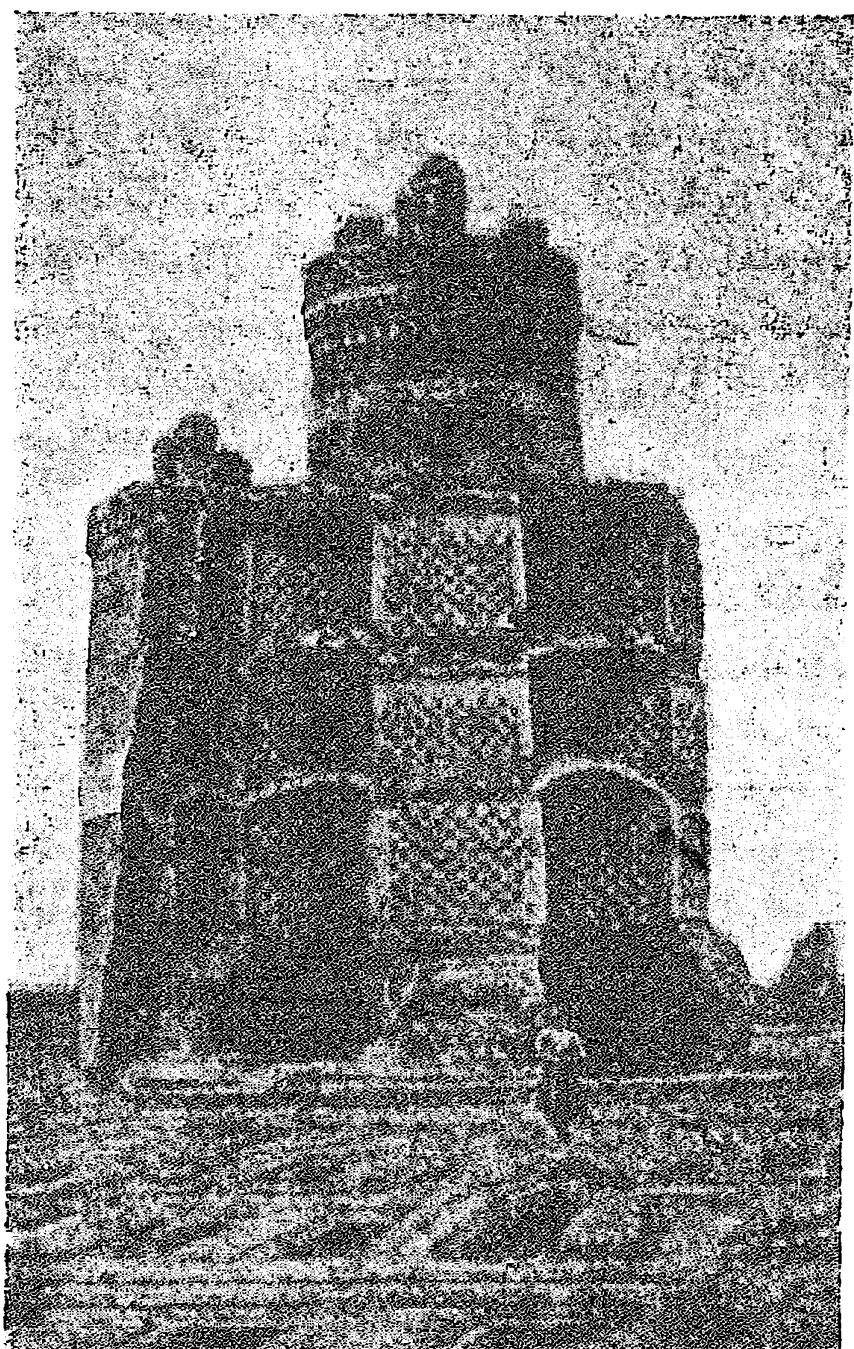
زاه مرتفع مختصری به کاروانسرا نادر شاه که به امر مادر شاه عباس با آجر بر پایه سنگی ساخته شده بود منتهی و در آن نقطه جلگه اصفهان از مورچه خورت مجزا می‌شود از اینجا در بیانی صاف و هموار با سرعت بسیار به طرف

۱ - من آنجا را کوهرو نوشتام اهالی محل کوهرو می‌نامند که بیشتر شایع است و گاهی نیز قهرود می‌گویند که شاید همان کارو مندرج در سفرنامه شاردون باشد.

پا یاخت خاندان صفوی رهسپار شدم که آثار گنبد و مناره های کاشی کاری آن کم و بیش از دور نمودار شده بود علامت دیگر رشته قنواتی بود که در آن راه جلب توجه می کرد. جلوتر از این محل کوهها مانع دیدن دورنمای شهر بودند.

برج کبوتران - در حوالی شهر اصفهان جالب ترین چیزی که دیده می شود عده زیادی برج گرد با مناره کوچکی است که بر رأس آن ساخته اند این برج ها گاهی شصت تا هفتاد پا ارتفاع دارد و آنرا در وسط محوطه یا با غی برپا می سازند که در نظر کسانی که با آن آشنا نباشند یاد آور قلعه های دوره سر کرده های فشودال است ولی حقیقت امر این است که از این چنین های رمانیک پاک خالی است چون برج کبوتر است و برای حمایت این پرندگان و پرورش آنها ساخته می شود. این کبوتران روزها در مزارع می مانند و شب ها در این برج ها به استراحت می پردازند. تصویری که من در اینجا آورده ام (صفحه ۲۳) قسمت داخلی برج را نشان می دهد و ملاحظه می شود که حفره های فراوان و چاله ای هم در وسط دارد که برای انشاشن فضله این حیوانات است و آن فضله ها در گردانی جالیز های مجاور پراکنده است.

این چاله ها را سالی یک بار تمیز می کنند، ولی بن گمان می کنم خساره ای که از این پرندگان به کشتزارها می رسد به مراتب بیشتر از ارزش کود آنهاست. در زمان شاردن گویا سه هزار تا از این برج ها در حوالی شهر بوده و در کتاب اولئاریوس خوانده می شود که پادشاه بر بالای آن می رفته و در کاری پیشقدم بوده که بعداً در هارلینگام (انگلستان) یا مونت کارلو قرن نوزدهم متداول شده یعنی پرندگان را که ایرانیان کبوتر یانوک آبی می نامند وقتی که از سوراخ پرواز می کردند با تیر می زده است.



برج کبوتر

ورود به شهر - بر فراز بنا های کوتاه شهر هنگامی که به مقصد نزدیکتر می شویم گنبد کبود و تک ساری جلب توجه می کند در این موقع است که ما از میان دیوار باغ ها و بین پیچ و خم های معمولی کوچه های تو در تو به پایتخت سابق ایران وارد می شویم . از درون شهر ولی دور از ناحیه بازارهای عمدۀ آن عبور می کنیم و به چهار باغ می رسیم سپس از زنده رود (زانده رود) بوسیله پل الله وردی خان می گذریم و باز بعد از نیم ساعت عبور از کوچه های پر پیچ و خم به جلفا در خانه میزبان خود وارد می شویم . اینک درباره گذشته و حال این پایتخت مشهور شاه عباس شرحی ذکر می کنم .

تاریخ - اصفهان یا اسپهان (که اولی بیشتر متداول است مثل کلمه پارس که غالباً با تبدیل پ به ف فارس تلفظ می شود) شاید همان اسپادانا باشد که بطلمیوس گفته است از نام خانوادگی نژاد فریدون است و در زبان پهلوی اسپیان Aspigan و درجای دیگر آنریان Athrian خوانده می شده است ، ولی هرگونه نقشی که افسانه های کهن در وجه تسمیه این محل داشته است لازم نیست که در بحث تاریخ جدیدی ذکر شود از این رو از پرداختن به دوران باستانی جمشید و جانشین های او صرف نظر می کنیم :

در عهد پادشاهان هخامنشی گویا شهری به نام گبال یا گاوی (گابا یا گبی) در همینجا وجود داشته و بعداً در زمان ساسانیان « جی شده است » که عمر آنرا در سال ۶۴ میلادی پس از جنگ نهاوند تسخیر نموده ^۱ ، در صدر اسلام در حدود سال ۹۳۱ میلادی این شهر به نام اصفهان معروف بوده و به دست دیالمه یا آل بویه که در فارس و عراق فرمانروائی داشتند افتاد . در آن موقع شامل دو محله بوده است یکی یهودیه دیگری شهرستان یا مدینه یعنی شهر خاص که در زمان رکن الدوله حسن پدر عضد الدویله معروف این دو بخش مجزا به صورت شهر واحدی در آمده است .

۱ - نویسنده گان عرب نوشته اند که اهالی اصفهان ۲۰۰۰۰ سر باز به قشون ایران می فرستاده اند :

در همین موقع بوده که اصطخری به آنجا رفته و آنرا شهری بسیار آباد یاد کرده و از لحاظ مخصوص ابریشم و پارچه‌های ظریف قابل تعریف بوده است. در اوایل قرن یازدهم سلطان محمود غزنوی آنجا را تصرف کرد و میس به دست سلجوقی‌ها افتاد و طغول بیگ آنجا را محاصره و تسخیر کرد.

ناصر خسرو که در سال ۵۶۰ میلادی چندی بعد از محاصره در آنجا بود می‌نویسد که : شهر بعد از گرفتاری‌های محاصره تجدید حیات نموده و حوزه مخصوصی را که سه فرسخ و نیم محیط آن بود تشکیل می‌داده است. یعنی تو دلا چند سال بعد از آن ، این وسعت و آبادانی آنجا را تأیید و قید می‌کند که اصفهان پایتخت پادشاهی ایران است و ... نفر سکنه کلیمی دارد. چنگیز خان مردم آن شهر را قتل و غارت کرد ، اما تیمور از او هم در این کار برگذشت و آن به قصد انتقام از حمله اهل محل به پادگان مغولی اصفهان بود، وی دستور قتل عام داد و هم به امر او با سر بریده ... نفر برجی بر پا ساختند.

در همان موقعی که هنری هفتم به پادشاهی انگلستان رسید ، میان این و نیزی باریار و کوئنارینی از اصفهان عبور کردند و آن دوره فرمانروائی خاندان اوزون حسن از طایفه آق قویونلو بود که از این جهت به دوره‌ای می‌رسیم که این شهر دیرزمانی کم و بیش کرسی فرمانروا یافتد تا در زمان شاه عباس که پایتخت سراسر امپراتوری گردید.

شاه عباس کبیر - این شهریار بزرگ از روی دور اندیشه و تدبیر عالی در استقرار و تجلیل دستگاه پادشاهی خود این شهر را پایتخت برازنده خویش ساخت و آنرا با زیور و آراستگی‌های ممتاز که ناشی از فکر و ملیقه‌ای بلند پرواز بوده پرداخت : چند تن از تاریخ نویسان این کار او را بنا بر دلایل سبک‌تر یافرعی نسبت داده‌اند از قبیل نا سالم بودن هوای قزوین و دور بودن محل سلطانیه یا پیش گلوئی منجمان ، ولی علاوه بر غرور و خودنمایی صوری که این پادشاه بدان نیک علاقه‌مند بود تدبیر میاستمداری هم وجود داشته.

با امپراتوری جدیدی که وی تأسیس کرد و حدود آن از گرجستان تا افغانستان بود اصفهان مرکز طبیعی بشمار می رفت و ملاحظات مرکزیت مصلحت آسیز وی را بر آن داشته بود که پایتخت خود را چنان قرار دهد که به همه اکناف امپراتوری پهناور خویش دسترسی آسان و متساوی داشته باشد و در مجاورت نسبی خلیج فارس باشد تا بر ولایات پیری جنوب و کار نظارت تجارت خارجی سلط و تأسیس روابط سیاسی با حکومت های اروپائی هم مقدور باشد. لذا پس از عزم به این کار وی در صدد تدبیر نقشه وسیعی برآمد که شهری جدید با پل های مستاز و خیابانهای مجلل ایجاد کند تا عمارت عالی داشته باشد و زیبائی هریک با عظمت آن متناسب نماید و آن بناها با ایوان ها و باغات مزین باشند.

از این رو قصرها و شاهنشین های برازنده بر پا شد و سفرای دولت های عمدۀ از اقصی نقطه اروپا به این شهر رو آوردند و با شکوه و جلال درباری که بسیار غنی بود و آداب و براسmi دقیق و خیال انگیز داشت پذیرائی شدند. نمایندگی های تجاری کم و بیش همان قدر و مقامی را داشتند که سفرا از آن برخوردار بودند و زندگانی سرشار از رسومی با شکوه که با بزم و نشاط عمومی توأم می گردید اصفهان را دلپذیر ترین شهر سراسر مشرق زمین ساخته بود.

خوشبختانه ذوق و قریحه نا محدود و بی تعصب این پادشاه بزرگ که با ملکه الیزابت انگلستان و هانری چهارم فرانسه و گوستاو آلف سوندو اکبر شاه هندی هم دوره بود و جانشین های او سوچب مسافرت و آمدن بسیاری از هوشمندان خارجی به دربار ایران گردید و از برکت حضور و گاهی نیز اقامت طولانی آنها در پایتخت ایران در سراسر قرن هفدهم بوده است که ما شرح دقیق راجع به زندگانی و عادات و شکوه و جلال رسمی و اخلاق و سیرت پادشاهان صفوی در دست داریم. پیترو دلاواله ، هریتر ، اولئاریوس ، تاورنیه ، شاردن ، سانسون ، دولیه دسلاند ، کمپفرو لوبرن یکی بعد از دیگری تحقیقات و تعریفات جامعی راجع به آن دوره باقی گذاشته و از این راه بر ذخائر ادبی ایتالیا و انگلستان و آلمان و فرانسه و هلند افزوده اند.

پاپتخت صفویه - در نیمه قرن هفدهم بنا بر اظهار نظر شاردن در داخله سحیط ده فرسخی اصفهان ۱۰۰ دهکده وجود داشته و گرداگرد شهر ۴ میل راه بوده است و در درون دیوارهای آن که ۱۲ دروازه داشت ۱۶۶ مسجد ۴ مدرسه ۱۸۰۲ کاروانسرا ۲۷۳ حمام و ۱۲ قبرستان بوده. تخمین کل جمعیت آن بین ۱۸۰۰۰ و ۱۹۰۰۰ بوده و رقمی که اولئاریوس قید نموده است ۱۸۰۰۰ خانه و ۱۵۰۰۰ نفر جمعیت بوده که با سیزان مندرج در سفرنامه شاردن زیاد اختلاف ندارد و بی جهت هم نیست که مردم اغراق پسند مشرق زمین می گویند اصفهان نصف جهان است. کمپفر و استرلیوس با احتساب حدود حومه، وسعت بیشتری به این شهر نسبت داده و محيط آنرا شانزده فرسخ نوشته‌اند.

شاه عباس دوم علاوه بر قصرهای اقامتگاه اختصاصی متعدد ۱۳۷ کاخ شاهی (که شاید بیشتر عمارت‌های خصوصی بوده) در سراسر شهر داشت که بوسیله ارث یا خرید یا مصادره بدست آورده بود و آن کاخ‌ها را برای اقامت سفرا ویزرنگان خارجی اختصاص می‌داد.

هنگامی که سفرا در چهل ستون بار عام داشتند تمام امور دیگر رسمی در آن روز تعطیل و مراسم بسیار مجلل، ولی سخت خسته کننده بود و موجب تأخیر ورود سفیر به پیشگاه همایونی می‌گردید، همچنین مهمانی‌های درخشان که با سر مستی توأم می‌شد ادامه داشته و علاوه بر بساط جشن و شادمانی درباری در میدان بزرگ برای تماشای مردم سرگرمی‌های کشتی‌گیری و شمشیر بازی و کارهای چشم بندی و بند بازی و خیمه شب بازی و مسابقه چوگان و جنگ حیوانات از قبیل گاو و قوچ و گرگ و در موارد مهم تر شیر و پلنگ فراهم می‌گردند.

هنجام شب آتش بازی حیرت انگیزی مراسم جشن را طولانی و نورانی می‌کرد. در یک طرف شهر برجی بود به ارتقای ۶۰ پا و ۴۲ پا ضخامت بنام

۱ - برای نشان دادن رسمت عظیم شهر اصفهان شاردن حکایت فرار آن غلامی را تعریف می‌کند که وی از خدمت ارباب خود از یک محله شهر گریخت و در محله دیگر آن دکانی بازگرد، اما چندین سال کسی به هویت او پی نبرد، ولی خود شاردن جمعیت آنچه را بیشتر از لذت محسوب نمی‌دارد.

کله منار از شاخ و جمجمه حیوانات وحشی که پادشاه شکار کرده بود^۱. میزان توجه و احترام شایانی که نسبت به خارجی ها مبذول می گردید و سیاست اغماض مذهبی که شاه عباس روشن ضمیر و جانشین های او نسبت به دین مسیحی داشتند از این نمونه نیک استنباط می شود که اجازه داده بودند همه قسم کلیساي اروپائی عیسوی در شهر تأسیس شود . به او گوستین ها ، کارملیت ها ، کاپوچین ها در کوی و بیرون شاهی محل اختصاصی دادند^۲ . به ژزوئیت ها و دیگر نیکن ها در جلفام کزی اعطای شد . یکی از کارخانه های کپانی انگلیسی هندشرقی از ۱۶۷۱ تا حمله افغان ها در سال ۱۷۲۲ در بازار نزدیک میدان بزرگ واقع بوده است.

شاید رواست که در مقابل مبالغه های بی اندازه بعضی از جهانگردان درباره عجایب اصفهان ، نظریه متنی و قضاوت نا مساعد تاورنیه چواهر ساز فرانسوی را ذکر کنم . وی از زرق و برق ظاهري و شکوه و جلال دستخوش هیجان نمی گردید ، بلکه با نهایت بی رحمی زشت را از زیبا و اصل را از بدل تفاوت می گذاشت چنانکه گفته است :

« روی هم رفته غیر از میدان و چند تا بازار مسقف که باز رگانها در آنجا کسب و کار دارند اصفهان به دهکده بزرگی بیشتر شباht دارد تا به شهر ، خانه ها از هم جدا و هر یک دارای باغچه بد نمائی است که منظره جالبی ندارد مگر درختانی و راجع به قصر شاه هم من تعریف درخشانی ندارم چون نه عمارت و نه باغ ها چیز مهمی بشمار نمی رود مگر چهار اطاقی که دیوان می نامند . بقیه هم

۱ - عموماً آنرا به شاه عباس یا شاه طهماسب نسبت می دادند ، ولی بدون شک مربوط به دوره های بعدی است . اولتاریوس می نویسد : کله دو هزار گوزن و غزال بوده که شاه طهماسب در شکار گاه صید کرده بود . شاردن عقیده شایانی را نقل می کند مبنی بر اینکه کله معماري را بر نزدک بنا فرار دادند . چون وی گفته بود مرحیوان عجیبی برای نصب در رأس ضرورت داشت . کپیه های آن برج در کتاب های شاردن و سانسون هست . هربرت و تاورنیه می نویسند که بسیاری از آن جمجمه ها متعلق به انسان بوده .

۲ - از میان ایشان او گوستین ها اروپائی بودند که به اصفهان آمدند و نخستین نایابند آنها انتونیو دی گوا در سال ۱۵۹۸ از جانب اسقف گوامیفر اسپانیا و پرتغال آمد . کارملیت ها باریاست پدر روحانی سیمون از طرف پاپ کلمان هشتم در سال ۱۶۰۸ به پیشگاه شاه عباس آمد . کاپوچین (کاپوین) ها و ارشلیو با نامه هایی از جانب لونی چهاردهم در سال ۱۶۲۸ فرستاد .

راسته دالان‌های کوتاهی است که چندان قابل توجه نیست و به قدری هم بازیگر است که دو نفر با اشکال می‌توانند کنار یکدیگر عبور کنند».

در مورد هیأت مذهبی مسیحی و کشیش‌ها نیز نظریه بسیار تحقیر آمیز راجع به سبک‌کار و تبلیغ آنها اظهار داشته و گفته است :

« عده مریان مذهبی خیلی زیاد تر از مستمعین ایشان است ، زیرا که در تمام اصفهان و جلفا در میان فرنگی‌هائی که از اروپا آمده‌اند و یا در ایران متولد شده‌اند اعم از مرد و زن ۶۰۰ نفر هم مذهب کاتولیک ندارند » وی باز می‌نویسد : « نقشه شهرهم قابل تحسین نیست دیوارها خرابی و شکاف دارد کوچه‌ها تنگ است و بی قواره و تاریک و انباسته از زباله و مردار حیوانات . در تابستان مستور از خاک و زمستان پر از گل و باتلاق است و می‌توان پقین داشت که شکوه اصفهان بیشتر به ظواهر و بساط پادشاهی محدود است و گرنه همان کشافت و انحطاط لا یتغیر شرق زمین را دارد ، ولی به هر حال صورت درهم و حیرت انگیز و کاملاً شرقی از یک سورونق و جلال از طرف دیگر آثار خرابی و زوال از یک جانب آراستگی و تجمل و از سوی دیگر انحطاط این شهر تا اوایل قرن هیجدهم اظهار وجود می‌نموده تا آنکه نضایل افراد خاندان صفوی نیز به رسم دیرین به هر زهگی و می‌خوارگی مبدل گردیده و در سال ۷۲۲ شهر و شهریار طعمه سنگین مهاجمان افغانی ویم و دهشت محاصره آنها شدند ، در همان وضع و حالی که زاینده رود از اجساد لبریز شده بود و مادرها از فرط گرسنگی فرزند می‌خوردند و در همان هنگامی که افغانه وحشی پس از قتل و کشtar تمام اعیان و شاهزادگان که به چنگ ایشان افتاده بودند پانزده روز شهر را در محاصره سخت گرفتار ساختند و کارخونریزی را به نهایت رسانیدند » .

این ماجرا را کشیش ژزوئیت لهستانی کروزینسکی که در آن موقع در اصفهان بود در کتاب خود با تفصیل به رشتة تحریر کشید . بعد از آن تکان شدید و وحشی گری بی اندازه سه‌اجمان افغانی که در خرابی عمارت و خیابان‌ها و باع‌ها

و آنچه حاکمی از شکوه و جلال اصفهان بود دریغ نمودند، این شهر دیگر تجدید حیات کامل ننمود.

هر چند نادرشاه نسبت به آنجا توجهی مبذول داشت ولی اصفهان در نظر او به اندازه مشهد قدر و منزلت نداشت. کریم خان هم پایتخت را به شیراز انتقال داد و آقا محمد خان مرکز حکومت را به تهران برد و استحکامات اصفهان را خراب کرد و فتحعلی شاه گاهی از آن شهر دیدن می کرد و سرانجام هم در سال ۱۸۳۶ در آنجا وفات یافت.

پادشاه فعلی نیز فقط یک دفعه در سال ۱۸۵۱ آنجا را با قدم خود سرافراز فرمود. بنا بر آنچه گذشت اصفهان از قدر و مقام شامخ خود فروافتاده و اینک با جامه ژنده و قامت آغشته به گردو خاک که استعارة بی موردی درباره و خیع نزار کنونی شهر نیست - ماتم دار روزگار پرشکوه و جلال از دست رفته خویش است.

نقشه شهر - ترتیبی که من برای توصیف این شهر اختیار می کنم این است که اولاً مشخصات عمده آن بیان خواهد شد سپس رفتہ رفته محلات معروف و یا جالب شهر مورد توجه قرار خواهد گرفت و در هر مرحله نیز تفاوت بین عظمت قدیم و انحطاط و حالت رقت بار فعلى خاطر نشان خواهد گردید. یگانه نقشه‌ای از اصفهان که من اطلاع دارم در میان لوحه‌های آقای کوست^۱ در کتاب ممتاز او بنام «عمارت‌های مدرن ایران» مندرج است: بطور کلی اصفهان در سمت شمالی زنده رود و جلفا در طرف جنوبی رودخانه واقع است. در ناحیه مرکزی اصفهان چندین عمارت بزرگ و باغ‌ها و ایوان‌ها شامل محوطه قصر که در سمت غربی است وجود دارد و به میدان بزرگ محدود می‌شود که به شکل سریع مستطیل است، طول آن از شمال به جنوب و عرض آن از شرق به غرب است، در جنوب شرقی میدان ارگ واقع شده است. خیابان چهار باغ از ضلع غربی قصر می‌گذرد و به پل بزرگ اللهوردی خان و بعد از آن به جلفا متصل می‌شود. در سمت شرق

آنچا خیابان دیگری است که به پل دوطبقه خواجو می‌رسد. پل‌های دیگری نیز در دو طرف شرقی و غربی هست و بین دوپل عمدۀ هم پلی است که به کاخ هفت دست (دستگاه) متنه‌ی می‌گردد.

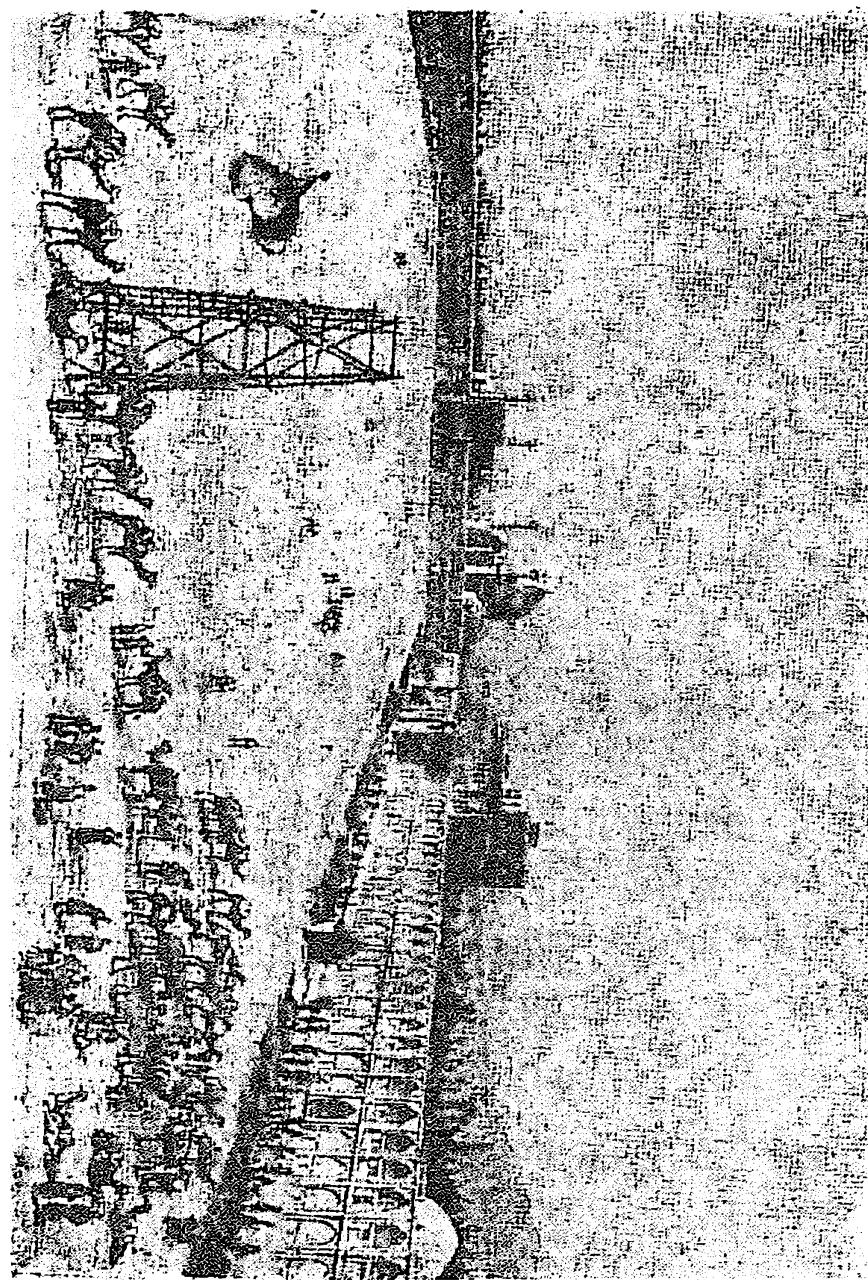
میدان شاه - مرکز اصفهان میدان شاه است که بدون شک یکی از جالب‌ترین میدان‌های جهان بشمار می‌رود. شاه عباس آنرا ساخته و در اطرافش عمارت‌های بزرگ بنا کرده است از قبیل قصر سلطنتی و مسجد شاه و بازار بزرگ که به میدان راه دارد. این میدان عرصه‌ی نمایش‌های عمدۀ درباری و کانون زندگانی این شهر بوده است.

میدان شاه ۶۰۰ یارد طول و ۱۷۴ یارد عرض و یک رشته بناهای آجری کوتاه در اطراف دارد شامل دوطبقه قسمت تحتانی دکان و به بازار مربوط بوده و طبقه فوقانی با غرفه‌ها برای توقف انبوه تماشاگران جشن اختصاص داشته. روزگاری آنچا را سربازخانه کردند و اکنون وضع خراب و فلاکت باری دارد.

در جلو این طاق‌نمای‌های کوتاه صف درختان قرار گرفته و در کنار آن جوئی سنگی سرشار از آب بوده. در سال ۱۸۰۹ سوریه نوشته است که یک‌دخت درخت در میدان ندیده و نهرها (در اصطلاح محل «مادی») هم خالی بوده بعداً مقداری چنار و کاج کاشتند، اما در موقع مسافرت مادی‌ها خشک بود و بجای آن مجرای دیگری برای آب آشامیدنی از چشمۀ ساخته بودند.

در عهد صفویه در وسط میدان تیری به ارتفاع بیست و پنج پا بود که در هنگام مراسم چام‌طلاء بر آن می‌نهاشدند و در موقع عادی هم یک سیب یا خربزه تا تیر اندازان سوار در حین چهار نعل از پائین هدف قرار دهند^۱. جای آن بعداً دار اعدام بربا کردند باشکاف‌هایی در کنار آن که گناهکار را بر آن سرازیر آویزان

۱ - انجیولو انجیولو *Angiolello* شاهد بود که شاه اسماعیل در تبریز از ده بار تیر اندازی هفت شانه را هدف ساخت و تاورنیه می‌گردید شاه صفی اول را که سوارکار و تیر انداز کلانی بود در اصفهان سه جام را در پنج دور با تیر زده است.



مسجد شاہ اسفیان

و به همان حال به پائین پرستی کردند یا آنکه سراز تن او جدا می‌ساختند. این رسم هم از بین رفته است.

در دو انتهای میدان دو حوض از سنگ سماق بوده که هنوز هم هست و لبریز از آب است. در جلو عالی قاپو بالغ بر صد توب که در جنگ جزیره هرمز غنیمت به دست آمده بود در پشت دیواره چوبی جا دادند، این هم از بین رفته است، تنها چیز قدیمی که در میدان مانده بود دوستون مرمر علامت دروازه، بازی چوگان بود، این بازی را اعیان ایرانی دوستی داشتند این ورزش نیز به مرگ طبیعی درگذشت.^۱ هنگام روز میدان پر از غرفه یا چادرهایی بوده که بر تیرک ها بند می‌کردند و در زیر آن خرده فروشان جنس خود را روی زمین در معرض فروش قرار می‌دادند. در هنگام جشن تمام این چیزها را بر می‌چیدند شبانگاه معمولاً میدان، محل بازیگری نقاب پوشان، خیمه شب بازی، عملیات آکروباتها یا دسته‌های قصبه گو یا کشتی گیران یا دراویش یا جنگ خروس یا قوچ وخیمه‌های زنان تبهکار بود، همه این‌ها از بین رفته است مگر چند غرفه و دکان در انتهای شمالی میدان.

نقاره‌خانه - در اینجا هنوز رواق بزرگی هست که دهليز‌های طاق‌داری در کنار آن دیده می‌شود که به قیصریه یا بازار اصلی مربوط است. در طاق عمدۀ این بنای بلند آراسته که تصویر شاه اسماعیل یا شاه عباس را در میدان جنگ نشان میدهد نقاره‌خانه اصفهان واقع شده است. در آنجا سحرگاه موسیقی‌گوش - خراشی برای بیدار باش اهل حرم خانه نواخته می‌شود و راجع به این موضوع

۱ - در این بازی هر طرف به تقاضت از پنج تا بیست نفر بودند. پیترو دلاواله چگرنگی بازی چوگان را که در قزوین به سال ۱۶۱۸ دیده بود شرح داده است. عبدالملک سامانی موقع بازی چوگان از اسب‌فروافتاد و جان داد. شاه صفی اول و شاه عباس ثانی در این بازی مهارت بسیار داشتند. اوزلی شرح مبسوطی راجع به این بازی نوشته، ولی به خطاط آنرا همان‌گریکت انگلستان یا گلف اسکاتلند نام برده است.

در فصل تهران شرحی بیان کردم^۱ در دالان‌های تختانی که به میدان راه دارد مردم درحال نوشیدن چای یا کشیدن قلیان دیده می‌شوند.

شاه عباس با علاقه پدرانه فرمان داده بود که در همین محل ملاها برای سرگرمی، مردم را با وعظ و بیان موضوعات جدی مشغول مازند. بر فراز طاق اصلی در محلی که هنوز معلوم است و با کاشی‌های جدید آراسته‌اند ساعت بزرگی نصب شده بود. (تاورنیه آنرا ساعت خورشیدی خوانده‌است) و بنا بر قول اولثاریوس صنعت‌گری انگلیسی به نام فستی^۲ برای شاه عباس ساخته بود و چون مخترع به دست یک ایرانی به قتل رسید ساعت بعد از سرگ او خراب شد. در بالای ساعت هم زنگ ناقوس بزرگی بوده است که در حاشیه آن نوشته شده بود: «حضرت مریم مقدس در حق ما زنان دعاکن» و آن از عبادتگاه زن‌های پرتغالی در جزیره هرمز به دست آمده بود. صدای آن زنگ هیچ گاه شنیده نشده بوده است. صد سال پیش آنرا پائین کشیدند ویرای توب ساری ذوب کردند. تا اوایل این قرن هم ساعت را در آنجا دیده بودند. اولیویه به سال ۷۹۶، آنرا دیده بود و در سال ۱۸۰۸ بوسیله حاجی محمد جسن امین‌الدوله بیگلریگی اصفهان در عهد فتحعلی شاه به عنوان تعمیر گچ کاری طاق برداشته‌اند.

مسجد شیخ لطف الله - در جهت شرقی میدان ، مسجد شیخ لطف الله واقع است که غالباً آنرا مسجد صدرالعلماء اصفهان هم می‌نامند (شاردن صدرنشسته است). این مسجد در دوره جدید به اندازه سابق محل توجه نیست اما گنبد آن کاشی کاری

۱ - شاردن می‌نویسد هنگام طلوع آفتاب و نیمه شب هم می‌توانسته‌اند، سانسون نوشته است که ظهر و غروب و دو ساعت بعد از نیمه شب و در روزهای عید هم تمام شب و روز. از یکی از اشعار مسعودی استنباط می‌شود که در زمان او بامداد هم می‌توانسته‌اند:

«تا نشونی ز مسجد آدینه بانگ صبح یا از درسرای اتابک غریبو کوس» - مترجم لویزن نام ادواتی را که در نقاره‌خانه به کار می‌رفته است ذکر نموده که هنوز تقریباً همان است شامل: دهل، شپور، طبل، کرنا، نی، چنگ و سنج. «تهونوت» می‌نویسد: کرناها هشت پا طول داشته است. می‌گویند این رسم از زمان اسکندر نیز در ایران بوده است.

نقش قدیم و بینا کاری تقریباً سبک فلورانس دارد. قدری جلوتر یا در جنوب آن سابقاً برجی بود که نویسنده‌گان فرانسوی ایوان میاعت می نامیده‌اند یا دستگاهی بوده که هنرمندان اروپائی برای خوش‌آیند خاطر شاه عباس ساخته بودند و آن ساعتی مکانیکی با پیکرهای متحرک حیوانات بود که حالا اثری از آن نیست.

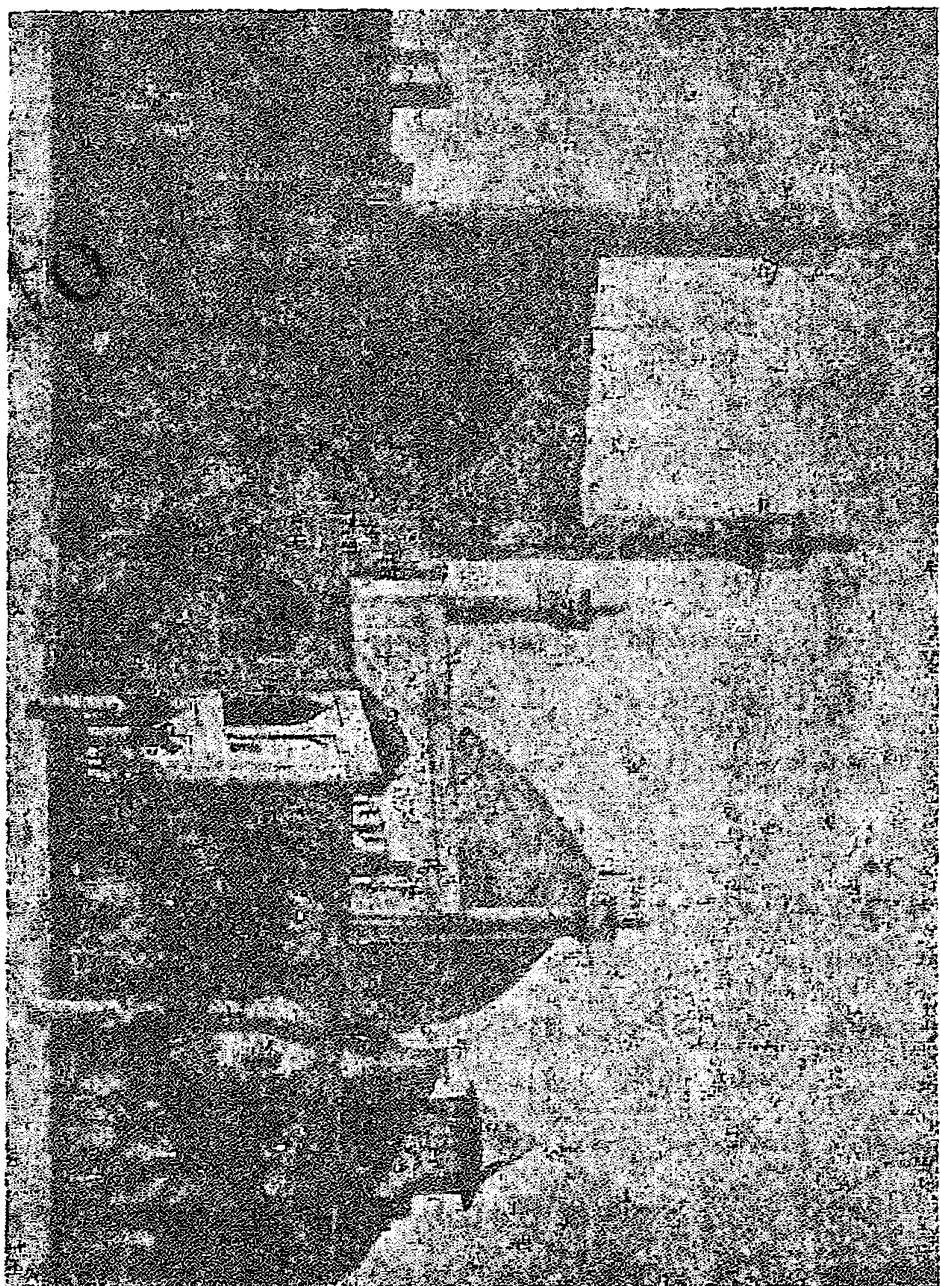
مسجد شاه - در وسط ضلع جنوبی یا انتهای تنگ میدان مسجد شاه اصفهان واقع شده است. آنجا در سابق جالیز بود و در سال ۱۶۱۲ - ۱۶۱۳ به امر شاه عباس این مسجد را بنادرگرداند و اصلاح هم به قصد مسجد جمعه بوده و با هزینه‌ای معادل ۷۵,۰۰۰ لیره تمام شده است واز همان ابتدای کار مجلل ترین ساختمان اصفهان به شمار می رفته است .

شاه صفی اول درهای آنرا تقره پوش نمود. در درون مسجد جامه خونین امام حسین (ع) و نسخه قرآن به خط امام رضا (ع) نگاهداری می شده است. چندین بار این مسجد را تعمیر کرده‌اند به خصوص نادر شاه پس از یورش افغان‌ها به این کار همت گماشت و بار دیگر بوسیله علی مراد خان مرمت یافت. از حیاط داخلی ساختمان بسیار جالب توجه این مسجد را که از خارج هم دیده می شود می‌توان کاملاً دید.

محور میدان شاه تقریباً شمالی و جنوبی است و معمار ناچار شده است که این محور را به اندازه قابل ملاحظه‌ای به سمت جنوب غربی انعراج بدهد تا محراب درجهت مکه واقع شده باشد. این نظریه با وسائل معماری حاصل گردیده است از این رو بنا در عین حال که با عظمت است ماده‌می نماید. حیاط داخلی سنگ فرش مرمر و حوض بزرگی در وسط برای وضو و غرفه‌هایی دو طبقه در اطراف دارد که زیور آن محدود به کتیبه‌های با خط کوفی بر کاشی هاست به این ترتیب که کتیبه با خط سفید بر زمینه آبی است.

غرفه‌ها برای اقامت ملاها و وابستگان آنها ساخته شده است. در اطراف ایوان رفیع کاشی کاری و طاق بزرگی روی آن هست که به محوطه‌ای راه دارد که

مسجد عاصمان



گنبد کوتاهی برآن است. تنها اروپائیانی که می‌اطلاع دارم علاوه بر حیاط، داخل مسجد را هم دیده‌اند، جی. ام. باکینگهام در سال ۱۸۱۶ و ای. فلاندن در سال ۱۸۴۰ بود. رویروی در ورودی ایوان سومی با مناره‌های در طرفین هست که از آنجا وارد مسجد اصلی می‌شوند که گنبد بزرگ برآس آن قرار دارد.

سطح این گنبد با کاشی‌های نفیس شامل طرح‌هایی به رنگ کبود و سبز بر زمینه‌ای لاچور دیگر با حوض و رواق هاست که روز جمعه محل اجتماع عامه مسجد حیاط‌های دیگر با این ساختمان ممتاز اگرچه مثل سایر بناهای تاریخی مردم است. سبک آرایش این ساختمان باز از بناهای عالی دوره صفویه می‌باشد. مؤذن‌ها ایران رو به ویرانی و زوال است باز از بناهای عالی دوره صفویه می‌باشد. مؤذن‌ها هیچ گاه چهار مناره مسجد را مورد استفاده قرار نداده‌اند چون شهریاران گمان می‌نمودند که آنها از بالای منار به اسرار حرم خانه مجاور نظر اندازند، در عرض غرفه بی‌رسخت و ناقص در رأس یکی از ایوان‌ها ساخته شده است.

دروازه عالی قاپو - حال ما سمت غربی میدان را مورد توجه قرار می‌دهیم که مهم‌ترین ساختمان آن در انتهای جنوبی عمارتی بلند به صورت معبری طاق‌دار بزرگ مشترک به میدان و در جلو آن هم ایوان شاهی است که ستون‌های چوبی دارد و قسمت عقب آن عمارتی بلندتر و سه طبقه واقع است.

اینجا تالار قصر همایونی است و رواق پائین آن به عالی قاپو (قاپی) (دروازه مقدس معروف است). این نام را نویسندگان مختلف، متفاوت نوشته‌اند بعضی می‌نویند الله قاپوست و از آن جهت چنین نامیده شده است که مکان مقدسی است و بعضی هم می‌گویند علی قاپوست یعنی دروازه علی و روابطی هست که شاه عباس آنرا از روی نمونه بارگاه علی (ع) در نجف نزدیک فرات ساخته و دستگاه قدیمی آن مزار را نیز جواهرنشان نموده است. معنی واقعی آن از قرار معلوم عالی قاپو یا دروازه عالی است. جنبه تبرک آن از بین رفته، ولی هر کس که به زیر زنجیر عقب بناسکه از تکه و پاره‌های ندری پوشیده است برسد در پناه ویست خواهد بود

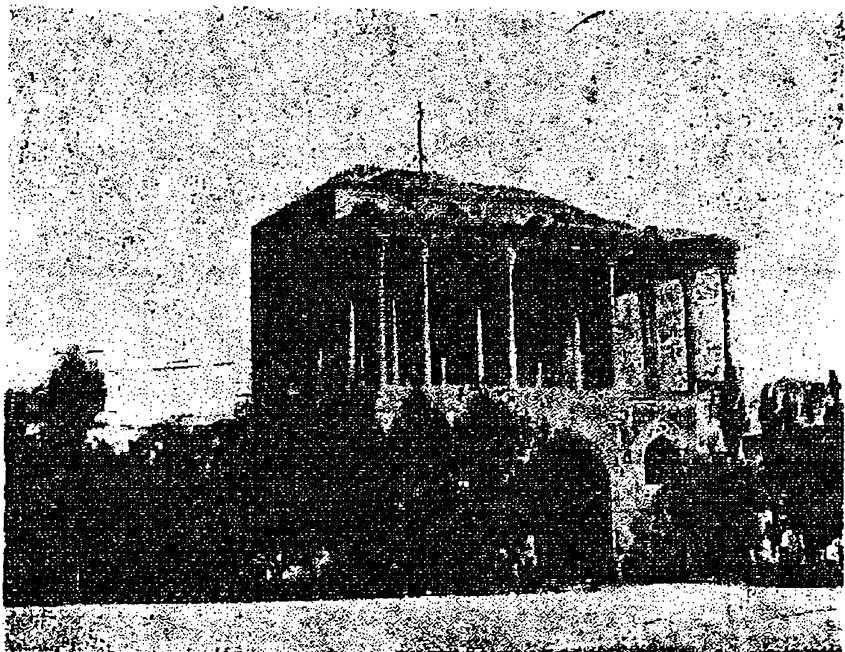
و احده را نسبت به او امکان آزار نیست، اما در عهد صفویه‌این وضع تبرک قاطع و غیر قابل تردید بود. هیچ کس حق نداشت از آستانه عبور کند، پادشاه گاهی سواره از آنجا عبور می‌کرده است، همه کسانی که به حضور شاه می‌رسیدند هنگام ورود بر آستانه بوسه می‌زدند و آنجا پناه گاه غیر قابل تعازی بود. فقط پادشاه می‌توانست گناهکاری را از آنجا اخراج کند و این منظور را هم با گرسنگی دادن مقصر انجام می‌داد.

تاورنیه راجع به علی‌قاپو توضیحاتی وافى داده است: «رسم بر این است که تمام سفرا، عالی‌قاپو (قاپی) راسلام و تعظیم کنند و آن به خاطر سنگ مرمر سفیدی است که به شکل پشت الاغ بجای پله سورد استفاده است و می‌گویند در قدیم از عربستان موطن حضرت علی (ع) آورده‌اند. هر وقت که شهریار جدیدی تاج گذاری می‌کند باید از بالای این سنگ گام بردارد و اگر بر سبیل سهل‌انگاری پای او به سنگ اصابت کند چهار نگهبان که در آنجا آمده‌اند پادشاه را بر می‌گردانند که آن کار را تکرار کند».

از قول «تهونوت» استنباط می‌شود که آن سنگ مرمر در دروازه نبوده، بلکه در انتهای معبری بوده که از عالی‌قاپو وارد می‌شدند «درتالار یا قسمت سرگشاده فوکانی که بر دوازده ستون چوبی استوار است و یک حوض سنگی در میان آن قرار دارد پادشاه در نوروز سفرا را با حضور می‌دهد و از آنجا بازی چوگان و مسابقه اسب سواری و جنگ حیوانات وحشی و سرگرمی‌های عامه را که در پائین برگزار می‌شود تماشا می‌کند» این بنارا وقتی که من دیدم خالی بود و عمارت وامانده و فراموش شده‌ای می‌نمود.

قصر - در اینجا سردر پیش آمده ترین قسم قصر همایونی است. حیاطها و باغ‌ها و ایوان‌های متعدد مساحت بزرگی را فراگرفته که شاردن محیط آنها را معادل چهار میل و نیم نوشته و آن در سراسر ضلع غربی میدان تا چهار باغ که مسافتی طولانی است امتداد داشته است. در این قصر فعلاً ظل‌السلطان حاکم

اصفهان اقامت دارد. بعضی از حیاط‌های آن که به میدان مربوط می‌شود به ادارات واگذار شده است و در غیاب شاهزاده، محل ازدحام ارباب حاجت اعم از امور اداری یا قضائی می‌شود.



عالیقاپو و تالار آن

نقشه‌ای از سراسر آن محوطه و تقسیمات پیچیده و گیج‌کننده این محل آشکار می‌سازد و روشن خواهد نمود که چنانکه در عمارت‌های ایرانی مشهود است همه زیبائی به قسمت محدودی از بناها و تالارها اختصاص دارد و در سایر قسمت‌ها اثری از هنر و زیبائی نیست. در واقع تاورنیه به طوری که قبل اشاره کردم حق داشت که روی هم رفته با نظر تحریر به آن نگریسته، ولی چند ساختمان این قصر پیوسته سزاوار ستایش و تحسین بوده و خواهد بود.

چهل ستون - معروف ترین این بناها عمارت چهل ستون است که تالار عمده یا ایوان نخست در قصر بوده است و پادشاه در آنجا سفره و وزیران خود را با رعایت می‌داده است. راجح به اصل این نام اختلاف نظر وجود داشته و چون قسمت

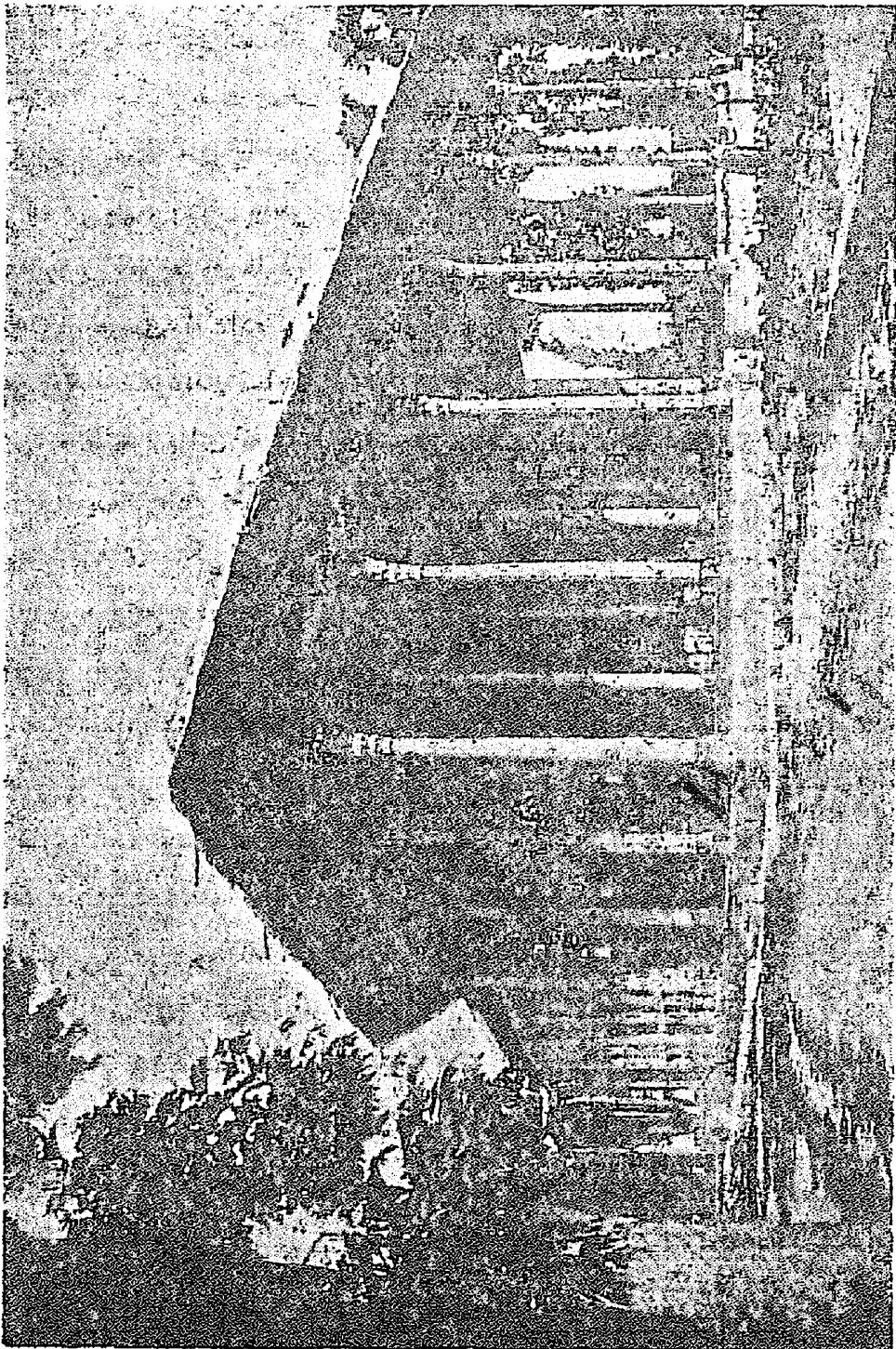
فوچانی آن فقط بر بیست ستون استوار است. شماره چهل را افرادی سهل انگار و خوش باور از مایه بیست ستون در حوض آبی که جلو آن است اقتباس کرده‌اند، ولی من خیال کرده‌بودم که شاید روزگاری ایوان دیگری با بیست ستون در عقبو یا در کنار تالار مرکزی قرار داشته و به من گفته بودند که بواسطه خرابی و تعمیراتی که سال پیش (۱۸۹۱) در آنجا می‌کردند آثار چنین بنای اضافی اصلی پیدا شد.

از طرف دیگر هم من نه در سفرنامه‌ها و نه در لوحه‌های سیاحان پیشین اشاره‌ای دال بروجود چنین ساختمانی ندیده‌ام بنا بر این تردیدی ندارم که این اسم ناشی از انعکاس ستون‌های بیست گانه در آب و حاکمی از عظمت و اندازه معنای آن است. چون عنوان چهل در ایران نیک متداول است مثلاً تخت جمشید را چهل منار گفته‌اند و یا چهل چشم و چهل دختران و چهل چراغ (که معمولاً به شمعدان‌های چند شاخه‌ای اروپائی اطلاق می‌شود) ^۱.

تالار در ته باغ وسیعی واقع است و جلو آن در وسط حوض است که وقتی که من دیدم آب نداشت. چند ردیف سیم در اطراف آن بر تیرهای بلند آبی و سبز رنگ علاست این بود که آن اواخر در آنجا چراغانی شده‌بود. سر دروازه‌های ورود به این محل با کله‌های گاو و بز کوهی و از این گونه حیوانات زینت یافته است. چهل ستون در اصل بوسیله شاه عباس‌بنا شد، اما به گفته کروزینسکی که در آن هنگام در ایران بود قسمت عمده ساختمان قدیمی صد سال بعد در سلطنت شاه سلطان حسین دچار حریق شد و این پادشاه که به وجه کودکانه‌ای خرافات پرست بود در خاموش کردن آتش دخالتی ننمود به این دلیل که شعله‌های آتش علامت مشیت خداوندی بود. ولی پس از آنکه آتش کار خود را کرد، وی به تعمیر آن پرداخت. این نکته که کسی از نویسنده‌گان غیر از یک نفر متوجه آن نشده است علت اختلافی است که بین شرح شاردن و تاورنیه قبل از پادشاهی شاه سلطان حسین با نوشه‌های بعدی وجود دارد.

۱ - به احتمال قوی هکاتو میلیا یا صدر روازه یونانی‌ها نیز از همین قبیل است و می‌توان چهل دزد علاء الدین را هم مثال آورد.

چهل ستون



ایوان - این دستگاه شامل چهار طبقه است که مهم‌تر از همه ، ایوان با ستون‌های چوبی است. سقف آن صاف و بسیار محکم است و بعضی از تیرها ، تنه کامل درخت چنار با هفت پا ضخامت و نتراشیده است و بیست ستون چوبی دارد که در چهار ردیف و هر ردیف سه تا و دو ردیف هر کدام چهار تا قرار گرفته^۱. ردیف بیرونی این ستون‌ها در اصل پوشیده از قطعات کوچک آئینه بوده که الماس وار دربند‌های عمودی جا داده شده بود و ردیف‌های درونی را با شیشه‌ها به صورت مارپیچ پوشانده بودند . تمام این روکارها در موقع مسافرت من به آنجا بتازگی برداشته شده بود و ظاهراً برای تعمیر آن حسن سلیقه به کار نرفته به‌طوری که به وجه غیر قابل چبرانی به جنبه هنری و زیبائی آن دستگاه لطمه وارد آمده است . ستون‌های اصلی بر شیرهای سنگی رو به سمت خارج و چهار ستون مرکزی سابقًا در گوشه‌های حوض مرمری واقع بوده و شیرهای حاشیه ، آب از دهان خود در حوض می‌پاشیده‌اند ، اما حوض را پرکرده‌اند و شیرها را نیز با بی سلیقگی رنگ کرده‌اند . دیوارهای زیبای این ایوان که کرپورتر نغمه سرا در وصف درخشندگی آن شرحی نوشته بود . پایه‌هایی با مرمر سفید و الوان و مطلاء روکوبی داشت ، قسمت بالای ستون‌ها هم آئینه کاری شده بود و صنعتگران ایرانی حقاً در این رشته شهرت دارند . کلیه این تزئینات ممتاز که هنوز در ایوان تخت دیده می‌شود از دیوارهای خود ایوان با نهایت بی‌رحمی بوسیله قلم موی نقاش محو گردیده است و روی آنرا در عوض رنگ صورتی ملايم کشیده‌اند ، اگر من این آدم بی‌سلیقه را به چنگ می‌آوردم باطیب خاطر سرش را در ظرف رنگ خود او فرو می‌بردم تا جان دهد .

تختگاه - درعقب ایوان بزرگ ووصل به آن در محلی قدری برجسته ، شاه نشین واقع شده است که تخت در آنجا قرار داشت . تزئینات این قسمت وقتی که من دیدم هنوز مالام مانده بود . تابش درخشنان تکه‌های آئینه که بر تخته‌های تعبیه شده بود

۱ - باوجود این موربیه ، بی‌نیتگ و دیولا فرا و همچنین شاردن عده ستون‌ها را هیجده تا ذکر کرده‌اند و گمان می‌کنم دو ستون را که گنج بری به سرستون اطاق تخت شاهی بر آن قرار دارد به شمار نیاورده‌اند . اندازه قسمت‌های مختلف به شرح ذیل است : ایوان ۴۴ پاره در ۲۲ ، تالار شاه نشین ۴۰ پادر ۱۹ ، نگارخانه ۸۰ پا در .

و قطعات آئینه بر دیوارها و طاق مشبك شاه نشین جلوه فراوان داشت. در این محل در دو طرف عمارت اطاوهای کوچکی هست که مخصوص وزیران شاه بود.

نگارخانه - در عقب شاه نشین با سه در ارتباطی تالار بزرگی است که سراسر طول عمارت امتداد دارد و بر بالای آن سه گنبد کم ارتفاع هست (لمدن اندازه آنرا ۵۷ در ۶۴ پا نوشته است) و سراسر سطح دیوار آن با شش تابلو نقاشی سه تا در هر طرف آرایش یافته است. پیترو دلاواله وقتی که راجع به تصاویر قصرهای اصفهان در زمان شاه عباس اشاره می‌کند خاطر نشان می‌سازد که تصاویر مزبور به اندازه‌ای ناپسند نقاشی شده بود که شاه خیلی نگران می‌نمود که مبادا هنرمند اروپائی را در صورتی که کارش مورد علاقه همایونی واقع شده باشد ویرای تهیه شمایل خصوصی سلطان آمده بود. از دست پدهد با وجود این خردگیری که می‌مورد هم نیست و ناشی از بی اطلاعی از میزان دید و مناظر و فقدان تناسب و خشکی کار است که در تمام صورت‌سازی‌های ایرانی مشاهده می‌شود و شاید از لحاظ اروپائیان قرن هفدهم که پورده مکتب رنسانس ایتالیا بوده‌اند بسیار هم زندگی داشته، باز این تصاویر چهل ستون هم از جهت هنری قابل ستایش و هم از لحاظ مدرک تاریخی پر ارزش است و مارا راست به دربار شاه عباس بزرگوار و پادشاهان پیش از او و جانشین‌های وی رهنمون می‌شوند. مشاه را در میدان رزم و یا هنگام جشن و یا در حین تماشای بازی چوگان مشاهده می‌کنیم. سبیل‌های کشیده و چانه‌ای صاف و تراشیده و عمame بزرگ سبک آرایشی بوده که دیر زمانی است از بین رفته است. اسلحه و تجهیزات جنگاوران و آلات موسیقی و حرکات دقیق رقصهای درهای زمان کهن را به روی ما می‌گشاید و خود را درجرگه‌های بزم و سرور ویا رزم و پیکار در برابر شکوه و جلال شهریاران صفوی حاضر و ناظر می‌یابیم. در اینکه آیا تصاویر مزبور همان هائی است که به فرمان پادشاهان آن دودمان نقش شده است و یا آنکه تصویر اصلی در آتش سوزی زمان شاه سلطان حسین از بین رفته است و به دستور این سلطان از نو پرداخته‌اند شرح و بسطی دیده نمی‌شود، ولی بنا بر آنچه شاردن نوشته لاقل چهار تا از آن تصاویر خیلی

شبیه آنهائی است که وی در سال ۱۶۷۰ تعریف کرده البته غیر از تصویر نادر شاه که بعداً اضافه شده است.

تعریف - راجع به این تصاویر نیز توضیحات اشتباه آمیزی از ناحیه نویسنده گان سابق دیده ام که خواهناخواه ناشی از اطلاعات ناقص تاریخی ایشان توانم با مشاهدات مطبوعی بوده است . بر دیوار رو بروی در ورود تصویر شاه اسماعیل در جنگ با جان نشاری های سلطان سلیمان است که شاه دلاور با پربرتی رئیس جان نشاران را دوشقه می کند و قطرات خون از بدن سلطان فرو می ریزد . در پهلوی آن تصویر شاه طهماسب در هنگام پذیرائی از همایون شاه پناهندۀ هندی است و آن دو سال ۱۵۴۳ است که دو شهریار در شاه نشین چهار زانو جلوس نموده و در پیرامون ایشان نغمه گران و نوازنده گان سرگرم ترنم اند و قراول و قوش بازان همایونی با پرنده گانی که بر میج دارند فرا ایستاده اند و در جلو صحنه هم دو رقصه که چندان چنگی به دل نمی زند مشغول رقص اند .

صورت ها کم و بیش به اندازه طبیعی است . تصویر سویی بر دیوار غربی ، صحنه ایست که بیشتر دور از رسم و آئین می نماید . چهره مرکزی آن شاه عباس کبیر با عبدالحمد خان ازبک^۱ و همچنین ملازمان درباری است و ظاهرآ مجلس بزم نیک گرم بوده ، زیرا شاه در طلب شراب پیاله خود را جلو آورده در حالی که یکی از مهمانها در اثر مسنتی بر کتف مجلس افتاده و جامی را سخت بر لب گرفته و می گویند که آن تصویر به الله وردی خان سردار نامی شاه عباس که سر پرست کار برادران شری بوده بی شباهت نیست .

در دیوار مجاور سه صحنه دیگر دیده می شود در یکی از آنها شاه اسماعیل با لشکریان خود در گیرودار نبردی با دشمنان ازبک و تاتار است . در پرده دوی شاه عباس ثانی مشغول پذیرائی از خلاف سلطان سفیر مغول کبیر(هند) است و باز نغمه گران و نوازنده گان با دایره و قاشقک سرگرم رقص اند .

۱ - بانو شیل نوشه است سفیر عثمانی است .

تصویر سومی نبرد بین نادرشاه و محمد شاه را (که بر قیل سفید سوار است) نشان میدهد، در همان نبردی که سر نوشت دهلی را تعیین کرد. رنگ‌ها و تذهیب این تصویرها بسیار تازه و زنده می‌نماید. تصویری هم از شهریار فعلی بر طاق بین صحنه قدیمی اضافه کرده‌اند. قسمت تحتانی این تالار و دو اطاق مجاور را به رنگ سبز نا مطبوعی آراسته‌اند، چهار بخاری هم در آنجا هستند و تا در هر ضلع طولانی تر.

در سال گذشته (۱۸۹۱) نگارخانه رابه صورت گل خانه برای حفظ گل و نهال فراوان، درآورده بودند. اطاق‌های کوچک‌تر سابقان در هر یک از دو انتها با پنجه به خارج راه داشته و با عکس‌بانوان و آقایان فرنگی زمان شاه عباس آرایش یافته است. در گرداگرد چهل ستون گمان‌سی کنم‌هنوز هم پرده‌های زریفت و سوزن‌کاری برای جلوگیری از تابش آفتاب باشد. مونزی در ۱۸۶۶ و مادام دیوالفا در ۱۸۸۱ ایوان چهل ستون را کارگاه چادر دوزی پرنس حاکم اصفهان یافته بودند از این قبیل کارها دیگر ترک شده است. اخیراً در سال ۱۸۹۱ شنیده‌ام که ظل‌السلطان در یکی از اطاق‌های کوچک برای دیدار ارباب رجوع و دریافت عریضه‌های اتباع گرفتار خویش جلوس می‌کند.

عمارت هاو ایوان‌ها - از جمله‌بناهای دیگر یا کاخ‌ها در محوطه قصر که در اینجا اسکان شرح و بسط کامل آنها نیست می‌توان نام بنای «سرپوشیده» را (که «کوست» کلیشه‌ای از آن در کتاب خود انتشار داده است) ذکر کرد؛ تالاری است که ستون‌های هشت ضلعی آینه‌کاری آن بر شانه مجسمه‌های زنانی قرار گرفته که سر شیر در دست دارند و از دهان آن به درون حوض آب فرو می‌ریزد. دیگر عمارت اشرف که اشرف غار تگر افغان بنادرد است و عمارت نو که امین‌الدوله به فرمان فتحعلی شاه ساخته و چندین تصویر از شاه و خانواده او در آنجاست و دالان طولانی قسمتی از قصر که حالا برای امور اداری اختصاص دارد. هشت بهشت - در انتهای غربی محوطه درباری که تا چهار باغ امتداد دارد باغ‌ها و عمارتی هست که چندان مورد توجه نیست یکی هشت بهشت که

بعضی از نویسندها اشتباهآ نرا به هشت باغ که در دو طرف خیابان چهار باغ
واقع شده است نسبت داده‌اند. این اسم را (که مثل چهل ستون بیشتر دال بر بزرگی
و عظمت است) شاه سلیمان وقتی که به سال ۱۶۷۰ این کاخ و باغ را ساخت
بر آن نهاد و ابتدا باغ بلبل نام داشت. بنای اصلی عمارتی است که در وسط محوطه
وسيعی واقع گردیده، از قرار علوم بنای باشکوهی بوده، زیرا در سال ۱۶۷۷
دکتر فرایر خوش بیان راجع به آن نوشته است:

محل دلپذیری است. بدون شک روزگاری بسیار عالی و مجلل بوده،
ولی بطوری که فعلاً نیز هست قطعه گرانبهائی است. اقامتگاهی تابستانی در وسط
دو نهر آب دارد که در آن کشتی و قایق علامت پیکار دریائی دیده می‌شود.
در آنجا غاز و قو به انواع و اقسام هست. این مسکن تابستانی کاملاً با مرمر صیقلی
ساخته شده و طاق آنرا طلاکاری کرده‌اند و بر دیوارها چهرة قهرمانان آنها نقش
گردیده است. حوض وسط بنا تمام از نقره است. برستون‌های آبینه کاری، تصویر
و انعکاس قامت انسان و نمای همه آن دستگاه دیده می‌شود. قبه‌های نیم کره در
سر چهارستون است که تمام بنا بر آن متکی است.

حتی شاردن هم که کمتر تابع احساسات می‌شده. بی اندازه تحت تأثیر
لطف و صفاتی هشت بهشت واقع شده بود: «وقتی انسان در این محل (که
بخصوص برای خوشی‌های عشقی ساخته شده است) به گردن می‌پردازد و از میان
اطاق‌های خلوت و کنار و گوشة آن می‌گذرد دل آدمی به اندازه‌ای آب می‌شود
که صمیمانه باید گفت با تأسف از آنجا دور می‌شود. بدون شک هوا هم در ایجاد
چنین حالت شور و عشق بی اثر نیست، ولی قطعاً این بناها هر چند که گاهی
مثل کاخ‌های مقوایی می‌نماید باز از قصرهای مجلل ما با شکوه تر و دلپذیر تر
است».

این عمارت بعد از شکوه و رونق افتاد، اما قلعه‌ای شاه آنرا تجدید بنا و تعمیر
کرد و فرمان داد در تالار اصلی که گنبدی در وسط دهليزها با اطاق‌های کوچک

در گوشه‌ها دارد او و درباریانش را در حالت جلوس رسمی و باز در حالی که سوار بر اسب، شیری را با نیزه شکار می‌کند نقاشی کردند.

تصاویر معاصر دیگر که بر دیوارهای مجاور هست یکی متعلق به استرجی Sterji یا استراجی جوانک خوش سیمای انگلیسی است. این تالارهفت پهلوکه حالا از نظر افتاده و رو به ویرانی است گاهی بوسیله جناب حاکم در اختیار خارجیان محترم و نمایندگان دولت‌های ییگانه گذاشته می‌شود و آن در باغی واقع شده است که درختان میوه و خیابان‌های مشجر به سرو و چنار دارد و مانند دیگر باغ‌های ایرانی در موسوم بهار و تابستان بسیار زیبا است، اما در فصول دیگر سال جالب توجه نیست.

تاورنیه در باره باغ‌های اصفهان حتی در عالی‌ترین موقع شکوه آن گفته است: « نباید تصور کرد که این باغ‌ها به طرز و زیبائی باغ‌های اروپا تأسیس و یا نگاهداری می‌شود ، زیرا که فاقد حاشیهٔ فشنگی مانند باغات اروپاست و گردشگاه گل آرامته‌ای که در باغات ما دیده می‌شود ندارد، علف هر زه غالباً گل‌ها را ضایع می‌کند. دلخوشی بیشتر به درختان میوه است که نوک چنبری دارند و طوری دلپذیر می‌کارند که همواره مایه شکوه باغ‌های ایرانی است . »

چهار باغ - اینک نظر خود را از قصر به خیابان بزرگ معطوف می‌سازیم که سابقاً نیز نام آنرا ذکر و اشاره کردم که از مرکز شهر تا پل الله‌وردی خان امتداد دارد. نام آن چهار باغ است که ربطی با اسم باغات اطراف آن ندارد ، بلکه حاکی از آن است که سابقاً در آن محل چهار تا کستان بوده که شاه عباس به قیمت ... فرانک اجاره کرده بود تا راه ورود باشکوهی برای پایتخت خود ترتیب پدهد و آنکنون از تمام مناظر اصفهان رقت انگیزترین وضع منحصراً نکبت‌بار را دارد.

در اینجا گذشته و حال آنرا شرح می‌دهم. در انتهای بالا، عمارتی دوطبقه بوسیله دالان با حرم خانه قصر راه دارد تا بانوان حرم سرا بتوانند بدون اینکه

دیده شوند از آنجا مناظر دل انگیز قسمت پائین را تماشا کنند. از درون نهرهای سنگی آب از میان خیابان جاری بوده و چندین آبشار باریک ایجاد کرده و آب به حوضهای چند ضلعی که در میدان بزرگ و یا چهار راه ها بوده می ریخته است. در حاشیه هر خیابان درختان چنار کاشته و پیاده روها را برای عبور و مرور سردم فرش کرده بودند سپس چند با غچه که گاهی به صورت کشتزار و یا گلستان بوده و باز در حاشیه خیابان پهلو روی چنار و بین آنجا و دیوار، معبری هم برای اسب سواران.

عرض این خیابان فعلاً ۵۰ متر است. در فواصل بین حوضهای و معابر بی در پی سکوهای طاق دار یا طاق های سر دری از درون دیوار دیده میشود که به اقامتگاههای شاهی یا اعیان در طوفین چهار باغ متصل میشود به نام باغ تخت، باغ بلبل، باغ شراب، باغ توت و باغ دراویش و غیره بعضی از این رواق ها نیز استراحتگاه عمومی و قهقهه خانه بوده است که اهالی خوش شرب اصفهان بعد از کار روازنه برای نوشیدن چای و کشیدن قلیان در آنجا جمع می شده اند چنانکه فرایر می نویسد: « هنگام عصر تمام کسانی که مایه افتخار اصفهان اند در چهار باغ هواخوری می کردند و با همراهان در آنجا به گردش می پرداختند و از لحاظ تشخض و مردانگی با یکدیگر هم چشمی می نمودند».

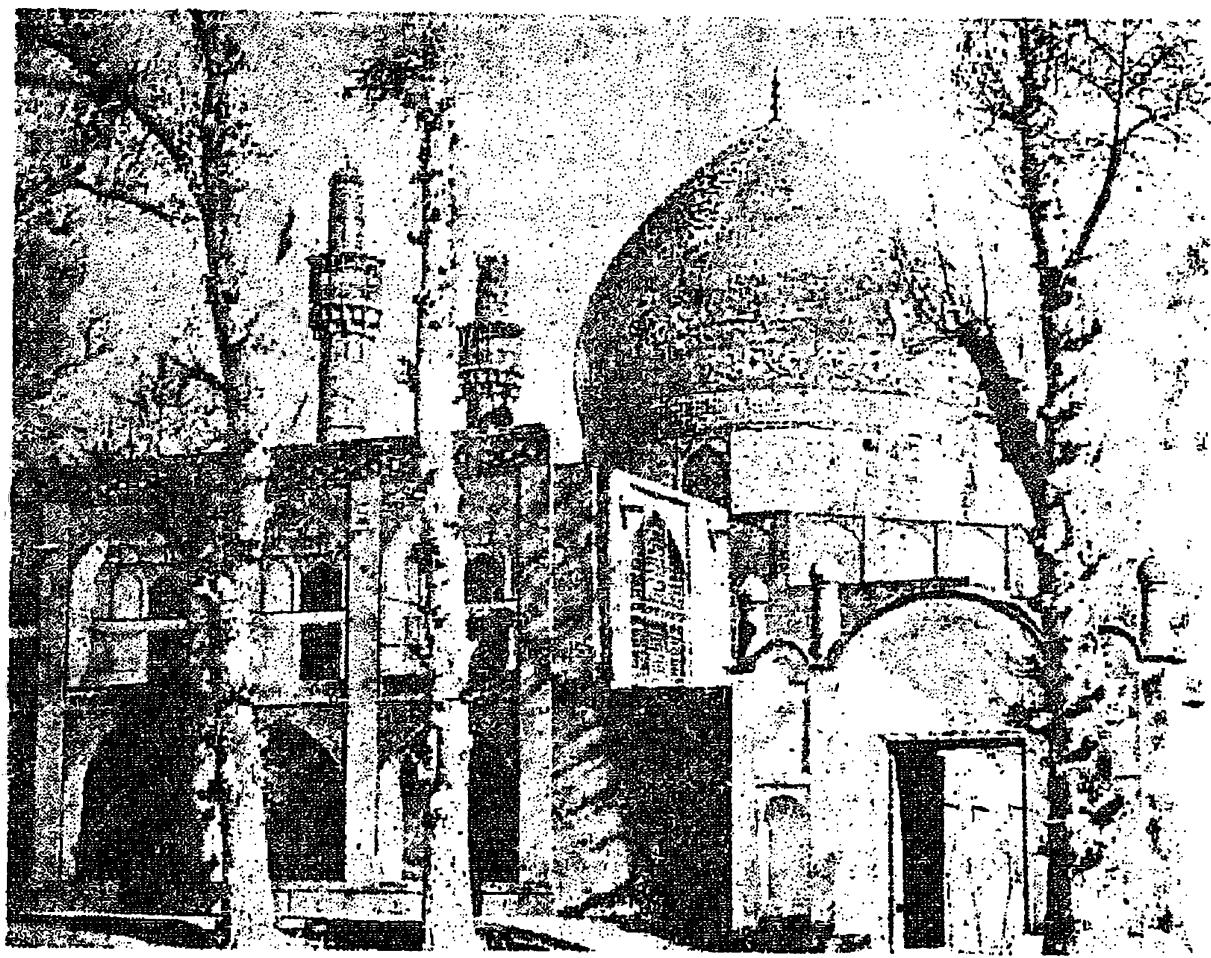
در حاشیه خیابان نهر آب و مشرف به آن سردر خانه های اعیان بود. این وصف اصفهان در دوره شکوه و جلال کامل آن بود، ولی حالاً چه تفاوت غم انگیزی که در آن جادیده نمی شود! نهرهای خالی اسبابهای سنگی آن شکسته و فرو ریخته است، با غچه ها خشک و بد منظره است، درختان بی شاخه یا پژمرده رأس بازان ظل السلطان برای گرم کردن قرارگاه خود بربده اند، سکوهای اطراف خیابان از میان رفته و باع به صورت بیابان در آمده است. حتی دو قرن انجطاط ممکن نبوده است شانزه لیزه پاریس یا اونتر در لیندن برلن یا روتون روئندن را نصف این اندازه نکبت بار کند که خیابان شاه عباس دچار شده است. این خود نشانه وضع وحال ایران کنونی است.

مدرسه شاه سلطان حسین - در قسمت بالای چهارباغ سمت شرق راسته بازاری بود سرپوشیده که تا میدان استداد داشت این محل فعلای خالی و مترونک است و تا چندی پیش طولانی غلامان ظل السلطان بود^۱ در همین سمت دروازه هشت بهشت واقع شده است و قدری جلوتر ساختمانی است که هنوز از مناظر مستعار اصفهان محسوب می شود و آن مدرسه شاه سلطان حسین است که مدرسه نادرشاه هم نام دارد و بنا بر قول کروزینسکی در حدود سال ۱۷۱۰ بوسیله این پادشاه به منظور خانقاه دراویش ساخته شد.

این سیاح ژرمنیت لهستانی باز می نویسد که در اصلی آن تمام نقره بوده و شاید مقصد او ورقه های سیمین بود که با آن در چوپین را آراسته بودند. از زیر دالان سرپوشیده که سقف آن با شبکه ها تزئین یافته، ما به رواق گنبددار می رسیم که در دو سمت آن خرده فروشان میوه می فروشنند از آنجا به حیاط اصلی مدرسه وارد می شوند که حوض درازی معلو از آب و چند با غچه و درختانی سایه دار دارد. در طرف راست، مسجد با محل نماز واقع شده که دو منار در دو سمت و گنبدی در وسط دارد. در افلاع دیگر سکوهای طاق دار هست و دوطبقه هم غرفه برای طبله در گردانیده. ولی بیشتر بواسطه آرایش دیوارهایی که این بنای مستاز همواره جلب توجه می کند. بر پایه های بنا روکوب سنگ مرمر یزد در سرتا سر دیده می شود و سایر قسمت ها و سر درها همه با کاشی های عالی و تخته کوبی زیبا و مینا کاری به سبک اسلامی مستور شده است.

این مجلل ترین عمارت نیمه مخروبی بود که من در ایران دیدم و می گفتند با آنکه ۱۶۰۰ اطاق دارد فقط ۵۰ طبله در آنجا زندگی می کنند و موقوفات این مسجد رفته کا هش یافته و بیشتر آنرا هم دولت ضبط کرده است.

۱ - در اوایل قرن حاضر آشوبی در این بازار پرخاسته بود، حاکم تپی بردروازه آن گذاشت و به طرف داخل بازار شلیک کرد و هر که در آنجا بود گشته شد یا مفلوج واژگار اخاده و حاجز. این فرقیب یاسپک متداول در میدان ترا فالکار (لندن) بی شافت نیست.



مدرسه شاه سلطان حسین

مسجد جمعه - پیش از اینکه توجه خود را از اصفهان به ساحل شمالی رودخانه و قصبه جلفا معطوف سازیم جا دارد چند ساختمان دیگر را نیز نام ببرم که در بیان آنها سهتم ترین، مسجد جمعه است و می‌گویند در اصل بوسیله خلیفه عباسی المنصور (۹) در سال ۷۵ میلادی بنا شده و تعمیر و تجدید ساختمان در عهد ملک شاه سلجوقی بوده و سپس شاه طهماسب و شاه عباس ثانی ارزش هنری واقعی آنرا زایل ساخته و بعد از ساختن مسجد شاه از طرف شاه عباس کبیر در درجه دوم اهمیت افتاده، ولی هنوز از لحاظ مسجد بورد علاقه اهل شهر، نیک که برجسته و ممتاز است و هجتچینین میدان دیگر و کهن‌تر که از راه بازار به آنجا می‌رسند.

بازار - بازار اصفهان بسیار ممتاز است و تا مسافت زیادی درجهات شمالی و شرقی میدان شاه امتداد دارد چند تا از راسته بازارها فعل خالی و یا نیمه مترونک است، ولی آنچه دایر است بعد از بازار کریم خان زند در شیراز که در آسیا عالی - ترین به شمار می‌رود در درجه دوم می‌باشد. زندگی شهری هنگام روز تمام‌آ در راسته‌های شلوغ آن می‌گذرد و در آنجاست که تنوع لایزال شرقی به نظر می‌رسد و ازدحام افراد و حیوانات مانع حرکت و مایه حیرت است.

در راسته اصلی چندین حیاط یا کاروانسراهست که پر از جنس است و در آن صدای ترازو و زنگ شتر و قاطر و بانگ فروشنده‌گان بی انقطاع پگوش می‌رسد. بازرگانان اروپائی مرکز کارشان در همینجا و یا عمارت‌کنار بازار است. بارها من در جمع ایشان که سرگرم معامله و کشیدن قلیان و نوشیدن چای بودند ناظر حرف و کار ایشان بودم.

تجارت - هر چند این شهر در حال انحطاط طبیعی است هنوز دو میان مرکز تجارتی ایران و از این جهت فقط تبریز بالاتر است. مشاهده علامات یا ارقام تجارتی عدل‌های کالا که بر شتر و قاطر و الاغ حمل و نقل می‌شود هر فرد انگلیسی را خشنود می‌سازد و از طریق بازجوئی هم دانسته خواهد شد که منچستر کما کان پارچه‌های بازار اصفهان را تأمین می‌کند و اینکه این شهر حد نهائی کمال تفوق غیر قابل انکار تجارت انگلستان است و این برتری نفوذ تجارتی، هم مورد اعتقاد و هم رو به افزایش است و بهیچ وجه در خطر کاوش نیست.

این حقیقت بارز که عمدت ترین تجارتخانه‌ها در اصفهان نام و نشان بیگانه دارند، منظورم کمپانی‌های زیگلر و هولتز است، موجب این سوء تفاهم شده است که تجارت اصفهان از دست بازرگانان انگلیس بیرون رفته است، این استنباط هیچ مبنای درستی ندارد. این هر دو شرکت و همچنین کمپانی تجارتی خلیج فارس که در اصفهان نیز شعبه دارد تقریباً تمام تجارت ایشان با کالای انگلیسی است و همه نفع کسب و کار آنها مالاً عاید مؤسسات اقتصادی لانکاشیر

(ایالت مرکزی انگلستان) می گردد و به مناسبت همین اهمیت تجارتی اصفهان است که اخیراً لرد سالزبوری (وزیر خارجه بریتانیا) در صدد برآمده است که کنسولخانه انگلستان را در این شهر تأسیس کند و منتخب شایسته ایشان هم آقای جی. آر. پریس^۱ می باشد که چندین سال از مدیران اداره تلگراف هند و اروپا بوده و انتخابی بهتر از این امکان نداشته است.

واردات و صادرات - واردات اصفهان را که بیشتر از راه بوشهر می رسد بنا بر میزان و مقدار آنها به چند طبقه ذیل تقسیم می توان کرد : پارچه های نخی کم و بیش تماماً از منچستر و گلاسکو ، اوراق مس از لندن ، سرب و روی از هندوستان وجاوه، پارچه های پشمی از آلان و اتریش ، کله قند از مارسی و هامبورگ ، شکر خام از جاوه و جزیره سوریس از طریق بمبئی ، چای از هند و جاوه و چین ، شمع از انگلستان و هند و مقداری هم از روسیه ، ظرف های چینی از انگلستان ، شیشه از اتریش ، نفت و وسایل چاپ از روسیه.

بنا براین تا این تاریخ با ارزش ترین قسمت واردات از هند و یا انگلستان است و اگر این وضع درخشنان مختل شود لابد ناشی از کاهشی و اهمال خواهد بود. صادرات که از لحاظ مقدار و ارزش خیلی کمتر از واردات است عبارت است از : تریاک که قسمت عمده آن از ناحیه اصفهان بدست می آید و از ۴۰۰۰ صندوق با قیمت متوسط . ۷ تا ۹ لیره هر صندوق همه ساله از این شهر صادر و سه چهارم آن به چین و یک چهارم به لندن حمل می شود. تنباکو و توتون محصولات سالانه آن در همه این منطقه ۶۰۰۰ کیسه است و هر کیسه هم ۱۰۰ تا ۱۱۰ گیروان که وزن دارد با ارزش ۴ لیره که ۳۰۰۰ کیسه از راه بوشهر به مصر و سوریه ، ۲۰۰۰ کیسه از طریق تبریز به اسلامبول و ۱۰۰۰ از بغداد صادر می شود. فرش هائی که در ایالات فراهان و کردستان و خراسان و فارس بافتہ می شوند با ارزش معادل صد هزار لیره از سراسر ایران به انگلستان و امریکا و فرانسه صادر

می شود. پنجه که از آن . . . ه من شاه (هر من شاه مساوی $\frac{1}{2}$ گیرانکه) با قیمت نزدیک به . . . ۲۰ لیره از راه بوشهر بیشتر به بمبئی و بادام به رومیه و هند و لندن صادر می شود و برنج برای مصرف داخلی است.

سقدار کلی تجارت را خود بازرگانان محلی بر عهده دارند، اما معاملات کلی چنانکه باید اعتراف نمود بوسیله مؤسسات انگلیسی صورت می پذیرد که فعالیت خوش آیند آنها در این منطقه جبران وضع را کدی است که در آسیای مرکزی دیده می شود. مطالب بیشتری راجع به تجارت را من به فصل آتی مختص این موضوع موقول می سازم.

مصنوعات - سابقاً اصفهان بواسطه ساخت زره مشهور بود و هنوز هم به تقلید قدیم قدری ساخته می شود. قسمت بحمدهای از مصنوعات فعلی آن جاهمان است که از دیر باز به آن مناسبت شهرت داشته است واز آن جمله است ظروف قلم زده و برنجی شامل کوزه، سینی، چراغ وزیور آلات (که به نظر من خیلی بهتر از کار لکنه و بتارس است) قلمدان و قاب آینه و جلد سازی منقوش و شفاف و ظروف سفالی که مستقیماً از قدیم تقلید می شود و در مقاوه های اجناس قدیمة استانبول و گاهی نیز در عتیقه فروشی های لندن یافته می شود.

اهالی و اخلاق آنها - از زمان هجوم افغانستان به این طرف و تیرگی عظیم روزگار اصفهان نظریات مبالغه آمیز و متضاد راجع به مقدار جمعیت این شهر اظهار کرده اند. در سال ۱۷۸۴ فریبر-سووبوف^۱ مجموع آنرا . . . ۳ نفر نوشتند است. در ۱۸۱۰ سرجان ملکم آنرا به . . . ۲ پائین آورد، ولی یک سال قبل از آن موریه این رقم را بدهد و برابر رسانید و بنا بر ارقامی که خود او دو سال بعد در ۱۸۱۱ قید کرد ارزش آمار پیشنهادی خود و تناسب آنرا با محاسبه های معاصر پاک ازین برد، چون رقم . . . ۶ را ذکر نمود. او زلی که عضو همان هیأت بود آنرا . . . ۲۰۰,۰۰۰ تو نوشت. شاید خود ایرانیان نیز این رقم آخری را قبول دارند، در صورتی که مقامات

صالح حداکثر از ۷۰۰،۰۰۰ تا ۸۰۰،۰۰۰ بیشتر محسوب نمی‌دارند هر چند که اصفهان در این اوآخر بدون تردید تجدید حیات نموده و به کار و تلاش افتاده است.

اصفهانی‌ها در میان هموطنان خود شهرت چندان مطلوبی ندارند و برخی از آنها به جین و بد خواهی شهرت یافته‌اند و از دروغ و ناراستی پروا نمی‌کنند. و یش از اندازه نسبت به شهر خود و به خودشان در غرور افتاده‌اند، خست و خشک. دستی آنها در کسب و معاش با این حکایت مبالغه آمیز تا اندازه‌ای فاش می‌شود که برای سرجان ملکم نقل کرده‌اند که: کاسب اصفهانی پنیرش را در شیشه می‌ریزد و نان خود را بر بدنه، شیشه می‌مالد تا لذیذ شود. علاوه بر جین و ترس به آشوب‌گری نیر شهرت یافته‌اند. لوطی‌های اصفهان را حقاً کلان ترین افراد فتنه‌انگیز می‌شمارند.

هیأت روحانی - اصفهان از جمله شهرهایی است که روح تعصّب بی‌مدارا در زمینه مذهبی سخت در آنجا قوی است و یا ممکن است چنین حالت روحی را زود برانگیخت. قربانی این جریان هم معمولاً یهودیان‌اند که در این شهر زندگانی حقیری دارند و همچنین باشی‌ها که نفراتشان در تزايد است و غالباً در عرض اعتراض مقامات روحانی اند و تا اندازه‌کمتری ارامنه و عیسویان نیز ناچارند در رفتار خود محتاط باشند. غرور و جبروت سلاها از زبانی که ظل‌السلطان (به طوری که در فصل سابق اشاره کردم) اقتدار خود را از دست داده است دو چندان شده است.

هنگامی که حضرت والا در اوج قدرت بود هیأت روحانی‌مانعی در جلو خود داشتند؛ ولی وی حالا در این وضع و حال محدود خویش گاهی حتی ناگزیر می‌شود که مشمول حمایت ایشان واقع شود و به تجییب این حضرات که روزگاری نسبت به آنها اظهار نفرت می‌کرد مبادرت ورزد. از این بابت اختلاف تاسی‌بین اصفهان چند سال پیش و حکومت نشین فعلی دیده می‌شد.

این شهر سابق‌کری شاهزاده با اقتداری بود که در درگاه شهریاری نفوذ و موقع و منزلتی مبتنی بر نیروی نظامی داشت. اکنون وی به صورت حاکم

عادی ایالتی درآمده است که وضع زیاد مصونی هم ندارد و همه نفوذ و افراد لشکری را از او گرفته‌اند. این جریان نمونه جالب توجهی از وضع و حال بی‌قاعده و عاری از اعتبار آن ملک و دیار است.

قیشوں - سابقًا اشاره نمودم که ظل‌السلطان در اوج قدرت خود لشکری شامل ... نفر داشت و نسبت به این نفرات و کارآموزی ایشان توجه سرشاری می‌نمود و آنها را به اونیفرم های متعدد خارجی در آورده بود و در حین رژه این افراد را غالباً به رخ اجانب می‌کشید. شخصی به نام کریم خان با عنوان میرپنج فرمانده سواره نظام ظل‌السلطان بود که حالا با کسادی کار اربابش بازار او هم از رونق و اعتبار افتاده است. درحال حاضر فقط ... تا ... نفر سوار آماده‌اند، ولی در سربازخانه‌ها و انبارها که از تدارکات جنگی ابیاشته شده بود برای ... نفر سوار و ... سرباز پیاده اسلحه فراهم است. سیاست ظل‌السلطان که با شیوه خیانت پاری ایلخان بختیاری را کشت آن دسته‌های مددکار نیرومند را پاک از خود روگردان ساخته، همان نفراتی که یک زمامدار با تدبیر و بلند پرواز ایالات مرکزی از قدرت و کمک آنها بی نیاز نیست.

زنده رود - در جنوب اصفهان زنده رود یا زاینده رود واقع است که شهر را از قراء متعدد سابق که فعلاً فقط بخش ارمنی نشین جلفا باقی مانده است جدا سی‌سازد. در فصل دیگری من مسیر این رودخانه را تا سرچشمہ آن در کوهستانات بختیاری پی‌گیری خواهم کرد. این رود که در مجرای قسمت بالا بسیار سریع است وقتی که به بلوک لنجهان در جنوب غربی اصفهان می‌رسد به نهرهای متعدد تقسیم و از آنجا آب آن جهت آبیاری از هر سو جاری می‌شود، ولی هنگامی که جریان به پله‌های پله دار شهر می‌رسد با آنکه در موسم بهار سرشار از آب و طغیانی است در دیگر فصل‌ها به صورت جریانی باریک یا حوضچه‌های مجزا تبدیل می‌شود. در پائین اصفهان نواحی برآن و رودشت را که میزان آب با مدهای علی قلی خان و مارون یامارنوں تنظیم می‌یابد سیراب و حاصلخیز می‌سازد و قدری دور تر آب اضافی در باطلق گاو خونی به هدر می‌رود.

پل مارنون - زاینده رود در اصفهان بنج پل دارد که قدمت و نوع ساختمان آنها متفاوت است. در قسمت بالای رودخانه و قدیم ترین پل‌ها مارنون است^۱ و شاه طهماسب که از سال ۱۵۲۳ تا ۱۵۷۵، پادشاهی نموده آنرا ساخته و بدین ترتیب چریان آب را به قریه مسلمان‌نشین مارنون واقع در مغرب جلفا ببرگردانده است. این پل آجری است و دارای طاق‌هائی به اندازه و شکل‌های مختلف است که بر پایه‌های سنگی بد تراشی واقع گردیده است و شهر طوری کناره‌های آنرا فرا-گرفته که دیگر زیاد مورد استفاده نیست. ارامنه آنرا پل سرفراز می‌نامند و ساختمان آنرا به یکی از هم نژادهای خود نسبت می‌دهند.

پل علی (الله) وردی خان - از جانب شرقی ابتدا پل معروف الله وردی (سردار شاه عباس) واقع شده است که پل جلفا و پل چهار باع نامیده می‌شود، زیرا که از ابتدای این خیابان تا ساحل جنوبی رودخانه استداد دارد. این بنای زیبا که با وجود مرور زمان باز بزرگی و مشخصات آن سالم مانده است ارزش آنرا دارد که برای دیدنش به اصفهان رفت، هر چند که احتمالاً از کسی هم انتظار نمی‌رود که برای دیدن شاید با شکوه‌ترین پل جهان چنین کاری بکند.

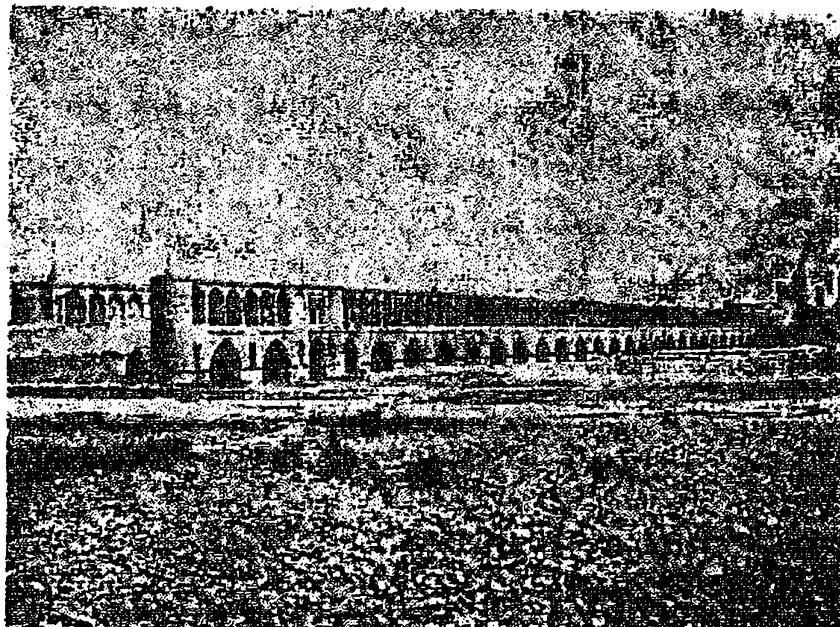
از خیابان بوسیله پیاده رو که با سنگ، فرش شده است به پل می‌رسند. ورود به پل هم در انتهای شمالی از زیر راهرو طاق داری است، طول کامل آن ۳۸۸ یارد و عرضش ۰.۳ پاست. در طرفین آن معتبر باریکی است طاق دار که دو پاویم عرض آن است و در سراسر طول پل دیده می‌شود. دیوار خارجی از زیر طاق‌ها به معتبر اصلی مربوط است و این طاق‌ها بالغ بر نود تا است و منظره خارجی پل را تشکیل می‌دهند.

در چند نقطه هم این دهليز به شکل محوطه وسیعی در می‌آيد که اصلاً با تصاویر بی‌تناسبی از پیکره شاه عباس ثانی آرایش یافته بود. به علاوه بوسیله

۱- کمپفر آنرا مرنیان نامیده، شاردن مانون و کروزینسکی پل عباس آباد نامیده که بنا به قول شاردن یکی از عالی ترین قراء اصفهان قدیم بوده شامل ۲۰۰۰ خانوار ۱۲۰ مسجد و ۱۹۰ حمام و ۲۴۰ کاروانسرا و مدرسه و مسکن مهاجرانی که شاه عباس از تبیزی انتقال داده بود.

پله‌های برج که در گوشه‌های پل است می‌توان به طبقه فوقانی رفت که حالا سیم تلگراف جلفا را از آنجا کشیده‌اند. سابقاً در فصل گرما آنجا گردشگاه بود. پله‌های مشابهی نیز بر پایه‌های پل به طبقه زیرین که قدری از کف رودخانه بلند تر است منتهی می‌شود و معبر طاق داری در سراسر درازی پل هست ویرکف رودخانه سنگ‌های بزرگ جهت تسهیل عبور و مرور قرار داده‌اند.

باید این نکته را هم خاطرنشان سازم که قسمت فوقانی پل آجری است و برج‌ها و طبقه تحتانی از سنگ ساخته شده است. وقتی که من در دسامبر (آذر) آنجارا دیدم از میان دهانه‌ها و کناره رودخانه آب جریان داشت و روی ریگ‌های سراسر رودخانه پارچه‌های نخی و چیت را که مرد و زن در حوضچه هامی‌شستند برای خشک شدن پهن کرده بودند.



پل آشور رودخان

هزار جریب - سابقاً در آن طرف همین رودخانه خیابان دیگری بود که در واقع دنباله چهار باغ به شمار می‌رفت مجموع طول سه قسمت را کمپفر به شرح ذیل نوشتند است : چهار باغ ۱۶۲۰ یارد، پل ۹۴ یارد، خیابان جنوبی پل

۲۲۰۰ یارد جمعاً ۴۳۰۱ یارد یا تقریباً دو میل و نیم^۱. طرح این خیابان مثل چهار باغ بود و ردیف درختان در فواصل معین قرار گرفته که تا حوض بزرگ امتداد داشت در دو سمت آن قصرها و عمارات شاهزادگان و اعیان بوده و در قسمتی از آن محوطه‌ای سلطنتی به نام هزار جریب^۲ وجود داشت.

این تفرج گاه وسیع شامل زمین‌های پست و بلند بود که بر تخته سنگ‌ها یکی بعد از دیگری ساخته شده بود و دارای گردشگاه و نهر آب بود و از املاک شاهی به شمار می‌رفت ولی از قرار معلوم عامه هم می‌توانستند به آنجا بروند. محوطه آن حدود شکارگاه مخصوص بوده و در کتاب اوئلاریوس خوانده می‌شود که پادشاه در آنجا شکارگورخر می‌کرده است. از هزار جریب هیچ اثری باقی نمانده است و خیابان جنوبی هم خراب تراز چهار باغ و عاجزانه حاکی از فروشکوه بر باد رفته گذشته است.

پل جوبی^۳ - سیصد یارد پائین تراز پل جلفا و با همین فاصله تا پل خواجه بوسیله پل جوبی^۴ از رودخانه عبرو و مرور می‌شده است و آن پل ساده با چهارده طاق یک ریخت و معبری برای بردن آب به قصر هفت دست واقع در ساحل جنوبی رودخانه ساخته شده بود. ریشه این نام جو یا جوب یعنی مجرای آب بوده و آن در جوار پل‌های باشکوه طرفین قابل اعتنا نمی‌نموده است.

هفت دستگاه و آینه خانه - حومه کرانه جنوبی آنجا در سابق گبرستان^۵ نام داشته، زیرا که زرده‌شی‌ها در آنجا اقامت داشتند. اما شاه عباس دول آن ناحیه را از سکنه خالی و به اقامتگاه سلطانی مبدل ساخت و سعادت آباد نامید و حرم خانه او شد. ساحل رودخانه از پل خواجه به بالا پر از باغات بوده است و با ساختن سد

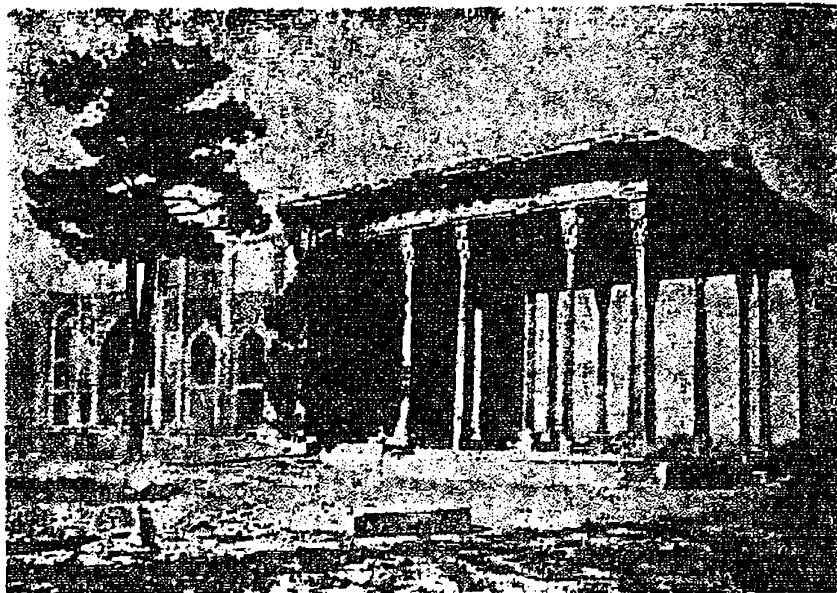
- ۱ - اندازه‌هایی که لوبرن ذکر نموده زیاد تفاوت ندارد: یارد $۴۳۳۶ = ۱۷۵۱ + ۵۴۰ + ۲۰۴۵$
- ۲ - جریب متریاس ارضی برابر با ۱۰۰۰ تا ۱۰۵۵ یارد مربع است، ولی جمع ۱۰۰۰ نمودن رقمی بوده و در واقع حاکی از و سمعت حقیقی به شمار نمی‌رفته است.
- ۳ - پرایس آنرا پل چوب و بی‌نیتگ پل جوانی نوشته است بسیاری از نویسنده‌گان اصلاح اعمتالی به وجود آن ننموده‌اند و آنرا پل سعادت آباد هم گفته‌اند چون از این پل به آن محل می‌رفته‌اند.
- ۴ - قبرستان تخت فولاد؟ . مترجم.

در حدود پائین‌تر، شاه خوش داشت که رودخانه را به صورت دریاچه تا جلو تالار که همان آیینه خانه معروف بود تبدیل کند و در این دریاچه مصنوعی با زنان حرم سرا در قایق به گردش می‌پرداخت و هنگام شب آنجا را به طرز باشکوهی چراغانی می‌کردند.

اقامتگاه اصلی حرم، هفت دست (دستگاه) نام داشت. در همین محل سر هارفرد جونز و سرگور اوزلی با هیأت‌های خود در سال‌های ۱۸۱۱ و ۱۸۱۰ پذیرائی شدند و بعداً نیز از مهمانان متاز دیگری پذیرائی کردند. در یکی از اطاق‌های طبقه زیرین هفت دست که با مرمرهای تبریز روکوب شده بود و حوضی مرمری داشت فتحعلی شاه در سال ۱۸۳۴ وفات کرد و از آن پس دیگر نسبت به این محل توجهی نشده است. در موقع بازدید این جانب چنین می‌نمود که سالیان در از متروک افتاده است.

در جوار هفت دستگاه تالاری هست شبیه به ایوان چهل ستون، آنجا آیینه خانه نام دارد. به مناسب آیینه‌کاری که بر ستون‌ها و دیوارهای آن کرده بودند و حالت تابندگی خاصی به آن محل می‌داده و تالارهم بر دوازده ستون چوبی استوار بود که قسمت داخلی هر ستون بر هیکل شیر مرمری قرار داشت، در وسط حوض بود و شاهنشین در عقب آن که به طاق‌های مربوط می‌گردید که روزگاری با تصاویر شاه عباس و زنان چرکسی وی مزین بود.

دیوارهای تختانی هم با مرمر روکاری شده بود و برآن با خط زرین تصاویر گل و پرنده‌گان را نقش کرده بودند. در باع عقب این عمارت «نمکدان» واقع بود و آن از آن نوع ساختمانی بود که ایرانیان کلاه فرنگی می‌نامند شبیه به لبه کلاهی که بعضی از همراهان سرگور اوزلی بر سر داشتند. چنین به نظر می‌رسد که در هشتاد سال اخیر هیچ گونه اقدامی برای جلوگیری از انهدام تدریجی این بناء که روزگاری پسیار دلپذیر بوده معمول نشده است. عمارت نمکدان را چون قدری خراب شده بود فرو ریخته‌اند و آیینه‌خانه نیز روزهای واپسین عمر خود را می‌گذراند،



آبینه خانه

زیرا که پیاده روهای آن همه در هم شکسته و زیورهای عمارت تمام‌وارفته و اطاق‌ها پی‌درپی ویران شده و آن محل به صورت سرای بی‌خانمان‌ها و هدف هر کس که دشمن علم و دانش باشد و هوس خراب‌کردنش را بنماید در آمده است. در ضلع شرقی و نزدیک این محوطه تک درخت کاجی پا بر جاست که تنها یادگار آن روزگار عیش و خوشی است و گوئی این درخت در ماتم عظمت برباد رفته و در مراسم تشییع، نبر آن صحنه نگران و لرزان است.

پل خواجو - قدری پائین تر از آبینه‌خانه دوین پل تاریخی عهد صفوی است و آنرا گاهی پل خواجو می‌نامند به اسم محله شهر با همین نام و یا پل بازارکن به اسم درویش شهوری رکن الدوله نام که در قبرستان مجاور مدفون است و پل گبر (به گفته کروزینسکی) چون از آنجا به حومه گبرستان می‌رفته‌اند و شاه عباس دوم این پل را مختص عبور و مرور ایشان ساخته بود و پل حسن‌آباد، زیرا که به بازار شهرداری همین نام منتهی می‌گردیده.

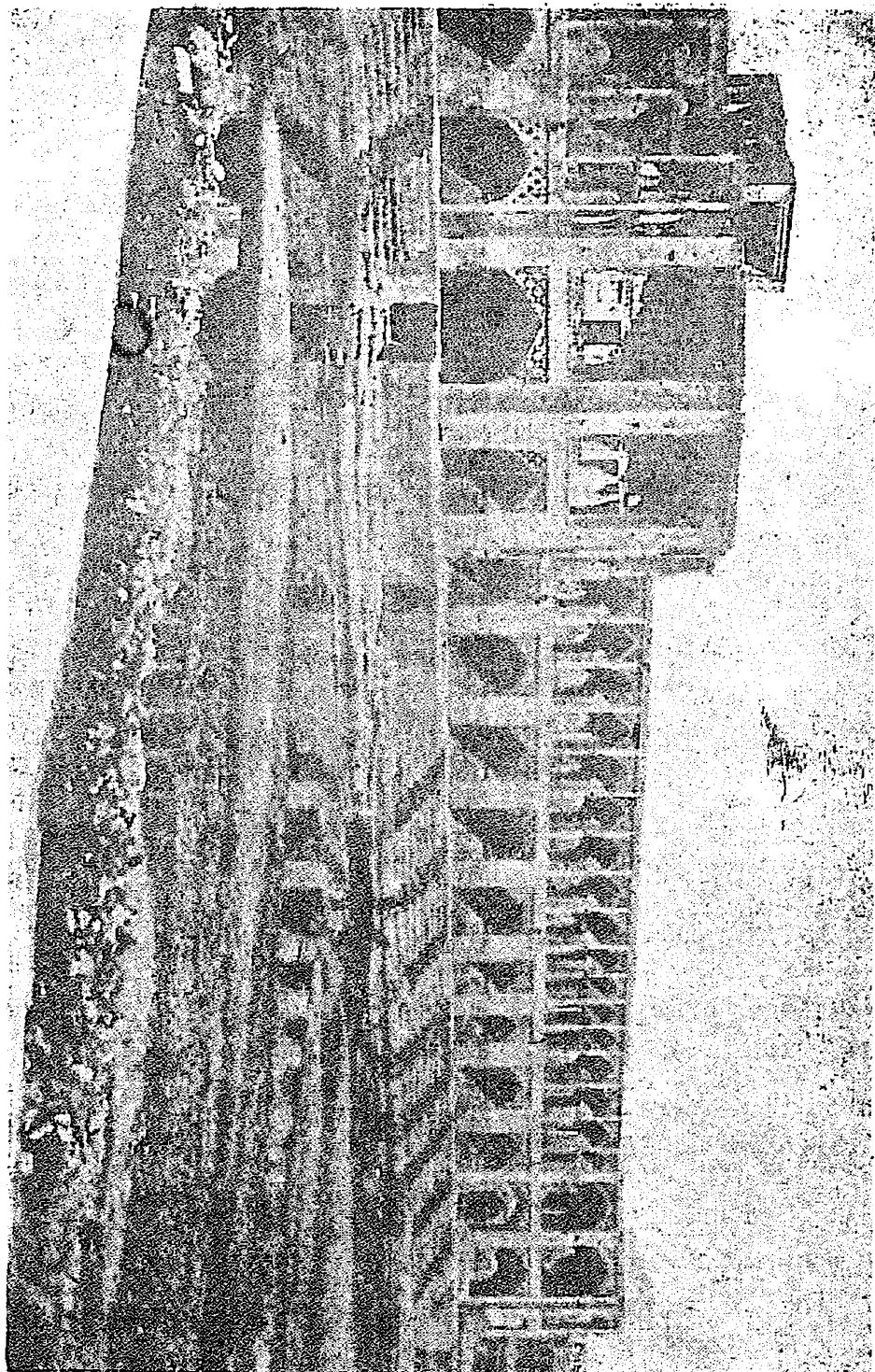
یکی از حکام زمان فتحعلی شاه به تعمیر آن پرداخته و شبیه چهار باغ خیابانی از جلو پل تا شهر ساخته بود. پل خواجو از پل الله‌وردی خان کوتاه تر

است فقط ۴۰ پا طول دارد و این وضع به مناسبت بستر رودخانه است که در این جا از تخته سنگی می‌گذرد. این بنادر واقع پلی است که بر سدی ساخته‌اند و سدهم با توده‌های سنگی بسیار محکم بنا شده بود و دهنه‌های باریکی دارد که بدان وسیله آب رودخانه تابع نظم و قاعده می‌شود.

این ساختمان بزرگ از سمت خارج شکسته می‌نماید و سنگ‌ها به صورت پلکان تا بستر رودخانه چیله شده و بر سکو یا سد بیست و چهار طاق عمدۀ پل قرار گرفته است که آجری است و از مشخصات عمدۀ سمت خارجی آن چهار ساختمان شش گوشه‌ای دوطبقه است که هر کدام در گوشه‌ای از پل و دو ساختمان دیگر به همین شکل در وسط است که بر بام از دو بنا که در جهت غربی است طبقه سومی افزوده‌اند و مثل پل جلفا در پائین آن پاسازه‌هایی است و از بالای سد هم در مراسر پل معبری واقع است و از دهنه‌های پی‌درپی بوسیله پله‌های سنگی که با عمق شش پا در خاک فرو رفته است عبور و مرور می‌شود.

معبر اصلی پل هم که بیست و چهار پا پهنا و دالانی هم در دو طرف دارد به ساختمان (کلاه فرنگی) شش گوشه‌ای مربوط است و با غرفه‌هایی به طرف خارج راه دارد، بالاخره در رأس پل نیز معبری هست که سابقًا با دو ردیف نرده محدود شده بود. ساختمان در اصل با تصاویر و طلاکاری زینت یافته بود و با صفحاتی کتیبه‌دار و با تزئینات سبک عامیانه است و غرفه‌ها با کاشی‌های جدید مفروش است.

این پل در سابق موقع شب گردشگاه مجبوبی به شمار می‌رفته و داشت‌های اصفهان در آنجا بالا و پائین قدم می‌زدند و یا در زیر غرفه رو به رودخانه چپق می‌کشیدند. حالا آنجا کم ویش خلوت و خالی است مگر در موقع بهار که بواسطه ذوب شدن برف کوهستان مجرای باریکی به جریان آب تنده فراوان مبدل می‌شود و اهالی در طاق‌های پل جمع می‌شوند و جریان و فوران آب را تماشا می‌کنند و آن از اعیاد سالانه شهر اصفهان است. در دو سمت پل خواجه نظیر و رو دیه پل بزرگ، خیابان‌های مشجری بوده است، ولی این خیابان‌ها نیز دیگر وضع بهتری ندارند.



متحف
البلد

پل شهرستان - دور افتاده ترین پل اصفهان که تا شهر جدید چند میل فاصله دارد پل شهرستان است که به دهی با همین نام متهی می شود. در این دهکده منارة بسیار بلندی هست، اما روی هم رفته محلی ویرانه است در صورتی که سابقاً یکی از دو محله معتبر شهر و اقامتگاه افراد سرشناسی بود. ساختمان این پل آجری است و شاید از پایه ها و جرزها که سنگی است قدیم تر باشد.

جلفا - در جنوب زاینده رود و قدری در جهت غربی پل چهار باعث قصبه جلفا واقع است که روزگاری محل بسیار پر جمعیت بوده و هنوز جای جالب توجهی است از آن جهت که مسکن کلی مسیحی است که تاریخ تقریباً سیصد ساله دارند و هم به این مناسبت که اقامتگاه اروپائیانی است که به قصبد کسب و تجارت یا دلایل دیگر در اصفهان زندگی می کنند و یکی از صحنه های خدمت هیأتی مذهبی از کشور خود ماست. بعد از عبور از پل بزرگ در سمت راست وارد کوچه های پر پیچ و خم حیرت آوری می شویم که غالباً با درچوبی و بن بست است و آن حاکی از دورانی است که امن و امان کمتر بوده است و گاهی از زیر معاابر طاق دار عبور می کنیم. گودال های باریکی در حاشیه کوچه هاست که یک ردیف درختان بید یا تبریزی دارد و در کنار آن گذرگاه تنگ و محدودی وصل به چوی آب یا فاضل آب است.

خیابان عمه یا بولوار جلفا دور دیف درخت دارد ، اما در زمستان هیچ جالب توجه نیست (هر چند که بانو بیش از راجع به فصل بهار آنجا حکم دیگری کرده است) در آنجا همه چیز تنگ و باریک و ریز می نماید. خانه ها با دیوارهای بلند و تیره گلی است که فقط یک در و دالان دارد. به نظر من زندگانی در جلفا مقید و قفس وار و محدود و بسیار تحمل ناپذیر بوده به حدی که رفتن حتی به اصفهان خراب موجب انساط خاطر می گردیده ، وضع و قیافه اهالی جلفا با سکنه عادی دیگر شهرهای ایران تفاوت بارز دارد ، زیرا که به جای چادرهای کبود معمولی و یا حیجاب متداول زنان ایران ، شال سفید روی جامه قرمز بر قامت زن ارمنی

جلب توجه می‌کند و همچنین چشم و ابروهای سیاه آنها از بالای پارچه سفید کتانی که چانه و دهان ایشان را می‌پوشاند و به قسمت تحتانی بینی تنگ بسته است. در کسر، کمریند پهن دارند که با ورقه‌های نقره آرایش یافته است، مثل این است که با غداری در جلفا رونق فراوان دارد، چون در کوچه‌ها دسته دسته سبزی‌جات برای فروش عرضه شده بود، میوه نیز ارزان و عالی بود.

تاریخ - واضح است که هم نام^۱ و هم نخستین سکنه جلفا هر دو از محلی با همین عنوان بر ساحل ارس در آذربایجان گرفته شده است. شاه عباس در پیروی از سیاست کوچ دادن اجباری خود در سال ۱۶۰۴ چندین هزار خانواده ارمنی را از آنجا به پایتخت جدید انتقال و از لحاظ خشنودی نسبی آنها اجازه داد که کما کان نام اجدادی خود را به کاربرند. این تدبیر او را بعضی‌ها به این علاقه نسبت دادند که لشکر عثمانی را از مرکز عمله تأمین مایحتاج خود محروم کرده باشد، اما گویا بیشتر این کار ناشی از اعتمادی بود که شهریار صفوی به روئه صرفه جوئی و استعداد تجاری عیسیویان داشته تا اتباع وی در اصفهان نمونه کار و استعداد ارامنه را سرمشق قرار بدهند. شاردن از جلفای قدیم و جدید که یکی مهاجر نشین شاه عباس اول و دیگری شاه عباس دوم بوده باد کرده، ولی استنباط من این است که جلفای جدید بیشتر ناظر بر خیابان‌های تازه و عمارت بوده نه تصور شهری جدید که من راجع به آن هیچ اثر و شاهدی نیافته‌ام.

در اثر تشویق سلطانی که نسبت به آنها امتیازات بسیار قائل شده بود و از قید بندگی معاف فرموده و حق آزادی عبادت‌کیش خویش به آنها داده بود و انتصاب یک کلانتر از هم نژادهای خود ایشان و وام بدون بهره بدانها، جلفا بزودی قصبه‌ای مرغه و پر جمعیت شد. در موقع مسافت هربرت به آنجا (۱۶۲۷) سکنه آن به ۳۰۰۰ نفر رسیده بود. جلفا در زمان شاردن ۳۴ خانه و...

۱- بعضی از نویسنده‌گان ایرانی آنرا جولاھید یعنی محل باغندگان قلمداد کرده‌اند و به همین نام در مدارک دولتی غالباً دیده می‌شود و همچنین می‌گویند که در اصل نیز قبل از اینکه ارانته به آنجا کوچ کنند همین اسم را داشته است. اما در تاریخ اثر و مدرکی در این باره نیست.

نفر جمعیت (فرایر در همان موقع . . . خانوار نوشته بود) . بیش ازدوازده کلیسا' و یک دیر و یک کانون راهبه ها با سی تن زن بیوه یا دختر زشت و بی ریخت و ۱۰۰ تا ۱۲۰ کشیش داشت .

ژزوئیت ها نیز در آنجا دستگاهی فراهم ساختند (خرابه کلیسای آنها هنوز دیده می شود) آنها به سال ۱۶۴۵ به رهبری باباریگوردی با نامه ای از جانب پاپ و سلطان فرانسه وارد شدند . تا چندی رفاه آن کوچ نشین تمام و تعام بود هرچند که پادشاهان آخری صفویه که توجه دیرین این خاندان را نسبت به ارامنه نداشتند بر مالیات قصبه جلفا افزودند ، شاه سلیمان اولین پادشاهی بود که به ارامنه آزار رسانید و به آنها بیش از اندازه مالیات تحمیل کرد .

در دوره شاه سلطان حسین که پادشاهی متعصب و ریاکار بود وضع جلفا به مراتب بدتر شد و به وضع کردن قانون منجر گردید که هرگاه مسلمانی یک تن ارمنی را کشته باشد می بایستی فقط یک پیمانه گندم یه بازباندگان مقتول بدهد . در موقع تهاجم افغانه و پس از آن اهالی جلفا صدمه بسیار دیدند ، اما سخت ترین روزگار آنها دوره نادرشاه بود ، چون وی به ارامنه نسبت های ناروا داد که موقع محاصره اصفهان آنها به افغان ها روی کرده بودند . از این رو بجازات های شدید درباره ایشان مقرر داشت و مالیات سنگینی تحمیل کرد و از عبادت آنها جلوگیری نمود و از حقوق اجتماعی محروم ساخت .

پس همین که خبر مرگ نادر شایع شد ارامنه دسته دسته به گرجستان و هندوستان و بغداد فرار کردند و عده آنها به حدی کا هش یافت که دیگر تجدید وضع سابق میسر نگردید . اولیویه در سال ۱۷۹۶ نوشت که آنها ۸۰۰ خانوار بودند ، سوریه واژلی ۳۰۰ تا ۴۰۰ خانوار ، مارتین در ۱۸۱۲ - ۱۸۱۳ خانوار

۱ - تأسیس کلیساهای صدۀ آنجا به ترتیب ذیل اتفاق افتاد : کلیسای سن ژوزف در سال ۱۶۰۵ ، سن استفن در ۱۶۹۱ من جان ۱۶۹۵ . در من جرج دیگر عبادتی مسول نی شود ، ولی زیارتگاه عده ای است به مناسبت وجود سنگ هائی که معجزه آساست عبادت در جلو آن کلیسا را مایه برگی برای بیماران می شمارند .

و کرپورتر در ۱۸۱۸ نوشته . . . خانوار. لمسدن در . . . ه خانوار، او سهر در سال ۱۸۶۱ - ۳۰۰۰ نفر سکنه و اسمید در ۱۸۷۴ بالغ بر . . . ه خانوار و به من اظهار کردند جمع سکنه جلفا . . . نفر است که هشتاد درصد ایشان ارامنه‌اند. جماعت ارامنه - جمعیت جلفا در واقع به چهار دسته متفاوت تقسیم می‌شود: ۱ - ارامنه خاص که قسمت عمده سکنه آنجابه شمار می‌روند، ۲ - ارامنه متحدیاً کاتولیک که فرقه محدودی است، ۳ - دسته وابسته به کلیسای انگلستان، ۴ - بازرگانان اروپائی و مأموران اداره تلگراف (هند و اروپا). اینک خلاصه‌ای از وضع و حال هر کدام در اینجا ذکر می‌شود:

ارامنه خاص تابع احکام و اجتهاد اسقف خود می‌باشند که از اچمیازین اعزام می‌گردد. وی در ساختمانی که سابقاً دیر بود اقامت دارد و وصل به کلیسای بزرگ است. در جوار اقامتگاه او خانه زنان راهبه است که تاریخچه ماجرا آمیزی دارد و مسکن عده‌ای از زنان پیر است که از مریضان عیادت می‌کنند و درس می‌دهند و جوراب می‌بافند. افراد ذکور جوان تر و برقانتر ایشان راه هندوستان وجاوه و دیگر کشورهای شرق پیش می‌گیرند و در آن نقاط بواسطه کسب و تجارت سودمند علاقه بازگشت به وطن قبلی خود را پاک از دست می‌دهند؛ در نتیجه عده وارقه‌ای در جلفا باقی مانده اند و درحالی که عده‌ای از آنها به کار نجاری و با غبانی سرگرم اند بعضی دیگر به کسب و پیشه‌ای پرداخته‌اند که در ایران قدر و احترام چندانی ندارد سانند: شراب‌سازی آن‌هم برای افراد ایرانی که در پنهانی آنرا می‌خورند و در مخفی داشتن آن می‌کوشند.

دکتر ویلز که چندین سال در جلفا زندگی کرده بود از ارامنه آنجا به هیچ وجه تمجید نمی‌کند. کار می‌خوارگی به آن پایه رواج داشته که آشپز او شیخ

1 - Ossher

۲ - در سین مأموریت خود در هند (سرکنسولی بمیتی) به سال ۱۳۳۲ - ۱۳۳۵ و باز در دوره خلیستم، در سفارت ایران در جاکارتا (۱۳۴۲ - ۱۳۴۴) با این افراد مهاجرین یا بازماندگان ایشان برخورد داشتم که بواسطه اوضاع و احوال نامساعد اخیر هند و آندونزی در تلاش بودند که به دیگر کشورها به خصوص استرالیا و امریکا مهاجرت نمایند و به هیچ وجه هم در صد نبودند که به وطن سابق بازگردند. مترجم.

به وی گفت: « ارباب، بعد از شام وقتی که با من فرمایشی نباشد سرخس فرمائید تا به اتفاق کشیش خود، می گساری کنم » و راجع به نمونه عادی ایشان هم نظریه ذیل را اظهار کرد: « ارمی همدانی رحمت کش و در خور احترام است و اگر هم گاهی بدمستی کند باز دوستان ایرانی با نظر آشنا و هم بستگی به او می نگرند. اصفهانی ها ارامنه جلفا را افرادی از نژاد دیگر می پنداشند و عامل فسق و شر و شراب می شمارند. عده ای از ایشان با لباس ساختگی ترک و یا اروپائی و شیشه عرق در جیب، ولگرد و بی بند و بارند. زیرا که به حمایت روحانی هیأت انگلیسی آنجا متکی هستند و از حق ناشناسی به همین حامی خود نیز پروا ندارند.

آنها نه به کشیش خود که یادشان داده اند از او مستنفر باشند احترام می گذارند و نه به هیأت مذهبی که قبلاً بد می دانند (با آنکه همین هیأت روحانی بی سز و مجانی فرزندان آنها را تعلیم داده اند) و همان هیأتی که کشیش ارامنه بدانها آشکار ناسزا می گوید. » گمان می کنم بدین تفاهه حقیقت دارد که ارامنه جلفا برای هم نژادهای خود که در سایر نقاط آسیا کامیاب شده اند ولی هیچ گاه هم محبوب نبوده اند قدر و اعتباری فراهم نمی سازند.

کلیسا - کلیسای بزرگ جلفا با عنایت شاه عباس بوسیله مهاجران دستوری وی ساخته شده است و چون بعداً در آن تعمیراتی نموده و با کاشی های جدید مزین ساخته اند ظاهری آراسته یافته است. در حیاط آن برج ناقوس جدا گانه است و آن دهليزی آجری است که بر چهار ستون سنگی استوار است و نرده ای در اطراف آن هست که از زیر، ورود به آن میسر نیست. بر رأس برج زنگ ناقوس دیده می شود که با طنایی به کلیسای مقابل سربوط است. در گوشة حیاط چند قبر مسیحیان پروتستان و همچنین ارامنه است و در پاسازی کنار کلیسا چند غرفه است.

در ورود به بنای اصلی معلوم می شود که شکل متوازی الاضلاع دارد و شامل دو قسمت چهار گوش است با سحراب نیم دایره ای در انتهای بنا. چهار گوش اول شبستان و دویی محل سرود خوان های کلیسا و آن در زیر گنبد است. روکوبی

کاشی زینتی بر سراسر پایه بنا و در بالای آن دیوارها با نقاشی‌های قدیمی عجیب بازنگ تیره و مایه دار جلب توجه می‌کند.

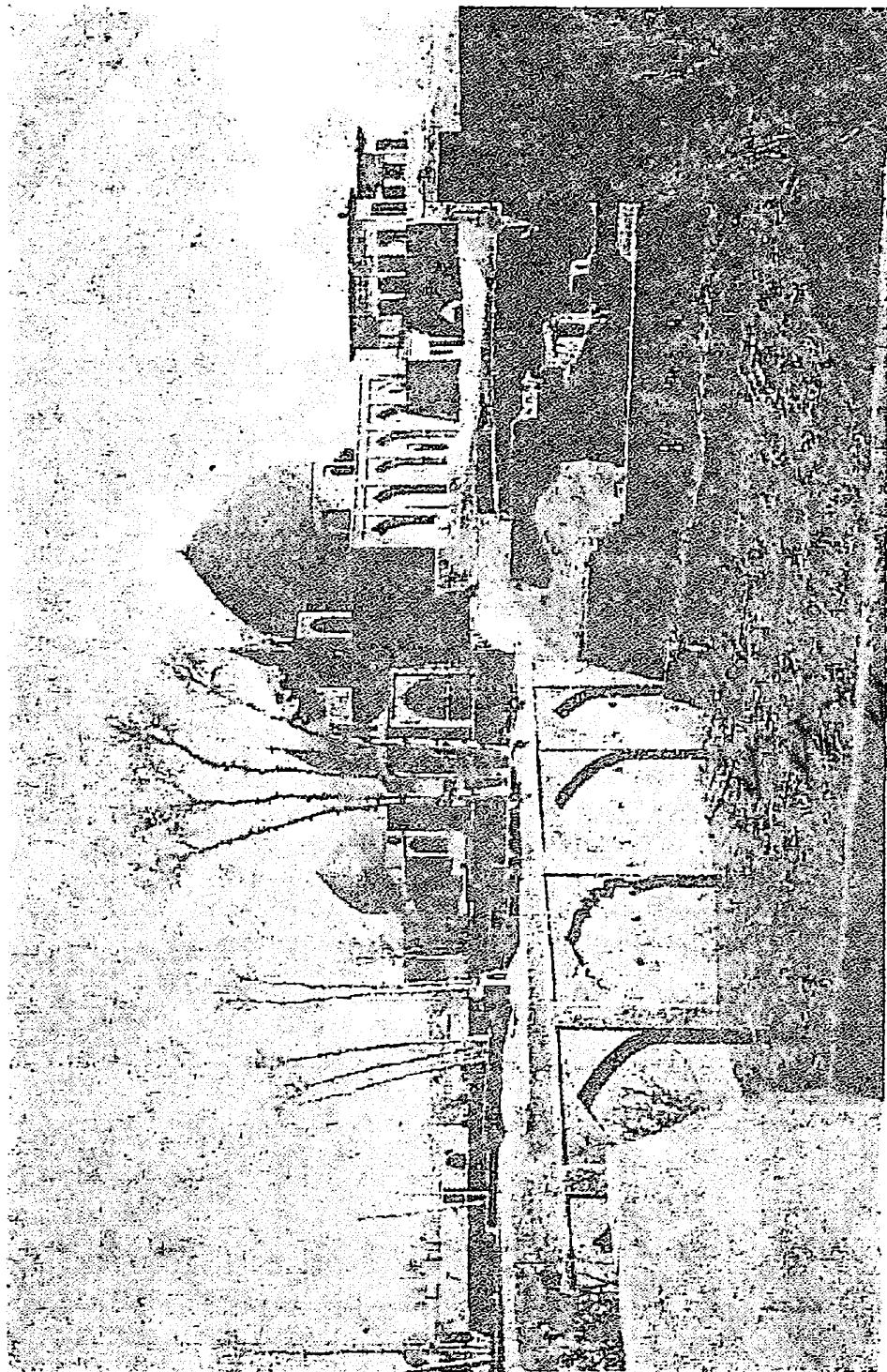
شاردن می‌نویسد: آن اهدائی یک بازگان ژروتنند ارمنی بنام آوادیچ بوده که بواسطه مسافرتی به ایتالیا و علاقه یافتن به آثار هنری هم مذهبان خود را تشویق کرد که به این کار همت گمارند و آن حسن مخالفت مسلمان‌ها را دراینکه شکل و شمایل آدمی زاد را خیلی عوض کرده بودند برانگیخت.

تصویرها از صحنه‌های تورات و روزگار شکنجه و آزار مقدسان و شهدا است و بر سر در هم تابلو بزرگ و مهیی از روز بحشر نقش شده است و در بالای سر تصویر دسته‌ای ریانی است، اما تمام مهارت نقاش صرف تعجم زجر کشیدن ملاعین شده است که بوسیله شیطان‌های غول آسا و اهریمنان بد منظر به پرتگاه فنا برده می‌شوند. و قدری هم بالاتر پنجره‌هایی بر دیوار با شیشه‌های منقوش آراسته است و در محراب هم صورت مینیاتوری مقدسان و بچه‌های بالدار و شمایلی از حضرت مسیح نقش شده است. این نکته را هم باید افزود که آداب نماز در این کلیسا و معابد دیگر به زبان قدیمی ارمنی برگذار می‌شود که برای نود و نه در صد ارامنه که آنرا تکرار می‌کنند پاک نا مفهوم است.

قبرستان - در خارج جلفا در جلگه پر سنگ و بجزا بر دامنه کوه صفحه قبرستان ارامنه واقع است و در آنجا به مدت سه قرن مسیحیان مدفون شده‌اند و نه فقط صدھا تن ارامنه در آنجا در خاک اند - با قبرهای بزرگ یا در زیر لوحه سنگ‌هایی که با تیشه حیچاری شده است - بلکه بسیاری از اروپائیان، انگلیسی، فرانسوی، هلندی و روسی که طی سه قرن اخیر به شغل‌های مختلف در اصفهان و با جلفا زیسته و درگذشته‌اند آنجا مدفون اند.

از جمله مقبره متقور یا حروف Cy git Rodolfe است که در زیر آن نقش رالف یا ردولف استادلر، ساعت‌ساز سویسی است که در دربار شاه صفی اول قدر و منزلت خاص داشته، ولی به امیرهیمن پادشاه بواسطه امتناع از قبول دیانت

کلیسای ارامنه در جلفای اصفهان



اسلام در سال ۱۶۳۷ کشته شد^۱ ارامنه هم او را به صورت مقدس در آورده و روی گور او مقبره‌ای برپا ساختند.

ارامنه متحده - گروه محدود ارامنه کاتولیک یا متحد که در حال حاضر فقط ۶۰ خانوارند اعقاب فرقه‌ای به شمار می‌روند که دویست سال قدمت دارد. یکی از کشیشان ژزوئیت در ارز روم کشیش ارمنی را با عده‌ای از مریدانش در سال ۱۶۸۸ ارشاد نمود و با وجود مخالفت سر سخت مذهبی ارامنه باز این فرقه پیش‌رفت نمود. سپس کشیش جوانی ارمنی به نام مجیتار طریقی را در میان هم‌کشیشان خویش در جزیره کوچک سن لازار نزدیک لیدو (ساحل ونیز) بدعث نهاد. اما نهضت کتونی ثمره تجدید حیاتی است که در اوایل این قرن بوسیله ارامنه کاتولیک هندوستان و کشیش بسیار فعالی به نام برتونی پیدا شده است و در زیر حمایت و اداره دستگاه ژزوئیت و کشیش معروفی به نام باباپاسکال آراکلیان است که این روزها از گرامی‌ترین افراد اجتماعی جلفا به شمار می‌رود. روابط این گروه با جماعت قرین برودت و غالباً خصوصت آمیز است، ولی هم‌آهنگی ظاهری در میان دو دسته به نظر می‌رسد.

هیأت اعزامی کلیسای انگلستان - حسادت واهی که انکارش بی‌حاصل است بین هر دو دسته ارامنه و هیأت مذهبی هست که جامعه روحانی انگلستان به آنجا فرستاده و از آن حمایت می‌نماید. جلفا زمینه تبلیغات مجددانه با هزینه هنگفت سالانه بروگزیده شده است. این هیأت در زیر نظر دکتر بروس که نیک معروف و مورد احترام است اداره می‌شود و درباره او می‌توان گفت که در زمرة بهترین مجاہدین دینی قرن نوزدهم به شمار می‌رود.

در روزگاری دیگر عزت و مقام شامخ‌تری نصیب وی می‌گردید و به جای ترجمه کردن انجیل و تدریس در جلفا خدمت و کار والاتری بر عهده می‌داشت.

۱ - راجع به این پیش‌آمد اولناریوس و تاورنیه شرح مختلف نوشته‌اند. نویسنده اولی می‌گوید که استادرل یک ایرانی را که دزدوار به خانه او راه یافته بود کشته بود و تاورنیه می‌نویسد که ایرانی مقتول به ناموس استادرل دست درازی کرده بود.

وی که اولین بار در سال ۱۸۶۹ به ایران وارد شد از آن پس سرگرم تجدیدنظری در ترجمه فارسی انجیل و تورات و ترجمه کتاب دعا به زبان ارمنی جلفا بوده است.

دستگاهی که زیر نظر او است وسیع و برازنده است و آن شامل کلیسا ائی آراسته و با وسعتی جهت اجتماع ۳۰۰ نفر و در سال ۱۸۸۹ تجمعی مرکب از ۱۸۴ نفر گرویدگان بومی و ۹ نفر، هم کیشان داشته است. همچنین مدرسه‌ای داشته برای پسران که در همان سال دارای ۱۷۷ شاگرد از شش تا شانزده ساله بوده و مدرسه دیگری برای دختران با ۶۴ شاگرد دو سه نفر کارند اروپائی و سی معلم عادی اعم از اروپائی یا ایرانی و داروخانه‌ای برای عیسویان و مسلمانان متساویاً.

امیدوارم که نسبت به فداکاری و خدمت و کار صادقانه دکتر بروس بی انصافی نکنم هرگاه اظهار بدارم که گرویدگان وی تماماً از میان عیسویان اند، نه مسلمان‌ها. مسلمان‌هائی بوده‌اند که غسل تعمید یافته بودند، اما وفادار و پایدار نمانده‌اند و من حتی با یک نفرهم که از اسلام به دین مسیحی در آمده باشد برخورد نکرده‌ام و شاید حمل بر جسارت نسبت به آن دستگاه بسیار منظم وانمود شود اگر بیفزايم که مثل دیگر نقاط مشرق زمین به نظر من نتیجه کار، آن همه هزینه و صرف قوا را تأیید نمی‌نماید.

ظل‌السلطان نسبت به این هیأت نظر نیکی ندارد و بدون تردید طبیعی است که هیأت دینی ارامنه نیز نظر بدی به او دارند و اورا مزاحم کارخویش می‌پندارند. البته برای هر سافر انگلیسی مایه خرسندي خاطر است که در سر زمینی ییگانه گروهی از هموطنان خود را در کانونی که بهمان نوازی جنبه‌ای فرهنگی و دانش - پروری هم دارد سرگرم تلاش روحانی مشاهده کند.

کلني اروپائي - بالاخره عده‌اي هم اروپائي که به دستگاه روحاني وابسته نیستند در جلفا اقامت دارند که روی هم رفته ده دوازده نفرند شامل مأموران اداره تلگراف هند و اروپا و نمایندگان تجارت‌خانه‌های انگلیسی و خارجي مقیم اصفهان. لطف و مهمان نوازی این جمعیت کم نسبت به ییگانه‌ها به راستی بیش از اندازه

و در خورستایش است و من جز عادت دیرین دلیل دیگری سراغ ندارم که چگونه این افراد اقامت در جلفا را بر اصفهان که محل کسب و کار آنهاست ترجیح می‌دهند و هر روزه سه چهار سیل راه بین دو محل را پیاده یا سواره طی می‌کنند.

در جلفا اجاره خانه گران است و محیط آنجا هم چنانکه اشاره کردم تنگ و محدود. سابقآ سکنه کثیر مسیحی جلفا وسیله حمایتی برای خارجی‌های عیسوی که در حوالی شهر می‌زیستند به شمار می‌رفت ولی حال وضع به کلی عوض شده است و خارجی‌ها می‌توانند با اطمینان وافی در اصفهان سکونت کنند. وضع حاضر به نفع ارامنه جلفاست که بدین وسیله از تأمین بیشتری برخوردار می‌شوند. بادر نظر گرفتن احترام ناچیزی که عیسویان در نزد ایرانیان عام و بی سواد دارند و این نکته که ارامنه تنها افراد عیسوی‌اند که ایشان می‌شناسند بنا بر این هرگاه مسافری مذهب خود را فاش کند و متوجه شود که مورد بی‌اعتنائی و یا تحقیر قرار گرفته است در هر نه مورد از ده تا از آن جهت است که بی‌درنگ او را شریک وضع و حال هم‌کیشان مسیحی اهل جلفا می‌پنداشد.

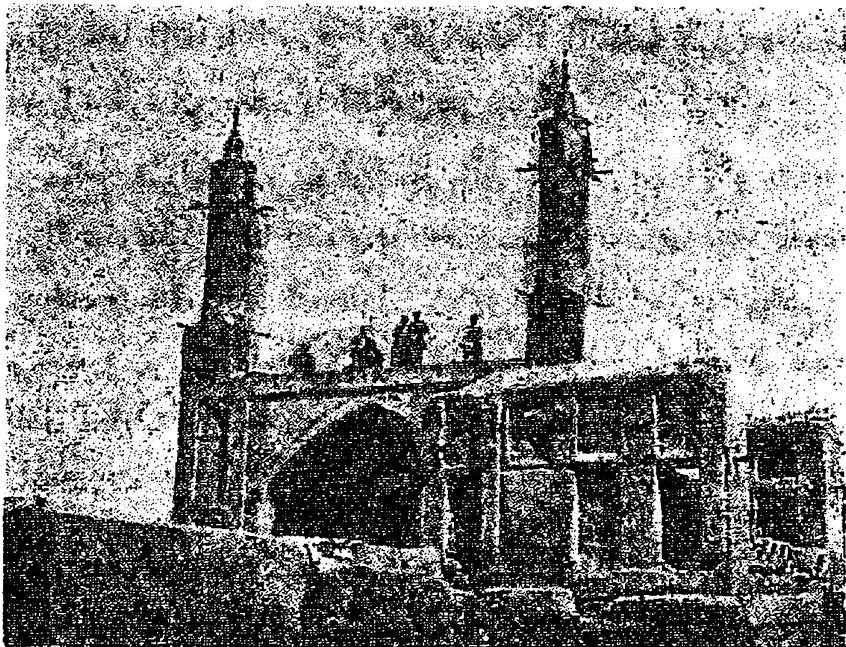
منار جنبان - در خاتمه جا دارد نظری اجمالی به چند نقطه جالب توجه اصفهان بیندازید که معروف تر از همه منار جنبان کالدان (کالادان) یا گولادان و آن دهی در شش میلی غربی اصفهان است. در آنجا مقبره شیخ عبدالله^۱ واقع شده است که ظاهراً از هوتی او اطلع‌اند (از زهاد قرن هشتم هجری قمری.م) قبر سنگی او که صندوق مستطیل بزرگی است در ایوان قرار دارد و دو طرف بنا در بالای طاق دو منار هست که جداگانه قریب بیست پا ارتفاع دارند و تمام ساختمان هم از آجر است.

پله‌های پاریک ماریچی از درون منار تا قله آن که حفره‌های گردی دارد کشیده می‌شود. واردین از منار سمت راست بالا می‌روند و در بالا با محکم گرفتن منار و تکان دادن آن به جلو و عقب حرکت نوسانی تولید می‌شود و چون این منار

۱ - مقبره عمو عبدالله. م.

بوسیله طاق میانه با طول سی پا به منار دیگر مربوط است از این رو هر دو منار و خود عامل این کار می‌جنبدند و قوس حرکت منار چند اینچ است. درباره علت این تکان بعضی از نویسندهای قلم فرسائی کرده‌اند و خود ایرانیان بواسطه کرامت شنگفت انگیز شیخ (عبدالله) می‌پندارند.

یکی از جهانگردان اطمینان حاصل کرده بود که دو منار بوسیله زنجیری از درون بنابه هم مربوط‌اند و دیگری گفته است که پنا از پائین تابلا از قسمت‌های مجزا ساخته و در بنای اصلی تعبیه شده است که بدین ترتیب نوسان‌ها به آسانی در هر دو منار انتقال می‌یابد.



منارجنبان اصفهان

مادام دیولا فوا می‌نویسد : محور عمودی هر منار قالبی چوبی است که به پله‌ها وصل شده است و بنا بر این هر وقت یکی را تکان می‌دهند در محور خود حرکتی ایجاد می‌کند. خیلی احتمال می‌رود که قابلیت ارتعاش آجر و ساروج در این کار تأثیر داشته باشد و ارتعاش یک برج به آسانی از طریق زاویه و طاق اصلی به زاویه و برج دیگر منتقل می‌شود.

دکتر ویلز عقیده داشت که حیله کلانی در کار است . اما معلوم نیست که او برای این حرف خود چه دلیلی داشته است ، زیرا نه حقه‌ای در کار است و نه حتماً معجزه‌ای ، بلکه این هوس در میان بوده که هیجان سافران کم و بیش بر انگیخته شود .

آوار و خرابه‌ها - در نزدیکی بارگاه شیخ عبدالله تپه سنگی مجزایی هست که بر نوک آن چند بنای مخروب از خشت خام دیده می‌شود و به آتشگاه معروف است از آن جهت که اردشیر دراز دست آتشکده‌ای در آنجا بر پا ساخت . شاید این روایت درست باشد ، اما خرابه‌های فعلی چندان کهنه نیست . در مجاورت بخش جنوبی جلفا ارتفاعات سرخ فام کوه صفه (از کلمه عربی به معنی خانه‌ای بر جای بلند) منظره آن حدود را تشکیل می‌دهند .

بر سطح همواری در سمت شمالی آن سر راه اصفهان و رو به آنجا خانهٔ ییلاقی بوسیلهٔ شاه سلیمان بنا شده و به تخت سلیمان معروف بوده که محلی منزوی به شمار می‌رفت و خرابه‌های آن هنوز دیده می‌شود . از فراز این محل منظرهٔ جالبی به نظر می‌رسد و بر تخته سنگی در نزدیکی آنجا خرابه‌های دیگری هست که نسبتاً جدید می‌نماید ، اما قلعهٔ رستم نام دارد و می‌گویند که رستم پهلوان ملی در آنجا قلعه‌ای ساخت .

در دامنه کوه صفه ، قصر معروف فرج آباد قرار داشت که بانی و ساکن آن شاه سلطان حسین به قدری نسبت به آن محل تعلق خاطر داشت که موقعی که افغان‌ها شروع به حمله کردند کاملاً آماده بود پایتخت را به دشمن واگذار کند تا به این قصر او لطمه‌ای نرسد . ساختمان آن قصر چندان رونقی نداشت اما گردشگاه و دریاچه‌ها و باغ‌های آن عالی بود . لازم به ذکر نیست که افغان‌هه ، هم بانی آنرا ناپد کردند و هم قصر را به آتش کشیدند و فرج آباد که با عجله از طرف سلطان تخلیه شده بود زود اشغال و طعمهٔ حریق گردید و خود افغان‌ها نیز چندی بعد از ایران اخراج شدند ، در آنجا فقط خرابه‌هائی باقی است . اما از آن محل جالب‌تر

کاخ طبرک است که محل گنجینه‌های پادشاهان صفوی بود و راجع به استحکامات آن شاردن و کمپفر شرح مبسوطی نوشته‌اند. در سال ۱۷۰۴ لوبرن آنجا را فقط سخربویه‌هایی یافته بود، دیوارهای آن تل خاک شده بود. به راستی هرمسافری بعد از تکمیل سیرو سیاحت خود در اصفهان که شرح آنرا بیان کرده‌ام چون قصد عزیمت می‌نماید در حال پشت سر گذاشتن آن جا شاید این سخنان شلی را به یاد می‌آورد؛ « آثار مرا ای نیرومندان بنگرید و نویید شوید در حول و حوش آن ویرانه عظیم که بی‌پایان و عریان است چیزی باقی نمانده است، جائی که ریگ‌های غریب همواره استداد دارد ».

فصل بیستم

از اصفهان به شیراز

جاده پستی - چون هر مسافر اروپائی هنگام توقف در اصفهان جلفا را مقر خود قرار می‌دهد، اسبهای چاپاری او در ورود به مقصد ناگزیر به مسیر اصلی که تا آنجا سه میل (یک فرسخ، واحد کرایه) راه است به چاپارخانه اصفهان باز می‌گردند و در وقت عزیمت به موقع در جلفا حاضر می‌شوند. فهرست ایستگاه‌ها و مسافت‌ها در جاده شیراز بشرح ذیل است :

	نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	نام ایستگاه	مسافت به فرسخ
۴	اصفهان	(۳۰۰ پا ارتفاع)	سورین	+
۷	مرغ (بروزن مرز)	خان خوره	۴	
۰	مهیار (مایار)	دهبید (۵۰۰ پا ارتفاع)	۶	
۷	قمشه +	مرغاب (۶۰۰ پا)	۰	
۶	مقصود ییگی	قوام آباد (سیوند +)	۴	
۶	یزد خواست (۶۵۰ پا ارتفاع)	پوزه	۶	
۰	شولکستان	زرقان	۶	
۰	آباده +	شیراز (ارتفاع ۴۷۰۰ پا) +	۰	
	جمع -	۸۱ فرسخ		

+ علامت تلگراف خانه.

بعد از ترک کردن حوالی ناخوش آپند و پرگرد و خاله جلفا و عبور از کنار گورستان ارامنه با قبرهای شکسته آن کوه صقه در طرف راست واقع گردیده در اینجا به نقطه‌ای می‌رسیم که جاده سرانشیب در پیش است بنا بر این از روی زین سری به عقب برمی‌گردانیم تا نگاهی آخرین به شهر اصفهان بیندازیم. سپس در جلگه پهناوری از مقابل گنبدها و مغارها و برج‌های کبوتران و پل‌ها و خیابان‌های دراز و حومه‌های پراکنده پایتختی که از اوج عظمت دیرین فرو افتاده است پیش می‌رویم، در این نقطه دور آثار ویرانی و انحطاط از نظر مامستور و باز فقط مایه شکوه و جلال قدیم نمایان می‌شود.

من هیچ شهری در دنیا سراغ ندارم که بیشتر از این جا در من تأثیر نموده باشد و تا این اندازه خبار حزن و فلاکت چهره آنرا فرا گرفته باشد. از اینجا جاده به طرف پستخانه مرغ که در جلگه تنگی واقع است سرازیر می‌شود. یک کاروانسراخ خراب تنها ساختمان این محل است. پس از عبور از آنجا جاده اوج می‌گیرد، اینجا کتل ارجین نام دارد چون در این قسمت پله‌هائی بر صخره‌ها کنده بودند که تا اسب‌ها و حیوانات بارکشی راحت عبور کنند و در نظر ادبیانه س.ار. کرپورتر نردبان کوهستانی جلوه نموده بود.

این حیوانات را وقتی که از پائین نگاه کنیم به وضعی نامعلوم چنین می‌نماید که از بالای کوه در هوا آویزان شده‌اند. این گردنده چندان جالب توجه نیست و در مقابل کتل‌های مشهور بین شیراز و بوشهر که شرحش خواهد آمد بسیار ناچیز است. پس از عبور از رشته‌های کوه با خشنودی چهار نعل به سمت جلگه هموار مهیار سرازیر شدم. در راه با شش نفر روسی برخورد کردم که عبورشان از جلفا جلب توجه بسیار کرده بود چون موضوع مسافت آنها مکتومن بود و کسی نمی‌دانست آیا کار تجاری داشتند یا مأموران رسمی بودند. من با آنها به صحبت پرداختم، سرسته ایشان اظهار داشت که سفر خصوصی می‌کنند و به عزم گردش تا بوشهر می‌روند. این حرف با ظاهر بی‌پیرایه آنها تطبیق نمی‌کرد و بعداً مکشوف شد که

ایشان مأمورانی سیاسی سیار عازم جبشه بودند و از راه بمیثی به مقصد می‌رفتند. وضع و حال افرادی که دولت روس به کارهای نیمه سیاسی که عاری از هدف استعماری نیست می‌گارد از معماهای مشرق زمین است.

مهریار - روزگاری محلی آباد و خوش آیند بود. در عهد تاورنیه هزارخانه داشت فعلّاً برج و باروهای آن ویران است و تنها یادگار دوره باشکوه سابق کاروانسرائی است که مادر شاه عباس ساخته بود و در پادشاهی شاه سلیمان تعمیر شده است. این ساختمان آجری بر پایه سنگی بنا شده بود و حالا در حال خرابی است، اما تا اوایل این قرن هم نویسنده‌گان نوشتند که در نوع خود از ظریفترین بناهای است. گمان نمی‌کنم که مهریار یا آن حدود چیز قابل توجه دیگری داشته باشد هرچند که تپه‌های اطراف آن عمیق‌ترین احسامات را درسینه حساس‌کرپورتر بر انگیخته بود.

قمشه - تا قمشه جاده از دشت خشک و خالی می‌گذرد گاهی برج کبوتر یا قبرستان کهنه‌ای در راه به نظر می‌رسد که جماعتی به شتاب با ناله و زاری که خاص رسم تشییع جنازه در مشرق زمین است، نعشی را به آنجا می‌بردند و شهری محروم با برج و باروهای مشکسته و گند کاشی آنی که بوسیله چند چنان محصور شده و گرد و خاک همه جارا فراگرفته بود نمایان بود. این‌ها خاطره‌هایی است که از قمشه در یاد مانده است.

این محل در سفرنامه دلاواله کنسو و در کتاب شاردن کوییچا ذکر شده است. محیط آن در زمان شاردن سه میل بوده هرچند که از آن آبادی و رونق دوره پادشاهان نخستین خاندان صفوی فرو افتاده و یک قرن و نیم است که به این حال خراب افتاده است.

وقتی که در سال ۱۷۲۲ افغان‌ها به اصفهان حمله می‌کردند به این محل آنقدر صدمه وارد آمد که هیچ وقت بازگشت به وضع سابق میسر نگردید. گند

آنجا بر قبر شاه رضا است که شاردن او را نواده امام رضا (ع) ذکر نموده . ولی به احتمال قوی مقبره برادر او و فرزند امام موسی کاظم (ع) است.

در اوایل این قرن شیعه های ایرانی نسبت به ورود عیسیویان در امامزاده ها و مساجد خود اهمیتی نمی دادند، اما حالا وضع سخت تر شده است و بسا از مساجد را که سیاحان سابق دیده اند، ولی آکنون ورود به آن اماکن بی خطر نیست. باکینگهام که زبان محلی را می دانسته و خود را به صورت زوار درآورده بود در سال ۱۸۱۶ به مسجد قمشه داخل شده و شرحی راجع به آن باقی گذاشته است .

حياط اصلی آن چند غرفه برای زندگی دراویش و زوار در اطراف دارد و دارای دو حوض است که در یکی چند ماهی بود که می گفتند مقدس است؛ دو قرن پیش شاردن و فرایر در این خصوص شرحی نوشته و افزوده اند که بر نوک و بال آنها حلقة طلائی آویزان بوده به علاوه اردک هائی نیز در این حوض بود ، ولی در عصر جدید و با شرایط روزگار نو آن آثار ممتاز از بین رفته است ، اما ماهی ها هنوز هست و قبر امام زاده زیر گند آبی دیده می شود .

میدان جنگ ۱۸۳۵ م - در سمت دیگر قمشه دشت همواری است که از جانب شرق با کوه های محدود شده است. آنجا عرصه نبرد سال ۱۸۳۵ بین لشکر محمد شاه به فرماندهی سر. اچ. لیندزی و نیروی مختلط دو تن از عموهای شاه یکی فرمانفرما (والی فارس) و برادر او حسنعلی میرزا شجاع السلطنه بود. این دو نفر پس از وفات فتحعلی شاه به اتفاق در صدد جلوگیری از جانشینی برادر زاده خود برآمدند. لشکر دولتی فقط دو هنگ پیاده نظام بود و عده ای هم سوار و بیست توب که جمعاً کمتر از ۴۰۰ تن بودند. مدعیان نفرات بیشتری داشتند ، اما قادر توبخانه بودند که از این جهت لیندزی (ایرانیان او را لینجی می نامند) برتری قاطعی داشت. مه غلیظی دولشکر را از یکدیگر جدا کرده بود و طرفین متوجه فاصله فیما بین نشده بودند تا آنکه زن ارمنی سرهنگ شی که در قشون ایران بود از اردوگاه مقابل صدای تیر شنید. در این موقع لیندزی با کمک توبخانه

دیوارهای ده خرابی را که دشمن آنجا مستقر شده بود هدف ساخت و آنها را غافلگیر و فراری کرد و لیندزی هم از دنیال آنها راه شیراز پیش گرفت و در این شهر دومدعی را اسیر و روانه تهران نمود و بنابراین آتش فتنه از منشأ خاموش گردید.

مفهوم ییگ^۱ - از کنار چند ده که سمت راست در اراضی گودی واقع است عبور می‌کنیم و سر انجام به ده کناره که در پائین شب و نزدیک جاده است می‌رسیم. در این نقطه آبادی و چاپارخانه‌ای هست، اما چاپارخانه به نام ده محصوری در آن حوالی یعنی مقصود ییگ است که بنا بر قول شاردن از نام سرداروغۀ ایران اقتباس و موجب شهرت آن محل شده است. منزل بعدی یزدخواست بود که در پیست و پنج میلی واقع است فقط یک آبادی سر راه دیدم، همان است که سابقاً از جاهای مستحکم بود که داود خان برادر امام قلی خان والی معروف فارس در زمان شاه عباس برای جلوگیری از حمله غارتگران بختیاری ساخته بود. این نقطه تا دو قرن محل بغض و کینه سرکرده‌های آن ایلات مهیب بود تا در سال ۱۸۱۵ به قصد حفظ و حمایت مسافران در آنجا محوطه‌ای محصور شامل یک قلعه گلی و کاروانسرا و مسجد و حمام ساخته اند.

سابقاً به هیأت‌های انگلیسی عازم دربار ایران و به سیاحان همواره توصیه می‌کردند که در حوالی جنوی ده بید خیلی مراقب باشند به همین جهت درنوشته‌های آن دوره نام بختیاری ستراوف با راهزن است، اینک بومی‌ها وضع وحال بهتری دارند. امین‌آباد، دیگر پناهگاه عمدۀ‌ای نیست با وجود این بواسطه بدنامی که از جهت نا امنی پیدا کرده است آثار حیات در آن حدود بسیار اندک می‌نمود و سکنه‌ای از آن ناچیه دوری گزینده بودند.

در جاده از اصفهان به خلیج فارس نیز چندان اثر و علامت رفت و آمدی ندیده‌ام گاهی کاروان قاطر و شتر دیده می‌شود، اما رفت و آمد کلی به نظر نمی‌رسد. و از گروه مهاجران نظری آنچه در جاده بین مشهد و تهران هست اثری نیست و هرگاه

۱ - در اصل کتاب مقصود بگی.

بیزان عبور و مرور در این مسیر بین اصفهان و شیراز به همین مقدار ثابت و محدود بماند گمان نمی‌رود حتی برای یک رشته خط آهن هم سرنشین کافی روزانه فراهم باشد. در جلگه‌های این نواحی گیاهی وحشی می‌روید که از آن صنغ اشق (اشترک) گرفته می‌شود و آن کم و بیش در کوهستانات بین کرمان و کرمانشاه بدست می‌آید.

فارس - در سمت دیگر این آباد از مرز اداری بین عراق عجم و فارس خارج و به ایالتی وارد می‌شویم که از جهات نام و تاریخ و مردم، اصل ایران و رکن مرکزی آن است. فارس یا فارسستان نامی است که یونانی‌ها پرسیس سی گفته‌اند و اصلاً عنوان آن قسمت از امپراتوری ایران بوده که اروپائیان از روزگاران قدیم نامش را به سراسر ایران اطلاق کرده‌اند.

در این ایالت پایتخت‌های پادشاهان هخامنشی مانند پاسارگاد، تخت‌جمشید و استخر واقع بوده و شهریاران ساسانی هم با آنکه پایتخت خود را به حدود غربی ایران انتقال داده بودند باز غالباً در اینجا می‌زیسته و در حوالی آن کاخ و مقبره‌ها و آثار و کتیبه‌هایی از روزگار فرمانروایان پرسطوط خویش باقی گذاشته‌اند.

در همین ایالت که مهد قوم ایرانی است سربازان نامور که جوینده بخت و سروری بودند بنا بر معمول از اصل و تبار گمنام برخاسته و توانسته اند در وضع آشفته و سرانجام پاک وارقه امپراتوری تباہ خلفاً با قدرت شمشیر، حکومت مستقلی که قابل انکار نیست منزع نمایند. اولین دلاور این دسته یعقوب بن لیث سیستانی مؤسس خاندان صفاری در اوآخر قرن نهم میلادی بود که ابتدا هرات و کرمان و فارس را تسخیر نمود.

در زمان حکومت برادر و جانشین او خلفاً قدرت از داده را بازستادند، اما بزودی باز زمام حکومت به دیالمه و خاندان آل بویه رسید که بانی آن ماهی گیری بود که از جانب خلیفه با قدرت تمام حکومت شیراز را در دست داشت، سپس سلجوقیان که از تبار ترک بودند در شیراز به فرمانروائی پرداختند، سرداری از ایشان

والی فارس شد و با مهارت و تدبیر منصب و مقام خود را به فرزند داد و او نیز همین کار را کرد و تا هفت تن پی در پی از سال ۱۰۶۶ میلادی تا ۱۴۹۱ حکومت کردند.

سنقرین مودود که یکی از سرکردهای تراکمۀ سلغری بود و سلاجقه اورا از خراسان به فارس آورده بودند قید اطاعت سلجوقیان را برآنداخت و در سال ۱۱۴۹ اعلام استقلال نمود. در زمان یکی از جانشین‌های او یعنی امارت ابوبکر بود که سعدی شاعر تا سی سال در شیراز زیست و گلستان و بوستان را پرداخت و سپس از دنیا رخت بر بست. در این هنگام فارس قلمرو مقتدر و آبادی بود و بر کرمان و اصفهان و سواحل خیلچ فارس و حتی آن سوی عرب نشین این خلیج حکومت می‌کرده است.

در اوان تاخت و تاز چنگیزخان ابوبکر با فطانت سرشار نسبت به خان مغول اظهار اطاعت کرد. در ازاء آن چنگیز (اکتاوی؟) هم اورا در مقام خود باقی گذاشت و این حسن رابطه بزودی در اثر وصلتی بین دختری از خاندان سلغر با پسر هلاکو تقویت گردید، ولی همین موقع را پایان کار خاندان اتابکان باید به شمار آورد و فارس جزو قلمرو مغول‌ها افتاد تا وقتی که مبارزالدین محمد از آل مظفر در این ایالت قلمرو مستقلی تأسیس نمود و در دوره امارت پنجین نفر این خاندان بود که تیمور اولین دفعه به شیراز آمد (امیر عاقلانه به لشکر تیمور تسليم شد) و بین او و حافظ ملاقاتی دوستانه اتفاق افتاد. در آن مورد بود که شاعر ذوق ولطیفه گوئی نمود ف تیمور هم بخشایندگی و عنایت. این واقعه به سال ۱۳۸۷ میلادی بود، ولی چند سال بعد شاه منصور از غیبت طولانی تاتار کبیر استفاده و بر ضد او شورش کرد. تیمور که قهار و سنگدل بود لشکر ایران را تار و مار و منصور را نابود کرد و تمام شاهزادگان را از بین برد.

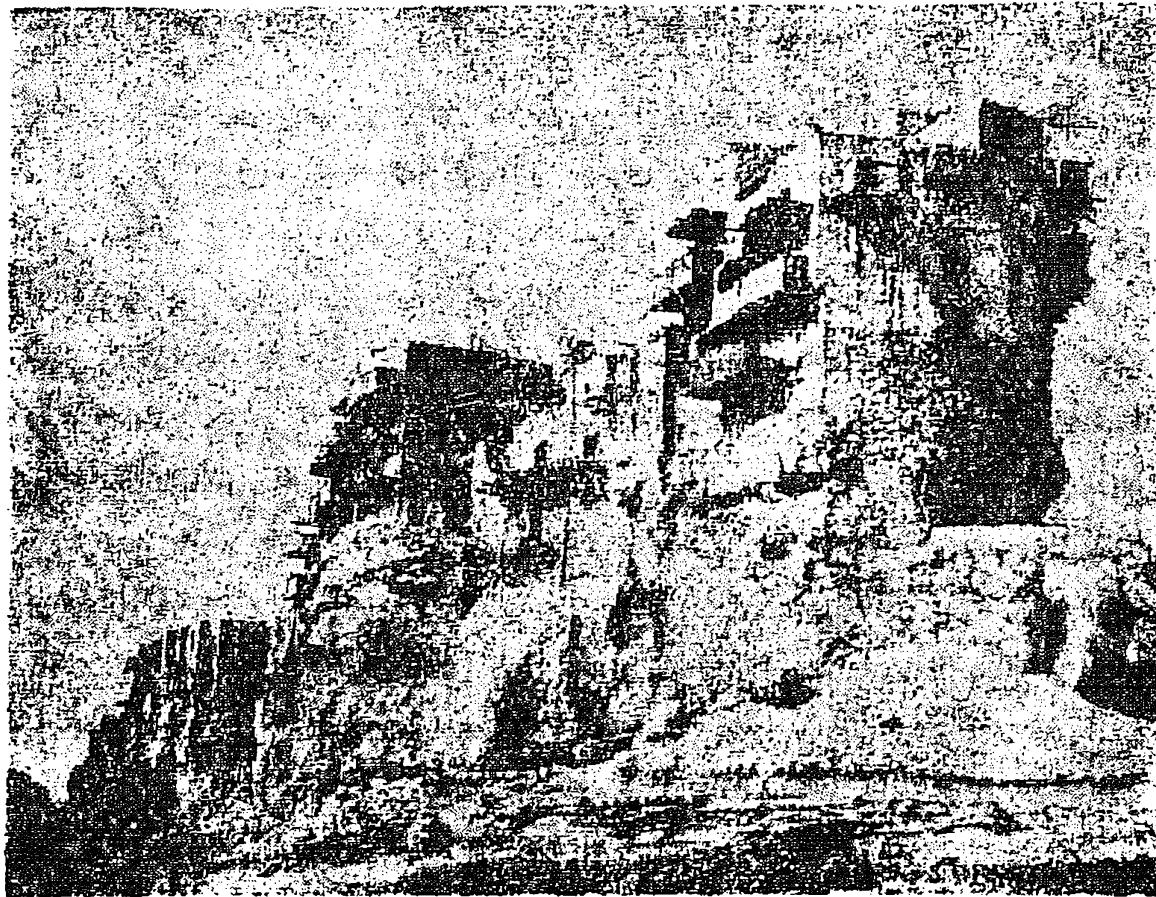
با انفراض امپراتوری مغول فارس ابتدا به دست خاندان‌های ترکمن قره قویونلو و آق قویونلو افتاد، سپس آنجا با دیگر نقاط ایران به تصرف شاه اسماعیل

بانی سلسله صفویه در آمد و از آن پس جزء لاینفکت قلمرو پادشاهان ایران بوده است. کمتر سرزمینی این مدت طولانی یعنی شش قرن پی در پی مقر حکومتی در داخل حکومت دیگر بود علت آن هم وضع کوهستانی ایالتی است که از هر جانب محدود و محفوظ است.

یزدخواست - هر کتابی را که در باب ایران بررسی کردم یزدخواست (بنا بر قول نویسنده ای کلمه ای بهلوی به معنی خواست ایزدی است) را دهی عنوان کرده بودند که بر صخره جالب توجهی در جلگه گودی واقع شده، از این روچه اندازه دچار حیرت شدم وقتی که در پایان آن مرحله از سافرتم این محل از نزدیک به شکل چند خانه کوتاه که در جلگه ساخته باشند به نظرم آمد و هیچ باور نکردم که به یزدخواست رسیده باشم و باز یاد فرسخ های بی انتهای خراسان به خاطرم رسید. اما همین که در ۲۰۰ متری رسیدم به اشتباه خود پی بردم چون وضع خاص طبیعی آنجا درست نمودار و معلوم شد که به راستی یزدخواست بر صخره ای جالب نظر که در جلگه ای پست قرار گرفته است بنا گردیده و آن جلگه هم به صورت معنی متداول این کلمه نیست، بلکه شیاری است که بالغ بر صد پا عمق دارد و انسان بدون کمترین علامت و اخطار ناگهان به کنار مجرائي می رسد بدون آنکه فکرش را هم کرده باشد و از ته آن مجرأ آب ناصافی به سمت شرق جاری است و جلوتر از آن منطقه، آب در مسیر خود از میان شیار جریان دارد و مثل این است که هیچ جریان خاصی در خط سیر آن پیش نیامده بوده است.

فریزر عرض این شیار را ۲۰۰ پا و بینینگ نیم بیل نوشت که به نظر من حرف فریزر به حقیقت بیشتر مقرن است، ولی از اندازه اصلی هم کمتر است. این شیار فوق العاده، بستر خشک رود بزرگی به نظر می رسد و گفته اند که شاید روزگاری سرشار از آب و محل قایق رانی بوده است. فریزر می نویسد که از آنجا تا یزد راه مستقیمی از میان دره هست که می توان سه روزه طی کرد. در حالی که شاردن نوشته است که این رودخانه تا بیست و هفت فرسنگ در سمت شرق و سیزده فرسنگ در جهت

غیری استداد دارد. گمان نمی‌کنم سیاح دیگری راجع به سیر آن تحقیقی نموده و یا چیزی نوشته باشد و من به جهانگردان آینده توصیه می‌کنم که از این راه میانه به یزد بروند.



[ایزدخواست]

نمای خارجی - درست در وسط این گوдал عجیب که حد سابق بین عراق و فارس بود صخره باریک درازی است دارای ۳۰۰ تا ۴۰۰ یارد طول که با دیواره‌های تنگ از دو طرف منقطع و یک در میان شیار واقع است و در بالای این صخره چند ردیف کلبه روستائی است که بی شیاهت با لانه‌های انسانی درلسگرد نیست که بین مشهد و تهران دیده بودم. ارتفاع آن از ته دره در حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ پاست و نوک این بناها بود که از دوریه نظر من مثل دهات معمولی ایران.

آمده بود. اعتراف می‌کنم که خودم هیچ وقت وجه شباhtی بین این صخره و باعث انسانهای بابل نمی‌یافته‌ام، اما در قرن پیش این نکته به صورتی خاص در ذهن و خیال دکتر فرایر متاز نقش یافته و چنین شباhtی را در آنجا سراغ کرده بود.

وضع داخلی - فقط از یک راه می‌توان به ده نفوذ کرد که از طرف جنوب غربی است و آن از روی پل چوبی است که بین دو دیواره دره گذاشته اند و به دروازه منحصر به فرد چونی که در صخره تعییه شده است مربوط می‌شود. هر وقت آن پل موقت چوبی را بردارند ورود به آن محل ممکن نیست و سکنه در این صورت خواهد توانست غارتگران بختیاری با مأموران وصول مالیات را که به قصد اخاذی مزاحم می‌شوند ریشه‌خند کنند.

من پیاده به آنجا وارد شدم و از میان کوچه اصلی عبور کردم که بیشتر به ترعدهای زیر زمینی شبیه است نه جاده، زیرا که قسمت اعظم آن در زیر زمین واقع گردیده و یا در اصل به آن صورت ساخته بودند و از ته دره معابری فرعی به خانه‌های بالای صخره راه دارد و ایوان‌های چوبی در چلو بناست که سقوط از آن بدون تردید مایه مرگ خواهد شد.

من بی مانع و اشکال به مسجدی وارد شدم که می‌گفته‌اند امام زاده سید علی فرزند امام سوی (ع) است که مشهور است هزار تن فرزند و نواده و نیبره داشته.

تخته سنگ با هیکل عجیب خود در طرف مشرق مانند کشتی عظیم دماغه‌ای باریک دارد، از این نقطه بود که زکی‌خان نا برادری کریم خان (زنده) که بعد از مرگ «وکیل» جانشین او شده بود هنگامی که برای سرکوب برادر زاده خود علی مرادخان بست شمال لشکر می‌کشید. چون اهالی در مقابل عمل حرص آمیز او مقاومت نموده بودند افراد سرشناس آنجا را یکی یکی از بالا به ته دره انداخت تا هیچ‌ده نفر تلف شده بودند، نوزدهمین، سیدی بود که خان دخترش

را هم به سربازان واگذار کرده بود. این بی ناموسی کلاسۀ تاب و تحمل اهالی و حتی قراولان خود او را لبریز کرده، پس شبانگاه نگهبانان بندهای چادر او را بریدند و مردم بر سر او ریختند و باکارد تا جان داشت برو تنش کوییدند.

در پائین این صخره غارهایی برای طویله اسب یا رمه گوسفندان کنده‌اند. چاپارخانه در ته دره در کنار رو دخانه پائین شهر واقع و کاروانسرا هم در چوار آنجاست و آن از بنای‌های دوره صفوی است، ولی در قرن حاضر یکی از والی‌های فارس تعمیر کرده است. از فراز طرف دیگر دره بالا رفتم و یزدخواست را با این فکر و خیال ترک کردم که یکی از عجیب ترین جاهایی بود که دیده بودم، سپس راه خود را به سمت شولکستان تعقیب نمودم.

جادۀ اضافی - در تابستان راه دیگری که در سمت غربی است و در حدود پیست و پنج میل از جادۀ پستی کوتاه تر است و غالباً بین یزدخواست به شیراز اختیار می‌شود از طریق ده گردو، ازویا، اوجان (آونیجان) (که بهرام پادشاه شکار-دوست ساسانی در آنجا گورخری را تعقیب کرده بود و جان خود را در شزار آن از دست داد و به همین دلیل بهرام گور نامیده می‌شود) و مائین بیگذرد، اما این راه را به بیگانه‌ها نباید توصیه کرد چون (مگر در صورت انحرافی به موقع) از کنار پاسارگاد و تخت جمشید نخواهد گذشت.

آباده - در خط سیر خود تا شولکستان (ظب‌شور جستان) که دشتی ناهموار و مترونک و از سمت راست به تپه‌ای بلند محدود است چیز قابل توجهی نمایند فقط کاروانسراشی شاه عباسی آن هم خراب و امام زاده‌ای ویرانه که گنبدی از کاشی سبز داشت و مزار محمد فرزند امام زین العابدین (ع) بود، دهی با دیوارهای بلند و در اطراف آن باغ‌های متعدد با آب فراوان و مشجر بود. از جلو فراش پست یورتهه پیش راندم و سعی نمودم با تعقیب سیم تلگراف، خودم تلگراف خانه را پیدا کنم اما در کوچه‌های تنگ و باریک قصبه که دیوارهای گلی سفید داشت افتادم.

هنگام سافرت من آباده به مناسبت وجود دو بچه پلنگ هیجانی داشت. این دو حیوان را مأمور تلگرافخانه پیدا کرده بود و جانوران در خانه او آزادانه در گردش بودند و چون به حد رسید کافی رسیده بودند رفته وجود مزاحم نا مطلوبی شدند. آباده بواسطه ساخت قاشق های شربت خوری و جعبه که از چوب گلابی و شمشاد دهات بجاور می سازند نیک معروف است. قاشق ها را با آنکه روستائیان ساده می سازند کارهای ممتازی است و سر قاشق را بوسیله قطعه چوبی گود می کنند بحدی که مثل کاغذ نازک و شفاف می شود و دسته آن هم نمونه ظرافت و نازک کاری است. منبت کاری روی و پهلوی جعبه ها را بر قلمه های تووه می کنند و سپس با سریشم به جعبه روستائی می چسبانند.

ده بید - چند ده پی دریی و آثار کشت و کار در کنار جاده در جهت جنوب شرقی از آباده تا پستخانه بعدی سوریق دیده می شود و از آنجا جاده معروف کاروانی از طریق ابرقو به یزد می رسد. پس از ترک کردن سوریق تا چندین میل راه هموار است بعد ارتفاع می یابد تا میل متر شانزدهم. با انحرافی از جاده در کنار تپه های تلگراف که قدری به طرف چپ امتد راه بهتری هست که می توان برای اجتناب از انحرافی می نتیجه به مسافران توصیه نمود.

این راه قدری سر بالا با آسانی تا خان خوره که فقط کاروانسرایی و پست خانه ای هست در بیابانی می پناه امتداد دارد. از سوریق به آنجا تا ارتفاع ۷۰۰ پا بالا رفیم، ولی ۷۰۰ پا دیگر هم باید بالاتر رفت تا به ایستگاه بعدی برسیم که بلندترین نقطه بین اصفهان و شیراز است، در این حدود اراضی پاک متراوک و عاری از هر نوع آثار قابل توجه است. ده بید هم از هیچ جهتی در خور اعتنا نیست دشته است بلند که با چند جویبار احاطه شده است در آنجا پست خانه و تلگراف خانه و سه چهار کلبه چهارم ده بید را تشکیل می دهد نه دهی در میان است و نه بیدستان.

تپه ساختگی خاکی را «مک گر گور» معبد زرده‌شیان پنداشته است. در اوایل این قرن اهالی، آنجا را گنبد ماهور می‌نامیدند، ولی گفته‌اند که یکی از هشت شکارگاه بهرام گور بود. ده بید . ۷۵۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد و با آنکه از لحاظ محیط طبیعی محل خوش آب و هوائی است از سردترین جاهای ایران محسوب می‌شود. چند روز پیش از ورود من سرما تا بیست درجه زیر صفر رسیده بود، ولی خوشبختانه هوا ملایم شد و سفرم نیک گوارا گذشت. در تپه‌های ماریچی و ارتفاعات حوالی ده بید کمین گاه قشقائی‌ها و دیگر ایلات بومی فارمن است که در فصل‌های مختلف سال به بیلاق و قشلاق می‌روند و هنگام بهار به کوهستان کوچ می‌کنند و حین عبور با چرانیدن رمه‌های خود شیر را با نان می‌ادله می‌کنند و آنچه هم که بین راه به دست آید می‌ربایند. در پایان این فصل باز راجع به این ایل و قبیله بحث خواهم کرد.

مرغاب - بعد از ده بید باز جاده از میان تپه‌های ماریچی می‌گذرد تامیل چهاردهم. از نهری بوسیله پل بلندی عبور می‌کنیم و آن پنج طاق دارد و یکی از والی‌های اخیر فارس ساخته است. در همان حدود کاروانسرای خان کورکان است که اصلاح‌کریم خان وکیل ساخته بود. شهر مزبور قسمت علیای رو دخانه‌ای است که از اینجا در تمام راه با ما است و از دشت‌های مرغاب و حاجی آبا دوم رو دشت یا تخت جمشید چاری است و سرانجام در پل خان به رو دخانه کر یا بند امیر وارد می‌شود.

راه از میان دره پیش می‌رود و در طرف راست از چند تپه که راهی سربالا و پرسنگ است می‌گذرد و پس از طی چند جلگه متrolک و ارتفاعات به سرچشمۀ نهر می‌رسیم که فعلاً دهات قدر آباد و مرغاب را مشروب می‌کنند. در آنجا آب از کمره با فشاری قوی فرو می‌ریزد و در دامنه جریانی سریع دارد و چه حیرت انگیز است که مثل نهرهای پر ماهی انگلستان است. در پائین شیب ده مرغاب واقع است که در کنار تپه در جلگه‌ای باز قرار گرفته است، مسافت از آنجا تا ده بید را هفت فرسخ گفته‌اند.

چهار ساعت طول کشید تا من با زحمت این راه را طی کردم و هرجا که چند قدمی زمین هموار بود چهار نعل رفتم. در مرغاب رودخانه پر از مرغابی و قاز وحشی و مرغ نوک دراز بود، جلوتر به دره دیگر رسیدم و آن آبادی کوچک ده نو بود، سپس به جلگه سومی آمدیم که پایتخت مشهور کوروش آنجاست، در اینجا باید درنگ نمایم و راجع به موضوعی که در سراسر این قرن از نظر باستان شناسی و تاریخ مورد بحث بوده است امعان نظر کنم. اگر سیاحان که محل را از نزدیک دیده‌اند قادر نباشند این مشکل را حل کنند بدیهی است پروفسورها در گوشة اطاق کار خود با مراجعه به متن‌های آریان و استراین و ترجمة خطوط میخی به مراتب کمتر کامیاب توانند شد. من سعی نموده‌ام هر دو جانب بحث را در نظر داشته باشم و اگر تلاشم را خوانده‌ای پسند کند باز عاری از اظهار نظریه جزئی خواهد بود.

خرابه‌های پاسارگاد:

۱ - سکو: ترتیبی که من در اینجا پیروی خواهم کرد این است که ابتدا وضع خرابه‌های را که هنوز در جلگه پلوار باقی است تعریف کنم. سپس نظریاتی را که راجع به شناسائی آثار پاسارگاد باستانی بوده‌است و یا ممکن است در آینده اظهار شود بررسی نمایم. خرابه‌ها به شش دسته جداگانه تقسیم می‌شود و نویسنده‌گانی که شخصاً به محل نرفته‌اند موضع و وجه ارتباط بین آنها را درست عنوان نکرده‌اند. مسافرانی که از طرف شمال وارد می‌شوند به اول قسمتی که می‌رسند بنای سنگی بزرگی است که درست چپ جاده به فاصله ۳۰ متری آن بوتپه‌ای ساخته شده است و به صفة تخت سلیمان معروف می‌باشد و این عنوانی است که ایرانیان به هر پادشاه عالی قدر ناشناخته قرون گذشته نسبت می‌دهند.

این بنا شامل ایوانی متوازی‌الاضلاع است که در دو طرف طاقچه و لبه‌ای دارد که اندازه آنها به شرح ذیل است: ضلع سمت چپ ۷۲ پا طول دارد، لبه ورودی ۴۰ پا، طاقچه مرکزی ۶۸ پا، زاویه خروجی ۴۵°، ضلع طرف راست ۴۸ پا

و یا روی هم رفته . ۲۹ پا و طول جبهه اصلی که در طرف شمال غربی است به همین اندازه است . ارتفاع آن $\frac{1}{4}$ ۳۸ پا و شامل چهارده رگه سنگی است و تمام بنا از قطعات بزرگ سنگ سفید شبیه مرمر ساخته شده است که روی آنرا شیشه کاری و قدری برجسته کرده اند که از فاصله‌ای نسبتاً دور درست مثل کنده‌های بزرگی است که در ساختمان معبد بیتالمقدس دیده می‌شود و روزهای جمعه یهودیان در مراسم تدیه می‌بیستند .

این سنگ‌ها (که «پریچ» طول هریک را ۴۱ پا نوشته است) چنان میزان نصب شده‌اند که ملاطی بین آنها به کار نرفته است و در لبه بیشتر درزها سوراخ‌های بزرگی بی جهت در سنگ‌ها کنده‌اند تا میله‌های فلزی (شاید از آهن و سرب‌بود) که اصلاً آنها را با یکدیگر مربوط می‌ساخته خارج کنند . این حفره‌ها حالا لانه کبوتران است . بسیاری از این سنگ‌ها در سطح خارجی علامت جالب توجهی از عمل کارگران دارد و از بیرون قسمت فوقانی سکو و همچنین فقدان پله استباط می‌شود که بنا نا تمام مانده بوده است . بسیاری از آثار خارجی آن از بین رفته و وضع داخلی بنا که از سنگ کبود کوه ساخته اند واضح‌تر دیده می‌شود و این نظر ظاهراً مورد اتفاق است که این سکو پا به قصبه پایه قصر یا ایوانی در نظر گرفته بودند ، شبیه به آنچه جانشین‌های کوزوش در تخت چمشید کردند .

۴ - برج ، آتشگاه نیست - وقتی که در سمت جنوب تا دشت هموار پائین می‌رویم خرابه دوم که در فاصله ۳۰۰ یارדי واقع است ، بنای چهارگوش یک دیواری است که عامه آنرا آتشکده می‌نامند (اوزلی نوشته است که اهل آن حدود زندان سلیمان می‌خوانند) به نظر من چنین استناد بی دلیل و حسابی به هیچ وجه در باره این محل وارد نیست فقط بنای مزبور شباht مختصری به برج آتشگاه دارد که در جلو مقبره سنگی نقش رستم (رجوع شود به فصل آینده) برهاست و درون آن از دود سیاه شده است و همین امر باعث این اظهار نظر سرسی گردیده است که آنجا آتشکده زردهشتیان بوده ، اما راجع به این فرض و خیال

دلیلی هم هست که هیچ یک از آن دو بنا آتشگاه نبوده و چنین کاری اصلاً دور از امکان می نموده است.

به طبقه بالا با پلهای از بیرون وارد می شوند. این قسمت غیر از در، راه یا شکافی با خارج نداشته است و بامی در بالا هست بدون اینکه راهی به آنجا باشد و بام هم محلی برای محراب آتش نداشته چون محدب بوده است. به علاوه شکل آتشگاه‌های ایرانی که هنوز باقی است و یا در حجاری و برسکه‌ها دیده می شود به کلی تفاوت دارد و اندکی تردید در میان است که هر دو برج بطوری که در نقش رستم هم دیده می شود صورت مقبره دارد و برای نگاهداری تابوت‌های سنگین بوده است.

قبرهای لیسین^۱ که در آمیای صغیر پیدا شده به خصوص مقبره تلموسوس^۲ اعتبار این عقیده را نیک نمودار می سازد ولزوسی هم ندارد که مثل دیوالافوا به این اظهار نظر عجولانه مبادرت ورزیم که آرامگاه مرغاب مال کمبوجیه (کبورجیه) پدرکوروش است. راه درگاه که به قسمت درونی باز می شود از دیواری است که هنوز باقی است و بقیه پلکان هم در پائین آن دیده می شود. تمام بنا ۲۴ پا و سه اینچ ارتفاع و ۲۳ پا و سه اینچ مکعب است و جرزها از همان قبیل است که در تخت سلیمان هست و به جای ملاط با پسته‌ها به هم پیوسته است و از همان قسم سوراخ‌هایی - شاید به قصد تزئین - دارد که در برج نقش رستم دیده می شود.

۳ - ستون حاوی کتیبه - در همین فاصله به سمت جنوب بنای سوسی است که یک ستون بلند سنگی یا ستونی از سنگ‌های تراشیده است ارتفاع آن ۱۸ پا و یک طرفش تو خالی است. از قرار معلوم برای بالا بردن وسایل ساختمانی (که شاید در ساختن دیوارها به کار رفته است) بوده. در قسمت بیرونی بنا هم در چهار سطر تختانی از قول کوروش: «ادام کوروش خشایشا هیخ‌امنی شیا» به زبان های پارسی و عیلامی و آشوری نقش شده است به این مضامون: «من کوروش هستم شهریار

هخامنشی». بالای این ستون بزرگ را طوری ساخته‌اند تا نور از بام به تالار که این جرز جزئی از آن بوده است بتابد.

۴ - ستون و نیم ستون - باز . . . یارد دیگر در جهت جنوبی، خرابه چهارمی واقع شده است که شامل ستونی نیمه گرد سنگی به ارتفاع ۳۶ پا و قطر سه پا در زیرستونی است و سرستون ندارد و بر پایه کوچکی سیاه در وسط سطحی مستطیل و صاف استوار گشته و دیوارهای خارجی آن با سه جرز تو خالی است شبیه آنچه قبله اشاه کردم و بر هر کدام همان کتیبه درسه زبان است که تقریر خود کوروش می‌شمارند و آن از جمله ستون‌های بی‌تراش محدودی است که در ایران هست و بدون شک می‌توان آنرا به دوره قبلى که سبک معماری پیشرفت کافی ننموده بود منسوب داشت، بر عکس ستون‌های بند بندی دوره بعد که در استخر و تخت جمشید دیده می‌شود. به علاوه دیوار شامل پایه هشت پهلو و پایه درگاه‌های سابق که بر آن چند پا نقش گردیده که بدون تردید شبیه آن در تخت جمشید هم هست و مربوط به مراسم تشریفاتی است. بواسطه وضع فرضی این بنا بعضی از نویسنده‌گان اخیر به آن کاخ کوروش نام داده‌اند.

۵ - تصویر مناسب به کوروش - باز در مسافتی به سمت جنوب شرقی سکوئی است که پی قصر یا عمارتی است که بعضی از زیرستون‌های آن در دور دیف هر کدام شش تا هنوز دیده می‌شود. در فاصله هشت پائی یکی از این پایه‌ها جرز سنگی به ارتفاع ۱۱ پا و ۷ اینچ هست که در قسمت فوقانی آن سابقان همان نوشته می‌باهاست آمیز بوده که اشاره کرده‌ام و در زیر تصویر بر جسته‌ای است که بواسطه دست خوردگی و مرور زمان صورت آن چندان روشن نیست و این مجسمه معروف بال دار است که بعضی‌ها آنرا فروهر کوروش (فرهوشی) یا نشانه نبوغ کوروش و بعضی‌ها نیز خود کوروش پنداشته‌اند:

تصویری نیم رخ است بزرگ‌تر از اندازه طبیعی و رو به سمت مشرق ایستاده و بر تارک آن پیکر، تاج مربوز جالب توجهی است که با تاج‌هایی که در

حجاری‌های مصری یافته شده است بی‌شباهت نیست و سیاحان متوجه آنرا به سه تشک که ردیف قرار داده باشند با قبه‌هائی در رأس هر یک تشبیه کرده اند.

این پیکر در جامه بلندی است که به تن چسبان است و از گردن تا قوزک پاست. موی سر و ریش حلقه حلقه و به تصاویر قدیمی آتن و به جنگاوران ماراتن شباهت دارد. چهار بال بزرگ از شانه‌های پرسی آید دوتا رو به بالا و دوتا هم به طرف پائین و مجسمه چیزی در دست دارد که احدی نتوانسته است درست دریابد و فقط آقای دیولا فوا این طور فرض و خیال کرده است که مجسمه باریکی است که تاج دوسر مصری بر تارک دارد و «اوروس» مقدس است.

اکثریت نویسنده‌گان آنرا نبوغ عنایت و حمایت کوروش محسوب داشته‌اند و بعضی دیگر که صحت صوری کتبیه را مناطق قرار داده‌اند پنداشته‌اند که خودفاتح بزرگ است که به زیور و پیرایه‌هائی که از اقوام سغلوب تحصیل شده است آراسته شده است. آقای پرو^۱ می‌نویسد مصر تا پادشاهی کبوچیه به تسخیر ایران در نیامده بود از این رو معتقد است که این ستون در موقع حیات کوروش نصب نگردیده، بلکه بعد از وفاتش کبوچیه یا داریوش برپا ساخته‌اند.

آقای سیسیل اسمیت در تأیید همین نظریه به این جانب یادآوری کرده است که بنا بر روایتی زن کوروش مادر کبوچیه مصری و ناسن نیته تیس بوده که ظاهراً بانیت ریه‌النوع^۲ (یا Neith) دختر «آپریس» فرمانروای آن کشور بی ارتباط نیست. اگر این داستان حقیقت داشته باشد که هردوت انکار نموده، ولی خود مصری‌ها تأیید می‌کنند، دلیل تعریف و ستایش مصریان را در حجاری‌های خود نسبت به کوروش واضح می‌سازد و همچنین یورش به مصر از جانب فرزند او کبوچیه آشکار می‌شود.

۷ - مسجد مادو سلیمان - خرابه ششمی که به فاصله‌ای نسبتاً دور در سمت مغرب واقع گردیده از همه جالب توجه تر است، زیرا ساخته‌انی است که به نظر من

با احتمال قوی وقتی تابوت طلائی جنازه کوروش در آنجا قرار داشته و آن شامل دستگاه کوچکی است که از جرزهای بزرگ سنگ سفید ساخته شده با سقفی شبیه آنچه در معابد یونانی است و تمام بر رأس پایه‌ای است که هفت پله پی در پی سنگی دارد و رفته رفته که به سقف می‌رسد از اندازه آنها نیز کاسته می‌شود.



حجاری برجسته نقش کوروش در پاسارگاد

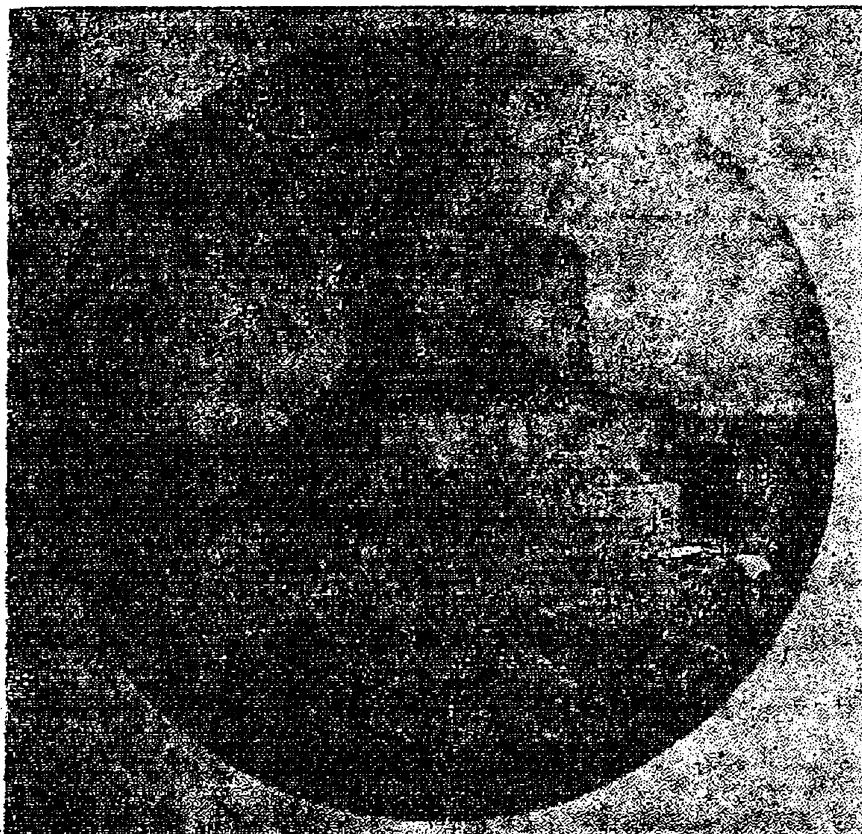
جمع ارتفاع از سطح زمین تا سقف که کم و بیش از بین رفته است در حال حاضر ۳۶ پا است. این بنای حیرت‌انگیز که اهالی محل قبر یا مسجد مادر سلیمان می‌نامند در محوطه دور افتاده و مخربه‌ای واقع گردیده و قبور ایرانیان مسلمان، اطرافش را فراگرفته است. پایه‌ها یا استوانه‌های منهدم یعنی از ستون‌ها هنوز در دیوارهای مخرب گلی دیده می‌شود و یا در محلی که ظاهراً از ستون بندی محصور بوده بر قرار مانده است و مشکوک می‌نماید که این ستون بندی در اطراف قبر بوده، زیرا که در جهت درازتر اثری از آن دیده نمی‌شود.

پشت این رو به جاده فعلی است و در گاه آن سمت مقابل است یا جهت شمالی و تردیدی هم نیست که آن در وسط محوطه‌ای بوده که در گاه آن هنوز

قابل تشخیص است و طوری ساخته بودند که قبر و درگاه از خارج دیده نشود وقتی که داخل محوطه می‌شویم سراسر بنا معلوم است هم مقبره و هم پایه‌ها که شامل جرزهای بزرگ سفید از سنگ‌های شبیه مرمر است و خیلی ظرف و ماهرانه حجاری و نصب شده است و در بیشتر جاها سنگ‌ها با پست به هم مربوط شده بود، ولی با کمال بی‌رحمی آنها را در آورده و به یغما برده‌اند.

هجره - وقتی که از سکوها بالا می‌رویم با مقبره که از سه ردیف جرزهای سنگی بزرگ ساخته شده است رویرو می‌شویم که ارتفاع سنگ زیرین برابر با بلندی درگاه است. در بالای ردیف فوقانی لبه پیش آمده باریکی است که بام روی آن قرار گرفته است و آن شامل دو ردیف سنگ‌های بزرگ است که رگه سنگی دیگر بر رأس آن هست. از درگاه کوتاه باریکی به داخل مقبره راه است. این مدخل دو پا و سه اینچ پهنا و فقط چهار پا و سه اینچ ارتفاع دارد. اگر قول آقای دیولافوا معتبر باشد داخل حجره که با ضیغامت دیوارهای دور آن هم اندازه است و در اصل دارای دو در بوده که روی یکدیگر باز و بسته می‌شده است یعنی هر دو در، در آن واحد بازنمی‌مانده است و این از آن جهت تمهید شده بود که چشم زائران فضول به قسمت درونی نیفتند.

با قامت دولابه اطاق خالی داخل می‌شویم که سقف و دیوارهای آن از دود سیاه شده است. کف اطاق با دو قطعه سنگ عظیم فرش شده است که با مرور زبان سائیدگی پیدا کرده، سنگ بزرگتر را با طمع دست یابی بر چیزهایی که شاید در زیر آن نهفته بوده است سوراخ کرده‌اند. از همین قسم حفره بر دیوارها نیز دیده می‌شود. در انتهای اطاق از یک سرتاسر دیگر بر رشته‌ای قطعات برنجی و جواهر نما که به عنوان نذر یا اهدای بوده آویخته شده بود. بر دیوار سمت راست در داخل محلی که بحراب است به خط نسخ چند سطری نوشته‌اند. اندازه محل مذبور به شرح ذیل می‌باشد: طول ده پا و پنج اینچ، عرض هفت پا و شش اینچ، ارتفاع شش پا و ده اینچ. این شرح جزئیات را من فقط به قصد تسهیل شناختن آنجاکه ذیلاً دلایلش را بیان خواهم کرد ذکر کرده‌ام.



مقبره کوروش

روایت ایرانیان - نوشته بودم که ایرانیان این بنا را قبر مادر سلیمان می‌نامند و این عقیده در سراسر دوره اسلامی شایع بود. جوزفاباربارو سیاح فنیزی در سال ۱۴۷۴ آنرا با همین نام ذکر و کتبیه عربی را هم که در داخل آن است یاد می‌کند. شرح ماندلسلو^۱ در سال ۱۶۳۸ میلادی میان وضع کنونی آنجاست و سرگردانی قهری او را هم در باره داستان این بنا، کشیش کارملیت مقیم شیراز، دکتر فرایر، رفع نموده و اظهار داشته است که سلیمان مورد بحث بدون شک چهاردهمین خلیفه به این نام بوده که در سال ۷۱۵ میلادی خلافت داشته، کشیش آنجلو چندی بعد نظر او را تأیید کرده است. جان استریوس در ۱۶۷۲ خاطرنشان می‌سازد که آنجا زیارت گاه زنان پارسا بوده که سه بار سربر قبری کوییدند

و سه بارهم آنرا می‌بوسیدند و بعد از دعای کوتاهی خارج می‌شدند. لورن در سال ۱۷۰۶ اظهار حیرت می‌کند که چگونه ممکن بوده است بت شبا را در آن مدفن کرده باشند، زیرا که اثرباری از این تکته در تورات نیست که سلیمان ارض مقدس را ترک کرده باشد. این اعتقاد که آنجا فقط زیارتگاه زنان بوده تا قرن حاضر نیز استوار مانده بود، چون به همین دلیل در سال ۱۸۰۹ از ورود موریه به آنجا جلوگیری نمودند. سیاحان دیگر یا به ممانعت اهل محل اهمیتی نهادند و یا آنکه مثل من بدون اجازه و یا پیش‌گیری وارد آنجا شدند.

اولین تطبیق آن با قبر کوروش - در سال ۱۸۰۹ روی هم رفته موریه را نخستین فردی می‌دانستند که مقبره کوروش را شناخته بود و معلوم شد چنان‌که آریان و استرابون و دیگر نویسنده‌گان قدیم نقل کرده‌اند آنجا بوسیله اسکندر آسیب دیده بود، ولی اظهار این مطلب نیز حیرت انگیز است که وقتی که به عبارات مربوط کتاب او مراجعه نمودم معلوم شد که وی این موضوع را مطرح کرده بود تا خود نقض کند. اوژنی که همان سال در آنجا بوده رفتار مشابهی اختیار نمود. به نظر من کریپورتر اولین انگلیسی است که از عهدۀ تطبیق برآمد، اما می‌توان فرض و تصویر کرد که عامل این شناسائی و تطبیق پروفسور گروتفندا باشد و قبول یا رد این نظریه منوط است به مقابله و تطبیق عبارات راجع به محل واقعی قبر کوروش در نوشته‌های نویسنده‌گان قدیم و اشاراتی که در کتبه‌های بیستون درباره پاسارگاد شده است با آنچه در محل یعنی به طوری که شرح داده شد در داشت برغاب هست.

یرای نیل به این مقصود اولین کار اساسی این است که درست دریابیم که نویسنده‌گان باستانی، رومی یا یونانی در این باره چه گفته‌اند. من در اینجا از ابراز حیرت خودداری نمی‌توانم نمود که در هیچ یکی از آثار سابق و حتی در کتاب‌های دانشمندان نامی ترجمه صحیحی از نوشته‌های ایشان نیافتدام

و در پاره‌ای موارد بنا به همین ترجمه‌های نادرست نظریاتی مشعر پر قبول یا رد عنوان شده است.

نویسنده‌گان کلاسیک - نویسنده‌گانی که آثارشان بیشتر مورد انتکا و اعتماد تواند بود آریان، استراین، پلی‌نی و کنتوس کورتیوس و پلوتارک را باید نام برد. از دو نویسنده اولی آریان در پایان قرن اول مسیحی کتابی به زبان یونانی راجع به لشکرکشی اسکندر نوشته است. تاریخ کتاب استراین در حدود سال ۲۰ میلادی است، وی مطالب خود را بر مشاهدات اریستوبولوس که همراه اسکندر به لشکرکشی شرق رفته بود قرار داده و در اواخر عمر تاریخ اسکندر را تألیف کرد. اما از نوشه‌های او مقداری محدود بجا مانده است. دیگر «اونه‌سیکریتوس»^۱ است که نوشه‌های او چندان قابل اعتماد نیست. اما او نیز همراه اسکندر رفت و شاید ناظر جهانگیری وی بود. کنتوس کورتیوس در سال پنجاهیم میلادی به نوشتن شرح زندگانی اسکندر پرداخت، ولی کتاب اوچاشنی انتقاد ندارد و سرشار از مدح و ستایش است. تاریخ وقایع نگاری پلی‌نی هم چنانکه می‌دانیم در حدود ۷۰ میلادی و پلوتارک تقریباً در ۳۰۰ میلادی بوده است، با ذکراین مقدمه اینکه من به نقل و اقتباس نوشه‌های چند تن از این نویسنده‌گان مبادرت می‌ورزم.

نوشته آریان راجع به قبر کوروش و دیدار اسکندر از آنجا در سال ۴۲۴ قبل از میلاد به شرح ذیل است:

«اسکندر با ثنی چند از پیاده نظام و گارد اختصاصی سوار و عده‌ای نیزه-داران (از کارمانیا) به سوی پاسارگاد در پارس رهسپار گردید و از مشاهده بی‌حرمتی که نسبت به قبر کوروش فرزند کمبوجیه کرده بودند متأثر شد و ملاحظه نمود که قبر را به طوری که اریستوبولوس برای ما حکایت می‌کند شکافته و درهم ریخته بودند. چون بنابر روایت این نویسنده در پارس، در باع بهشت شاهی، قبر کوروش واقع شده بوده در میان انواع درختان و آنجا جویبارهای فراوان داشته

و سر سبز و علف زار بوده، خود مقبره در ردیف پائین باسنگ‌های بزرگ مکعب پنا شده بود. در بالا هم حجره‌ای قرار داشت که آن نیز از سنگ بود و همچنین بامی داشت و بوسیله درگاهی داخل آن می‌شدند و به قدری تنگ و باریک بود که یک نفر هم با زحمت می‌توانسته است وارد شود و آن هم مشروط براینکه هیکل چاق و درشتی نداشته باشد.

دراین حجره تابوتی طلائی بود که نعش کوروش در آن بوده و تختی هم در کنار قبر و پایه‌های تخت از طلای چکش خورده بوده باروکشی از بافت‌های بابل پوشیده شده بود و در زیر آن فرش ضخیم ارغوانی فام و بر روی قبر جامه نظامی و لباس‌های دیگر از دیار بابل بود. بازوی می‌نویسد شلوار مادی و البسه به رنگ ارغوانی هم در آنجا بوده و گردن بند و شمشیر و گوشواره‌های طلا که جواهرنشان بود و میزی هم در آنجا نهاده بودند. تابوت را که حاوی نعش کوروش بوده در وسط تخت قرار داده بودند و در درون حصار پلکانی بود که بر قبر بالا می‌رفتد و خانه کوچکی هم که برای نگهداری قبر کوروش ساخته بودند.

از زمان کمبوجیه فرزند کوروش تا کنون نگاهداری مقبره از پدر به پسر محول گردیده بود و هر روز از جانب شهریار گوسفنده می‌آوردند و مقداری هم آرد و شراب و هر ماه اسبی تا برای کوروش قربانی کنند. بر قبر به خط پارسی کتیبه‌هایی بود و می‌گفتند معنی آن چنین بوده است: «ای آدمی زاده من کوروش فرزند کمبوجیه ام که امپراتوری ایران را اساس نهادم و شهریار آسیا بودم، پس این مقبره را بر من رشک مبر» اسکندر(که علاقه سرشار داشت، پس از تسخیر ایران به زیارت مقبره کوروش بزود) ملاحظه کرد که نه تنها اسباب و زیور مقبره را غیر از تابوت و تخت به یغما برده بودند، بلکه به پیکر خود کوروش هم آسیب رسیده بود و برای سبکی بار که حمل آن آسان شده باشد جنازه را قطعه نموده و تکه‌های را باقی گذاشته بودند، ولی چون باز در کار ناروای خود کامیاب نشده بودند نعش را رها نموده و بی‌کار خود رفته بودند. »

اریستوبولوس می‌نویسد: « اسکندر خود اورا سأمور کرد که در تجدید آرایش قبر کوروش اقدام کند و آنچه از اعضای بدن مانده بود به جای خود بگذارد و سرپوشی هم بر آن قرار دهد و آن قسمت تابوت را که صدیقه یافته بود تعمیر کند و تخت را با بندهائی محکم سازد و آنچه از زیورهای مقبره که به یغما برده بودند بازگرداند و تا حدود اسکان مقبره را به وضع اصلی آن درآورد و جای درگاه آنرا با سنگ و ساروج مسدود و محکم سازد و روی ساروج نشانه پادشاهی کوروش را نقل کند. اسکندر فرمان داد مخ‌های نگهبان را دستگیر و آزار کنند تا اقرار نمایند که چه کسانی آن بی‌حرمتی هارا مرتکب شده بودند، ولی با وجود شکنجه ایشان هیچ گونه اعتراضی ننمودند و اظهاری نکردند پس اسکندر آنها را آزاد کرد ».

استرا ابن که از همان نوشتہ‌ها استفاده نموده بود در بعضی جزئیات این موضوع اختلاف دارد، ولی روی هم رفته قول آریان را تأیید می‌کند و می‌نویسد:

« سپس او (اسکندر) به پاسارگاد آمد که مقر دیرین پادشاهان بود و قبر کوروش را در باغ بهشتی دید و آن برجی نه چندان بزرگ و رفیع بود و در زیر شاخه درختان پنهان مانده بود. در پائین جرزهای ضخیم و در طبقه بالا بقعه ویامی داشت با مدخلی که خیلی تنگ بود. اریستوبولوس می‌گوید که وی از این درگاه داخل مقبره شد و آنجا نخی زرین دید و بیزی که چند پیاله بر آن نهاده بودند و تابوتی طلا و مقدار زیادی لباس و زیورهای جواهرنشان ».

در سفر اول همه این چیزها را در آنجا مشاهده کرده بود، ولی بعداً مقبره دچار دستبرد شد و اقلام گرانبها را برده و تخت و تابوت را شکسته بودند و نعش را نیز حرکت داده بودند و معلوم بود کاریغما گران است و ساترایپ در آن واقعه دست و دخالتی نداشته است، چون آنچه را که حملش آسان نبوده باقی گذاشته بودند و با آنکه معنی نگهبانی آنجا را بر عهده داشت باز این کارها اتفاق افتاده بود.

وی هر روز گوشتندی پرانی خوراک و هر ماه نیز آشی دزیافت می‌کرد اکنون در غیاب لشکریان اسکندر که به عزم تسخیر بلق و هندوستان رفته‌اند تغیر و تفاوتی در آنجا پدید آمده است که شرحش ذکر شد . این روایت اریستوبولوس است و کتیبه‌ای را که او به خاطر داشته بودین . مضمون بوده است:

«ای آدمی زادگان من کوروش بانی امپراتوری پارسیان هستم شهریار آسیا بودم پس این مشتی خاک را که گور من است از من درین مدارید » .

«اونسی کریتوس» می‌نویسد که برج ده طبقه داشته و قبر کوروش در ردیف بالا واقع بوده است و کتیبه‌ای به خط و زبان یونانی و پارسی با مضمون ذیل داشته:

«اینجا آرامگاه من است کوروش شاهنشاه» و کتیبه دیگری با همین مضمون به زبان پارسی بوده است . «پلی نی» فقط ذکر می‌کند که: «در مشرق تخت جمشید برج پامارگاد محتوی قبر کوروش است که معنی نگهبان آن است .»

پلوتارک در شرح زندگانی اسکندر می‌نویسد : « چون ملاحظه نمود که قبر کوروش را مشکافته بودند ، وی فرمان داد شخصی را که آن کار تبا - کرده بود کشتنند ، با آنکه خطا کار یکی از افراد پلا آ^۱ بوده و قدر و مقامی داشته و نامش پلی ماکوس بوده است ». وقتی که کتیبه را ملاحظه کرد فرمود همان را به زبان یونانی هم منقول کنند و مضمونش به شرح ذیل است :

«ای آدمی زاد هر که هستی و از هر کجا که آمده باشی (چون میدانم که خواهی آمد) من کوروش بانی امپراتوری پارسیانم پس بر این مشت خاک که قبر من است رشك مبر .» این سخن اسکندر را ساخت متاثر ساخت و او را توجه داد که کار دنیا ثبات و اعتباری ندارد .

سر انجام «کیتوس کورتیوس» هم که در هر حال حرفش مورد اعتماد نیست شرح ذیل را نوشت : « پس اسکندر فرمان داد قبر کوروش که نعش او را در بر داشت بگشایند تا مراسمی معمول دارد و می‌پنداشت که سرشار از زر و سیم

است، چون خود ایرانیان این داستان را در خارجه شایع کرده بودند. اما غیر از سپرپوسیده کوروش و دو تیرو کمان سکائی ریک مشییر چیز دیگری بدست نیامد. سپس وی تاج زرین بر قبر نهاد و آنرا با پارچه‌ای که خود علاقه به پوشیدن داشت پوشانید و حیران بود که پادشاهی با آن عظمت مقام و ثروت و مال فراوان در قبر ساده‌ای که یکی از افراد عادی را سزاست مدقون شده بود «.

موارد تشابه - حال بدون اینکه خواسته باشم از روایات مذکور شرح مرتبط فراهم سازم - هر چند که نکته‌های برجسته آن قابل تردید و انکار نیست - باید ملاحظه نمود که چه نشانه‌هایی از این گفته‌ها با آنچه در دشت مرغاب هست و شرح داده‌ام با قبر اصلی کوروش قابل انطباق ویا خلاف آن است. ابتدا به وجوده تشابه که عامل تطبیق وشناسائی است توجه مینماییم. قبر کوروش در میان چهار دیواری است که محلی هم برای پاسداران داشته است. مقبره مرغاب هم به طوری که وصف کرده‌ام از سه طرف با ستون بندی محصور شده بود که وجود محل اضافی هم در آنجا اشکالی نداشته است. مقبره کوروش جای وسیعی نبود و دو قسمت داشته است. یکی فوچانی و دیگری زیرین و قسمت پائین جرزهای سنگین داشته که بر پایگاه سنگی ساخته شده بود و قسمت بالا هم به خانه‌ای شبیه بود و پامی داشت و محتوى تابوت بود و آنجا سری هم داشته پس تا اینجا وجود ارتباط درست و دقیق است .

اندازه قسمت زیرین چنانکه نوشته ام ۴۷ پا در ۳۴ پا و ۹ اینچ که اندکی از مکعب کمتر است. با آنکه کلمات یونانی دال بر چهارگوش است نه آنکه لزومنا دلالت بر مکعب نماید . قبر کوروش درگاه بخصوص تنگ و باریک داشته است که بازها کی از شباهت مطلق است. بالاخره اونه سیکریتوس که شاید آنجا را دیده باشد (عجب آن است که این نکته که حائز اهمیت وافی است چندان مورد توجه واقع نشده است) می‌نویسد مقبره کوروش ده برج یا طبقه داشته و با آنکه وی شخص قابل اعتمادی نبوده باز او با جعل این حرف امکان برپستان طرفی نداشته

است و فرق بین رقم ده او و هفت (که با پایگاه قبر هشت تا است) برج که در دشت مرغاب هست به قدری ناچیز است که در مقابل شباht حیرت آور دو دستگاه بواسطه شباht جزئیات نمای خارجی اصلا قابل اهمیت نیست.

موارد اختلاف - از طرف دیگر مخالفان عده این فرض انطباق آن محل با قبر کوروش دلایل ذیل را بر می شمارند که من به آنها جواب کافی و منطقی خواهم داد:

۱ - مقبره کوروش از باغ و جویبار و علف زار مخصوص و در زیر درختان سایه داری واقع شده بود که اکنون اثری از این گونه علایم در مرغاب نیست. به نظر من این دلیل کمترین ارزشی ندارد بخصوص وقتی که به تغییر و تفاوتی نظر بیندازیم که در وضع ظاهری آن سر زمین فقط طی یک قرن اخیر حادث شده است، پس در مدت ۲۰۰ سال چه تغییر و اختلافی که قابل وقوع نیست.

از این لحاظ شاید حتی یک نقطه هم در ایران نباشد که با وضع دوره قدیم آن قابل مقایسه و تطبیق باشد. در جگه مرغاب آب فراوان است، زیرا که رودخانه از آن حدود چندان دور نمی شود و پایگاه مقبره و ستون بندی اطرافش را شاید درختان فراوانی احاطه کرده بوده است. به علاوه بواسطه ارتفاع محدود برج فعلی که روی آنجا دادن سایبان جنگلی به آسانی امکان داشته و این مطلب مؤید گفتار استرابین است.

۲ - آقای دیولاوفوا اظهار می دارد که هیچ یونانی بنای مرغاب را برجی مکعب محسوب نمی داشته است. در اینجا من گله خود را از ترجمه ناصواب یا عنوان بی تأمل متن های اصلی تکرار می کنم که از این لحاظ هیچ منقدی به اندازه سرکار دیولاوفوا به نحو اشد و بارها دچار اشتباه نگردیده است.

جواب او در این باره نیک ساده است. آری هیچ یونانی چنین مقایسه و حکمی هم نکرده است. استرابین آنرا برج نامید که در آثار متأخرین از نویسندگان

یونانی این نام غالباً به ساختمان‌های مجزا اطلاق شده است، ولی هرگز نگفته است که مکعب بوده. آریان هم افزوده بود که آن بر پایگاه چهارگوش غوار گرفته که نشان داده‌ام درست نوشته بود.

۳- آقای دیولافوا اقامه دلیل می‌کند که مقبره مرغاب وسعت کافی نداشته است تا گنجایش آن همه اسباب وزیورها را که برشمرده‌اند داشته باشد و به این مطلب با شیرین کاری سرشار و بی‌هیچ گونه اظهار تأسفی می‌افزاید جای تنگی که فقط برای تن شوئی و ظرف حمام مناسب بود، این موضوع بسته به عقیده شخصی است. به نظر من زیورهای درون قبر شامل تختی مزین بوده که تابوت برآن قرار داشته و میزی که چند جام وزیورها و اسلحه برآن نهاده شده بود و برای این چیزها در آنجا به اندازه کافی جا فراهم بوده است.

۴- آقای دیولافوا باز چیز ساده‌ای را بزرگ جلوه داده است چون اظهار می‌دارد که اثری در آنجا نیست که علامت پلکان داخلی از مقبره به پاسدارخانه باشد. جوابش این است که در مقبره کوروش اصلًاً چنین چیزی نبوده است. پلکان ساخته قوه تصور سرکار دیولافوا است.

۵- بر دیوارهای مقبره مرغاب کتیبه‌ای به زبان پارسی یا یونانی از کوروش دیده نمی‌شود، ولی نیک می‌توان تصور کرد که این کتیبه‌ها بر الواحی بوده که بر دیوار یا سطح دیگر نصب شده بوده و بعداً از میان رفته است. اینها دلایلی له و علیه تطبیق آن محل با گور کوروش بوده که گمان می‌کنم اثباتاً دلیل‌های مسحکم و واقعی عنوان کرده باشم و دو رأی مخالف سرسخت این فرض یکی قول پروفسور اوپر^۱ است که با روایات محلی نیز بی‌تناسب نیست و این است که مقبره مرغاب متعلق به کساندان زن کوروش می‌باشد در صورتی که آقای دیولافوا ترجیح می‌دهد آنرا متعلق به مندانه مادر کوروش محسوب دارند. البته هیچیک از این اظهار نظرها دلیلی درست و مبتنی بر مدارک معتبر نیست و تعجب اینجاست که

دیولا فوا آنجا را پاسارگاد کوروش می‌شمارد و قبر پدر و مادر او را هم در آنجا قبول دارد، اما از پذیرفتن این نظریه که قبر کوروش هم ممکن است در آنجا باشد استناع می‌ورزد. من که در باره این طرز فکر او نمی‌دانم چه عرض کنم.

اصلیت پاسارگاد - با وجود این هنوز اظهار نظر قاطع در این مورد مقدور نیست، زیرا که این مطلب را پیش خواهد آورد که آیا پاسارگاد باستانی یعنی شهر پادشاهان هخامنشی که بدون شک قبر کوروش در آنجا بوده است همان است که در فصل جلگه پلوار شرحش را ذکر کرده‌ام؟ بنا بر این بار دیگر به دلایل موافق و مخالف این قضیه اشاره می‌کنم:

۱ - شرح آنаксیمن^۱ حاکی است که کوروش شهر پاسارگاد را در محل پیروزی خود بر آستیاگ ماد بنادرد. استراین می‌گوید این شهر محل قصرها و همچنین مقبره کوروش بوده است. از حسن اتفاق ما داستان آن پیکار را در نوشته‌های نیکولا دمشقی که از هم دوره‌ها و دوست هرود کبیر بوده و تاریخی عمومی در ۴۴۱ مجلد تألیف کرده بود در اختیار داریم. قسمت‌هایی از این کتاب را فوتیوس^۲ اسقف قسطنطینیه حفظ کرده است.

شرح او که در این باب طول و تفصیل فراوان دارد هیچ گونه شباهی باقی نمی‌گذارد که در جلگه پلوار که از سمت شمال یگانه مدخل دشت فارس بوده (آستیاگ از مدیا و همدان حرکت کرده بود) نبرد قاطع اتفاق افتاد. کوروش و ایرانیان قهرآ بهترین نقطه را برای پیکار انتخاب کرده بودند، به علاوه نیکولا نام پاسارگاد را با این محل مربوط و آنرا کوه خیلی بلند ذکر می‌کند که مشرف بر جلگه بوده و کوروش درین جنگ زنان و کودکان را جهت اجتناب از خطر به آنجا فرستاد. بالاخره در همین جلگه است که خرابه‌های حاوی نام و القاب کوروش دیده می‌شود و آن بناها بدون تردید از نوع کاخ‌هایی است که در زمان هخامنشیان می‌ساخته‌اند و به طوری که شرح داده‌ام یکی از آن بناها

شباخت تاسی به برجی دارد که نویسنده گان معتبر قدیم آنرا مقبره کوروش توصیف کرده‌اند.

۲ - استراین راجع به رودخانه واقع در پاسارگاد می‌نویسد: « رود کوروش در آنجاست و در خطه فارس جاری است که در حدود پاسارگاد کویل نام داشته و پادشاه اسم آنرا از آگرادرات به کوروش تغییر داد. اما این قول صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا که رودخانه مرغاب پلوار نام دارد (که همان مدوس قدماست که استراین هم ذکر نموده است) در صورتی که کوروش یا کر نام دیگر آراکس یا بند امیر است. هنگامی که رودخانه پلوار در ناحیه مرو دشت در جلو تخت جمشید به آن می‌پیوندد، ولی من گمان می‌کنم همین اشتباه نیز فرض ما را تأیید می‌کند.

چون استراین نام شاخه علیای رودخانه را به سراسر آن اطلاق نموده و این اشتباه را نویسنده گان بعدی تکرار و کوراب را به جای پوراب که نام پارسی پلوار است ذکر کرده‌اند. به علاوه طبقه بندی رودخانه‌های مرکزی و جنوبی ایران از جانب استراین بنابر توالی جغرافیائی است مانند خواص، کوپراتز، پازی تیگریس، کوروش، آراکس مدوس که روشن می‌سازد رودخانه کوروش در این حوالی جاری بوده نه چنانکه بعضی‌ها و انmod کرده‌اند در جنوب شرقی در نزدیکی دارابگرد.

۳ - در نوشته‌های استراین و آریان قرینه‌های فراوانی است که تخت جمشید و پاسارگاد از یکدیگر خیلی دور واقع نشده بودند. آریان روایت می‌کند که اسکندر (در ۳۳ قبل از میلاد) هنگامی که از شوش و پازی تیگریس (کارون) از سر زین اکسایا راه افتاد نبرد مهمی را شروع و با پیروزی تمام کرد، سپس شتابان روانه پاسارگاد شد که در آنجا گنجینه‌های کوروش را به دست آورد و بعد راه تخت جمشید را پیش گرفت که درست با وضع مرغاب و تخت جمشید قابل انطباق است. استرابون راجع به اسکندر می‌نویسد که بعد از سوزاندن کاخ تخت جمشید به پاسارگاد آمد.

آریان هم در شرح بازگشت اسکندر از لشکرکشی هند (سنده) در سال ۳۳۴ قبل از سیلاند شرح می‌دهد که وی هفاستیون سردار را مأمور کرد که با انبوه لشکریان از کاربانیا (کرمان) از راه کرانه دریا روانه شوند و خودبا نفراتی محدود به حدود پارس و پاسارگاد و آن‌گاه به تخت چمشید آمد، که دلیل آن است که فاصله بین این دو نقطه چندان زیاد نبوده است. بنا براین از لحاظ من نیک عیان است که نبردی که کوروش را سرور ایران ساخت در همین دشت مرغاب اتفاق افتاد و تردیدی ندارم که وی همانجا بقر و قصر شاهی ساخت و پاسارگاد نامید و در همانجا نیز مدفون شد و این نام بر آن محل مانده است. خرابه کاخی که بی‌گمان کوروش بر پا ساخته (زیرا که نام خود را بر آن نقش کرده است) در آنجا است و همچنین خود مقبره که شاهد قول ماست. بنا بر شرحی که بیان شد من چنین نتیجه می‌گیرم که قبر مادر سلیمان همان آرامگاه کوروش است.

نظريات مخالف - حال باید دید که نظریه مخالف از چه قبيل بوده که در عقیده دانشمندان می‌بور تأثیر نموده است. منشاً اين نظريات يكى نوشته‌های مخالف نويسنده‌گان قدیم و دیگر شواهدی است که از کتبیه و خط میخی بیستون استنباط می‌شود. اینک من به توضیع هر دو مطلب می‌پردازم :

۱- پلینی می‌نویسد : پارساگاد در شرق تخت چمشید واقع است و حال آنکه مرغاب در شمال شرقی است. این حرف به نظر من خردگیری بی‌اندازه است .

۲- باز او در شرح بحر پیمانی نثارخوس در کرانه خلیج فارس نام رو دخانه سی‌تی‌گاگوس^۱ را ذکر می‌کند که از آن راه تا پاسارگاد بومیله قایق در هفت روز پیموده می‌شود. این نام البته به هیچ وجه معقولی با رو دخانه کر یا پلوار قابل تطبیق نیست و همان سیتاکوس آریان و قره آقاج جدید است که يك شعبه آن در جنوب دارا بگرد سرچشم می‌گیرد و به طوری که شرح خواهم داد شاید پاسارگاد دیگری هم بوده و یا شهری دیگر که لفظاً شباهت نام با این نام داشته.

۳ - بطلمیوس (اگرچه او از نویسنده‌گان قرن دوم میلادی است) دریان طول و عرض جغرافیائی تخت جمشید و پاسارگاد این محل ثانوی را در مسافت نسبتاً دوری در جنوب شرقی تخت جمشید نام برد نه در شمال شرقی آن.

پاسخم به این حرفش این است که بطلمیوس در جدول‌های تنظیمی خود راجع به ایران دچار اشتباہات فاحشی گردیده است. هرچند بنا بر شرحی که خواهد آمد شاید منظور وی شهر دیگری با همین نام بوده که قدری جلوتر در سمت جنوب شرقی واقع بوده است.

۴ - بازگفته‌اند که اسکندر در پیشروی خود از کرمانیا به سوی فارس احتمال راه جنوبی را اختیار نمود که در این صورت قبل از مرغاب به پاسارگاد می‌رسید نه بر عکس. اما این موضوع که وی فقط عده محدودی را همراه بوده بود حاکی است که در این لشکرکشی، راه قدری غیر عادی و بیابانی را اختیار کرده بود.

۵ - بالاخره کتبیه خط میخی بیستون است که واجد وزن و اهمیت بیشتری است. در این کتبیه‌ها کلمه پیشی او وادا یا پیسیاشادا^۱ دیده می‌شود که لفظاً شباهت بسیار با پاسارگاد دارد که گفته‌اند نخستین سمردیز دروغین گشومات مغ از آنجا برخاست و در آنجا دوین سمردیز دروغین و هی‌یزدات پیداشد که بعد از شکستی به رخاگریخت و از آنجا با لشکری تازه باز آمد و در جلو آرتاپرد (ارته وردیه) در کوه پرک (پرگا) نبرد اتفاق افتاد و این مدعی دوم نیز در آنجا اسیر و مقتول گردید. درجای دیگر دیده می‌شود که وی لشکر خود را به آراکوتیا^۲ (هرودوت، رخچ، افغانستان غربی) فرستاد. بنا بر این شرح و تفصیل پروفسور اویر نقشه دقیقی ترتیب داد. برطبق نظریه او رخاهمان پازاراخا بطلمیوس است که محل فعلی فسا است و پراگا، فرگ جدید و پیسی یاشادا یا پاسارگاد همانا دارابگرد فعلی و قلعه مخربه‌ای است به نام دژ داراب در چهار سیلی جنوب غربی آنجا و می‌نویسد در این محل شهرشاھی کوروش و هخامنشیان قرار داشته و کوروش در آن محل مدفون شده و باید قبر او را در آنجا جستجو کرد.

دارابگرد - دلایل منفی راجع به این موضوع که دارابگرد مقر و قبر کوروش بوده به نظر من بی اندازه قوی است، جلگه اطراف آن به هیچ وجه نمی توانسته است بیدان جنگ بین کوروش و آستیا گشته باشد، از اینجا تا رودخانه کوروش زیاد فاصله است و با آنچه نویسنده کان قدیم روم و یونان که اشاره کرده ام نوشته بودند اصولاً انطباق ندارد، مگر بطلمیوس که از نویسنده کان دوره بعد است، به علاوه فاصله اش تا تخت چمشید زیاد است (۹۰ میل) که پنا بر این بعید می نماید این دو نام که پیوسته در کنار هم می آورده اند قابل توالی باشد. از کتبه های بابل نیز استنباط می شود که کوروش در اصل پادشاهی افزان را داشته و اگر افزان چنانکه به نظر من می رسد با حدود غربی ایران جدید و شاید سوزیانا (خورستان) قابل تطبیق باشد بعید می نماید که در آنجا نبرد کرده و پایتخت خود را آن هم در جانب شرق برپا ساخته باشد، و انگهی درحالی دارابگرد کمترین اثری از قصور و مقبره کوروش دیده نمی شود و حتی یک کتبه بیخی و در واقع هیچ گونه اثری که بتوان از دوره هخامنشی تلقی نمود دیده نمی شود، مگر استحکاماتی که صخره ای در وسط آنهاست که بنا بر روایات تاریخی به داراب یا داربیوس منسوب است که عموماً هم داربیوس نتوس یونانی می شمارند که در سال ۳۴ پیش از میلاد فرمانروائی داشت و تصور این امکان هیچ آسان نیست که در سر زمینی که به نحوی از انجاء آثاری قدیمی از بیشتر شهرهای آن عهد و زمان پیدا شده است نشانه پاسارگاد از روی زمین پاک محو شده باشد.

نتیجه - عقیده ام این است که نام پاسارگاد به طوری که از تاریخ هرودوت در می یابیم و به طایفه پادشاهی ایران تعلق داشته شاید به دیگر جاها نیز اطلاق و از این روموجبات اختشاش ذهنی نویسنده کان رومی و یونانی فراهم شده باشد که چون خود آن محل را ندیده بودند نمی توانسته اند صحت و سقم مندرجات کتاب های قدما را تمیز بدهند و ناچار در وادی سرگردانی گرفتار شده اند.

دیده‌ایم که عنوان پاسارگاد در سوردى به کوه بلندی داده شده بود (که به نظر من همان‌کتل پلوار است) و حال آنکه در جای دیگر از کتاب بطلمیوس با همین نام در کرمان برخورد می‌شود.

بنا بر دلایلی که در فصل آینده خواهد آمد من گمان می‌کنم که پاسارگاد شاید عنوان پارسی تخت جمشید هم بوده است از این رو ممکن است پاسارگاد یا پاساراشای دیگر هم در جنوب شرقی فارس بوده، در حوالی دارابگرد یا فسا که نویسنده‌گان کلاسیک به آن عطف توجه کرده‌اند. اما اینکه پاسارگاد کوروش چه در زمان حیات او و چه پس از درگذشت او بنا بر آنچه شرح داده‌ام همان است که در جلگه پلوار هست عقیده کم و بیش قطعی این جانب است و از این رو علی‌رغم اعتراضی که دانشمندان اخیر نسبت به این قضیه کردند باز در دفاع از نظریه خویش سپر بلا را بر سر می‌گیرم.

ورود به تخت جمشید - به زودی بعد از خروج از مسجد مادر سلیمان که دیوارهای آن بر زمینه تیره بیابان چون وصلة سفیدی می‌درخشید با دشت مرغاب تودیع می‌کنیم و بوسیله گردنه قشنگی به رشته‌های بلند کوهستانی می‌رسیم که رودخانه پلوار در پائین آن جاری است. هنگامی که عمق آب زیاد نباشد خود رودخانه یا کناره آن به جای جاده محل مورد استفاده واقع می‌شود و در مواقعي که مجرّا پراز آب است راه تنگی به نام سنگ‌بر از چند قرن پیش در آنجا ساخته‌اند که پنجاه یارد طول آن است و در مدت ساخت و سُنگی دامنه است.

دوبار این دره تاریک به جلگه باز اتصال و باز با دربندی ارتباط می‌یابد که فقط همین جاده و رودخانه پر صدا در آنجاست. بدین ترتیب چندین سیل راه طی می‌شود تا آنکه در انتهای یکی از پیچ‌های دره متوجه پست‌خانه و رفته و کاروانسرای جالب نظر قوام آباد می‌شویم. نام این محل از بانی آن حاجی قوام است که پنجاه سال پیش در شیراز وزیر بوده. با انحرافی به سمت چپ و ادامه دره سنگ پس از سی و پنج دقیقه سواری سریع به ده و تلگرافخانه سیوند رسیدم.

دھی است که می گویند اقامتگاه لرهاست و پرشیب کوه بنا گردیده و در جلگه پائین آن تاکستان انبوھی است.

از آنجا جاده در سمت جنوب شرقی امتداد دارد بعد از طی کناره رودخانه به ده لرنشین وارد می شویم. از مرغاب به آنجا راه کوتاه تری از جاده چاپار و خط تلگراف هست که آن از فراز تپه ها و از طریق کمین می گذرد. بعد از انحرافی تند به طرف راست یا غرب وارد جلگه می شویم که از دو سمت به کوهستان محدود و با چند رشته آب جاری و مجاری آیاری قطع می شود. در تاریکی غروب، سواری در آن حدود و حوالی به هیچ وجه آسان و مطلوب نبود. در این راه دویار اسب خسته گماشته ایرانی ام با سر به زمین افتاد.

وقتی که از این گردنگ پائین می رویم به صحنه آثار عظمت تاریخی نزدیک می شویم و این خشنودی خاطر به ما دست می دهد که فردا نخستین روز را در میان کاخ های ویران و قبرهای زوال ناپذیر مشهور ترین پادشاهان ایران می گذرانیم. در انتهای صخره هائی که در سمت راست پاشمال حدفاصل بین دره و جلگه است، مقبره های داریوش و جانشین های او و همچنین نقش بر جسته و جلالت آمیز شاپور را پر کوه گشته اند. در پائین تپه در سمت چپ خرابه های استخر، پایتخت داریوش واقع گردیده که در معرض خطر نابودی تدریجی است. در گوشه ای از دامنه های این تپه ها ولی رو به جانب غرب دشت پهناور مرو دشت واقع است که صفة دیوان و عمارت عظیمی است که ستون های تخت جمشید و تالارهای فرو ریخته داریوش و خشایارشا در آنجاست.

این سه محل که آوازه قدیم دارند در فصل آینده سورد بحث و بیان واقع خواهد شد هر چند که آن داستانی راجع به باستان شناسی است نه شرح مسافت و سفرنامه. چاپارخانه ای را که مسافر در حین سیرو سیاحت کاخ های هخامنشی مقر خود قرار می دهد در پوزه است که در انتهای غربی جلگه پلوار می باشد و این رودخانه در مجرای گودی در پائین و با تقریباً جلو اصطخر قدیم جاری است و از

آنچا با آسانی می‌توان تمام آثار تاریخی را سرکشی کرد. و اگر دیوارهای سیاه و بخاری دود زده و کف‌گلی اطاق و در بی‌بند و لولای بالاخانه ایستگاه پست واقع در «پوزه» مسکن خوش‌آیندی نباشد لاقل مسافر با خرسندی قطعی همی- اندیشد که این آخرین چاپارخانه‌ای است که در ایران شبی را در آنجا سرخواهد کرد.

بند امیر «سرزمین مرو دشت که پادشاهان ماد و پارس هنگامی که در تالارهای مرمری خود جلوس می‌کردند برآن نظر می‌انداختند دشت هموار بهناوری است که پانزده میل عرض آن از شمال تا جنوب است و از سمت جنوب شرقی هم می‌گویند تا حدود چهل میل امتداد دارد. سجاري آبياري که از رودخانه منشعب شده است از هرسودیده می‌شود و همواره موجب آبادانی آن منطقه بوده است. هرچند که انتحاط ایران جدید (۸۰ سال پیش) در اینجا هم به وجه بارزی نمودار است، زیرا که در موقع مسافت لوبرن که فقط دو قرن پیش بود این منطقه بالغ بر هشتصد و ده آبادی داشت. این رقم در حال حاضر (۱۸۹ میلادی) به پنجاه قریه رسیده است.

کارآبیاري در آن حوالی به اندازه‌ای محل بی اعتمانی است که بعضی نقاط آن دشت را آب فراگرفته و زمین به صورت باتلاق و مرداب در آمده است. وقتی که پس از پایان بررسی‌های خود تخت جمیش را ترک می‌کردم ناچار شدم برای اجتناب از آن باتلاق‌ها در سمت شمال غربی راه طولانی طی کنم. بعد از عبور از ده کوشک راه مستقیمی در طرف جنوب غربی تا مقصد پل خان طی نمودم و آن پلی با دو طاق بی‌ریخت و بی‌اندازه است که بر رودخانه کر (آراکس قدما) قدری بعد از تلاقي آن با رودخانه پلوار ساخته‌اند.

از التقای دو رود حوض وسیعی در زیر پل تشکیل شده بود و در آنجا بیشتر از هر رودخانه دیگر ایران آب فراوان دیدم. هشت میل پائین‌تر در جلو رودخانه پل بزرگی است که با سیزده دهنه دیده می‌شود که ۱۲ یارد طول آن است و ساخته فرمانروائی روشنفکر از آل بویه یا خاندان دیلمی، عضدالدوله است که در حدود سال ۷۶ میلادی بنا شده و مسیر آن در قسمت پائین بند امیر

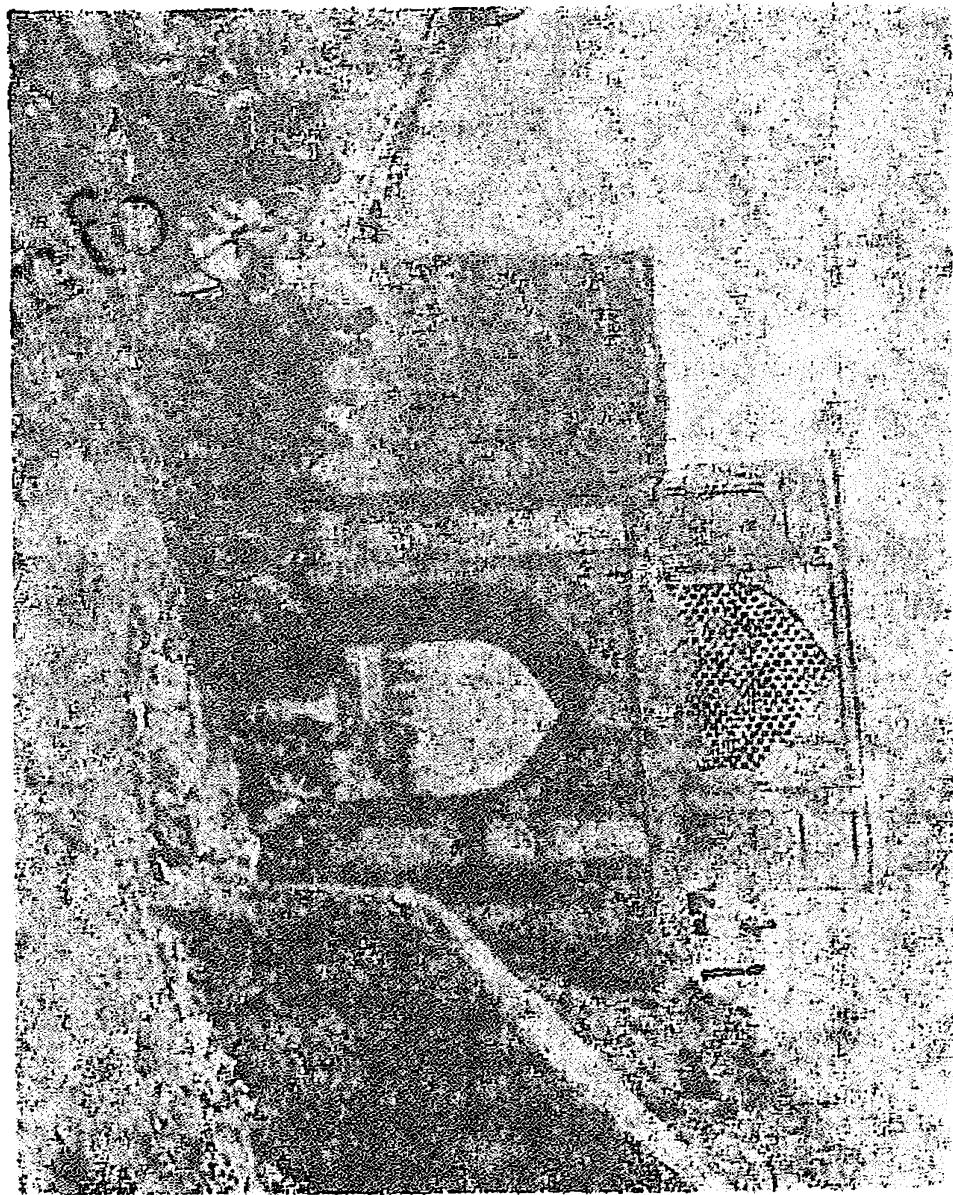
همان بند میر «مور» (تاسیس مور شاعر انگلیسی) است که تعریف نغمه آمیزش را درباره لطف و جاذبه آن ، از میان نویسنده‌گان جدید راجع به ایران من یگانه کسی خواهم بود که بازگو و اقتباس نخواهم کرد .

ورود به شیراز از اینجا جاده به طرف کوهستان‌های پیش می‌رود که حاشیه و اراضی مرو دشت را در سمت جنوب غربی فراگرفته‌اند . بعد دهنده‌ای هست و تا چند میل راه از سطح همواری است که در فصل بارندگی با تلاق می‌شود و جاده تا حدود یک میل روی سنگ فرش باریک و نا مرتبی است . با انحراف شدیدی به سمت چپ ده زرقان واقع است که قاطرچی‌های معروف دارد . از ساختی در سه میلی زرقان تا حومه خود شیراز که آخرین مرحله سفر ما تا والی‌نشین فارس است و جاده پستی پرسنگ ترین و ناراحت‌ترین معبر در سراسر ایران . این خط سیر از بالای ارتفاعات متعدد در میان دره‌ها و پیچ و خم‌ها و قلعه‌ها و گردنه‌های آن امتداد دارد و دریشتر جاها شبیه به مسیل است نه یک جاده ساخته شده و راه در همه جا پر از سنگ به اندازه‌های مختلف از درشتی یک نارنج تا توب فوتیال و گذشتن از چنین راهی به راستی ناگوارترین تجربه‌ای برای هر مسافر است .

در حدود نیمه راه در نقطه‌ای به نام پاجگاه از آن جهت که سابقاً در آنجا از کاروان‌ها باج دریافت می‌گردید کاروان‌سرای بزرگ متروکی (ته و نوت در سال ۱۶۶۶ از آن نام برده است) با آب انباری در جلو آن دیده می‌شود ، پس از عبور از فرازکوه بانو ، مجرای باریکی با آب جاری در کنار جاده هست که تا مدتی در خط سیر مسافر دیده می‌شود و این همان نهر رکن آباد است که سرچشمه‌اش در کوهستان دوازده میلی آنجاست و نهر شاد و شاداب به سوی شهر جاری است و حافظ شیراز دوست در تعریف آن چنان داد سخن داده است که انسان انتظار دارد نهری بزرگ‌تر باشد .

تنگه الله‌کبر - با احساس تسکین خاطر بسیار بود که بعد از دو ساعت و سه ربع که از بیرون آمدنم از زرقان گذشته بود درست هنگامی که آخرین رشته‌های

شیراز - اکبر اللہ نسیم



کوهستانی ظاهراً بی انتها را طی می کردم از دهانه یکی از گردنه ها چشمنامه درافق به انبوه درختان سرو آزاد و در پائین نیز به مه و دودی افتاد که بام خانه های شهر وسیعی واقع در دشت بزرگی را فرا گرفته بود و شاید هم نیازی به اظهار نباشد که آنجا شیراز بود که بنا بر قول مسعودی سخن سرای نامی آن (پر کند دل برد مسافر از وطنش) . شیراز مهد شعراء و دیار گل و بلبل و سرزمین عیش و نوش و مرزو بوم عشق که وصفش در صد ها غزل و شعر بیان شده است و مسافر در موقع ورود پاک مسحور آن وصف و تعریف هاست به خصوص که گذرگاه ورودی آن هم تنگه الله اکبر نام دارد . اما شکرانه من از درگاه خداوند متعال بیشتر از آن جهت نبود که ناظر مظاهر با فر و شکوه و مدح و ثنای بی حد و قیاس شده بودم ، بلکه از آنجا شکر خدا همی داشتم که سر انجام به انتهای سفری طاقت فرسا رسیده بودم .

در عهد صفویه از این گردنه بوسیله قناتی به شیراز آب می بردند ، ولی آن مجا رعلا خراب است . بر صخره ای در سمت راست جاده تصویر فتحعلی شاه را کنده اند که قلیانی در دست دارد و دو تن از فرزندانش در حضورند . نزدیک به همان جا پیکر رستم دیده می شود که هیکل شیری که آدمی را در چنگال دارد نیزه کوب می کند . انتهای این گردنه سابقًا نیک سلطنتی و بوسیله دروازه طاق - داری از یک طرف تا طرف دیگر کوه بسته شده بود . این دروازه ویران شده بود تا زگی خان که در سال ۱۸۲ وزیر اعظم شیراز بود به وجهی که در تصویر دیده می شود به تعمیر آن همت گماشت . در بالای دروازه اطاق کی است که در آنجا بر میزی که با محجر چوبی احاطه گردیده است نسخه سنگین و عظیم یک مجلد قرآن است . این نسخه خطی کلان که می گویند هفده من وزن دارد و در نزد عame شایع است که اگر یک ورق از آن کم شود باز هم وزن تمام آن قرآن خواهد بود بعضی گفته اند که نوشتۀ امام زین العابدین (ع) فرزند امام حسین (ع) است و بعضی دیگر آنرا خط سلطان ابراهیم فرزند شاه رخ نوادۀ تیمور می پندازند . باور کردن

هریک از این دو روایت بستگی به این دارد که علاقه‌مند به کاتب مقدم باشند یا نویسنده عامی و عادی.

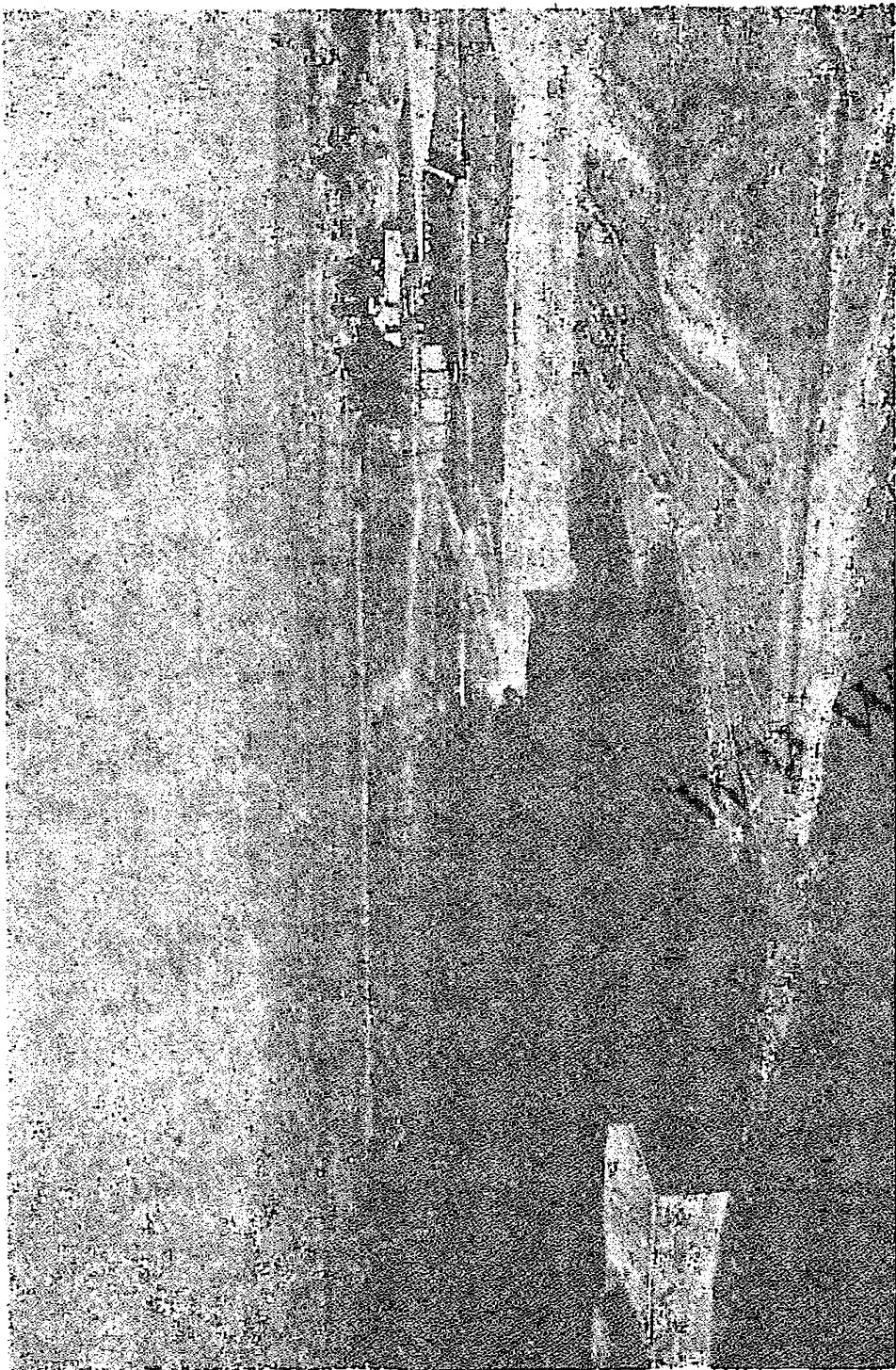
منظرة شهر - در دوره صفویه مثل چهار باع اصفهان، خیابان عریض مشجر با درختان سرو و مزین با جوی مرمر در وسط که از دوست هم با ردیف باع‌های محصور محدود و جلو آنها هم سکوهای طاق دار ساخته شده بود از دروازه کوهستان تا رودخانه‌ای که به خارج باروهای شهر جاری است وجود داشته، اما تقریباً تمام آثار این بخش ورودی شهر از بین رفته و کف خیابان خشک و پاک ویرانه است.

در موقع سافرتم رودخانه بکلی خشک بود هرچند که هنگام ذوب شدن برف‌ها سرشار از آب است. دور نمای شهر جدید واجد هیچ گونه آثار قابل توجه نیست، مگر سه گنبده کبود که بر فراز دیواری وارفته و چند محوطه که پر از درختان سرو است و چنین می‌نماید که با قامت سیاه خود در حال خاموشی و سکوت روزگار گذشته را عزا دارند، و سراسر دیوار کوتاه و خاکی که در بعضی جاها برج‌های نیمه مدوری دارد - هر دو آنها در حالت ویرانی است - شامل در حدود سه تا چهار میل محيط شهر است اگرچه از نا اینمی در دوران جدید حومه با شهر توأم گردیده و نوار قبلی شهر از بین رفته است.

جلگه‌ای که شیراز در آن واقع است تقریباً ده میل پهنا وسی میل طول دارد و سراسر آن هم با کوه محصور شده است که برف قله‌های آن در زمستان، درست معکوس سر و وضع ماتم افزای قدو قامت سروهاست. جمعیت که در دوره کریم‌خان و کیل ۱۲۰ سال پیش تا نفر رسیده بود در قرن حاضر تغییر و تفاوت کلی نموده و معمولاً ۲۰۰۰۰ و ۳۰۰۰۰ تن گفته‌اند. رقمی که حاکی از وضع رکودآمیز شهر تازه است.

تاریخ - در اکثر کتاب‌های تاریخ دیده‌ام که بنای شیراز (گاهی آنرا از کلمه شیر خوردن و گاهی شیر جانور در مورد اول به مناسبت چراگاه‌های مستاز و در مورد ثانی دلاوری مردم آن مشتق دانسته‌اند) را بعد از فتح اعراب به محمد بن

دوزنای شیراز



یوسف ثقی در سال ۶۹۴ میلادی منسوب داشته‌اند. اما این قول به نظرم صحیح نیست، زیرا که احتمال قوی آن است که از زمان هخامنشی و ساسانی هم در آن حدود شهری بوده و کاخ و چاه آب بزرگی را که در کوهستان شمالی است و شرح آنرا ذکر خواهم کرد باید به زمانی خیلی پیش‌تر از ورود اسلام نسبت داد. به علاوه در مجاورت شهر جدید که مانند دیگر بلاد ایران محل آن کم و پیش تغییر و تفاوت یافته از دوره هخامنشیان و ساسانیان حجاری هائی هست که حاکمی از وجود اقامتگاه شاهی و یا پایتخت در آن حوالی است. اما مقر شاهی آن شبیه و مربوط به عهد و زمانه‌ای است که بناهای تخت جمشید نیز متعلق به آن است. بعضی‌ها هم آن را به دوره متأخر منسوب داشته‌اند. در پایتخت مزبور حجاری‌هائی از نوع سبک‌تر نسبت به سایر نقاط دیده می‌شود. راجع به این موضوع هریرت رک گو نظریه‌ام را تأیید کرده است هر چند که معلوم نیست دلایل او راجع به قدمت آن بنا در مقابل دلیل‌های مکتب جدید علمی استحکام کافی داشته باشد:

«در اینجا بود که ابتدا فن جادوگری پایه گرفت و نمروд روزگاری را طی کرد و نیز کوروش ممتازترین شهریار روستا زاده در این محل به دنیا آمد و در همین جا پیکر او (مگرسش که به پاسارگاد فرستاد شده بود) مدفون است. در اینجا سردار مقدونی هوس و حرص عیش و نوش خویش را تسکین بخشید. در اینجا اولین بانوی پیشگو ظهور رهنمون ما (مسیح) را خبر داد و می‌گویند که من از اینجا به سوی بیت لحم روانه شد و گروهی بالغ بر، ۲ شهریار پادشاهی و فرمانروائی کردند » ..

تا آنجا که من اطلاع دارم راجع به شیراز منابع دیگری در دست نیست. شهر را بعداً فرمانروایان دیلمی آباد کردند و نیک آراستند از جمله ایشان صمیم الدوّله فرزند نامی عضد الدوّله اول کسی بود که اطرافش را با روکشید که دوازده میل طول آن بود. قنات رکن آباد را هم رکن الدوّله پسر عضد الدوّله فراهم ساخته بود و به نام او مشهور شد. خانواده اتابکان که سابقاً اشاره کردم

در موقع فرمانروائی خود شیراز را پایتخت اختیار کردند و بر آراستگی شهر بیفزودند و برج هائی بوسیله شریف الدین محمود شاه بر باروها افزوده شد.

ابن بطوطه در حدود سال ۳۳۰ نوشت که عمدۀ ترین مساجد^۱ آن مسجد احمد بن سوسی برادر امام رضا (ع) بود که مقبره ابو عبدالله نیز در همان جا بوده و او همان کسی است که در سرزمین سیلان به سیر و سلوک پرداخت و چنان قدر و مقام مقدسی فراهم ساخت که حتی فیل‌ها نیز نسبت به او ابراز عبودیت کردند.

شرح بخشایش چنگیزخان بر این شهر و انتقام تیمور را نیز بیان کردم با وجود این شیراز رفته ترقی و اهمیت احراز کرد و کار آبادانی آن تا آنجا بالا گرفت که لافزنی گفت: « وقتی که شیراز، شیراز بود قاهره فقط یک محله آن محسوب می‌گردید » سپس جوزafa باربارو سیاح و نیزی در سال ۱۴۷۴ نوشت که جمعیت شهر . . . نفر و آنجا وسیع تر و زیبا تر از پایتخت ممالیک است. بواسطه از بین رفتن امیران سحلی و تمرکز فرمانروائی در ایران که با تأسیس سلسله صفوی پیدا شد شیراز از اهمیت سابق افتاده‌رچند که در دوره حکومت امام قلی خان والی مشهور فارس در دوره شاه عباس آنجا رونقی تازه و تا مقام پایتختی ارتقا یافت و این حاکم مأمور در آراستگی شهر با سرور خود بنای رقابت گذاشت.

دیوار قدیمی که هفت میل طول داشت تا ۱۶۲۷ که هربرت از آنجا عبور کرد باقی بود، ولی در هنگام مسافت تاورنیه و شارذن از بین رفته بود. از طرفی سیر زمانه و از جهت دیگر سیلان بزرگ سال ۱۶۶۸ آنجا را چنان ویرانه کرده بود که هر دو نویسنده مزبور شیراز را نیمه خراب ذکر کرده‌اند. تا یک قرن شهر کم و بیش به آن حال ویران بود و در اثر هجوم افغانه و روزگار پریشان پس از مرگ نادر شاه انحطاط شیراز باز بیشتر شد تا آنکه ظهور زیامداری توانا و نیک‌اندیش موجب پیشرفت و آبادانی جدید این شهر گردید.

۱ - منظور مؤلف از مساجد، مکانهای مقدس و مشاهد مشرفه است. م.

این فرمانروا کریم خان زند بود که با عنوان وکیل از جانب پادشاه بی اقتدار صفوی از سال ۱۷۵۱ تا ۱۷۷۹ در شیراز حکومت کرد و در واقع فرما نروای سراسر ایران بود. وی باروی سنگی در اطراف شهر ساخت و با استحکاماتی که بیست و هشت پا ارتفاع داشت پا خیامت داشت خندق گودی هم در بیرون فراهم نمود و در درون شهر نیز ارگ و عمارت و مساجد زیبا و مدارس و کاروانسراها و چند بازار ساخت، در حقیقت آنچه عمارت و آثار در شیراز جدید دیده می‌شود می‌توان به کریم خان نسبت داد. چنانکه آثار شهرهای دیگر را باید به شاه عباس منسوب داشت و این دو شهریار از جمله نوادر پادشاهان ایران اند که فرزندان شایسته کشور خویش به شمار می‌روند.

پس از وفات کریم خان در دوره حکومت کوتاه لطف علی خان که سر نوشته شوم داشت چند صباحی آرامش بر قرار بود و در این موقع است (۱۷۸۹) که سر هارفرد چونز نماینده سیاسی انگلستان مقیم بغداد به عنوان دوست و مهمان این پرنس تیره روز چندی در شیراز بود. پیروزی طایفه قاجار و کامیابی رئیس خواجه آن آقا محمد خان باز روزگار سختی برای شیراز پیش آورد. باروی سنگی را با خاک یکسان کردند و به جای آن دیوار گلی حیر بر پا ساختند، خندق ها پر شد و باز شیراز از مقام پایتختی در ردیف شهرهای ولايتی فرو افتاد. اما حکومت آنجا کما کان تیول شاهی و شیراز مقر حکومت افراد خانواده سلطنتی شد.

فتحعلی شاه در سراسر زندگی عمومی خودوالی شیراز بود و هنگامی که بر تخت نشست چند تن از فرزندانش به حکومت آنجا رسیدند و یکی از آنها حسین قلی میرزا فرمانفرما بود که در وقتی که شاه کهنسال به سال ۱۸۳۴ وفات یافت سر به شورش برداشت و شرح شکست عاجل اورا بیان کردم. او به زودی در تهران درگذشت، اما سه تن از فرزندانش بنا بر دلایل سیاسی راه انگلستان پیش گرفتند و مورد پذیرائی واقع شدند.

آقای بیلی فریزر پیشکاری ایشان را برعهده داشت و در همانجا (بغداد؟ - م) با مقرری دولتی گذران کردند. در عهد فتحعلی شاه هم چند تن از بستگان همایونی

به حکومت شیراز رفتند که برجسحه ترین آنها فرهاد میرزا عموی شاه بود که بیست سال پیش از جهت حکومت ناپاب و قرین جور و سختگیری نیک مشهور شده بود و آکنون فرزند او در همانجا با مدارا و نیک نامی حکومت می‌کند. فارس تا ده سال پیش یکی از توابع فرمانروائی ظل‌السلطان بود و اسم‌پسر او جلال‌الدوله که کودکی نبود در شیراز حکومت می‌نمود و زمام واقعی اختیارات در دست فردی توانگر و سرشناس یعنی صاحب دیوان بود، وی اخیراً به حکومت مشهد انتقال یافت. در تمام دوره پادشاهی طولانی خود ناصرالدین شاه هیچ‌گاه به شیراز نرفته است.

ارگ - آثار درونی این شهر از لحاظ وسعت یا جلوه با پایتخت‌های شمالی قابل قیاس نیست. ارگ محاطه مستحکمی است که هشتاد یارد مربع مساحت دارد و با دیواری بلند گلی احاطه شده است و چهار برج در چهارگوش دارد که با آجر بر آن طراحی کرده‌اند. در داخله ارگ حیاط و ایوان‌های اقامتگاه والی است که در نظر من به هیچ وجه جالب ننموده است، هنگامی که بنابر پیشنهاد مرحمت آمیز معتمد‌الدوله والی فعلی من در آنجا از ایشان ملاقات نمودم از درون دو حیاط گل‌کاری عبور کردم که در یکی از آنها بر سنگ مرمر چهره چند تن از رزم آوران حجاری و نقاشی شده بود.

این اثريادگاری از کاخ کریم خانی است. جناب والی که پسر عموی شاه است مردی تقریباً پنجاه ساله با قد بلند و آداب نیکو خوش سلوك و بیان است. به زبان فرانسه حرف می‌زد و با آداب و سیاست اروپائی آشنا است و چنانچه تعریف می‌کرد چهار بار سفر اروپا نموده و به سال ۱۸۷۳ جزو همراهان همایونی یوده و منشی فرانسه زبان هم داشته و در حین مطالعه بصیرت تام در باره وضع سوق‌الجیشی ایران نشان داده است و حقاً فکر کشیدن خط آهن را بین شیراز و بوشهر با تماسخر تلقی می‌نموده است و چنانکه گفته‌ام شهرتی نیکو دارد و هیأت انگلیسی مقیم بوشهر نظر خوبی نسبت به او دارند. نمایندگی کارهیأت مزبور را

در شیراز نواب حیدر علی خان که از خاندان برجسته‌ای در حیدر آباد دکن است بر عهده دارد وی از چند سال پیش ساکن ایران شده است.

قصر قدیمی - در یک جبهه قصر میدان اصلی واقع است که محوطه متروک و مخربه است و چند عدد توب هم در آنجاست، در طرف شمالی میدان عمارت وسیعی است که محل ادارات تلگراف ایران و خط هند و اروپاست و سابقاً دیوان‌خانهٔ کاخ کریم خانی بود. دروازه طاق داری از میدان به سمت با غی مصفا باز می‌شود و حوضی در آنجاست. در یک انتهای آن بر روایی که با تصاویری از مرمر آراسته است عمارت بزرگی است که در حال حاضر محل مأموران اداری است و تخت مرمر سابقاً در آنجابوده که به شرحی که دیده‌اید فعل در تالار کاخ تهران است و چند سال پیش آقا محمد خان به آنجا انتقال داد.

بازار و کسب و تجارت - از میدان (فلکه) به بازار وکیل راه هست و آن ساختمانی یادگار از دوره زمامداری کریم‌خان است که به آسایش حال مردم علاقه‌مند بود. این بازار که در ایران مقام اول دارد راسته سقف داری است که از آجرهای زرد فام ساخته شده و یام منحنی دارد و جمع طول آن پانصد یارداد است، بازار کوتاه‌تری آنرا قطع می‌کند در این نقطه منبع آب و روایی بر بالای آن است که محل اجتماع و مشاوره تجار است.

از بازار دروازه‌های متعدد به کاروانسراهای وسیعی مربوط می‌شود که بزرگترین آنها گمرک خانه ایران است. در بازار وکیل همهمه و غوغای در حین عبور، تصادم و تنه‌زن در بازارهای شرقی به حد وفور است که شاید به بیگانه تازه وارد و نمود شود که در بازار، کسب و کار نیک رونق دارد. با فعالیت بیشتری که تجارت از راه جنوب احراز نموده، شیراز هم از لحاظ مصرف کالا و هم راه ارتباط سهم کلانی به دست آورده است و اکثر تجار ایرانی در این شهر نماینده دارند. واردات عمده پارچه نخی از منچستر، پشمی از آلمان و اتریش، قند از مارسی (قند روسی فقط تا اصفهان می‌رسد)، شکر خام از جاوه و جزیره موریس

و ظروف و فاشق و چنگال از فرانسه و آلمان و اتریش، ورقه‌های مسی از انگلستان و هلند، چای از هند و سیلان و جاوه و چین و شمع از آمستردام.

شیرازی‌ها در نزد من از بازشدن راه تجارتی کارون بسیار ابراز نگرانی می‌کردند. اگر آن راه جانشین راه تجارتی بین بوشهر و تهران شود وضع ترانزیتی ایشان پاک مختل خواهد شد، ولی من به اندازه‌ای از کندی کارها در ایران اطمینان داشتم که به آنها دلداری دادم که دلیلی برای نگرانی عاجل وجود ندارد. عادات به قدری در ایران ریشه دراز دارد که حتی از بین بردن راه کاروانی صد ساله هم کار آسانی نیست.

پس از تحقیق معلوم شد که صادرات عده تریاک است که می‌گفتند هر ساله ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ صندوق از نواحی یزد و شیراز صادر می‌شود و پنجه که در بوشهر بسته‌بندی و به مقصد بمی‌شود می‌گردد. خشکه بار بخصوص بادام و زرد آلو و نیز تبا کوی مشهور شیراز که از قرار معلوم محصولات محلی است در همانجا مصرف می‌شود و صادرات به ترکیه و سوریه را از سایر نقاط می‌آورند. شراب شیراز از این بابت شهرت دارد و به قدری مصرفش در محل زیاد است که چیری برای صدور باقی نمی‌ماند.

شراب شیراز - راجع به محصول شراب شیراز در فصل دیگر مربوط به منابع و محصولات ایران شده‌ای بیان خواهم کرد، در اینجا فقط اشاره می‌شود که آن بر دو نوع است قرمز و سفید که در خمها نگاهداری می‌شود و در بطری‌ها به شکل خاصی که ساخت همان جاست به فروش می‌رسد.

شراب کنه شیراز را که من چشیدم بهترین نوعی بود که در ایران نوشیده بودم، ظاهراً دیگران نیز در سابق همین نظریه مرا داشتند، چنان‌که دو قرن پیش جان استریوس بالحن گله آمیز اظهار داشت «بسیار مورد علاقه همه است و درنتیجه خیلی گران»، اما دکتر فرایر که شاید نظر علمی معقولی ابراز داشته باشد گفته است:

« شراب‌هائی که از این سر زمین به دست می‌آید در نظر مردم آن از محصول همه ایران بهتر است و مفید‌تر و مناسب برای شرب عامه مردم، خاصه وقتی که با قدری آب مخلوط شود و گزنه قوه اش زیاد است و زود مست می‌کند. برای معده سنگین و هضم آن بدون آب مشکل است، ولی آدم تعجب می‌کند که ایشان در یک چلسه به حد وفور می‌نوشند و روز بعد بی‌اعتنای نسبت به تأثیر آن همه می‌گساری باز با نشاط پی‌کسب و کار خود می‌روند و شما راهنم به نوشیدن آن ترغیب می‌نمایند ».

آقای دکتر ارجمند، اگر این حرف را که از روی خوش طبیعی است راجع به کشور دیگری نزدیک به وطن خودمان (فرانسه) در اواخر قرن نوزدهم اظهار کرده بودی طوفانی در بنا گوش خود ایجاد می‌نمودی و این فتنه هفتنه‌ها در روزنامه تایمز غوغای بر پا می‌ساخت.

ساختمانهای - از صنایع دیگر شیراز که نظرم را جلب نمود و مایه شهرت آن شهر است قلیان و سر قلیان‌های میناکاری و اقلام دیگر از قبیل قاب عکس بسیار ظریف و نمک پاش که با طرح‌های شرقی برای خریداران اروپائی می‌سازند و خاتم‌کاری بر چوب و برنج و نقره و عاج و استخوان به رنگ‌های مختلف به این نحو که قطعاتی ریز را با سریشم به هم می‌چسبانند و سپس صاف و هموارش می‌سازند و بر عقیق یا سنگ و جواهر قطعه‌های باریک ظریفی را نصب می‌کنند. از محصولات طبیعی آنجا یکی گلاب و دیگر بلبل است که شباهت فراوانی به بلبل انگلیسی دارد.

مسجد و مدرسه - شیراز هم مثل بیشتر شهرهای ایران لقب مبارکات آمیز خاصی دارد و دارالعلم نامیده می‌شود. این ادعا به نظر من با رسم و عادت می‌گساري سرشمار اهالی آن هیچ سازگار نیست، در هرحال با وجود وسعت و اندازه محدود خود به حد وافی بنا و آثار مذهبی دارد که در عین عظمت و انحطاط بیشتر دال بر سر گذشت پایتختی وارفته است، نه حاکمی از همت و کار سکنه آن.

قدیمی ترین مساجدش مسجد جامع است که در سال ۸۷۵ میلادی بوسیله عمر وین لیث برادر و جانشین یعقوب لیث معروف بنا شده است، اما از ساختمان اصلی آن چیز عمدتای باقی نمانده است و تمام آن بنا بواسطه زلزله و انهدام طبیعی به صورت ویران فعلی در آمده است. در وسط حیاط اصلی آن بنای چهارگوش کوچکی است که می‌گویند به تقلید کعبه مکه ساخته شده با مناره‌های گردد رچهار گوشه که کتبه‌هایی با خط میخی برآن دیده می‌شود و تاریخ آن سال ۴۱۰ م. است. این ساختمان عجیب را خدای خانه می‌خوانند. در دیوار عمارت اصلی آن قطعه سنگ سماک (سنگ سماق) کار گذاشته اند که آنرا متبرک می‌شمارند.

ساختمان کهنه دیگر هر چند نام مسجد نو دارد بنای وسیع بزرگی است که نسبتاً سالم و از گزند سخت ترین زلزله‌ها خوببختانه مصون مانده است. این مسجد که دارای رواق طاق‌داری در اطراف حیاط است می‌گویند احلا قصر اتابک (سعد) بوده و در سال ۱۲۲۶ به توصیه یکی از روحانیون به مسجد تبدیل شده است. اتابک که در مورد ناخوشی فرزندش با ملاها مشورت کرده بود به او پیشنهاد کردند که عزیزترین مال خود را در راه خدا نذر و نثار کند.

تنها عماراتی که در آنجا قابل تعمیر است ساختمان‌های کریم خانی است که از همه زیباتر مسجد و کیل واقع در نزدیک فلکه است و بواسطه مرگ او ساختمانش نیمه تمام مانده و تا کنون کسی در صدد تکمیل آن بر نیامده است. مدرسه‌ای هم مانده که هنوز گاهی به نام او معروف می‌باشد و مدرسه دیگری به اسم مدرسه باباخان در بازار سبزی‌فروشان فعلاً متوقف و ویرانه است هر چند که از ظاهر آن آثار شکوه نمودار است.

سبک آرایش در بناهای کریم خانی با طرزهای معهود قبلی چندان انطباق ندارد و با سبک مساجد پیشین اسلامی قدری متفاوت است. خوش‌های گل و رنگ‌های روشن و گوناگون در معماری و ساختمان‌های قرن هیجدهم بکار می‌رفته

و غالباً بر نقش و تصویرهای الوان مبتنی است تا به سبک و موازین روحانی. بزرگ‌ترین گنبد در شیراز که همه آنها بلند و کشیده است گنبد شاه چراغ است که در حوالی ارگ واقع و مقبره یکی از فرزندان امام موسی (ع) است و ضریح نقره دارد. قبرهای معروف دیگر یکی متعلق به سید بیر احمد است که نیک محفوظ مانده و بقیه سید علاءالدین حسین فرزند دیگر امام موسی (ع) است که با کینگهام در سال ۱۸۱۶ آرا زیباترین بنا در شیراز نام بوده و مقبره شاه میر حمزه در خارج دیوار در جهت شمالی است که کریم خان تعمیر کرده بود و حال به کلی فرو ریخته و گنبدش که روزگاری بسیار جالب توجه بوده از بین رفته است.

مردم و زندگی - زندگانی و زیائی شیراز هم از لحاظ خصوصیات وضع و محل چون پرده نقاشی همواره دل‌انگیز و کانون آن نیز گلستان‌ها و تربت‌شura است که روی هم رفته بوستان شعر و نغمه سرائی و شهره آفاق بوده است. هوای بسیار دلکش این پایتخت جنوبی، زندگانی تقریباً دائمی را در هوای آزاد مقدور می‌سازد، از جهت دیگر هم زندگانی و نشاط پرستی، مردم آن رادر بی عیش و نوش و به زندگانی توأم با خوش گذرانی و بی قیدی و بزم و شور انداخته است.

اهل فارس به مناسبت پاکی نژاد و بی آلایشی زبان و خلق و خوی ممتاز خویش اپراز غرور می‌کنند. بدون شک در اینجا با افراد ایرانی خالص‌تر از دیگر نقاط ایران برخورد می‌کنیم چنان‌که از قیافهٔ تیره و علامیم روشن و صاف‌چهره آنها هویداست. موی خرمائی و چشمان سبز و آبی ایالات شمالی به ندرت در اقلیم جنوبی دیده می‌شود. هریقت خوش احوال که با کم‌ترین تحریک و هیجان به سرودن اشعار بی پروپا می‌پرداخته گفته است که در همه عمر خویش هیچ وقت مردمی خوش‌تر و کم سنتی‌تر از ایشان ندیده بوده است:

« تمام شب مجلس بزم و سرور دارند و می‌همی نوشند
تا شراب و خواب ذهن منگ ایشان را پاک بی‌حسن سازد»

راجع به وصف ثانوی بعضی دیگر جانب تردید و انکار اختیار کرده‌اند. هیجان پذیری شیرازی او را دستخوش خشم و برآشفتگی و گاهی آماده انفجار و فاقد بردازی سی نماید.

نهضت باب در این شهر پیدا شده و جمعی به‌وی گرویده‌اند.

باغ‌ها - شرح و وصف باغ‌های ایرانی از جهات تعداد و چگونگی که شیراز به این مناسبت همواره خوش نام بوده است به‌طوری‌که در فصل سابق یاد کردم با سبک و وضع باغ‌های اروپائی تفاوت بسیار دارد. از یuron محوطه‌ای چهارگوش یا مستطیل دیده می‌شود که دیوار‌گلی بلند دارد و بر فراز آن نوک انبوه درختان به نظر می‌رسد. داخل باغ پر از این درختان است و یا چنانکه هربرت ذکر نموده: «با درختان سرو آزاد و چنارهای سایه‌گستر و نارون‌های چتری و درخت صاف و بلند زبان گنجشک و کاج‌های چنبرین و کندر خوشبو و شاه بلوط و درخت سفیدافرا»

این درخت‌هارا در حاشیه خیابان‌ها می‌کارند که منظمه‌ای جز معبر باریک ندارد و فضای اطراف انباسه از نهال و بیشه زار است. جوی‌های آب ازین درختان جاری است و یا به حوض می‌ریزد، گاهی این باغ‌ها بوسیله سکو به ایوانی متنه می‌شود و انعکاس نمای عمارت را در آب حوض نهایت سلیقه در فن باغ-سازی می‌شمارند. پیاده‌روهای پاکیزه و سرتی در میان نیست یا بالغچه‌های خوش طرح و زینه و یا چمن زار ندارند. گل و گیاه تمام به هم پیچیده و تراش نشده است. آنچه ایرانیان را مطلوب است صفائی است که از آب جاری و سایه درخت حاصل می‌شود و در چنین محل مصفایی است که ایشان با خانواده‌یادوستان جمع می‌شوند و در زیر درختان ترتیب جا می‌دهند و باکشیدن قلیان و نوشیدن چای و آواز و ساز ساعت فراغت را صرف می‌کنند. این است وضع و حال باغ‌های شیراز.

باغ تخت - شمالی‌ترین این باغ‌ها واقع در فاصله یک میل و نیم شهر باغ تخت معروف است که منظور تخت قاجار بوده، در اینجا اصلاً یکی از اتابکان

سلغری موسوم به قراچه قصری ساخته بود و به نام او معروف شد. هفت صد سال پس از آن محمد خان قاجار در همان جا بنای جدید ساخت که با اندک تفاوتی در نام اصلی تخت قاجار شد. این باغ را فتحعلی شاه وقتی که والی فارس بود تکمیل کرد و مدت سه ماه هیأت نمایندگی انگلیس با ریاست سرگرد اوزلی که عازم پایتخت بودند به سال ۱۸۱۱ در آنجا توقف نمودند و از نامش پیداست که بر دامنه تپه بنا شده و هفت طبقه یا رواق یکی در بالای دیگری داشته که کاشی-کاری شده بود و حوضی دراز که دریاچه می نامیدند در پائین آن و عمارتی هم دو طبقه در رأس آن.

تمام این بنا و بساطها فعلاً بکلی ویرانه است دیوارها فرو ریخته و خیابان-های مشجر با درخت نارنج وارفته و مترونک است و عمارت هم رو به ویرانی است و مانند دیگر باغ‌های شیراز از املاک سلطنتی است. اما خست شاه مانع از این است که مبلغی برای تعمیر و نگاهداری آن اختصاص دهد از این رو محکوم به ویرانی و زوال طبیعی است.

باغ نو - من از این باغ هم بازدید کرده‌ام که در سمت راست جاده اصفهان به شیراز واقع شده است. هفتاد سال پیش این محل که حسین علی میرزا فرزند فتحعلی شاه ساخته بود نو و دارای خیابان‌ها و نهر و آبشار بود. در یکی از عمارت‌ها تصویر فتحعلی شاه در حین جلوس رسمی بود که هیأت اعزامی انگلستان به ریاست سرجان سلکم را بار حضور داده است. در محوطه آن هنوز درختان سرو و کاج و میوه است، اما قصر تابستانی در بالای باغ پاک مخروبه شده در حوض گرد آن آب بود، اما پر از کف بد نما.

باغ جهان نما - در سمت دیگر جاده اصفهان به شیراز قدری بالا تر از حافظیه باغ جهان نما است که در زمان کریم خان باغ وکیل نام داشت و در عهد فتحعلی شاه هنگامی که او والی فارس بود اسمش را تغییر دادند و عمارتی تابستانی

در آنجا ساختن شامل محوطه‌ای محصور در حدود ۲۰۰ یارد که حالا چند درخت دارد و رو به خرابی است. در اوایل این قرن عمارت مرکزی آن یاکلاه فرنگی وضع مرتبی داشت و مختص اقامتگاه افراد عالی‌رتبه انگلیس بود از آن جمله سی. جی. ریچ مأمور مقام بریتانیا در بغداد که در کردستان اکتشافاتی کرده بود در ۱۸۲۱ از مرض وبا درگذشت و در باع همانجا مدفون شد.

باغ دلگشا - در همین سمت جاده قدری باز بالا تر باع دلگشا است که صد سال پیش هنگامی که حاجی ابراهیم کلانتر بود بنا نمود و با آبی که از میان سعدیه جاری است مشروب می‌شود. موریه در سال ۱۸۱۱ نوشت که در حال خرابی است، اما در وقت مسافرت من به سال ۱۸۸۹ بهتر از سایر باغ‌های اطراف مرتب می‌نمود و دسته کلانی از زنان چادری در سایه درختان آنجا جلسه عصرانه‌ای برپا داشته بودند.

سعدی و حافظ - روی همراه شکوه و برآزندگی حومه شیراز بواسطه سروهای آزاد و یا حوض‌ها و باغ‌های آن نیست، بلکه از برگت تربت دو شاعر نامی است. ادبیات هیچ سر زمینی دو تن شاعر مثل سعدی و حافظ که این همه از یکدیگر متمایز باشند و دو وجودی که تا این اندازه زیاد طریقت و حکمت متفاوت ایشان در ترکیب خصایص اخلاقی و روحیات هموطنان آنها تأثیر نموده باشد پروردش نداده است.

شاید از تأثیر نافذ سبک و مایه سخنوری حافظ لاقل در اخلاق مردم فارس است که برای او معجوبیتی خاص فراهم ساخته است. شیخ مصلح الدین سعدی در حدود یک قرن پیش از حافظ بوده، وی در سال ۱۱۹۳ و به قول دیگر ۱۱۸۴ میلادی در شیراز تولد یافته و نزدیک به یک قرن زیسته است. ولی هموطنان پر شور او زندگانی اش را متجاوز از صد سال وانمود می‌کنند.

وی یکی از جهانگردان پرجسته در قرون وسطی است و بین مدیترانه و هندوستان کمتر شهر و دیاری هست که وی در کسوت درویشان سیر و سیاحت

نکرده باشد . در فلسطین به دست صلیبی‌ها افتاد و چهارده بار به سفر حج رفت و برای آنکه بر مایه فضل و دانش خویش افزوده باشد در هندوستان به کیش برهمنان (ویشنو) در آمد ^۱ و راجع به وضع و حال خود نیک به جا گفته است و به عقیده من بهترین شعار برای هر فرد جهانگرد است :

به سر بردم ایام با هر کسی	در اقطار عالم بگشتم بسی
ز هر خرمتی خوش‌های یافتم	تمتع به هر گوشه‌ای یافتم

بعد از بازگشت از سیر و سیاحت‌های خویش شاعر سی سال تا پایان عمر در شهر زادگاه خود زندگی کرد و به انتشار فضل و ادب پرداخت ، گلستان و بوستان معروف ترین آثار اوست . هنوز دیرگاهی از سرگ سعدی نگذشته بود که حافظ به دنیا آمد ، نامش محمد شمس الدین واو نیز اهل شیراز است . راجع به زندگی او اطلاعات وافی در دست نیست اما آن اختلاط ذوق و نشاط با عرفان که در صدھا غزلیات او مندرج است و در وصف شراب و معشوق و موسیقی و عشق با دلالت استعار و مجاز که در کنه اشعار اوست او را در دل هموطنان احساساتی وی سخت عزیز ساخته است . اشعار او گاهی انسان را به یاد هوراس و گاهی نیز غزلیات سلیمان نمی بیندند .

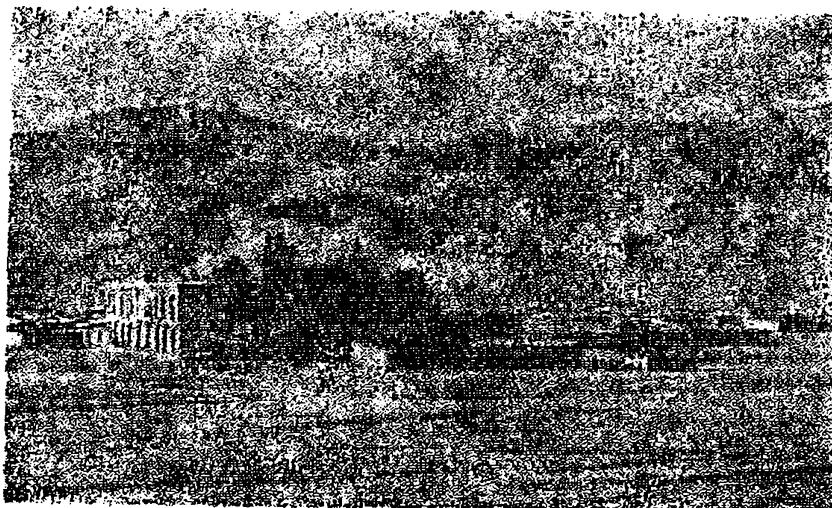
آرامگاه سعدی - سعدیه یا محوطه‌ای که مقبره سعدی آنجا است در یک بیلی شهر در طرف شمال شرقی ، در دامنه کوه واقع گردیده است . در جلو بنا باغی هست و در وسط آن اطاقي با ایوانی طاق دار در طرفین آن که در یکی از آنها دیواری ساده و سفید و بی تکلف دارد ، در درون نرده‌ای فلزی ، قبر سنگی شاعر قرار دارد و آن صندوق مستطیل از سنگ و روی آن هم بازاست و با کتیبه‌هایی به خط نسخ مستور شده است .

سیدی خوش رو با عمامة سبز نگهبانی آن محل را بر عهده داشته . چند سال پیش وقتی که فرانکلین این قبر را دیده بود و همان‌است که از سابق بوده

۱ - مؤلف در این مرد سخت در اشتباه بوده است - م .

نرده چوبی خیلی کهنه به رنگ سیاه داشته که ایاتی از غزلیات سعدی به خط سفید بر آن نقش شده بود. در سال ۱۸۱۱ اوزلی مشاهده نمود که سرپوشی هم در کنار آن بود، ولی من چنین چیز اضافی در آنجا ندیدم.

در زمان تاورنیه (۱۶۶۵) مقبره پاکیزه، ولی رو به ویرانی بود. کریم خان آنرا تجدید بنا کرد بدون اینکه قبر را عوض کند. در اوایل قرن حاضر چنان این مقبره به ویرانی افتاده بود که اسکات وارینگ در ۱۸۰۲ و سرجان ملکم در ۱۸۱۰ داوطلب شدند که به خرج خود تعمیر کنند. از آن پس پاره‌ای تعمیرات شده است، ولی حتی حالا در گوشه نسیان و بی‌کسی تمام افتاده است. در نزدیکی آنجا بوسیله یک رشته پله‌ها در زیر زمین به چاهی می‌رسند که ساهی فراوان دارد و در زمان سعدی هم متبرک محسوب می‌گردیده، آب این چاه از قناتی می‌آید و باع دلگشا را مشروب می‌سازد.



آراسگاه سعدی

قصر و چاهها در بالای سعدیه محلی در کوه مشهور به گهواره دیوهست از مجاہد سو راخی که به معبر طاق داری می‌رسد و در کوه کنده‌اند، در سمت شرقی بر رأس تخته سنگ آثاری از قصر یا عمارتی هنوز باقی است که قلعه بندر (و به قول اوزلی در واقع فهندز) معروف است و گمان می‌رود ساخته‌مانی از عهد ساسانیان باشد.

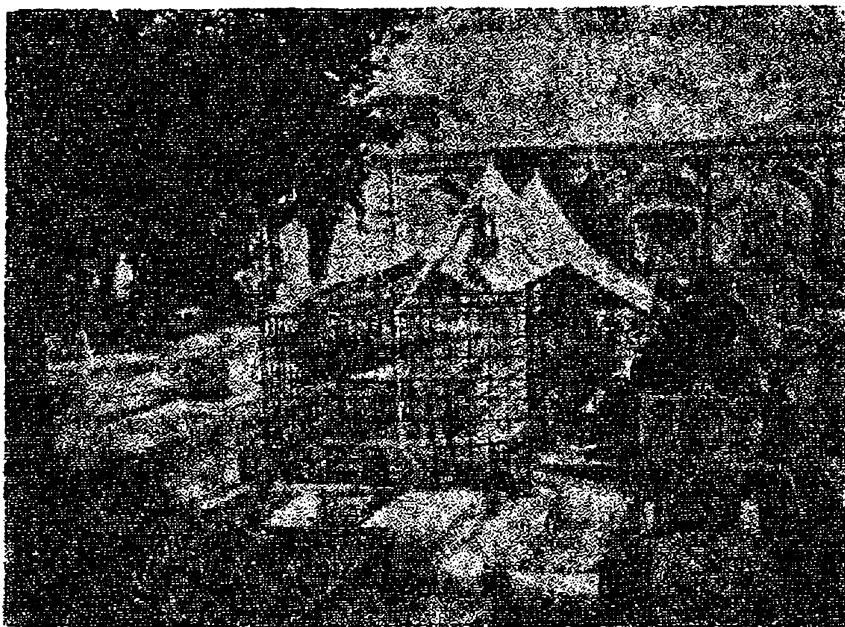
در اینجا هم دو حلقه چاه بسیار عمیق هست که در سنگ آهکی کوه حفر شده است . عمق چاه بزرگ تر که چاه علی فهمند نام دارد درست معلوم نیست . شاردن نوشت تا لحظه‌ای که سنگ پرتاپی به ته چاه برسد او ورد و دعائی خوانده بود ، لوبرن عمق آنرا . ۴۲ پا و استک . . . پا نوشته است . مستخدم سوریه مدعی بود که اندازه گرفته بودند و . ۳۵ یارد بود ، ولی دکتر ویلز ریسمانی . ۶۰ پارדי را به درون چاه انداخت و به ته آن نرسید .

من فقط از این جهت این نظریات متضاد را یاد می‌کنم که معلوم شود شرح و تعریف‌های جهانگردان در هر مورد و محل مربوط به ایران تا چه اندازه مبهم بوده و مردود است . نویسنده‌گان قرن هفدهم نوشتند که در سابق زنان زناکار را به درون این چاه می‌انداختند ، اما دکتر ویلز می‌نویسد که این طرز مجازات از رسم‌های اخیر بوده است . اصل و تاریخچه این چاه‌های قابل توجه هرچه باشد که اهل محل سمعجزاتی هم به آن نسبت می‌دهند بدون تردید مربوط به دوره خیلی قبل از ظهور اسلام بوده است ؛ در کوه‌هایی که این چاه‌ها در آنجا است قلعه مهمن و وجود داشته و جزو استحکامات به شمار می‌رفته است . چاه سومی موسوم به چاه مرتفعی علی (۴) در غاری است که در کمر کوه کنده‌اند و مردم به دلیل تبرک آبش به زیارت آن می‌روند .

آرامگاه حافظ - قدری نزدیک‌تر به شهر و در حوالی حومه شمالی آن مقبره حافظ در گورستانی پر از قبر مسلمان‌ها واقع است ، این محوطه که حافظیه نام دارد شامل دو قسمت بالا و پائین یعنی قسمت مقبره و محوطه باغ است که خانه‌ای بیلاقی فاصل بین آنهاست .

این گورستان ظاهراً در دوران جدید به این شکل در آمده است ، زیرا که نویسنده‌گان قدیم نوشتند که مقبره حافظ از درختان محصور بوده و یکی از آنها هنوز باقی است درخت سروی است که می‌گویند شاعر برسر قبر خود کاشته بود ، در حدود سال ۱۸۱ میلادی بر انداخته‌اند .

دیوان اشعار او را که روزگاری بازنگیری به مقبره‌اش بند شده بود اشرف افغان به یغما برداشت. نادر شاه در سفر شیراز چون از نسخه خطی دیوان او که در اختیار ملاها بود فال مساعدی به نامش آمد مقبره را تعمیر کرد و نیک آراست. مرمر اصل قبر را که گویند سروی هم بر آن کنده کاری شده بود کریم خان به عمارت جهان‌نمای انتقال داد و به حوض مبدل ساخت و مقبره فعلی را که از مرمر زرد یزد است به جای آن قرار داد و دو غزل از دیوان حافظ با کمال زیبائی و ظرافت بر آن منقول است که من با دقت بسیار به ترجمه غزل ذیل پرداخته‌ام که امید است از عهده آن به حد وافی برآمده باشم:



آرامگاه حافظ

مژده وصل تو کوکز سر جان بر خیزم طایر قسم و از دام جهان برخیزم
فعلاً نرده فلزی سبکی دور قبر هست و اهل ذوق و زائرین، روزهای عید و تعطیل به زیارت تربت شاعر می‌روند، باید بی پروا بگوییم که از مقبره چنین قهرمان عالی قدر ملی در هر کشور دیگری بمراتب بیشتر از این تجلیل می‌نموده‌اند

و جا دارد که از این لحاظ مقبره شاعر ایران را با قبر یکی از نظایر اروپائی او یعنی دانته مقایسه کرد که در شهر راوینا زیارتگاه عامه است.

قبر دراویش - وصل به حافظیه دو محوطه دیگر هست که مشتمل بر قبرهای بسیار معتبر و گراسی است، از آن جمله قبر چهل تنان که منظور چهل تن از درویشان اند که در آنجا مدفون شده‌اند و به نظر من در زمان خود مورد تکریم بسیار بوده‌اند. دیگر هفت تن که کریم خان بر قبر هفت نفر از بزرگان ساخته که یکی از آنها شاه شجاع یکی از امیران فارس است. بنای قسمت فوقانی باع تصاویری از انجلی دارد یا داشته (چون من چیزی از این قبیل ندیده ام) و آن تصویر اسحق و موسی و دو تصویر نیز از سعدی و حافظ. این تصاویر اصالت و قدمتی ندارد و دلیلی در دست نیست که شباهتی با اصل داشته باشد. سعدی را به صورت پیر مرد باریش سفید و تبرزینی بر شانه و کشکول دروبیشی در بازو نشان می‌دهد و حافظ را جوان‌تر با سبیل‌های مشکی و چماق بزرگی در دست.

ولايت دوستي اهالي - اين است شرح کامل اجمالي بناها و آثار ويراني يا شايد بهتر است گفته شود داستان ويرانيها و سوگواري‌های شيراز جديد. شايد برای يك نفر ييگانه آسان نباشد که از جهات فكري و احساسات خود را درست در وضعی قرار دهد که بتواند اثرات طبیعی را که آن محیط و آثار از دیرباز در ذهن ايرانيان داشته است درک نماید. می‌توان تصور نمود درفصل بهار که دشت و صحرا شاداب و خرم است و آب خنک از جوی‌ها در زیر درختان جاری است و آفتاب درخشان از آسمان سراسر صاف می‌تابد، باع‌های شيراز پناهگاه مطلوب و دلنواري است، اما با آنکه برغ محلی در نظر هرشيرازی قاز می‌نماید باز آن سر زمین در حال یا گذشته چيز عمدہ‌ای که سزاوار آن همه وصف و ستایش باشد نداشته است. آنجا ناحیه‌ای زلزله خیز است و يك بار در سال ۱۸۵۰ ریچ (این نویسنده دویی هیچ تصور نمی‌کرد که آنجا مدفن وی خواهد شد)

از روی اغراق شیراز را از خوش‌هوایترین نقاط دنیا محسوب داشته‌اند ، ولی اروپائیان جدید ساکن آنجا ظاهراً چنین نظری ندارند . صحیطی خشک و کم آب است و بدون شک نامطبوع‌تر از اقلیم شمالی است ، تب نوبه هم در انجا نیک شایع است که بعضی‌ها آنرا ناشی از بوی عفونی مرداب‌های فراوان این سرزمین می‌شمارند .

شوراب‌ها - در حدود هفت میلی سمت جنوب شرقی شهر باتلاقی است به نام قره باغ که از نام کوهستان‌های جنوبی است . در آنجا در نیزارها و باتلاق‌ها من با شکار مرغابی که فراوان است روز خوشی گذراندم . این باتلاق در قسمت علیای جلگه است و قسمت تحتانی هم دریاچه سور ماها رلو است که در حدود بیست میل طول دارد و رودخانه‌هایی که حوزه شیراز را مشروب می‌سازد در آن فرو می‌ریزد . در کرانه جنوبی این دریاچه راه کاروانی به سروستان ، فسا و داراب واقع شده است .

قدرتی جلوتر در سمت شمال شرقی دو میل دریاچه وسیع ایران ، دریای نیریز یا بختگان است که سواحل مضرس‌حیرت آوری دارد و بوسیله جزیره بزرگی کم و بیش به دو دریاچه تقسیم می‌شود .

با آنکه آب عمده این دریاچه بیشتر از بند امیر یا رودخانه کر است که سابقاً در راه تخت جمشید اشاره کردم آبش که اردک صحرائی و مرغ آتشی دارد بسیار شور است و در فصل‌های خشک نیز پوشیده از قشری نمکی است و به راستی جای تأسی است که بتوان نام آن آبدان را دریاچه گذاشت ، زیرا که در واقع زمین پهناوری است که سیلان از دیر باز فراگرفته است .

آنچا آب عمیقی ندارد ، سروان ولز تا ربع میل در داخل آن بیش رفته بود بدون آنکه آب به حد زانو رسیده باشد و از فقدان شواهد تاریخی می‌توان استنباط نمود که این دریاچه در عهد قدیم نبوده ، زیرا که نویسنده‌گان آن روزگار اشاره‌ای در این پاره نکرده‌اند . اصطخری در قرن دهم اول کسی است که ذکری از آن

به میان آورده است و به احتمال قوی آب رودخانه هائی که وارد آن می شود در قدیم مصرف آبیاری و زراعت می شده است.

ایلات فارس، قشقائی‌ها - در اوایل همین فصل وقتی که صحبت ده بید در میان بود راجع به ایلات فارس اشاره کردم و تکلیف خود می شمارم که در فصل جداگانه هنگامی که در باره ولایات جنوب غربی بحث خواهد شد یعنی همان نواحی که قسمت عمده ایلات یا طایفه‌های مهاجر ییلاق و قشلاق نشین ایران تمرکز یافته‌اند با تفصیل راجع به خصوصیات و وضع سازمانی ایشان شرحی بیان کنم، ولی باید چند سطری هم راجع به عده دیگری از آنها که در فارس و تیره‌های واپسیه به آنها که در لارستان‌اند اختصاص بدهم.

این ایلات به دو دسته تقسیم می شوند: عده‌ای اصل و تبار ترک و لر دارند و دسته دیگر که عرب‌اند. عده‌های ترین طایفه از دسته اول قشقائی‌ها محسوب می شوند. من ایشان را ترک خوانده‌ام، زیرا که اصل و نسب آنهاست و روایات حاکی است که بازماندگان طوایفی به شمار می‌روند که هلاکوخان مغلول از کاشغره به این حدود کوچ داد و از آن جهت نیز لر خوانده‌ام که می‌گویند با آن قوم هم نسبت دارند و از جهات آداب و عادات با بختیاری‌ها و تیره‌کوه‌کیلویه زیاد تفاوت ندارند.

قشقائی‌ها در دوبار مهاجرت سالانه خود مناطق وسیعی را سیر می‌کنند، زیرا در حالی که زمستان‌ها در قشلاق یا گرسنگ سواحل دشتستان و لارستان به سر می‌برند با فرارسیدن فصل بهار به سمت شمال و می‌آورند و فرات محدودی را در گرمسار باقی می‌گذارند تا محصولات پراکنده را که در نواحی جنوبی کاشته بودند جمع و به منظور حفظ از هوای زمستانی در گودال‌ها انبار کنند و خود غالباً هنگام شب راه ییلاق یا نقاط تابستانی را که در کوهستان واقع است پیش می‌گیرند و گله و گوسفندان خود را هم از جلو حرکت می‌دهند. جاده پستی اصفهان به شیراز از خط سیر آنها می‌گذرد. در اواخر پائیز که سرما آغاز می‌شود باز چادرهای سیاه

خود را که از پشم بز فراهم می سازنده جمع کرده راه جنوب و نقاط آفتایی را اختیار می کنند.

تشکیلات آنها - این طوایف مانند ایلات دیگر که بعد شرح خواهم داد تابع رئیسائی اند که از میان خانواده های حاکم خود آنهاست و به دو دستگاه اداری تقسیم بیشوند: یکی ایلخانی و دیگری ایل بیگی که می توان گفت از لحاظ مقام یکی در درجه اول و دیگری در مرتبه دوم است.

ایلخانی ضمناً فرماندار فیروز آباد است که مرکز ایل و فراش بند است. مستبدی فعلی این مقام سلطان محمد خان، ناگزیر به داشتن فقط عنوان اکتفا کرده است و سمت ایلخانی تنها امتیاز ایلی است که برای او باقی مانده است. این نتیجه بخشی از سیاست ناصر الدین شاه است که به منظور تسلط و نظارت بیشتری در کار ایلات سران ایشان را تابع وضعی محدود ساخته است و غالباً هم آنها را در کرسی ولایات و یا پایتخت گروگان نگاه می دارد. ضمناً کار رهبری ایلات بر عهده ایل بیگی عموزاده ایلخانی است. نام وی داراب خان است که عایدات را که به عنوان باج و مالیات گله و احشام از افراد ایل دریافت می شود به حاکم ایالت پرداخت می کند.

وضع وارفته فعلی - روزگاری قشقائی ها جماعت کثیر و نیرومندی بودند، تحقی سال ۱۸۷۱ از جمعیت آنها خیلی کاسته و رفته هم عده بیشتری از آنها راه بیابان گردی را رها و رسم استقرار اختیار کرده اند. دلایل دیگر هم که باعث وارفتن وضع آنها گردیده بنا بر اطلاعاتی که از ناحیه خود ایشان کسب و به این جانب نوشته شده است به شرح ذیل است:

تمام ایلات قشقائی در حال حاضر زیر فرمان ایل بیگی داراب خان اند. بیست سال پیش عده آنها بالغ بر ۶۰ هزار خانوار بود و همه تابع رئیس و سرکرده خود محمد قلی خان پدر سلطان محمد خان ایلخانی فعلی بودند. در آن موقع ایشان قادر بودند ۱۲۰ هزار سوار (۹) به میدان بیاورند، ولی پس از مرگ ایلخانی

مزبور زمام اختیارات در دست خانهای کوچکتر افتاد که به اختلاف و نقار داخلی منجر شد. با این ترتیب در حدود ۴۰۰ خانوار به بختیاری‌ها ملحق شدند و همین مقدار هم به ایلات خمسه پیوستند و در حدود ۳۰۰ خانوار نیز در دهات مختلف پراکنده و ساکن شدند، این جریان جمع‌کل عده آنها را به ۲۵۰۰ خانوار کنونی رسانید.

باید خاطر نشان کنم که من حتی این رقم محدود را هم قابل تأیید نمی‌دانم و با آخرین اطلاعی که دارم محل تردید است که عده چادرهای آنها از ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ تجاوز کند. قشقائی‌ها سابقاً اسب‌های مستاز پرورش می‌دادند، زیرا که چراگاه‌های بهتری از همسایگان غربی دارند و نژاد بهتری از اسب و احشام داشتند. اما این برتری آنها هم از بین رفته و چون به مرکز حکومت نشین نزدیک‌ترند مالیات بیشتری از آنها دریافت می‌شود.

ایلات عرب - جدول ایلات قشقائی و عرب فارس را در اینجا درج می‌کنم.
مقامات مختلف در ممالک اخیر راجع به طایفه و تیره‌های آنها نظر متفاوت داده‌اند^۱. طوابیف عرب تحت عنوان مشترک خمسه شناخته می‌شوند و عده ایشان از تیره‌های ترک محدود‌تر است و گفته‌اند که از سه هزار چادر بیشتر نیست و در همین منطقه نیز پراکنده‌اند و تبار خود را به طایفه بنی شیبان عرب منسوب می‌دارند، ایشان از قشقائی‌ها هم در راهزنی مشهورترند. سرقت‌های ایلیاتی را به درستی شامل مصونیت نسبی ساخته‌اند، زیرا که شبانگاه دستبرد می‌زنند و صبح روز بعد از محلی که بودند با مال سروقه غیب می‌شوند.

۱ - جدول‌های مفصل‌تری نیز دیده‌ام که شامل اسمی زیادی از طایفه‌های مسنی و بختیاری است که در خط سیر مهاجرت خود، از نواحی شرقی فارس رفت و آمد می‌کنند.

ایلات فارس و لاستان

تیره های خمسه

تیره های قشقائی

۱۸۹۰	این جانب ۱۸۸۹	قول سرهنگ راس ۱۸۷۰	۱۸۹۰	۱۸۷۰
باصری	عرب	باصری	کشکولی	کشکولی
نفر	باجری	نبار	دره شولی	دره شولی - درمشوری
بهارلو	نوفار (نفر)	بهارلو	شش بلوکی	شش بلوکی
اینالو - ایناللو	بهارلو	آرای لو	فارسی مدانی	فارسی مدانی
شیبانی	آبات لو	الوالودی	صفی خانی	صفی خانی
صفاری		عمله شاهی	ایگدر	ایگدر
جباره		مسنی	علاخونی	علی قلی خانی
			گله زن	گله زن
			حاجی مسیح خانی	کوروفی
			اردکیان	قره چای
			بلو	دادگر
			قزلی	رحیمی
			خوانین	گوری شولی
			نوکر باب	اردشیری
			چهارینجه	جعفریگی
			بابلیسی	اماقلی خانی
			زنگیان	داراب خانی
			علاییگلو	محمد ایلخانی
				بهادر خانی
				قباد خانی

فصل بیست و یکم

تخت جمشید و ویرانه های دیگر

آثار دوره های هخامنشی و ساسانی - این فصل را به یک بررسی انتقادی درباره کاخ ها و بقایای ساختمانی عهد باستان که در چند میلی اراضی جلکه پلوار و مرو دشت واقع شده اند و سیاحان در فاصله چند میلی شمالی شیراز به سیر و سیاحت آنها توانند پرداخت اختصاص می دهم .

در این محل در جوار و بلکه تقریباً در دیدگاه یکدیگر به احتمال قوی جالب ترین مجموعه ویرانه های عظیم که به دوره های مختلف تعلق دارند واقع شده است که شاید مانند آنرا در هیچ جای دیگر دنیا نتوان یافت .

این آثار به دو دوره مربوط است : عهد هخامنشی و زمان ساسانیان و سه قسم کار و هنر باستانی را به ما نشان می دهد : حجاری های کاخ ها ، کندن قبرها در سینه کوه و نقوش برجسته در سنگ ها .

آثار دوره هخامنشی را به چهار دسته می توان تقسیم کرد :

۱- کاخ های ویران در مقضا هی استخر (که باید شرحی از آثار بعدی مربوط به دوره ساسانیان و عهد اسلامی بر آن افزود چون آثاری هم از این ادوار در آنجا باقی مانده است) .

۲ - مقبره‌های سنگی و آتشگاه‌ها و آثار دیگر در نقش رسم.

۳ - آثاری که در پهنه‌ای مروید شد دیده می‌شود.

۴ - صفحه یا ایوان عظیم تخت جمشید با قصرها و تالارهای ویران آن و قبرهایی که در عقب آن هست.

آثار ساسانی نیز به چهار دسته تقسیم می‌شود و آن به ترتیبی که مسافر هنگام ورود از سمت شمالی در راه خود مشاهده می‌کند بیان خواهد شد :

۱ - کتیبه‌های به زبان پهلوی در غار حاجی‌آباد.

۲ - نقش‌های برجسته از مراسم درباری و نبردها و پیروزی پادشاهان این سلسله که بر سینه کوه در زیر قبور سلاطین هخامنشی کنده کاری شده و آن جا با عنوان نقش رستم مشهور شده است. این نام گذاری از آن جهت است که ایرانیان می‌پنداشته‌اند که آن نقش‌ها راجع به داستان دلاوری قهرمان ملی آنهاست.

۳ - کنده کاری همانندی در طرف دیگر یا جنوبی جلوگه پلوار است که باز بنا به دلیل بی اساس دیگر به نقش رجب معروف شده است و معلوم نیست مقصود از رجب کیست.

۴ - کتیبه‌های پهلوی در ایوان تخت جمشید با آنکه حجاری‌های دوره ساسانی لااقل شش تا هفت صد سال و در مواردی هم به مرتب نو تر از آثار هخامنشی است باز من شرح این دسته را قبل مطرح خواهم ساخت، زیرا که اولاً مسافر وارد از شمال زودتر به این آثار برسخورد می‌کند بعلاوه علاقه‌ام این است که زمینه را برای موضوع اصلی این فصل که سبک معماری و کاخ‌های ویران تخت جمشید است هموار سازم.

آثار دوره ساسانی :

۱ - کتیبه‌های حاجی‌آباد - در فصل سابق اشاره کردم که بعد از ترک نمودن سیونه مسافری که به طرف جنوب در حرکت است از دره وسیعی که با

صخره‌هائی محصور می‌باشد رد می‌شود که از سطح آن رودخانه پلوار مسیر عمیقی در خاک نرم برای خود فراهم ساخته است. در بین راه این دره ده حاجی آباد است و بر دیواره سنگی سمت شمالی که در حدود یک میلی آنجا واقع است چند غار طبیعی به عمق و اندازه قابل ملاحظه‌ای هست. یکی از این غارها عموماً به اسم شیخ علی نامیده می‌شود که بدون تردید از افراد زاهد مورد احترامی بوده که در آنجا گوشة ازدوا اختیار کرده بود. آن محل، تنگه شاه سروان نیز خوانده می‌شود، پنج لوحة چهارگوش در ارتفاع شش هفت پا از کف زمین بر تخته سنگ حجاری شده است که دو تا کاملاً پرداخته و شامل کتیبه‌های معروف شاپور اول به دوزبان است که در جلد اول ذکر نمودم و بنا بر ترجمه متن آن آقای تامس این فرض را که دلیل پارزی در صحبت آن موجود نیست نموده است که پادشاه مذبور کیش مسیحی داشته.

از قرار معلوم موریه نخستین کسی بود که به درون آن غار رفت و کرپورتر هم اولین کسی است که کتیبه‌ها را استنساخ کرد، سپس تصویرهایی از آنرا فلاندن و کوست و بعداً هم استولزه فراهم ساختند و کلیشه‌هایی از آن در سال ۱۸۳۵ بوسیله سر. ای. استانوس مأمور انگلیسی مقیم بوشهر به انگلستان رسید که کشف خطوط پهلوی آن هنوز به پایه علمی نرسیده و با آنچه از خواندن دیگر کتیبه‌های حاجی آباد مستفاد می‌شود هنوز زود است که عقیده خود را در باره مسیحی بودن آن پادشاه که آقای تامس ادعا نموده و یا مهارت تیراندازی او (تیر و کمان) که دکتر هوگ عنوان کرده است به رشتۀ تحریر در آورم، هرچند که ظاهراً قول شخص ثانوی مورد تأیید بسیاری از دانشمندان می‌باشد باز ترجیح می‌دهم که خویشن را در پناه سپر بی اطلاعی که عاری هم ندارد قرار دهم.

۲ - حجاری‌های نقش و ستم - بطوری که در فصل سابق ذکر کردم از چاپارخانه در هم و برهم بوزه به عزم دیدار هر دو دسته از آثار هخامنشی و ساسانی که در انتهای دیواره سنگی است و به نام حسین کوه معروف است حرکت کردم.

آنجا حد شمالی جلگه پلوار و در سه بیلی حاجی آباد واقع است. بعد از آن جا به ناحیه پهناور مرو دشت می‌رسیم. از ایستگاه پست تا آن محل خط مستقیم شاید بیش از یک میل و نیم نباشد. وقتی که بر بام طولیه بالا رفتم توانستم نشانه سه‌کنده کاری عظیم را که بر سینه کوه بود تشخیص بدهم و آن سه تا از چهار مقبره شاهان است که علامتی سیاه و کوچک در وسط هر یک نشانه درگاه دست خورده آنهاست، اما با آنکه فاصله مستقیم تا آنجا چندان زیاد نبود بواسطه راه آب‌های متعدد ناچار شدم بیش از یک میل اضافی درجهت شرقی طی کنم.

در موقع دیگر سال سافر باید همین انحراف را در جانب غربی طی کند. سراسر این صخره‌ها که شامل قبرهای پادشاهان است بیش از دویست یارده طول ندارد و آن از آثار سلاطین ساسانی است که سطح زیرین مقبره را به فرمان آن شهریاران نامی تاکف خالک یاقداری بالاتر نرم و صاف کردند. روی هم رفته این حجاری‌ها بر دو قسم است: یکی مربوط به اوایل دوره ساسانی، زمان اردشیر و شاپور اول که نیمه قرن سوم میلادی است، دیگر متعلق به اواسط پادشاهی ساسانیان در دوره فرمانروائی بهرام چهارم و پنجم در اواخر قرن چهارم میلادی و بعد از آن است.

راجع به هنر دوره ساسانی در اوایل قرن هفتم بهتر است به آثار بیستون رجوع شود. فقط در ابتدای قرن حاضر (نوزدهم) نقش‌های برجسته نقش رستم به درستی شناخته و معلوم شده است، هر چند که ایرانیان هنوز می‌پندارند که آن چهره ستبر با ریش بلند تصویر کسی جز رستم قهرمان محبوب ملی آنها نیست. این اشتباهی است که صد سال پیش نیبور^۱ هم نموده بود. از این روزیاد حیرت‌آور نیست که در قرن پانزدهم باربارو سیاح ونیزی با عظمت تمام از پوچ و خام بودن فرض خود چنین تعبیر کرد که آن تصویر چهره مرد جوانی را می‌نموده که می‌گفته‌اند نامش سامسون بوده و یا سر. تی. هربرت در سال ۱۶۲۷ با اطلاع

تاریخی بیشتری آن تصویر را قهرمان دلاوری چون اردشیر (شوهر ملکه هسترو) پنداشت که نیم تاجی بر سر داشت و تا پنجاه سال پیش هم نویسنده‌گانی بودند که تصویرهای اصلی را بهدو دسته تقسیم می‌کردند بعضی‌ها را پادشاهان ساسانی می‌پنداشتند و بعضی دیگر را فرمانروايان اشکانی که پیش از ایشان سلطنت داشتند.

لوحة اول - بهرام و ملکه - تقوش برجسته در نقش رستم هفت تاست، هر چند که بر تخته سنگ‌ها چنین ملاحظه می‌شود که لوحة‌های دیگر نیز نا تمام مانده است، زیرا که بعد از عبور از اولین قبر شاهی و پیش از رسیدن به نقش آخرین محل تیشه کاری بر کوه دیده می‌شود که در حال حاضر دارای کتیبه‌های مربوط به دوره بعدی اسلامی و سه سوراخ کوچک است که ظاهراً برای نقش دیگری در نظر گرفته بودند. رو به غرب که همان جبهه قبر نزبور است با نخستین لوحه دوره ساسانی برخورد می‌کنیم.

این الواح چهارتاست با لوحه‌ای پنجمی که قدری کوچک‌تر است. طول سراسر صحنه نوزده پاست تصویر وسطی که از جهت راست است یکی از پادشاهان ساسانی است با تاج خاص کروی در سر و هالة ستون‌های نور که در پشت سر تصویر و موهای حلقه‌وار هم در دو طرف صورتی خوش منظر دیده می‌شود و ریش او در زیر چانه گره خورده است.

لباس به سبک زمان ساسانی بر تن و شلواری در پا دارد، دست چپش بر قبضه مشمیز است و در دست راست هم که دراز کرده است حلقة زرین علامت پادشاهی است. نیمه دیگر صفحه پیکری قدری کوچک‌تر و رو در روی پادشاه طرف راست صحنه است که آن نیز هیبت شاهانه و موهای حلقه‌وار در دور و تاج افتخار بر سر دارد. صورت بی‌ریش و موهای افشار بر دور شانه و نمای ظاهري بدن از جلو و برآمدگی میان تقریباً بدون استثنای تمام نویسنده‌گان را به این گمان انداخته است که آن چهره زن و معجوبه یکی از پادشاهان ساسانی است.

کرپورتر از این لحظه تا آن اندازه غلو نموده که می‌نویسد جاذبه و جمال از وجنات ملکه نمودار است و به همان اندازه برازنده شاهی می‌نماید که از قیافه نیک مردانه پادشاه که در کنار او ایستاده است نمایان است. لذا این نجیب زاده فاضل‌نما آن دو نقش را به بهرام پنجم (یا بهرام گور) وزن او نسبت داده و از قرار معلوم در این زمینه دلیل بارزی جز این نداشته است که داستان فراق و وصال آن دو از افسانه‌های بسیار محبوب ایرانیان بشمار می‌رود.

بین تصویر پادشاه و ملکه (اگر چهره دویی صورت زنی باشد که بنا بر احتمال و قیاس مردود انگاشتن آن کار آسانی به نظر نمی‌رسد) صورت کوچک سخت مائیده شده‌ای هست که گویا کودکی باشد که دیولاقاوا را بر آن داشته است که تصور کند این تصاویر سه گانه شامل بهرام دوم وزن او (بنا بر قول دارمستر و دختر یکی از بزرگان یهودی بابل بوده) و فرزند آنها است و همین نقش سه گانه بر سکه‌های آن دوره دیده می‌شود. از طرف دیگر نیز به هیچ وجه بحل احتمال نیست که فاش نمودن صورت زنان در اواخر قرن سوم میلادی مجاز بوده است. از این رو من راجع به تشخیص این چهره‌ها وقت بیشتری صرف نمی‌کنم .

پشت سر پادشاه دو تن از جنگاوران یا ملازمان ایستاده‌اند که آن تصویر نزدیک‌تر ریش آنبوه و موهای بافت و کلاه‌خود نوک تیز بر سردارد که به رسم زمان ساسانیان سر حیوانی است که در این مورد اکثراً سراسب پنداشته‌اند و دست راست را با انگشت سبابه به علامت حرمت بلند کرده است. این که نقش مزبور از تباہی روزگار مخصوص مانده است از آن جهت است که آنرا نیک پرداخته اند به طوری که بعد از گذشت ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ سال باز وضع و تازگی حیرت انگیزی دارد.

لوحده‌های دوم و سوم - نبردهای سواره - دو لوحة بعدی و از روی ترتیب لوحة پنجمی نیز مثل نقوش برجسته‌ای که در فیروز آباد هست (که در فصل آینده به آن اشاره خواهم کرد) به نوع دیگری از حجاری ساختمانی تعلق دارد

چون علامت شکوه و جلال مراسم درباری و یا پیروزی بر دشمنی اسیر در آنها مشهود نیست، بلکه راجع به نبردهای دلیرانه و سواره پادشاهان جنگاور است. از این رو در این نقش‌ها آثار و بساط آداب آمیز درباری به حرکات بی‌تكلف و آزاد سبد می‌شود و همین امر قدر و مقام بسیار به کار هنرمندانی می‌دهد که آنرا طرح کرده‌اند و حجاری‌های نیمة دوم دوره ساسانی را در تاریخ مقام شامخی می‌بخشد.

سبک و شکل تاج یا کلاه خود که پادشاه در یکی از این نقوش بر سردارد باعث شده است که تصویر را به بهرام چهارم (۳۸۸ - ۳۹۹ میلادی) منسوب دارند. اگرچه این موضوع که تصویر مزبور متعلق به آن پادشاه باشد محل تأمل و تردید است، ولی شکی نیست که نقش‌های برجسته آن دوره غالباً راجع به صحنه‌های جنگ و پیکار بوده است، دو نقش که اکنون مورد توجه ما است و یکی را بر بالای دیگری بر تخته سنگ نقش رسم کنده‌اند در زیر نقش دویی مقبره هخامنشی متعلق به داریوش فرزند هیستاسب است.

پنجاه سال پیش حضرات فلاندن و کست آنرا از زیر خاک بیرون آورده و تبیز کرده در حال حاضر هم تا کمر در زیر خاک است، دو تن سواره در آن صحنه دیده می‌شوند که به حال چهار نعل با نیزه مشغول پیکارند و جنگاور سمت چپ گویا خود پادشاه است، نفر دست راست کلاه خودی بر سر دارد.

صحنه فوقانی هم راجع به قسمت بعدی پیکار است و در اینجا اسب حریف بر گرده فرو افتاده و سوارش بر زین مانده و نیزه‌اش در اثر ضربت پادشاه دلاور کج- شده است. پادشاه کلاه خود خاصی پوشیده و دو بال از هر سوی کرمه ساسانی (آرایش موی سر بهرام چهارم) آویخته و ترکش بزرگی به کمر و چیزی منگوله. وار بردوشانه دارد. آرایش همانندی هم بر فرق حریف دیده می‌شود. در پشت سر او گماشته یا علمداری بیرق عجیبی به دست گرفته است. بعلاوه پیکره مردی در زیرسم اسب وی پایمال شده است، در این نقش‌ها سوار و مرکب‌ها بازره نیم‌تنه‌ای دیده می‌شوند. این الواح با هم مدارک پر ارزش راجع به ادوات جنگی آن زمان

محسوب می‌گردد. لوحة تحتانی بواسطه آنکه دیرزمانی در زیرخاک بانده بود نیک محفوظ مانده، در صورتی که صحنه فوقانی سخت لطعمه و سائیدگی یافته است. این نقش ثانوی ۴۲ پا طول و ۱۲ پا ارتفاع دارد.

لوحة چهارم - شاپور و بهرام - در بین مقبره‌های دوم و سوم شاهی چهارمین نقش برجسته (قبل اشاره نمودم) دیده می‌شود و آن اولین قلم از نقوشی است که در نقش رسم و شاپور و دارابگرد به یاد گار جنگ ظفر نمون ایران و روم، شاپور اول است که والرین امپراتور سالخورده رومی درادس (اورفه) به سال ۲۶۰ میلادی اسیر افتاد. بیچارگی قیصرلاتین که آیا با بی‌حرمتی هائی که سورخان بعدی نوشته و یا شاید از خود ساخته باشند قرین بوده یا نه بازکار برجسته درخشانی به شمار می‌رفته که در فکر مردم زبان تأثیر بسیار داشته است.

این صحنه که ۳۵ پا طول و ۱۶ پا ارتفاع دارد و در پائین ۴ پا از کف زمین بالاتر است، چهره اصلی خود شاپور است که پیکری بزرگ تر از اندازه طبیعی است و برابر سوار است و دو تن از رومی‌ها در جلو او به حال احترام و نیایش دیده سی‌شوند؛ یکی قیصر اسیر، دیگر سیریادیس^۱ یا میریادس فراری گمنامی از انطاکیه است که در اثر این کار و هن آور شهریار کامگار عز و بقای شاهواری یافته بوده است.

پادشاه ماسانی دارای چهره زیباست که در کتیبه‌ها و سکه‌های آن دوره نیز دیله می‌شود با حلقه‌های برجسته موی درشت سر که تاج کروی بر آن نهاده شده است و ریش نیک پرورش یافته‌اش در زیر چانه گره خورده است و گردن بنده از جواهرات دورگردن دارد.

در پشت سر او در فضا و همچنین از قبضه شمشیر و دم تاییده اسب جنگی او نوار علامت خاندان شاهی در هوا مواجه است، شلواری به سبک زمان پوشیده است و در حالی که با دست چپ قبضه شمشیر خود را گرفته، دست راستش را برای

چهارین جباری : نقش رسمی شاپور والرین



تماس با دست گشاده سیریادیس که بر پا ایستاده دراز نموده و چنین می‌نماید که حلقه شاهی (سیداریس) را به او عطا می‌کند.

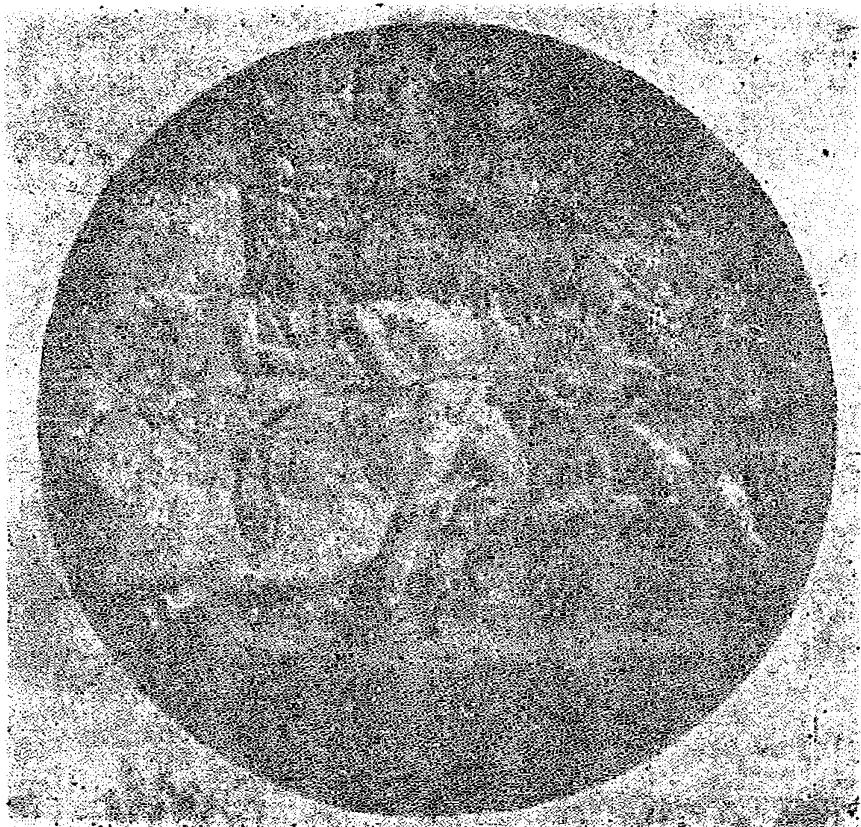
سردار آشوری لباس رومی بر تن دارد و همچنین قیصر که بر زانو افتاده و هر دو دست را با وضع استدعا دراز نموده و از وجنتاش حالت نزاری نمودار است ، والرین هم طوقی دور سر خود دارد و هر دو امیر پا در زنجیر دارند.

به کفل اسب پادشاه بوسیله زنجیری منگوله‌ای آویزان است که در آکثر حجاری‌های زمان ساسانی دیده می‌شود. عقب پادشاه در قسمت بالا گماشته‌ای ایستاده و انگشت مبابه را به نشانه احترام بلند کرده کلاه بلندی بر سر و موهائی بافته دارد. در پائین تخته سنگ‌هم محل نقش دیگری آماده شده بوده و کتیبه‌ای به خط پهلوی به نظر من ، البته نه مثل آقای دیولافووا که با اطمینان کامل اظهار نظر نموده است ، شرح بیروزی افسه است . راجع به پرداختن سراسر صحنه چنین می‌نماید که قسمت‌های مختلف را هنرمندان متعدد ساخته باشند ، نقش شاپور اول و والرین بسیار نیکو پرداخته شده است .

اسب پادشاه را هم نیک ساخته‌اند اگر چه مانند دیگر نقش‌های دوره ساسانی تومن فربه سنگینی است نه یک اسب چالاک رزمی شاهانه . تأسف دارم عکسی را که خودم از این نقش برجسته گرفته بودم در اینجا چاپ نشده است چون جزئیات را بهتر می‌نموده است و در ازای آن کلیشه ضمیمه از ناشر فرانسوی کتاب مدام دیولافووا گرفته شده است (صفحه ۱۴۸).

لوحة پنجم - جنگ سواره - در زیر چهارین مقبره پادشاهان هخامنشی بقایای صحنه نبردی سواره است که قبل از اشاره کردم و آن صحنه‌ای مشرف بر کف زمین است ، طول آن . ۲ پا و ارتفاعش . ۱ پاست در اینجاهم دو تن سواره مشغول پیکارند و کسی که در طرف راست واقع شده حالت نزاری دارد . اسبش بر کفل افتاده و نیزه حریف ، سوارش را از زین بر کنده و گلوی اورا شکافته و نیزه خود او هم

دو نیمه به هوا پر شده است. این سوار جنگاور کلاه خودی که جقه‌ای در نوک آن نصب گردیده بر سر دارد.



پنجمین حجاري : صحنه جنگ سواره

حریف فاتح او که از سمت چپ صحنه به حالت تاخت پیش می‌تازد در اثر ضربت و آسیب صورتش مخدوش شده، اما جقه‌ای که سه شاخه در نوک آن است بر سر نهاده و بر شانه او و سر اسبش یراق‌هائی که سابقاً اشاره نمودم دیده می‌شود و ترکش بزرگی به پهلوی او آویزان است. پادشاه و اسب هردو زره‌پوش‌اند و پشت شقه‌های ران اسب نواری درهوا تموج یافته و در زیر شکم حیوان رشته‌هایی از پولک‌های فلزی یا مداد آویخته است. در پشت سر پادشاه نشان شاهی که در این سورد بیرقی باطراح و شکل تازه است دیده می‌شود، در این صحنه پیکری

لگد کوب، دیده نمی شود هر چند که روح و وضع حقیقی نبرد به نظر می رسد، اما این تناسب در مورد سوارها و حیوانات رعایت نشده است.

لوحة ششم - بهرام دوم و درباریان - وقتی که به طرف مغرب پیش می رویم
به سطح صافی بر تخته سنگی می رسیم که نقشی نا تمام دارد و در نزدیکی انتهای پرتوگاه در زیر تنها ستونی که از رأس آن بالا آمده است صحنه ششم حجاری شده است که اندازه آن ۱۷ پا در ۸ پاست و از لحاظ موضوع و سبک کار با دیگر آثار عهد ساسانی تفاوت بسیار دارد.

این صحنه بر قسمت برآمده تخته سنگی کنده کاری شده و دنباله آن در دور صخره ادامه یافته است و نه تن به ردیف ایستاده اند که پنج تا در سمت چپ و چهار نفر در طرف راست اند و هر دو دسته به پیکری که در میان است می نگرند و پائین بدن آنها تا حدود سینه در پشت حد و حابیلی پنهان شده است.

افرادی که در طرف راست ایستاده اند کلاه های بلند با نیم تاج دارند باریش و موی سر که بافتہ است و دست راست و انگشتان سبابه را بلند کرده اند. از افراد سمت چپ دو تن نیز کلاه خود که قبل از کردم بر سردارند که در رأس آن سر حیوانی نصب شده است که نویسنده گان به تفاوت سر اسب یا شیر یا سگ نوشته اند و یک نفر هم سر بر هنر با موهای ضخیم مجعد است و دو تن آخری در حاشیه تخته سنگ حجاری شده اند و در میان دو دسته خود پادشاه قرار دارد رو به تماشاگر هر چند که سر پادشاه به طرف شانه راست است و بنا بر این نیم رخ است، وی دیهیم بالدار بهرام دوم را بر سردارد. در این صحنه کرسی هم به نظر می رسد.

رالینسن با اثر و علامتی که در آن یافته بود تصور نمود که آن صحنه ای از زندگانی بهرام دوم باشد. وی که با ظلم و خشونت شروع به پادشاهی کرده بود به ترغیب مغ، درباریان از وی بازخواست نمودند و پادشاه در جواب سرزنش ایشان وعده اصلاحات و بهبود امور داد. اما من شک دارم که هیچ سلطانی از روی میل به تهیه چنین یادگاری از وقایع زندگانی خود رضایت دهد. اگر انگلستان در

زمان پادشاهی جان^۱ آکادمی سلطنتی داشت آیا به رئیس آن دستور می داد که از جریان صدور فرمان ماگنا کارتا (سندازادگی مردم انگلیس) تابلو بزرگی تهیه نماید؟

در کنار این صفحه به قول فلاشن طرح تصویری بر تخته سنگ کنده‌اند که چون خودم متوجه آن نشدم آنچه دیگران راجع به آن گفته‌اند نقل می‌کنم: موریه می‌گوید نقش دیگر حیرت آوری در عقب تخته سنگ بر کنار حجاری دیده می‌شود که جزئی از آن به شمار می‌رود. کرپورتر می‌نویسد در انتهای صحنه کاملاً جدا از تصاویر دیگر طرح تصویر فوق العاده‌ای هست که در سنگ به صورت دندانه داری کنله شده است که به طرح‌های ناشی وار بچه مدرسه‌ها بی شباهت نیست.

لوحة هفتم هرمزد و اردشیر - این لوحه به فاصله دو سه پا از نقش برجسته‌ای که تازه تعریف کرده‌ام واقع شده است و آن هفتمن و آخرین از این نقش و شاید هم اولین نقش برجسته بوده است و صحنه‌ای را نشان می‌دهد که بر دیواره طرف دیگر دره بر تخته سنگی در نقش رجب و همچنین در حوالی فیروزآباد و ظاهراً تصویر اردشیر با بکان یانی سلسله ساسانی است که اهورامزدا دیهیم شاهنشهی را به او اعطای می‌کند. این دو نقش هم سوار اسب کنده شده است و مرکب‌های بی تناسب در این مورد قدری درشت تر از اسب‌های سواری است.

در مرکز صحنه پیشانی اسب‌ها بر هم قرار گرفته و طول سراسر صحنه ۲۲ پاست. تصویری که در طرف راست بیننده است چنانچه از نوشته‌های بر یال اسبش استنباط می‌شود اهورامزداست که تاج ویژه بر سر دارد و موی بانه بر رأس تاج انبوه شده و روی شانه‌ها فرو ریخته است و ریش او به صورت چهار گوش آرامته است بدون آنکه گره خورده باشد. وی در دست چپ عصا دارد که در حجاری زمان ساسانیان نشانه الوهیت است و بادست راست که دراز کرده است نیمی از حلقة شاهی را که نواری از آن آویزان است در دست دارد و به پادشاه تفویض می‌کند.

هر دو پیکره شلوار جا دار درازی پوشیده‌اند و از کفل هر دو اسب بروطبق معمول منگوله آویزان است.

بر فرق اردشیر دیمیم گردی است که عموماً نشانه آتش می‌پندارد. کلاه خود تنگ که بر گونه و عقب سر او به نظر می‌رسد نمونه جالب توجهی از سبک سلاح دوران قدیم است. دست چپ او بلند شده و ظاهرآ آنرا جلو دهانش برده است، ریش گردی دارد و موهائی که افشار برشانه اش ریخته است، بر گردن اسب او یراقی است که با مدادال‌ها مزین گردیده است. زیور مقابل برابر اهورامزدا سر فلزی مییر است.

در عقب پادشاه تصویر دیگری است که چتری در دست دارد که بی‌شباهت با نظیر آن در نقش‌های برجسته پادشاهان هخامنشی نیست. هیکل لگد کوب شده ای بر زمین زیر سم هر دو اسب افتاده و آن‌کسی که در زیر سم تومن پادشاه است نیز خودی در سر و نواری در عقب آن دارد که عموماً فرض می‌کنند آرتaban آخرین پادشاه اشکانی باشد.

در سمت دیگر پیکری که اهورامزدا در زیر سم اسب دارد چنین به نظر می‌رسد که مارها اطراف سرش چنبر زده‌اند که به صورتهای مختلف تعبیر شده‌است. کریپورتر با طرز ابهام آمیزی دیو و شیطان زمانه‌بت پرستی آرساسید پنداشته، تامس نیز مبهماً کلاه خود مار دار مادی‌ها شمرده و رالینسن بدهاریمن تعبیر نموده، پرو آنرا ضحاک مظہر پلیدی و جور پنداشته است. بر یال هر دو اسب کتیبه‌هایی به دو خط پهلوی و یونانی منقول است کتیبه شانه اسب پادشاه که اول بار بوسیله دوساسی^۱ ترجمه شده به شرح ذیل است:

این نقش پرستشگر اهورامزدا خداوند اردشیر شاه شاهان از تبار خدایان پسر خداوند بایک پادشاه است. کتیبه یونانی بر یال اسب اهورامزدا حاکمی است که آن تصویر زاوش (زئوس - خداوند یونانیان) است.

۳ - حجاری‌های نقش رجب - آنچه ذکر شد مجموع نقوش برجسته دوره ساسانی در نقش رستم بود. اینک ما باز به سمت جنوبی دره عطف توجه می‌کنیم. در آنچا بعد از عبور از زاویه کوه که در کنار جلگه مرودشت واقع است وقتی که به جانب تخت چمشید قرار می‌گیریم در حدود دو میلی‌کاخ مرکزی آن بر دامنه صخره به یک تو رفتگی طبیعی می‌رسیم که پهلو و عقب آنرا تراشیده و برای حجاری صاف کرده بودند. این تخته سنگ را چنان سنگ و خار فراگرفته و از نظر پنهان است که از هر پنج تن مسافر شاید چهار نفر متوجه آن نشوند.

حاشیه این صخره به سمت عقب کوه امتداد می‌یابد و بر هر سه جبهه آن آثار حجاری اوایل عهد ساسانی دیده می‌شود که کم و بیش نظیر همان است که قبل از شرح دادم. آثار این طرف دره، بیشتر از حجاری سمت دیگر دستخوش آسیب گردیده و شاید علت آن مجاورت این قسمت به جلگه تخت چمشید باشد که بنا بر قول شاردن، وزیر اعظم شاه صفی اول شخصت مأمور فرستاد که این آثار را محو کنند تا اروپائیان کمتر به آن حدود رفت و آمد نمایند.

اگر حجاری‌های نقش رجب از گزند حمله وران تازی مصون مانده باشد خرابی آنرا لابد به این جانور کلان باید نسبت داد. با وجود این هنوز یک قسمت از نقوش آن به حد اعلیٰ ممتاز است و بعضی نویسندها آنرا از آثار نقش رستم برتر شمرده و بعضی دیگر هم در ردیف نقوش برجسته بیشاپور محسوب داشته‌اند.

لوحة اول - هرزو و اردشیر - در سمت راست این قسمت تورفتگی لوحه اول باز همان صحنه تفویض دیهیم شاهی از جانب اهورامزدا به اردشیر است، ۱۲ پا طول آن و ۹ پا ارتفاع آن است، دو تن سوار در وسط مقابل یکدیگرند و اهورامزدا مثل صحنه سابق تاج بر سر دارد و حلقة شاهی (سیداریس) را به پادشاه اعطا می‌کند، ولی در این صحنه پیکری در زیر سم اسب‌ها نیست. جامه‌ها و زیورها را با بیرحمی بسیار ضایع کرده‌اند و کله اردشیر هم تقریباً از بین رفته است.

لوحة دوم - هرمزد و اردشیر - صفحه وسطی صحنه همانندی است، ولی در اینجا پیکره‌های اصلی بر پا ایستاده اند و اطرافیانی نیز دیده‌می شوند ۱۸ پا طول و ۱۰ پا ارتفاع آن است. پیکره‌های عظیم در وسط باز اهورامزدا و اردشیرند که مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند و حلقه شاهی را با دست راست خود گرفته‌اند. مظهر الوهیت تاجی بر سر و عصا در دست چپ دارد.



هفتمن حجاری : اهورامزدا و اردشیر

پادشاه در طرف چپ تاج کروی متورمی بر سر دارد. بین آن دو، دوچهره کوچک است که تقریباً از بین رفته و ظاهرآ کودکاند که پنا بر حدس و قیاس دو فرزند شاپورند که پیش از آنکه او به شاهی رسیده باشد متولد شدند. در عقب پادشاه دو خادم یکی ساییانی در دست دارد، دیگری نگهبانی است با ریشی انبوه

چنان‌که صورتش تقریباً محو گردیده است . در عقب اهورامزدا ، اما در صفحهٔ جدا گانه‌ای که شاید با آن بی ارتباط نباشد دو صورت دیگر دیده می‌شود و چون صورت‌ها بی ریش است سبب این تصور شده است که زن باشند و یکی از منسران چنان راه اغراق پیموده که یکی از آن دو را دختر آرتاپان (مادر شاپور) گمان کرده است ، و دیگری را زن وزیر ارشدیهیر .

من معتقدم که در حجاری‌های اوایل ساسانی چهرهٔ شبیه به زن اصلاً نیست و حدس می‌زنم که این صورت‌های صاف متعلق به خواجه‌های درباری باشد . درست چیز لوحهٔ اصلی بر قسمتی از صخره نیم تنه‌ای حجاری شده که با انگشت به طرف کتیبه‌ای به زبان پهلوی که در ارتفاع زیاد از سطح زمین کنده‌اند اشاره می‌کند .

فلاندن و کست مدعی شده‌اند که این تصویر را ایشان کشف کرده‌اند ، ظاهراً غافل از این نکته که سی سال قبل از آنها موریه واوزلی شرحش را نوشته بودند .

لوحة سوم - شاپور و گارد شاهی - از میان سه نقش آنکه سالم‌تر مانده است
با آنکه صورت‌هارا شکسته‌اند صفحهٔ آخری واقع درست چیز آن فروختگی است . اندازه آن بزرگ تر یعنی ۲۳ پا طول و ۴۱ پا پهنای شاپور اول سوار بر اسب و نه تن از پاسداران عمدۀ‌اش در التزام رکاب‌اند که وضع و قواة آنها را با شکل تخته سنگ متناسب درآورده‌اند . نمای آن به‌کلی نا درست است و تناسب در تصاویر هم به طوری که در حجاری‌های عهد ساسانی فراوان دیده می‌شده است چندان درست نیست ، اما باز از لحاظ شمايل نسبتاً وزین و شباهت با وضع و شکل البسه و اسلحه آن زبان ، این صحنه ارزش خاص دارد .

پادشاه تاج کروی بر سر دارد و موهای او پیچیده است و جامه‌اش با گیره بر سینه چیز تنگ بسته شده است و همچنین نیم تنه چسبان و شلوار جادار که اینک نیک می‌شناسیم ، اسب پادشاه به اندازه طبیعی و با یاراچ‌ها آراسته است . همراهان

غیر از یکی از آنها کلاه بلند گرد بر سر دارند که دارای علاماتی است که شاید نشان درجات ایشان است، سه نفر پیاده اند و برشمشیر بلند تکیه داده اند و بقیه سوارند. راجع به هویت چهره اصلی از روی کتیبه‌ای که به خط پهلوی و یونانی بر سینه اسب هست و آن اولین بار بوسیله دوساصلی کشف شده است و کتیبه دیگر که بر سطح صافی در همان نزدیکی است به شرح ذیل است:

« این پیکره ستایشگر خداوند اهورامزدا شاپورشاه شاهان اعم از آریائی یا غیر آن از نژادها و مذهب‌های گوناگون فرزند پرستنده اهورامزدا اردشیر شاهنشاه آریائی از تبار خدایان و از نسل و نژاد خدائی بابک پادشاه است. »

انتقاد - قبل از آنکه شرح حجاری‌های زمان ساسانیان را در نقش رسم و نقش رجب خاتمه بدهم جadarد نظریه خود را در باره ارزش هنری آن آثار به نحو اجمالیان کنم. نقایص آثار مزبور از لحاظ تناسب و طراحی و پرداختن کار مشهود و نیک آشکاراست. بی‌مهارتی و یک نواختی تصدیع آور در مورد طرح و شکل وجزئیات تصاویر قابل انکار نیست مگر صحنه جنگاوری سواره، باقی مایه خستگی است و فاقد ذوق عالی است تاهم موجب تعالی آثار وهم عامل حسن تأثیر شود.

غیر از این نقایص روی همراهه در آثار هنرمندان عهد ساسانی ابتکار و اصالت نمایان و پیداست که به ارزش هنری آثار خود توجه داشته‌اند و همچنین معلوم است که شیوه کار را از نمونه‌های دوره هخامنشی که در زیر نظر ایشان بوده است اقتباس نموده‌اند، بر عکس کار آنها ابتکار و نتیجه همان عصر و زمانه است و با آنکه شاید تحت تأثیر آثار رومی که ایران در دوره اشکانیان با آن ارتباط وسیعی یافته بود قرار گرفته باشد، اصالت ایرانی خود را محفوظ داشته و به صورت کار و هنر رومی در نیامده است، در صورتی که از جهات نگاره و لباس تابع نفوذ رومی گردیده است چنانکه اثراتش مشهود می‌باشد. اما در آنچه مربوط به وجود پادشاه است که همه جا در میان صحنه قرار گرفته آثار و علائم سادگی و حتی برآزندگی نیک دیده می‌شود، از لحاظ پیکر و قاست شاهانه و اسب و لباس و همچنین

اسلحة و ابزار وضعی را داراست که نشانه پیشرفت بسیار نسبت به آثار قبل از عهد ساسانیان به شمار می‌رود و این به نظر من بیشتر از آن جهت در خور اهمیت است که مربوط به قبل از دوره‌ای می‌شود که گوئی هنری اصلاً در آنجا نبوده است.

با از بین رفتن اشکانیان (ارساید) و تجدیدنیروی آئین دینی ملی تکان جدیدی هم در روح ملی پیدا شده بوده است. چنانکه از نقوش پرجسته زمان پادشاهان نخستین ساسانی دیده می‌شود و همچنین در قصرها و بناهای عمومی که آنها بر پا ساخته بودند. سپس با ردیگر تجدید حیاتی در زمان پادشاهی بهرام چهارم پیدا شد و دوره فترت مجدد نیز با تجدید آثار هنری که شاید تابع نفوذ بیزانسین (رم شرقی) بوده در پادشاهی خسرو دوم یا خسروپرویز به وجود آمد. راجع به تأثیر هنر عهد ساسانی در دیگر کشورها و دوره‌های بعد بعضی از نویسنده‌گان نظریاتی قرین حدس و قیاس اظهار کرده‌اند که من از پیوستن به این دسته خودداری خواهم کرد، ولی یادآوری می‌شود که در این زمینه به کتاب تخیل‌آمیز آقای دیولا فوا و مقاله جالب توجه آقای فنه اسپیرز^۱ در نشریه معماران انگلیس به سال ۱۸۹۲ می‌توان مراجعه نمود.

کتبه‌های ساسانی در تخت جمشید - دو کتبه دیگر نیز به زبان پهلوی هست که در خور ذکر است: یکی دریازده و دیگری دوازده سطر که بر سر درجنوی کاخ داریوش در صفة تخت جمشید قرار دارد و آن راجع است به پادشاهی شاپور دوم و شاپور سوم که نخستین بار اوزلی آنرا در سال ۱۸۱۱ استنساخ نموده و به انگلستان آورده است. کسانی که نوشتۀ‌اند در صفة هخامنشی از دوره فرمانروائی ملوک‌کیدها و اشکانیان یا ساسانیان اثری نیست ظاهراً متوجه این کتبه‌ها نشده بودند.

آثار هخامنشی - حال از آثار ساسانی در دره پلوار توجه خود را به دوره پیش‌تر مسیر تاریخ و زمان معطوف می‌سازم تا موضوع غامض‌تر، ولی جالب‌تر

آثاری را بررسی کنم که در همان حوالی موجود و به با عظمت ترین ادوار تاریخ ایران مربوط است و به وجهی نمایان هر چند که به صورتی ویران کار و حجاری شاهنشاهان هخامنشی - داریوش، خشیارشا و اردشیر را در نظرما جلوه گرمی سازد.

قبل نیز وقتی که در باره مقبره کوروش صحبت شده بود اشاراتی مقدساتی در این باب نموده‌ام. اینکه بعد از آن آثار بسیار کهن و فرمانروایان دوره‌های پیشین بنایرتوالی طبیعی به شرح پا یتحت جانشین برجسته تر وی می‌پردازم.

جهانگردان سابق - جا دارد این بحث را با پیش درآمدی از بعضی نکته‌های کلی در باب تاریخ و وضع چهار دسته از آثار قدیم که در زیر نظر ماست و همه نیز به یک دوره مربوط است و کم و بیش نمونه‌های واحدی را روشن می‌سازد مطرح کنم . خرابه‌های استخر و مقبره‌های سنگی نقش رستم و قطعاتی که در آن جلگه پراکنده است و ستون‌های ایوان تخت جمشید بدون هیچ گونه شک و تردید از یادگارهای جانشین‌های کوروش و مقبره شاهنشاهان نامی است و این اطلاعات هم فقط در دوره‌های نسبتاً اخیر به دست آمده است. به عقیده من اولین باری که نویسنده‌ای اروپائی راجع به خرابه‌های تخت جمشید ذکری نموده است فرایر او دریکوس بود که در حدود سال ۱۳۲۵ میلادی از یزد به خوزستان سفر و در بین راه چنین مشاهده کرده بود :

« شهری به نام کومروم هست که سابقاً از بلاد مهم بود و در دوران قدیم آسیب بزرگی از ناحیه فرمانروایان آن بر روی‌ها وارد شده بود. محیط آن بالغ بر پنجاه میل است. در آنجا هنوز کاخ‌های پا بر جاست، اما از سکنه خالی است» از قرار معلوم فرایر گرامی هیچ گونه سابقه ذهنی راجع به کومروم نداشته، چنانکه . ۵ سال بعد نیز جهانگرد و نیزی جوزقا باریارو، سامسون و رستم را یکی فرض کرده بود و لابد تخت جمشید که وی نام آنرا کاما را نوشته از آثار یهود و بند امیر را هم به حضرت سلیمان نسبت می‌داده، در قرن هفدهم مانند سلو اطلاع پیشri داشته است : « طبقه روحانی شیراز به من افهار داشته‌اند که علمارا عقیده

بر این است که تخت جمشید باستانی چهل سنار داشته و ویرانه‌های کاخ کوروش در آنجا واقع بوده است».

اگر برادران روحانی (سیحی) شیراز با افراد بیشتری رابطه می‌داشتند طی دو قرن آینده آن همه تغییرات متفاوت و بی اساس در باره تخت جمشید به ما نمی‌رسید، زیرا که عده‌ای آنرا بنای لامخ (از بزرگان یهود) و پرخی دیگر مقبره نوح دانسته و بعضی‌ها نیز نوشته‌اند که در اثر انفجار آتش فشان معدوم گردید و باز دسته دیگر آنجا را پرستشگاه بت پرستان نامیده و تاریخ بنای آنرا به ۳۰۰۰ سال قبل منسوب داشته‌اند.

الفبای میخی - به راستی که سایه انبساط خاطر است که در این عصر روشناکی علم و دانش استوار، نظری هم به روزگار گذشته بیندازیم تا بدانیم که دیگران در آن دوره تاریکی با زحمت فراوان چه کارهایی کرده‌اند، ولی این موضوع به هیچوجه از قدر وامتنان ما نسبت به کسانی مانند شاردن و کمپر و لوبرن نخواهد کاست که در اوایل قرن هفدهم و اوایل قرن هیجدهم با خواندن کتبیه‌ها و پی‌بردن به داستان تصاویر بنای‌های هیجانشی خدماتی انجام داده‌اند^۱ و همچنین نیبور که خدمت و کاربنتی بر فضل و دانش وی قادر و اعتبار خاصی به نیمه قرن گذشته داده است، یا نسبت به افرادی مثل ریچ، اوزلی و کرپورتر در اوایل قرن نوزدهم که تصویرها و متن‌های استنساخی دقیق را نخستین بار به اروپا آوردند و بدین ترتیب کار پژوهندگان که بواسطه این اکتشافات بسیار علاوه‌مند و هشیار شده بود آسان شده است.

این توفیق در واقع از خواندن خط میخی بدست آمده است. احتیاجی نیست که من داستان این اکتشافات را که هم نیک شنیدنی و هم بسیار جالب

^۱ چند تن از جهانگردان قرن هفدهم که قصد تألیف و انتشار کتاب به میزان کمی داشتند هنرمندانی را با خود به ایران برندند تا تصاویر مورد علاقه را برای ایشان فراهم سازند که از آن جمله‌اند پیترو دلاواله و کمپفر. هریرت تصویرهای کتابش را در کشور خود تهیه نمود و کار او راجع به تخت جمشید قرین نتایج سرشار بود، استریوس نیز به همین نحو عمل کرده است.

توجه است تکرار کنم و اظهار همین مطلب بس ابتدا پروفسور گروتفند که در آلمان و بعد از او آقای بورنوف در پاریس و پروفسور لارسن در بن (آلمان) و مستقل از کار این حضرات ، سر. هنری رالبنسن که در آن موقع سرگرد بوده در خود ایران رفته رفته با رسیدگی دقیق و صبورانه و با بصیرت برکت آمیز خود از این آثار و علایم که قرن ها سایه حیرت و سرگردانی اهل تحقیق بود نخست به خواندن الفبا و در نتیجه آن کشف خود زبان کامیاب شدند و از آن پس راز و ریوز تخته سنگ های عظیم بیستون و حجاری های تخت جمشید و کتبیه های نقش رستم در نظر اهل جهان آشکار شد و افراد بشر اطمینان حاصل کردند که به خواندن نوشته ها و مشاهده کار دست خود داریوش شاه توفیق یافته اند. از برکت این اکتشافات حیرت آور دیگر دوره حدس و قیاس سرآمد و به جای اصل و ریشه آن آثار بحث و کاوش در باره مضامین این آثار جالب نظر ابدی پیش آمده است و نیک پیداست که این رشته سر دراز خواهد داشت.

تصاویر ممتاز - درین این اکتشاف ها بود که با اقدام بلند نظرانه و روشن فکرانه دولت فرانسه در طبع و نشر پی در پی کلیشه های بسیار ممتاز تکسیه ، فلاندن و کست ، کار تحقیق و بررسی اهل فضل و دانش آسان تر شد. هر چند که در مقابل اثرات فن عکاسی کارایشان و به خصوص کارت تکسیه گاهی خیال انگیز و غالباً نیز توأم با اشتباه است ، باز در قدر و منزلت مقام این هنرمندان بنام ، آنچه سخن گفته شود مبالغه نخواهد بود آن هم به مناسب تلاش کار در سر زمینی است که فقط کسانی مشکلات و موانعش را در پی باند که خود به آنجا سفر کرده باشند .

جای هیچ گونه تردید نیست که خدمات ایشان کار بررسی هنر و معماری ایران را رونق فراوان بخشیده است. در دوره های بعدی صنعت عکاسی هم به پاری اهل تحقیق آمد و با وجود نوری قوی و به همان نسبت سایه سخت تیره مشرق زمین باز تا حال در این زمینه نتایج بی نظیری بدست آمده است. به هر صورت

باید قدر و ارزش آثار والواحی را که استولز و دیولا فوا تهیه کرده‌اند نیک بشناسیم و سپاسگزار ایشان باشیم.

نام واقعی - با وجود همه وسائل و دانش استواری که از این رازها راجع به آن آثار در اختیار ماست باز معلوم نیست چه نام واقعی قدیمی ایرانی را داریوش و جانشین‌های وی برای مقر و کاخ‌های خود که در جلگه‌های مدوس و آراکس ساخته بودند و فعلاً به استخر و پرسپولیس (تخت جمشید) معروف‌اند به کار می‌برند . نام نخستین راجع به شهر و مقر اهالی و عنوان ثانوی خاص کاخ‌ها و عمارت‌های پادشاهی بوده است . اما اسم استخر در هیچ کدام از کتاب‌ها و آثار یونانی دیده‌نمی‌شود و گمان می‌رود که از اصل پهلوی باشد ، در صورتی که کلمه پرسپولیس که عنوان جهانی آنجاشده است تا ظهور اسکندر که دویست سال هم از زیر پاسختن آن بنها گذشته بود شنیده نشده بوده است و بنا بر ارتباطی جنابی رفته رفته رواج یافته است . اینها از سطحی است که هنوز کتبه‌های بیخی به روشن شدن آنها مددی نرسانیده است و بعید می‌نماید که پی‌گیری و کاوش نسل آینده هم به جل آن فایق آید .

تاریخ استخر و تخت جمشید - دستگاه‌های متعدد پادشاهان مختلف هخامنشی را به ترتیبی که در سیر می‌واقع می‌شوند مورد امعان نظر قرار می‌دهیم . با آنکه تخت جمشید در اثر حمله سردار مقدونی به آنجا یک باره شهرتی اروپائی یافت قبل از آن تاریخ کسی در خارج از ایران نامی از وجود آن نشنیده بوده است . پادشاه عظیم الشان بر طبق معمول زمستان‌ها در مقر شوش و تابستان را در آکباتانا سفیران خارجی یا واردین مستحبی را بار می‌داد و چنین می‌نماید که بواسطه وضع معتدل اقلیمی تخت جمشید فقط موسم بهار را در آنجا بسرمی برد تا میوه‌های نوبر پیش‌کش ملت‌های خویش را دریافت و گزارش ارکان دولتش را استماع کند و باج و ستایش اتباعش تقدیم درگاه شود .

ایوان بزرگ با کاخ‌ها و تالارهای آن مخصوص مراسم تشریفاتی بوده نه محل اقامه و کار ، اما بواسطه مجاورت آن با پاسارگاد کوروش و مجتمع اختصاصی

آن بود که براهمیت‌ش بیفزود . در اینجا شاهنشاه رسماً جلوس می‌نمود و در آتشگاه‌های مغان به نیایش اهورامزدا می‌پرداخت و بنا بر روایت ایرانیان در آنجا داریوش نسخه اوستا را که با حروف زر و سیم بر . ۱۴۰۰ ورق پوست گاو، نیک پرداخته نوشته شده بود جا داده بود و باز در همینجا آرامگاه شش تن از پادشاهان هخامنشی واقع است ، ولی در حالی که ایوان را برای برگزاری مراسم باشکوه درباری اختصاص داده بودند اقامتگاه شاهی در حوالی آن بوده و محل اقامت و کارهمه طبقات مردم تاکوهیا به امتداد داشته است .

در خرابه‌های جلگه پلوار که استخر باشد و در اینجا شرح آن بیان می‌شود شاید آثار و یادگارهای عظمت کهن را بتوان کشف کرد . با یورش اسکندر و به آتش کشیدن یک تا چند کاخ آن با فربان وی که من داستانش را به زودی شرح خواهم داد تخت جمشید ناگاه از نظرها افتاد و جز نام چیزی از آن بر جا نماند ، مگر در دوره بی اثر تسلط سلوکید ها (که هنگام برانداختن ایشان باز از این لحاظ اهمیتی احراز کرد که آنتیوش اپیفان ادر سال ۶۴ پیش از میلاد به خارت آنجا پرداخت) باز نام و نشانی یافت و چنین می‌نماید که در دوره فرمانروائی اشکانیان این شهر که در سال ۳۰۰ میلادی مقر یکی از فرمانداران محلی بود نامش به استخر مبدل گردیده ^۱ و در همین جا بر اثر ضعف و انحطاط عمومی آئین ملی ، آتشگاه‌های زردشتی یکی بعد از دیگری دچار حریق شد

Antiochus Epiphanes - ۱

۲ - قصه ایرانی تأییس استخر را به استخر فرزند افسانه‌ای کیومرث نسبت می‌دهد ، اما استخر را به کلمه پهلوی به معنی حوض یا انبار آب منسوب می‌دارند و شاهد آنرا هم انبار عظیمی می‌شمارند که در یکی از سه ارتفاع جالب توجهی در میان جلگه مروودشت هست که می‌گویند عضدالله پادشاه دیلمی در قرن دهم میلادی ساخته . اما از قرار معلوم این نام قرنهای قبیل از ساختن آن انبار وجود داشته ، مگر آنکه تصور کنیم که انبار آب را خیلی پیشتر از پادشاهی عضدالله ساخته باشند و او نقطه آنرا وسیع و تعمیر کرده باشد . در هر حال بهتر است از این مقال در گذریم وفرض کنیم که آنجا به نام دیگر بوده و بعداً با ترجمه تسمیه‌ای محلی تطبیق یافته است .

بهترین شرح راجع به استخر را اوزلی در سفرنامه خود جلد دوم نگاشت .

و همین‌جا معبد آناهید^۱ ربة‌النوع قرار داشته که یکی از کاهنان آن با نام ساسان پدر بابک یا پاپک جد اردشیر بوده که در سال ۲۶ میلادی حکومت اشکانی را بر انداخت و خاندانی را اساس نهاد که هنوز دارای اسم جد او است.

در اثر تجدید نیروی دینی و روح ملی که بواسطه تأسیس خاندان ساسانی پدید آمده بود، استخر بار دیگر پایتخت تشریفاتی امپراتوری شد و با آنکه اردشیر اقامتگاه خود را به گور یا جور (فیروزآباد فعلی) و جانشین‌های او به تیسفون و سلوکیه به بیشاپور و دستگرد انتقال دادند، استخر محل خزانه و آتشگاه خاندان شاهی باقی ماند و در آنجا سر پادشاهان معهور را بردار می‌آویختند.

می‌گویند بوسیله شاپور دوم جمعیت آنجا سخت تقلیل یافت چون وی دوازده هزار خانوار را به نصیبین کوچ داد (بدون شک این حرف خیلی اغراق-آمیز است). هنگامی که اعراب در سال ۲۳۹ میلادی بر ایران تاختند استخراز جمله تقاطی بود که ابتدا با سوقيت در مقابل حمله عمر مقاومت نمود و بعد از پنج سال تسليم شد و مقدار جمعیت آن که پس از شورش بر ضد حاکم عرب و قتل او ترقی کرده بود باز جبراً کاهش یافت. در همان قرن ارگ آنجا بوسیله خلیفه معاویه بر رأس یکی از صخره‌های جالب توجهی که اشاره نمودم بنا شد.

در قرن دهم میلادی سه تن از جغرافی‌دان‌های عرب از آن نام می‌برند یکی مسعودی که در آنجا کتابی حاوی تصویر و تاریخ تمام پادشاهان ساسانی دید که تألیف ابواسحق اصطخری اهل آنجا بود و بنا بر نوشتة او شهری به اندازه متوسط بود با ارگی مستحکم که در حدود یک میل مساحت داشت.

۱ - آناهیتا، آناهید یا تاتاتا که همان آنائه‌تیس یونانی‌هاست خواجه‌های مبدی است که راجع به آن وقتی که درباره کنگاور در جلد اول این کتاب شرحی می‌نوشتم اشاره نمودم که وی ربة‌النوعی بوده که از پایان قرن پنجم قبل از میلاد در کیش رسی ایرانیان همان سهم واثری را داشته که اشارته در میان فئیق‌ها و میلیتا در نزد بابلی‌ها و الیتا در نظر اعراب و افروذیت در میان یونانیان. پنایر قول پلتوتارک مجسمه آناهیتا در تمام شهرهای بزرگ ایران نصب شده بود و می‌گویند اصلش از ارمنستان یا کپادوکیه بوده و ترجمه رایج نام وی به ارتقیس یا دیانا به نظر من صحیح نیست.

مقدسی بخصوص از مسجد آن‌جا یاد کرده است. در پایان قرن مزبور بواسطه شورش‌های پی در پی که در دوره صهیام‌الدوله از خاندان آل بویه رخ داده بود ویران گردید. هرگاه قول حمد الله مستوفی معتبر باشد باید که در قرن چهاردهم تجدید آبادی و عظمت نموده باشد چون وی وسعت آنرا چهارده در ده فرسخ نوشت که کاخ‌های تخت جمشید و همه اراضی سکون از پایتخت هخامنشی در جلگه پلوار تا ارگ استخر را که در قرون وسطی بر بالای تخته سنگ نوک تیز ساخته بودند شامل می‌گشت.

این ارگ را اتابکان فارس زندان رسمی کرده بودند و تا سال ۱۵۷۶ هم به این عنوان از آنجا استفاده می‌نمودند. در سال ۱۶۲۱ پ. دلاواله آنجا را مخرب یافت. راجع به بناهای دیگر غیر از سکو و مقبره‌های تخت جمشید و قبوری که در نقش رستم بر کوه کنده بودند مسافران قرون هفدهم و هیجدهم شرح و بسطی نداده‌اند و این کار اکتشافی آثار قدیم شهر مزبور به عهده جهانگردان دوران جدید افتاده است و آنجا با هر نامی که داشته جمعیت زیادی در دورادور کاخ‌های داریوش و خشیارشا گرد آمده بودند و در زمان چند خاندان پادشاهی نیز چند بار پایتخت رسمی ایران بوده است.

۱ - خرابه‌های استخر - ویرانه‌هایی که باقی است وجهانگردان استخر می‌نامند به دو دسته تقسیم می‌شود : یکی آنهایی که در اطراف پلوار اند کی قبل از اینکه آن رودخانه بین تخت جمشید و نقش رستم به جلگه مروdest وارد شود واقع است ، دیگر ویرانه‌هایی است که بر نپه محاکم یادگزی که سابقاً هم به آن اشاره کرده‌ام واقع گردیده است. بناهای دسته اول بر صفحه‌ای واقع شده‌اند که رودخانه در فاصله محدودی از چاپارخانه پوزه آنرا حلقه وار سیر می‌کند.

جهانگردان در بیان آثار ویرانه‌هایی که باقی است کاخ و معبد و قلعه سراغ کرده‌اند ، ولی به نظر من هیچ روشن نیست که این حدسیات مقرر به صحبت باشد ، اما قدر مسلم این است که ویرانه‌های موجود مربوط به یک

شهر زمان هخامنشی و معاصر با ساختمان‌های مجاور در تخت جمشید و متاخر بر آثار پاسارگاد می‌باشد.

از لحاظ جنس ساختمانی و سبک و پرداختن بنا شباهت تامی با عماراتی دارد که بر ایوان کاخ ساخته بودند هرچند که وضع کار در استخر به‌کلی از قرار دیگر و حتی نا معلوم است.

نزدیک کوهسار در سمت جنویی، بقایای درگاه بزرگی است که با سنگ ساخته‌اند و بدون شک مدخل عمده شهر بوده و آن در وسط دو معبردارد: یکی برای عبور حیوانات و کاروان‌ها و دیگر خیابان دو بر جهت پیاده‌ها. ستون سنگی که این دو راه را از هم جدا می‌سازد هنوز در آنجا مشهود است. اندکی در سمت شمالی آن بقایای ساختمانی کاخی دیده می‌شود مشتمل بر پایه‌ها و قطعات پراکنده و ستون‌های هشت ضلعی و چندین درگاه و شاهنشین و ستونی هم خاکستری فام تیره به ارتفاع ۲۵ پا و قطر دو پا با سرستونی از گاو دوسر نظیر آنچه در تخت جمشید هست و در شوش نیز پیدا شده است. این ستونی که باقی است هم مفتاح بعضی مسائل مهم و هم مصدق شرح قابل توجهی است که مقدسی درباره آن بیان کرده است چنانکه وی می‌نویسد:

« مسجد اصلی استخر (اصطخر) در جوار بازار واقع و به سبک زیباترین مساجد سوریه ساخته شده است، ستون‌های گرد دارد و بر هر ستون سرگاآواست و گفته‌اند که آنجا آتشگاه بوده و بازار از سه جانب آنرا فراگرفته است. »

این بود وضع و حال آنجا در قرن دهم میلادی که شکی در ذهن ما باقی نمی‌گذارد که آن بنای هخامنشی بوده که مسلمان‌ها به مسجد مبدل کردند. کرپورتر و دیگر جهانگردان معاصر نام محلی آنرا که حرم جمشید باشد ذکر نموده‌اند. در سمت شمالی نزدیک رودخانه این خرابه‌ها با بقایای دیواری که کناره‌های نا مرتبی دارد و آثار حلقه‌های نیمه مدوری در یک طرف آن دیده می‌شود و مجرایی که روزگاری آب پلوار به آن می‌ریخته احاطه گردیده است و مثل این است که

این دیوار را خیلی دیرتر از بنای اصلی ساخته باشند و شاید هم در دوره سلطه اسلامی بنا شده باشد. این است جمع خرابه‌های باقی مانده از آن محلی که روزگاری مرکز تجارتی مقر داریوش بوده است. حفریاتی در تل‌ها و تپه‌های آن حدود سکن است به اکتشاف‌های رضایت بخش منجر شود.

سه گنبدان - هنگامی که از صفة تخت جمشید نظر به جلگه مروdest می‌افکریم بر جسته ترین چشم انداز در جلو ما سه برآمدگی سنگی مجزاست که راست از میان جلگه در سافت هفت تا هشت میلی سمت شمال غربی از جلگه برآمده است. قسمت پائین این صخره‌ها دارای دامنه‌های شیب دار است که بر فراز آنها پرتوگاه بسیار تنگی سر به فلک کشیده است و آن به نوک باریک ناهمواری منتهی می‌شود.

این تپه‌ها سه گنبدان نام دارند، اسمی آنها را حمدالله مستوفی در قرن چهاردهم استخراشکسته و سنگوان ذکر نموده و در قرن حاصل فریزر استخراشکوسته و شمگان نام برد و بینینگ استخراش شهرک و کومفیروز و استک غیله و غیلان نوشته است. نولد که، آخرین مرجع ما است و می‌نویسد که تپه وسطی که ارگ استخرا در قرون وسطی و همچنین مخازن آب در آنجا ساخته شده بود اسم، قدیمی اش را از دست داده و حالا میان قلعه نامیده می‌شود. موریه، دوبد و فلاندن بر آن بالا رفته و شرحش را نوشته‌اند. فلاندن آنرا قلعه سرو خوانده است. وی نقشه سه منبع آب را که در قرن دهم آنجا ساخته بودند و اشاره کرده‌ام تهیه نموده.

در ساختمان این انبارها از فرو رفتگی و برآمدگی‌های طبیعی کوه استفاده شده است و بدین مناسبت مارا به یاد حوض‌های معروف جنات عدن می‌اندازد. بر همین تپه بقایای درگاه برج و باروهای کاخ قدیمی هست و همین آثار و خرابه‌ها بر صخره شهرک نیز که مجاور آنجاست دیده می‌شود. ارتفاع آن از کف جلگه ۱۲۰۰ پاست و گمان می‌کنم که تمام مساحت بین استخراش قرون وسطی و دوره هخامنشی در یکی از ادوار گذشته کم و بیش بوسیله افرادی در حومه و توابع آنجا مسکون

بوده است که همه اسم واحدی داشتند و شهری که به رسم و روال مشرق زمین شامل آلونک‌های گلی سست بنیاد است زود و آسان از روی زمین نا پدید بی‌شود .

۲ - مقبره‌های پادشاهان در نقش رستم - اینکه توجه خود را به دیوارهای سنگی حسین‌کوه معطوف می‌سازیم به آن قسمتی که محتوی قبرها است که تقریباً ۲۰۰ پا طول آن است و در بالای لوحه‌های منقور پادشاهان ساسانی مقبره‌های ممتاز پیشینیان آنهاست که قدر و مقام بیشتری داشته‌اند .

این آرامگاه‌ها چهارتا است و غیر از دوی از سمت شرقی که مقبره داریوش فرزند هیستاسب است علایم عمومی بقیه هم از جهت بنا و هم آرایش چنان به یکدیگر شباهت دارد که وصف کردن یکی مثل تعریف کردن همه آنهاست .

حسین‌کوه که در بلند ترین نقطه ۸۰۰ پا از کف جلگه ارتفاع دارد در انتهای غربی این بلندی به ۲۰۰ و حتی ۱۰۰ و کمتر می‌رسیده و در جبهه تا به حد نصف و دو سوم ارتفاع کلی تنزل می‌نماید . در آنجا رو به جلگه ، معماران شاهی در قسمت فرو رفتگی صخره جایگاه تابوت‌های پادشاهان را کنده‌اند . از پیرون ، این مقبره‌ها نمای صلیب عظیمی را دارند که بسته به وضع طبیعی کوه اندازه آنها کم و بیش تغییر می‌یابد ، لبه‌های صلیب ارتفاع متساوی دارد یعنی ۴۴ پا که جمعاً ۷۲ پا می‌شود و در حالی که قسمت بالا و پائین ۳۵ پا پهنا دارد ، لبه میانه یا متقابله از یک سرتاسر دیگر ۹۹ پاست .

قسمت زیرین مقبره هم بر طبق معمول ۳۵ پا از کف زمین بلند تر است و کسی از آن و بخصوص سر در قسمت میانه ، بالا نتواند رفت ، مگر آنکه باطناب او را بالا بکشد و چنانکه خواهیم دید جنازه شاهی را نیز به همین ترتیب بالا می‌بردند . مسافران متعددی که در این قرن از قسمت داخلی مقبره‌ها دیدن نمودند ولی تاحد مطلوب به مقصود خویش نرسیدند .

علایم خارجی - علامت‌های مقبره‌ها از پیرون به شرح ذیل است: در قسمت پائین صلیب تراشیدگی است با پنج تا شش پا عمق و قسمت تحتانی عقب آن عمودی است بدون هیچ گونه آراستگی و تزئین، سپس دهانه میانه است که در گاه مقبره در آنجا است و شکل حجاری نمای کاخ‌های هخامنشی را دارد، چهار سر ستون گاو نیمه جدا برسکوئی قرار گرفته با شکاف عمیقی در تخته سنگ به‌این صورت در آورده‌اند بر بالای آن ستونی است حاوی کتیبه که با تراش‌های ظریفی آراسته شده است. درین دو ستون وسطی، در گاه واقع است که به شکل صندوق تراشیده‌اند و سبک تزئین قسمت فوقانی آن بی‌چون و چرا از آثار مصری اقبالی گردیده است. در گاه از طرف خارج به چهار جزء تقسیم شده سه قسمت فوقانی آن هیچ وقت به مرحله حجاری نرسیده و یک پارچه سنگ است و صخره تحتانی را که در حدود چهار پا ارتفاع دارد به قصد مدخل شکافته‌اند و رأس آن با قطعه سنگی که بر محوری قرار گرفته بود مسدود شده.

این سنگ دیگر در آنجا نیست و روزنه قبر که بواسطه دست خوردگی‌ها آسیب کلی دیده نقطه سیاهی در وسط نمای بنا به نظر می‌رسد. اما مهارت و استادی در کار طاقچه فوقانی دیده می‌شود و در آنجاست که اثر مهارت در کار نمودار است و قسمت حاوی کتیبه چنانکه بیان شده است برآمدگی یا تاج درخور ملاحظه‌ای دارد که شامل دو طبقه است و در هر کدام چهار تصویر مندور گردیده (بیست و هشت تا در دو ردیف) که بازوan را برای نگاهداری جسمی که در بالای سر آنها است بلند کرده‌اند.

این تصاویر در جامه‌های گوناگون از اقوام مختلف است. طاقچه این ایوان را که بدون شک اقتباسی از سکوئی است که تاج خسروانی بر آن قرار گرفته به وجه حیرت‌انگیزی دندانه دارکنده‌اند و رأس آن به سر شیر یا گاو متله می‌شود و بر نوك آن دو چیز دیده می‌شود. در طرف چپ نیز ایوان کوچکی بر سه پله واقع گردیده که شاهنشاه در آنجا بر پا ایستاده، اندازه قامتش هفت پاست در جامه پادشاهی و تاجی برسر و در دست چپ کمانی دارد که ته آن بر زمین است

و دست راستش به علامت سوگند یا نیایش به طرف چیزی که در بالای سر در نضا شناور است بلند شده و به طوری که حالا از کتبه های آنجا نیک آشکار است اهورامزدا، پروردگار است که نظیر آن در مقبره های آشوری هم دیده می شود. مظہر الوہیت به صورت انسان و نیم تنہ مجسم گردیده که سر و آرایش آن با همان وضع و هیبت پادشاهی است و قسمت تحتانی بدن را پرها فرا گرفته است، حلقه ای بر دور سینه او است و ستون های دراز نور در عقب او تابان است و بال هائی اورا در هوا نگاه داشته است.

این شعایل رو در روی پادشاه قرار گرفته و دست خود را به علامت خیر و دعا در باره او بلند نموده است و حلقه پادشاهی را در دست دیگر دارد و در عقب اهورامزدا نیز چیز دیگری به صورت برجسته در طاقچه حجاری شده و آن آتشگاهی است که شعله های جاویدان چون درخت کاجی تعجم یافته است. در گوشة فوقانی سمت راست قرص خورشید در آسمان درخشان است و این نکته را هم باید افزود که در ایوان بر دو پهلوی صیخره در سه ردیف قائم تصاویری تک و با هم حجاری شده است که با اسلحه یا بی سلاح از پاسداران پادشاهند.

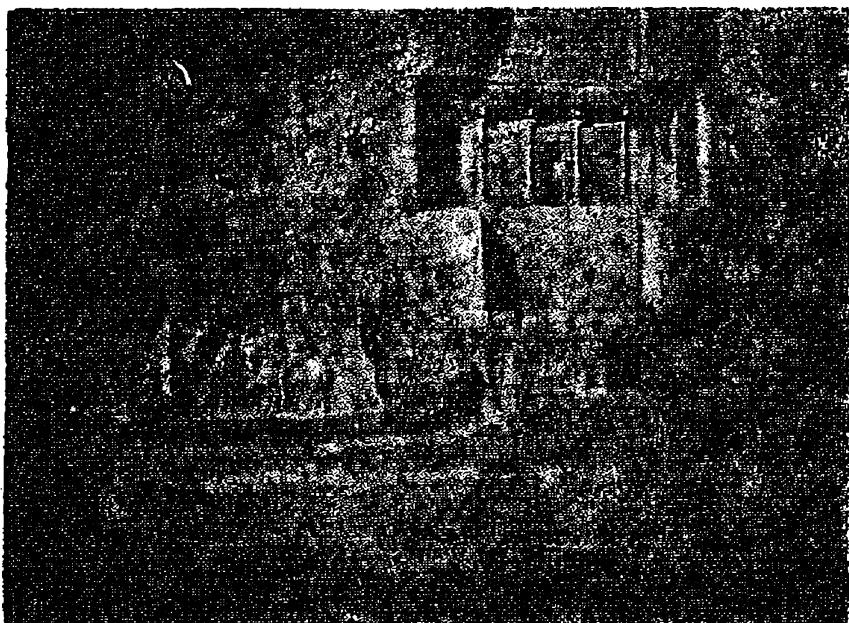
وضع داخلی - ترتیب داخلی این مقبره ها قدری متفاوت است و آن پستگی به طرحی دارد که استاد کار در نظر داشته و یا تعداد جنازه هائی که می خواسته اند در آنجا دفن کنند، ولی وضع اساسی بناها تفاوتی ندارد یعنی باید با قد دولا از درگاهی کوتاه وارد شد. مسافری را که راهنمای اهل ده مجاور باطناب بالا کشیده باشند ابتدا به راهرو که معمولاً سقف صافی دارد وارد می شود، گاهی این سقف منحنی است که بر کوه کنده اند بعد از این راهرو و مشرف به آن رواق - هائی است که در هر کدام چاله عمیقی است که سرپوش سنگی دارد و به قصبه ملحفه سلاطین تهیه شده بوده است. حداقل تعداد این قبور در مقبره های هخامنشی نه تا است، این چاله هارا از صدها سال پیش تاراج کرده اند و دیگر در آنجا چیزی برای اهل کاوش باقی نمانده است، درون مقبره تیره و تار و ماپه افسرده ای است و مثل قبور اهرام مصر بی رزنه و حشرات هم بسیار دارد.

مقبره اولی - خصایص هر یک از این مقبره‌های سلاطین را می‌توان جداگانه مورد توجه قرار داد. مقبره اول که از سمت مشرق نسبت به قبور نقش‌رستم اولین مقبره است جهتی مخالف دارد و در فرو رفتگی عمیق تیخته سنگی کنده شده است و رو به غرب است نه سمت جنوب؛ از این رو وقتی که من آنجا را بازدید می‌کردم باب کار عکاسی نبود و شیب سنگ به قدری تند و سریع است که حتی بلدهای پا بر هنگ محلی نیز نمی‌توانند از آن بالا بروند تا دیگران را با رسماً بالا پکشند و در هیچ جا هم نخوانده‌ام که مسافری اروپائی داخل آنرا دیده باشد.

برای رسیدن به این مقبره نرdban یا منجنيق لازم است و همین مانع دسترسی به آنجا و بعلاوه عدم تابش آفتاب خیره‌کننده چشم در نیمه روز، نسبت به مقبره‌های دیگر محفوظ‌تر مانده و چنین می‌نماید که استادی تیشه‌کار فقط چند روز پیش آنرا پرداخته است.

مقبره داریوش - به ترتیب ردیف مقبره بندی جالب توجه ترین همه آنها است از آن جهت که بنا بر رازی که کتبه‌های میخی برای ما باز نموده‌اند مدفن یکی از بزرگترین شاهنشاهان ایران داریوش فرزند هیستامب است و این معنی از سه ردیف کتبه‌های میخی به سه زبان پارسی، ایلامی و آشوری که در فاصله بین ستون‌های مرکزی ایوان و قسمتی از سطح فوکانی صخره که بر بالای سر پادشاه است استنباط می‌گردد. خطوطی که بر دیوارها نقش شده بود خاصه متن پارسی با مرور زمان آسیب فراوان دیده، ولی باز از مضمون این نوشته‌ها چنین اطمینان حاصل می‌شود که سخنان خود داریوش را می‌خوانیم که به درگاه اهورامزدا احترام و نیایش تقدیم می‌دارد والقاب و تبار خویش را بر می‌شمارد و نام کشورهای امپراتوری پهناور خود و ملت‌های را که به او خراج می‌دهند شرح می‌دهد. بنا بر این افرادی که در جامه‌های گوناگون و از ملت‌های مختلف‌اند که نقش آنها بر پلکان شاهی دیده می‌شود از مردم دیارهای متعددند که وی را پادشاه و شاهنشاه می‌شناسند.

این مطلب در سال ۱۸۸۵ به ثبوت پیوسته است، زیرا که حضرات باین^۱ و هوئی^۲ دو تن از همکاران آقای دیولا فوا بوسیله منجنيق به آنجا بالا رفته و نام ساتراغ نشين های متعدد را که در زیر قدم بعضی تصاویر منقول شده است کشف نمودند. داخل مقبره داريوش را چند تن از جهانگردان اين قرن دیده اند و گمان می کنم كريپورتر نخستين کسی بود که پي برداشته آنجا قبر فرزند هيستاسب می باشد. وضع داخلی مدفن از دیگر قبرها بکلی متمایز است، زیرا که رواق ها و چاله های متعدد ته نه عدد محل جنازه های دیگر دیده می شود که سه تا از آنها در رو بروی مدخل و نیک معلوم است که از اول گنده بودند و حال آنکه در فضای سمت چپ جای شش جنازه دیگر است که ظاهراً بعدها افزوده شده است.



آرامگاه داريوش کبیر

در اين مقبره که در سينه کوه واقع است حالت تأثر به انسان عارض می شود، زیرا که علاوه بر آن وجود بزرگواری که آرامگاه به نام اوست اين موضوع نيز يك ماجراي واقعی تاریخ است که تا هفت سال پس از وفات پادشاه

آنچا مأمن خواجه باوفای داریوش شده بود که باوجود همه گونه ترغیب باز قبر سرور خود را ترك نموده است.

شاید از این ماجرا هم جالب تر خاطره واقعه غم انگیزی است که در موقع فراهم ساختن مقبره پیش آمده بود و هنگامی که از پائین بر آن بنا نظاره می کنیم تصویرش در ذهن ما منعکس می شود ، چون پدر و مادر شهریار اظهار علاقه کرده بودند که جریان ساختن قبر را تماشا کنند ، پس داریوش شاه امر فرسود چهل تن از مغها بوسیله رسیمان ایشان را برای ملاحظه مقبره بالا بکشند و بطوری که می گویند نفرات روحانی چون ناگهان ماری در آنجا دیده و ترسیده بودند رسیمان را رها و دو وجود محمول را سرنگون و قربانی کردند . آن چهل نفر گناهکار هم با آنکه خرقه روحانی بر تن داشتند به مرگ محکوم شدند.

مقبره های سوم و چهارم - کار حجاری مقبره سوم از لحاظ اینکه نیک محفوظ بانده بسیار درخور توجه است ، در تخت جمشید هیچ چیزی از وضوح و تازگی ستون هائی که در ایوان است و سر ستون گاو بر آن است بارزتر نیست و یا ستون هائی که بر زوایای تختگاه است و حال آنکه نمای مقبره چهارمی بیشتر از سایر قبرها صدمه دیده ، ستون ها و سر درها تغییر صورت داده است و همچنین است ستون هائی که پایه ایوان است . در این مقبره بیشتر از سایر قبور کاوش هائی معمول گردیده است ، زیرا که آسان تر می توان بر آن بالا رفت.

سروان سوزرلنده و سر. اوژلی و سرهنگ دارسی و سر. رابرت کرپورترویارن - دوید و فلاندن و مونزی از جمله سیاحان اروپائی اند که در این قرن بر آن بالا رفته اند . سه رواق طاق دار در عقب آن است که هر کدام حاوی قبری است و سرپوش های سنگی قبرهارا شکسته یا برده اند . هیچ کدام از مقبره ها مگر قبر داریوش که بدون شک قدیم تر از همه است کتیبه ای یا اثری که هویت آنها را معلوم سازد ندارد و هیچ دلیل درستی هم در دست نیست که سه تن جانشین داریوش یعنی خسایار شا و اردشیر اول و داریوش دوم آنها را فراهم ساخته باشند و یا اینکه بتوان گفت که این قبرها در چه زمانی بنا شده است .

نمونه مسبری - از بیان همه مقبره‌های هخامنشی تنها این چند قبر شاهی وضع و شکل مذهبی دارند. در تخت جمشید پادشاه به کاخ یاتالار بار ورود ویا برای تقدیم شدن درود و احترامات از ناحیه بندگان خویش جلوس می‌کند. دریستون



سویین و چهارمین آرامگاه‌های شاهی

به مناسبت پیروزی بر سرکشان مدعی خاندان خود جشن برپا میدارد و از هر دو بابت به درگاه خداوند توانا سپاسگزاری می‌نماید، ولی در این مورد خاص به کاری ستضمن نثار و قربانی مبادرت می‌ورزد.

وی که وجودی مزدا پرست است سور جهانیان، ولی بندۀ پیشگاه اهورامزدا است. از جهت انتخاب محل آرامگاه و ترتیب دفن و آرایش خارجی مقبره مناسب با دعاوی قرین قدر و جلال پادشاهی خاندان هخامنشی است که هنوز با گذشت ۲۵ سال درگوش ما طنین انداز عظمت مقام شاهنشاه بزرگ است. در میان مقبره‌های شاهی که من در دیارهای مختلف جهان دیده‌ام کمتر دستگاهی بوده که دست آدمیزاد بوده و در هیچ کجا نیز مانند این قبور نفوذ طبیعت مؤثر و جالب توجه نبوده است. در اینجا ناگزیر وجه مقایسه‌ای با مقبره‌های سنگی سحر واقع در

تب^۱ پیش می‌آید از این لحاظ بایستی که آرامگاه‌های نقش رستم و تخت جمشید مستقیماً زیر تأثیر و از روی نمونه‌های جلگه نیل ساخته شده باشد.

بطوری که دیده‌ایم قبرکوروش در آرامگاه برجسته و رفیعی قرار گرفته است. این موضوع که کمبوجیه به چه وضعی دفن شده است اطلاع درستی در دست نیست. اما داریوش بنا بر تجربیاتی که اسلاف او از سفر رزمی مصر به دست آورده بودند و از روی اطلاعاتی که مصری‌هاداده بودند و شاید هم حضور استادانی از آن دیار مقبره‌ای نیک برآزنه بر پا ساخته است و در حالی که دسترسی به آن برای ابني‌بهر خالی از اسکان نیست باز آنرا چنان فراهم ساخته است که همواره نمودار عظمت جاودانی وی باقی بماند.

در اینجا هم وجه تشابه و هم دلیل تفاوت به نظر می‌رسد. پادشاهان هردو کشور در مقبره‌هایی که بوسیله رنج و کار بسیار افراد بشر و با هزینه‌گزار فراهم آمده است در سینه کوه مدفون شده‌اند تا جنازه آنها دستخوش لطمہ و گزندی واقع نشود، اما در حالی که اجساد مویانی مصری در محلی که دور از نظر و دسترسی انسان نهاده شده بود و در نتیجه آراستگی آن فقط به قسمت داخلی مقبره محدود گردیده است و غرض هم این بوده است که چشم بشر بار دیگر بر آن نیافتد، شرع و آئین زرتشتی باجهد و اهتمام تمام عظمت قدر و مقام شهریار متوفی را به رخ اهل عالم می‌کشد و اگر نمونه‌ای مصری مورد علاقه و کنجه‌کاوی باشد بهتر است آنرا در میان مقبره‌های جلگه نیل و صخره‌های بنی حسن جستجو نمود، نه در راهروهای طاقدار ساخته و پرداخته جلگه آرامگاه پادشاهان.

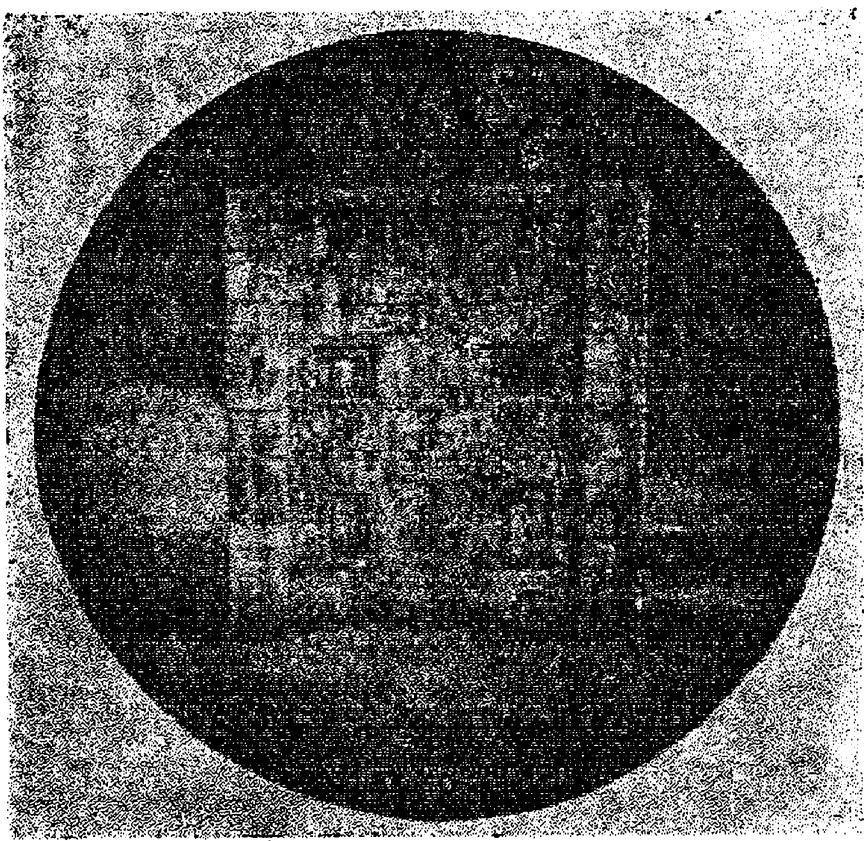
شرع و آئین زرتشتی - در اینجا قهراً این پرسش پیش می‌آید که چگونه است پادشاهانی که کیش زرتشتی داشتند طرقدار و بانی مقبره‌های شده‌اند که به هیچ وجه با موازین معروف منع ونهی این آئین درباره دفن کردن جسد سازگار نیست؟ درقبال این سؤال وارد، سعی خواهی کرد جوابی بدهم. نخست باید این نکته را در خاطر داشت که اوستای معروف زمان ما فقط از دوره نخستین پادشاه

سازانی اردشیر باکان (۴ - ۲۲۶ میلادی) تدوین یافته است و اجرای تام و تمام قواعد زرده‌شی برشد تدفین خواه از راه سوزاندن جسد یا به خاک نهادن آن که سبب آلودگی عناصر اصلی و نیمه الهی طبیعت می‌شود فقط از آن موقع مرسوم و مجری شده است.

در عهد داریوش اثر و نفوذ‌کیش اوستائی به همان اندازه نبود که بعد آ پیش آمده است و شاید هم مقررات آنرا به نحو تام و تمام درباره طبقه منع هامرعی میداشتند. باری فرمانروائی که یکی از مدعیان شخصی خویش را از میان پیروان آن‌کیش بر انداخته بود لابد زیر بار قواعد ناهنجار آن طبقه نمی‌رفته است. جسد سوزانی، چنانکه هرودوت نقل می‌کند چون باقدر و حرمت عناصر خداوندی منافات داشته منع شده بوده است. پارسیان بی اندازه بیهوت شده بودند وقتی که شنیدند کمبوجیه جنازه آمازدگی را به آتش کشیده بود. نهادن جسد در دخمه که طعمه پرندگان شود از قدیم مرسوم بود و در مورد افراد عادی استخوان مرده را به قصد پیش گیری از پراکندگی، بومیائی و سپس دفن می‌کردند و همین نحوه تدفین اتباع خویش را سلاطین در مقبره‌های سنگی انجام می‌دادند و بدین طریق بود که این رفتار تجاوز نمایان نسبت به آئین مزدایپرستی در زیر سایه و اثر نام خود او وقوع یافته بوده است.

می‌گویند آتشگاه بود - مقابل قبرهای شاهی سومی و چهارمی در نقش رستم برآمدگی نیمه ساختگی دیده می‌شود. در روی آن محل روی روی مقبره‌چهارمی که در انتهای غربی است ساختمان چهارگوش خاصی است که غرض از بنای آن مورد اختلاف نظر است، ظاهراً اروپائیان به استناد دلیل زرده‌شی‌ها یا آتش پرستان چون درون این ساختمان از دود آتش سیاه شده است در سراسر این قرن آنجا را آتشگاه پنداشته‌اند. اهالی محل در دوره‌های مختلف گاهی آنجا را کورنی خانه (کرنای خانه؟) یا نقاره‌خانه و زبانی هم کعبه زرده‌شی نامیده‌اند که نام اولی ناشی از عادت ابلهانه کلانی است که روستائیان ایرانی در تسمیه اسامی و اصطلاحات دارند و عنوان ثانوی نیز تکرار همان سنت و روایی است که اشاره کرده‌اند.

این بنا شامل برجی است چهارگوش که طول هر ضلع آن ۲۳ پا و نیم است و از جرزهای سفید سنگی که با مرمر قابل اشتباه است ساخته شده است. ارتفاع آن از کف واقعی که در زیر خاک پنهان و قسمتی از آن بعد از حفاری پانزده سال پیش پوسیله معتمدالدوله والی فارس خالی مانده است ۳۵ پا است. سه جبهه



آرامگاه (به غلط نامیده شده آتشگاه) در نقش رستم

این بنا پاک و سفید است، ولی تورنیگی هائی دارد که مثل قاب پنجره یا طاقچه است و در آن تخته سنگ سیاه گذاشته اند و جمعاً شش تالاست. دو پنجره زیرین مستطیل و وسطی مربع و پنجره های فوقانی هم مربع، اما قدری کوچکتر است که در زیر گچ بری دندانه داری واقع است که در گردان گرد رأس بنا دیده می شود و سطح نما هم از چندین حفره و روزنه یک شکل خاصی پوشیده شده است که

هر کدام از یک تا چهار پا طول و پنج پا و نیم پهنا و یک پاو نیم عمق دارد و ظاهراً این حفره‌ها و طاق‌ها به قصد تزیین بوده است.

جبهه چهارسی که مقابل مقبره شاهی است و از همان جا می‌توان به داخل بنا رفت درگاهی دارد با ارتفاع شش پا و عرض پنج پا و در اصل شانزده پا بلندی داشته و حالا تا دوسوم این بقدار از کف زمین بالاست و سابقاً با پلکانی به رأس آن می‌رفته‌اند که اطاقی در آنجاست به مساحت ۱۲ پا مربع و ۱۸ پا ارتفاع. کف اطاق را با تخته سنگ‌ها فرش کرده‌اند و سقف صاف آن هم با دو قطعه سنگ فرش شده است، ولی قسمت خارجی، طاق ضربی دارد و چهار تخته سنگ در آنجا به کار رفته که یکی از آنها را زلزله اوایل این قرن از جا کنده است. قسمت زیرین برج بسیار محکم بنا گردیده و بعضی از سنگ‌ها را به احتمال گنجی بابی کنده‌اند.

از قرار معلوم درگاه بواسطه سقوط سنگی که بر محوری متکی بوده مدتی مسدود مانده و خط و شیار آن هنوز دیده می‌شود و آقای دیولا فوا کشف نمود که بر کف اطاق قسمت لیزی بوده که با کمک چرخ، اجناس سنگین را می‌توانستند به داخل بکشند. اینها مشخصات عمده برج مذبور است که در آن حوالی منحصر به فرد نیست چنانکه در مورد محلی بنام زندان در پاسارگاد ساختمان مشابهی بوده است، اشاره نموده‌ام.

برج سومی در دامنه کوه پیر مرد واقع در یازده میلی جنوب شرقی فسا است.

غرض از ساختمان آن چه بوده است؟ - اینک رسیدگی این مطلب پیش می‌آید که آنرا برای چه قصد و منظوری ساخته بودند. از نحاظ من تردیدی نیست که آتشگاه نبوده است، زیرا که هیچ گونه شباهتی به آتشکده‌های ویران و یا آتش‌پر سکه‌ها دیده می‌شود ندارد. تازه چه مقصودی سکن بود از برآفروختن شعله‌های مقدس در آن سکان تاریک زندان مانند که درز و راهی به هوای آزاد نداشته است در میان باشد؟ فلاندن و کست تصور نموده بودند که این طاق شاید برای حنوط پاشیدن و آماده ساختن جنازه پادشاه قبل از نهادن آن در مقبره که

روپرتوی همانجا بوده به کار می‌رقته است. اگرچه در سورد دیگر دلایلی در اثبات این عقیده اظهار نمودم که نعش کوروش را موبایلی کرده بودند باز در هیچ‌جا و کتابی نخوانده‌ام و یا در خود اوستا اثری نیست که دال بر صحبت این قول و رعایت و رواج چنین رسم و قاعده‌ای باشد و بر فرض هم چنین مقصودی درین بوده چرا درجای تاریک و مسدود که انجام منظور در آنجا خالی از اشکال و محظوظ نبوده بایستی این کار شده باشد.

رالینسن گمان کرده است که شاید آنجا خزانه شاهی بوده است. این سطلب هم حدس است که دلیل استواری در تأیید آن نمی‌توان یافت، چون معلوم نیست که چرا گنجینه‌های شاهی را به جای داخل شهر که به گفته دیودور^۱ در همان جا هم بوده در جوار مقبره‌ها قرار داده باشند. با آنکه چنین خزانه‌ای در پاسارگاد وجود داشته است به چه سبب در نوبندجان نیز آنرا ساخته باشند.

دیولاکوا نظری را که بیشتر مقرن به حقیقت می‌نماید اظهار نموده است که آنجا آرامگاه بوده و جنازه پادشاه را موقتاً در آنجا امانت می‌نهادند تا تحلیل بروند سپس به آرامگاه ابدی که در صخره مقابل بود انتقال می‌دادند. اما باز می‌توان گفت که دلیل و شاهدی برای وجود چنین رسم و کاری در دست نیست و بدین طریق حکم اوستاهم در باره عرضه داشت جنازه در فضای آزاد مجری نمی‌گردیده است. بعلاوه این برج به هیچ وجه شباهتی به دخمه چنانکه دیده و یا تعریف شده است ندارد.

اکتشاف خود دیولاکوا نیز اگر صحیح باشد (من بدبختانه این موضوع را قبل نشنیده بودم تا در محل، اقدام به تحقیقاتی کرده باشم) نظریه دیگری درباره طرز تدفین دائمی بوسیله کشاندن چیزی سنگین و یا خود تابوت به داخل آن غرفه اظهار کرده است، هر چند که فعلاً علامت و اثری در این زمینه به نظر نمی‌رسد، لذا من چنین استنتاج می‌کنم به شرحی که قبل اشاره‌نمودم شباهت آنرا با مقبره‌های لیقیه (لیکیه) تأیید می‌نماید که این دستگاه و آنها نیز که در پاسارگاد و نوبندجان

وجود داشته مقبره‌ای متعلق به شاهزادگان بوده است و شاید هم نمونه‌ای ازشیوه تدفین بسیار قدیمی به شمار می‌رفته که بعداز ساختن مقبره‌ای که به فرمان داریوش فراهم شده ازین زمانه است.

آقای پروکه حرفش خوشبختانه در تأیید نظر این جانب است دلایل پیشتری اظهار و استنباط می‌نماید که زندان در پاسارگاد بطوری که آقای دیولا فواگمان کرده است مقبره کمبوجیه پدر کوروش بوده به همان نحو، نظیر آن در نقش رستم نیز قبر هیستاسب پدر داریوش بوده است.

آتشکده - پیش از آنکه سر انجام با حسین کوه تودیع کنیم آثار دیگری نیز هست که باید مورد توجه قرار داد و دو تا از آنها به هیچ وجه خالی از اهمیت نیست و در انتهای غربی رشته کوه به آن برخورد می‌کنیم و آن در برآمدگی تخته سنگی منحصر به فرد دیده می‌شود که حجاری کرده‌اند بدون اینکه پایه یا سرستونی داشته باشد.

ارتفاع آن پنج پا و نیم و قطر آن یک پاو نیم است و معلوم نیست که به ساختمانی تعلق داشته و شاید هم اثر یاد بود یا نذری است. در نزدیکی همانجا بر بالای صخره محوطه‌ای چهارگوش و سطح هست که بوسیله پلکان به آنجا بالا می‌روند و گمان می‌رود که دخمه بوده است. در شصت قدمی آن مکان در زاویه تخته سنگی در جهت شمالی دو آتشکده دیده می‌شود که وجودشان قابل تردید نیست با اندازه‌های متفاوت پهلوی هم بر رأس صخره‌هایی که تاکف جلگه ۱۳ پا ارتفاع دارد، کنده شده‌اند.

یکی از آنها دارای پنج پا و نیم دیگری پنج پا ارتفاع است، جناحین آنها بی‌شباهت به طاق نیست و در هر گوش‌های ستونی به نظر می‌رسد و بر نوک آن محلی شبیه به سنگر دیده می‌شود که جای سوخت بوده است، با یک پا پهنا و هشت اینچ عمق و البته کاملا از آن قبیل آتشکده‌ها نیست که در حجاری‌ها و یا بر سکه‌ها دیده می‌شوند و بعيد است که این دو اثر از قدیم‌ترین یادگارهای مزدا پرستی

در ایران باشند. موریه می‌نویسد که قدری جلوتر از آنجا چند روزه و پنجه هم دیده است به اندازه‌های مختلف، اما یک طرح و شکل و کتیبه‌ای نیز در بالای آنهاست که در فرو رفتگی کوه‌کنده شده است. من متوجه آن نشدم، ولی کرپورتر که دیده بوده، کتیبه‌ای وجود نداشته است.

۳ - خرابه‌هایی که در جلگه مانده است - تا اینجا رسیدگی خود را درباره اینیه و آثار سمت شمالی جلگه مرو دشت تمام کرده‌ایم و به طرف پلکان و عمارت بزرگی که هدف فعلی ما است و هسپارشده به شرح داستان برجستگی پایدار آن می‌پردازیم و در سر راه آثاری را که در خارج از حوزه خود تخت چمشید و مشتمل بر سه اثر است مورد توجه قرار می‌دهیم.

در جلگه سمت شمالی پلکان در نیمه راه بین نقش رستم و تقریباً روپری نقش رجب بنایی از سنگ سفید یا جرزهای عظیم که هر کدام ده‌پا طول و چهار پا ضخامت دارد در دو طبقه دیده می‌شود که مرتبه تحتانی لبدای به اندازه دو پا چلوتر از طبقه بالا دارد. سطح طبقه فوقانی سی و هفت پایی مربع و ارتفاعش از سطح جلگه هشت پا است و اهل محل آنرا تخت رستم و گاهی تخت طاوس می‌نامند و عنوانی است که مأخذ و مفهوم درستی ندارد و در ایران معمولاً به غالب خرابه‌های قدیمی اطلاق می‌شود.

حدس زده‌اند که شاید آنجا پایگاه آتشکده‌ای بوده، اما این حرف به هیچ‌وجه قابل تأیید نیست. در نیم میلی پلکان در سمت شمال و نزدیکی صخره‌ها یک درگاه سنگی باسر در و دیواره‌های سنگی هست که پیکری روحانی را در ردای بلند بالای سردر به صورت برجسته‌ای کنده‌اند، شبیه به آنچه در سردرهای تخت چمشید و در خرابه قصر ابونصر در نزدیکی شیراز دیده می‌شود. خرابه سومی چندین سال است که از بین رفته، ولی محل آن هنوز معلوم است و میاحان ساق از کمپفر تا لوین و دیگران از آن اسم برده‌اند و جا دارد ذکری از آن به میان آید و آن تک ستونی است که برپایه‌هایی در سمت جنوب غربی جلگه تخت چمشید قرار-

گرفته و شاید از بقایای ساختمانی باشد که از بین رقته است و ایلات صحرانشین آنرا فرو انداخته‌اند تا از میله‌های فلزی که در آن به کار رفته استفاده نمایند.

۴ - تخت جمشید - سیرو برسی ها اکنون مارا به خود ایوان و کاخ رسانیده است که با خرابه‌های حوالی آن بیش از دو قرن پیش به این طرف همان تخت جمشیدی شناخته شده است که اسکندر تسخیر کرد و طعمه آتش ساخت و در پنجاه سال اخیر هم بنا بر کتیبه‌هایی که بر آثار آن دیده می‌شود همان بنای‌هایی است که نخستین پادشاهان هخامنشی برپا ساختند.

این مسئله تاریخی که آیا واقعاً همین کاخ و بناها بود که سردار مقدونی به آتش کشیده و آنجا واقعاً قلعه و ارگ تخت جمشید بوده‌است که عده‌ای از نویسنده‌گان قدیم شرح و بسط وافی راجع به آن باقی گذاشته‌اند و اینکه آیا کارهای ساختمانی اش تمام و کامل شده بود و به چه وضع و ترتیبی دچار آسیب و انحطاط گردید مطالبی است که جوابش را تا انجام تعریف خرابه‌های کنونی که از این راه اطلاعاتی در دسترس ما خواهد افتاد به تأخیر خواهم انداخت و همچنین مطالب فنی و هنری که از این آثار استنباط می‌شود و فقط قسمتی از آن تا به حال روشن گردیده است مثلاً از آن جمله این مطلب که طرح و منشأ ایوان و تالارهای آن از کجا اقتباس شده است و اصل و نوع و مقصود و کیفیت سنگ تراشی و کنده-کاری که سراسر این ابنیه را مزین نموده و آن بناها و آثار متعدد با چه هدف و منظور ساخته شده‌اند در موقع خود یعنی هنگامی که زمینه وافی برای استنباط و قیاس فراهم شده باشد مورد توجه قرارخواهد گرفت. اما می‌توانم این مطلب را بی درنگ عنوان کنم که نظریه فرگسون^۱ دال بر اینکه کاخ‌های تخت جمشید به دو منظور ساخته شده است: یکی مقاصد دولتی و دیگر جنبه روحانی که مبتنی بر نیایش مذهبی بوده است که در بحث فعلی ما مورد تأیید واقع نخواهد گردید و در واقع از هیچ منبع و مقامی نیز حمایت و دفاعی در باره آن سراغ ندارم و اصلاح‌های این که چگونه و بنا برچه دلیل و برهانی ممکن بود چنین نظریه‌ای

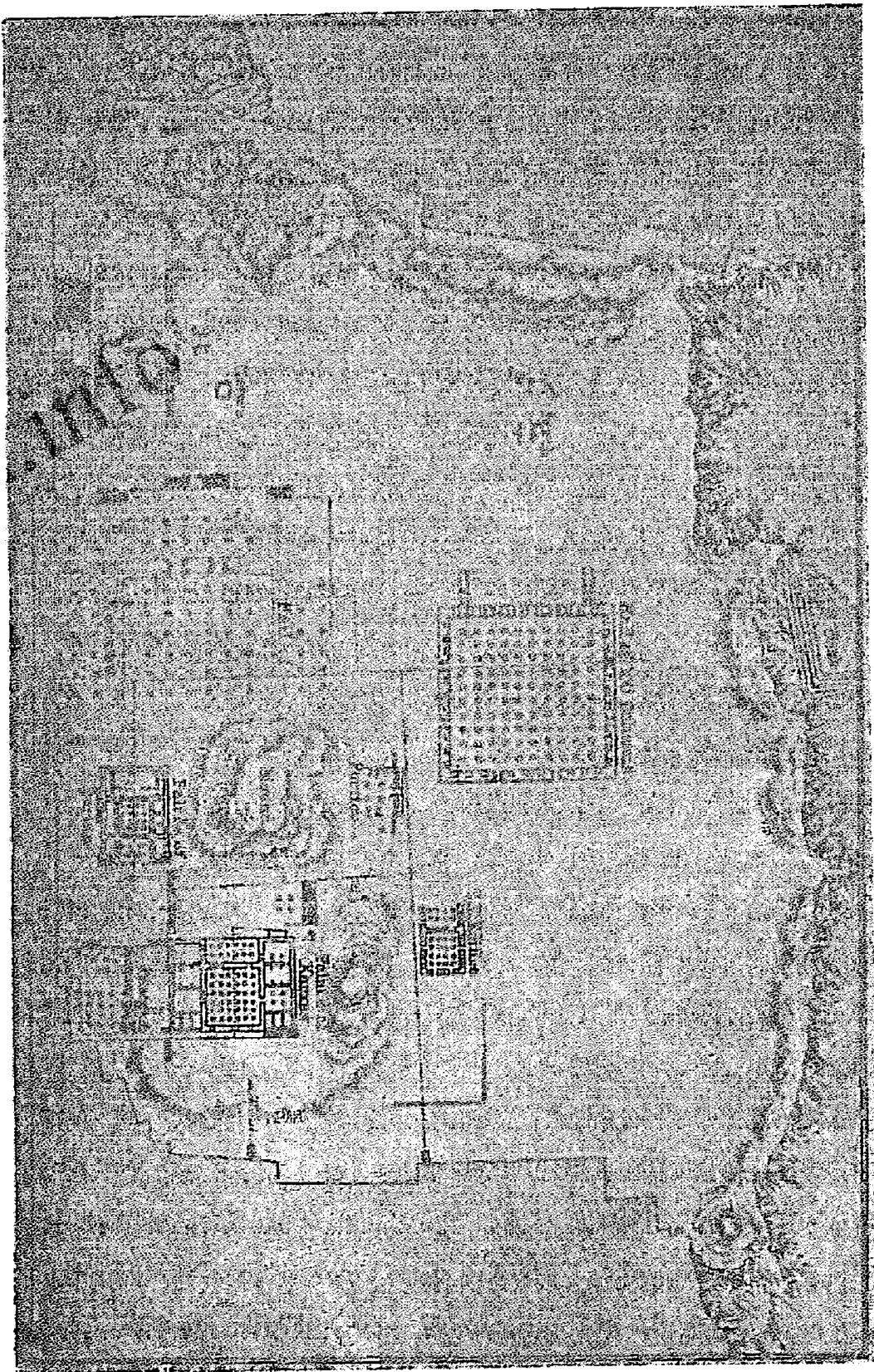
پیدا شده باشد. این جانب آن دستگاه‌ها و ابینه را بطوری که هست یعنی شامل مجموعه‌ای از تالارهای شاهی و کاخ‌های که مختص رشته‌های گوناگون زندگانی تشریفاتی پادشاه‌کبیر بوده است بیان خواهم کرد.

چگونگی ورود - از پوره به قصید تخت جمشید رهسپار شدم. از کنار پرتگاه و قسمت حجاری نقش رجب عبور نمودم و رو به جنوب درجهت کوهی که درعقب تخت جمشید، کوه رحمت معروف است و (سابقاً شاه کوه نام داشت) پیش رفتم بعد از بیست دقیقه در سمت چپ صحنه بزرگ که با ابهت تمام در کنار کوهپایه نیک استوار می‌نمود و بر سطح خود جرزها و ستون‌های خراب را جا داده بود و با تصاویر آن قبل آشنا بودم از دور نمایان گردید. این راه ورود به صحنه از جانب شمالی است.

در زاویه شمال غربی ارتفاعاتی محادی صحنه هست که از آنجا بدون اینکه از پلکان بزرگ ورودی استفاده شود می‌توان به ایوان عظیم وارد شد. پلکان در فاصله هفتاد قدمی این نقطه واقع و در گوششایی از جبهه اصلی که مقابل پهنهای مرودشت در سمت مغرب است ساخته شده است، چون این کلام را به خاطر داشتم که پلکان آنقدر هموار می‌نماید که آدم سواره هم قادر است از آن رفت و آمد کند، از این رو حاشیه صحنه را تا جلو پلکان خراب سیر و سواره از آن عبور کردم و در مرتبه بالا در محلی قبل از سر در کاخ خشیارشا که جرزهایی با سرگاو دارد پیاده شدم.

ایوان - زیر سازی تخت جمشید مشتمل بر ایوان بزرگی است با سه ضلع متساوی که در کوه پایه بنا گردیده است و دامنه کوه را با کف زمین هم سطح کرده‌اند تا عملیات معماری آسان شده باشد و سپس با جرزهای سنگی عظیم ساختمان و نما سازی شده است که شامل ایوانی است قائم، ارتفاع آن به تفاوت از بیست تا تقریباً پنجاه پا از سطح جلگه است. محور بنا در واقع از شمال غربی به جنوب شرقی است، اما به منظور سادگی و تسهیل سن آنرا شمالی جنوبی حساب می‌کنم از این جهت طولش ۱۵۲۳ پا و عرضش از شرق به غرب ۹۶۰ پاست.

نامه تخت جمشید



اثر صخره اصلی در چند جا بر سطح ایوان دیده می شود و همچنین بی اندازگی های آن به همین علت اصلی خواه برای آراستگی خودش و خواه برای ایوان های مختلف یا سطحی که بنای های متعددی در آنجا ساخته شده است.

در واقع یکی از پلاکان را در ایوان مرکزی از کوه اصلی کنده اند و مخزن آن نیز در کوه حفر شده است و پس و پیش رفتگی کوه را از روی سلیقه و صنعت با انطباق دادن وضع خارجی بنا و آراستگی نما از همه سمت و بخصوص در جبهه شمالی دیوارها با جرزهای سنگی بزرگ که غالباً افقی و گاهی قائم قرار داده اند ترکیب یافته و خیلی زیبا و پاکیزه کار گذاشته شده است، با ساروج یا سیمان درز گیری نکرده اند، بلکه با بسته های فلزی بهم مربوط ساخته و با قیر گرفته اند. بعضی از ستون ها تا پنجاه پا طول و شش تا ده پا ضخامت دارد. در اصل گچ بری و دیواره در گردانید ایوان وجود داشته و بر آراستگی آن از سمت جلوگه می افزوده است. این ملحقات به کلی از بین رفته است.

در دیوار جنوی چهار کتیبه به خط میخی هست دو تا به زبان پارسی باستان، یکی عیلامی و یکی هم آشوری و حاکمی است که از داریوش کبیر است و بنا بر رسم و شیوه ای که در کتیبه های مقبره ها نیز دیده ایم وی اهورامزدا را نیایش می کند و کشورهای قلمرو و اتباع خویش را بر می شمارد و بارگاه خود را در پناه عنایات پروردگار قرار می دهد.

کف ایوان بزرگ با آنکه از سنگ شکسته و زباله و در بعضی جاها نیز با خاک و شن انباسته شده بود باز پیداست که به چهار حوزه تقسیم شده بوده است که هم ناشی از وضع کوهستانی آنجا و هم بنا بر طرح و نقشه معماری است. کوتاه ترین و کوچک ترین، ایوان باریکی است در سمت جنوب با صد و هشتاد پا عرض و در حدود بیست پا ارتفاع از سطح جلوگه و چنین می نماید که هیچ وقت ساختمانی نداشته است.

در سطح ثانوی درگاه خشیارشا با سرستون گاؤنر است، قدری در عقب آن تالار صد ستون است که ارتفاع آن سی و پنج تا چهل پا از کف جلوگه است

سپس ایوان دیگری است که ده پا از سطح کاخ خشیارشا بالاتر قرار گرفته و بالاخره در ارتفاع مجدد ده پا ایوانی است که در آنجا کاخ های داریوش و خشیارشا بنایگردیده بوده است.

باچه ساخته اند ؟ - تمام این بناها و خود ایوان و دیوارهای خارجی را از یک جنس ساخته اند. ترکیب پاکیزه و رنگ آمیزی عالی و درخشندگی بسیار بناها بعضی ها را به این تصور انداخت که مرمر در آنها به کار رفته است، اما بعضی دیگر قسمت های مختلف را جدا و بواسطه رنگ سنگ های چخماق و سیاه درجه بندی کرده اند. دو قرن پیش، لوبرن و نیبور نیز در قرن گذشته این خطرا ر حقاً خاطر نشان کردند. جنسی که هر یارد مربع از حجاری و تیشه کاری و روسازی بناهای تخت جمشید را تشکیل داده و در واقع به نظر من همه آثار دوره هخامنشی بدون استثنای آن ساخته شده است، سنگ^۱ کوهستانات خود ایران است.

مقبره های شاهی با همین سنگ حجاری شده و اعلامیه سورانه بیستون نیز بر همین سنگ ها منقول گردیده و قبر کوروش هم با آن بنا شده است. این سنگ که از جهت جنس و ظاهر به مرمر شباهتی دارد مناسب ترین جنسی بوده که آسان فراهم می گردیده است. رنگ های گونا گون آن که بسته به تابش نور تغییر می یابد براستی حیرت انگیز است. گاهی مانند برف مفید، گاهی سرخ فام در بعضی جاها تیره و غالباً خاکستری است و هر گاه کاملاً صاف و تمیز شود کبود می نماید. تردیدی هم نیست که این جنس را از کجا آورده بودند، چون از وضع و ظاهر کوه رحمت پیداست که سنگ را از کجا کنده اند و هنوز تخته سنگ و سنگ پاره های درشت برای تیشه کاری یا حمل در آن حوالی ریخته است و سنگ ریزه نیز در سراسر دامنه دیده می شود و شاید هم یه دلیل عمله همین وفور ماده اصلی بوده که تخت جمشید را در آن محل برپا کرده اند، زیرا که احتیاجی در حمل سنگ به جاهای دور دست نبوده و کارگران سنگ را از کوه کنده و تراش نموده و به محل بنا می برده اند.

دورنما - از صد و پنجاه مال پیش ایرانیان این آثار را تخت جمشید خوانده‌اند. نام قبلی آن که تا قرن چهاردهم نیز ذکر آن دیده می‌شود و هنوز هم متداول است چهل منار بود که بواسطه ستون‌های عظیم تالار خشیار شاست که در اصل تعداد آن خیلی بیشتر از حالا بوده و طی قرون رفته رفته کمتر شده است. عدد چهل به طوریکه ذکر شد رقمی تمام و از روزگار قدیم علامت کثیر است و شاید هم سابقاً ستون‌ها به همین تعداد بوده. گاهی نیز عنوان هم ریشه چهل و هزار ستون داشته است.

هربرت در سال ۶۲۷ نوشته بود که منظرة ایوان او را به یاد کاخ ویندزور در شهر ایتن انداخته بود، در صورتی که به نظر من اصلاً شباهتی فیما بین آنها نیست و در همه عالم جز آثار بعلبک در سوریه (فعلالبنان . م) بنائی که به راستی با تخت جمشید قابل مقایسه باشد سراغ ندارم. تشبيه کردن آن با بنای سنگی یا ارگ که در آتن قدیم و پرگامس بوده و فعل در سالزبورگ و کوئیک شتین بر بالای کوه هست چندان درست نیست، زیرا که کاخ‌های تخت جمشید برصده‌ای در جلگه بنا گردیده که بواسطه حوالی صاف و هموار و باورای کوهستانی کوه رحمت دیدگاه ممتازی نداشته است.

در واقع به عقیده من جهانگردان در باره عظمت ساختمانی و اهمیت دور نمای تخت جمشید اند کی راه مبالغه پیموده‌اند. هنگامی که در جلگه مرویدشت به طرف آن پیش می‌رویم از دور چندان برجسته نمی‌نماید و شاید حتی در موقعی که عمارت‌های اطراف آن برپا و استوار بوده باز وضع حدود و حوالی اش مانع برجستگی آن می‌گردیده است.

فقط وقتی که در مقابل ایوان و آثار کاخ‌های ویران قرار می‌گیریم عظمت آن در ذهن انسان اثر می‌کند، از این رو بعید نیست که بعضی مسافران در نظر اول احساس نوبیدی تمایند، اما شخص هر چه بیشتر در میان آن آثار سیرو در نگ نماید تحسین و شگفتی اش دوچندان می‌شود و رفته رفته با تجسم آبادانی و مشکوه تخت جمشید اصلی در ذهن ما به همان صورت و هیبتی که در زمان داریوش و

خشیارشا بوده جلوه گر می شود ، آن گاه در می یابیم که دستگاه شاهنشاهی برتر و پرازنده‌تر از آن به دست انسان بنا نشده بوده است.

پلکان بزرگ - مناسب با حواشی غریب و وضع و ترکیب ساختمانی ایوان کاخ بطور کلی پلکان بزرگ که در واقع یگانه وسیله دسترسی و ورود به کاخ - هاست نبایستی که در وسط، بلکه تقریباً پهلوی جبهه شمال غربی ساخته شده باشد. دیواره مقابل ایوان را عمدتاً تورفتگی داده‌اند و دردهای که بدین ترتیب پیدا شده است در یک نگاه دور دیف جلب توجه می کند که به طرفین راست و چپ انحراف یافته است و هر کدام دارای پنجاه و هشت پله است ، در رأس هر یک از این دورشته پاگردی هست که به یکدیگر ملحق می شود .

این رشته ثانوی یا فوقانی که هر کدام چهل و هشت پله دارد (مجموع کل ۱۲ پله) پاگردی سرکزی با هفتاد پا طول که سطح آن با سر ایوان برابر است و در اینجا از سطح جلگه سی و چهار پا بالاتر است، منتهی می گردد.

چنانکه قبل ام اشاره نمودم پله ها بسیار کوتاه و فقط دارای چهار اینچ عمق است با بیست و دو پا و نیم عرض و بانزده اینچ پهنا ، چندین پله وینا بر توجه اوژلی شانزده تا هفده تارا بریک صخره کوه تراشیده‌اند. با در نظر گرفتن . . ۴ ۲ سال تاثیرات هوا و حوادث ، باز روی هم رفته به وجه حیرت انگیزی محفوظ مانده است.

دستگاه پلکان به عقیده من از ارکان ضروری کاخ‌های هخامنشی به شمار می رفته است . من با نظر بعضی از سیاحان هیچ موافق نیستم که متفقاً آنرا از بهترین پلکان موجود در جهان پنداشته‌اند. پلکان کاخ پیروپیلا در آن هر چند که از روی سبک و سلیمانی متفاوت ساخته شده ، باز به عقیده این جانب خیلی پرازنده تر می نماید . در بنای‌های هم سبک وردیف تخت جمشید باید گفت که پلکان بزرگ کاخ‌های سارگن و سناخ‌ریب در نینوا بیشتر جالب نظر بوده است.

موضوع قابل توجه این است که نه در پلکان و نه بر دیوارهای ایوان کتیبه یا اثر دیگری دیده نمی شود و تاریخ ساختن پلکان را هم قطعاً نمی توان

دور نمای تخت جمشید از سمت مشرق



معین کرد ، ولی چون راست به کاخ خشیارشا متنه می شود بعید نیست که در زبان او ساخته شده باشد ، هر چند که اینه قدیم‌تر داریوش هم لابد پلکان داشته است .

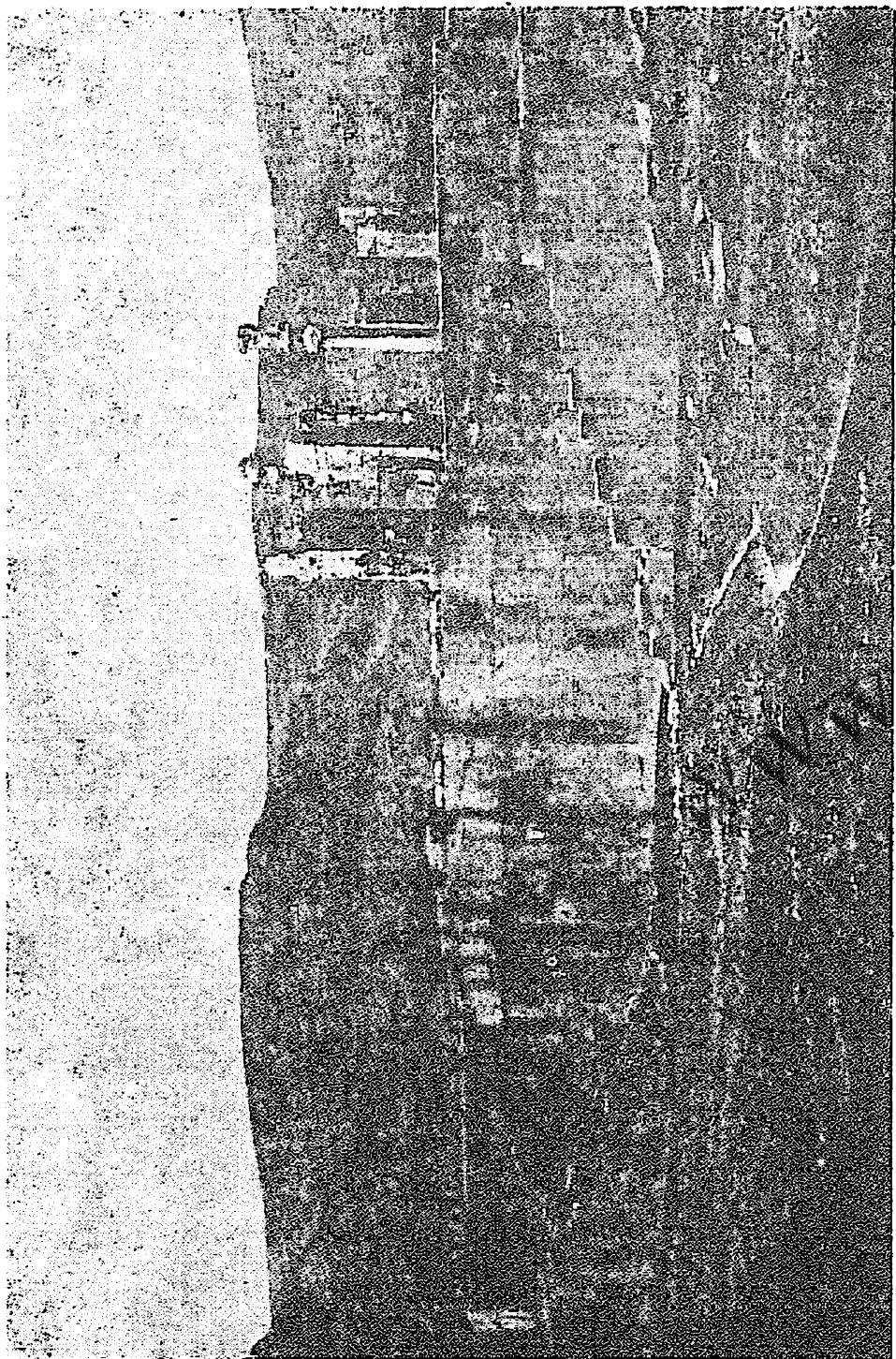
رواق خشیارشا - درست در مقابل و به فاصله چهل و پنج پا از رأس پلکان خرابه‌های هیبت‌آمیز ساختمانی است که از روی مضمون کتیبه‌های میخی که بر آن است رواق یا شاه نشین خشیارشا بوده ، این بنا شامل سه قسمت است : یکی دروازه عظیم که باستون‌هائی از پیکر گاو‌نرآراسته و رو بروی جلگه واقع است ، دیگر تالار داخلی که سقف آن بر چهار ستون بزرگ قرار داشته و باز دروازه مشابهی که به طرف کوه باز می شده است .

ازینا ونما و عظمت آن و همچنین تن کتیبه می توان اطمینان داشت که این ساختمان مختص موارد تشریفاتی و مخصوص ورود به تالار بزرگی بوده که همین پادشاه قدری آن طرف‌تر در آنجا ساخته بوده است . آنچه در این درگاه بیش از هر چیز دیگر جلب نظر می کند این است که اثر بارزی از هنر دوره هخامنشی است که از صنعت قدیم‌تر آشوری مایه دارد و شاید هم از تالار نمرود یا خرس‌آباد اقتباس شده باشد و بر آن هیولای دو گاو دیده می شود که دو قدم جلو آنها رویه تماشاگر بر دروازه حجاری گردیده ، درحالی که پاهای عقبی بر خلاف وضع آرامی که پاهای جلو دارند با هیبت تمام به پیش بلند شده است .

جهانگردان سابق این حیوانات چهارپا را ستون‌های سنگی یک پارچه پنداشته بودند در صورتی که بادقت و افی ملاحظه خواهد شد که مرکب از چهار سنگ جدا گانه است . اندازه آنها ارتفاع هیجده پا و طول نوزده پاست با جمع کل ارتفاع و دروازه که این پیکره ها در قسمت پائین آن است سی و پنج پا و طول بیست و یک پا و ضخامت شش پا و عرض راهرو یعن آنها دوازده پاست .

سر حیوان که در طرف راست تماشاگراست پاک ازین رفتہ و گردن حیوان در طرف چپ باقی است ، اما قسمت جلو آن به طوری میحو شده که قابل تشخیص

تاجی
اصفی



نیست. برگردن حیوان بندی از گل آویزان و بر سینه و پاهای جلو هر دو حیوان و شانه‌ها و یال و کفل موهای پیچان افshan است. سیاحان سابق سعی نمودند که این دو حیوان و حیوانات مشابه آن بر دروازه‌های شرقی را درست مشخص سازند، اما تردیدی نیست که وضع و شکل آنها به گاو نرسانیده است و از وقتی که فلاندن و کست سر یکی از گاوها را از زیر خاک در آورده‌اند جای شباهی باقی نمانده است. عضلات بدن حیوان و شکل و هیبت صوری آنها حاکی از حالت مبارزه جوئی غرور آمیز و بلند پروازی و نیرواست.

کتبیه خشیارشا - در بالای پیکره گاو نربقسmt داخلی دیواره دروازه بر هر دو طرف دو لوحة منقوش گردیده است به سه زبان که پیداست سخنان خشیارشاست و آن بدین شرح است : آهورامزدا خدای بزرگ است که زمین را آفرید ، که آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که به افراد شادمانی داد ، که خشیارشا را پادشاه کرد ، پادشاه یگانه از میان شهربیاران بسیار و یگانه فرمانرو از میان فرمانروایان بیشمار ، پادشاه این سرزمین بزرگ و پهناور فرزند داریوش شاهنشاه هخامنشی . خشیارشا می‌گوید با عنایت آهورامزدا این دروازه را برای مردم همه کشورها ساختم و آن است که پدرم ساخته است . هر کاری که دردیده زیباست به یاری پروردگار آهورامزدا ماکرده ایم . خشیارشا می‌گوید آهورامزدا مرا حفظ فرماید و پادشاهی مرا نگاه دارد آنچه من کردم و آنچه پدرم کرد آهورامزدا نگهبان آن باشد» .

یادگاری‌های سفر - از کتبیه افتخار آمیز یادبود مزبور بیشتر جهانگردان به عقیده من با احساس ملال ویزاری به خط وائر سیاحان اروپائی دوره‌های پیش که نام خود را بر دروازه و گاهی نیز بر پیکره سنگی گاو یادگار گذاشته‌اند عطف توجه می‌نمایند . باید اذعان کنم که من اهل این قبیل کارهای احساساتی نیستم ، ولی ساختمنی که به آن وضع یأس‌آور ویرانه است با چنین کاری از قدر و اعتبار آن چیزی نمی‌کاهد ، بلکه به نظر این جانب دراثر یادگاری‌های سیاحان نامی گذشته که گاهی بادست خودنوشته‌اند بیشتر جالب توجه می‌شود ، همان‌کسانی

که همه سافران طبقه هوشمند تخت جمشید خواه و نا خواه بانام ایشان به همان اندازه اسم خود خشیارشا آشنا می باشند. افرادی که بانوشهای خویش ذهن هزاران نفر از هموطنان خود را که شاید هیچ گاه قدم به سرزمین ایران نمی گذاشته اند روشن و بر خوردار ساخته اند. بنابراین بدون احساس خشم و بیزاری ویلکه با خشنودی سرشار بود که من در آنجا با حروف درشت نام جان ملکم نماینده مختار را به تاریخ ۱۸۰۰^۱ و سروان ویلیام کمپبل^۲، سروان جی کول بروک^۳، جی. بریجز^۴ و در زیر اسامی مذبور نام سر. هارفرد جونز^۵ و به تاریخ ۱۸۰۹ جیمز موریه^۶، ا. ج. ویلوک^۷، تی. شریدن^۸، جی. سوزرلند^۹ و سروان جان مکدونالد را به مال های ۱۸۰۸، ۱۸۱۰، ۱۸۲۶ و ۱۸۳۱ دیدم^{۱۰}. بر دیوار سمت راست نام استانی^{۱۱}، نیویورک هرالد و به مال ۱۸۷۱ گویندو^{۱۲}، تکسیه^{۱۳}، لاپوردونه^{۱۴}، ف. لاگیش^{۱۵}، به تاریخ ۱۸۴۰ سی. جی. ریچ ای. تایلر، ای. استورمن و ای. تود و همچنین اعضای هیأت نماینده کی ملکم در سفر دوم به مال ۱۸۱۰ که از جمله ایشان اچ. الیس^{۱۶}، ستوان مونتایث^{۱۷}، ستوان لیندزی^{۱۸} و ستوان پوتینگر^{۱۹} و اس. مانستی نماینده اعزامی با همراهانش در سال ۱۸۰۴^{۲۰}. قدیم ترین نامی را که متوجه شدم به تاریخ ۱۷۰۰ بود بین آن دوره و زمان اخیر باید اساسی کارمن نبیور^{۲۱} و دبلیو فرانکلین ۱۷۸۷^{۲۲} یاد شود.

قالا و مرکزی - در عقب دروازه ورودی پیکره دو هیولا دو تا از چهارستون بسیار بلند با سرستون سه بر، قرارداد که در تخت جمشید و قالا رخشا یارشا و قالا

- ۱ - سرجان ملکم نویسنده تاریخ ایران و حاکم بیشی.
 ۲ - W. Campbell
 ۳ - J. Colebrook
 ۴ - مترجم کتاب فرشت.
 ۵ - که بعداً سر. هارفرد جونز بریجز شد.
 ۶ - نویسنده ای که نامش پارهاتکرار شد، وی نویسنده حاجی یابا و در تهران کاردار سفارت بوده.
 ۷ - بعداً سر. ا. ج.
 ۸ - ویلوک در تهران کاردار سفارت.
 ۹ - J. Southerland
 ۱۰ - T. Sheridan
 ۱۱ - Stanley
 ۱۲ - کنت دو گویندو
 ۱۳ - مؤلفی که نامش چندین جان مکدونالد کی نروزیر مختار در تهران و مؤلف یادداشت های جغرافیائی راجع به ایران.
 ۱۴ - Labourdonnaye
 ۱۵ - Ph. Laguiche
 ۱۶ - الیس نماینده انگلیس در تهران.
 ۱۷ - بعداً ژنرال سر. مونتایث.
 ۱۸ - بعداً سر.
 ۱۹ - سیاح بلوچستان بعداً سر. ا. ج. پوتینگر.
 ۲۰ - لیندزی بیتون.

صلستون و تالار اردشیر در شوش نیز هست. آنچه از این چهار ستون مانده چهل و شش پا ارتفاع دارد و در اصل سقف تالار مرکزی یا کاخ با هشتاد و دو پا مساحت برآن قرار گرفته بوده است. ستون دست چهپ دارای سه جزو است و بربندگی های آن که سی و نه تا است باهم یکسان نیست شاید زلزله استوانه ها را از جا کنند باشد.

ستون دومی دست راست پائین افتاده و قطعاتش در خاک اطراف فرو رفته است.

وضع ستون دست چهپ هم کم و بیش از همین قرار است. در زبان شاردن هر چهار ستون برپا بود. استولزه تصویر کرده بود که سر ستون ها کله اسب داشته ولی به نظر من برای این نظر او دلیلی نیست و سر ستون ها مانند دیگر بنای های خامنشی سرگاو داشته است.

دروازه دومی = این تالار به دروازه دیگر یا رابط که در جبهه شرقی است مربوط می شود. دروازه دومی هم ستون های عظیم سنگی بر طرفین با دو هیولا گاو، رو به سمت کوه دارد، ولی وضع و ترکیب آنها با آنچه در جبهه غربی است متفاوت و بیشتر به آثار آشوری شبیه است. بدنه و پاهای گاو نر بسیار قوی و خوبی جالب نظر است و بر شانه های آنها به سبک آشور، بال دیده می شود با پرها که ظریف و زیبا در برجستگی های ظاهرآ زوال ناپذیر منقول گردیده است.

حیرت انگیز آن است که این هیولا صورت انسان دارد، اما بو سیله کلنگ عناصر مخرب وضع و ترکیب آنها خراب و ازحال واقعی خارج شده است، ولی ریش تاییده انبوه بر سینه ستبر آن نمودار است و از بنا گوش ها گوشواره آویزان و رشته های زلف روی چهره محو گردیده آدمی و بر سر آنها نیز نیم تاج بلندی است که پرهایی در نوک آن است و دسته های مدور به صورت شاخ در جلو سر به نظر می رسد.

این منظره مهیب از دیر باز توجه سیاحان را جلب نموده بود چنانکه دکتر فرایر عالی قدر شرحی در این باره نوشته است. اما اینکه چرا سر ستون های با سرگاو به طرف جلگه، ولی ستون های بال دار با قیافه انسان که مهیب تر می نماید رو به کوه واقع شده است مطلبی است که پیش از این محل اعتماد و بحث واقع نشده

حجاری برآورده کاخ نوشیارشا



است و معلوم نیست که دلیلش روزی کشف شود و یا به چه علت این دو دروازه بزرگ را در دو انتهای تالار داخلی ساخته‌اند. به نظر نمی‌رسد که بحثی در این مورد ضرور باشد.

فرگسن تصور می‌کرد که آنجا بطوری‌که در تورات هم مندرج است تالار دادگاه بوده، ولی من تصورمی‌کنم با منش و روشن سخت شاهواری‌که سلاطین هخامنشی در باره جلال و عظمت مقام پادشاهی داشته واژ ذکر آن در کتبیه‌ها نیز فرو نگذاشته‌اند حاضر شده باشد تا این درجه با اتباع خویش محسور و قرین شده باشند. بنا بر این من آن رواق را فقط ورودیه برآزنه‌ای به کاخ و تالارهای بار که در عقب آن واقع شده است تلقی می‌کنم چنانکه نظیر آن در لوکسور و کرناك هم بوده است.

آب انبار - در طرف چپ یا شمالی رواق خشیارشا در صخره طبیعی تا سطح ایوان مخزن آب بود. در آنجا پایه‌های ساختمانی که ازین رفته است دیده می‌شود، بابدنه واحدی که ستون‌های بی‌شمار داشته است و در آثار دیگر نویسندگان ندیده‌ام که متوجه این موضوع شده باشند. درست دیگر یا جنوبی دروازه مخزن یا آب انباری بوده که بنا بر قول باکینگهام ستون‌های بزرگی داشته که بینینگ نوشتۀ است از صخره واحدی در آورده بودند، اما به طوری‌که از یادداشت‌های خودم استباط می‌شود در خود کوه‌کنده شده بوده است و دیوارهایی داشته که سه پا از کف زمین بالاتر است و از قرار معلوم بوسیله مجراهای زیرزمینی آب به آنجا می‌آورده‌اند که در این باره بعداً شرحی ذکر خواهم کرد و آن برای آبیاری یا جلوه باقی که بین رواق و تالار بار خشیارشا بوده به کار می‌رفته است.

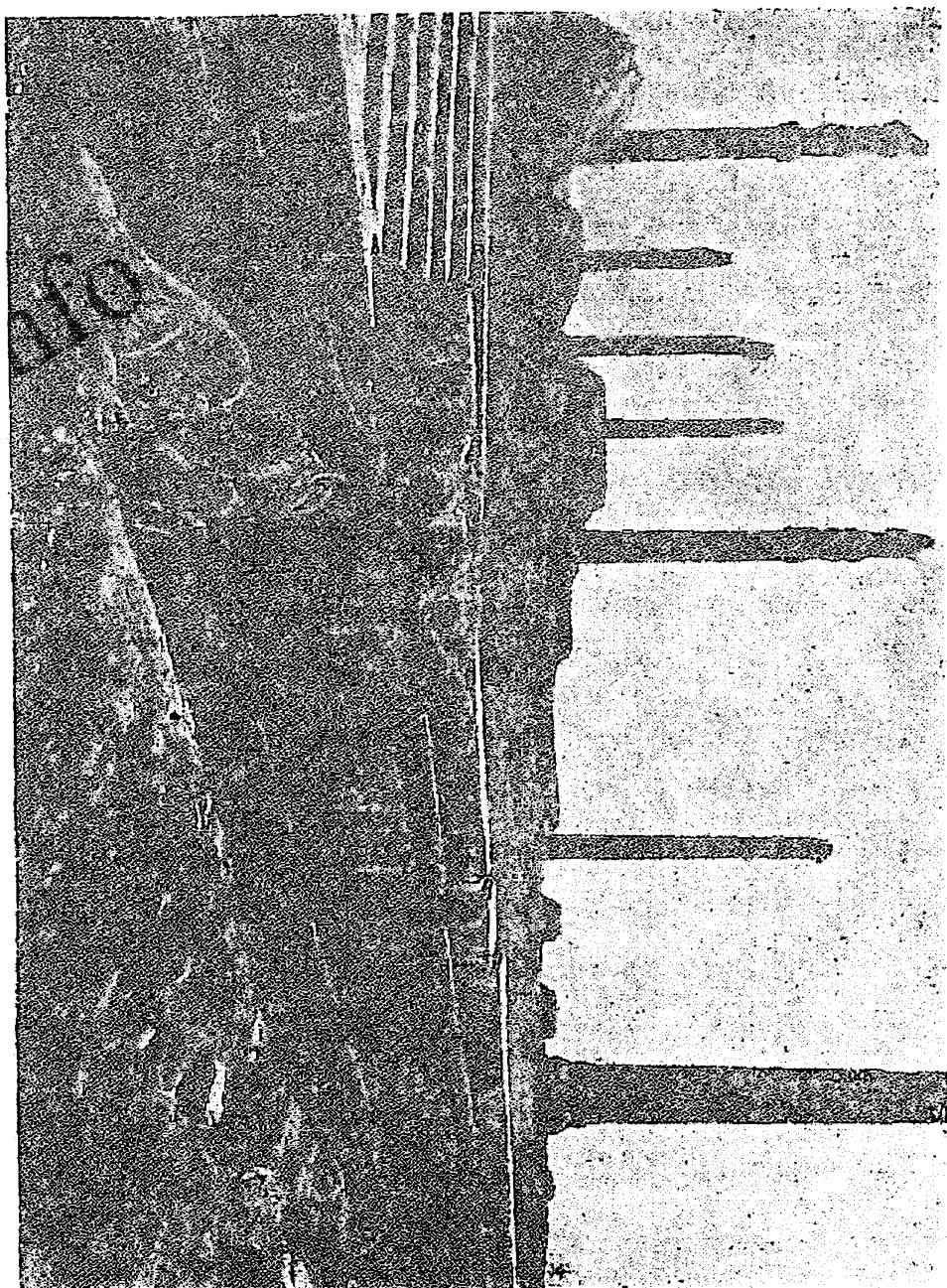
کاخ خشیارشا : پلکان - اینک به عمارت دیگر نزد یک می‌شویم که بدون شک رُکن عمدۀ میاهات و افتخار تخت جمشید اصلی به شمار می‌رفته و ستون‌های آن طی قرون وسطی، عنوان چهل منار به آن داده است و بقایای آن نیز هنوز برآزنه‌ترین آثار دورۀ فرمانروائی فرزند داریوش محسوب می‌شود.

در فاصله پنجاه و چهار بار از رواق خشایارشا در طرف جنوب و محور طولی ایوان به پلکانی بس عالی بر خورد می‌کنیم که زیباترین آثار حجاری آرایشی زمان هخامنشی و اثری نیک ممتاز در ردیف برج و بناهای مصری و سر درها و عمارت معابد یونانی و دیوارهای با نقش و نگار محراب‌های بزرگ بودائی و نماهای غربی کلیسا‌های گوتیک و مایه امتیاز تخت جمشید از خرابه‌های دیگر است و بمعماری عهد داریوش و جانشین‌های او را از لحاظ عظمت و مزیت پایه و مقام جدا گانه‌ای می‌دهد.

نمای ایوان برجسته حجاری شده که تالار بار شاهی در آنجاست، هفتاد و دو بار دارد. ارتفاع اصلی از کف پائین یازده پا و نیم است و سر در بزرگ در آنجا واقع شده است. بوسیله چهار ردیف پله به رأس آن می‌رسند که دورشته آن از کناره ایوان به سمت پاگردی در وسط آن مربوط می‌شود و دور دیگر از دو انتهای شمالی و جنوبی به جانب ایوان بالا می‌رود. هر ردیف سی و یک پله دارد که پانزده پا و نیم طول و چهارده اینچ عمق آن است. وقتی که به زودی ملاحظه خواهد شد که از این پلکان به محلی که تالار شاهنشاه بوده می‌رفتداند دلیل بنای چهار رشته پلکان مزبور را که وسیله رفت و آمد آسان برای گروه‌های متعدد جهت تقدیم درود و هدايا فراهم می‌ساخته در خواهیم یافت و می‌توان استادی و همچنین هوش و دانائی معمار آنرا تحسین و ستایش فراوان نمود.

حجاری‌ها - بر دیوار جلو پاگرد میانه که محل تلاقی رشته پلکان متفاوت است، حجاری‌هایی است از نوع و اندازه‌های خاص که هم از لحاظ حسن تأثیر ممتاز و هم مناسب با بقیه کنده‌کاری هاست. در وسط صفحه‌ای مستطیل دیده می‌شود که از قرار معلوم برای نقش و حجاری پیش بینی شده بود، ولی آن کار ناتمام مانده و این یکی از شواهدی است که نشان می‌دهد حتی در روزگار قدیم سلاطین هخامنشی نیز مانند جانشین‌های متأخر خود به اتمام آنچه اسلام ایشان شروع کرده بودند اعتنای نداشتند. درست راست سه

پلکان شهابی و صحن تلاار خشیرشا



پاسدار مسلح با سپر و نیزه و در طرف چپ هم چهار تن مشابه دیگر با قلاب کمر روی روی صفحه خالی مزبور ایستاده‌اند.

در عقب سر این افراد روی دیوار پیکره گاوی هست که بر پا خاسته با شیری که چنگال و دندانها یش در ران گاو فرو رفته گلاویز شده است. چون این تصویر در جاهای متعدد در پلکان تخت جمشید دیده می‌شود جادارد تحت بررسی مختصری درآید.

بعضی از نویسنده‌گان معنای خاصی برای این تصویر تصور کرده‌اند مثلاً لیارد می‌نویسد پیروزی شیر بر گاو وفتح خورشید یا رُکن حرارت برآب یا عنصر برودت است. با آنکه وجود تناسبی بین گاو و رطوبت متصور است به نظر من هیچ وجه قیاس و ارتباطی مابین شیر و خورشید نیست.

بعضی‌ها نیز بین آن صورت و هنگامی که خورشید وارد مدار نوروز می‌شود ارتباطی تصور نموده‌اند. عده‌ای دیگر هم گفته‌اند که آن جدال گاو و شیر نمودار مبارزه بین اهورامزدا و اهریمن یا نیکی با پلیدی است و شیر علامت نیروی درهم‌شکن و مخرب است.

جواب این حرف آن است که در هیچ یک از بنای تخت جمشید پیروزی بر اهریمن را منقوش نساخته‌اند، به‌احتمال قوی آن پیکار فقط جنبه نمونه و تصویر دارد که بر غالب دیوارهای تخت جمشید بین پادشاه و هیولای مهیب که مدعی و رقیب تخت و تاج او است دیده می‌شود و شیر علامت پیروزی شاهانه و گاو نشانه نیروی کلان و مهیب، اما مقهور است.

مواسم در نوروز - حال به مطالعه دیوار اصلی آن محوطه تخت و بلندی می‌پردازیم که تصاویر برجسته تشریفاتی آن کلیدی است که بدان وسیله می‌توان بی‌برد که چه نوع مراسmi در آنجا معمول می‌شده است. در سه خط طولانی از هر دو طرف راست و چپ تا کنار پلکان آخری صفحه‌ای دیده می‌شود، ولی ارتفاع کامل ایوان بعدها نقصان یافته و قسمت بالای تصاویر صدمه و شکست دیده و فقط نیمه پائین بدنه باقی مانده است.

در هر انتها و گوشه که در اثر الحق پله ها ایجاد گردیده باز همان پیکر شیر و گاو به نظر می رسد. دسته هائی که در انتهای شرقی است با آنکه چندین قرن در زیر خاک مانده بوده باز تازگی حیرت انگیز درخشانی دارد.

بعد از آن حاشیه سه گوش لوحه هائی برای کتیبه پردازی آماده شده بود که بنا بر مفاد یادداشت های خودم قسمت طرف چپ سائیده و محو گردیده، ولی کتیبه سمت راست به خط میخی در نیایش پروردگار اهورامزدا و ذکر نام خشیارشا، شاه بزرگ و شاهنشاه فرزند داریوش پادشاه هخامنشی است.

از این لوحة درسه صیف افرادی که اشاره نموده بودم و قد هر کدام بالغ برمیه پاست به جانب مرکز روان اند. دسته دیگرهم از طرف مقابل این نقطه در حرکت اند. این دوردیف به صورت بارزی دو طبقه از افراد را نشان می دهد، آنها که در طرف چپ اند بانیزه و اسلحه و ادوات موسیقی با ارایه و اسب به وجه نمایانی درباریان و پاسداران شاهنشاه اند، دسته دیگر در طرف راست به قسمت های جز تقسیم و به اندازه شبیه درختان سرو حجاری شده اند. از قیافه و لباس ایشان پیداست که به اقوام مختلف تعلق دارند با چیزهایی که در دست دارند یا همراه می بردند از قبیل گاو والاغ و گوسفند و شتر و میوه و ظروف و جواهرات و زیورآلات و بطور کلی هدایا مربوط به تقدیم درود و نیایش اتباع شاهنشاهی است و تردیدی باقی نمی ماند که این تصاویر راجع به مراسمی است که هر ساله در کاخ های شاهی معمول می گردیده است.

در مواردی که شاهنشاه در فصل مساعد و مطلوب بهار به تخت جمشید می آمده است تا گزارش مأموران خود را استماع کند و احترامات و خراج اتباع خویش را دریافت دارد به همان وضع وحالی که در بنایی پارتون^۱ در آتن هم با شکوه و جلال محدود تری منقوش شده است.

ستون ها - اینک که در مرتبه فوقانی ایوان هستیم به جالب توجه ترین آثار خارجی آن ویرانه ها نزدیک شده ایم که به گفتہ شاعر:

ستون‌های سنگ خارا که روزگاری سر بر آسمان و کاخ جمشید را در پرسپولیس استوار داشت، حال بنای ویرانه عظیم او با پله‌های شکسته در کناره کوه سرنگون فرو افتاده است. اما همه آن ستون‌ها هم به طوری که دستگاه عکاسی گواه است فرو نیافتاده‌اند و با وجود خرابکاری‌های پلیدانه هنوز خوشبختانه ستون‌هایی هست که از گزند زمانه مصوب مانده و هرچند آسیب فراوان دیده‌اند و منظره غم‌انگیزی دارند باز طرح و چگونگی اصلی آن ابنيه را در نظر ما روشن می‌سازند و مشتمل بوده است بر تالار مرکزی با شش ردیف ستون که هر ردیف خود شش ستون داشته با رواق‌های پیش آمدۀ‌ای که سه سمت شمالی و شرقی و غربی دارای درج ستون و هر رج هم شش ستون و جمعاً با هفتاد و دو ستون بوده که درحال حاضر سیزده ستون بر جاست.

هر نقشه و طرحی که (از جمله نقشه‌ای که به دستور این جانب تهیه شده بوده است) من دیده‌ام تمام ستون‌ها درجای اصلی خود نمودار نیست، در چندین جا پایه‌های ستون‌ها هنوز محفوظ مانده و قطعات شکسته در نزدیکی آنها از هر طرف فرو ریخته است.

سطح درونی این پایه‌ها که در اصل به یکدیگر متصل بود مثل روز اول نرم و صاف مانده و سوراخ پست‌ها که آنها را به هم می‌پیوسته است هنوز دیده می‌شود. از استوانه‌هایی که به صورت کم و بیش مصدوم معلوم است و یا آثار ویرانی که در آن حوالی است نیک آشکار می‌گردد که در این دستگاه ستون‌بندی نیز دو سبک کار عهد هخامنشی رعایت شده است.

در رواق جلو و تالار مرکزی ستون‌ها در بالا از سه استوانه ترکیب یافته و به دونیمه سرگاو منتهی می‌شده است که گردن خالی آنها مثل رواق خشا یارشا تکیه گاه گچ بری بوده است. ستون‌ها شامل سه قطعه سنگ بوده، اما در رواق‌ها استوانه ساده‌تری دارای سر ستون سرگاو به کار رفته، ستون‌های چهار جزوی بیشتر دیده می‌شود هر چند که در سر همه ستون‌ها نیز یکسان سر ستون گاو به کار نبرده‌اند، بلکه سر اسب افسانه‌ای که شاخی برپیشانی داشته است دیده می‌شود.

هر هفتاد و دو ستون بدون استثنای شیاردار و دارای ارتفاع متساوی بوده ستون‌های تالار مرکزی پایه‌های چهارگوش و ستون‌های رواق پایه‌گرد مزین داشته‌اند، شبیه ستون‌های پرپیلیا (درآتن) که گفته‌اند مانند گل (نیلوفر آبی) بوده که وارونه شده باشد، اما مشابهت بیشتری به زنگ ناقوس داشته که با برگ‌های دراز آراسته و معکوس بر زمین نهاده باشند.

اندازه و ابعاد - رواق‌های خارجی . ۱۴ پا طول و ۲۸ پا عرض و با تالار مرکزی ۱۷ پا فاصله دارند، ولی بین رواق‌های سبزبور چهار ساختمان یک پارچه فرعی است که معلوم نیست به چه منظوری بنا شده است، سپس به تالار مرکزی وارد می‌شویم که در زیر و حوالی آن فلاندن و گوست آثار و مساجراهای زیر زمینی یافته‌اند ابعاد خارجی این تالار که بدون شک مایه اصلی افتخار تخت جمشید بوده است از هر طرف . ۱۴ پاست که تقریباً پنجاه یارد می‌شود که می‌توان متناسبآ آنرا با تالار کرنالک جلگه نیل مقایسه نمود و به نظر من بایستی که از لحاظ استادی و هنر، ساختمان والاتری بوده باشد، زیرا که با وجود عدم تناسبی که در ستون‌ها دیده می‌شود و فقدان حجاری‌های متعددی که روی ستون‌های سمری را زینت داده است نمای خارجی این تالار بی‌پیرایه‌تر و بنا بر این از منظره معابد توتمس^۱ نمایان‌تر است.

مسئله دیوارها - در تالار خشایارشا دو مسئله مهم که حل آن بیشتر بر حدسیات نویسنده‌گان مبتنی بوده است نه اطلاعات و تحقیقات محلی رویرو می‌شویم: یکی موضوع دیوارهای سقف. آیا تالار مرکزی بادیوار محصور شده بود و بارواق‌های بوسیله دیوار ارتباط و شکل کثیرالا ضلاع بزرگی داشته‌است. فرگسون چنین گمان می‌کرده است. وی در اطراف تالار و طرفین ایوان دیوارهایی تصویر نموده که با خشت خام به صیخامت هیچ‌جهه پا ساخته شده بود با پنجه‌ها و طاقچه‌ها نظیر آنچه در کاخ داریوش هم بوده است و در انتهای هر ضلع نیز پاسدارخانه ساخته بودند، اما تا آنجا که من اطلاع دارم این مطلب هم صحیح است که در

هیچ نقطه دیگر در ایوان یا سایر جاها رواق‌هائی که از دستگاه مرکزی که به دلیل ساختمانی با آن مربوط است کاملاً جدا شده باشد دیده نشده است، ازین رو قول اصلاحی کوست و شی پیه^۱ را با تردید باید تلقی نمود.

از جهت دیگر چنین به نظر می‌رسد که بیشتر بناهای صفة تخت جمشید دیوار داشته و با آنکه قسمت‌هائی که با گل و خشت ساخته شده بود ناپدید شده است پایه‌های سنگی و قاب پنجره و طاقچه‌ها در همه جا دیده می‌شود، در صورتی که در تالار خشیارشا کمترین اثری از پنجره و طاقچه و درگاه نیست که به نظر من دلیل غیر قابل ردی است که هیچ گاه از این قبیل چیزها با ترکیبات سنگی در آنجا ساخته نشده بوده است و قابل تصور هم نیست که روزگاری در آنجا بوده و بعداً به کلی ازین رفتہ باشد.

فرگسن جواب این مسئله را به این نحو داده است که فقط دیوار‌گلی با روکار کاشی میناکاری داشته است، اما هیچ گونه اثری در تأیید این نظریه به دست نیامده و معلوم هم نیست که چگونه پایه‌های سنگی را در همه دیوارها به کار برده بودند، مگر در این تالار، بعلاوه دیوارهائی باوضع وابعاد مزبور این تالار را از حالت و هیبت خاص خود می‌انداخته و شاید هم طرح معماری آنرا مختلف می‌ساخته است.

ظاهراً هیچ کسی انکار ندارد که این تالار بطوری که از حجاری‌های آن بر می‌آید تالار بار عظیم و تالار شاهنشاهی یا تختگاه شاهنشاه بوده است. در آن شاهنشین، وی بر تخت و در زیر سایبان به همان قسمی که در دیگر کاخ‌ها نیز بوده است و شرحش خواهد آمد جلوس می‌نموده تا اتباعش او را تماشا کنند و شاهنشاه نیز آنها را دیده باشد و افراد مردم در رواق‌ها و از میان ستون‌ها فراهم می‌آمدند تا درود و احترامات خویش^۲ را به پیشگاه وی تقدیم دارند.

در چنین محل و با چنین وضع و حالی فضای کافی و نور فراوان به منظور سهولت حرکت و دیدار ضرور بود و عظمت و سطوت وجود شاهنشاه در خورکتمنان

نیود ، بلکه بخلاف ، کمال ابراز و درخشندگی را ایجاد می نمود که بدین ترتیب اسباب دیگربرای کم و پیش کردن نوروپس و پیش نمودن خلق موردنمی یافته است.

این بساط و کار در مشرق زمین سابقه بسیار قدیم داشته است و مفتح اسرار دیرین اکنون در زیر نظر خود ما است ، چون در همین تالارها و ایوان های بی درو دیوار پادشاهان متأخر ایران از شاه عباس به این طرف چنانکه در فصل تهران و اصفهان ملاحظه شد خود را به اتباع خویش نشان می داده اند و جلو این تالارها را فقط با پارچه گرانبهای و پرده می پوشانیده اند و اگر این شاهد بارز جدید هم به حد وافی مایه اقناع نباشد می توانیم روزگار بعد را که مقارن زمان تخت جمشید بوده و شواهدی معتبر که از آن عهد و زمانه باقی مانده است در نظر بیاوریم یعنی به شوشان یاسوزا که کاخ زمستانی همین شهریاران در آنجا بوده و بنایی سنگین تر ایشان را ما در اینجا تحت بررسی داریم ، توجه نمائیم .

در همه جا با غچه سرای شاهی پرده های سفید و سبز و آبی با بند های مستاز کتانی وارگوانی و گاهی نیز حلقه های نقره و ستون های مرمر داشته است ، بنابراین بدون اینکه به صورت قطع ضرورتی برای قول نظریه هریک از دوسته صاحب نظران فرانسوی باشد که نامشان یاد شده است و یا رد قطعی این موضوع که دیوارهای ، تالار مرکزی را با حواشی ستون بندی ارتباط می داده است باز به عقیده من قول ایشان در زینه کشف حقیقت از آنچه نویسنده گان انگلیسی گفته اند بیشتر مقرر به صواب است و آن دستگاه عظیم در هنگامی که جشیارشا مراسم دربار با شکوه خود را آنجا برگزار می نموده بهر وضع و صورتی که بوده با آنچه فرگسن فرض و عنوان کرده است کمترین شباهتی ندارد .

سقف - استدلال مشابهی نیز راجع به این موضوع پیش می آید که در اینجا یا دیگر عمارت های تخت جمشید مسئله سقف چه صورتی داشته است . جای شک نیست که در این مورد نقطه های خالی در ستون های دو سر و زبانه جرزهای زاویه در چند بنای دیگر به منظور جادا دن سر تیرها بوده است و این

سقف‌ها به هیچ احتمالی سنگی نبوده است ، زیرا که ستون‌ها چندان محکم و یا بقدر کافی نزدیک هم نبوده که قادر به نگاهداری وزن آن باشد و هیچ قسم نمونه‌ای هم از این نوع سقف یافته نشده و چنین چیزی به هیچ وجه باسبک سعماری زمان تطبیق نمی‌کرده است.

از جانب دیگر بنا بر قول مورخان یونانی بخصوص کیتوس کورتیوس احتمال قوی آن است که سقف بناهای تخت جمشید از چوب سرو آزاد بوده و شاهد این فرض آثاری است که در خود ایوان به دست آمده بوده است و تخته سرو را به خاطر حفاظت بانویی برچسب گلی می‌اندودند ، چنانکه بواسطه ضرورت اقلیمی همین کار طی قرون در ایران سابقه و رواج داشته است . اما چون دلیل قاطع در این باره به دست نیامده است ترجیح می‌دهم که از اظهار نظر قطعی خواه مشتب یا منفی خودداری نمایم و به همین علت نیز فرض بی پروای فرگسن را در باره سقف ابیه هخامنشی رد می‌کنم .

تنها وسیله مقایسه و تشابه به نظر او حجاری بالای مقبره شاهی در نقش رستم و عقب تخت جمشید بوده که برستقی مانند برآمدگی ونمای کاخ‌های مجاور آنجاست که نقشی از پادشاه در حال دعا و نیایش هست و برگرسی یا جایگاه دو طبقه‌ای ایستاده است . وی این صحنه را تقليدی از عمارت‌های غیر مذهبی ایوان پنداشته و به حدی هم راه مبالغه پیموده که اظهار داشته است تردیدی وجود ندارد که مانند مقبره ، بناهای تخت جمشید هم طبقات متعدد داشته‌اند . ولی کمترین دلیل و برهانی برای تأیید این قول در میان نیست .

کاخ داریوش - وقتی که از تالار خشیمارشا از سمت شمال به طرف جنوب پیش می‌روم از همان راهی که اکثر مسافران هم می‌روند و جای پا دیده می‌شود ، در طرف جنوب به بنای دیگر که کوچک‌تر ، ولی کامل‌تر است می‌رسیم که مطابق کتیبه‌هایی که همانجاست به کاخ داریوش شهرت یافته‌است . این بنا شامل تالار مرکزی است دارای شانزده ستون در چهار ردیف و هر ردیف هم چهارستون با ایوانی که هشت ستون در دو برج در جبهه غربی دارد و آثاری که ظاهرآ علامت

اطاق‌هائی است که در عقب آن ساخته شده بود. این تنها بنای روی صفحه است که در جبهه جنوبی است و پلکان در طرفین آن ساخته شده که مدخل عمده کاخ به شمار می‌رفته است. بعد آپلکان سومی نیز برآن افزوده شده بود و همچنین مدخل دیگری هم در سمت غربی مقابل کناره ایوان اصلی و جلگه مروودشت است، برای هرمسافری که مثل من از طرف شمال وارد می‌شود این راه طبیعی ورود است و بنابراین بنا را از سمت عقب به طرف جلو سیرو قدم به قدم آنرا تعریف می‌کنم.

مدخل چنانچی - تمام این بنا بر صفحه‌ای که از تالار خشیارشا تقریباً ده پا بلند تر است واقع گردیده، ابعادش ۱۳۲ پا طول و ۹۶ پا عرض است. وقتی که از پلکان دو پهلوی جبهه غربی بالا می‌رویم کتیبه‌ای که قسمتی از آن پنهان است بر دیوار ایوان مشاهده می‌شود و روی دیوار مقابل پلکان که در اینجاهم پیکره شیر و گاو و در طرفین آن هست لوحه‌ای است دارای کتیبه‌ای که نیک محفوظ مانده و حاکمی است که آن پلکان را اردشیر سوم صد و پنجاه سال بعد از ایجاد آن بناضافه کرده است. برپایی پله‌ها از درگاهی عبور می‌کنیم که دیواره‌های آن شاید در اثر زلزله کج و به طرف یکدیگر خم شده است.

از میان رواقی عبور نموده به درگاه دوم و از آنجاهم به تالار مرکزی وارد می‌شویم. سنگ‌های طرفین این درگاه (که گویا مانند دروازه دیگر بوسیله اردشیر اصلاح و تعمیر یافته است) پیکر دیگری از جمال شاه باهیولا (گاهی گاو نر یا اسب افسانه‌ای شاخدار یا شیرو یا عنصری مرکب از همه این علامات مختلف) حجاری شده است.

در همه این نقش‌های برجسته پادشاه با میانه کامل و بی دغدغه خاطر به سبک خشک یک نواخت خنجری در شکم هیولانه‌رویی کند و حیوان از جلو وی برکفل به عقب می‌افتد و شاه شاخ او را آرام در چنگ می‌گیرد.

تالار مرکزی - بواسطه ساختمان این راهرو (که شاید بعد آن افزوده شده است) فقدان هم آهنگی در نقشه بنای تالار مرکزی به نظر می‌رسد، وسعت آن



سواره شاه با جانور افسانه‌ای - کاخ داریوش

پنجاه پای مربع است و با چندین جرز سنگی حجاری شده بزرگ متبايز و بواسطه بی حفاظی تقریباً سیاه شده است و چنین می‌نماید که آن جرزها از یکدیگر جدا بوده و در سراسر حاشیه شاید قسمت اصلی بنا را تشکیل می‌داده است.

بعضی از این جرزها که بزرگ تر و بلندتر است در درگاه به کار رفته با گچ بریهای شیاردار برآمده و جرزهای کوچکتر را برای نفوذ نور سوراخ کرده و یا به عنوان طاقچه ساخته بودند که هنوز هم در خانه‌های ایرانی متداول و جای اسباب و لوازم خانگی است.

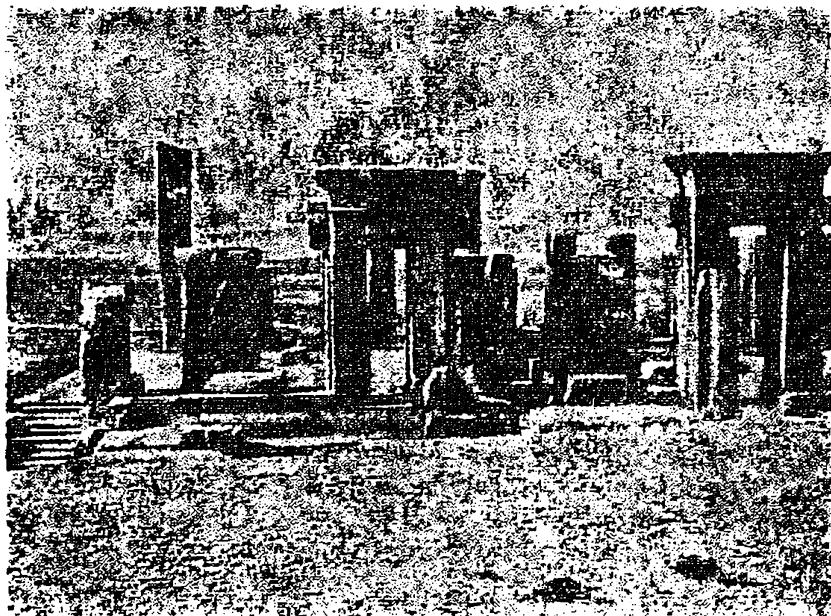
در سمت شمالی تالار دو درگاه و دو طاقچه است در جبهه شرقی یک درگاه و سه طاقچه و در طرف جنوبی که مدخل اصلی است یک درگاه و چهار پنجره ویراین دروازه تصویر دسته جمعی متداول دوره هخامنشی را حجاری کرده‌اند، به این صورت که شاه از کاخ در حال خروج است و دو تن از ملازمان چتری بر سر او نگاه داشته‌اند.

روی روی آنجا بنای دیگری باشانزده ستون هست که سقف بر آن قرار داشته اما از استوانه یا ستون‌ها اثری باقی نیست. در محوطه بیرونی دیواری است که چند پنجره دارد و هشت ستون دیگر هم رواق را مزین ساخته و دیوارهای شرقی و غربی هریک با درگاه و طاقچه و ستون سنگی یک پارچه عظیم به ارتفاع بیست و دو پا است. در قسمت خارجی رواق مانند طرفین تالار مرکزی و همچنین در عقب آن یعنی سمت شمالی آثار مبهمی دیده می‌شود که گویا اقامتگاه هائی با وسعت مختلف بوده است.

کتیبه‌ها - کاخ داریوش به وجهی نامعمول کتیبه‌های فراوان دارد، ابتدا باید کتیبه‌هائی را در نظر داشت که راجع به نام آنجلاست و در خطوطی بازیک اطراف قاب پنجره‌ها و طاقچه‌ها و یا در سه لوحة بر بالای درگاه‌ها منقول شده است و ظاهراً جرز بزرگ درگوشة جنوب غربی کاخ محل جالب توجهی برای صنعتگری حجار به شمار می‌رفته است.

در اینجا کتیبه‌ای به خط میخی حاکی است که داریوش به اتمام این بنا توفیق نیافته و فرزند او خشیارشا آن کار را به پایان رسانیده است . در همین جا کتیبه‌ای هم به خط نسخ و غزلی به فارسی دیده می‌شود از سلطان ابراهیم فرزند شاهرخ و نواده تیمور . در همان نزدیکی چنانکه گوئی خواسته باشند نهایت عدم تناسب را نشان بدھند ، سی سال پیش یکی از شیرازی‌های غیور ، خطی طولانی شرحی به افتخار ناصرالدین شاه یادگار کنده است .

بردرگاه جنوی همین بنا کتیبه‌های پهلوی شاپور دوم و سوم که قبل اشاره نمودم کنده شده است . متأخران هم در اثر گذاری به این بنا کوتاهی ننموده و آثار درخور توجهی از نام و نشان خویش باقی گذاشته‌اند . بردرگاه عمدۀ شمالی لیست درازی از دسته‌های انگلیسی که از آنجا گذشته‌اند ، با نام سرهنگ مکدونالد (سر. جی. م. کی نر) به سال ۱۸۲۰ در رأس آنها و در یکی از طاقچه‌های غربی هم متوجه اسم دوست خود پرسور و امیری شدم که با دیدن آن خطوط و آثار ظاهراً ترغیب به این کار شده بود .



کاخ داریوش

پلکان جنوبی - به طوری که ذکر شد مدخل اصلی قصر داریوش درست جنوب واقع شده بود ، حفریات فلاندن و کوست درینجا سال قبل در اینجا حجاری ها و کتیبه هائی را که نویسنده آن را که نمایان ساخته است . در اینجا هم مثل تالار بزرگ خشیارشا جبهه ایوان (صفه) بوسیله کنده - کاری های مستاز آرایش یافته و دو دسته چنگاواران مسلح با نیزه های عظیم و سپری بر دوش رو به صحنۀ مرکزی در حرکت اند که مانند دو صحنۀ مشابه دیگر که در انتهای خروجی است حاوی کتیبه ای میخی راجع به پادشاهی هر دو شهریار یعنی داریوش و خشیارشاست و از هر ضلعی هم پلکانی به سمت ایوان می رود و باز پیکره سنگی شیر و گاو بر گوشۀ فوقانی پلکان دیده می شود . در قسمت درونی پله ها نیز یک ردیف تصاویر که بسیار عالی منتور کرده اند از پائین تابلای پلکان در کنار عابرین حجاری شده است .

نوع بنا - مانند بنای این ساختمان هم دو مسئلۀ را پیش می آورد که حل یکی از آنها وابسته به وجود خود بناست و دیگری متساویاً راجع به همه اینیّه ایوان است . پس ابتدا پاید دید که نوع و منظور از ساختمانش چه بوده است ؟ این بنا به اندازه کافی و سعت نداشته تابه عنوان تالار به کار رفته باشد . از جهت دیگر دستگاه های حوالی آن چنین وانمود می کند که محل اقامت بوده است و کسانی که از راه خطأ می پنداشته اند که تخت جمشید در واقع مجموعه ای از بنایها و معابد مذهبی بوده ، لابد با نظر فرگسن هم آهنگ اند که آنجا را مقبر روحانیان و شاید عبادتگاه پنداشته بوده است ، برای چنین نظریه ای هیچ گونه شاهد و دلیلی فراهم نیست .

از طرف دیگر چنانکه غالباً هم پنداشته اند ، هنگامی که شاهنشاه هرساله به مقبر تخت جمشید می آمده ، آنجا اقامتگاه اختصاصی وی بوده است . اما بامیزانی که من از وضع و چگونگی زندگانی شهریاران خاور زمین در دست دارم گمان نمی کنم که آنجا برای استقرار پادشاه و همراهان و حرم‌سرای شاهانه کافی بوده است و تصویری کم فقط اقامتگاه رسمی او بوده که در آنجا به کارهای خصوصی

خود می‌پرداخته و صرف طعام و استراحت می‌نموده، ولی همراهان و دیگران و خواجehا و حرسرا و کودکان و پرستاران در بناهای دیگر و مجاور اقامت می‌کرده‌اند.

مسئله دیوارها - مسئله دیگر که نامعلوم‌تر است راجع به نوع و جنس دیوارهاست که بدون چون و چرا عامل الحق و پیوستگی در گاهها و طاقچه‌ها و پنجه‌های این کاخ و دیگر بناهای صفحه (ایوان) بوده است که هنوز هم باقی است. اینکه گفته‌ام بی چون و چرا فقط از جهت زمینه است، بلکه در سطوح داخلی و سر درهای سنگی که ذکر کرده‌ام آثاری به نظر می‌رسد که آنها را در اصل با دیوارهایی که از جنس متفاوتی ساخته شده بود ارتباط می‌داده است.

راجع به کیفیت و نوع بنای این دیوارها بر طبق مشاهداتم در سایر کشورهای شرق زمین نمی‌توانم نظریات مشکوک بسیاری از نویسنده‌گان را تأیید نمایم. دیوارهای مزبور نه از جرزهای سنگی و نه به‌طوری که کاتن رالیسن می‌پندارد از پاره سنگی بنا نشده بوده است. چون نشانه‌ای از این قبیل آثار مطلقآ در آنجا یافته نشده است و از آجر ساخته‌هم که بسیار بادوام است ساخته نشده بود، زیرا نمونه‌ای از این آجرها در آنجا دیده نمی‌شود.

من تردیدی ندارم که دیوارهای ابنیه تخت جمشید از خشت خام یا گل بوده که در بناهای بابل و نینوا و شوش هم مرسوم بوده است و خشت خام را هنوز هم در همه خانه‌های ایرانی از قصر همایونی تا مسکن روستائی به کار می‌برند و جنس دیوارهای تخت جمشید را فقط به این ماده می‌توان نسبت داد که با گذشت زمان و آسیب باد و هاران در طی قرون شسته و ناپدید شده است.

فرگسن هم که همین نظریه را داشته آنرا در عالم هنر رجعت به اصل (خاک) نام داده است، خاصه وقتی که هوس و مهارت مردم شرق زمین را از زمان سناخیریب تا دوره پادشاه کنونی در نظر بیاوریم که دیوارهای گلی را با استادی گچ اندود می‌نمایند و پاکیزه می‌آرایند و یا آنکه بوسیله کاشی‌های شفاف و متنقوش

می پوشانند، گمان نمی رود که موردی برای تردید این نظریه باقی بماند که در دیوارهای تخت جمشید ازاندود گچی استفاده شده بوده است، نه تزئینات کاشی کاری، زیرا که قطعاتی از این کاشی ها در بناهای ایوان (صفه) پیدا نشده است. در شوش وضع متفاوتی بوده، ولی حتی در شوش نیز دیوارهای داخلی را بیشتر بوسیله گچ سفید و گاهی با ماده قرمزی رنگ می کردند و فرش و پرده بر آن می آویختند. اکتشافات آیینه در تخت جمشید شاید این نظریه ام را تأیید کند.

کاخ اردشیر سوم - قبل از آنکه این قسمت ایوان را ترک کنم جadarad خاطر نشان سازم که در پهلوی آن در جهت شمال غربی کاخ داریوش آثار ساختمانی دیده می شود که اول بار نیبور متوجه آن شده بود و فلاندن و کوست آنرا مشخص نمودند. با آنکه از جهات وضع ظاهر و اندازه، خیلی نامعلوم است و ترکیبیش قابل تشخیص نیست باز بعضی از نویسندها حس زده اند که حرم‌سرا بوده. وقتی که از کاخ داریوش مستقیم به طرف جنوب برویم به ویرانه‌های بنائی می‌رسیم که در انتهای گوشة جنوب غربی ایوان فوقانی واقع شده است. بوسیله پلکانی دوپهلو که سخت آسیب دیده و درجهت شمالی است به این بنای ویران راه است ویرجبهه آن تصاویری حجاری شده است و دوکتیبه به خط میخی نظیر آنچه در پلکان غربی کاخ داریوش دیدیم حاکی است که بیانات اردشیر سوم است، ولی معلوم نیست که وی آن بنارا ساخته یا تعمیر نموده و یا برآن چیزی افزوده باشد.

این موضوع که بنای مزبور مقابله کاخ داریوش واقع گردیده است که بنا بر شرح قبلی وسعت کافی برای اقامت متعلقان شاهی نداشته بعضی ها آنجا را حرم‌سرا پنداشته اند، ولی دلیلی در تأیید این قول نیست و بقایای آن منحصر به پی چند ستون است که کرپورتر دو ردیف پنج ستونی تمیز داده بود و در جلو آن سه ردیف دیگر چهار ستونی بود، اما در نقشه فلاندن و کوست فقط سه ستون نا مرتب منعکس شده با چهار ردیف چهار ستونی در قسمت مقدم آن. ایشان آنرا بنای شماره ۴ و دیگران ساختمان جنوب غربی نام داده اند.

کاخ خشیارشا - در مشرق این بنا و دنباله ایوان اصلی فوقانی که بلندترین بقایای ساختمانی تخت جمشید در آنجاست ویرانه‌هائی است که از قرار معلوم در میان بناهای آنجا سومین کاخ عظیم اصلی به شمار می‌رفته است. نبیشه‌هائی بر پله‌ها و درگاه‌ها و جرزهای رفیع گوشه‌ها آشکار می‌سازد که مانند تالار بار بزرگ بوسیله خشایارشا ساخته شده و از این رو طبیعی است که به عنوان کاخ آن شهریار شهرت یافته است.

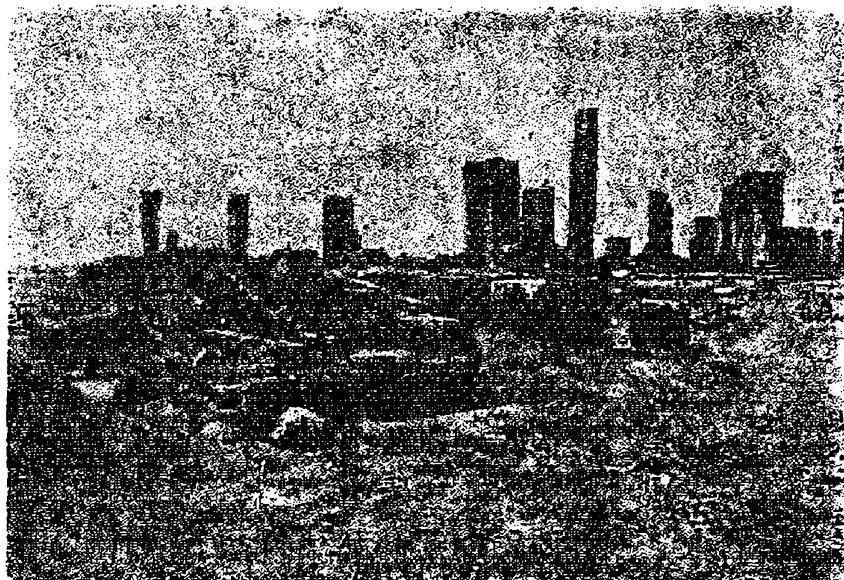
در واقع تزئینات ساختمانی آن شباهت تمام با تصریف پدر وی دارد، غیر از آنکه این ساختمان رو به طرف شمال است و از هرجهت بر پایه و میزان بزرگ‌تری بنا شده است. در جلو آن ایوانی بوده که با چهار ردیف پلکان از سمت مشرق و دو رشته پله از طرف مغرب به آن وارد می‌شدند، این پله‌ها به حالت غمانگیزی خراب افتاده است. پس از بالا رفتن از پلکان به رواق یا مدخل اصلی کاخ می‌رسیم که پایه‌های دو ردیف ستون که هر ردیف شش ستون داشته در آنجا دیده می‌شود بوسیله چند درگاه از آنجا به تالار ستون دار مرکزی می‌رفته‌اند که سقفش بررسی و شش ستون یعنی در شش ردیف شش ستونی قرار گرفته بود، وحالا فقط پایه آن ستون‌ها باقی است.

از میان این تالار در فاصله کمی تاکف آن که فعل نیک مشهود است آب رو زیر زمینی است که تکسیه بی‌تأمل وافی به آن عنوان حمام داده است، ولی هیچ اثری دال بر این موضوع و یا آثاری از وجود حمام در آنجا یافته نشده است و جای تردید مختصراً است که آن ماجرا برای جریان آب و یا فاضل آب بوده که آثارش در قسمت‌های دیگر ایوان در زیر تالار خشایارشا نیز دیده می‌شود. کرپورتر آنرا با آب انبار کوهپایه شرقی و یا مخزن سنگی که در نزدیکی رواق خشایارشا است مربوط دانسته است.

در اینجا هم چند بنای کوچک‌تر در حوالی آن هست که ظاهراً چهار بنا در هر طرف و از تالار مرکزی به دو تا از آنها راه بوده است. درگاه‌ها و پنجره‌ها

و طاقچه‌های اطراف تالار با حجاری‌هائی شبیه به کاخ‌های سابق آراسته شده است به این صورت که پادشاه ایستاده و ملازمان چتر بر سر او گرفته اند.

این پیکره برقاً رجوب دروازه حجاری شده است، ولی در حاشیه چند پیجه‌ آثاری هم از کارهای تجمیعی و پذیرائی‌های شهریار دیده می‌شود، یعنی ملازمان را نشان میدهد که حیواناتی را پیش می‌برند یا جام و ظرف غذا یا عطردان حمل می‌کنند. در جهت جنوبی دو رشتہ پلکان از انتهای شرقی و غربی به ایوان کاخ متنه و در قسمت پیرونی آن چهار طاقچه با آرایش گچ بری دیده می‌شود و بطور اختصاصی و استثنای در این بنا از زاویه جنوب غربی پلکان دیگری در خود کوه کنده‌اند که بی‌کتیبه یا تزئین از طبقه پائین یا جنوبی به مرتبه فوقانی می‌رسد. مزایای کلی که در باره کاخ داریوش بر شمرده ایم در قصر فرزند او نیز بوده است و به احتمال قوی همان ساختمانی است که خشیارشا در آنجا اقامت می‌نموده و به کشورداری می‌پرداخته و محل پذیرائی‌های رسمی او به شمار می‌رفته است، ولی برای بار عالم چنانکه شرحش گذشت، تالار بزرگ را به کار می‌برده است که رواق‌ها و ستون‌های بزرگ داشته.



پلکان شرقی، کاخ خشیارشا

تپه بزرگ - قبل از ترک کردن این کاخ توجهی به این مطلب بی مناسب است که بین رواق سمت شمالی و عقب ستون های تالار بزرگ خشیارشا تل خاکی امتد دارای تقریباً صد یارد طول که فعلاً فقط به صورت تپه است و از سطح ایوان به اندازه قابل ملاحظه ای ارتفاع دارد و حدس زده اند که در زیر این توده خاک آثار دستگاه دیگری نهفته است. کرپورتر احتمال داده است که در زیر آن همان تالار عیش و بزی بوده که اسکندر در عالم مستی به کار پلید آتش افروختن دست یازیده بود. سیزده سال پیش آقایان استولزه و اندریس ازمیان قسمتی از آن شیاری حفر کردند، ولی جز خرد مصالح بنائی چیز دیگری به دست نیامد.

امید است که کاوش های بیشتری در زیر این توده خاک بنمایند نه با این امید که کاخ دیگری کشف شود، بلکه دلیل دیگری که به همان اندازه مهم است و آن این است که معلوم شود چه قبیل آجر و کاشی و وسائل تزئین بوسیله معماران دوره هخامنشی در بناهای ایوان به کار رفته بوده است.

من از این مقدار محدود حفریات خرسندي خاطری حاصل نتوانم کرد، مگر تا وقتی که مانند آکرولپیس آتن همه سطح و روی ایوان درست زیر و رو شود و فقط در این صورت است که خدمت باستان شناسان به پایان و رأی ایشان نیز به گوش اهل جهان خواهد رسید.

بنای جنوب شرقی - در ایوان تحتانی یا اصلی به فاصله ۱۸۰ یارد عقب یا شرق کاخ خشیارشا بقاوی ساختمان دیگری است که ظاهر ناقصی دارد، زیرا که نیمی از آن تا حد درگاهها و طاقجهها زیر خاک است. این بنا از سنگ هائی است که در سیاهی و صیقلی مانند سنگ کاخ داریوش است، در محوطه ای با هشتاد و نه پا طول و شصت و یک پا پهنای و رواقی که پنجاه پا درازا وسی و پنج پا و نیم عرض دارد، و چنین سی نماید که دارای شانزده ستون در چهار ردیف و هر ردیف هم با چهار ستون بوده است و اثرب از اطاق هائی در حواشی آن دیده نمی شود و مثل این است که سراسر بنا تقلید و یا نمونه قبلی تالار بزرگ صد ستون است

که شرحش بزودی خواهد آمد و چنین می‌نماید که کاخ یا تالاری شاهانه است. چون تصاویر پادشاه بر درگاه جنوبی با بادبزن و در درگاه شمالی با چتر و در جناح‌های شرقی و غربی پیکرۀ پادشاه در حال جدال با هیولا است که بر ران عقب افتاده است، اما نبشه ای آنجا نیست که هویت شهریار را معلوم سازد.

فرگسن تصور می‌کند که این از نخستین ساختمان‌های ایوان است چون به صورت یک پارچه و با صلابت و بزرگی بیشتری از دیگر ساختمان‌هاست، بعضی‌ها حدس زده‌اند که شاید از آثار دورۀ کوروش و کمبوجیه بوده است، اما نباید فراوش کرد که فرگسن شخصاً تخت جمشید را ندیده است و در هیچ نقطه ایران هم اثری از بنای‌های پیش از داریوش پیدا نشده است و در واقع به عقیده من کوروش و کمبوجیه مدت‌ها قبل از پایه گذاری تخت جمشید در زیر خاک غنویه بودند.

بنای مرکزی .. حال به طرف شمال رو می‌گردانیم و همانجا در عقب تپه بزرگ که در جناح شرقی کاخ داریوش واقع است ساختمانی است که بواسطه فقدان اثر و علامتی خاص عموماً به بنای مرکزی موسوم شده است، طرحی عجیب دارد و به همین دلیل سبب فرضیات گوناگون گردیده است و آن شامل سه درگاه بزرگ است که بر سطح درونی یا پایگاه آن تصویر پادشاه در حالت جلوس و یا در زیر چتر شاهی و در بالای سر او هم اهورامزدا به صورت هاله بالدار حجاری شده است.

در درگاه شرقی به تصویر تازه‌ای بر می‌خوریم که در بنای‌های بعدی مکرر خواهیم دید و آن پادشاه را بر تختی سه طبقه با سه ردیف شامل نه تصویر در حال جلوس نشان میدهد که بازوی خود را بالا برده است و نسبتاً شبیه تصویری است که در مقبره‌های نقش رستم دیده می‌شود. در وسط بین درگاه‌های شمالی و جنوبی پایه‌های چهارستون هست و اینکه منظور از بنای آن ساختمان جالب توجه چه بوده است هیچ معلوم نیست.

کرپورتر که همواره به کارها جنبه مذهبی می‌داده خیال کرده است که نمازخانه خصوصی پادشاه و آن چهارتا پایه‌هم، آتشدان بوده است. اما برای این

تصویر دلیلی در دست نیست. فرگسن معتقد است که عمارت شوری در مقابل قصر خشیارشا است، ولی به بقایای هیچ‌کدام از رواق‌ها شباهتی ندارد و در رویرو و یا مربوط به ساختمان دیگر خاصه کاخ خشیارشا نیست و آن به عقیده من یکی از تالارها یا عمارت‌های متعدد به شمار می‌رفته است و لزومی هم ندارد که برای تشخیص آن خود را در قید و بندهای فرضیات‌گوناگون گرفتار سازیم.

تالار صد ستون - سرانجام در حوزه تالاهای آثار دیگر به آخرین آن می‌رسیم که بزرگترین بنای تخت جمشید و همان ساختمانی است که از وقتی که در نیمه این قرن و بخصوص پس از حفریات سال ۱۸۷۷ م محل آن به دوستی شناخته شده است به تالار صد ستون معروف گردیده و آن در قسمت تحتانی ایوان یعنی در همان سطح رواق خشیارشا و آثار دیگری واقع شده است که شرحش را تازه باز نموده‌ام و از همه ویرانه‌ها به کوه نزدیک‌تر و در حقیقت به فاصله کمی از کوهپایه واقع است و شامل تالار تک بزرگی است که ابعاد داخل مربع آن ۲۲۰ پاست و سقفش بر صد ستون تکیه دارد، در ده ردیف که هر کدام هم ده ستون داشته و در جناح شمالی آن رواقی بوده با شانزده ستون در دو ردیف هشت ستونی که جمع‌کل در سراسر بنا ۱۱۶ ستون می‌شود.

در هر یک از دو جناح رواق که اندازه آن ۱۸۰ پا در ۱۰ پاست بیکره عظیم گاو، رو به شمال دیده می‌شود، کرپورتر آنرا مجسمه تصویر کرده بود، نه نقوشی که برجسته کنده باشند، ولی دلیلی در میان نیست که بادیگر حجاری‌های مشابه آنچه تفاوت داشته است یعنی نقوش سنگی نیک برجسته از جلو و در طرفین به صورتی که در رواق خشیارشا دیده‌ایم.

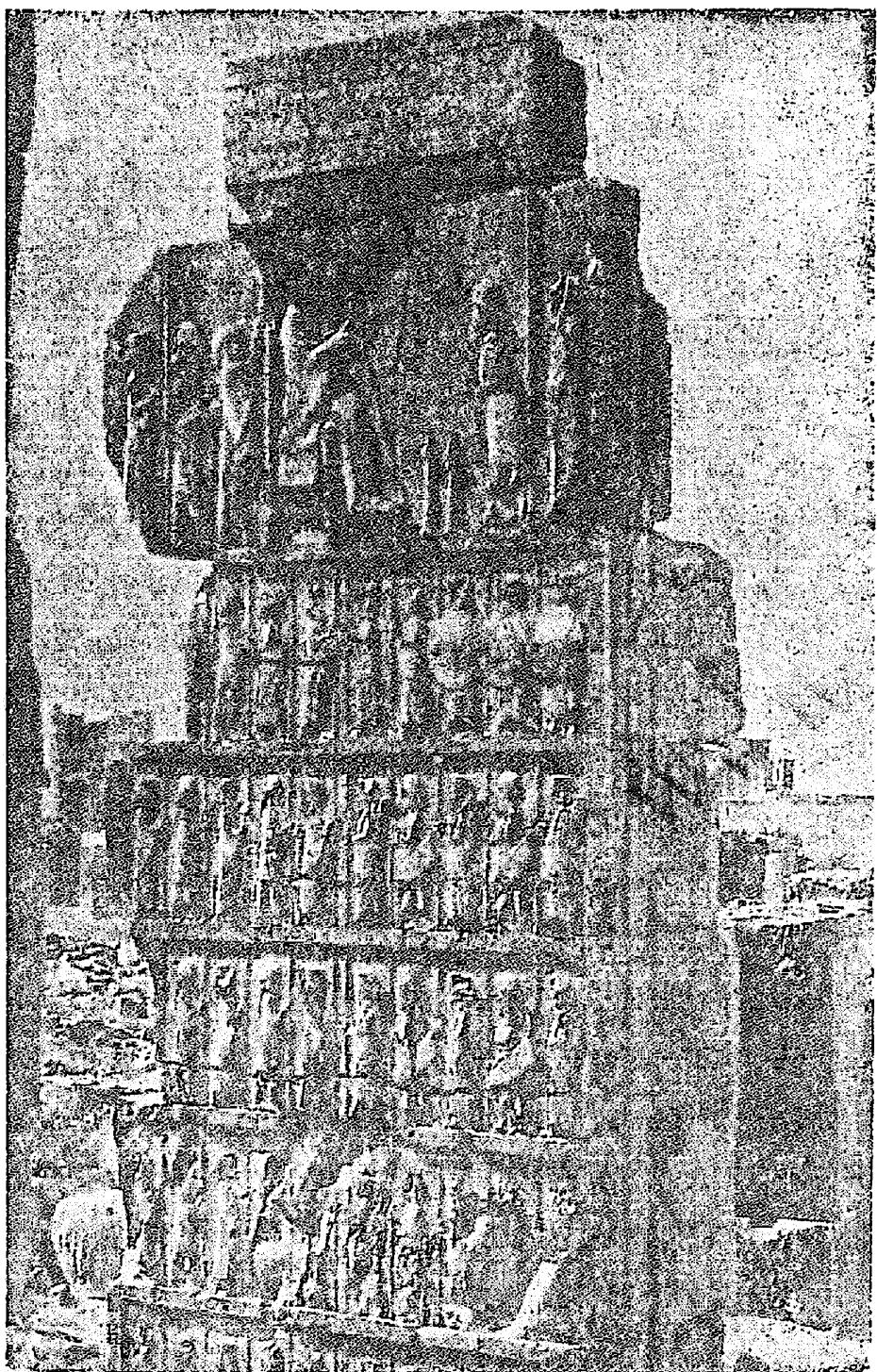
از این رواق دو درگاه با ارتفاع و پهنای بیشتری از سایر بناها به تالار صد ستون راه دارد. در حواشی تالار چهل و هشت درگاه و پنجره و طاقچه سنگی هست نظری آنچه در کاخ‌های داریوش و خشیارشا دیده شده است که در قدیم با دیوار خشتشی به ضخامت ده پا با هم مربوط بوده و از روزگاران خیلی سابق ناپدید شده است. داخل این تالار که بوسیله کارگران فرهاد میرزا احتشام‌الدوله

والی فارس در زیر نظر دکتر اندریس به سال ۱۸۷۹ حفاری شده بود پر از پایه‌های سنگی و قطعات استوانه و ستون درهم و برهم فرو ریخته است و از بقاها، چنین معلوم می‌شود که ستون‌ها سرستون دو یا سه سره که خاص دوره هخامنشی است با پایه‌هایی به شکل گل نیلوفر آبی و بدنه‌هایی با نیم تنہ گاو داشته و حتی یک ستون هم سالم نمانده است، اگر قطعات یکی از آنها را جمع و جور کنند معلوم می‌شود دارای ۳۷ پا ارتفاع و بین پایه‌ها نیز بیست پا فاصله بوده است.

حجاری‌ها - نقش بر جسته در گاه‌های این تالار از بیشتر حجاری‌هایی که تا حال ذکر شده است بزرگتر می‌باشد. در دروازه‌های شرقی و غربی جدال بین پادشاه (پهلوان) و هیولا (پهلوان) غیر قابل وصف باز به صورت بازی جالب توجه است. در درگاه‌های جنوبی پادشاه بر تخت که روی سه سکو قرار گرفته جلوس نموده و سریر شاهانه بر اسلحه اقوام فرمابنده دارش که در ردیف‌های پنج نفری‌اند، نگاهداری شده است.

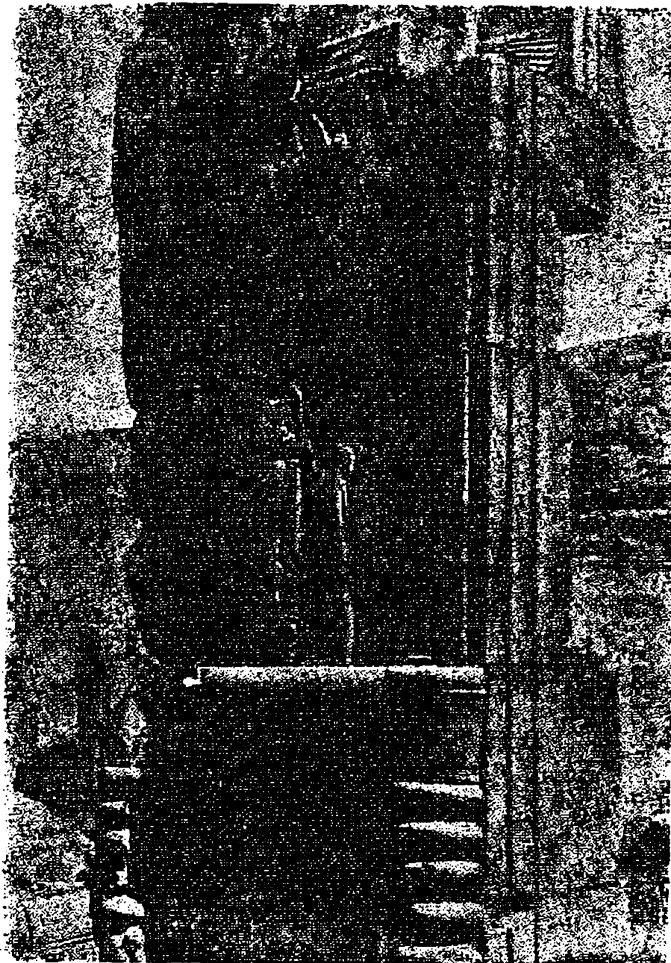
سایبانی ظریف را که لبه‌هایش منگوله داراست روی سر او گرفته‌اند و بر فراز آن پیکرۀ بالدار اهورامزدا در فضا حافظ وجود پادشاه است. این صحنه را قبله هم دیده بودیم، ولی در دروازه شمالی تصویر بس عالی تری حجاری شده است که پادشاه را بر تخت یا کرسی بلند عقب بسته‌ای در حال جلوس نشان می‌دهد که پاهای او بر چهار پایه نهاده شده و نگهبانان در عقب سر او ایستاده اند و ملازمی پادبزنی را بالای سر پادشاه نگاه داشته است.

بر زمین در جلو او دو عودسوز دیده می‌شود و در عقب آن باز دو چهره دیگر است که شاید سفیران یا وزیران باشند که برای تقدیم درود و احترامات آمده‌اند. در قسمت زیرین پنج ردیف جنگاوران با نیزه و سپر و ترکش و کمان دیده می‌شوند که جمعاً پیجاه تقرنده و تفاوت لباس و روسربی ایشان نشان می‌دهد که از اتباع ملیت‌های گوناگون پادشاهند. در صحنه‌های شاهانه، وی در همه جا با نیم تاجی بر سر و موهای مجعد و ریش دراز فرزده و درجه ارغوانی امپراتوری



مدخل شمالی - تالار صد ستون

دیده می شود . در صحنه های جدال ، قلاب بر کمر دارد و موقرانه بادشمن گلاویز شده افرا مقهور می سازد .



مدخل جنوبی - تالار صند متومن

طرح بنا - این تالار بزرگ که بعد از کرناک در مصر ، به طوری که از حجاری های آن برمی آید عظیم ترین ساختمان جهان قدیم بوده ، تالار تخت و دربار شاهنشاه به شمار می رفته است . هیبت آن از تالار خشیارشا کمتر ، اما وسعتش بیشتر است و چون پرایوان تحتانی بنا شده ، به احتمال قوی روشنائی کافی نداشته است^۱ .

۱ - تنها راه نفوذ نور به قست داخل پنجه دیوار شمالی نبوده و دهنۀ طرف دیگر تماماً با طاقچه ها گرفته شده بود ، از این رو بواسطه روشنائی مختصر این نظر صائب تر می نماید که به محورۀ درونی و میان ستون ها از روزنۀ های سقف نور می رسیده است .

دراینجا به رسم و روالی که بر درگاه‌های آنجا منقوش گردیده ظاهرآ یکی از پادشاهان هخامنشی برای تقدیم هدايا از جانب خراج گذاران تابع خود جلوس می‌نموده است ولی این بنا را به کدام یک از شهریاران آن خاندان می‌توان نسبت داد؟ سر. هنری رالینسن به این دلیل که از آثار دیگر بهتر محفوظ مانده، آنرا به متأخرین از ایشان یعنی اردشیر سوم منسوب داشته است که من از همین استدلال او نتیجه دیگری می‌گیرم.

با در نظر گرفتن این امر که صنعت و هنر ملی در زبان داریوش به اوج ترقی رسیده بود و در ایوان بنای دیگری نیست که تختگاه محسوب شود و شکی هم نداریم که چنین محلی وجود داشته و چون طرح آن از ساده‌ترین تalarهای تخت جمشید و بی پیرایه است به عقیله من همان تalar فرزند هیستاسب بوده است. خشیارشا به رسم و مشیوه تقنن آمیز شرقی از راه و رسم ساختمانی پدر خود عدول نموده و بعداً نقشه‌های او را تغییر داده و تalar بزرگ را با رواق‌ها در قسمت دیگر صفه برپا ساخته است.

بعلاوه وقتی که تalar صدستون بنا شد، ظاهرآ حجاری‌های جبهه مقدم پلکان سنگی آن تمام نشده بود. صحنه‌های پر بدبه شاهی که خشیارشا پیرایه - هائی دارای چند ستون در ایوان با شکوه خود ساخته بود در اینجا به صورت قائم بر در دروازه ورودی متصرف کرد. تفاوت دیگری که جالب نظر است قدان حفره یا شیار در درگاه‌های است که جا پاشنه در محسوب شود و این نشان می‌دهد که آنجا تalar بار بوده، زیرا که درگاه‌ها فقط بوسیله پرده‌ها به شرحی که در کتاب استر آمده است محفوظ و پنهان می‌گردیده است.

دروازه - پروپیلا^۱ - به فاصله ۱۹۰ پا درجهت شمالی رواق آثار ویرانه‌ای دیده می‌شود که عموماً دروازه یا پروپیلا که به آنجا منتهی می‌شود نامیده‌اند. در اوایل قرن حاضر این ویرانه‌ها بهتر از حالات قابل تمیز بود. در شمال آنجا تک ستون بزرگی قرار داشته، یادداشت‌های من مشعر براین است که جرزهای سنگی شکسته

در آنجا فرو ریخته است ، ولی تردیدی نیست که وضع و شکل دروازه دارد که بر یک ضلع آن پیکره انسان گاو مانند حجاری شده بود.

فلاندن از قسمت های نیمه تمام آن قیاس کرده بود که رواق سریوط به این ملاقات ، ناتمام مانده بود و بعد آن نقشه دیگری جای طرح اصلی را گرفت. ولی در مشرق زمین لازم نیست چنین وضع و کاری را به ادوار بعد نسبت داد و یطوري که بارها اشاره کرده ام بنای گذشتگان را ناقص و ناتمام باقی می گذاشته اند تا محکوم به ویرانی شود و این کار البته در میان فرمانروایان نیز بی سابقه نبوده است.

آیا بوسیله اسکندر دچار حريق گردیده ؟ - اما مسئله مهم تر درباره تاریخ ساختمان و یا منظور از ساختن آن از بقاوی خود این بنا ناشی می شود. چون در حالی که همه جهانگردان قبلی به هیچ وجه اثر خرابی از حريق در هیچ کدام از بناهای ایوان نیافته اند و حیران بودند که چگونه داستان حريق را که تقریباً همه مورخان یک ندا شرحش را باز گفته اند ، با این موضوع تطبیق دهنده که اسکندر یک یا چند بنا را به آتش کشیده بود ، کشفیات اخیر آشکار ساخته است که کلید آن راز در تالار صد ستون نهفته مانده بود .

در حفريات سیزده سال پیش به لایه رسوبی ضخیمی از خاکستر برخوردند که در اثر تجزیه میکروسکوپی معلوم شد که از سوتنه های چوب سرو بوده است و این ماده در هیچ یک از عمارت های دیگر به دست نیامد. از این رو محتمل است که خاکستر متعلق به چوب سقفی باشد که دز اثر حريق فرو ریخته و سر ستون ها و استوانه ها را که مظهر مشکوه و عظمت قدیم بوده در همانجا فرو انداخته است. یکی از چیزهای شگفت انگیز و جالب توجه این محل که انسان را وادار به تفکر می کند این است که در می یابیم که آن واقعه ناشی از بلهوسی سردارست (اسکندر) و به احتمال بیشتر ، عمل بیرحمانه ، ولی بنا بر تصمیم قبلی او بوده است.

راه های زیر زمینی - تا اینجا داستان خود را در باره بقاوی ساختمانی که بر صفحه تخت جمشید دیده می شود خاتمه داده ، پیش از رها کردن این موضوع

جادارد به یکی دو تا از آثار فرعی نیز اشاره کنم و از جمله چیزی که خیلی هم قابل توجه است و به هیچوجه هم نا معلوم و مکتوم نیست وجود عده زیادی مجراهاست که نویسنده گان قدیم راههای زیر زمینی نامیده بودند، اما به احتمال قوی راه آب است.

دهنه این مجراهای لابد در زمان سابق خیلی بیشتر از حالا نمودار بود. آبروهای زیر کاخ خشیارشا در حال حاضر تنها مجرائی است که چشم گیر است. کامل ترین بررسی ها را درباره این مجاری بالغ بر دویست سال پیش شاردن انجام داد، وی نوشته است که این راهها در پنج پا زیر کف بنا از هر طرف کشیده شده بود. وی از جناح شرقی آن تا سی و پنج دقیقه پیش رفت که یک چهارم فرسخ می شود و فقط ییم و هراس همراهان او را از پیشروی باز داشته بود. وی می نویسد لبه های این مجرای مثل شیشه صاف بود. موریه در سال ۸۰۹ آزمایش او را تکرار نمود:

« در میان سنگ های شکسته از قسمت مقدم بنا تقریباً مجاور پلکان ویران آب رو زیر زمینی بزرگی هست، ما به درون آن وارد شدیم که در بعضی جاها به عمق ده پا در سنگ کنده بودند. این پس از آب جهت شرقی غربی داشته درست مشرق شیب آن تا بیست و پنج گام می رسیده و سپس با ریک می شود، در بعضی جاها ناچار چهار دست و پا جلو رفتم، بعد دهانه فراخ می شود به حدی که آدم متوسط - القامه می تواند در درون آن بایستد ».

وضع و ترکیب چندتا از این مجراهای و به احتمال قوی تعداد محدودی از آن در نقشه فلاندن و کوست منعکس است. مقداری از آنها را در سنگ کنده اند و جاهای دیگر سنگ فرش و لبه سازی شده بود و از شرح دیگران بر می آید که ارتفاع آنها به تفاوت کم و زیاد می شود. ورقه گل در ته آن نشان می دهد که برای چه منظوري بوده و گویا دو مصرف داشته است یا برای بردن آب خوردن و آبیاری باغ ها از منابع کوهپایه یا به قصد عبور فاضل آب از ناوдан های سقف و یا آب اضافی کف ایوان. تحقیقات بیشتری در این زمینه نتایج عمده ای ندارد، ولی خالی از فایده هم نخواهد بود.

کار نا تمام - قبل اشاره کرده بودم که در موقع حفریات تپه‌ای که در عقب کاخ داریوش است آفایان استولزه و اندریس چیزی جز خردۀ ریزهای بنائی نیافته بودند که حاکی از این بود که کار ساختمانی نا تمام مانده و شاید هم در اثر پیش آمد جنگ یا بله‌وسی فرمانروا متوقف شده و خیلی هم محل احتمال است که با سقوط خود پادشاه کار تعطیل شده باشد. از این قبیل شواهد در قسمت‌های دیگر ایوان نیز دیده می‌شود مثلاً جاهائی را برای نقش و کتبه صاف و آماده کردنده، بدون اینکه چیزی منقوش شده باشد و سنگ‌های دیده می‌شود که تیشه کار فقط نیمی از آن را پرداخته و بقیه را نا تمام گذاشته است.

استولزه حتی مبالغه و اظهار نظر می‌کند که شاید تمام ستون‌های کاخ خشیارشا را نصب نکرده بودند و گرنۀ باستی که خرابه‌های زیادتری باقی مانده باشد. این معما را من بیشتر به تغییرات کلی در وضع و حال سیاسی نسبت می‌دهم.

مقبره‌های شاهی - اما همه جاهای شایان توجه تخت جمشید فقط همان‌های نیست که در صفحه است، همان‌طوری که داریوش و سه تن از جانشینان او صخره‌های معروف به نقش رستم را برای مقبره سنگی خود که دور از دسترسی آسان باشد برگزیده بودند، سه تن دیگر از شهریاران همین خاندان نیز از ایشان پیروی کرده و در انجام منظور، کوه رحمت را که در مجاورت مقر فرمانروا و محل جشن‌ها و بزم ایشان بوده انتخاب نمودند.

یکی از آرامگاه‌های شاهی درست در عقب تالار صد ستون واقع است. مقبره دومی در فرو رفتگی کوه و قدری در جهت جنوب شرقی ایوان است و سومی که نا تمام مانده است کنار صخره به فاصله سه چهارم میل در طرف جنوب واقع شده است. زمینه کوهستان در اینجا مثل نقش رستم نیست که بلند و دارای پرتگاه باشد. پنا بر این بین دو دسته مقبره‌های مزبور تقاض است.

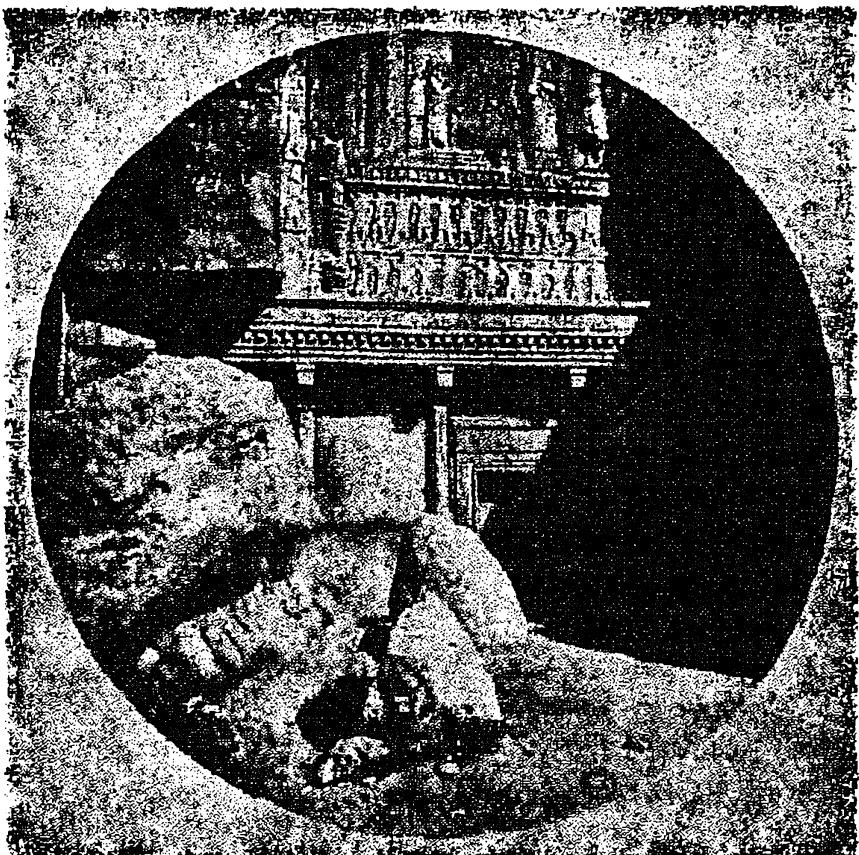
در تخت جمشید مقبره به صورت قائم برجای رفیعی در کوه کنده شده است تا فقط بوسیله ریسمان یاماشین قابل ورود باشد، بر عکس در اینجا بانهایت سهولت می‌توان از پائین به مقبره وارد شد، هرچند که در مردم مقبره سومی با کشیدن پنج

ردیف دیوار از کف زمین تدبیراتی شده است که دسترسی به آن چندان آسان نباشد. ابعاد این مقبره‌ها نیز با آرامگاه‌های قدیم‌تر تفاوت دارد و به طوری که از کتیبه میخی که بر کوه کنده‌اند، مستفاد می‌شود ارتفاع آنها هفتاد و نه پا و عرض قسمت فوقانی سی و سه پا و پهناهی حاشیه متقاطع که محتوی خود قبر است پنجاه و چهار پا و نیم است. اختلاف سوم که مایه آموزنندگی است و به دوره بعدی تجلی هنری متعلق است، از نمای نیک حجاری شده آن نمایان است. در حاشیه درگاه‌ها و سنگ سردرها سه ردیف نقش گل و بوته ظریف کنده‌اند و سقف با گچ بری سرستون که تخت دو طبقه بر آن قرار گرفته و جبهه‌اش با تصاویر شیران آرايش یافته است.

چهار مقبره نقش رستم را بنا بر احتمال متعلق به داریوش اول (۵۲۱ - ۴۸۰ قبل از میلاد) خشیارشا (۴۶۰ - ۴۸۰) اردشیر اول یا دراز دست (۴۲۴ - ۴۶۰) داریوش دوم یا نتوس (۴۰۰ - ۴۲۴) گفته‌اند و کارنا صوابی نخواهد بود که مقبره‌های تخت جمشید را به پادشاهان بعدی هخامنشی یعنی اردشیر دوم (۳۶۱ - ۳۶۰) خشیارشا سوم یا اوکوس (۳۳۸ - ۳۶۱) و مقبره ناتمام ارشک (۳۳۸ - ۳۳۶) داریوش سوم یا کدمن (۳۳۰ - ۳۳۶) نسبت بدھیم. مقبره شمالی - تا اوایل این قرن راه مقبره شمالی یا اولی بواسطه شن و خاک مسدود بود. در اثر جدیت و کار نفرات انگلیسی رسد توپخانه که از همراهان سر. گر، اوزلی بودند در سال ۱۸۱۱ راه باز و مقدار کلی دیگر از موانع هم با همت فرهاد سیرزا در سال ۱۸۷۸ رفع شد.

در حال حاضر مدخل مقبره تا زیر درگاه گشاده است و قسمت تحتانی درگاه را با زور و فشار شکسته‌اند و بدون اشکال می‌توان وارد مقبره شد که اطاقي است با طاق ضربی که در سینه کوه کنده شده است. در فاصله نه پا از درگاه به دیوارهای برخورد می‌کنیم که دارای چهار پا ارتفاع و سنگی است و جبهه دو حفره یا تابوت سنگی را تشکیل می‌دهد که یکی بعد از دیگری کنده شده است

تیغه‌ای به عرض یک پا آن دو را از هم جدا می‌سازد و آنکه دورتر واقع است تا حدود سه پا از مقطع کوه امتداد دارد و چهار پا پهنا، نه پا و نیم طول و چهار پا ضخامت آن است. سرپوش شکسته آنها که در اصل روی قبر نصب بوده حالا کنار دهانه قبر افتاده است.



آرامگاه شمالی در قسمت عقب تخت جمشید

مقبره‌های میانه و جنوی - به فاصله سیصد یارد در جهت جنوبی دو بین مقبره سنگی واقع است. تفاوت آن با آرامگاه اولی این است که سه تو رفتگی با طاق هلالی در عقب راهرو اصلی دارد که جای تابوت سنگی است.

مقبره‌ای که در انتهای جنوبی و تا حدی دورتر از دو قبر دیگر واقع شده است ابتدا «نیبور» در سال ۱۷۶۵ متوجه آن گردید. قسمت زیرین این گور را در سنگ کوه کنده‌اند، اما قسمت بالا با سنگ‌های درشت مستطیل ساخته شده و

به طوری که از وضع حجاری سنگ پیداست این مقبره هم نا تمام مانده بوده است. پیکرۀ پادشاه و اهورامزدا و عود سوز و رواق مطابق معمول دیده می شود ، ولی در قسمت تحتانی رواق کار، ناتمام مانده است که شاید فوت شهریار یاد گر کون- شدن بخت و طالع خاندان او سبب آن شده باشد.

علامت درگاه یا مدخل دیده نمی شود و بواسطه تعداد زیادی جرزهای سنگی که در آن حوالی است بعضی ها خیال کرده‌اند که راه ورود سری تو در تو در آنجا وجود داشته . وضع حیرت آور در این مورد آن است که محل قبر رادر کنار و هم سطح جلگه اختیار کرده‌اند که اگر هم بنا تمام می شده است باز برجستگی چندان نمی داشته ، از این رو استنباط می شود که فکر اصلی قرار دادن مقبره خارج از دسترسی مقبره دیگر محل اعتنا نبوده است.

تحت جمشید واقعی - تا اینجا بررسی خود را درباره همه ویرانه‌هایی که بر صفحه و یا در حوالی ایوان تحت جمشید بوده است تمام کرده ، در پایان کلام مسائلی را مطرح می سازم که هنوز از لحاظ تاریخ و باستان شناسی حل نشده است. بارها با وضوح تمام عقیده خود را اعلام داشته‌ام که فقط موضوع ایوان‌کاخ‌های پادشاهان هخامنشی چنانکه بدون شک و شبهه از حجاری‌ها و سنگ و نبشته‌ها مستفاد می شود - در میان نیست ، بلکه سئله خود تحت جمشید نیز مورد نظر است که روزگاری از عجایب جهان قدیم بود که اسکندر با نیروی ظفرنمون لشکریان مقدونی تسخیر کرد و آن شهر را برای تاراج به سربازان فاتح خود داد و کاخ یا کاخ‌های آنرا طمعه حریق ساخت :

شاہزاد گان با شادمانی شدید تمجید همی کردند ،
و پادشاه (اسکندر) با حدت سرشار مشعلی برگرفت ،
طائیس اورا رهبری می کرد ،
تا بر قربانی خویش دست یازد .
و هلن جدیدی «تروا»ی دیگری را به آتش کشید .

استخرا قدیم که خرابه‌های آنرا دردهانه وادی پلوار بر صخره‌ها و مقبره‌ها سنگی نقش رسم در طرف شمالی و ایوان‌کاخ‌ها در جهت جنوب دیده‌ایم تا مسافتی دورتر در جلگه مقابل شهر شاهی داریوش و خشیارشا گستردۀ شله بوده است.

آن شهر هم مانند دیگر بلاد شرق زمین که از گل و سنگ بنای شده بود از روی کره ارض ناپدید گردید و شهرهای دیگر نیز به همان طریق آباد و مسیس نابود شدند، ولی در مقبره‌های سنگی و در دهانه‌های مستحکم دره‌ها و دریندها و بر ایوان‌های پرستون آثار فنا ناپذیر آن شهر کماکان پایدار است و بر ایوان شاهی که خواه در خارج شهر بوده است یا در درون شهریاران در حین توقف کوتاه خویش در این کرسی قدیمی خاندان خوداقامت می‌نمودند، در آنجائی که هم در موقع احداث صحنۀ‌های جانانه دید و هم آثارش بر ویرانه‌های آن هنوز باقی است.

شک و تردید استولزه - این موضوع تا موقعی که راز الفبای میخی کشف نشده بود، مدت‌ها نظریه اکثریت پژوهندگان به شمار می‌رفت. با ردیگر استولزه آهنگ شک و شبیه را در این مورد نیز آغاز کرد، البته وی راجع به نوع و منظور از بناهای ایوان و عمارت‌های آن مانند دیگر دانشمندان نظر مخالفی ابراز نمی‌کند، اما با بی‌باکی تمام منکر است که آنجا همان قصر پرسپولیس باشد که اسکندر تغییر کرد و از سرمستی و یا قصدآ به آتش کشید^۱. دیودور سیسیلی مرجع عمده اوست که نیم قرن قبل از میلاد مسیح شرح این ماجرا را نوشته و اوهم پیشتر مطالب خودرا از وقایع نگاران زمان اسکندر و از جمله کلیتارکوس^۲ اقتباس نموده است.

۱ - اکثر تاریخ نویسان بنابر قول کلیتارکوس نظریه اول را معتبر می‌شمارند. در اشعاری که شاهد آورده‌ام داستان معمولی طالیین ندیمه درباری را جنیه رمانتیک داده است، ولی دیودور قصد و غرض را در آن کار وارد پنداشته است و آن انتقام سوزاندن معابد آتن به دست خشیارشا بوده که استعمال صحبت پیشتری دارد. تولد که، آن کار را ناشی از تماش قدرت سردار فاتح در ذهن مردم شرق پنداشته و بنابر این تدبیر، اثری که در فکر اقوام آسیائی می‌نموده است محسوب داشته.

سورخ سیسیلی شرح ارگ و کاخ‌های تخت جمشید را روشن و اظهار می‌کند که با سه رشتہ دیوار محصور شده بود. دیوار خارجی آن بیست و هشت پا ارتفاع و رأس آن نیز بارو داشت. دیوار دویی پنجاه و چهار پا و سویی که در طرف داخل واقع بود یکصد و دو پا بلندی داشت و باز می‌نویسد:

«محوطه سومی دارای شکل چهارضلعی و دیوار آنجا به ارتفاع شصت ذراع و ازنگ بسیار سخت بود، بطوری که ممکن می‌نمود که همواره بماند و هر یک از اضلاع دروازه‌های برنجی و از کنارش هم نرده‌های فلزی داشته که یکی برای محافظت و دیگری به منظور تولید ترس و رعب در ذهن ناظران بوده و بر کنار ارگ در جناح شرقی به فاصله چهارصد پا کوهی است به نام شاه کوه که در آنجا مقبره‌های پادشاهان بوده است. در این ارگ چندین عمارت مخصوص شهریار و سردارانش با اسباب و وسائل گرانبها و خزانه‌هائی خاص نگاهداری نقدینه بود. وی راجع به مقبره‌های سنگی پادشاهان باز می‌گوید که فقط با وسائل مکانیکی می‌توانستند تابوت‌ها را بالا بکشند. از این شرح، بی‌درنگ دو مطلب مستفادمی‌شود که سورخ یا از ایوان ستون دار صحبتی به میان نمی‌آورد و یا آنکه ساخت دچار اشتباه بوده است، منظور وی مقبره‌های تخت جمشید نیست، بلکه آرامگاه‌های نقش رستم را در نظر دارد.

استولزه که فرضی را قبول دارد که بیشتر با نظریه دیودور سازگار است حدس می‌زند که ارگ شامل سه محوطه محصور بوده که در مجاورت آنجا درست مغرب نقش رستم واقع و همان کاخ‌هائی بوده است که اسکندر با آتش ویران کرد (دیودور می‌نویسد چند قصر را آتش زد) وی راجع به لایه از سوختگی چوب سرو که در زیر کف تالار صد ستون بوده نظر می‌دهد که آن در نتیجه اختلاط و ترکیب طبیعی ایجاد شده بود و ظاهراً آثار حريق بزرگ را که در دیگر ویرانه‌های ایوان عنوان نموده فراموش و استدلال می‌کند که نقش رستم محل مناسب تری برای اقامت وارگ شاهی بشمار میرفته، زیرا که آب فراوان داشته و خارج از دیدگاه مقبره‌ها بوده که پادشاهان مزدا پرست دوست داشتند همیشه در جلو نظر باشد.

خلاصه کلام، وی به کلی صفحه را نادیده می‌انگارد و با بی اعتمائی از آن درسی گذرد تا دلیل وجودش روزی پیدا شود.

پاسخ - حال در جواب همه این حرف‌ها باید گفت که یک جو حقیقت به از صد خروار فرض و خیال است، خاصه وقتی که حدس و قیاس مبتنی بر قول نویسنده‌ای قدیم باشد، نه از معاصران و آن‌هم طرز اقتباس نویسنده‌ای سخت لابالی.

امر واقعی و غیر قابل انکار وجود صفحه و کاخ‌های آن است که نیک برجاست و هیچ گاه نیز از بناهای سه گانه حضرات دیودور و استولزه کمترین اثری یافته نشده است. چگونه ممکن است همه بناهای در یک نقطه باقی مانده باشد و همه آثار در نقطه دیگر پاک از میان رفته باشد؟ اختلاط دو دسته از مقبره‌های شاهی امری طبیعی می‌نماید و شاید آسان پیش آید، اما در تأیید آن هیچ گونه دلیل قاطعی فراهم نیست. پس ارزش بیان و برهان کلیتارخوس و دیودور چیست؟ و آن سه محوطه محصور در کجا واقع شده بوده است؟ دراینکه شرح و تعریف حضرات به نحوی از انحا در باره ایوان موجود وارد باشد درکش برای من بسیار دشوار است، پس ناگزیر دوفرض پیش خواهد آمد یا شرح دیودور راجع به بنا یا بناهای دیگری در تخت جمشید بوده و ارگ در صورت تمايز آن از کاخ‌ها (وی اشتباها آنها را از هم جدا نداشت) شاید چنین محوطه‌ای درحدود نقش رسم وجود داشته است.

باید این حقیقت را هم در نظر داشت که در خود ایوان مکانی برای خزانه و قرارگاه پادگان قصر و دیگر ملازمان شاهی که ما از آن باخبریم وجود نداشته ولابد این دستگاه‌ها بوده است، از این رو می‌توان انگاشت که محوطه جدا گانه ارگ یا قلعه وجود داشته، اما در هر حال ضروری نبوده است که بنا بر فرمایش دیودور آن دستگاه عظیم را در جلگه مروdest فراهم ساخته باشند. بعلاوه امر معقولی نیست که فرض کرد کاخ با قلعه و قرارگاه پادگان سه میل فاصله داشته.

باری تا دلایل استواری درباره وجود قلعه و ارگ مفروض یافته نشده باشد به نظر من حضرات دیودور و کلیتارخوس خود نمی‌دانسته‌اند که چه می‌فرموده‌اند، چون شخصیات بنائی را که در آکباتانه و یا پایتخت دیگر معاصر و مجاور بوده‌است به تخت جمشید نسبت داده‌اند و یک ذره حقیقت را با صد‌ها پیرایه بی‌اساس فرابسته‌اند.

سرگذشت ویرانی آن - ملاحظه کرده‌ایم که بانی کاخ‌های ایوان چه کسانی بوده‌اند و دیده‌ایم که همه بناها تمام نشده بود و یادست‌کم چندین عمارت به مرحله اتمام نرسیده و دلایلی اقامه کرده‌ایم که لاقل یک بنا به دست اسکندر ویران شده بوده است. تنها موضوعی که باقی می‌ماند آن است که در چه دوره‌ای حجاری‌ها و ساختمان‌ها به صورت مخروبه کنونی درآمده‌اند. از یک مسو زوال خاندان پادشاهی ایران، از سوی دیگر بی‌اعتنایی سلوکیدها و اشکانیان و رجحان پادشاهان ساسانی به انتخاب پایتخت‌های دیگر همه در ماجرا طولانی این انحطاط و ویرانی تأثیر داشته است.

به احتمال قوی از زمان هجوم تازیان آثار فنا و زوال عمدی و خراب‌کاری کلی آغاز شده است، هرجا که در دسترس آنان بود تصاویر پادشاهان را مخدوش کردند و هر گونه اسباب خرایی و آسیب به کار بستند. به نظر من متاخرین نیز در این تلاش نفرت انگیز بی‌دخالت نبوده‌اند. بنا بر قول شاردن شاه عباس هم مأمورانی برگماشته بود که برای بنای کاخ‌های او از آنجا سنگ بیاورند و باز امامقلی خان والی گردن فراز فارس همین کار عنیف را برای اینیه حاکم نشین خود در شیراز کرد و وزیر شاه صفی که از رفت و آمد پژوهندگان اروپائی به تخت جمشید که وی پذیرائی از ایشان را بر عهده داشت آزرده خاطر شده بود شصت نفر مأمور فرمستاد تا آنچه از حجاری‌ها و آثار را که قادر باشند از میان بردارند.

من روی هموفته از این حضرات اروپائی مأبهم، دلخوشی ندارم، مگرنه این است که لوبرن در کتاب خود نوشته است که وی از شیراز بنائی استخدام و تمام ابزار اورانیز کند و خراب کرد تا با جهد بسیار آنچه می‌توانسته است از

قطعات مطلوب آن بناها جدا و با خود حمل کند . وی اعتراف نموده است که چند پیکره را قطعه کرده بود . هر چند که جای نهایت خرسندي است که از ۱۲۰۰ اثر حجاری و تیشه کاری که بنا بر روایات در زمان او وجود داشته ، وی خوشبختانه فقط چند تا از آنها را هدف کار ناهنجار خویش ساخته است . تا هزار سال دیگر اعقاب ما باز دلایل واقعی برای سیروزی از آثار تخت جمشید فراهم خواهند داشت .

انتقادی هنری - با آنکه این کتاب اثرباری در باب هنر نیست و من داعیه فن نقد در کارهای ندارم ، باز به خود اجازه می دهم که در پایان گفتار به نحو ایجاز ملاحظاتی درباره مشخصات و ارزش هنری آثار تخت جمشید اظهار کنم و چون این ویرانه ها را با دقت پسیار از نزدیک بازدید کرده ام ، می توانم آنها را با آثار مشابه که در دیگر نقاط آسیا هست و توفیق دیدار داشته ام مقایسه نمایم و این مزیتی والاست که در ضمن بررسی های خود کمتر کسی را واجد آن یافته ام .

بسیاری از کسان از گوشه اطاق کار خود بدون بالک و وسوساً راجع به نوع و اصل صنعت سعماری هخامنشی اظهار نظر کرده اند با وجود این ، نویسنده کان ما همیشه جملگی بر یک قول نبوده اند ، زیرا که از یک طرف در کتاب یکی از ایشان می خوانیم که این آثار تقلید صرف بوده است لاغیر^۱ . نویسنده دیگر اظهار عقیده می کند که : خصایص اصلی و عمدۀ آن تا جائی که ما توانیم گفت خالی از اصلاح نیست » .

در مقابل ، نظر من بطوریکه عموماً هم واقع می شود بین این دو نهایت در حد میانه است ، اما در این سورد قول نویسنده اولی از سخن گوینده ثانوی بیشتر مقرن به حقیقت است .

تاریخ سرشنایی در جهان هنر - نخستین و ضرور ترین اقدام آن است که این هنر دوره هخامنشی را با ادوار و شرایطی که زیر تأثیر آن به وجود آمده است

۱ - راگوزین Z.A. در کتاب ماد (داستان ملل) می نویسد : هنر ایرانی از سر تا ته واژ هر جهت جنبه تقلید داشته است ، مگر با یک استثنای ناشی از سبک آریانی در کار معماری و آن هم رواج ستون سازه است .

ارتباط دهیم و دریابیم که از چه جهاتی ممکن است صحیفه تاریخ کلید کار شود . تا آنجا که درکش برای ما مقدور است اساساً هنری در آن دوره بوده است که ناگهان پدید آمد و دیر زمانی دوام نیافت و به فترت و انحطاط سریع و بی موقع دچار گردید . فقط دوره‌ای معادل دویست سال پایدار ماند واز پیوستگی دولت‌های اனزان (= انشان - نام قدیم خوزستان) و ماد و ایران که امپراتوری واحد کوروش کبیر را تشکیل داده بود به وجود آمد و با پورش اسکندر راه زوال پیمود .

در واقع پایندگی آن با استقرار خاندانی که بانی و یا حامی آن بودند توأم گشت و بعد از جلوه گر ساختن و جاودان کردن پیروزی‌های ایشان به همان سرنوشتی گرفتار آمد که خود آن سلسله دچار شده بود . اکنون باید دید که وضع و محیط ایران در بحبوحه آن دوره از چه قرار بوده و ایران با چه ملت‌ها و سبک‌های ییگانه ارتباط داشته است ؟ جواب این استفسار ساده است و آسان به ذهن خواهد آمد .

نبردهای کوروش سیراث‌های افتخار آمیز نینوا و بابل را نصیب امپراتوری جدید و شهریار فاتح را بر تخت‌های شهیر آن کشورها مستقر ساخت . این سرزمین‌ها از دیر زمانی پیش مرکز فرمانروائی پادشاهان متعددی بودند و شکوه و عظمت دربارهای ایشان زیانزد مردم جهان قدیم و به خصوص صفحات تاریخ هرودوت مشحون از نام و نشان ایشان بوده است و در کتاب‌های مقدس نیز از آن داستان‌ها اشاراتی هست و پیروزی و مقاومت آن‌ها نیز هنوز پایین‌دار . در اثر فتوحات پی‌درپی ، گنجینه‌های ثروت و هنر مترقبی آسیای صغیر هم در اختیار ایران افتاد و ایرانیان را با مستعمرات یونان و سواحل (مدیترانه) بحری مربوط ساخت .

کمبوجیه افق جهانگیری را باز هم فراخ‌تر نمود و در مصر با قدیم‌ترین تمدن‌ها برخورد و آنرا جذب کرد و سرانجام در دوره داریوش و خشیارشا جنگ بین لشکریان مهاجم پادشاه‌کبیر با جمهوری‌های اروپا درگرفت که در آن موقع سهد آزادی بودند و به زودی پرورشگاه پاک‌ترین و آزادترین هنرهایی گردیدند که جهان

شناخته بود. غرب، شرق را پس راند و با این عقب نشینی غنایمی همراه آورد و با تروت و سطوت خویش از قدرت هنری اقوام جدید یعنی کلده و آشور و لیقیه و یونیه و مصر و یونان بهره مند شد. این اثر تاریخی آن جنگ نیز بود و به طوری که خواهیم دید در زمینه هنر و پیشرفت هم تأثیر فراوان نمود.

نفوذ آشور - نزدیک ترین و شبیه‌ترین تمدن‌ها خواه و نا خواه بیشترین تأثیر را نموده بوده است. هر کسی که آثار هنری کلدانی و آشوری را که در نتیجه حفريات از تل‌های بین‌النهرین پیدا شده است، بررسی کرده باشد و یا با غنایمی که در نیمرود و خرس‌آباد و قوپونجیک به دست آمده است آشنا باشد، آیا باز آثار هخامنشی برای او هیچ تازگی خواهد داشت.

اینک من به بر شمردن نمونه‌های میراثی غیرقابل انکار هنر زمان سناخرب و بخت‌النصر به ترتیبی که در ایوان تخت جمشید به نظرما می‌رسد خواهم پرداخت. صفة مصنوعی یا برآمدگی که با سنگ روکاری شده است (ایوان‌های آشوری معمولاً روکار آجری داشت ، ولی در قصر سارگون با سنگ هم فرش شده بود) که بر رأس کنگره یا بارو داشت و بوسیله رشته‌های بزرگی از پلکان بر آن بالا می‌رفتند (که بر طبق معمول در آشور با آجر و گاهی نیز با سنگ است) از خصایص عادی کاخ‌های شاهی برگرانه‌های دجله به شمار می‌رفته .

پیکره انسان بالدار با سرگاو در دروازه تقریباً عین ابوالهول‌های دریان قوپونجیک و خرس آباد است و با همان وضع و حالت و همان نیم تاج و سوهای مجعد و همانه بالهای پردار ، ولی نمونه‌های تخت جمشید که به دوره هنری دیرتر سربوط می‌شود ناگزیر ظرافت بیشتری دارد. از لحاظ شکل و ظاهر وضع مبالغه‌آمیز ساق در میان نیست ، پای پنجمی که اشاره‌ای هم کرده‌ام دیگر دیده نمی‌شود و عضلات اندام متناسب تر می‌نماید و بال‌ها بیشتر به سمت بالا انعطاف یافته‌اند و اختلاف بارزی در نوع ساختمان نیست که جبهه در هر دو متساویاً موازی دروازه ورودی است ، نه آنکه در جبهه راست دیوار خارجی باشد.

فقط آن هیولاها از یادگارهای حیرت آور آشوری نیست و اولین با رهم نبوده است که شیر در ایوان تخت جمشید بر گرده گاو حمله ورشده است. جدال پادشاه با موجود غیر قابل وصف از قرن های پیش در نقش های برجسته افسانه ای ایزدوار^۱ دیده شده و هرگونه عنوان و لقب تشریفاتی شاهنشاه ایران در فهرست القاب و عنوانین سلاطین آشور سابقه داشته است. جلوس شهریار بر تختی که عقب بلند و بسته ای دارد (این کرسی نمونه آشوری است) و تخت دو طبقه که سربازان بر دست بلند می کرده اند و نیز ملازمان « سایبان » رژه بندگان ، منصب داران و نگهبانان و خراجگزاران همه تقلید و عاریتی است.

اگر اهورامزدای بالدار از بالای سر شهریار در دستگاه های هخامنشی به حالت پرواز و نگهدار اوست، همین کار را پروردگار در بالای سر سلاطین نینوا می کرده است. مشخصات پیکره خود پادشاه با هیکل بلند و موهای مجدد و ریش و جبه شاهی در نزد آشور نسیر بال و داریوش یکسان است و منظور غائی حیجرا ها و اساس بنای کاخ ها در هر دو سوره یکی و دال بر عظمت خداوندی شهریار است. لیقیه و یونویه - این بود اندازه نفوذ قاطعی که مکتب های سابق و همچوار هنری نسبت به سبک تازه در آمده ایرانی نموده بود. در شوش که در بجاورت سر زمین کلده واقع بوده است این شباهت و تأثیر بارز قر به نظر می رسید ، زیرا که بواسطه فقدان صخره و کوهستان یگانه و سایل ساختمانی گل و آجر بود که به مقدار کلان فراهم می گردید.

تل های عظیم شوش تپه های سخت و محکم سیپارا^۲ و بابل را به خاطر می آورد ، ولی چه اثر نافذ و بارزی هنر آسیای صغیر و مستعمرات جزايز ایونی یونان نسبت به هنر ایرانی داشته است ، اظهار نظر صریح مقدور نیست و من ترجیح می دهم که راه و ترتیب متناسبی را اختیار کنم که کسی رد و انکار نکند ، نه اینکه بحث و جدالی را شروع نمایم که آسان به نتیجه عملی نرسد. بهر حال در دستگاه های پاسارگاد و نقش رستم که سعی نموده ام ثابت شود فقط آرامگاه بوده است ، ما

آثاری در دسترس داریم که به هیچ وجه گمان نمی‌رود تقلید تصمادفی از مقبره‌های لیقیه^۱، تلمسوس^۲، انتی فلوس^۳، اپرله^۴ و میرا^۵ و شاید هم به مراتب بیشتر مقبره نامی هاریپی^۶ در کسانتوس^۷ باشد.

نقش گل و بته‌های مقبره‌ها در تخت جمشید از اصل یونانی است. اکثر نویسنده‌گان قالب درگاه و طرز آرایش مقبره‌کوروش را در مرغاب از اثرات ایونی می‌شمارند، ولی این قول به نظر من اعتبار چندانی ندارد. در باره نفوذ یونان نیز بهتر آن است که فقط به تأثیر باز نبوغ یونانی اشاره کنم.

مصر - در هیچ جا سرایت هنری و معماری تاریخ، نمایان‌تر و از جهت تأثیر سریع‌تر از سورد مصر و ایران نیست. هنوز دیری از درگذشت کوروش نگذشته بود که تاج الوهیت سیراث مصری بر جیین تصاویر وی نمودار شد و حتی شواهدی در تأیید این نظر داریم که جسد او را هم مویانی کرده بودند. از کتاب دیولاقاوا مستفاد می‌شود که کمبوجیه در بازگشت از لشکر کشی دره نیل صنعتگران مصری را همراه برده و چنین می‌نماید که این هنرمندان بی درنگ به کار پرداخته بودند، زیرا که در دربارشاهی جانشین او حجاری‌های بدیع و جدید متداول گردید، به این معنی که مقبره‌ها را بر محلی خارج از دسترسی در سینه کوه کنده‌اند.

عقیده راسخ خودم این است که داریوش این رسم را علی رغم عادت و آداب‌کیش کشور خویش از روی نمونه نقبهای سنگی جلگه نیل معمول ساخته. در هر دو مورد اختفا و درزگیری تابوت شاهی و منقول ساختن القاب و شرح دلاوری شهریار برسنگ، قصد و مراد معمار است، در صورتی که دین‌های متفاوت دو سرزمین در یک مورد نهان داشتن و در دیگری اشتها را از طریق نمایش نبسته‌های سنگی تجویز می‌کرده است.

سیراث باز دیگری که از مصر رسیده است، گچ بری‌های باریک و ظریف بر حاشیه طاقچه‌ها و درگاه‌های تخت جمشید است. بعلاوه من بی‌باک از ایاز این

عقیده ابا ندارم که ستون‌های عهد هخامنشی با آنکه شاید از روی نمونه ماد^۱ بوده و بی شک و شبیه از طرز تزئین یونانی آراستگی یافته بوده است و استوانه آن اصلی و محلی است، پیش از تأثیر و نفوذ سبک مادی و یونانی یا بومی از اصل مصری بوده و آن ودیعه دیگری از مخزن مربشار هنری دره نیل به شمار می‌رفته است^۲. این موضوع نیز از لحاظ این جانب قدر و اعتبار بسیار دارد که با وجود ماد و بازندران به کار بردن ستون‌های سنگی، آن‌هم به حد وفور که در کلده و آشور سابقه نداشت در ایران نیز تا پادشاهی داریوش یعنی بعد از لشکرکشی کمبوجیه به مصر از آن اطلاعی نداشتند. پس از کدام ناحیه دیگر معماران ایرانی فکر ساختمان تالارهای وسیع و کوتاه را که ستون‌های فراوان نگهدار سقف هموار آن بوده با ستون‌های جناحی تا زوایای تاریک تالار امتداد می‌یافته است اقتباس کرده‌اند؟

حقیقت امر این است که در مصر تالارهای ستون دار در جلو معباد خدایان واقع گردیده است که همان در ایران در جلوخان مقر پادشاهان دیده می‌شود. ولی آنچه خداوندگار در آئین مصری مقام داشته و فرعون مظهر آن بوده در ایران خود پادشاه آن قدر و مقام را در آئین ایرانیان داشته است. در هردو مورد مذبور تالار از جهت معماری منظور واحدی را انجام می‌داده است بنا بر این نظر من آن است که این کار نیز از سر زمین مصر اقتباس شده بوده است.

پویان - معتقدین در باره این نکته که ایران از لحاظ نفوذ‌هنری چه دینی نسبت به یونان داشته است چندان اتفاق نظرندارند. بین دو کشور نه فقط در دوران

۱ - ستون‌های مادی چنانکه در کاخ معروف اکباتانا دیده می‌شود و هرودوت به دیوسم منسوب داشته است از چوب ساخته شده بود که باورقه‌های فلزی پوشانده بودند، با وجود این به نظر من از اصل کلدانی بوده چون عین آنرا در حفريات تل های کلده بیرون آورده‌اند. اکثریت نویسنده‌گان مثل رالینس و دیولا فوا عقیده دارند که ایرانی‌ها به کاربتن ستون را در معماری قصور شاهی از ستون‌های چوبی بناهای حقیر مازندران و گیلان گرفته‌اند. به نظر من دلیلی در تأیید این نظریه نیست. این دو ولایت و مردم آن همواره از دیگر نقاط ایران جدا زیست‌اند و بنابراین بعید است که چنین اثری نفوذی در کار ایرانیان جنوب البرز نسوده باشد.

۲ - من از تأیید قول کانن رالینس معمورم که می‌نویسد: « این از افتخارات هنری ایرانیان است که این سبک را اختراع کرده‌اند و بدون تردید از مصر با آشور نیست ».

جنگ و سریز، بلکه در زمان صلح نیز روابطی بوده است. در اینکه چه مقداری از مجسمه های نفیس یونانی را که مایه افتخار به شمار می رفته است به آسیا برده‌اند، اظهار نظر دشوار، ولی این موضوع مسلم است که بسیاری از معابد آتن به یغما رفته بوده است.

بعد از خاتمه جنگ دسته‌هایی از مهاجران و صنعتگران یونانی که می‌ذوب تجمل و ثروت دربار ایران شده بودند پیوسته راه پایتخت هخامنشیان را در پیش گرفتند. راجع به اثر ستون‌های یونانی در تخت جمشید و تأثیر نمونه یونیه در طرز ترکیب ستون‌ها و پایه‌های آن اشاراتی نموده‌ام. خاصیت تطور و آزادی ذوق یونانی را از نهضت‌ها و آثار جسمانی انسان نیز می‌توان بازشناخت چنانکه در نقوش برجسته تخت جمشید مشهود است و کمتر بی‌تناسب و یا مطابق مبانی هنری ادوار قبلی آمیاست.

اگر وجه ارتباط دقیق تری به دست نیاید باید در نظر داشت که اولاً نوع هنر یونانی گوتاگون و هنر ایرانی بیشتر در زمینه ساختمانی بوده است. ثانیاً هنگامی که پادشاهان نخستین هخامنشی تالار پر ستون تختگاه شاهی را بر صفة تخت جمشید می‌ساختند هنر یونانی هنوز پیشرفتی ننموده و بوسیله سنت‌های کهنه مانع و رادع در راه خود داشته است و حال آنکه هنر ایرانی که سر انجام از آثار پرستگاه مقدس آتن و مرمر پیته لیکون^۱ سرو وضعی یافته بود در زیر تیشه استادانه فیدیاس^۲ احیا گردید.

اثر احوالات - پس به نظر من در حدودی که بیان شده است ایران کم و بیش مدیون دیگر اقوام و سبک و هنر ایشان بوده است، ولی به آنچه وام گرفته بود از خود نیز چیزی بیفزود تا آنجا که بدون چون و چرا مقام هنری خود را ازوضع تقلید و اقتباس محض ترقی داد. ایوان تخت جمشید هر چند بر مبنای نکری ییگانه ساخته شده بود بواسطه هیبت و استحکام بنای خود، قدر و اعتبار خاص

احراز کرد هیچ استادی که فقط تابع پیروی و تقلید بوده نمی توانسته است آثار زیبا و با شکوه کوه رحمت را پرداخته باشد.

نمای کثیر الاضلاع ایوان نیز خود شیوه کار قدیم بود و من شک دارم که در هیچ جای دیگر به خوبی و پاکیزگی آثار جلگه مرو دشت کار انجام و با اثراتی چنان درخشنان جلوه گر شده باشد. اما هنگامی که به حجاری پله ها می رسیم با ردیف طولانی از تصاویر که بر آن دیده می شود و کتیبه های آن و نقوش برجسته ای که مسافر زائر در حین صعود بر صفة همراه خود مشاهده می کند آن گاه است که کار و هنر معمار و صنعتگر ایرانی را با اصالت بسیار در بهترین سبک کار مشاهده می کنیم.

صبری ها در کار پله سازی علاقه اند کی ابراز داشتند و یونانی ها تقریباً هیچ انتنائی به آن ننموده و خود سبک طرح و ترسیم دیگری جهت جلوه گری شکوه و جلالت مذهبی یا پادشاهی داشتند. این وجه امتیازی برای هنرمند ایرانی بود که سبکی را برگزیده و تکمیل کرده بود که در عین حال سه منظور را تأمین می نمود: هم درجا و فضای صرفه جویی می کرد، هم در برجستگی عظمت و جلال بنها که ناشی از آن بود کامیاب می گردید و هم به حصول یکانه هدف و مراد خویش یعنی تکریم و تجلیل دستگاه شاهی توفیق می یافت.

به همین نحو در مورد مقبره های سنگی با آنکه این فکر اصلاح از ناحیه مصر بوده بواسطه مهارت و وقاری که در آن به کار بردند به هیچ وجه اثری خارجی نمی نمود. در سینه کوه تراش عمیق صلیب وارکردن و از عهده نemasازی نیک برآمدن و صخره ها را در نما سازی به کار بردند و ایوان شاه نشین شهریار مطاع را نیکو پرداختن همه در اثر سبک و سلیقه تمام و تمام خود ایرانیان بوده است.

ستون ها با نیم تنہ بزرگ که ترکیب آمیخته ای از ستون های مصری و یونانی است به احتمال قوی اصالت محلی دارد و شکل و وضع ناجور تالارها را ایهتی داده و سر تیر های چوبی سقف را به صورتی مطلوب استوار داشته است.

از همه بالاتر همین نکته است که می‌توانیم صنعتگر ایرانی را بواسطه پیشرفت شایان توجهی که در زمینه‌های هنری احراز کرده بود تهییت پگوئیم. البته هنوز وی نیاموخته بود که باید زیبائی و جمال را کمال مطلوب خویش قرار دهد و ماده را تابع صورت مازد و از تطور حرکات واشکال خرسندی خاطرحاصل کند.

راه و رسم کار او را درست و تمام در پیش پای او نهاده بودند، امکان انحراف مختصیری در اختیار خویش داشت عظمت و جلال دستگاه شاهی و فقط این منظور، مراد وسعی هدف کار او به شمار میرفته. با این وصف وی سبک‌های خشک و غالباً چرند قبلی را در کار خود پشت سر نهاد و صور ناهمجارت و غریب و بی تناسب را که پیوسته از خصایص معماهی مصری و آشور بود، در درجه دوم قرار داد و در حالی که قدر و منزلت عالی شاهنشاهی را در آثار خود همواره مرعی می‌داشته فرصت و امکان ابراز جنبه‌های پرازنده و ارزنده‌تر هنر را نیز از دست نمی‌داده است.

زمینه محدود - حال که بنا بر شرح فوق قدر و مقام هنرمند ایرانی را شناخته‌ایم با ما است که زمینه محدود کار او را نیز خواه از جهت موضوع و یا از لحاظ سبک پاز نماییم. احدی از ایرازشگفتی و اعجاب نسبت به ایوان تخت چمشید و پلکان چند مرتبه‌ای و از دروازه‌های پیکره دار تا چرزاها منقوش آن خودداری نتواند نمود و هیچ کس هم در حین بازدید آن. ۱۲۰ پیکره که هنوز بر سنگ‌ها با ابهت تمام جلوه گرند از این فکر و احساس خالی نخواهد بود که آن آثار سخت یکنواخت و خسته گشته است.

همه‌جا یک موضوع در میان است، یک موضوع فقط، واحدهای ساختمانی بزرگ همه بر یک نهنج اند و با تغییراتی بسیار مختصیر همه جا همان کاخ، همان پلکان، همان کتیبه، همان سرستون، همان تالارستون دار، همان پی و پایه متون، همان بدنه و همان استوانه است.

در همه جا پیکره شهریاران یک جور است. صورت یک پادشاه را با شهریار

دیگر تفاوتی نیست و با آنکه بعداً صورت‌ها را با بی‌رحمی تمام مخدوش کرده‌اند بازچنین می‌نماید که رعایت شباخت با اصل منظور نبوده است. در هر نقش برجسته با تکرار بی‌دریپی، آداب شاهانه واحدی نشان داده شده است.

شهریار در حال جلوس یا بر پا و یا در حین عبور است و یا با حالتی سخت وقار آمیز خنجری در شکم جانور حمله وری فرو می‌کند. اتباعش در صفحه‌های دراز به پیشگاه می‌روند، ایشان از ملیت‌های متعدداند و جایه‌های مختلف بر تن دارند، اما در قدم آرام آنها تفاوتی به نظر نمی‌رسد. نگهبانان شاهی نیزه و کمان و سپر خودرا با صلابت تمام در دست دارند و حتی به ندرت هم دیده نمی‌شود که یکی از پاسداران بی‌درنگ نیزه خود را به علامت استراحت برگرداند و یا تیری از کمان رها کند. عین این انتقاد به خود موضوع نیز وارد است. در اینجا بر خلاف حجاری‌های مصر و آشور هیچ گاه صحنه جنگ‌ها و نبردها و اردوگاه‌ها و محاصره‌ها و یا منظرة تعقیب دشمن بوسیله مسناخریب و یا به چنگ آوردن ارابه رامسس دیده نمی‌شود، حتی چشم اندازی نیز از زندگی آرام خواه درین شکار و یا از حال و روزگار مردم به نظر نمی‌رسد. آن نقش برجسته شرح تاریخی و یا کار عمده‌ای را منعکس و پایدار نمی‌سازند و یا از آشوب‌ها و دامستان‌ها پرده‌ای برنمی‌دارند. همه آثار با تکرار بی‌اندازه راجع به یک موضوع و نشانه برام و منظور واحدی است و آن توصیف عظمت شاهی و شکوه و جلال آن وجود متعالی است که عنوان نیک برگریده، شاهنشاه کبیر دارد.

نتیجه - این بود شرح صنعت و هنر دوره هخامنشیان و حکایت تالارهای شهریاری ایشان که در اینجا به پایان میرسانم و آن راجع به آخرین آثار نبوغ نسبتاً خالص آسیائی و میراثی از سرزمین‌های کلده و آشور و مصر در عین حال، هم مظهر عظمت وضع و کار وهم حاکمی از شکوه و جلال روزگار آن پادشاهان بوده است. ولی زمینه آن محدود و به همین دلیل نیز بی‌دوم بود چرا که به ظاهر و در باطن چاشنی اصالت نداشت هم فاقد اثرات شوق و رغبت بود وهم عاری از الهايات ناشی از طبقه عام. پس همینکه پایه گذاران که نگهدار و حامی آنها نیز بودند از

میان رفتند آن متأثر هم راه شکست و نیستی پیمود ، تا زمانی که بانی‌ها بودند دو قرن تمام در اوج رونق و شکوه ماند ، صورتی برازنه و درخشان داشت و در نظر ایرانیان عهد باستان نمودار بسیار عالی عظمت کار پژوهی می‌نمود که از برگت وجود بزرگانی چون کوروش و داریوش به وجه سطایش انگیزی به اهل زمین ارزانی شده بود ، ولی در نظر ما مایه عبرتی خطیر از گذشت قرون است که سنتگه‌های خاموش آن تا کنون با صدای رسا راز آنچه را که ناگفتشی است باز می‌گویند.

فصل بیست و دوم

از شیراز به بوشهر

شیب فردیانی کوهستانی - از فصل امعان نظر درباره آثار عظیم، اما ویران پرداخته دست انسان، اینکه به یادداشت‌های سفر خود و شرح برخورد باعجایب شگفت انگیز طبیعت می‌پردازم. حال ما از فلات مرکزی ایران که بین ... ۴ تا ۶۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد سرازیر می‌شویم و در این مسیر ابتدا از جاهائی مرتفع که تا ۴۷۰ پابلند است بالا می‌رویم، پس می‌توان تصور نمود که پائین رفتن از طرف دیگر آن در ناحیه‌ای که سی و پنج میل عرض دارد و غالباً شامل ارتفاعاتی عظیم است لابد شیب فوق العاده‌ای خواهد داشت.

اختلاف اقلیمی مسیر این راه از لحاظ تغییر ناگهانی جنس علف و گیاه و میزان حرارت به همان اندازه زیاد است که از زمستانی یخ بندان در انگلستان به تابستانی که گرم تر از آن ممکن نباشد در عرض جغرافیائی خودمان وارد شویم. این سرازیری بوسیله چهار رشته شیب‌های صخره‌ای که درست آنرا به پلکان تشبیه کرده‌اند، طی می‌شود و از آنجا تنها حیواناتی باربر مانند شتر و الاغ و قاطر می‌توانند عبور کنند.

از نظر تو در تو و صعب العبور بودن هم بدون شک از سخت‌ترین معابر جهان است. در اینکه چنین راه بدی وسیله عمده رفت و آمد و یا حمل و نقل

بار و کالا پاشد حتماً منطبق با عقل سلیم نیست، بلکه ناشی از عزم و سماجت خود ایرانیان است که طالب تغییر یا اصلاح و تعمیری در آن جاده نبوده‌اند و این نتیجهٔ محافظه‌کاری خاص مردم خاور زمین و آن‌کسانی است که از دیرباز دچار انحطاط فکری شده‌اند.

در چنین جاده‌ای بایستی از اسب صرف نظر کرد، هرچند که گاهی از آن استفاده شده است و در اینکه حیوان محکم‌تر و نیرومند‌تر هرچند کنتر مانند قاطر به کارمی برند آسان استنباط می‌شود که به چه دلیل تأسیس سرویس چاپاری در این راه میسر نشده بوده است.

اگر اسب پست در این خط کار کند در ظرف دو هفته از پا خواهد افتاد پس ناچار با چاپارخانه و چاپاری و شاگرد چاپار که دیرگاهی در زندگی روزانه ام و کن عمدت ای شده بودند تودیع و بقیه ۱۶۰ میل راه سرازیرتا خلیج فارس را با کاروان طی کردم.

هر مسافر به مقدار بار و اسبابی که همراه دارد حیوان بارکش کرایه می‌کند و در صبورت وصول دعوت شب را در تلگرافخانه‌ها یا مسافر خانه‌ها یا دستگاههای رسمی توقف خواهد کرد و یا اگر فراهم شود در محلی مثل کاروانسرا خواهد ماند. معمولاً این مسافت در ظرف پنج شش روز پیموده می‌شود و مدت پنج روز سرعت، رضایت بخش است، زیرا که در این جاده سخت و دشوار شرط انصاف نیست که حیوان را بیشتر از سی میل راه روزانه تحت فشار قرار داد. بعلاوه چاروادار که قاطر کرایه می‌دهد خود نیز پیاده همراه مسافر است.

من برای هر قاطر در این خط سیر پنج تومان پرداخت نمودم، این مبلغ از مقدار معمولی کرایه بیشتر است، چون من سریع‌تر از میزان عادی حرکت می‌کرم و چون از قاطر خوشم نمی‌آمده است ترجیح دادم سوار یا بو شوم، هرچند که در مشیراز به من اخطار شده بود که بوسیله اسب سفر بین آن شهر و خلیج فارس بسیار طولانی خواهد گذشت.

جدول خط سیر

نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	نام ایستگاه	مسافت به فرسخ
شیراز (۴۷۵۰ پا ارتفاع)	-	شیراز (۱۸۰۰ پا ارتفاع)	۲
خان زینیان (۶۱۰۰ پا ارتفاع)	۷	دالکی (۲۵۰ پا ارتفاع)	۴
دشت ارزن (۶۴۰۰ « «)	۳	براز جان (۱۰۰ « «)	۴
سیان کتل (۵۵۰۰ « «)	۳	احمدی یاشیف	۴ یا ۷
کازرون (۲۷۵۰ « «)	۶	بوشهر	۶
کماج (۲۹۵۰ « «)	۵	جمع -	۴۵

خان زینیان - پس از تودیع با میزبان‌های مهریانم در («باغ شیخ») که در حومه غربی شیراز واقع و آنجا مسکن و باشگاه سأموران اداره تلگراف هند و اروپاست ساعت شش صبح روزی که آسمان ابری بود راه خود را به طرف جنوب تعقیب نمودم. این جاده در حدود غربی جلگه شیراز است، سرراهم دو آبادی واقع بود. هشت میل جلوتر از رودهانه باریکی بوسیله پل عبور کردیم. در آنجا کاروانسرا و پاسدارخانه‌ای به نام چنار راهدار هست که محل باجگیری است.

از این نقطه کوهپایه راه سربالا شروع و در عقب آن محل جلگه شیراز از نظر ناپدید می‌شود و از دور بانوکه درختان سرو و باغ‌های پراکنده و گبدهای مساجد و داع می‌کنیم. جاده سربالا کما کان ادامه دارد. بعد ازینچ ساعت رام پیمودن بی انتقطاع به جلگه مرتفعی می‌رسیم که رودی با کف سنگی از آنجا جاری است و آن قره آغاج (درخت سیاه) نام دارد که در مسیر تقریباً ۳ میل ماریچی خود به اسم‌های مختلف نامیده می‌شود که عده‌ترین آن کوارومند است و از میان جلگه باریکی بنام خور زیارت وارد دریا می‌شود و این همان رود سیتیو گاگوس یا سیتاکوس قدما است که در فصل راجع به پاسارگاد اشاره نمودم. جاده از کنار رودهانه تا دو میل از میان تپه‌ها که پوشیده از بوته‌ها و خارستان نیمه جان است امتداد دارد و سرانجام از دور دیوارهای سفید کاروانسراخ زینیان نمایان می‌شود. آنجا را تقریباً سی سال پیش مشیرالملک یکی از توانگران که پیشکار والی فارس و مردمی متقدراً و سختگیر بود ساخت و دوره خدمت او بواسطه

بناهائی که بین شیراز و بوشهر ساخته است به نیکی یاد می شود و گمان می کنم هزاران نفر از مسافران این جاده سپاسگزار او باشند، هرچند که شاید وی مخارج آن بنها را از کیسه دهاتی های پیچاره گرفته باشد.

در کاروانسرای این محل به سال ۱۸۶۰ مینوتولی^۱ وزیر مختار پروس در دربار تهران در گذشت و در همین راه بین شیراز و خان زینیان در سال ۱۸۷۱ گروهبان کالینز یکی از متصدیان اداره تلگراف هنگامی که با زن و ملازمانش سفر می کرد از طرف راهزنان سورد حمله واقع و کشته شد، ولی او قبل از قتل دو سه تن از دزدان را به دست خود معذوم کرد.

دو سه تن دیگر از ایشان را هم حسام السلطنه فرهاد میرزا دستگیر و به سبک مجازات معمولی خویش به سکافات رسانید، یعنی آنها را در میان جرز گلی کنار جاده زنده به گور کرد تا مایه عبرت دیگران شود. با آنکه این محل را به من نشان نداده اند، گمان می کنم هنوز پا بر جا باشد. از رو دخانه پرآبی که در نزدیکی آنجا از زیر پل در کنار کاروانسرا می گذشت عبور و در همان محل توقف و ناهار صرف کردم.

دشت ارزن^۲ (ارزن) - سه میل جلوتر بوسیله پلی که چندین طاق داشت از رو دخانه عبور کردیم. این پل با آنکه فقط یست سال پیش ساخته شده بود سنگ- فرش خرایی داشت. پس از آنکه سه میل دیگر در جلگه پیش رفتیم راه سر بالا در جهت شرقی شروع گردید. آنجا به نام سینه سفید مشهور است. تا چهار میل جاده پر سنگ و شیب دار بود و تپه های اطراف خارستان و درخت سیب و گلابی و زرد آلو و تمشک صحرائی و گاهی نیز کاج داشت.

در بالای تپه برج ویرانی بود که نشان میداد آنجا محل پاسداری و باجگیری است. از این نقطه منظره تازهای در سمت جنوب رو به دشت ارزن (که در آنجا زیاد می روید) آغاز و در فصل بارندگی فرو رفتگی این جلگه پر از آب و دریاچه ای

^۱ Minutoli - ۲ - ظاهرآ این عنوان قدیم تر و شاید صحیح تر است بعضی ها نیز دشت ارجن نوشته اند.

ایجاد می‌شود. اما وقتی که من آنجا را دیدم صورت سردارب داشت. بهترین شاهدی که می‌توان درباره اظهارات بی‌اساس و حیرت آور جهانگردان سابق ذکر کرد این است که قول ایشان را راجع به طول این جلگه نقل کنم و چون این محل کاملاً از کوهستان محصور شده است اسکان گسترش هم در میان نبوده است.

آنها نوشتند که طولش شانزده در ده میل - حد اکثر - و پنج در دو میل حد اقل است که به نظر من بین هفت تا هشت، در دو تا سه میل می‌شود. اصطخری در قرن دهم میلادی ذکری از دریاچه مذبور کرده است و می‌نویسد: «آب شیرین و گوارا دارد، زمانی په کلی خشک شده بود و آبی نداشت در اینجا ماهی‌های کوچک فراوان صید می‌شود».

وقتی که من این جلگه را در زمستان دیدم هیچ گونه علف و گیاهی در اطراف سردارب نبود و خارستان روی تپه هم قابل توجه نمی‌نمود. وضع و ترکیب نواحی ایران در فصول مختلف سال به همان میزان اختلاف رأی بین نویسنده‌گان این داستان جالب توجه است، چنانکه از کلام ملکم مستفاد می‌شود که شرح مبسوطی در وصف دشت ارزن نوشته است: «این جلگه محدود، اما دلپذیر از کوهستان احاطه شده است و از اطراف جوی‌ها به آن وارد می‌شود تا دریاچه‌ای در وسط ایجاد کند. بعضی از این جوی‌ها که از کوهسار به صورت آبشار جاری است آب بسیار صاف دارد به طوری که شکل کوههای مجاور در آن منعکس می‌شود و خیلی زیباست. در کرانه‌های آن کشتزارهای آباد و انواع گل‌ها دیده می‌شود و از مشاهده این وضع شگفتی فراوان به ما دست داد.»

جانوران - ده دشت ارزن در دامنه تپه‌های شمالی واقع شده است و تلگرافخانه در خارج دهکده و وصل به آن است از سیزبانم که ساکن این ساختمان بود داستان‌هایی راجع به جانورانی شنیدم که در آن حوالی فراوان‌اند. شیر بی‌بال جنوب ایران غالباً در آن حدود دیده شده است. در نقطه دور افتاده همین جلگه بود که در سال ۱۸۶۷ وقتی که سر. اویس. جان سواره از راه کتل پیره زن بالا می‌رفت مورد حمله شیر ماده قرار گرفت. این شخص راوی نقل می‌کرد که آخرین جانور

آدمخوار سیزده سال پیش نا پدید شد ، اما اهل محل که در بزدلی همتا ندارند هر حیوانی را صد چندان جلوه می دهند . در تپه های آن حدود گراز ، کفتار ، گرگ ، شغال ، بز کوهی (که با تازی شکار می کنند) هست .

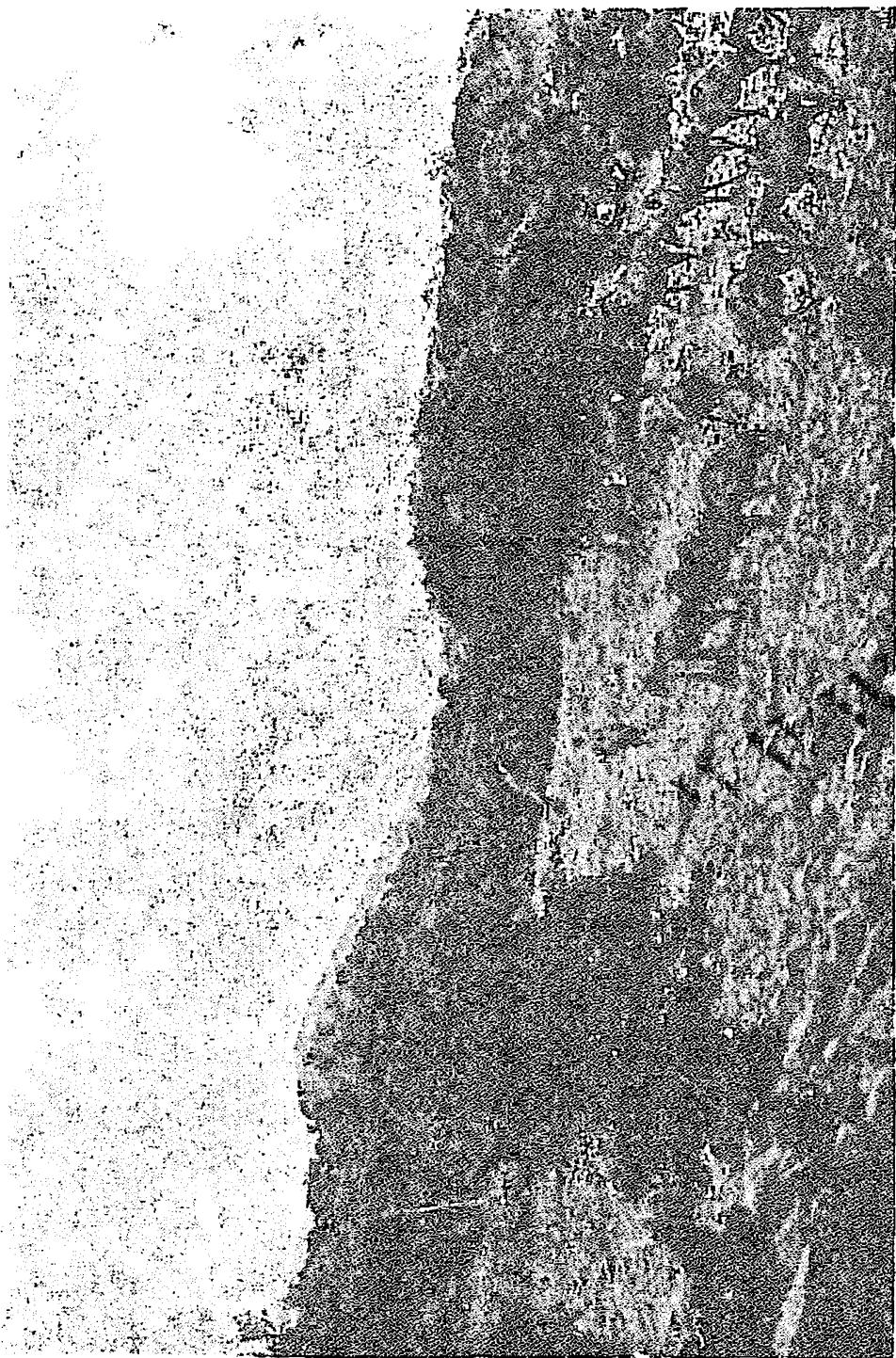
دریاچه - بامداد دیگر دهکده را ترک و در حدود یک میلی آنجا از وسط آب فراوانی که از کوهپایه مجاور فرو می ریخت و از میان درختان بید و چنار به طرف مرداب جاری بود عبور کردم . در آنجا بنای کوچک گنبد دار قدمگاه واقع بود که می گفتند جای سم اسب حضرت علی (ع) است که به همین مناسبت دهاتی ها معجزاتی به آن محل نسبت می دهند .

در مقابل کوه غاری هست که مقدس می شمارند و شمعدان برنجی کوچک برای اهل نذر و ثواب گذاشته بودند . ساحل غربی دریاچه را سیر و در شش میلی آنجا از جلو کاروانسرا ویرانی عبور کردیم . در مرداب انواع مرغابی در جنوب و جوش بودند و صدھا قاز از لانه های خود در کناره باتلاق پرواز همی کردند و صدای بال و پر آنها از راه دور به گوش می رسید .

غزالها در دشتی که ازیخ بندان شب پیش سفید شده بود همی خرامیدند ، رویاهی نیز از جلو من عبور کرد . از قسمت جنوبی مرداب راه سربالا بر تپه هائی که آب دریاچه از آنجا فرو می ریزد شروع شده ، راهی سخت و بکلی بی علامت و اثر بود ، ولی از این راه به مراتب بدتر جاده سرازیر طرف دیگر است که هم طولانی و هم از هر جهت در خور لعنت می نمود و آن کتل معروف پیره زن است .

کتل پیره زن - بعضی از نویسندها در باره این وجه تسمیه حیران مانده بودند ، برعکس من این نام مناسب را قابل تحسین می شمارم ، زیرا که در ایران اهالی از راه استعاره و مجاز هر چیزی را که زیاد نا مطلوب و فرتوت وزنده باشد به پیر زن تشییه می کنند . من طی مسافرتم به صدھا زن سالخورده در آن سر زمین بر خوردم که علاوه ای هم به رویستن نداشتند (این رفتار از ناحیه خواهان جوان تر و خوش قیافه تر ایشان بسیار نادر است) و هنگام عبور از کتل سبزبور دریافتمن که بواسطه وضع و ترکیب نامرغوب آن راه ، بهتر از این نام و عنوان شاید امکان

(گردنه کتل) بیزن



نداشته است. از دریاچه دشت ارزن تا سرگردنه که راه سرازیری آغاز می‌شود و ۷۴۰۰ پا بالاتر از سطح دریاست شاید تقریباً دو میل باشد.

از آنجا چشم اندازی سیار عالی از فراز سلسله‌های بی‌دریی به جانب دشتستان و باز جلوتر خلیج فارس هست. این سرازیری که جمعاً ۳۰۰۰ پاست در مسافتی تقریباً چهار یا پنج میل مسیری دارد که بی‌شباهت با راه‌های کوهستانی آلب نیست، اما بدون سیل و سیلان و از اینجاست که هر سافر انگلیسی راه را پیاده خواهد رفت، هرچند که می‌گویند قاطر ایرانی روی همراهی حیوانی قوی پا و قابل اعتماد است، ولی وضع و حال یابوی من بهیچ وجه از این قرار نبوده است، چون چندین بار زمین خورده بود.

در نیمه راه کتل پیره زن بر یک مسطح نسبت هموار کاروانسرای «میان کتل» واقع است که برای بسیاری از مسافران و قاطران و قاطرچی‌های ناراضی این راه از روزگاران پیش استراحت گاهی فراهم می‌سازد. از بالای این ارتفاعات می‌توان جلگه‌ای را که پنج میل طول و یکی دو میل پهنا دارد و پر از درختان بلوط و به نام «دشت برم» معروف است در پائین مشاهده نمود. از آنجا تا جلگه دو میل دیگر راه است و عبور از یک انتها تا طرف دیگر یک ساعت وقت خواهد گرفت.

در کتاب‌ها راجع به این قسمت بلوطزار شرح دلچسبی خوانده بودم و تصور می‌نمودم که بر مرغزارها و زیر سایه درختان بلند آن، سواری جانانه‌ای خواهم کرد. البته درخت‌های بلوط در آنجا هست، اما از چمن زار و سایه هیچ اثری نیست، بلکه راهی است پر از سنگ و درخت‌ها نیز خیلی از یکدیگر جداست و بنا بر این سایه‌ای وجود ندارد.

در انتهای دره جاده ناگهان به طرف چپ منحرف می‌شود و قدری سربالامست و در آنجا باز جلگه و منظره تازه‌ای پیداست و سرازیری نفرت انگیز دیگری در جلو دیده می‌شود که «کتل دختر» نام دارد.

کتل دختر - نمی‌دانم این دختر از اصل و نسل پیره زنی است که وصفش را شرح داده‌ام یا نه، ولی بواسطه شباهتی که از جهات وضع و ترکیب با هم

تیوه‌های فرعی قبایل چهارلنگ

سمائی	محمد جعفری پاپا جعفری حسین صوفی عشر وند خارگول بوری وند تمیلی غریب وند قالی وند ساداتا - کاکلی		دوبود بوربوردی ها را جزو هفت لنگ آورده است .	کنورسی محمد جعفری پاپا جعفری پویسناه کول آری وند ارکول برون بوربرون آسیا سنتی شیخ تمیلی کری وند استاگی
	موزاوی هارونی اربناهی (چهار؟) سعادت شاه قطب الدین سعادت بروان علی پوران دو دانگه شیخ کارکون شولا لیواس کوتالی اماره	موسوی هورنی بازارا جانگانی موسی وند	بهجول بهمشری شیرازی ایماری	محمود صالح موگوئی

در قسمت تو رفتگی کوه خیمه گاه مورد علاقه بادیه نشین‌های ایل محسنی است که عده ایشان در آن حدود بستاز زیاد است. چادرهای سیاه آنها که از پوست بز می‌سازند در کوهپایه نصب شده بود. از زنی بی حجاب، شیر بسیار مطبوعی خریداری کردم. ایل محسنی که در فصل آینده راجع به ولایات جنوب غربی ایران در باره آنها شرحی بیان خواهم کرد سبقاً از راهزنان چیره دست بودند، ولی از موقع حکومت قدرت آمیز و سخت گیرانه حضرت والا والی فارس که اشاره کردم وضع و رفتار نسبتاً آرام دارند. این بادیه نشین‌ها به طرز خاصی عسل می‌گیرند. گندوانی آنها شامل چندین کوزه گلی است که به شکل لوله‌کنار یکدیگر قرار می‌دهند و با خار خشک می‌پوشانند. مدخل آن روزنه‌ای است که در بشقابی کبود سوراخ می‌گذند و لوله‌ها را از همین روزنه می‌بندند. عسل آنجا بسیار برجوب است.

تخت تیمور - نزد یک آن محل در عقب محوطه ویرانی که سابقآ حیاط مسافرخانه بود نقش بر جسته ای در کوه دیده می‌شود و آن تقلید ناقصی از طرز کار دوره ساسانی است و شاهزاد گان قاجار علاقه سرشاری نسبت به این کار ابراز می‌داشته‌اند. در این نقش تیمور میزا قهرمان است و او یکی از شاهزاد گانی است که به سال ۱۸۳۷ پس از سرکشی نافرجم پدر خود حسینعلی میرزا فرزند فتحعلی شاه والی فارس در لندن رحل اقامت افکنده بود. این جانب تیمور وقتی که حاکم کازرون بود تصویر خود را برآن تخته سنگ یادگار نقش کرد با تصویر شیری که آرام در کنار او ایستاده و نوکری قلیان به دست و چندتن خادم و یک دانه عقاب. تصویرها از اندازه طبیعی بزرگتر است. که در اصل نقاشی و زرآندود شده بود و فعلاً کم و بیش از بین رفته است. بواسطه انجاری که نسبت به خاندان قاجار هست هر عابر آنچه از دستش برآید از صدیه و آسیب نسبت به تصویر تیمور گردن - فراز روگردان نیست، آنجارا گاهی تخت تیمور و گاهی نیز نقش تیمور گفته‌اند.

کازرون - در پائین تپه از راه سنگ فرشی به نام آبگینه، جاده از کنار مرداب به دریاچه و سپس به جلگه کازرون منتهی می‌شود که تا شهر در حدود هشت میل فاصله است. وقتی که از دشت ارزن به میان کتل رسیدم تفاوت محسوسی در

میزان گرما احساس نمودم و این تغییر هوا در جلگه کازرون باز هم بیشتر است. این نقطه تا اقامتگاه شب گذشته من ۳۷۰۰ پا اختلاف ارتفاع داشته، هوا نیک گرم و دلچسب بود و منظره درختان خرما که از دور نمایان بود چشم اندازی می نمود که با آنچه تا آن موقع در ایران دیده بودم اختلاف بسیار داشت و بنابراین باز به صحنه و اقلیم عادی مشرق زمین رسیده بودم.



چادرنشینان در دشت کازرون

کازرون که از دیر زمانی پیش روزگار آبادانی اش طی شده بود در محل و موقع بسیار مناسبی واقع شده است، هوای مطلوب و سالم داشت و همچنین آب فراوان و بواسطه بحصول پرتوال و قاطر، این ناحیه نیک مشهور است. چون نیمی از چارواداران از اهالی همین ناحیه‌اند مسافر باید از عذر و بهانه‌های خدعاً آمیز ایشان بر حذر باشد، زیرا که ایشان ترجیح می دهند که در این مرکز خانوادگی خویش شب راحتی بگذرانند، نه اینکه میل دیگر تا کتل‌های تنگستان پیش بروند.

کازرونی‌های غیور، تاریخ شهر خودرا به دوره‌های بسیار قدیم منسوب می دارند، اما بعید می نماید که این شهر پیش از اسلام وجود داشته.

این بطورطه مراکشی در سال ۱۳۳۰ میلادی به آنجا رفته بود تا مزار ابواسحق کازرونی را زیارت کرده باشد. اما این وجود قدسی از آن پس پاک فراموش شده است. شهری جدید را که شامل بالا و پائین محله است جعفرخان زند در حین آشنتگی های او اخر قرن گذشته ویران و برج و باروهای آنرا با خاک یکسان کرد. کازرون فعلاً ... تا ۲۰۰۰ نفر سکنه دارد.

علاوه بر چیزهایی که اشاره کرده ام این شهر بواسطه کشتی گیران پهلوان خود نیز مشهور است و نیز محصول پنبه و موم که مک گر گوربرای رفع نیازمندی های سربازان هندی توصیه کرده بود. در خارج شهر با غ خوش منظره ای هست به نام با غ نظر که بنا بر قول آرنولد مربوط به یکی از پادشاهان قدیم موسوم به تیمور میرزا بوده است. گاهی آنجا را برای اقامت خارجی ها اختصاص میدهد. من در تلگرافخانه اقامتگاه راحتی داشتم. در جلگه کازرون خشخش و تباکو فراوان کاشته می شود و زمین را با آب قنات آبیاری و بدین وسیله کشت و زرع می کنند و مبزیجات و جبویات نیز می کارند.

دیداری از ویرانه های شهر شاپور. هنگام توقف در کازرون خواه در حین سفر به جنوب یا بر عکس هیچ سافری نباید از بازدید ویرانه ها و نقوش بر جسته و حجاری های پایتخت قدیم شاه شاپور که به نام او نیز مشهور است صرف نظر کند. الواح سنگی بر کوه در اینجا خواه از لحاظ تعداد و اندازه و یا اهمیت از آنچه در فصل نقش رسم تعریف کردم بالاتر است.

شاپور در انتهای شمال غربی جلگه کازرون واقع و تا آنجا پانزده میل فاصله است و یک سوم راه هم در مسیر جاده خلیج فارس واقع شده است که بنا براین درین راه نیز می توان باین کار پرداخت و به مقصد رسید. مسافر بیگانه هنگام عزیمت از خلیج فارس باید ترتیبی بدهد که از کمربیج به آنجا برود به این ترتیب که صبح زود حرکت کند تا بتواند روز طولانی در شاپور بگذراند و چون در آنجا وسیله اقامت نیست هنگام غروب به کازرون وارد شود. چون من قاطرها را

برای انجام این سفر انحرافی نیز اجیر نکرده بودم ناچار شدم چهار پایان بیگری در کازرون برای رفتن به شاپور کرایه کنم ، اما فقط با کمک حاکم که از کار کستانخانه چاروادار جلوگیری نموده بود بانجام این مقصد نایل شدم .

سفری سواره تا شاپور (پیشاپور) - مسافران را بوسیله راه های مختلف از جلگه کازرون به شاپور بردند . من از تیرهای تلگراف از راه کمریج تا پنج میل رفتم ، سپس با انحرافی به سمت راست در جهت شمال غربی عازم مقصد شدم . جاده از پیشه های خار دار مستور و برگ های سبز این پیشه ها خوراک خوش گوار شترها بود که چندین رأس از آنها با وجود خارهای درشتی که بر این بوته هاست سرگرم چریدن بودند .

چادرهای ایل مسمی سراسر جلگه مجاور راسیاه کرده بود . مردهای ایشان قیافه ستبر و شهرنشین داشتند و زن ها از دردسر رو گرفتن فارغ بودند . در نزدیکی شاپور مساکن آنها واقع بود که بوسیله نی که از رودخانه فراهم می کنند به شکل بسیار بدوى می سازند و باخاری تیغ دار به جای دیوار محوطه جالبی برای گاو و گوسفند فراهم می شود .

وقتی که در جهت انتهای شمالی جلگه روانه شدم ، کوهپایه پرازتپه های مصنوعی (تومولی) شامل سنگ های وارفته و بناهای فرو ریخته تا حدود چند میل جلب توجه می کرد . این تپه ها از کف جلگه مجاور پنجاه تا شصت پا ارتفاع داشت . در همان حوالی صدھا خاکریز قنات دیده می شود که با خرایه ها و سنگ ها منظره خاصی تشکیل می دهد . گاهی نیز به دیوارهای باسنگ درشت بر خورد می کنیم که به قدری مستحکم و پر مصالح ساخته شده که با وجود آسیب های قرون از خطر فنا مصون مانده است . آنجا ویرانه های شهر شاپور است . راجع به جلگه شاپور حکایت های متعدد خوانده و شنیده بودم و همچنین شرح رودخانه ای که خرامان از میان این شهر ویرانه جاری است و حجاری هائی که بر کرانه های این رودخانه است .

من حیران بودم که آن آثار پس در کجاست که ناگاه از کنار صخره شمالی جای وسیعی نمودار شد و دهانه‌ای که تقریباً صد یارد عرض داشت نمایان گشت که از بالا تا پائین شکافته می‌نمود، از این دهانه رودخانه شاپور جاری بود و آن بستری پر سنگ و کرانه‌ای پوشیده از نیزار و بوته‌های گلدار داشت. آن سوی ساحل حجاری‌های معروف شهریار ساسانی دیده می‌شود. این دهانه که به تنک‌چکان معروف است در قسمت داخلی تا... ۶ یارد عرض دارد و سپس به جلگه‌ای باز می‌شود که گرد آنرا کوه فرا گرفته تو گوئی آمیخته باز است. صخره‌ها در بیشتر جاها تا چند صد پا ارتفاع، سطح صافی دارند.

شهر ساسانی - هر چند بنا بر نظر علما استخر یا تخت جمشید پایتخت پادشاهان ساسانی بوده و دیر زمانی اهمیت خود را از لحاظ کانون تجدید حیات آئین ملی حفظ نموده، باز مانند اسلاف هخامنشی خویش پادشاهان این خاندان نیز بنا بر راه و رسم مشرق زمین به تغییر دادن مقر خود علاقه مند و طالب نمایش و ابراز دستگاه جداگانه شاهی خود بودند.

تیسفون پایتخت اشکانی مقر دیگر این پادشاهان به شمار می‌رفت، بعداً در زمان خسرو دوم کاخ با شکوهی در دستگرد و نیز در دشت کلده ساخته شد. در جاهای دیگر هم اشاراتی راجع به قصمور سروستان و فیروزآباد داریم، ولی هیچ کدام از پادشاهان ساسانی مثل شاپور ذوق و علاقه بنای ساختمان‌های بزرگ نداشته است.

از آثار عمده او در مشترکه بعداً ذکر خواهیم کرد و شهر خود او واقع بین دزفول و شوشتر است که ویرانه‌های آن اکنون جندی شاپور نام دارد. بعضی‌ها بنای پل دزفول را نیز به وی نسبت می‌دهند. در نقش رستم نقش بر جسته راجع به پیروزی‌ها و شکوه پادشاهی او را دیده‌ایم، اینکه در محلی به نام خود او سا در یک شهر شاهی هستیم که وی آنرا بنا کرده و به مشابه جاودان‌ترین اثر پادشاهی خود باقی گذاشته است.

سنت ایرانی تاریخ قدیم‌تری به این شهر نسبت می‌دهد و می‌گویند که شهر پامستانی را اسکندر ویران کرده بود و شاپور آنرا تجدید بنادر کرد نه آنکه خود از پایه و بن ساخته باشد، بر دروازه این شهر ساسانی بود که پوست تن مانی، بانی آیین مانوی بعد از قتل او بوسیله بهرام اول به سال ۵ - ۲۷۲ میلادی آویخته شد (می‌گویند پوستش را کنده بودند) هنگامی که تازیان برایران تاختند شهر شاپور اولین هدف حمله و غصب بت شکنی آنها شد، حجاریها میخدوش و شهر ویران گردید. در قرن دهم میلادی اصطلاحی شرحی راجع به وضع ویرانه آنجا باقی گذاشت:

« یشاپور را شهریار شاپور ساخت، چهار دروازه دارد، در وسط شهر تپه خاص یا برآمدگی شبیه به برج یا گنبد هست ... در ناحیه شاپور کوهی است و در آن کوه مجسمه‌های تمام سلاطین و سرداران و افراد ممتاز روحانی و مردان نامی که در پارس می‌زیسته اند. در آنجا کسانی هستند که به آنها نسب می‌رسانند و شرح روزگار آنها را به رشتۀ تحریر کشیده‌اند »

با این حال حیرت انگیز است که هیچ کدام از جهانگردان قدیم آنجا را ندیده‌اند - هر چند که کمپفر ظاهراً بنا بر شایعات شرحی اجمالی، اما نسبتاً صحیح در باره خصایص عمده آنجا نوشته است و کاشفین پرکاری مانند تاورفیه و ته ونوت که هر دو از کازرون عبور کرده بودند - تا آنکه موریه در سال ۹۱۸۰ به این کار پرداخت، ولی غاری که حاوی مجسمه بزرگ شاپور است بعداً کشف شد. کیفر در کتاب « یادداشت‌های جغرافیائی » خود می‌نویسد که پیکره مشهوری نیز در آنجا بوده است که علاقه‌مندانش آنرا با روغن می‌اندوهند، اما از چنین مجسمه‌ای اثری باقی نیست. موریه در سفر اول و یا دوم موفق نشده است که غار واقعی را پیدا کند، هرچند که بعضی از همراهان او غاری که خالی بود یافته بودند.

این اکتشاف چند هفته بعد (۱۸۱۱) نصیب سرگرد استون شده که تعریف او در کتاب اوزلی درج شده است. از آن پس جهانگردان بسیار به آنجا رفته و شرح حجاری‌ها و آثار باقی از روزگار شاپور را بازگفتند.

ویرانه های فعلی - در وادی ویرانی که از سنگ انباشته است و محل شهر قدیمی است آثار معدودی قابل تشخیص می باشد . سوریه نوشته است که در آنجا مجراهای زیر زمینی متعددی بوده است که باستی بوسیله حفاری کشف شود و خود او نتوانسته بود اطلاع درستی در این باب به دست آورد و جهانگردان بعد از او هم در این زمینه توفیقی حاصل نکرده اند . محظوظ ویرانی را که تقریباً صد پا مربع مساحت دارد بعضی ها برج و بعضی دیگر مسجد پنداشته اند .

با کنیگهام در سال ۱۸۱۶ دو آتشگاه کوچک مانند آنچه در مقبره کوروش بوده و اشاره کرده ام کشف کرد و چون نوشته بود که قابل انتقال است از قرار معلوم بعداً از آنجا برده اند . تنها ویرانه قابل ملاحظه ساختمانی است به وسعت پنجاه پایی بربع که یکی از دیوارهای آن کاشی کاری زیبائی داشته و هنوز آثارش پابرجاست . اگر چه نیمی از آن در خاک پنهان مانده است و قاب پنجه هلالی و بقاوی ستون هائی که سرگاو دارد بدون شک تقلیدی از سبک کار تخت جمشید است که شاید روزی گچ بریها یا سقفی برآن واقع بوده است . سوریه می پنداشت که صحنه ای در عقب آن وجود داشته است .

اوگ - صخره دهانه غار که از طرف جنوب شرقی پیش آمدگی دارد شبیه برج مخروطی است که دو جناح آن بوسیله دیوار کهنه ای محصور گردیده ویر رأس آن یک بنای قدیمی است . این بنای ایرانیان قلعه دختر می نامند بدون تردید آثار ارگی کهنه است که برد هانه گردنه کاملاً مسلط بوده است و همان ساختمانی است که اصطخری در شرح مذکور فوق به آن اشاره کرده است .

نقوش برجسته - از زاویه این تخته سنگ مابه غار وارد و راست در مقابل حجاری تصاویر برجسته واقع می شویم که مانند آثار مشابه در نقش رستم بهتر محفوظ مانده است و موقعی که آثار آجری یا سنگی مبکتر از میان بود ، باز طی قرون آینده یادگار دوران افتخار آمیز مسجد و عظمت ساسانیان باقی خواهد ماند . از این نقوش برجسته دو تا در سمت راست دهانه یعنی کنار رو دخانه و چهارتا در

طرف دیگری است چپ در کرانهٔ شرقی است. من ابتدا شرح آن دو تا را که مقابل نظر تماشاگران است و در کنار جاده آسان قابل دسترسی است بیان می‌کنم.

لوحة اول شاپور - والرين - اولین صحنه که بر خورد می‌کنیم در اثر سرور زمان و بدست افراد خراب‌کار آسیب بسیار دیده است. قسمت فوقانی آن پاک ازین رفته است، اما در زیر دویای اسب دیده می‌شود که چهرهٔ سواران سخت مخدوش گردیده است. اسب سمت راست پیکر مغلوبی را که صورت او به طرف خارج و سرش بر دست راست به حالت استراحت و بازوی چپ او در کنارش بر زمین نهاده شده لگد کوب کرده است و در مقابل سوار شخصی باحال تضرع زانو زده است، وی جامهٔ رویی بر تن دارد و دست‌ها را به علامت تمنا پیش آورده است و قیافه‌ای نزار دارد.

مشخصات صورت محوشده، اما وضع وحالت او بطبق عکسی که من گرفته ام و در اینجا (صفحه ۲۶) چاپ شده است هنوز مادگی وحسن تأثیر دارد وازگزند زوال نسبة مخصوص مانده است و تردیدی نیست که دامستان این تصویر پیروزی شاپور بر قیصر مقهور است و سوار اسب پادشاه کامروا و شخص متضرع والرين و پیکر مغلوبی که لگد کوب شده است لشکر شکست یافته رویی است.

لوحة دوم شاپور - والرين و سیریادیس - صدیار دلوتر صحنه دیگری است که بزرگ‌تر است و یکی از الواحی است که آنتیوش، سیریادیس که مردگانی از سوریه بود در حضور والرين که امیر است خلعت و مقام بدست می‌آورد. طول این صحنه چهل و یک پا و ارتفاع آن بیست پاست، چون این لوحة در زیر تخته منگی قرار گرفته بود نیک محفوظ مانده و آن شامل سه قسم است: در یکی شاپور سوار اسب است باقیه افراد صحنه در میان، در لوحة‌ای که ۱۲ پا طول و ۸ پا ارتفاع دارد. در عقب آن دو لوحة است که یکی در پائین و دیگری در بالاست و در هر کدام پنج تن سوار در عقب پادشاه قرار گرفته‌اند. در جلو او سه لوحة دیگر در طبقهٔ تحتانی است و دو تا باز در بالای آنها شامل تصویر جنگاوران و دیگر کسان که پیاده ایستاده‌اند.

حال به توضیح دقیق این صحنه می پردازم واژلوحه وسطی شروع می کنم.
شاپور را بواسطه دیهیم ویژه که کره ای هم برآن است و سوهای طره وار و چهره زیبا و ریش او که گره خورده و در زیر چانه است می توان آسان تشخیص داد.
از فرق او سربند های ساسانی در عوا متوجه و ترکش بزرگی از کمر او آویزان است و به رسم ذوره ساسانی شلوار گشادی در پا دارد و بر اسب تنوندی سوار است که در تمام صحنه ها با قامت دلاور سوار متناسب نیست. وی با دست راست خود دست راست کسی را که در کنار اسب او ایستاده گرفته است و هاله ای از تاج گل بر سر و نیم تن رومی و پا بند دارد و مانند لوحه قبل پیکر مشهوری در زیر سم اسب پادشاه دیده می شود که حاکی از شکست و نابودی لشکریان رومی است.



نخستین نقش بر جسته در مقاپور : والرین در حالت نصرع

در مقابل پادشاه شخصی به زانو افتاده و او نیز جامه رومی در تن و تاج

گلی بر سر دارد . در جلو سراسب کتیبه‌ای در پنج سطر دیده می‌شود ، اما الفبای معمولی فارسی نیست و بر فراز آن تصویر بجهه بالداری یا مظهر نبوغ به حال پرواز است و سر بندی را به شهربیار تقدیم می‌دارد . مسئله مهم در این لوجه مانند سایر نقوش برجسته‌ای که همین صحنه را نشان می‌دهد شباهت وضع کسی که به زانو افتاده با آن دو تن ایستاده است . آیا شخص متضرع سیریادیس است و آنکه ایستاده والرین یا برعکس ، ابتدا بادلا لی که داشتم و در اینجا قابل ذکر نیست با نظریه اول موافق بودم ، اما پس از رسیدگی دقیق تمام حجاری‌ها به این نتیجه رسیده‌ام که آن کس که به زانو افتاده والرین امپراتور مخلوع است و آنکه ایستاده و دست شهریار در دست اوست چانشین وی و امیر جدید است .

در عقب کسی که به زانو افتاده دو نفر ایستاده‌اند که ظاهرآ منصبداران ایرانی‌اند . سوارهای عقب پادشاه هم بدون شک نگهبانان هستند که لباس پارسی برتن دارند و دست راست هر کدام بالاست و انگشت سبابه ، به طرزی که در غالب حجاری‌های زمان ساسانی دیده می‌شود به حال اشاره بلند شده‌است و به درستی ، علامت احترام محسوب داشته‌اند .

تصاویر پنج صحنه که در مقابل شهریار است بیشتر مربوط به جنگ‌اوران است که بعضی از ایشان اسلحه دارند و بعضی دیگر چیزهایی که ما هیتش درست روشن نیست و اغلب صاحب نظران نقرات لشکریان مغلوب دشمن پنداشته‌اند و بعضی‌ها نیز خادمان درباری شمرده‌اند . تمام این حجاری‌ها پر تخته سنگ بلندی تیشه کاری شده است و عمق تورفتگی آن از یک تا پنج پاست .

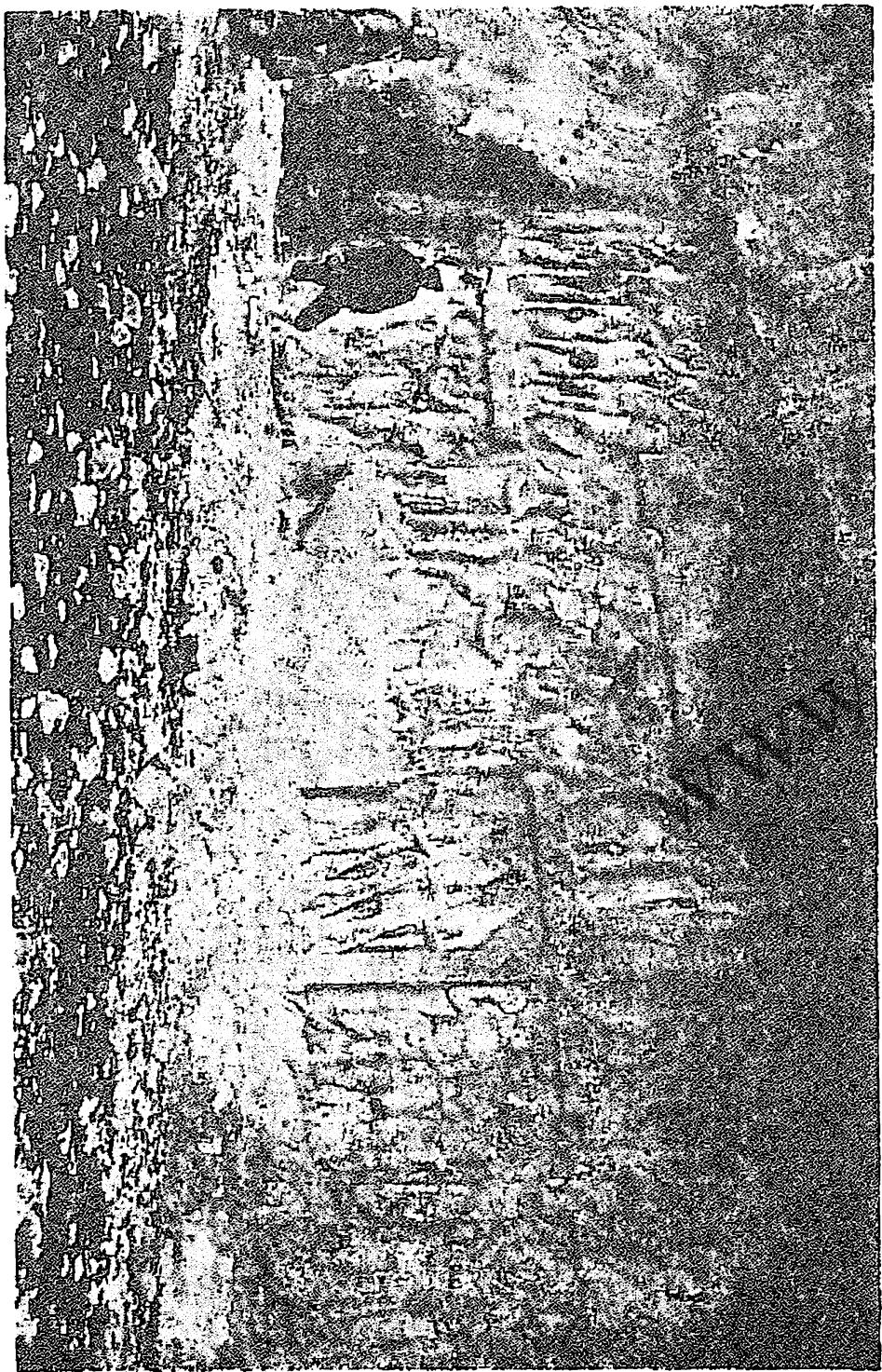
ساحل مقابل و آب رو - در اینجا از همان راهی که آمده بودیم باز می‌گردیم . حال که نقوش برجسته طرف راست دهانه را سیر کردیم رودخانه را در چند قدمی پائین ارگ عبور و سپس الواحی را که در سمت دیگر یا شمال غربی صخره است باز دید می‌کنیم . دسترسی به این چند صحنه خیلی سخت تر از بقیه است ، چون در ارتفاع بیست تا پنجاه پا از سطح رودخانه واقع است . در حال حاضر

راه یا معبری به آنجا دیده نمی شود و اگر چنین معبری روزی وجود داشته که لابد هم بوده است بعدها و شاید زمان سلطه تازیان تبدیل به آبرو گردیده است و از کنار تخته سنگ مجرما ساختند، بدون اینکه هیچ گونه احتیاطی برای محافظت نتوش مزبور نموده باشند. بطوریکه یکی از آنها را بریده‌اند و این برای آن منظور بوده است که آب چشمۀ کوچکی را از داخل جلگه به آسیابی که در دشت کازرون بوده است برده باشند.

برای رسیدن به حجاری‌ها باید از راه باریکی گذشت و سپس از ساحل رودخانه چهار دست و پا بر صخره بالا رفت. دلیل آنکه در بعضی جاها آبرو هم سطح زمین نیست، بلکه چنانکه در سورد فوق اشاره شده است که بر کمرۀ صخره بربادگی ایجاد کرده‌اند این است که در روزگاری که مجرما را ساخته بودند و سورد استفاده بود، خاک را در دو ساحل رودخانه انباشتند. حضرات استولزه و اندریس که به سال ۱۸۷۷ در آنجا رفته بودند تا برای کتاب سنگین خود عکس‌هائی تهیه نمایند این توده‌های خاک را کنده و متفرق کردند و همه حجاری‌ها بر هنده و آشکار شده است، از اینجاست که آن محل در نظر اشخاص بیگانه ظاهر تعجب آوری دارد. از چهار صحنه این رودخانه سه تا هم سطح جریان آب و چهارمی دوازده پا بالاتر است.

صحنه سوم - خلعت گرفتن سیریادیس - نقش اول که در طرف چپ دهانه است به شکل محدب در صخره کنده شده است بیش از سی پا طول دارد که بواسطه تغییر رنگ سنگ کبود می نماید. عکسی که از این صحنه برداشته بودم بمناسبت وضع و اندازه بزرگ صحنه اصلی قابل چاپ در نیامده است. صحنه شامل چهار قسم است که سراسر صفحه را فرا گرفته است و تصاویر فراوان دارد. دو رشته زیرین پنج پا و نیم و دو تا در بالا سه پا ارتفاع دارد، در وسط طبقه دویی از پائین بازهم تصویر شاپور اول سوار اسب است که همان مراسم را که قبل ذکر کردم انجام می دهد. وی در اینجا نیز دست مردی را که جاسه رویی بر تن دارد بدست گرفته و اسب او پیکری را لگد کوب نموده است و آن کسی که در جلو او زانو زده است

دوستن نقش برجسته در شاهلور: خلعت گرفتن میوریادیس



دارای همان خصایصی است که در لوحه دیگر بوده که به عقیده من والرین است و آن شخص ایستاده سیریادیس است که خلعت در یافت می دارد.

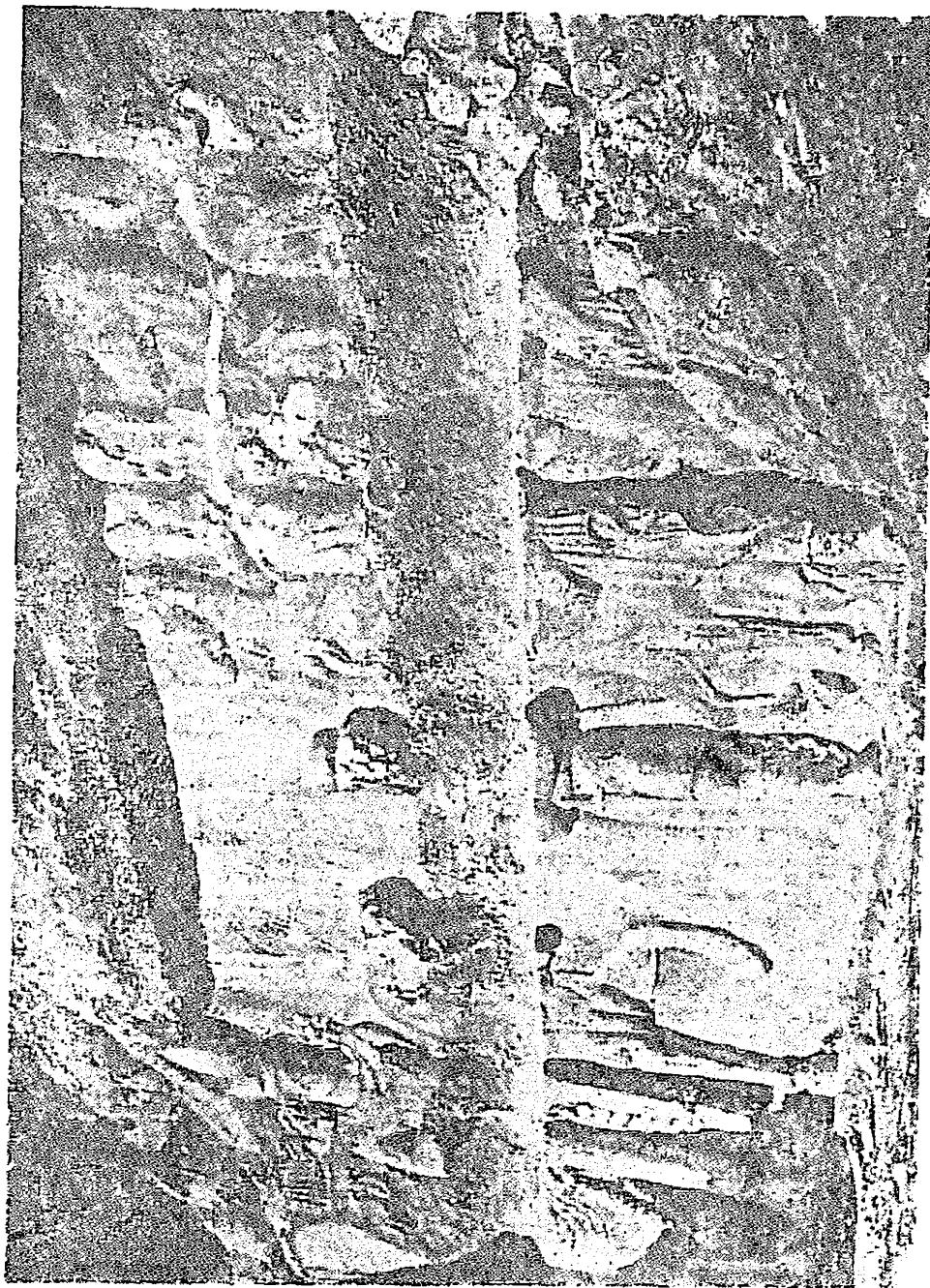
تصاویر عقبی خادمان اند که تاج گلی را به شاپور تقدیم می کنند تا به دست نشانده اهل سوریه او تفویض شود و مظهر نبوغ هم بر فراز سر او در پرواز است و سریند ساسانی را که باز نشده است به شاپور اهدا می کند. در حجاری آن افرادی که کلاه خود نوک تیز بر سر دارند نگهبانان شاهی اند و جمعاً پنجاه و هفت نفرند و انگشت سبابه را به علامت حرمت بلند کرده اند. پانزده نفر در پائین و چهارده تن دیگر در هر یک از دو ردیف اند. در قسمت دیگر صحنه در مقابل پادشاه گروه انبوه جالبی از اسیران و خراج گزاران و ملازمان و نشانه های پیروزی دیده می شود. در طبقه زیرین دو اربابه که اسب ها می کشند و رومی ها بیگانه می نامند و برقی که ظاهرآ عقاب رومی است که در جنگ بدست آمده است و دیگر خادمان که سینی بر دست دارند.

صحنه دویی که موازی با پیشگاه شاهی است دارای دو ردیف تصویر است. دسته چلو بنا بر قول تکسیه تومن جنگی والرین و فیلی همراه می برند و دو ردیف بالا هم خادمان اند که غنایم و پیش کشی ها را بر دوش حمل می کنند و دوشیر یا پلنگ همراه دارند. تصاویر مقابل پادشاه می وسه نفرند. طبقه پائین صحنه را آب مجرای مذکور به کلی برده است.

لوحة چهارم - اسیران - صحنه بعدی همان است که بواسطه آب مجرای آسیاب آسیب شدید دیده است. قسمت زیرین آن هم در اثر کار آقا یان استولزه و اندریس صاف و تمیز شده است و یکی از شهریاران ساسانی را سوار اسب نشان می دهد که تعظیم و تقدیمی های اسیران را دریافت می دارد.

پادشاه از سمت چپ صحنه که اندازه آن بیست و یک کپا طول و دوازه پا عرض است پیش می آید، کلاه خود بالداری نوک تیز بر سر دارد که درین بال ها کره ویژه ساسانی واقع شده است. موهای سرش نیک تاییده و برآمده است و پرافق خاندان ساسانی در عقب سرو شانه او در هوا متوجه است. دم اسب او گره بزرگی

چهارمین نقش پرچمته : اسران



خورده و از کفل آن حلقه منگوله معمولی آویزان واز کمر شهریار ترکش سنگینی آویخته است .

مجرای آب راست از میان پیکرۀ اسب و سوار آن عبور نموده و دهان و بینی اسب را بکلی ازین برده است و به همین نحو صورت کسانی نیز که به پیشگاه پادشاه می آیند آسیب دیده است . نفر اولی یکی از جنگاوران است که کلاه جمجمه‌ای شکل برسر اوست و حلقه‌های زلف تاییده‌اش در عقب آویزان و بازو انش محکم بر دسته شمشیر بزرگی است .

وی نگاهی حاکی از تسلیم دارد که به وجهی نیکو در نقش بر سنگ نمایان است . در عقب او سه تصویر دیگر دیده می‌شود که نوعی دستمال (کفیه) که اعراب برسر می‌پیچند بر سر دارند و از دنبال اسب روانند . در طبقه بالا دو شتر و دو خادم دیده می‌شوند، سریک شتر نیک محفوظ مانده و از همه گروه آثار کار مشهود است و تردیدی نیست که صحنه پیروزی یکی از شهریاران ساسانی است و طرف مغلوب دارد تسلیم می‌شود ، بنابراین حقیقت که تاج بالدار تا دوره بهرام مرسوم نشده بود (۲۹۲ - ۲۷۵ م.) بعضی‌ها پنداشته‌اند که این صحنه مربوط به آن پادشاه است .

کان رالینسن معتقد است که آن صحنه تسلیم شدن اهالی سجستان (سیستان) را نشان می‌دهد که بهرام دوم با آنها نبرد کرد و پیروز شد . از جهت دیگر نیز آن قیافه شباht تام با چهره شاپور اول دارد و حاکی است که با غرور تمام یکی از سفرای عرب را پاره خورداده است؛ سفیری از جانب ادناتوس^۱ رئیس قبیله پالمیرا و شوهر « زنوبیا » است که در نصیبین در اولین نبرد رومی و یا در پیروزی بر علیه سیتارون پادشاه سوریه است . بواسطه شکل مربنده این افراد که شبیه به کلاه اعراب است من با آن نظریه موافق هستم که سفیری از عربستان بار می‌یابد .

لوحة پنجم - هرسزد و نرسی - بواسطه ارتفاع بیشتری که این نقش داشته خوشبختانه از خدش و آسیب از نقوش دیگر محفوظ‌تر مانده است و مجرای آب فقط پیکرۀ اسبها را در قسمت زیرین خراب کرده است . ارتفاع آن در حدود شانزده تا

هیجده پاست . دو سوار و سط صحنه به یکدیگر می رستند ، آن که در طرف چپ است حلقه شاهی (سیداریس) را با ستوفی از نور تفویض و سوار مقابل برای دریافت آن دست دراز می کند . کتیبه‌ای به خط پهلوی در گوشة راست هست که نخستین بار بوسیله آقای لونگ پریه^۱ خوانده شده است و حاکی است :

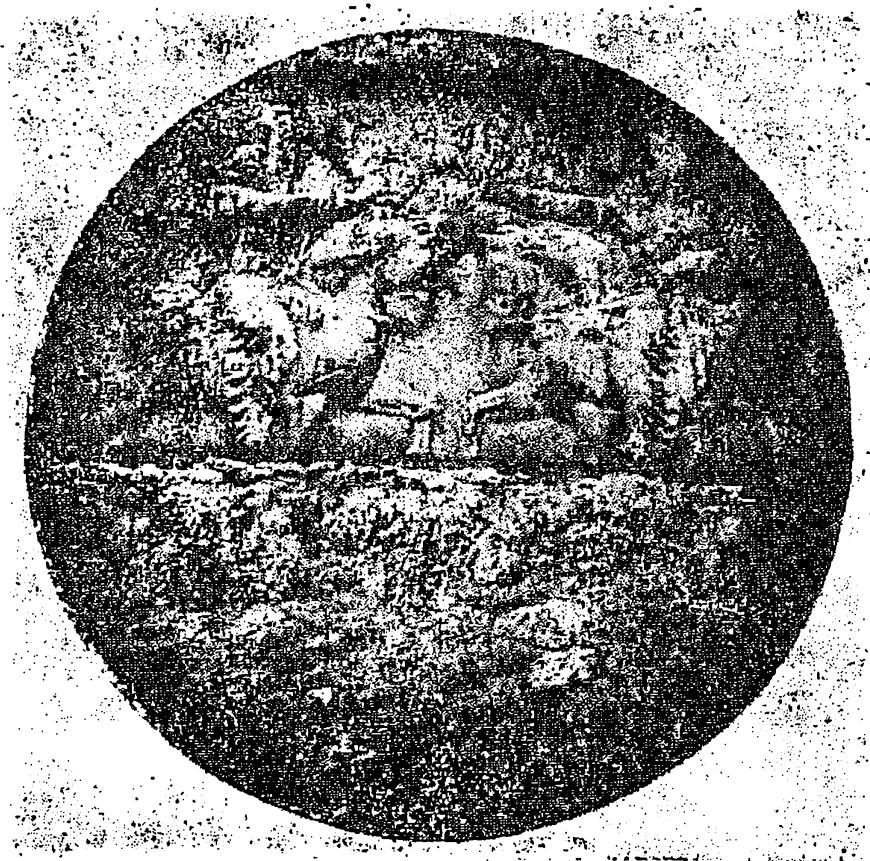
« این تصویری از ستاینده اهورامزدا خداوند نرسی شاهنشاه اقوام آریائی و غیر آریائی از تبار خدایان فرزند ستاینده اهورامزدا خدایگان شاپور شاهنشاه آریائی ها و غیر ایشان از تبار خدایان و فرزند خداوند ارتشتر (اردشیر) شاهنشاه است »

بنابراین اطلاع حاصل می کنیم که یکی از دو سوار نرسی است که از سال ۲۹۲ تا ۳۰۰ میلادی پادشاهی داشته و سپس تاج شهریاری را کنار گذاشته است . وی را فرزند یا برادر بهرام دوم نواحه یا برادرزاده شاپور اول پنداشته‌اند ، اما خود او در این کتیبه خویشن را فرزند شاپور می خواند و نواحه اردشیر . « تامس » اظهار کرده است که شاید این شیوه سخنوری نرسی بوده که بدان وسیله از ذکر نام پادشاهان گمنام خودداری نموده باشد ، ولی به نظر من بهتر است گفته نرسی در باره نسب خود حجت باشد و باید این شرح نسبی او را قبول کنیم ، زیرا که احتمال خلاف در آن نیست .

از دو پیکره ، آن که درست راست است پادشاه جوان است ، وی تاج سرعی بر سر دارد که کره ساسانی بر رأس آن قرار گرفته زلف سر نرسی بسیار زیبا باقیه شده است و در عقب شانه حلقه وار فرو ریخته است . وی قیافه آرام و ملایمی دارد و موی کوتاه ریش او گره خورده است .

پیکره طرف چپ که سیداریس تفویض می کند بدون شک اهورامزداد است که تاج قبه دار بر سر دارد و در رأس و عقب آن زلف طرهای اش فرو ریخته است . مشخصات چهره ، نیک محفوظ مانده و موی سروریش پیرانه دارد ، نه سیمای جوانان . دم دو پر اسب او ویراق تجملی هر دو اسب و رگ و پی و عضلات رانها به وجه حیرت -

انگلیزی بر جسته می نماید و استادی سازنده آنرا نشان می دهد. تخته سنگی که این حجاری ها بر آن شده است در اثر مرور زمان به رنگ کبود در آمده است.



پنجمین نقش برجسته : اورمزد و نرسی

لوحة ششم - پیروزی خسرو - ششمین و آخرین صحنه سبک کار خشن تری دارد و قادر مهارت هنری است و حجاری های آن از همه لوحه ها بدتر است ، در فرو رفتگی عمیقی واقع شده است و بواسطه سایه درخت تیره بزرگی (نارون) که در آنجاست نتوانسته ام عکسی از آن بردارم . این لوحة شامل صحنه مستطیل بزرگی است که سی و چهار پا طول آن است و دارای دوطبقه تصاویر یکی در بالا و دیگری در زیر است.

در وسط ردیف بالا پادشاه در حال جلوس مقابل تماشا گراست ، تاج دو بر بر سر دارد و موی سرش از دو پهلو سخت برآمده است . پاهای کاملا از هم جداست

و با دست راستش که بلند کرده است چیزی را بر گرفته که فلاندن، پیرق پنداشته است، ولی به نظر من تبر بزرگ رزمی است و دست چپش بر دسته شمشیر است. در صحنه بالا طرف چپ گروه درباریان ایستاده‌اند و انگشت سبابه را بلند کرده‌اند. در صفحه پائین عده‌ای از اشراف ایرانی دیده می‌شوند (آرایش مو و لباس و شمشیر ایشان شبیه پادشاه است) که از دنبال تومن جنگی شهریار روان‌اند. اسب با زین و برگ است، اما سوار ندارد، درست مقابله یاراست لوحه در ردیف بالا اسیر سجروحی به نظرمی‌رسد و اسیر دیگر که دستش را از عقب بسته‌اند و خادمان ایرانی او را جلو می‌برند.

در طبقه پائین نفر آخری دو سر بریده را در دست دارد و از پی او عده‌ای اسیران و ملازمان در حرکت‌اند که در میان آنها طفلی نیز با حالت تضرع دیده می‌شود که شاید فرزند امیر سربریده باشد. کودک دیگری برفیل حقیری‌سوار است. کانن رالینسن به استناد این که مهارت هنری در این صحنه ناچیز است و تنها شهریاری که در سکه‌های ساسانی مقابله تماشاگر است و دو دست را بر دسته شمشیر صاف خود می‌گرفته است خسرو انوشیروان بوده تردیدی ندارد که این نقش مربوط به آن پادشاه است. شاید قول او صحیح باشد، ولی من دلیلی برای صحبت این نظر که آن تصویر خسرو اول است که از اسیران رومی خراج دریافت می‌دارد سراغ ندارم، زیرا که اسیران قیافه ویا جامه رومی ندارند و علامه‌ها کی است که آن لوحه راجع به پیروزی بریکی از طوایف مشرق زمین است که امیر آنها کشته شده است.

ارزش هنری - این بود شرح الواح حجاری که در بیشاپور هست و می‌توان دید که هم واجد مزایا و هم نقایص نقوش بر جسته نقش رستم است. خشونت و سنگینی در سبک کار دیده می‌شود و فاقد مایه استادی و ذوق هنری است. از طرف دیگر صحنه‌ها بواسطه قرائن زمانی و تجانس وضع و صورت و قار آمیزی دارند که هر دو کار را سزاوار تحسین می‌سازد. در صحنه‌های بیشاپور از نبرد سواره که نقوش نقش رستم و فیروز آباد را متوجه و ممتاز می‌سازد اثری نیست، اما آداب و مراسم درباری در این لوحه‌ها عمدت ترین آثاری است که از دوره نخستین سلاطین ساسانی باقی مانده است.

نکته مهم تر که باید در خاطر داشت این است که ساسانیان جانشین بالافصل خاندان پارت یا اشکانی شده‌اند و پیش از ایشان آثار هنری پاک معدوم و ناپدید شده بود، پس این حجاری‌ها شاهدی بارز و حاکی از تجدید حیات استعداد ملی است که هم شایان توجه است و هم موجب حیرت.

غار و مجسمه شاپور - حال باید از غار بزرگی که در همان حوالی است دیدن و مجسمه شاپور اول را که در آنجاست وصف کنیم و آن یگانه مجسمه قدیمی (به استثنای بدنه مجسمه‌ای که هنوز در طاق بستان وجود دارد) است که در سراسر ایران باقی مانده است. جهانگردان پسیاری از پیدا کردن غار واقعی باز مانده‌اند، زیرا که گاهی هیچ کس از افراد ایلات در آن حدود نیست و یا آنکه همیشه راهنمائی صحیح نکرده‌اند.

این غار در قسمت علیایی تنگ شاپور واقع بر صخره‌ای است به ارتفاع ۷۰۰ پا، رفتن به این محل چندان آسان نیست و موجب خستگی است واژ پائین دره تا آنجا سه ربع ساعت راه است. در دهانه غار مقدار زیادی تخته سنگ ریخته است که بدون مددگار عبور از روی آنها مقدور نیست. سپس به دهانه غار می‌رسیم که پنجاه پا ارتفاع و صد و چهل پا پهنا دارد.

در داخل غار پایه سنگی بزرگی است با ارتفاع چهار یا پنج پا و ده پا قطر که از صخره اصلی بریده‌اند و پای مجسمه که بر زمین افتاده است هنوز روی پایه دیده می‌شود و پیداست که مجسمه را باحدت تمام از جا کنده و به پهلو اندخته‌اند. بازوی چپ آن شکسته و بازوی راست از ناحیه شانه شکاف یافته است، اما دست هنوز بر ران مانده است.

صورت مجسمه سخت مخدوش و قسمت بالای تاج و سردر زیرخالک مدفون است، با وجود این از ظواهر و آثار آشکار است که آن پیکره شاپور اول بانی آن شهر و آن حجاری‌هاست و چنین می‌نماید که شهریار خیال داشته است بنایر مضمون کتیبه‌ها که وی و جانشین‌های او را همواره مقام خداوندی داده تمثال خود را چون معبدی

در آنجا قرار دهد و بطوری که کینر دریافتہ است بعداً هم این مجسمه مورد پرستش واقع گردیده است و از ظاهر کار استباط می شود که مجسمه از بالا و پائین به صخراه اصلی متصل بوده و مثل این است که مجسمه را در همانجا کنده کاری کرده بودند و خیلی هم به خود او شبیه شده بوده است.

ارتفاع مجسمه ظاهراً بیست پا بوده و آنچه مانده است پانزده پاست. فلاندن بلندی سر را سه پاوسه اینچ و پهناهی شانه را هشت پاو دو اینچ قید نموده است و تکسیه در کتاب خود تصویری از مجسمه کامل مزبور چاپ کرده است. باید اذعان کنم که این تصویر کامل هر چند که با آنچه در چای دیگر بوده متفاوت است، باز کم ویش چهره واقعی آن پادشاه رانمودار می سازد. لباس او در اینجا با آنچه در نقش برجسته هست زیاد تفاوت ندارد، تاج ویژه بسر اوست و بوها از دو پهلو و عقب ریخته است، سبیل و ریش او نیک تاییده و طوقی دور گردن اوست. در بالاتنه زره پوشیده و در پائین شلوار گشاد و شمشیری هم بر پهلوی چپ اوست که بندش بر شانه راست آویخته است.

انشعاب های داخلی - در کنار محلی که مجسمه پائین افتاده است جا هائی را در دیوار غار صاف و آباده کرده بودند که کتیبه یا نقش بر آن بنگارند و این کار نا تمام مانده است. اگر مسافر با درایت کافی چند شمع همراه برده باشد خواهد توانست قسمت های درونی کوه را نیز سیرو و تماشا کند. بی اعتمادی عاقلانه نسبت به راهنمایی محسنی بسیاری از مسافران را از تعقیب آن کار بازداشتی است، ولی چیز های بسیار برای تماشا هست. در پنجاه یارد از مدخل غار که رفته رفته تنگ تر شده است به گنبد بزرگی بالارتفاع ۱۰۰ پا و محیط ۱۲۰ پا می رسیم.

بعد از این دو مدخل تازه به قسمت داخلی وارد می شویم که یکی از آن دو آب انباری دارد که در کوه کنده اند و پس از پنجاه یارد امتداد ناگهان مسدود می شود. انبار دیگر بعد از چند حوض آب به تالار وسیعی می رسد با ستون های عظیم که تاسقف برآمده است. طول این شعبه که اهل محل می گویند بی انتهای است در

حدود . . . یارد است . دهیزها و انشعابات دیگر نیز هست که هر گز چنانکه باید و شاید مورد اکتشاف واقع نشده است .

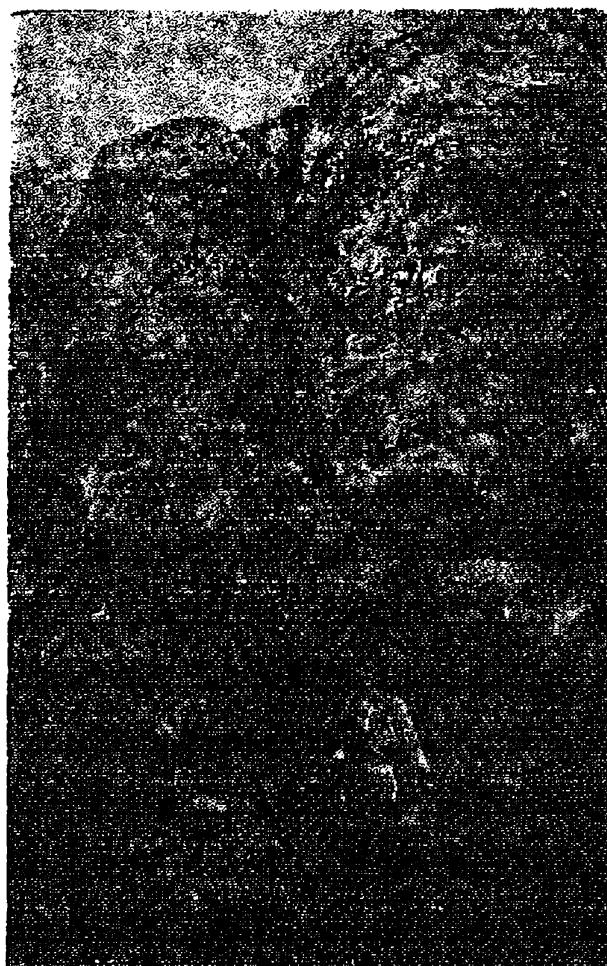
کمریج - پس از بازدید و بررسی ویرانه‌های شاپور درجهت جنوب غربی به جاده خروج از جلگه کازرون بازگشتم و درجاده کاروانی به راه اقتادم بعد از یک ساعت و نیم از ده شاپور یا شاپور و سپس رودخانه شاپور که درست راست ما واقع بود عبور کردم و در انتهای غربی این نقطه است که از دشت کازرون بیرون می‌روند و پس از گذشتن از چند تپه کوتاه و اراضی ناهموار به گردنه مار پیچی که تنگ ترکان نام دارد و از آنجا هم به جلگه کمریج می‌رسیم .

تیرهای تلگراف و راه ما درامتداد تپه‌هایی است که درست راست واقع است . از کازرون راه مستقیم کوهستانی به کمریج از میان رشته‌های کوه مهمی هست که هر چند سافت نصف می‌شود ، اما خیلی سرازیری است و حیوانات باربر از آن راه امکان عبور ندارند . در همین حوالی بود که به سال ۱۸۷۴ کاروان سروان ناپیر را ممسنی ها مورد حمله و غارت قرار دادند .

بالاخره تنگ ترکان به وادی کمریج و دهکده آن می‌رسد که چند درخت خرما سایه باریکی بر آلونک‌های محقر آنجا افکنده است . در این محل آسایشگاه اداره تلگراف هست که بالاخانه‌ای دارد که از چاپارخانه قبلی بهتر است ، در اینجا به چهارپایان قراردادی خودم که به راحتی از کازرون حرکت کرده بودند پیوستم .

کتل کمریج - در عقب دروازه دهکده جاده از رشته‌های کوهستانی بالامی رود و در فاصله نیم ساعت به قله سوین راه نزدیکی مخفوف طبیعی که بین شیراز و دریاست می‌رسیم که به نام محلی است که تازه از آنجا آمده‌ایم . شیب این راه از هر چهارکتل دیگر تندتر و سخت‌تر است و درامتداد یک میل مسافت . . . پا سرازیر می‌شود و گاهی کوره راه به قدری باریک است که قاطرهایی که از دو جهت آمده باشند بدون خطر امکان عبور ندارند ، هرچند که شیب به حد اشد مخفوف است ، اما این جاده از دوکتل دیگر پیره زن و دختر جالمب توجه‌تر است ، زیرا که از روی صخره‌ها می‌گذرد ، نه سنگ پاره‌ها و یا سنگ فرش خراب .

درواقع کم ویشن مثل پله است ورفت و آمد قاطرها جاده را در کمره کوه به صورت پلکان در آورده است و در سخت ترین قسمت، آنجا که جاده بر گردنه ای راست معلق است دیواره ساخته اند. مناظر آن حدود تمام کوه هستانی و با عظمت است و در رشته های جبال شکاف های عظیم دیده می شود و ترکیب طبقاتی روی هم رفته عمودی دارد.



نگهبان جاده در کتل کمریج

در جبهه های برهنه کوه گاهی خالک آهکی به رنگ های گوناگون دیده می شود. در بدترین ناحیه این گردنه که کمر نام دارد در سال ۱۷۵۲ اسد خان سردار افغani را که پس از مرگ نادر شاه مدعی تخت و تاج شده بود کریم خان زند

بنابر توصیه و ستم سلطان سرکردۀ ناحیه خشت سورد حمله قرارداد. نفرات رستم، خود را در زیر پرتگاهها پنهان کرده بودند. سربازان کریم خان نیز از اصفهان و شیراز وارد و در جلگه پائین مستقر شده بودند. بین این نقطه سهیب و دریا فقط یک راه با ریک فرار هست.

اسدخان در دام عجیبی گرفتار شده بود، ولی سرانجام خود او گریخت و بعد آ مورد عفو و عنایت فاتح بلند نظر قرار گرفت. پائین رفتن از کتل مه ربع ساعت طول کشید. در دامنه کوه دو باره به کرانه رودخانه شاپور رسیدم و چندی از ساحل چپ آن جلو رفتم و سپس درجهت جنوبی، جاده خشت را در پیش گرفتم و به آبادی کنار تخته که تقریباً در وسط جلگه است وارد شدم.

جلگه خشت - جلگه خشت به نظر من چندان زیبا نیامد فقط دو نخلستان وسیع داشت، ولی خار مشتر و بوته های دیگر در آنجا فراوان بود. به راستی که تفاوت آثار طبیعت در ایران در فصل های مختلف سال به اندازه اختلاف فاصله قطب جنوب تashمال است، چنانکه یکی از جهانگردان سابق که در موسم بهار از خشت عبور کرده بود نوشته است:

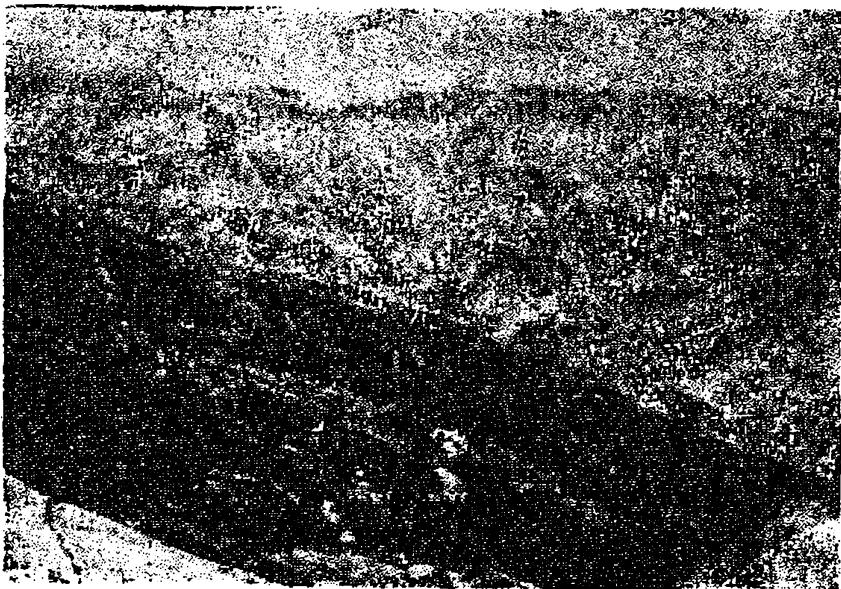
« در میان کشتزارها گل خشکا ش سرخ، گل بیمون، گل داوی، گل میخک، گل خطمی و انواع گل های پیچکی و اقسام دیگری بود که هیچ وقت در انگلستان ندیده بودم. چون فصل بهار بود همه شکوفه داشت و منظرة دلپذیری ایجاد شده بود که مرا به یاد ایام تابستان انگلستان انداخت^۱ سافر فرانسوی پی دولا کروا^۲ در سال ۱۶۷۴ در خشت بود و به قدری گرمای هوا او را ناراحت ساخته بود که تمام روز در رودخانه دراز کشید و می نویسد صد ها ماهی در پیرامون وی همی گشتنده و سراسر بدنش را نوک می زدند و به قدری هم رام بودند که هر یقداری که می خواست می توانست بادست بگیرد »

کتل ملو یا ملعون - در فاصله سه میل از کنارتخته، جاده درجهت جنوبی مدتی مربالا امتداد می یابد و سپس تا ۱۰۰۰ پا سرازیر می شود و این همان کتل ملو

۱ - سرهنگ جانسن در کتاب سفری از هندستان چاپ سال ۱۸۱۷

Petis de la Croix - ۲

با (ملعون) است و به احتمال قوی لعنت‌ها تمام‌ا در موقع بالارفت نتارش می‌شود و برای مسافران طرف پائین راه چندان سختی ندارد، زیرا که هنگام سرازیری مسافر خدا را شکر می‌کند که سرانجام سفر سخت و دشوار خود را در کتل‌های تگستان به پایان رسانیده است. پس امکان فرو ریختن اشک شادمانی از دیدگانش به سراتب بیشتر از اظهار ناسزاگوئی خواهد بود. بعلاوه کتل ملعون نه سنگ پاره زیاد دارد و نه مثل کتل‌های قبلی مایه ناراحتی است، هر چند که در مرحله اول راه شیب تندی هست که یادآور خطر و خامت کتل‌های ایرانی است، کناره این کتل را روزگاری فرش کرده‌اند که بهتر از پیشتر جاهایی که من در ایران دیده بودم سالم می‌نمود، اما این راه به قدری لیز و دارای دست‌انداز است که کاروان‌ها از آنجا عبور نمی‌کنند.



گردنه (ملعون) — ملو

رودخانه دالکی - از پائین گردنه صدای خوش آیند جریان آب به گوش رسید.

در ته دره با رودخانه دالکی که در جهت جنوب‌غربی جاری بود بخورد کردیم. سرچشمۀ این رودخانه در کوه‌های فارس درناحیۀ جنوی شیراز است که با اساسی متعدد به طرف شمال غربی جاری است و عام‌ترین نام آن دالکی است، زیرا که از این دهکده

۱ - «ملو» شاید صورت ادغام شده «ملعون» باشد.

عبور و آنرا مشروب می‌کند و در دشتستان به رود شاپور ملحق و در شمال بوشهر با نام رود حله یا رود شاپور وارد دریا می‌شود.

از رأس کتل تا ساحل رودخانه را در ظرف یک ساعت و بیست دقیقه پیاده آسدم. نسیمی کف جویبار را که آبش همانجا در زمین وسیعی پخش می‌شده است نوازش می‌داد و با وسیله عادی ماهی فراوان حیدردم. سپس یک میل در ساحل راست رودخانه پیش رفتم و ازیلی که فقط یکی دو طاق ویرانش باقی مانده بود پگذشتم و به پل دیگر رسیدم که شش طاق سالم داشت و به راه سنگ فرش می‌پیوست. این پل و سنگ فرش آنجا از تمام ساختمان‌های دیگر که در ایران دیده بودم سالم‌تر می‌نمود و از بناهای مشیرالملک بود که شرح داده‌ام.

بروج‌ها مکعب بلندی بر مدخل پل بود و مأموری در آنجا پاسبانی می‌کرد. در حال حاضر رفت و آمد از طریق گردنه‌ها بخطر است، اما تا بیست سال پیش بدون محافظت مسلح عبور از آن حدود دور از امکان بود و هنوز چند تن راهدار یا پاسبان در جاده دیده می‌شوند و مخارج آنها بر عهده دهات مجاور است و من با چند نفر از ایشان که کار ژاندارمی می‌کردند برخورد نمودم. درته دره جاده دو میل دیگر استداد می‌یابد و به محلی می‌رسیم که از بوی زنده‌ای، استباط می‌شود که آب آنجا گوگرد دارد.

در این دره باز مقداری پیش می‌روم آن گاه بیابان پهناوری در جانب دریاست که در کنار و گوشة آن نخلستان سایه اندخته است و خلیج در انتهای دیگر این بیابان واقع است. در مسافت دو میل از دامنه کوه به دهکده دالکی می‌رسیم؛ آخرین منزل این سفر را که می‌گفته‌اند چهار فرسخ است پانزده میل بود که در ظرف پنج ساعت وربع طی کردم.

دالکی - در حوالی ده دالکی که جای کوچک و خالی از اهمیت است، گیاهی می‌روید به نام خارک که آنرا درین شوشترو دزفول گلاب لب می‌نامند. این نهال به ارتفاع هفت تا ده پا رشد می‌کند و برگ‌های خاکستری درشت دارد که من جای دیگر

ندیده‌ام و می‌گفتند به رنگ سفید وارغوانی است، از الیافی که دور غوزه آن است بافت‌های ابریشمین فراهم می‌ساخته‌اند. از این ماده حالا برای پرکردن بالش استفاده می‌شود.

بعد از عبور از دهکده، جاده از رو دخانه‌ای می‌گذرد که آب سبز فامش دارای ماده گوگردی است و روی حوض‌های آنجا کف قیری شناور و بوی گوگرد در هوا مستحب‌است و موجب ناراحتی شاهه می‌شود.

پدر روحانی اج. مارتین در سال ۱۸۱۰ آنجا رایکی از قرحده‌های طبیعت نامیده بود، اما بی مزگی این تشبیه ایشان را می‌توان ناشی از آن دانست که وقتی این نظر را اظهار می‌کرد، ترمومتر او هم درجه گرما را ۱۲۶ نشان می‌داد. قدری جلوتر در جلگه چاله‌ای از مواد قیری هست که از دیر زمانی پیش اهالی محل از آنجا ماده‌ای برای مرهم زخم پشت شتر و یا اندودن بدنه قایق والوار سقف می‌برده‌اند.

به احتمال اکتشاف نفت در آنجا به سال ۱۸۸۴ کمپانی هوتز بوشهر امتیازی از دولت ایران تحصیل کرد، کاوش آنها بی‌نتیجه ماند. اما «شرکت حقوق سعدنی ایران» آن آزمایش را تجدید کرد و حفریات تا عمق هشت صد پا ادامه یافت که هنوز به نتیجه نرسیله است و بعید می‌نماید که تا متحانات کامل برای امکان نفت یابی ندهند دست از این کار بردارند. در آنجا چند نهر از کوه جاری است که بزرگترین آنها در مردابی که چندان هم را کند نیست فرو می‌رود. در اینجا نخلستانی آبرومند هست که مایه حظ دیدگان ماست و برای اهالی نیز مایه حیاتی فراهم می‌سازد.

برازجان - از اینجا جاده به سمت جنوب در اراضی پر نشیب و فراز می‌گذرد که فاصله بین ما و دریاست. در این ناحیه مقداری از نقاط بالا و پائین پیش می‌روم و سرانجام به دهکده نخلستانی برازجان می‌رسیم. (می‌گویند نام واقعی آن گرازدان است) از مسافت دور انسان تصور می‌کند که آنجا از لحاظ نظامی شاید حائز اهمیت است، زیرا که از فاصله چند میلی برج و باروهای بلندی به نظر می‌رسد که در جبهه خارجی دیوار فقط سوراخ‌های دیده می‌شود و به راستی که شکل استحکامات زمان

فهدال را دارد ، اما وقوف کافی به اوضاع و احوال محلی روشن می‌سازد که قلعه‌ای در کار نیست . چون همه قلعه‌های ایران ویرانه است و درخواهیم یافت که آنجا فقط بنای کاروانسراست و در بیان تمام آنها که من دیده بودم این کاروانسرا بهتر ساخته شده بود و بهترهم مانده بوده است و در سال ۱۸۷۵ بوسیله همان بانی با فکر و خدمتگزاری که نامش را چند بار ذکر کرده‌ام (مشیرالملک) ساخته شده .

مسافران سابق همه از فقدان چنین محل و ساختمانی گله داشتند ، من به درون کاروانسرا رفتم و آنرا بازدید نمودم ، از سنک بسیار محکم ساخته شده بود ، طرح ساختمان هم قابل تحسین بود ، علاوه برایوان و سکوها و اطاق‌ها و اصطبل معمولی چند دستگاه بالاخانه برای اقامت توانگرانی که با خانواده خود از آن حدود می‌گذشته‌اند داشته است . بر در و دیوار این بنا عابرین و مسافرین با مداد خطوط و اشکال بخصوصی از قایق و کشتی یاد گار گذاشته‌اند . از بام این بنا چشم انداز جلگه اطراف و شهری که دورتر واقع بوده (می گویند ۶۰۰ نفر سکنه دارد) جالب می‌نمود و در همان حوالی در سال ۱۸۵۷ جنگ بین ایرانیان و نیروی انگلیس اتفاق افتاد و رشته‌های کوهستانی و کتل‌های منفوری که خوشبختانه طی کرده بودم و امیدوارم که هر گز گذارم به آنجا نخواهد افتاد . روستازادگان برازجان سرگرم بازی چوگان بودند که شباهت تام به طرز بازی ها کی ما در انگلستان دارد و چنین می‌نمود که به آن بازی علاقه بسیار داشتند . در برازجان همه مردها هفت تیری به کمر انداخته بودند که در مقام استفسار پاسخ دادند که آن رسم خاص برازجانی‌ها و اهالی آن حوالی است و یادگاری از دوره قلدری و راهزنی و خونریزی روزگار قدیم است . چیز دیگری که در موقع مسافرتم به آنجا جالب توجه بود ، هجوم ملخ بود که به محصولات محدود آن حدود صدمه بسیار وارد می‌کرد . گرچه اهالی این ملخ‌ها را کباب می‌کردند و می‌خوردند ، باز آفت بزرگی برای برازجان بود .

راه اجتناب از کتل‌ها - قبل از آنکه از ناحیه کوهستانی و کتل‌ها تودیع نهائی کرده باشیم باید این مطلب را ذکر کرد که از هوش چارواداران ایرانی بعید خواهد بود که خیال کنند جاده‌ای که من عبور و شرحش را بیان کردم بهترین و

آسان‌ترین خط سیر بین شیراز و خلیج فارس است، چون واجد هیچ یک ازدواجیت نیست. این جاده بی تأمل و بر سبیل تصادف خط عبور و مسروق شده است و شاید به این دلیل بود که مسافری ابتدا از آن راه رفت و دیگران از دنبال او رفت و آمد کردند و شاید هم بنابراین دلیل بوده است که مستقیم‌ترین راه بین شیراز و دریاست، اما باید فراموش ننمود که از پر شیب‌ترین جاها می‌گذرد و حال آنکه راه بهتر و آسان‌تری فراهم بوده است.

این موضوع که راه مزبور دریک قرن اخیر جاده حمل و نقل کالا و رفت و آمد شده است در واقع ناشی از عدم توجه و فقدان رسم ابتکار والیان است. علاوه بر اینکه این راه از لحاظ تجاری مزیتی ندارد، از جهت نظامی نیز پاک بیهوده است. هیچ توپ صحرائی را از این طریق عبور نتوان داد، هرچند که قاطرها قادرند توپخانه سیک تر را با موفقیت از آن جاده حمل کنند، ولی برای سوار و پیاده نظام به هیچ-وجه راه متناسبی نیست، زیرا که بواسطه تنگی معتبر غالباً ناچار می‌شوند که در خط یک نفری حرکت کنند. بنابراین از جهات تجاری و نظامی باید راهی انتخاب شود که حتی‌الامکان از معابر کوهستانی و کتل‌های منفور دور و هرچه بیشتر به سیر رودخانه‌ها نزدیک باشد که در این صورت می‌توان از سرازیری‌های دالکی کتل ملو، کتل کمربیج و تپک ترکان احتراز نمود و از کرانه رودخانه شاپور در همانجا که لوجه‌های ساسانی را دیده‌ایم در امتداد رودخانه حرکت کرد و از ارتفاعاتی که مشرف برج‌لگه کازرون است اجتناب و سپس از انتهای دشت برم و جلگه درختان بلوط عبور نمود و بدین وسیله از کتل دختر و باز اگر از دو میلی شرقی جاده فعلی حرکت کنیم که به دشت ارزن خواهد رسید، کتل پیره زن را نیز کنار بگذاریم.

جاده‌کچ دیگری هم بین شیراز و بوشهر از طریق فیروزآباد هست که مسافتی ۲۱۰ تا ۲۲۰ میل است و از همین راه بود که لشکر ایران در جنگ ۱۸۵۷ توپخانه خود را به میدان نبرد آورد و در همانجا رها کرد. این جاده نیز شیب سهیمی دارد که ناچار باید عده‌ای کلنگدار همراه باشند.

خوشاب - در شش میلی جنوب برآذجان آبادی خوشاب واقع است و همانجایی است که لشکریان ایران در جنگ سال ۱۸۵۷ به نیروی انگلیسی که تحت فرماندهی سر جی او ترام بودند در هشتم فوریه شیخون زدند و این یگانه حمله آنها در آن نبرد کوتاه بود . قوای بریتانیا در دسامبر در جنوب بوشهر پیاده شده بودند و با حمله‌ای ارگ ریشه را گرفتند واز آنجا بوشهر را بمباران و اشغال کردند .

در سوم فوریه لشکر انگلستان شامل ۲۲۰۰۰ نفر انگلیسی و ۲۰۰۰ سرباز هندی و بلوچ و ۴۲۰ تن سوار هندی و دو توپخانه سبک صحرائی و هیجده توپ بود . از طرف دیگر نیروی ایران به فرماندهی شجاع الملک مشتمل بر ۸۰۰۰ پیاده و ۸۰ سوار و ۱۸ توپ در برآذجان مستقر بودند و همینکه پیش روی سپاهی او ترام شروع شد ایشان اردوگاه و لوازم و اسلحه را برای حریف باقی گذاشته سراسریمه عقب نشینی کردند .

او ترام بعد از مصرف آتش بار ایرانیان ، چون واقف بود که دنبال کردن فراریان نتیجه ندارد ، ترجیح داد که از تعاقب ایشان خودداری نماید و خود را بیهوده در کتل‌های آن حدود گرفتار نکند ، پس به بوشهر مراجعت نمود . ایرانیها این اقدام را شکست دشمن تعبیر کردند و شبانگاه سواره نظام ایران به این متون حمله کرد ، در حالی که پیاده نظام در خوشاب مانده بودند .

انگلیسی‌ها نیز بی‌درنگ تصعیم گرفتند که جواب این زور آزمائی را بدند پس با مدد آینده بار دیگر نیروی ایران راه عقب نشینی پیش گرفت ، درحالی که ۷۰۰۰ نفر کشته دادند ، ۱۶۰ نفر هم تلفات قوای انگلیس بود .

سپس رودخانه کارون میدان جنک شد که در فصل دیگر شرح آن ماجرا خواهد آمد . شاید اصلاً بهتر این بود که نیروی انگلیس به بوشهر اعزام نمی‌گردید مگر آنکه قصد ماندن در آنجارا داشتند ، غرض از این نمایش نظامی فقط تسريع درامضای قرارداد صلح پاریس بود که در مارس همان سال اتفاق افتاد و هدف اصلی به شماری رفت .
شیف - جاده کاروانی معمولی از برآذجان به بوشهر از طریق احمدی می‌گذرد از میان اراضی که گود است و غالباً هم باتلاقی است و مشیله نامیله می‌شود . این

ناحیه شبه جزیره بوشهر را به خشکی سریبوط می‌سازد و مساحتش تقریباً چهل میل است. برای حضراتی که از نعمت مهمان نوازی نماینده رسمی بریتانیا در آنجا بهره‌مند باشند و قایق موتوری اودر اختیار باشد، از برآر جان به شیف راه نزدیکتری نیز هست که حدود ۵۰ میل می‌شود که بوسیله راه کوتاه بحری که جزو سرویس ساحلی بوشهر است مسافر سعادتمد را به مقصد سفر او می‌رساند.

جاده شیف مانند میز بیلیارد صاف و نرم است و خرامیدن برآن بسرعتی که مستناسب با حرکت قاطرهای بارگش باشد کار دشواری نیست. درخوشاب اهالی سخت سرگرم تکان دادن سلحنه از شاخه‌های خمیده درختان گز بودند و با ولع سرشمار آنها را در کیسه‌ها جمع می‌کردند تا برسفره ناهار تناول شود.

در اینجا من از تیرهای تلگراف که از جهت جنوبی به احمدی می‌رفته است جدا و درست مغرب عازم شیف شدم. در راه عده کثیری دراج دیدم که به عادت کلی همه حیوانات شکاری از آدمبی اسلحه و سواره به همان اندازه باکی ندارند که از شکارچی پیاده مسلح ترسناکند.

با آنکه هوا ملایم و مطبوع بود بوسطه شنزار داغ، سراب جلب توجه می‌کرد و چون دریائی می‌نمود که همواره واپس می‌رفت و جزایر کوچکی که پی دریایی به تپه‌های خیر تبدیل می‌گردید. قدرت سحر کننده سراب غالباً به همان اشیاء نزدیک سطح زمین محدود می‌شود، اما در این سطح قدرتش می‌نهاشد است و چیزی که از دور مثل کاخ مرمر می‌نماید وقتی که جلوتر می‌روم فقط اسپی است که مشغول خوردن یونجه است.

سرانجام یک بنای چهارگوش که برجی هم داشت نمودار و زود معلوم شد که آن یگانه ساختمان آنجا و کاروانسرا بوده، قایق موتوری سرهنگ راس ربع میل جلوتر متوقف و قایقی هم در انتظار ورودم بود که خوشبختانه از هر سمتی که دلخواه بود حرکتم دهد. با خوشحالی فراوان زین ویرگ را از روی یابو برداشتم و با حیوان اسقاط تودیع کردم و این احساس نشاط انگیز را داشتم که بحمد الله بدون پیش آمد خطر سراسر ایران را از دریا تا دریا سیر کردم.

شیف در کنار خلیجی کم عمق واقع است، در طرف دیگر آن دهکده ماهی- گیری کوچک شیخ سعد واقع است. از این نقطه به افق باز خلیج رسیدم و راست به مقصد بوشهر رهسپار شدم و رفتند رفته برج‌های بادگیر و نخلستان‌های شهر بر فراز امواج بزرگ ویزرنگ تر می‌نمود. کشتی‌ها درست سه میل دور از ساحل لنگر انداخته بودند و این خود میین وضع نامساعد یگانه بندر ایران بود.

پس از سیر جبهه شرقی شهر که هر چند در نظر تازه وارد از خارجه ویران و وارفته می‌نماید، در مقابل دیگر شهرهای مساحی ایران مقام مستاز دارد. قایق مرا، در بندرگاه حاکم پیاده کرد. پرچم بریتانیا بر بالای دکل بلندی در اهتزاز و علامت این بود که آنجا مقر نماینده رسمی انگلستان است. ده دقیقه بعد من مهمان یکی از افراد خودمانی خانه‌ای انگلیسی بودم.

بوشهر - بوشهر (ابوشهر^۱) شهری بی تاریخ است وبا آنکه فقط تاریخ ۵۰۰ ساله دارد. در اصل دهکده کوچک ماهی گیری بوده، نادرشاه آنجارا در نیمه قرن گذشته بندر جنوی و سرکز کشتی مازی برای تهیه نیروی دریائی که مورد علاقه وی بود در نظر گرفت.

کمپانی هند شرقی بعد از تعطیل کردن دستگاه خود در بندر عباس کارخانه خود را به بوشهر انتقال داد و فرمانهای مشعر بر تفویض امتیازات تجاری از کریم خان زند تحصیل کرد، ولی در ابتداء، کارها چندان پیشرفت نداشت.

هنگامی که در سال ۱۷۶۰ نی بور از آنجا عبور می‌نمود فقط یک تاجر انگلیسی متصرفی امور تجاری خلیج در این شهر بود و به تدریج که کارکشتی رانی تجاری در خلیج فارس بالا گرفت و کاروان‌ها از جاده کتل‌ها شروع به رفت و آمد کردن بوشهر نیز از جهات وسعت و اهمیت ترقی یافت.

۱- این اشتقاق عمومی به معنی پدر شهرهای تراوند صحیح باشد، شهر مفرد است نه جمع، بعلاوه ابو، کلمه عربی است و شهر فارسی است. ژئوال شیدلر مرآت‌وجه ساخت که در کارنامه اردشیر بابکان نخستین پادشاه ساسانی عبارتی است داک براینکه در موقع عقب نشینی به ساحل خلیج وقتی که از جانب لشکر اردشیر اشکانی تعقیب شده بود همینکه در آنجا چشمش به دریا افتاد خدارا ستایش و آن محل را بخت ارتاخشیر نام فرمود و آتشگاهی در آنجا بنایکرد، همین نام شاید به بوشهر تبدیل یافته باشد چنانکه با همین قیاس گواشیر، بهمنشیر و دیشه داریم.

در ابتدای این قرن . . . تا . . . نفر سکنه داشت و باز بواسطه پیشرفت بیشتری در میزان رفت و آمدها بر جمعیت آن افزوده شد بطوری که در حال حاضر جمعیت مختلطی بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر دارد . این شهر در انتهای شمالی شبه جزیره ای که دارای یازده میل طول و چهار میل پهنایت واقع شده است و همان (نراسیریا) است که آریان در تاریخ خود ذکر نموده، در آنجا نیروی بحری نمارخوس (دریا-دار اسکندر) لنگر انداخته بود و زراعت و باغ هائی در آنجا مشاهده نمود.

این شبه جزیره را روزگاری آب احاطه کرده بود و همین یک قرن پیش بود که از گردنه تنگی که در سمت جنوبی شهر است آب طغیان کرد و آنرا به صورت جزیره در آورد . از آن پس رفته زمین بالاتر آمده است و دیگر از این بابت اشکالی در کار نیست ، اما آب دریاگاهی از وسط یا ناحیه شرقی خلیج به اراضی پست نزدیک دیوار شهر می ریزد و ایجاد باتلاق می کند ، خود شهر فعلا وضع برآمده بهتری دارد و بر رگه های سنگی قرار گرفته که از سطح دریا بالاتر است و این وضع از دور منظره جالبی به شهر می دهد.

اهمی و فرمانروایان - سکنه بوشهر مثل تمام شهرهای ساحلی دشتستان در سابق از نسل عرب بودند و شیخی از قبیله بطریش که در نیمه قرن هفدهم از عمان به آنجا مهاجرت کرده بود برایشان حکومت می نمود . در اواسط قرن گذشته شیخ نصر (که بعضی گفته اند از همین طایفه و از قبیله ابو سهیری نجد بود) که مردی فوق العاده بود قدرت و مال بسیار فراهم ساخت و در دوره فرمانروائی کریم خان زند بساط استقلال راه انداخت .

وی حاکم بحرین و بوشهر و قسمتی از دشتستان شد و کشتی های فراوان داشت که بدان وسیله با سقط و هندوستان تجارت می کرد و سریازانی از افراد عرب جمع کرده بود و از عربستان اسب های نژاد نجد آورد و نوع اسب منطقه خلیج فارس را اصلاح کرد و سرانجام هنگام سرگ ک دو میلیون لیره برای فرزند خود ثروت باقی گذاشت . جانشین او نیز نام پدر را اختیار کرد . در موقع سرگ پدر، از پسر خود

قول گرفت که نسبت به لطفعلی خان که خود در پادشاهی او یاری نموده بود وفادار بماند، اما بزودی بین آن دو نفر اختلاف افتاد.

در آغاز این قرن شیخ عبدالرسول نواده شیخ اول و فرزند نصر ثانی حاکم بوشهر شد، رفتار و اخلاق سست او فتحعلی شاه را که در صدد تثبیت اقتدار خود در اکناف ایران برآمده بود به دخالت در کارهای او ترغیب نمود و با وجود سوگند قرآن باز شیخ را دستگیر و به شیراز روانه کردند که در آنجا حکم اعدام او صادر گردید.

این موقعی بود که در سال ۱۸۰۹ سر. هارفرد جونز در رأس هیأتی به بوشهر آمد. شیخ با تدایری جان خود را نجات داد و چنانکه در فراز ونشیب‌های زندگانی مردم مشرق زمین واقع می‌شد باز چندی حاکم بوشهر شد و از سال ۱۸۱۶ تا ۱۸۳۰، یا با برادر خود در بوشهر نزاع داشت و یا با والی فارس دچار اختلاف بود.

هنگامی که سر. ای. ج. استانوس مأمور ثابت بریتانیا در بوشهر بود، در سال ۱۸۳۱ مسافری اوضاع آنجا را به حدی وخیم یافته بود که شیخ جلو عمارت نمایندگی توب‌گذاشت و با میزو صندلی و الوار و شکه‌های آب و شراب، حیاط آنجارا سنگر بندی کرد.

در سال ۱۸۳۲ این حاکم قته انگیز که آنچه سنش بالا می‌رفت فته و حсадتش نیز شدت می‌یافت در قلعه برآذجان به قتل رسید. برادر او شیخ حسین فرزند شیخ رسول بازکار اختلافات خانوادگی را تعقیب و بر ضد حکومت مرکزی قیام نمود و با این ترتیب یا عمرش را در بوشهر در محاصره قوای دولتی گذرانید و یا در شیراز زندانی بود. حال بدین منوال تائیمه قرن حاضر دوام یافت و سرانجام دولت به فکر اقدام افتاد و از آن پس حاکمی از جانب دولت ایران در آنجاست. در سوق مسافرت من (۱۸۸۹-۹۰) بوشهر از توابع سعدالملک بود که سابقاً سنشی والی فارس بود و از طرف امین‌السلطان، حاکم بنادر از دیلم تا جاسک منصوب شد.

پادگان بوشهر شامل ... تا ... نفر سرباز و ... تا ... تن توانی است با چند توبکهنه که در کنار بندرگاه حاکم افتاده است و ایرانیان آنجا را بی دلیل قورخانه می نامند. در سال گذشته (۱۸۹۱) بجای سعدالملک برادر ارشد اونظامه‌السلطنه که در موقع مسافرت به شوشتر حاکم خوزستان بود منصوب شد. این تغییر حکام بوشهر در وضع سکنه آن جا تأثیر نمود. تاییست سال پیش افرادی که از نسل عرب بودند اکثریت داشتند هر چند که ایشان هم از جهات لباس و مذهب ایرانی شده بودند و چون میزان تجارت بالا رفت و کارکشی رانی محلی ها نقصان یافت، عمال ایرانی نیز برهمه کارها مسلط شده‌اند، اگرچه هنوز هم بوشهر افراد زیادی از تبار عرب وبا نژاد مخلوط دارد.

در حدود صد تن ارسنی هم در بوشهر اقامت دارند که به کار تجارت مشغولند و جمعیتی نیز بالغ بر پنجاه نفر اروپائی دارد که از آن جمله‌اند اعضاً نمایندگی انگلستان و اداره تلگراف و نماینده تجارتخانه‌ها که در سال‌های اخیر بر عده‌ایشان به مقدار معنابهی افزوده شده است.

شهر - چبهه غربی بوشهر که مقابل دریاست آبرومندترین ناحیه شهر است زیرا که محل نمایندگی بریتانیا در همین طرف است و آن عمارت بزرگی است دارای دو حیاط و جلو دروازه آن همیشه نگهبانی هندی ایستاده است. خانه‌های افراد سرشناس اروپائی و تجارتخانه‌ها نیز در همین جاست و بعضی از آنها ساختمان‌های سنگی دو طبقه با ایوان در چبهه دریاست.

بالای جزه‌های عمودی خانه‌های بوسی در بوشهر بادگیر هست با روزنه باریکی که مخصوص جریان هواست. بعضی از بام‌ها سایبانی برای خواب در فصل گرم‌دارند. با توجه به وسعت شهر باید گفت که تعداد بازارها زیاد، ولی تنگ و محدود و بیشتر کوچه‌ها پاریک است و تمیز نیست. در محوطه کنار دریا، چادرهای کوتاهی است و کپرها یا آلونکه‌های از ساقه و برگ نخل و آنها اقامتگاه طبقه پائین است و اگر از شهر جدید اثری در آنجا بتوان یافت نتیجه کار عاقلانه سر. ال. پلی^۱

است که وجود تعاونی مربوط به قحطی زدگان سال ۱۸۷۰-۱ را که در لندن جمع شده بود صرف‌کار و رفاه‌کارگران آنجا کرد.

درجبهه غربی یعنی در استداد ساحل سهیر، که بواسطه دماغه شبیه جزیره ایجاد می‌شود، شهر را سابقاً با دیوارهای بلندی که دوازده برج و بارو و دو دروازه داشت سنگر بندی کرده بودند. در جلو این قسمت دو توب دیده می‌شود که از دوره پرتغالی هاست و آنرا از ریشه‌یا جزیره هریز آورده‌اند.

آخرین باری که این برج و باروها را تعمیر کردند در سال ۱۸۳۸ بود که محمد شاه آنجارا تجدید بنا کرد تا در مقابل حمله احتمالی انگلیس‌ها که در آن سال جزیره خارک را اشغال کرده بودند به کار آید. این دیوارها بعداً خراب شده است و فعل نمونه‌ای از طرز استحکامات ایران در قرن نوزدهم است.

هوای آب - هوای بوشهر بسیار بد است هر چند که خیلی ناسالم نیست ولی گرما در تابستان طاقت فرساست و میزان الحراره در سایه غالباً درجه صد فارنهایت است. میزان باران سالانه دوازده اینچ می‌باشد، آب هم کمیاب است و چشمه‌های اطراف چندان قابل توجه نیست. چاه‌ها نیز در یک میلی دروازه شهر دریابان واقع شده‌اند، اما منابع عمدۀ آب در پنج شش میلی در راه ریشه‌ر است.

در موقع مسافت‌نمودن بهای آب معمولی هر خبراری پنج‌شش پول بود و آب نوع بهتر شانزده پول. چندسال پیش یکی از بازارگان‌ها انبار بزرگی برای جمع کردن آب باران ساخت و آن در ماههای آوریل و مه برای استفاده عام باز بود، ولی بعد معلوم شد که با انگلیماری «رشته» آلوده شده است، همان چیزی که .۲ سال قبل هم شاردن و کمپفر شرحی شکایت‌آمیز نوشته‌اند، مبنی بر این که منابع آب را در سواحل خلیج فارس آلوده می‌کرده است.

بندر - با آنکه بوشهر بندر عمده ایران است به هیچ وجه نمی‌توان ادعا نمود که لنگرگاهی متناسب با این عنوان دارد. کشتی‌ها در وسط دریا در فاصله سه میلی ساحل لنگر می‌اندازند و کاملاً در معرض باد و طوفان هستند و در هوای بد

دسترسی به آنها دور از امکان است. همه بارها باید در قایق‌های محلی بارگیری و حمل و نقل شود که اسباب معطلی است.

خلیج داخلی که در ساحل غربی است لنگرگاه طبیعی مناسبی است و سابقاً هم برای همین منظور به کار می‌رفته است، زیرا که در این طرف عمق دریا در کنار شهر زیاد است، ولی مانع طبیعی در مدخل آن هست و کشتی‌هائی که تا ده پا آب گیر داشته باشند امکان عبور ندارند. بوسیله لا روبی و خروج کردن چند صد لیره رفع این محدوده مقدور خواهد بود بدون آنکه ساختن اسکله یا تأسیسات دیگر ضرور باشد.

بی اعتمانی دولت ایران نسبت به این اقدام ضمن دیگر دلایل این اندیشه را در سرها انداخته بود که بعداز جنگ ۱۸۵۷، بطوری که خود ایرانیان هم گمان می‌نمودند نبایستی آنجا تخلیه شده باشد. راجع به میزان تجارت این بندر در فصل-های دیگر صحبت خواهم کرد، در اینجا فقط خاطر نشان می‌شود که در سال ۱۸۸۹ سعدالملک درآمد گمرکی بوشهر را به ۱۰ تویان فروخت، بعلاوه ... ۰ تومان پیشکش به خود او تعلق گرفت. مستأجرهم مبلغ سرشاری سودبرد، بنابراین عوارضی که بر واردات و صادرات افزودند خیلی بیشتر از مبلغ مزبور بود.

رویش-درشش میلی جنوب بوشهر ویرانه‌های قلعه ریشه را واقع شده که از دوره پرتغالی‌ها باقی مانده است. این محل بدون تردید قدیم‌ترین نقطه آباد در شبه جزیره «مزامبیریا» است، زیرا که در تپه‌های آنجا آجرهائی باحروف میخی و آثار قدیمی دیگر بدست آمده است. پرتغالی‌ها در قرن شانزدهم مرکز تجارتی در آنجا تأسیس و قلعه‌ای هم بنادرند. اما بعد از تصرف جزیره هرمز بوسیله ایرانیان در سال ۱۶۲۲، از آنجا نیز اخراج شدند. این قلعه در سال ۱۸۵۶ تعمیر شد و لشکریان ایران آنجا را اشغال کردند و در مقابل حمله انگلیسی‌ها مقاومت دلیرانه، ولی بی-نتیجه نمودند.

در آن حمله چهار افسر انگلیسی کشته شدند. این قلعه محوطه چهار ضلعی

۱ - اوزلی مایه اشتقاد را رئیس شهر یا سرکرده بلاد پیشنهاد کرده است که به هیچ وجه معقول نیست، شاید رأس شهر یاریگ شهر بوده است. ژنرال شیندلر - اردشیر خوانده است.

است که، ۲۵ یارد محيط آن است و استحکاماتش هنوز هیأت سهیب و رفیعی دارد. بقایای خندق قدیمی نیز در آنجا دیده می شود.

در سال ۱۸۷۶، اداره تلگراف هندو اروپ دستگاه های خود را به این محل انتقال داد و شش بنای پاکیزه و باشگاه و باغ وزین تریس فراهم ساختند. در همین جا کابل های تلگراف از زیر دریا عبور می کنند. در همان حوالی سبز آباد اقامتگاه تابستانی نمایندگی انگلستان واقع شده است که ساختمان وسیع و باغ قشنگی دارد اما فاصله اش تا دریا زیاد است و گمان نمی کنم نسیمی از خلیج فارس به آنجا برسد.

نفوذ بریتانیا - پرچم انگلستان که بر فراز عمارت نمایندگی انگلیس در اهتزاز است سمبول واقعی تفوق این دولت در آنجاست. کشتی های متوقف در لندن گره شاید به استثنای یکی دوتا همه انگلیسی است و اجناس بازار از مصنوعات هند و انگلستان است. روپیه در آنجا مثل قران رواج دارد، بعید نیست که بسیاری از ایرانیان سرو وضع آبرومند گارد جلو دروازه بنای نمایندگی انگلستان را با ترکیب واقفته نوکران حاکم محلی به نظر مقایسه می نگرند.

از لحاظ ظاهر و طرز بنا محله انگلیسی این شهر شباhtی با ایستگاه خط آهن در هندوستان ندارد، ولی احساسات دوستانه اهالی چنانکه در جشن پنجه ساله سلطنت ملکه (ویکتوریا) ابراز شده است قابل انکار نیست، زیرا که تقریباً بیست سال حفظ مصالح این سامان از همین بندر دور افتاده بر عهده خدمتگزاری صادقانه سرهنگ راس و آن نیز مبتنی بر قدرت و نفوذ انگلستان بوده است. وی اخیراً به جانشین خود مقامی را واگذار کرده است که قدرت غیر رسمی آن از جمله شواهد صامت متعددی است که از نام و شهرت بریتانیا ناشی می شود.

فصل بیست و سوم

ایالت‌های شرقی و جنوب‌شرقی

شهادت نقشه - در فصل‌های گذشته اوضاع و احوال ایالت بزرگ خراسان را که شامل سراسر شمال شرقی قلمرو شهریار ایران است و همچنین حوزه محدود سیستان را که بین ناحیه ماوراء بحرخزر و اوقیانوس هند واقع شده است و در واقع شرقی‌ترین قسمت ایران محسوب می‌شود تصریح دادم. اینکه باید فصلی نیز به حدود وسامانی که تحت عنوان منطقه مرکز و خاوری وایالت جنوب‌شرقی قرارمی‌گیرد اختصاص بدهم که اگر چه اولی بواسطه شرایط طبیعی و دیگری با تفاوت‌های قومی و نژادی از دیگر نقاط ایران متمایز است و روی هم رفته از ناحیه جهانگردانی که راه بی رنج و آسان سیر و تفرج را پیموده و خود همت بررسی و تحقیق ننموده اند مورد غفلت ویا بی انتباشی قرار گرفته است، باز این نواحی که از جهاتی باتفاق دیگر ایران ارتباط وسیع ندارد بواسطه خصایص خود ایران واقعی است، زیرا بطوری که نظری اجمالی به نقشه نشان خواهد داد از یک سودارای شهرهای عمدۀ تجارتی است که از مرکز پرجمعیت ساخت دورافتاده‌اند، ولی اساساً به تجارت اعم از وارداتی و صادراتی نیاز فراوان دارند، از طرف دیگر نیز بواسطه پیابان‌های عظیم خشک و شنزار زمینه بسیار بزرگی را در نقشه خالی وی اثر گذاشته‌اند، به حدی که هیچ سیاحتی هرچند بی‌پاک، جرأت ننموده است با وجود موانع بزرگ طبیعی به آن حدود قدم بگذارد. راجع به این نواحی خشک و خالی دو توضیح می‌توان داد: یا این پیابان‌های

بی‌انتها مورد رسیدگی و تحقیق واقع نشده است و با آنکه اصلاً قابل تحقیق و بررسی نیست واين مطلب شامل منطقه‌ای است که دراين فصل مورد نظر ما است، اگرچه در طی سال‌های اخیر حکومت هند عده‌ای از افسران انگلیسی را به تحقیقاتی دراين نواحی ایران مأمور کرده است و نقشه مندرج دراين کتاب که تا حد زیادی نتیجه کار و کوشش آنهاست خود گواهی است که قسمت‌های خشک و خالی کمتر از سابق شده است، در صورتی که مناطق بدینختانه بی حد و اندازه اين دو بیابان بسیار عظیم شایسته بررسی هائی است که دولت ایران تا پایان عهد و زمانه هم از عهده انجام آن بر نخواهد آمد.

شهرها و صحراها - ابتدا راجع به شهرها و سپس در باره صحراها صحبت خواهم کرد و بعد از این دو مطلب به موضوع جالب توجهی که کمتر کسانی اطلاعاتی راجع به آن دارند یعنی بلوچستان ایران خواهم پرداخت.

یزد و کرمان - هر بخش متمایزی از سرزمین ایران شهر پر جمعیتی مختص به خود دارد. در شمال غربی تبریز است در شمال تهران، در شمال شرقی مشهد، در مرکز اصفهان و در جنوب شیراز، ایالاتی که در این فصل مورد بررسی است دو شهر دارند که وضعیان از همین قرار است یکی یزد و دیگری کرمان. یزد در ۳۸۰ میلی (ازجاده کاروانی) جنوب شرقی اصفهان و کرمان در ۳۸۰ میلی بندر عباس واقع است. هردو از شهرهای مشهور و پر جمعیت محسوب می‌شوند و هردو هم بوسیله تجارت مصنوعات محلی و دادوستد خارجی زندگی می‌کنند و هر دو از جهات ظاهر و عادات وضع شابهی دارند، هرچند که از لحاظ میزان جمعیت و مقدار ثروت و عمران و رفاه عمومی یزد از کرمان جلوتر است.

تاریخ یزد - یزد را که حاکم نشین ناحیه‌ای با همین نام است از سمت شمال بوسیله جاده کاروانی از کاشان از راه نائین و یا از اصفهان و از طرف جنوب هم بوسیله جاده کاروان از بندر عباس و معمولاً نیز باستر وارد می‌شوند و به رسم مبالغه آبیز ایرانی دارالعباده لقب دارد که چندان هم بی‌دلیل نیست، زیرا که اهالی

آن خواه مسلمان یا زرده‌شی یا پایی بمناسبت تعصّب و غیرت مذهبی شهرت دارند و عده‌ای هم از عناصر تعصّب که خود را سادات سی شمارند در آنجا هستند.

این شهر در تاریخ نام و نشان قدیم دارد، اما چون به حدود مرزی نزدیک نبوده است از لحاظ فتنه انگلیزی یا اقدامات اهمیت آمیز به اندازه شهرهای دیگر که کوچک تربودند نقش عمدّه‌ای در تاریخ نداشته است.

سی گویند از مسیرهای زال افسانه‌ای و رستم در حین عبور آنها از سیستان به فارس بوده و در کتاب بسیاری از جهانگردان اشاراتی راجع به یزد در زمان هخامنشی و ساسانیان دیده‌ام که پس از تأمل کافی معلوم شده منظور استخر بوده است. هجوم تازیان که به سرکوب آئین زرده‌شی منجر و با آن آتشکده‌های مادی و هیرکانی خاموش گردید، پیروان این دین را به کانون‌های مصون‌تر یزد و کرمان سوق داد وایشان در این بلاد از آن پس عمری گذرانده‌اند و با اینکه دچار بد رفتاری و صدمات شده، بی تزلزل و با ثبات مانده‌اند.

از همین دو برگز بعد آسیل مهاجرت برگت آمیزی پیش آمده‌است که زرده‌شی‌های گرفتار ایران را به پارسیان خوش‌روزگار بمبئی مبدل ساخته است. بالغ بردو قرن اتابکان یزد حکومتی مستقل بر پا ساختند که نظیر وضع استقلال آمیز اتابکان لرستان در غرب بود تا در پایان قرن سیزدهم بوسیله غازان‌خان مغول از بین رفته‌ند.

مارکوپولو از این «شهر نیک ونجیب» در سال ۱۲۷۲ عبور کرد. برادر روحانی «او دوریکوم»^۱ در سال ۱۳۲۵ در آنجا بود و آنرا یزت نوشت. سیاح ونیزی جوزفا باربارو در سال ۱۴۷۴ آنجا را دیده^۲ و تأویزیه در نیمه قرن هفدهم سه روز در این شهر بود و از میوه‌های ممتاز آنجا تعریف کرد و در باره بانوان این شهر گفته است که: «دلپذیرترین زنان ایرانی‌اند» وی از جمله نخستین کسانی بود

^۱ Odoricus - ۲ - وی آنجا را بازار عده‌تبار تجارت ابریشم یاد کرده و نوشته است که محیط آن دیواری معادل پنج میل داشته، مارکوپولوهم از صنعت ابریشم آنجا نام برده است.

که این گفتار معروف را که حالا ضرب المثل محلی شده است اقتباس و تکرار کرده‌اند؛ «برای خوشبخت زیستن مرد باید زن‌یزدی بگیرد، نان‌ایزدخواست بخورد و شراب شیراز بنوشد».

انگلیسی‌ها یزد را تا این قرن چندان نمی‌شناخته‌اند. کریستی از پوتینگر در بلوجستان جدا شد و در سال ۱۸۱۱ هنگام بازگشت از هرات به این شهر آمد. نویسنده‌گان دیگر نیز که نامشان در این کتاب آمده است در رفع این بی‌اطلاعی تشریک مساعی کرده‌اند.

اندازه و ترکیب شهر - یزد مانند دیگر شهرهای نسبتاً قابل توجه ایران در دشت شنزاری واقع و بوسیله رشته‌های جبال از دو سمت جنوب و شمال محدود شده است، بخصوص کوههای جنوبی حواشی پرشیار و برجسته دارد. در همه حوالی شهر که ازقرار معلوم سابقاً حدود وسیع‌تری داشته، زمین‌های ویرانه فراوان دیده می‌شود.

از طرف شرقی هم باد و طوفان همواره شن و خاک مزاحم را به دیوارهای شهر فرمی ریزد. در مدخل جدید و در ارگ مرکزی که در وسط شهر برجستگی دارد بابناهای وسیع برخورد می‌کنیم و برج‌های بادگیر و مناره‌ها و سر در مسجد جامع نیک جالب توجه است.

شهر جدید تقریباً دو میل و ربع پهنا دارد، ولی چنانکه در قدیم بوده است حالا دیگر بادیوار محصور نیست. از طرفی هم ارگ که در مرکز شهر بوده و اکنون ویران است و یا در آنجا ساختمان کرده‌اند هنوز دو ردیف دیوار دارد با خندق پهن و عمیق که جلو استحکامات خارجی واقع گردیده است.

در ارگ که ناحیه مستحکم شهر و اقامتگاه حاکم است دیواری به ارتفاع می‌تا چهل پا دیده می‌شود، ولی این استحکامات که با گل و خشت خام ساخته شده است ارزش نظامی ندارد. این شهر و توابع آن واجد کمترین وسیله دفاعی است. شهر به دو بخش تقسیم شده است قدیمی و جدید که بوسیله دیواری که دو دروازه دارد از هم جدا شده‌اند.

شهر قدیم یا بخش جنوبی هفت محله و سه دروازه دارد. آب بامباری زیرزمینی به شهر می آورند و می گویند هفتادتا از این مجاري هست که از شیرکوه در طرف جنوب و جنوب غربی کشیده شده است. آب انبارهای گنددارکه پله‌های پوشید دارد از افتخارات یزد به شمار می رود و گرنه اینها عمومی آن که می گویند شامل پنجاه مسجد و هشت مدرسه و شصت حمام عمومی است هم از لحاظ تعداد و هم اهمیت در خور اعتنا نیست، تنها بنای که حائز اهمیت است مسجد جامع است که درون ارگ واقع شده و ساختمان آنرا به امیر چخماق که از سرداران تیمور بود نسبت می دهند^۱. نمای کاشی کاری کبود و مناره‌های رفیع آن با آنکه خود بنا در حال ویرانی است جالب توجه است.

جمعیت یزد که می گویند در اول این قرن ۱۰۰۰۰۰ تن بود در سال ۱۸۶۰ - ۷۰ به ۴۰۰۰۰ نفر پائین آمده است و با حومه حلا تاحدود ۷۰۰۰ و ۸۰۰۰ نفر می رسد و در میان آنها از همه عناصر دیده می شوند. یهودیان که ۲۰۰۰ نفرند (حالا ناگزیرند نواری به رسم علامت بر لباس خود نصب کنند) عده‌ای نیز هندو در آنجا سرگرم تجارت‌اند (در سال ۱۸۶۰ سر. اف. گلد اسمید ۱۷ تن و در ۱۸۷۱ پنج تن دیده بود) جمعیت کثیری هم زردشی در این شهر اقامت دارند.

زردشتیان - در نظر انگلیسی‌ها شاید این طایفه از هر چیزی بیشتر در یزد مورد توجه باشند. در اینجا طی قرنها این جماعت شریف زیسته و این شهر و نقاط مجاور آنرا که ایشان دهات مختص بخود دارند از برکات صنعت و کار خستگی- ناپذیر و فضایل اخلاقی خویش بهره‌مند داشته‌اند و در حالی که مورد حمایت و عنایتی نمی باشند گاهی آسیب‌هایی دیده‌اند.

عدد آنها را در دروغهای مختلف این قرن به تفاوت از ۳۵ تا ۷۰ نوشتند

۱ - مؤلف را در اینورد اشتباهی است، مسجد جامع یزد «قرن پنجم هجری قمری بلست ابو على فرامرز دلماد ملک شاه سلجوقی ساخته شده و سپس در قرن هشتم بلست سید رکن الدین (که پسرش سید شمس الدین وزیر اوقاف ایلخانان بوده) مساحت و ساختمان آن وسعت یافته است . م.

و درست هم معلوم نیست که چه عده روتائی‌اند و چه عده دیگر فقط شهرنشین^۱ . در شهر مدرسه اختصاصی و موبد عالی مقام دارند و یکی از شهریان در کار ایشان سمت برتری دارد. آنها چهار آتشکده دارند که محربانه در خانه‌های خود آتش جاویدان را پایدار نگاه داشته‌اند. چند دخمه و برج خاموشی بر تپه‌های اطراف دارند ، بعضی از ایشان تبعه انگلیسی شده‌اند و از هندوستان باز آمده‌اند و نسبت به این پیوستگی و ارتباط افتخار می‌ورزند.

یکی از بازگان‌های برجسته آنها اردشیر مهربان است که نیک شهرت دارد ، با وجود این ثروت و سرافرازی باز این جماعت همواره دچار صدمه شده‌اند و هنوز هم از خطر آزار آزاد نیستند. در زندگانی روزانه و امور تجاری از محرومیت‌ها صدمه می‌کشند . چند سال پیش باج سنگینی بر آنها تعجیل شد که در نتیجه بسیاری از آنها جلای شهر و دیار کرده‌اند^۲. دریست سال اخیر یکی از زردشتی‌های نامی به تحریک عده‌ای آشکارا در شهر بقتل رسیده است و جانی‌ها از مكافات عمل خود رسته‌اند .

ایشان ناگزیرند چامه‌های کم رنگ پوشند و در شهر حق اسب سواری یا دکانداری و اجازه تصاحب خانه‌های عالی ندارند و هنگامی که استملاک می‌کنند ناچارند بیشتر از مسلمانها بها پرداخت نمایند و به پنهانی داشتن وسائل کار و زندگی خویش مجبور می‌باشند و از بیم اقدامات خصومت آمیز، کارهای تجاری خود را مکثوم می‌دارند و در حین عبور از کوچه و خیابان هیچ گاه از امکان حمله و بی حرمتی در امان نیستند. در منال‌های اخیر هم کیشان ایشان از بعئی انجمانی برای حمایت از وضع و منافع آنها ترتیب داده‌اند.

یزد بازار بزرگ تجارت - در حدود پنجاه سال پیش زردشتیان یزد، باب تجارت را با هندوستان باز کردند که ازان پس به میزان اهمیت آمیزی خیلی ترقی نموده

۱ - در سال ۱۸۷۹ ژنرال شیندلر عده زردشتی‌هارا در این شهر ۱۲۴۰ نفر و در ۲۶۰ دهکده اطراف ۵۴۰ تن و جسمآ ۶۴۸۰ نفر یافته بود .

۲ - جزیه که مایه گرفتاری بسیار بود ، سرانجام از طرف ناصرالدین شاه به سال ۱۸۸۲ در اثر اقدام و پاشاری دولت انگلیس لغو شد .

و پر شهرت تجارتی این شهر افزوده است. آنها در این مورد کم و بیش وضع سودا- گران و دلال‌های چینی را در بنادر مجاز ژاپون دارند که قسمت عمده تجارت را بدست خود گرفته‌اند و مقدار کلی از صنایع داخلی نیز تابع کارو تدبیر آنهاست. از این جهت یزد در ایران وضعی بی‌نظیر دارد. هیچ گونه جنگ و جدال و یا حتی شایعات مربوط به جنگ و نزاع در محلی که تا این اندازه در داخله کشور قرار گرفته است وجود ندارد و هیچ قسم تاخت و تاز مردم بادیه نشین به حدود و نغور ایشان سرا بر نمی‌کند و این خود نگهبان دائمی وضع و بساط آنها است.

غیرینه‌های تجارتی اهالی آن حتی از این بابت نیز نیک عیان است که الاغ را برای سواری برآسب ترجیح می‌دهند و بناهای خوش ظاهر و بازارهای پر جمعیت حاکمی از وفور رفاه و نعمت ناشی از روزگار قرین صلح و کار است. سابقاً ابریشم سازی اشتغال عمده تجارتی این شهر بود و نهال توت به حد وفور در آن حوالی می‌کاشته‌اند و تا حدود ۱۸۰۰ کارخانه‌ای که ۹۰۰ کارگر داشت در نیمه همین قرن در این کار تجارتی فعالیت می‌نمود، ولی این وضع درخشان به دلایلی که در همه جا دیده می‌شود دچار وقفه گردیده و به جای آن بخصوص از موقع جنگ انگلیس و چین و باز شدن هنگ کنگ زراعت خشکش رواج یافته است و هر ساله ۳۰۰ صندوق محصول آن از یزد صادر می‌شود.

از صادرات دیگر پنبه، پشم، فرش، ریشه روناس، حنا، بادام و پسته است واردات عمده صنایع هند و انگلستان از طریق جنوب و ظروف و چینی آلات روسیه از طرف شمال و پارچه‌های نخی و مس و برنج و آهن و دواجنات و ادویه و چای هندی و چینی از راه بمبئی و بندر عباس به این شهر می‌رسد. از روسیه نفت، شمع، قند، پوست و ظروف وارد می‌کنند و آن کشور در واردات اسباب خرازی نیز رقابت می‌نماید.

عده‌ای از ارامنه روسی به کار تجارت وارداتی و صادراتی با روسیه اشتغال دارند و برای تأمین منافع کشور خود از همکاری یک آژانس محلی روسی که از تجار

بانفوذ یزد است بهرهمند میشوند. منافع انگلستان متناویاً حفظ و حمایت نشده است هرچند که انتصاب یک مأمور کنسولی در آنجا در پیشرفت کارتیجارت مامؤثرخواهد بود، اخیراً شرکت هوتزو کمپانی زیگلر نماینده‌گی در این شهر تعیین کردند. مقدار کلی اجناس از راه یزد به مشهد و سبزوار و حتی کاشان و تهران حمل می‌شود.

عایدات و حکومت - در سال ۱۸۷۰، عایدات یزد را فقط ۱۰۰۰۰ تومان تخمین زده بودند، ولی در ۱۸۸۸، حکومت آنجارا به ۵۰۰۰ تومان و گمرک را به ۷۰۰۰ تومان به اجاره واگذار کردند. پیش از آنکه ظل‌السلطان در سال ۱۸۸۸ مغضوب شود، یزد جزو حکومت او بود، سپس ازایالت فارس جداشد و عمادالدوله که شخص باکفایتی بود به حکومت آنجا منصوب گردید. در سال ۱۸۹۰، حکومت یزد را بار دیگر به ظل‌السلطان دادند و او فرزند خود را به فرمانداری آنجا گماشت. این شهر پست‌خانه‌ای دارد که هر هفته یکبار، نامه‌های به مقصد بندر عباس و بوشهر را حمل می‌کند و تلگرافخانه‌ای که بایک رشته سیم دستگاه ایرانی با کرمان و اصفهان مربوط است.

تاریخ کرمان - از یزد رشته کلام را به کرمان می‌کشانم. این دو شهر بوسیله دو جاده که طول تقریباً متساوی دارند و ۲۲ میل است بهم مربوط می‌شوند یکی از طریق بافق در شمال و دیگر از راه کرمانشاهان^۱ که در جنوب سلسله های کوهستانی است و بی انقطاع از یک شهر تا شهر دیگر امتداد می‌یابد.

کرمان همان کارمانیای قدیم است و در حاشیه صحرا کبیر و در نقطه تلاقی چهار جاده عمده جنوبی و شرقی واقع شده و به همین مناسبت همواره بازار بزرگ تجاری و مسیر حمل و نقل اجناس بین خلیج فارس و بازارهای مهم خراسان و بخارا و بلخ بوده است.

بانی این شهر معلوم نیست، اما در روزگار سابق وسعت و اهمیت آنرا بارها خاطر نشان کرده‌اند. یزد گرد آخرین پادشاه سامانی به آنجا گریخت و در

۱ - می‌گویند شاه عباس شیخ ناشناس در این آبادی بسر برده بود، وقتی که گنجعلی خان حاکم کرمان از این جریان آگاه می‌شود و با تشریفات تمام ورود شاه را به کرمان تقاضامی کند شاه عباس می‌گویند کرمان شاه آنجاست که به همین نام کرمانشاهان شهرت می‌یابد. م.

همان زمانی که تازیان برکشور او می تاختند چندی در آنجا فرمانروائی کرد، سپس آل بویه و سلجوقیان و پادشاهان خوارزمی (خیوه) و طایفه قراختائیان تاسال ۱۳۰۰ میلادی در آنجا حکومت داشتند.

کرمان یکی از حوزه‌های نسطوری واژ این لحاظ تابع مرکز فارس بود. این شهر چندین بار از شرق و غرب مورد تهاجم و خرابی واقع و به حمله بلاخیز چنگیز خان و تیمور و افغانها دچار شده است. نادر شاه نیز با تهره قدرت آنجا را گرفت.

در پایان قرن گذشته کرمان به دو علت باز شهرتی فراوان یافت: یکی آنکه میدان دلاوریهای قهرمانی نیک نهاد شد و از سوی دیگر عرصه عملیات وحشیانه شهریاری خودسر و ظالم گردید. در همینجا جوان شیردل لطفعلی خان که آخرین پادشاه خاندان زند بود چند ماه در سال ۱۷۹۴ با شجاعت پسیار در مقابل پادشاه خواجه قاجار آقامحمد خان استقامت نمود. سر انجام وی در اثر خیانت به دام افتاد و هرچند که خود او گریخت، اما این شهر گرفتار غضب وحشیانه پادشاه فاتح گشت و او سه ماه کرمان را به دست غارت و کشتار سربازان خود داد و می گویند تا ۳۵۰۰ جفت چشم در ظرف‌ها نزد او نبردند راضی نشد.

هربنا و عمارتی با خالک یکسان شد و ۳۰۰۰ ر. زن و کودک را به اسیری برداشت. این شهر را فتحعلی شاه در بخش شمال غربی محل سابق تاحdi تجدید بنا کرد. در حدود سی سال پیش کرمان بواسطه حکومت مدیرانه و کیل‌الملک به رفاه پسیار رسید و با آنکه او حاکمی سختگیر و طماع بود باز ابهت و اهمیت دیرین این شهر را تجدید نمود.

شهرنو - آثار شهر کهنه دریرون دیوارهای شهر جدید تقریباً سه میل مساحت را اشغال کرده است و قلعه ویران بزرگی برآن مسلط است که می‌گویند اردشیر ساخته است و قلعه دختر نام دارد و آن بر دامنه سنک پرشیبی واقع و بوسیله برج و باروهای گلی احاطه شده است و چنانکه در ایران مرسوم است شش دروازه و خندق عریضی دارد. مانند بزد، در اینجاهم قلعه وارگی هست که مقرب حاکم است.

در کرمان نیز کوههای تیره فام از فاصله‌های نزدیک گردانگرد شهر را فرا گرفته است، در صورتی که قله‌های پربرف کوه های بلند تر در طرف شمال غربی مشref پر شهر و همواره چشم انداز دلپذیری است. شاید احتیاج به ذکر نباشد که ابینه عمومی شهر چندان مهم نیست، تنها ساختمان عمده آنجا مسجد جامع است که به سال ۱۳۴۹ میلادی بنا شده است و مدرسه دو طبقه ابراهیم خان و قبة سبز که بنای گرد و گنبدداری است، تاریخ ساختمان آن ۱۱۵۰ میلادی است، در آنجا قبر مرمری آسیب دیده و آثار روکوب کاشی کاری کبود واقع است.

می‌گویند این شهر ۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. پوتینگر نوشت که در سال ۱۸۱۰ در آنجا کلیمی، هندو یا ارمنی ندیده بود، ولی حالا از هرسه اقلیت دیده می‌شوند. هندوها در حدود ۰۰۰ نفرند و از حیث قیافه و لباس ایرانی شده‌اند، بعلاوه عده زیادی زرده‌شی در این شهر اقامت و محل جداگانه دارند.

استک اظهار یکی از زاهدان محلی را ذکر نموده که یک قرن قبل پیشگوئی کرده بود که اصفهان را آب خواهد برد و یزد را طوفان شن خراب خواهد کرد و کرمان زیر سم اسبان خواهد افتاد و می‌افزاید که روزی مردم کرمان بیدار می‌شوند و تپه سعیدیه شمال را از خیمه‌ها سفید خواهند یافت و معلوم خواهد شد که کار تمام شده است. من این سخن او را باور می‌کنم، اما استنتاج او را قبول ندارم چون عواملی هستند که نگذارند اسبها از سمت شمال (مقبود روسهاست، م) وارد شوند.

تجارت - بازارهای کرمان که بلند و دلپذیر ساخته شده است و کاروانسرا - هایی که متعدد و زیباست^۱ برازنده نام و شهرت تجارتی این شهر است. وارداتش از انگلستان و هند و چین و همان نوع اجناسی است که به یزدهم وارد می‌شود. مصنوعات عمده داخلی در درجه اول نمود است که خیلی ما هر آن و دلپسند می‌باشد. فرش‌های

۱ - در سال ۱۸۷۱ سرهنگ اسپت گارش داده بود که در آنجا ۳۶ حمام عمومی، ۲۸ کاروانسرا، ۱۲۰ کارگاه شال بافی، ۸۰ کارخانه پارچه‌های نعنی و ۶ کارخانه ممتاز فرش بافی بود. در سال ۱۸۷۹ ژنرال شیندار نوشت که ۴۲ مسجد، ۵۳ حمام عمومی، ۵ مدرسه، ۵۰ مکتب، ۴ بازار بزرگ و ۲۲ بازار کوچک و ۹ کاروانسرا داشته است.

آنچا رنگ عالی و طرح اصیل دارد و بسته به نوع جنس، قیمت آن متغیر از ده شلينگ تا ده لیره است و شال معروف کرمانی که نظیر و رقیب شال های کشمیری است و بهای آن منوط به جنس هر طاقه از ۱۶ تا ۲ لیره است و از مو و کرک بز باقته می شود و جنس اعلی را از پشم یه فراهم می سازند که حوالی کرمان به این مناسبت مشهور است و محصول ممتاز آب یا هوا یا گیاه وبا هر سه آنهاست.

شال بافی کرمان و جنس آن غیرقابل رقابت است، شال ها را از طرح و نقشه ای که در خاطر دارند می بافند و رنگ آمیزی در کار نیست که لازمه اش فشار بسیار برقوه حافظه است و در وضع و محلی باقته می شود که برای قوه دید و سلامت کار گر بی ضرر نخواهد بود. کارگاه ها را در حفره هائی که سیاه و کثیف است نصب می کنند در جائی که نه روشنائی هست و نه جریان هوا و کارگران که مرد و کودک باهم اند در شرایط بسیار دشواری کار می کنند. کرمان در قرون وسطی به ساختن اسلحه شهرت داشت، اما این صنعت محلی نظیر وضع شهده از خاطرات گذشته است.

عایدات و حکومت - در سال ۱۸۱۰ پوتینگر عایدات شهر را ۵۰۰۰ ره تومن یا ... ره ۲ لیره قلمداد کرد و عایدات ایالت را ... ره لیره نظر داد. در ۱۸۷۱ هنگامی که هیأت مرزی مکران در آنجا بودند درآمد ایالتی را ۳۰۰۰ ره تومن یا ۱۲۴۰۰ لیره برآورد کردند. جدولی که راجع به عایدات ۱۸۸۸-۸۹ برای این جانب تهیه شده است با بلوچستان ایران ... ره ۲ تومن است. حکومت کرمان از عالی ترین مقامات است، زیرا که شامل بلوچستان ایران هم می شود که نایب والی در آنجا فرماندار است، خود والی معمولاً یکی از شاهزادگان است که در موقع مسافرت من نصرالدolle عموزاده شاه بود. در این ایالت نیز انواع قوم و نژادها اقامت دارند، علاوه بر ایرانیان ترکها و کردها و بلوجها و رینهها.

صحرا های کبیر - به طوری که اشاره کرده ام یزد و کرمان در حاشیه صحرا واقع شده اند و در شمال این دو شهر صد ها فرسخ بیابان وسیع ترسناکی است که این حدود ایران را تا ابد دور از دسترسی و عمران قرار داده است، بنابراین از کانون های

سرو صدای زندگی و تجارت توجه خود را به صحراهای عظیمی معطوف می‌سازیم که سرگ آورتر و بی همتاتر از بیابان‌های تاتارستان و افریقاست.

در کتابهای راجع به ایران شرح‌های بیهم و غالباً متضاد در بازه وسعت و تقسیمات طبیعی وحدود صحرا یا صحراهای اصلی ایران دیده می‌شود ویشر منابع مزبور هم اطلاعات ناقص و محدودی راجع به آن موضوع دارند.

تحقیقات اخیر اطلاعات بیشتر و معتبرتری در اختیار ماگذاشته و از این رو تعریف‌های جامع‌تری مقدور شده است. در واقع دو صحرای عظیم هست که باهم از شمال غربی تا جنوب شرقی بالغ بر پانصد میل مساحت دارند، اما در بین مدارهای سی و دو و سی و چهار نصف النهار تپه‌هائی کمربندواره است که از گناه آن یکی از طولین جاده‌های کاروانی ازبرکز به سمت شمال شرقی عبور می‌کند. از این دو صحرا یکی که از ۳۳ تا ۳۶ درجه عرض واژ ۵۲ تا ۵۷ درجه طول جغرافیائی است دارد، بطور کلی صحرای بزرگ یادشت کویر معروف است و دومی که در سمت جنوب است و از ۲۹ تا ۳۲ درجه عرض جغرافیائی و ۵۷ تا ۶۰ درجه طول جغرافیائی است در نقشه دشت لوت خوانده می‌شود و هر دو در قسمت‌های فرو رفته خود که تا ۱۰۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد نمکزار است، ولی بواسطه وسعت بیشتری که قسمت کویر دارد و فاقد هرگونه علف و گیاهی است به این عنوان اشتهر یافته است.

دشت کویر - بعضی‌ها دشت کویر را سهل و آسان دشت کویر ذکر کرده‌اند به تصور اینکه کویر تعبیر محلی لغت کویر عربی است (ملکم و موریه اشتباه‌آدشت کویر نوشته‌اند) چنین تعبیری بطور کلی اختصاص نمکزاری آنرا نادیده می‌انگارد ولی به طوری که در ایران مصطلح است این دلالت اصلی آن به مسامری رود.

ژنرال شیندلر بعد ازیررسی، کلمات مختلفی را بیان می‌کند که شاید این نام از آن گرفته شده باشد: ۱- کلمه فارسی گو یعنی گودال یا فورفتگی. ۲- کلمه فارسی گور یا کور یعنی قبر. حوض و چاله یا دشت (مثل گورخر یا خر وحشی صحراهای).

س-لغت عربی کفر یا کفره (جمع آن کفور) که هنوز بر صحرا های افریقا و عربستان اطلاق می شود. این کلمه آخری را مرجع شعرده است(*) و بنابر دلالت در زبان فارسی به تفاوت صحراهای بزرگ نمک یا شوره زار است که در اینجا مورد بحث ما است و همچنین شامل کویرهای محدودتری است که با قیماندهای شورابه است که در سایر نقاط ایران نیز دیده می شود، در موادی تکرار وضع همان نواحی شکفت انگیز است و در دیگر موارد نیز خلیجها یا مدخلهای دشت کویر به شمار می رود.

چگونه به وجود آمده است - این تئوری طرفدارانی داشته است که کویر فقط از خشک شدن جوی هائی ایجاد شده است که از کوهستان جاری بوده و بواسطه تغییر آب ماده شور سفید بر زمین باقی مانده و در بعضی جاها نیز با تلاقی پیدا شده است. در تأیید این نظریه می توان افزود که رودخانه های ایران غالباً شوواب است. از طرف دیگر این داستان قدیم مورد اتفاق نظر است که محل فعلی دشت کویر و در واقع تمام مرکز ایران روزی دریای نمک بوده است.

وضع طبیعی آن حلوود نیز با نظریه مژهور تطبیق دارد تا آنجا که اگر این فرض را پذیریم چندان راه خطا نپیموده ایم. افسانه ها حاکی است که این دریای داخلی از قزوین تا کرمان و حدود بلوجستان وسعت داشته و شهری باستانی بر کرانه شمالی آن واقع و یزد هم جزیره بوده و کرمان بر ساحل جنوبی این دریا قرار داشته است. حتی گفته اند که بیچ ساوه هم یکی از فانوس های این دریا برای بحر پیمایانی بوده است که بر امواج آن جولان می کردند.

سر. اف. گلدادسعید در تأیید این نظریه تقل می کند که در کرانه دیگر یا شرقی کویر دهی به نام یونسی یافته است که بنا بر روایت دیرین یونس یا یوحنا در آنجا گرفتار وال دریائی شد، سرگذشتی که وقوع آن درخششکی امکان نداشته است. بلدها و دهاتیان خرافاتی که در حواشی کویر اقامت دارند داستان های شیرینی

(*) معروف ترین اصطلاحات کویر واقع در جنوب خواف و مشرق دریاچه تبریز و کویری که از حلوود غربی آن در جاده بین تهران و قم می گذشته اند و حالا دریاچه شده است که از سال ۱۸۸۳ در آنجا دیده می شود و شرحش در فصل هجدهم مذکور افتاد.

حکایت می‌کنند که چگونه این دریا خشک و به وضع کنونی مبدل شده، اما این مطالب فقط پاب‌پسند پژوهندگان داستان‌های عامیانه است که بهتر است در اینجا نقل و تکرار نشود.

أنواع کویرها - در نقاط مختلف، کویر شکل ستفاوت دارد و آن بسته به نوع خاک و مقدار شورایی است که خشک نشده باشد. گاهی بکلی خشک و نرم است و ورقه‌های باریک شفاف روی آن دیده می‌شود که در زیر سم اسب صدا می‌دهد گاهی نیز به صورت یک پارچه خاک سخت و سیاه و به حالت شناور و تپه‌های کوچک شنی متخرک و خطرناک در زیر پا مشاهده می‌شود. هنگامی که آب روی آن مانده باشد خاصه در زستان از طرفی مثل دریاچه وسیعی می‌نماید و از طرف دیگر هم چون باتلاق کم عمقی جلوه‌گر می‌شود، ولی بعد از تغییر که در اثر تابش آفتاب اوایل تابستان پیش می‌آید این قشر شوره و شفاف از دور مانند ورقه‌های بین به نظر می‌رسد.

جهانگردانی که به کویر رفته‌اند - فقط چند تن از سیاحان به کویر رفته و بحالی آنرا سیر کرده‌اند. می‌گویند مارکوپولو هنگام عزیمت از طبس به دامغان در سال ۱۲۷۶ از آن عبور کرده است، هرچند که به احتمال قوی خط سیر او از حدود شرقی‌تر و دشت لوت بوده است.

دکتر بوهس^۱ روسی در سال ۱۸۴۹ در حین سفری از یزد به دامغان در قسمتی از کویر گذشته است. سر. او. سن. جان می‌نویسد که وی تنها مسافر اروپائی بود که آن کار کرد. سر. اف. گلدا سمید و هیأت مرزی سیستان در سال ۱۸۷۲ در کرانه شرقی کویر بودند.

سر. می. مک گرگور خمن سفرخود از یزد به طبس که از راه خور رفته بود در سال ۱۸۷۵ از حوالی جنوبی آن عبور کرد و سر انجام هم در سال ۱۸۸۷ و ۱۸۸۸ دو افسر جوان هندی ستوان گالیندو و ستوان و گان^۲ که اولی از خور

به دامغان ودوی از انارک به سمنان می رفته درین راه از دشت کویر واقعی گذشتند مشاهدات ایشان متفاوت است. ستوان گالیندو می نویسد :

« زمین کاملا هموار بود. ابتدا بیشتر گل سیاه و گاهی نیز قطعات نمک سفید وحوضچه هائی از آب سبز است، ولی رفته رفته نمک زیادتر و سخت تر می شود و تقریباً به شکل قطعه های سفید نشکن در می آید و حوضچه های آب سبز شبیه آبهائی که از دریا در سنگلاخ های ساحل باقی می ماند. مبالغه نیست اگر اظهار دارم که در سراسر راه (تقریباً ۲۶ میل) لشه های شتر دیده می شود در مراحل مختلف این نمکزار بطور متوسط هر ۲۰۰ متر یک مردار شتر افتاده است ».

در سایر جاهای نمکی نیست، اما « مثل این می نمود که همه گل های سور رقیق که در حال جوش و فوران بود ناگهان را کد و سخت شده و سطح زمین را سوراخ های گرد شیاردار ساخته بود و همه تقریباً عمق متساوی داشت و بعضی ها دو سه پا عمیق بود. درین این سوراخ ها برآمدگی های کوچک گلی است که بعضی ها سفت و سخت و بعضی دیگر مثل حباب های گلی است. این سوراخ های خطرناک را ورقه های باریکی مخفی کرده است و در موقع عبور آب بانهايت احتیاط باید حرکت نمود و از برآمدگی به برآمدگی دیگر قدم بگذارند و گرنگ پا خواهد شکست. از دیگر خط سیرها، عبور کاملا غیر مقدور است ».

ستوان و گان راجع به حوزه غربی تر آن جا چنین نوشتند است :

« وقتی که گردنه را ترک کردم درخم ناگهانی جاده بانهايت حیرت چیزی در جلو ما نمودار شد که ابتدا مثل دریای منجمد می نمود و در طرف راست تا آنجا که چشم می دید به وجه در خشانی امتداد داشت. با دقت بیشتری معلوم شد که آن نمک است که به صورت ورقه شفاف عظیمی درآمده بود و بر سطح آن در بعضی جاهای حوضچه آب باریک کبود مشهود بود.

در جهت شمالی به فاصله ای دو رشته تپه های کوتاه سرخ رنگ به نظر می رسید. بخار خاصی که شاید بواسطه تبخیر آب باشد در سراسر آن صحنه دیده

می شود که اگر چه مانع دید کامل تپه های دور دست است، باز جزئیات آنها را می توان مشاهده کرد.

آنجا باتلاق بزرگ نمک است که در فرو رفتگی دشت کویر واقع شده است و باقیمانده آب های اراضی پهناور اطراف به آنجا وارد می شود. تمام رودخانه هائی که با آب کم و بیش وارد آن می شوند شوراب اند. حرارت سوزان صحرا در ماه های تابستان موجب تبخیر سریع است که به همین دلیل نمک نسبت به آب با سرعت زیادتر می شود تا اینکه سر انجام زمین از نمک خشکیده تشکیل می یابد^۱.

در سال گذشته (۱۸۹۱) ناحیه دیگری از دشت کویر برای نخستین بار در اثر اقدام افسر سپور که آقای بودولف^۲ نیز همراه او سفر کرده بود کشف شده و بحث تازه ای در گرفته است. این قسمت صخره سنگین نمک است که در اثر جریان شوراب ها طی قرون پدید آمده است و اهالی آن حوالی آنرا دریای نمک می نامند و از قرار معلوم سالیان دراز مسیر کاروان های بومی در جاده مشهد - تهران به کاشان بوده، ولی در تمام این مدت خبری از وجود آن به گوش اروپائیان نرسیده بود و این دو سیاح انگلیسی هم خلفتا هنگام صعود به قله سیاه کوه که رشته بلندی در قلب صحراست به وجود آن بی بردگانند و این شرحی است که آن دونفر نوشتند اند:

« وقتی به محلی که مانند دریای منجمد می نمود، اما در واقع انبار نمک بود که سراسر فرو رفتگی جنوبی را فرا گرفته است پا نهادیم این وضع تا آنجا که چشم می دید امتداد داشته و مثل ورقه شیشه شفاف بوده است ».

بعد از فرود آمدن به کناره آن از درونش عبور کردند تا به خود ورقه نمک

رسیدند :

« لب آن مثل یخ نیمه ذوب نرم و در هم و بر هم بود، اما هرچه جلوتر رفتیم سخت تر شد و در مسافت سه یا چهار میلی به شکل یخ سنگینی در آمد به حدی که تاب تحمل هر وزنی را داشت ».

۱ - ستان و گان معتقد است که دو فرو رفتگی بزرگ در دشت کویر هست یکی در نواحی جنوبی کوه گوگرد و دیگری در منطقه ای که از العاق رودخانه های کل مورا و کل لادا تشکیل می شود. در فصل بارندگی هر دو اینها پراز آب است.

این مسافران سعی نمودند که عمق آنرا معلوم کنند و با وجود بکار بردن میله های آهنی توانستند فقط قطعات نازکی از آن جدا سازند. اهالی آن حدود می گفته اند که چند پا خیامت دارد. این سیاحان برای احتراز از تابش قوی آفتاب از آنجا در سه تاب شب عبور و عرض آنرا ۵ میل و طولش را بیشتر برآورد کرده اند. این دریای شوراب منجمد شاید در دنیا نظیر ندارد.».

این است وضع ظاهری دشت کویر که فقط با تحمل سختی های فراوان بوسیله جاده هائی که بلندتر از راه های معمولی است می توان از آن عبور کرد و می شود اظهار داشت که در سراسر پهناوری عظیم خود، ایران شمالی را از نواحی جنوبی بکلی جدا کرده و همان قسم مانع سنگینی طبیعی و غیر قابل عبوری بین این دوناچیه ایجاد نموده است، همچنانکه عامل کاملاً مستضد طبیعی دیگر ارتفاعات مهیب هیمالیا، هندوستان را از تبت جدا ساخته است و هرگاه روزگاری قضا و قدر جدائی شمال و جنوب ایران را ایجاد کند به زحمت و کار و یا هزینه و بار سنگین تعیین حدود احتیاجی نخواهد بود.

دشت لوت از دشت کویر یا صحرای بزرگ نمکزار توجه خود را به دشت لوت با شنزار عظیم که خراسان را در سمت جنوب شرقی از کربان جدایی کند معطوف می سازیم همان دشتی که سطح متواتر الاضلاع غم انگیزی زا بین شهرهای نه و طبس در شمال و کربان و یزد در جنوب اشغال کرده است. البته این شنزار بزرگ بی نمک نیست و بر عکس نمک از عده ترین ترکیبات آن است، اما عنوان کویر نیز به آن نتوان داد، به این معنی که پوشیده از قشری شوره یا باتلاق شور باشد که بیشه هائی ضعیف صحرائی ایجاد می کند که در قدر و تعریف آن می توان گفت که هیچ کویر دیگری این سریت را ندارد.

لوت که بعضی از منتقدین بسیار هوشمند سرسی سعی نموده اند که آنرا با لات کتب مقدسه ارتباط بدنهند^۱ در ارتفاع پائین تر از دشت کویر واقع گردیده،

۱ - ژنرال شیندلر در سال ۱۸۸۷ نوشه است که کلمه اوت به معنی لخت و عور است و دشت اوت هم بعضی سحرای خشک و خالی. کلمه لات (اصلاً به معنی تکه و قطمه است) غالباً در کلام مردم بالوت ←

زیرا که ارتفاع معمولی آن از . . . ۲ پا بیشتر نیست و تا . . . ۵ پا تنزل می‌کند و در نقشه به صورت چشمگیر و بارز سفید و خالی است و کمتر مسافری از آن عبور کرده است و هرگاه کسی یک بار این کار را کرده باشد به هیچ وجه آنرا تکرار نخواهد کرد.

مارکوپولو از آنجا عبور نموده، اما این سیاح ونیزی خستگی ناپدیر به کجا که نرفته است؟

در قرن بعد فریار او دوریوس که آنرا دریای شن خوانده در باره‌اش چنین نوشتند است :

« این دریا به راستی حیرت انگیز و خطرناک است و هیچ کدام از ما به رفتن آنجا علاوه‌ای نداشته‌ایم، زیرا که فقط شن خشک است و هیچ گونه نم و برودتی در آنجا نیست و مثل دریا با هر طوفانی دستخوش تغییر می‌شود و مانند دریا هم تولید امواج می‌کند و به همین دلیل بساکسان که از آن عبور می‌کردند گرفتار و غرق و در زیر شن مدفون شدند، چون باد این شن‌هارا حرکت و در جهت وزش خود هر طرف تپه‌هائی تشکیل می‌دهد ».

خانیکف دشت لوت را در سال ۱۸۵۹ از نه به کرمانشاه^۱ عبور کرد. هیأت مرزی گلداد سمید به سال ۱۸۷۱ در حاشیه آن بودند. سرهنگ استیوارت در سال ۱۸۸۲ به داخل آن سفری نمود، ستوان گالیندو در ۱۸۸۷ و ۱۸۸۸ دو بار از میان آن عبور کرد: یک دفعه شش و بار دیگر پنج روز طول کشید. در یک مسیر کمریندی که بکلی بی آب بود و شرح او با آنچه یکی از برادران روحانی (خلفا) ۵۵ سال پیش از او نوشته بود اनطباق دارد.

او نیز شباهت حیرت انگیز موج‌های شن را با امواج دریائی خروشان خاطر نشان ساخت. بعد از این موجها قطعات وسیع خالی از جنس ریگ سیاه هست

→ یکجا به کار می‌رود و می‌گویند فلان کس لات واوت است یعنی گدا و بالک نداراست. از همین لوت کلمه فارسی لوطی گرفته شده است. ۱ - غیر از کرمانشاه غرب است. م

که موضوع تازه‌ای را پیش آورده است. این منطقه عجیب شامل برآمده‌گی‌های خاک رس چهارگوش است که اهالی آن حوالی معتقدند ویرانه‌های شهر قدیمی به نام شهر لوت است، ولی در واقع از ترکیبات طبیعی خاکی است که سخت و سفت شده است و بریدگی‌های آن ناشی از بادهای شدید شمال غربی است که این قطعات را به صورت برج و بارو در آورده است.

ستوان گالیندوف در همه جا در زیر سطح شن طبقه‌ای از صخره‌های نمکی در فاصله هشت نه اینچی زیرکف یافته است که حاکی است که آن صحراء نیز نمکزار است و گاهی با کویرهایی بر خورد سی شود و تقاطی به شکل کثیر‌الاچلاع غیر متساوی می‌نماید که دارای دیواره‌های نمکی و یا حباب‌های سفید و سفت شبیه تخم مرغ است که نیمی از آن در خاک مانده و یا نوعی از باتلاق که از قشر شوره‌ای خاص مستور شده باشد.

بدترین ناحیه این صحراء گوشة شمال شرقی آن بین نه و به است که از سخوف ترین جاهای کره ارض به شمار می‌رود. در اینجا بادهای شمال غربی غالباً شن‌ها را گرد آورده و به صورت تپه‌های بزرگ در می‌آورد که همیشه هم به یک حال نمی‌ماند. آفتاب بسیار سوزانی سطح آنها را مانند فلز گداخته داغ می‌کند و تقریباً تمام مدت نیز باد سوم می‌وزد که اگر در هین وزش خود در صدها میل صحرائی سوزان به تن آدم یا حیوانی اصابت کند، آن‌ها تمام مایه حیات را دریدنش خشک و به شکل پیکره موسمیانی برشته و سیاه می‌کند.

به - این صحرای ترسناک از طرف جنوب تا به - ناما شیر که مدت‌ها ناحیه مرزی کرمان بود امتداد دارد، کرسی آن به است که در ۴۰ میلی جنوب شرقی کرمان و حالا دهکده بزرگی بی سرو تهی است که بر دو ساحل رودخانه به در میان نخلستان‌ها واقع شده است و دارای بازار حقیری است، ولی به در تاریخ نامدار است و قلعه نیمه ویران آن که بر جای بلندی در خارج شهر جدید واقع گردیده ارگ به قدمی بوده که تا اوایل این قرن نیز مستحکم ترین محل در ایران به شمار می‌رفته است.

شهرت و استحکامات آن اصول به افغانها مربوط می شود که در سال ۱۷۹۱ آنجا را تصرف کردند و سر انجام در ۱۸۰۱ از این محل اخراج شدند. آنجا در سال ۱۷۹۵ آخرین صحنه غم انگیز سرگذشت کوتاه، اما در خشان لطفعلی خان شد که از کرمان به بم گریخته بود، ولی باز دچار خیانت گشت و یکی از سرکردها که قهرمان زند به قول او اعتماد نموده بود، وی را به پادشاه منگدل، خواجه قاجار تسلیم نمود و همینکه شاهزاده به عزم فرار سوار اسب شد، ابسش را هدف تیر قرار دادند و خود او نیز به زمین افتاد و اسیر گردید و خواجه بی رحم چشمان جوان دلیر را با دستهای خود از حدقه بیرون آورد و او را روانه تهران ساخت که در آنجا با وضع فجیع به قتل رسید.

پادشاه به یاد آن اقدام ظفر نمون در همانجا از کله ۶۰۰ تن از پیروان رقیب خود مناری بر پا ساخت که تا سال ۱۸۱۰ باقی بود و سر. اچ. پوتینگر آنرا دیده است.

بم هنگامی که یکی از شهرهای سرحدی و در معرض تاخت و تاز افغانها و بلوچها بود اهمیت بسیار داشت و از آثار گذشته آن قلعه های ویرانی است که در آن حوالی دیده می شود. این نام و نشان سابق اکنون پاک از بین رفته و با همین چند کلمه ما نیز با بم و همه آن حوالی تودیع می کنیم.

بلوچستان ایران - در مسیر خودمان به حدود جنوبی ایران اینکه به ایالت وسیع و تا حدی نا محدود بلوچستان ایران می رسمیم که در صورت فعلی خود طی سی سال اخیر تشکیل یافته و دخالت و تأیید دولت انگلیس در این کار تأثیر زیادی داشته است، از این رو باز با امر سیاست و نقشه پردازی سروکار پیدا می کنیم.

در هیچ اثر و کتابی که تاکنون انتشار یافته است شرحی حتی مختصر یا رضایت بخش دریاب بلوچستان بطور کلی دیده نمی شود، مطالب لازم در دسترس نویسنده گان قبلی نبوده تا از عهده آن کار بر آیند. بنا بر این چنین می نماید که من زمینه تازهای را در این باب آغاز می کنم و بنا بر جریانات و وقایع اخیر است

که می توانم در انجام این منظور اقدام نمایم و شرح و روایات تحسین انگیز هیأت مرزی سال ۱۸۷۰ مرا به این کار قادر می سازد و اهتمام ایشان هم آن بوده است که بلوچستان ایران را صورتی رسمی و مفهوم جغرافیائی بدھند، از این رو من خواهم توانست کیفیات واقعی جدیدی را بررسی و شرح آنرا تعریف کنم.

شرح جهانگردان - بلوچستان همان گدروزیا و قسمتی از درانگیانای عهد قدیم است و به مناسبت وضع و حال قابل توجه و ابهام آمیزی که همواره این منطقه داشته و بواسطه زندگی قرین خطرات سیاسی آنجا تا این اوآخر است که آنچه گیبون راجع به اوضاع و احوال ۱۷۰۰ سال قبل آن حدود نوشته است درباره وضع و حال آنجا تا نیمه این قرن نیز که هنوز پایان نیافته است وارد به نظر می رسد :

« به ندرت می توان رشته های ساحلی گدروزیا و مکران را که در کرانه اوقیانوس هند از دماغه جاسک تا گوادر امتداد دارد به پادشاهی ایران منسوب داشت. در زمان اسکندر و شاپد هم تا چند دوره بعد آنجا مسکن جمعیتی محدود از افراد وحشی ایکتیوفاگی بود که نه هنر و صنعتی داشتند و نه از رئیس و امیری اطاعت می نمودند و بوسیله صحراهای بسیار نامساعد از دیگر نقاط جهان جدا مانده بود ». .

این یک موضوع غیر عادی ، ولی واقعی است که از زمان لشکر کشی اسکندر در خطه گدروزیا و کشتی رانی نشارخوس ڈریادار او در کرانه های آن تا سال ۱۸۰۹ هیچ گونه علامت و آثاری از سیر و سفر جهانگردی اروپائی به داخله بلوچستان در دست نیست در این سال سر. جان ملکم که برای سویین بار باهیاتی به ایران آمده بود به این منظور که معلوم گردد درین ایران و هندوستان چه جادم هائی شاید مورد استفاده لشکریان روسی یا فرانسوی واقع شود به سروان گرفت ^۱ مأموریت داد که راجع به بلوچستان غربی تحقیقاتی انجام و نتیجه را گزارش دهد.

سال بعدنیز پوتینگر و کریستی دا او طلب انجام مأموریت مشابهی در بلوچستان شرقی شدند و در لباس گماشته های انگلیسی یک تاجر اسب مقیم بمیثی مسافت خود را شروع کردند. در نوشکی پوتینگر از کریستی جدا شد و در منطقه ای که فعلا بلوچستان ایران است در لباس زائری مسلمان به سیر و سفر پرداخت و ما اولین اطلاعات معتبر خود را راجع به آن حدود مدیون کار و زحمت او می باشیم.

در ۱۸۳۱ حاجی عبدالنبی یکی از هوشمندان افغانی را سرگرد لیچ ۱ که مأمور دولت انگلیس در کلات بود به مأموریت مشابهی فرستاد. سپس در سال ۱۸۶۹ سر. اف. گلداد سعید وارد صحنه گردید تا درباره خط سیر سیم های تلگرافی در سواحل مکران از کراچی تا گوادر که بعداً به جاسک هم امتداد یافت تحقیقاتی معمول دارد. سپس وی تا ده سال پرجسته ترین صاحب نظر ما راجع به این حدود شده و بررسی هائی که انجام داده و اطلاعاتی که در این زمینه جمع کرده اساس کار مذاکرات مرزی و رأی نهائی سال ۱ - ۱۸۷۰ شده است که ذیلا به تعریف آن می پردازم .

داستان مداخله ایران - در نیمه اول قرن هیجدهم بلوچستان یعنی سر زمین واقع بین رودخانه هیرمند و دریای عربستان و بین کرمان و سند و حوالی آن در حین لشکر کشی نادر شاه که قابل استقامت نبود در دست دولت ایران افتاد و در آنجا حکومت نشین جدا گانه و دست نشانده ای ترتیب داد و بمناسبت عنوان طایفه عمدہ و کشیر آن حدود نامی بر آنچا نهاد که تا کنون باقی مانده است و در سال ۱۷۳۹ نصیر خان برآهونی را به سمت یگلر بیکی سراسر بلوچستان منصوب کرد.

تا وقتی که نادر شاه حیات داشت البته این حکومت نشین تازه تأسیس هم تابع ایران بود، اما بعد از مرگ او ضمن پراکندگی های دیگر که اتفاق افتاد حاکم زیرک سزبور نیز ابتدا از حکومت احمد شاه دورانی افغان که نیرومندترین سلطان همچوار بود تعیت نمود. و سپس چون او از بین رفت خود علم استقلال برآفرشت.

با وفات نصیرخان در سال ۱۷۹۵ همه آثار و دعاوی وحدت داخلی یا اقتدار خارجی هم از میان رفت و سرکرده‌های بلوج هر کدام مطابق زور و قدرت خود ترتیب جداگانه‌ای برای کار خویش دادند و آن سرزمین دچار نفاق و جدال شد. در این موقع دولت ایران هم به حدی ناتوان بود که در صدد هیچ‌گونه اقدام و دخالتی بر نیامد.

این وضع و حال بلوچستان هنگام مسافرت گرفت و پوتینگرو-کریستی بود، اثری از فرمانروائی دولت ایران در نقاط ساحلی وجود نداشت و سران و تیره‌های بمپور وجه (چاه بهار) و باهودی و سرباز مستقل رفتار می‌کردند. ظاهراً در دوره پادشاهی محمد شاه (۱۸۳۴ - ۱۸۴۸) با آنکه وی فاقد هرگونه استعداد و شایستگی نظامی بود، باز هوس فراوانی برای احراز فتح وظفر داشت و خود را نادر ثانی سی‌پنداشت، دعاوی ایران نسبت به حاکمیت در بلوچستان جداً تجدید گردید.

وقتی که خان بمپور به کرمان تجاوز کرده بود لشکر ایران برای سرکوبی او اعزام و این منظور انجام شد. طغيان ثانوی که در سال ۱۸۴۹ اتفاق افتاد باز موجب فرستادن قوا از طرف دولت ایران و به تصرف بمپور منجر گردید که از آن پس در دست ایران مانده است. در تعقیب آن دولت ایران به تصرف چاه بهار و قصر قند پرداخت و یکی از افراد بسیار باکفایت به نام ابراهیم خان که تبار عالی نداشت و فقط در اثر استعداد شخصی راه تعالی پیموده بود از جانب دولت ایران به حکومت بم، نرماسیر و بمپور منصوب گشت. او زمینه فتوحات را رفته توسعه داد و از این نقاط جدید قلمرو متعددی ایجاد کرد، سرباز را اشغال و اسد خان رئیس مقندر تیره خاران را مغلوب و سپس ناحیه بله‌دهای را فتح و کیچ راهم تهدید نمود. هیأت سری سال ۱۸۷۰ - این فتوحات به وجه نمایانی حاکمی از برتری نیروی فاتحان بود، ایشان عده‌ای از سرکرده‌های بلوج را در حال نیمه استقلال باقی گذاشتند که در این پاره ضامنی جز ترس درکار نبود.

سر. اف. گلداد‌سمید در مذاکرات مقدماتی خود راجع به خطوط تلگراف بواسطه این اوضاع و احوال نا معلوم دچار اشکالات شده بود و هنگامی که در سال

۱۸۶۴ این مسئله پیش آمد که سیم‌ها از گوادر (که خط تا اینجا از سرزمین پلوچستان مستقل یا مسقط می‌گذشت) به جاسک امتداد یابد، گرفتاری‌های ناشی از فقدان تعیین حدود پیشتر نمودار شد و غالباً تصادماتی بروز کرد. بعلاوه از لحاظ حفظ مصالح کلات که تحت الحمایه حکومت هند بریتانیا بود و فتوحات ایران به ضرر این سرزمین تمام شده بود تأمین سازش وقراردادی بسیار مطلوب می‌نمود. اختلافات سیاسی تا سال ۱۸۶۹ پیوسته دوام یافت و لرد مایو (نایب‌السلطنه هند) پیشنهاد اقدامات رسمی کرد.

در سال ۱۸۷۱ بنا بر اظهار علاقه شاه کمیسیون مشترکی شامل نمایندگان انگلستان و ایران و کلات تشکیل شد، دراصل، هدف این بود که پرسی‌ها بعد از انجام امور مرزی سیستان تعقیب شود، اما بواسطه تأخیراتی که در پیشرفت آن کار روی داده بود گلدا سمید رئیس هیأت نمایندگی انگلیس ترجیح داد که کار سرحدی سکران را زودتر تمام کند. مشکلات و تأخیراتی هم در موقع ورود هیأت به ایران پیش آمد و هنگامی که در ژانویه ۱۸۷۱ گلدا سمید و همکارانش سرانجام به بمپور رسیدند، وی ناچار شد بدون دریافت تعليمات فقط بنا بر اطلاعات و بصیرت خود عمل کند.

اشکالات دیگر یکی ترسیم نادرست نقشه‌ها بود و دیگر پافشاری‌های میرزا معصوم خان رئیس نمایندگی ایران و ابراهیم خان بمپور و چون بدین ترتیب ژنرال گلدا سمید پیشرفت کارها را غیر مقدور دید خود در ساحل دریا مستقر شد و بنا بر اطلاعاتی که در سال‌های ۶۴ - ۱۸۶۱ تهیه کرده بود خط سرحدی را پیشنهاد کرد که عملاً سورد توافق واقع گردید و بعداً سرگرد لووت مأمور شد که حدود مرزی را بازدید و نقشه‌هائی تهیه کند. در این موقع گلدا سمید هم رهسپار تهران شد و رأی حکمتی به حضور شاه پیشنهاد نمود، اما بازگفت و گوهائی به میان آمد و ناصرالدین شاه در الحق ناحیه کوهک به قلمرو خود پافشاری نمود وحال آنکه گلدا سمید طالب استقلال آن ناحیه بود، ولی بالاخره خط سرحدی پیشنهادی گلدا سمید سورد توافق واقع وقرارشد (سپتامبر ۱۸۷۱) مسئله کوهک هم بعداً حل شود.

این طرز فکر ایرانی و عقیده ناصرالدین شاه بود که تصرف فقط نود درصد از حق مالکیت نیست ، بلکه تمام این حق محسوب می شود . تصویب شدن رأی حکمیت ژنرال گلداد سعید بدون تردید دال بر شناسائی و دانائی این افسر گرانمایه به شمار می رفت ، وی که بدین ترتیب دلگرمی یافته بود در صدد برآمد کار دشوار و بی قدر و پاداش تعیین حدود سیستان را که در یکی از فصول سابق اشاره نمودم تعقیب کند .

سرگرد سن جان هم در سال ۱۸۷۲ مأمور شد نقشه های سرگردلووت را بازرسی و تصدیق نماید آن نقشه ها با آنکه کم و بیش معلوم شده بود که بوسیله عده قبلى تعیین قطعی و سرحدات از روی آن علامت گذاری نشده بعد از آن اقدام ، مرزها به انضمام ناحیه کوهک که ایران از تسليم آن امتناع ورزید تا حد شمالی در جالق قطعی و علامت گذاری و در نقشه ها به همین صورت متمایز گردید و آن از خلیج گواتر و قدری در شرق این بندر که به ایران واگذار شده بود شروع و از میان مقسم آب رودهای دشت و دشتیاری (یا رودخانه خواجو) عبوری کند و سپس با انحرافی به جانب شرق ، سرانجام از کنار رودخانه ماشکید تا با تلاق هامون در صحرا استداد می یابد .

تصروفات تدریجی ایرانیان - ایران سریعاً در صدد برآمد که وضع جدید مستمرفات خود را سرو سامان بدهد . در سال ۱۸۷۰ « پیشین » را گرفت که در رأی حکمیت نیز به نفع او شناخته شده بود و همینکه سن جان بازگشت حاکم بمپورهم سسئله کوهک را با زور حل و آنجا را اشغال کرد . اسفند که ، مورد (سورتی) و درینه که در همین ناحیه واقع اند در سال ۱۸۷۲ تصرف شد .

در همین سال عرب های سقط که تقریباً ۸ سال بندر چاه بهار را در دست داشتند بوسیله وکیل الملک از آنجا طرد شدند . باشگرد که تا سال ۱۸۷۴ در اختیار سیف الله خان تقریباً مستقل مانده بود تسليم گردید و تصروفات دیگر نیز در حدود رودخانه ماشکید صورت گرفت .

این گونه مداخلات در این نواحی اگر هم میتواند بر حق نباشد قابل عفو است، چون بطوری که درفصل سیستان یاد کردم مدت . . . سال بین کوه ملکسیاه که انتهای منطقه هیأت مرزی گلدا سمید بود تا حدود جالق، سرحدی وجود نداشت. گلدا سمید خواسته بود که این شکاف را پر کند، اما کاری صورت نگرفت و در نقشه این جانب هم آن حدود فقط باعلافت فرضی است که ارزشی ندارد. ترجیح در این بوده است که سرحدات این نواحی بی علاالت و خالی بماند.

سر زمین و مردم - حال که به شرح فوق تاریخ تشکیل یافتن ایالت بلوچستان ایران را بیان کرده‌ام شرحی نیز اجمالی راجع به این سرزمین و مردم آن اضافه می‌کنم. مساحت بلوچستان را . . . ۶۰۰۰ میل مربع تخمین زده‌اند در صورتی که کلات . . . ۸۰۰۰ میل وسعت دارد. در این سرزمین تقریباً از هر قبیل اقلیم و مناظر یافته می‌شود، صحراهای مکران که قسمت‌های باریک شن‌زارهائی است که باد ایجاد کرده است تا حدودی با آنچه سابقاً در باره این نواحی ذکر نمودم قابل مقایسه است، اما در این منطقه رودخانه‌های جالب توجه و کوه‌های بزرگ و در بعضی نقاط نیز زراعت فراوان دیده می‌شود. کوهها و رودخانه‌ها و درختان در بعضی از نواحی چشم اندازهای دلپذیر پدید آورده‌اند، ولی قدری آن‌طرف‌تر با ارتفاعات خشک و خالی و در بندهای لخت برخورد می‌کنیم.

در سواحل دریاگاهی حرارت سخت طاقت فرساست. در جالق هنگام تابستان غزال‌های خسته و ناتوان بر زمین دراز می‌کشند و خود را ناچار در چنگ شکارچی قرار می‌دهند. جلگه‌های کوهستانی هوای خشک و بسیار مطبوع دارد و بر قله جبال بلند نیز برف دائمی دیده می‌شود. اکثریت جمعیت از طایفه بلوج‌اند که آنجا به نام ایشان مشهور شده است و مدعی‌اند که از نسل عرب و قبیله قریش‌اند و می‌گویند که در اوآخر قرن هفتم از حوالی حلب آمده‌اند و معتقد‌ند که یزید آنها را بواسطه طردگاری از امام حسین از آن حدود رانده است، ولی اثر و مدرکی از سیر و مسافت ایشان در دست نیست و نمی‌توان گفت که هنگام ورود به این حدود با چه قوم و افرادی برخورد کرده بودند. بنا بر شهادت قیافه و زبان

که رنگ و ریشه آریائی دارد و شبیه پهلوی یا فارسی قدیم است پاید فرضیه مزبور را غیرقابل قبول تلقی نمود و ایشان را از اقوام غیر آریائی محسوب داشت^۱.

ازطرف دیگر پوتینگر اصل ایشان را به ترکمن از تیره ترک سلجوقی نسبت می دهد. با آنکه بلوچها به مناسبت مقدار جمعیت مهم ترین طایفه این سرزمین اند، ازجهات سیاسی و اخلاقی تالی قبایل کوچکتر، اما جنگجوتر کرد و نوشیروانی محسوب می شوند (این طایفه خود را به انوشیروان پادشاه نامی ساسانی منسوب می دارند، ولی در واقع احیل نام آنها از ناحیه ای در نزدیکی اصفهان است که از آنجا آمده اند).

قسمتی از بلوچها نظیر دشتیاری ها آشکارا دارای نسب هندی اند و اجداد آنها که خود از این بابت بی اطلاع اند از سند آمده اند و زبان ایشان کلمات هندو فراوان دارد. در سراسر بلوچستان اختلاط قابل ملاحظه ای نیز از طوایف افريقانی دیده می شود و بیشتر آنها از بازماندگان بندگانی اند که از راه مسقط و زنگبار وارد شده اند، عده ای از آنها چهره زنگی و سیاه دارند.

بلوچ معمولی که من چندین نفر از ایشان را دیدهام به اندازه افغانی نمونه بارز و برجسته ای از نسل و نژاد بشری به شمار نمی رود، هرچند که مثل آنها سوی دراز و سیاه سرخود را همی بافند و غالباً آنرا با روغن کهنه ای چرب می کنند. در بعضی از نواحی بلوچستان این طایفه در وضع عقب ماندگی و انحطاط تمام زندگی می کنند و از عالم بی تمدنی بدوي تکانی نخورده اند. بعضی از آنها دزدان کلان و کذاب اند و در اکثر موارد این لاف که از نژاد بلوچ اند ورد زبان ایشان است.

۱ - دکتر بلو *Bellew* در کتاب خود راجع به نژاد هادر افغانستان، بلوچ ها را همان طایفه چوهان راجپوت می شمارد که اصلا در ناحیه نوشکی ساکن بودند. این طایفه راکوروش، کویرش، گورش، گریش نامیده اند که هنوز در حمله هندوستان دیده می شوند و خود را به اعراب منسوب داشته تا سابقاً قومی را از بین برده باشند، از این رو دکتر «بلو» بلوچ ها را راجپوت و یا از تیرم های هندی وزبان ایشان را مخلوطی از هندی و فارسی می شمارد. ریشه ها که آین ایام می گویند از تیره های بلوچ بوده اند در واقع بلوچها از اصل آنها جدا شده اند و این نام از رین یارون کوچ کلمه سانسکریت اراینا به معنی پائز آمده است.

از لحاظ سیاسی این طایفه دوحسن و غرض بارز دارند: یکی علاقه شدید استقلال ایلی توأم با همه آثار و کردار خونخواری و راهزنی‌های سرزی و دیگر بی علاقگی تمام نسبت به قاجارها که همانا منظور خاندان فعلی پادشاهی است.

این حسن نمایان که تقریباً هر مسافری متوجه آن می‌شود آمیخته با احترام متقابل نسبت به ایلهت حکومت بریتانیا در هند است که اثرات آن در همه بلوچستان دیده می‌شود. تقریباً تمام سرکرده‌های محلی به نوعی وابستگی با دستگاه اپراتوری علاقه نشان می‌دهند.

مذهب آنها نیز مانند رفتارشان حیرت انگیز است. آنها ظاهراً مسلمان و سنی‌اند که به این مناسبت میانه خوبی با شیعه‌ها ندارند، ولی به مذهب درستی پابند نیستند، فقط عنوانی برای خود ساخته و اصطلاحاتی عربی به کار می‌برند. در حالی که کتاب مقدس و مراسم و مسجدی ندارند. چاشنی خرافات ذاتی به صورت پیر پرستی مزید بر عجایب کار ایشان شده است و به بعد پیر با شیفتگی تمام می‌نگرنند.

در ناحیه سرباز فرقه‌ای است به نام ذکریها که عقیده مخصوص به خود و کتاب آسمانی که در واقع نسخه تحریف شده قرآن است دارند و می‌پندازند که به طرزی معجزه آسا بر ایشان نازل شده است. در نماز و دعاها خود نام حضرت محمد را حذف و فقط قیام مهدی (ع) را ذکر و اظهار می‌کنند که او از کوه مراد در تربت کیچ که در بلوچستان اصلی و آنجا کانون فرقه و مراسم مذهبی آنهاست ظهور خواهد کرد. یکی از نویسنده‌گان ایران عده بلوج‌های ایرانی را ر. نفر نوشته است که مقرر به صحت می‌نماید.

دهات و زراعت - دهکده بلوج شامل مقداری آلونک‌های حقیر واقع در اطراف قلعه ایست که مقر خان است. در نواحی جنوبی، این آلونک‌ها را با شاخ و برگ نخل و در شمال که هوا سردتر است از گل و خشت خام می‌سازند. قلعه خان که نمونه وضع وحال نیمه قلعه‌ای قدیمی است از بناهای مشابه در ایران جالب‌تر و آبرویند تراست. در ایران قلعه غالباً ترکیب مستطیل و چند برج در اطراف دارد.

و آن در بلوچستان غیراز جنس مصالح ساختمانی بیشتر به شکل استحکامات اروپائی درقرون وسطی است که برجی در سیان و بر بالای آن محلی برای مراقبت هست. قلعه و ده را معمولاً در میان جلگه یا نخلستان که زندگی اهالی نیز از همانجا تأمین می شود بنا و حواشی بین گردنه ها را گندم و جو کشت می کنند. نهال خرما در آنجا فراوان است و جنس خرمای بمپور در ایران و «پنج گر» در کلات بلوچستان شهرت بسیار دارد و از پاشیدن نرینه بر گل درختان ماده حاصل می شود. یک خوش از درخت نر برای آبتن کردن می درخت ماده کافی است و از انواع درختان خرما یا نخل کوتاه یکی هم خزند است که پیش نامیده می شود و آن در کنار رودخانه ها فراوان است و بلوچ ها از برگ آن استفاده های متعدد می نمایند، بخصوص وقتی که خیس می کنند و می کوبند و به صورت الیاف در ریسمان بافی به کار می بردند و گفشن راحت می سازند که پوشانک روستاییان است و اشجار و گیاه دیگر مثل گل ابریشم و خرزه و گز که هر جا آب باشد می روید و از اقسام آن بعضی ها نیز شبیه درخت تبریزی ساقه راست دارند.

مکران - سرزمین بلوچستان را می توان تقریباً به سه منطقه یا رشته های کمرنگی که وابسته به ارتفاعات و خصایص طبیعی هر کدام است تقسیم کرد : از این سه قسمت منطقه ساحلی همواره به نام مکران^۱ معروف بوده است، این عنوان را سکنه محلی به قسمت های مختلف آنجا می دهند، اما اطلاق خاص آن شامل ناحیه ایست که بطور متوسط در حدود شصت یا هفتاد سیل عرض و از ساحل به داخل جلگه بلوچستان استداد دارد. بعد از این نوار کمرنگی که شامل شنزارهای زیادی است و جلگه های کم عمق و غالباً خشک و خالی را از یکدیگر جدا

۱ - مارکوبولو آنرا کس ماکوران یا کج مکران نامیده، همین عنوان دو کلمه ای را این بطرقه و سعید علی شریف الدین و دلاواله به آن داده اند. نام مکران را عموماً، وای بنابر اشتباه از اصل ماهی خوردن یا ایکتیوفاگی می شمارند و آن عنوانی است که آریان (مورخ یونانی) به سکنه ساحل آنجاداده است، وای دیشنه این نام در اویلی امتد و به عبارت مکارادر برآهات سانهیتا و ورا - هامی هیرا ضمن فهرست اسامی قبایل حدود غربی هندوستان به کار رفته است و همان مارکوران تاریخ طبری و چورن موسی است و اگرهم از اصل در اویلی نباشد در هیچ یک از امهجه و زبان های قدیم آریانی به این معنی نیامده است.

می‌سازد به نواحی مرزی می‌رسیم که آب فراوان و دهات و نخلستان‌های متعدد دارند.

بطورکلی این قسمت‌های کمرنگی آب فراوان دارد. سرنهنگ رام در سیر و سفر ساحلی خود از جاسک تا گوادرکه بالغ بر ۳۰۰ میل است با هشت رودخانه مهم بربورده است، اما آب این رودخانه‌ها وضع و جریان مرتبی ندارد و بیشتر مدت سال رودخانه‌ها خشک است و یا فقط حوضچه‌هائی پراکنده دارد. مکران را با آسانی بیشتری از میزان فعلی می‌توان کشت و زرع کرد. چراً گاههای ممتاز متعدد برای شتر و گوسفند و بز دارد و نهال نخل و غله با آب کمی سبز می‌شود. در مکران لهجه‌ای غیر از بلوجی شمالی معمول است که می‌توان آن را یکی از لهجه‌های فارسی مخلوط با کلمات هندی دانست.

جلگه بلوج - در بالای مکران و سراسر امتداد بلوجستان خواه قسمت ایرانی یا کلاتی ناحیه مرتفعی با ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ پا ارتفاع واقع و به نام جلگه بلوج مشهور می‌باشد. در شمال این پرتگاه که مقسم آبهاست رودخانه‌ها از جمله رودهای بمپور ماشکید از جانب دریا جاری است و سرانجام در هامون‌های بزرگ یا پاتلاق فرو می‌ریزد که در موقع مختلف سال گاهی به صورت دریاچه وسیع و گاهی نیز مرداب کم عمق دیده می‌شود.

سرحد - در شمال جلگه بلوجستان ایران ناحیه کوهستانی سرحد واقع شده است که در حقیقت امتداد رشته‌های باند ارتفاعات جنوبی خراسان است. این ناحیه دور افتاده و غیرقابل نفوذ مدت‌ها مورد توجه کاشفان اروپائی بوده، پوتینگر و سن جان هر دو سعی نمودند که به داخله آن رخنده کنند، اما تلاش آنها بجایی نرسید. بالاخره در سال ۱۸۸۵ سروان چینیگز^۱ یکی از افسران مأمور حکومت هند نخستین کسی بود که به جاهای مریوز آن نفوذ و ناشن را در نقشه داخل کرد. نام محلی آن نیک متناسب مردم یاغی یا کانون یاغی‌های بلوجی و افغانی و سیستانی است. بر طبق شرح او آنجا مثل جلگه کوهستانی ۳۰۰۰ تا ۶۰۰۰ پا ارتفاع دارد و با

کوه‌های بلندتری محصور گردیده است و در ورای آن در جهت شمال شرقی و مغرب، صحراءها واقع شده‌اند و در طرف جنوبی بمپور و دیزک دو هامون است که ذکر کرده‌ام و موضوع مهم‌تر این است که کوه آتش فشانی فعال با سه دهانه در ارتفاع ۱۲۶۸۱ پا دارد.

این کوه فوق العاده که در ۲۰۰ میلی ساحل دریاست مثل این است که بر خلاف نظریه عام است که میگویند بین آتش فشان و دریا ارتباط نزدیکی وجود دارد، مگر آنکه تصور کنیم که این کوه بر کرانه جنوبی دریای مرکزی ایران مربوط به زمان قبل از تاریخ واقع شده بود و آن کوه تفتان و همچنین کوه نشادر است که که این ماده را در دامنه‌های آن بدست می‌آورند.

در سمت جنوب بین بمپور و بم قله مستور از برف دیگری هست به نام کوه باسمان که آتش فشانی خاموش است و منفرداً و در سیان دشت به صورت با شکوهی سر به فلک کشیده. بنابر اظهار سروان جنینگز در ناحیه سرحد قبیله‌ای بلوج و کرد ویراهونی سکونت دارند، جمعیتی در حدود ۱۳۵۰ خانوار که همه سنتی‌اند و کارشان غارت و دستبرد است.

سیزان اقتدار دولت ایران در آنجا محدود به ابراز اطاعت از ناحیه سرکرده‌های محلی و آن هم ناشی از بیم و بالک است و گاهی نیز نفرات دولتی برای جمع کردن عواید وارد می‌شوند. در سرحد گوسفند و بیز فراوان پرورش می‌دهند. در آنجا درخت گز و بوته‌های شتر خوار و انقوze بسیار دیده می‌شود. مهم ترین و یا در واقع یگانه آبادی آن که تاکنون نامش در نقشه ذکر شده است دهکده بزرگی به نام فرشت است که محل اقامت کرده است.

دیزک - چند تا از توابع دیگر این ایالت نیز قابل ذکر است. دیزک در سمت شرق، نایبی از جانب حاکم بمپور دارد و آن شامل کوه‌های همان ناحیه سرحدی است که ایرانیان در سال ۱۸۷۳ اشغال کردند، جالق که آخرین متصرفات رسمی ایران در طرف شمال شرقی است و مشتمل بر چند دهکده است با جمعیتی از

۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر و دارای نه برج حفره داراست که در میان نخلستان بزرگی واقع شده اند و در دهانه دربندی تا چهار میل وسعت دارد.

برج اصلی یا قلعه میری مسابقاً بوسیله لشکریان نادر شاه ویران گردید، اما با آنکه در حال خرابی است دیوارهای آن هنوز پنجاه پا ارتفاع دارند و در جلو حمله بلوج‌ها غیر قابل نفوذند، در نخلستان‌های جالق چند تابنای گنبددار آجری است که از بیست تاشحتمت پا ارتفاع آنهاست و گمان می‌رود که مقبره باشد و اهالی محل به عناصر کافر مربوط به چند صد سال پیش نسبت می‌دهند.

سریاز - بلوک سریاز در شمال چاه‌بهار و گواتر است و اروپائیان غالباً به آنجا رفته‌اند، زیرا که جاده اصلی بین دریا به بمپور و شامل قصر قنداست که شهر عمله و کرسی حکومت مکران ایران می‌باشد.

بمپور - بین سریاز و بم - نرماسیر که سبقاً در مورد ناحیه مرزی کرمان ذکرش بمیان آمد ناحیه نسبتاً مهم بمپور^۱ واقع است که شهر عده‌اش همین نام را دارد و حاکم‌نشین بلوچستان ایران است که خود تابع والی کرمان می‌باشد. وجه امتیاز عده‌بمپور قلعه بزرگ و خوش بنای آنجاست که صد پا ارتفاع آن است و در سه میلی شمال روذخانه بمپور واقع گردیده و آبهای آن با کمک خاکریز اراضی حاصلخیز دهات مجاور را که از املاک شاهی است مشروب می‌کند.

در اینجا پادگانی شامل پنجاه نفر توپخانه و شش توپ و سیصد نفر سریاز پیاده و پنجاه سوار است، بعلاوه پانصد تن چریک‌های دائمی بلوج در نزدیکی آنجا مستقرند. به تازگی ایرانیان قلعه بزرگی در پا‌هورا (که در آنجا یک قلعه بلند قدیمی نیز هست) در حدود چهار میلی مشرق بمپور ساخته‌اند که دویست پارده ساحت آن است و چهار برج و گنجایش استقرار ۱۰۰۰ نفر را دارد.

باشگرد - در جنوب شرقی بمپور و شمال جاسک ناحیه باشگرد واقع است

۱ - پور، به معنی شهر است (در سانسکریت پورا) و آن در هندوستان نیک متدال است پا‌هورا که نزدیک به آین نام است حدس می‌زنند که همان پایتخت گدروزیا باشد که اسکندر موقع بازگشت از هند در سال ۳۲۴ قبل از میلاد از آنجا عبور کرده است.

که اطلاع کافی راجع به آنچه در دست نیست، شهر عمدۀ آن انگوران است. این ناحیه خیلی عقب افتاده و نا مساعد و شامل تپه های سخت و نا هموار و گاهی صخره های با آبشار است. جمعیتی محدود دارد که بی تعدن اند و در میان افرادش کسانی هم سیاه پوست دیده می شوند. در ناحیه بین جاسک و بنت معیار قدرت حکومت مرکزی ایران تا حدودی مست و منحصر به وصول عواید دولتی است و سرکرده های محلی آزادی عمل نسبی دارند.

فصل بیست و چهارم

ولايات جنوبی

زندگی صحراء نشینی - ترکیب طبیعی ایران که واجد تفاوت های عظیم اقلیمی ناشی از فلات های مرتفع و گرمای طاقت فرسا در رشته های ساحلی و سرمای شدید قله های بلندی است که به ندرت از برف خالی است و خصایص نژادی و رسوم و عادات کهنه اهالی آن و بی سرو سامانی کار حکومت موجب وضع و حالی است که درنتیجه از اثرات چلاجخش تمدن که سایر کشورها بهره مند شده اند محروم مانده است.

سر زمین هائی را که افراد معمولی انگلیسی اعم از بومی یا مأمور یا مقیم آشنا نی دارند و مردم سرگرم فلاحت و یا در نواحی صنعتی متعرکز زندگانی مبتنی بر استقرار و شهر نشینی است و نقل و انتقال در میان ایشان به مهاجرت خانوادگی در تلاش معاش و با تأمین مسکن کافی مربوط است و تغییر اقامتگاه در فصل های مختلف سال مزیت طبقه توانگر و علامت تعجم محسوب می شود . اما بر خلاف در ایران که عده جمعیت ، قلیل و اراضی حاصلخیز نسبتاً محدود است و کوهستانهای خشک و خالی زمین های وسیعی را اشغال کرده اند و نظارت دولت در این گونه نواحی آسان نیست و بیشتر افراد بجای کشاورزی به پیشه و کار شبانی خو گرفته اند آثار دیرین مشرق زمین هنوز پا بر جاست .

ایلات بسته به موسم سال دسته در حرکت اند و همه وسایل و اسباب زندگانی خود را همراه می بردند و از جلگه های هموار و حوالی رودخانه ها به نقاط

بلندتر خنک که در تابستان سوزان زندگی قرین آسایش را میسر میسازد نقل مکان می‌نمایند. قشلاق و بیلاق (که از قشق معنی زیستان و بیل معنی تابستان از کلمات ترکی است) دو مرتبه در سال هنگام رفت و بازگشت ایلات پیش می‌آید، اصطلاحات فارسی گرسییر و سردسیر نیز دال بر همین معنی و منظور است.

در آغاز فصل می‌توان این بادیه نشین‌ها را در حال حرکت مشاهده نمود و چادرهای سیاه خود را که از پوست بز فراهم می‌سازند و آنرا با نهایت سهولت نصب و جمع می‌کنند برداشته کوه‌ها بر افراشته دید و گله و رمه آنها علامت عبور این ایلات است. در سایر مواقع نیز در ولایات دیگر ایران خاصه حدود و سامانی که من قصد بحث آنرا دارم هرگاه مسافر از راههای معمولی عبور کند با خیمه‌گاه آنها بر خورد مینماید و در همین قرن نوزدهم اقتصاد و طرز زندگانی زمانه قدیم را می‌تواند تماشا کند.

عناصر بیگانه - در صحایف این کتاب ملاحظه کرده‌اید که جمعیت ایران چندان خالص نیست، زیرا که این سرزمین در میان اقوام متعدد افتد و گاهی نیز دیر زمانی در چنگ گردیده و بارها در زیر قدم متهاجمان افتاده و گاهی نیز دیر زمانی در چنگ حکمرانی ایشان فروبانده است و به همان نسبتی که این اسواج انسانی جزر و بد داشته، بارگرانی نیز در سر زمین ایران باقی گذاشته است.

در اینجا اکثر مردم از قوم و نژاد ایرانی اند، ولی مذهبی عربی و دودمان فعلی پادشاهی، از اصل و تبار ترک دارند و این موجبات کافی است که تاریخ آنرا طوفانی نموده باشد. از همین عناصر بیگانه که به ایران نفوذ و یا مهاجرت کرده‌اند و در این جا ماند گار شده‌اند، بخش عمده‌ای از عده بادیه نشین آن ترکیب یافته است.

ایلات ایران - برسیل اختصار ایلات ایران را به چهار دسته می‌توان تقسیم کرد، ترک‌ها (که از نسل و تبار ترکمن یا تاتارند و ایشان را نباید با آل عثمان که شاخه دیگری از همین شجره‌اند اشتباه کرد) عربها، بلوجها و دسته بزرگ بی‌نام دیگر که گاهی از ناحیه کسانی که حامی اصل وریشه ایرانی ایشان اند

به عنوان لک‌ها نامیده می‌شوند و آنها بیشتر بنا بر مبانی مختلف قویی خود که اهم آنها کرده‌ها و لرها شامل فیلی‌ها، بختیاری‌ها و ممسنی‌هاست شهرت دارند. تمام این ایلات جماعتی کم و بیش مستقر دارند و آن دو دسته ترکها اکثریت با نفوذی بشمار می‌روند و در مورد اعراب و بلوج‌ها نیز بی‌چون و چرا اکثریت با آنهاست، اما در میان کردها و لرها این دسته در اقلیت‌اند. ایلات مستقر با عنوان شهرنشین یا ده نشین خوانده می‌شوند، پادیه نشین‌ها نیز صحرانشین معروف‌اند و تمام پادیه نشین‌ها زیر عنوان ایلات در می‌آیند که از لغت ترکی جمع ایل بمعنی طایفه یا تیره است. احتمال می‌دهند که از همه جمیعت ایران یک‌چهارم یا بالغ بر دو میلیون نفر صحرانشین باشند^۱.

ترکها - در میان ایلات ترک ایران که تعدادشان در شمال و شمال غربی بسیار زیاد است سه‌مین آنها قاجارها (طایفه پادشاه فعلی) افشارها (طایفه نادر شاه) قراگوزلوهای همدان و شاهسون‌های اردبیل^۲ (گارد همایونی از این دسته‌اند)، ترکمن‌های جلگه‌های گرگان و اترک و تیره‌های قشقائی فارس و لرستان اند. از طوایف مذبور تنها سه تیره اخیر هنوز عناصر بازمانده صحرانشین دارند که بنا بر فصل‌های سال چراگاه‌های خود را تغییر می‌دهند. راجع به ترکمن‌های گوکلان و یموت در جلد اول و قشقائی‌ها در فصل بیستم سخن رفته است.

عربها و کردها - راجع به ایلات عرب در فصول گذشته اشاره و پادآوری نمودم که در نواحی شرقی خراسان سکونت دارند. بعلاوه چندین طایفه عرب که

۱ - اظهار نظر علمی راجع به تعداد و افراد صحرانشین دور از اسکان است، زیرا هیچ گونه ثبت زادو و لدویا آماری در گارنیست. سهمیه نظامی هم تناسب و رقم صحیح فراهم نمی‌سازد، تنها راه حل رفع اشکال مالیات سرانه است که بابت عواید دولتی به سران ایل پرداخت می‌شود، به همین وجه از تاریخ گذشته آنها نیز چیز درست نمی‌آید و مثل این است که طوایف صحرانشین هیچ‌گاه در پی پی‌ریزی و تکامل نوکرود یاداستان‌های عامیانه تبرده‌اند و یا اثروکتابی تهیه نکرده‌اند و یا تاریخ نویسی نداشته‌اند. آنچه مطالب تاریخی راجع به این موضوع در این فصل ملاحظه می‌شود بازحمت بسیار از منابع مختلف کتبی و شفاهی تحصیل شده است.

۲ - شاهسون یادوستاران شاه که شاه عباس ایشان را به این نام خوانده است به این مظلوم‌پروردگار قدرت سرشار هفت ایل قزلباش یا سرخ کلاهان که شاه اسماعیل را بر تخت سلطنت مستقر کرده بودند درهم بشکنند و ایل تازه‌ای طرفدار خود تأسیس کنند.

ایرانی شده‌اند در حوالی تهران و سواحل خلیج فارس دیده می‌شوند . راجع به کردهای شمال غربی و شمال شرقی نیز قبل از شرح آوردم و همچنین در باره‌بلوچ‌ها که در سیستان و بلوچستان ایران در رشته‌های ساحلی خلیج سکونت گزیده‌اند در فصل پیش مطالبی کم و بیش بیان شد ، اما بازترین شرح و تصویر راجع به دسته‌های دوم و سوم که فوقاً خاطر نشان کردم ساکن ایالاتی‌اند که داستان این جانب در باب ایران اینکه پیش می‌آورد . این حدود و سامان مقر جالب توجه‌ترین واصلی‌ترین و در عین حال نا‌شناخته‌ترین اتباع شهریار ایران است .

صفات ممیزه‌کلی - پیش از اینکه بررسی وضع و حال ایشان را آغاز کنم جا دارد من باب مقدمه خاطر نشان سازم که زندگی صحرانشینی در همه جای ایران (در واقع هر کجا که خودم دیده ام اعراب بدی و یا ترکمن‌های صحرا صفات مشخص واحدی داشته‌اند) واجد خصایص کلی چندی است که مختص آن است بدون اینکه نزد یا می‌باشد ربطی به این موضوع داشته باشد .

این مختصات کلی یکی وضع سازمانی آنها و دیگر طبع و صفت ایشان است . حس ایلی و طایفه‌ای در بیان آنها سخت قوی است ، فرمانبرداری از بزرگ طایفه و رعایت احترام نسبت به سران یا ارشدگان و به همین ترتیب خانواده یا چادر یا ده یا اردوی ایل و طایفه نیک پا بر جا است ، ولی اطاعت و وفاداری به همین اندازه محدود است و خارج از آن هیچ رعایت نمی‌شود .

دولت هم تنها با دستیاری این دستگاه قادر است عوایدی وصول کند و دخالت مأموران رسمی بی خبر و خطر نخواهد بود . از طرف دولت حصه لشکری برای هر طایفه و ایل مقرر می‌شود ، اما انتخاب افراد و تجهیزات آنها با ایلخانی است .

با وضع نیمه استقلالی که ایلات صحراشین دارند در صورت پیش آمد هرگونه فشار و تعذیب در معرض طغیان و سرکشی قرار می‌گیرند و این محظوظ به خصوص وقتی ظاهر می‌شود که حکومت فقط با قصد محدود ساختن مزیت آنها

که ساخت مورد علاقه است به مداخله زیان بخش و پیمان شکن اقدام و باج سنگین با بیرحمی تمام دریافت می‌کند.

این ایلات بدون تردید فضایل و محسنهای هم دارند که توأم با تبهکاری آشکار و بی ندامت است. ایشان حس مهمان نوازی و خوش خدمتی دارند و ساده‌اند و از رسم و کار دل آزار شهری‌ها بیگانه. از طرف دیگر خشن و جاهم و گاهی دارای طبع ستمگری اند و به کار غارت و تاراج مباراکات می‌نمایند^۱. گاهی نیز دزدان زبردست به شمار می‌روند، به مسئله مذهب توجهی ندارند، ولی تعصب و غیرت در ایشان به حد جنون شدید است و سبب نقارهای خانوادگی می‌شود که حد و حساب ندارد، تا آنجا که شاید تمام افراد یک فامیل قربانی این اختلاف و نقارگردند. هر مسافر با حسن نیتی که زیاد ایرادگیر نباشد آنها را بد نخواهد داشت، اما ایشان آسان سبب آزرمگی یا کفرگوئی انسان می‌شوند.

سیاست ایران - راجع به رویه دولت درباره آنها قبل اظهاراتی کرده بودم و جادارد در اینجا تکرار کنم که در هیچ کاری رفتار دولت ایران مثل این مورد زیان بخش و ناروا نبوده است. جنگ‌های داخلی ایران در قرن گذشته فتحعلی شاه را که خود ترسو، ولی نیک زیرک بود متوجه ساخت که اقتدار پادشاهی فقط با یکی از دو طریق ذیل در ایران قابل دوام است: یا تفوق باز قدرت نظامی شهریار که وجود نادر و یا دست کم آقا محمد خان را ایجاد می‌کرده است یا سیاست تقاضاً انداختن در میان طوایف و ایلات که وی با پشتکار تمام اهتمام خود را صرف اجرای منظور ثانوی ساخت و جانشین‌های او نیز همین رویه را تعقیب کرده‌اند.

۱ - داستان‌های جالب راجع به علاقه موروئی چپاول که در میان بادیه نشین‌های آسیا هست نقل کرده‌اند. ملکم یکی از سران آنها در سال ۱۸۰۱ به هند برد و نظرش را در باره کلکته پرسید. چشمان مخاطبش درخشید و پاسخ داد « جای ممتازی برای غارت و تاراج است » این حکایت حرف آن فرانسوی را به خاطرم می‌آورد که وقتی به مقبره صاف و صیقلی اهرام بزرگ او را راهنمائی کردند باحالات وجد گفت چه جای قشنگی برای بیلیارد بازی است. حکایت مشابهی را به یکی از سران ازبک نسبت می‌دهند، موقعی که از جان بیگی بنارا وصف پیشتر رامی شنیده است پرسید آنجا را چوهم می‌توان کرد؟ جواب منفی بود پس، وی اظهار نمود: « من به چنین پیشتری علاقه ندارم ».

این اختلاف و نزاع که گاهی دامنگیر افراد ایل و طایفه واحدی شده است از ابزار سیاست دولت است. طایفه‌ای را با ایل دیگر به جدال انداخته اند و رئیس یک ایل یا سرکرده تیره دیگر به دشمنی برخاسته است و از این راه حدت خصوصیت و نقار بین ایلات شدیدتر و بار مخارج حضرت شهریاری سبک تر شده است.

در حالی که تیره‌ها به سیزه جوئی مقابله برخاسته اند سران ایشان از خانه و زندگی خود دور و در پایتخت به رسم گروگان باز داشت و در آنجا تابع تأثیرات تباہی اخلاقی مرکز شده اند. رهائی خود ایشان و یا اعاده وضع سابق آنها سوط به تعاوون مالی و اجرای سیاست دولتی شده بود.

تها سران ایل و طایفه عمدۀ در ایران که هنوز کم و بیش اقتداری دارند خان قوچون و امیر قاین و والی پشتکوه‌اند. در ضمن دولت مانع تجهیز ایلات شده است و بواسطه فقر مالی سران مزبور کار پرورش اسب نیز که مایه شهرت ایشان بوده عاطل ماند.

روزگاری سوارکاران ایرانی در میدان‌های جنگ پایه نیروی نظامی ایران بودند که از آن پس منحظر و وامانده و نا فرمان شده اند. انداختن سنگ نفاق در میان ایلات و افراد هر چند کار حکومت را تسهیل می‌کند و شهریار را شعاری ستوده است اما ضربت مرگ آوری بر قربانیان این سیاست وارد می‌سازد. پادشاهان قاجار این بدنامی را در تاریخ ایران پیوسته خواهند داشت که گوهر مردانگی را در کشور خویش پاک نیست و نا بود کرده اند.

ولایت لرستان - در فصل شانزدهم این کتاب بهرسی خود را به ایالت‌های شمال غربی و غربی ایران تا حدود کرمانشاه و همدان که جاده اصلی کاروانی بین بغداد و تهران از آنجا می‌گذرد گسترش دادم. در آنجا موضوع کرد های ساکن ناحیه مرزی ایران و عثمانی را رها ساخته و به مطالعی که با صحائف کتابم ارتباط داشته است پرداخته ام.

اند کی در سمت جنوب کرمانشاه این طایفه کرد با قوم خوشاآوند و یا لااقل آشنا از طوایف لر مربوط و در هم می‌شوند، همان ایل و طایفه‌ای که نام

خویش را به ولايت کوهستانی گمنام لرستان داده‌اند. این عنوان ارضی دلاتی دوچانبه دارد، از جهتی به سرزمینی اطلاق می‌شود که مسکن تیره‌ها و طایفه‌لر است و یا ولايت لرستانی که حضرت والی از خرم آباد بر آن حکومت دارد. به معنی اول می‌توان گفت که لرستان شامل تمام سرزمین کوهستانی است که از دشت‌های دجله و جبال سرزی تا حدود اصفهان و فارس در سمت شرقی امتداد می‌یابد و از نواحی کرمانشاه و همدان در شمال تا حوالی خوزستان در طرف جنوب. طوایف عمده‌ای که در این رشته‌های کوهستانی استقرار دارند با عنایین متعدد فیلی، بختیاری، کوه‌کیلویه و ممسنی همگی تحت عنوان کلی لرها در می‌آیند، هرچند که بعضی از تیره‌های آن این نام و عنوان را رها کرده‌اند.

از لحاظ دلالت محدود و اداری که در این فصل منظورم خواهد بود لرستان ایالتی است که نخست و اکثراً منطقه لرها فیلی است و سرزمین آنها لرستان صغير خوانده می‌شود و بوسیله آب از روانهه دزفول از لرستان بزرگ که محل طوایف بختیاری است جدا می‌شود. طوایف مزبور صفات ممیزه و علائق دیگری دارند و سامان ایشان به سرزمین بختیاری موسوم شده است. از این رو تقسیم بندی منظور من مشتمل بر سه دسته می‌شود لرکوچک یا ارهای فیلی، سرزمین بختیاری و تیره‌های دیگر طایفه لر و بعد از احراز این مقصود بررسی خود را به حوزه خوزستان می‌کشانم که در سمت جنوبی مرز اداری مشترک بالرستان دارد و قسمتی از لرها نواحی جنوبی ساکن این ولايت‌اند که وسعت آن تا مصب دجله و فرات در خلیج فارس امتداد دارد.

اصل و تباو لرها - این موضوع که لرها از چه قوم و طایفه‌ای بوده‌اند و از کجا آمده‌اند از رازهای باز نشده تاریخ بوده است و خواهد بود. این طایفه که تاریخی ندارند و فاقد فرهنگ و ادب و حتی سوابق و سنت‌اند مسئله بغرنجی را پدید آورده‌اند که علم و دانش از حل آن درسانده است. پنجاه سال پیش رالینسن ایشان را قومی نامتناخته و جالب توجه نامید و با آنکه در صفحات این کتاب بیشتر از هر اثر دیگر معلوماتی درباره این قوم مندرج است باز جرأت این

ادعا را ندارم که پرده از مجهولات گذشته‌ای که قابل کشف و تحقیق نیست برداشته‌ام . آیا ایشان جزو ترکها هستند ؟ آیا اصل و ریشه ایرانی دارند ؟ آیا از نژاد سامی‌اند ؟ این هرسه فرض طرفدارانی سرسخت داشته است .

ظاهراً از ریشه و شاخه کردها که همسایه شمالی‌اند به نظر می‌رسند ، زبان آنها که لغت و لهجه ایرانی است از زبان‌کردی چندان متفاوت نیست . از طرف دیگر ایشان به هیچ وجه خوش ندارند که در زمرة کردها که لک شمرده می‌شوند محسوب شوند . آکثریت نویسنده‌گان بر این قول‌اند که ایشان از اصل و تبار آریائی و بنا بر این ایرانی‌اند و پیش از ورود تازیان و ترک و تاتار در این سرزمین بوده‌اند .

رالینسن می‌نویسد زبان آنها از فارسی قدیم گرفته شده است که با پهلوی زمان ساسانی تجانس ، ولی از جهاتی با آن تفاوت دارد . حال که می‌توانیم با احتمال بسیار قوی قبول کنیم که ایشان با زمانه‌گان نسل و نژادی ممتازند پس احتیاجی به این گفتار نیست که بعضی از نویسنده‌گان اصل آنها را از ناحیه باکتریا (بلخ) پنداشته‌اند^۱ و همین قدر کافی است که اعتراف کنم آنها از نسل و نسب ایرانی‌اند و از قرن‌ها پیش در این نواحی کوهستانی خویش زیسته‌اند . نام فیلی معنی شورش دارد ، اما کلمه لر نزد ایرانیان جدید مفهوم دهاتی و سادگی داشته است و بین پارسی و لر متقابلاً علاقه‌ای نیست .

تعداد آنها - راجع به عده و آمار لرها نیز نمی‌توان با اطمینان خاطر نظری اظهار نمود . در سال ۱۸۳۶ رالینسن عده لرهای فیلی و تیره‌های ایشان را .۵۰۰۰ خانوار ذکر کرد . در ۱۸۴۳ ۱ لیارد جمعیت آنها را .۹۰۰۰ خانوار برآورد نمود و در همین سال رالینسن جمع عده بختیاری‌ها و وابستگان به این دسته را .۳۷۷۰۰ خانوار و لیارد .۲۸۰۰۰ خانوار نظرداد .

۱ - بعضی‌ها در این باره تا آن اندازه‌ای زیاده روی کرده‌اند که می‌گویند بختیاری‌ها از هر اهان اسکندر بوده‌اند که در آسیابازمانده‌اند و در تأیید این پنداشود که بسیار مورد تأمل و تردید است به شابانی که بین رقص‌های یونانی و بختیاری هست استنادی کنند .

بر طبق محاسبه‌ای که در سال ۱۸۸۱ شده است جمع نفرات به شرح ذیل است : فیلی‌ها و تیره‌های آنها ۲۱۰۰۰ نفر ، بختیاری‌ها و وابستگان آنها ۱۷۰۰۰ نفر ، کوه‌کیلویه و غیره ۱۰۰۰ نفر ، جمع کل ۱۵۰۰۰ نفر که به نظر من خالی از مبالغه نیست ، هرچند که رواج تعدد زوجات در میان طوایف مزبور و وجود خانواده‌های پر جمعیت بطوری که بعضی از نویسندها اخیر باد - کرده‌اند شاید منافی با این نظر باشد.

فیلی‌ها - لرکوچک یا لرستان صغير ناحيه‌اي است بين دزفول در جنوب و حدود کرمانشاه در شمال و بين آب در مشرق و سرحد عثمانی در غرب که به دو حوزه تقسیم می‌شود پیشکوه پیشکوه و جبال زاگرس که کبیر کوه می‌خوانند فاصل بين آنهاست . تا استقرار خاندان قاجار بين اين دو منطقه تفاوت سیاسی وجود نداشت ، آقامحمد خان پیشکوه را از والي لرستان جدا کرد که ازان پس ، وي فقط به حکومت پیشکوه اکتفا نموده است . از اینجاست که منطقه ايلی فیلی‌ها که سابقاً شامل همه لرستان کوچک بود در نزد عام به حوزه پیشکوه محدود شده است و فیلی‌ها مشتمل بر همه افراد و جمعیتی می‌شوند که در این ناحیه سکونت دارند .

پیشکوه - پیشکوه که قسمت خاوری ولايت لرستان است از سمت شمال به کرمانشاه و از طرف مشرق و جنوب رودخانه دز و سر زمین بختیاری و از جانب غربی رود کرخه محدود می‌شود . از جهات سازمان اداری و اخلاق و صفات اهالی با پیشکوه تفاوت دارد ، زیرا که از موقع تجزیه آن که قبل اشاره نمودم بجا تبعیت از رئیس طایفه تحت اداره مستقیم حاکم مرکزی است ، تو شمال‌ها يا سران جزء تابع و مسؤول حاکم‌اند و بمناسبت مجاورت با شهرهای بزرگی مانند کرمانشاه و خرم‌آباد و بروجرد که دسترسی آسان را به آنجا مقدور می‌سازد و همچنان نزدیک بودن تلگرافخانه ، برمد آن بیش از دیگر نواحی آن ولايت زیرنفوذ و فرمان دولت بوده‌اند و بنا بر این بیشتر از حوزه کوهستانی آن که در سمت مغرب واقع است وضع شهر نشینی و اسکان یافته است .

دو تیره عمده پیشکوه گولک‌ها و سلورزی‌ها هستند که به دسته‌های فرعی اماله و بالاگریوه و سیلا و دیلقان که در دوره رالینسن و لیارد عناوین اصلی ایشان بوده است منقسم شده‌اند، ولی دسته‌های فرعی یا تیره‌های این طوابیف از آن موقع به این طرف نام خود را برگردانده‌اند. از این رو ذکر آن عناوین حاصلی ندارد، اما در میان تیره‌های بالاگریوه، دیرکوندها زبردستی دیرین خود را در کار فتنه انگیزی و راهزنی از دست نداده‌اند.

در حال حاضر آنها پیروان سیر حاجی خان می‌باشند که وی با برادرزاده خود میرنامدارخان دشمنی دیرین دارد. هردو این حضرات از غارتگران کلان بشمار می‌روند و هرگاه با هم در نزاع و جدال نباشند آفت جان و مال مسافران جاده دزفول - خرم آباد می‌شوند که گمان می‌کنم به مصدقاق دزد بهتردزد می‌گیرد از طرف دولت باین کار مأمور می‌شوند و از قرار معلوم در ازای این خدمت اجر و پاداش دریافت می‌دارند که چون دولت این مقری آنها را به ندرت پرداخت می‌کند، برای تجدیدکار و پیش خویش بهانه‌ای پیش می‌آورند.

خرم آباد - گفته‌ام که خرم آباد فعلًا حاکم نشین لرستان است. این امتیاز بواسطه وضع مرکزی شهر و مزایای طبیعی آن از قرون وسطی مانده است^۱، تخته سنگ منفردی در دهانه گردنه‌ای سر به فلک کشیده و آن بر جلکه حاصل‌خیزی مشرف است.

شهر جدید در دامنه این کوه و دارای ۲۰۰۰ نفر جمعیت است. برقله این صخره، بالا حصار یکی از قصرهای ویران اتابکان واقع شده است که با برج و باروهای خراب خود بی شباهت به استحکامات راهزنان ساحل رن نیست. در این محل سروران مختار آن به آداب و تعجم شاهانه قرون وسطی می‌زیسته‌اند. آب این کاخ بوسیله نقب عمیقی که تا چشمۀ عالی پائین آن کنده بودند تأمین می‌گردیده است. در داخل برج قدیم محمد علی میرزا فرزند ارشد فتحعلی شاه که حاکم لرستان بود برای خود قصری ساخت که فعلًا بحال ویرانی است.

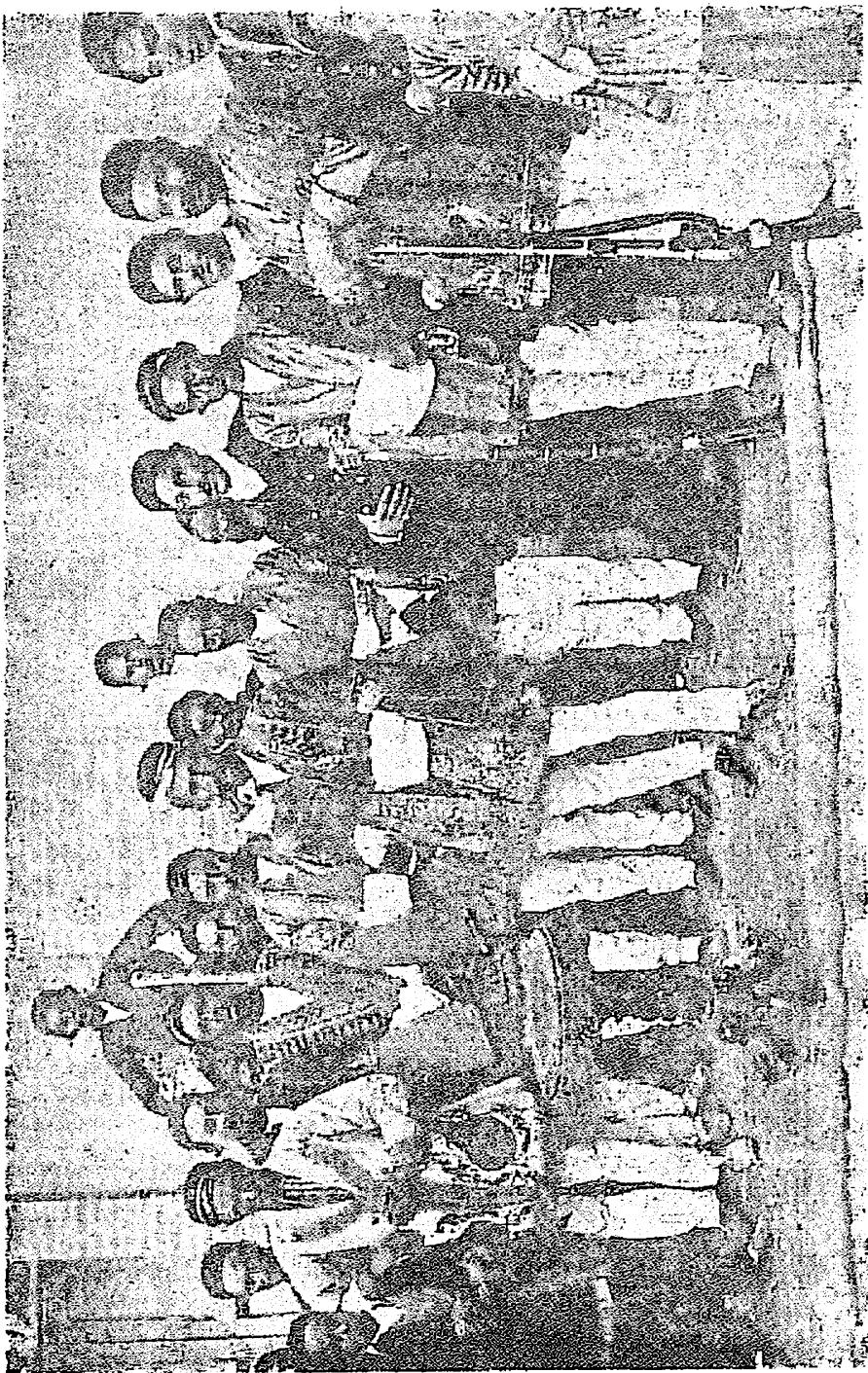
۱ - می‌گویند خرم آباد همان *Samba* قرون وسطی است و قصر آنرا دز سیاه می‌نامیده‌اند.

حاکم کنونی در عمارتی که در پائین همین صخره است اقامت دارد. رودخانه خرم آباد که بوسیله پل طولانی با پیست و هشت طاق از آن می گذرد از زیر آن جاری است. در ساحل دیگر رودخانه شهر اتابکان واقع شده است که از آن برجی آجری چهار گوش با کتیبه‌ای به خط نسخ سورخ ۱۱۲۳ میلادی یادگاری از آن عهد و زمان باقی مانده است. گروهی شامل ۰۰۴ نفر لر هر سال در فصل بهار بعنوان پادگانی محلی در اینجا استقرار می‌یابند. شرح وارفتگی و پیچارگی شهر جدید را بانو بی‌شایپ در کتاب خود نیک بیان کرده است.

پشتکوه - در پشتکوه که سرزمین طایفه فیلی است ما به ناحیه‌ای می‌رسیم که حائز اهمیت بیشتری است، از آن جهت که کمتر شناخته شده است. این منطقه شامل رشته‌های کوهستانی یا جلگه‌هایی در بین آنهاست که بصورت غیر قابل نفوذی از ساحل راست‌کرخه تا مرز عثمانی استداد دارد و آن منطقه‌ای است دور افتاده و غیر قابل رسوخ. بنا بر این حیرت انگیز نخواهد بود که بدانیم طوایف آن از هر جهت وضع و حال صحرافشینی دارند و رئیس آنها براستی خارج از حیطه اختیار حکومت مرکزی است، همان وضع و حالتی که واقعاً وجه امتیازی برای نام و لقبی است که او هنوز به عنوان والی پشتکوه حفظ کرده است.

راجع به لرهای تیره‌های فیلی که وی بر آنها حکومت دارد من فهرستی دریافت داشتم ، ولی اساسی را بقدرتی بد تحریر کرده‌اند که از انتشار آن سخت پرهیز دارم ، بخصوص از این جهت که به هیچ وجه نتوانستم این لیست را با نام‌هایی که رالینسن و لیارد نوشته‌اند تطبیق کنم . اما تاریخ و نسب نامه‌ای که از خانواده حکمران فعلی درج می‌کنم از حاکم منصوب دولت ایران مقیم ولایت مجاور کسب کرده‌ام که معتبر است .

رسالتی خان و عدالتی از رهای گیمی



تاریخ - در روزگار قدیم پیشکوه و پشتکوه و اراغی وسیع حوالی آن در دوره امارت اتابکان لرستان که سابقاً اشاره نمودم قلمرو متعددی تشکیل میداده اند. تنها شرح جامع راجع باین خاندان که آل خورشید نام داشته اند در شرفنامه مندرج است. این سلسله از سال ۱۱۰۵ میلادی تا اوایل قرن هفدهم حکومت کردند. مارکوپولو قلمرو ایشان را یکی از هشت امیرنشین ایران نام برده است.

از همان اوان کار لرها نام و نشان نا مطلوب غارتگری و راهزنی را که هنوز آثار آن کم و بیش دیده می شود راجع بخود شایع نمودند. منگوقآآن هنگامی که برادر خود هلاکوخان را به حکومت ایران فرستاد به او تاکید کرد که بمناسبت صدماتی که دسته های کرد و لر به مسافران جاده ها وارد می ساختند آنها را مورد مراقبت و سختگیری بیشتری قرار دهد.

تیمور بر علیه آنها لشکر کشید، زیرا که حتی از صدیه و آزار زوار حج دریغ نمی نمودند. وی بروجرد و خرم آباد را در سال ۱۳۸۶ تصرف کرد. آخرین امیر این خاندان شاهوردی خان میر ویرکنده نام داشت که چون منزلت و اقتدار بسیار فراهم ساخته بود سوء ظن شاه عباس را تحریک کرد، پس اورا دستگیر و نابود کردند. از آن پس عنوان اتابک هم منسوخ و بجای آن عنوان جدید والی لرستان به حسین خان^۱ نام که در دوره حکومت امیر مخلوع مقام برجسته ای احراز کرده بود اعطای شد.

راوی ایرانی بن حکایت می کرد که این حسین اصلاً عرب و از خانواده رویه^۲ اهل حوزه غربی دجله بود که با هموطنان خود نزاع و به لرستان مهاجرت کرده بود و با خانواده فیلی وصلت کرد، ولی سابقه کار هر چه باشد خانواده ای که به شرح بالا ارتقا یافته این شان و نقام را کما کان حفظ کرده است.

۱ - در آن موقع ایران چهار والی داشت که از مقام و حکومت نیمه مختاری یهره متند بودند : والی گرجستان، والی اردلان (کردستان) والی لرستان و والی حوزه (حوزستان)، از این چهار نفر فقط دو والی آخری هنوز باقی اند و سومی نیمه اختیاری دارد. ۲ - Rubaia

نسب نامه خانواده صاحب مقام لوهای فیلی

(پشتکوه)

حسین خان - (۱۶۰۰ میلادی) بوسیله
شاه عباس پس از شاهوری خان والی لرستان شد.

اعقاب او

حسین خان والی

اسماعیل خان والی

اسد خان والی

حسن خان والی (وفات ۱۸۴۰)

حیدر علی خان والی	احمد خان	علی خان والی
بعد از وفات پدر این سه برادر، قبیله ایشان تقسیم شد. علی خان ابتدا خود را والی خواند، ولی هنگامی که شاه حیدر علی خان را والی شناخت او فرار کرد.		

حسین قلی خان والی که
حکمران ایل قیلی است.
درجه امیر تومانی دارد و
۵۰ ساله است.

رضا قلی خان - ۲۸ سال
دارد و در حال حاضر سرتیپ
است.

جهانگردان انگلیسی - تا آنجا که من اطلاع دارم قبل از اینکه سروان گرنت کاشف بلوچستان و ستوان فوزرینگهام که از اعضای دسته‌ای از افسران دلیر جوان بودند که سرجان ملکم بمثابه پیش آهنگانی در سال ۱۸۱۰ به آن حدود فرمستاد هیچ جهانگرد انگلیسی یا حتی اروپائی به پشتکوه نرفته بود . گروه سبزبور بدست کلبعلى خان که از سرکرده‌های خانواده والی بود در خرم آباد کشته شدند و شرح آن ماجرا را سی‌سال بعد کسی که خود ناظر جریان امر بود برای لیارد تعریف کرد .

مسافر بعدی سرگرد رالینسن بود که در آن هنگام در قشون ایران خدمت می‌کرد . در سال ۱۸۳۶ با چند تن از نفرات نظامی ایران از منطقه طایفه فیلی عبور نمود . چند سال بعد هم لیارد کار او را دنبال کرد و نتیجه توأم با تجربیات و تحقیقات این دو نفر و یادداشت‌های بارن دویود ، دیبلمات روسی که در همان اوان سفر لیارد به این کار پرداخته بود از آن پس منابع اصلی معتبر راجع به این موضوع شده است . در دوره این حضرات حسن خان که پیری سالخورده بود مقام والی داشت و با دولت ایران پیوسته در کشمکش بود و با آنکه یک بار از کار افتاده بود توانست مقام خود را باز یابد و مراجعت کند ، وی تا سال وفاتش در ۱۸۴۰ تا حدی مستقل و مختار حکومت کرد . بعد از درگذشت او سه فرزندش برای جانشینی پدر با یکدیگر به نزاع برخاستند و سر انجام جوان ترین ایشان حیدر علی خان با عنایت همایونی جای پدر گرفت . نواده او حسینقلی خان در حال حاضر صاحب این مقام است . بنا بر این با شرحی در باره او من داستانم را راجع به طایفه فیلی لرستان به زمان حاضر سی‌رسانم .

حسینقلی خان والی پشتکوه - حسینقلی خان والی فعلی پشتکوه که راجع به خود او و فرزندش شمه‌ای در اینجا ذکر می‌شود رعیت ایرانی و در قشون ایران امیر تومان است ، با این حال تقریباً پیش از تبعه سلطان شاید به استثنای امیرقائمشی قرین استقلال دارد . اقامتگاه تاپستانی او بالا ده در دره‌ای دور و جدا افتاده

است که به آسانی قابل رسوخ نیست و با چند نفر نیک قابل دفاع است و آن در دامنه کوه بلندی بنام منشت کوه واقع است.

در این محل به سال ۱۸۸۸، سروان مونسل او را ملاقات و مشاهده کرد که والی در قلعه مکعبی مسکن دارد که سخت سنگریندی شده است و پیداست که آنجا را برای موضع دفاعی ساخته‌اند، ولی در داخل آن حیاط و اطاق با وسائل تجملی و اسباب اروپائی بوده است. افراد او در حدود ۲۰۰ نفر در چادرها و سایبانها مستقر بودند و لشکریانش مشتمل بر ۷۰۰ سوار و ۳۰۰ پیاده که با تفنگ‌هایی که از خاک عثمانی غارت شده بود مجهز بودند.

سرکار والی بندرت از مقر خود خارج و کمتر در حدود اختیار مقامات ایرانی واقع می‌شود و خودرا در معرض خطر قرار نمیدهد. وی خوش محضر است و قیافه‌ای جالب وریش درازی دارد که به او لقب والی ریش بزرگ داده است. اورا الفیلی هم می‌خوانند و بواسطه هیبت زیاد و رفتار با خشونتش ابو قداره لقب دارد و این صفت اخیر درباره او و طرز حکومتش نیک وارد است و سبب شده است که عده‌ای از اتباعش به خاک ترکیه فرار کنند و زیرستانش هم دوستش ندارند. با آنکه پنجاه و پنج ساله است از می‌گساري بسیار سخت شکسته می‌نماید.

فرزندش رضاقلی خان که ۲۷ سال دارد در قشون ایران سرتیب است و اورا مدتهی ظل‌السلطان گروگان پدرش در اصفهان نگاه داشته بود. جوانی خوش سیماست و شکارچی ماهری است و می‌گویند مثل پدرش ظالم و خشن نیست. هر وقت که سرکار والی و افرادش در صدد حرکتی برآیند مقصد خاک عثمانی است. اقامتگاه زمستانی او در حسینیه بردامنه پشتکوه در مقابل مرز ترکیه است، وی از راه کوت‌العماره با بغداد خرید و فروش می‌کند و به خاک عثمانی دستبرد می‌زند و این موضوع سبب دائمی اختلاف ایران و عثمانی است. دشمنان سر سخت او عربهای بنی لام می‌باشند که از اتباع ترکیه‌اند، شاید وی برجسته‌ترین سرکرده زنده مرزی است و می‌گویند قادر است ۳۰۰۰ سرباز بسیج کند.



حسىيئقلى خان ، والى « پشتکوه » و پسر

کوهها و رودخانه‌ها - ترکیب طبیعی جنوب غربی ایران که درسابق هم اشاره‌ای کرده بودم که با وضع طبیعی شمال شرقی خراسان بیشباخت نیست، درهیچ نقطه‌ای بیشتر از قرارگاههای کوهستانی طایفه فیلی لر مشهود نمی‌باشد. این رشته‌های کوهستانی به خط موازی از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده و شامل پیش آمدگی‌ها و صخره‌های سنگین سراسر پرتگاه است که غالباً از میان شیارها و تنگه‌های آن جویها و یا رودخانه‌ها باحدت تمام جاری است.

دره‌های باریکی که بین آنهاست گاهی به جلگه‌هائی باز می‌شود که آب سرشار و چراگاههای ممتاز دارد و گله‌داری و شبانی پیشة عمده و یگانه مایه دارائی طوایف صحرا نشین است که بدین وسیله برای شهرهای خرم‌آباد، بروجرد، کربمانشاه و همدان گوشت و ماست و کره فراهم می‌سازند.

در دامنه تپه‌ها درختانی از نوع بلوط کوتاه^۱ و بوته‌های کوهستانی است. از بلوط مازو می‌گیرند که از اقلام تجاری است. لرها به تن و ساقه این درختان چندان اعتنا ندارند و آنرا در هم شکسته به مصرف سوخت می‌رسانند و یا برای شهرهای مزبور زغال تهیه می‌کنند.

سرکار والی رمهای از قاطرهای ممتاز دارد که از راه ترکیه صادر می‌شود و می‌گویند در ایران بهترین نوع است. رود بزرگ لرستان شمالی کرخه و دراستان مرکزی آب دز و در لرستان جنوبی کارون است. این سه رود خویشاوند در حدود همدان سرچشمde دارند و در دشت کنگاور بهم می‌پیوندند و با نام گمامسیاب درجهت غربی تا حوالی بیستون جاری است. در اینجا رود دیناور از شمال به آن ملحق و این جريان بزرگ به طرف جنوب غربی و جنوب سیر می‌کند، سپس قره سو و آب چناره و کشegan و آب زال به آن پیوسته، رودخانه از میان رشته‌های باشکوه کوه زاگرس عبور و در ده میلی دزفول تل‌های عظیم شوش (سوزا) را طوف نموده

۱ - چنگل بلوط از کردستان در شمال تاحدود شیراز در جنوب امتداد می‌یابد، بین بروجرد و دزفول نواحی چنگلی از ۱۱۰ تا ۱۲۰ میل عرض دارد. بین شوشتر و اصفهان عرض آن قدری هم بیشتر است.

و به باتلافهای حویزه (دشت میشان) فرو می ریزد . در سابق از کرخه دوشاخه به دجله جاری بوده یکی از راه‌الخود در عماره و دیگری در پائین کرناه به شط العرب می‌رفته ، این شعبه‌ها فعلاً خشک است.

صفات و زندگی آنها - با آنکه سرکار والی اختیاراتی دارد که قابل دخالت نیست باز مسئول جمع آوری عواید ثابت سالانه است که باید وصول کند و به دولت تحويل بدهد . این عواید بوسیله سران متعدد تیره‌ها و خانواده‌ها بنابر-میزان تقریبی سرانه چادرها و یا مقدار احشام هر طایفه و تیره دریافت می‌شود . زیر دستان والی شهرت نیکی ندارند و این دراصل ارشی است ، اما درباره غارتگری بخصوص ایل سگوند که از طوایف باحیلان‌اند ، این شهرت بد دوچندان شده است . پنجاه سال پیش این عناصر راهزن و باغی بودند و به اتفاق دیرک‌وند‌ها که قبل از اشاره کردم هنوز اسباب داشتند و هراس در جاده‌های کاروانی اند .

سرهنگ بل در سال ۱۸۸۴ باعده‌ای از ایشان سفر کرد و رئیس این دسته حاجی علی خان نام سعی کرد سال این سرکار مسافر را سرقた و بد نامی ایل خود را ثابت کند . با وجود این پیش آمد سرهنگ بل روی هم‌رفته عقیده مساعدی نسبت به لرها پیدا کرده بود . وی انضباط و فرمانبرداری آنها را در زندگی چادر-نشینی ستود و عادات بی تکلف و خالی از افراط ایشان و سادگی طبیعی آنها را تحسین نمود . این افراد به آواز خواندن و خوش بودن علاقه وافر دارند ، از این رو تمايلات سرکشی و دزدی آنها شاید ناشی از رویه عناد آمیز و سیاست ناپسندیده دولت است که آنها را ناگزیر به این راه انداخته و یا از اثرات این است که ایشان آزاد به دنیا آمده و بی قید و بند بزرگ شده‌اند و گرنده علت نهادی غیرقابل اصلاحی نباید در میان باشد .

فیلی‌ها از بختیاری‌ها که در حوزه جنوبی ترند و قدکوتاه‌تری دارند و جامه-های خوش رنگ می‌پوشند بوده و تعدد زوجات بین آنها رواج دارد و تعداد زنان هم بسته به پول و تمکن جناب ارباب است ، چنانکه میزان سرهنگ بل رقم جالب توجه

بیست و پنج زن داشته است. مذهب آنها درست معلوم نیست، اکثریت باشیعه است، ولی به پیغمبر و کتاب آسمانی او توجهی ندارند. ایشان پیرهای مختص به خود دارند و پیزار آنها را مقدس سی شمارند، از جمله آنها بابا بزرگ است که در سرزمین خود آنها مدفون سی باشد.

آناری از آداب کیش یهودیان در میان ایشان مشهود افتاده است که به این مناسبت بعضی از نویسندهای خوش باور به این خیال افتاده‌اند که شاید بین آنها و قوم سرگردان نسبت و ارتباطی در میان بوده است. از نرقه علی‌اللهی نیز در میان ایشان دیده می‌شود. آنها مثل همه طوایف بادیه نشین بی حجاب‌اند و در عنفوان جوانی نیک شاداب، اما درست درسن و سالی که زن غربی زیبا و دلپذیر است، زنهای لر پاک از رونق و حال محروم‌اند. لباس آنها بی‌قواره و گشاد است بدون اینکه شاید زیر پوشی داشته باشند، آنها زندگی مشقت پاری دارند.

مراقبت و دوشیدن شیر از گاو و گوسفند با ایشان است، مامت را در تیسه خشک می‌کنند و از شیر کره می‌گیرند و در نصب و پیاده کردن چادرها کمک می‌نمایند و فرش می‌بافند و با پوست بز چادر می‌سازند و این چادرها به اندازه و اقسام مختلف است که بوسیله فرش یا دکل به قسمت زنان و آشپزخانه و طویله و یا دیوانخانه بزرگ تقسیم‌می‌گردد. دردهات که زندگی مستقر دارند آلونک گلی یا از چوب ویرگ به جای چادر استعمال می‌شود. مردها نیز زندگانی آسانی ندارند، اما از آسایش بیشتری برخوردارند، کشت و کار می‌کنند و خرمن می‌کوبند و به قطع اشجار می‌پردازنند و اگر فرصتی هم پیش آید درزی و دعوا کار ایشان است و یا جلو چادر با حالتی خوش و بی‌غم چیق و قلیان می‌کشند.

بختیاری‌ها - بعد از داستان طایفه فیلی اینک بشرح حال لرها بختیاری^۱

۱ - در اصطلاح محلی اخیراً کلته بختیاری را به مظور نسبت «مکانی بکار برده‌اند، نه دلالت قوم و نژادی. سادات مسلمان و حتی ارامنه‌ای که در منطقه بختیاری سکونت دارند خود را به همین نام می‌خوانند و حال آنکه ایشان از اختیار کردن عنوان لر سخت پرهیز دارند. از قرار معلوم عنوان بختیاری اصلاً به ساکنان نواحی واقع در شرق کوه‌رنگ یعنی جلگه‌های کارون علیاً و شانجه‌های آن اخلاق می‌شود و سایرین که در سمت غربی یعنی حدود خوزستان ساکن‌اند عموماً لر خوانده می‌شوند.

می پردازم. گفتم راجع به ایشان مختصر و کوتاه نیست، بلکه جالب توجه و تازه است. همین بیست و پنج سال پیش آقای واتسن در کتاب تاریخ ایران خود نوشته بود. «از نژاد و سرزمین اصلی آنها اطلاعی در دست نیست» غیر از نوشهای فاصلانه رالینسن ولیارد و بخصوص انتشار کتاب بسیار جالب نویسنده ثانوی بنام: «ماجراهای نخستین» و کتاب بارن دویوود، من اثر دیگری را در باب ایران مگر در کتابهای ممتاز بانو بیشاپ که به تازگی منتشر شده است سراغ ندارم که راجع به تاریخ یا خصایص قومی آنها حاوی شرح کافی باشد. بنابر این من در اینجا، به اتنکای استقبال و اغماض خوانندگان خویش خواهم کوشید که شاید بازترین فصل خالی و ناقص دانش خودمان را در باره تاریخ ایران کامل کنم.

سرزمین آنها - مسکن بختیاریها رشته های کوهستانی واقع درین منطقه لر های فیلی و دشت های رسوی است که تا حدود خلیج فارس کشیده می شود به عبارت دیگر میان دو ردیف در امتداد رشته های کوهستانی از شمال غربی به جنوب شرقی یعنی از حدود بروجرد تا حوالی اصفهان در طرف شمال و از دزفول و شوشتر تا نواحی راه رمز و بهبهان در سمت جنوب واقع است. سرزمینی را که در میان این حدود واقع شده است می توان به دو بخش تقسیم نمود: یکی رشته های مرتفع جبال از ۸۰۰ تا ۱۲۰۰ پا ارتفاع با قله هائی که تا ۱۳۰۰ پا از سطح دریاست، سرچشم رو دخانه های بزرگی است از جمله آب دز در شمال و کارون و زندرود و شاخه های آنها در جنوب شرقی و جلگه هائی که در فواصل بین این رو دخانه ها واقع است که بطور متوسط از ۶۰۰ تا ۸۰۰ پا ارتفاع دارند.

این است سرزمین واقعی بختیاری، در اینجا صحنه ای است که همه قسم

۱ - یعنی رود زنده، اما من اطمینان ندارم که این معنی واقعی آن باشد. نویسنده گان قدیم ایرانی زنده رود به معنی رود بزرگ نوشته اند که بعداً زاینده رود شده است که در دیوان حافظ نیز بکار رفته است: «اگر چه زنده رود آب حیات است، ولی شیرازما از اصفهان به» بعضی از نویسنده گان هم زرین رود نوشته اند که نام یکی از شبهه های آن است. نامی که فعلاً معمول است زاینده رود است یعنی افزاینده که شرح آن در جهان نمای حاجی خلیفه آمده است، یعنی رودی که همی زاید و اگر سد و مانع در مسیر آن پیش آید باز با حدت اصلی چریان می یابد.

منظمه عظمت طبیعت را با هم دارد، مانند پر تگاههای پریرف، تپه‌های سخت و ناهموار، دریاچه‌های کوهستانی، سیلابهای سهیب و دره‌های عمیق که مراکز سیلaci یا اقامتگاه تا پستانی ایلات است. در این حدود و سامان کشت و زرع محدود است مردم فقیرند و گله‌داری یگانه وسیله تأمین معاش آنهاست.

در زمستان برف سنگین می‌بارد و راهها از هرسو بسته و ارتباط با جهان خارج قطع می‌شود. سپس دشت و دمن و جلگه‌های کوهستانی است واراضی سرتق از ۶۰۰۰ تا ۶۰۰۰ پا و شیب‌های ملایمی به طرف رشته‌های رفیع است. این نواحی پست و پائین یا سراسر سال محل سکونت است یا در فصل زمستان پناهگاه افراد چادر نشین. در آنجا آب فراوان و زمین حاصلخیز است

در شمال شرقی در حوالی بروجرد ناحیه سیلخور است. از بروجرد تا اصفهان نیز دشتی واقع است با ۲۰۰ میل طول و از ۴ تا ۵ میل عرض که شامل ناحیه فریدن می‌شود. در این ناحیه چندین خانوار گرجی و ارمنی دسته اول مسلمان و عده دوم مسیحی‌اند و می‌گویند که شاه عباس اجداد آنها را در سال ۱۶۱۴-۱۵ به این حدود کوچ داده است.

در جنوب شرقی این دشت در جانب اصفهان ناحیه چهار محال است که آنجا هم سکنه ارمنی دارد و ایشان در قلمرو بختیاریها با آرامش و صفا زندگی می‌کنند^۱. در جنوب رشته اصلی جلگه‌های بلند مشابه مال امیر و قلعه تول هست که ناحیه دلپذیری است و برای زندگی بادیه نشینی نیک متناسب است و در فصول مختلف سال سکنه آن آسان می‌توانند اقامتگاه خود را از محلی با ۳۰۰۰ پا ارتفاع به نقاط ۱۲۰۰۰ پا تغییر بدهند. در دامنه‌های این حدود بیشتر از هر نقطه دیگر ایران غیر از سواحل بحر خزر درخت و چوب فراوان است.

۱ - هر دهکده کلیسا‌ای خاص دارد که بنای گلی بدون هیچ گونه آرایش خارجی است، اما درون آن کم و بیش آراسته است. پیوستگی سالمت آمیز ارامنه و بختیاری‌ها در این نواحی ایران سخت مباین با زندگانی خوفناک و معنی نسطوریها در جوار کرده است که شرح آنرا در فصلی راجع به ولایات شمال غربی ایران خوانده‌اید.

قبایل بختیاری (۱۸۳۶-۱۸۹۰)

I - هفت لنگ

در سال ۱۸۹۰	مؤلف ۱۸۸۹	لی پارد ۱۸۴۴	دوبود ۱۸۴۱	رالینس ۱۸۳۶
-	-	اولاکی	-	اولاکی
-	مال احمدی	مال احمدی	-	مال احمدی
بهداروند	بختیاری وند	بیداروند	بختیاری وند	بختیاری وند
دوراکی	دوراکی	دوراکی	دوراکی	دوراکی
-	-	سلاک	زلاغی	سلاکی
بادی	بادی	-	بادی	-
-	-	-	سما وند	-
-	-	-	لاک	-
-	-	-	اشتراکی	-
-	راگی پاریگی ^۱	(شاخه فرعی)	(شاخه فرعی)	(شاخه فرعی)
دیناروی	دینارونی	دینارونی	دینارونی	دینارونی

شاخه‌های فرعی قبیله‌های بالا

علای وند بلی بند مشمردوزی	الله-اد-دینوند بلی وند محمودشاه سردوزی	علی لادی وند بلی وند مشمردوزی تکی اوشنائی گاندانائی ماکوم جری	بختیاری وند
---------------------------------	--	---	-------------

۱ - شاخه‌های ربگی پا راگی - مال مالی - برجنوی - طهماسب خانی - شمنی - ناظرگمار - سالی راچین - سر جونی حسن خانی - مزملا - شفرخانی - ملاحاجی خسرو .

بقیه شاخه های فرعی قبیله ها

رکی	قالی انور اکاشا غلا احمد محمدی رباتی			بابدی
(شاخه های طبقه بندی شده هفت نگ)	(شاخه های طبقه بندی شده هفت نگ)			دینارونی باوی
اوراک	اوراک	بوواشی	باوی	اوراک
سالو	شیاهانو	اورک	اوراک	سالو
علمحمدی	علیمحمدی	علیمحمدی	بوگردی - (گولگیری)	علیمحمدی
لاجمی اوراک	لجمیر اورک	لجمی اورک		لاجمی
سرکولی	سرکولی	مرکولو	سرکولو	سرکولی
غروئی	کروئی	سهید	گرووی	غروئی
	نوروزی	شیخ علی وند	نوروزی	
	کورکور	کرخور		
	تاه			
بوروی	باقیزی			

بقیه شاخه های فرعی قبیله ها

اسمکی نیوآبلی اسکندرخان	کیارسی لر سوئجزی	کیورزی علی جمالی لروزنی ماسپتان عقیلی جیوران سهراب مونجرزی شیخ دینوشی گشتول برامالی			
راراس فوند روزند		زارازوند حسین وند	راس وند امی وند بودی	دروگی	
بابا الحمدی		بابا الحمدی	با همدی با قی		
ساری گاندالی		سری کاندالی	ماری خواندالی مالمادی برجوی سلچین		
زلانگی عرب		شهی جهوی	شینی		

II - جهار لنگ

سال ۱۸۹۰	مؤلف ۸۸۸۱	کیو تاری (۲)	محمود صالح سالکوفی (۲)	ز الاغنی فولاد وند پولاد وند عبدل وند اوشاک	تیره های سی و نه آبدال وند بوسک بیانش اکس بوی عیسی وند بلسانی بنی جلوی شرف وند سرچه کوفنی (تایان آنها) جانیکی گرمسیر جانیکی سرد سیر	دوبود ۱۴۷۱	دالینس ۱۳۶۱	کونورسی سرومنی محمد صالح سالکوفی (که جزو موقوفی (که جزو هفت لنگ هستند)
								تیره های سی و نه آبدال وند بوسک بیانش اکس بوی عیسی وند بلسانی بنی جلوی شرف وند سرچه کوفنی (تایان آنها) جانیکی گرمسیر جانیکی سرد سیر
								تیره های فرعی فولاد وند سماکی عیسی وند بلسانی وند جبلوی تیلادر وند بیانکوه خان جمالی کاروند جانیکی ها

درختان بلوط، زبان گنجشگ، گردو، چنار، تبریزی، نارون، بادام، بید، افرا، انجیر و حشی در کوههای بختیاری یافته شده است. هر سال هنگام تابستان هر طایفه و تیره به جای مخصوص خود که نشانه دارد وارد می شوند و موقع عزیمت سنگش سفید علامت تیره و دسته را باقی می گذارند و برخلاف قاعده ایلی است که آن نشانه‌ها را بردارند و یا تجاوزی پیش آرند. ایلات قبل از اینکه در فصل پائیز از بیلاق بر گردند بذر را در جاهای حاصلخیز می کارند و در موقع بازگشت بهاری می برابر بذر حاصل می رنج بدست می آورند.

تاریخ ایشان - تاریخ این سرزمین واهالی جالب توجه آن چه بوده است؟ راجع به اصل وریشه سرزمین ایشان اشاره‌ای کرده بودم. از روزگاران قدیم در باره این سرزمین خوانده‌ایم که ناحیه‌ای بی تمدن و دور از دسترسی انسان بوده و طوایف عجیب و مهیبی در آنجا می زیسته‌اند. ایشان پایه قدرت مادها و پارسیان بودند و در مقابل اسکندرنیک استقامت نمودند و سبب تحریک انتیوکوس روی شده بودند. تازیان پیشتر از عهده سرکوبی ایشان بر نیامده‌اند. بین قرنها دوازدهم و چهاردهم (۱۱۰۰-۱۴۰۰ میلادی) خاندان مقتدر مسلمان بنام فضلویه بر سرزمین بختیاری از اصفهان تا شوشتر با عنوان اتابکان حکومت کردند. استحکامات آنها در ارتفاعات غیر قابل نفوذ مونگشت و مقر زمستانی ایشان در ایدج نزدیک مال امیر بوده، این بوطه سیاح مرآکشی در سال ۱۳۳۰ از قلمرو آنها عبور و از حکومت ستوده ایشان بشرح ذیل تعریف کرده است :

« سپس (یعنی بعد از ترک کردن شوشتار) سه روز در کوهستانها سیر و سفر کردم و در همه منزلهای سفر حجرهای با خواراک برای آسایش مسافران آماده بود، بعد به شهر ایدج رسیدم که مقر سلطان اتابک افراسیاب است اینجا را لرستان می خوانند.

همه جا کوهستان بلند است و از بیان صخره‌ها راه ساخته‌اند از یک سر تا سوی دیگر در هفده روز پیموده می‌شود و عرض این سر زمین را در ده روز می‌توان پیمود. سلطان آنجا برای پادشاه عراق هدایا می‌فرستد و گاهی به دیدار او می‌رود. در هر یک از ایستگاه‌های این خطه صخره‌هائی برای اهل تحقیق و اهل دین و مسافرین آماده است و هر که آنجا وارد شود نان و گوشت و شیرینی مهیا است. من ده روز در این سر زمین کوهستانی سیر کردم ده تن روحانی نیز با من بودند و پس از انجام سفر ده روزه در قلمرو سلطان به ملک اصفهان وارد شدیم. سه قرن بعد مشهودات شاردن را در اختیار داریم و قول او تا امروز هم کاملاً صادق و دال بر این است که در جاهای دور افتاده سیر زمان چه اندازه بطی است:

«سردمی که در لرستان ماسکن اند به خانه و بناهیچ علاقه‌ای ندارند و در محل ثابتی زندگی نمی‌کنند، بلکه صحرراً نشین اند. کار عمده آنها گله‌داری است و به حد وفور احشام دارند، خانی بر آنها حاکم است که پادشاه ایران تعیین می‌کند، ولی از بین خودشان انتخاب می‌شود. اکثر ایشان از یک قوم و تبارند. فرزند جانشین پدر می‌شود، از این رو هنوز در نزد آنها شبیه از آزادی هست، اما خراج و عشریه می‌دهند. این ولایت گاو و گوسفند اصفهان و توابع را تأمین می‌کند و به همین دلیل است که حاکم ایشان در این نواحی احترام فراوان دارد.»

در دوره انجطاط سلسله صفوی، کروزینسکی نیز از تغییر نایافتن امور در ایران صحبت به میان آورده است و در آنجائی که از سیاست تفرقه و نفاق که بین لرها و بختیاری‌ها مجراست صحبت داشته است که رسم و کاری است که از عهد شاه عباس به یادگار مانده است. این شهریار در هو شهرو دیار دسته هائی رقیب

۱ - بدون شک اشاره به راه سنگ فرش معروف به جاده اتابک یاراه سلطانی است که از شورش شروع می‌شود و از جبال بختیاری می‌گذرد و به اصفهان می‌رسد. آثار این راه بزرگ هنوز در کرانه کارون در چلگه مرتفع شوش و بر کوهستان بالای مال امیر دیده می‌شود و به احتیال قوی اتابکان نساخته بودند و خیلی محتمل است که از دوره ساسانیان و یا حتی عهد هخامنشیان باشد. دو بود اشتباه آنرا همان راه نردیانی می‌شمارد که لشکریان اسکندر عبور کردند و آنرا ساخته پادشاه ایلام دانست که در تورات هم ذکر آن آمده است و منظور کتل‌های فارس بوده.

یکدیگر ترتیب می داده است تا دستگاه سلطنت مصون تر باشد. از این رو حیرت انگیز نیست که در کتاب هانوای می خوانیم : هنگامی که افغانها در سال ۱۷۲۲ به حدود اصفهان رسیدند با آنکه قاسم خان بختیاری ۱۲۰۰ نفریه میدان نبرد آورده بود باز بدست مهاجمین شکست یافتند.

در همان اوان بود که پاشای عثمانی از موصل در صدد برآمد که بواسطه رواج هرج و مرج در ایران ناحیه بختیاری را تصرف کند. هر چند که وی به انجام این خیال توفيق یافت، اما پیروزی او با دوام تر از کار فاتحان قبلی نبود و ناچار شد عقب نشینی کند.

نادر شاه نیز به همین آزمایش پرداخت. بر آنها غلبه کرد، ولی نتوانست ایشان را بیچاره کند. وی سعی نمود عده زیادی از افراد این ایل را در خراسان مقیم سازد، اما ایشان با تلاش و سبازره به منطقه خود باز آمدند.

نادر از روی حسن تدبیر مقدار کثیری از بختیاریها را در لشکر خود وارد کرد که در جنگ های هرات و قندهار رشادت بسیار نمودند. بعد از مرگ نادر در سال ۱۷۴۹ چند صباحی قدرت شاهی در دست یکی از سرداران بختیاری افتاد. رشیدخان که از خاندان حکمران بختیاری و در آن موقع در اصفهان بود مقداری از جواهرات را برداشت و به مقر کوهستانی طایفه خود فرار کرد و به اتفاق برادر ارشد خود علیمردان خان در رأس سپاهیان لر بازگشت، اصفهان را گرفت و برادر زاده شاه سلطان حسین را بنام شاه اسماعیل سوم اسماً پادشاه کردند.

کریم خان زند عنوان وکیل یا وزیر یافت، اما اختیارات در دست نایب. السلطنه علیمردان خان بود که فرمانده و صاحب اختیار سپاه بود. نزاعی که خواه و ناخواه پیش آمد در سال ۱۷۵۱، به قتل سردار پیر بختیاری منجر گردید، سپس در همان قرن آقامحمد خان که در صدد استحکام پایه قدرت و کار خود بود در سال ۱۷۸۰ بر ضد این مردم دلاور کوهستانی لشکر کشید، اما پیشرفت او از نادرشاه پیشتر نبود و در حقیقت مدت سلطنت خود عاقلانه از مزاحمت بختیاری ها چشم پوشید.

در اوایل این قرن اسدخان از تیره هفت لنگ بر علیه دولت ایران سرکشی نمود و تا حدود تهران هم پیش رفت و همینکه به تعاقب او برخاستند به قلعه غیر قابل نفوذ خود در در نزدیک شوستر پناه جست و سرانجام به محمد علی-بیزرا فرزند فتحعلی شاه تسلیم شد و با دولت صلح کرد. در این موقع (۱۸۱۰) سوریه نوشته است که ایل بختیاری ۰۰۰۰۰ خانوارند که نظریه ای پسیار مبالغه آمیز بوده است. چندی بعد هنگامی که افسران انگلیسی به ایران آمدند تاسربازان ایرانی را تعليم نظامی بدند، لشکری ۳۰۰۰ نفری از افراد بختیاری تشکیل و به فرماندهی سرگرد هارت واگذار شد، وی ایشان را نفراتی مرتب وقابل اداره و تعليم یافت. سپس دوهose فرانسوی نیز فرماندهی عده دیگری از ایشان را بر عهده گرفت.

سرهنگ استیورت و بانو شیل داستان شنیدنی راجع به یک افسر انگلیسی تقل کرده‌اند که در حدود سال ۱۸۳۰ بدست راهزنان بختیاری اسیر افتاده بود با آنها مأنوس شد و در همانجا زنی گرفت و نام درویشعلی بر خود نهاد و به دین اسلام درآمد. بعد از سدتی چون از زندگانی ایلی و آن بانو خسته شد او را با الاغی معاوضه و تا طرابوزان سفو کرد ویا کشتی راه وطن خویش پیش گرفت و از فروش الاغ هم چند شیلینگی کاسبی کرد. بانو شیل می نویسد که این مرد یاداشتهایی از سرگذشت خود تهیه کرده بود که اگر صحیح باشد جای تأسف است که آن دفتر بدست دیگران نیفتاده است.

چهارلنگ - اینک باز به دوره‌ای می‌رسیم که یکی از افسران بختیاری در اثر ابهت و قدرتی که فراهم ساخته است دچار قhero غضب حکومت مرکزی واقع می شود و دولت ایران عزم می‌کند که اساس اقتدار خود را در منطقه کوهستانی لرستان استوار مسازد و درست دره‌های موقع است که تصادفاً سر. اچ. لیارد در آن حدود بوده است و با سبکی روشن و سزاوار تحسین برای نخستین بار برگی از تاریخ و زندگی طایفه بختیاری را به رشته تحریر می‌کشد.

دو تیره عمدۀ این طایفه از دیرباز هفت لنگ و چهارلنگ بودند. بنابر روایت شایعی که در میان خود این طایفه نیز رواج دارد این قوم اصلاً از حدود شام به ریاست سرکردۀ واحدی به این منطقه آمده‌اند و یکی از بازماندگان او هنگام مرگ دو خانواده یکی شامل هفت و دیگری چهار پسر باقی گذاشت و کشمکش و رقابت این دو دسته از آن پس در احراز مقام سروی دوام یافته است.

بنا بر شرح دیگر ارقام هفت و چهار مشعر بر میزان مدد و یاری بوده است که ایشان از سابق در کار دولت می‌کرده‌اند. دسته هفت لنگ که حقیرتر و بیشتر صحرانشین بودند یک هفتم دارائی خود خراج می‌دادند و چهارلنگ‌ها که صاحب دهات و زراعت بودند یک چهارم می‌پرداخته‌اند. حقیقت امر هر چه باشد از همان زمان قدیم دشمنی عظیمی بین دو تیره پدید آورده است و از موجبات آن یکی هم این بود که درین رفت و آمد به یلاق و قشلاق از حدود یکدیگر عبور و با هم اختلاف و تصادم پیدا می‌کردند.

بین سالهای ۱۸۳۰-۴۰ محمد تقی خان نام از طایفۀ کونورزی تیره چهارلنگ که به رشید خان برادر علیمردان خان نسب می‌رسانید بواسطه قدرت و کفايت خود در میان ایل بختیاری مقام سروی یافت. او ابتدا رئیس ناحیه و طایفۀ خود شد و سپس به سرکردگی جانیکی (جوانکی) گرمییر رسید که واحد ایلی بزرگی است که بنابر سابقه شامل سرکردگی همه چهارلنگ بود.

در بحبوۀ قدرتش هفتلنگ‌ها و طایفۀ فیلی و لرها کوه‌کیلویه نیز فرماندهی اورا پذیرفتند. این همان سرداری است که محمد شاه که به فتح ویروزی نظامی علاقه بسیار داشت در صدد سرکوبی او برآمد و لیارد شرح حال مستاز و ماجراهای گرفتاری‌های او را بایانی شیوا بازگفته است.

محمد تقی خان - محمد تقی خان از آن قبیل افرادی بود که با کار و وجود خود نشان داده بود که معیط ایلی و زندگانی صحرائی نیز قادر است که افکار و همای عالی در زمینه سیاستمداری یامردانگی پژوهش دهد. او که جنگاور

دلیر و خداوند شمشیر و تیرانداز ماهر و سوارکاری ممتاز بود، در زندگی خصوصی رسم و عادت پرهیزکاری و در خدمت و کار مردم شعار مهربانی و انسانی داشت. در نظریات سیاسی خود اهل اعتدال و آزادی بود، از شایستگی بهرگاه کافی و رفتار و منش بزرگواری داشت، سرکردهای نمونه و غایت مطلوب جهان ایلی بود.

تدبیرات او بسیار عالی‌تر از آن بود که از محیط قویی وی انتظار می‌رفت. آفت راهزنی را منسوخ کرد، افراد ایل را به استقرار و کشت و زرع تشویق نمود و بر میزان کلی به امور آبادانی و عمرانی پرداخت. از تجارت حمایت کرد و پیشنهادهای لیارد را در باره بسط داد و ستد با انگلستان به حسن قبول تلقی نمود. نفرات ایل که وی بر آنها با عدالت و مدارا حکومت و عواید عادلانه دریافت می‌کرد نسبت به او احترام بسیار می‌نمودند و قدائی او بودند.

حکم مرگ و زندگی افراد در ید اختیار او بود و می‌توانست ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفر مرد جنگی که ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ تن ایشان سوار بودند آماده کند. علاوه بر حکومت ایل و طایفه خود شوستر را هم اداره می‌کرد و در دزفول نفوذ بسیار داشت. وی رامهرمز را از والی فارس اجاره کرده بود و دو بار تا بهبهان پیش رفت و یک دفعه نیز هویزه را تابع خود ساخت و شیخ کعب را از فلاحیه بیرون کرد.

در سال ۱۸۳۶ دولت ایران لشکریانی به سرکوبی او فرستاد که رالینسن هم از افسران آن بود. وی تسليم شد، ولی باز شاه از قدرت او نگران می‌نمود و به ثروت و مال او چشم دوخته بود. پس بار دیگر در سال ۱۸۴۱ او را یاغی خواندند و لشکری با فرماندهی منوچهرخان معتمدالدوله که در حکومت اصفهان از جهات سختگیری و صلابت، نام و شهرت پیدا کرده بود در ۱۸۴۱ برای قلع و قمع او مأمور شد. داستان این زدو خورد را لیارد شرح داده است و نیک حاکی از نحوه کار و پیکار ایرانیان در یک جنگ داخلی است.

در آن‌گیرو دار خانواده‌اش گرفتار شدند و خود او نزد شیخ کعب طایفه

تغیر، پناه جست، ولی با سوگند قرآن که از جانش در گذرند ترغیب شد که به معتمد تسلیم شود. این لشکرکشی نتیجه مطلوب داد، چون سردار دستگیر شد و باقید زنجیر او را روانه پایتخت کردند، تا به سال ۱۸۵۱ که در زندان وفات یافت.

برادران و فرزندانش سرنوشت همانندی داشتند. با از بین رفتن محمد تقی خان کار طایفه چهار لنگ زار شد و دیگر روزگار سابق پیش نیامد، بعضی از افراد او قلعه تول را که مرکز سردار بود در تصرف خود نگاه داشته‌اند. در اینجا عکسی از آن قلعه و ساختار آنکه در سال ۱۸۹۰^۱ وجود داشته چاپ شده است.

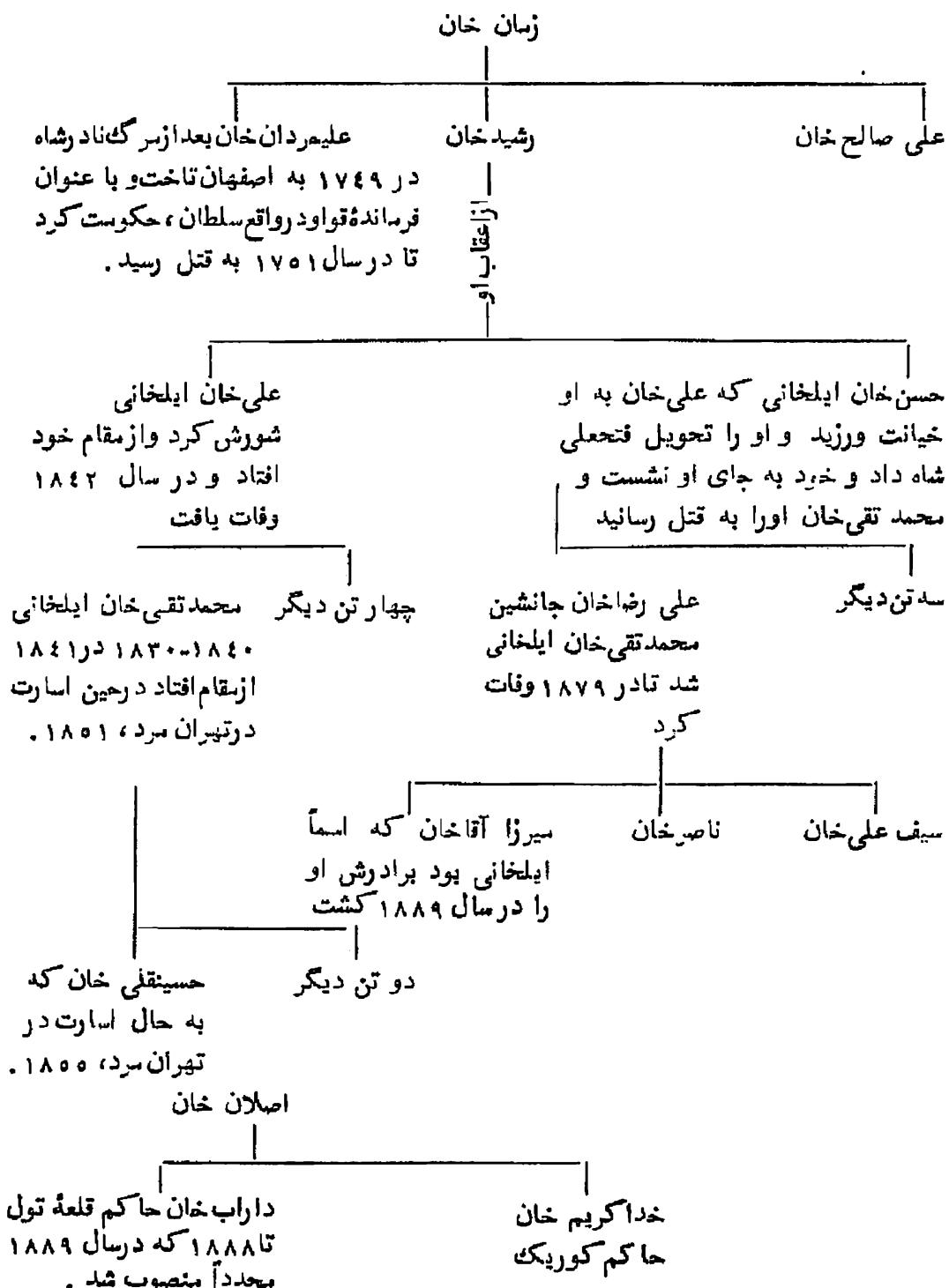


قلعه تول

رئيس کنونی این طایفه چراغعلی خان است که با دختر ایلخانی هفت‌لنگ ازدواج کرده است، بنابراین داماد اسفندیار خان ایل ییگی فعلی است. نسب نامه ایلخانی را که از منابع متعدد فراهم شده است در اینجا ضمیمه کرده‌ام.

۱ - قلعه تول ساختمان بزرگی از گل و آجر است بر تپه‌ای که در حدود ۱۰۰ پارتفاون دارد در هشتاد میلی متری شوستر در دشتی واقع شده است. این قلعه یک بنای مکعب با پنج برج و قسمت درونی آن دارای دوسوطه جداگانه است، گنجایش پادگان نیرومندی را دارد. دهکده‌ای با آلوتزک‌های گلی در پای تپه است و چادرهای سیاه در جلو آن دیده می‌شود.

خانواده صاحب مقام چهارلنجک (کونورزی)



تیره‌های فرعی قبایل چهارلنگ

سمائی	محمد جعفری پاپا جعفری حسین صوفی عشر وند خارگول بوری وند تمیلی غریب وند قالی وند سادانا - کاکلی	دوبود پوزبوردی ها را جزو هفت لنگ آورده است .	کنورمی محمد جعفری پوسیناه کول آری وند ارکول برون بوربرون آسیا سفتی شیخ تسبی کری وند استاگی
	سوزاوی هارونی اریناهی (چهار؟) سعادت شاه قطب الدین سعادت بروان علی پوران دو دانگه شیخ کارکون شولا لیوان کوتالی اماره	موسوی هورنی بازارا جانگائی سوسی وند	محمود صالح بجول بهمنی شیرازی ایماری

باقیه تیره های فرعی قبایل چهار لنگ

	دوپیستی سیرلاک چواه چرم سکدی کیماسی سیاسی تفرقه فاهدار سعادت سعید سعادت صالح اوتاه	دلویسی سلکت چیواه چرم مدوان قیساس شیازی البوشی غزه بروگونی مدیوار سوری یال سوادکو غلام عیوضی آسا خلیل اوسامی تروفنی	
سکاوند مویابون زنگنه گالگیری (که دوبود جزو دینارونی ذکر کرده است).		ماکیاوند موم بنی بول واژی - (یعنی - ابوالعباسی) زنگنه	سکاوندی موم بنی بول ویسی شاخه دای فرعی هند زنگنه

هفت لنگ - با از بین رفتن رئیس ایل چهار لنگ نوبت سروری طایفة هفت لنگ فرا رسیده که از آن پس همواره بی معارض دوام یافته است. جعفر قلی خان را که قبل از نامش به میان آمد، معتمدالدوله، ایلخانی برگزید که با وجود سابقه بدی که او داشت این مقام رهبری دور از انتظار بشمار می رفت. چون برای آنکه به این مقام بر سر چهارده تن از منسویان خود و حتی برادرش را به دیار عدم فرمستاد و مانند پدر خود در موقعی که با دولت ایران کشمکش داشت - خود او نیز زود به همین راه افتاد - به پناهگاه غیرقابل نفوذ خود در دز رفت و با آنکه محاصره اش کرده بودند لطمه ای به وضع او نرسید. سپس وی فرار را بر قرار ترجیح داد و کلبلی خان از طایفة دور کی که قلعه مستحکم معروفی داشت جانشین او گردید، اما در حدود سال ۱۸۵۰ پسر جعفر قلی خان به نام حسینقلی خان در میان ایل و طایفه نفوذ فراوان بدمت آورد. کلبلی خان را کشت و بر همه برتری یافت و این وضع وحال بدون مبارزه و معارض تامی سال دوام داشت و جانشین برازندهٔ قهرمان و حامی لیارد گردید.

حسینقلی خان وجود و اخلاق نیک ممتاز داشت و باقدرت تمام برهمهٔ پیروان خود حکومت می کرد، راهنمی را از بین برد، راههارا امن کرد، جاده‌ها و کاروانسراها ساخت و طالب بسط روابط تجارتی با انگلستان و تأمین راه بازرگانی بین اصفهان و شوشتر بود، ولی درخشندگی نفر هیچ وقت در ایران بی خطرنبوده است، خاصه در این دوره قرین تمرکز و با اقتدار ناصری.

در ژوئن ۱۸۸۲ حسینقلی خان که تازه از ظل السلطان با سبک شاهانه‌ای در مقر کوهستانی خود پذیرائی کرده بود به اصفهان دعوت و همانجا به امر میزان شهزاده خود معدوم شد. ظل السلطان کناه آن واقعه را به گردن تهران انداخت. در هر حال ناصرالدین شاه از جریان این کار بی اطلاع نبوده است، ضمناً اسفندیارخان فرزند ارشد خان مقتول نیز به حبس افتاد و شش سال زندانی بود و همه این وقایع بر روایه دولت در تضعیف طایفه وايلات صغيراً نشين بود.

مناصب سه گانه - سه مقام رسمی در اختیار سران ایل بختیاری است، این مقامات با آنکه هیچ وقت نصیب داوطلبی نمی شود که از این طایفه نباشد، هم از جانب شهریار مقرری دارد و هم مرحمتی اوست که در ضمن هم تطمیع نافعی است وهم دامنه وسیع اقتدارات همایونی را نشان می دهد. این مناصب ایلخانی یا رئیس ایل، ایل بیگی یا نفر ثانی و دیگر سمت حاکم چهار محال است و این مقام آخری هر چند که فی ذاته ایلی نیست باسیاست ایلی خیلی ارتباط دارد، از آن جهت که صاحبان این مقامات از مالکان عمدۀ حدود خود می باشند.

بعد از قتل حسینقلی خان برادرش امامقلی خان به جای او به ایلخانی منصوب و برادر سوم رضاقلی خان ایل بیگی شد و بقیه نفرات طایفه هم گروگان در تهران ماندند، ولی پس از سقوط ظل‌السلطان در فوریه ۱۸۸۸ باز بخت‌ها زیرو رو شد، اسفندیارخان فرزند ایلخانی مقتول از حبس آزاد و بورد حمایت شاهانه واقع گردید. عمومی او امامقلی خان معزول و رضاقلی خان جانشین او شد، اسفندیارخان هم به ایل بیگی منصوب گشت. چون ایلخانی معزول از اجرای فرمان سرکشی نمود، رقیان کامگار با کمک قشون ایران به سرکوبی او شتافتند و او را با همراهانش تا چاقخور تعقیب و ناچار به فرار کردند.

اسفندیارخان هم از این ماجرا یا لقب صمیم‌السلطنه سر بر آورد و ترتیبات قبلی نیز ثبیت شد، اما دو سال بیشتر دوام ننموده در ۱۸۹۰ چندی بعد از مسافرت‌تم حضرات سه گانه را به مناسبت نوروز که روز تغییر و تبدیل مناصب است به تهران فراخواندند. شاهین بخت بار دیگر سیر قهقهائی نمود، زیرا که امامقلی خان به مقام ایلخانی رسید، اسفندیارخان ایل بیگی ماند و رضاقلی خان حاکم چهار محال شد و آن قرار سه گانه هنوز باقی است.

صفات و احسانات حضرات سه گانه - با آنکه این سه نفر به ظاهر دوستی دارند در باطن بین ایشان اختلاف و نفاق هست و این وضع تازه به هیچ وجه پایدار نخواهد ماند. دو عمو از جهات سن و اخلاق و سابقه با بردار زاده که مورد علاقه زیر دستانش است تفاوت دارند.

اما مقلی خان ایلخانی جدید شعبت و هشت ساله است، او را گاهی حاجی ایلخانی می‌نامند، زیرا که بعد از احراز مقام به سفر حج رفته است. وی را کم بخت نیز نام داده‌اند، چون سرگذشت پر حوادثی داشته است. بعضی از زیر دستانش او را دوست می‌دارند و عادل و ملاحظه‌کارش می‌شمارند، اما سرگذشت او هم در اخلاق و قیافه او تأثیر نموده است.

بی‌اعتمادی و بدینی از صورت و سیرت وی نمودار است و به مناسبت مقام ایلخانی سالانه ۲۸۰۰ تومان یا ۲۸۰ لیره مقرری دارد و خراجی به سلطان می‌دهد که سرانه دو تومان بابت هر خانوار است. برادرش رضاقلی خان که پنج سال از او جوان‌تر است بابت عواید چهار محال سالانه ۷۰ لیره پرداخت می‌کند. می‌گویند مردی حریص و خسیس است و با آنکه در سال ۱۸۸۸ طرفدار برادرزاده خود بود حالا با هم روابطی ندارند.

پسر او سرتیپ فوج بختیاری است که در همانجا مستقرند. اسفندیار خان هم از اثرات مصایب گذشته مصون نمانده است. قتل پدر و حبس او، وی را بیزار ساخته بعلاوه نگاه و رفتار زیر دستان که او را شایسته مقام بالا تر می‌پندارند و از آن محروم مانده در روحیه او تأثیر نموده است. با وجود این وی هنوز جوان می‌نماید و اگر از طرف دولت ایران محظوظ تازه‌ای ایجاد نشود بعید نیست که مالاً ریاست طایفه خود را احراز کند.

با ملاحظه تصویری که در اینجا آورده‌ام باطن حضرات سه‌گانه رامی‌توان دریافت و نسب نامه‌ای هم از ایشان تهیه و برای تأیید به تهران نیز فرستاده شده است که ملاحظه می‌شود، هر ساله این سه نفر در چاقخور جلسه‌ای ترتیب می‌دهند تا در باره برنامه کار سال آینده مذاکره کنند. در تابستان گذشته، از شنیدن خبر بروز خصوصت در میان ایشان هیچ تعجبی نموده‌ام، ولی هنوز اختلاف بین آنها به جدال مستقیم نکشیده است.

فهرست تیره‌ها - یکی از اثرات پایدار مقام برتری ریاست در طایفه هفت -



حاکم چهار سال
رضاقی خان

«خان های بختیاری»

امام قلی خان ایلخانی استندیارخان ایل یگی

لنگ این شده است که به نقار طولانی بین تیره های قدیمی خاتمه داد. طایفه منصبدار چهار لنگ اینک به وسیله وصلت با خانواده ایلخانی ارتباط یافته اند و حدود و محل چادرهای هر طایفه معین و مشخص گردیده و به این ترتیب زینه تصادم و اختلاف کمتر شده است.

راجح به تقسیمات جزء و تیره های لر بختیاری من فهرستی تطبیقی (صفحه بعد) تهیه کرده ام که نام و تعداد آنها را در دوره های مختلف نیمه گذشته این قرن نشان می دهد. قبل نیز سه فهرست دیگر بوسیله رالینسن در سال ۱۸۳۶ و دو بود، ۱۸۴۱ و ۱۸۴۴ انتشار یافت. در همان فهرست صورتی راهنم ذکر کرده ام که در سال ۱۸۸۹ خود حضرات بختیاری به من داده اند و فهرست جدا گانه ای هم در سال ۱۸۹۰ به وسیله متابع مشابهی برای یکی از دوستانم فراهم شده است واز روی آن معلوم خواهد شد که به مرور زمان چندین تیره از سیان رفته اند و با در نظر گرفتن خصوصیت شدیدی که در میان آنها بوده است این پیش آمد تعجبی ندارد. در حال حاضر سهم سالانه سر زمین بختیاری که ایلخانی پرداخت می کند ۲۲,۰۰۰ تومن به حاکم اصفهان و ۵۰,۰۰۰ توبان به حاکم خوزستان است.

مقرهای زمستانی و تابستانی - در زمستان خان و افراد او در دشت های ذوقول و شوستر چادر می زند. در ۱۸۸۴ ایلخانی را سرهنگ بل در آب بید که بین دو محل مزبور است ملاقات کرد. در بهار یا پائیز که موقع نقل مکان از نقاط خیلی گرم یا سرد بشمار می رود مقر آنها در آرdal جنوب شرقی کوه های بختیاری است، در آنجا که دارای ۶۰۰ پا ارتفاع است، ایلخانی عمارت متوسط دو طبقه دارد که در مجاورتش برج مستحکمی است که حالا در شرف ویرانی است. همینکه آفتاب تابستانی سوزان می شود بومی ها به نقاط بالاتری در کوهستان می روند و در دامنه های مرتفع از حدود بروجرد تا اصفهان چادر می زند. در این موقع مقر ایلخانی در چاقخور نزدیک آرdal است و آن در محلی ۲۰۰۰ متر بلندتر واقع است. در جلگه کوهستانی آنجا که دریاچه کوچکی هم دارد حسینقلی خان بر تپه ای که

۱۱- خاندان متعصب دار هلت نیکه (بختیاری وند با پیدا وند)

כ-בְּנָן

1

三
一
二

بیویله شاه معزول شد و پکی از آغازش باشتنی او گردید.
اسد هنار اهل خانی : سالوات ۱۸۱۰-۱۸۱۱
جنونی خان : ایلخانی (زو) والی در شاهزاد فرضی شال شری شوشتر

三

امام قلی خان (۱۶۸۰) رضا قلی خان (۱۷۲۰) از ایل ایلانی
اولین بیکی ایل ایلانی شد تا
شد در ۱۷۸۸ مسروق شد، در پیاره در ۱۹۰۱ هجری وارد
ایران شد و از ایل ایلانی شد تا
در ۱۷۸۹ مسروق شد و در همان سال

三

محمد سعید خان (٦٢)	سعود خان (٣٢)	سعود خان (٤٢)
صاحب السلطنة	حاكم راس الخور	حاكم راس الخور
لطف الدين خان (٤٢)	غلام معين خان (٧٦)	غلام معين خان (٧٦)
خواجہ فتح سوار بخت	خواجہ فتح سوار بخت	خواجہ فتح سوار بخت

محدث عواد خان (۲۰ ساله)

* تذکرہ اسلام یعنی دو مذکول مسویوں میں اشخاصی درستال ۱۹۸۸۱ است۔

..، پا ارتفاع داشته قلعه‌ای ساخته که در حیات خود او اقامتگاه آبرومندی با میز و صندلی و آویزها و آینه‌ها و نقاشی‌های فرنگی بوده، بعد از مرگ باشی، این محل نیز به خرابی افتاده، زلزله هم آنجا را خیلی خراب کرده است. ولی ایلخانی در بیست میلی آن در راه اصفهان خانه بیلاقی دارد به نام پرادروسبا که نیک زیبا ساخته و مجهز کرده‌اند و حاکمی از میزان تأثیر و نفوذ اسباب تمدن در ذهن سران طایفه است که به پایتخت رفت و آمد می‌کنند. خود ایشان در این پناها و یا دستگاههای اطراف و پائین آن اقامت دارند و چادرهای سیاه ایل همه در اطراف آن محل برآفرانسته است.

زندگی و عادات بختیاری - راجع به زندگانی سران این طایفه شرحی ذکر کرده‌ام، اینکه جا دارد مختصری هم درباره افراد ایشان بیان کنم. گله داری کار عمده آنهاست و گاو و گوسفند سرمایه اصلی آنها محسوب می‌شود. می‌گویند در حدود گوسفند در گوهستانات بختیاری است، ولی این چادرنشین‌ها دادوستد محدودی دارند، فقط گوسفند مصرف اصفهان را تأمین می‌کنند و دردشت‌های دزفول و شوشتر توتون می‌کارند. گاهی نیز اضافه محصول غله را می‌فروشنند. اما در واقع همه کاشته خویش را در محل مصرف می‌کنند.

در دوره‌های سابق سران ایل اصطبعلهای مفصل داشتند و اسب نژاد بختیاری شهرتی داشته که هنوز هم باقی است. این حیوانات از نژاد مخلوط‌اند، رگه قوی عرب در آنهاست و خیلی هم با وضع آن سر زمین متناسب‌اند. چالاک و قوی‌پا و پر طاقت‌اند، اما از تعداد آنها بسیار کاسته شده است و دیگر این ایل قادر نیست مثل دوره محمد تقی خان فوج‌های سوار چند هزار نفری آماده سازد. پرورش و نگاهداری قاطر دیگر در آنجا رواج ندارد، آنرا فقط برای باربری بکار می‌برند، اما الأغ‌هائی از نوع ممتاز دارند.

اکثریت تام ایل فقیرند و در چادرهای سیاه آنها زروسیمی نیست، ولی ابزار آهنی و مسی یافته می‌شود. باید گفت که تعلیم و سوادی هم ندارند، مگر در

میان خانواده سران طایفه که گاهی میرزا در دستگاه خود دارند. در دهات مستقر ملای ده سکتبخانه دارد هر چند که مoward آنها بسیار کم است. در ظاهر وینابر ارث بختیاری‌ها مسلمان‌اند، اما نام پیغمبر و کتاب آسمانی را چندان به میان نمی‌آورند. مسجدی هم ندارند و مزار پیرها یا مردگان مقدس را احترام می‌گذارند و زیارت می‌کنند و هرسنگی که بر مزار بگذارند، نشانه مستجاب شدن و یا برگزاری دعاست.

با وجود این بختیاری‌ها عقیده ساده خاصی دارند. به خداوند و وحدانیت او و به پیشتر و دوزخ و همچنین به روز قیامت و آخرت معتقد هستند، قبرستان آنها در دامنه تپه واقع و بدون حصار و نرده است. پیکره شیری که ناشیانه و ناقص حجاری شده و بر آن شکل شمشیر و تفنگ و خنجر و یراق و فشنگ شخص متوفی حجاری شده است بر قبر افراد ایل دیده می‌شود^۱.

صفات ایشان اختلاطی از وقار و سنگینی و هرزگی است، زیرا که از طرفی با شرم‌اند، اگرچه توأم با خودداری است و خوش سلوک و مطیع و مهمان نوازند و به علائق خانوادگی واپسی سخت پابند واز تقاضعن اخلاقی اکثر ایرانیها نیک منزه‌اند. از طرف دیگر اگر تحریک شوند خاصه در سورد خونخواهی پاک و حشی‌اند و این اخلاق را نیز طی چندین نسل داشته‌اند. تا آنجا که گاهی تمام افراد یک خانواده ازین رفتہ‌اند. در رشتہ دستبرد هم مهارت بسیار دارند و جهانگردی نیست که این عادت آنها را قید ننموده و یا اثر آنرا خود ندیده باشد، از استاکلر^۲ در سال ۱۸۳۱ تا بانو بیشاپ در سال ۱۸۹۰. در نظر اهالی شهرها شکل و ریخت ایشان نسبت به قیافه دهاتیان ایرانی تفاوت و تازگی دارد. زندگانی آنها از

۱ - فرایر در قرن هفدهم در ایران اطلاع حاصل کرده بود که علامتی از شیر بر سنگ تبر حاکی است که متوفی در عین نیروی بدنه و بر ناتی در گذشته است. این قول را با داستانی مقایسه کنیم که به پوزانیاس Pausanias منسوب و راجع است به اهالی شهر تب که در چنگی بر ضد فیلیپ از بین رفته بودند و قبرشان علامت شیر داشت و آن دال بر مرگ دلوارانه آنها بوده است.

فرومایگی‌های پلید بکلی عاری است و درسیرت و قیافه ایشان هوای آزادگی مرزوپوم کوهستانی آنها نیک مشهود است.

قیafe و لباس - از لحاظ لباس و قیafe هیأت خارجی آنها تیره است، می سرشنan سیاه است و آنرا به صورت دوشاخه زلف تاییده بردو بنگوش می اندازند. ابروهاي آنبوه و چشماني درخشان زیر آن نيز سیاه است. ريش و سبیل و کلاه کوچک تیره برسر دارند نیم تنۀ مردha هم سیاه است. چادر زنان نیز برنگ کبود. تیره است. مردha قوي بنیه‌اند و قیafe‌ای مستبر دارند و اثر نجابت خانوادگی در چهره ایشان عیان است. شلوارهای گشاد می پوشند و نیم تنۀ چاک دار و قطار فشنگ در کمر دارند و تفنگ مارتینی- پی‌بوری بر دوش.

شمშیرشان از پهلوی زین آویخته است و خنجر و هفت تیر بر کمر می بندند. تعداد زوجات تقریباً عمومیت دارد، حتی افراد فقیر هم بیش از یک زن دارند. از طرف دیگر زنا بسیار نادر است و سعادت خانوادگی نیک تأمین. شرحی که لیارد در باره زندگانی خانوادگی سرکرده چهارلنگ نوشته است از دلپذیرترین قسمت داستان اوست. زنها چاقچور شبیه شلوار لیفه دار می پوشند، یعنی به اصطلاح رایج اواخر قرن نوزدهم دامن چاک دار و پیراهن گشاد که روی آن شال می بندند.

بدبختانه زندگی ایلی فاقد نظافت است و به همین دلیل امراض چلدی و چشم شایع. بعضی هانخوشی چشم را از سر مبالغه به نور خیر کننده آفتاب که از صخره‌های کوه و شن منعکس می شود و بواسطه کلاه بی‌لبه قومی نسبت داده‌اند. **صفات نظامی** - بختیاری‌ها درون اسب سواری همواره مشهور بوده‌اند. از کودکی سواری می آموزند و در جاهای دشوار بسیار چالاک می تازند و می توانند در حین چهار نعل هدف گیری کنند و درحال سواری به شیرین کاری قادرند که پادآور مهارت و دلیری افراد منطقه غربی امریکاست.

ایشان تیر زن ماهری هستند خواه با تفنگ ساچمه‌ای یا با فشنگ ویخصوص از مسافت کم و به همین علاقه بی‌انتهای تیراندازی آنهاست که کاوش حیوانات شکاری را در کوهستانهای بختیاری می توان نسبت داد.

گروهی از بختواری‌ها در کارون فوتوانی



پنجاه مال پیش هنگامی که لیارد در آنجا بود بزکوهی (پاسنگکپازن) میشکوهی، گوزن، غزال، گرگ و خرس فراوان بود، ولی سیاحان بعدی چیزی که قابل تشویق شکارچیان باشد نیافته‌اند. این قبیل افراد بختیاری برای کار سربازی استعداد عالی دارند و بطوری که در موردی دیگر اشاره کرده‌ام امید است در آینده این افراد کوهستانی در صف همقطاران اروپائی خود گام بردارند.

در حال حاضر آنها از جهات نظم و تعلیمات پاک خام‌اند، فقط دسته‌های پراکنده با استعداد لشکر پادشاهی محسوب می‌شوند. اسما دولت اختیار دارد که یک سوار و دو پیاده از هر ده خانوار سرباز‌گیری کند، اما در عمل فقط دو فوج سوار بختیاری است که هر کدام صد سوار مججهز و آماده دارد و یکی از آنها در تهران مستقر است و در واقع گروگان خوش رفتاری ایل‌اند، نه آنکه از لحاظ قدرت نظامی مرکزی شایان توجه باشند و هر دو دسته هم در زیر فرماندهی یکی از افسران جوان خانواده ایلخانی‌اند و شهریارهم در صدد سلب این حق فرماندهی آنها بر努ی آید.

هر دو فوج را ایلخانی نگاهداری و مجهز و اسب‌های آنها را فراهم می‌کند (این نفرات بجای کلاه سیاه به رسم شنامائی کلاه سفید دارند) و از شاه مواجه می‌گیرند آن هم به صورت تخفیف عوایدی که ایلخانی باید پردازد. راجع به افراد چریک بطوری که بنابر دلالت محدود و خاص این کلمه است می‌توان گفت که ایلخانی قادر است از ۸۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰ نفر آماده جنگ فراهم سازد.

دزه‌ها - آثار طبیعی دیگری هم در سرزمین بختیاری هست که جا دارد به ذکر آن مبادرت شود. عملده‌ترین آنها چند سنگرگاه طبیعی در نواحی کوهستانی است که در ایران دز می‌نامند. این استحکامات که معمولاً شامل کوه منفردی است یا قله‌ای کوهستانی است که در بعضی جاها سنگ را تراشیده‌اند و دسترسی به آن سخت دشوار است و در همان بالای کوه چراگاه گوسفند و چشمۀ طبیعی یا چاه آب هست که موجب تسهیل زندگانی نیمه فئودال یا غیان بوده و به همین منظور هم مورد استفاده واقع شده است.

پیش از آنکه توپخانه اختراج شده باشد، منگر غیرقابل نفوذی برای سرکرده‌های یاغی بود و هنوز هم در این سرزمین که حمل و نقل توپها آسان نیست پناهگاه عمدۀ است. از این استحکامات طبیعی دو تا در حوالی شوشتر و دزفول خیلی معروف‌اند؛ یکی از اسدخان (زیرا که مقر زمستانی این رئیس طایفه و بعد هم اقامتگاه پسر او جعفرقلی خان بود) و آن در شانزده فرسخی شمال شرقی شوشتر است و قبل از آنکه به طایفه هفت‌لنگ برسد از استحکامات تیره مگووی و به دزملکان معروف بوده از آن جهت که چنین محل ممتاز را فقط فرشتگان آسمانی ممکن بود به انسان ارزانی دارند.

لیارد چندین روز در آنجا اقامست نموده و آنرا صخره‌ای دارای سه میل محیط نوشته است که فقط با پله‌های بلند و سوراخ‌هایی که در کوه‌کنده‌اند امکان دسترسی به آن بوده است. از آن بالا به طبقه پائین‌تر می‌آمدند که چشمه‌های طبیعی و چند آلونک داشته و یا رحمت بسیار از آنجا عبور کردن به مرتبه فوقانی کوه مقدور بود.

منگر دیگر که دز شاهی نام دارد در زمان لیارد به کل‌بعلی خان متعلق بود که پس از وفات او به حسینقلی خان رسید و آن در پانزده میلی شمال شرقی دزفول در نزدیکی آب دز واقع است و شامل ارتفاعاتی است که در بالای کوه چند میل محیط آن است و پهلوهای عمودی ۱۵۰ پا دارد. فقط از راه باریکی که قسمتی از آنرا در صخره تراشیده و قسمتی را هم فراهم ساخته‌اند، می‌توان به قله رفت که در آنجا چند کله و غار و چشمه و زمین زراعی هست. این هر دو قرارگاه کوهستانی متعلق به ایلخانی بختیاری است.

دز سوم در مون گشت واقع است که در قرون وسطی از استحکامات اتابکان بود و نه ماه در مقابل حمله هلاکوخان مقاومت نمود. در نیمة اول این قرن آنجا منگرگاه محمد تقی خان بود که می‌گویند هیچ وقت بدست دشمن نیافتاد. در این محل نیز صخره را تا ۱۵۰ پا با تراش آماده کرده‌اند. محیط قله آن نیم میل است، دارای چشمه‌های دائمی و غارهای طبیعی است که گنجایش ۱۰۰۰ نفر را دارد.

از این قبیل استحکامات در حدود جنوبی تر در منطقه مسمنی نیز هست که یکی بخصوص گل‌گلاب نام دارد و در جنوب بهبهان واقع است و دزفولید که باز از آن نام خواهم برد. دزدیگر که متفاوت است در کانون ارزنگ در شمال غربی کوهستانهای بختیاری است و آن مشتمل بر چندین غار و حفره کم عمق است که در صخره ساخته‌اند و بزرگترین آن دوازده پا در بیست پاست و فقط بوسیله راه باریکی که شیب تندی هم دارد می‌توان برآن بالا رفت و به محراب خان سرکرده طایفه عیسی‌وند لر بختیاری متعلق است. از خصایص این سنگرهای طبیعی آن است که هر چند حمله پیاده برآنجا سخت دشوار است، ولی می‌توان این استحکامات را از تپه‌های مجاور و مقابله در این روزگار جدید با توب آسان‌گلوله باران کرد و بنا براین ارزش نظامی آنها بکلی نقصان می‌یابد.

بروجرد - در انتهای شمال شرقی سرزین بختیاری شهر عمده بروجرد (ارتفاع ۴۰۰ پا) واقع شده است. این شهر مرکزو حاکم‌نشین ناحیه‌ای است که در واقع به منطقه اراک تعلق دارد، ولی چون در چندین میان این بختیاری‌ها سکونت دارند و حاکم آن بر عده‌ای از ایشان حکومت می‌کند، ذکر شرح این شهر در اینجا بی‌مناسبت نیست.

بروجرد حائز اهمیت تجاری است، زیرا که جاده‌های دزفول، کرمانشاه، همدان، تهران و اصفهان از آنجا می‌گذرد و بطوری که قبل اشاره کرده‌ام، به این مناسبت، هم اهمیت تجاری دارد و هم نظامی. در این شهر کسب و کار بسیار بارونق و مقدار جمعیت آن ۱۷۰۰۰ نفر است و در ناحیه‌ای پر آب واقع شده است و از آب دز مشروب می‌شود و دهات فراوان دارد که میوه‌های آنها مشهور است. شهر با دیواری گلی محصور گردیده و بحیط آن پنج میل است و پنج دروازه دارد. از صنعت‌های آن چلوارهای رنگین است که طرح‌های محلی را بوسیله قالب‌های دستی که چوبی است برآن نقش می‌کنند.

دزفول - در حدود غربی خاک بختیاری و حوزه نهائی آب دز شهر جالب

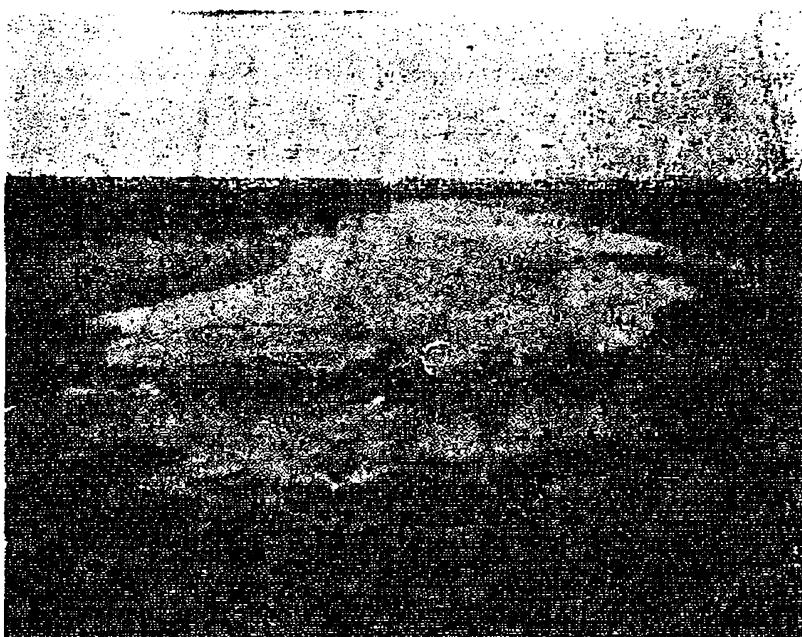
توجه وی اهمیت دزفول واقع گردیده است (دزفول-دزیل). این نام بواسطه پل باشکوه مجاور آنجاست که بدون شک به دوره ساسانیان متعلق است. قسمت زیرین این پل از سنگ است و قسمت فوقانی که آجری است ظاهراً قدیم‌تر می‌نماید، ۴۰ یارد طول و بیست و دو طاق به شکل و اندازه مختلف دارد و مثل پل دیگری در همان حدود به وضع خراب افتاده است.

دوتا از طاقها اخیراً فرو ریخته است، اما در شوشتار ارتباط بین دو ساحل برقرار است. در طرف سرچشمۀ رودخانه چند آسیاب بر صخره‌ها ساخته‌اند که بوسیله پلهای سست بنیاد یاسنگ فرش به هم مربوط شده است. این آسیابها بوسیله جریان رودخانه کار می‌کنند و منظراً دیدنی دارد. دزفول از چندین جهت با شوشتار تفاوت است (فاصله بین آن دو تقریباً چهل میل است) از این رو من شرح ببساطی ذکر خواهم کرد و خوانندگانم را به فصل آپنده مراجعه می‌دهم که شرح مشاهدات خودم ذکر خواهد شد.

جمعیت دزفول که روزی از شوشتارهم بیشتر بود، می‌گویند حالاً تقریباً دو برابر سکنه شهر دیگر است. هر دو شهر جماعت مقدمان اما متعصب دارند و وضع و بحیط شهر در هر دو کم و بیش یکی است و از لحاظ ساختمانی هم با هم فرق ندارند. در هر دو کسب و تجارت به حالت رکود است و مانند دیگر جاها مشابه رو به انجطاط چاره ناپذیر.

عملده‌ترین محصول محلی در دزفول نیل سازی است که می‌گویند ۱۲۰ کارخانه دارد و با آنکه بوسیله مسیر آب دز و کارون که ازان حدود جاری است می‌توان برای حمل و نقل بار استفاده و بدین وسیله میزان صادراتش را دو سه برابر نمود، باز در اثر غفلت و نادانی بازارگانان محلی در حال حاضر اجتناس را از جاده‌های خاکی تالنگرگاه عماره در کنار دجله می‌برند و اجتناس هم از بصره تا همین جا بوسیله رودخانه می‌آورند و هر ماه دو بار به مقصد دزفول حمل می‌کنند.

قبل از اینکه در اوایل قرن حاضر شوستر حاکم نشین شود، سابقاً دزفول کرسی حکومت خوزستان بود. در این شهر محمدعلی‌بی‌راکاخ بزرگی ساخته است.



رودخانه و آسیابها در دزفول

(صایی) صبی‌ها در دزفول، در شوستر، در هویزه (دشت‌ایشان) و در حمره (خرمشهر) هنوز عده معدودی از جماعت جالب‌توجه و ناشناخته‌ای به نام صبی‌ها باقی مانده‌اند که گاهی اشتباه عیسیویان سن‌جان (یحیی) نامیده می‌شوند.

در سابق پیروان این عقیده در بین النهرين خیلی زیاد بودند. در قرن هفدهم پتی دولاکروا نوشته بود که فقط ... ر.، نفر از آنها در بصره بودند و حتی در ۱۸۴ لیارد ... تا ... نفر از ایشان را در شوستر سراغ کرده بود، اما شیندلر در ۱۸۷۷ می‌نویسد که فقط ... ه خانوار در ایران بوده‌اند و در دیگر جاها نیز از ... ه خانوار تجاوز نمی‌کرده است. این جماعت خیلی فقیر هستند و غالباً به امور روستائی یا زرگری می‌پردازند و من چند عدد مهر که از کارهای آنها است در اختیار دارم.

راجع به معتقدات مذهبی آنها ابهام کلی وجود دارد، گاهی ایشان را یهودی و گاهی نیز مسیحی پنداشته‌اند، ولی از هر دو آین مزبور پاک بدورند. پیچیدگی واشکال پیشتری هم راجع به نام آنها هست و اشتباهاً آنها را صابئی گفته‌اند که مردمی ستاره پرست بوده‌اند و نامشان در تورات آمده است و همان است که در قرآن صابئین ذکر شده است که به تفاوت گفته‌اند که از کلمه عربی صبا یعنی نعیم آسمانی یا صب‌نواده اینوک بوده که پیغمبر اصلی این فرقه بشمار می‌رفته است.

همچنین در زمان خلیفه مأمون به سال ۸۳ میلادی اهالی حران که مشرک و ستاره پرست بودند، بواسطه برکاتی که از این نام انتظار می‌رفته است آنرا انتخاب کرده‌اند که به احتمال قوی حق در این کار نداشته‌اند. عنوان صابی واقعی از کلمه آرامی چیسون یعنی یاقتنگان گرفته شده است و خود را مندامی و پیحیائی یا پروان من جان می‌خوانده‌اند و با پیتیست پیغمبر اصلی ایشان بوده است.

آنها به پروردگاری خداوند اعتقاد دارند و می‌گویند که نسبت به تثلیت هم بی علاقه نیستند، کلیسانی ندارند. در مراسم مذهبی آنها غسل تعمید که غالباً تجدید می‌شود از مراسم عده است و آب از ارکان بشمار می‌رود و برای عقد ازدواج و نماز آب جاری از ضروریات است. بعضی از ایشان علامت صلیب بکار می‌برند که از آن تعبیرهای گوناگون شده است و اثر عبادت و علامت گرایش ایشان به کیش مسیح در زمان قدیم می‌شمارند.

پنج کتاب دارند که مهم‌ترین آنها سدره یا کتاب حضرت آدم است که به زبان آرامی است با الفبائی که شباهت تام به خط سوری دارد. با آنکه سدره بعداز اسلام هویدا شده است از لحاظ زبان و میانی به مذاهب قدیم‌تر شباهت دارد. صبی‌ها فقط یک زن می‌گیرند و ختنه کردن در میان آنها مرسوم نیست، اما در خوراک گوشت آداب خاصی را رعایت می‌نمایند. بعضی از ایشان افکار غیرمانی دوگانه پرستی (غنوسطیه - Genetic) یعنی به جدال بین اصول متضاد اعتقاد دارند، ولی هیچگاه دو جهانگرد از قول ویان آنها تعریف واحد و ثابتی راجع به

قرقه ایشان نشینیده است. از لحاظ قیافه و لباس بازشناختن آنها از اعراب بسیار دشوار است و با هم سرنوشت واحدی نیز دارند، ایشان با خودی ازدواج می‌کنند، از کاوهش و تحلیل رفتن عده ایشان به قفر و نادانی این جماعت می‌توان پی‌برد.

ویرانه‌های باستان - بارها در این کتاب یادآور شده‌ام که سراسر این سرزمین که مورد بررسی ماست در دوران قدیم جمعیتی بیشتر و کارو زندگی بهتر و حکومت باعظمت واقعی داشته است. آثار شکوه گذشته مربوط به دوره ایلام یا شوش که نقطه مبهم و خالی تاریخ بشمار می‌رود یا عهد هخامنشی و دوره درخشان ساد و پارسیان و دیرتر و نیز زمان پرچسته ساسانیان که ایران در هریک از این ادوار عظمت درخشانی یافته بود، در سراسر این منطقه از شرق تا غرب پراکنده است. درحالی ذقول که بعد از رشته‌های کوهستانی دشتهای شوش یا ایلام فرا می‌رسد معظم‌ترین این آثار به صورت نیمه ویران که تپه‌های شوش باشد دیده می‌شود.

شوشان - موضوعی که سبب تهییج فکری و اختلاف نظر دانشمندان نسل پیش شده بود و حتی منتقد تیزبینی مثل رالینسن را دچار سرگردانی نمود، یعنی راز هویت شوشان قدمی، اینک به صورت قاطعی آشکاراست. شوستر، سوزان و عنایون احتمالی دیگر از فهرست‌ها حذف گردیده و محلی که شرحش را در اینجا مطرح می‌سازم هویت تردیدناپذیر خود را استوار ساخته است.

از بامداد تاریخ شوشان عرصه تجلیات و میدان مبارزات پادشاهان بوده است. در اینجا در دوره‌های مضبوط تاریخ قومی تورانی بودند که فرمانروایانی از نجای سامی داشتند و بعداً به صورت قلمرو مقتدر و مستقل ایلام در آمدند آنها به زبانی که سوزیان شناخته می‌شود حرف می‌زدند و آن یکی از سه زبانی است که در کتبه‌های پادشاهان هخامنشی بوده و هنوز خوانده نشده است.

۱ - نام ایلام در کتاب مقدس آمده است، دلالت سامی این کلمه نوما اکدی یا کوهستان است که بعد از نویسنده‌گان قدیمی نام پایتخت آن شوشان یا سوزرا را سوزیان نوشتند. پروفسور سایس Sayce می‌گوید که سوزرا یا سوسون یعنی شهر قدیمی واژکلمه سوزقی که به معنی سابق است از متن‌های سوزیانی اتفاقاً شده است.

در... سال قبل از میلاد پایتخت آنها شوشینا که بود، کد و لامر(خود-ارلا گمار) یکی از شهورترین فرمانروایان ایشان بود. ایلام پیوسته با امپراتوری-های همسایه خود بابل و آشور در جنگ وستیز بود و به همان اندازه لطمه‌می دید که خود صدماتی می‌رسانید. حمله عظیم سناخیریب را بر فهای زمستانی در سال ۶۹۷ قبل از میلاد متوقف ساخت، اما پنجاه سال بعد در ۶۴۵ پیش از میلاد آشور بانپیال فرزند وجانشین اسارت‌هادون بافتح و پیروزی در جلو دروازه شوشان ظاهر گردید و خزانه‌های شاهی را بدست آورد و می و دو قطعه مجسمه‌های سلاطین از طلا و تقره ویرنز ویرمر را با خود برده و به معبد مقدس راه یافت و پیکرۀ خداوند قومی آنها را که نگاهی بر آن مجازات مرگ داشت به تاراج برده و پر ج عظیم شوشان را با خاک کشید، این بود انتقام آشور و ماجرا نخستین شکست شوشان.

هنوز یک قرن و نیم نگذشته بود که شوشان با فرمانروائی درخشان داریوش فرزند هیستاسپ قد برآفرانست. در اینجا یعنی شوش در قصر شهریاران که در سرزمین ایلام واقع است دانیال قوچ دوشاخ را در خواب دید. از همین جا جاده شاهی به سارد منتهی می‌شود که از همانجا خشیارشا راه یونان را در پیش گرفت و در همانجا جمال استر بانوی زیباروی یهود در عالم رویا نظر اهاسروس (خشیارشا یا اردشیر) را تسخیر کرده بود و در همانجا فرستاد گان و پناهندگان یونانی که شوش را بیشتر از تخت جمشید یا آکباتانا پایتخت امپراتوری می‌پنداشتند بار می‌یافتد و اخیلوس (اشیل) آنجا را صحنه داستان تراژدی خود پرسه (ایران) قرار داد.

شوشان در واقع قصر زمستانی شاهنشاهان هخامنشی و شهری بسیار وسیع بود که استرابو، دیوارهای آنرا با حصار بابل برایر شمرده بود. رودخانه چواسپس (کرخه) این شهر را دونیم می‌کند و آب آنرا در ظرفهای سیمین بر سفره شاهنشاهان می‌بردند و در همین عمارت عظیمی که مایه افتخار و دارای نعمت‌های

بیشمار شاهانه بود ، اسکندر با پیروزی قدم نهاد و شمشهای تقره و طلا به ارزش تقریباً ده میلیون لیره استرلینگ به چنگ آورد.

بعداز دوره سردار مقدونی شهر رو به خرابی افتاد تا وقتی که شاپور دوم آنرا تجدید بنادر و ایرانشهر شاپور نامید. هنگام حمله تازیان استحکاماتش از بین رفت، اما شهر باقی ماند و در قرون وسطی همدیف با اهواز مرکز کشت نیشکر خوزستان شد. ستونها و سنگهای آن در ساختمان کاخ پادشاهان ساسانی بکار رفت. از یادگارهای عظمت دیرین فقط تپه‌های عظیم باقی مانده است که خار و بیشه فراوان آنرا فراگرفته بود، بطوری که از دشت‌های بین رودخانه‌های کرخه و آب دز دیله نمی‌شده است تا آنکه در نیمه قرن حاضر لفتوس و ویلیامز با پیل حفاری وارد صحنه شده‌اند.

لفتون و دیولاپوا - نتایج حفریات لفتوس که شرح آن در کتابش مندرج است هم بسیار مایه خشنودی و هم غیرکافی بود. از آن جهت رضایت بخش بود که اکتشاف بقاوی قصر شاهی آغاز شده بود و شاهدانگتیبه‌های داریوش پسر هیستامپ و سپس اردشیر بود که به وجه نمایانی در آنجا بدست آمد. وی بطور تحقیق ثابت نمود که تپه عظیم شوش همان سوزای قدما و شوشانی است که در کتابهای مقدس ذکر شده است، ولی از آن جهت کم و غیرکافی بود که توپل‌ها و گودالهایی که هنوز در تپه بزرگ به نظر می‌رسیده به اندازه کافی مکشوف نشده بود.

پس‌کارهای بیشتری بر عهده کارдан دیگری در همین زمینه افتاد و این شخص آقای دیولاپوا بود که بار دیگر در سال ۱۸۸۱-۸۲ به اتفاق زن پرکار خود که وقایع نگار این مسافرت شده بود به ایران رفته و تپه‌های شوش را بازدید کرده بود. در سال ۱۸۸۴ به آنجا رفت و با اجازه شاه و همراهی دولت فرانسه کاوشها را بر پایه وسیع و علمی تعقیب کرد. نتایج این کار و کوشش به صورت آثاری ادبی بوسیله این باستان‌شناس و بانوی او به جهانیان عرضه شده‌است و آنچه

هم که بدست آورده‌اند بانهايت سرفرازي در تالار موزه لوور درپاريس به نمايش گذarde شده است.

تپه‌های شوش - در پانزده ميلی جنوب غربی دزفول تپه‌های حیرت آور شوش سر به فلک‌کشیده است و آن در ساحل چپ رودخانه کوچک شاور (اصلًا شاپور) واقع گردیده است که در همان حوالی در سمت شمالی سرچشمه می‌گيرد و در بستر عميق و کم عرض از پائين قبر دانيال می‌گذرد، بين رودهای آب‌دا درشتن و نيم ميلی جهت شرقی و کرخه که در يك و نيم ميلی غربی آنجاست. اين رودخانه محله پرجمعیت شهر قدیم را از حوزه ارگ و قصر جدا می‌ساخته است. جمع محیط آن در پائين تپه‌ها شش تاهفت میل می‌شود وداراي سه طبقه است. در طبقه تحتانی شهر قدیمی واقع بود. طبقه دوم که به شکل مستطیل است دو ميل و نيم محیط و ۷۲ پا ارتفاع دارد و همان جای مستحکم محل قصر بوده وقسمت فوقانی با ۱۲۰ پا ارتفاع و ۱۰۰ یارد محیط سطح تحتانی و ۸۰ یارد محیط قسمت فوقانی ارگ بوده که هنوز قلعه شوش خوانده می‌شود.

اكتشافات دیولاپوا - آقای دیولاپوا اين راز را باز نمود که قصر داريوش در اثر آتش سوزی معدوم شده بود و يك قرن بعد پرخرابه‌های آن اردشیر سنه من - خوش حافظه (۵۳۵-۵۴۰ ق.م) بنای باشكوهتری ساخت و از اين بنای يك نمونه خيالي بوسيله آقای دیولاپوا تهييه و در لوور گذاشته شده است^۱. آثار عمده دستگاه قبلي که وي کشف کرد بقايا چندی است که او بانهايت دقت بهم پيوسته وباسبک آزادانه اي به صورت اصلي در آورده است و آن دو کتيبة بسيار ممتاز از تيراندازان و شيرهاست که نمای کاخ ثانوي را زينت داده بود و عالي ترين نمونه از هنر بینا کاري بالوان گون برآجراست که اختراع با بلی هاست (در نينوا اثری از آن نبوده

۱ - Eulaeus تالار داريوش و اردشیر در شوش (چون بنا بر احتمال تجديد بنائي از عمارت اصلي است) از حيث شكل و طرح نمونه بزرگتری از تالار تحت خشيارشا در تحت چمشيد است و سه ايوان هر کدام با دوازده ستون داشته و مائند ستونهای پايانخت هخامنشي تالار مرکزي داراي سی و شش ستون بوده است يعلوه سه سر ستون گاو که آقای دیولاپوا نمونه‌های عالي از آن را به لوور منتقل داده است.

است) و شاهنشاهان هخامنشی بخصوص در نقش ونگارهای کاخ شوش آنرا اقیاس کرده بودند و این محل که تاباپل فاصله زیادی نداشته، در ناحیه‌ای واقع شده بود که مثل حوالی تخت جمشید نبود که سنگ آسان بدست آید و برعکس خاک رس برای تهیه آجر در آنجا فراوان بوده است.

این کتیبه تیراندازان شاهی صفوی از جنگاوران در نقش بر جسته است که پنج پا ارتفاع دارد. ریش این افراد و موی سر به سبک آشوریها منگوله دار و تایله است و بروپشت خود ترکش بزرگ و کمان حمل می‌کنند و نیم تنۀ زرد-رنگی در تن دارند که نقش ونگار و گل ویته دار است. کلاهی شبیه به عمامه پر سروپرهای باقبه طلائی که در دست دارند آنها را بسان ده هزار سرباز جاویدان نشان می‌دهد که هرودوت در تاریخ خود شرح می‌دهد.

چهره آنها از رنگ تیره تا سفید حاکی از آن است که از نواحی متفاوت بوده‌اند. کتیبه‌های شیر که بین آجرها تعییه شده است و شامل طرحهای پهناهی قرینه‌داری است، جانورانی را نشان می‌دهد که با چنگال گشاده و چشمان آتش-بار و عضلات ستبر و دم گسترده در حال حمله‌اند. رنگها اکثراً سبز، صورتی، آبی و زرد است که بدون شک در مقابل تلا^{لو} آنتاب سوزان شوش که از دیوارهای قصر انعکاس می‌یافته منظره پرشکوهی پدید می‌آورده است.

آقای دیولاقوا ضمناً مقداری مهر و سکه و ظروف و استوانه و مشیشه و آلات سفالین متعلق به همان دوره را کشف کرده است که در لور می‌توان دید. ولی آنچه او پیدا کرده است به مقایسه با بقایای دوره قدیم تر که به احتمال توی در زیر همین آثار مدفون مانده است چیز عمدہ‌ای بشمار نمی‌رود. بناهای پادشاهان هخامنشی که تاریخ ساختمانی دیرتری دارند در سطح بالاتر تپه‌ها نهفته است. از این روکاشفین آینده در زیر این آثار نمونه‌های ادوار بس قدیم‌تر را پیدا-خواهند کرد که بدان وسیله بی پردن به اسرار قدمت شوش بهتر میسر خواهد گردید.

مال امیر - در همان حوالی چند ویرانه از دوره ساسانیان هست از جمله ایوان کرخه که سابقاً رودخانه ای به همین نام در آنجا جاری بود . دیگر جندی شاپور (خیمه شاپور) که در ده میلی جنوب شرقی دزفول واقع است، تنگ بتان در شمال شرقی نزدیک رودخانه دز، که در فروزنگی کوچکی نزدیک قله کوه است، دوازده نقش برجسته و کتیبه‌ای در آنجا بر صخره دیده می‌شود که راجع به شرح آن خوانندگانم را به نوشته‌های رالینسن و لیارد و شیندلر مراجعه می‌دهم .

اینک توجه خوانندگان را به حوزه دور افتاده تری در مشرق به سرزمین خاص بختیاری معطوف می‌سازم . در مجموعه‌ای که اشاره شده است آثار جالب توجهی از چهار دوره : شوش، هخامنشی، ساسانی و اسلامی دیده می‌شود که جالبد ترین آن مال امیر جلگه‌ای کوهستانی با دوازده میل طول و پنج میل و نیم پهنایت و شامل دریاچه کوچکی است در حدود سرچشمۀ کارون که لیارد آنجا را دلپذیرترین ناحیه بختیاری نام داده است .

ویرانه‌های اینجا پنج دسته است : ۱ - خرابه‌های شهر قدیمی که بر تپه‌ای در حدود شرقی جلگه مزبور واقع است و می‌گویند همان ایدج ساسانی است که در زبان محلی ضیدی می‌باشد و خیثک نامی که در متن‌های سوزی (شوش) آمده است و بعضی‌ها آنجا را همان انزان (خوزستان قدیم) مرکز پادشاهی قدیمی ایران پنداشته‌اند که پیش از پاسارگاد یا تخت جمشید مقر کوروش بوده است . ۲ - پنج کتیبه شامل ۱۴ تصویر کوچک بر صخره در درۀ کلافرا یا فرون درست شمال شرقی جلگه با کتیبه درازی به خط میخی که « لیارد » گفته است از همه آثار مشابه در ایران قدیمی‌تر است . ۳ - نقش برجسته‌ای نزدیک امامزاده شاهسوار درجهت شرقی جلگه . ۴ - مقدار زیادی حجاری در غار و سیعی بنام شکاف سلیمان در گردنه طرف جنوبی جلگه شامل تصاویر افراد روحانی و ستایشگران در حال تصرع با کتیبه‌ای دارای سی و شش سطر به خط میخی پرنیج . این حجاری‌ها در اصل سوزیانی (شوشی) و یا هخامنشی متعلق به قرن هشتم یا نهم قبل از میلاد و دیرتر

است. هـ در گردنۀ مجاور آنجا به نام هنگ، حجاری‌های ساسانی است که چهرۀ مرکزی آن پیکرۀ پادشاه باموی پرپشت چنبری برس است که در دیگر موارد هم دیده‌ایم.

سوزان (شوش) - در حدود بیست میلی شمآل غربی مال امیر و ساحل یمین کارون دشت محدود سوزان (شوش) واقع شده است. ذکر یی در بی این نام وجود مقبرۀ دیگر و عمدۀ تر دانیال نبی در اینجاوداستان‌هائی که لرها راجع به ویرانه‌های آن حدود بیان می‌کردند رالینس را که خود به محل نرفته بود به این گمان انداخت که شاید عوض سوزا در آنجا شوشان قدیم واقع بوده.

لیارد که خود با رنج و صدمات بسیار به محل رفته است لافهای ولایت پرستی لرها را برملا کرد. چند تا از آثار سنگی را که خیلی ناشیانه حجاری و پرداخته شده است و شاید هم یی ساختمانی از دورۀ ساسانی بوده، لرها مسجد سلیمان یعنی همان سلطانی که در نزد ایشان حرمت و اعتبار فراوان دارد می‌نامند و مقداری ویرانه‌های دیگر را نیز به همین قسم مال ویران نامیده‌اند.

در نقطه‌ای که کارون از جهت شرقی به این جله وارد می‌شود هردو طرف آن سنگ فرش شده است که به اتابکان فارس منسوب می‌دارند و من راجع به آن اشاره‌ای کرده بودم. کمی پایین تر خرابۀ پل معروف هرهزاد، در اینجا برمی‌سیلی ساخته شده و آنرا از عجایب جهان قدیم می‌پنداشته‌اند. در میان جریان آب هم دو توده آنبوه آجری خراب هست که شاید از دورۀ ساسانی است و طاق‌ها بر آن واقع بوده و در کناره کوه نیز نیم پایه‌های دورۀ کیانی دیده می‌شود.

وقوع این آثار یی در پی گذشته‌ای که از یادها رفته است و تقریباً کسی راجع به آن اطلاعی ندارد سزاوارکار و پژوهش جهانگردان آینده در این حدود دلپذیر قلمرو شهریاری خواهد بود و من با تأکید و بلکه حسرت به پژوهندگانی که وقت بیشتر و وسائل کافی در اختیار دارند خاطر نشان می‌کنم که به این نواحی جالبد توجه بروند و سراسر آنرا بررسی نمایند و رجای وائق هست که چنین مسافرانی

تاریخ را روشن تر خواهند نمود و نام و نشان ممتاز و شایسته‌ای از خویشتن به یادگار خواهند گذاشت.

آثار دیگر - در جهت جنوبی‌تر در میان رشته‌های کوهستانی که مسکن تیره‌های متعدد طایفهٔ لر است آثار دیگری مکشوف گردیده و مورد شرح و تعریف واقع شده است که از مهمترین آن حجاری‌هایی است که «دویود» طرحهای از آنها فراهم ساخته است و در گردنه‌های بنام تنگ سالک در هفت فرسخی بهبهان در ناحیهٔ طایفهٔ بهمنی بختیاری است.

در یکی از دهات معسنى به اسم نورآباد بین بهبهان و کازرون بر ساحل رودخانهٔ کوچکی نقش برجستهٔ بزرگی است که پادشاهی را در حال جلوس با درباریانش نشان می‌دهد که با صحنه‌های بیشاپور خالی از شباهت نیست. آن اثر نقش بهرام و آن دشت صحرای بهرام نام دارد.

رودخانهٔ کارون - عمدت‌ترین اختصاص طبیعی این منطقه که مورد رسیدگی ماست بدون تردید جریان باشکوه و خودسر کارون علیاست. این رودخانه که راجع به مسیر جنوبی آن در فصل آیندهٔ شرح و بسط وافی خواهد داد در نزداهالی آن سامان و مطابق اصطلاح محلی نام واحدی دارد، ولی ظاهراً املای واقعی آن کورن مشتق از کوهرنگ است که سرچشمه اوست.

با آنکه بسیاری از جهانگردان که نامشان در این کتاب آمده‌است مجرای علیای این رودخانهٔ بزرگ را طی نموده و شناخته‌اند و «استک» در سال ۱۸۸۱ سرچشمهٔ مشهور آنرا باز دید کرده بود، نقطه سالک-لیش در ۱۳۶۰ بود که جریان توی و پر پیچ و خم آنرا سرگردان نمایندهٔ احتمالی دستگاه اطلاعات لشکر هند با عبور از گردنه‌های دره‌های جبال آن حدود تعقیب نموده است.

در قلب سرزمین بختیاری رشته‌های رفیع کوهرنگ یا جهان بین واقع است که تقریباً ۱۳۰۰ پا ارتفاع دارد. از این مرکز عمدت که در عین حال سرچشمهٔ

بزرگترین رودخانه‌های ایران بشمار می‌رود و سرحد بین حوزه‌های متفاوت طوایف متعدد است رودخانه کارون به سوی جنوب و زاینده رود به سمت شرق جاری است که اولی به خلیج فارس می‌ریزد و دوسری نیز از زیر طاق‌های پل اصفهان می‌گذرد.

در قله‌های به نام هفت‌تن (که گویا هفت نفری منظور است که اولین و آخرین بار تاقله آن رفته‌اند) سرچشمه‌های اصلی کارون واقع شده است. چهارده میل پایین‌تر چشمه بسیار جالب نظر زرد کوه قرار دارد که «استک» و «بانویشاب» به آنجا رفته‌اند واهل محل اشتباها سرچشمه کوهزنگ یا کارون می‌نامند.

از شکافی که در تخته سنگ عربانی است آب با فشار پرشکوهی خارج می‌شود و غرش کنان به حوضی که به ارتفاع چهل پا در پایین واقع است فرو می‌ریزد. از آنجا رودخانه با حدت تمام در مجرای اصلی خود تا پنج میلی امتداد دارد و بعد از آن تاشوشتار که به خط مستقیم هفتادو پنج میل می‌باشد و سپس در مسیر پیچ و خم دار تا ۲۵ میل از میان عالی‌ترین چشم‌انداز کوهستانی جهان می‌گذرد و در خلال این جریان تا ۹۰۰ پا سقوط می‌نماید. پهنهای متوسط معمولی آن حتی در مسیر علیا ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ یارد است، ولی گاهی درین گردنه‌های دچار تنگنا می‌شود که دیواره‌های سنگی چند ضلعی آن ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ پا ارتفاع دارد و از آنجا به صورت نوار سبز فام دائمی در جلگه فرو می‌ریزد و در نقطه‌ای به نام علی کوه تمام آب آن در شکافی که فقط نه پا عرض دارد متراکم می‌گردد.

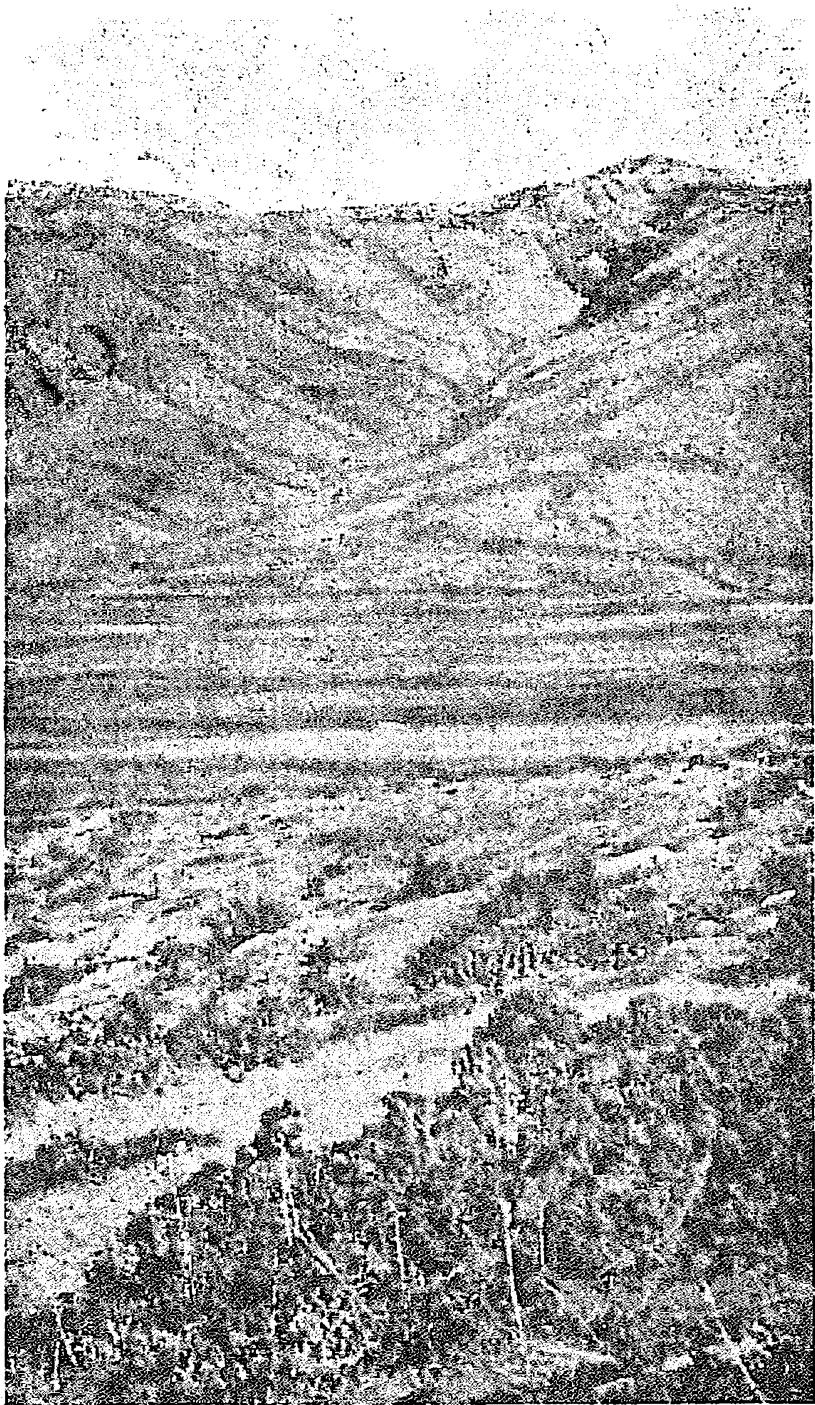
در مسیر ۱۰۰ میل اولی رودخانه کارون به سمت جنوب شرقی جاری است، بعد با انحرافی شدید به جنوب‌غربی جاری می‌شود و به صورت مجرای پنجاه میلی از میان رشته‌های متقاطع کوهستانی می‌گذرد و باز صد میل دیگر در جهت شمال غربی بر خلاف مسیر اصلی، ولی در موازات آن می‌رمی گند و سر انجام به طرف جنوب در تنگه‌هایی که ویرانه‌های دو بنای ساسانی مشرف بر آن است به دشت عقیلی وارد می‌شود، سپس به وسیله گردنه دیگر به کوه قدلک یا صخره‌شنبی در بالای شوستر وارد صحرای خوزستان می‌گردد.

طی این جریان قرین سرگردانی چند شعبه به آن می پیوندد و سهم‌تر از همه که به اندازه خود کارون پر آب است، آب بزوفت یا رودبار است که از سمت شمال غربی در بستری که تقریباً موازی جریان خط سیر مبدأ آن است بدان ملحق می شود. شعبه‌های قابل ذکر دیگر یکی رودخانه‌ای است در سمت شرقی که از آب لبریز دریاچه چاتخور تشکیل می یابد و نهری هم از جانب شمال که نام آن بهشت‌آباد یا درکشن ورکشن است که چهار محال را مشروب می سازد و نزدیک دوپلون (دوپل‌ها) آب سبزو به آن می ریزد که (همچنین نامیده می شود: دهی‌نور، دیناران و آب‌گوراب)، و از جنوب هم آب برس از کوه دینا. و از اینجا تا شوستر نیز چندین شعبه دیگر به آن می ریزد که آب زیادی ندارند و از آن جمله چند شورابه یا آبهائی است که با مواد نفتی آمیخته است.

کارکونان - چنانکه گفته‌ام زاینده‌رود نیز از کوه‌رنگ، ولی از جانب دیگر آن سرچشمه می گیرد. بین این رودخانه و کارون برآمدگی‌های کوه امتداد دارد ویکی از ملاطین اولیه صفویه در صدد پرآمده بود که از میان این رشته‌ها در دره شوراب مسیر کارون را تغییر دهد تا آب زاینده‌رود عزیز را که در موقع ورود به اصفهان نهر کوچکی می شده است زیاد کند. این محل انحرافی را کارکونان می نامیده‌اند.

بانی این نقشه خیال آمیز، اما پسندیده که اولثاریوس، هریت، تاورنیه، سن‌سون و شاردن راجع به آن اشاراتی کرده‌اند گویا در قرن شانزدهم شاه طهماسب بوده که دستور داد تونلی حفر کنند، ولی بواسطه دم و بخار انجام آن کار می‌سرنگردید. شاه عباس نقشه‌کنند نقب را که وسایل کار در آن زمان برای اجرای این مقصود کافی نبود کنار گذاشت و کنند کوه را ترجیح داد که بنابر قول هریت . . . ر. ۴ و گاهی تا . . . ر. ۱ کار گر به آن کار مشغول شدند، ولی سرانجام در اثر صدمات ناشی از برف و سرمای زمستان از این کار دست کشیدند.

شاه عباس دوم دو اقدام را با هم دستور داد یعنی هم جلو کارون را سد



کارگونان

بکشند تا سطح آب بالا آید و هم بکنند کوه اقدام شود و مهندسی فرانسوی ژنست^۱ نام عهده دار این کار بود. این دو نقشه هم بجایی نرسید و وضع حال بدین منوال تاکنون مانده است.

«استک» در سال ۱۸۸۱ آن کوه کنی ناتمام را باز دید کرد و خبر داد که در کوه شکافی با ۳۰۰ یارد طول و ۱ یارد پهنا و ۰ پا عمق بوده و قطعات سنگ که از کوه بریلده بودند در آن حدود انباشته بود و آلونک های خراب سنگی که برای کارگران فراهم ساخته بودند دیده می شده است. سرگرد «سایر» نظرداد که یک بیستم کار انجام یافته بود، در هر حال این کاری نیک بجا بود. همواری زمین مساعد و موانع قابل رفع بود. فن جدید مهندسی قادر است که این منظور را با کمک تونل و ملسازی انجام دهد و با آب فراوانی که کارون دارد و شعبه های متعدد به آن وارد می شود اگر چنین اقدامی هم انجام پذیرد باز به مقدار آب در حدود شوستر لطمه ای نخواهد رسید، اما اشکال کار در این است که اگر آب را زینده رود بیشتر شود بیش از رسیدن به اصفهان در زمین های مجاور پراکنده و تلف خواهد شد. باری این همه فکر و خیال در باره کاری از این قبیل در سرزمین ایران بی مورد است و احتمال اینکه ناصرالدین شاه به این کار اقدام کند همان اندازه بعید می نماید که گرویدن او به آین پروتستان.

لرهای کوه کیلویه - باید در اینجا نام شاخه های دیگر طایفه لر را که در همین حدود ایران صحرا نشین اند ذکر کنیم. یکی از آنها تیره کوه کیلویه است که در جنوب بختیاری و حوالی کوه دینا و سرچشم های رودخانه جراحی مرکز آنهاست و از رامهرمز تا بجهان سامان ایشان محسوب می شود و از سمت غرب با عربهای خوزستان و مشرق با لرهای مسنتی مربوط می شوند.

فهرستی از تقسیمات طایفه ای آنها که در یک قرن و نیم گذشته بوسیله «سر. اچ. لیارد» و «سر. جان میشل» و آقای «برینگ» (عضو سفارت در تهران) تنظیم شده است در اینجا ضمیمه می کنم. این تیره خود را از بختیاری ها جدا

قبایل کوه کیلویه (لرها)

لیارد	۱۸۴۴	شیل	۱۸۵۰	بورینگ	۱۸۸۲
بوراحمدی		بور		پشت کوه	بور احمد
چهار		نوئی			نوی
بنی چاه		دشمن زیاری			دشمن زیاری
چرقی		چرقم			چرقم
احمدی		بهمهی			بهمهی
محمدی		سلا احمدی			
بهمهی					
کل					
طیب		طیبی			طیبی
پاوی		بوی			ده دشت
کوماره		کمری			
یوسفی		شیرعلی			یوسفی
آغا جاری		شهری			آغا جاری
تلکاجری		یوسفی			زیر کوه
جمعه بزرگی		آغا جاری			هودای
مسگدلى		تیلر کوهی			زیدان
افشار		جغتاوی			تنگی تکائو
		جمعه بزرگی			سیراوی
		تاوی			بندر دیلم
		کشتیل			
		بیله نو			

محسوب می دارند و غیر از چند مورد استثنائی رئیس و حاکم جدا گانه داشته‌اند (یعنی بهبهان که جزو ایالت فارس است) با این وصف ایشان با بختیاری‌ها فقط از لحاظ زیان قدری تفاوت دارند، اما از جهات آداب و عادات و مذهب یکی بشمار می روند.

این عده به مناسبت سرکشی و قساوت قلب شهرت بدی داشته‌اند. تاسال ۱۸۸۲ موقعی که فرهاد میرزا والی فارس بود با سختگیری و قدرت تمام نسبت به آنها رقتار کرد و با ایله فساد را ازین برد وازان پس دیگر این طایفه قد علم نکرده‌اند. «دوبود» و «لیارد» که در زمان ایشان این طایفه تابع حکومت سیدی از تبار عرب به نام میرزا کویا یا کومو از بهبهان بودند، می‌نویسد که خوراک اصلی آنها نانی بوده است که از آرد بلوط^۱ تهیه می‌کرده‌اند.

لرهای ممسنی - وصل به حوزه کوه کیلویه در طرف شرقی خیمه‌گاه لرهای ممسنی (محمد حسینی) است که ناحیه‌ای به نام شولستان^۲ را اشغال کرده‌اند و از جهت شرقی و جنوب شرقی تا فارس و کازرون سامان آنهاست. این طایفه به اصل و تبار خود افتخار می‌ورزند و مدعی‌اند که از سیستان آمده‌اند و با رستم نسبت مستقیم دارند و یکی از دسته‌های ممسنی به همین عنوان مشهور است.

تقسیمات فرعی آنها را چهانگردان در این قرن بدون اختلاف ذکر کرده‌اند که عبارت است از رستم، پکشی، جاوی و دشمن زیاری (این دسته در بیان جماعت لرهای کوه کیلویه نیز محسوب شده‌اند که از لحاظ قوم و نژادی نشان می‌دهد که باهم اختلاف مختصری دارند).

۱ - کلمه عربی این مخصوص که درخت کوتاهی دارد و میوه‌اش بزرگ‌تر از اندازه معمولی است بلوط می‌باشد که همان *Quercus Bellotta* قدماء و اسپانیائی است که شاید هر دو اسم از کلمه یونانی است که آن هم از ریشه آریائی گرگان باشد. این میوه را به صورت خام و شیرینی و یا پخته به شکل نان می‌خورند.

۲ - این همان شولستان است که مارکوپولو ذکر نموده یعنی سرزمین شولها که قومی بودند که در قرن دوازدهم از لرستان توسط لرها طرد شده بودند و در سرزمین بین خوزستان و شیراز اقامت گزیده‌اند، این بطوره در اولین روز سفر خود از شیراز به کازرون در ناحیه شولها چادر زد و آنها را طایفه‌ای صحرانشین ایرانی ذکر نموده که افراد مذهبی و پرهیز گار بسیار داشته‌اند.

در ۱۸۸۴ جمع عده ایشان را ۱۹۰۰ نفر گفته بودند. این دسته از جهات سرکشی و غارتگری از افراد کوه کیلویه هم شهرت بدتری یافته بودند و همواره مرکز و پناهگاهی در قلعه معروف کوهستانی خود در دز سفیدداشته‌اند که در حدود پنجاه میلی شمال غربی شیراز واقع است.

این نقطه مستحکم طبیعی عالی مانند نظایر آن که بیان کرده‌ام محلی است در بالای کوه که فقط با کوره راههای دشوار اسکان دسترسی به آن است و تنها بلدیه‌ای آشنا قادرند که از راههای سنگی بالا بروند و یا بوسیله کوره راههایی که بر تخته سنگ کنده شده است. این محل بوسیله برج و دروازه‌ها دفاع می‌شود و در دامستانهای افسانه‌ای و تاریخ نقش عمدت‌های داشته است و می‌گویند رستم هم با حیله برآنجا دست یافت و سربازان خود را در کیسه‌های نمک برشتر بار ویه آنجا وارد کرده بود (چنانکه در شاهنامه است) و چندی هم در جلو لشکر اسکندر مقاومت نمود.

تیمور آنجا را با کمک کوهنوردان بدخشان تصرف نمود. مکدونالد کی نر در سال ۱۸۱۰ به اتفاق «سرهنگ مونتايث» در آنجا بود و مشاهده نمود که به قصد دفاع تخته منگ عظیمی برب پرتگاه آماده قرار داده بودند که چنانکه در حکایت دلفی هرودوت تعریف شده است برس دشمن بیندازند.

دراواخر پادشاهی فتحعلی شاه، مسنبنی‌های تحت فربانده سرکرده غارتگر معروف خود ولی خان بکشی پیوسته در حال سرکشی بودند. لشکری از آذربایجان بدسرکوب آنها رفت، قلعه سفید محاصره و سرانجام مجبور به تسليم شد. تقریباً ۱۰۰ تن لر برای اجتناب از اسارت بدست سربازان مهاجم با فرزندان، خود را از بالای کوه به پایین انداختند و ازین وقتند.

در سال ۱۸۴۰ هنوز مسنبنی‌ها یاغی بودند و گفته‌اند که منوچهرخان معتمدالدوله برای خاموش کردن حرصن و غیض خود سی صد نفر از ایشان را در لای برج و باروها گذاشت، ولی باز ایشان از رفتار خود دست نکشیده بودند تا آنکه فرهاد میرزا

با همان مشت آهنین و حُدّت عملی با ایشان رفتار کرد و افراد کوه کیلویه را مقهور ساخت. این تیره از آن پس از کار غارت و سرکشی دست کشیده‌اند و حالابه گله داری سرگرم‌اند و جاده بین شیراز تا بهبهان همان اندازه امن است که راه شیراز به بوشهر.

در سال ۱۸۸۱ سروان ولز باعده‌ای از ایشان بین کازرون و فهلیان ملاقات نمود و نوشت که خوش قیافه ترین افرادی بودند که وی در ایران دیده بود، با سیمای جاذب و یینی‌های شبیه نوک عقاب و ریش بلند و سبیل از کنار دولب افتاده بارنگ روشن و موی سر خرمائی، چشم‌ها غالباً سیاه و گاهی کبود و کلاه بلند نمدی بسبک ایرانی که جالب‌تر از کلاه گرد بختیاری‌ها ولرهای کوه کیلویه است.

این طوایف روزگاری همواره باهم اختلاف و نزاع داشتند، اما حالت‌صادری بین آنها دیده نمی‌شد و خانواده سرکرده‌های ایشان بین خود وصلت‌کرده‌اند و در مقابل اوامر دولتی کمتر خودسری نشان می‌دهند و راجع به لرهای قشقائی نیز سابقاً در فصل مربوط به اصفهان و شیراز شرحی بیان کردم.

خوزستان^۱ - بعد از بررسی موضوع لرستان ولرهای کوهستانی بسر می‌برند، اینکه به حدود ساحلی می‌پردازیم که سکنه‌ای از اعراب یعنی یاپانی دارد. عنوان اداری این ولایت شامل ناحیه‌ای وسیع تر از سامان ساحلی می‌شود. عده‌ای از بختیاریها تابع حاکم این ولایت‌اند که شوستر مقر اوست، با این حال این نام بیشتر راجع به اراضی پهناور و هموار بین دریا و جبال واژ جمله مشتمل بر دشت‌های دزفول و شوشتر و رامهرمز است و حدود آنرا به شرح ذیل می‌توان تعریف نمود: از رودخانه کرخه تا حمره (خرمشهر) در غرب، کوهستانات بختیاری در شمال، شط‌العرب و خلیج فارس در جنوب و رودخانه هندیان در مشرق.

۱- مؤلف پدر سم گذران قرن نوزدهم «عریستان» نوشته است. م. می گویند خوزستان از کلمه او وجا-خروج-خوز Uwaja به معنی بومیهای که در کنیه‌های میخنی دیده می‌شود و شاید اصل همان کلمه اکسی Tzix است. استراپر و پلی نی باشد. از طرف دیگر Mordtmann خوزستان را از کلمه‌ای فارسی به معنی نیشکر پنداشته است.

این ولایت همان ایلام قدیم و سوزیانای قدماست که فعلا خوزستان نامیده می شود و در حال حاضر هشت ناحیه دارد که تابع والی‌اند مشتمل بر دزفول، شوشتر (حویزه؟) هویزه، اهواز، محمره، فلاجیه، دهملاء و رامهرمز و دره‌ریک از این نواحی نایب‌الحکومه یا شیخی هست که سرکار والی منصوب می‌کند.

در سابق همه تابع والی خوزستان بودند که سیدی از تبار عرب و مقرش در حويزه بود و نیمه استقلال داشت که فقط سه تن دیگر از اتباع ایران واجدان این وضع و افتخار بودند یعنی والی گرجستان، اردلان و لرستان. دهات و خیمه گاهها در زیر نظر شیخ و رئیس هر قبیله است که مسؤول جمیع و پرداخت کردن عواید است که دربست به حاکم ناحیه تسليم و بوسیله اویه اداره مالیه ولایت تحويل می‌شود.

عنابر عرب - سکنه این منطقه یا از قوم و تبار عرب‌اند و یا چنانکه غالباً دیده می‌شود اختلاطی از عرب و ایرانی‌اند. پیدایش عنابر تازی بافت‌وحات اسلامی در سال ۱۴۶ میلادی آغاز شده است و از آن‌پس نیز سیل مهاجرت خواه از کرانه دجله و یا سواحل خلیج فارس دوام یافته و یا در اثر کوچ دادن مستقیم بوقوع پیوسته است.

سی گویند شاه اسماعیل عده‌کثیری از مهاجران عرب را از ناحیه نجد آورده بود، ولی بیشتر این افراد عرب، خون و نسب سابق خود را از دست داده‌اند و اکثر ایشان با ایرانیان در هم و مخلوط شده‌اند و چنانکه در فصل آینده ذکرخواهد شد قسمت اعظم این اشخاص لباس و حتی آئین ایرانی اختیار کرده‌اند و زندگانی صحرانشینی ایشان به سکونت در بلاد و دهات و صفات بی آلایش بوسی ویدوی به اخلاق خدعاً آمیز شهر نشینی مبدل شده است.

عمده‌ترین این طوایف عرب قبیله کعب بشمار می‌روند که در اصل هفتاد و دو تیره بودند که اکثریت آنها از میان رفته‌اند، ولی از این قوم و تبار هنوز در خوزستان فراوان‌اند.

لیارد در سال ۱۸۴۱ جدولی از نام و تقسیمات فرعی ایشان تنظیم کرده

بود که بسیاری از آنها در حال حاضر شناخته نمی‌شوند. بنابر فهرستی که آقای راپرنسن کنسول سابق بریتانیا در بصره ترتیب داده است من علاوه بر اعراب کعب که می‌گویند هنوز ... نفر مرد دارد، اسمای ذیل را نقل می‌کنم: ابوغیث، عساکره، خیفره، باوید، بیت‌الحاجی، بنی‌رشید، بنی‌صالح، بنی‌طروف، حمودی، حمید، کیندازی، جورف، آل‌اکشیر، محسیسن، بنی‌سی، نصارا، شرافت، شرقا، صوواری، سودان، مسلمان.

عدد طوایف کوچک هم زیاد است. در سر حدات شرقی این ولايت اعراب دیگري نيز اقامت دارند که در فهرست مزبور نام آنها ذكر نشده است، بهخصوص طایفه متتفخ، حويزه و دزدان مهيب بنی‌لام. جمع ايشان خاصه بنی‌لام‌ها ساكن سرزمين عثمانى‌اند و بنابراین از موضوع بحث ما يرون‌اند. طوایف عرب و نیمه‌عرب اين ولايت را به تفاوت از ۱۷۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ تن نوشته‌اند، عدد آخری شامل:

۶۲۰۰۰	اعراب کعب
	مخلوط عرب وايراني :
۴۷۰۰۰	رامهرمز
<u>۱۱۰۰۰</u>	شوشترا، دزفول و حويزه
۱۹۹۰۰۰	

عربهای کعب - تاریخ اعراب کعب کم و پیش مثل اکثر همسایگان آنها و به شرحی است که در ذیل بیان می‌شود: می‌گویند این طایفه نیز اصلاً از سواحل عربی خلیج فارس به این حدود باتلاقی مصب دجله و فرات آمده و تبعه عثمانی شده بودند و اکثراً هم به گاوپیش داري می‌پرداخته‌اند تا وقتی که خشک سالی و یافشار طوایف دیگر ايشان را ناچار به ترک آن حدود نمود، سپس این طایفه راه جنوب را پیش گرفتند و قرارگاه تازه‌ای در حوالی کارون که آنرا گبان یاتبان می‌نامیدند فراهم ساختند.

بعداً موقعی که درجهت شرقی به حوزه رودخانه چراحی نفوذ کردند ناگزیر

ین آنها و طایفه اشارکه در درک بر کرانه رودخانه مزبور سکونت داشتند تصادم در گرفت و کعبی‌ها در حوالی فلاحیه که دوازده میل پایین‌تر واقع گردیده است چادر برآفرانشند.

بواسطه هرج و مرجی که بعد از مرگ نادرشاه پیش‌آمده بود ایشان فرصت را غنیمت شمرده دسته اشار را از آن حدود بیرون و تمام این ناحیه را اشغال کردند. در این موقع بود که شیخی برآنها ریاست می‌کرد که دامنه قدرتش خیلی وسعت یافته بود، وی شیخ سلمان یا مسلمان نام داشت که مدت سی سال با نفوذ بسیار حکومت کرد. در سال ۱۷۵۸ وی بر اثر بلند پروازی در صدد برآمد که بحریه‌ای برای خود ترتیب دهد و تا سال ۱۷۶۰ هنگامی که نیبور در آن منطقه بود، ده کشتی کوچک و هفتاد قایق فراهم ساخت و بقدرتی با نفوذ و توانا شده بود که کریم خان زند در آن سال لشکری به قصد سرکوبی او فرستاد.

سرجان ملکم می‌نویسد: که شیخ با تطمیع بسیار و وعده پرداخت مرتب باج و خراج خود را از آن مخاطره نجات داد. اما معروف است که وی باشکستن سدها و بوسیله آب گودالها و کانالها و نهرهای آن سرزمین که از لحظه آب بسیار غنی است صحراها را به باتلاق مبدل و کارلشکریان مهاجم را لنگ کرد^۱. رفته رفته کار دزدی دریائی شیخ دامنه دار شد، بطوری که برقند کشتی تجاری انگلیس دست درازی کرد و با این عمل خود خشم و نفرت دولت بریتانیا را برانگیخت، بنابراین یک واحد بحری شامل چهارناو مأمور شدند که جلوکار طایفه کعب را بگیرند.

یکی از چهار ناو مزبور دچار انفجار و غرق شد، باقی در سال ۱۷۶۸ به جریءه خارک حمله کردند. از این اقدام نتیجه درخشانی بدست نیامد، ولی شیخ سلمان کار دزدی دریائی را با تدبیر سیاسی تأم داشت. مردی باسعة صدر بود و بوسیله ترویج امور زراعت و آبیاری و تجارت مال اندیشه نمود و نام نیکی از خود

۱ - سرهنگ مونتايث هنگامی که در سال ۱۸۱۰ از درک عبور کرد و از میان کانال خشک شده کارون. العامیه گذشت شاهد بارزی را از اثر عربابی سه سابق کسب که جلوکارون بسته شده بود مشاهده نمود.

باقی گذاشت. بعد از طی دوره او طایفه کعب رفته استقلال خود را از دست دادند، گاهی نسبت به حکومت عثمانی و گاهی دولت ایران اظهار اطاعت می‌نمودند و از این رو در معرض قهر و غصب هر دو طرف بودند و از ناچاری هم به این وهم به آن دولت خراج می‌دادند.

جدال و تقار داخلی آنها نیز از نسب نامه‌ای که شیخ سرعل خان رئیس فعلى طایفه در اختیارم گذاشته است نیک استنباط و ملاحظه می‌شود که ازین دوازده شیخ این طایفه ده تن با خنجر افراد جانی، جان داده‌اند اما هنگامی که استاکلر در سال ۱۸۳۱ در ناحیه ایشان بود شیخ مبادر که به سلمان نسب می‌رساند هنوز نیرومندترین شیخ آن منطقه بود، ماهانه ۶۰۰ تومان درآمد و ۱۵۰۰ نفر پیاده و ۷۰۰۰ سوار داشت.

فلایحیه مرکز او دارای ارگی بود که یک میل و نیم محیط آن بود با میدان ویاغ توپخانه که حاوی اکثر آتش‌بازی‌کنندگان دوره پرتغالی‌ها بود. برادر او شیخ (تامر؟) تمر جانشین وی شد که ظاهراً بیشتر صفات نیک شیخ سلمان را به ارث برده بود و فاقد سبک ورق تار ناهمجارت او بود و با آنکه در ابتدای ویاست بواسطه خیانت و جنایت‌های ییش از اندازه مایه بدنامی خود گردید باز همینکه پایه نفوذ و اقتدارش استحکام یافت به تشویق زراعت و تعمیر سدها و اصلاح کار آبیاری پرداخت و جاده‌های کاروانی را امن ساخت و بندر محمره را که در سال ۱۸۱۴ بوسیله شیخ طایفه کوچک محیسن برای چلوگیری از مداخلات عثمانی ساخته شده بود بندر آزاد اعلام نمود.

در اثر این اقدام گرفتار خشم وانتقام والی بغداد شد، زیرا که با ترتیب جدید لطمہ شدیدی به تجارت بصره وارد شده بود.

نیروی عثمانی در سال ۱۸۳۷ محمره را خارت کردند و در این گیر و دار بود که رئیس طایفه محیسن شیخ حاجی جابرخان از دولت ایران استمداد نمود و از آن پس عنوان رسمی حاکم را از جانب دولت ایران داشت. تردیدی نیست

وایسٹ بطاقة اینونسیه
۱ - شفیر سعد و پختن دلیس ان طایفہ مطریل عنده است
۲ - عیادله

(۱۱۹۰-۱۷۷۲)

۶ - فرج الله

۷ - سید رحمن

۸ - سید علیان

۹ - فرج الله

۱۰ - علیان

۱۱ - علیان

۱۲ - علیان

۱۳ - علیان

۱۴ - علیان

۱۵ - علیان

۱۶ - علیان

۱۷ - علیان

۱۸ - علیان

۱۹ - علیان

۲۰ - علیان

۲۱ - علیان

۲۲ - علیان

۲۳ - علیان

۲۴ - علیان

۲۵ - علیان

۲۶ - علیان

۲۷ - علیان

۲۸ - علیان

۲۹ - علیان

۳۰ - علیان

۳۱ - علیان

۱ - مطریل خاقر تا ۱۷۷۰	۲ - مطریل میده بویلیه مطریل عنده است
۲ - علیان	۳ - علیان
۳ - علیان	۴ - علیان
۴ - علیان	۵ - علیان
۵ - علیان	۶ - علیان
۶ - علیان	۷ - علیان
۷ - علیان	۸ - علیان
۸ - علیان	۹ - علیان
۹ - علیان	۱۰ - علیان
۱۰ - علیان	۱۱ - علیان
۱۱ - علیان	۱۲ - علیان
۱۲ - علیان	۱۳ - علیان
۱۳ - علیان	۱۴ - علیان
۱۴ - علیان	۱۵ - علیان
۱۵ - علیان	۱۶ - علیان
۱۶ - علیان	۱۷ - علیان
۱۷ - علیان	۱۸ - علیان
۱۸ - علیان	۱۹ - علیان
۱۹ - علیان	۲۰ - علیان
۲۰ - علیان	۲۱ - علیان
۲۱ - علیان	۲۲ - علیان
۲۲ - علیان	۲۳ - علیان
۲۳ - علیان	۲۴ - علیان
۲۴ - علیان	۲۵ - علیان
۲۵ - علیان	۲۶ - علیان
۲۶ - علیان	۲۷ - علیان
۲۷ - علیان	۲۸ - علیان
۲۸ - علیان	۲۹ - علیان
۲۹ - علیان	۳۰ - علیان
۳۰ - علیان	۳۱ - علیان

۱ - مطریل خاقر تا ۱۷۷۰	۲ - علیان
۲ - علیان	۳ - علیان
۳ - علیان	۴ - علیان
۴ - علیان	۵ - علیان

II مطعن

شیوه پیش

قبل مستقل بودند و یا اعراب کعب و عمرها اما حاليه بهمان نام معرفتند

۱ - مطریل یونف اولین رئیسی که معمرو را ساخت

۲ - عالی جایزخان (۱۸۸۱) و معملاً بعضی معاون شیخ شری در بعضیه بود بعد مخصوصاً املاک

۳ - مطریل خاقان (۱۸۸۱) شیخ کعب و مکران سعیه بحدیث خرعل — سلطان

۴ - مطریل خاقان (۱۸۸۱) شیخ کعب و مکران سعیه بحدیث خرعل — سلطان

ملا و شیوخ قیله حرزه هوزن

سادات و نترات مکران این مختاره قدیمی

۱ - علیان

۲ - علیان

۳ - علیان

III مطعون

که وجود شیخ تمر با آن همه قدرت و اثر مورد پسند دولت ایران نمی توانست باشد و در سلطنت محمدشاه اقدامات نظامی آغاز شد و چون شیخ در سال ۱۸۴۰ محمد تقی خان رئیس فراری ایل بختیاری را پناه داده بود او رایاغی اعلام و تعقیب کردند، چنانکه ناچار شد به خاک عثمانی فرار کند. نواده اش فریس جانشین او شد. شیخ تمر (تامر) آخرین رئیس مقنصل طایفه ابونصر یا خانواده حکمران فلاحیه بود که از آن پس به وضع خالی از اهمیتی فرو افتاده و در عوض کار طایفه محبیسن رونق گرفته است، اما با زمانه گان شیخ تامر (تمر) هنوز فلاحیه وده ملا را که اقامتگاه دیگری متعلق به طایفه کعب است در دست دارد.

محبیسن - حاجی جبارخان که مردی نیک با هوش و حسابگر بود دریافت که یگانه سیاست صواب آن است که قدرت روزافزون دولت ایران را نادیده نگیرد، وی بالقبی ایرانی تاروز وفاتش در ۱۸۸۱ حکومت محمره را دراختیار داشت سپس فرزند جوان ترش شیخ مزعل خان ریاست طایفه ویاعنایت شاه حکومت محمره را نیز بر عهده دارد. او هرساله در موقع نوروز با گرفتن خلعت توسط والی خوزستان در مقام خود تثبیت می شود. این رسم ایرانی هم دال بر تجدید مقام وهم سوچ تقدیم وجه کلانی به فرستنده خلعت است. علاوه بر این در سال ۱۸۸۹ لقب پرطنه معزالسلطان را هم به او داده اند که لازمه اش باز تقدیم بهای متناسبی در ازای آن بود.

شیخ مزعل خان - شیخ در خانه باشکوهی کنار شط العرب اقامت دارد و آنجا را قیلیه می نامند و در یک میلی محمره واقع است و پرچم ایران پر فراز اقامتگاه او در اهتزاز است. در جلو عمارت مزبور بر کنار شط تویی دیده می شود و مأسوران او برای چواب دادن هرسلامی همواره آماده اند که کشتی های تجاری کمپانی هند و انگلیس به اتفخار سرور ایشان شلیک می کنند و آن به مناسبت قدر دانی از کار پدر او است که چند سال پیش از آن یکی از کشتی های کمپانی را که گرفتار در زبان دریائی عرب شده بود از خطر نجات دادند.

همینکه شلیک سلام از کشتی شنیده می شود تو پ شیخ مزعل هم جواب



شيخ مزعل خان

می دهد و من خیال نمی کنم که وی حتی با دریافت مبلغی سرشار حاضر شود که از این مراسم احترام و افتخار صرف نظر کند.

برادر بزرگتر او بحمدخان مدتی برسم گروگان در تهران بود و سیاست شهریار برانگیختن یکی از افراد این خانواده بود فرد دیگران است. اخیراً وی آزاد شده و در خانه‌ای واقع در قسمت علیای شط العرب اقامت کرده است و از دولت ایران ۱۲۰۰ تومان مقرری دریافت می دارد و روابطش با شیخ مزعل سخت تیره است.

برادر کوچکترهم (خزعل) نزد برادر ارشد است و هیچ یک از پانزده زن او فرزندی بدنی نیاورده است. شیخ مزعل بیش از پنجاه سال عمر و هیکلی جالب و قیافه‌ای احترام انگیز دارد و می گویند خیلی ثروتمند است و از راه تجارت اسب با بمیثی ثروتی سرشار اند و خته است.

سیاست ایران - در حال حاضر روابط شیخ مزعل خان و دولت ایران بوجه بارزی عادی و قرین هم آهنگی است، اما این سرکرده عرب از دیر باز نسبت به آینده سخت نگران می نماید. در چندین سال اخیر وی مشاهده کرده است که سیاست دولت ایران ازین بدن تدریجی همه مناصب و مقامات نیمه مستشار بیگانگان و تمرکز قدرت اجرائیه است. سرکرده‌های باعنوان یکی بعد از دیگری بر کنار شده‌اند شیوخ عرب و سران نواحی لرستان متساویًا ناگزیر به کناره گیری شده و بادرزندان‌های خاموش تهران در پند مانده‌اند.

به منظور تعقیب کردن این تاکتیک‌ها در جنوب غربی ایران ، افتتاح رودخانه کارون در جلو تجارت خارجی و ضرورت حضور مأموران جدید گمرکی و نماینده‌گان وزارت امور خارجه بهانه مناسبی بدست حکومت مرکزی داده است ، از این رو شیخ مزعل حقاً با واهمه بسیار ناظر وارد و پیش روی اولین کشتی لنج در رودخانه کارون بوده است . چنانکه طبیعی است و غرایز خود او هم حاکم است وی از دوستان انگلستان محسوب می شود و با این دولت و بخصوص آقای رابرتسن (کنسول بصره) روابط صمیمانه قدیمی داشته است ، باز احساس می کند که

باید خیلی با احتیاط رفتار کند. از این رو نسبت به همه بدین است و حاضر نیست که به هیچ کشتی پا بگذارد که مبادا توطئه تبعید و نابودی او در میان باشد^۱. در نیزار کنار اقامتگاهش کرجی بخاری او «کارون» آمده است که اورا هر لحظه به محل امن تری پرساند. معاون او در محمره دچار محظوظ بسیار شده بود وقتی که شنید من می خواستم بنای جدیدی را که در آن حوالی ساخته بودند بازدید کنم، به من اخطار خصوصی امکان اغفال فرستاد. بتازگی شیخ شرط عقل را در این دانسته است که با کانون خطر سر همکاری نشان دهد و سرمایه و منافع مالی خود را در امور تجارتی بومی و پیشرفت تجارت رودخانه کارون که در فصل آینده مطرح خواهم ساخت بکار اندازد. در این اقدام وی از حمایت وزیر ولایت بر خوردار است و بدین ترتیب شاید بهتر بتواند که هردو مقام خود را حفظ کند، ولی جای تردید است که بعد از او دولت ایران ریاست هر شیخ عربی را که واجد قدرت و اختیاراتی باشد اصول تحمل نماید.

عادات اعراب - عربهای کعب ناحیه بین محمره و رودخانه کارون را تا رود هندیان در جهت شرقی که مسافتی در حدود صد میل می شود اشغال کرده‌اند. ژروت طبیعی این منطقه بی‌اندازه است و از هر ناحیه‌ای با این وسعت در ایران بیشتر آب دارد. رودخانه‌های کارون و جراحی و هندیان در اینجا جاری است و کانالهای متعددی نیز در آنجاست ویرای انواع غله و حبوب و دیگر محصولات مانند گندم، جو، ذرت، برنج، نیشکر، پنبه، خشکاش و نیل استعداد فراوان دارد.

با مراقبت کافی شاید انبار غله بزرگی خواهد شد که در آمد آن برای پر کردن خزانه خالی دولت بسیار مختتم خواهد بود. بواسطه جنگ و جدال‌های محلی و طوایف و اجیحات مقامات دولتی به صورت بیابان خشک و خالی فعلی در آمده است که در فرسخ‌ها اراضی هیچ اثری که مایه خشنودی خاطر شود به نظر نمی‌رسد.

۱ - بنابر شرح متدرج در تاریخ ۵۰۰ ساله خوزستان تألیف کسری هندستان خزعل، شیخ مزعل را هنگامی که سوار کشتی می‌شده است با تیر زدند. م.

آن عده از طایفه کعب که تابع شیخ مزعل اند در نخلستانهای ساحل چپ شط العرب در حدود شمالی محمره مسکن دارند و هر دو کرانه کارون را تاویس اشغال کرده اند و در رودخانه کارون به خرید و فروش خرما و صید ماهی می پردازند و درخشکی در چادرهای که با نی می سازند زندگی می کنند و برای رفع حوايج خود بعد مقدور از زمین های حاصلخیز بهره مند می شوند.

سرمایه زندگی آنها بیشتر گوسفند و بز است بخصوص گوسفند که از تیر و پنیر و کره خالص آن استفاده می کنند و از پشم آن چادر و پتو می یافند. کار اسب پروری آنها خیلی کا هش یافته است، اما الاغ بحدود فوردارند. بواسطه اقامت طولانی در سرزمین ایران عربهای کعب صفات قومی قدیمی خود را از داده اند، با ایرانیان وصلت نموده و مذهب ولباس ایشان را اختیار کرده اند با وجود این تفاهم و علاقه ای فیما بین نیست. ایرانیان آنها را کودن و مزاحم می پندازند و عربها نیز ایشان را ناقلاً و یا تزویر محسوب می دارند.

طایفة متتفغ - در میان قبایل عرب که باقی مانده اند فقط متتفغ حوزه را که انتهای جنوب غربی ایران مقر آنهاست می توان نام پرد و چنین به نظر می رسد که ایشان در سال ۱۸۱۲ از خاک عثمانی به این ناحیه کوچ و آن عده از عربهای کعب را که آنجا بودند بیرون کرده اند. حوزه و قتی محلی آباد و والی نشین بود و ۴۰۰۰ نفر جمعیت داشت.

کرخه زمین های این منطقه را مشروب می سازد و آب این رودخانه از هر سو جاری است. در سال ۱۸۳۷ سد اصلی شکست و آب رودخانه در باتلاق ها تلف شد و حوزه از صورت شهری معتبر به دهی بی نام و اثر مبدل گردید. هنوز شیخی از خانواده قدیم در آنجا حکومت دارد و خود را از نسل و تبار مقدس می شمارد و بسته به ضعف یا اقتدار او اطرافیانش کم و زیاد می شده اند. اکثر مریدانش سنی مذهب اند و چون اراضی باتلاقی محل آنها را فرا گرفته است از مداخلات مزاحم آسوده اند.

۱ - معمولاً کفیه (چیه) یادگاری ایریشی بر سرمی پوشند و آنرا با عگال یا نواری از موی شتر می بندند اما در زیر عبای عربها ایاس ایرانی فراوان دیده می شود.

خلاصه - من بررسی خود را درباره آن نواحی ایران که شیوخ و سرکرده‌های طوایف هنوز نیمه استقلالی دارند تمام کرده‌ام و این استقلال هم در مقابل قدرت حکومتی که دستگاه تلگراف و توب سنجین در اختیار دارد سریعاً رو بزواں است و بواسطه اختلاف و نقارهای قوم و خویشی که حکومت مرکزی هیچ گاه از تشدید آن کوتاهی ننموده لطمہ بسیار دیده است.

این چریان خالی از تأسف نیست، چون به نظر من لرها و اعراب مردانگی و صفاتی دارند که هنگام ضرورت دولت رانیک بکارخواهد آمد. هرگاه حکومت درست و ترتیب مالیاتی عادلانه در اینجا معمول و رعایت شود همه آنها از اتباع صدیق دولت خواهند بود و با وجود وضع ناهنجار کنونی بعید نیست که در لحظه احتیاج باز خدمت و کار این افراد مورد نیاز واقع شود.

فصل بیست و پنجم

رودخانه کارون

حوزه کارون - در فصل گذشته اطلاعاتی راجع به ولایات خوزستان و لرستان و سکنه خاص و سلحشور این سرزمین و در باره امور محلی و سیاست خارجی که با وضع ایشان مربوط است عرضه داشته ام. اینکه به شرح مسافرتی از طریق رودخانه کارون تا شهر عقب مانده و مرکز تعصّب یعنی شوستر می پردازم. راجع به این رودخانه و مناظر اطراف آن و افرادی که در این حوالی سکونت دارند گفتنی ها بسیار است که مایه تفاوت و امتیاز این ناحیه با دیگر نقاط ایران می باشد.

عدد محدودی از انگلیسی ها به این منطقه رفته اند و تعداد کمتری راجع به وضع این گوشه بسیار جالب توجه قلمرو شهریاری آثاری باقی گذاشته اند، و کسانی هم که چیزی نوشته اند به شرح مشاهدات خود توأم با داستانهای دل انگیز پرداخته اند که اهل پژوهش با آن آشنائی دارند، ولی عامه مردم روی هم رفته از چگونگی آن بی اطلاع اند.

وضع این منطقه از تاریخ تحریر آثار مزبور بکلی تغییر یافته است و درام زندگی در آنجا سریعاً به پایان نزدیک می شود و اوراق کهنه این دفتر دیر یا زود کاملاً بسته خواهد شد.

در این ناحیه طوایف ساحل نشین، شیخی دارند که استقلال نسبی دارد و گذران

او در مقابل مداخله فرماندار دولتی و مأمور مالیات رو به زوال است. عده‌ای هم در مناطق داخلی زندگی می‌کنند که اصل و ریشه آنها درست معلوم نیست و وفاداری و علاقه ایشان نیز تردیدآمیز است. این افراد در کوهستانهای اجدادی خود رسم و روش ایلی و قومی خود را تاکنون محفوظ داشته‌اند و باطرز زندگی آواره و آزاد عمر می‌گذرانند بعلاوه شهر نشین‌هایی که نیمی فارسی و نیمی تازی‌اند و اخلاق و رفتار آنها مثل اصل و تبار ایشان می‌ختلف است. این عناصر گوناگون تابلو دراماتیکی حاوی اضداد بارز می‌باشند و تردیدی نیست که چنین وضع وحالتی با ورود رقیب بیگانه‌ای مانند انگلستان در صحنه کار، ناگزیر غامض‌تر خواهد گردید.

رودخانه کارون - در کتاب‌های معتبر جغرافیا کارون را یگانه رودخانه قابل کشتی رانی ایران نام برده‌اند و آن از کوههای پیچیدهٔ غرب اصفهان سرچشمه می‌گیرد و از این محل مسیرش را در فصل سابق اجمالاً نشان دادم. این رودخانه از شرق به غرب جاری است و از میان گردندها و دشت‌های بلند می‌گذرد تا در تپه‌های شمالی شوستر ظاهر و از آنجا با انحراف شدیدی به سمت جنوب جاری می‌شود و بعد از آراستن این شهر با آسیاب‌هایی که در تاریخ باعث اشتهران آن گردیده است - هرچند که فعل درحال ویرانی است باز خالی از تماشا نیست - جریان ماریچی خود را در صحراء‌های رسوبی که تا شط العرب و خلیج فارس امتداد دارد تعقیب می‌کند و درین راه نهر بندهیر و آب دز یا رودخانه ذوقول به آن می‌پیوندد و قدری پائین‌تر جریان رودخانه بواسطه آبشار معروف اهواز قطع و بدین جهت در کار کشته - رانی مانع ایجاد می‌شود. محمره بندری در کنار این رودخانه است که در مصب که چهل میل پائین‌تر است با آب مشترک فرات و دجله در فاو وارد خلیج فارس می‌شود.

مجراهای قدیمی - راجع به تاریخ باستان و اختلاف نظر در بارهٔ مجرای اصلی اوله^۱ واولثوس و کوپراتس و چواسپس و پسی‌تیگریس و تطبیق آنها با

مسیرهای جدید دجله و دلتای فرات ذهن خواندنگانم را خسته نخواهم کرد. ماجراها و حتی همه رودخانه‌های شوشگاهی بواسطه سیلاج‌های ناشی از ذوب-شدن برفها ناگهان در صحراهای نرم و شنزار سرازیر می‌شود، در همان نواحی که در اثر آبیاری مصنوعی مسیر طبیعی ماجرا رودخانه‌ها عوض شده بود، غالباً بکلی تغییر مسیر داده است. اگر این توجیه را که از لحاظ طبیعی و رعایت ارفاق در خور است قبول نکنیم باید تصور کنیم که جغرافی دانها و نویسنده‌گان قدیم که راجع به این رودخانه‌ها مطلب نوشته‌اند افرادی بسیار کودن بودند.

این فرض را من پیشتر از آن جهت محتمل می‌شمارم که بعضی از جانشین‌های ایشان نیز به همان نسبت و به وجه حیرت انگیزی راه خطا پیموده‌اند. اصل بیطریقی ایجاد می‌کند که من سرپوشی برکار ایشان بگذارم و فقط به اظهار این مطلب اکتفا کنم که به نظر من کارون همان یسی تیگریس (یعنی دجله کوچک) قدماست که نئارخوس به عزم پیوستن به اسکندر باکشتی از آن عبور کرده بود. راجع به هویت تاریخی آن نیز در هر مورد اطلاعاتی در حاشیه ذکر خواهم کرد. مذاکرات نیخستین - در اینجا شاید بهتر آن است که موضوع رودخانه کارون را از وقتی که ابتدا باما ارتباط یافته است مورد توجه قرار دهم یعنی از موقعی که فواید تجارتی آن نه از جانب اهالی انگلستان که معمولاً اطلاع درستی از این قبیل امور ندارند، بلکه از ناحیه چند تن محدود از پیشقدمانی کشف شد که حاصل کارشان این شده است که از جانب همدوره‌های خود بی علاقگی مشاهده نمایند، ولی بوسیله نسل آینده سورد تمجید و ستایش واقع شوند.

پنجاه سال از آن زمانی می‌گذرد که ارزش راه تجارتی کارون از لحاظ وسیله دسترسی مناسب به شهرها و مراکز بزرگ غله خیز غربی ایران و خاصه راه تجارت هند و انگلستان دراثر کار و نوشته‌های سر. اچ. لیارد وستوان سلبی در عرض ملاحظه و افکار انگلیسی‌ها قرار گرفت.

لیارد بواسطه روابط نزدیک خود با محمد تقی خان ایلخانی بزرگ بختیاری

و تجار شوستر همکاری ایران را در این زمینه تأمین کرد و سپس گزارشی به دولت خود و نامه‌ای هم به اطاق تجارت بعئی فرستاد و هر دو طرف را به اجرای چنین برنامه‌ای ترغیب نمود. پریشانی امور در ایران مانع پیشرفت منظور گردید. فقط سی سال بعد موضوع افتتاح رودخانه کارون جهت تجارت خارجی مورد اقدامات رسمی بین لندن و تهران واقع شد.

در سال ۱۸۷۸ حسینقلی خان که دوین ایلخانی مقنده بختیاری است که در این قرن به وجود آمده است به آقای مکنزی که از شرکای دستگاه عظیم تجارتی کمپانی گری و پل مقیم بوشهر بود با همان زمینه مساعدی که ملک او به لیارد نموده بود در انجام این منظور پیشنهاد همکاری داد و کمپانی مزبور حاضر شد که در این رودخانه کشتی رانی تأسیس کند، اما اقدام خودسرانه حضرات بختیاری و قدرت بیش از اندازه آنها حکومت مرکزی را ناخوش آمد و از صدور اجازه خودداری شد.

دوست لیارد در زندان تهران جان داده است، دوست مکنزی را هم ظل السلطان در اصفهان نابود کرد. ضمن هفده سال رفتار کج دار و مریز بی حاصل دیپلماتیک که با انواع مکرو فریب شرقی توأم بود ناگهان فرانسوی‌ها در عرصه کار ظاهر شدند و حق انحصاری کشتی رانی کارون و بهره برداری اراضی مجاور آنرا بدست آوردند^۱. حل نهائی این مسئله بوسیله دستیاری موفقیت آمیز سر. اچ. دروموندولف با صدور فرمان از طرف شاه در ۱۸۸۸ تحت شرایطی که بی رنجش و ناراحتی تبوده است مقدور و رودخانه کارون برای رفت و آمد کشتی‌های تجارتی همه کشورها باز شده است.

اقدام شرکت لینچ - بعد از تحصیل اجازه کذائی شرکت برادران لینچ

۱- این امتیاز که دوبار اعطای و دو دفعه هم بین ۱۸۷۶ و ۱۸۷۸ ملکی شد با اعمال نفوذ دکتر تولزان پژوهش فرانسوی شاه و کمک قدرت آمیز روسها در تهران تحصیل و قرار شده بود که سه اهواز را با دریچه‌های تجدید بناینکنند (فرانسه حق انحصاری کشتی رانی داشته باشد) و اراضی اطراف را آبیاری و حتی از جنگل‌ها و معادن بهره برداری کند. مهندس فرانسوی هم برای تهیه گزارش راجع به آثارهای اهواز اعزام و بدین مناسبت سرویس کشتی رانی بین مارسی و بصره تأسیس و مأموری فرانسوی در محمره تعیین شد.

میریک کمپانی کشتی رانی فرات و دجله که از مدت‌ها پیش شرکت انگلیسی کشتی-رانی دجله را اداره می‌کرد، یکی از کشتی‌های خودرا به سرویس رودخانه کارون اختصاص داد و از آن پس دوهفته‌یک بار از محمره تا اهواز این رفت و آمد دایر است.

اولین کشتی این شرکت، بلاس لینچ نام داشت که کشتی تجاری پاکیزه‌ای بود و قبل این بصره و بغداد کار می‌کرد، اما این کشتی را برای عبور و مرور از پیچ و خم‌های رودخانه کارون خیلی دراز تشخیص دادند و عبور آن از جاهای کم‌عمق نیز بی‌خطر نبود، بنابراین بعد از چند ماه کشتی کوچکتر دیگری بنام «شوشا» بکار افتاد که از لحاظ تسهیل فرمانبری سه سکان داشت و یکی از چند کشتی بود که برای سرویس رودنیل ساخته پودند و از قرار معلوم هیچ وقت در آنجا پکارنرفت.

چند تا از این کشتی‌ها را شرکت کوک برای گردش‌های تفریحی در رودخانه نیل خریده و شوشان برای سرویس کارون اختصاص یافته است. سرعت سیر این کشتی در اصل از دو تا دوازده میل دریائی در ساعت بود، ولی در مقابل جریان قوی آب پیش از چهار میل دریائی قادر به حرکت نبود و در همین شوشان بود که من از طریق رودخانه تا اهواز رفتم. این کشتی در بهار ۱۸۹۰ هنگام طغیان آب رودخانه تا شوستر هم پیش رفت.

حق کشتی رانی کارون بعداً بدست کمپانی کشتی رانی بمیئی و ایران افتاد و بزودی کشتی به نام «ایران» را در این رودخانه بکار انداختند. وچون سودی از آن کار بدست نیامد تعطیل شد، ولی شرکت برادران لینچ با وجود تحمل خسارت هنوز سرویس خود را حفظ کرده و امید است در آینده متضمن فواید تجاری پسیار باشد.

شط العرب - با ذکر مقدمات ضروری مزبور اینک باز به شرح مسافت خود می‌پردازم. بعد از طی یکصد و هفده میل از بوشهر کشتی کمپانی انگلیس و هند که در خلیج فارس رفت و آمد دارد و بین بمیئی و صبه کار می‌کند مدت کوتاهی

در دهانه شط العرب لنگر می‌اندازد تا در اثر جزو مد عبور از بند مقدور شود. در سوچ جزر آب تا هیجده پا بالا می‌آید و در حین جزو مد آب از هشت تا ده پا بالا و پایین می‌رود و کشتی‌های با محمولات خیلی سنگین گاهی ناچار می‌شوند که از میان گل کف رودخانه راه بازکنند و بعضی اوقات نیز تا چند روز در میان گل گرفتار می‌مانند و ظاهراً هیچ گونه اقدامی بوسیله لا روی یا وسائل مصنوعی دیگر برای تسهیل رفت و آمد کشتی‌ها معمول نشده و این حاکی از آن است که آنجا مرز قلمرو عثمانی است. معبر کنونی هم با عبور قهری در سال ۱۸۸۰ به صورت آسان فعلی در آمده است.

شط العرب از پیوستن دو رودخانه دجله و فرات در محلی به نام قرنه که همان جنات عدن افسانه‌ای است و در پنجاه میلی شمال بصره واقع است به سمت خلیج فارس جاری و وارد آن می‌شود. ساحل شمالی آن تا حوزه محمره متعلق به ایران است و کرانه جنوبی آن سراسر خاک عثمانی است. این شط در حین ورود به دریا شکل جالبی پیدا می‌کند، یک میل عرض آن می‌شود وین دو ساحلی جاری است که بخصوص سمت عثمانی آن بواسطه رشتہ کمرنگی از نخلستانهای آنبوه نیک با شکوه است ولی ساحل مقابل بیشتر شنزار است و در بعضی جاها نیز با مزار مقدسان برخورد می‌کنیم.

استحکامات عثمانی در فاو - عثمانی‌ها در این منطقه خیلی اسباب زحمت ایرانیان می‌شوند و این رفتار ناهمجارت بخصوص از تاریخ تشکیل کمیسیون (مرزی) مشترک انگلیس و روس بالغ بر چهل سال پیش که محمره را متعلق به ایران دانسته بدتر شده است. عثمانی‌ها حضور هر دولت دیگری را در حوالی شط العرب با نظر بخل و حسادت می‌نگردند و از پیشرفت تجارتی محمره و رونق راه بازرگانی کارون حسادت بسیار می‌ورزند، زیرا که مقداری از تجارت بصره و بغداد به راه جدید خواهد افتاد و از طریق گمرک خانه‌های ایران کالا به داخل این کشور خواهد رسید. به این مناسبت با وسائل گوناگون در صدد ایجاد موافع و کارشناسی و تحریک

برمی آیند. از جمله کارهای زننده ایشان برپا ساختن قلعه بزرگی بربیکی از تپه های شنی در فاو است که از طرف جنوب نظارت و تسلط تام به مدخل شط العرب خواهد داشت.

در یکی از مواد عهدنامه ارز روم (۱۸۴۷) عثمانی و ایران که طرفین متعاهدین می باشند متقابلاً تعهد نمودند که از ساختن استحکامات در اطراف مصب خودداری کنند. انگلستان و روسیه هم ناظر بشمار می روند. بنابر این اقدام عثمانی تجاوز باز نسبت به مواد این معاشه است و دعوت آنها از ایران که متقابلاً به این عمل اقدام کنند موردی ندارد.

از سال ۱۸۸۶ عثمانی ها ساختن این قلعه را شروع کردند و با وجود اعتراض بی دریی ایران و انگلستان کار را تقریباً به انجام رسانیده اند، فقط نصب توپ مانده است که موجب خطر جدی برای ایران و هم نسبت به تجارت و کشتی رانی انگلستان در رودخانه های بین النهرین بشود.

چند وقت پیش یکی از اعضای انگلیسی اداره تلگراف در فاو با قایق به محل قلعه وارد شد و بدون آنکه از عبورش جلوگیری شده باشد از ساختمان و چگونگی استحکامات آن نقشه ای فراهم ساخت. وقتی که عثمانی ها از این جریان آگاه شدند سخت برآشتفتند و از آن پس از نزدیک شدن هر ییگانه ای شدیداً جلوگیری می نمایند، اما باز از عرشه هر کشتی در حین عبور می توان از پیشرفت کار آنها اطلاع حاصل و بی اساس بودن اظهارات انکار آمیز باب عالی را در این خصوص ملاحظه نمود.

وقتی که من در آن حدود بودم عثمانی ها در سال ۱۸۹۰ ساختمان دو قلعه دیگر را در حوالی شمال محمره شروع کرده بودند و یکی از پاسداران آنها بی سبب تیری به جانب ناویان انگلیسی که از آنجا می گذشت شلیک کرد. (که قسطنطینیه بدون تأخیر معذرت خواست) هر هفته و گاهی هر روز مانع و اشکال تازه ای در کار کشتی رانی فرات و دجله پیش می آورند و حال آنکه شرکت انگلیس حق و امتیاز

دارد که دو کشتی بین بصره و بغداد در سرویس داشته باشد و نیک معلوم است که طرز رفتار آنها نسبت به ایران و کشور ما جز مزاحمت و تحریک سببی ندارد.

ایستگاه تلگراف - در مجاورت قلعه نو دستگاه مشترک تلگرافی انگلستان و عثمانی در فاو واقع شده است. در اینجا کابل خلیج متعلق به اداره تلگراف هند و اروپا از دریا خارج می شود و بوسیله تیر و سیم تا قسطنطینیه استداد می یابد. در آنجا دو بنا برای سکونت مأموران دو کشور ساخته اند که در این اواخر بهانه بدینی و عداوت تازه‌ای از جانب عثمانی‌ها شده است، زیرا هنگامی که مدیرانگلیسی جهت ممانعت از رخنه و مداخله‌ای که از طرف رودخانه می‌کرده‌اند دیواره‌ای در جلو اقامتگاه خود ساخت، باب عالی که نسبت بکار همه غیر از اقدامات خودشان مراقبت بسیار دارد، بی‌درنگ برضد این اقدام محکم‌کاری «عنصری مستحاصم» در سرمیں خود رسمآ اعتراض کرد.

کanal حفار - در حدود شهرت میلی بالای بند شط العرب و چهل میلی قسمت علیای مصب آن در فاو و بیست میلی جنوبی بصره مدخل فعلی کارون از جهت شرقی به شط العرب بوسیله یک مجرای ساختگی است و خود این کلمه حاکی از اصل و ریشه آن ویه نام کanal حفار است. در این که مجرای مزبور چه موقعی ساخته شده است معلوم نیست و من هم در صدد حدس آن بر نخواهم آمد. علت حفر آن گویا این بوده است که رودخانه کارون را که مجرای دیگری به خلیج فارس داشته با شط العرب که تقریباً ربع میل عرض واژ بیست تا سی پا عمق دارد متصل سازد. شهر محمره در طرف راست و در جهت شمالی آن در فاصله یک میلی مدخل کارون بشط العرب واقع است.

بناهای تازه که دولت ایران به مناسبت باز کردن کارون جهت تجارت خارجی ساخته است شامل عمارتی برای اقامت حاکم و انبار کالاست واسکله‌ای که باتنه درختان نخل بطرزی بدوى در گوشة بین دو رودخانه فراهم ساخته‌اند و آسایش حاکم آینده را نیز از نظر دور نداشته‌اند، زیرا که گرمابه‌ای هم بادود کش به ساختمان افزوده‌اند.

در ضمن قبیل از اینکه مبادلات تجارتی آغاز شود، اسکله تازه را که پنجاه یارد طول دارد شخم زده و بذرگانشته اند. در سمت دیگر یا جنوبی کanal خرابه یک عمارت و برج ایرانی است که پنجاه سال پیش اقاماتگاه شیخ بود و با کمک بنایی دیگر که در کرانه شمالی است در جنگ ۱۸۵۷ سعی شده بود که از ورود نیروی انگلیسی به رودخانه جلوگیری نمایند، ولی گلوله توب ناوها آن موانع را بی اثر ساخت. در سال گذشته (۱۸۹۱) دولت ایران در این محل سربازخانه و توبخانه بنیان گرده است.

شیرین کاری عثمانی ها - کشتی کمپانی انگلیسی و هند در اینجا باز استاد تا مرا در گمرکخانه عثمانی در فاو پیاده کند. مأموری به کشتی درآمد و حدس این بود که به توقف کشتی در محمره که برای پیاده کردن پیش آمده بود اعتراض کند هرچند که هیچ گونه حق قانونی در آن کار نداشت.

محمره پندر ایران است و ترکها اختیار دخالت در امور کشتی رانی شرکت هند و انگلیس در آنجا ویا ساحل مقابل شط العرب ندارند. این پیش بینی راجع به اقدام مأمور آنها چندان هم مبنی بر اشتباه نبوده است، چون با آنکه در موقع پیاده شدنم رفتار زنده ای ننمودند بعداً در موقع ورودم به بصره مأمور آنها شکایت رسمی کرد و سوگند یاد کرد که با وجود اعتراض شدید او ناخدای کشتی پیاده ام کرده است و بدین تسبیب گمرکخانه بصره کشتی را دوازده لیره جریمه نمود که عملی بکلی ناروا بود و با خوشوقتی اظهار می دارم که نمایندگان کمپانی از پرداخت چنین مبلغی کاملا خودداری کردند و تا وقتی که من از آنجا دور می شدم کشمکش شدید بین طرفین ادامه داشت. این مطلب را از آن جهت ذکرمی کنم که شاهد دیگری است از طرز رفتار ناهنجار مأموران عثمانی در محلی کاملا دور از مراکز اداری آنهاست که امکانی برای دخالت عاجل و یا گوشمالی مقدور نیست.

پیاده شدن از کشتی - در بلم^۱ که قایق بومی است پیاده شدم و آن دستگاه

۱ - معنی این کلمه اصلاً قوزه پنه است از این جهت یعنی کرجی کوچک.

در ازی است که به قایق مسابقه شبیه است و بوسیله بادبان یا پارو و یا تیرک به چلو حرکت می‌کند. من در قایقی از نوع اخیر سوار و درگوش کانال حفار نزدیک شهر محمره پیاده شدم. در ساحل دیگر کشتی کهنه و متروکی مهارشده بود که چندین سال پیش به حاجی جابرخان آخرین شیخ اعراب آن حدود متعلق بود.

وی از دولت امتیاز کشتی رانی در کارون تا اهواز بدست آورده بود و می‌گویند هنگامی که این کشتی حامل نفت بود طعمه حريق شد. بطوريکه گفته ام محمره در حدود یک میلی بالای کانال حفار واقع است که جمع طول آن از شط العرب تا جريان اصلی کارون سه میل می‌شود با پهناي متوسط ربع میل و عمق از بیست تا سی پا و چنین می‌نماید که عرض آن به مرور زمان زیادتر شده است، زیرا که هنگام طغیان آب کرانه‌های آنرا فرا می‌گیرد و جزر و مید دریا نیز آب بهمنشیر (بهمنشیر) را که دهانه طبیعی و اصلی کارون است بالا آورده بافشار به مجرای جدید می‌ریزد.

محمره (خرمشهر) - کسانی که به استناد مندرجات درخشنان روزنامه‌ها در سه سال پیش با خوش باوری محمره را مرکز مهم تجارتی تصویر کرده بودند حتماً از شنیدن این حرف مستخت دلسرد خواهند شد که آنجا محلی واقعاً خراب و دارای برجی ویرانه است و در حدود . . . نقرسکنه دارد. (می‌گویند چهل درصد جمعیت بواسطه ویای ۱۸۸۹ تلف شدند) و تا حال نیز تجارت خارجی آن بسیار محدود بوده است. در روزگار قدیم در شش قرن پیش هنگامی که اهواز و شوشتر و دزفول بلاد عمدۀ و محل توجه بوده و تجارتی بارونی داشتند محمره بندر مشهوری بشمار می‌رفت.^۱

۱ - در محل فعلی محمره یانزدیک آن اسکندر کبیر یکی از چند اسکندریه را بنادر کرده بود، ولی آن شهر را سیل خراب کرد. آنتیوخوس آنچه را تجدید بنانمود و آنتیوخیا نامید. بار دیگر سیل شهر را ازین برد و مجدداً ساخته شد و آنرا چرکس نامید. و چون به تصرف شیخ عرب که نامش Spasine بود درآمد، اسپازینی چرکس نامیده شد. اردشیر با بکان آنچه را در سال ۲۳۵ میلادی از نو ساخت و نامش را از کرخه میسان به استرآباد تغییر داد (بنا بر قول رالینسن مندرج در مجله انجمن سلطنتی جغرافیائی).

در سال ۱۸۲۰ مummerه مدت کوتاهی مقر نمایندگی بریتانیا بود و بواسطه زد و خورد هائی که بین اعراب و عثمانی‌ها در بصره اتفاق افتاده بود و رواج دزدی در رودخانه مجاور آن به اینجا انتقال یافته بود.

سر. هنری لیارد در کتاب خود به نام «ماجراهای نخستین» (که یکی از دلپذیرترین داستانهای است که به رشته تحریر در آمده و شامل وقایع گوناگون است و از این رو انسان تعجب می‌کند که چرا نویسنده انتشار چنین اثر جالبی را چهل سال به تأخیر انداخته است). اهمیتی را که مummerه در منازعات بین ایران و عثمانی در نیمه اول این قرن داشته شرح داده و نوشته است که ابتدا عثمانیها به آنجا حمله و تصرف کرده بودند، اما بعداً آنجا را ترک نمودند.

در نوامبر ۱۸۴۱ لشکر ایران به فرماندهی معتمدالدوله ناپکار که لیارد وصف حالت را با سبک بی‌باک خود برای ابد باقی گذاشته است، آنجارا اشغال کردند. وی سپس بر ضد عربهای طایفه کعب حوالی کارون لشکر کشید، اما وقتی که جنگ تمام شد ترکها مالکیت آنجا را ادعا و استدلال کردند که این شهر بر کرانه اصلی کارون واقع نشده، بلکه در ساحل کانالی است که در کرانه شمالی شط العرب حفر کرده بودند.

ایرانیان نیز از تخلیه آنجا امتناع و اظهار کردند که احدي قادر نیست جای مجرای مزبور را تعیین کند، زیرا که این شهر در حقیقت در امتداد عادی ساحل کارون و دهانه طبیعی آن واقع شده است. لیارد بواسطه آشنائی کاملی که راجع به آن منطقه داشت از طرف لرد ابردین نخست وزیر انگلیس مأمور شد که گزارشی در باره این اختلاف تهیه کند. وی توصیه کرده بود که آنجا به عثمانی داده شود، ولی دولت روس قویاً از ایران حمایت نمود و دولت انگلیس هم از رویه روسیه پیروی کرد.

عهدنامه ارز روم، Mummerه را در دست ایران باقی گذاشته که از آن پس همواره در تصرف این دولت بوده است. چندی بعد این شهر نام بی‌شکوهی

هنجام جنگ ایران و انگلستان در سال ۱۸۵۷ پیدا کرد، همان وقتی که ایرانی‌ها باشتات آنجا را مستحکم کردند، اما در اثر بمباران از شش ناو جنگی که در رودخانه پیش رفته بودند، شهر دچار شکست شد و بعد از قطع بمباران موقعي که نفرات انگلیس پیاده شدند اثربار از افراد مدافعان ندیدند، چون بدون زدن خورد راه صحراء را پیش گرفته بودند.^۱

اکنون محمره بازار محدودی برای اجناس مورد احتیاج طوابیف عرب آن حدود است و صادرات مختصری دارد. نیروی انگلیس... نفر با دوازده توپ و چهار ناو و دو کرجی جنگی. صبح ۲۶ مارس ۱۸۵۷ توپهای انگلیسی توپخانه‌های ایران را هدف قرار دادند که در ظرف یک ساعت کارشان به سکوت انجامید، سپس کشتی حامل سربازان پیشروی کرد و به فرماندهی هاولوک در شهر پیاده شدند و توپخانه ایرانیان را از کار انداختند و از میان نخلستان‌ها به اردوگاه و سنگرهای ایرانیها پیش رفتند. ایشان هم فرار را برقرار ترجیح دادند، چادرها، اسلحه و آذوقه و شانزده توپ غنیمت بدست آمد. افسران این لشکر را بعداً به فرمان همایونی رسوا و مضروب وزندانی کردند، اما خانلرمیرزا^۲ که باستی اعدام می‌گردید هشت‌هزار لیره به صدراعظم دادو خلعت و شمشیر گرفت.

از محصولات محلی غله، خشکخاش، پشم و خرما دارد. چند سال پیش گمرکخانه آنجا را به مبلغ ۱۵۰۰ لیره به اجاره واگذار کرده بودند، ولی چون از بسته‌ها یا عدل‌ها بدون در نظر گرفتن وزن یا ارزش جنس، گمرک می‌گرفتند اند میزان درستی برای تعیین آمار تجارتی بدست نمی‌دهد.

سلبی در ۱۸۴۲ از هوای مالم آنجا تعریف و تأکید نمود که از همه نقاط مجاور بهتر بوده و دلیل او هم این بوده است که خود اویا نفراتش هیچ ناخوش

۱ - چهار آتشبار در زمین اصلی و پنج آتشبارهم در ساحل مقابل رودخانه قرار داده بودند و توپهارا نیز خیلی خوب پوشش و مستقر کرده بودند، لشکریان ایران شامل ۱۳۰۰۰ نفر پفرماندهی کلانتر میرزا بودند.

نشده بودند و آن به سبب جریان آب خنک کوهستانی رودخانه بوده است. این گواهی او درباره آب رودخانه اگر قابل تأیید باشد. چون بعضی‌ها نیازانکار کرده‌اند ربطی به شهر ندارد که کوچه‌های آن محل زیاله و آگنده ازبیوی زنده است.

در واقع هیچ اثری برای رفع گمنامی آنجا به نظر نمی‌رسد، مگر نخلستانهای آن که عالی است و وضع طبیعی سمتاز آنجا که در هر کشور دیگر و زیر دست هر دولت دیگر فواید سرشار بدست می‌داد. در کنار رودخانه تقریباً بیست قایق بزرگ بادی بهیله لنگر انداخته بود که از پنج تا پنجاه تن ظرفیت داشتند و آب‌نشین این قایقهای از سه تا شش پا بود و بادماغه‌کج ساخته بودند و عرضه بلند و با بادبان واحد که از دیر باز قایق خاص رودخانه کارون بوده است.

کارگزار ایرانی - در اینجا من سوارکشی «شوشا» شدم، ولی چون دیر وسیده بودم کشی صبح زود آینده حرکت کرد. دولت ایران در اینجا نماینده‌ای به نام کاظم خان دارد که کارگزار است و مأموریتش نظارت بر رفت و آمد کشی‌های تجاری و کارگزاری وزارت خارجه و مراقبت در کارکمپانی لینچ است.

کار اولی او که اشکالی ندارد، زیرا که هنوز نمی‌توان گفت که سرویس شروع شده است. کار دوم هم بهانه بزرگی برای تأخیرات طولانی است، چون از لحاظ خوش خدمتی وی بیشتر کارها را به مقامات بالاتر مراجعه می‌کند. مورد سومی زیینه وسیعی برای مداخله بی جهت و اقدامات غیرلازم فراهم ساخته است.

درباره این نکته هوش و دانائی سرشاری لازم ندارد که عوارض وارداتی را بنا بر ارزش جنس باید دریافت کرد یعنی، به میزان فایده‌ای که از فروش آن در بازار محل عاید می‌شود. اما در نظر سرکار کارگزار قانونی تجارت بی اثراست و در این سورد خاص همه توجهات او به شخص من و حرکات آینده‌ام معطوف شده بود. وی از اینکه کشی به خاطر من دیر حرکت می‌کرد شکایت نمود و امر آکید صادر کرد که بی‌درنگ حرکت کند. سپس مبادله پیامها پیش آمد، وی گذرنامه مرا خواست که طی سه ماه گذشته مسافرتم در ایران حتی یک دفعه هم سابقه نداشت

وسرانجام دستور داد که صبح زود فردا قبل از حرکت به دیدن او بروم ، این کار پرای من خالی از ساحت نبود ، پس اورا به دردرس چاره اندیشی انداختم که برای بازگرفتن مرغ از قفس رفته تدبیراتی نماید . کشتنی ما ساعت شش صبح در رودخانه به حرکت اقتاد .

مجرای بهمنشیر - در حدود دو میلی بالای مجمره و بنا بر این سه میلی دهانه حفار بهمنشیر واقع است (راجع به اصل این اسم اختلاف هست) ^۱ که مجرای دیگر کارون به دریاست و شاید روزگاری همه آب این رودخانه از آن طریق به خلیج فارس وارد می شده است و آن از شمال غربی به جنوب شرقی و در موازات شط العرب جاری است و بالغ برهجه میل طول و با دهانه عریض از چند میلی مصوب به طرف خلیج جریان دارد .

در کناره های آن مثل سواحل شط العرب در نزدیکی بصره بندھائی از نی در رودخانه تعبیه شده است تا ماهی های فراوانی را که در اثر جزر آب در گلهای رودخانه می مانند صید نمایند . در عهد قدیم بهمنشیر (بهمنشیر) دهانه شرقی دجله و شط العرب دهانه غربی آن بود . جزیره ای که بین آنها واقع شده است یعنی بین حفار و دریا بنابر کتبیه های میخی دیلمون است وایرانیان میان رودان یا بین النهرین (آبادان) می نامند ^۲ . اگر عثمانی ها در ادعای خود پافشاری نمایند و خطروی پیش آید از لحاظ ایران اهمیت بی اندازه ای خواهد داشت که راه مستقل و جدا گانه برای رود کارون داشته باشد و این منظور را بهمنشیر تأمین می کند و هردو ساحل و دهانه آن مطلقاً ایرانی است و از حمله و تجاوز عثمانی هم محفوظ است و بنابراین باز بهمنشیر برای کشتی رانی مورد استفاده قرار خواهد گرفت .

۱ - بعضی ها آنرا بحر الماشر گفته اند ، ولی گویا این نام ادغام دو کلمه بهمن اردشیر است که بسیاری از تأسیسات آن حدود به وی منسوب بوده است . ناحیه دجله سفلی ، خوره شاد بهمن یعنی مرز پیری بهمن اردشیر نام داشته است .

۲ - همچین آنرا موهرزی ناییده اند که از نام بندر موهرزه آمده و در انتهای جزیره واقع شده است . یاقوت آنرا جزیره ای سه ضلعی بین خلیج فارس و رودخانه دجله از طرفین خواهنه بوده است .

در سال ۱۸۳۶ سرگرد ایستکورت با کشته «فرات» از آن عبور کرد و ستوان سلبی در ۱۸۴۱ از محمره بوسیله همین راه تا خلیج فارس رفت و برگشت و کم عمق ترین قسمت آن بالغ بر نه پا عمیق بود. لیارد می نویسد که تامصب در خلیج فارس کاملاً قابل کشته رانی است و عمق آن چهار گز (fathom ۱۸۲۹ متر) است و بالغ بر ربع میل پهنا دارد و می گوید عمق ترین نقطه آن در موقع جزر و سد بهاری بیش از سه گز است وینا براین کشته‌ها با محمولات سنگین می‌توانند عبور و مسروک شوند.

از قرار معلوم بعد آن تپه‌های زیر آبی در دهانه آن در خلیج فارس تشکیل یافته است که حفره‌های متغیر و خط‌زنی‌کش دارد و چزو مد آن تا نه پا می‌رسد. جا دارد بررسی کاملی راجع به این رودخانه بشود و بوسیله لا رویی و یا اقدامات دیگر می‌توان آنرا کanal کشته رانی اختصاصی ایران به رودخانه کارون ساخت. من اطمینان ندارم ایرانی‌ها که در کار تجارت کوشش ندارند ارزش بازار گانی این رودخانه را مورد اعتنا قرار داده باشند، ولی ما باید از توجه نسبت به آن قصور نمائیم.

چشم‌انداز محمره را نخلستانها فرا گرفته است و بنابراین سراسر آن خوش نماست، اما در جیزبه که هشت میلی بالای رودخانه است این حاشیه سبز ناگهان قطع می‌شود و از آنجا تا بند قیر کرانه‌ها بکلی خشک و خالی است و در بعضی جاهای با بوته‌های کوتاه ویشه‌های گز و بید مجذون مستور شده است. گاهی نیز رودخانه‌های خشک و مجرای‌های متروک دیده می‌شود، در این حوزه سفلی ساحل آن در همه جا کوتاه و هم‌سطح آب است، اما بالاتر ارتفاع آن نسبت به کف رودخانه زیاد می‌شود و گاهی به بیست تاسی پا می‌رسد.

دراین حدود نیز کارون از لحاظ مقدار آب و وسعت، رودخانه‌ای بسیار معتبر است و روی هم‌رفته بین ۳۰۰ یارد تا ربع میل عرض دارد و در حوالی اهواز پهنهای آن به ۲۰۰ یارد تقلیل می‌یابد. در این موقع سال رودخانه لبریز بود،

زیرا که همان روزها برف یا بارندگی شدیدی در کوهستان شده بود و گل آشته رنگ آب را مثل قهوه و غلظت آنرا مانند جوشیر (پاریچ) زندان کرده بود.

کور کارون - در فاصله ده تادوازده میل بالای بهمنشیر مجرای سوم کارون واقع شده است که حالا خشک و خالی است و روزگاری شاید قبل از وجود بهمنشیر کارون از آن راه به دریا می ریخته است. این رودخانه خشک که گمان می رود همان است که نثار خوس بقصد پیوستن به اسکندر کبیر در شوش با کشتی از آن عبور نموده حالا کارون العابیه یا کارون کور^۱ نام دارد.

افسران بحری که با کشتی فرات به سال ۱۸۳۶ تا دریا سیر کرده بودند فرو رفتگی با عرض دویست یارد ملاحظه کردند که در وسط آن هنوز مجرای کوچکی بوده و هنگام جزو مد آب در آن می ریخته و موقع جزر فقط یک پا آب شور در آن می مانده است. احتمال این که همین مجرای اصلی کارون باشد از این مطلب تأیید می شود که جغرافی دانهای عرب طول نهر حفر شده را چهار فرسنگ یا در حدود پانزده میل نوشتند که معادل درازی فعلی کارون العابیه تا سیمراه است بنا بر این می توان حقاً استنباط نمود که نهر واقع در پایین مجرای اصلی کاملاً مصنوعی بوده است.

این فرض را حقیقت ذیل تأیید می کند که گفته اند در عهد ایالات ها و بابلی ها از قسمت پایین کارون به بهمنشیر مجرای کنده بودند که مبدأ آن سبله کنونی بوده که در زمان اسکندر وجود داشته.

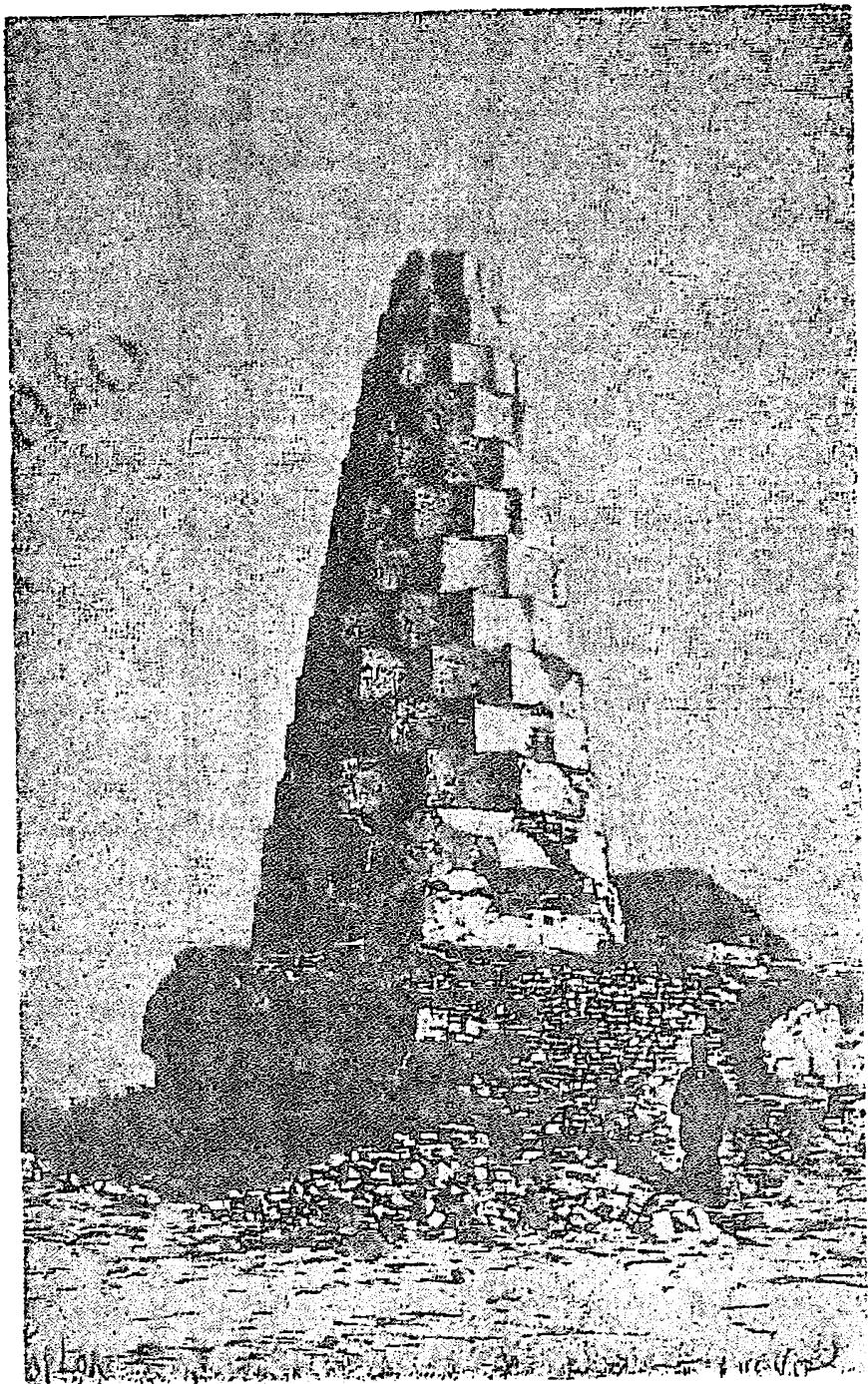
این ماجرا را عضدالدوله تعمیر کرده و نهر یا کانال جدید نام داده بود. مقلسی جغرافی دان عرب بالای بهمنشیر را فیم العضدی (جوی عضدی) نامیده بود. **کانال گبان (قبان)** - از کارون العابیه به فلاحیه پایتخت سابق بنی کعب که در کنار رودخانه جراحی است مجرائی است که به قبان یا گبان معروف بوده

۱ - اگر این نام صحیح باشد، امری بسیار پعید می نماید، زیرا که نهری را کور نمایند از جهت معنی بالفظ عربی نیست، اگر ماجرا دیر زمانی خشک و خالی مانده باشد شاید اصلاً نام «کارون الاماء» یا کارون یعنی آب بوده است.

است. در قرن پیش در این منطقه کارون بوسیله شیخ سلمان یا سلیمان بنی کعب سدی ساخته شده بود تا آب به کارون‌العامیه برده باشند. هنگام لشکرکشی کریم خان این سد ویران شده و کارون‌العامیه هم کما کان کور ماند.

در بعضی از مواقع سال این کانال تا فلاحیه قابل کشتی رانی است. در مسافتی دور از آن مقبره‌ای مخروطی دارای سیزده پله یا طبقه متعلق به رویل این یعقوب یا بطوری که گاهی گفته‌اند ریواج علی در ساحل راست نهر برپاست و آن یگانه‌بنا و اثر آن حوالی است که بسته به مسیر رودخانه گاهی درست راست وزبانی در طرف چپ به نظر می‌رسد. سپس بنای کوچک دیگر به اسم امامزاده علی بن حسین است که شش درخت خربما بر آن سایه اندخته‌اند که طی جریان ماریچی نهر، گاهی دور و گاهی نزدیک می‌نماید. وقدری دورتر در طرف راست آن به امام سبا پاسیعه می‌رسیم که در وسط راه به اهواز واقع است بعد از آنجا هم قرار گاهی به نام قاجاریه اخیراً در ساحل راست رودخانه تأسیس یافته که تلگراف‌خانه و توقفگاه برای کشتیهاست.

اقامتگاه‌های کنار رودخانه - صبح زود ما از براکیه که اولین ده نسبتاً قابل ملاحظه بعد از محمره است بگذشتم، آنجا دارای تقریباً سی صد نفر سکنه عرب و شیخ آن تابع مزعل‌خان است، سپس چندین پیچ و خم واقع است که مایه سرگردانی می‌شود و غالباً به نظر می‌رسد که به محلی رسیده‌ایم که باید یک ساعت بعد برسیم و در عرشه کشتی هم آفتاب پیوسته برتن ما می‌تابد. دهکده بعدی که باز در ساحل پیsar است کوت عمیره است و در فاصله می‌بیلی از براکیه هم کوت عبدالله است که اقامتگاه عمدۀ عشیره پاویه است که از تیره‌های بنی کعب می‌باشند و درین محمره و شوستر جزو نقاطی است که شیخ محل مدعی حق دریافت عوارض از اجناس است که خواه از طریق رودخانه یا جاده کارون از آنجا حمل می‌شود. به منظور تسهیل کار، این باج‌ها را که کسی قادر به امتیاع از پرداخت آن نبوده است سرانجام توأم کردند و اکنون از محصولات محلی در دو انتهای ورودی و خروجی ده دریافت می‌کنند.



آرامگاه رون بن یعقوب

حیوانات شکاری - در این حوالی منظره کارون ملال انگیز است. پنجاه سال پیش سیاحان نوشتند که کرانه های آن بین سمره و اهواز بادرختان تبریزی و گز و انواع دیگر کاملا مشجر بوده که قسمت عمده آن سپس از میان رفته است. در بعضی جاها بوته ها ویشه ها تاحدی یک نواختی زیین های صاف کناره های رودخانه را از بین می برد و در هر دو کرانه آن اراضی بی حالت یا باتلاقی یا خشک و خالی که هیچ وقت شخم نشده است تا انتهای افق دیده می شود و در بعضی جاها که دیواره ساحل بالا آمده است از عرشه کشتنی اطراف را نمی توان دید، اما از نقاط دور دودکش بلند کشتنی از چند سیلی مثل تیرگی قیر گون که از زمین برآمده باشد پنهانی و آهسته در بیابان پیش می رود.

چندین میل قبل از اهواز برآمدگی های سنی نوک تیز مانند حایلی بین بیابان و رودخانه جلب نظر می کند. در سراسر خط سیر انواع پرنده گان شکاری شامل مرغایی، مرغ نوک دراز، مرغ سقا و یا عدو در رودخانه دیده ایم. تقریباً در دو میلی اهواز چند تن از ما با تفنگ به قصد شکار رفتیم تامعلوم شود که بیشه ها چه اندازه از پرنده گان شکاری انباشته است. در ساحل راست مرغایی ها دسته دسته با سرو صدا از باتلاق و حوضچه های طرف دیگر رودخانه به پرواز در آمدند.

در این حوالی کبک ها به اندازه و شکل قرقاول ماده است. از جلو قدم ما خر گوشها از هرسو فرار می کردند. من سیاه گوشی را با تیر زدم که به اندازه یوزپلنگ بزرگ هندی بود و چند تا خرس عظیم الجثه در تیررس می دیده شدند و خیلی دشوار است که در این حدود آنها را تعقیب نمود، زیرا که باتلاق ها و همچنین مجراهائی که در صحراء کنده اند مانع این کار است، اما چند سال پیش دسته های هر ساله از بغداد برای شکار خوک می آمده اند. برای شکارهای کوچک هیچ ناحیه ای غنی تر از جله کارون نیست، اما برای شکار چیزی که بلند نظر باشند شیرهم می توان یافت. در کوههای پختیاری انواع بز کوهی و وحشی نیز یافته می شود.

اهواز - سه بعد از ظهر «شوشا» در وسط جریان آب در محلی پایین تراز

حدود شرشه‌های اهواز لنگر انداخت. این سیر صعودی ماییست و سه ساعت طول کشید^۱.

مسافت از محمره‌تا آنجا از طریق رودخانه ۱۷ میل است و از راه زمین‌های با تلاقی خیلی کم تراز این می‌شود. صاحب‌نظران به تفاوت آنرا از هفتاد و چهار تا هشتاد و دو میل برآورد کرده‌اند. در اینجا من چندی در ساحل راست رودخانه پیاده سیر کردم تا خرابه‌های بند معروف و نیز شرشه‌های (آبشار) مشهور کارون را تماشا کرده باشم. باید خاطرنشان‌کنم که شهر اهواز ۲۰ پا از سطح خلیج بالاتر است.

شرشه‌ها (آبشارها) - در اهواز کشته رانی ناگهان متوقف می‌شود و مسئله دشوار در مورد کارون بواسطه رگه‌های عظیم تخته سنگ‌های ریگی مربوط به سویین دوره طبقات الارضی در حوالی این رودخانه است که بعد از تشکیل دادن دیواره‌هائی که شرحش ذکر شده است با رگه بندی مایل و حواشی پیچ و خم‌دار در فاصله‌کمی از ساحل چپ ناگهان به صورت کمرة سنگی تا وسط رودخانه پیش می‌آید و سپس در کف زمین ناپدید و باز بزودی مجدداً از کنار دیواره چند میل پایین‌تر در کرانه غربی ظاهر می‌شود.

بواسطه موانع ناشی از این کمره‌های سنگی که جمعاً چهارتا است مسیر آب تقریباً درست در زاویه‌ها قطع می‌شود و ناگهان آبشاری در حدود ششت تا ده پایین سطح آب در قسمت بالا و کف پایین ایجاد و شرشه‌ها را تولید می‌کند. غالباً می‌گویند که تعداد آنها پنج تا است، ولی در حال حاضر فقط سه تا از آنها مانع اصلی کشته رانی است، دو تا دیگر کوچک‌است و هنگامی که آب رودخانه زیاد باشد چندان محسوس نیست.

۱ - پایین آمدن از این راه یازده ساعت و نیم بطول می‌انجامد و رودخانه همواره پرآب است. حد وسط مدتی که کشته بلوس لینج که کشته بزرگ بخاری است و کمپانی لینج کار کشته رانی کارون را با آن انجام می‌دهد، در موقع پرآبی بهار گذشته هنگام بالا رفتن پانزده ساعت و نیم و موقع پائین آمدن ده ساعت و نیم بوده و سرعت جریان قوی از چهار تا پنج میل در ساعت و جریان کند یک تا یک میل و نیم می‌باشد.

در پایین آخرین شرشره که شوشان آنجا لنگر انداخته بود عرض رودخانه به ۲۰ تا ۲۵ پارد می‌رسد، سپس عریض‌تر می‌شود و دو جزیره بزرگ‌لای و لجن در میان رودخانه تشکیل یافته است. در بالای این محل که شرشره میانه و عملده واقع شده ویرانه‌های بند قدیمی است، در ساحل راست بواسطه تصادم جریان آب تورفتگی هائی دیده می‌شود و فاصله از یک ساحل تاساحل. دیگر تقریباً نیم میل است. در قسمت علیا این فاصله باریک‌تر می‌شود و سپس رودخانه با عرض عادی که ۰۰۴ پارد است جریان می‌یابد.

بند بزرگ - وقتی که از جنوب به عزم کارون بالاپیش می‌رویم اولین شرشره که در نزدیکی جزیره بزرگ پدید آمده است فقط رأس آن در وسط جریان آب دیده می‌شود و تپه سنگی را که موجود آن است هم‌سطح آب می‌توان دید. شرشره بعدی که دوتا است و در کنار همین جزیره‌هاست چندان مهم نیست. سپس دو مانع عظیم واقع شده است، ریزش آب در شرشره سومی نیک بارز و جریان بسیار قوی است، ولی فشار بیاندازه‌ای ندارد. شرشره چهارمی که ۱۵ پارد بالاتر درجهت علیای رودخانه است و کاملاً دریچ و خم جریان است، آب غرش کنان به دو دهانه در انتهای غربی کمره سنگی فرو می‌ریزد و در پهناه رودخانه پخش و موجب سرشاری بندیزگ اهواز می‌شود.

این بنای معروف که عموماً آنرا به پادشاهان ساسانی منسوب می‌دارند به این‌منظور ساخته شده بود که آب کارون ذخیره و سپس بوسیله مجاری و کانال‌ها در اراضی اطراف که از دیر زمانی پیش بواسطه کشت نیشکر نیک مشهور بوده است توزیع شود. ویرانه‌های بند که شاید مثل شوستر پلی هم داشته ساختمان بزرگی بوده که پاسیمان بسیار سختی با هم پیوسته و بر جزیره‌های سنگی که در این نقطه رودخانه هست ساخته شده بود. نیم پایه هائی بر ساحل راست هنوز هویداست که با وجود سیlabهای قرون مقاومت نموده است و با آنکه چیز عمدت‌های باقی نمانده است باز از همین مقدار کم هم استحکام و عظمت کار پیشینیان آشکار می‌گردد

وحاکی از انقلابی است که در وضع طبیعی آن حدود واقع شده بود و از هر دوجهت ساحل مجراهای در صخره‌ها هم سطح آب کنده بودند و آسیابهای آبی اصلی در ساحل چپ نیز هنوز می‌گردد، و باز در همان حوالی شهر مقدار زیادی سنگ‌های گرد آسیاب که برای آردسازی و خردکردن ساقه‌های نیشکر بوده است دیده می‌شود. معلوم نیست که درجه سوق و چگونه سد خراب شده است، هرچند شاید در قرن سیزدهم اتفاق افتاده باشد، زیرا خواندهایم که در آن موقع این شهر از آبادانی و رونق به انحطاط شدید دچار گردید.

در جلسه سخنوری انجمن هنر، ژنرال شیندلر خاطر نشان ساخته بود که افسانه‌های محلی حاکی است که آن فاجعه ناشی از کردار پلیدانه یکی از تجار شکر در قرون وسطی است که شکرهارا انبار و بازار را دچار تنگناکرده بود و چون قیمت این جنس ترقی نمود، وی سرکیسه‌هارا برگشود، ولی آنها را به جای شکر پراز عقرب‌هایی یافت که دم تیز آنها نمد خیمی را دونیم می‌کرد و بطوری همه جا را عقرب فراگرفته بود که مردم پایه فرار نهادند و دیگر هم به آنجا باز نیامدند.

آبشار عمده - در اثر شرشره دوشاخه از میان شکافی که بواسطه خراب - شدن بند ایجاد گردیده مانع عده ادامه کشتنی رانی کارون پدید آمده است. مجرای اصلی شکافی است که بین ساحل راست پیدا شده، بلند و پرشیب و اولین جزیره سنگی در رودخانه است. این معبّر از پنجاه تا هشتاد یارد عرض دارد که بسته به وضع و میزان آب است و در حدود سه پا ریزش آب در مسافتی پنجاه یارد است. بین جزیره‌ها و قسمت عده لبه شنی که سدی دربرابر بقیه جریان است، شرشره ثانوی و باریک‌تر واقع شده است. با آنکه از میان این دو دهانه جریان سریع و پرسنده‌ای آب دیده می‌شود، به نظر من نمی‌توان نام آبشار به آن داد، زیرا که به هیچ وجه با «باب‌کبیر» که نخستین آبشار نیل است قابل مقایسه نیست.

در مجرای بزرگ‌تر و غربی «سلبی» با کشتنی «آشور» همراه سر. هنری لیارد در مارس ۱۸۴۲ عبور کرد و آن کشتنی بخاری به طول ۱۰۰ پا بود و بدون زحمت ۱ - دو بود دو روایت دیگر راجع به همین داستان در کتاب ارستان خود ذکر نموده است.

از شرشره اولی عبور کردند و رودخانه تالبه پر از آب بود و دوبار سلبی کوشید که فقط باقی موتور از آبشار عبور کند، اما فشار آب که پنج تا پنج میل و نیم در ساعت سرعت داشت آشور را کاملاً برگرداند. پس وی ناچار شدار وسایل قوی تراستمداد کند، لذا رشتہ آهنی محکمی به دو ساحل کشید و فرمان داد موتورها باقدرت تمام کار کند و نفرات کشته هم باطناب از ساحل بکشند.

بدین ترتیب وی باز سرکشی را به طرف شکاف انداخت و چند لحظه لرزان وی حرکت ماند، سپس آهسته به جلو راند تا سرانجام در فاصله نیم ساعتی از محلی که تلاش بی حاصل اولی شده بود، کشته را در آبهای آرام کنار شهر متوقف ساخت واز همین دهانه بود که «شوش» همان کشته کوچکی که من در قسمت علیای رودخانه سوار شده بودم قبل در سال ۱۸۸۹، مهار شده بود در سال ۱۸۹۱ «شوشان» هم بدون اشکال گذشت.

به نظر من در شرایط مساعد جریان آب خطری جهت عبور کشته از آنجا نیست، وضع و ترکیب کناره رودخانه و صخره ها در وسط آن انجام متغیر را مقدور می سازد، من خیال می کنم با موتوری که بدحد وافی قوی باشد فقط برای عبور ادن کشته کافی خواهد بود.

آبشار آخری - پنجمین و آخرین دسته شرشره ها نیم میل دیگر بالاتر در رودخانه ویه فاصله کمی از قریه اهواز است. این دسته بوسیله دورشته ازلبه های کمره سنگی بد صورت کوهانی در رودخانه دیده می شود که از میان آن در قسمت پایین دو برج راست و موقعي که آب رودخانه زیاد باشد آبشاری تشکیل می شود و بعد از آن کارون باز جریان ملایم خود را تعقیب می کند و تا چند میلی شوستر دیگر مانع برای کشته رانی نیست و همه این مسافتی که مسیر رودخانه بواسطه صخره ها و شرشره ها قطع می شود از یک میل وربع تا یک میل و نیم است.

ماهی های کوسمه درشت شالباً تا اهواز پیش می آیند و در حوضچه های پایین شرشره ها در حال شنا و گاهی نیز تا شوستر هم دیده می شوند. در هجاورت آخرین

آبشار پستر خشک کانالی قدیمی به سمت جنوب در ساحل چپ یا شرقی رودخانه مشاهده می‌شود که احتمال می‌دهند جهت انحراف آب موقعی که مشغول ساختن بند بزرگ بودند آنرا کنده باشند و می‌گویند تا فاصله زیادی به سمت فلاخیه امتداد دارد.

کanal یا تراموا - اشکال عبور از آبشار عمله غیر از اوقاتی که آب وضع کاملاً مساعدی دارد آن قدر زیاد است که اگر خواسته باشند کار کشتن رانی را در کارون تعقیب نمایند تشبیث به وسایل مصنوعی از ضروریات حتمی است و بدون آن نمی‌شود، برای رفع این اشکال سه پیشنهاد شده است: یکی اینکه صخره‌های را که در پستر رود مانع کار است منفجر کنند و بتراشند و یا آنکه از میان سنگ‌ها راهی بگشایند تارفت و آسد کشتنی‌ها بیسبرشود. از این پیشنهاد باید بکلی صرف نظر کرد، زیرا که هم شکلات فنی دارد و هم هزینه سنگین و تازه معلوم نیست باوضع جدید که ناگهان در مرور آبشار پیش خواهد آمد، درسطح آب دوست رودخانه چه تأثیری خواهد نمود.

پیشنهاد دوم این است که از کنار سطح تھتانی تا حوزه فوقانی رودخانه با نصب دریچه‌ها در طول یک تا یک میل و نیم کانالی از کف نسبتاً هموار حفر شود. با آنکه این رامحل عملی و عالی است و مانع کشتنی رانی را از بین می‌برد به هیچ وجه احتمال قبول آن از ناحیه دولت ایران نیست، چون هم خرجش زیاد است و هم مانع اجرای نفوذ آنها در کشتنی رانی قسمت علیایی رودخانه می‌شود.

راه سوم که من در روزنامه تایمز قویاً تأیید نمودم، ایجاد یک تراموای سبک اسپی در طول همین مسافت محدود ساحل چپ رودخانه است، یعنی از حوضچه پایین شرشره‌ها تا بالاترین آبشارها، خودم این مسافت را پیاده طی کردم، شب زیادی ندارد و پیچ و خم آن هم مختصر است و اگر قریه اهواز را هم دور بزند در حدود یک میل و سه چهارم خواهد شد.

این کار را اخیراً یک شرکت محلی به نام ناصری که راجع به آن باز

صیحت خواهم کرد شروع کرده است، اما تراموا مایه تسهیل کار است، ولی مانع کشتن رانی را برطرف نمی کند و به عقیده من اگر خطی هم در این حدود کشیده شود باید تامینه امتداد یابد تا از بردگی راه دردونقه طه یعنی آنجا و اهواز اجتناب شده باشد و جاده تازه هم که از تهران می سازند به جای شوستر، اهواز انتهای خط باشد.

اهواز یا اگی نیز - قریه اهواز جدید در ساحل چپ رودخانه در قسمت علیای آن بر محل نسبتاً بلندی که تقریباً موازی با بالاترین شرشره هاست واقع گردیده و شامل آلونک های گلی و قلعه ای مستطیل کوچک در ساحل رودخانه است که در حال ویرانی است و تقریباً ۷۰۰ نفر سکنه دارد و برای رفع بی ترکیبی این محل فقط امامزاده ای در آنجاست که گنبد گچی سفیدش بر زینه درختان سبز تیرگون تا اندازه ای خوش آیند می نماید. این بنا رویه مرفته از آثار محلی است که اگی نیز معروف^۱ روزگار قدیم و پایتخت ولايت از قرون وسطی و جایگاه سلاطین و مقر کشیش مسیحی و کانون ممتاز ثروت و تجمل بوده است.

گیون^۲ در وصف و بیان خاص داستان وحشی خوش حال هریزان شهریار یا ساتrap اهواز و سوزیا و مصاحبه اورا با عمر خلیفه فاتح ثبت کرده است. در عهد خلفای بعدی عباسی بغداد بود که اهواز به اوج اشتیار رسیده و تاریخ نویس

۱ - راجع به تاریخ قدیم اهواز می توان به صورت حاشیه اظهار کرد که وقتی نثار خوس از کارون گذشت به دریاچه ای رسید که «جله از گرگش شالی آن جاری و بر آن شهر سوزیان یا دهکده اگی نیز در فاصله ۵۰۰ استاد از شوش واقع بوده است. این دریاچه که بعداً از بین رفته فرورفتگی مغرب کارون را تاهویزه (اهواز صنیر؟) پرمی کرده است و دجله در حمله صوبی کنونی از آن مجزا و به شط العرب وارد می شده است.

دریاچه یا باتلاق مزبور بنا بر کتبیه های میخی آشوری آگام Agamene یا افسه نامیده می شده است. نثار خوس به این دریاچه یا اگی نیز نرفته بود، ولی در کارون تاپلی که بوسیله قایق ها ساخته بودند رسید، در جاده ای بین پارس و شوش در ۶۰۰ استاد از محل ثانوی این پل شاید در اهواز فعلی یا تزدیک آن واقع بوده که بطلمیوس هم بدآن اشاره کرده است، بعداً بازار خوزستان نامیده شده و سکنه ای ایلامی داشته است به نام هوز یا هونج و بنا بر قول ابوالفدا، اعراب آنجا را سوق الاهواز (اهواز جمع هویزه) می نامیدند که مشرف بر چند جاده بوده است.

۲ - gibbon در کتاب پیدایش و نابودی امپراتوری رم.

عرب ابوالفدا راجع به آن دوره می‌نویسد که سواحل کارون با غهای عالی و منازل بزم و صفا و انواع اشجار و زراعت نیشکر به حد وفور داشته است.

این اظهارات چاشنی اعتدال و اثر حقیقت را توانم دارد، ولی بی‌اندازه‌ترین مبالغه‌ها بازگفتار یکی از نویسنده‌گان آنجا را در این دوره مقرن بواقع نمی‌سازد که وسعت اهواز را در قرون وسطی چهل فرسنگ (۱۵ میل) نوشته بود و یا دلیل صحیح برای روایت سروان میان^۱ سیاح نمی‌شود که تپه‌های شنی کنار نهر را ویرانه‌های شهری قدیمی پنداشته و نوشته بود که آن ده تادوازده میل امتداد داشته و به نظر اهل محل دو ماه برای مسافت در آن جا وقت لازم بوده است.

روزهای خوش و آرام اگر نیز قدیم در اثر شورش افراد افریقائی که برای کشت و کار نیشکر آورده بودند برعلیه خلفاً به پایان آمد. هرچند آن فتنه خاموش شد، اما این شهر بعد از آن واقعه تجدید حیات ننمود و رفتاره به انتخاط و فراموشی شدیدی دچار گردید تا موقعی که طایفه بنی کعب توجه خود را به این سو معطوف ساختند و زندگانی بیابانی خود را در این حدود آغاز کردند و در میان خرابه‌های دوره سابق کپرهایی بر پانمودند.

آثاری هم از ادوار قدیم‌تر و دین و آئینی پاک معدوم و شکوه و جلالی بکلی مفقود در کناره‌های شنی رودخانه که در فوق اشاره شد مشهود است، دخمه‌ها و غارهای خالی در کوهستان دیده می‌شود که در دوره‌های پیشین آتش‌بهرستان اجساد را در آنها عرضه می‌کردند و دسته سروان سلبی استخوان‌هایی در آنجا کشف کردند و در حفره‌های جبال حوالی شوستر نیز از همین قبیل برج‌های خاموشی یا قله‌شده است.

جنگ ۱۸۵۷ - در وقایع سال ۱۸۵۷، اهواز قصه ناقابل ذکر و حتی بی‌اثرتری از محمره داشته است. پس از اشغال این شهر سه کشتی کوچک بخاری کوست، پلانت و آشور با همراه داشتن ۳۰۰ نفر سرباز و سه قایق حامل توب که کشتی‌ها

می کشیدند مأمور شده بودند که سپاهیان فاری را تا هواز تعقیب نمایند. سروان رنی فرماندهی دسته کشتی هارا بر عهده داشت و سروان هنت فرمانده سربازان و سروان سلی ناخدای یکی از کشتی ها و راهنمای بود.

پیاده نظام ایران در هواز . . . نفر آماده و مجهز با عده زیادی هم سوار در چند قدمی کرانه راست رودخانه ارد و گاه داشتند و پانصد نفر هم سرباز، شهر و قلعه را در ساحل مقابل پاسبانی می کردند. همینکه نیروی مهاجم قصد پیاده شدن نمودند، قشون ایران ارد و گاه را پر چیدند و سربازان دریابان متواتر شدند ولشکریان مدافع مانند سراب مشرف زمین شده بود که بمحض نزدیکی، در هوا ناپدید می گردید. چنانکه اشاره کردم درست است که فرمانده لشکر ایران با تقدیم ۸۰۰ لیره به صدر اعظم یعنی معادل یک لیره برای هر تقریباً فراری به دریافت شمشیر افتخار از جانب شهریار سرافراز شد، ولی هیچ تاریخ نویسی قادر نیست نمونه بارزتر از این راجع به بی عدالتی مشرق زمین نشان بدهد.

بندو ناصری - از زمانی که در اکتبر ۱۸۸۸ کارون برای کشتی رانی تجارتی خارجی افتتاح شده است قرارگاه کوچک دیگر، بندر ناصری به افتخار ناصر الدین شاه در برجستگی مشرف به رودخانه پایین تر از حوزه شرشره ها تأسیس گردیده که در آنجا در یک میلی جنوب قریه (اهواز) کشتی لنگرمی اندازد، تا حال هیچ گونه مناسبی بین وضع واقعی این محل و عنوان پر آب و تاب آن در میان نیست.

در این نقطه چهارینج کلبه ساخته اند که بر فراز یکی از آنها بیرق ایران و توب کوچکی هم در جلو آن نصب شده است تا شلیک سلام آن حاکی از ابهت قدرت حکومت باشد. در این بنا نایب الحکومه خوزستان اقامت دارد و او مأموری است میرزا علی اکبر نام که قرار بوده است با وی ملاقات و آشنائی حاصل کنم و او را نمونه یک مأمور معمولی دستگاه ایرانی یافته ام که در کار شکنی بی همتاست. یک کلبه را هم به نماینده کمپانی لینچ اجاره داده اند، وی با رحمت بسیار اجازه یافته بود که در آنجا اقامت کند و ناچار شد سالانه . . . تومان (۰.۱ لیره)

پرداخت نماید و حال آنکه این اقامتگاه هفت‌لیره هم ارزش نداشته است. این جرمیه ظالماهه. چون نام دیگری به آن نمی‌توان داد - را با این قرار و تفاهم می‌گرفته‌اند که اجاره ساختمانی است که بزودی دولت ایران در آنجا بر پا می‌کرده است و پناهگاهی نیز برای کالا، اما بعد از گذشت یک سال هنوز اثربخش از اقامتگاه جدید نیست و صحبتی هم از تقلیل اجاره‌بها پیش نیاورده‌اند.

آشنائی با سرکار میرزا - من حامل معرفی نامه‌ای از نماینده (رسمی بریتانیا مقیم بوشهر به عنوان نظام السلطنه (حسینقلی خان.م) والی خوزستان بودم که تقاضا شده بود مسافرتم با کشتی شوش متعلق به دولت ایران که بتازگی در کارون علیا شروع بکار کرده بود تسهیل شود. چون سه روز پیشتر از موعد به اهواز رسیدم با خشنودی بسیار اطلاع یافتم که شوش در بالای محل شرشره‌ها آماده و منتظر ورود کشتی شوشان است تا به مقصد شوستر حرکت کند. از این رو به ملاقات میرزا رفتم و نامه خطاب به والی را نیز همراه داشتم تا درخواست کنم که شوش صبح روز آینده حرکت کند.

برای این جانب کاملاً مقدور وبلکه به مراتب بهتر بود که با کرایه کردن اسب راه خود را تا شوستر طی کنم و مسافت از طریق خشکی فقط ۶۰ میل بود، اما اطلاع دادند که شاید این جاده بواسطه باران و گل قابل عبور نباشد، ولی هنوز میرزا را هم درست نشناخته بودم.

سبک تزوییر آمیز او - وی ابتدا در صدد انصراف من برآمد و خمناً به منظور و آنmod کردن اهمیت رسمی خویش بهانه ناخوشی را پیش کشید تا از دیدنم اجتناب کرده باشد، من جواب فرستادم کارم فوری است. از این رو ملاقاتی ترتیب دادند و موضوع تمارض هم پاک فراموش شد. دیدم که میرزا به رسم تمام عیار ایرانی در کلبه نبی خود بر زمین نشسته و فرش جلو او گستردۀ بودند که شمع‌ها بر آن قرار داشت، روی رو هم چند صندلی برای من و همراهان قرار دادند.

بدوآ چنانب میرزا نیک در حالت اجابت و رضا می‌نمود و پس از اندکی

تردید با درخواستم موافقت کرد و قرار شد کشتن هفت صبح آماده باشد و من هم ساعت شش و نیم در عرضه حاضر شوم. تنها در خواست وی این بود که گذرنامه ام را رویت کند که بانهایت آمادگی اجابت نمودم، ولی می دانستم که او به خواندن یک کلمه آن هم قادر نبوده و منظورش نمایش مراقبت رسمی بود. سپس وی سخنی طولانی درباره دوستی ایران و انگلستان پیش کشید، و از منافع مشترک طرفین و دشمن مشترک هر دو (با اشاره‌ای زیر کانه نسبت به روس) و علاقه شخصی خود که نماینده کمپانی لینچ حرفش را تأیید نمود (در اینجا من ناگزیر چشمکی با این شخص مبالغه کردم همان کسی که اشکال تراشی‌های سرکار میرزا زندگانی اورا به مدت شش ماه بارگرانی ساخته بود) صحبت کرد که باید این دو متعدد طبیعی آسمانی توافق و هم آهنگی داشته باشند.

چون من چند ماه در ایران مانده بودم با این طرز بیان و عبارت آشنائی وافی داشتم و بارها شنیده بودم، در همه جا هم تقریباً به یک نهج ویان بود و گمان می کنم که مأموران ایرانی در موقع انتصاب از بر یاد می گرفتند، ولی من هم در قبال این تعارفات جواب متناسبی دادم و مصاحبه به پایان آمد.

مهماههای ممتاز او - طی این گفت و شنود چند تونیز شاهد دقیق جریانات بودند بدون آنکه هیچ گونه دخالتی در صحبت نموده باشند. در طرفین میرزا دونفر باقیافه غم انگیزی جلوس کرده بودند که حرفی نمی زدند، ولی گاهی این و گاهی آن قلیان می کشید. یکی از ایشان یک چشم بود و ظاهری بد خواه و شرور داشت، اما از لحاظ چهره هر دو به آن اندازه وزن می نمودند که خیال کنم حضراتی ایرانی و از دوستان میرزا باشند. سپس کاشف به عمل آمد که ایشان دوچانی از سنسویان ایلخانی فعلی بختیاری از کوهستان مجاور بودند که اخیراً برادر و برادرزاده خود را بی دلیل کشته بودند و در حوزه مأموریت میرزا دستگیر شدند^۱ و چون بازداشتگاهی موجود نبود در کلبه خود میرزا توقيف بودند و با او زندگی می کردند

۱ - یکی نصیرخان و دیگری سيف الله خان بود که برادر خود میرزا آفخان رئیس چهارمنگ را که تیره دیگری از ایل بختیاری است کشته بودند.

وبه شرحی که مذکور افتاد در جلسات رسمی او حضور می‌یافتند و بقدرتی بامیرزا محسور شده بودند که چند روز بعد وقتی که نماینده کمپانی لینچ از او به شام دعوت کرد، وی اجازه خواست که مهمانان خودرا نیز همراه بیاورد و شرط همنگی به این قسم تکمیل شد که هر سه در مهمنانی سرمیست شدند. در پهلوی این دوچانی دو نفر با عمامه سبز یعنی از سادات بودند که بواسطه نسب‌والا و نبوی بر وزن و حرمت جلسه افزودند.

میرزا بعد از استراحتی شبانه - قبل از ساعت ۷ صبح فردا من با بار سفرم در کنار رودخانه حاضر بودم، ولی قاطرهاei که قرار بود بارم راتاکشی شوش برسانند نیاده بودند و حال آنکه مهندس هم سرگردان و منتظر دستور میرزا بود. من این وجود گراسی را از خواب بیدار و بنا بر وعده شب پیش در خواست کردم که فوری حرکت کنم، شرح جزئیات آنچه سپس واقع شد از عهده من بیرون است، ولی بطور خلاصه بایستی بگوییم که سه‌چهار ساعت آینده با مخالفت‌های شدید میرزا گذشت که از قرار معلوم یا از قولی که شب قبل بی‌تأمل داده بود پشیمان ویا دچار واهمه مسؤولیت شده بود و یا اینکه خیال می‌کرد که آن فرصتی عالی برای قدرت‌نمایی بوده و نبایستی زود از دست داد. وی اظهار می‌داشت که بدون اجازه مستقیم «نظام» حق اقدام ندارد و نامه خطاب به والی هم ربطی به او ندارد و متعلق به شخص دیگری است و باید راجع به هویتم تضمین نامه رسمی داشته باشد تا موجب بازخواستی نشود و برای تنظیم چنین سند مضیحکی وقت زیادی تلف شد و سرانجام هم کاغذ را پاره کردیم، زیرا که میرزا عبارتی در این ورقه گنجانده بود که بنا بر پافشاری نماینده‌گی لینچ شوش را روانه کرده است و کمپانی را دروضع بغرنجی قرار می‌داد و جمله دیگر مشعر براینکه فقط به آن دلیل اجازه صادر نمود که من با جناب والی کار رسمی داشتم که صحیح نبود. پس لازم شد که لحن جدی‌تری اختیار و در صدور اجازه یا رد صریح آن پافشاری کنم.

این رفتار میرزا را هشیار کرد و باز وقت طولانی صرف تنظیم اظهاریه تازه شد و توضیح نامه‌ای هم برای نظام السلطنه نوشت. سرانجام در ساعت یازده سوار

شوش شدم و یک ساعت بعد کشته به حرکت افتاد و درست پنج ساعت صرف این حرفهای دیپلماتیک میرزا شد که انسانیت ایجاد می کرد که اگر به شوستر برسم انتقامی از او بستانم.

افرادی برجسته - در یک لحظه صبح آنروز، کلبه نیی از شب پیش هم صحنه جالب تری پیدا کرد، نه فقط آن وجودهای دراماتیک آنجا بودند که سرکار میرزا از این بابت گاهی به معذرت خواهی می پرداخت آن دو فرد بظاهر محترم ولی برادرکشانی با قیافه عبوس و دو موجود مقدس و این جانب و همراهان بلکه یک آقای ایرانی نیز حضور داشت که چون خود اوهم درکشته شوش سفر می کرد بهقصد میانجیگری مداخله کرد. و شخصی عرب اهل اهواز، پیربرد محترمی بود و ریش خاکستری داشت و بالاخره فرزند شیخ که به منظور حمایت جان پدرش که بواسطه یک تقارنخونخواهی جانش درخطر بود تفکی درست داشت و خود اورا هم تفنگداری نگهبانی می نمود و در واقع مثل دوبرادر بختیاری زندانی بود و بواسطه عمل سرقت به چوب و فلک محاکوم شده بود.

در این گروه رنگارنگ شامل سادات و جانیها وزندانی و نگهبان اعم از ایرانی و عرب و انگلیسی جلسه کوچک و مختلط کم نظری تر کیب یافته و غرض از مناظره نیز این بود که من شصت میل راه را از طریق رودخانه بروم یا جاده.

سوza (شوش) - دو ساعت دیگر نیز وقت ما هدر رفت و دیری از ظهر گذشته بود که سرانجام برای افتادیم و سفرمان به مقصد شوستر آغاز گردید، ولی با گذشت زمان در مقابل جریان آب که سرعتی کمتر از چهار میل در ساعت داشت کشته سوza هم ظاهراً قادر نبود که بیش از دو میل و نیم در ساعت پیش برود و بواسطه این سرعت محدود بود که اهالی دهات ساحلی با حرکت کشته از کنار رودخانه پاما راه می آمدند. رفته رفته این فکر به ذهنم خطور گردید که پیروزی من بر میرزا و عاریه گرفتن شوش برای مسافت خیلی به حال من گران تمام شده بود.

در سال ۱۸۸۹ بعد از آنکه امتیاز کشته رانی کارون اعطای گردید این کشته

که یکی از دو واحد کلیه بخیریه ایران است بوسیله یک ناخدای انگلیسی تا اهواز هدایت و بوسیله ایران در بالای شرشه‌ها مهار شد که از آن پس نیز به دستور نظام‌السلطنه در حوزه بالای کارون مانده است و اگرچه اسمًا برای مقاصد تجاری است، ولی در واقع فایده دیگری جزگردش دادن حضرت والی در رودخانه ندارد.

کم آینی رودخانه مانع از این است که بجای کشتی پاری از آن استفاده شود مگر در مواقعی که رودخانه سرشار از آب است. راندن و راهنمائی کردن آن بدست اعراب، ولی مهندس آن از اهالی عثمانی در بغداد است که قبل از کارون-علیاً کار نکرده بود، وی نادانی خودرا باطمینان‌هایی بروگزار می‌کرد که مایه تحریک حسادت سرکار میرزا می‌گردید. قرار بود که من بدون تأخیر، ظهر روز بعد از عزیمت از اهواز در شوشت پیاده شوم.

کارون در بالای اهواز - بالاتر از اهواز رودخانه کارون بالبه‌های بلندی محدود شده است که ده تا بیست و حتی سی پا ارتفاع و مقطع عمودی از خاک آهک و بستری ۲۰۰ تا ۳۰۰ یارد عرض دارد، آب برای زراعت اراضی از حوضچه‌های کنار رودخانه بامشک‌های چرمی و یک چرخی استفاده می‌شود که گاو برسطح سوری در کنار رودخانه می‌کشد و از روزگار قدیم ایران و کلده باقی مانده است، و همه افرادی که به کشت و کار سرگرم نبودند فراهم آمده بودند که عبور ما را تماشا کنند. در سراسر راه از سلطاقی گذشتیم که بواسطه هجوم ملخ سخت آفت دیده بود صحراء ویشه‌ها همه جا را ملخ فراگرفته بود و روی کشتی و در غرفه‌ها و برعشه همه جاسلح بود و آن دسته که قدرت پرواز از فراز رودخانه نداشتند صدتاصدتاً مسطح رودخانه را مستور ساخته بودند.

ویس یا اویس - اولین محل که بعد از عزیمت ما از اهواز اهمیت ناچیزی داشته، قریه ویس بر ساحل چپ کارون بوده است که علاوه بر ردیفی از آلونک‌های گلی در کنار رودخانه این امتیاز محدود را نیز دارد که امامزاده‌ای^۱ با چند

۱ - مزار اویس قرنی از اصحاب پیغمبر که قریه‌هم بنام اوست و به امام زاده معروف است.

درخت خرما در آنجاست . این دهکده حد شمالی منطقه شیخ مزعل است و اراضی بعد از آن هرچند که عده کثیری از اعراب سکنه دارد ، باز تابع حکومت مستقیم والی خوزستان می باشد . ویس در حدود سی و پنج میلی اهواز از راه کارون واقع شده است . مسیر رودخانه بین این دو محل ماریچی است و این برای من بیشتر از آن جهت امباب ناراحتی شده بود که یک بعد از ظهر روز دوم عزیمت ما از اهواز به این قریه رسیدیم که خود یک ساعت از وقتی که وعده کرده بودند به شوشتر وارد شویم تأخیر داشته و تازه شمعت سیل دیگر از طریق رودخانه راه در پیش بود .

رودخانه شاپور پاشاورد - در روایات جهانگردان سابق ویس ، نام ناپسندی از لحاظ فقدان حس مهمان نوازی پیدا کرده است که در میان طوایف عرب به ندرت دیده می شود . آقای استاکلر در سفر بی باک دریائی خود به سال ۱۸۳۱ تا آنجا جلو رفت ، قایق او را متوقف و غارت کردند و از ناحیه شیخ و افراد محل به او تیراندازی شد و ناچار گردید سراسیمه به محمره بازگردد .

پنج سال بعد در نوامبر ۱۸۳۶ دسته سرگرد ایستکورت که در قایق بوسی تا اهواز پیش رفته بودند اهل این محل از تسليم خوارکی به آنها دریغ نمودند و با عنف و اکراه ناچارشان کردند که گوسفندی برای مصرف خود خریداری کنند . در سفرما از این قبیل تظاهرات ناگوار پیش نیامد ، مگر آنکه شیخ های عصبانی سکنه ای جوان نما دنبال کشتنی ما براه افتادند . شاپور که عموماً رود شاورد می نامند اصلاً از جبهه غربی تپه بزرگ شوش عبور می کند (مشوشان کاخ است) از جهت شمال غربی قدری از پایین ویس به طرف کارون جاری است و پس از عبور از آن حدود در مجرای جنوبی تر پیش می رود و در نزدیکی اهواز به رودخانه عمدۀ می پیوندد و قدری بعد باز به طرف شمال جریان می یابد .

در موقع اکتشاف لیارد و سلی در سال ۱۸۴۲ در دوازده میلی بندقیر به آب دز یا رودخانه دزقول وارد می شده است نظر نسبتاً اخیر و از روی تحقیق ، این رودخانه که شعبه های آنرا می توان باز شناخت مانند رودخانه دیگر سوزیاناو

از جمله خود کارون است که همواره مایه اشکال نویسنده‌گان برای شناختن و انطباق آن با وصف قدما بوده است.

نقطه تلاقی - تقریباً تادوازده میل در بالای ویس جریان کارون تابند قیر کاملاً به خط راست پیش می‌رود و در آنجاست که برای اولین بار بعد از محمره ملاحظه می‌شود که رودخانه چند شعبه دارد و برکز تلاقی سه نهر آب گرگر یا کانالی است که از شوستر درمشرق جاری است و آب شطیط یا کارون اصلی که آن نیز از شوستر و در وسط جریان دارد و آب دز یارودخانه دزفول که از دزفول درمغرب جاری است. در حین مقایسه جریان مستقیم خاص رودخانه طی دوازده میل پیش از نقطه تلاقی بواسطه شرحی که جغرافی دانهای عرب باقی گذاشته و نوشته‌اند که کانال مصنوعی آب گرگر تا هواز امتداد داشته است. سلبی پنداشته بود که وی در آنجا اثری از مجرای مزبور دیده است، این احتمالی است که فرض صحت آن بواسطه فقدان بستر قدیمی رود که باستی درحوالی جریان اصلی کارون مانده باشد تقویت می‌شود.

بغداد قیر - بند قیر که کنترل آنرا بند کیل ولغتوس بند قیل نوشته است به معنی بند یاسد قیر طبیعی است. سنگ‌های سد مصنوعی که مانند بند شوستر واهواز مسابقاً در آنجا بر رودخانه بسته بودند و بنا بر روایات تاریخی به داریوش منسوب است که بدون شک سنگها را با این ماده قیری بهم می‌پیوستند. اعضای دسته بحری فرات در سال ۱۸۳۶ این محل را قریئه مخصوصی تعریف کرده‌اند که در حدود ۶۰۰ نفر جمعیت داشته است و کتاب ژنرال چزنی حاوی تصویری از آنجاست که سرگرد ایستکورت قلمی ساخته بود.

در ۱۸۵۱ لغتوس آنجا را دهکده کوچک عربی شامل چهل خانه نوشته بود که زندگی اهالی از کار مناقلات باقایق که در رودخانه‌های متعدد آنجا انجام می‌شود تأمین می‌گردیده است. شرح هی هنوز هم صادر است. دهکده دور از ساحل و در برآمدگی بین نهرهای شطیط و گرگر ویرکرانه این نهر ثانوی است واز

ویرانه‌های شهری مهم کامل احاطه شده است که نخستین بار در سال ۱۸۶۲ لیارд در این نقطه به تحقیق پرداخته وی پرده‌است که آنجا به دوره کیانیان و ساسانیان و زمان سلطنه عرب تعلق داشته و او این محل را از بقایای شهر باستانی ایران رستم‌کورده (رستمکده) و به عربی عسکر مکرم تشخیص داده است.

در موقع مسافرتم آجرهای قدیمی آنجا به دستور نظام‌السلطنه برای ساختن قلعه وتلگرافخانه در ساحل شطیط بکار می‌رفت و دولت تصمیم گرفته بود که بین شوستر و محمره ارتباط تلگرافی ایجاد کند. این ویرانه‌ها در وضع طبیعی حوالی بند - قیر و دلات این نام همه حاکی از گذران دوره ایست که دیر زمانی است از میان رفته و فراموش شده است. در همان زمانه‌ای که بیغوله‌های فعلی این حدود چون گلستانی بوده و افراد ساعی و پرکار و تأسیسات بزرگ عمرانی و زراعت عالی داشته واين سواحل خاموش و خالی فعلی محل تلاقی سه رو دخانه را شاداب و زیبایی ساخته است.

التقای سه رو دخانه - «لیارد» رنگ آب سه رو دخانه را که در اینجا بهم می‌رسند متفاوت ذکر نموده. آب دز را تیره گون نوشته است چون از میان اراضی رسوبی می‌گذرد، شطیط یا کارون اصلی را متمایل به سرخ و رو دگرگر را سفیدشیری قلمداد کرده است. من چنین اختلافی که شاید ناشی از وضع آبها باشد در آنجا ندیده‌ام. در محل تلاقی به نظر من رو دخانه اولی در حدود ۸۰ یارد و دوی ۱۵۰ و سوی ۶۰ یارد پهنا داشته که از تلاقی آنها جریانی با عرض ۳۰۰ یارد تشکیل می‌یافته است.

آب دز - این رو دخانه از رشته‌های عظیم کوهستانی زاگرس سرچشم می‌گیرد و حتی دونقه نیست که شاخه‌های آنرا یکسان درج کرده باشد، ولی تحقیقات سرگرد سایر در سال ۱۸۹۰ ثابت کرده است که دونهر عمدۀ به آن وارد می‌شوند که یکی از بروجرد جاری است و سیلانخور را مشروب می‌سازد، دیگری فریدن علیا را مشروب و از بزنوئی عبور می‌کند، اما در اینجا من فقط به حوزه پایین آن توجه

دارم که بعد از عبور از دزفول و گذشتن از میان ناحیه جنگلی که هیچ شخص کاری نشده است در بند قیر وارد کارون می شود.

از این رودخانه فقط یک دفعه کشتی عبور کرده است به این معنی که سلبی و لیارد با کشتی «آشور» در اواخر بهار ۱۸۴۲، بعداز آنکه با موقیت شطيط و گرگرا طی کرده بودند این نهر را نیز سیر کردند. این دونفر که بازحمت بسیار از مسیر پیچ و خم دار آن گذشتند سر انجام به نقطه‌ای موسوم به قلعه بند که درست دریست و پنج میلی راه آبی بندقیر بود آمدند و در آنجا مشاهده نمودند که رودخانه را جزیه و مسدی صخره‌ای به دو شاخه منقسم ساخته است و از شکافی که در سد شرقی بود نفوذ کرده و چند میل جلوتر متوجه شدند که رودخانه کم عمق، ولی جریان قوی است، پس ناچار به بندقیر برآجعت کردند. تا آنجا که من خبر دارم کسی دیگر از افراد انگلیسی با کشتی در آب دز سیر نموده است. می گویند در جنگل‌های ساحلی آن شیر فراوان است که جا دارد شکارچی‌های ماجراجو در پی آن بروند. آب شطيط - دوین رودخانه سه گانه که در بندقیر بهم می‌رسند با آنکه در پایین شوستر آب شطيط نام دارد در واقع همان مجرای اصلی کارون است و از اولین مسجاري بود که سلبی در کشتی «آشور» به سال ۱۸۴۲ عبور کرد و آن کار را در شش میلی پل والرین شوستر انجام داد، در همانجا که کشتی او به گل افتاد و خوشبختانه با سیلانی که از کوه آمده بود رهائی یافت.

او و «لیارد» هر دو این رودخانه را برای کشتی رانی کاملا مساعد تعریف کرده‌اند، زیرا که عمق آن زیاد است و به من اظهار داشته‌اند که در نزدیکی شوستر تبدیل به چند مجرای کم عمق می‌شود و جزاير کوچک و تپه‌های زیر آبی مانع کشتی رانی است، ولی پس از آن تاریخ کشتی شومن برای رفت و آمد تا گرگر، این راه را انتخاب کرده است، هرچند کشتی مزبور از شهر دینگه جلوتر نمی‌رود که از راه خشکی تاشوستر ده میل مسافت است.

آب گرگر - قرار بود مسافرتم در کشتی سوزا تا رود گرگر یا مجرای مصنوعی

خاتمه یابد، زیرا که در آنجا عمق رودخانه زیادتر و کف آن ثابت‌تر است و از طریق رودخانه دروازه شهر والی‌نشین بشمار می‌رود. حال چرا من از گرگر بجای پیش‌رفتن راه عقب نشینی اختیار‌کردم از شرح ذیل معلوم خواهد گردید :

ساعت $\frac{1}{2}$ عصر بود و سوزا که تا آن موقع هجدۀ ساعت سیر کرده بود و دوازده ساعت هم توقف شبانه داشت بوسط راه بین اهواز و شوشتر رسید. از این رو دچار تردید شدم که شاید اصلاح‌به شوشتر نرسم بخصوص از آن جهت که مجرای نهر گرگر بی‌خطر نبود و بعید نبود که سوزا باتپه‌های زیر آب تصادف کند. البته سه‌نامه‌سی به من اطمینان می‌داد که اگر در کشتی بمانم قبل از ظهر روز آینده به مقصد می‌رسم، ولی خوش باوری من بواسطه وعده‌های او که سراسر این راه را در نصف زمانی که تا این لحظه طی شده بود به انجام می‌رساند در واقع به انتها رسیده و کاسهٔ صبرم لبریز شده بود وینا بر عدد و ارقام هم مسلم می‌نمود که هیچ مهندسی قادر نبوده است که سوزا را در همان مدت به شوشتر برساند، از این رو تصمیم گرفتم کشتی را ترک و قیمه راه را سواره طی کنم و به سوزا هم تأکید کردم که باحد اعلای سرعت مقدور راه را تعقیب کند.

شبی در بند قیر - گزارش سلیمانی حاوی مطلب حیرت انگیزی است که سواحل کانال بندقیر تا ۱۳۰ پا ستون وار بالا رفته است: اشتباهی که آقای اینس ورث بی‌کم و کاست تکرار کرده است. ساحلی را که من بالا رفته و خود را به نزدیک‌ترین کلبه‌های روستائی رسانیدم بیش از ۳۰ پا ارتفاع نداشته است.

اهل ده ابتدا اظهار کردند که تمام حیوانات خود را برای مشخص کاری بیرون فرستاده‌اند و نمی‌توانند اسب یا قاطری به من بدهند، اما نام سحرانگیز نظام‌السلطنه کارگر اقتاد و شیخ را که مرد سال‌خورده ملایمی بود و برش‌حناهی داشت هشیار ساخت او رفتارش را بکلی تغییر و قول داد که روز آینده یک اسب و دو قاطر با کرايه هنگفت ۱۲ قران (لشلینگ) هر کدام آناده سازد. نرخ معمولی ۳ یا ۴ قران روزانه بود. قرار کار گذاشته شد و سوزا نیز در دل شب با دود و صدا برآه افتاد و من در حدود

امکان در کلبه‌ای که شیخ در اختیارم گذاشته بود اقامت کردم. در وسط اطاق که آتشی برافروخته بودند بقدرتی وسیع بود که هم دود زیادی را جا داد و هم شیخ و هم راهانش را، چون تا وقتی که نگفته بودم، از اطاق بیرون نرفتند و مثل این می‌نمود که سی خواستند شب نزد من باشند.

راههای شوستر - ساعت ۶ صبح بیدارم کردند و ساعت ۹ براه افتادم دو ساعت بعد آفتاب برآمد، ولی ما در آسمان می‌درخشید و خوشبختانه هواهم سرد نبود. از بند قیر تا شوستر سه راه خاکی هست یکی از طرف چپ، دیگری وسط و سومی از سمت راست جزیره‌ای می‌گذرد که با پیوستن دو نهر شطیط و گرگر ایجاد می‌شود. این رودخانه‌ها در شوستر از هم جدا می‌شوند به همان قسمی که در بند قیر با هم ملحق شده بودند.

از جاده چپ یا غربی راهنمائی ام کردند و آن‌هشت فرسخ تمام است یاسی و دوبیل و بنی حسن نام دارد به مناسبت اسم قبیله عرب که در چادرهای آنجاسکونت دارند. راه وسطی بنی قائد حسن است باز به همین دلیل و بدون شک کوتاه‌تر است، اما بعد از بارندگی قابل عبور و مرور نیست، راه شرقی که سرهنگ‌بل نیز از آنجا گذشته است به سمت راست دولت آباد یا بنی داود متنه‌ی می‌شود که یازده میل است و به کنار راست نهر گرگر می‌رسد و در استداد آن تا شوستر که دریست ویک میلی واقع است جریان دارد.

جزیره - سر. اج. لیارد نقل می‌کند که در سال ۱۸۴۲ سلبی و او در بیرون پندقیر ناگهان باشیر بزرگ با یال سیاهی رویرو شدند. از پیش آمدهای عجیب این بود که بزودی بعد از آغاز سفرم غرش‌شیری را از فاصله نزدیک شنیدیم. راهنمای من که از جلو حرکت می‌کرد اطلاع داد که اسبم برسیل عادتش احتیاجی به جلودار ندارد، از این رو برای سرعت بیشتر، وی از دنبال اسب خواهد آمد که رعایتی دوستانه از جانب او بود و من همواره این مرد عرب را بیاد خواهم داشت.

تمام سرزینین بین بند قیر و شوستر پرازحیوانات شکاری بود، مرغابی‌های

وحشی از هرقبیل، اردک، سرخ نوک دراز، آبچلیک ازد و نوع، دراج، اسپرود، کبوتر، شغال را در حین سواری در تیررس آسان خود دیدم و تردیدی نیست که شکارچی ماهر در آنجا طرف کاملی برخواهد بست. حاصلخیزی خاک در آن ناحیه بی اندازه است، «لیارد» می‌نویسد که در موسم بهار جزیره سراسر پوشیده از گیاه و نباتات عالی و گلستانی از گل‌های خوش رنگ است و علفها به اندازه‌ای رشد دارند که تاشکم اسب بالا می‌آیند. در زمستان سبزه و علف نیست و بیشتر اراضی با جنگل و باتلاق عاطل می‌مانند.

تاور و دم به خیمه گاه قبیله بنی حسن که در دوازده میلی بندقیر است، زراعتی ندیدم. در این محل همه اهالی به کشت و کار مشغول و با کمک اسب و قاطرو گاو و حتی الاغ سرگرم شخم و کار بودند و همینکه دستگاه شخم زمین را می‌شکافت بذر می‌پاشیدند. در دست مردمی با تدبیر و کاری این جزیره شاید انبار غله ایران جنوبی می‌گردید که نه تنها گندم و جو، بلکه برنج وینه و ذرت و توتون و نیل و کنجد و خشکاش بی‌حد و حساب محسوب می‌داد. در زمان قدیم نیز حاصلخیزی آن نیک مشهور بود و بهتر از این دوره از آنجا بهره‌برداری می‌کردند. استرابو (استرابن) دانای بزرگ می‌نویسد که از هر دانه صد و یک که دویست برا بر حاصل بدست می‌آمدند.

طلوع آفتاب - در ساعت هفت وده دقیقه صبح آفتاب بر قله کوههای بختیاری که در مسافتی دور به نظر می‌رسد تاییده و اشعة زرین خود را بر سر پوشاهای سفید کوه پخش کرده بود. در بالای سر رشته‌های انبوه اپر مستعد بارندگی می‌نمود و وضعی خوش‌آیند پیش آورده بود که بسیار نادر است و من در جای دیگر ندیده بودم و به نظر نمی‌رسید که این اثر را داشته باشد که اشعة آفتاب را جذب کند.

هنگام بالا آمدن قرص خورشید در مقابل آن مقاومت می‌نمود و اشعه را به آسمان برمی‌گردانید، بحدی که در ربع مقابل افق در مغرب انعکاس قرص طالع آفتاب به شکل هاله مدوری از نورالوان افتاده بود، ولی زود این منظره تار و ناپدید شد و به آقامتگاه اعراب که شامل چند ردیف محاذي کلبه‌های نیبی بود رسیدم و از ساحل

چپ آب شطیط گذشم. در اینجا نهر دلپذیر با کرانه‌های پر درخت به عرض تقریباً ۵۰ یارد جریان داشت. در کنار رودخانه سه چهار میل راه پیمودم تا در نقطه‌ای که پیش آمد گی سنگی در ساحل راست رودخانه است و سپس در جهت شمال شرقی به طرف شوستر امتداد دارد. آنجا دهکدهٔ عرب نشین است بعد از آنجا شطیط یا کارون را تاسمت دیگر پل والرین که در بیرون شوستر واقع است ندیده‌ام.

حوالی شوستر - وقتی که به نهر نزدیک می‌شدم از اراضی مجاور آن‌اشکار بود که دست کم در سابق کشت و کار فراوانی در آن حدود وجود داشته است. بندها و جوی‌ها وحاشیهٔ کانالهای خشک از هر سو به نظر می‌رسید و باران اخیراً جاده را به صورت مرداب پرگلی در آورده بود. از دهکده‌ای که نخلستان‌هائی داشت و در سمت چپ ما واقع بود عبور کردیم واز دور منظرة درخت و سبزه نشان می‌داد که کشتزارها و مراکز پرجمعیتی در پیش است.

قبه‌ای مخروطی که برآن که بنای مسجد ویرانی بود در بالای تپه‌ای جلب توجه می‌کرد و گنبد سفید در میان درختان برجسته و درخسان می‌نمود و چشم‌انداز شهر وسیعی که به صورت نمایانی ویران بود بر ارتفاعات سنگی که در سمت راست پاشرقی برگردنه‌ای واقع بوده منتهی می‌گردید. درختان انبوه سدر در مراس اراضی که فعلاً کشتزار است و همان باغات معروف شوستر می‌باشد پراکنده بود و در میان درختان هم برج‌های متعدد آجری به منظور پناهگاه بود که با آنچه به تعداد زیاد در عرصهٔ تاخت و تاز دزدان ترکمن در ناحیهٔ مأواهه بحر خزر و خراسان دیده بودم بی شباهت نبود و نشان می‌داد که زراعت حتی در مجاورت شهرها گاهی به هیچ وجه از دستبرد و دزدی در امان نبوده است و این خود حاکی است که رسم و راه بی‌قانونی همواره در زندگانی بادیه نشین‌های ایرانی وجود داشته است.

از درون آب به آن سوی نهر خشکیده‌ای که مینو نام داشت و مسابقاً حوالی جنوبی شوستر را سیراب می‌کرد و من باز راجع به این موضوع صحبت خواهم داشت عبور کردم و از کنار امامزاده خرابه عبد الله که بر تپهٔ کنار افتاده‌ای واقع بود گذشم.

در جبهه شمالی این بنا دو مناره خراب بود و گلستانه گچی مخروطی نشی داشت که چنانکه لفتوس گفته است مانند سرپوش خاموش کردن شمع می نمود و از میان توده هائی که ظاهراً بقایای دیوار کهنه شهر بود عبور کرد و به محوطه باز رسیدم که اطراف آن در غرفه هائی بی سقف آهنگران و مسگران صدای گوش خراش راه انداخته بودند و آن از بقایای بازار وسیع سابق بود. بدین ترتیب قبل از آنکه متوجه شده باشم به داخل شهر والی نشین خوزستان رسیدم که شاید عقب افتاده ترین بلاد ایران باشد.

تاریخ - وجه تسمیه شوشتار بطور تحقیق معلوم نیست اگرچه ظاهراً از کلمه پهلوی شوش مشتق گردیده که به معنی دلپستانه است و چندین محل در آن حدود این نام را دارند ویخصوص بر تپه های بزرگ شوش اطلاق می شود که عموماً سوزا می نامند و اکنون بطور قطع ثابت شده است که همان کاخ و عمارت شوشان است که دانیال حکایت می کند که در آنجا خواب نما شده بود و خواه و ناخواه شاپور پادشاه چنگاور ساسانی آنجا را بنا کرده (احتمال این است که تاریخ بنا قبل از او باشد) و تردیدی نیست که مقر پادشاهان بوده و این موضوع نه بنا بر روایات است، بلکه از آثار عظیمی استباط می شود که از دستگاه و جلالی براستی شاهانه باقی مانده است.

در این محل بدون شک شاهنشاه فاتح گاهی اقامت می نموده و بادگارهای جاوید فراوان که ناشی از علاقه و همت او در ایجاد آثار عمومی و بناهای باشکوه بوده هنوز در دشتها و جلگه های ایران جنوی دیده می شود. از دوره همین پادشاه است که شوشتار با تأمیسات فنی و مهندسی حائز اهمیت نظامی گردیده و در تاریخ نام و نشان درخشانی یافته است.

هنگام حمله تازیان مکنن این شهر مقاومت دلیرانهای نموده بودند تا اینکه یکی از میان ایشان راه خیانت پیمود. بعد از آن تجربه ناگوار هر بار که مهاجمی از مغول و تاتار به این حدود تاختند شوشتاری ها بجای مقاومت با مهاجمین ساختند و راه تسليم پیش گرفتند، از این رو تیمور به ایشان عنو و امان داد و حتی می گویند که بنده والرین را تعمیر کرد.

نیم قرن قبل از آن واقعه سیاح مراکشی ابن بطوطه راجع به این شهرنوشته بود: «در جلو کوهستان شهر بزرگ زیبائی هست، سرشار از بیوه‌ها و نهرها و رودخانه‌ای به نام ازرق (کبود) آنرا احاطه کرده است» بعداً در دوره پادشاهان صفوی این شهر از مراکز عمدۀ تبلیغات شیعه و کانون گرم تعصّب شد و تا اوایل قرن حاضر حاکم نشین ولایت و مرکز حکومت و بقر محمد علی سیزده فرزند فتحعلی شاه شد که حاکم کرمانشاه و لرستان و خوزستان بود و در همان اوان است که بی‌جهت گفته‌اند ۴۰۰۰ تن جمعیت داشته.

در سال ۱۸۳۱-۲ بواسطه طاعون لطمۀ شدیدی به مقدار جمعیت آن رسید و در حدود ۲۰۰۰ نفر تلف شدند. بار دیگر هم در آنجا ویا آمد و دزفول بجای شوستر حاکم نشین شد و از آن پس دیگر کارش رونقی نگرفته است.

جمعیت - جهان‌گردان متعدد نظرپات متفاوت راجع به عده جمعیت این شهر اظهار کرده‌اند. در سال ۱۸۳۶ چزنی گزارش داده بود که ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ خانوار و ۲۰۰۰ نفر جمعیت دارد. در همان سال رالینسن عده جمعیت را ۱۰۰۰ نوشت.

در ۱۸۴۱ دو بود همه جمعیت آنجا را ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ ثبت کرد. در سال بعد سلبی ۸۰۰۰ و لیارد ۴۰۰۰ را رقم احتمالی ذکر کرده‌اند و این عده در سیاحتی پراکنده‌اند که گنجایش پنج برابر جمعیت را داراست، ولی همه این وسعت سراسر ویرانه است. در سر زمینی که به مناسبت شهرهای معدوم ویا نیمه خراب شهره است و دسته‌های عظیمی از افراد یا فرک دیار نموده و یا دچار انحطاط شده‌اند شوستر مقام خاصی دارد و حتی آثار ویران اصفهان تاریخی با آنچه در اینجا مستقابل قیاس نیست. خانه‌های آباد سابق، اینکه به صورت خرابه‌های آجری درآمده است و بنایه‌ای که هنوز مسکون است وضع خاصی بین عمارت و ویرانی دارد و مثل این می‌ماند که شهری نفرین شده است و به گفته یکی از شعراء شهر شبهای میخواست. بیشتر نویسنده‌گان هم در این قول اتفاق دارند که این ویرانی و انحطاط عجیب

چندان ناشی از قهر و غضب طبیعت نبوده است، بلکه ظلم وید رفتاری فرمانداران آن حدود وسامان رایه این وضع فلاکت بار انداخته است، مأمورانی که به این ولایت دور افتاده رفته‌اند هیچ گاه از ظلم و دست درازی بمال خلق دریغ ننموده‌اند.

خصمایص جدید - شوستر در حال حاضر نیز اختصاصاتی دارد که در شهرهای دیگر ایران دیده نمی‌شود. بعد از زدینهای معمولی آلونک‌های کوتاه‌گلی با خوشوقتی و بلکه حیرت زدگی در شهر به محلی وارد می‌شوند که دارای منازل دو طبقه است، قسمت پایین با سنگ و طبقه بالا از آجر است که برگل کار می‌گذارند.

گاهی ارتفاع این خانه‌ها باندازه‌ای زیاد است که در میان اقامتگاههای ایرانی غیر عادی است، بامهای صاف این بناها محجر کوتاهی دارد که اهالی هنگام شب آنجا می‌خوابند و بالغ برسی پا ارتفاع آن است. در حیاط درونی معمولاً ایوان وسیعی است که از یک طرف رو به حیاط باز و بدون در یا دیوار است. این خانه‌ها اختصاص دیگری هم دارند که مانع از آن می‌شود که زود از خاطرها فراموش شود.

استوانه‌هائی در لای جرز از بام تا کف زمین قرار می‌دهند که در سمت کوچه شکافی دارد و تنها مجرای زهکشی و فاضل آب خانه است و بدون خروج مدفوع را به خارج می‌برد و از هرسوراخ به همان اندازه خود تعفن، بوی زننده به خارج نشر می‌کند. مخزنی در پایین وسط کوچه هست که بانادانی به آن مربوط است و بواسطه ققدان مأسور تنظیف به صورت مرداب غیر قابل عبور در می‌آید و چون شهر بربندی واقع شده و دارای زمینه شنی است، باران قسمت عمده کثافت را به پایین می‌ریزد که عملاً در فصل پاییز بی‌ارزش نیست، چون در کشتزار خشک‌خاش بیرون شهر عوض کود بکار می‌برند.

سردابها - اختصاص جالب دیگر آنجا که از بیرون دیده نمی‌شود ساختمانی تقریباً عمومی است به نام شابدان یا شاودان^۱ که اطاق‌های زیرزمینی است و در صخره‌ای که خود شهر برآن بنا شده است کنده‌اند و با استوانه‌هائی از بالا هوای آن ۱ - در جاهای دیگر ایران آنرا سرداب می‌نامند. لیارد می‌نویسد که در شوستر آنرا شادروان می‌گردند که صحیح نیست.

سی رسد و کم و بیش همه خانه‌ها این سرداها را دارند و یکی از آنها که در زیر عمارت اقامتگاه والی اخیراً ساخته بودند و به من نشان داده‌اند تا، پا در زیر بنا پایین رفته بودند و با پله‌های بسیار پوشید به آنجا می‌رسند و بوسیله دهانه مدوری که در بام می‌سازند نور و هوای پایین می‌رسد. در ماهاهای ژوئیه و اوت (تیرو مرداد) که گرما پس از طاقت فرساست سکنه تمام مدت در این سرداها می‌مانند و به ندرت بین نه صبح و غروب از آنجا خارج می‌شوند و در ظرف همین مدت شوستر بیش از اوقات دیگر به صورت شهر خاموشانی ساخته از آجر و سنگ در می‌آید.

تجارت و صنعت - از لحاظ تجارت نیز شوستر با وجود توسعه کشاورزی آن حدود محل خالی از اهمیتی است. با آنکه خاکش برای کشت و زرع خشنده استعداد حیرت انگیزی دارد باز می‌گویند که محمول آنجا فقط تقریباً سی صندوق است که به سواحل عربی مسلط صادر می‌شود. نیل به اندازه وفور در حوالی شهر بدست می‌آید و به همین مناسبت رنگ پوشانک اکثر افراد اعم از مرد و زن غالباً کبود است.

سلبی در ۱۸۶۲ در گزارش خود تجارت محلی را محدود ذکر و اظهار تأسف نموده است که تقریباً تمام پارچه‌های نخی و پشمی و چلوار و ادوات فلزی و ظروف و قند آنجا از رویه می‌رسیده و این کار با وجود راه طولانی و خراب بین اصفهان و آنجا صورت می‌گرفته است. وضع پنجاه سال پیش هرچه بوده در حال حاضر اثربار از تفوق وضع تجاری روس در آنجا نیست و در شهر اجنباس خیلی کمی ساخت رویه می‌توان یافت و کالای خارجی تماماً به واردات از هند و انگلستان محدود گردیده است که از بصره از راه عماره که در کنار دجله است و دزفول و با از طریق سمنره و رودخانه کارون می‌آورند.

تنها صنعت محلی ظاهرآ فرش است که از نخ و پشم می‌باشد و نمای هم از جنس زردخشن. بازار آنجا که روزگاری مرکز عمده دادوستد بوده فقط دارای دو راسته است که در زیر گنبدی یکدیگر را قطع می‌کنند و غرفه‌هایی که مسابقاً

اشاره کردم و یکی دو تا سایبان با سقفی که برپایه های سنگی قرار داده اند و هنوز در وسط آگورا (آغور؟) که وضع خرابی دارد دیده می شود خان یا کاروانسرا که مرکز تجار مشرق است در آنجا نیست.

نظریه لیارد وسلبی در باره مردم آنجا - بیشتر اهالی آنجا از سادات اند که عمامه سبز بزرگ برسر دارند و این شهر بیش از جاهای دیگر باعث رفتار طاقت فرسا و خرافات بی اندازه وزنده گی قرین تن آسانی آنهاست، ولی در باره رفتار ایشان نسبت به خارجی ها شرحهای متضادی از ناحیه سیاحان انگلیس اظهار شده است.

لیارد وسلبی رویه آنها را درخور حد اعلای تمجید محسوب داشته اند. من این حسن رفتار نسبت به سلبی و همراهانش را ناشی از قدر و بقای همسفر ارجمند آنها (لیارد) منسوب می دارم. عقیده مأمور کشتی آشور نیز چندان خالی از تعریف نبوده است. وی در جواب سر. هنری لیارد که نظرش را درباره شوشتريها استفسار کرده بود گفت: «عرض کنم که جای زیاد بدی نیست، اما آدمی ندارد» در این که سلبی نظریه نیک تمجید آمیزی راجع به آنها اظهار داشته و سپس از این بابت ابراز ناراحتی کرده است از شرح ذیل استنباط می شود:

« از ستایش من درباره شوشتريها شاید چنین وانمود شده باشد که قصد تملق داشتمام باید دید اهل اطلاع و نظر، اخلاق و رفتار آنها را در آینده چگونه خواهند یافت و اگر باز قابل تمجید و تعریفی نباشند که من به ایشان نسبت دادهم آنگاه می توان گفت که با دیگر همسایگان خود تفاوتی ندارند»

اخلاق جدید - بدینختانه اطلاعات و تجربه های آینده که ما اینک می توانیم خاطر نشان سازیم اظهارات سلبی را تأیید نمی کند و نامساعد به حال دوستان شوشتري اوست. فقط هفت سال بعد لفتوس نوشت: قیافه اهالی چندان جالب نیست و مکرو فریب و بی اعتمادی آنها نسبت به یکدیگر در میان افراد طبقه پایین شایع است. از طرف دیگر ورود مأموران کمپانی لینچ و بازشدن رودخانه کارون جهت کشتی رانی وسیله و سورد جدیدی برای بی بردن به خلقات نسل حاضر و تکذیب اظهارات اطمینان آمیز همسفران لیارد فراهم ساخته است.

هنگامی که نماینده شرکت مزبور ابتدا در سال ۱۸۸۸ به آنجا آمد حتی از بدست آوردن آب آشامیدنی و ضروریات اولیه زندگی درمانده بود و مردم از تقرب با این قبیل افراد ناپاک سخت پرهیز داشتند. وسایلها و سادات موانع گوناگون در راه تجارت ایجاد می‌کردند و حتی به اهالی تلقین شده بود که از خریداری کالای انگلیسی خودداری نمایند و این حرف تحریم همه شهر را فرا گرفته بود. شاید این رویه خصوصیت آمیز روزی به رفتاری عاقلانه تبدیل شود، ولی در هر حال دلیل و گواه ضدیوت و تفاوتی است که نفوذ غرب چگونه با غراض مشرق زمین تصادم می‌یابد و این نکته چنانکه باید و شاید غالبا در انگلستان درک نمی‌شود.

چهره ولباس - شوستری‌ها که من راجع به آنجا شمه‌ای ذکر کرده‌ام از لحاظ سابقه قومی و قیافه ولباس نیز مانند اخلاق و محیط خود وضع متفاوتی دارند.



بازرگانان شوستر

ایشان اختلطی از اصل و تبار ایرانی و عرب و بیوندی از این دو نسب بشمار می‌روند و در حالی که گویا خون تازی در آنها قوی تراست چنین می‌نماید که بیشتر خصایص اخلاقی سبک‌تر هردو تیره را واجد شده‌اند.

صفا و جذبهای درچهره ایشان نیست و چندان هم تندرست به نظر نمی‌رسند. این حقیقت شاید به علت آب آنجامست که شور مزه است و یا از حدت گرمای تابستان و یا در اثر بی‌اعتنائی حیرت آوری است که در رعایت اصول بهداشت می‌نمایند و یا بنا بر موجبات سه‌گانه مزبوراست. حتی وضع لباس آنها نیز متفاوت است عبای عربی بردوش و عمامه سبز بوسرا دارند که یک سر آنرا در چلو بندی کنند و سر دیگر از عقب آویزان است که از این جهت با آنچه افغانها به سر می‌پیچند بی‌شباهت نیست.

یکی از مطلعین وارد محلی به این جانب اظهار می‌داشت که ایشان اخلاقاً تنگ نظر و خسیس‌اند و فقط برای ضروریات اصلی پول خرج می‌کنند، در چنان‌زمان هم از هیچ قوم دیگر شرقی کمتر نمی‌باشند و اگر گفته شود که در کسب و کار سخت و زیرک اند حرف گزار نیست.

شهر به چندین محله تقسیم شده است که هر کدام خان و دستهٔ جدا گانه دارد. وقتی که در انگلستان اختلافات محلی را هر روز پنجم نوامبر بر قضاخت مسالمت آمیز که بر رأی گیری استوار است حل و فصل می‌کنند شوشتري‌ها در کوچه‌های شهر به رفع اختلافات خود می‌پردازند. در خاتمه جا دارد که کلام لیارد را هم تقل کنم که گفته بود: زنان شوستر در وجاهت شهرت دارند، اما به حجاب کمتر پاپند هستند و من با این سخن ادیبانه با حضرات شوشتري تودیع می‌کنم.

وضع و موقع شهر - وضع طبیعی شهر با اخلاق خاص اهالی آن بی ارتباط نیست و بلکه با آن هم آهنگی نیز دارد. برخلاف بیشتر شهرهای نسبتاً معتمدان

۱ - وقتی که در تاریخ ۱۸۹۱ نظام‌السلطنه از مقام خود برکنار شد و خبر تعویض والی به شوشتار رسید این شهر و مردم آن جنس واقعی خود را نشان دادند. هر کسی سلاح بدست گرفت و در پی انتقام خصوصی پرآمد، کسب و کار تعطیل و دکانها بسته شد. سرکرده‌های رقیب دستگیر و دچار آزار شدند هر کسی دیگری را به زحمت آنداخت، جنگ وجدال در کوچه‌ها در گرفت، کلانتر و بابان از استقرار نظم عاجزماندند. همین داستان در دیگر شهرهای خوزستان تکرار شد و فرمانداران هویزه و فلاحیه از مقام و مسکن خود خود اخراج گردیدند.

که غالباً در جلگه دور از دامنه کوه واقع شده‌اند، شوستر بربالای کوه واقع واز برکات نهر عظیمی برخوردار شده است.

رود کارون که در سه میلی شمال شهر از کمره کوه گلگونی بیرون می‌ریزد و تا آنجا از گردنه‌های تنگ و بسته پر مانع عبور کرده بود با وقار تمام در مسیر تازه و آرامی در دشت‌های رسوبی تا خلیج فارس جریان دارد. بواسطه این مانع کوهستانی که باید گفت طلیعه‌دار مستحکم رشته نیرومند زاگرس ماورای آن است شوستر از دسترسی آسان دیگر نقاط ایران جدا افتاده است. با ایلات و افراد صحراء نشین خود که تیره‌های متعدد ایل بزرگ لر را تشکیل می‌دهند و همچنین با عرب‌پادیه نشین در ارتباط است.

وضع این شهر با دروازه کوهستانی آنجا حاکی از مقام و اهمیت سیاسی و تجاری آن بشمار می‌رود، زیرا که با وضع و موقع سنتازی که دارد از آنجا می‌توان طوابیف کوهستانی را کاملاً تحت نظر و اختیار گرفت. بعلاوه آنجا خط سیر طبیعی تجاری بین نواحی ثروت خیز داخلی از قبیل بروجرد و کرمانشاه و همدان و دریای جنوب می‌باشد و بواسطه مجاورت و پیوستگی رودخانه و کوهستان و تأسیساتی که در آن حدود شده است و من شرحش را خواهم آورد اهمیت نظامی آن نیز قابل تردید نیست.

کارهای آبیاری - سابقاً اشاره نمودم که این شهر در اتفاعات انتهای شمالی جزیره‌ای واقع شده است که از دو شاخه کارون تشکیل می‌شود که یکی خود رودخانه است و دیگر مجرایی است که احداث کرده‌اند و آن بیست و پنج میل امتداد و به خط مستقیم با بند قیر ارتباط دارد. در فاصله ۶ یارد بربالای شهر نهر گرگر از ساحل چپ رود اصلی انحراف و به سمت جنوب راست جریان می‌یابد و در بین راه با دو بند که شرحش خواهد آمد از طریق دریندی که به منظور آوردن این آب به صخره‌ای که خود شهر در آنجا واقع شده است کنده و بدین ترتیب وسیله دفاعی مهمی از جهت شرقی فراهم ساخته‌اند. ضمناً قسمت عمده رودخانه از نقطه دو شاخه شدن تام‌حل

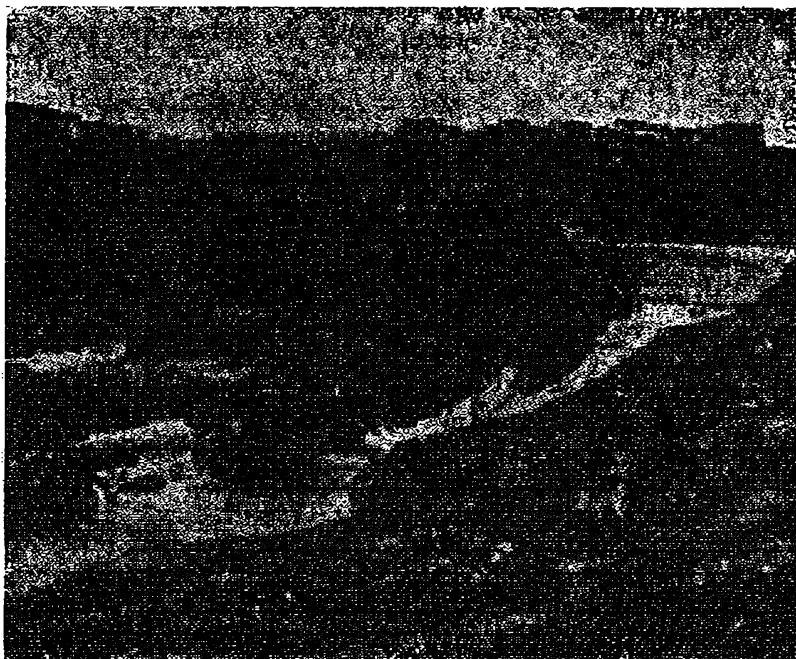
تلاقی دریند قیر آب شطیط نام دارد و جریان عریض به طرف مغرب پیدا می‌کند و در ناحیه صخرهای وقلعه مجاور آن شهر شوستر واقع گردیده است و سپس در جهت جنوبی جاری می‌شود و در این نقطه مجرای آن با بند مشهور پل والرین مسدود می‌گردد و هنگامی که کوهی را که عمارت والی در آنجا واقع است حلقه‌وار سیر می‌کند مقداری از آب آن که از زیر سردارب کاخ جاری است هدر ویه مجرای دیگری می‌رود که در سمت غربی شهر حفر کرده‌اند و این کارظا هرآ به منظور آبیاری حومه‌های شهر بوده است که بواسطه ارتفاع پیشتری از سطح کارون آب این رودخانه به آن حدود نمی‌رسیله است.

این وضع اختصاصی سه گانه آب گرگ و آب شطیط و نهر مینو وجه تمایزو مستاز آن منطقه است و بواسطه سابقه تاریخی و موقع طبیعی ونتیجه وجودی خود و مسئله آبیاری فنی که از آن ناشی می‌شود و رالینسن تعریف کرده بود که «از بغرنج ترین و متناقض ترین امور تحقیقاتی بوده است که وی به آن پرداخته» من اینکه بررسی خود را معطوف می‌سازم. هر گاه گفته‌ها و توضیحاتم با آنچه نویسنده گان سابق نوشته‌اند منطبق نباشد از آن جهت است که دقت ویررسی کامل در باره این موضوع معمول شده است ویا آنکه شخصاً در محل به رسیدگی پرداخته‌ام همان کاری که از ناحیه دیگر نویسنده گان سرسی و ناقص برگزار شده است.

۱ - مجرای آب گرگ - در محل انحرافی کارون در ۶۰۰ یارדי بالای شهر شوستر بندی در این مجرا کشیده‌اند. این سد از جزیره‌های سنگی بزرگی است که در ماههای کم آبی تاستان پاک برخنه است و از شش دهانه بین آنها آب جاری است و از قرار معلوم در اوایل این قرن محمد علی میرزا آنرا با پل والرین یکجا تعمیر و نام سابق آنرا که بند قیصر (شايد بنابر دلیل افسانه‌ای که والرین آنجا را در زمان شاپور ساخته بود) بود به بند شاهزاده مبدل کرده است، ولی من نتوانسته‌ام روشن سازم که کدام نام فعلاً متداول است.

بندها و آسیابها - قدری در طرف پایین این بند بریدگی‌های دستی تخته سنگی که از وسط آن مجرا ساخته‌اند شروع می‌شود و در نیم میلی آن بند دیگری است

که در حال حاضر مانع کامل کشته رانی است. به نظر نمی‌رسد که ساختمان فعلی آن خیلی قدیمی باشد، زیرا هنگامی که در سال ۱۸۱۰ می‌باشد، جی. کی نر به شوشتار رفته بود آن بند را پلی یک طاق تعریف نمود که . ۸ پا بلندی داشت واز رأس آن غالباً ایرانی‌ها خودرا به درون آب می‌انداخته‌اند، بدون اینکه کمترین آسیبی دیده باشند. رالینسن در سال ۱۸۳۶ باز از پلی یک طاق نام برده است، اما بنا بر تعریفی که وی از قسمت پایین بند کرده است ناگزیر باید خیال کنم که وی دچار اشتباه بوده است. در هر حال بسال ۱۸۴۱ که لیارد نخستین بار به شوشتار رفته بود طاق مزبور دیگر وجود نداشت و سد سنگی مستحکم فعلی جای آن را گرفته بود. این بند به شکل دیواره‌ای است که ۶۰ یارد طول و ۵۰ یارد ارتفاع دارد و درست از یک ضلع صخره به طرف دیگر کشیده‌اند و تقریباً ۱۰۰ پا عمق آن است و سنگ‌کاری دیوار که درست



سد و اسیابهای آب گرگر

جنوبی از بندی شب‌دار بالارفته و با سنگ‌های درشتی ساخته شده است در حدود چهل پا ارتفاع دارد. وینا براین بندی بند، روی هم رفته از کف تا دیواره تقریباً ۶۰ پاست و دروازه شرقی شهر شوستر از بالای آن است.

چون از این راه به دهکده فعلاً ویرانه بولیتی^۱ می‌رفته‌اند، بند را پل بولیتی می‌نامیدند، اما این اسم دیگر متداول نیست. این بند در اصل برای آبیاری ساخته نشده بود، بلکه برای منظور خاصی بود. در فاصله کمی بر بالای آن چهار پنج نقب در صخره دو طرف بند و پایین مجرای کشیده‌اند و از میان این مجاري آب از رودخانه بافشار زیاد از چند دهانه قسمت تحتانی بند بیرون می‌ریزد و در مسیر خود چرخ چندین آسیاب آرد سازی را به گردش می‌اندازد.

منظرة بند از سمت شهر براستی جالب توجه و دیدنی است، زیرا که در اینجا از ریزش آب نقب‌های مزبور حوضجه‌هائی تشکیل می‌شود و در سراحت متعدد آسیاب‌هائی برای استفاده از فشار آب قرارداده‌اند. چرخ آردسازی آسیاب در برج‌های گردی نصب شده است و آب که از بالای چرخ‌ها می‌گذرد به درون نقب‌ها فروپی‌ریزد و کلیه این منظره با نقب‌ها و آبشارهای هوراتی در تیروولی (ایتالیا، م.) بی‌شباهت نیست. راجع به جریان بعدی نهر گرگر در سفر بازکشت توضیحات ییشتی خواهم داد.

۲ - آب شطیط - اینکه به بررسی خود کارون یاشطیط و تأسیسات سد سازی و پل سازی و کanal سازی وابسته به آن می‌پردازم. این رودخانه بلا فاصله بعد از محلی که از نهر گرگر جدا می‌شود به سمت غرب انحراف می‌یابد و از اینجا پستر آن بسیار وسیع می‌شود و در دامنه صخره آب آن به صورت ورقه عریضی در می‌آید. کف این قسمت رودخانه را شاپور با سنگ‌فرش کرده بود که در نتیجه آنرا شادروان نامیده بودند. رودخانه بعد از طواف ضلع غربی قلعه به سمت جنوب جریان می‌یابد و پانصدیار در پایین تر وقتي که عرض آن تقریباً به نیم میل می‌رسد بند و پل معروف به نام والرین از روی آن عبور می‌کند.

بند و پل والرین - تأسیسات مزبور شامل بند یا سد سنگی است با دریچه‌هائی از قطعات بزرگ سنگ خاراکه بوسیله میله‌های آهنی تقویت گردیده وجهت عبور

آب ازیک سر تا کنار دیگر رودخانه ساخته شده است. در بالای بند هم پلی دارای چهل و یک طاق بنا کرده اند و چنانکه شرحش خواهد آمد این بند سابقًا بند میزان نام داشت و همچنین پل قیصر، بنابراین فرض که امپراتور والرین آنرا ساخته بود. بطوری که از مصالح ساختمانی که در آن بکار رفته و مسکن های متفاوتی که در ساختن طاقها دیده می شود این پل ظاهراً چندین بار تجدید بنا و تعمیر شده است. فرش روی پل که پیست ویک پا پهنا دارد درسابق از قلوه سنگ بود و پل راهنم پجای آنکه مستقیم ساخته باشند به طرز بسیار باشکوه و بی ترتیب پیچ و خم دارد و جمع طول آن .۷۰ متر است. از شهر بوسیله دروازه جدیدی که با کاشی های شفاف زینت یافته است به این پل می رسد که دوستون نیز طرفین آنرا مستحکم نموده، در موقع مسافرتیم شکاف بزرگی بالغ بر هفتاد متر عرض در وسط پل ایجاد شده بود. بند و پل هردو را در سال ۱۸۸۵ سیلانی بسیار قوی بکلی برد، ولی این تنها سرگذشت ناگوار آن محل نبوده است.

در سال ۱۸۱۰ هنگامی که کنیز در آنجا بود این بند بعد از چهار سال کار بوسیله محمدعلی میرزا تعمیر یافت. (نظارت این کار با اثراں مونتاژ بود) و بطوری که دو بود نوشته است هزینه آن .۶۰ ریال بود. و باز در سال ۱۸۳۶، بواسطه طغیان آب خراب شد. در سال ۱۸۳۶ رالینسن که فرماندهی هنگی از لشکر ایران را داشت ناچار شد افراد واسباب جنگی خود را بوسیله کلک شناور که بر شکن های چرمی پرباد نهاده بودند حمل کند.

قبل از سال ۱۸۴۱ نیز پل مجدد آ تعمیر شد چون وی در حین مسافرت خود به ذرفول از آن عبور کرده بود سلیمانی نویسند که بار دیگر در بهار ۱۸۴۲ پل آسیب دید و در این مورد همه پل دو روز زیر آب بود. لفت و توانست در ۱۸۵۰ از پل بگذرد چون سه طاق وسطی آن در زمستان سال پیش فرو ریخته بود.

قسمت شکسته آن - بعد از تأخیری طولانی در سال ۱۸۸۹ برای نوسازی قسمتی که فرو ریخته بود اقدام کردند. ابتدا سعی بیهوده ای نمودند که بند را

بنده شاپور در مشوشت



دوباره بسازند، ولی آب آنرا برد. سرانجام نظام‌السلطنه که نتوانسته بود مستقیماً از عهده این کار برآید در صدد پر آمد باسبد‌هائی که از سنگ انباشته بودند قدری بالاتر در رودخانه سدی موقت بسازد و منظور هم ظاهراً این بود که جریان قسمتی از آب را منحرف و از فشار زیاد آن جلوگیری و به تعمیرات اقدام کنند، اما سد جدید را باحداقل مهارت فنی طرح ریزی کرده بودند، زیرا که محل آنرا در نامساعدترین گوشۀ رودخانه انتخاب کردند ویجای اینکه از یک کنار بتدریج پیش رفته باشند تا فشار آب به کناره دیگر وارد آمده باشد، کار را از دو جانب رودخانه آغاز کردند و در نتیجه تمام آب از میان شکاف باریکی که در وسط ایجاد شده بود با فشار بسیار جریان یافت و تعقیب و تکمیل کار را غیر مقدور ساخت. لذا آن اقدام بیهوده را ناتمام رها کردند و از شکافی به عرض ۵۰ یارد آب خروشان جاری شد و در ضمن کارهائی که در دو طرف انجام داده بودند کم کم خراب و ناپدید شد و تعجبی نکرده‌ام وقتی که اطلاع دادند که از آن اقدام بکلی منصرف شده‌اند و عمق رودخانه نیز در محل شکاف بیست پا از کف سابق پائین‌تر رفته است.

۳- نهر مینو - این مجرای مصنوعی است که از رودخانه اصلی بوسیله نقیبی در صخرۀ قلعه کنده‌اند تا اراضی بلند حوزه جنوبی شهر را که حلقه‌وار سیرمی کند شرب سازد. رالینسن و سیاحان دیگر آنرا نهر داریان^۱ یا آب مینداب که به معنی رودخانه بین دو آب است گفته‌اند که نام درست باسیمانی است و مختصر آن مینو (میان آب) می‌شود، ولی سرهنگ بل آنرا آب خرد نامیده است.

این نهر بعد از عبور از میان نقیبی که در کوه کنده‌اند و رالینسن نوشته است که ۳۰ یارد طول و ۱ یارد عرض داشته در عقب شهر از اراضی شزار می‌گذرد و تا این اواخر جریان آنرا بابندهای دستی تنظیم می‌کردند که عجیب‌ترین آنها بندی بود که از یک سرتاسر دیگر دره کشیده بودند و پل بی‌قواره‌ای داشت که

۱- از نام داریان (که اختصار کلمه دارایان است) استنباط می‌شود که منظور داریوش است که شاید در کار آبیاری شوستر پیشو پادشاهان ساسانی بوده است.

پیاده رو آن با سنگ، فرش شده بود و در بالای آن بر کرانه فوقانی رودخانه دروازه ای ویران و پاسدارخانه هست و آنجا را پل لشکر می نامند.

وقتی که من آنجارا بازدید می کردم از زیر طاقهای بندآب جاری نبود و بن از میان این مجرای خشک تا انتهای دیگر آن عبور کردم. علت خشکی آن شکستن بند و پل والرین بود که در اثر آن کف رودخانه که از آنجا آب به این مجرای رسیده خیلی پایین رفته بود و اثر آن از خشکی و فقدان کشت و کار در زمین محدود بین دو نهر آشکار است.

روایت راجع به والرین - هنگام صحبت از بند میزان بارها از سد و پل والرین ذکری به میان آمده است و جادارد اشاره کنم که فقط بواسطه رواج این افسانه من به این کار سبدارت ورزیده ام ویدان سبب که آنجا همواره به این نام شهرت داشته است و گرنه به هیچ وجه معتقد نیستم که امپراتور والرین شخصاً در آن کاردخالتی داشته است.

همه می دانند که در سال ۲۶ میلادی امپراتور روم به عزم دفاع از ادسه^۱ به است شاپور اسیر شد که او را هفت میال در اسارت نگاه داشت (می گویند در قلعه شوستر) و اگر افسانه های مشکوکی را که در این باب هست باور داریم نسبت به وی با خشونت و تحقیر رفتار نموده و حتی گویا او را آزار بدنی کردند.

در مناهname حمامه ملی ایران از فردوسی اشاره جالب توجهی هست حاکی از اینکه پادشاه او کاروانی زندانی رومی که در همان زمان اسیر بود برای ساختن و یا تجدید بنای بند (شکسته) و پل استمداد و آزادی اسیر را به اتمام مطلوب آن کار موکول ساخته بود و نام مرد رومی را برانوش^۲ یا ورانوس ذکر نموده و غنایمی را که از اردوگاه امپراتور به چنگ آمده بود صرف انجام آن کار کرد. به نظر من دلیل و شاهد تاریخی دیگر در باره ارتباط نام والرین با این کار نیست و اصولاً دلیلی در دست

Edessa - ۱

۲ - همی برد هر سو برانوش را
پلی سازی این را چنان چون رسی . م .
برانوش را گفت اگر هننسی

ندازیم که وی در این کار اطلاع و بصیرتی داشته و خیلی هم بعید است که پادشاهی اسیر، مهندسی بصیر از کار در آید. نام والرین به بند دیگری نیز که بند قیصر باشد ویرنهر گرگرساخته بودند اطلاق گردیده، ولی نامش را با کار برجسته‌تری ارتباط نداده بودند..

توضیحاتی راجع به کار با شرحی که در باره وضع و خصایص سنگ کاری آبیاری روزگار قدیم و کارهای آبیاری مشوستر بیان شده است جادارد توضیحاتی نیز راجع به مقصودی که خواه تنها ویا باهم از آن کارها درنظر بوده است اضافه کنم. از شرح نویسنده کان سابق که پاروای ازانها خطاوشهای هم دور از اسکان است قول رالینسن هم می‌تنمی بر بصیرت تمام وهم شامل صحیح ترین اطلاعات می‌باشد، ولی گمان می‌کنم دلایلی نیز هست که چرا در عین حال قبول گفته‌های او مقدور نیست.

قول او براین فرض استوار شده است که اردشیر یا فرزند او شاپور پیش از اینکه سدی در کارون ایجاد شده باشد و یا آب این رودخانه را برای مقاصد آبیاری به کاربرده باشند نهر گرگر را حفر کرد. کار عظیمی بود. اما شاید فقط به قصد فواید نظامی که از آن کار انتظار می‌رفته است، چون بدان وسیله سطح آب رودخانه اصلی پایین می‌رفته و شهر از آب محروم گردیده است و در چنین موردی بود که وی کف آنرا با سنگ فرش و بند بزرگی هم بنادرگرد و گرگر را سد بست و نقیبی ساخت که شهر و حومه آنرا آبیاری کند. ولی من باجرأت تمام شرح دیگری را در اینجا می‌آورم که هم پیشتر مقرر به احتمال است وهم با شرایط طبیعی انطباق یافته است.

ساختمان مجرای گرگر - روایت‌های شاید هم بنای بموازین درست اولین تأسیسات کارون را به اردشیر یا شاپور مربوط می‌سازد، می‌توان تصور کرد که پدر یا پسر با توجه به اهمیت و ارزشی که حاصله‌خیزی اراضی حوالی در برداشته ساختمان بند بزرگ را بر رودخانه فرمان داده است تا جلو آب سد و حفر قوب و مسیر کافال مینو جهت بردن آب مقدور و بدین ترتیب آبیاری اراضی آن حدود برای کشت و کار تأمین

شود، ولی چون نهر جدید بستر نرم و سستی یافته بود بزودی نقب را عمیق‌تر نمود و دیگر آب به مجرای اصلی نمی‌رفت، این جریان بود که خواه وناخواه به فرو ریختن بند نیز منجر گردید.

در همین وضع وحال سخت و دشوار بود که گویا از بصیرت فنی اسیر رومی استعداد کردند تا از زیان و خطر پیشگیری شده باشد همان اقدامی که با ابتکاری اسامی مایه شهرت این محل ویانی آن گردیده است. چون دریافتہ بودند که تعمیر بندکار آسانی نخواهد بود ولزوم مهار کردن جریان کارون تازمانی که مسخر دیگری برای آب اضافی آن تهیه نشده بود، پادشاه یا مرد اسیر، کنند مجرای گرگرا درست شرقی شهر دستور دادند، ولی همینکه حفر آن به پایان رسید تمام آب کارون به این مجرما افتاد ویست رسابق رودخانه خشک شد و این کار به نظر من مبتنى بر دو ملاحظه است: در مسافتی زیر بند گرگر که آسیابهای فعلی هست بند مصنوعی دیگری است که آثار چندین آسیاب از کار افتاده در بالاتر از سطح کنونی مجرما دیده می‌شود و نشان می‌دهد مربوط به دوره‌ای است که آب کانال در سطح بالاتری بوده و بعلاوه در سراسر خط سیر گرگر از شوستر تا بند قیر در حالی که نهر فعلا بستری از ۷ تا ۷. ۶ یارد عرض و لبه‌های پرشیبی دارد از دور یعنی از چند متری تا حدود نیم میلی این جزیره کناره‌های دیگر و بلندتری هست که حالا مانند صخره‌ای در دشت به نظر می‌رسد، ولی بدون شک اثری از دوره‌ای است که حد و کنار جریان بزرگ‌تر و نیرومندتری بوده است.

بنای بند بزوگ - بنا بر شرح مذکور که تمام آب کارون به نهر گرگرسازیز گردیده بود توانستند بند بزرگ را تجدید بنا کنند و اگر کاری هم از سابق به اردشیر قابل انتساب نباشد باید گفت که از این تاریخ بند و نقب برای نخستین بار ساخته شد ضمناً از آن فرصت استفاده نموده و کف رودخانه را در پایین صخره بالا آورده، با سنگ فرش کردن تا دیگر خراب نشود.

پس از اتمام این اقدامات و ترتیبات آبیاری که بنا برفرض این جانب اگر

یگانه دلیل ساختمان آن نبوده علت اساسی آن بشار می‌رفته وقتی که برای استفاده آماده شده بود دستور ساختن سد فرعی گرگر نیز صادر گردید تا آب کارون را به سیبر اصلی آن برگرداند.

در این مرحله کاربود که چند بند دیگر هم ساخته شد تامانع جریان آب به نهر گرگر شود و بدین سبب مقدار آب آن کاهش یافته و با مرور زمان به صورت سیبر پاریک و بیچ و خم دار فعلی در آمد و هرگاه آنرا تابند قیر دنبال کنیم استنبط می‌شود که امکان نداشته است کارانسان باشد.

این توضیحات من در باره کارهای آبیاری و مهندسی شوستر بوده که ممکن است به شرح ذیل خلاصه نمود: بند والرین را از آن جهت ساخته بودند که آب کارون را برای مقاصد آبیاری فراهم سازند^۱. نهر مینو را برای آن حفر کردند که آب ناشی از سد بندی را به اراضی عقب شهر برسانند و گرنه هیچ گونه آب برای استفاده نداشتند، نهر گرگر هم به خاطر آبیاری حفر شده بود، اما فقط برای تسهیل اقدامات مزبور و جدادمن آب اضافی رودخانه اصلی^۲. در واقع از تمام این کارها نیت خیرو خدمتگزاری و حاکی از بلند نظری بانی نامی آنهاست.

ارگ - پس از ورود به شوستر که خوشبختانه در اثر پیش‌بینی صائبم در باره قدرت حرکت کشتی سوزا ویچارگی مهندس آن توانست تقریباً نه ساعت زودتر

۱ - از این رو من نظریه لفتوس را معتبر نمی‌دانم، زیرا دلیل وجود ندارد که حاکی از این باشد که بند میزان برای آن ساخته شده بود که هم پایه پل باشد و هم ورقة پهناوری از آب در جلو ارگ به منظور حظ بصر ساکنان آن فراهم سازد. ۲ - فرضیه آبیاری و تاریخ اخیر بنای گرگر که هردو مورد تأیید می‌نمود بنا بر قول لیارد منطقی شده است. حفاری‌های شوستر و بخصوص در محل پله‌هائی که از شهر به جانب بستر کanal امتداد داشته و از قرار معلوم خیلی قدیمی است تا سطح فعلی آب گرگر کشیده می‌شود. اصل و ریشه نام گرگر درست روشن نیست، شاید ناشی از صدای آب بوده که از ثقاب‌ها خارج می‌شده است مقایسه شود با اصل چاه زمزم در مکه. از طرف دیگر یک تاریخ نویس محلی اظهار می‌دارد که این نام بواسطه مهاجرت گروهی از گرگر آذربایجان به آنجا بوده است. در زمان تیمور گرگر دو دانگ نام داشت و شطیط یا کارون اصلی چهار دانگ، بنا بر مقدار آب که در ثقاب‌ها وارد می‌شده است و نام مسرقان که فقط به چهار دانگ مربوط می‌شود به هردو اطلاق می‌گردد. است.

از دیگر مسافران که از طریق نهرآمله بودند بشهر برسم، معرفی نامه‌های خود را خدمت والی ارسال و پیشنهاد ملاقات عاجل نمودم. در ضمن آداب مقدماتی شامل هدایائی از شیرینی و بیوه و تنقلات از جانب نظام معمول و انعام برابر ویاحتی با ازرسش تر از جانب خودم به گماشته‌های ایشان تسلیم شد و بعد از ظهر در سر موعده که تعیین شده بود سواره رهسپار ارگ شدم.

اقامتگاه نظام که سربازخانه‌ای هم به آن متصل است در بالا و انتهای صخره که صد پا از رو دخانه ارتفاع دارد واقع شده است. این محل را براستی طبیعت برای همین منظور نمایان ارگ ایجاد نموده و از زمان شاپور به بعد قلعه‌ای در آنجا وجود داشته که هنگام هجوم تازیان سلاسل نام داشته است^۱ عمارت فعلی ساختمانی جدید است واثری از بنای قدیمی در آن دیده نمی‌شود. والی کنونی هم تعمیرات و تغییراتی در آن داده و قسمت مسکونی را به صورت برج بلند دو طبقه‌ای در آورده است که از بالای آن شهر و رو دخانه منظره بسیار دلپذیری دارد.

می‌گویند این محوطه سه چهار هکتار می‌شود و در برج و باروهای آن سوراخهایی است و فضای وسیعی هم بین آنجا و شهر هست که برای محلی مانند شوستر که غالباً فاقد امنیت شده و بین حاکم و اهالی جدال اتفاق افتاده است احتیاط بسیار ضروری است. بوسیله دروازه که کاشی‌های شفافی دارد و حاکی از احتطاط ذوق هنری در ایران بشمار می‌رود، وارد ارگ می‌شوند. درون هم با غچه‌هایی و دید-گاههایی هست و در واقع هیچ چشم اندازی زیباتر از منظره کنار پنجره عمارت والی نمی‌توان یافت که رو دخانه از رشته‌های کوهستانی بزنگه فرو می‌ریزد و در پای صخره پخشش می‌شود.

در سمت دیگر رو دخانه نیز باغ متازی با درختانی چند برجلوه صحنه افزوده بود. در یکی از اطاقهای ارگ آب جاری و حوض بزرگی در وسط بود که بر آن تختی چوبی جهت استراحت یا خواب حضرت والی گذاشته بودند و جریان آب، هوای آنجا را نیک خنک و مطلوب ساخته بود.

۱- بعضی‌ها آنرا همان سله بطليموس و آمیانوس تاریخینوس پنداشته‌اند که یکی از چهار شهر عمدۀ سوزیانا بوده است.

نظام السلطنه - والی آن موقع خوزستان که لقب رسمی اش نظام‌السلطنه است
 طی دو سال اخیر این مقام را احراز کرده و در همین مدت از قرار معلوم بواسطه بسط
 عدالت و اقتدار اداری شهرتی فراهم ساخته است و با آنکه نسب ممتازی نداشته باز
 به نظر من همه آداب خیر قابل تقلید اشرف ایرانی را رعایت می نموده، چنانکه
 برادر جوان تراو سعدالملک حاکم بوشهر نیز مردمی اهل آداب بوده است.

بيانات او شامل مذاهنه عادی و اطمینان بخش از احساسات دوستانه وی
 نسبت به مردم انگلستان بود وسعي داشت که برای من در این باره ذرهای تردید
 باقی نماند. با قبول اظهارات جدی اوی سلاحوظه پرسیدم که پس چرا جهت ابراز حسن-
 نیت خود در بیرون کردن مواعنی که مرتبآ در کارکشی رانی کمپانی انگلیسی پیش
 می آورند و این شرکت بنابر اظهار وعلاقه شهریاری سرویس کشی رانی را در کارون
 شروع کرده است توجهی مبذول نمی دارد؟ جواب داد آنچه مقدور بود اقدام نموده
 است و باز هم کوتاهی نخواهد کرد.

این حرفها با رفتار قبلی او و مبالغی که در این کار داشته و مانع کشی رانی
 کمپانی مذبور در کارون بالا شده بود هیچ وفق نمی داد، زیرا که برادرش امتیازی
 برای همین کار تحصیل کرده بود. باعطف به این موضوع که در آینده می تواند از
 حسن نیت خود شواهدی نشان بدهد، قضیه مأمور ایشان یعنی میرزا را پیش کشیدم
 که وی سخت به سرزنش او پرداخت.

قورخانه - قورخانه شوستر که وصل به ارگ است و من بازدید کردم
 می گفته اند محتوی . . . تفنگ ورندل است، هر چند که افراد پادگانی را که من دیدم
 و می گویند شش گروهان پیاده و یک دسته توپ کوهستانی است با آن
 تفنگ مسلح نبودند. در قورخانه چند تا توپ برنجی نیز هست که یکی از آنها مال
 دوره صفویه است و دیگری رابه امر نادر شاه در حوزه قالب ریخته اند و سومی هم
 اهدائی نیکلای اول روسیه به عباس میرزا در پایان جنگ ۱۸۲۸ است که خود
 ایرانیان اعتقاد راسخ دارند که در آن جنگ بعنوان غنیمت به چنگ آوردهند.

آداب - بعد از ترک نمودن والی و در بقیه مدت اقامتم در شوشتروی از هیچ گونه ابراز توجه نسبت به من کوتاهی ننمود و کشتنی سوزا را برای سفر بازگشت به اهواز در بست در اختیارم گذاشت و اسی به من داد که چون از طریق رودخانه سفر می کردم از قبول آن معدور بودم، سپس یک دست قهوه خوری نقره ممتاز سرحت کرد که از قبول آن نیز معدتر خواستم چون هدیه متناسبی که متقابلاً داده باشم همراه نداشتم. وقتی که شهر را ترک می کردم شب و خیلی دیر و بیگانه بود تا کشتنی بتواند سحرگاه حرکت کند، وی اظهار علاقه نمود که من صبح به بندرگاه بروم تا بتواند جهت پدرقه سوارانی با من همراه بفرستد.

پایین آمدن از نهر گرگو - سبدأ حرکت و انتهای خط کشتنی رانی کanal گرگ در محلی به نام شلیله در هفت میلی شهر است و مسیر کanal در این فاصله با چند مانع نیمه طبیعی و بند نیمه مصنوعی مسدود شده است. اگرچه کشتنی آشور در سال ۸۴۲ توانته بود تا دو میلی شوستر پیش برود. در شلیله که دهکده نیمه ویرانی در ساحل راست کanal است کشتنی ها بار خالی و یا بارگیری می کنند و از شوستر تا آنجا محمولات بوسیله قاطر والاغ حمل و نقل می شود.

به نظر این جانب بادرهم شکستگی بعضی از موانع، راه برای جلو رفتن کشتنی باز و در نتیجه این جریان مزاحم و مایه تأخیر تا اندازه ای رفع خواهد شد. من در مراجعت از راه گرگر تا بند قیر را در هفت ساعت و نیم رفتم و همین مدت هم بین بند قیر و اهواز طول کشید. کanal مسیر پیچ و خم بسیار دارد و در بعضی جاها رودخانه بین دو ساحل سخت عمیق شده است. لب ساقی که بالاتراست به وضع حیرت آوری متزوک مانده و معلوم می شود که سابقاً نهر پهناورتر بوده. در اطراف گرگ بیش از کرانه های کارون چنگلهای انبو هست و در تمام مسیر پرندگانی شکاری از یک سو به سمت دیگر در بالای سر ما پرواز می کردند. عرض متوسط کanal از ۵۰ یارد است و کشتنی های بالغ بر صد ها قادر نخواهند بود که از پیچ و خمهای آن عبور کنند.

باز موضوع میرزا - به منظور احترام مخصوص، سرکار نظام دوتن از نوکرانش را تا اهواز همراه من فرستاد آنها حامل نامه‌هائی به نام میرزا بودند ، ولی من چون مسافرتم بوجه مطلوب انجام یافته بود و قرار بود کشتی شوشان را که در انتظارم بود وقت معهود در اهواز سوارشوم ، داستان اورا پاک فراموش کردم ، از این رو دیگر راجع به کارشنکن زبردست چند روز پیش خود هیچ نمی‌اندیشیدم . در ساعت یک صبح قرفه‌ام را در کشتی دق‌الباب کردند . آقا میرزا از میخوارگی خماز و در حالتی زار توأم با بیم و شرم‌مندگی ظاهر شدو اظهار داشت که نظام ، نامه توبیخ آمیز به او نوشته و بمناسبت رفتارش در حین مسافرتم به شوستر تهدید کرده که مواجب یک ساله‌اش را توقیف کند واستدعا کرد آخرین نامه‌خود را به ارباب او بنویسم که دیگر از جانب من گله‌ای در بیان نیست . من نیز چون قصد آزار او را نداشتم و بحد وafی و کافی تنبه حاصل کرده بود که دیگر نسبت به مسافران انگلیسی کارون علیا بدرفتاری نکند توصیه نامه مورد تقاضا را نوشتم و دوستانه از هم جدا شدیم ، اما هر موقع که نام کارون یا صدای آبشارهای اهواز به خاطرم می‌رسد باز مرا به یاد میرزای بی همتا می‌اندازد که در کلبه نمی‌خود بر فرشی بین دو چهره برادر کش و دوتن از سادات و آن شیخ گرفتار قرار گرفته و پسر تنومند سارق نیز با خونسردی تمام از گوشه‌ای به آن صحنه نگران است .

ضدیت پاکشتن رانی کمپانی انگلیس - قصد این نیست مطالبی را که مبسوطاً در نامه خود به روزنامه تایمز نوشته و مختصری از چگونگی برخورد خود را با مأموران ایرانی شرح داده بودم در اینجا تکرار کنم . رفتار آنها مرا متقادع ساخت که عزم قطعی داشته‌اند با کارشکنی‌ها و تحریم‌کلی تجارتی ، از ارزش امتیازنامه کارون بکاهند ، یعنی بردن به موجبات چنین رویدادی هم چندان دشوار نیست . شیوخ عرب که بالفراد قبیله خود در سواحل رودخانه اقامت دارند و دیرزمانی از عدم دخالت حکومت مرکزی در کار خویش راحت بوده‌اند ، با آنکه نسبت به انجستان نهایت حسن نیت را دارند و از ناحیه ایرانیان دل خوشی نداشته‌اند ، از اقداماتی که توجه و

اوامر و سختگیری‌های دولت را ایجاد و مأموران مرکزی را در محمره وا هواز مستقر کرده است ناراضی‌اند.

تجار محلی نیز از پیدایش رقیب توانای جدید در مقابل طرز کارکنه کاروانی خویش کم و بیش ناراحت و آن دیشناک‌اند و با آنکه در بهره برداری از آن وسیله هیچ گونه اقدامی نکرده‌اند، از دست دادن کاردیرین خود را بانگرانی می‌نگرنند. از سوی دیگر مأموران ایرانی که به اسکانات سرشار تجاری جدید توجه دارند از این بابت که چنین فرصتی بدون بهره و مداخل در دست بیگانگان خواهد افتاد آزرده خاطرند و بهتر از همه این قضیه است که نوعی امتیازکشی رانی در کارون بالا به حاکم بوشهر و یکی از بازگانهای ثروتمند آنجا داده شده است و شواهدی نیز قراهم است که خود نظام در این کار بی‌منافع نیست و پنهانی در صدد است که انحصارکشی رانی کارون علیا در دست ایرانیان باقی بماند.

وضع آینده در سال ۱۸۸۹ - هنگامی که آن مطالب را می‌نوشتم گمان نمی‌کردم که این تاکتیک‌ها سرانجام نتیجه‌ای داشته باشد، زیرا که هر اثرباره‌ای از نفوذ خارجی در ایران ابتدا با مخالفت برخورد، ولی متألاً در اثر صبر و برداشت پیشرفت حاصل‌کرده است. بعلاوه فواید تجاری آینده به اندازه‌ای جالب می‌نمود که بعید بود ایرانیان دیر زمانی در اجرای نقشه و خیالی بی‌اعتنای بمانند که اسکان داشت خیرو برکت آن به خود ایشان نیز برسد و همچنین به این دلیل که دولت با ساختمانهای سفید و سیم‌کشی تلگراف علاقه خود را با این کار هرچند که بی‌غرضانه نبوده است ابراز داشته بود و اینک پس از یک سال و نیم از این تاریخ می‌توان نظر داد که پیش‌ینی‌ها تا چه حدودی به تحقق پیوسته و وضع وحال کار در تابستان ۱۸۸۹ از چه قرار بوده است.

پیشرفت‌های بعدی - از اقداماتی که بعداً مقامات ایرانی یا انگلیسی در باره ترقی تجارت معمول می‌دانسته‌اند سه کار را من در سال ۱۸۸۹ جنبه اساسی داده و توصیه کرده بودم:

اول کشتی رانی از اهواز به بالا و ارتباط آن با خط کشتی رانی از اهواز تادریسا- کشتی سوزا این روزها از گرگر تا شوستر رفت و آمد و با کشتی های ایرانی در قسمت جنوبی ارتباط دارد-شوان نیز که از طرف شرکت لینچ بدولت ایران اهدا گردیده است دوشطیط کار می کند و با کشتی بلوس لینچ که در حوزه پایین مورد استفاده است مربوط می شود. بنابراین از سحرمه تاشوستر دوسرویس کشتی رانی هست.

دوم اینکه کاری عاقلانه شده است که کنسولیاری انگلیس در سحرمه مستقر گردیده وهم اکنون گزارشهای راجع به محل مأموریت خود فرستاده است.

سوم اینکه بانک شاهنشاهی با همکاری دولت ایران در صدد است که جاده بین خرم آباد و دزفول را دائزاسازد که من آنرا شاهراه ارتباطی تجارت داخلی ایران محسوب داشته ام. ایرانیها بتدریج در این جاده کاروانسرا می سازند و رفته رفته از عملیات راهزنی و دزدی افراد سگوند و دریکوند لر جلو گیری می تماینند. این تیره ها در این جاده فتنه ها کرده اند و آنرا برای حمل و نقل های تجارتی نا امن ساخته بودند. اگر حکومت مرکزی بیشتر جدیت نماید بی نظمی و دزدی در این حدود از بین خواهد رفت و این راه تجارتی از مزیت های سرشاری که محروم بوده است برخوردار خواهد گردید.

به عقیده من سرویس واگنی شوستر و تهران که راجع به آن حرفه ازدهاند بزودی عملی نخواهد شد، زیرا که مستلزم هزینه سنگین می باشد. در راههای سخت کوهستانی از وجود قاطر می توان استفاده کرد، با منیت بیشتر اصلاحات و پیشرفت میسر خواهد گشت.

اقدامات عمومی - از جمله کارهای دیگر که دولت ایران کرده است باید امتداد سیم کشی تلگراف را که سابقاً بین خرم آباد و دزفول (که با تهران مربوط است) بوده به شوستر و اهواز و سحرمه خاطر نشان شود، ولی مانند اکثر کارها از این قبیل در ایران آنرا درست انجام نداده اند و در نقاط کوهستانی لرستان این سیم ها غالباً پاره افتاده است و گاهی در این حدود اثری از اقتدار حکومت مرکزی دیده نمی شود.

هرگاه نظر خود را به خود کارون معطوف سازیم پیش‌رفتهای بیشتری خواهیم دید. افراد کارشکن و مانع از میان رقته‌اند و مأمورانی مساعد و یالاقل بهتر گماشتند شده‌اند. بندرناصری که نام تأسیسات تازه در اهواز است رونق بسیار یافته و چندین بنای آبرومند دولتی دارد و سر باز خانه‌ای برای افراد تویچی و دوفوج پیاده به فرماندهی یک سرتیپ ترتیب داده‌اند و کاروانسرای بزرگ و بازار و لنگرگاهی در پایین آبشارها و کاروانسرای دیگر در ساحل مقابل به منظور پیش‌رفت کار تجارت با حوزه در شرق تأسیس است. در محمره ساختمان بناهای دولتی در دهانه باتمام رسیده است و محله تازه بندر صاحبقرانی نامیده شده است. در ساحل دیگر رودخانه هم سر باز خانه ساخته‌اند و بیست هفتگی ایران بین محمره و شوشتر دایر گردیده است.

اقدامات ایرانیان - عمله‌ترین تغییراتی که تاکنون پیش آمده است ابراز علاقه جدی - هرچند قدری دیر خود ایرانیان در کارکشی رانی در رودخانه است و بجای اینکه وقت خود را باشکال تراشی در کار شرکت لینچ صرف کنند در صدد برآمده‌اند که دست این کمپانی را از کارکشی رانی پاک کوته سازند و بی‌گویند که شرکت ناضری بانی این اقدامات و همه کاره آنها نیزیکی معین التجار از ثروتمند‌های بوشهر و دیگر شیخ مزعل خان است که بوسیله این همکاری در جستجوی راه نجات از ناحیه کسانی است که تاکنون به آنها اعتمادی نداشته و بلکه بیمناک و نگران بوده است. تردیدی هم نیست که پشتیبان هر دو عامل مزبور وجود توانای خود صدراعظم این‌السلطان است.

شرکت مزبور تأسیسات تازه را در اهواز فراهم ساخته و یک خط میک تراموا بین کارون پایین و بالا تأسیس کرده است. یکی از کشتهای آنها به نام ناصری در کارون پایین کار می‌کند. کشتی سوزا هم در حوزه بالا رفت و آمد دارد و به هر کدام هم قایقی همراه می‌شود و در نظر است دو کشتی بزرگ‌تر نیز داخل خدمت کنند. در ردیف این جنب و جوش‌های نمایان شنیده می‌شود که همان مرآکز ایرانی نقشه - هائی برای آبیاری دشت‌های حاصلخیز سواحل کارون و نصب سوتور آب در قاجاریه

و افزایش کلی کشت نیشکر و حبوبات و ایجاد نخلستان دارند. قیمت زمین درست‌حرمه رو به ترقی است و شواهدی حاکی است که این کارها را با جدیت تمام دنبال خواهند کرد.

سهم و نصیب انگلستان - طبیعی است که این اقدامات که کاملاً بجا و حتی در خورستایش است به منظور رفتار متقابل عداوت آمیز انکار ناپذیری نسبت به شرکت لینچ تدبیر شده است و به منافع این دستگاه انگلیسی لطمه وارد خواهد کرد. تجار محلی از حمل کالا بوسیله شرکتهای خارجی با وجود کرایه کمتری که از شرکت داخلی دریافت می‌دارند مایوس و حتی منوع شده‌اند. اشکالات قدیمی راجح به انبار جنس و بار انداز کماکان هست و خارجیان هم اجازه ندارند که به‌این قبيل تأسیسات که برای پیشرفت کار حمل و نقل ضروری است اقدام کنند.

دولت ایران هم در انجام تعهدات خود مندرج در امتیازنامه جدیتی نمی‌نماید. مقررات جدید گمرگی با آنکه مدتی است در مرکز تصویب شده است در اینجا مسأرا نمی‌شود و بواسطه نقدان امنیت تسهیلات تجاری بین ذرفول و حدود شمالی کارون وجود ندارد. در هر حال کمپانی لینچ با جدیت بسیار سرویس دوهفتگی خود را تا اهواز دایر نگاه داشته است. از یک طرف قند وسی و بارچه‌های نخی به داخله حمل می‌کند و در بازگشت گندم و بذر کنجد و بمحصولات دیگر محلی خریداری و صادر می‌نماید. در سال ۱۸۹۰ تقریباً ۳۰۰ نفر مسافر نیز حمل کردند و در همین سال ارقام تجاری نمایم نیز حمله اعم از ایرانی یا انگلیسی در گزارش کنسولیار به شرح ذیل بوده است.

واردات ۱۴۶۱ لیره، صادرات ۱۱۵۰ لیره، رفت و آمد های وسایط تقلیه در رودخانه نیز چنانکه اشاره نموده‌ام هنوز جنبه داخلی دارد، ولی سافع خود ایرانیان بزودی ایشان را بر آن خواهد داشت که جهت استفاده بیشتر تلاش کافی بنمایند و تا وقتی که رقابت دو طرف معقول و قرین انصاف باشد تجارت انگلستان از تدابیر محلی و یاتبانی‌های مزاحم صدمه کلی نخواهد دید. ترقی منابع ایران بدست

ایرانیان یا خارجیان نبایستی انگیزه بدینینی شود، بلکه باید مورد تشویق و حمایت واقع گردد.

امیدوارم روزی فرا خواهد رسید که شرکتهای دوطرف با همکاری علاقه‌آمیزی تشریک مساعی خواهند نمود. بنابر آنچه بیان شده است آشکار می‌شود که با آنکه کارها به کندی پیشرفت دارد باز جنب و جوش و تلاش در کارون و کرانه‌های آن پدید آمده است. آنهایی که در سال ۱۸۸۸ برعلیه افتتاح این رودخانه جهت تجارت خارجی جنجال راه انداخته بودند باید مواظب باشند که دو باره در این باره وجود شادمانی ننمایند، زیرا که آثار خود حاکی از روزگار بهتری است و بدون شک تا ده سال دیگر پیشرفتهای بیشتر نصیب خواهد گردید.

فصل بیست و ششم

بجزیه

واهمه ایرانیان از دریا - شاید بهتر آن باشد که در این باب گفتار شایع راجع به مار را در جزیره ایسلند شاهد بیاورم که گفته‌اند در آنجا اصلاً مار نیست. یافتن نشانه واثری از وجود بحریه در ایران نیز به همین اندازه دشوار است. ایرانیان که بارها در میدان جنگ دلاوری نموده‌اند، هیچ کسی از مهارت دریائی آنها تعریفی نکرده است. از این رو دشوار و شاید غیر ممکن باشد کشور دیگری را در جهان سراغ کرد که دارای دوکرانه در پائی سمتاز و از این لحاظ به وجه تحسین انگیزی وارد وضع مساعد تجارتی باشد، ولی نسبت به هردو مزیت مزبور پاک بی‌اعتنایانده باشد.

ایران در دوران جدید دریا نوردان نامی و یا افرادی در حرفه و کارکشی رانی نداشته و در هیچ رزم بحری نیز اظهار وجود نکرده است. سیسرون (چیچرو) در یکی از نامه‌های خود به اتیکوس نوشت که پمپه سردار با تمیستوکل کاملاً هم رأی بود که تنها آن قدرتی اسکان بقا دارد که دریاها را در اختیار داشته باشد، ولی از قرار معلوم هیچ شهریار ایران از روزگار خشیارشا^۱ به این اصل اعتقادی نداشته مگر شاپور دوم پادشاه ساسانی (۳۷۹-۳۱ میلادی) که می‌گویند از آن جهت به او

۱ - بحریه مردنی و خشیارشا نفرات ایرانی نداشت، بلکه ناویانها از ایالات تابع شاهنشاهی بودند و در هیچ یک از کنیه‌های هخامنشی نیز اثری از نبرد دریائی نیست.

لقب ذوالاکتف داده‌اند که شانه تمام امیرانی را که در جنگ با دزدان دریائی عرب در کرانه‌های خود برای تجارت با هند به چنگ آورده بود برمی‌کند^۱. درواقع بارها در تاریخ مواردی دال برهمین ترس از دریا که عادت عمومی آنهاست پیش آمده است.

در آوریل ۱۴۴۲ عبدالرزاق نام که از جانب شاهrix پسر تیمور به دریار یکی از پادشاهان هند مأمور شده بود در جزیره هرمز از کشتی پیاده شد و شرح شیرین زیر را راجع به هیجانات خویش نوشت:

«هینکه بوی کشتی را احساس کردم ویم و هراس دریا در نظرم آمد چنان هوش از سرم رفت که تاسه روز از زندگانی، نفسی بیش نداشتم. وقتی که آند کی به هوش آمدم تجار یک ندا در فریاد بودند که آن چه موقع سفر دریائی است و هر کس که در چنین فصلی کشتی سوار شده باشد باجان خویش بازی واخته استقبال کرده است، پس همگی از مبلغی که بابت کرايه پرداخته بودند صرف نظر واز ادامه سفر عدول نمودند و با زحمت بسیار در بندر مسقط پیاده شدند».

ولی جناب سفیر که جرأت ننمود به عذر ترس، در اجرای دستور قصور کند به هر نحوی بود سلامت به مقصد رسید و در بازگشت از منگلور(میسون) بار دیگر بدپختانه در دریا چار طوفان گردید و باز غم و رنج‌های خود را در بیانی شیوا و مبالغه آمیز ابراز کرد:

«درحالی که اشک از دید گانم جاری بود خود را پاک نابود می‌پنداشتمن بواسطه گیجی و گرفتاری سختی که داشتم مثل دریا شدم، لبانم خشک و چشم‌مانم تربود. تلاطم آب بدنم را مانند نمکی نمود که در حال ذوب شدن است و شدت طوفان تاب و توانم را پکلی از بین برد بود و مغزم چون یخی شده بود که ناگاه در آفتاب ماه تموز افتاده باشد. هنوز جانم متقلب و پراضطراب است، درست مثل ماهی که تازه از آب بیرون آنداخته باشند».

۱ - این روایت مسعودی است. میرخونه می‌نویسد که او امیران خود را با سورانی که در شانه آنها عبور می‌داد ردیف می‌کرد. گیبون اثباتاً ذوالاکتف یا حمل نوشته است.

یک قرن پیش از آن، حافظ شیرین سخن را که شهرتی عالمگیر داشته پادشاه سلمان دکن به دربار خود در هندوستان دعوت کرد. شاعر رفت و دید و باز ماند. وقتی که کشتی به جزیره هرمز رسید، وی اصرار ورزید که پیاده اش کنند و چون به شیراز گرامی خود باز آمد شعری سرود^۱ که نادانسته تقلیدی از اشعار مشهور شاعر هم وضع و حال رومی (هوراس) وی در چهارده قرن پیش بود.

حافظ و عبدالرزاق کم ویش مصدق اخلاق هموطنان خویش بودند. در دریای خزر هم نام و اثری از کشتی رانی ایرانیان شنیده نشده است. در خلیج فارس این کار تماماً در دست طوایف عرب بود که از سرزمین عربستان به این سواحل فرا آمده و در سراسر کرانه های بحری ایران نفوذ یافته بودند.

جسارت وی با کی آنها در دریا همان اندازه بود که خود ایرانیان از این بابت بیننا کشیدند. این دسته های تازی از قرن هشتم تا شانزدهم هم تجارت دریائی را در دست داشتند و کشتی های ایشان تا بنادر هند و سیلان و شبیه جزیره مالایا و چین رفت و آمد می کردند و هنوز هم کشتی رانی خلیج فارس در دست آنهاست. هنگامی که بواسطه اکتشافات واسکود و گاما و سفرهای هیأت بحری الفونسود البوکر ک دریاها به روی اهل جهان گشوده شد، باز ایرانیان را نصیبی بدست نیامد و تقریباً کلیه تجارت بحری در اختیار اروپائیان افتاد و این امتیاز انحصاری را یکی بعد از دیگری پرتغالیها، هلندیها، انگلیسها به چنگ آوردند که شرح آن در فصل دیگر خواهد آمد و خود ایرانیان بحدی در دریا و کارکشتی رانی ناتوان بودند که وقتی که شاه عباس در صدد برآمد در هرمز که فقط در چند میلی ساحل ایران واقع شده است و آن موقع در دست پرتغالیها بود مرکز کشتی سازی فراهم سازد ناگزیر شد از انگلیسی ها استمداد کند که عملیات بحری را در چنگ با پرتغالی ها، ایشان انجام بدند.

غلط کردم که یک طوفان به صد گوهر نمی ارزد

۱ - پس آسان می نمود اول شم دریا به بوری سود

خیالات عالی دریائی نادرشاه - از شواهد بارز نبوغ نادرشاه و از علاوه نشانه های بلند نظرانه او یکی هم این است که در آن دوره کوتاهی که ایران را به مقام درجه اول نظامی در

۱ - در بحر خزر

آسیا ارتقا داده بود در صدد برآمد که برای این کشور منزلت شامخ بحری نیز احراز کند تا از این راه تسلط ایران را در دو ساحل شمالی و جنوبی دریای خزر و خلیج فارس تأمین کرده باشد. حسن تصادف در آبهای دریای خزر، وی از خدمت و کاردانی یک سر زرنگ وجسور انگلیسی برخوردار شد. وی جان‌التون از همکاران عمدۀ یوناس هانوای بوده که شرح زندگانی و کارش از موارد دراماتیک آن زمان شده است.

التون در سال ۱۷۷۹- به ایران رفت و در شرکت انگلیسی مسکوی یا کمپانی تجارت با روسیه وارد خدمت گردید، سپس به ابتکار شخصی در صدد افتاد که تجارت با ایران را از راه مسکو و حاجی ترخان دایر کند، ولی بواسطه حсадتی که در میان افراد متعدد آن شرکت اتفاق افتاد، وی که در تکاپوی کارهای بزرگتری بود به منظور کشته سازی به خدمت نادرشاه که آن موقع در اوج اقتدار بود در آمد.

در ژانویه ۱۷۴۳- او فرمانی گرفت که مقام و مأموریتش را تسجیل کرد و لقب جمال ییک به او اعطا شد. مقاصد نادرشاه در تأسیس نیروی دریائی بحر خزر چهارچیز بود: وی می‌خواست از عملیات راه‌هنگی ترکمن‌ها در سواحل شرقی این دریا جلوگیری و نزگی‌های شورشی و سرکش سواحل غربی آن را مجازات کند و مطیع سازد و انحصار تجارت را با حاجی ترخان تأمین و حق حاکمیت ایران را حتی الامکان در این دریای داخلی ثابت نماید.

سرکار انگلیسی خستگی ناپذیر در تعقیب کردن خیالات نادرشاه به جان و دل آماده بود. در تابستان ۱۷۴۳- بعد از سرکشی سواحل شرقی دریای خزر از خلیج استرآباد تا جزیره چلیکن و خلیج بلخان در کشتی «ملکه روس» که خود او

در غازان ولگا سال قبل از آن ساخته بود، بدون هیچ گونه همdest، همت برآن گماشت که چند کشته در ساحل گیلان بسازد.

از کوهستان چوب و الوار به کنار دریا حمل کردند و در جستجوی لنگرگاههای سابق روسی که از نظر محو شده بود، برای رفع احتیاجات خود به تکابو پرداخت، و از پنبه و الیاف کتانی لوازم کار فراهم ساخت. تنها کشته‌ساز او یک نفر انگلیسی و چند تن هندی و چند نفر هم از روسها بودند که به دین اسلام در آمده بودند، و از میان چند کشته که در دست ساختمان داشت یکی را به آب انداخت که دارای توب بیست و سه پاؤندی بود و با شور و شادی بیرق پادشاهی ایران را بر آن بیفراشتند^۱. این اقدامات با طبع دولت روس به هیچ وجه سازگار نبود و آن دولت از وجود نیروی بحری ایران در دریای خزر سخت ناراضی شد. تجار انگلیسی هم از این جریان نگران شدند، چون التون برای پیشرفت تجارت انگلیس مأموریت داشت نه آنکه با کار خود عزم و غرور زمامدار با اقتدار ایران را دو چندان کند. از این رو دولت روسیه در نوامبر ۱۷۴۶ با صدور فرمانی تجارت انگلستان را از راه بحر خزر منوع ساخت و افراد انگلیسی هم که با التون اختلاف یافته بودند از ایران رفتند، ولی خود التون فرمان اقامت یافت تا وقتی که در هرج و سرج بعد از قتل نادر شاه به سال ۱۷۵۱ در نزاعی داخلی تیر خورد. با از بین رفتن او و حامی کارش یگانه اقدام ایرانیان در بر قراری کشته رانی بحر خزر بر باد شد.

این داستان را هاتوای با شرحی جالب و مبسوط بیان و نظریاتم را که قبل^۲ نیز خاطر نشان ساخته‌ام تأیید نموده. اما در باره بی اطلاعی مخفی ایرانیان از کار دریا و بحر پیمائی هیچ موردی بارزتر از این نیست که میرزا مهدی خان به فرماندهی بحری سواحل منصوب شد، بدون آنکه اصلاً پیش از آن کشته دیده باشد. وی همان کسی است که بعد از طرف نادر شاه به تحقیق دریاب دین مسیحی مأمور گردید.

۱ - می گویند بقایای یکی از کشته‌های ساخت التون تا سال ۱۸۴۳ در سواحل لاهیجان بود، ولی هلسن Holmes چنین چیزی نمیدله و در کتاب خود راجع به سواحل بحر خزو اشاره‌ای به آن نکرده است.

۴ - خلیج فارس - بلند پروازی های نادر شاه به سواحل شمالی ایران محدود نشده بود . وی دسته بحری شامل بیست تا سی کشتی که در اروپا و پکن و سورات (هند) ساخته شده بود در خلیج فارس فراهم داشت که افراد هندی و پرتغالی^۱ اداره می کردند . نادر شاه که از این اندازه نیرو خشنود نمی نمود ، در صدد برآمد که در سواحل جنوبی ، مرکز کشتی سازی فراهم کند . پس فرمان داد در مازندران الوار تهیه و به جنوب حمل کنند و می گویند در نظر داشت عده ای از اعراب دریانورد را برای آموختن فن دریانودی به سواحل شمالی کوچ و افرادی از مازندرانیها را برای فراگرفتن صنعت کشتی سازی به جنوب انتقال دهد . تنها نتیجه این نقشه بدنه نیمه کاره کشتی های نا تمامی بوده که تا اوایل این قرن در حوالی بوشهر وجود داشته است .

کریم خان زند - چندی بعد در همان قرن به سال ۱۷۷۵ صادق خان برادر کریم خان زند که آن موقع با عنوان وکیل درشیراز حکومت داشت به بصره ، بندر عثمانی لشکر کشی کرد . وی که خود از راه خشکی روانه شده بود دسته ای شامل سی کشتی کوچک از بوشهر و بندر ریگ فرستاد ، ولی این کشتی ها ساخت اعراب بود و کارگر عرب داشت و من از آن جهت به ذکر این مطلب پرداختم که تا آنجا که اطلاع دارم در دوره جدید این تنها موردی بوده است که نیروی ایرانی از طریقی غیر از زمین سفت و سخت به راه افتادند .

عهد نامه های انگلستان و ترکمن چای - هر نقشه و خیالی که شاید روزگاری درباره ایجاد نیروی دریائی در بحر خزر وجود داشته در اوایل این قرن بنا بر مورد عهودی که بعد از دو جنگ ، بین دولتها ایران و روس امضا شد با کمال خشونت از بین رفته است . معاهده گلستان منعقد سال ۱۸۱۳ حاوی

۱ - می . نیبور می نویسد چون نفرات ایرانی در کار کشتی رانی اطلاع کافی نداشتند ، نادر شاه ناگزیر شد از هندیها استفاده کند که چون سنی بودند از جنگ برعلیه اعراب هم کیش خود امتناع نمودند و نسبت به فرماندهان شیعه خود سر کشی و ایشان را کشtar کردند و کشتی ها را به یشما بردند . در سال ۱۷۶۱ بقایای چند تا از این کشتی ها را نیبور در کرانه بوشهر دیده بود .

ماده‌ای است که در عهد نامه ترکمن چای مورخ ۱۸۲۸ تکرار و تثبیت شده است که بر طبق آن داشتن ناوجنگی در دریای خزر فقط به دولت روس اختصاص دارد و هیچ دولت دیگری حق ندارد بیرق نظامی دراین دریا برکشتهای بالا کند^۱. چنین قید درهم شکنی را هیچ فاتحی برکشوری مغلوب تحمیل ننموده است و اسکان آن فقط در مورد ایران - کشوری ساخت ناتوان - در مقابل روسیه - دولتی در نهایت اقتدار - بوده است. از این رو بحر خزر به صورت دریاچه‌ای روسی در آمده است و قدرت ایران در آن دریا پاک از میان رفته و حدود شمالی قلمرو شهریاری فاقد وسیله دفاعی گردیده است. البته روسیه در مورد دیگر سرمشق مناسبی برای پیروی ایران فراهم ساخته بود، چون آن دولت علی‌رغم سواد قرارداد پاریس راجع به دریای سیاه آنچه خواسته، کرده است، اما ایران زمانه‌ما آن اندازه قدر و قدرت ندارد که بتواند عهدنامه‌ای را پاره کند و ایرانیان جدید نیز مانند هموطنان دیرین خوش برای خاطر دریا اشتیاقی به استقبال از خطر ندارند.

اشغال کردن آشوراده - روسها در استفاده از حقی که به شرح فوق داده شده بود قصوری ننموده اند. هنوز ده سال از تاریخ امضا عهد نامه ترکمن چای نگذشته بود که پهنه‌ای فراهم و جزیره آشوراده را که در دهانه خلیج استرآباد واقع است اشغال کردند و من شرح آنرا در یکی از فصول سابق بیان کردم. دولت ایران که از داشتن کشتی‌های مجهز در دریای خزر منوع شده بود برای سرکوبی دزدان بحری ترکمن دوکشتی جنگی کوچک از دولت روسیه خواستار شد. تزار با سخاوتی سرشار پاسخ داد که خود انجام آن کار را بر عهده خواهد گرفت و بنابراین جزیره آشوراده را اشغال کرد که از آن پس یکی از یا یگاه‌های دریائی آن دولت شده است. سپس خلیج حسینقلی و چکش لر و چلی کن و خلیج بلخان که همه اسماء و یا در واقع جزو قلمرو ایران بود بدست روسیه افتاد. راجع به عجز آشکار دولت ایران ذکر همین نکته بس که کسی در سفری ساحلی طی ۴۰۰ میل در حدود شمالی ایران حتی با یک کشتی در سراسر این راه برخورد نخواهد کرد.

۱ - رجوع شود به ماده ۹ عهدنامه گلستان و ماده ۸، معاهده ترکمن چای.

کشتی همایونی - در مرداب انزلی کشتی بخاری محقق و کوچکی با عنوان بر جسته « ناصرالدین شاه » دیده می شود که بنا بر سفارش خاص ساخته شده بود تا اعلیحضرت را در سفر اول اروپا از حدود ساحلی ایران حرکت دهد ، ولی حتی همین کشتی سبک شاهی نیز از اجرای مقررات شدید آبهای تزاری معاف نبوده است .

این کشتی را که تا بادکوبه سیر کرده بود و بیرق ایران بر آن در اهتزاز بود شلیک گلوله توپ از قلعه آن شهر سلام فرستاد . ناویان ایرانی که از آن عمل مرحمت آمیز دل یافته بود خرامان جلوتر راند که باز شلیک دیگر بگوش رسید که این بار گلوله به کشتی نزدیک تر افتاد و باز فرمانده پیشروی نمود که شلیک سومی او را هشیار ساخت ، پس باعجله بیرق را پایین کشیدند . این بوده است میزان نفوذ و سطوت حضرت شهریاری در آبهای بحر خزر .

خليج فارس - دولت ایران بشرحی که دیده ایم در حدود شمالی مقید و محدود شده بود ، گاهی دیدگان آرزومند را به خليج فارس می افکند ، در همان مسامانی که عناصر متخصصی بر امواج نظارت نداشتند و آرزوی سیادت دریائی را در خاطرش جلوه گر می نمود . پس در حدود سال ۱۸۶۵ ناصرالدین شاه به این فکر درخشنان افتاد که دستهای شامل دو سه کشتی تشکیل دهد که کارگرانی هندی یا عرب و ناویگی انگلیسی داشته باشد . دولت انگلیس از این قصد و خیال استقبال ننمود ، چون دلیلی داشتند که دریاطن این نقشه ، مقاصد تعرضی نسبت به خود مختاری جزایر و صید گاههای مروا را بد بحرین (!) نهفته بود .

پرسپولیس - سر انجام در سال ۱۸۸۳ این نقشه به صورت معمومانه تری تجدید گردید و از آنموقع پایه نیروی دریائی جدید ایران گذاشته شده است که واجد فقط یک کشتی به نام « پرسپولیس » یا تخت جمشید است . در آن سال فرزند سخیرالدوله^۱ را به اروپا فرستادند تا برای اعلیحضرت ناوجنگی خریداری کند . وی که در آلمان تحصیل کرده بود طبیعی است که راه آن کشور را پیش گرفت

۱ - مرتفعی نلی خان صنیع الدوله . م .

و پس از مذاکراتی طولانی و باز بعد از دریافت صورت حساب خرید ، چانه زدنهای بسیار پرسپولیس که کشتی بخاری با ظرفیت ۶۰ تن و دارای ۵۰ اسب قوه است ، در ژانویه ۱۸۸۵ از بندر کشتی سازی بربرهavn بیرون آمد . و با ناویانها و افراد آلمانی روانه خلیج فارس شد.

با همین کشتی وسایل و ابزار کشتی کوچک دیگری حمل و در محمره بهم نصب گردید ، که همان کشتی سوزا (شوش) است . بهای دو کشتی ۳۰۰۰۰ لیره و هزینه نگاهداری سالانه آنها ۳۵ لیره است . پرسپولیس با چهار توب ۷۰۰ سانتیمتری کروپ مجهز می باشد و در اصل به دو منظور کلی یکی بمباران حدود ساحلی و ارعاب حکام محلی و شیوخ ، و دیگر حمل خرما و مسافران حج ساخته شده ولی نشیده ام که تا حال برای منظور ثانوی به کار رفته باشد ، اما هر وقت که این کشتی آمادگی بحریمایی دارد حاکم بوشهر را که از نواب امین‌السلطان است در سواحل خلیج از بندری به بندر دیگر می برد ، با روت و گلوله های خود را مصرف می کند و با شلیک هفده گلوله ترس فراوان در دل و جان افراد و اهالی ساحلی می افکند و ابهت و عظمت حکومت شهریاری را خاطر نشان می سازد .

من این کشتی را در یکی از سیرهای اتفاقی آن در بندر لنگه بازدید و بررسی دقیق کردم ، چهل تن ایرانی و عرب کارگر داشت و چهار افسر آلمانی هم که زبان انگلیسی را در حوزه خلیج فرا گرفته بودند . علاوه بر چهار توب کروپ دو توب برنجی برای منظور شلیک های سلام داشت و همچنین چهل دستگاه تفنگ موزر و شمشیرهای کوتاه .

وضع داخلی آن کاملاً نو بود و طبقه پایین عرشه پیشتر به یک کشتی راحت مسافری شباهت داشت نه یک رزم ناو ، علاوه دستگاه مخصوص برای اقامت حاکم با اطاق خواب وصل به آن ، اما عالیجناب از آن استفاده نمی کرد و به رسم خاص ایرانی ترجیح می داد بر کف زمین بخوابد .

سال پیش پرسپولیس در تعمیرگاه خشک پمپی برای نظافت و تمیز کاری توقف کرد ، چون در اثر جرم ها که بر پهلو و در زیر آن جمع شده بود سرعتش

از هشت تا ده میل دریائی در ساعت به پنج میل تقلیل یافته بود و ناویان در صدد بود که در آینده از رفتن به بعثی صرف نظر و نقطه مناسبی را در سواحل قشم یا جزیره لافت مقابله آن پیدا و در مورد بعدی کشته را در آنها تمیز و رنگ کند. توابع پرسپولیس هنوز گلوهای با قصد خشم و خصوصیت شلیک نکرده است، ولی ترس و رعب نامش از چهار توب کروب بازدازهای زیاد است که به محض حضور این کشته در هر محل موجب برقراری آرامش می شود و به همین نحو شورش چاه بهار در سال ۱۸۸۸ عاجلاً خاموش گردید.

شوش (سوزا) - این کشته در کارون بالا بین اهواز و شوشتر رفت و آمد دارد که داستان اسفناک سافرتم را در آن و سرعت بسیار محدودش را در فصل پیش ذکر کردم. خمن این چند صفحه من آغاز و پایان آنچه را که نامش بحریه ایران است باز نموده ام و چون از هیچ نمی توان چیزی فراهم ساخت با مطالب اندک و مختصری که در اختیار داشته ام از همین مقدار شرحی که داده ام خودم هم حیرت دارم .

فصل بیست و هشتم

خلیج فارس

وضع تاریخی ممتاز خلیج - هر شرحی در باب وضع سیاسی ایران و راجع به روابط بین این کشور و انگلستان نوشته شود اگر داستان خلیج فارس^۱ و سهمی که نمایندگان این دولت در سر پرستی آن داشته اند از قلم افتاده باشد به هیچ-وجه کامل و تمام نخواهد بود. اکثریت افراد در انگلستان شاید خلیج فارس را دریائی می‌شمارند که سواحل شمالی آن پیوسته در ید اختیار ایران بوده و کرانه‌های جنوبی آن صاحب معینی نداشته، و در آنجا تنها کاری که مأمور بریتانیا دارد حفظ منافع اتباع و حمایت از تجارت انگلستان است. چنین نظریه‌ای، هم بسیار محدود است، و هم قرین خطأ. به ندرت امکان دارد که نقطه‌ای در کره ارض با این وضع

۱ - این فصل از مطالب منابع سه‌گانه ذیل تألیف یافته است : ۱ - نتایج بررسی شخصی و تحقیقاتی که خود کرده‌ام . ۲ - تأییفات نویسنده‌گان سابق که در هز مورد نام مؤلف قید شده است . ۳ - اوراق دوایت و گزارش‌های رسمی که بسیاری از آنها را احتی از عالم قبل نمایده است. نویسنده‌گانی که راجع به خلیج کتاب نوشته‌اند، زیاد متعدد نیستند. من قسمی از فهرست منابع خود را به نویسنده‌گانی اختصاص می‌دهم که مستقیماً یا غیر مستقیم در این باب مطلبی نوشته‌اند.

علاوه بر آثاری که در اینجا ذکر خواهیم کرد شرح قسمت‌هایی از خلیج فارس را در کتابهای ذیل فیز می‌توان یافت : ۱ - از نویسنده‌گان تدبیم استخراجی، مقدسی، ادربی، ابن بطوطه، عبدالرازاق، لودویکو دیوارتیا. ۲ - از میان نویسنده‌گان بعلی سفرا نامه پور کاس Purchas، پی. دلاواله، هربرت، برادران شرلی، ماندلسلو، تاورنیه، شاردن، ته و نوت، سن سول و لوبرن. ۳ - از نویسنده‌گان جدید دوپره، کی فر، موریه، اوژی، باکینگهام، فریزر، الکساندر، بی فینگ، گلد اسمید و استک و همچنین گزارش‌های متعدد علمی و رسمی دولت بریتانیا و حکومت هند و نشريات متعدد این دو کشور.

و ترکیب طبیعی بتوان یافت که درگذشته وضع سخت نا استوار و جالبی داشته و کانون منافع اقوام گوناگون و محل تصادم مصالح متفاوت بوده باشد و مسؤولیتی که بر شانه یک دولت یگانه نهاده شده، خطیرتر از آن باشد که در این محل بر عهده انگلستان است.

از قدیم‌ترین ایام خلیج فارس به تناوب وضع نیک ممتازی در صحنه تاریخ احراز کرده است. نشارخوس دریاسalar اسکندر در سفر معروف خود به سال ۳۲۵-۶ میلادی از دهانه سند تا مصب دجله را سیر کرده و شرح همه خصوصیات ساحلی خلیج، از جزایر و لنگرگاههای آن در دفترچه دریا نوردی او درج شده بوده است و هنوز هم اثر خط سیر او را می‌توان سراغ کرد.

از همین خلیج فارس و بندر بصیره بود که کاشف عرب سند باد به عزم سفرهای پر ماجرای خود در قرن نهم میلادی به حرکت افتاد و از همین بندر قایق‌های ملوانان عرب در تمام دوران قرون وسطی، بین بنادر ایران و عثمانی کالای شرق و غرب را حمل و نقل می‌کرده‌اند، و باز در همین عرصه دریا نوردی بوده که پرتغال و هلند و انگلستان به منظور استقرار برتری دریائی خویش جنگ و جدال نمودند و تا حال نیز نبرد دولتها رقیب ازدواجی خود در آنجا دست نکشیده‌اند.

در اوایل این قرن دزدان عرب به سواحل آن تاخته و در آبهای خلیج بکار راهزنی می‌پرداختند و عمل بردۀ فروشی در آنجا رواج یافته امن و امان، خواه تجارتی یا انسانی، در آن حدود پاک از بین رفته بود. کسانی که این وضع پریشان طولانی را از بین بردۀ و ترتیب کنونی را پدید آورده و صلح و سلم را در آنجا برقرار کرده‌اند، از ارکان بسیار برجسته و کامروها در کار میاستمداری بوده‌اند. تأمین صلح و آرامش خلیج فارس در گذشته و حفظ ثبات وضع فعلی آن (قرن نوزدهم- مترجم) وظيفة انجصاری کشور است، و مأمور بریتانیا در بوشهر هنوز تنها داوری است که مورد مراجعته واستمداد همه دسته‌هاست و مطابق مقررات عهد نامه‌ها، مأموریت حفظ صلح در آبهای خلیج بر عهده است.

شرحی اجمالی در باره سواحل شمالی - شرح مختصری درباره وضع فعلی را می‌توان بنحو احسن با رعایت نظم و ترتیب جغرافیائی و با سیر در گردآگرد خلیج فراهم ساخت ، و در حین مرور به توصیف وضع طبیعی و حکومت و منافع هر ناحیه یا بندر پرداخت ، سپس اطلاعات گوناگون را در هم آسیخت و در صورت امکان به شکل یک مجموعه موجز و کلی در آورد.

از سمت خلیج عمان و اوقيانوس هند در طول جغرافیائی ۵۷° و عرض ۲۶ درجه ، از طریق تنگه هرمز (جزیره‌ای به این نام که در چند میلی قاره در ساحل شمالی واقع است) به خلیج وارد می‌شوند ، ولی این نقطه ابتدای خاک ایران نیست و آن در محلی بفاصله ۳۰ میلی شرقی آنجا آغاز می‌شود ، در همانجا که بندر کوچک گواتر ناحیه مرزی بین ایران و بلوچستان است .

از گواتر رشته ساحلی به سمت مغرب کشیده می‌شود . ابتدا به تنگه هرمز می‌رسد و از آنجا باز امتداد یافته ، سرانجام در نقطه‌ای که بالاتر از سمره در کنار شط العرب^۱ است خاتمه می‌یابد و تمام این رشته و حدود انحصاراً تحت نظارت و اداره مستقیم دولت ایران است و یا از جانب آن اداره می‌شود . سکنی این خطه ساحلی ، ایرانی یا مخلوطی از ایرانی و عرب‌اند یعنی افرادی که یا دیرزمانی تابع حکومت ایران بوده و تابعیت آنرا کسب کرده‌اند ، و یا در اثر وصلت جزو ایشان شده‌اند . این عده آخری در بنادر و دهات ساحلی اکثريت دارند ، ولی بطوري که شرحش خواهد آمد ، بواسطه نقار وجدالی که بین خود داشته‌اند نتوانسته‌اند در مقابل ایاز قدرت و اختیار مقامات ایرانی که با سرعت و حدت در تمام این نواحی بسط یافته و طی آن اقدامات ناروا و خشونت آمیز نیز اتفاق افتاده است مقاویتی بنمایند .

کرانه‌های جنوبی - رشته جنوبی خلیج فارس که شامل امیر نشین مسقط یا عمان نیز می‌شود از کرانه شرقی شبه جزیره عربستان ، که در مسافت دوری از

۱ - سرحد غربی یا مرز ایران با عثمانی بوسیله عهدنامه ارزروم در سال ۱۸۴۷ تعیین و از طرف هیأت مشترک روسی و انگلیسی در ماههای بعد ملامت گذاری شده است .

رأس مستندم واقع شده است و از این دماغه به سمت شمال غربی تا مصب شط العرب امتداد دارد و اجمالاً می‌توان گفت که در این حدود طولانی اقوام عربی اقامت دارند که یا پکلی مستقل‌اند و یا کم و بیش تحت حکومت عثمانی، و اکنون تابع ولایت بصره‌اند و به منظور مزید ابهت و جلال این حکومت جدید چند سالی است که از حکومت بغداد جدا و دارای پاشای علی‌جده شده و این اقدام با نظر خاص دولت عثمانی نسبت به دعاوی آنان دائر به حق خلافت در سراسر عربستان^۱ توأم گردیده است.

بواسطه تجارت عمده‌ای که بین دو ساحل شمالی و جنوبی خلیج هست و گاهی نیز اظهار دعاوی ایران در باره حق دخالت در سواحل جنوبی و روئی رقابت آمیز و حتی منافع متضاد ایران و عثمانی در شط العرب و وضع ارتباط انگلستان در قبال همه اطراف و جوانب کار اعم از ایران یا عثمانی یا طوایف عرب بخشی را هم در باب کرانه جنوبی حتی در کتابی که فقط راجع به ایران است مانند امعان نظری در باره کرانه شمالی ایجاد می‌کند. ترتیبی راهم که در این زمینه اختیار خواهم کرد، تابع جریان سفر مراجعتم از محمره خواهد بود و از آنجا بررسی ام از حدود ساحلی ایران شروع و هرجا که تا گواتر در بلوجستان شخصاً بازدید کرده‌ام توصیف و از این نقطه به سمت دیگر خلیج تا مسقط عبور خواهم کرد و ضمن عطف توجه به آن سامان خلیج در کرانه‌های عربستان تا فاو پیش خواهم رفت و بدین ترتیب سیر و سفرم در گرداندن خلیج فارس انجام خواهد گردید.

بندر معشوو (ماه شهر) و هندیان - در فصل پیش شرحی راجع به ولایات جنوب غربی و وضع فعلی آن و سرنوشت متزلزل طوایف کعب که روزگاری کم و بیش استقلالی داشتند و در کرانه‌های شط العرب و بهمنشیر در مشرق محمره مکونت دارند بیان کردم. شیخ مزعل خان هنوز اسماء در انتهای غربی این ناحیه از اختیاراتی برخوردار است، ولی رفته رفته تسلط والی خوزستان بر او بیشتر می‌شود. حوزه شرقی

۱ - بصره ابتدا در سال ۱۸۷۵ ولایت جداگانه شد. در سال ۱۸۸۰ به بغداد ملحق گردید، ولی در سال ۱۸۸۴ باز وضع مستقل یافت که گمان نمی‌رود دیگر تغییری پیش آید.

این منطقه یعنی حوالی رودخانه جراحی و سواحل تا بندر دیلم تابع نایب‌الحكومة بهبهان است که خود او نیز زیر دست والی فارس می‌باشد.

در این حدود بنادر حقیر معاشر و هندیان واقع شده است که اولی از دیر باز نام و نشان سابق خود را از دست داده است و برخیچ عریضی واقع شده که آب رودخانه‌های دراک و جراحی به آن می‌ریزد. این رودخانه از دراک یا فلاحیه (شادگان) که حد شرقی بنی کعب است جاری است و در سیر فوقانی خود جلگه راهبرم را سیراب می‌کند. دومی یعنی هندیان انبار محدود تجارت داخلی با بهبهان است و هر دو بندرکار حمل و نقل بوسیله قایق‌های بومی خاصه بغله (شاید از کلمه عربی بغل به معنی حمل بار) ^۱ انجام می‌یابد. منسوجات برای پوشاك و خرما جهت خوراک وارد و در مقابل گندم، ذرت، ابریشم، روغن و برنج صادر می‌کند.

فرمانداری ایران - در بندر دیلم قسمتی در رشتۀ ساحلی ایرانیان و قسمت دیگر عربها اقامت دارند و بعد از تجدید سازمان اداری سواحل که با سقوط ظل السلطان در سال ۱۸۸۸ صورت گرفته بود، این حدود زیر نظر خود امین‌السلطان صدراعظم قرار گرفت و او نیز حکومت بوشهر را به محمد حسن خان سعد‌الملک برادر میزان مهریان در شوستر داده است.

وی حکومت سواحل و جزایر را از دیلم به حدود شرقی، تا آن سوی بنادر بوشهر و دیلم و جزایر خارک و خارکو، و همچنین نواحی ساحلی با جزایر و بنادر عمده شرقی، را در دست دارد که من در اینجا به شرح آن خواهم پرداخت و در شهرها و دهات متعدد ساحلی درآمد گمرکی را در ازای مبلغی به اجاره‌واگذار می‌کند، و مستأجر معمولاً یکی از تجار عمده محلی و غالباً یکی از بونیاهای هندو است، و در نقاط مهمتر مأمورانی هم از طرف دولت گماشته می‌شوند.

خود سعد‌الملک با جیبوت تمام در یگانه کشته بحریه ایران «پرسپولیس» گاهی حدود و حوالی ساحلی را که زیر فرمان اوست سرکشی می‌کند، و در هر

^۱ - بغل و بغل در عربی یعنی استر یا قاطرات است.

سحل بنا به رسم و روای توب فرماندار به عنوان سلام ، هفده گلوله شلیک می کند که گاهی نیز توپهای برنجی قدیمی از ماحل با صدای خفیف جواب می دهدن . وی در این وضع و حال ، بدون شک خود را تالی ممتاز دریا نورдан بلند آوازه ای سانند آلوکرک می پندارد .

بندر دیلم - دیلم روزگاری وسعت و اهمیت بسیار داشت ، در قون هجدهم بندر تجاری هلندیها بود و آثار کارگاههای آنها هنوز دیله می شود . چون این محل در کرانه خلیج فارس دارای بهترین خطوط ارتباطی است ، مبدأ جاده های کاروانی عمدۀ به بهبهان و رامهرمز بوده است هرچند که خود دیلم دهکده ای بیش نیست ، و سکنه ای محدود دارد .

از داخله به اینجا غلات ، پنبه ، پشم ، روغن و خشکبار جهت حمل به بنادر دیگر خلیج می آورند ، و قند و چای و پارچه های نخی از بوشهر و خرما از بصره یا محمره وارد می کنند . در سال ۹۰ - ۱۸۸۹ عایدات گمرکی آنجا ببلغ ۷۲۰ تومان اجراه داده شده بود . دیلم مثل محمره از نقاطی است که احداث جاده ای از آنجا به داخله ایران مورد توجه واقع و از جانب عناصری که طالب توسعه تجارت با اصفهان و تهران بوده اند گزارشی در این زمینه تهیه شده است .

جاده از دیلم تا بهبهان ۸ میل و از اینجا تا ارDAL ۲۶۵ میل و از آن نقطه تا اصفهان ۱۰۲ میل و جمعاً ۱۵۴ میل است . از بهبهان راهی کوتاه تر ، ولی سخت تر از طریق فلات و قمشه مسافت مزبور را تا ۳۴ میل تقلیل می دهد . کاروان ها این جاده را در پانزده روز طی می کنند که نصف مدتی است که در حال حاضر از راه بوشهر و شیراز بطول می انجامد ، و مسافت از دریا تا اصفهان از ۱۵۰ میل کوتاه تر می شود ، ولی فدان امنیت در این نواحی و نبودن دهات یا کاروانسرای که بتوان خوارک انسان یا علوفه چهار پایان را فراهم کرد و شدت سرما در زمستان که چهار ماه هرسال راه بسته می شود ، جمعاً در متروک ماندن این جاده مؤثر واقع شده است ، و باید اعتراف نمود که هیچ احتمالی هم برای بازشدن این راه در میان نیست .

بندر ریگ - ریگ بندر کوچکی در حدود جنوبی تر، بر خلیج محدودی (خور) واقع است که یکی از شعبه های نهر شاپور یا رودخانه روح الله در آنجا به دریا می ریزد. در این نقطه به سال ۱۷۵۴ کمپانی هند شرقی که وضع تجارت شن بواسطه هجوم افغان شده بود، سعی نمود ایستگاهی تأسیس کند و نماینده ای هم با این منظور فرستاد، اما آن کار بواسطه تحريكات و ضدیت هلندیها بی نتیجه ماند و چند سال بعد بوشهر برای این کار انتخاب شد. در اوخر آن قرن ریگ یکی از پایگاه های سرکرده دزدان بحیری خلیج به نام میر مهنا شده بود که قوای انگلیسی قلعه اورا تصرف و خراب کردند. نوع تجارت این محل همان است که قبل ذکر شد و گمرک آنجا به مبلغ ... ه تومان اجاره داده می شود.

بوشهر - اینک ب شرحی درباره بوشهر می پردازم که عمدہ ترین لنگر گاه (آنرا بندر نمی توان نامید) ایران در کرانه جنوبی است و من وضع و خصایص آنرا در حین سیر و سفر سرتاسری خود در ایران بیان و اشاره کردم که چه نقایص کلی دارد و مانع از آن است که بندر عمدہ ای بشود. این شهر از دریا چشم اندازی جالب توجه تر از دیگر بنادر سواحل شمالی خلیج فارس دارد، و یک قسمت از خلیجی را که در کنارش واقع شده اشغال کرده است، و با بناهای دوطبقه و ساحل نسبتاً برجسته خود از سطح آب بالاتر می نماید.

تا تقریباً چهل سال پیش حکومت این شهر به دست شیخی بود. ولی در اینجا نیز مثل نقاط دیگر ساحلی اختلاف و نقارهای داخلی طوایف متعدد فرصت مطلوبی برای دخالت و اعمال قدرت حکومت مرکزی فراهم ساخته است و گرنه با وضع خطر آمیزی که داشته است، این اغتنام در اقدام، آسان پدست نمی آمده است. در یکی از موارد نزاع محلی نیروی دولتی دخالت کرد و طرف ضعیف سرکوب و حاکم دولت مرکزی در آنجا مستقر گردید.

بعضی ها تأسف دارند که چرا لشکر انگلیس در جنگ ۱۸۵۷ آنجا را از دست داد، و گرنه لنگر گاه آن آماده و در واقع بندر تازه بوشهر ایجاد می شد، و در

لب دریا بجای دیواره خاکی فعلی لب سنگی می‌ساخته‌اند و جاده‌های شهر بداخل مورد توجه واقع و تعمیر می‌گردیده است. و بی درنگ از برکت کار و اقدامات مبتنی بر ابتکار و سرمایه وافی، جنوب ایران زودتر از سایر نقاط آن نجات و آبادانی حاصل می‌کرد.

منظوره ساحل - دیواره کوهستانی که من از پرتوگاههای پلکانی آن در حین سفر از شیراز به جنوب فرود آمدم، سراسر جانب مقابل دریا را در حدود سی میلی این شهر فرا گرفته، و از جهت شمال شرقی با قلهٔ تقریباً ۶۰۰ پا ارتفاع (کوهخور) موج که در نقشه‌ها قلهٔ حلیله نام بردۀ‌اند) موازی با ساحل و بی اقطاع از رودخانه هندیان تا گواتر، امتداد دارد.

از عرشه کشته این ارتفاعات وابسته هیچ وقت از نظر محو نمی‌شود، و در بعضی جاها به ساحل نزدیک می‌شود، ولی غالباً از فاصله‌ای دور بین پانزده و سی میلی به نظر می‌رسد، و بین دامنه‌های آن دریا زمین‌های پهناوری است که در مجاورت دریا اغلب در زیر آب است و هر وقت که خشک پاشد زمین گلی چسبناکی است و در ماورای دشت‌هایی است که به ندرت مزروع و گاهی دارای دهات حقیر با آلونکهای گلی است که درختان خربما بر آنها سایه انداخته‌اند.

این دشت‌های سوزان که بومی‌ها گرسیر می‌خوانند، تا دامنهٔ تپه‌ها امتداد دارد و در آنجا به رشته‌های کوهستانی کم ارتفاعی که منطقه سردسیر باشد برخورد می‌کنیم. در آن حدود هیچ علف و گیاه ویا اثری از زندگی نیست. اول صبح زمین صورتی رنگ است، وسط ظهر خاکستری به نظر می‌رسد و در آن موقع با دورین می‌توان شیارهای زمین را پیدا کرد و در نزدیکی غروب آفتاب به رنگ سفید می‌نماید و موقع مغرب به رنگ تیرهٔ تر و خاکی است.

آخرین عقیده هر مسافر هنگام ترک‌کردن سر زمین ایران همان است که در بد و ورود داشته که آنجا سراسر کوهستان و از سبزه و گیاه بکلی خالی است.

جزیره خارک - در سی میلی شمال غربی بوشهر که جزو قلمرو سعدالملک

نیز بشمار می رود جزیره کوچک خارک واقع شده است ، چهار میل و نیم پهنا و سه میل طول دارد . سکنه آن عده محدودی فقیرند و کارشان صید ماهی و خدمت در قایق رانی در شط العرب است . این جزیره کوچک روزگاری در دوره جهانداری مقندرانه هندیها که بواسطه تصادمی با عثمانی‌ها در بصره به سال ۷۴۸، آنجا را ترک و مقر خود را به این جزیره منتقل نمودند، رونق و آبادانی کوتاهی یافت و در ظرف چند سال جمعیت آن از چند صد نفر به ۱۲۰۰۰ تن رسید . سپس ناگهان آن دوره رونق و ترقی سر آمد و این پیش آمد در اثر حملات دزدان دریائی تحت سرکردگی میر مهنا ، شیخ بندر ریگ در سال ۷۶۵، اتفاق افتاد .

بانی آن ترقی و مشکوه در خارک ، بارن‌کنیپ هاوزن^۱ بود که به قول یکی از وقایع نگاران کهنه کار « وی در زیر ردای بازرگانی شم سیاسی و نبوغ فردی را نهفته داشته » شکست کار و ابتکارات وی مقدمه فاجعه‌ای ملی شد . خارک حتی در دوره رونق و ترقی همواره نیازمند به جزیره کوچکتر همسایه خود خارک بوده و از داخله ایران نیز خواربار به این جزیره می‌رسیده است ، و یکی از نویسنده‌گان نقل کرده است که خارک با این حیله سقوط کرد که دزدان دریائی با کشتی پراز مرغ خانگی فرا آمدند و با قدقد مرغان افراد پادگان آنجا را اغفال نمودند . در دوره کوتاهی که فرانسه در صحنه سیاست ایران اظهار وجود کرده بود دوبار جزیره خارک بدست آن دولت افتاد .

کریم‌خان زند بنا بر عهد نامه‌ای که با فرانسه امضا نمود و آقای پیروں مواد آنرا در بصره مذاکره و تهییه کرده بود ، و بعد در پاریس به امضاء رسید خارک را به فرانسویها داد ، ولی انحصار کمپانی هند شرقی فرانسه باعث از بین- رفتن این عهد نامه گردید . بار دیگر در زمان اقتدار زودگذر ناپلئون در سالهای ۸ - ۱۸۰۷ فرانسه آنجا را تصرف کرد که در اثر تعطیل سفارت فرانسه در ایران به سال ۱۸۰۹ این بار نیز کار تصرف آنجا به جائی نرسیده ، سپس به سرجان سلکم

دستور دادند که از لحاظ تأمین مصالح انگلستان در خلیج فارس آنجارا اشغال کند اما این نقشه هم مجرما نشد^۱.

چندی بعد در همین قرن جزیره مزبور از نظر انگلیس‌ها ارزش و اهمیت خاصی یافت و آن به مناسبت جنگ ۱۸۵۷ ایران و انگلستان بود. پس از اینکه قشون محمد شاه در سال ۱۸۳۷ بکار فتح هرات پرداخت، و اخطارهای وزیر مختار انگلیس در این باره بی نتیجه ماند، لشکری شامل نفرات انگلیسی و هندی به خلیج اعزام شدند و در ژوئن ۱۸۳۸ خارک اشغال و مرکز نمایدگی انگلستان از بوشهر به آنجا منتقل شد. ایرانیان بعد از محاصره بی‌حاصل هرات در سپتامبر ۱۸۳۸ از آنجا عقب‌نشینی کردند، ولی بواسطه وضع بی‌ثبات سیاسی ایران، این جزیره تا سال ۱۸۴۲ در اشغال بود.

چهار سال بعد باز تب تسخیر هرات دولت ایران را بی‌تاب نمود، و دوباره جزیره خارک تصرف شد. علی‌رغم مقررات عهد نامه ژانویه ۱۸۵۳ بار دیگر در مارس ۱۸۵۶ قشون ایران به عزم فتح هرات حرکت کردند و در اکتبر همان سال بواسطه تحمیل محاصره و خطر قطعی این شهر ناچار تسلیم گردید. از این رو در ماه نوامبر جنگ بین ایران و انگلستان اعلام شد، و در ماه دسامبر نیروی نظامی در جزیره خارک پیاده شدند و زدو خوردهای برازجان و محمره آغاز گردید، که شرحش مذکور افتاد. سپس با خاموش شدن آتش جنگ و بعد از انتشار عهد نامه پاریس ۱۸۵۷، بار دیگر خارک تخلیه شد که از آن پس در دست دولت ایران مانده است.

روسها گاهی شایعه ناگوار الحاق آنرا با انگلستان انتشار می‌دهند و غوغای بر پامی کنند که ما می‌خواهیم خارک را تصرف کنیم، ولی این مایه کدورتی گذران است و فقط وقتی شاید اثر نماید که داستان آشوراده که شباهت تام با این

۱ - ملکم بنا بر روایت رقیب او سر. ایج. چونز علاقه سرشواری به تصرف جزیره‌ای در خلیج فارس داشت و به لرد وازلی پیشنهاد کرده بود که جزیره قشم را خریداری و دوبار هم سعی نموده بود که خارک تصرف شود.

مورد دارد بکلی از یادها وقتی باشد و گرنه چون حرف مضیحکی است اعتبارش زود ازین می‌رود. درحال حاضر خارک غیر از آب کافی چیز دیگری ندارد، مگر قنات‌های زیر زمینی که هنندیها در موقع ورود به آنجا پیدا کردند و از آثار قدیمی است.

دشتستان و کنگان - در جنوب شرقی بوشهر، یک رشته ساحلی خلیج بطول ۳۰ میل هست که تابع والی شیراز می‌باشد. قسمت اول آن مشتمل بر لنگرگاه کوچک بندر دیر، و دشتی، و منطقه دشتستان در سال ۱۸۸۸ از طرف امین‌السلطان تحت حکومت نوذر میرزا در آمده بود، ولی سپس به والی شیراز واگذار شد، و سرتیپی از جانب او نایب‌الحکومه آنچاست. قسمت دیگر که از دیر شروع می‌شود شامل لنگرگاه حقیر و یا در واقع دهات ساجلی‌کنگان، طاهری، شیوو، چیرو، چارک و چرایر شیخ شعیب هندرایی و کن یاکیش است که از جانب والی شیراز بوسیله پیشکار او قوام‌الملک اداره می‌شود.

از نقاط مزبور کنگان روزگاری بندر تجاری معروف و مقر پرتغالی‌ها بود و هنوز آثار کارگاه‌های آنها را در آنجا می‌توان دید. در نیمه اول این قرن شیخ آنچا اقتداری فراهم ساخت وحدود نفوذ خود را توسعه داد، ولی چون آخرین متصرفی این مقام با دولت ایران اختلاف پیدا کرده بود، دستگیر و نابود شد و منطقه او کاملاً زیر فرمان حکومت مرکزی قرار گرفت. از آثار و یادگار آبادانی دیرین کنگان لنگرگاه خوب آن و جاده‌هایی است که به داخل مملکت دارد. طاهری نیز از این لعاظ دارای نام و نشانی است که شامل ویرانه‌های مرکز معروف تجاری یعنی سیراف است که در دوره رونق بازرگانی خلیج فارس رقیب جزیره کن یاکیش (قیس) و سابقاً مدتی در دست اعراب بود و پس از رکود امور تجاری سیراف مرکز کشته و بازرگانی خلیج شد. خرابه‌های شهر یزرك‌حریره در ناحیه شمالی آن دیده می‌شود و در این محل

۱ - این همان‌کیس مارکوپولو و کیس یاکیش بنیامین تردا (۱۱۶۰ - ۱۱۷۳ میلادی) است که آنجا را مرکز عصمه تجاری معرفی کرده‌اند که تجار هنگی کالاهای کشور خوش و بازرگانهای بین‌النهرین و یمن و ایران همه قسم پارچه‌های ابریشمی و مخلlesi و کتانی و نفی و گفت و گندم و ذرت و ارزه و چاودار و انواع خوراکی و حبوبات برای داد و ستد و از هندوستان هم آذوقه می‌آورده‌اند.

انگلیس‌ها در اوایل این قرن پایگاهی برای مبارزه با کار دزدی دریائی تأسیس، ولی بعد آنجا را ترک کردند. دولت ایران با موفقیت تمام نفوذ عربها را در این حدود ازین بردۀ است.

جنبه تاریخی این منطقه - اینک به بنادر نسبتاً مهم خلیج در مدخل شرقی آن نزدیک می‌شویم که جزو فرمانداری سعدالملک و شامل شهرهای ساحلی و جزایری است که سالانه عواید سرشاری فراهم می‌سازد. بنادر بزرگ. لنگه، خمیر، بندر عباس میناب (Sif سیف) جاسک و از جزایر معروف، قشم و هرمز و جزیره‌های کم اهمیت‌تر، لارک، هنگام و سری (سیری) است. در این حدود ما به منطقه‌ای می‌رسیم که وقایع عمدۀ تاریخی دیده و از نشیب و فرازهای بزرگ گذشته است.

این ناحیه که پر دروازه خلیج واقع، و به مدخل شرقی آن مسلط است، واز آنجا جاده‌های دراز به داخلۀ آسیاتا جیحون زرد فام و هندوکش پر پرف. بازمی‌شود و اروپائیان سالیان متعددی برای دست یابی بر کرانه‌های آن زد و خورد کرده‌اند و گاهی بیرق پرتغال، هلند، انگلستان، و ایران در آنجا دراhtزار بوده، کشتی‌های انباشته از مال و ثروت را که تاریخ نویسان دوست دارند در باره آن شرح و بسط فراوان بدنهند، دیده و اکنون در پایان دوران خود از هرگونه آثار شکوه و جلال عاری شده است و با قلعه‌های ویران ویرج ویاروهای منهدم خود، یادگارهای حزن انگیزی از روزگار قرین اعتبار قدیمی دارد و با وجود این هنوز هم در هم و دینار در کیسه بیگانگان فرو می‌ریزند، یعنی همان مایه و نعمتی که اهالی بومی نه در صدد بهره برداری از آن بوده‌اند و نه واجد استعدادی در این راه.

در لنگه و بندر عباس بازرگانهای عمله بونیا‌های هندی‌اند واز شکارپور و ایالت سند آمله‌اند که عواید گمرک خانه را اجاره می‌کنند و کشتی‌های حامل جنس فقط به شرکت‌های هند و انگلیس متعلق است. در این ناحیه جالب توجه من بیشتر از دیگر نقاطی که جهانگردان ده قرن اخیر وصف کرده‌اند، درنگ خواهم نمود، هرچند که رونق و آبادانی این نقاط بیشتر مربوط به زمان گذشته است.

لنگه - در حین عبور از جانب غربی ، لنگه اولین بندر این منطقه است که از بوشهر بوسیله دریا ۳ میل فاصله دارد و زیباترین و جالب ترین بنادر خلیج فارس است. اگر بتوان عنوان زیبائی را به هیچ یک از شهرهای ساحلی این حدود اطلاق نمود . ردیفی از خانه‌های زرد فام در کرانه تو رفتگی آب می‌درخشد و درعقب آن درختان خرما و بعد پهنهای صحراء و سرانجام رشته‌های کوهستانی است که به صورت جالبی با پیچ و تاب‌ها درهم باقته شده سر برآسمان دارد و در لاهات و تو رفتگی‌های آن پیوسته گل بنفسه جلب توجه می‌کند و باز دورتر ، دیواره خشک و درازی در مقابل آسمان گاهی صورتی کم‌رنگ و زمانی خاکستری و سیم فام می‌نماید که همان سلسله‌های دلپذیری است که از سوی دریا دیده می‌شود.

پرتگاه کوهستانی ماورای آن در بلندترین نقطه تا ۲۹۰۰ و ۳۹۰۰ پا ارتفاع دارد و یکی از آنها در نقشه دریا نوردی یکی از کشتی بانهای قدیم بردگی گروپ^۱ نام یافته است. لنگرگاه سه گز دریائی عمق دارد و در فاصله یک میل از خشکی واقع است . در میان بنادر خلیج فارس فقط لنگه لنگرگاه کوچک مرطوب دارد که پادیوارهای از دریا جدا شده است ، و از آب جزو و مدد مرطوب می‌شود.

چند دوچین قایق از بغله تا کرجی حقیر موقع مسافرتم در آن حوالی متوقف بود و از ساحل شنی برای کارکشی سازی استفاده می‌کنند. سه تا چهار بغله (کشتی بارکش) هر سال در آنجا ساخته می‌شود ، و من یکی از آنها را که مشغول ساختن بودند بازدید کردم ، و قرار بود . ۲۵ تن بار حمل کند و بارزش ... تا ۳۰۰۰ لیره ساخته می‌شد. کارگران الوارها را برای جلوگیری از پوسیدگی در آب با روغن ماهی (کوسه) می‌اندوندن. این شهر در حدود چهل کشتی قابل دریا - نوردی دارد که در تجارت بین سواحل ایران و عربستان کار می‌کند. در موضع صید ماهی مقدار زیادی کشتی برای آزمودن بخت واقبال خوش راه دریا پیش می‌گیرند. کرجی بومی - قایق‌های کوچک که در حدود ساحلی پکار می‌رود هیکل تو خالی ساده‌ای است و چون در این نواحی چوب و الوار نیست از کرانه‌های افریقا

وارد می‌کنند. در اینجا در قایق‌های بزرگ طرز پارو زدنی دیده ام که در دیگر نقاط ندیده بودم. در این قایق‌ها نشیمن گاهی نیست، بلکه چهار پنج نفر در مقابل یکدیگر در لبه‌های جلو و عقب می‌نشینند و پاروهای بزرگی را بر شانه‌های راست و چپ خود حرکت می‌دهند و سکانی هم در کار نیست فقط پاروها پیوسته در حرکت است و قایق را پیش می‌راند و به نظر من هر ناحیه بنا بر تجربه راه و رسم خود را که با شرایط محلی مناسب تر بوده، در این کار پیدا کرده است. اگر چه باید اعتراف کنم که با وجود این گمان خوبیش از تارانتام‌های روسی و کاتamaran‌های سیلانی بیشتر دچار حیرت شده بودم. باری از اظهار این مطلب خودداری نتوانم نمود که اگر افراد ساده لوح لنگه کمترین اطلاعی از ماهیت نیروی حرکت می‌داشتند درسی یافته‌که شیوه کار آنها هدر دادن قوّه انسانی است که آسان قابل عفو نیست.

تجارت - لنگه عمدترين بندر ولايت لارستان ايران است که از دير باز با بحرین و سواحل عربستان داد و ستد تجارتي داشته است، اما کار تجارت خارجي آن اخيراً آغاز شده (دهكده لنگه در هفت سيلی آنجا در ساحل، مقر اداري و تجارتي هلندیها بود) ولی سریعاً ترقی نموده است. هرساله تقریباً ۱۰۰۰ لیره پارچه نخی به آنجا وارد می‌شود و بطور متوسط در حدود نصف کلیه واردات سالانه (از لحاظ ارزش) مروارید است که با ارزش بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار لیره هر سال به آنجا وارد می‌شود.

البته این همه واردات را از لنگه به دیگر نقاط داخلی صادر می‌کنند و این حقیقت از آنجا استنباط می‌شود که مقدار واردات آنجا با رقم صادراتش کم و پیش برایر است. تباکوی ایران از اقلام عمدت صادرات است که بیشتر به بازارهای عثمانی می‌برند. از جهت دیگر توتوون تن و قوى تر، از عثمانی برای مصرف محلی وارد می‌شود. ترتیبی را که نماینده کنسولی بریتانیا در آنجا بکار بردé است که اقلام واحدی را هم درستون واردات و هم صادرات قید نموده است، میزان درستی برای تعیین مقدار واقعی تجارت این محل بدست نمی‌دهد.

گمرک آنجا که در سال ۱۸۷۴ به مبلغ ۶۰۰ تومان برآورد شده بود در سال ۱۸۸۹-۹۰ به ۱۲۰۰۰ تومان و عواید توابع این محل در همان سال به ۸۰۰۰ تومان اجاره داده شده بود.

شهر و جمعیت آن - لنگه شل اغلب شهرهای ایران بیشتر از آنچه ظاهرآ می‌نماید جمعیت دارد. رقمی را که به این جانب اظهار کرده‌اند ۱۵۰۰۰ نفر است که خیال می‌کنم بیش از ۱۰۰۰۰ تن نباشد. شهر به دو ناحیه تقسیم شده است: یکی بخش ساحلی که بازار مستقیم کوچکی دارد و فقط یک راسته است و دیگر مسکنی که در طرف دیگر نخلستان در ناحیه داخلی واقع است.

از خصایص آنجا که اهالی به آن مباهات بسیار دارند وجود چندین برکه یا مخزن آب در خارج شهر برای ذخیره کردن آب باران است. در این ناحیه هر سال فقط دو سه هفته باران می‌بارد و چشمه یا چاه ندارد و بنا بر این آب تمام بقیه سال در همان مدت کوتاه تأمین می‌شود. آب باران را از کوهستان که در چهار پنج میلی درخشکی واقع شده است بوسیله مجاری که حفر کرده‌اند به این برکه‌های گرد که بین بیست تا سی پا عمق دارد می‌آورند. روی این انبارها گند مدواری است تا از تبخیر یا فساد آب جلوگیری شود. در شهر سی و شش تا از این انبارها هست و ده تای دیگر در دهکده کنگ که سابقًا نامش را ذکر کردم. می‌گویند آب این منابع برای چهارده ماه کاملاً کافی است.

جمعیت لنگه شامل ایرانی و عرب و نیمی هم افریقائی است و تعدادی نیز از افراد دورگه مختار، که در تمام کرانه‌های واقع در شرق پرت سعید دیده می‌شوند. اعراب آنجا به قبیله قواسم که عامله جواسم می‌نامند تعلق دارند و ایشان از تیره عمدہ‌ای پشمار می‌روند که جماعت دیگری از آنها در آن طرف خلیج در رأس الخيمة سکونت دارند.

حکومت لنگه و جزایر اطراف تا چند نسل با شیخ قبیله مزبور بود، وی در شهر اقامت می‌نموده و از جانب دولت نایب‌الحکومه بود. سیاست مرکزیت که

چندین بار به آن اشاره کردہ‌ام، مانند موارد کرده‌ای خراسان و بلوچهای مکران و عربهای کعب محیره شامل حال شیخ خضیب آخرین فرماندار تازی لنگه هم شده است؛ و سر نوشت او شیخ مزعل خان را عبرتی تواند بود.

در سال ۱۸۸۷، قوای دولتی به آنجا وارد شدند، شهر را آسان تصرف و شیخ را دستگیر و به تهران تبعید کردند که تا سال ۱۸۸۹، هنوز زندانی بود سپس سریاز خانه‌ای در آنجا ساختند و پادگان دویست نفری استقرار یافت، خمنا عده‌ای نیز در جزیره سیری مستقر گردیدند. این جریانات در آن موقع احساسات ناگواری در اهالی پدید آورد، ولی آنها فقیر و فاقد هرگونه وسیله مقاومت و بعلاوه بسیار ترسو بودند، و از دیدن هرگونه سریاز یا توب و تفنگ واهمه داشتند. از این رو زود به وضع تازه خوگرفتند و عده سریازان آنجا هم به بیست نفر کاهش یافت.

در موقع مسافرتم سعدالملک در لنگه بود، و کشتی «پرسپولیس» که اورا آورده بود، در ساحل آنجا دیده می‌شد. در حین ملاقات و صحبت اورا مردی خوش محضور و با آداب دیدم، و خیلی ابراز احساسات دوستانه می‌کرد و نامه‌ای را که به نایب خود در بندر عباس نوشته بود به این جانب داد و می‌گفتند که مردم از او رضایت دارند. آدمی آرام و شاید بیشتر ازاکثر منصب داران ایرانی، بالایمیت و مدارا بود.

انگلستان در لنگه نماینده‌ای محلی دارد که پیر مرد عرب خوش وضع و حالی بودو با قایقی که بیرق انگلیس داشت به استقبالم آمد. او و فرزندانش که با کشتی‌های انگلیسی و افسران آنها رفت و آمد دارند کمی به زبان ما آشنا شده‌اند.

جزیره قشم - هنگام بیرون آمدن از لنگه، کشتی ساحل جنوبی جزیره بزرگ قشم^۱ یا جزیره طویله را که از قرار معلوم سابقًا جزو خشکی بوده سیرمی کنده، ولی اکنون بین خشکی و این جزیره باب عمیقی دارای شصت میل طول و سه تا سیزده میل عرض فاصله‌است. این جزیره پنجاه و چهار میل درازا، و نه تا سی

۱ - ته و نوت Quesmo و شاردن Kichmicha نوشته است.

و دو میل پهنا دارد. در مرکز آن دهکده بروکت یا اروکت که همان او را کتاب نثارخوس و آریان باشد واقع شده است.

این مورخ یونانی می‌نویسد در موقع سیر و سفر دریاسالار یونانی جزیره مذبور ذرت و شراب و همه قسم میوه فراهم داشته است. در موقع رونق و عظمت هریز جزیره قشم میوه و سبزی و آب آنجا را تأمین می‌نموده و هنوز با کمک همین آب قسمت عمده خاک آنجا برای کشت غلات و خربزه و انگور بکار می‌رود، و در قسمت‌های داخلی نخلستان‌های وسیع دارد.

فریزر می‌نویسد: این جزیره در قرن شانزدهم ۳۶۰ ده و آبادی داشته، و برآورد قرین اعتدال دیگری تعداد آبادیها را به هفتاد تا محدود کرده است. جمعیت آنجا قبل از آنکه دزدان دریائی در خلیج فارس تسلط یافته باشند به ۱۰۰۰۰ تن می‌رسیده که بعداً خیلی کاهش یافته و در سالهای اخیر از زلزله صدمت بسیار دیده است.

گمرک این جزیره را به ۳۰۰ تومان در سال اجاره می‌دهند و قسمت بیشتر عواید از معادن نمک است. در سال گذشته جمعیت آنجا را ۱۲۰۰۰ نفر تخمین کردند (قسم ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نفر لافت ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ درستان ۸۰۰ سوزا ۴۰۰ کاوری ۴۰۰ غوری باهیدو ۵۰۰ نفر) یک قسم ماده نفتی از جنس پست در چشممه‌های ساحل جنوبی قشم نزدیک دهکده سلح مقابله جزیره هنگام بدست می‌آید که عربها برای روشنائی و معالجه دردهای روماتیسم بکار می‌برند. در این جزیره حیوانات شکاری فراوان است: بز وحشی، کبک و کبوترهای صحراوی و انواع بز کوهی قشنگ یا غزال که افسران انگلیسی مقیم باهیدو با سگ تازی شکار می‌کردند.

قرارگاه نظامی انگلیس - از لحاظ خوانندگان انگلیسی اهمیت استثنائی جزیره قشم در این است که مدتی در قرن حاضر پایگاه نظامی یا دریائی انگلستان بوده، شهر عمده جزیره که قشم نام دارد و روزگاری در تصرف پرتغالیها بود،

در انتهای شمال شرقی آنجا واقع است. در دو میلی این محل درست روی روی برج و بنای قدیمی پرتغالیها^۱ دسته‌ای از سربازان انگلیسی و هندی که بالغ بر چند صد نفر بودند، از سال ۱۸۲۱ مستقر شدند، تا از کار دزدان بحری قبیله جواسم (قواسم) جلوگیری نمایند.

این گروهان نظامی که اصلاً ۱۲۰۰ نفر بودند، ابتدا در پناهگاه تسخیر شده دزدان مزبور که در رأسالخیمه در ساحل دیگر خلیج بود، استقرار یافتند، اما بواسطه بدی هوا ناگزیر آنجا را ترک کردند. از لحاظ مأموریتی که این عده داشتند پایگاه جدید و نفرات آن قادر بکاری نبودند و افراد از شدت گرما^۲ صدمه بسیار دیدند، و همه لوازم و آذوقه آنها از بیشی می‌رسید، از این رو پایگاه قشم نیز تخلیه شد. سپس به درستان که در کرانه جنوبی جزیره و مقابل هنگام است انتقال یافتند، اما باز به علت عدم مناسبت محل از آنجا هم بیرون رفتند. سرانجام محلی به نام باسعید و که انگلیسی‌ها بسادو می‌نامند، و در انتهای شمال غربی جزیره است، و در آنجا ویرانه‌های پایگاه پرتغالی‌ها که در آن موقع بسیار آباد شده بود واقع شده، یک واحد دریائی هندی برای مساعت از عملیات دزدان بحری آن حدود مستقر گردید. در اینجا به سال ۱۸۷۹ واحدی از لشکر بمبی مأمور بودند و سربازخانه آنها در زینهایی که هنوز متعلق به انگلستان است، ساخته شده بود. در اثرشیوع مalaria و رفع احتیاجات حضور این نفرات، پایگاه مزبور نیز تعطیل شده و فقط انبار زغال و نماینده‌ای از طرف حکومت هند در آنجا باقی مانده است. در حدود هشتاد تن از بردۀ‌های فراری سایر نقاط جزیره در سال ۱۸۹۲ در اراضی متصرفی انگلستان سکونت داشتند.

۱ - دسته مرزی بحری انگلیس با همکاری افراد پیاده شگر شاه عباس از ۱۳ تا ۱۹ ژانویه ۱۶۲۲ قلعه پرتغالیها را در قسم محاصره کردند، و در روز آخر پادگان پرتغالی‌ها تسلیم شدند و سپس حمله مشترک به جزیره هرمز شروع گردید.

۲ - شدت گرما عقب نشینی نظامی مشابهی بادوقرن قبل از آن ایجاد کرده بود، و تاورنیه شرح آنرا بیان کرده است. بعد از آنکه صفير دولك هشتادین به دریار شاه صفی از ایران بیرون آمد، هندیها گله کردند که آنها هرچه ابریشم در بازار بود خریدند، و قیمت آنرا از ۴۰ به ۵۰ تومان هر عدل بالا بردند، و ایشان از پرداختن ییش از ۴۴ تومان امتناع نمودند، وقتی که شاه از تصویب این کار آنها امتناع کرد ایشان قسم را محاصره کردند، اما شدت گرما آنها را فرار داد.

داستان عنصری ماجراجو - وقتی داستانی خوانده‌ام که از قرار معلوم بی حقیقت نیست، و آن راجع به یک انگلیسی از دین برگشته‌ای است که در اوایل قرن حاضر ماجرای گستاخی و جنایت را در لباس شیخ مسلمان قسم به نهایت رسانید. این مرد خارق العاده که نام اصلی او تامس هرتون بود زندگانی خود را با کار شاگرد نجاری در نیوکاسل آغاز کرد و طی عمر خود ابتدا در قشون سوئد سرباز و بعد سرdestه دزدان تاتار در کریمه و بازرس روسی در کرانه دریای خزر، و یک حاجی مسلمان و تاجر برجسته بصره، و نماینده کمپانی هند شرقی در این بندر، و فرمانده نیروی بحری شیخ قشم شد و طی سالهای مزبور، از هیچ گونه جنایت (دادگاه روسی اورا به مرگ محکوم کرده بود) و جرم و گناه که در دفترها نوشته‌اند قصور نمود، و در پایان تبهکاری‌های خود، برضد ارباب عربش در قشم قیام، و اورا سرنگون و معدوم کرد، و عیال بیوه‌اش را بزنی گرفت و خود را شیخ جزیره نامید و یک ربع قرن با سخت گیری و کامیابی فرمانروائی نمود و بواسطه رفتار قرین عدل و داد محبویت یافت.

وی هیچ گاه به زبان اصلی خویش حرف نمی‌زد، بلکه مثل مسلمان متعصبی رفتار می‌نمود، ولی هنگامی که یک کشتی انگلیسی در سواحل جزیره او به خاک افتاد، از هموطنان خود با بزرگواری تمام پذیرائی کرد و چون شنیده بود که تعداد افسر و سلوان کشتی صد و بیست نفر است با سخاوت بسیار برابر همین عده زنان اسیر را به رسم پیش‌کش روانه کشتی ساخت.

جزیره هنگام - در سمت جنوبی قشم، جزیره کوچکی است که تقریباً دوازده میل محيط آن است و هنگام (گاهی نیز انگام) نام دارد. حالا پاک خشک و خالی است و فقط در حدود ۱۰ تن در آنجا اقامت دارند، ولی گویا سابقاً جمعیت بسیار داشته، زیرا که بقایای خانه‌های سنگی و آب انبار که با سیمان سختی ساخته بودند، در کرانه دریا بطور پراکنده دیده می‌شود، و آثاری هم از کشت و کار در آنجا هست. در انتهای شمالی آن ویرانه‌های عمدتی است که نشان می‌دهد جزیره دارای دو مسجد

بوده است. خلیج محدود بین قشم و هنگام را که مدخل آسان و لنگرگاه عالی برای ناوهای بزرگ داشته، سرجان ملکم به لرد ولزلی در سال ۱۸۰۰، جهت پایگاه بحری پیشنهاد کرد، ولی برای اشغال نمودن آنجا اقدامی معمول نشد.

از لحاظ زمین شناسی و معادن نیز «هنگام» وضع نیک ممتازی دارد. در این جزیره اجسامی به صورت سنگ دیده می‌شود که بومی‌ها می‌گویند تنه درخت خرماست، و آن بشکل ستونهایی از گل متوجه است که در کرانه‌های خاک آهکی و چندین غار عظیم نمکی است که آقای فلویه^۱ که شرح مبسطی درباره این جزیره نوشته یکی از آنها را تعریف کرده است. وقتی که اداره تلگراف هند و اروپا از رأس المستند به جاسک انتقال یافت، موقتاً پایگاه بحری در هنگام تأسیس گردید که جاسک را با بوشهر ارتباط می‌داد. این پایگاه در سال ۱۸۸۹ تعطیل شد.

هرمز و بندر عباس - پس از سیر سواحل هنگام و عبور از کرانه جزیره کوچک لارک که در سمت شمالی است و خرابه‌های برج و باروی هلندیها در آنجاست، کشتی، ساحل جزیره معروف هرمز را که در جهت شرقی واقع گردیده است سیر، و در فاصله ۱۲۰ میلی لنگه در لنگرگاه طبیعی بندر عباس توقف می‌کند. این دونام آنقدر قرین خاطرات تاریخی است که جا دارد در این مورد مکثی نمایم و قبل از بیان وضع فعلی به ذکر مقدمه‌ای پردازم.

تاریخ هرمز - می‌گویند اردشیر باپکان شهریار ماسانی (۳۱۱-۲۴۱ میلادی) شهر اصلی را در خشکی بنا کرده بود. در همانجا اولین شهر همین نام بوده است و ویرانه‌های آنرا در کنار برداب میناب (در مشرق بندر عباس) که در شش میلی جنوب غربی قلعه میناب است کشف کرده اند.

در اواخر قرن سیزدهم مارکوپولو دویار: در ۱۲۹۳ و ۱۲۷۲ میلادی به شهر هرمز یا کرموزآ آمد که در آن موقع مرکز عمده تجارتی با همه اکناف شرق زمین بود، و از هندوستان ادویه و سنگ‌های قیمتی و مروارید و عاج

و ایریشم و پارچه‌های زریفت وارد می‌کردند و چندین نسل هم شیوخ عرب در آنجا حکومت داشتند، و پانزدهمین نفر ایشان سلقب به قطب الدین از جلو لشکریان مغول فرار کرده، دریافت که پایتخت او آسان بدست مهاجمان می‌افتد. در سال ۳۰۰ میلادی به این تصحیم مهم پرداخت که قاره را رها و هر مز تازه‌ای در این جزیره تأسیس کند و این شهر را ساخت و از آن پس به همین نام باقی مانده است.

تا ۲۰۰ سال شهر جدید در دست شیوخ محلی باقی ماند، و کار رونق و حکمرانی این جزیره تا حدود بحرین و بصره رسید. این بطوره مراکشی به سال ۱۳۳۱ به آنجا آمد، و می‌نویسد که شهر جدید هر مز وسیع و زیبا واقع متنگاه امیرهم در آنجا بود. چندی بعد حاکم آنجا با اطاعت از حکومت تیمور، خود را از مخاطره نجات داد.

در سال ۱۴۶۲ عبدالرزاق سابق الذکر که با نهایت اکراه سفر دریائی سفارت شاهزاد را به دریار هند از هر مز شروع کرده بود، نوشتہ است که: « آنجا در سراسر جهان نظیر ندارد، و از هفت اقلیم بازرگان و از همه اکناف مسافر به آنجا می‌آمده است و مردم آنجا صفات تملق گوئی اهل عراق و فریب کاری هندی‌ها را توأمًا دارا بودند ».

سی سال بعد تاجر روسی اتابانسیوس نیکی تین^۱ راجع به رونق تجاری هر مز شرح مشابهی نوشت. لود ویکادو وارتما در ۱۵۰۰ نه سال قبل از ورود پرتغالی‌ها به این حدود، آنجارا شهری شریف و پس زیبا تعریف نمود، و یکی از مذاهان در وصف آنجا شعری از لاتین شاهد آورد که عین آنرا در زبان انگلیسی هم داریم.

تفوق پرتغالی‌ها - در همین دوره یعنی ابتدای قرن شانزدهم که پرتغالی‌ها تازه راه دماغه امید را کشف کرده بودند، و واسکود و گاما دریاهاي مشرق را جولا نگاه خود ساخته بود، با پیشقدمی دریاسalar آلبوکرک نامی، اساس قلمرو درخشنان، ولی گذرانی را در این حدود پی‌ریزی کردند.

به سال ۱۵۰۷ آلبوکرک با تجهیزاتی محدود بعد از تسخیر و افقياد مسقط، به جزیره هرمز تاخت و تفوق نسبی بدست آورد و امیر آنجا را به اطاعت از دولت پرتغال و تقديم باج سالانه ناچار ساخت، و چون مبلغ معهود سروقت پرداخت نشده بود، در سال ۱۵۱۰ ميلادي وي که در آن موقع حکمران کل پرتغال در مشرق زمين بود با نيري بي شتری به تسخیر آنجا اقدام کرد، و امير سيف الدین را کاملاً مطیع ساخت و او را ناگزیر نمود که با استقرار پادگان پرتغالی ها در آنجا رضایت دهد و او را هم دست نشانده دولت پرتغال با حق دریافت مقری سالانه در مقام خود ایقا کرد.

دولت پرتغال با جانشین‌های او نیز قرارداد‌های تازه بست که بموجب آن میزان و ترتیب پرداخت باج و خراج به فاتحان معلوم، و مبلغ آن از ۱۵۰۰۰ به ۱۰۰۰۰ مراجیم تثبیت شد تا اینکه در اواخر همان قرن پرتغالی‌ها تمام گمرک خانه‌های آنجا را متصرف و عملاء مالک چزیره هرمز شدند.

وضع [نامساعد طبیعی آن - هیچ چیز ممتازی غیر از وقوع آن در دهانه خلیج فارس و یا داشتن دو لنگرگاه مناسب موجب نشده است که آنجا شهر بزرگی پشود. این جزیره که دوازده میل محيط آن است هیچ محصول طبیعی دیگر مگر نمک و آهن و خاک سرخ و سولفور (گوگرد) ندارد. تپه های آن با ماده رسوبی ضخیم نمکی مسحور شده است که ورقه زیرین آن در مقابل آفتاب سفید می نماید. در این جزیره چاه یا چشمۀ آب نیست، و آب پاران فصل بسیار کوتاه زمستان را در انبارهائی ذخیره می کرده اند که آثار آن هنوز در کوهستان دیده می شود. بطوري که آقای رالف فیچ^۱ تاجر انگلیسی نقل کرده است ، خشک ترین جزیره دنیاست ، زیرا که محصول دیگری غیر از نمک ندارد و همه لوازم و حتی مایحتاج روزانه از خارجه وارد می شود ، و هر کسی که محل شهر حديد را دیده باشد با آنکه

۱- Ralph Fitch - آثار رفیع جزیره هرمز مقداری برج و پاروی دوره پرتوانی هاست با چراخ دریائی و چند آب انبار که سالماً مانده است و چندین خانه ویران. شهر جدید دارای ۳۴۰ نفر سکنه است.

خرابه‌هائی نیز در جلو نظر اوست باز تعجب خواهد نمود که چنین محلی وقتی ... نفر سکنه داشته است.

شهری با شکوه فراوان - باری راجع به این شهر جهانگردان آزاد از هر قوم و نژاد آنقدر یک ندا تعریف کرده‌اند که خواه و نا خواه باید اذعان نمود که در سابق شکوه و شهرتی عالمگیر داشته است. با تشریک مساعی پرتغالیها و اعراب، این جزیره سنگی به بازار پر از حمامی مبدل شده بود و در آنجا از دو قطب جهان جنس و کالا وارد و مبادله می‌کردند. در بازارهای آن با افرادی از هر رنگ و نژاد از عربهای تیره گون عمان، تا یومیان کراماندل یا ملاکا و سیاهان زنگبار امکان برخورد و ملاقات بود. آبه رینال^۱ در کتاب تاریخ خود راجع به هند شرقی شرح درخشان ذیل را درباب هرمز هنگامی که در اوج ترقی و شهرت خود بود نوشته است:

«در موقع ورود بازرگانهای بیگانه به هرمز، این شهر بیش از همه بلاد دیگر شرق زمین وضع با شکوه و دلپذیر دارد. مردم تمام اقطار جهان با حسن مسلوک فراوان که در نقاط دیگر نمی‌توان یافت، باهم آمیزش و داد و ستد دارند. این سبک و آداب خاص تجار شهرهای ساحلی است که به دیگران نیز سایت و تأثیر نموده است. طرز کلام و حسن انتظام شهری آنها و اقسام متعدد تفنن و مرسگرسی که در این شهر فراهم است، در پیشرفت کار تجارت نیز مؤثر افتاده و تجار را تشویق نموده است که آنجا را کانون کار خویش قرار دهند. کف کوچه‌ها با حصیر و در بعضی جاها با قالی فرش است و پارچه‌های کتانی که از فراز بام فرو می‌اندازند، مانع ناراحتی گرما و تابش آفتاب است. قفسه‌های هندی با ظرفهای زرین و چینی که با گل و مواد خوبی توئین یافته، درخانه‌های ایشان دیده می‌شود. شترهای حامل آب در میدان‌ها آماده ایستاده‌اند، شراب ایرانی و عطرها و همه قسم تنقلات بحد وفور بر مفره و همچنین بهترین موسیقی شرق زمین را فراهم دارند. خلاصه فراوانی نعمت و تجارت کلان و تعامل عالی و آداب مردان و خوش حرفی زنان، شهر ایشان را کانون عشت و خوشی ساخته است».

بازرگانان انگلیسی - در سال ۱۸۳۵، چهار تاجر دلیر انگلیسی به نام جان نیوبری، رالف فیچ، ویلیام لیدز و جیمز استوری (که نفر اول به سال ۱۸۸۱ از راه خشکی سفری از حلب و بصره تا هرمز رفته و شش هفته در آنجا مانده بود) که داستانهای دل انگلیزی در دیار غرب از میزان ثروت و استفاده مرشار مشرق زمین شنیده و تحریک شده بودند، بنا بر ابتکار شخصی راه هندوستان پیش گرفتند. در هرمز حاکم پرتغال دون ماتیاس دوالبوکرک که به هیچ وجه طالب رقابت تجاری انگلیس‌ها نبود، ایشان را به زندان انداخت، و سپس نزد حکمران کل در گوا (هند) فرستاد که بعد از طی مدت بیشتری در زندان، سرانجام در سال ۱۸۴۵ فوارکردند. استاد رالف فیچ در باره هرمز می‌نویسد:

« پرتغالی‌ها در آنجا کاخی دارند که نزدیک دریاست و نایبی از جانب پادشاه پرتغال در آنجاست که عده وافی سربازانی زیر فرمان دارد و چند تن از آنها در کاخ و بقیه در شهر خدمت می‌کنند^۱. در این شهر از همه‌جا تجارت دیده می‌شوند و بسیاری از اعراب و افراد غیر مسیحی در آنجا هستند و از هر نوع تجارت پحد وفور در جریان است؛ داد و ستد ادویه، دارو، ابریشم و پارچه‌های ابریشمی و فرشهای مرغوب ایرانی و مروارید که از جزیره بحرین می‌آورند، و از تمام مرواریدهای دیگر بهتر است و اقسام اسبهای ایرانی که به همه نقاط هندوستان صادر می‌شود ».

در ۱۶۲۷ پنج سال بعد از اخراج پرتغالی‌ها سرتاسر هریقت که در هرمز پیاده شده بود به سبک غیر قابل تقلید خود، وضع شهر را در دوره حکومت آنها چنین وصف نمود:

۱ - هنگامی که این شهر را ایرانیان و انگلیس‌ها متفقاً در سال ۱۶۲۲ گرفتند، تی. ویلسون راجع به آنجا نوشته است: « شهر هرمز نیک بزرگ است، همه خانه‌ها از سنگ ساعته شده است و از عرضه کشی منظرة جالبی دارد با برج و منارها و کلیسا‌های بزرگ و زیبا و همچنین بنای‌های عظیم و مجلل. کاخ هرمز زیباترین و بزرگترین ارگی بود که من دیده بودم. در دماغه انتهای جزیره که ۶۰ پا ارتفاع دارد کلیسای Nostra Senhora de la Penha بنا شده است ».

« با آنکه خود چزیره چیز قابل ملاحظه‌ای ندارد ، ولی در شهر از همه نقاط مشرق زمین چیزی یافته می‌شود ، و سرشار از اجناس نفیس بوده و می‌توانسته است دیگر جاها را از هر قبیل کالاکه دید گان را خوش آید و یا شکم را خوش نماید فراهم سازد . روزگار تجاری آنجا نیک ممتاز و همه ناشی از کار و هنر تجاری و صنعتی مردم پرتغال بوده ، پرتغالیهای زحمت‌کش آنجا را بعدی ترقی داده بودند که مایه فخر و میاهات جهان شرق شد . تعداد خانه‌های این شهر بی‌اندازه بود و تازه با چرم‌های زرکوب و اشیاء نفیس هندی و چین تزئین شده بود . بازارها پراز مال و اجناس زیبا بود و کلیسای عالی داشت . در داخل ارگ و خارج آن بنایی پاکیزه و ممتاز که با خندق‌های عمیق محصور بود و تجهیزات کلان که هم شهر و هم بندر را حفاظت می‌نمود ، تا آنجا که نظیر آن در سراسرخاور وجود نداشت ! . تاورنیه چندی بعد در باره طرز کار عالی پرتغالی‌ها شواهدی آورده و گفته است : « حتی چهار چویه‌های دروپنجره خانه‌ها مطلقاً وارگ شهر بنائی عالی بود و کلیسای مجللی داشت که به نام حضرت مريم بود و آنجا گردشگاه ایشان نیز بشمار می‌رفت » .

قطع رابطه بین پرتغال و ایران - در همان حال متهاجمین ، بندر گومبرون یا کوبرون را که بر کرانه خشکی واقع و تا هرمز دوازده میل فاصله است ، اشغال کردند و آنرا در سال ۱۵۱۱ از امیر لارکه حوزه حکومت او از قلمرو پادشاهان نخستین جدا شده بود تصرف نمودند . در حالی که بازرگانها و بزرگان در هرمز میزیستند ، کار دادوست و تجارت در گومبرون انجام می‌یافت ، خاصه تجارت واردتی و صادراتی خود ایران ، ولی شاه عباس کبیر که رفته بود وسعت و استحکام دستگاه پادشاهی خود افزوده بود با نظر خشم و حسادت نسبت به غاصبان

۱ - این تجیب‌زاده ارجمند سپس به شرح پیاده شدن سر . رابرث شرلی ، سر . دد مورکوتون و خود می‌پردازد : « پیون باکشتن آمده بودیم ، درحالی که از دود و آتش توبهانی که برای احترام شلیک شده بود پوشیده شده بودیم ، صحیح و سلامت پیاده شدیم . هرچند که خدای دریا (پیتون) ما را برآموج خود به رقص آورده برد ، و توبهای قله و برج شهرهم آتش می‌کردند ، و ده چندان که ما را نیک خوش آمد غرش می‌نمودند ، ولی گفارکه از هر صدائی و اهمه دارند از آن هراسان بودند .

جنویی می نگریست، زیرا تا آنجا جسارت یافته بودند که در سر زمین اصلی شهریار صفوی نیز پایگاهی فراهم ساخته بودند و تجارت کلی آنرا در دست و بر آبهای ساحلی اش نظارت داشتند.

این قوم با شعار پیروزی شمشیر ایمان و خداوندی به گرفتن تصرفات مزبور اقدام و توفیق هم حاصل کردند، ولی چون از هنر صلح و مسالمت پاک عاری بودند و در کار استعمار مهارتی نداشتند نگاهداری متصرفات از عهدۀ ایشان ساخته نبود. پرتغالی‌ها مردمی متعصب و ظالم و فاقد استعداد واقعی کسب و تجارت بودند، و بجای استحکام وضع خوبش عرصه کار را بر بازرگانهای ایرانی تنگ نمودند چون آنها را وادار کردند که اجناس پرتغالی با قیمتی که خود تعیین می‌کردند خریداری و کالای خود را با کشتی‌های پرتغالی حمل و نقل کنند، از این رو شاه عباس درباره این وضع و حال به تأمل پرداخت و دریافت که نیروی دریائی و تجارت انگلستان سریعاً رو به ترقی است، پس با آنها پیمان اتحاد بست^۱، که بنا بر شرایط آن غنایم تقسیم و تجارت انگلیس‌ها تسهیل شود و بدین ترتیب در اخراج پرتغالی‌ها با هم تشریک مساعی نمایند.

در سال ۱۶۱۴ لشکریان ایران به فرماندهی داودخان برادر امامقلی خان حکمران نامی فارس بندر عباس (گومبرون) را از اشغالگران پس گرفتند و در ۱۶۲۲ نیروی متفق انگلیس و ایرانی بعد از تصرف قلعه پرتغالی‌ها در رشتم با هم به تصرف هرمز پرداختند. در ۹ فوریه ایرانیها حمله را شروع و شهر را

۱ - مواد قرارداد به شرح ذیل بود: الف - قلعه هرمز و همه توپها به انگلیس‌ها برسد. ب - ایرانیها اگر خواسته باشند قلمه دیگری در جزیره بنا کنند. ج - غنایم متساریا بین ایران و انگلستان تقسیم شود. د - اسیران مسیحی به انگلیس‌ها و اسیران مسلمان به ایرانیان برسد. ه - ایران نیمی از هزینه توپخانه و عملیات جنگی را به انگلیس پرداخت کند. و - انگلیس‌ها نیمی از درآمد گومبرون را در آینده دریافت کنند، مشروط براینکه دو ناو جنگی برای محافظت خلیج و حمایت کشتی رانی در آنجا بگمارند. ز - انگلیسی‌ها همیشه از پرداخت حقوق گمرکی در گومبرون معاف باشند.

۲ - نیروی انگلیس شامل پنج ناو (اندن - یوناس، بال، دلفین و شیر) و چهار کشتی کوچک (شیلینگ، رز، رابرت و ریچارد) به فرماندهی سروان ریچارد بلایث و کاپیتن جان ودال بود. نیروی پرتغالی‌ها پنج ناو و ۱۵ یا ۱۶ کشتی کوچک بود. در این جنگ دریا سالار آنها در بندر قشم اسیر شد.

تصرف و پرتعالیها را مجبور به عقب نشینی کردند. سپس کار محاصره ارگ آغاز و پیشروی تدریجی تعقیب شد، تا در ۲۲ آوریل پادگان کاخ تسليم گردید. تعداد توپ‌های موجود در ارگ را به تفاوت از ۲۰۰ تا ۶۰۰ عدد نوشتند. پرتعالی‌ها از هرمز و قشم و گومبرون رانده شدند و به مسقط عقب نشینی کردند.

در سال ۱۶۲۵ بین آنها و شاه عباس قراردادی به امضای رسید که بر طبق آن تمام متصروفات پرتغال در حدود ساحلی به شهریار صفوی بازگشت و فقط کرانه مروارید خیز بحرین را پرتغالی‌ها نگاه داشتند و همچنین نیمی از گمرک خانه کنگ و کارخانه آنجارا که راجع به آن سابقاً هم اشاره‌ای نمودم^۱.

پیمان شکنی ایرانیها - در اتحاد بین ایران و کمپانی هند شرقی، به محض اینکه منظور ناشی از آن حاصل شد، ایرانیان سهل و آسان تعهدات مندرج در قرارداد رابه طاق نسیان نهادند که موجب اختلاف طولانی در سالهای آینده گردید^۲. کاخ هرمز به انگلیسی‌ها نرسید، و فقط نصف توپ‌ها و تجهیزات را به ایشان دادند. در قسمت غنایم نیز سهم آنها از ۲۰۰۰ لیره تجاوز ننمود، که ۱۰۰۰ لیره آن به کیسه جیمز اول رفت و ۱۰۰۰ لیره دیگر هم به دولک باکینگهام^۳. نیمی از سمهیه عواید گمرکی آنها در گومبرون نیز هرگز پرداخت نشد، و این مبلغ از ۴۰۰۰ تومان در ظرف چند سال به ۱۰۰۰ تومان کاهش یافت. بطوري که نمایندگان کمپانی با لحن گله آمیز خاطر نشان کردند: «حال که ما بخ را

۱ - وضع مزیت آمیز پرتغالی‌ها در کنگ تا موقعی که نیروی دریانی کافی در خلیج فارس داشتند و کشتیهای تجاری را به عبور از آنجا وادار می‌کردند دوام یافت. وقتی که قدرت ایشان کمتر شد کشتی‌ها راه بنادر دیگر را در پیش گرفتند و حاکم کنگ از پرداخت عواید گمرکی مقرر انتباخ نمود. پرتعالیها ناوهای فرستادند و تا مدتی سالانه ۱۵۰۰۰ کوروں پرداخت شد، تا در سال ۱۷۱۱ این پرداخت بکلی متوقف گردید.

۲ - در اوایل ۱۶۲۳ عمال کمپانی نامه‌ای از جیمز اول به شاه عباس تقدیم و از بدقولی که پیش آمده بود شکایت نمودند. ۳ - سر. سی. مک گر گور توصیه کرده بود که به هرمز باز گردند، ولی چون تجارت بندر عباس بیشتر با حدود مرکزی و شرقی و جنوبی ایران بود و راه تجاری سابق از بصره و بغداد و حلب متوقف شده بود. پیشنهاد او که لازمه‌اش دوبار پارگیری کشتی بجای یک دفعه بود، تعجب آورد می‌نمود، و کسی را هم سودی نمی‌رسانید.

شکسته‌ایم هلنديها را صيد مطلوبی نصیب خواهد گردید « سرجان سلکم راجع به عاقبت آن کار با بيانی گرم که دور از شیوه او بود داد سخن داده است :

« تردیدی نیست که انگلیسی‌ها از دشمن منفور خود نیک انتقام گرفتند، و دستگاه با شکوه آنها را نابود کردند و هزاران نفر را به خاک هلاک انداختند، تا بلند پروازی و حسن آز شهریاری مطلق العنان را که قرار بود موجبات بهره‌مندی ایشان را فراهم سازد ارضا کرده باشند، ولی می‌بايستی دانسته باشند که حتی در زمان حیات خود هم او نمی‌توانسته است، در مقابل بد رفتاری و اچحاف‌مأموران خویش از آنها حمایت نماید و تأمین چنین منظوری در دوره جانشین‌های او به مراتب دشوار تر بود. داستان تأسیسات انگلیسی‌ها در گامبرون از آن تاریخ تا وقتی که آنجارا بکلی ترک نمودند، مرشار از ناکامی و زیان و خطرات بود که در ملک و دیاری مانند ایران به هیچ وجه دور از انتظار بشمار نمی‌رفت. اگر انگلیسی‌ها هرمز را می‌گرفتند و یا پناهگاه مناسبی در یکی از جزایر خلیج برای خود فراهم می‌ساختند، تجارت و نفوذ سیاسی خود را بهتر در ایران و عربستان پیشرفت می‌دادند، و کسی هم با ایشان یارای رقابت نداشت».

انتقال به بندر عباس - تنها اثر عاجل و عملی فتح مزبور، علاوه بر نابودی پرتغالی‌ها، این شد که گومبرون به انتخار پیروزی شهریار فاتح (بندر عباس) نام یافت و تا یک قرن مرکز عمده تجارت خارجی در خلیج فارس شد. انگلیسی‌ها و فرانسویها و هلنديها در آنجا تأسیساتی برپا می‌ساختند^۱، شهر را دو قلعه از جهات شرقی و غربی حفاظت می‌کرد. در حدود سال ۱۶۰۰ از جانب خشکی هم با دیواری محصور شد. شاردن می‌نویسد که در زمان او این شهر ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ خانه داشت با جمعیتی شامل ایرانیان، یهودیان و هندیان و در جلو بندرلنگرگاهی به طول یک میل واقع بود. تأسیسات انگلیسی‌ها و هلنديها در مرکز آن موقع

۱ - فقط انگلیسی‌ها به پاس خدماتی که در استرداد هرمز نموده بودند حق داشتند بر اثاثگاه نماینده خود بیرق نصب کنند.

شهر بود که در حدود غربی شهر جدید است، ولی در سال ۱۶۹۸ هلندیها در حومه شرقی آن تأسیسات تازه‌ای کردند که همان بندر عباس جدید باشد.

هوا - با آنکه موجبات مساعدی که هرمز را شهری بزرگ مازد، بسیار محدود و هوای آنجا هم طاقت فرسا بود، بندر جدید از هر دو جهت مزبور به مرابت بدتر می‌نمود. بواسطه همین وضع و حال ناگوار جهانگردان بسیاری از مردم زشن این محل درین نموده‌اند. رالف فیچ تاجر گرانمایه دوره الیزابت که قبل از نامش به میان آمد در سال ۱۵۸۳ در وصف آنجا نوشته است:

« این محل را طبیعت به قصد سکونت نیافریده است. آنجا در دامنه کوهستان رفیعی واقع شده است. هوائی که داخل سینه انسان می‌شود گویا آتش‌زاست. بخار مرگ آور پیوسته از دل زمین بر می‌آید. اراضی تیره و خشکیده و مثل این است که با آتش برشته شده باشد. »

راجع به آنجا شاردن گفته است که: « هوای دوزخی و مرگ آور» دارد، از این رو اهالی ناچارند که شش ماه از سال در بهار و تابستان به کوهستان فرار کنند. هربرت بیش از دیگر نویسنده‌گان بحروف خود لحن ریشمخد داده است: « هوای آنجا تحمل ناپذیر است از این رو بعضی از سکنه در تغارهای پراز آب لخت دراز می‌کشند که عضله ایشان را چنان نرم می‌کند و با فرا رسیدن موسم زمستان طاقت کمترین سرما را ندارند، پس آسیب زمستانش کمتر از گرمای تابستان نیست. »

پنجاه سال بعد ناویان انگلیسی، ناخدا کشتی حامل دکتر فرایر در همین مورد اصطلاح حرفه‌ای خویش را بکار برد و اظهار داشته است: « بین کامرون و دوزخ اینچی بیش فاصله نیست»، ولی جان استریوس هلندی با اعتراف صمیمانه‌ای می‌نویسد که: « حدت هوای آنجا را مشروی به نام پیل پونس کن شدیدتر می‌سازد، زیرا که چنان نوشنده را افسون می‌کند که از نوشیدنش صرف نظر مقدور نیست. »

۱ - می‌گویند این نوشابه را که ماندالسلوپنج می‌نامد هیأت نمایندگی دولت هلشتاین در ایران که ماندالسلو هم به سال ۱۶۳۷ عضو آن بود اختراع کردند، زیرا که پنج ماده در ترکیب آن بکار می‌رفته است: می، آب لیمو، ادویه، شکر و گلاب.

همانطوری که کلیه جهانگردان در بدگونی از هوای بندر عباس یک نداشده‌اند، همگی هم از تعریف درخت انجیر (بانیان هندی) بزرگی که در سه میلی شهر قدیمی بوده غفلت ننموده‌اند و نوشته‌اند که تا... نفر در زیر شاخه‌های آن می‌آسوده‌اند. چندتن از میاحان قرن هفدهم نیز راجع به این آفریده حیرت‌آور اشاراتی کرده‌اند.

از میان رفتن دستگاه بندر عباس - در هرج و مرج مقارن هجوم افغانه به سال ۱۷۲۲ و برافتادن خاندان صفوی تجار انگلیسی و هلندی دستگاههای خود را در اصفهان تعطیل و به بندر عباس نقل مکان نمودند، ولی در اینجا هم بزوی فلان امنیت مشهود، و بازار کسب و کارت تجاری سریعاً دچار وقفه و رکود شد. در سال ۱۷۳۸ کمپانی انگلیسی نمایندگی در بصره تأسیس کرد، و قسمت عمده امور تجاریش به آن بندر انتقال یافت. در ۱۷۵۱ بارتلمو پلستد^۱ نوشته است که نه دهم خانه‌های بندر عباس متروک افتاده است. در سال ۱۷۵۸ ادوارد ایوز^۲ نوشت که یک تن نماینده کمپانی با پنج کارمند در آنجا بودند، ولی خمنا اشاره نمود که عمارت شرکت‌های انگلیسی و هلندی تنها پناه قابل توجه آنجا بوده و تمام شهر به صورت ویرانه در آمده بود. سال بعد گفت دستنگ^۳ فرانسوی که بنا بر قول شرف از زندان مدرس آزاد شده بود، به فرماندهی گروه بحری شامل چهار کشتی که بیرق هلندی داشتند، وارد لنگرگاه بندر عباس شد، و به دستگاه انگلیسی حمله و آنجا را تصرف کرد که تقریباً همین موقع تاریخ تعطیل موقت تأمیسات کمپانی در بندر عباس بشمار می‌رود و آخرین اثر کتبی که از آن دوره باقی مانده است مورخ سال ۱۷۶۳ می‌باشد.

انتقال به بوشهر - تقریباً در همان تاریخ هنگام عقب نشینی از بندر عباس کارگاه جدید انگلیسی در بوشهر تأسیس شد. این محل را نادر شاه بواسطه مجاورت آن به شیراز جای کارخانه کشتی سازی انتخاب کرده بود، و بوسیله عهد نامه‌هائی که با شیوخ محلی امضاء و تأیید گردید، سرکار والاکریم خان زند (وکیل)

بنا بر فرمانی مورخ ۲ ژوئیه ۱۷۶۳ به جناب جلالتمام ویلیام اندرو پرایس فرماندار مردم انگلیس در خلیج ایران، اجازه فرمود که به تأسیس کارخانه، بالمتیاز ورود انحصاری پارچه های پشمی و حق معافیت از پرداخت همه قسم عوارض گمرکی اقدام کند. از آن پس بوشهر مرکز عمده تجارت انگلیس در حوزه خلیج فارس شده است.

دعاوی مستقط - اینکه به مرحله جالبی از داستان بنادر خلیج می رسید که مدعی دیگر یعنی سلطانی عرب یا امام مستقط در عرصه کارظاهر می شود. از قرار احتمال، نادر شاه چون دریافتہ بود که در آن نواحی قدرتش استحکامی ندارد، ترجیح داد در عوض ایران اقتدار که شاید موجب مقاومتی می گردید بگرفتن باج و خراج آکتفا کند. از این رو حکومت منطقه بندر عباس و جرایز قشم و هرمز را بر طبق فرمانی به شیخ طایفه بنی معین اعطای کرد.

اتباع یکی از جانشینهای وی در اواخر قرن گذشته باندازه ای دچار بد رفتاری حاکم خود شده بودند که از سلطان ابن احمد حکمران نیرومند مستقط استمداد نمودند. سلطان هم با اشتیاق فراوان درخواست آنها را اجابت و خود را حاکم مه حوزه متصرفی معرفی کرد و از دولت ایران فرمانی بدست آورد که به موجب آن اجازه بندر عباس با ناحیه ساحلی تقریباً صد میل از میناب در مشرق و تا خمیر در غرب به او واگذار شد. ضمناً وی قشم و هرمز را هم در ید اقتدار خود داشت^۱ و جانشین های او همواره مدعی بودند که از نتایج پیروزی وی بر تازیان بوده که با عنایین مشابه از دولت ایران امتیازاتی داشتند و مستقط به آن اعتراض داشت.

بواسطه مناسبات دوستانه که پیوسته بین کمپانی هند شرقی و سلاطین عمان بود کمپانی ترغیب شد که بنا بر قراردادی باز در بندر عباس شروع بکار کند، پس معاهده ای منعقد کردند و نام امضایکننده انگلیس مهدی علی خان و قرارداد مقررات ذیل بود :

۱ - در سال ۱۸۱۵ موریه پادگانی مرکب از ۱۲۰ نفر برده های نوییان و ۸۰ تن عرب از جانب سلطان مستقط در هرمز مستقر دیده که برای جلوگیری از عملیات دزدان بحری قبیله قواسی (جواسی) بود.

« در بندر عباس هرچا که انگلیسی ها مایل باشند کارخانه تأسیس نمایند و مجازند تأمیسات خود را مستحکم سازند و در هر کجا که بخواهند توب نصب و ۰۴ یا ۰۶ نفر انگلیسی با ۷۰۰ یا ۸۰۰ تن سپاهی در آنجا اقامت نمایند. در مایر موارد و نزخ عوارض گمرکی بر اجناس در حین خرید و فروش به همان میزانی خواهد بود که در بصره و بوشهر معمول است » ۱.

تجدید اقتدار ایران - دولت ایران گاهی در لحظات شور و غرور و با عزم توسعه خواهی در صدد بر می آمد حکومت خود را در نواحی میبور که در دست دیگران افتاده بود تجدید کند، ولی تا سال ۱۸۵۲ توفیقی بدست نیامد و در این سال که مسید معید امام مسقط در متصرفات خود در زنگبار مسافرت می کرد ایرانیان موفق شدند که نایب او را از آن حدود بیرون کنند. سلطان که با هیبت بسیار از سفر بازگشته بود، به منظور استرداد قهری بندر نفراتی فرستاد، اما از تلاش خود نتیجه مطلوب نگرفت و ناچار شد قرارداد اجاره جدید با شرایطی ساخت ترا از سابق به سال ۱۸۵۰ امضا کند. این بار دوره اشغال او به بیست سال محدود شد و اجاره بها نیز از ۶۰۰۰ به ۶۰۰۱ تومان افزایش یافت. این جریان، دولت ایران را دلیر تر نمود، و با تأکید تمام مالکیت خود را بر قشم و هرمز و حدود خشکی مجاور آن تثیت و ضمناً اعلام کرد که آن نواحی سرزمین دولت قوی شوکت ایران است ۲.

ترتیب جدید تا سال ۱۸۶۶، نافذ ماند. در این سال بواسطه کشته شدن مسید ثوینی امام مسقط دولت ایران فرصت را غنیمت داشته نایب سلطان متوفی را حاکم منصوب و اوهم تعهد کرد که سالانه ۳۰۰۰ تومان پرداخت نماید. اما وی از تأدیه مبلغ اضافی خودداری نمود. در این ضمن سلطان جدید مسید سلیم نیز ۱- رجوع شود به مجموعه عهود و تهدایات و اسناد راجع به هند و کشورهای همجوار جلد هفتم تألیف انتچیسن. ۲- در مجموعه عهود و اسناد انتچیسن جلد دوم ضمیمه سوم ماده ۲ این قرارداد متضمن اعتراف بارز عجیبی است از شیوه کار که سابقاً هم اشاره کرده بود که در نزد ایرانیان متزلت بسیار دارد و ترقیت توزیع ۱۶۰۰۰ تومان اجاره بها را آشکارا به شرح ذیل داده بودند: بابت عواید ۱۲۵۰۰ تومان، پیش کشی به صدر اعظم ۲۰۰۰، پیش کشی به والی فارس ۱۰۰۰ و به شجاع الملک ۵۰۰ تومان.

تهدید کرد که اگر دولت ایران قرار داد سابق را تجدید نکند، بندر عباس را محاصره خواهد کرد. دولت ایران دخالت دولت انگلیس را خواستار شد، و در اثر تشریک مساعی این دولت قرار اجاره به مدت هشت سال از ۱۸۶۸ با پرداخت اجاره بهای سالانه ۳۰۰۰ تومان تجدید گردید. این افزایش بی در بی حق اجاره ظاهراً حاکم از پیشرفت وضع تجاری بندر عباس بوده، اما در همان سال سلطان بواسطه شورش از مقام خود فرو افتاد، و دولت ایران پر طبق پیش‌بینی در اجاره نامه که هرگاه حاکم جدیدی در مسقط برقرار شود، قرار داد لغو می‌شود، حاکم دیگر در بندر عباس مستقر کرد، که از آن پس ترتیب جدید جاری بوده است.

دولت ایران در تعقیب می‌باشد پرس و صدای خود در مورد مسائل جزئی که شرحش را سابقاً باز نمودم، در سال ۱۸۸۸، قشویی به آن حدود فرمتاد و مکنه تازی آنجا را ساخت ناراضی ساخت، اما برای رفع اشتباه خود، و از لحاظ مزید احتیاط در مثال ۱۸۸۹ نیروی اعزامی را فرا خواند.

بندر عباس جدید - در بندر عباس لنگر گاه با عمق چهار گز دریائی (۱۸۳ متر) و در فاصله‌ای لااقل دو میل دور از خشکی واقع شده است، و مساحل شنی، خیلی ملائم بالا می‌آید، و شیب بحدی کم است که در قسمتی از مساحل مرا روی دست بردن. شهر که بالنگه از چهت وسعت یا صورت ظاهر قابل مقایسه نیست در کنار دریا واقع گردیده است. کسب و کار در بازار رنگارنگ آن، و زندگانی مردمش در حاشیه باریک ساحلی زرفام، که بر بالای آب درخیان می‌نماید، جریان دارد.

در اینجا مقدار زیادی پیشخان پر از خرما و بادام و کشمش و میوه‌های دیگر جلب توجه می‌کند که هزاران هزار مگس بر آنها نشسته اند، و افراد با قیافه‌های عجیب از بین غرفه‌ها در رفت و آمدند و در همین جاست که پیروان آئین ویشنو و شیوا با علامت سرخ یا سفید که بر پیشانی دارند و دزدان بحری از

بندری عرب و یا عابران ایرانی با ریش حنائی و یا بربرهای ۱ با چهره‌های تیره و قامت بلند از کابل دیده می‌شوند.

بندر عباس امکله منگی کوچکی دارد که مقداری در دریا پیش رفته، در آنجا دکل بیرق و دو توب انگلیسی است که قبل اشاره نمودم. خط افقی بالای شهر با مقدار زیادی باد گیر قطع گردیده و در بین آنها درختهای نخل، تنوعی پدید آورده است، ولی این درختان مانند نخل‌های لنگه رشد عالی ندارد، درقسمت مرکزی مقابل دریا گمرکخانه و اقامتگاه نایب‌الحکومه است که در سابق کارخانه هلنديها و چندی هم مسکن نماینده امام مسقط بود. اندکی درجهت شرقی، ویرانه‌های دوربین دیده می‌شود که از استحکامات عهد شاه عباس است. کارخانه‌های انگلیسی و قدیمی هلندي چنانکه ذکر شد در مغرب شهر جدید واقع بود که با گورستان افراد انگلیسی کارخانه از بین رفته است.

بلا فاصله در عقب شهر، تپه‌شنبی و در فاصله پانزده میلی هم رشته‌های بلند جبال است که تا ۸۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد و اندکی درجهت غربی، سرازیر راهی کاروانی به داخله است. جمعیت شهر به صورت تعجب آوری بسته به ورود و خروج کاروان و یا محصول سال کم و زیاد، و در گرمای تابستان شهر بکلی خالی می‌شود. عده مسکنه را یکی از تجار ۳۰۰۰ تقریباً اظهار کرد. گمرک آنجا به ۳۰۰ تومان اجاره واگذار می‌شود که در بندر لنگه این مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان بوده و حاکمی از تفاوت وضع تجارت وارداتی و صادراتی این دو محل با داخله است. عواید ناحیه بندر عباس ۳۰۰۰ تومان می‌باشد.

تجاویت - در روزگار پادشاهان صفویه که راههای شمالی ایران در دست اجانب بود، و یا طوایف راهزن مانع کار تجارت بودند، و قبل از آنکه جاده تجارتی بوشهر و شیراز باز شده باشد، بندر عباس لنگرگاه عمده و یا در واقع یگانه بندر ایران بشمار میرفته و قسمت کلی تجارت بوسیله این بندر انجام می‌گردیده است. جاده کاروانی خوبی از آنجا از طریق لار و شیراز به اصفهان میرفته است

که تاورنیه، شاردن، لوبرن و دیگر نویسندهای قرنهای هفدهم و هجدهم شرح آنرا بیان کرده‌اند. بعد از افتتاح راه بوشهر از خلیج فارس و جاده بغداد به ولایات غربی ایران، و راههای تبریز و انزلی در حدود شمالی، طبیعی است که از اهمیت بندر عباس بسیار کاسته شده است، و فعل فقط با مشرق قلمرو همایونی و تاندزهای هم با افغانستان و آسیای مرکزی داد و ستد تجاری دارد. از این بندر در حال حاضر سه جاده کاروانی به داخله ایران می‌رود، و یک راه هم به کرمان که از آنجا مسه شاخه می‌شود؛ ۱ - جاده‌ای به شهر صنعتی یزد و کاشان و مرانجام به تهران که از خلیج فارس جمعاً ۹۲ میل راه است. ۲ - از طریق بیرجند و تربت حیدری به مشهد. ۳ - از راه بیرجند و یزدون به هرات و کابل.

در جاده اولی جنس‌های کرمانی و یزدی حمل و نقل می‌شود که شرحش گذشت، در راه دوم چای و نیل که به مقصد مشهد و از آنجا هم به بخارامی برند. از جاده سوبی جانی‌ها و از جان گذشتگان دراز مو و شلوار گشاد افغانی رفت و آمد دارند، که من در بندر عباس ایشان را دیده‌ام.

در سال ۱۸۸۹ از این بندر ۱۸۰۰ صندوق تریاک به مقصد هونگ کونگ و چین حمل گردیده که از قرار هر صندوق ۷۰ لیره بوده، و ۱۳۰۰ تن پنبه به قیمت ۳۳۰۰ لیره، ۶۷۰۰ تن خرما به بهای ۲۰۰۰ لیره، ۱۶۰۰۰ تن نسک به قیمت ۲۷۰۰ لیره، و ۱۰۰۰ تن پشم ۲۷۰۰۰ لیره، جمع ارزش صادرات با ادویه ۴۴۳۴ لیره، و واردات بندر عباس شامل ۹۰۰۰۰ عدل پارچه‌های نخی بارزش ۱۵۶۰۰۰ لیره، نخ به قیمت ۲۴۰۰۰ لیره، ۱۷۵۰ تن رنگ به قیمت ۲۳۰۰۰ لیره، ۱۴۰۰۰ تن قند ۲۵۰۰۰ لیره، ۶۰۰۰ تن چای ۶۹۰۰۰ لیره و جمع واردات بالغ بر ۳۶۰,۰۰۰ لیره^۱.

دوفصل سابق راجع به ایالت خراسان خاطرنشان کردم که اقداماتی برای ایجاد امنیت بیشتر و تأمین تسهیلات در این مهمترین راه تجاری ایران نیک ضروری است.

۱ - جمع ارقام وارداتی در متن اصلی چنین آمده و اشتباه است.

میناب - در حدود پنجاه میلی شرقی بندر عباس رود خانه میناب (مینو یعنی آب گل آلد) وارد دریا می شود و از شهر و قلعه ای به این نام می گذرد . در اینجا چند توب کهنه پرتوالی ها بر تبهای در مسافت پانزده میلی داخل خشکی است . تایق های محلی بین خلیجی کوچک در دریا رفت و آمد دارند و به خرید و فروش غله و خشکبار می پردازند .

گمرک این بندر را که سیف نامیده می شود ، به ۳۵۰۰ تومان که نسبتاً رقم درشتی است اجاره می دهند . میناب با نخلستانهای خوش سایه آن ، پناهگاه تابستانی اهالی گرما زده هریز و بندر عباس است و بواسطه منظر دلپذیر و آسایش بخش خود ، تعریف و ستایش جهانگردانی را که از حدود خشک و بیابانی آن عبور کرده اند برانگیخته است . رودخانه آنجا را همان نهر آنامیس نوشتئ آریان می شمارند که نیارخوس بعد از عزیمت از سنده هجدجه روز در آنجاتوقف و کشتی های خود را تعمیر نموده و خود به حدود داخلی به اردوگاه اسکندر رفت . در اینجا ما از خلیج فارس تودیع و از تنگه هریز عبوری کنیم و کرانه رأس مستند را سیر نموده به اقیانوس هند وارد می شویم .

جاسک - ایستگاه بعدی کشتی در کنار برآمدگی جاسک است که در ۱۳۰ میلی بندر عباس واقع شده است . تا آنجا که من استیباط می کنم جاسک اولین ایستگاه کمپانی هند شرقی در خاک ایران بوده است . در سال ۱۶۱۶ به پیروی از توصیه ریچارد استیله ^۱ که به سال ۱۶۱۵ در ایران سفر کرده بود ، هیأت مدیره کمپانی ، کشتی ای از سورات (هند) به جاسک فرمستادند تا ایستگاهی در آنجا تهییه و تملک نماید .

این کشتی به نام چیمز معروف والکساندر چیلد ^۲ ناخدای آن بود وادوارد کونوک اولین نماینده کمپانی را در ایران همراه برد ، وی در گزارش خود به مدیران کمپانی از مهمان نوازی حاکم محل که در موغستان اقامت داشت ، و از آینده

تجارتی آنجا تعریف نمود. چیلدر راجع به جاسک نوشته بود: « ارزنده‌ترین محل ماهیگیری در حدود اقیانوس هند است » این شهرت به نظر من هنوز باقی است. در ۱۷ دسامبر ۱۶۲۰ بین کشتی‌های پرتغالی که جاسک را محاصره کرده بودند و چهار ناو انگلیسی زد خوردی اتفاق افتاد که بی‌نتیجه بود، و در ۲۸ دسامبر در تصادم مجدد پرتغالی‌ها شکست خوردن، ولی یک فرمانده انگلیسی، اندروشلینگ در جنگ مقنول و در جاسک مدفون شد، و از آن پس جاسک مقر تجارتی انگلیس‌ها گردید، و در نتیجه این پیروزی دریائی و بسط روابط بین دربارهای ایران و انگلستان در سال ۱۶۱۹ کمپانی هند شرقی اولین کارگاه خود را در خاک ایران تأسیس و قلعه جاسک را بر پا کرد، و به نظر من سه سال بعد بواسطه وضع بسیار مساعدی که در بندر عباس احراز کرده بودند آنجا را ترک نمودند.

تلگراف هند و اروپ - جاسک به تازگی از جهت دیگر مورد توجه واقع شده است، زیرا که سیم‌های زمینی و کابل دریائی اداره تلگراف هند و اروپا بین هندوستان و خلیج فارس از آنجا می‌گذرد. در این جا کابل مستور از لاستیک کاثوچو از بوشهر در مسافتی معادل با ۴۹۹ میل از زیر دریا می‌گذرد، و از این محل به بعد دو رشته سیم از طریق خشکی به کراچی که در ۶۸۴ میلی است امتداد می‌یابد، ولی یک کابل کاثوچو نیز از زیر دریا تا کراچی هست که جزو خط تلگرافی بین کراچی و فاو می‌باشد.

این کابل اصلاً بین گوادر و رأس مسنندم بود، ولی بواسطه هوای طاقت فرسای آنجا، و علت‌های دیگر در سال ۱۸۶۹ به جاسک « وهنگام » انتقال یافت. اداره تلگراف و چند بنای مختصر دیگر حوالی آن در انتهای دماغه مشرف بدربیان ساخته شده است. دهکده و قلعه جاسک که فعلاً ویرانه است در ده میلی سمت شمالی و در فاصله یک میل و نیم از دریا واقع است.

ایستگاه نظامی حکومت هند - هنگامی که ایستگاه دریائی هند در سال ۱۸۷۹ از با معیدو در جزیره قشم بر چیزه شد، نفرات سپاهی شامل صد نفر مجهز

که در آنجا مستقر بودند، به جاسک روانه شدند و حکومت هند برای راحتی آنها سرباز خانه ساخت. در آن موقع در دماغه جاسک فقط اداره تلگراف انگلیس بود و مسئله مالکیت این محل درست روشن نبود. طوایف ساحل نشین آن حدود، بلوج و مدعی خود مختاری بودند و دولت ایران در آنجا چندان اعمال نفوذ نمی کرد. وقتی که اداره تلگراف در جاسک تأسیس یافت (۱۸۶۹) دماغه مزبور ناحیه شنی خشک و خالی بود و احدهی به مالکیت آنجا اعتنا نداشت.

این ناحیه محدود نظامی تا سال ۱۸۸۶ جلب توجهی ننموده بود و چون دولت ایران اطلاع یافت که از موقع ورود انگلیس‌ها بازار تجارت آنجا گرم شده است، در صدد تأسیس گمرکخانه برآمدند؛ و سaceous گمرکی آنها برای اظهار وجود فرصنت مطلوبی یافت و در گزارش خود وانمود کرد که انگلیسی‌ها در آن حدود فرمانروائی دارند و در میان بلوجها نفوذ بسیار یافته‌اند (شیخ محلی بواسطه عبور سیم تلگراف از دهکده او سالانه چند روپیه دریافت می‌نمود) و او با اقدامات دلیرانه خود هفده قریه را زیر فرمان دولت در آورده است.

وی به گرفتن انعام و خلعت سر افزار شد و خشنود و راضی از صحنه کنار رفت، اما شیخ را که هیچ گونه گناهی نداشت اسیر و بعد از مدتی حبس آزاد کردند. در این ضمن ناصرالدین شاه به حکومت هند مراجعته وازانها خواست که گروه سپاهی آنجا را تخلیه کنند که در شرایط مشابه روسیه لابد می‌گفت که چون در آنجا مستقر هستم دست بردار تخواهم بود، اما نایب‌السلطنه هند که از امکان رنجش شاه آگاه بود، و به خدمت آن نفرات هم احتیاجی نبود، زیرا که پلیس خلیج فارس در این حدود مسلط است، دستور مراجعت آن عده را صادر نمود، و محلی را که این نفرات در جاسک اشغال کرده بودند از آن پس خالی افتاده است.

جاسک جدید - بجای ساختمان‌های سابق قلعه‌ای چهار گوش بنا شده است که در زمان مسافر تم اقامتگاه نایب‌الحکومه تابع سعدالملک، و آنجا دارای پادگانی شامل چهل سرباز به فرماندهی یکنفر گروهبان بود. فرماندار در آنجا مظہر قدرت

حکومت مرکزی است و در رشته ساحلی ناحیه خود با نفرات نظامیش مایه ترس و واهمه طوایف آن حوالی است. این جریانی است که به هیچ وجه خوش آیند قبایل محلی نیست، زیرا که ایشان به زندگانی آزاد خو گرفته‌اند و از مشاهده قیافه مأموران مالیات و سرباز سخت رو گردانند، و آنها را مایه مرگ و فنای آزادی دیرین خود می‌پندازند. در کنار دریا تلگرافخانه انگلیس و در اطرافش اقامتگاه شش تن از مأموران رسمی آنهاست و در جلو بنا یرق بریتانیا برگشتی افرادش، و حاکمی است که نظم و انتظام واقعی از مبدأ پلیموت (بندر جنوبی انگلستان) تا یوکوهاما (ژاپن) از برکت حضور و اقامت انگلیسیان میسر است.

در آنجا اخیراً درختانی کاشته و با غچه ترتیب داده‌اند، و زمین تنیس هم فراهم شده است. ییرق کمپانی هند و انگلیس بر فراز محل کار نماینده آنها در اهتزار است، و در دیف آلونک هم اقامتگاه همه مستخدمان محلی است. این است وصف حال جاسک که تنها کالای تجاری آن کم ویشن ماہی است که در بعضی از فصول سال مقدار معنابهی صید و به سواحل جنوبی خلیج حمل می‌شود و آنرا، هم بجای خوارک و هم بجای کود در نخلستان‌ها مصرف می‌کنند. اجراء گمرک آنجا مبلغ اندک... تومن است. در فاصله بیست میلی در داخله تپه‌ای مخروطی است که اهل محل جبل بهمدی می‌نامند و ارتفاع آن از سطح دریا ۳۱۰ پاست.

کرانه مکران - از جاسک کشته عمولاً به سمت دیگر خلیج که ساحل عمان و دارای ۱۲۳ میل فاصله تا مسقط است عبور می‌کند، ولی پیش از اینکه سر زمین ایران را ترک و بررسی خود را در باره سواحل هم‌جاوار مقابل آن آغاز کنم جا دارد رسیدگی خود را راجع به کرانه‌های ایران تا مرز شرقی آن تعقیب نمایم. از جاسک در جهت شرقی سواحل وضع کوهستانی عبوسی دارد و چنین می‌نماید که از وجود افراد انسانی پاک خالی است.

در اینجا ما به حدود و سامانی می‌رسیم که عموماً ساحل مکران معروف است، اما در موقع تعیین حدود شایان تمجید، سر. اف. گلداد سمید در سال ۱۸۷۱

به خاک بلوچستان ایران تعلق یافته که تا گوادر استداد دارد و در جهت شرقی تر اراضی بلوچستان مستقل تقسیم گردیده است.

در فصل راجع به ولایات جنوب شرقی ایران وضع و حال بلوچستان ایران را به نحو اجمال تعریف و اشاره نمودم که در آنجا مانند سایر نقاط، افراد بومی با چه اکراه و نگرانی راه انقیاد و تسليم نسبت به حکومت مرکزی اختیار کرده‌اند و چون روزگاری قرین درماندگی و گرفتاری دارند اسباب مقاومت بکلی مفقود و موجبات بیم و واهمه، خاصه باورود ناو « پرسپولیس » مجهز به چهار توپ کروپ کاملاً موجود است.

(گوادر) « بعد از گوادر رشته‌ای ساحلی در حدود پنجاه میل طول هست که به خان‌کلات تعلق دارد، ولی از بقیه خاک بلوچستان بوسیله حاشیه ساحلی جدا گردیده که در صد سال اخیر بدون معارض در دست سلطان مسقط بوده است. این رشته کوتاه شامل چند میل اراضی ساحلی است که برای لوازم زندگی به شهر گوادر^۱ متکی است.

حد مسقط ده حقیر یا قلعه پیشکان است که در چند میلی غربی بندر مزبور واقع شده است. گوادر نیز ایستگاه تلگراف هند و اروپاست و گاهی صحبت از آن پیش می‌آید که شاید انتهای خط آهن میستان یا بلوچستان انگلیس بر ساحل دریا خواهد بود. این شهر به وضع جالب توجه و حتی دلپذیر در دماغه شنی که در دریا پیش رفته واقع و به رأسی منتهی شده است که بین دو خلیج تقریباً نیم میل عرض دارد.

در گردنۀ کوتاه این قطعه خشکی، بندر گوادر بنا گردیده و دارای تقریباً ۴۰۰ نفر جمعیت و داد و ستد ابریشم و پنبه - که از داخله می‌آورند - و ماہی دریاست. در جهت جنوبی‌تر در پایین شهر که نخست از جانب دریا معلوم نیست

۱- کلمه بلوچ گوادر همان پدارا یا ودار است که در کتابهای بطليوس و اورتا گوراس Orthagoras و آریان دیده می‌شود که از ریشه دراویدی و باصل آریائی است که در این صورت از کلمه ودارا سانسکریت یعنی نهال پنبه یا بدارا (Zizyphus) یا درخت عناب می‌باشد.

گردنۀ مزبور ناگاه به صورت صحۀ درست دریا پهناور و ارتفاع آن از ۱۰۰ تا ۳۰۰ پا می‌شود که بطور معمول ماید شش میل طول آن است و جبهۀ عریض آن در طرف دریاست و درست مثل چکشی می‌نماید که بر سر آن در محلی که شهر بنا شده است دسته کارد کار گذاشته باشند.

لنگرگاه سه گزو نیم دریائی عمق دارد و در سه میلی ساحل دریاست که در سراسر کرانه آن صدای عجیب موج پیوسته شنیده می‌شود.

گوادر سابقاً یکی از مطلوب‌ترین ایستگاه‌های تلگراف بود و شفا خانه بنادر خلیج نام داشت. درجه حرارتش بسیار معندل است و حتی درماههای تابستان طاقت فرسا نیست، ولی به دلیل نامعلومی (که به آب دریا نسبت می‌دهند چون در این حدود چنان به گوگرد آلوده است که ما هی ها به مقدار زیاد تلف می‌شوند) در آنجا تب مالاریا شایع است که هر تازه وارد را گرفتار می‌سازد و حالا همه از آنجا به همان اندازه احتراز دارند که وقتی طالبیش بودند. تا چند سال پیش گوادر اقامتگاه دائمی نماینده سیاسی بریتانیا بود. بواسطه حدت و بدی هوا، از اقامات همیشگی در آنجا صرف نظر شد و امور سیاسی این حدود را مأمور سیار هر چندی یک بار رسیدگی می‌کند، و شاید بدی هوا موجب خواهد شد که ایستگاه تلگراف آنجا هم که چندان مورد احتیاج قطعی نیست تعطیل شود.

منظرۀ ساحل - در سمت شرقی خلیج گوادر که دماغه در آنجا به خشکی وصل می‌شود، صخرۀ بزرگی به اسم جبل مهدی از درون دریا راست بالا می‌آید، و قله دوشاخه و دو برآمدگی پیدا می‌کند که به همین جهت طراحان نقشه‌های قدیم، آنرا دوگوش الاغ خوانده‌اند. صخره‌ای در مجاورت آنجاست که بواسطه شکل عجیب طبیعی آن، به تخته سنگ کلیسا شهرت یافته است.

تاریخ - از زبان اشغال پرتغالی‌ها یادیگران، آثاری در گوادر دیده می‌شود مانند آب انبار خراب بزرگی که درینه کوه مشرف بر شهر واقع است و استحکاماتی کهنه که آن نیز بر همین ارتفاعات است. این محل در تاریخ انگلیس بی نام

واثر نیست، چون در همین جا بود که به سال ۱۶۱۶ سبر، رابرт شرلی که به عنوان سفیر شهریار ایران از کشورهای مسیحی در کشتی خوش نام «هیأت اعزامی» باز می‌گشت و می‌خواست از راه خشکی به اصفهان عزیمت کند، چیزی نمانده بود که خود او و همه ناویانها بوسیله نفرات حاکم گوادر که نسبت به دولت ایران یاغی شده بودند کشته شوند.

این بندر و حوالی آن فعلاً والی یا نایبی از جانب سلطان مسقط دارد و از قرار معلوم تسلط او بر آنجا در اوایل قرن گذشته اتفاق افتاد، به این ترتیب که نصیر خان حاکم کلات آنجا و چاه بهار را به سید سلطان بن احمد حکمران عمان واگذار کرد، وی همان کسی است که بعد از تلاش یهوده جهت خلع ید برادر خود سید سعید از مسقط به کرانه بلوچستان کوچ کرد. از آن موقع این ناحیه حاکمی از جانب سلطان داشته است تا در سال ۱۸۷۱ عبدالعزیز برادر جوان تر سلطان سابق که همواره با وی در کشمکش بود در یکی از دفعات متعددی که به سیر و سفر رفته بود، در گوادر مستقر شد و چاه بهار را که در دست سرکرده‌های محلی بود تصرف نمود. ایرانیان که با تسخیر چاه بهار دلیری یافته بودند، عبدالعزیز را که برادرش نیز او را از گوادر بر انداخته بود، اخراج کردند. این بندر از آن پس در تصرف سلطان مانده است، وی از ناحیه محدود گوادر سالانه در حدود ۲۰۰۰ لیره عواید دارد.

ظارت - تا اینجا من بررسی ام را درباره کرانه‌های شمالی خلیج فارس تمام و آشکار نموده‌ام که در حال حاضر دولت ایران در سواحل و جزایر آن بیش از هر موقع دیگر در سیصد سال اخیر اعمال قدرت واقعی می‌کند، ولی این کار با ناخشنودی اهالی بومی توأم و آن هم ناشی از تباہی دستگاه اداری و حکومت ناهمجارت و تحمل زور و فشار است. به هر حال احتمال نمی‌رود این نفوذ و اقتدار در آینده مورد اعتراض قاطع واقع شود، زیرا که همدستی و اتحادی میان افراد طوایف زیر دست نیست و ایشان قدرت آنرا ندارند که در مقابل نیروی نظامی ایران مقاومتی بنمایند.

اهمالی مشرق زمین نیز بر اثر تجربه طولانی دریافت‌های داشت که چگونه از وضع و حال قدیم به راه و رسم جدید تغییر مسیر بدنه و اعتقاد و ایمان آنها مایه ایجاب و قبول این نظریه است که مشیت پروردگار به صورتهای گوناگون جلوه گر می‌شود. از این رو شانه‌ای حرکت می‌دهند و به آنچه پیش آمده است تسلیم می‌شوند و فقط در موارد شاق و طاقت فرساست که من به شورش بر می‌دارند.

با آنکه بیشتر درباره سواحل جنوبی خلیج فارس نظارت و نفوذ انگلستان جهت تأمین صلح و آرامش منطقه خلیج ابراز می‌شود، باز غالباً اختلافاتی پیش می‌آید که یکی از طرفین به مساعی دوستانه نماینده انگلستان در بوشهر توسل می‌جوید از این رو نماینده مزبور قادر به اعمال نفوذی است که هم مایه سرافرازی ملتی است که او از جانب آنهاست و هم کارش را درباره دولتی که در نزد آن مقام و مأموریت دارد نیک سودمند می‌سازد.

تاریخ عمان - هنگام عبور به ساحل غربی سقط و اشاره‌ای به سیاست داخلی و جداول های خانوادگی حکمران فعلی عمان که تعریف وضع و حال گواuder ناگزیر پیش آورده بود، مقتضی است که در مقدمه این باب راجع به سواحل مزبور و پایتخت آن شرحی اجمالی نیز درباره تاریخ اخیر این سلطان نشین که هنوز مستقل مانده است ذکر شود.

پرتغالی‌ها در اقدامات تجاری خود در خاور و منطقه خلیج فارس، توجه خود را تنها به کرانه‌های شمالی خلیج فارس محدود نموده بودند. یک دسته نیروی دریائی به فرماندهی آلبوکرک بی بالک در سال ۱۵۰۶، مقابل سواحل عمان فرود آمدند. وی که به هر بندری می‌رسید پهباران می‌کرد، و خواستار تسلیم عاجل می‌گردید، در بندرگاه سقط که در داخل خلیج نسبتاً مسدودی تقریباً در ۳۰۰ میلی رأس مسنند و ۱۵۰ میلی کرانه‌های ایران واقع شده بود ۱ لنگر انداخت.

۱- پیش از ورود پرتغالی‌ها عمان مدتی در حدود ۹۰۰ سال حکمرانان مستقل داشت که امام نام داشتند و بنا بر انتخاب عمومی به آن مقام می‌رسیدند، بدون اینکه نسب خانوادگی در کار باشد. این ترتیب تا پیدایش ناصرین مرشد دوام یافت (۱۶۱۸ - ۱۶۴۴ میلادی) و پس از او این مقام موروثی شد.

سکنه مسقط که خود را اتباع پادشاه هرمز وانمود کرده بودند، ابتدا راه ملايمت پيش گرفتند، ولی چون خيال می کردند که شاید استعداد نفرات دریاسالار بهيب به اندازه هيبة توپهای او نیست و اينها نیز به هیچ وجه از نوع ممتاز نبود، در صدد مقاومت تاسنجيدهای برآمدند. البوکرك که سخت سنگدل بود افراد خود را پیاده کرد و استحکامات ناچیز را تصرف و به منظور بجهازات نافرسانی ایشان شهر را دچار حریق ساخت. از آن زمان پرتغالی‌ها تا سال ۱۶۵ با وجود بعض معارضین باز مسقط را درست داشتند، در همین سال اعراب با تجدید قوا مزاحمان بیگانه را که ابهت سابق را روی هم رفته از دست داده بودند بیرون و به سواحل خلیج فارس دست اندازی کردند و سراسر آنرا تابع نفوذ خود ساخته در سمت جنوب حدود تسلط خود را تا زنگبار توسعه دادند، و موجب واهمه پادشاه ایران شدند و او به کمپانی هند شرقی پیشنهاد کرد که با احراز امتیازاتی نظیر مورد بندر عباس دریاره مسقط نیر همکاری و آن پناهگاه دزدان دریائی را تصرف کنند.

کمپانی که در این موقع نه کشتی فرآهم داشت و نه سرباز، جواب کافی نداد. در این گیر و دار عربها سخت نیرومند شده بودند، ولی در نیمه دوم قرن هجدهم در مقابل عزم و اراده توانای نادرشاه، موقتاً سر تسلیم فرود آورند. ولی باخاتمه پادشاهی وی باز ایشان فرصت را غنیمت شمردند و مشخصی به نام احمد بن سعید که اصل و تبار حقیرداشت و کارش شتربانی بود هموطنان خود را به قیام تحریک نمود و با ابراز دلیری بسیار به مقام والی یا حاکم صحار که شهری ساحلی در ۱۰۰ میلی شمال غربی پایتخت بود رسید و ایرانیان را از مسقط بیرون و خود را امام اعلام کرد و با قدردانی اهل و تبار خویش در سال ۱۷۴۱ سلسه محلی بو سعید را تأسیس کرد که از آن پس در عمان حکومت داشته‌اند.

۱ - در سال ۱۵۴۶ عثمانی‌ها مسقط را بپیاران کردند. در ۱۵۵۲ یک دسته نیرومند دریائی ترک به فرماندهی پیر پاشا در خلیج لنگر انداخت و بعد از محاصره طولانی، شهر را تسخیر نمود. در ۱۵۸۰ مسقط بوسیله گروهی از اعراب که از یمن آمده بودند و میر علی بیگ نام فرمانده آنها بود به تصرف درآمد، ولی بعد از هریک از این سوانح پرتغالی‌ها یا در آنجا مستقر ماندند و یا آنکه باز آمدند.

خاندان حکمران - وی بعد از چهل سال سلطنت در ۱۷۸۳ درگذشت. فرزند دویش سید سعید بن احمد جانشین پدر شد و چون شخص بی لیاقتی بود، برادر جوان ترش بزودی شورشی راه انداخت و برادر را از سنده حکومت سرنگون ساخت. سلطان مخلوع ناگزیر به انزوا پرداخت و هر چند اختیاراتی نداشت، باز عنوان روحانی امام را حفظ کرد که پس از او به دیگر سلاطین مسقط رسید. امیر شورشی کامیاب سید سلطان بن احمد تا سال ۱۸۰۴ که در نبردی به قتل رسید بر مسقط و زنگبار (که به سال ۱۷۸۴ فتح کرده بود) حکومت نمود. طبع و سروشت سیزه جو و توسعه طلب او هم قلمرو وی و هم دولت انگلیس را که با آن روابط سیاسی و تجارتی ایجاد کرده بود دچار رحمت گردانید، ولی وفاداری او نسبت به انگلیسی‌ها پیوسته استوار ماند.

وی در سال ۱۷۹۸ با کمپانی هند شرقی عهد نامه‌ای امضا کرد که هدف اصلی آن طرد نفوذ و دخالت عمال فرانسه از عمان بود که ناپلئون خیال داشت آنجا را پایگاه دریائی برای حمله به هندوستان قرار دهد.^۱

دو سال بعد سرگرد و سپس سر. جان ملکم درسفر اول معروف خود از جانب لرد ولزلی به ایران بین راه در مسقط توقف و عهد نامه جدید با سلطان امضا کرد که بر طبق یکی از مواد آن نماینده کمپانی در مسقط مستقر شد تا از حرکات فتنه انگلیز بد خواهان جلوگیری کند و پیوستگی و اتحاد بین طرفین تا وقتی که گردنش خورشید و قمر دوام دارد برقرار بماند. ماده نهائی این عهد نامه شاید به مذاق افراد متجلد قرین حواشی و با طمطراق می‌نمود، و شاید هم حاکمی از ذوق و علاقه اختر شناس حضرت سلطان بود که در هر حال با آب و تاب تمام دوستی و اتحاد طرفین از آن پس بی اقطع استوار مانده و به موجب آن نماینده سیاسی انگلستان همواره نفوذ قاطعی در دربار سلطان مسقط اعمال نموده است.

۱ - نفوذ فرانسه چند صباخی در سال ۱۸۰۷ تجدید گردید. در همان زمان که سلطان با شنیدن اخبار پیروزی ناپلئون در اروپا، به جزیره موریس نماینده‌ای فرستاد و در آنجا با ژنرال کالان در ژوئن ۱۸۰۷ قراردادی امضا کرد، اما با تسليم شدن جزایر بوربن و موریس، دوره کوتاه فرانسه- پرستی سرآمد و بار دیگر نفوذ بریتانیا در آنجا نیک استوار شد.

«بیده» بعید (۱۸۰۴ - ۱۸۵۴) - جانشین سید سلطان، فرزند ثانیش سید سعید بود که مانند پدر خود پیش از او برادر بزرگتر خود سید سلیمان را از سلطنت برانداخت و به مدت طولانی پنجاه سال سلطنت کرد. فرمانروائی او با نزاع و جدال دائمی با اعراب و هایپی که در داخله عربستان بودند و از ابتدای قرن حاضر نفوذ خود را رفته در تمام سواحل جنوبی خلیج فارس توسعه دادند، و همراهی طوایفی را که بکار راهزنی دریائی می‌پرداختند جلب نموده مایه تهدیدی نسبت به قلمرو عمان شدند توان گردید، و سلطان چند بار با دخالت دوستانه دولت انگلیس از صدمه و هایپیها رهانی یافت و بواسطه همین دخالت، سلطان هر ساله خراجی به امیر و هایپی‌ها می‌پرداخت.

وی بانیروهای انگلیسی به منظور ممانعت از دزدی دریائی و تجارت برد که تبلیغات و هایپی رونق بسیار داده بود، همکاری نمود و در سالهای ۱۸۲۲ و ۱۸۴۰ و ۱۸۴۵ با کمپانی هند شرقی برای جلوگیری از کار برد فروشی و تصرف کشتی‌های آنها و پیشگیری از حمل و نقل برد، بین سواحل افریقا و آسیا عهدنامه امضا کرد. در اوآخر زندگانی او وضع مسقط ساخت آشته شد، زیرا که سلطان مدتی طولانی در زنجبار رحل اقامست افکند و در سال ۱۸۴۰ آنجا را کرسی حکومت خویش ساخت.

آقای استاکلر در سال ۱۸۳۱ با سلطان مصاحبه‌ای در مسقط انجام داد و اورا مردملايم طبع، دارای تقریباً چهل سال عمر و اهل دلاوری و تجارت و حاکمی عادل و خانواده دوست بلندنظر^۱ معرفی نمود که در کار و تصمیمات خود واجده‌حس خیرخواهی و پاداش و طالب اصلاح امور و نسبت به مذهب اقوام دیگر بردبار بود و کشتی‌های فراوان داشت.

بنا بر قول فریزر در سال ۱۸۲۱ علاوه بر حقیق‌های يومی وی دارای پنج کشتی ممتاز و از آن‌جمله «شاه علم» ناوی با پنجاه توپ و «کارولین» با چهل توپ ۱ - معلوم نیست آقای استاکلر مظورش این موضوع است که او ۳۴ فرزند داشت و برای هر پسر ۶۰ر.۰۰۰ کوروٹ (سکه) و هر دختر ۲۹ر.۰۰۰ کوروون (سکه) باقی گذاشت، یا مظور دیگری دارد.

بود. به گفته استاکلر ده سال بعد دارای دوازده ناو بزرگ از جمله کشتی با هفتاد و پنج توپ و کشتی دیگری با چهل توپ شد که همه ساخت انگلستان بود. او هر ساله ۸۰۰۰ لیره در آمد داشت که یک چهارم آن از تجارت برده فروشی بدست می آمد، تا زمانی که بر طبق قراردادی با دولت انگلیس از آن کار دست کشیده.

مسقط و زنگبار - سید سعید وصیت کرده بود که قلمرو او به دو بخش مسقط و زنگبار تقسیم و اولی بفرزند ارشد و دومی به پسر چهارم او واگذار شود. ولی غیر ممکن بودن حکومت بر دو سر زمین بدون عهد و قرار صحیح، در نظر لرد کنینگ^۱ که بعد از وفات سلطان پیر در سال ۱۸۵۶ اختلاف اجتناب نا پذیر دو وارث جهت حکومت با وارجاع شده بود، این عمل مغرون بصلاح و تدبیر بود که دو حوزه شمالی و جنوبی قلمرو سلطان را بکلی از یکدیگر جدا کند.

رأی حکومت او که بسال ۱۸۶۱ انتشار یافت، ترتیبی را که سلطان متوفی مقرر داشته بود که مسقط مال برادر ارشد و زنگبار نصیب فرزند چهارمی باشد، تأیید نمود. این برادر بواسطه ثروت کلان زنگبار تعهد کرد که هر ساله ۴۰۰۰ کوروون بسلطان مسقط پرداخت کند. سید ثوینی در مسقط تا سال ۱۸۶۶ حکومت داشت و در این سال در صحار به قتل رسید. در این کار فرزندش سید سلیم سخت مظنون بود^۲. حکومت انگلیس نیز روابط خود را با او چندی متوقف نمود، اندکی بعد مقام او را رسماً شناختند. اما دو سال حکمرانی وی بواسطه اقدامات چند تن از مدعيان قرین تلاطم و آشتفتگی شد. پس سلیم گرفتار گشت و ترک وطن و دیار کرد و چندی بعد په مرض آبله در کراچی درگذشت.

بعد از دوره بی ثباتی که یکی از مدعيان همان خاندان، سلطان شد، سید ترکی برادر جوان تر سید ثوینی و یکی از بیست و چهار پسر سید سعید از هندوستان که در آنجا بحال تبعید بود، بازگشت و در سال ۱۸۷۱ در مسقط مستقر شد و تا

۱- Canning - ۲- در این چنایت ده تن تباوی و دخالت داشتند که نفر ایشان با مرگ بسیار سختی از بین رفند و جای تردید نیست که با گلوله سید سلیم پدرش به قتل رسید.

سال ۱۸۸۸، سلطنت آشفته بی اثری داشت. برادر دیگر سید عبدالعزیز همواره در حال سرکشی بود و یک بارهم چیزی نمانده بود که بر حکومت مسقط دست یابد، ولی چون بازهم زیربار حکومت او نرفتند ناچار بداخله مملکت پناهنه شد و تامرگ سلطان ترکی زمزمه شورش ازانجا بگوش میرسید، وبعد از جانشینی پرسن باز فتنه و آشوب تشديد یافت. سید ترکی هرچند که قوی و کار آمد نبود، ولی حکمرانی ملايم و با مدارا بشمار ميرفت و ميدانست که چگونه از عهده اداره کردن طوايف عرب زير دست خود برآيد و بيوسته هم نسبت به انگلستان وفاداري داشت و بسال ۱۸۸۶ از آن دولت نشان درياافت نمود و در مقام وسلطنت خود که شايستگي آنرا داشت با وعده همراهی بر ضد تجاوزات مغرضانه مورد حمايت واقع گردید. در سال ۱۸۷۳ سر. برتل فررا با او معااهده‌ای امضای کرد که منظور تقویت و تأیید قراردادهای پیشین راجع به جلوگیری از تجارت برده ویستن تمام بازارهای برده- فروشی در قلمرو او، و آزاد کردن همه یرده‌گان حوزه حکومت وی بود. ضمناً برادرش در زنجبار از آشتگی‌های عمان استفاده و از فرستادن کمک مالي سالانه خودداری نمود.

دولت انگلیس در ازای منسوخ شدن تجارت برده بین سواحل افريقا و جزيره زنجبار، پرداخت کمک مالي مزبور را بر عهده گرفت، و تاکنون هم هر ماه بسلطان ۷۲ روبيه يا کمي بيش از ۶۰ ليره در سال سی پردازد. وقتی که سید ترکی در سال ۱۸۸۸ درگذشت، پسر دوم او سید فيصل بن ترکی با آنکه فرزند یک کنیز افريقيائی و مانند نوبيان سیاه بود، بدون معارض بر تخت نشست. در میان عشاير عرب رسم ارشديت و يا مزيت خاصی برای همین ترين فرزند جاري نیست و در جرگه خانواده حکمران حق با قوي است. فرد نيروند زمام امور را بدست می گيرد و فرمانروائي می کند، اما جاي نهايت تردید است که سید فيصل قادر به حفظ مقام خود باشد. در موقع مسافرتم هنوز دولت انگلیس او را ب رسميت نشناخته بود. در اکتبر ۱۸۸۸ وی بر عليه ابراهيم بن قيس که از مدعیان قدیم و هنوز

در تکاپو بود لشکر کشی بی حاصلی نمود ، درحالی که عمومی وی عبدالعزیز کهنه . کار نیز بعد از آرامشی طولانی در داخله در سال ۱۸۸۹ ناگهان به حرکت افتاد . وقتی که من در مسقط بودم هنوز سربلوشت شورش او روشن نشده بود ، اما بعداً مدعی ناچار ، ترک دیار کرد . مید فیصل از دو مزیت بهره مند است : هم جوانی دارد و هم بر تخت سلطنت استوار است ، وی حالا (۱۸۹۲) فقط ۲۸ ساله است و اگر خود را شایسته حمایت دولت بریتانیا نشان دهد ، شاید خصایص ممتازی را که بعضی از اسلاف او ابراز داشته بودند آشکار سازد . اقتدار و هایها در نواحی داخلی خطری است که پیوسته عمان را تهدید می کند ، ولی بعید نیست که از این پس موجبات و ملاحظات دیگری توجه امیرنجد را به سایر جهات معطوف سازد .

شهر مسقط - مسقط پایتحت عمان شاید زیباترین نقطه جهان باشد . از فاصله دور ، رشته های انبوه تخته سنگ بالبهای مضرس و بشکل پر تگاه ویریدگی های تیره گون از دریا پر آمده است ، در قسمت داخلی نیز سلسله های متعدد که قله های تیز دارد پشت سر هم قرار گرفته است و شکاف های مهیبی بین آنهاست ، بحدی که انسان می پندارد که این قطعه زمین را از دیگر گداخته در آغاز خلت پرداخته اند و هنوز اثر و نشانی حوارت و سیاهی آتش مخوف آن باقی است . در این حصار بحری که از صخره ها پدید آمده است ناگاه شکافی باز و درجهت خلیج محدودی دراز می شود که از سه طرف با استحکامات طبیعی مزبور مسدود گردیده است .

در انتهای خلیج که تقریباً یک میل عمق و نیم میل پهنا دارد ، در سطح باریک و محدود ، زمین همواری که طبیعت بین کوه و دریا فاصله انداخته است پایتحت مسقط بنا شده است ، که با خانه های سفید در زینه تیره گون ، مانند بال مرغ دریائی در برابر آسمانی خشمگین همی درخشید . شهر و خلیج رو بشمال واقع شده اند و در طرف غربی ، صخره ها بشکل پر تگاه تادریا کشیده شده است و کوره راهی هم در دامنه های آن نمی توان یافت . در مقابل دیواره شرقی خلیج که متساویاً پر شیب و بلند است ، جزیره ای واقع است که الجزیره می نامند و هنگام

لنگر انداختن کشتی در کنار شهر با شکافی به عرض ۱۰۰ یارد یا بیشتر از خشکی جدا می‌شود.

در نظر مسافر انگلیسی این صخره‌های عظیم که روی آنها اثری از خاک و گیاه نیست^۱ از این جهت بخصوص جالب توجه است که بر هریک از صخره‌ها نام ناوهای انگلیسی که در دو ره‌های مختلف از این ایستگاه بعمر گذشته‌اند، باحروف درشت سفید نقش گردیده است، و همچنین نام کشتی‌های دیگر و نیز یک کشتی امریکائی که از حضور خود در مسقط یادگاری باقی گذاشته است. اما این آرایشگری بمتاسبت علاوه و ذوق هنری ناویانها نبوده است، بلکه ناشی از استعداد خوش مشربی آنهاست، زیرا که در مقام استفسار شنیده‌ام که ناویانها اجازه ورود به شهر را نداشته‌اند، که مبادا از فرط خوشی و سرمستی رفتار ناهمجاري بگذرد، از این رو در تنها محلی که می‌توانسته‌اند وقت صرف کنند، پیرامون صخره بوده است که ناچار سرگرمی دیگری جز پرداختن به کار نقش و نگار نداشته‌اند.

برج و بناها - از جناح داخلی که سه میل پهنا دارد، برج و باروهای پرتغالی که در پرتگاه میان دو قله بنای گردیده، از دو سمت بر شهر مسلط است. این برج و باروها تنها یادگار دوران تسلط پرتغالی‌ها در یک قرن و نیم پیش در مسقط نیست، بلکه بنای ویرانه دیگری هم که حالا اصطببل سلطان است از بقایای کلیساي قدیمی کاتولیک در آنجاست.

وضع قلعه‌ها و شهر شباهت تام با وضع و حالت توأم کورفو (جزیره^۲) وعدن دارد، یعنی خصایص دلپذیر اولی و ویرانگی دویی را مجسم می‌سازد، من بر برج شرقی بالا رفته‌ام. موضع‌های دفاعی را فرمانده جوانی نشانم داد، واوافسر خوش قیافه ریشوی بلوچی بود و نفرات آنچه شامل دسته محدودی از جنگاوران عرب با چهره‌های جالب و لباس ژنده بودند، و آتش باری با چند توپ کهنه داشتند که بعضی از آنها بر زمین افتاده بود، و چند تا نیز روی عراوه‌های نیم شکسته در

۱ - او کراوی Eloy Aucher نبات شناس گفت^۳ است که در صورت مقایسه با تپه‌های مسقط، کوه سینا به ستانی بشمار می‌رود.

هوا ، و لوله چند توپ هم در حفره دیوار در وضع نشانه گیری ساحل و صخره های مقابله بود. اما بیشتر توپها بر زمین افتاده و یکی دو تا هم در لب دریا ، دوست پا پائین تر در کام امواج مانده بود . بر لوله یکی از توپهای آهنی نام هلند ، شاهد بارزی از روزگار اقتدار دیرین بود و بر توپی برنزی هم علامت پادشاهی پرتفال همی درخشید .

دورنما - از بالای دو قلعه مزبور، شهر دورنمای شگفت انگیزی دارد . این شهر که در فضای محدود بین کوهستان و لنگرگاه واقع گردیده، در جبهه دریا بوسیله دژها و از جانب خشکی با صخره ها که نیم میل طول آن، و دارای برج های مستحکم و خندقی هم درعقب آن است ، دفاع می شود . بر هر قله ویریدگی کوههای داخلی قلعه های کوچک یا برجهای پاسبانی هست و صورت پاسداران که بر لبه های صخره با پایگاه خود رفت و آمد می کردند، در نیمرخ جالب توجه و مثل این می نمود که شعایل آنها را با مرکب سیاه بر آسمان نقش کرده باشند . دیواره های شهر و قلعه ها را نیز با نهایت آسانی می توان از ناوی که در دریاست بمباران و یا بوسیله توپهایی که در ارتفاعات بلند تر داخلی یا حوالی ساحل تعییه کرده باشند تارو سار کرد . ولی برای منظور دفاعی جنگ و نزاع بومی که شرحش را بیان می کنم وسایل دفاعی مسلط نیک تأمین است .

در مساحت محدودی که ذکر شد جمعیتی شاید بالغ بی . . . نفر اقامت دارند، ولی در بیرون دیواره ها مقدار زیادی کلبه نیی هست که مسکن مهاجران پلوچ است و این نقاط در هر یک از اوقات که کمترین احتمال حمله و هجوم دریان باشد، سریعاً خالی می شود . از اینجا بقسمت داخلی، جاده ای تا حدود نیم میل و آنجا محلی است که آب آشامیدنی شهر را تأمین می کند، همچنین با غل های قشنگ و گیاه که بسلطان تعلق دارد . جلوتر از آنجا جاده به تنها گردنه قابل عبور که سخت پر شیب و دشوار است مربوط و بقسمت داخلی منتهی می شود .

در کنار شهر دو قایق بخاری متعلق بسلطان در ساحل مهار شده است

یکی بنام «سلطانی» که باندازه کشتی بزرگ بخاری است و دیگری بقدر قایق موتوری است. این دو دستگاه را برادر جوان‌تر سلطان یعنی سلطان زنگبار به پدرشان تقدیم کرده بود و با آنکه فقط بوسیلهٔ توبهای حقیری مجهز است بازجهت ابراز ابهت سلطانی در سواحل و یا جمع آوری نفرات از بنادر جنوبی‌تر برای دفاع پایتخت بسیار سودمند است. اما سید معید بجای این مقدار محدود دسته بحری نیرومندی فراهم داشت. در تورفتگی کوچک پائین صخرهٔ غربی انبار سوخت رسد بحری انگلستان، در آبهای اوقيانوس هند واقع شده است که طرفیت ۱۷۰۰ تن زغال دارد. بلافضله در جبههٔ دریا که امواج هم بر دیوارهای آن اصابت می‌کند و در میان خانه‌های جناح خارجی ساختمانی نسبتاً عمدّه و ساده است که بزرگ‌تر از همه بناهای آن حوالی است و پرچم سرخ که بر فراز آن در اهتزاز است حاکم است که اقامتگاه والاحضرت است.

در انتهای شرقی جبههٔ دریا در محل بنای کنسولخانهٔ سابق اقامتگاهی برای نمایندهٔ سیاسی انگلستان می‌ساخته‌اند که اینک تمام شده است و زیباترین عمارت شهر می‌باشد و در کنار شکاف تخته سنگی واقع و در معرض وزش نسیم خنک اوقيانوس است، و از این رو زندگانی در گرمای طاقت فرسای ماهاهای تابستان را آسان‌تر می‌سازد چون در اثر انعکاس حرارت از تخته سنگ‌ها در واقع هوا بکلی سوزان و خود صخره‌ها نیز مثل دیوارهٔ اجاق می‌شود.

اقليم - براستی که هوای سقط در تابستان وحشتناک است و ذوق و خیال اکثر نویسنده‌گان را بر انگیخته است. جان استریوس هلنی که بسال ۱۶۷۲ در آنجابوده نوشته است: «گرما بحدی سوزان و شدید بود که همهٔ یگانگان می‌پنداشتند در کوره آتش و یا خم عرق کشی افتاده بودند»، ولی شرح او در برابر توصیف با آب و تاب عبدالرزاق گرانمایه که قبل از نامش بیان آمد، و در سال ۱۴۴۲ نوشته است رنگ و رونقی ندارد:

« حدت گرما بحدی است که مغز استخوان انسان را می‌سوزاند و شمشیر در غلاف مثل موم ذوب می‌شود، و جواهرات بر دستهٔ خنجر بصورت زغال در می‌آید.

کارشکار در صحراء آسان می‌شود و بیابانها از غزالهای برشته انباشته است « شاهد با ارزش عملی دیگر این مطلب است که میزان الحرارة معمولی، در گرمای بین ماههای زوئن و اوت (خرداد و مرداد) منجر می‌شود ، و هوا سنج بسیار قوی، درجه حرارت را در آفتاب تا ۱۸۹ درجه فارنهایت نشان داده است. میزان بارندگی فقط سه اینچ و نیم در سال است ، و همه مقدار باران نیز در ظرف دو سه هفته می‌باشد.

شهر و اهالی - شهر مسقط از لحاظ وسعت یا موجبات دیگر هیچ اهمیتی ندارد. خانه سلطان را نمیتوان کاخ نامید. در درون دروازه آن شیر زیبائی در قفس بیک طرف و در طرف دیگر زن سخت بدینختی در قفس مشابه دریند بود، و بی گفته اند مرتكب جنایت قتل شده بوده. پس استفسار کردم که آیا آن مجازات عنیف پیش-درآمد مرگ آن گناهکار ضعیف است، ولی با خوشوقتی پاسخ شنیدم که در عمان آدم کشی بهیچ وجه مستوجب مکافات خونریزی نیست.

بازارهای مسقط کوچک و باریک است و راه رفت و آمد بسیار محدود و بیشتر دکانها در دست افراد هندو است و بوسی‌ها سخت سرگرم کار حلواپزی بودند و آن بسیار باب طبع و علاقه اعراب است. هر مردی خنجری با تیغه خمیده و مخلاف مزین و سیم پوش بر کمر دارد، بعلاوه تفتگ ساقمه‌ای بلندی دارند که نقره کاری است و با پوست آهو قنداق آنرا می‌پیچند. زنها بعلاوه بر حجاب عادی برای پوشاندن چهره خود نوعی پرده اضافی شامل دو قطعه گلدوزی دارند با شکافی در جلوچشمان و پند سفتی که در نوك بینی دو رشته را بهم مربوط می‌سازد. مرد و زن هردو فوق العاده سیاه‌اند و عربها در آنجا هیأت افریقائی یافته‌اند. بعضی از افراد هردو جنس دارای شمایل کامل افریقائی شده‌اند، و راجع باهالی مسقط بود که یکی از ناویانها که دستور داشت آداب و عادات عجیب مردم نقاط مختلف را یادداشت کند این گفته معروف را نوشت : « آداب هیچ ندارند و عاداتشان سخت حیوانی است ».

نماینده‌گیهای خارجی - بعلاوه بر انگلستان، امریکا تنها دولتی است که

در مسقط نمایندهٔ کنسولی دارد، و بازرگانی انگلیسی حائز این مقام است و از قرار معلوم کار دیگری جز نظارت بر حمل بارهای خرما در فصل برداشت این محصول ندارند. نمایندهٔ بریتانیا غیر از سمت سیاسی مشاور سلطان راجع باتباع هندی انگلستان است که هزاران نفر از ایشان به پیشهٔ کسب و تجارت در شهر و حوالی آن مشغول‌اند و تقریباً تمام امور صادراتی و وارداتی را در انحصار خود دارند و از اینروکار زیاد دارد. از وضع و رفتار این افراد و به همان اندازه نیز خود اعراب، که عموماً سلام می‌دادند و یا با ظهار سلام می‌پرداختند، چنین استباط نموده‌ام که سیاست بریتانیا در مسقط نیک استوار است، و رژیم مطلوبی محسوب می‌شود. براستی عمان را می‌توان تابع انگلستان بشمارآورد. ما به سلطان آنجا کمک مالی و سیاست او را تعیین می‌کنیم و نباید هیچ گونه دخالت خارجی را در آنجا تحمل نمائیم. من شکی ندارم که زمانی فرا خواهد رسید که این کشورهای جزء بومی در جلو پیشرفت تمدنی دوستانه سرتسلیم فرود خواهند آورد، و مالکیت ما باز و محزز و پرچم بریتانیا بر فراز برج و بناهای سقط در اهتزاز خواهد بود.

تجاوت - دادوستد عمدۀ محلی و در واقع یگانه مرجع سجاور آن شهر و بندر مطرح است که در نه میلی غربی آنجا دریک تو رفتگی مشابه ساحلی واقع است. این محل از مسقط وسیع‌تر و دارای جمعیت بیشتری است و خواربار مسقط از داخله بین بندر حمل، و از آنجا در قایق‌ها به پایتخت نقل می‌شود، اقلام عمدۀ تجارت خارجی سقط خرما، خشکبار، ماهی، لیمو است و علی‌رغم ترکیب یأس آور ساحلی، در باغ و بوستان‌های داخلی سیوه‌های مرغوب بدست می‌آید. انگور، انبه، هلو، بارهنگ، انجیر، انار، خربوزه، سرکبات، بادام و همچنین خرما و لیموهای شیرین و ترش از محصولات آن سر زمین است، و سبزی و گل هم فراوان کاشته می‌شود.

آبهای عمان از جهت پرورش ماهی معروف است و گاهی آبهای ساحلی پر از ماهی است و بدون رحمت مقادیر کثیر صید می‌شود و خوراک انسان و گله

و رمه است. واردات عمده آن پرنج بنگالی، شکر، قهوه و پارچه‌های نخی (از منجستر و بمبی) نخ و رسمنان، نفت، تریاک، سروارید، گندم و نمک است. جمع قیمت صادرات در سال ۹ - ۱۸۸۸ معادل ۲۱۰۰۰ لیره و واردات... ۲۸۰۰۰ لیره بود، ولی چون این آمار بدون رعایت اصول علمی تنظیم شده است و اقلام واحدی درستون واردات و صادرات گمرک خانه هر دو منظور گردیده، بنا براین نمودار صحیحی از مقدار تجارت نیست. گمرکخانه‌ها را تاجری بهاتیا (هندي) ببلغ ۱۱۰۰۰ ریال یا تقریباً ۱۷۰۰۰ لیره در اجاره دارد، که کم و بیش معادل با میزان مزبور و مبتنتی بر پنج درصد از بهای جنس است که از تمام کالاهای وارداتی و صادراتی گرفته می‌شود.

مدعی قدیم - بطوری که قبل اشاره نمودم میلاد فیصل مدتی در سال ۱۸۸۹ در انتظار اقدام خصم‌مانه از جانب عمومی خود عبدالعزیز بود. در اکتبر ۱۸۸۳ که بیست سال تمام از دورانه ضدیت و طغیان وی نسبت به سلطان گذشته بود و چنین می‌نmod که او هرگز از این سرگرمی خسته نمی‌شود، حمله‌ای نهائی به سقط کرد. پیروان او که به لباس تیره در آمده بودند تا شناخته نشده باشند، نیمه شب به دیوارهای شهر یورش بردند، ولی با ۲۰ نفر تلفات مقتول و مجروح به عقب نشینی ناچار شدند. از آن پس عبدالعزیز زندگانی بی‌نام و اثری در داخله عمان پیشه شاخته بود، اما بعد از وفات سید ترکی می‌گفتند که باز سر صدمه و آزار داشته است.

چند هفته قبل از مسافرتم بآنجا، وی بار دیگر به پیشوای پرداخت و دو هفته قبل از ورودم تا فاصله بیست میلی در داخله جلو آمد و می‌گفتند که خیال حمله بشهر را داشته است. سلطان فیصل احتیاطات شدید در مقابل این خطر عاجل نمود. وی از بدوي‌ها خواستار شد که نفرات خود را از بنادر و نقاط داخلی گردآوری و اعزام نمایند. شیوخ هم بمنظور رها کردن جنگاوران خود این تقاضا را با خشنودی اجابت کردند و افراد هم بامید دسترسی به غنایم و پاداش، بدون

آنکه حتی الامکان هیچ قصد و حالی به جنگ و جدال داشته باشند، از این فرمان استقبال نمودند. از این رو عده‌ای در حدود ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۱ نفر جلو دیوارهای سقط فرا آمدند و شایع بود که عبدالعزیز بحوالی شهر رسیده، هر چند که نفرات محدودی در اختیار داشت چون عشایر از پیروی او خودداری نموده بودند. یک تن شورشی دیگر که بسیار هم سهیب بود بنام ابراهیم بن قبس که اخیراً با سلطان درنزاع بوده از همکاری با مدعی قدیم امتناع ورزید. دسته‌های از اعراب را بمنظور اکتشاف عملیات دشمن بخارج شهر گسیل داشتند و کلبه‌های بیرون حصار را نیز مکنه فقیر آن حدود با شتاب تمام تخلیه کردند و با اثاث خود پداخی شهر پناه پرند.

شبانگاه هنگامی که فریاد برآمد که دشمن نزدیک شده است، جنب وجوشی در حدود کلبه‌های خالی مشهود افتاد و در یک لحظه غرش تیر و آتش از دیوارها و قلعه‌های کوهستانی پرخاست. حظی که مرد عرب از تیر اندازی حاصل می‌کند خاصه وقتی که این کار را در تاریکی شب انجام دهد در تظر او کم نظیر است. بنا بر این در دل شب از هرگوشه و کنار نفیر تیر و تفنگ برآمد و اثری هم از پیشروی دشمن نبود و پس از سه ربع ساعت تیر اندازی سرانجام یورش مهاجمان در هم شکست. با مداد روز بعد وقتی که میدان نبرد را برای نعش کشتنگان جستجو کردند، سکشوف شد که دشمن از اردوگاه خود که در چند میلی بود، هیچ جلو نیامده بود و نفرات جنگی که به کلبه‌های خالی هم بستگان خود رسیدند آنچه در آنجا باقی مانده بود غارت کردند.

تعداد تلفات این رزم قهرمانی سقط از قرار معلوم یک پیره زن و یک قلاuded سگ بوده است. بعد از این واقعه بود که هیچ تعجبی ننمود و وقتی که در گزارش قدیم باین ضرب المثل عرب بخوردم «جبان تر از اهل سقط احدی نیست» حقیقت کار از این قرار بود که هیچ یک از دو طرف در این جدال داخلی دل و حال جان بازی نداشت و هر دو فقط لاف میزدند که شاید کارگر افتاد. هر دو دسته به قوم واحدی متعلق بودند و بعضی از افراد یک عشیره در این جبهه

و بعضی دیگر در آن جبهه شرکت داشتند. عمود ریک صف ویرادرزاده در صفحه مقابل بود، وهمین وضع و حال نیز در باره همه نفرات طرفین صادق می‌نمود. تردیدی نیست که اگر شهر بی‌دفاع بود عبدالعزیز یامدعی دیگر آسان برآن دست می‌یافتد و فرمان خویش را روان‌سی کرد، ولی تا وقتی که سلطان مراقبت تمام دارد این احتمال محل است و بعید نبود که جنگ و جدال منجر با آن شده باشد که مدعی وجهی دریافت و سپس جلای وطن و دیار کند.

دلاوران عرب - مسقط جنگاوران دلیر فراوانی داشت که در زدو خورد فراسوш ناشدنی مزبور شرکت نمودند. این حضرات بازار و کوچه‌ها را پر کرده بودند و بیشترشان شمشیر دوسر نظیر شمشیر دودمه قدیمی و سپری گرد و کوچک برای مدافعته در دست چپ داشتند^۱. هر نفری تفنگ نسبتاً آبرومندی هم پرداش و قطار فشنگ در کمر داشت و عده‌ای دیگر با تفنگ دولول مجهز بودند و چون شغقولیات دیگری نداشتند، غالباً در حضور تماشاگرانی ستایشگر به رقص‌های جنگی می‌پرداختند، و با شمشیرهای بزرگ خود شکاف‌های مهیب تولید می‌کردند، و مثل آهو به هوا می‌پریدند، و ابزار کار لرزان خودرا در هوا می‌انداختند یا بر زمین جلو انگشت‌های پای خود میخ کوب می‌کردند و همه این نمایش‌ها توأم با آواز و صدای طبل بود که سیاه قوی هیکلی می‌نواخت. تیر اندازی تمام روز دوام داشت و چون تماشاگران اپراز شادمانی بسیار می‌کردند و خوش بودند شاید اتلاف آن همه انرژی و باروت قابل عفو می‌نمود. در موقع عزیمت از مسقط و سلطان سیاه چهره آن، و جنگاوران دلاورش، و طرز رزم و جدال داخلی آن از این اندیشه و خیال فارغ نبودم که «نیک عالی بود، ولی این که جنگ و ستیز نشد».

رأس سندم - در حین سفر بازگشت خود از مسقط بسوی شمال، بار دیگر به خلیج فارس وارد می‌شویم و کرانه طوفانی صخره‌های رأس سندم را سیر می‌کنیم. در انتهای پیش آمدگی دراز و ناهموار که تخته سنگ‌های سیاه از کناره آب

۱ - این سپرهایکه مانند چوب سفت و سخت بود و گویا از چوب‌های ساخته بودند؛ می‌گفتند از پرست اسب آبی بوده که از زنگبار می‌آورده‌اند.

راست بر آمده است ، و ارتفاعات صافی که تا ۶۷۵ پا بلند ، و با زمینهٔ تیره‌ای محدود است ، تخته سنگی کشیده از قاره جدا می‌شود و تنگهٔ تاریکی بین سنگهای سیاه تا ۸۰۰ پا بیچ و خم و امتداد می‌یابد. آنجا جزیرهٔ رأس مستند است که همان رأس مقدس مسلمانه سور (تاسس) است که می‌گویند اعراب آنرا ماماسلامه می‌نامند به یاد بانوی مقدسی که در آنجا مدفون شده است و نوشته‌اند که «صخره‌ای که بیش از همه پیش آمده است تخته سنگ نجات یا خوش یمن است که در زیر بال و پناه ارواح حامی دریا و هواست.

هنگامی که دریا نورد عرب دل به دریای بی‌کران می‌زند برای این صخره قربانی و در بازگشت هم محض سپاس هدایا تقدیم می‌کند. فرد هندو نیز بنام مقدسات آنجا گل و بادام بر امواج می‌پاشد و یا آنکه نمونهٔ کشتی خود را با بادبانهای رنگارنگ و کمی هم برنج برسم صدقه روانه می‌کند، و اگر این کشتی خرد و حقیر سالم بساحل برسد، علامت خیر و سلامت است و گرنه همه گونه خطر عاجل در پیش، و فقط عنایت خداوندی ضامن نجات کشتی خواهد بود^۱. اما تا آنجا که من توانسته‌ام تحقیق کنم، این خرافات که شرحش را در کتاب موریه باید خواند با مرور زمان از میان رفته است. در تو رفتگی‌های عمیق که بین صخره‌ها و خشکی انشعاب یافته و مانند شاخ گوزن نوک تیز دارد، آبها سخت به صخره‌ها اصابت می‌کند و صدای آن در غارهای مجاور انعکاس می‌یابد، در قله‌ها و حفره‌های این پیش آمدگی مرموز، افرادی از نژاد کهن، مأوا گزیده‌اند که در حین سیر و حرکت خویش سرانجام باین پناهگاه خارق العاده رسیده‌اند، که احدي را پانهاقدرت دسترسی نیست.

چند هزار تن از آنها که شی‌هیین^۲ نامیده می‌شوند، قیافه عرب، اما رنگ تیره تر دارند و بزبان عربی تکلم می‌کنند که خود اعراب نمی‌فهمند، ولی عربی است، و به صید ماہی و کنده بال ماہی کوسه که به چین برای خوراک سوپ

۱ - جغرانیای عمومی تألیف الیزه رکلو (دانشنمندانه‌انسی).

Shihiyins - ۶

صادر می شود می پردازند. ایشان در غارهای لب صخره ها که آنرا با پرچین خاردار مخصوص بسازند، تا مانع سقوط افراد خود به دریا شوند، زیست دارند و کود کان را به دهانه این مأوای بومی با پا می بندند.

دست اندازی انگلستان - در انتهای پانزده میلی رأس مسندم دماغه مزبور به تنگه باریکی موسوم به مقلوب تبدیل می شود و آن بیش از نیم میل عرض ندارد، و آن قسمت را به خشکی مربوط می سازد. در جانب شرقی این تنگه خلیج بسیار عالی واقع گردیده که اهل محل قبه غذیره می نامند و انگلیسی ها خلیج ملکم لقب داده اند. در جانب غربی، لنگرگاه طبیعی عالی تری است که بوضع بهتری با خشکی محدود گردیده و برای کشتی های بزرگ ایستگاه ممتازی بشمار می رود و این را خلیج الفنستون^۱ نامیده اند. توقف گاه خضاب را در مدخل این خلیج بسیار مساعد سابقاً بمنظور تأسیس پایگاه دریائی انگلستان در خلیج فارس پیشنهاد و تصرف کرده بودند. در این محل یک واحد نیروی بحری انگلستان را می توان آسان تمرکز داد. از قضا این ناحیه ممتاز برسبیل تعیادف بدست انگلیس ها افتاده بود و آن هنگامی بود که در سال ۱۸۶۴ برای نخستین بار کابل تلگراف از کراچی به خلیج فارس که نزدیکترین مسافت بین گوادر و رأس مسندم بشمار میرفته است امتداد یافت. کابل بعد از ورود به خلیج ملکم از تنگه مقلوب می گذشته و از سوی دیگر در خلیج الفنستون به دریا وارد می شده است. اما بواسطه زندگی هوای سوزان، و حوالی خشک و خالی آن و احتمال سوء ظن طوایف که همه این مطالب را سر. اف. گلداد سمید در کتاب جالب توجه خود «تلگراف و سفر» شرح داد، از کاری صرف نظر شده است که اصلاً نمی باشدی به آن پرداخته باشند.

در سال ۱۸۶۹ کابل ها را از طریق جاسک و هنگام منحرف ساختند. در مدخل خلیج فارس نزدیک رأس مسندم پنج جزیره کوچک سنگی واقع است که ناویانهای انگلیسی به آن نام سنگ زاویه (Quoins) داده اند. قدری جلوتر، در خود خلیج فارس تقریباً دره ۲ میلی مغرب جزیره قشم، دو جزیره وسیع هست که آنرا گور^۲

بزرگ و کوچک نامیده‌اند. در جزیره بزرگ تر بزرگتر کوهی فراوان است که افسران انگلیسی ساکن باشید و بوسیله سگ تازی تعقیب و شکار می‌کردند.

طوابیف دزدان بحری - هنگام سیر سواحل جنوی خلیج فارس، به چندین طایفه عرب بر می‌خوریم که افرادی بحری‌اند و کارشان بحر پیمائی است و در رشتہ طولانی ساحلی از رأس الخیمه در مشرق تا دماغه قطر در غرب سکونت دارند. این عشایر از روزگار قدیم بکار راهنمی دریائی و جنگ و نزاع پایان ناپذیر فیما بین اشتغال داشته‌اند. در اوخر قرن هیجدهم بواسطه نفوذ نهضت دینی و هایی بصورت نیروی مهیبی در آمدند که جهد و تلاش آن از مرکز عربستان تا کرانه‌های خلیج فارس توسعه یافت و طوابیف ساحلی را در لباس دزدی بحری به احراز نجات واقعی فرا خواند. بدیهی است که چنین شعایری پیروان بسیار یافت و در ظرف چند سال دریا را دسته‌های دزدان فرا گرفتند وایشان دهات را ویران می‌کردند و اهالی را همراه می‌بردند و می‌فروختند، و بنام عقیده و ایمان با کار غارت و یخما راه بهشت می‌سپردند. این طوابیف از آن پس گاهی به امیرنجد خراج می‌پرداختند و طی اقدامات تجاوز کارانه در واقع استقلالی هم کسب کردند.

این واقعی ایشان را تابع قدرت و نفوذ و هایی و همچنین دچار تصادم شدید با دولت انگلیس نمود، که از لحاظ مصالح تجاری و تأمین آرامش و حفظ سرمایه‌های کلانی که اتباع انگلستان در منطقه خلیج فارس داشته‌اند، ناگزیر شده است به تکالیف خویش رفتار و در جلوگیری از کار برده فروشی در آبهای اوقیانوس هند اقدام کند. پس از طی شدن مرحله تصادفات، و اختلافات دوره اعقاد عهود و قراردادها و سرانجام هم صلح دائمی فرا آمد، که بموجب آن اکنون امنیت بحری خلیج فارس تأمین می‌باشد، و اصحاب معاهدات باصطلاح دیپلماتیک امیران بیطرف عمان^۱ عنوان یافته‌اند. داستان این روابط را که هم از جهت جریان طوفانی آن و هم پایان خوش آیندش در خور توجه است می‌توان بنحو اجمالی بیان کرد.

اختلافات و عهود - بسال ۱۸۰۵ در اثر خارت شدن کشتی های انگلیسی بدست عشاير قاسمی (جواسمی) نیروی دریائی انگلستان برای مجازات ایشان اعزام و در سال ۱۸۰۶ قراردادی بین طرفین امضاشد ، ولی چون مواد آن درست بورد رعایت واقع نشده بود ، در سال ۱۸۰۹ اعزام نیروی تازه ضروری نمود که به تصرف چند بندر و کشتی منجر گردید . با وجود این ، کار دزدی بحری باحدت بسیار دوام یافت و حمل و نقل بردگان همواره بزرگترین مایه زندگانی برای دزدان دریائی اصلاح نا پذیر بود ، و معلوم شد که اقدامات شدید تری پاید معمول شود . در سال ۱۸۱۹ نیروی بحری سومی به فرماندهی سر. دبلیو. کر. گرانت مأمور شد که بساط کار راهزنان دریائی را بکلی تارو مار کند . پس رأس الخيمه بمباران و تسخیر شد و در سال ۱۸۲۰ اولین عهد نامه دستجمعی بین دولت انگلیس و شیوخ ساحل خلیج پامضا رسید و با آنکه در اثر این عهدنامه موانعی در راه ریودن افراد نهاده شد ، باز از کارت تجارت برده جلوگیری نمود . از این رو در سالهای ۱۷۳۸ و ۱۸۳۹ و ۱۸۴۷ و ۱۸۵۶ ناچار شدند که این عهود را با قراردادهای جدید تأیید کنند و به ناووهای انگلیسی حق بازرسی و بازداشت کشتی ها و ممانعت حمل برده از بنادر عرب داده شد ، اما این اسناد که بیشتر ناظر بر تحدید برده فروشی بود ، در جلوگیری از منازعات داخلی عشاير مزبور اثری نداشت ، و این طوایف چون از کار راهزنی دریائی محروم مانده بودند ، انرژی خود را در کشمکش های فیما بین صرف می کردند و تحت عنوان جداول های داخلی کار راهزنی نیز کما کان ادامه یافت .

در سال ۱۸۳۵ دولت انگلیس در صدد برآمد که شیوخ مبارز را وادار کند که صلح در منطقه دریا تأمین شود ، با این صورت که طوایف عرب از راهزنی و دزدی دریائی خودداری نمایند و در ازای آن دولت انگلیس هم در منازعات داخلی آنها دخالتی نکند . این عهد و قرار بقدرتی موفقیت آمیز بود که در سالهای بعد تا ۱۸۴۳ هر ساله تجدید و باز بمدت ده سال دیگر تمدید شد و چون اثرات مطلوب آن بارز بود در سال ۱۸۵۳ به یک عهد نامه صلح دائمی تبدیل و مقرر گردید که هرگونه جداول و تصادمی بین افراد تابع رؤسای عرب در دریا موقوف

شود و در صورتی که اختلاف و تصادمی بین آنها پیش آید ، طرف مصداوم از عمل متقابل ، خودداری و قضیه را به نماینده سیاسی انگلستان در خلیج فارس ارجاع و دولت انگلیس صلح و آراش خلیج را صیانت کند و همواره مراقب رعایت مواد قرار داد باشد.

این معاہده در حال حاضر مورد اجراست و مواد آن که بین نتایج نیکی است که تاکنون بدست آمده است حاکمی از وضع ممتاز نماینده انگلستان مقیم بوشهر می باشد. این عهد نامه نه جلوگیری از نزاع و جدال های داخلی را پیش بینی کرده بود و نه مانع این کار شد. عشاير جزء ، کارشنان فقط زد و خورد باهم و خونریزی و عملیات انتقامی انفرادی بصورت تجاوز و انتقامجوئی است. در مورد روابط داخلی آنها ، انگلستان که حق حکومتی در عربستان نداشته ، نمی توانسته است دخالتی نماید و منظور عمدۀ این دولت تأمین صلح و صفا در خلیج فارس بوده است.

غیر از تخلف های اتفاقی که بر طبق عهدنامه سبب اخذ جرمیه و این منظور هم با حضور ناو مسلح انگلیسی در محل تأمین می شود ، باید گفت که مقصود و مراد عهود مزبور حاصل گردیده است^۱. اینکه کار تجارت در آبهای خلیج با امنیت کافی جریان دارد و اگر وضع و حال ناشی از قرار داد مزبور نمی بود ، تأمین این منظور غیر مقدور بشمار میرفت. یک یا چند ناو کوچک در اختیار نماینده بریتانیا در بوشهر آمده است و کشتی اختصاصی خود او هم برای موقع اضطراری آماده کار می باشد ، و هفته ای نیست که دسته های ایزانی یا عرب مراجعت خود را به وی ارجاع نکنند ، و با وضعی که او یافته است در واقع سرور بی سریر خلیج شده است. انصافاً سرهنگ راس با شایستگی تمام بیست سال این مقام را داشته ، و تصادفات هم بسیار محدود شده بود ، و غیر از مقامات رسمی کمتر کسی در انگلستان

^۱ با وجود همه گونه احتیاط باز تجارت برهه کاملاً از بین نرفته است و هنوز این کار بین بنادر افریقا و خلیج فارس بانواع تهیید و وسائل جاری است. بازگشت حاجج از سفر مکه دست آویز مناسی برای این کار فراهم می سازد و هر ساله نواهی انگلیس هزاران نفر از بردگان را آزاد می کنند.

از حدود اختیارات وسیع او آگاه بوده و امتیاز مقام او نیز میراثی است که از سلف ممتازش سر. لویس. پلی باو رسیده است.

شیوخ ساحل خلیج - در حال حاضر تعداد شیوخ مزبور شش نفر است که عشاير و قلمرو آنها از سمت شمال بشرح ذیل است :

- | | |
|---|--|
| ۱ - رأس التخيمه : شیخ فعلی آن حمید بن عبدالله از طایفه قاسمی . | |
| ۲ - ام القوین : شیخ فعلی احمد بن عبدالله از طایفه البوی (آل بن علی) . | |
| ۳ - عجمان : شیخ فعلی رشید بن حمید از طایفه البوعلی « « | |
| ۴ - شارجه : شیخ فعلی ذکرین خالد از طایفه قاسمی . | |
| ۵ - دوبی : شیخ فعلی رشید بن مخدوم از طایفه البوفضل . | |
| ۶ - ابوظبی : شیخ فعلی زید بن خلیف که رئیس تمام عشاير بنی ياس است . | |

در میان نقاط مزبور دوبی از تمام بنادر ساحلی بیشتر جمعیت و تجارت صادراتی بزرگی شامل ماهی خشک ، مروراًید و خرما دارد ، و از میان شیوخ ، عمده‌ترین آنها شیوخ ابوظبی است که حوزه نفوذ او از جهت غربی تا اودید امتداد دارد ، و در آنجا به ناحیه نیمه مستقل قطر و حد قلمرو عثمانی میرسد . از جانب دولت انگلیس نماینده‌ای بومی در شارجه هست ، که در صورت لزوم نقاط مختلف را سرکشی و گزارش خودرا به نماینده رسمی انگلستان در خلیج فارس تسليم می‌کند .

قطر - مزایای تردید نا پذیر سازمان صلح شیوخ عرب و از جهت دیگر آثار وخیم سیاست بی بند و بار را وقتی نیک آشکار در بی‌پاییم ، که منطقه‌ای را که تابع وضع قرار داد و عهود است ، ترک و بسر زمینی ورود کنیم که دستگاه درماننده‌ای حاکم بر اوضاع است ، و اتباع سرکش شریری نواحی ساحلی را دچار بی نظمی دائمی می‌سازند . وصل بحدود وابسته با عهود و اسناد ، و در سمت غربی بی ماغه خشک و بی گیاه قطر واقع شده که از جهت شمالی در دریا پیش رفته است ،

و سواحل آن متناویاً سرشار از دماغه خلیج است. شیخ فعلی این سرزمین جاسم بن محمد بن تهامی است که وجودی موذی و فاقد ثبات اخلاقی است و بسته به مواردی که پیش آید و اوراسودمند یازیان بخش باشد، استقلال خود را اپراز ویا فدا می‌کند.

دولت انگلیس وی را یکی از سران مستقل ساحلی می‌شناسد که متعهد است صلح دریائی خلیج فارس را مختلط نکند و اگر این منظور حاصل باشد از حمایت انگلستان برخوردار و گرنه به عواقب کار خود گرفتار خواهد شد. راجع به حفظ صلح و آرامش در خلیج و تعهد صریح که برخلاف این منظور اقدامی معمول نشود، علاوه بر معاہدات با شیوخ ساحلی، قراردادی هم در سال ۱۸۶۸ با سلف وی امضا شده است.

در سال ۱۸۷۱ شیخ جاسم به خیال فرار از تعهد و آسان نمودن اقدامات تجاوز و توسعه فتوحات خویش به حدود جنوبی، خود را تحت حمایت عثمانی قرار داد و بیرق آن دولت را بر افراشت. دولت عثمانی هم بشرحی که ذکر خواهیم کرد بواسطه اشتیاق تامی که دارد که در این نواحی نفوذ خود را بسط دهد، با خشنودی شیخ را مشمول حمایت خود قرارداد واورا به قائم مقام حکومت قطر منصوب کرد، (در همان ناحیه‌ای که بهیچ وجه حق ادعائی نداشته است) و ۲۵۰ نفر گارد ترک در آنجا مستقر و ابار زغال تأسیس کرد و کشتی نگهبانی هم در عبیله، که عمدت‌ترین بندر سواحل قطر است گماشت.

ادعای «باب عالی» را راجع به حق حاکمیت بر قطر، دولت انگلیس قبول ندارد، و این موضوع نه فقط موجب مشاجرة دیبلماتیک بین دو دولت می‌باشد، بلکه انگیزه بی‌نظمی در این منطقه است، زیرا که مأموران عثمانی به جلوگیری از دزدی دریائی و یا حفظ آرامش در خلیج فارس هیچ گونه علاوه‌ای ندارند و از گوشه و کنار سواحلی که در اختیار ایشان است عناصر راههن و دزد که اکثر، از طایفه بنی هاجرند به قایق‌های بومی که تا بحرین رفت و آمد دارند یورش صریع

می برند و با غنایم دزدی به پناهگاه ساحلی عثمانی فرار می کنند. خود شیخ جاسم حاضر است با هر دولتی که مایل به حمایت از بناقع او باشد، رابطه ایجاد کند. وی مدت‌ها با شیخ طایفه همچوار ابوظبی در زد و خورد بود و هنگامی که فرزندش در یکی از جنگ‌های سال ۱۸۸۸ کشته شد، وی بدولت عثمانی ابتدا در الحساء^۱ سپس بصیره و سرانجام در قسطنطینیه مراجعت نمود و چون از ناحیه اربابهای خود پاسخ مساعدی دریافت نکرد از ابن رشید امیر نیرومند نجد استمداد کرد و اگر در این مورد قراردادی بین دو طرف بامضای رسید، بدون شک وی در آینده به پرداخت خراج ناگزیر می گردید.

آشتگی‌های ناشی از این اقدامات نه تنها به زیان نظم و نظام خلیج فارس است، بلکه برای دولت انگلیس نیز موجب مسؤولیت‌هایی خواهد شد، زیرا که تجارت سراسر این حدود در دست هندیهای اتباع انگلیس است، و اگر در این منطقه هرج و مرچ دائمی باشد به جان و مال این افراد آسیب خواهد رسید. حتی ایران نیز که همواره متوجه دست‌یابی بر منابع تازه است به مداخله در این کار ترغیب شده است و گفته‌اند که در این مورد نمایندگان آن دولت در صدد برآمده بودند که قطر را هم جزو قلمرو ایران قرار دهند.

دعاوی عثمانی - چون خواه و ناخواه مسئله ادعای دولت عثمانی، در این حدود شبیه جزیره عربستان بیان آمده است، ناگزیر شرح اجمالی استقرار عثمانی‌ها را در این حوالی شرح خواهم داد و سخنم اعتبار و یا بی‌اعتباری دعوا ایشان را نمایان خواهد ساخت. در سال ۱۸۷۱ عبدالله بن فیصل از خاندان حکمران فعلی و هابی که بقصد احراز حکومت نجد، بایرادر خود سعود نزاع داشت از مدحت پاشا که در آن سوق از جانب دولت عثمانی والی بغداد بود، برای استرداد حکمرانی خویش استمداد نمود. حضرت والی هم با اشتیاق وافر بدرخواست او جواب مساعد

۱ - حسا در عربی بمعنی ملائم و صاف و یا زمین شترزاری است که آب باران را در زیر سطح خاک نگاه میدارد. (مؤلف همه‌جا الحسله ذکر نموده است در صورتیکه صحیح کلمه «الاحساء یا اللحساء» است. ب.م.)

داد. البته او تعلق خاطری به منابع عبدالله و با وضع و حال سعود نداشت، اما خیال بسط نفوذ عثمانی باندازه‌ای جالب می‌نمود که صرف نظر از آن بهیچ وجه ممکن نبود. عثمانیها هیچ گاه تا حدود نجد پیش نرفته بودند، ولی یک دسته از لشکریان عثمانی ناحیه بحری قطیف و واحد داخلی بنام الحساء را اشغال کردند و در همین مورد بود که دولت عثمانی به انگلستان اطمینان داد که قصد و خیال بسط نفوذ خود را بعد از سقوط و بحرین و یا دیگر نواحی و یا نقشه عملیات بحری ندارد، اما از آن پس از الحساء و قطیف که معتبرضی هم نداشته است دست نکشیده‌اند.

در آنجا نایبی از جانب حاکم بصره که مأکن هفوف در الحساء است دارند و او عنوان عجیب متصرف نجد دارد، با آنکه رشته‌های کوهستانی و صحراً معروف نفوذ بین آنها و نجد که عثمانی هیچ وقت سعی در اشغال آنجا نکرده بود فاصله است. از پایگاه الحساء ادعای حاکمیت قطر را پیش‌کشیده‌اند، هرچند که بنا بر موازین مزبور حق هیچ گونه ادعائی نداشته‌اند. سرکار متصرف که مانند اکثر ساکنان رسمی خاور زمین شایق شیرین‌کاری و نام‌آوری است و برای احراز این منظور از هیچ اقدامی روگردان نیست در صدد برآمده است که بحرین را جزو قلمرو عثمانی و تابع الحساء قلمداد کند.

جزایر بحرین - در وسط خلیج پهناوری که شکل ۷ دارد و سرزمین مستقل اما خطرناک قطر را از القطیف عثمانی جدا می‌سازد، محلی که از همه نقاط دیگر بیشتر مورد اهمیت و علاقه است یعنی جزیره بحرین^۱ واقع است، که بواسطه صید مروری در سراسر جهان مشهور و این محصول آنجا هم پایه مروارید سیلان است.

۱ - در واقع شامل چند جزیره است یکی بزرگ و بقیه کوچک‌تر. جزیره بزرگ را عموماً بحرین می‌نامند و جزیره ثانوی از لحاظ وسعت محروم نامیده می‌شود. بحرین یعنی دو دریا و می‌توان تصور کرد که منظور یا دو خلیجی است که در طرفین آن واقع گردیده و یا امتداد دریا در دو جانب شرقی و غربی قطر است. اپر آنرا همان تیلوس Oppert Tilvun Tylos یا تیلوون قدماً پنداشته است که از اماکن مقدس مبانی تمدن کلدانی بوده و از تیلوس و بهالت نوع انسانهای بابل شکل ماهی پدید آمده است که در طوفان نوح کشته آدم را به ساحل نجات رسانید.

این جزیره می میل طول و از شش تا نه میل عرض دارد و دارای دو شهر است یکی منامه یا بحرین که بندر است و ظفار که بر تپه در نقطه‌ای در هفت میلی قسمت داخلی است. نیبور می نویسد روزگاری ۳۶۰ شهر و قریه داشته و مانند اکثر بندرها و مقرهای تجارتی خلیج فارس در اوایل قرن شانزدهم به تصرف پرتغالی‌ها در آمده بود و آنها در قطیف پایگاهی تأسیس کردند تا تجارت مروارید را منحصرآ به خود اختصاص دهند. آثار نقب و انبار آب که ایشان ساخته بودند و همچنین برج و باروهای ساخت آنها هنوز دیده می شود. در این جزیره ویرانه شهری اسلامی است با آثار عمارت و یک مسجد که دو مناره داشته و چندین تپه مصنوعی که تاریخ ساختن آن روشن نیست.

در سال ۱۸۸۹ آقای تئودر بت^۱ در آنجا حفریاتی نموده، ولی نتیجه مطلوب پدست نیاورده است.

صیبد مروارید - موسم صیبد مروارید از ماه ژوئن تا اکتبر (خرداد - مهر) است و نه فقط در بحرین صیبد می شود، بلکه در سراسر سواحل عربستان که شرحش را در این فصل ذکر کرده‌ام، تا کویت این کار رواج دارد، ولی کرانه‌های بحرین تا امتداد چهار پنج فرسخ از منحنی ترین سواحل است و از این بابت وضع کاملاً قابل اطمینان . عوارض بر قایق‌های صیبد که بین حدود فرا می‌آیند و عواید گمرکی آن، منبع عمدۀ در آمد شیخ آنجاست.

در موسم صیبد بالغ بر ۵۰۰ قایق بشکل و اندازه‌های متفاوت (می گویند ۲۰۰ قایق از کرانه‌های دزدان دریائی، ۱۵۰ تا از بحرین و ۱۰۰ تا از قطر تا کویت) در این سواحل دیده می شود و قایق‌ها از هر سو با بادبانه‌های باز و یا درحال توقف همگی سرگرم صیبد می باشد، در هر قایق از پنج تا چهارده نفر مشغول کارند از این رو جمع نفرات ایشان ۳۰۰ نفر می شود، چشم انداز صیبد بسیار جالب توجه و دلپذیر است . سواحل بروی همه افراد دریا نورد حوالی خلیج باز است و حتی دهات کوچک ساحلی نیز صیادان خود را روانه صیغنه می سازند

و صید در عمق از چهار تا بیست گز انجام می‌باید، ولی افراد از عمق هفت گز پائین تر نمی‌روند هر چند که مروارید مرغوب در عمق‌های زیاد بدست می‌آید. سواحل شامل صیخره‌های سرجانی و شنی است.

ترتیب صید - سبک صید آنها بدوى و همان است که در کرانه‌های سیلان نیز مرسوم است. غواص با سنگی که بر پای او بسته می‌شود، در آب فرو می‌رود، بینی‌های اورا با گیره چوبی یا عاج می‌بندند و داخل گوش‌های او سوم می‌ریزند، و بر گردن او سبدی است که با عجله صدف‌ها را در آن جمع می‌کند، سپس اورا بالا می‌کشند. این بطوره در قرن چهاردهم نوشته بود که بعضی از غواصان یک ساعت و بعضی دو ساعت و عده‌ای هم کمتر در زیر آب می‌مانند، ولی یا آن مغربی گرانمایه اطلاع نادرستی یافته بود و یا آنکه افراد جدید عرب با اسلاف خود تفاوت کلی دارند، چون که به ندرت بیشتر از پنجاه ثانیه، یا حتی کمتر در آب می‌مانند. هر ساله بسیاری از غواصان طعمه خارماهی، یا کوسه‌های می‌شوند، هر چند که می‌گویند ماہی کوسه از پوست سیاه روگردان است.

غواصی در آبهای عمیق نیز موجب خطر جانی است و گفته‌اند که در ۱۸۸۵ دویست و پنجاه نفر باین علت جان داده‌اند. وقتی که مروارید را از صدف جدا می‌سازند به صاحب قایق تحویل میدهند و او آنها را با الک‌های متعدد دسته بندی می‌کند. مرواریدهایی که از الک با سوراخ درشت عبور نکند رأس، و آنچه از الک درجه دوم بگذرد بطون، و محتويات الک سوم جل نامیده می‌شود. بعد از دسته بندی از روی درشتی و کوچکی به تاجر فروخته می‌شود و میزان ارزش منوط بشکل و رنگ و درجه شفافیت و اندازه است. تاجر مروارید آنها را به دسته‌های کوچک تر تقسیم و به بازارهای هندوستان صادر می‌کند، مقداری از همین مرواریدها به بازارهای ایران و عربستان برمی‌گردد.

محصول - روی هعرفته مروارید بحرین مثل مروارید سیلان سفید نیست، اما درشت‌تر است و اندازه متناسب تری دارد و می‌گویند شفافیت آن نیز با دوام تر

است. در کرانه های سیلان مراقبت شدید معمول می شود ، و دولت فقط یکسال در میان اجازه صید می دهد ، در صورتی که در سواحل خلیج اثرب از نقصان این محصول نیست ، و در مالهای اخیر محصولات فراوان بدمت آمده و چون در عین حال قیمت آن نیز ترقی نموده است رونق و آبادانی شایانی در بنادر عربستان دیده می شود و قایق های بزرگتری فراهم ساخته اند. اما غالباً اتفاق می افتد که ثمر و بهره این کار که باستی بین صاحبان قایق و غواص و کارگر تقسیم گردد، به کیسه ریاخواران سازیز می شود که با نرخ سنگین پول باین افراد قرض میدهند. در هر یک از سالهای ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ جمع صادرات مروارید بحرین و بنادر عربی خلیج فارس به ۳۰۰۰ لیره رسیده است. دو سوم این مقدار از گمرک خانه های بحرین صادر شده است. واردات عمده این جزیره پارچه های نخی ، خرما ، کشمش ، ادویه ، توتون و قهوه است. این محل اختصاص دیگر بی نظری دارد و آن وجود چندین چشم آب شیرین است که از تهدربیا می جوشد. این چشمه ها در عمق هجدۀ پا و در چند میلی ساحل پیدا شده است.

تاریخ ۱ - تاریخ بحرین از زمانی که ایران در سال ۱۶۲۲ پرتغالی هارا از آنجا بیرون کرد ، دچار تغییرات پی درپی شده است که ناشی از اشتاهای حرص- آمیز کشورهای همجوار آن بوده است. در هر جنگ و نزاعی که اعراب و ایرانیان و عثمانی به صد احراز تفوق در خلیج فارس راه انداخته اند، دولت مبارز همواره نقشه تصرف بحرین را در سرداشته و طرف فاتح بدون تفاوت در صدد بوده است که آنجا را چون اولین غنیمت چنگی به چنگ آورد. فقط در اثر وجود و یا دخالت انگلستان ، از انجام این مقاصد طمع کارانه ممانعت بعمل آمده است.

این دولت که با بحرین نیز معاہده ای شبیه به عهد نامه شیوخ ساحلی امضا نموده ، پیوسته اجرای کامل تعهدات را خواستار بوده و متناسبلا هم حق خود مختاری جزیره را در مقابل هر قسم مداخله خارجی تأمین کرده است .

۱ - مطالب این فصل که در حدود نود سال پیش نوشته شده است فقط جنبه روایت و تاریخ دارد و از لحاظ ایران فاقد اثر و ارزش سیاسی است. مترجم.

ایرانیان بعد از اخراج پرتغالی‌ها دیر زمانی بر بعرين تسلط داشته‌اند، هرچند که با رها این سلطه آنها قطع شده بود. ایشان را نیز اعراب عتبی در سال ۱۷۸۳، از آنجا خارج کردند. این چزیه را مسقط در سال ۱۸۰۱ تصرف و یک سال نگاهداری کرد، سپس وها بی‌ها در آنجا پایگاهی فراهم ساختند و نه سال تا ۱۸۱۰ در آنجا ماندند.

در این سال عتبی‌ها در آنجا مستقر شدند و خانواده حاکم فعلی از همین طایفه است، هرچند که فقدان وسائل و قلت عددی، ایشان را پیوسته در معرض تجاوز همسایگان قوی‌تر قرار میداده بطوری که گاهی مجبور شده‌اند که به امیران نجد و عمان هم خراج بدنهند. وابستگی آنها با کشورهای دیگر نیز تابع تغییرات متعدد گردیده است و گفته‌اند که یک بار پرچم هر سه دولت ایران و انگلستان و عثمانی در این چزیه در اهتزاز بوده است.

از موقعی که شیخ سلیمان بن احمد عهد نامه عمومی سال ۱۸۲۰ را بمنظور تأمین صلح در خلیج فارس امضای کرد^۱ و نواده او محمد بن خلیفه معاہدۀ دیگر پاکمپانی هند شرقی در سال ۱۸۴۷ راجع به منع تجارت پرده امضای نمود، انگلستان با ادعای هر دولت دیگری مخالفت نموده است. ولی بهر حال این دعاوی از جانب ایران و عثمانی و حتی مصر عنوان شده است. چون شیخ محمد مزبور مردی بی آرام بود، انعقاد قرارداد جدید صلح و دوستی با انگلستان در سال ۱۸۶۱ ایجاب گردید تا از تحریکات پیوسته وی جلوگیری شده باشد. در عهد نامه مزبور اوتّعهد کرده است که از بر انگیختن جنگ و ترویج دزدی دریائی و برده فروشی خودداری کند و انگلستان هم متقابلاً در صورت پیش آمد هرگونه تجاوز در صدد حمایت برآید، و همه اتباع انگلیس با این چزیه حق تجارت داشته باشند، و از روی بهای جنس پنج درصد عوارض پردازند.

ولی هیچ قسم قول وقرار، این رویاه پیر را پابند نمی‌کرد. در سال ۱۸۶۷ وی باز سرگرم دزدی دریائی شده بود که در نتیجه منامه بمباران و به اخراج او

۱ - رجوع شود به مجموعه عهود اتکیسن Aitchison جلد هفتم.

از بحرین و رفتگش به عدن منجر گردید . سپس انگلیس‌ها پرسش عیسی بن علی را جانشین او کردند که بواسطه عبرت از کار پدر خویش با مراقبت تام باجرای موارد عهدنامه اصلی اقدام نموده ، متقابلاً نیز از هر گونه دعاوی دیگران در امان مانده است .

وهابی‌ها - در باب اقتدار و هابی‌های نجد طی صحایف این کتاب چندین بار مطالبی یاد شده است . از این رو سطوری چند در شرح این پدیده تازه نیک‌بجا خواهد بود . در حدود سالهای ۱۷۴۰ - ۱۷۵۰ شیخ محمد فرزند عبدالوهاب اهل بصره ، که از اهمال و تباہی کار و ظلم و ستم خلافت عثمانی به تنگ آمده بود ، برای نخستین بار نهضت تهدیب روحانی را پی‌ریزی کرد که هنوز بنام پدرش مشهور است .

در این فصل مقصودم آن نیست که چگونگی استقرار قدرت دنیوی و روحانی وهابی‌ها را در عربستان ، و سرو صدای بلندی که از هر جهت راه انداخته‌اند ، و در اوایل قرن حاضر حتی کانون اصلی دیانت اسلام را هم تسخیر کردند ، باز نمایم ، بلکه منظورم این است که روش سازم تصادم ایشان با انگلستان که حافظ صلح در خلیج فارس است از چه موقعی آغاز شده است . این جماعت از مقر خود در نجد ، یعنی اراضی بلند که در ۲۵ میلی قطر در داخله عربستان ، و پایتخت آنها در درعیه و ریاض واقع است و نواحی مرتفعی است زود قدرت و نفوذ خود را تا حدود ساحلی نیز گسترش دادند و در این قرن بارها از عشاير عرب از قطیف تا رأس مسندم و از آنجا هم تا رأس الحد خراج دریافت می‌نمودند .

نام وهابیها اولین بار در سال ۱۷۸۷ در اوراق حکومت بمبهی ذکر گردیده است ، ولی دولت انگلیس با آنکه اقدامات شدیدی بر ضد دزدی دریائی که تبلیغات این جماعت سبب تشديله آن شده بود معمول داشت ، مراقبت تام نمود که با خود امیر وهابی تصادمی پیدا نکند . اقوام دیگر که با ایشان ارتباط مستقیم یافته بودند ، در صدد برآمدند اساس این بدعت روحانی را ویران کنند .

پس در سال ۱۸۱۸، ابراهیم پاشا که از مصر برآه افتاده بود، پایتخت فرقه وهاپی را تصریف و با خاک یکسان و امیر آنجا را در زنجیر روانه قسطنطینیه کرد، و از قرار معلوم در همانجا اوراسر بریدند و ظاهرآ این قیام را ریشه کن کردند. ولی خواه بواسطه نیروی باطنی آن نهضت، ویاقدتار نفوذ آن بود، که در طرف چندسال ترکی فرزند امیر مقتول حاکم مصری را اخراج، و خود را سلطان نجد اعلام نمود، و تمام قلمرو پدرش را باز گردانید و با پرداخت مختصر خراجی به خدیو مصر، تا سال ۱۸۳۱ که بقتل رسید، سلطنت خود را حفظ کرد. فرزند و جانشین او فیصل هنگام جلوس بر تخت با گستاخی شتاب آمیزی خود را از قید حکومت مصر آزاد اعلام داشت که در نتیجه آن باز لشکر کشی بجانب نجد اتفاق افتاد، والحساء وقطیف بار دیگر سوقتاً به تصرف نیروی مصری درآمد و خود اورا نیز به مصر تبعید کردند.

در سال ۱۸۴۳ وی توفیق بازگشت یافت و از آن پس تا هنگام وفات در سال ۱۸۶۵ بر نجد حکمرانی کرد و نفوذ خود را از هر سو توسعه داد و از طوایف اطراف خراج سی گرفت. در این مدت چهار بار در اثر اعتراض شدید انگلستان و فرا آمدن ناوهای جنگی، در جلو بنادر مورد تهدید خواه مسقط و یا بحرین، سلطان مت加وز ناچار به عقب نشینی گردید، ولی وی توانست از مسقط باج پستاند بدون آنکه تحملی بر بحرین وارد کرده باشد.

فرزندش عبدالله بن فیصل که مدت‌ها نایب‌السلطنه بود در ۱۸۶۵ جانشین وی شد و با انگلستان عهد نامه‌ای امضا و تعهد کرد که مزاحم طوایف عربی که زیر حمایت انگلستان‌اند، خاصه اهالی مسقط نشود، و فقط بدريافت خراج اکتفا نماید. نزاعی طولانی بین عبدالله و برادرش سعود پیدا شد که ابتدا سعود را پیشرفتی نصیب شد، اما عبدالله که به عثمانی گریخته بود، از بغداد بالشکریانی بازگشت که این قضیه باشغال دائمی الحساء بوسیله نیروی عثمانی منجر گردید. بعد ازوفات سعود در سال ۱۸۷۴ تخت و تاج به عبدالله رسید که تا سال ۱۸۸۶ آنرا حفظ کرد و از این تاریخ عامل جدیدی در نجد پیدا شده است.

محمد بن رشید - در شمال غربی نجد ناحیه کوهستانی شمر مسکن طایفه عربی به همین نام واقع است که جزو قلمرو و هایپی بشمار می‌رود. در سال ۱۸۳۵ شخصی با اسم عبدالله بن رشید با معاضیدت امیر فیصل بن ترکی شیخ این طایفه شد که «حايل» کرسی آن بود، و او بسمت محافظ یا حاکم مرزی و تابع حکومت مرکزی نجد منصوب گردید. وی پیش از وفات که در سال ۱۸۶۶ اتفاق افتاد با شایستگی فراوانی که داشت پایه قدرتی را استوار گذاشت که در عهد فرزندلایق تر او باستحکام درخشنان رسید.

طلال که ارشد افراد خانواده بود ابتدا بجای پدر مقام شیخ قبیله شمر یافت و رفته و بوجه اطمینان بخشی خود را از امیر ریاض مستقل ساخت. وی که از یک مرض درونی عذاب می‌کشید با تیر خودکشی کرد و برادر جوان تر او مصعب بن عبدالله که جانشین او شده بود فقط مدت کوتاهی حکومت نمود، زیرا که بدست برادرزادگان خود یعنی فرزندان طلال در سال بعد کشته شد.

یکی از این برادرزاده‌ها که بندر نام داشت زمام حکومت را بدست گرفت. در این حین فرزند سوم و جوان‌تر عبدالله پیر موسوم به محمد بن رشید که بطور تبعید در ریاض می‌زیست، و امیر عبدالله بن فیصل با مهربانی از او پذیرائی کرده بود، اجازه یافت که به حائل برگردد. وی که اینکه فرصت بدست آورده بود، جوهر واقعی وجود خویش را ظاهر ساخت. برادرزاده اش بندر را با ضربت کارد بدست خود بقتل رسانید و پنج فرزند دیگر برادر خود طلال را کشت و در سال ۱۸۶۸ امیر و محافظ بی معارض حائل گردید.

در هیجده سال بعد هم وی بر قدرت خود بیفزود، و رفته رفته مقتدر واقعی شد، و با آنکه گاه‌گاهی با امیر نجد نیز نزاع داشت، هیچ وقت انتقاد خود را نسبت باو انکار ننمود تا در سال ۱۸۸۶ فرصت مطلوبی که از دیر باز انتظار می‌کشید فرا رسید. در این سال امیر عبدالله بن فیصل بدست دو تن از برادرزاده‌های خود دستگیر و زندانی گشت و یکی از ایشان مقام سلطنت را غصب کرد. محمد بن رشید

که هنوز نقاب فرمانبری وفا دار را بر چهره داشت، از حایل به ریاض لشکر کشید و مدعی را از تخت بر انداخت و حکومت عبدالله را مجدد آ برقرار ساخت. هر چند که اقدام بعدی وی این شد که اسیر را با خودبه حایل برد، و برادر جوان ترش را در نجد نایب‌الحکومه گذاشت و او را هم زیر نظر عاملی از جانب خود قرار داد. وی سه نواده شورشی عبدالله را بقتل آورد و چهارمی با عمومی او که امیر پیر باشد و مدعی فاتح، از روی تدبیر عنوان روحانی امام نجد را با وداده بود هنوز پلست محمدبن رشید در حایل زندانی است، ولی خود او در واقع نه فقط حکمران نجد و جبل شمر است، بلکه در سراسر عربستان از حدود سوریه تا «نفوذ» قدرت دارد.

اگرچه حکومت محمدبن رشید با خونریزی در میان بستگان بی‌ریزی شده است، بازمی‌گویند که قبول عامه دارد و قرین عدل و داداست. وی نهایت درایت را نشان داده که خود را تابع باب عالی قلمداد کرده و بدین ترتیب از آسیب مدافعان الحسأء در امان مانده است و هیچ دشمنی ندارد که مایه نگرانی باشد. فعل در ۶۰ سالگی و در بجبوحه نیروی سردانگی است، و یکی از چهره‌های بسیار جالب توجه مشرق زمین است.

سال گذشته اقدامی نهائی ولی بی حاصل از جانب خانواده حکمران سابق شد که حکومت محمدبن رشید را بر اندازند، و دولت از دست رفته را باز یابند. شورش بوسیله عبدالله بن فیصل، و پسر او تمہید شد که چند عشیره مقتدر نیز از آن جانبداری نمودند، و موقتاً به اخراج نماینده این رشید از ریاض منجر گردید، اما ابن رشید بر ضد دسته‌های همدست لشکر کشید و آنها را پاک شکست داد، و کماکان در نجد حکمران است، آن هم با قدرتی که شاید دیگر مدعی و معارض پیدا نکند.

کویت یا قرین - در بازگشت از سیر انحرافی که بررسی اقتدار فرقه و های ایجاد کرده بوده است مجدداً دامستان کرانه‌های خلیج فارس را از همان نقطه‌ای

که رها کرده بودم تعقیب می‌کنم یعنی از محل متعلق به عثمانی و ساحل قطیف که حد جنوبی آن بندر عجیر است. در عزیمت بطرف شمال از نقطه‌ای که حاکمیت عثمانی از حوالی فو (فاو) قابل تردید نیست، یعنی مصب شط العرب گردش دریائی خود را در گرداب خلیج به پایان می‌رسانیم.

تنها محل ساحلی که بین قطیف و فاو لنگرگاهی ممتاز و مترقی دارد، قرین یا کویت است^۱. در اینجا قومی عرب که در قرن هفدهم از بصره رانده شده بودند، وارد و مقیم شده‌اند، و بتا بر حسن تدبیر هوشمندانه واستعداد تجاری خود جمعیت آنجا را تا . . . نفر ترقی داده، لنگرگاه آنجا را به یکی از آبادترین و بهترین بنادر خلیج فارس مبدل ساخته‌اند. استقرار و ثبات کویت از جهتی ناشی از حکومت طولانی حیرت آور سران قوم بوده است که طی دو قرن و نیم فقط پنج شیخ بر آن حکومت داشته‌اند. بهترین اسباهای عربی را از قاره عربستان با اینجا می‌آورند، که با کشتی بمقدبند هندوستان صادر شود.

در سال ۱۸۲۱ آنجا مدتی مرکز نماینده‌گی انگلیس مقیم بصره بود و این انتقال بواسطه بد رفتاری پاشای بغداد پیش آمده بود. کویت در حال حاضر اسمًّا تابع ولایت بصره است و بآنچا خراج سی فرستند، ولی حکومت مرکزی در کار این محل دخالت چندانی ندارد و در صدد بر نیامده‌اند پادگانی در اینجا مستقر سازند. در نظر خوانندگان انگلیسی این نام یا قرین بیشتر از این جهت آشناست که انتهای خط آهن جلگه فرات است که ژنرال چسنی پیشنهاد و سر. دبلیو. بی. اندرو و دوکاف. سوزرلند و دیگران قبول آنرا توصیه کرده‌اند. هرگاه چنین راه‌آهنی که در باره صلاح و فایده آن در یکی از فصوب سابق اشاراتی نمودم در کنار خلیج فارس متهی شود، شاید کویت بهترین لنگرگاه را در زاویه بین دجله و فرات فراهم سازد. از طرف دیگر اگر بوسیله خطی از هر جهت در خالک ایران عبور کند، کار عاقلانه‌ای نیست که انتهای بحری خط آهن این همه دور درست غربی انتخاب شود.

۱ - قرین تعریف کلمه عربی قرن یا شاخ است بواسطه حاشیه دو شاخه خلیج آنجا و کویب مصغر کوت یا قلعه است.

فاو (فو) - فاو قرنطینه و تلگرافخانه دولت عثمانی، در دهانه شط العرب است. اداره تلگراف هند و اروپ دراینجا عده‌ای مأمور و عمارتی دارد. فاو انتهای کابل زیر دریائی از کراچی است از طریق جاسک و بوشهر و رابط خط تلگراف زمینی تا بغداد است. این محل که هیچ گونه اهمیت دیگری ندارد، اخیراً بواسطه اقداماتی که دولت عثمانی به نظور استحکام دهانه شط در آنجا کرده‌ناگهان کسب اهمیت نموده است. راجع باین اقدامات در فصل مربوط به کارون مطالبی ذکر و نظریاتم را بیان کرده‌ام که احتیاجی به تکرار آن نیست.

اثرات حمایت انگلستان - دراینجا من گردش سراسر سواحل خلیج فارس را تمام و ضمناً خاطر نشان می‌کنم که دولت ایران در حال حاضر بیش از هر موقع دیگر از زبان شاه عباس در کرانه‌های شمالی آن حکومت قدرت آمیز و حاکمیت بی معارض دارد. در سواحل جنوبی نیز دولت عثمانی کوشاست که حدود نفوذ خود را در عربستان بسط دهد، و امارات نشین‌های عربی هم با استقلال تام یافقط نسبی وجود دارند، ولی در میان همه این عوامل، وجود مقتدر بریتانیاست که با اقتدار کامل و قرین عدالت، شاهین ترازو را در دست دارد.

این اظهار مبالغه نیست که جان و مال صدھا هزار نفر از افراد بشر تحت حمایت انگلستان در منطقه خلیج فارس مصون از خطر است، و هرگاه این حمایت از ناحیه سبزبور سلب و یا نابود شود این دریا و سواحل آن در عوض امنیتی که آن دولت فراهم ساخته است، دستخوش آشتفتگی بی پایان خواهد گردید. این قضیه که دولت ایران قدرتی یافته است که در سواحل شمالی فرمانروائی کند و یا این موضوع که به اعراب ثابت شده است که دزدی بحری کار درست و صوابی نیست، و یا در آن سامانی که مسابقاً جولانگاه کشتی‌های دزدان بود، اکنون صیادان با فراخت خاطر به صید سروارید مشغول‌اند و عشاير عرب بجای آنکه گرفتار مظلالم پاشاها باشند، از آزادی برخوردارند، وقدرش را هم نیک می‌شناسند، همه این کارها ناشی از مساعی دولت بریتانیاست.

تحقیقاتی که در این دریا و سواحل انجام یافته که بر اثر آن کشتی رانی برای همه اقوام و دولت‌های جهان آسان گردیده است، نتیجه خدمت و کارنیروی دریائی کهنسال حکومت هند می‌باشد و از حاصل تلاش می‌اجر و استنان آنها، وسایل بحری تمام کشورها از این منطقه استفاده می‌کنند. نکته‌ای را که باید بخصوص خاطر نشان کنم و در انگلستان از اهمیت آن غافل‌اند، سیاست مطلوبی بوده است که بمنظور تأمین نظارت آینده انگلستان در آبهای این نواحی ضرورت کامل داشته است و حاصل این سیاست آنکه دولت انگلستان در مقابل هرگونه مداخله خصم‌مانه خارجی در این حدود (که در راه تحقق امنیت آن مال و جان افراد خویش را فداکرده است) سخت مقاومت خواهد نمود.

مقایسه با ادعای روس - هر قسم ادعایی که دولت روسیه جهت نظارت انحصاری در بحر خزر در پیش بگذارد، ده چندان از ناحیه انگلستان دریاره خلیج فارس مورد دارد، جان صدھا تن و ملیونها لیره سرمایه انگلیس برای تأمین صلح و آرامش آبهای نا امن این منطقه مصروف شده است. درحالی که روسیه اسباب بیم و هراس محدودی راهنزن می‌نوای شمالی را فراهم ساخته است، انگلیس‌ها در جنوب با پیروزی و توفیق، از عهده درهم شکستن دسته‌های دزدان همدستی برآمده‌اند، که یادآور وضع و کار آخرین قرن جمهوری رم و فتح نمایان پمپئی است.

در این حدود و حوالی، چرخ تجارت برای افتاده و در این زمینه پیشرفت درخشنانی حاصل شده است که هر چند خود انگلستان و هندوستان از آن بهره مند می‌شوند ضمناً مایه زندگی و کار ایران و عربستان و عثمانی است. هزاران نفر از اتباع انگلستان با حمایت پرچم بریتانیا بکار و تجارت اشتغال دارند، ولی انگلستان بهیچ وجه از آن نوع دعاوی ندارد که روسیه در سورد دریاچه شمالی خواستار بوده، و در تأمین آن پاشماری نموده است.

بریتانیا مدعی نیست که خلیج فارس دریاچه بسته‌ای است که خارجی‌ها

در آنجا حق دسترسی و تجارت ندارند. این دولت بر دشمنان مغلوب معاہده کمرشکن تحریم نمی کند و یا آنها را از برافراشتن بیرق ملی در آبهای خود محروم نمی سازد. کشتی های تجاری همه جهان در جولان این خلیج آزادند و مانعی در کار نیست که اجناس گرانبها وارد و یا صادر کنند، اما تنها توقعی که انگلستان دارد این است که در ازای مال و جانی که ثنا نموده و اینستی که فراهم ساخته و حافظ آن است، هیچ عامل سیاسی بیگانه حق مداخله ای در این صحنه نداشته باشد. وجود بندری رویی در خلیج فارس که آرزوی بسیار عزیز هر فرد وطن خواه در سواحل نوا و ولگاست حتی در زمان صلح نیز رکن فتنه انگیزی در این منطقه پدید خواهد آورد، که در نتیجه آن تعادلی که با جهد تمام بدست آمده است از بین خواهد رفت و تجاری را مختل خواهد نمود که برای پیدایش آن میلیونها لیره خرج شده است، و عناصر متعددی را که برای چنین فرصتی انتظار می کشند، باز به جان هم خواهد انداخت.

جا دارد که انگلیس و روس در میدان های دیگر زور آزمائی و اختلافات خود را رفع کنند و بهیچ وجه صلاح نیست که این منطقه را که صلح و آرامش آن با قیمتی گران تحریم شده است صحنه نزاع خود قرار دهند. از لحاظ من تفویض بندری بدولت روس در خلیج فارس از ناحیه هر دولتی که باشد لطمه و اهانت ارادی نسبت به انگلستان و سبب اختلال بی جهت وضع موجود و انگیزه ای غرض آسود در پیدایش جنگ و جدال خواهد بود، و هر وزیر انگلیسی که به چنین کاری تن در دهد خائنی به کشور خویش است.

اقليم خلیج - در بندر بوشهر و بندر عباس و قشم و دیگر نقاط از گرمای طاقت فرسای خلیج فارس ذکری بیان آمده بود. با آنکه از لحاظ مسافر زمستانی محل خوش آیندی است، در تابستان همه آن حدود بحری هوائی دارد که تحمل آن برای اروپائیان بهیچ وجه آسان نیست. مأموران سیاسی وزارت خارجه هند و انسران کمپانی هائی که در خلیج فارس کار دارند، وقتی که اطلاع می یابند

که بآن محل که عنوان مهیب «خليج» يافته است مأمور شده‌اند دچار نگرانی ووحشت می‌شوند. برای اين جانب تعریف کرده‌اند که هنگام صبح در زیر سایبان عرضه کشته میزان الحرارة ۱۲ درجه فارنهایت بوده و بر ساحل در مسقط، ترمومتر خاص در آفتاب تا ۱۸۷ درجه رسیده است.

تأثیر اين حرارت شدید بواسطه کثرت رطوبت اين منطقه و گرد و خاک که با کم ترين وزش باد در صحراي عربستان ايجاد می‌شود، و بصورت پرده تيره زرد فاسي درخشکي و درريا به حرکت درسي آيد، شدید تر می‌شود. هوای داغ آنجا پوست بدن را تحريك و سوختگی و سوزش تولید می‌کند، و همه نیز ياين ناراحتی مبتلا می‌شوند. در آنجا گرمای روز با خنکی هوا در شب بطوری که در منطقه شمالی تر بغداد دیده می‌شود، تخفيف نمی‌يابد و بواسطه شبتم سنگینی استراحت در هوای آزاد شاید خالی از ضرر نباشد. باد دائمی آنجا باد شمال یا شمال غربی است که از انتهای غربی بجانب خليج فارس می‌وزد و در ماههای زمستان پادشرقی یا جنوب شرقی است که سرد است و در دریا سوزناک و ممکن است باران زود گذری تولید کند.

کشته رانی تجارتی - کشته رانی تجارتی خليج فارس چنانکه فعلا هست درسي سال اخیر دائر شده و بيشتر ناشی از کارданی و تدبیر سر. بارتل فور است، در ۱۸۶۲ حتی يك کشته بازرگانی در آبهای خليج جولان نداشت. سپس يك سرويس شش هفتگی آغاز شد که به سرويس مهاهنه و دو هفته يك بار و سر انجام کشته هفتگی مبدل شده است. افتتاح کanal سوئز ارتباط بحری با خليج فارس را ترقی داده و بواسطه پيش آمد جنگ بین روس و عثمانی در سال ۱۸۷۷ اين ارتباط زياد تر شده و از آن پس وضع رضايت بخشش تری پيدا کرده است.

تجارت عمده آنجا ساحلی است و علاوه بر وسایط نقلیه بین سواحل که قایق های محلی است اينک کشته های کمپانی کشته رانی انگلستان و هند دائر و شش کشته آنها مشغول کار و حمل پست است و هر هفته از بمبئی و بصره

حرکت و بین راه در کراچی، گوادر، مسقط، چاسک، بندر عباس، لنگه، بحرین، بوشهر، فاو و محمره عبور می‌کند و با توقف‌های بین راه درست در دو هفتۀ مسافتی را معادل ۱۹۷۰ میل طی می‌کند. این ترتیب بدون تردید چندان سریع نیست و جز برای کسانی که با تاریخ و تجارت و سیاست سروکار دارند برای سایرین بسیار خسته‌کننده است. شاید دست کم از لحاظ این جانب وسیلهٔ تسليط خاطر باشد که چنین خیال کنم که لاقل وقت کافی برای خواندن بی‌میل فراهم می‌سازد که این فصل کتاب را ملاحظه کند.

در بصره این کشتی‌ها با کشتی کوچک و عالی سرویس شرکت فرات و دجله مربوط می‌شود و قسمت بالای دجله تا بغداد را در ظرف سه روز و نیم و چهار روز سیر می‌کند. ضمناً سرویس کشتی رانی عثمانی در رودخانه هست که فقط توجه عدهٔ محدودی را جلب می‌کند. در حال حاضر چهار کشتی در این خط بکار است و هر هفته یک یا دو بار حرکت می‌کند. در بمبئی کشتی‌ها با سرویس O و P که به اروپا پست می‌برند، بعلاوهٔ کشتی کمپانی بحر پیمائی ایران و بمبئی که افسران انگلیسی دارد و به تجار محلی متعلق است و از طرف آنها اداره می‌شود، با کرایه ارزان ترکار می‌کند و سرویس نا مرتبی بین بمبئی و خلیج فارس تا بصره دارد. مدتی هم یک سرویس فرانسوی در خلیج فارس بود، ولی با وجود مددمالی دولتی باز ناچار به تعطیل شد و صحبت از آن در میان بود که سرویس فرانسوی نا بصره از نو دایر شود، با همکاری کمپانی مسازی ماری تیم که حالا پنج کشتی بین مارسی و کراچی دارند. کمپانی داری و اندرو که انگلیسی است از انگلستان به بوشهر و بصره سرویس دارد هر چند که کشتی‌های این کمپانی را گاهی شرکت‌ها در بست برای یک نوبت کار اجراه می‌کنند.

کشتی بخاری خلیج فارس - حال در موقع ترک‌کردن خلیج فارس جا دارد به آخرین مشاهداتی که در ذهن مسافر اثر می‌گذارد اشاره کنم. عرش کشتی خلیج حیرت آورترین چشم انداز را دارد. من سابقاً هم به آمیزش عجیبی از ترکیب

رنگها و نژادها و زبان‌ها و مذاهب برخورده بودم ، ولی به ندرت منظره‌ای تا این اندازه مطبوع دیده‌ام . عربها با کفیه‌های ایریشمی چرکین ، و نوارهایی که ازموی شتر (عقال) دور آن بسته‌اند ، و غالباً با ورق‌های کهنه انگلیسی کودکوار ، سرگرم بازی‌اند ، و یا با آهنگ رسا به خواندن جزوه‌هائی که جلد کاغذی دارد مشغول ، دلال ایرانی اسب به بازار بمیشی سی‌برد و صدای غلغل بی‌انتهای قلیان او بلند است ، زوار مسلمان در اماکن مقدس سنی یا شیعه به نماز و دعا مشغول‌اند . هندوی متخصص در گوشه‌ای بانجام آداب دینی ، یاسرگرم پختن غذائی است که احدي نباید با نزدیک شدن بآن ناپاکش‌کند . ترک فربه‌ی قهوه پر رنگ سی‌نوشید و کسکرکه سرش را صاف تراشیده ، ولی بر نوک‌کله کاکل گذاشته و بازگان زردشته که از بمیش عازم است و به سبک نیمه انگلیسی لباس پوشیده‌است . بونیاه‌های هندی شلوار سفید‌کتانی پوشیده‌اند و عرقچینی را که با مسلیقه بسیار ابریشم دوزی شده است کج بر سر نهاده ، و بلوج ریشو ، و افغانی با زلف مشکی که بهم تاییده ویریک طرف شانه انداخته‌است با پوستینی که حتی دراستواهم ازان دست بردار نیست ، و همچنین افراد دو رگه پرتفالی با چهره نیم‌سوخته و قیافه شبیه به سیمون ویکی دو تا هم سیاه زنگی که تضاد بارزی بین پوست میاه و دندان سفید آنها هست ، و افراد بی شمار دیگر به رنگ تیره و خاکی و سفید و مردانی با حلقه‌های نقره بر پا ، و گوشواره مروارید در گوش ، و بعضی‌ها که از سر تا پا در لباس‌اند و بعضی نیم پوش و بعضی دیگرهم پاک برهنه و باز افرادی نشسته یا درازکش یا ایستاده سرگرم خواندن آواز یا گفت و گو ، یا پختن غذا و خوردن و خواهیدن و در پیرامون ایشان اسباب و البسه و گوسفند و مرغ و پرنده و قفس و ظروف و سماور . بی‌شک و تردید منظرة شگفت بارتر از این صحنه و نمای رنگارنگ آن آسان به تصور انسان در نمی‌آید .

فصل بیست و هشتم

درآمد، منابع و مصروفات

ارقام ایرانی - باحالتی قرین تردید و بی اعتمادی دراین باب و در فصل دیگر به موضوع مالیه و تجارت ایران می پردازم که هر چند راجع به آن اطلاعاتی پراکنده در صحایف این کتاب ذکر شده است ، ولی تا بحال با تفصیل و کمال در باره آن بخشی به میان نیامده است . اکراه من در این کار ناشی از آن است که اطلاعات عاری از سبک علمی که همیشه هم قابل اعتماد نیست ، در اختیار و مورد استفاده ماست . در دستگاهی که از طریق مخفی و پنهانی باج ستانی می شود ، ناگزیر جزئیات امور را مکثوم می دارند تا طرز کار محترمانه خود را آشکار ننموده باشند و بعد از روییه که در آنجا آمار دارند ، ولی با وسوس تمام از نشر آن چلوگیری می شود ، هیچ کشوری مثل ایران سراغ ندارم که دسترسی به ارقام و آمار این همه دشوار باشد ، چون براستی اطلاعاتی در کار نیست .

سأموران ڪنسولی و بازرگانهای انگلیسی با طیب خاطر راجع به بعضی از نواحی و بازارها و بنادر که در حوزه کار ایشان بوده است ارقام و اطلاعاتی در اختیارم گذاشته اند ، ولی اطلاعات جامع تر منوط به حدس و قیاس است که حتی دو مورد آن نیز هر چند از منابع معتبر باشد باز با هم انطباق ندارد . پس با این زمینه و علت که هیچگونه اطلاعات و آماری در ایران قابل اعتماد و پیش یینی

نیست و نبوغ ایشان بر عدد و ارقام استوار نبوده، بلکه مبنی بر حرف و بیان است. من بنابر مقابله و تطبیق جدول هائی که از منابع گوناگون فراهم شده است تا آنجا که مقدور باشد معلوماتی در باب عواید و تجارت ایران بدست خواهم داد.

طبقه بندی عواید - درآمد ایران را میتوان تحت دو عنوان تقسیم کرد : یکی مالیات یا عواید ثابت ، دیگری سیورسات یا درآمد غیر ثابت. در آمد ثابت از چهار منبع تحصیل می شود : ۱ - مالیات مرتب ۲ - درآمد املاک شاهی ۳ - گمرک ۴ - کرایه و اجاره بها.

درآمد غیر ثابت از سه منبع عاید می شود : ۱ - صادرات یا مصادره عمومی ۲ - پیشکش های عید نوروز و عید مولود (میلاد نبی) ۳ - پیشکش های فوق العاده که ناشی از هدايا و جرایم و رشوه و خبط مال و غیره است.

من راجع به هر یک از این اقلام شرحی ذکر خواهم کرد و معلوم خواهد شد که اثر و علامتی از قبیل صراحت و دقت وهم شکلی یا رعایت سبک در امور مالی ایران دور از انتظار است و فرض و تئوری باطرز عمل و کارتفاوت بسیار دارد.

آ - مالیات یا درآمد ثابت :

۱ - وضع مالوات - عواید مالیاتی اسم برسه نوع است : شامل مالیات زمین ، مالیات چهار پایان و احشام و گله داری ، مالیات بر دکاندار و پیشه ور و کسب و کار. این مالیاتهای متعدد بنا بر وضع و حال متفاوت حوزه ها و نواحی و اهالی و نوع اشتغال تغییر پذیر است.

مالیات زمین - منبع عمده و اصلی در ایران همواره مالیات ارضی بوده است. اینک چند لحظه بررسی موضوع عمده وضع زمین داری و اربابی را که در سراسر این کشور هست به تأخیر انداخته مسئله را فقط از لحاظ تحصیلداران رسمی مالیاتی مورد امعان نظر قرار می دهیم. موقوفات و همچنین املاکی که به رسم تیول تحصیل شده باشد، از مالیات معاف است ، ولی سایر املاک و محصولات

* « Sadim » نویسنده در متن عیناً این واژه را آورده است . م.

برنج ، پنبه ، جو ، توتون و مزارع خشکخاش و باغ و بستان و تاکستان و باغ میوه و نخلستان حدود جنوبی شمول این مالیات می باشد.

در سر زمینی که همه مایه و عایدی فلاحی نتیجه آبیاری است ، میزان مالیات به طور کلی بسته به جنس محصول و مقدار آب و بنا بر نوع محصولات محلی یا رسم و عادت قدیم نقداً یا جنساً پرداخت می شود. در حدود یک پنجم کل درآمد ، بصورت جنس و آن معمولاً گندم ، جو ، برنج یا کاه است. اصلی که مالیات زمین بر آن مبتنى است این است که یک پنجم یا بیست درصد محصول زراعتی یا باغ و بستان حق شاهی است.

در سابق این حق فقط ده درصد بود ، ولی فتحعلی شاه مقدارش را دو برابر کرد و در عمل ارزیابی مالیاتی غالباً تا سی درصد میرسد ، و بیست و پنج درصد حد متوسط معمولی است . اما این سیستم در نقاط مختلف مملکت و حتی در جاهاي مختلف ایالت واحدی متفاوت است. در حین سفر هر سافر کنجکاو شاید برسم و ترتیب های مختلف در این زمینه بروخورد کند. بنا بر این در آذربایجان که مهمترین ایالت زراعتی ایران است ، قسمت عمده مالیات از زمین و محصولات اخذ می شود و در بعضی از موارد بر تعداد گواهان که اهالی در شخم کاری دارند و در جاهاي دیگر مالیات بر زمین و گاو آهن توأم تعیین می شود ، و باز در نقاط دیگر رسم مالیات سر شماری جاری است. بعلاوه مالیاتی هم از اسب و گاو و الاغ و گوسفند دریافت می شود. در آذربایجان عواید وصولی عموماً بشرح زیر است :

اگر فقط از زمین باشد یک دهم محصول . اگر بنا بر سر شماری باشد معادل سه شلينگ از مرد ، و یک شلينگ و نیم از زن و کودک ، اگر از جفت گاو باشد هر رأس معادل یازده شلينگ و نه پنس واژچهار پایان دیگر معادل هشت شلينگ و نیم بر هر رأس اسب و ماده گاو یازده شلينگ و نه پنس هر رأس و یک شلينگ و سه چهارم بر هر گوسفند. وضع غیر عادی دیگر آن است که مالیات گاهی از مالک و گاهی از زارع اخذ می شود و آن بسته برسم و عادت هر محل است.

نحوه پرداخت - این کار براستی معماًی کاملاً ایرانی است. سیستم را که شرح داده ام با آنکه بفرنج و غیر عادی است، باز بر اصل ساده‌ای که قرین هوشمندی است استوار می‌باشد، باین ترتیب که مبلغ ثابتی بابت عواید به نسبت قدرت تولیدی خاک پرداخت، و بر افرادی مقرر می‌شود که انجام کار را بر عهده دارند، ولی در عمل این رویه بکلی متروک مانده است، زیرا که با سیستم کلی مبتنی بر دست اندازی تدبیر آمیز، بر مال دولت که اساس کار مأموران و جامعه است، قابل انتطاق نیست و تأمین مداخل را که در نزد عمال رسمی قدر و منزلت بسیار دارد، مقدور نمی‌سازد. از این رو بجای اینکه مالیات از جانب مأموران رسمی بر سؤدان مقرر گردد، در عمل بر شهر و قریه و ده تحمیل و در واقع عواید درست از طرف دولت در مقابل مبلغ ثابت معینی باجارة واگذار، و پرداخت‌های بلوک و نواحی به رأی و تصمیم احتمالاً جابرانه حکام محلی و سرکردها و کدخدادها محول می‌شود.

غالباً ارباب سک مالیات خود را یک جا مبلغی بدولت می‌پردازد تا از مراجعة تجمیلداران جلوگیری نموده باشد، و با این پرداخت مبلغ معینی از ارزیابی مأموران رسمی که اگر پیش آید، باید مبلغ بیشتری پرداخت کند، اجتناب می‌نماید. اما خود ارزیابی مالیاتی هم‌نه تنها مورد توجه و معمول نیست، بلکه غالباً خیلی کهنه و بی فایده است. بعضی از این ارقام مالیاتی در زمان قدیم که شاید حتی پیرمردان هم به یاد نداشته باشند، مقرر گردیده و با وجود مرور زمان و تحولات ناشی از آن تغییری نیافته است. بعضی از دهات هنوز مبلغی بسیار قلیل می‌پردازند و حال آنکه از جهات وسعت یا افزایش در آمد یا سکنه چند برابر ترقی کرده‌اند و بعضی دیگر که از دوره آبادانی به روزگار ویرانی فرو افتاده‌اند، باز ناچارند مبلغ زیادی پرداخت نمایند، این دگرگون شدن وضع و حال در سرزمینی که همه برکات منوط بوجود آب است، چندان هم نادر نیست. از این رو بعضی نواحی پیش از اندازه مالیات می‌دهند، و بعضی دیگر بوجه مضحكی خیلی کمتر از آنچه باید می‌پردازند و ترتیب غریب مالیات بندی کهنه نیز از این جهت پایدار مانده

است که در نظریات ارزیاب جدید غالباً بوسیله رشوه دخالت و تأثیر می‌نمایند. بنا بر این اموری از تغییر وضع مالیات علمی و یا تجدید نظر متابوب هیچ گاه پیش نیامده است، و امکان چنین کاری وحشت و نگرانی در میان همه طبقات غیر از افراد روستائی ایجاد می‌کند.

مالیات احشام - مالیات بر گله و گوسفند و حیوانات به دو صورت دریافت می‌شود یا مثل مالیات اراضی است که ذکر شده و یا تنها وسیله مالیاتی است که در میان ایلات و یا مردم صحرا نشین بعمول است که زین خود را در ازای خدمت نظامی در اختیار دارند، و یا فقط بر سبیل گشت و آوارگی به کشاورزی می‌پردازند و گله و رمه خاصه گوسفند و بزمایه اصلی ثروت آنهاست.

آقای استک خاطر نشان می‌سازد که میزان متدالوں چنین مالیاتی از نظر آفت فلاحی ثلث قران بر هر رأس گوسفند یا بیز، دو قران و نیم بر هر گاو، و ده قران برای هر الاغ، و مانند آن است. از طرف اقوام چادر نشین برسم مالیات مبلغی در پست به حاکم ولایت پرداخته می‌شود. تقسیمات جزء آن بر عهده ایلخانی یا خان یا ریش سفید و یا تویشمال ها (پیر مردان) است از این رو ایل بختیاری قسمتی مالیات را به والی خوزستان یا بروجرد و قسمتی هم بحاکم اصفهان می‌پردازند، لرها بحاکم لرستان و اهالی پشتکوه بحاکم کرمانشاه و کرد های کرمانشاه به حاکم همانجا و سکنه کردستان ایران به سنه و طوابیف آذربایجان بوالی تبریز و طوابیف کوه کیلویه و محسنی و قشقائی و عربهای فارس و بیلوردیها به والی فارس و شاهسونها قسمتی به آذربایجان و قسمتی به عراق (سلطان آباد) و خلیج ها عده ای به حاکم ساوه و بقیه به عراق و همه قبایل خراسان به والی همین ایالت و اشاره ها به خمسه (زنجان) و قراگوزلوها به حاکم همدان می‌پردازند. در میان چند طایفه بجای مالیات خدمت نظامی منظور شده است ولی در آکثر موارد میزان عواید صریح‌آ مقرراست و در ازای خدمت نظامی مبلغی جداگانه پرداخته می‌شود.

باج سبیل ایلیاتی - در لرستان انواع دیگر تدارک در آمد وجود دارد که هم از لحاظ زیرکی ذاتی ایرانیان و هم نمایاندن منابع سرشار مالی ایران شایسته باد آوری است. از هر ناحیه و بلوک سالانه بلغی بین ۲۰ - ۰ قران باست یک نسخه از سفرنامه نخستین مسافرت همایونی به اروپا دریافت می‌شود. این مالیات از زمان وقوع آن سفر در سال ۱۸۷۳ برقرار شده است تاهم اهالی را به عظمت اقتدار شاهانه آشنا و هم ذات شهریاری را بر تمکن مالی که اتباع او دارند واقف سازد. این باج از آن پس برقرار مانده و ظاهرا میل و اشتها هنوز باقی است. همچنین وقتی که اعلیحضرت چند سال پیش از حدود بروجرد عبور می‌فرمود، یکی از اسبهای محظوظ شاهی تلف شد. ناحیه‌ای را که لاید در پیش آمد این واقعه ناگوار دخالت داشت، ببلغی جریمه کردند تا بجای آن اسب دیگری تهیه شود. این جریمه را از آن پس حاکم محل کماکان دریافت می‌دارد. شیوه مهارت آمیز دیگر این است که بعضی از چراگاههای دامنه تپه‌ها را فقط برای اسب و قاطر دولتی محدود اعلام می‌کنند، سپس همانجا را در ازای ببلغی بخود مالک آن اجاره می‌دهند، به همین نحو شکار کردن در بعضی نقاط منوع می‌شود و برای آنکه حیوانات ناراحت نشوند چرا دادن احشام را در آنجا منوع می‌کنند و سپس به عنوان حق-معافیت، مالیات گله چرانی بآن محل تحمیل می‌نمایند.

مالیات کسب و کار - مالیات دکان داران و پیشه وران و تجارت از همه بیشتر مقولون به تلوی و بی نظمی است. گاهی بصورت سرانه یا مالیات سرشاری است، ولی بعضی‌ها نیز گفته‌اند که بیست درصد برسود کسب و تجارت دریافت می‌گردد. در صورت‌های سبک عواید قدیم ایران، در تحت همین عنوان، مالیات اجاره خانه‌ها، کاروانسراها، حمام‌ها، دکانها، آسیابها و کارخانه‌ها محسوب شده بود و تا آنجا که من اسکان تحقیق داشتم این مالیات‌ها به ندرت اخذ می‌شود و بنا بر این مشروع ترین منبع عده عواید بدین ترتیب از بار مالیات فرار می‌کند. از طرف دیگر در شهرها حکام راههای دیگر در آمد اتخاذ کرده‌اند که باز ناشی از استعداد خاص ایرانی است و چنانکه در مورد دیگر اشاره نمودم از جمله مؤثرترین

آنها امر قضاست که برای حکام هیچ چیزی بیشتر از این خوش آیند نیست که زدو خورده در شهر یا خونخواهی یا جنایت یا دعوا در حوزه فرمانداری آنها واقع شود ، چرا که بی درنگ مأموران در محل وارد می شوند و اصحاب مرافعه را جریمه می کنند ، واگر کار اختلاف دامنه دار شود ، ازلحاظ مالیه ولايت عین اغتنام و صلاح خواهد بود ، زیرا که همه دستگاههای مربوط به دادگستری باید پیوسته مرست و تقویت شود .

از این قبیل تمهیدات گوناگون که حکام می اندیشنده یکی راه دادن زنان بد کار است به محلی که برایشان مجاز نبوده است بخصوص وقتی که این کار تاجر توانگری را وادار می کند که در آنجا سحرمانه بساط بزم برقرار سازد و با بت حق سکوت مبلغ زیادی پردازد ، و بدین وسیله ها کسر مخارج دولتی جبران شود چون در واقع همه کارها بی مایه فطیر است .

۲ - عایدات املاک شاهی - اینها اقلام عمده عوایدی بود که به عنوان مالیات بر زمین یا افراد تعلق می گیرد . چیز دیگری که از سایر اقلام چندان قابل تشخیص نیست ، اجارهای است که زارعین با بت املاک شاهی می پردازند ، و آن از روزگار قدیم پایه گذاری شده است ، و منوط به طرز تسهیم هزینه زراعت بین دو طرف است که قسمتی از محصول باین نسبت دریافت و یا واگذار می شود . گاهی دولت بذر می دهد و در ازاء آن قسمت عمدهای ازبهره را دریافت می دارد ، ولی غالباً پادشاه مالک غایابی بیش نیست . شرایط و قرار کار بین دولت و مستأجران ظاهراً به نفع این طبقه به نظر میرسد ، واگر اجاره بها درست تأدیه شود به ندرت از ایشان خلع یدپیش می آید . عواید املاک شاهی تقریباً بطور کلی برای تأمین مقرری مستمری بکیرها اختصاص دارد که من در همین فصل راجع بایشان شرحی ذکر خواهم کرد .

۳ - گمرک - در حدود یک پنجم ارزش جنس ، حقوق گمرکی بر جناس وارداتی و صادراتی بپسم مالیات اخذ می شود . در هر ولايت یا شهر یا ناحیه

گمرک را به کسی که مبلغ بیشتری پرداخت کند اجاره می دهند ، وجهی را که او می پردازد همه اطلاع دارند ، و اضافه بر آن در حدود ۰ . ۲ تا ۰ . ۵ درصد به کیسه خود او میرسد ، چنانکه گمرک بوشهر را در سال ۱۸۸۹ - ۹۰ ، دولت بمنزله ۹۱۰۰۰ تومان به اضافه حق پیشکش ... تومان و حق مستأجر به اجاره واگذار کرد . بنا بر این مستأجر سعی دارد که مبلغ مزبور و همچنین ۰ . ۲ درصد سود خود را بر بھای اجناس تحمیل کند ، یعنی باستی که ... ، تومان وصول نماید که از آن فقط ... ، تومان بدولت میرسد ، و این خود علامت بارز وضع ناهنجار اداری و مضار بحال دارائی مملکت است .

از اجناس خارجی پنج درصد ارزش کالا در بندر ، یا ایستگاه ورودی ، یا حدود عوارض گرفته می شود ، اما چنانکه در فصل خراسان بیان داشته ام اجناس خارجی غالباً در حین عبور از داخله مملکت هرگاه بدست تجار داخلی بیفتند ، ناگزیر مبالغ اضافی باید پرداخت شود . بنا بر این جنس انگلیسی که از راه طرابوزان رسیده و در تبریز پنج درصد پرداخته ، در موقع ورود به مشهد اگر تجار ایرانی وارد کنند ، ۰ / ۰ درصد باید بپردازند . برای جنس هائی که از طریق خلیج فارس وارد می شود باید مبلغ بیشتری بدهند . در موقع ورود به کرمان . ۰ / ۷ درصد واگر یزد مقصد باشد و درصد . تجار ایرانی کمتر از خارجی ها در بنادر عوارض می دهند ، معمولاً فقط ۰ درصد ، ولی ایشان باید عوارض شهری و نواقل بپردازند که بجای بھای جنس بر تعداد عدل ها و صندوق ها تعلق میگیرد و از قرار هر عدلی ۴ قران در هر شهر است . این عوارض پرداختی باستانی اجناسی که مقصد شهرهای داخلی است ، یعنی جمع پرداختی ها شاید از ۰ درصد هم بیشتر بشود . در موردان اجناس خاص مثل شال ، طلا و ملیله دوزی بدون تردید کمتر از بازار گانهای اروپائی و شاید حد وسط ۳ تا ۴ درصد می پردازند .

سوء استفاده - جای تعجب نیست که چنین سیاستی که فاتنده هرگونه اسلوب و ترتیب است و در انتهای کارهم امکان وصول عواید از راه زور و فشار

باقی است، موجب سوء استفاده‌های کلان بشود. یکی از موارد تقلب را شرکت استولزه و اندروز نیک دریافت‌هایند. برای آنکه مقدار در آمد بیشتر از مبلغ اجاره بهائی بشود که بدولت پرداخت شده است، نفع اجاره داران در این است که هر چند بیشتر اجناس از گمرکخانه مورد اجاره آنها وارد یا صادر شود. از این رو رقابتی با مأموران وصول در سایر نواحی و بنادر آغاز و مال التجاره را از گمرکخانه خود، با مبلغ کمتر از تعرفه رسمی گمرکی ترجیح و از این راه تجار را تشویق می‌کنند که جاده‌های دیگر را ترک و از طریق گمرکخانه آنها تجارت کنند. بنا بر این گاهی این حضرات از روی مصلحت و نفع شخصی حتی اجناس اروپائی را هم با ۲ درصد عوارض از گمرک عبور می‌دهند، و همین کار چنانه زدن در بازارهای گمرکی بازارگانها را نیز تشویق به در نظر گرفتن سود و بهره خویش می‌کند، و در نتیجه آن تحول و تفاوتی در کار جاده‌های مورد رجحان پیش می‌آید.

سازش غیر قانونی مشابهی نیز بین تجار و اجاره داران گمرک، در پایان هرسال اتفاق می‌افتد، در این تاریخ (نوروز - ۲۱ مارس) چنانکه سابقاً هم اشاره نمودم تغییر و تبدیل هائی در شغل‌ها و مناصب رسمی از خود والی تا مأموران جزء گمرک پیش می‌آید. گزارش‌کنسولی از استراپاد در سال ۱۸۸۲ ماقع را چنین شرح می‌دهد:

« چون متعددیان اطمینان ندارند که تا چه مدتی مصادر کار خواهند بود، جهد بسیار دارند که در مدت تصدی آنچه مقدور باشد وجه و مال فراهم سازند. از این رو مأموران گمرک آمده‌اند اجناس را با مبلغی کمتر از عوارض مقرر گمرکی ترجیح نمایند. لذا در تمام بنادری که اجناس از آنجا صادر می‌شود چانه زدن سرتیب بین تجار و اجاره داران گمرکی مرسوم است. بازارگان متصدی را تهدید می‌کنند که اگر با حد اقل عوارض کالای او را اجازه صدور ندهد صبر خواهد کرد تا متصدی جدید تعیین شود آنگاه جنس خود را صادر خواهد کرد، و با این ترتیب مأمور گمرک عوارض را به حد اقل پائین می‌آورد ».

وارد کنندگان نیز همین عامله را بالاجاره دار گمرک تکرار می کنند و پس از آنکه از تقلیل کلی عوارض گمرک اطمینان یافته جنس خود را به بندر این گمرکخانه وارد می کنند.

ذیلا جدولی از وجوه دریافتی دولت بابت اجاره داری گمرک در ده سال گذشته ضمیمه و معادل بالغ را هم با نرخ رسمی به لیره ذکر می کنم. در هر مورد باید بخاطر داشت که بعد از اضافه کردن ۰۲ درصد، مبلغ مورد محاسبه تجارتی بدست خواهد آمد:

سال	درآمد دولتی به تومن	نرخ لیره به تهران	مبلغ به لیره
۱۷۸۰-۱۸۷۹	۶۰۶۴۰۰	۲۷ $\frac{۵}{۸}$ قران	۲۳۶,۴۰۰
۱۸۸۱-۱۸۸۰	۷۰۸۶۲۹	۲۷ $\frac{۱}{۴}$	۲۵۷,۷۰۰
۱۸۸۲-۱۸۸۱	۷۸۰۲۹۰	۲۷ $\frac{۷}{۸}$	۲۸۱,۶۰۰
۱۸۸۳-۱۸۸۲	۸۰۷۷۷۰	۲۸ $\frac{۵}{۸}$	۲۸۱,۶۰۰
۱۸۸۴-۱۸۸۳	۸۱۴۰۰	۲۹	۲۸۰,۷۰۰
۱۸۸۵-۱۸۸۴	۸۰۶۰۰	۳۰ $\frac{۱}{۲}$	۲۶۴,۲۶۲
۱۸۸۶-۱۸۸۵	۸۲۸۰۰	۳۲ $\frac{۱}{۵}$	۲۵۰,۱۵۰
۱۸۸۷-۱۸۸۶	۸۰۰۰۰	۳۲ $\frac{۱}{۲}$	۲۵۳,۷۳۰
۱۸۸۸-۱۸۸۷	۸۲۰۰۰	۳۴	۲۴۱,۱۷۶
۱۸۸۹-۱۸۸۸	۸۰۰۰۰	۳۴	۲۳۵,۲۹۴

از مبلغ ۸۰,۰۰۰ تومن که در آخرین سال مذکور بابت گمرک دریافت شده است ۲۹۴,۰۰۰ تومن در تهران و بقیه در بنادر خلیج فارس و شهرهای مرزی بدست آمده است. عواید گمرکی به فرمان همايونی صرف پرداخت مخارج حرم سرا و خانواده شاهی می شود.

۴ - اجاره بها و کرایه ها - قلم بعدی با عطف به جدول درآمد لیران که ذیلا بیان خواهد شد بهتر واضح خواهد گردید. این ارقام از عایدات

دستگاههای مختلف و تأسیسات و امتیازاتی نقل شده است که بدولت تعلق دارد و باجاره واگذار می‌شود، از قبیل پست و تلگراف و ضرابخانه و معادن وغیره. در سال ۹ - ۱۸۸۸ مبلغی که از این چند بابت عاید شده ۱۰۷۰۰ تومان پوشیده. حدس من این است که این ارقام در آینده بوجه قابل سلاحظهای ترقی خواهد کرد. یکی از آن جهت که اعليحضرت امتیازاتی بشرکتهای اروپائی اعطای کرده‌اند و از بهره‌های سالانه آنها (مانند امتیازبانک شاهی و شرکت معادن) عاید خزانه دولتی خواهد گردید. اگر تأسیسات مزبور بطوری که انتظارهم می‌رود سود بد هند خزانه شاهی نیز بهره‌مند خواهد شد، و این غیر از وجه نقد حق امتیازی است که به پادشاه تقدیم و بر حسب سعمول بی سرو صدا به کیسه‌های یونی وارد می‌شود.

[[- عایدات نامرتب :

۱ - مصادرهای عمومی - در آمد نا مرتب یا سیورسات مبلغی است که عنفاً و ناگهانی جهت رفع پارهای احتیاجات فوری اخذ و یا قهرآ تحت لفافه هدیه و پیشکش تحصیل می‌شود. این کار موجب فشار و اجحاف بسیار نسبت با فراد عame می‌شود، و در سابق وضع از این هم بدتر بود، چه با آنکه ظاهراً چنین می‌نماید که مبلغ مزبور از کیسه اعیان توانگر و عمال تبهکار اداری پرداخت می‌گردد، که احدی را از این بابت تأسی نیست، ولی در واقع از جیب زارع بی‌مایه خارج و بنا بر مراتب طبقاتی بارسنگین این گونه تجمیلات سرانجام بر شانه او وارد می‌شود. از این قبیل در آسدهای اتفاقی قلدرانه ترین و ظالمانه ترین بنام صادر مشهور و آن نوعی باج و تحمیل خاص سر زمین ایران است که از یک ناحیه یا ولایت و یا شاید همه مملکت گرفته می‌شود، تا وجه هزینه مخصوص مانند مخارج جنگ یا افزایش نیروی نظامی یا تأسیسات عام‌المنفعه و یا تعمیر کاخ‌های سلطنتی که غالباً پیش می‌آید، یا پذیرائی سفرا یا هزینه رسمی والی و مأموران دولتی فراهم گردد. معمولاً مبلغ معینی بوسیله حاکم ولایت یا بلوک بدولت پرداخت می‌شود که وی در طرز وصول کردن آن از مردم مختار است، و قاعده و ترتیبی هم در کار

نیست. می‌توان این وجود را که در واقع از کیسه افراد عادی پرداخت می‌شود، نوعی مالیات بردرآمد تصادعی پنداشت که بر حسب وضع مالی کسانی که از آنها مطالبه می‌شود تحمیل می‌گردد. سال گذشته (۱۸۹۱) چنین مالیاتی بر ناحیه‌ای در جنوب تبریز تحمیل شد تا صرف هزینه اعزام نفرات نظامی به ساوجبلاغ در جنگ باکردها شود. از این قبیل مالیات یکی هم وقتی دریافت می‌دارند که حاکم یا والی بقصد بازرگی قسمتی از قلمرو فرمانداری خود می‌برد. اولاً همه گونه لوازم و احتیاجات جانب والی را از ناحیه سکنه فراهم می‌کنند، سپس آنچه اضافه بماند به اهل ده فروخته می‌شود، یعنی در واقع ایشان ناچار می‌شوند چیزی را که خود مفت داده بودند خریداری نمایند.

۲ - پیشکشی‌های نوروزی - مبالغی که حضرت شهریاری در عید نوروز برای رفع رنجش و کدورت خاطر شاهانه و یا ابراز عنایت ملوکانه دریافت می‌نمود سابقاً از اقلام عمده درآمد شاهی بشمار میرفت. ملکم اظهار عقیده کرد که ارزش آن در عهد فتحعلی شاه که بمناسبت پول دوستی سخت مشهور بود، به ۱۱۲۰۰۰ لیره می‌رسید. اما این نظریه و رقم او بطور کلی در مورد عایدات ایران جنبه مبالغه داشت.

فریزر که همزمان او بود، آنرا به رقم متوازن تر ۱۰۰۰۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰۰۰ تومان اظهار کرد که با نرخ تعییر (هر تومان ۱۲ شلنگ) ۶ تا ۷۲۰۰۰ لیره می‌شود.

مکدونالد کی نر جمع پیشکشی‌های سالانه به حضور ملوکانه را ۹۴۳۰۰ تومان نوشت. این مبالغ هنگفت طی سالهای اخیر سخت کاوش یافته، و طرق هوشمندانه تری برای تحمیل مالیات بر ثروتهاي کلان رسمی یا به عبارت دیگر دستبرد رسمی پیدا شده است. جمع عایدات همایونی از بابت پیشکشی‌های نوروز و میلاد نبی در سال ۹ - ۱۸۸۹ بنا بر ارقامی که باین جانب اظهار کرده‌اند ۱۲۰۰۰ تومان شد که مطابق نرخ تعییر در همان موقع ۳۵۸۰۰ لیره بوده است که گمان نمی‌رود مقرون به صحبت باشد.

۳ - پیشکشی‌های فوق العاده - ملکم ارزش اقلام تقدیمی به حضور همايونی را با بت جریمه و مصادره و انعام و غیره معادل نصف پیشکشی‌های مرتب روز مولود تخمين زده بود ، ولی در واقع برای برآورد مبلغ جدید وسیله‌ای در دست نیست ، زیرا که بصورت خصوصی تقدیم و بی‌سر و صدا به خزانه بی‌انتها و صامت پادشاه وارد می‌شود . و می‌توان اضافه نمود که در وضع و حال فعلی نیز به نحوی از انجاء تقدیم پیشکشی از خروجیات عمدۀ است ، زیرا که این تنها سر و محلی است که پادشاه قادر است از عهده پرداخت مصارف فوق العاده ملی مانند خرید اسلحه و کار جنگ ببر آید ، و باید یاد آوری نمود که تمام هزینه‌های عمومی بوسیله موجودی ملی یا وام عمومی تأمین نمی‌شود ، بلکه از کیسه اختصاصی شاه قابل پرداخت می‌باشد ، نظریات او (ملکم) بوجه عنوان و ملاحظه قابل قبول نمی‌نماید .

تنزل پول رایج - پیش از اینکه ارقام و جزئیات درآمد و مخارج دوره فعلی را ذکر کنم بهتر است این نکته را هم برای جلوگیری از بروز اشتباه در حین مقایسه خاطر نشان سازم که عواید به قران یا تومان که ده قران است ، در تمام اظهار نظرها در پانزده سال اخیر علاست افزایش نشان می‌دهد ، ولی این اضافه بواسطه تنزل پیوسته پول نقره که در این اوخر قابل جلوگیری به نظر نمیرسد ، فقط ظاهری بوده است . در سال ۱۸۷۵ که قران یک لیره بود ، در آمد تخمينی ۷۵,۰۰۰ تومان برابر ۱,۹۰۰,۰۰۰ لیره شد ، اما هنگامی که قران معادل هر ۳ قران یک لیره تنزل نموده است ، در آمد ملی ۱,۰۰۰,۰۰۰ تومان که از لحاظ صورت نمودار سه ربع میلیون (تومان) افزایش است ، فقط معادل با ۱,۵۷۵,۰۰۰ لیره شده است .

مازاد - اضافه مذبور را سه موجب تقلیل می‌دهد : ۱ - بالغ بر ۱,۰۰۰,۰۰۰ و ۸۰۰,۰۰۰ قران در سال از بت بودجه عایدات ۲ - مخارج ساختمان و تعمیرات قصرهای شاهی در حوالی تهران ، هر ساله در حدود ۱,۰۰۰,۰۰۰ قران ۳ - مخارج غیر مسترقب برای خرید اسلحه و مسفرهای درباری و دیگر هزینه‌های که بر اثر فرستادن

جدول زیر صورتحساب بودجه ایران در سال ۱۳۸۸-۸۹ می باشد که از منابع رسمی بدست آمده است
۱ - درآمد حاصله از گمرک و مالیاتها

نام شهرستان ها بخش	برداخت لردي	برداخت جنسی						فیشر کد دولت	برای شمر	برداشت تقدی	غلات تینین	کرده است	نوع دوستی	باشندگان	جنس کل در آمد			
		برداشت	صیل	نحوه	برخ	که	نمود و بالا											
نام	جو	نام	جو	نام	جو	نام	جو	نام	جو	نام	جو	نام	جو	نام	جو	نام	جو	
تران	تران	تران	تران	خروار	خروار	خروار	خروار	خروار	خروار	خروار	خروار	خروار	خروار	خروار	خروار	خروار	خروار	
۱,۰۳۰,۶۴۹	۲۰	۲۰	—	—	۱,۰۰۰	۷۰	۱,۰۰۰	۹۱	۹۳	۴,۲۲۸,۷۲۰	۱	تهران و حومه	۱	تهران و حومه	۱	تهران و حومه	۱	
۹,۱۱۲,۱۱۶	۱۶۲	۲۱۷	—	—	—	—	۲۲۹	۴,۹۶۰	۱,۰۱,۸۲۲	۷,۸۶۱,۸۲۰	۲	آذربایجان	۲	آذربایجان	۲	آذربایجان	۲	
۷,۰۸۶,۹۲۲	۲۰	۲۰	—	—	—	—	۷۲۰	۱۱,۶۹۹	۶۰,۱۲۳	۵۰,۸۲۷,۶۸۶	۳	خراسان	۳	خراسان	۳	خراسان	۳	
۷,۷۶۹,۹۰۴	۲۱	۲۰	—	—	—	—	—	—	۷,۷۰۰	۶,۸۲۰,۲۰۷	۴	فارس	۴	فارس	۴	فارس	۴	
۱,۰۲۶,۰۷۷	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۹,۰۰۰	۸,۸۴۸	۳,۷۶۱,۰۲۰	۵	اصفهان	۵	اصفهان	۵	اصفهان	۵	
۷,۹۰۰,۹۲۸	۲۰	۲۰	—	—	—	—	۱۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	۲,۲۱۰,۳۱۲	۶	گرگان و هلوجستان	۶	گرگان و هلوجستان	۶	گرگان و هلوجستان	۶	
۱,۴۶۶,۰۲۸	۱۰	۲۰	—	—	—	—	۸۰۰	۱۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰	۱,۶۲۷,۳۰۹	۷	خوزستان	۷	خوزستان	۷	خوزستان	۷	
۷,۰۰۰,۰۰۰	—	—	—	—	—	—	—	—	—	۳,۰۰۰,۰۰۰	۸	گیلان	۸	گیلان	۸	گیلان	۸	
۱,۳۴۲,۲۷۰	—	—	—	—	—	—	—	—	—	۱,۳۴۲,۲۷۰	۹	مازندران	۹	مازندران	۹	مازندران	۹	
۶۷۲,۰۰۷	—	—	—	—	—	—	—	—	—	۶۷۲,۰۰۷	۱۰	کردستان	۱۰	کردستان	۱۰	کردستان	۱۰	
۲۹۶,۰۲۷	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۱,۹۰۷	۵,۲۶۸	۵,۹۶,۲۴۳	۱۱	لرستان	۱۱	لرستان	۱۱	لرستان	۱۱	
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	۱۲	اراک-کرمان-فراتان	۱۲	اراک-کرمان-فراتان	۱۲	اراک-کرمان-فراتان	۱۲	
۱,۰۰۰,۰۲۹	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۱,۰۰۰	۷۲۷,۳۰۷	۱۳	محالات - ساره	۱۳	محالات - ساره	۱۳	محالات - ساره	۱۳	
۶۹۸,۰۰۰	۱۰	۲۰	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۴,۸۶۷	۶۰,۹,۰۷۲	۱۴	بروجرد	۱۴	بروجرد	۱۴	بروجرد	۱۴	
۱,۷۲۸,۰۲۲	۱۰	۰۰	—	—	—	—	—	—	—	۱,۷۲۸,۰۲۰	۱۵	پرورد	۱۵	پرورد	۱۵	پرورد	۱۵	
۱,۱۰۰,۰۲۸	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۱,۰۰۰	۹۲۶,۹۲۰	۱۶	کرمانشاه	۱۶	کرمانشاه	۱۶	کرمانشاه	۱۶	
۱۷۸,۰۲۸	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۹,۰۰۰	۹,۰۰۰	۸۱۹,۸۸۸	۱۷	خسنه	۱۷	خسنه	۱۷	خسنه	۱۷	
۱,۱۰۰,۰۲۸	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۱,۰۰۰	۹۰۲,۰۱۸	۱۸	قزوین	۱۸	قزوین	۱۸	قزوین	۱۸	
۲۰۱,۷۷۶	—	—	—	—	—	۸۰۰	۸۰۰	—	—	۱۷۱,۸۹۹	۱۹	استراپاد	۱۹	استراپاد	۱۹	استراپاد	۱۹	
۱۸۸,۰۲۹	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۱,۰۰۰	۹۲۳,۳۶۶	۲۰	بسطام و شاهزاد	۲۰	بسطام و شاهزاد	۲۰	بسطام و شاهزاد	۲۰	
۲۲۳,۰۱۰	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۱,۰۰۰	۸۰۰,۰۷۸	۲۱	سنندان و داشنان	۲۱	سنندان و داشنان	۲۱	سنندان و داشنان	۲۱	
۲۶۸,۰۰۰	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	—	—	۲,۹۳,۶۲۰	۲۲	کاشان	۲۲	کاشان	۲۲	کاشان	۲۲	
۷۲۳,۰۷۰	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۹۲۱	۱,۰۰۰	۷۱۲,۰۰۹	۲۳	گلپایگان و خوانسار	۲۳	گلپایگان و خوانسار	۲۳	گلپایگان و خوانسار	۲۳	
۴۳۹,۰۸۶	۲۰	۲۰	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۱,۰۰۰	۱,۰۰۰,۸۱۳	۲۴	کرمه	۲۴	کرمه	۲۴	کرمه	۲۴	
۱۲۷,۰۲۱	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۹۱,۰۴۳	۲۵	گروس	۲۵	گروس	۲۵	گروس	۲۵	
۱۶۹,۰۰۰	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۱۲۹,۹۶۰	۲۶	هدان	۲۶	هدان	۲۶	هدان	۲۶
۹۰۰,۰۲۸	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۶۳۷,۶۳۰	۲۷	ملایر و تیسرکان	۲۷	ملایر و تیسرکان	۲۷	ملایر و تیسرکان	۲۷
۶۴۰,۰۹۹	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۷۸۰	۷۸۰	۷۰,۶۷۱	۲۸	نهاوند	۲۸	نهاوند	۲۸	نهاوند	۲۸	
۴۴۶,۰۰۲	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۱,۰۰۰	۲۸۰,۰۲۰	۲۹	قطلن	۲۹	قطلن	۲۹	قطلن	۲۹	
۲۱۱,۰۰۰	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	—	—	۲۱۱,۰۰۰	۳۰	اسدآباد	۳۰	اسدآباد	۳۰	اسدآباد	۳۰	
۸۷۰,۰۲۰	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	—	—	۲۱۰,۰۲۰	۳۱	چوشتان	۳۱	چوشتان	۳۱	چوشتان	۳۱	
۷۶۰,۱۰۷	—	—	—	—	—	—	—	—	—	۷۶۰,۱۰۷	۳۲	خروار	۳۲	خروار	۳۲	خروار	۳۲	
۲۹۰,۰۲۱	—	—	—	—	—	—	—	—	—	۲۹۰,۰۲۱	۳۳	خرگان	۳۳	خرگان	۳۳	خرگان	۳۳	
۴۹۰,۰۰۰	—	—	—	—	—	—	—	—	—	۴۹۰,۰۰۰	۳۴	دماوند	۳۴	دماوند	۳۴	دماوند	۳۴	
۴۸۰,۰۰۰	—	—	—	—	—	—	—	—	—	۴۸۰,۰۰۰	۳۵	طالقان	۳۵	طالقان	۳۵	طالقان	۳۵	
۷۴۰,۰۲۲	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۱,۰۰۰	۱,۰۰۰,۰۲۱	۳۶	کنگاور	۳۶	کنگاور	۳۶	کنگاور	۳۶	
۱۸۰,۰۲۲	۱۰	۱۰	—	—	—	—	—	۱,۰۰۰	۰۲۷	۱۷,۶۲۱	۳۷	غروگزکوه	۳۷	غروگزکوه	۳۷	غروگزکوه	۳۷	
۱۷۰,۰۰۷	—	۱۰	—	—	—	—	—	—	—	۱۰,۰۷۶	۳۸	چهارده کلاته	۳۸	چهارده کلاته	۳۸	چهارده کلاته	۳۸	
۶۱,۱۲۷,۷۴۰	—	—	۱	۱,۰۰۰	۷۰	۱۲,۰۰۰	۸۰,۰۰۰	۲۱۰,۰۰۰	۲۱۰,۰۰۰	۲۱۰,۰۰۰	۲۱۰,۰۰۰	۲۱۰,۰۰۰	۲۱۰,۰۰۰	۲۱۰,۰۰۰	۲۱۰,۰۰۰	۲۱۰,۰۰۰	۲۱۰,۰۰۰	
جمع کل																		

- ۱ - نرخ دولتی پرینج پاپوت که شلتون نامیده می شود خرواری بست تران است که معادل با ۶۱۹ هزار دینار می باشد.
- ۲ - وزن پک خروار در آذربایجان معادل با ۹۷۴ هزار دینار می باشد.
- ۳ - طبق مقررات ، این قیمتها بین ۱۰ تا ۲۰ درصد کمتر از گستاخی بازار است.

درآمدهای حاصله از منابع دیگر

قران	—	قران	—
۵۰۰۰	۱۱ - قبیله زرگر	۴۰۰,۰۰۰	۱ - مؤسسه ضرابخانه
۱۲۰,۰۰۰	۱۲ - کوره‌های آجرپزی تهران		۲ - تلگراف
۶۵,۰۰۰	۱۳ - باشگاهی سلطنتی	۱۰۰,۰۰۰	الف - تلگراف ایرانی
۱۰,۰۰۰	۱۴ - زیارتگاه مشهد	۸۰,۳۴۸	ب - کمپانی تلگراف هندواروپ
۱۴۷,۰۰۰	۱۵ - معادن	۱۲,۰۰۰	۳ - پست
	۱۶ - معدن زغال سنگ	۱۳۰,۲۰۰	۴ - گذرنامه
۱,۵۰۰	استاد یوسف	۲,۰۰۰	۵ - اجاره بهای اسکله بندرعباس
۸۰,۰۰۰	۱۷ - کشتارگاه تهران		۶ - اجاره بهای قهوه خانه
	۱۸ - اجاره بهای اماکن	۵,۰۰۰	دوشان تپه
۱۶,۲۵۰	تعزیه خوانی	۵,۰۰۰	۷ - مطبوعات
	۱۹ - هدایای میلاد پیغمبر،	۶,۰۰۰	۸ - کاروانسراهای راه قم
۰۲,۰۰۰	« عیدبولود »	۳۰,۰۰۰	۹ - تلگرافخانه جاسک - گوادر
۶۶,۰۰۰	۲۰ - عدایا در روز اول سال ، عید نوروز	۱۰,۹۷۸	۱۰ - قبایل چادر نشین نزدیک تهران
۱,۱۹۱,۷۷۶	جمع کل درآمدهای حاصله از منابع دیگر		

حاصل جمع کل درآمدها

۱ - مالیات‌های پرداختی نقدی

» " جنسی

گمرکات

۲ - درآمدهای حاصله از منابع دیگر

جمع کل درآمد ایران

با ناخ تبدیلی هر لیره در سال ۱۸۸۸ برابر ۳۴ ریال و نیم لیره انگلی

هزینه‌ها

۱ - مخارج محلی که در شهرستانها و بخشها از درآمد کسر می‌شود.

۲ - حق‌الحکومه ، عوارض حکام که برای گردآوری درآمد به آنان پرداخت می‌گردد.

۳ - تخفیفات ، تخفیفی است که به علت بدی محصول ، فقر دهکده یا بخش منظور می‌شود.

۴ - صرف تعمیر ، مخارج تعمیر و نگاهداری ساختمانهای دولتی.

۱ - مقامات دیگر چنین گویند که اقلام مربوط به گذرنامه و کشتارگاه ستون بالارا شیلی کمتر از مقدار

حقیقی ذکر کرده‌اند و بعلاوه درآمدهای زیر از قلم افتاده‌اند:

مالیات قهوه‌خانه‌ها ۴۰۰,۰۰۰ قران ، اجاره شیلات بندرانزلی ۸۰۰,۰۰۰ قران ، اجاره بهای جنگل شمشاد ۱۷۰,۰۰۰ قران ، بازار تهران ۱۰,۰۰۰ قران ، مالیات برانگور (?) .

نام شهرستان یا بخش	حق الحكومة	تخلیفات						صرف تعمیر		جمع کل مبلغی که از درآمد شهرستان پایینش برداشت شده است
		کاه	مله وحبوبات	قد	کاه	مله وحبوبات	قد	کاه	مله وحبوبات	
۱ - تهران و مناطق	تران	خوار	خوار	قران	خوار	خوار	قران	خوار	خوار	۲۲۱۴۲
۲ - خالصیات دولتی	تران	-	-	۲۰۰	۱,۷۸۰	۷۰۰	۲۲,۹۷۰	-	-	۱۷۶,۵۱۰
۳ - آذربایجان	تران	-	-	۱,۷۸۰	۱,۷۸۰	۱۱,۳۸۷	-	-	-	۱۱۸,۳۶۷
۴ - خراسان	تران	-	-	۸۲	۱,۹۲۸	۱۷۹,۸۰۸	-	-	-	۱۱۸,۰۰۰
۵ - تاریخ	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۷۷۶,۳۱۸
۶ - اصفهان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۷ - خوزستان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۸ - گیلان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۹ - سازندان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۱۰ - کردستان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۱۱ - لرستان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۱۲ - اراک - کزانز، فرهان - محلات - ساده	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۱۳ - ارومیه	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۱۴ - همدان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۱۵ - گراندشهاد	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۱۶ - خسنه	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۱۷ - قزوین	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۱۸ - آستراپاد	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۱۹ - بهظام و شاهرود	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۲۰ - سمنان و دامغان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۲۱ - قم	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۲۲ - کاشان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۲۳ - گلپایگان و شرائیسار	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۲۴ - کمره	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۲۵ - گردن	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۲۶ - همدان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۲۷ - سلایر و قورسکان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۲۸ - نهادن	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۲۹ - نظر	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۳۰ - اسد آباد	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۳۱ - چوشنان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۳۲ - خوار	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۳۳ - خرقان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۳۴ - دماوند	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۳۵ - طالقان	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۳۶ - گنگاو	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۳۷ - نیروزکوه	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۳۸ - چهارده کلاتنه	تران	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۲,۱۷۶
۱۲۲,۱۷۶	جمع کل هزینه محلی									

۱ - نیز مقدار ۱۱۱,۱۱۱ خوار برخیج.
 ۲ - مبلغ ۱,۴۳,۶۰۰ تران که برای حق الحكومة مبتلور گردیده شامل ...، قران خترق - الاهانه وزیر آذربایجان و ...، قران کمک خرج پستخانه نیز میگردد.
 مبلغ ۱,۱۶,۰۰۰ تران «صرف تعمیر» شامل ...، قران برای آتشبازی جشنها انتعماً داده شده است. فوق العادة بدد معاش ولیعهد از خارق سایر
 اعضا خانواده سلطنتی معجزا بونه و سایانه ...، قران میباشد.

[[مادر مخابرات

ازشن ، شامل جمهوری جنسی و مستمری افسران	۰۰۰۰۰۰۰۰۸۱	قران
نیروی دریائی	۰۰۰۰۰۰۰۱	"
ادارات امور خارجه ، سفیر قسطنطینیه و وزایی مختار لندن ، پاریس ، بولن ، وین ، سُن پطرزبورگ ، قونسول	۰۰۰۰۰۰۰۶	"
ژنوال ، قونسول و نایب قنصل نقاط مختلف ، نماینده کلان امور خارجه و کارشناسان تهران	۰۰۰۰۰۰۰۷	"
تحصیلداران ، نویسنده کان ، مخاطبین ، منشیهای ادارات مختلف ، روحا نیون و عغازل	۰۰۰۰۰۰۰۵	"
مدارس عالی	۰۰۰۰۰۰۰۴	"
سستوری مستعذبین دولت ، وزراه و شیره	۰۰۰۰۰۰۰۸	"
سستوری نجایی افغانی و ایرانی	۰۰۰۰۰۰۰۳	"
عازمه نقدی ایل قاجار	۰۰۰۰۰۰۰۲	"
ملد معاش شاهزادگان اندرون سلطنتی	۰۰۰۰۰۰۰۳	"
تأمیسات شاهی ، پول چیب ، حرم ، محافظین و غیره	۰۰۰۰۰۰۰۵	"
جمع کل	۰۰۰۰۰۰۰۶۹۳۲	"
۱ - مخابرات و هزینه های محلی	۰۰۰۰۰۰۰۳	قران
۲ - مایور مخابرات	۰۰۰۰۰۰۰۳	"
جمع مخابرات	۰۰۰۰۰۰۰۲	"
بانز تبدیلی هر لیهه در سال ۸۸۸۱ بمعنی ۳۳ ریال و نیم	۰۰۰۰۰۰۰۱	"
بطوار خلاصه	۰۰۰۰۰۰۰۰	"
۱ - ۱۵۶۳۶۵۰ لیره انگلیسی	۰۰۰۰۰۰۰۰	قران
۲ - ۷۴۳۲۴۲۴ دلار	۰۰۰۰۰۰۰۰	"
جمع کل درآمد	۰۰۰۰۰۰۰۰	"
جمع کل مخابرات	۰۰۰۰۰۰۰۰	"
مازد	۰۰۰۰۰۰۰۰	"
۴ - ۰۳۱۳۲۱ دلار	۰۰۰۰۰۰۰۰	"

لشکر به سرحدات جهت رام کردن قبایل سرکش مرزی و پذیرائی از سفرای خارجی و مانند آن^۱ پیش می‌آید.

مبلغ مازاد بواسطه عوامل ذیل افزایش می‌یابد: ۱ - پیشکشی‌های به حضور پادشاه از جانب حکام ولايات در موقع انتصاب ۲ - تقدیمی‌های دیگر که بنا بر اندام افراد میرسد ۳ - مبالغی که پادشاه بمناسبت اعطای امتیاز به خارجی‌ها دریافت می‌دارد، و پرداخت‌های تقدیمی مرتب ناشی از امتیازات مزبور. کسر و کاهش در واقع بواسطه هزینه‌های غیر متظره‌ای است که اگر با مازاد مذکور قابل رفع نباشد ناگزیر به مصادرهای منجر خواهد گردید که اشاره نمودم.

اضافه‌کار در اثر پیشکشی‌های اتفاقی است که تعیین مقدار آن محدود نیست. بعد از وضع همه مخارج اگر باز چیزی بماند به کیسه خصوصی همایونی وارد و برگنجینه و شمشهای زرسیم نیک انباسته وی مبالغ تازه افزوده می‌شود^۲. می‌گویند این مازاد هر مال به ۱۰۰۰ لیره بالغ می‌شود، اما چون تخمين مبالغ پیشکشی دورازامکان است قبول نظریه مزبور خالی از محظوظ نیست، و گمان می‌کنم در آمد خالص همایونی بیشتر از این مبلغ باشد. شایعات در محافل رسمی ایران آن را تا ۱۰۰۰۰ تومان محسوب میدارد (که گمان می‌رود مقرن به صحت باشد) سهم ویژه همایونی را یک پنجم این مبلغ می‌پندازند، که نیمی از آن مختص مخارج اندرون است و بقیه در خزانه شاهی باقی می‌ماند.

مستمری‌ها - جزو اقلام مخارج مزبور مبلغ هنگفتی هم باست مستمری‌ها صرف می‌شود. این سیستم از بدترین، ولی عزیزترین وضع خاص مالی ایران جدید است. عده مستمری بکیر خیلی زیاد است و پیوسته هم بیشتر می‌شود. علاقه

۱ - پذیرائی هر نماینده جدید دولت خارجی برای دولت ایران بطور متوسط ۱۰۰۰ تومان تمام می‌شود.
۲ - حداقل برآورد که شاید مطمئن ترین آن باشد، موجودی خزانه ثابت همایونی را به ارزش ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره اظهار کرده‌اند. از طرف دیگر منبع موثقی این مبلغ را در بیست سال پیش بشرح ذیل عنوان نمود:

وجوه مسکوك ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره، اثاث و ظروف ملا ۵۰،۰۰۰ لیره، جواهرات سلطنتی ۲۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره،
جمع آن ۴۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره.

سرشار هر فردی این است که به عنوانی که باشد حق مستمری احراز کند. درباره بعضی از ایشان این مزیت کم و بیش دایمی است.

بعد از وفات صاحب این امتیاز اعقاب او تلاش دارند که وارث این حق بشوند. احراز چنین توفیقی منوط به تقدیم مبلغی به حضور شهریار و کسر مبلغی هم از مستمری اصلی است، اما باز آن امتیاز بهیچ وجه مضمون از خطر نیست، زیرا که علاقه‌مندان فراوانی جهت ریودن این حق در کمین نشسته‌اند و یا یک دستخط سارک مبنی بر اعطای این حق پس از فوت شدن گیرنده قبلی و خالی ماندن محل او، وضع تازه ایجاد می‌شود. از این‌رو اگر ورثه نفر قبلی حامیانی در دستگاه بالا داشته باشد که باید همراهی آنها را با صرف مبلغی تأمین نمود، مراد حاصل است و گرنه هنوز گیرنده سابق نفس واپسین را تمام نکرده است که طالب جدید پادر کفش او خواهد گذاشت.

لازم است مزیت‌های کار و شغل و خدمتی نیست. صدر اعظم اخیر میرزا یوسف که مقام مستوفی المعالکی داشت یعنی امور مالی در ید اختیار او بود قبل از فوت مستمری‌های متعدد در حق خود ترتیب داده بود. بواسطه اعمال نفوذ‌های مالی و وسائل دیگر پسرا او که جوانکی بود سعی نمود مقام پدر را احراز کند. (هر چند که کارهای مالی را شخص دیگری بر عهده داشت) و در نتیجه به تحصیل اکثر مزایای پدر خویش توفیق یافت. کسانی که منصب استیفا دارند امکان این قبیل کارهای ناصواب را فراوان دارند و برای خود و منسوبان انواع مزایا فراهم می‌سازند. یکی از اینان حقوق متعددی برای فرزند خود تأمین کرده بود با این ترتیب که نام واتعی او را با چند عنوان از قبیل ملا علی، میرزا علی، علی آقا و علی خان وانمود کرد. رسم مستمری در دستگاه ایرانی، خون آشام و آفت جان مملکت است.

معایب ترتیب مالیاتی فعلی - سیستم مالیاتی که شرح داده ام در ایران جاری است آشکارا سراسر خطاست، هم اصولاً قرین بی عدالتی است و هم در عمل بی عیب نیست. قبل از هر حرفی باید گفت که تقریباً تمام آن بر طبقه نژاد عتمیل

و سنگین ترین بار آن بر شانه طبقات تنگدست و کشاورز وارد می‌شود و در واقع باید اذعان نمود که زمین و تجارت خارجی تنها اقلام مشمول مالیات‌اند. شهرها و قراء و املاک شهری و ثروت و یا تجارت محلی سهم قابلی در ایجاد درآمد ملی ندارند و امسا، از قبیل مالیات بر درآمد یا مالیات منازل یا اموال و یا خانه‌داری درآ است، حتی مبالغ سرشار که بشکل رشه‌یا هدیه از طبقه اعیان توانگر و عمال رسی اخذ می‌شود بهیچ وجه مالیات بر ثروت بشمار نمی‌رود، بلکه بدون چون و چرا تابع ابواب جمعی است که باید مشمول برآورد و اخذ مالیات شود.

این طرز عمل با آشتفتگی وضع اداری در ایران (حاکم در عین حال هم آمر هم قاضی و هم تحصیل‌دار مالیاتی است) تسهیل و آسان می‌شود. در اثربیستم نفرت انگیز اجاره داری، زارع بیچاره مبلغی را می‌پردازد که می‌گویند حتی از میزان مقرر قانونی بیشتر است و مبلغ اضافی هم به کیسه مأمور مالیاتی و اعیان پول دوست وارد می‌شود. این حضرات دستگاه‌های وسیع دارند و با اسراف و تجمل زندگی می‌کنند بدون اینکه از ناحیه ایشان مستقیماً دیناری به خزانه دولت عاید شود و اگر همین وجوهی که در حال حاضر به عنوان مالیات وصول می‌کنند بجای اینکه وسیله مداخله‌های گوناگون شود به خزانه دولت پرسد و بنا بر ترتیب تصاعدي هر کس که غنی تر است مالیات بیشتری پرداخت کند عواید فعلی برای هزینه‌های عمومی که فعلاً بکلی مورد بی علاقه‌گی و غفلت است کافی خواهد بود و مازاد هم به کیسه همایونی خواهد رسید. هرگاه ترتیب عادلانه تری نیز در اخذ مالیات پدهند فرار طبقه توانگر جامعه هم از پرداخت مالیات مقدور نخواهد بود و شاید بدون رحمت تاحدود نصف میزان فعلی عایدات بیشتری وصول خواهد گردید.

ضرورت ارزیابی جدید - بوسیله افرادی صالح در ازای سبک نیم بند ارزیابی مالیات ارضی که در حال حاضر متداول است می‌توان سیستم جدیدی را معمول ساخت. منظورم این نیست که ترتیب واحد ارزیابی در سراسر مملکت قرین صلاح و یا اصلاح مقدور است. شرایط متفاوت فلاتحتی و محصولات مختلف و بعلاوه

عادات و اغراض محلی تعقیب چنین روشنی را دور از صرفه و امکان خواهد نمود، ولی لااقل نوعی تساوی و تعادل باید در این زمینه پدید آورد.

کشت و کار در یک ولايت حتی اگر تابع سبک فلاحی متفاوت باشد نباید بیشتر و یا کمتر از ناحیه دیگر دچار بار مالیاتی گردد. بمنظور تجدید نظر متناسبی در طرز وصول مالیات ارضی ممیزی کردن املاک در سراسر کشور با همکاری مأموران ورزیده اروپائی از امور مقدماتی بسیار ضروری بشمار می‌رود، سپس باید ارزیابی تازه‌ای نیز در سراسر مالک محروسه انجام داد و زمینه را جهت تجدید نظرهای متناوب در موقع معین فراهم ساخت.

محاسبات عمومی - شیوه‌ای که جنبه علمی آن بیشتر و بی ترتیبی کار در آن کمتر باشد در مورد حفظ و اداره محاسبات عمومی یا ولایتی یا محلی اصلاح بسیار ضرور دیگر است. نخست باید هر متصلی کار را وادار کرد بودجه احتمالی راجع به ولايت یا دستگاه خود را در آغاز سال پیشنهاد کند. وقتی که صورتها رسیدستون جداگانه در آمد و هزینه ترتیب داد که در حال حاضر غالباً در هم و آشفته و ناشی از این است که مبالغی با بت مخارج جمع کردن عواید از رقم در آمد کسر می‌شود. بعلاوه بعد از تنظیم محاسبات باید آنرا رسمی ممیزی و با مراقبت تمام اوراق مربوطه را نگاهداری کرد. در حال حاضر بیشتر متصلیان هنگام تغییر و انتقال منصب و مقام اوراق خود را پاره می‌کنند تا برگه و مدرکی راجع به خلاف کاری‌های خویش باقی نگذاشته باشند. این قبیل اصلاحات خواه در طرز عمل و یا سرشکن مالیاتی موجب افزایش حیرت‌انگیزی در مقدار ثروت ایران خواهد گردید و اورا از دراز کردن دست نیاز برای حتی مبالغ نا قابل در نزد بیگانگان آسوده خواهد ساخت.

مالیات‌های جدید - منابع تازه در آمد علاوه بر مالیات اموال شخصی و املاک که خاطر نشان شده بود می‌توان باسانی پیدا کرد. از جمله اموری که بوسیله مقامات ذی صلاحیت پیشنهاد شده است فروش املاک شاهی است که پیوسته هم

در تزايد است بدون اينکه ديناري عايد دولت گردد و وضع کردن عوارض تمبر که بر همه نوع اوراق و اسناد و مدارك و سفتهها الصاق شود و ماليات بر ارت متناسب با درجه بستگي و انتساب و ماليات غير مستقيم بر شراب و نوشابه هاي الكلی. بدون شک يك کارشناس مالي هوشمند قادر خواهد بود منابع متعدد ديگر که متساوياً در ازدياد دارائي مؤثر باشد بدست آورد.

اصلاح گمرکي - راجع به گمرک نيز باید گفت که ترتيب جاري فعلی هم بي قاعده است وهم مايه اتلاف مالي ، بحدی که اصلاح عاجل کاملا ضروري است. سیستم اجاره داري که موجب مقاصد بسياري است باید از بین و بن نابود شود و بجای آن ترتيب جمع کردن عواید بوسيله مأموران رسمي موظف چنانکه در همه کشورهای متعدد جهان مرسوم است سعمول گردد. سرانجام هرگاه رسم و راه کارها ساده تر و آسان شود موجبات ترويج تجارت فراهم و تسريع خواهد گردید و هزينة وصول عايدات کاهاش خواهد يافت و با وضع عوارض يکنواخت و معين بر اجناس خارجي و محصولات داخلی و لغو کردن عوارض گوناگون جاده ها و نواقل در شهرها که فقط بر اجناس محلی تحمل می شود راههای تقلب و خطاكاري محدود خواهد شد. در سیستم فعلی بهيج وجه وسیله حمايت از محصولات داخلی در مقابل رقابت خارجي وجود ندارد و در واقع می توان گفت که خارجي ها با پرداخت فقط پنج درصد بر ارزش جنس وضع مساعد تری از تجار داخلی دارند.

نظرية ايراني در باره امور مالي - باید اعتراف کنم که از آنچه راجع بطرز فکر مربوط بوضع فعلی مالي ايران شنیده و خوانده ام انتظار و اميد عاجلي در اجرای اين قبيل اصلاحات ندارم . در جريده « ندای ايران » شماره ۱۵ فوريه ۱۸۸۵ همان روزنامه تهران که سابقاً هم ذكرش را بميان آوردم مقاله اي دربار ايران هست که بحدی جالب توجه می نماید که جا دارد برسپيل نمونه قسمتی از مطالibus را در اينجا نقل کنم. نويسنده فيلسوف مات آن ، اظهارنظر می کند که: « هيج چيزی شگفت انگيز تر از وضع مالي ايران نیست ، چنگل بکری است که درختانی

با شاخه‌های بُرنا در کنار درختهای متساویًا نیرومند همی رویند، اما با مرور زمان فاسد می‌شوند». در اثر انبساط خاطراز این کلام مجاز حیرت‌آور نویسنده باز با لاف و گزار از کشور و دیاری صحبت می‌دارد که گرفتار قرض ملی نیست و سر زمینی که همواره خرجش از درآمدش کمتر است و غالباً هم میلونها اختلاف دارد که راست و بدون مانع در خزانه شاهی سرازیر می‌شود.

وی بافطانت تمام و اطاله کلام می‌نویسد: «ما در اینجا فقط پی کارهائی می‌رویم که دخل آن از خرجش بیشتر باشد و هر چند که این رفتار عاری از همت و بلند پروازی است، اما اطمینان بخش تر است، بنا براین اگر از لحاظ اقدامات عمومی عقب اقتادهایم باز فکرمان آسوده است که غم و اندیشه قرض، آسایش خیال مارا مختل نمی‌سازد». و سرانجام وی انفجار وجود وغیرت ملی خود را بشرح ذیل ابراز می‌دارد: «کدام کشور دیگری درجهان این وضع مستاز را دارد که نه در بنده قرض ملی است و نه گرفتار پول کاغذی و هیچ یک از منابع ملی درگرو اجانب نیست و هیچ کدام از سرچشمه درآمدش بشرط و رهن گذاشته نشده است. ثبات مالی ایران علی‌رغم اغراضی که بر علیه آن تمهد شده بود هنوز سالم و پا بر جاست. خدا کند که در آینده هم هیچ وقت دچار لطمہ و آسیبی نشود!»

من این مدح و ستایش درخشن را درباره وضع بکر ایران آسان اقتباس نمی‌کرم، هرگاه حتی در آثار نویسنده‌گان اروپائی تمایل بی‌قیاسی در تمجید از لطف و مزایای آن نظرم را جلب نمی‌کرد. من شاهد بوده‌ام که ایران قرضه ملی ندارد و در آمد سالانه بر مخارج فزونی داشته است از قرض خارجی فارغ بوده است که همه این شواهد را دلیل استحکام وضع مالی و شایستگی اداری آن پنداشته‌اند، اما اگر خرج از درآمد کمتر است علت ساده‌اش این است که اکثر مخارج ضروری بنحو زنده‌ای سورد بی علاقه‌گی و اهمال و غفلت بوده است تا مازاد سالانه خزانه تأمین شده باشد و شکی نیست که وام ملی هم در آنجا نیست، زیرا که سلطنت بهیچ گونه کار خرج داری اقدام نمی‌کند و بلکه کوشاست که از سالی بسال دیگر

بی خرج و عاطل گذران کند. درخواست هیچ گونه قرض خارجی هم نکرده اند یکی بدلیل بارز مذکور و دیگر این ملاحظه که در ازای چنین قرض و وامی ناگزیر بوده اند که بعضی از منابع کشور را در گرو بگذارند همان آسودگی و مخصوصیتی که نویسنده مقاله در عین غرور و سادگی به آن افتخار نموده است.

نحوه ملک داری در ایران - بخشی درباره مالیات اراضی و ارزیابی زمین ایجاد می کند که سخنی چند هم درباب چگونگی مالکیت اراضی در ایران که خواه وناخواه با آن بی ارتباط نیست در میان آید. با وجود زمین های پهناور شوره زار و نمکزار وشنزار که قسمت عملهای ازسرزین ایران را فراگرفته است بحدی که گفته اند اراضی قابل کشت فقط یک پنج مساحت کلیه قلمرو شاهی است، ازطرف دیگر هم می گویند کار زراعت متبع عایدی دو سوم از همه جمعیت است. املاک در ایران چهار نوع است: ۱ - املاک شاهی که بنام خالصه یا دیوانی معروف می باشد ۲ - اراضی که با عنوان تیول تصرف شده است ۳ - اوقاف ۴ - املاک خصوصی یا اربابی .

۱ - املاک سلطنتی - املاک شاهی در ایران وسعتی عظیم دارد و در وضع فعلی خود قسمت اعظم آن نتیجه و حاصل جنگ و نزاع های داخلی در قرن گذشته است. نادر شاه و از او هم بیشتر آقا محمد خان قاجار بعداً مشاهده نمود که خانواده های قدیمی ایران و املاک آنان بواسطه جنگ و جدالهای طولانی داخلی از هم پاشیده شده بود به همان وضع و ترتیبی که پادشاهان تیودور^۱ پس از کشمکش- های معروف به گل سرخ ، تار و مار شدن نجای انجلستان را مشاهده کرده بودند. سانند هانری هشتم نادر شاه نیز به سیاست دامنه دار مصادره املاک مذهبی پرداخت و دست اندازی بر اموال روحانی بوسیله پادشاه انگلیس کم و بیش در همان وضع و حدود خبیط املاک موقوفه از جانب شهریار افشار بود. املاک مزبور از آن پس در تصرف خاندان سلطنتی باقی مانده است و رفته رفته افزایش یافته و هر سال با توقيف اموال خصوصی بواسطه مغضوب شدن صاحبان آن و یا تقدیمی اضطراری

که حضرت شهریاری در عین بزرگواری می پذیرفته اند مقدار و وسعت آن بیشتر شده است و من قبل اشاره نمودم که از لحاظ زراعتی چه وضع و صورتی دارد.

۲ - تیول ها - زمین های فتووال آنهایی است که در دوره های سابق بر اثر خدمات نظامی و بخصوص خدمت در نواحی مرزی کردستان و ترکمنستان بدست آمده است و دوام تصاحب آن سوط بفرام ساختن رسد سوار و پاسداران مرزی و ذرات نگهبانی است که گاهی نیز توأم با معافیت از پرداخت حصه مالیاتی است.

۳ - سوقوفات - با وجود رویه ضد روحانی نادر شاه باز مساجد و مدارس موقوفه های فراوانی خواه املاک و یا اجاره بهای کاروانسرا و دکان و بازار داشته اند مثلا آستانه امام رضا (ع) در مشهد (که از جمله اماکن محدودی بود که نادر شاه قدر و احترام می نهاده) در سراسر ایران ملک دارد و از این بابت در آمدی بالغ بر ۱۰۰۰ تومان و ... خروار غله عایدی آن است.

املاک مزبور بواسطه سوقوفه های خصوصی افراد عابد و پرهیزگار که با این کار ثواب در صدد تأمین آخرت و سعادت پیوسته افزایش می یابد. این حضرات بنا بر قول و قرار محترمانه با مستصدیان اسر بقصد اجتناب از خطر ضبط و مصادره ملک خود را وقف و در ازای آن بقری مرتب سالانه دریافت می دارند. املاک سوقوفه معمولا از مالیات معاف است، اما دولت هرساله از اسلامک سوقوفه امام رضا (ع) ۱۰۰۰ تومان مالیات دریافت می دارد.

۴ - املاک خصوصی- این اسلامک در ایران ازراه ارث یا خریداری یا اهدای همایونی و یا احیا کردن زمین های بایر بدست می آید. هر فردی می تواند زمینی را در صحرا انتخاب و در آنجا شخم و زراعت و یا به نحوی بهره برداری کند که چند در صد عایدی دولت تأمین شود و تا وقتی که از عهده انجام تکلین آخرب برآید فرد سودمندی بشمار ببرود که خلم یدش از آن ملک نارواست. ولی مالک ایرانی معمولا خود به کشت و کار زمین خوش نمی پردازد و آنرا به مستأجران

اجاره می دهد که بدون ادعای حقوق مالکیت تاوقتی که از برداخت معادل اجاره بها قصور یا عدول نکند حق مسلم بهره برداری از ملک را خواهند داشت و این انتفاع با شرآکت طرفین در تأمین هزینه کشت که در نقاط مختلف سلطنت یکسان نیست حاصل می شود.

دریاره آذربایجان به من اظهار داشته اند، ارباب فقط یک دهم محصول برداشت می کند و اگر بذر را هم فراهم کرده باشد سود . ه در صد وام بر آن افروده می شود. در مازندران وضع از این بدتر است. محصول را به پنج سهم تقسیم می کند و بر هر یک از عوامل زراعت یعنی زمین، آب، بذر، کارگر و اسباب شخم حصه ای تعلق می گیرد، مالک بر حسب معمول یک یادو و سیله را فراهم می سازد و در نتیجه یک یا دو پنجم حاصل را خواهد داشت گاهی بذر را نیز او فراهم می کند که در این صورت سه پنجم سهم او می شود و زارع دو پنجم دیگر را دریافت می دارد. در سایر نواحی کشور ترتیباتی جدا گانه است.

در سرزمینی مثل ایران که مقدار جمعیت قلیل است و زراعت وافی فقط با کار و زحمت کافی اسکان پذیر می باشد کارگر نه تنها در کشتزار زحمت می کشد، بلکه باید در کندن و تعیز کردن قنات کار و محصولات را جمع و جور کند، نفع ارباب در این است که با مستأجران خود بوجه نیکو حسن روابط داشته باشد. رعیت ایرانی که حتی حق شکایت از بد رفتاری و اجحاف مأموران مالیاتی را داراست احمدی با و درس صواب گله و شکایت از ستمگری ارباب را نیاموخته است.

زارع ایرانی فقیر است، نادان است و بیچاره است، اما به ظاهر خوش بنيه و از جهت زور و قدرت چون گاو نر است، معمولاً پوشاش را بر شانه می اندازد و به ندرت دست گدائی دراز می کند و با وجود جهالت محض، باز نیک می داند که چگونه منابع ناچیز ثروت طبیعی را اندازه گیری و بهره برداری کند و با آنکه انتظار و امیدی دریاره رونق کار خویش ندارد، برداری و پشتکار شیوه کار اوست. لحظه پدبختی او وقتی است که آب نایاب شود و یا از بی خشکسالی شدید درناحیه

او قحطی پیش آید. این افراد که خوراک کافی ندارند و مورد توجه و عنایتی بشمار نمیروند مثل حشرات دسته تلف می‌شوند. وضع و کارکشاورزی در ایران پیشرفت فراوان حاصل خواهد کرد هرگاه دولت از این نفرات حمایت کند و هرساله مبلغ کافی در راه اتصاص واقعی و ذخیره کردن آب اختصاص بدهد.

در بسیاری از نقاط ایران هنگام سیلاب و طغیان مقادیر کلی آب به هدر می‌رود و یا در مردابها و گودالهای صحراء فرو می‌ریزد. سیخازن بسیار سودمندی در کوهستانها می‌توان ساخت مانند همان سد و منبعی که شاه عباس در نزدیکی قهرود ساخته بود. اگر کسی علاقه مند باشد که برکات این قبیل مخزن‌ها و منابع را به رأی‌العين ببیند نیک زیبند است که سفری به جزیره سیلان بکند.

جمعیت - از موضوع بودجه ایران اینک توجه خود را به منابع مادی و صنعتی آن معطوف می‌کنم یعنی آن عوامل یامزایائی که در عمل موجب تولید ثروت است. نخستین رکن ثروت ملی، مردم هرکشورند از این رو اکنون من مسئله جمعیت این سر زمین را بررسی می‌کنم.

در نظر این جانب جای شک و شبیه نیست که جمعیت ایران روزگاری خیلی بیشتر از مقدار فعلی بوده، حتی اگر برآورد پنجاه میلیون را که بعضی از نویسندها به عهد داریوش نسبت داده‌اند مورد تردید قرار دهیم و یا چهل میلیون نفر را که شارد بنده دوره صفویه منسوب داشته است باور نداریم با تردیدی نیست که جمعیت این کشور سابقاً بمراتب بیش از جم سکنه فعلی آن بوده است. این نظریه بر اظهارات جهانگردان و تاریخ نویسان مبنی نیست، بلکه ناشی از مشهودات پیوسته عینی خود است.

شهرهای ایران و دهات مترونک و بازارهای خالی و رشته‌های متعدد قناتهای خراب و تأسیسات عمومی که سابقاً عامل عده حاصلخیزی اراضی پهناوری بودند که اکنون بحال ویرانی افتاده‌اند و هزاران چریب زمین‌های زراعتی که در حال حاضر به سنگلاخ و شنزار مبدل شده‌اند همه حاکی از شواهد و آثاری است

که قابل اشتباه نیست. البته این نکته را هم میدانم که هر محل و مکان متروک نزوماً دال بر زوال زندگی و صنعتی بشمار نمیرود.

ایرانیان خواه بدلیل همکاری و یا استعداد فردی علاقه حیرت انگیزی به نقل و انتقال سکن و مأوای خویش ابراز داشته‌اند. چنانکه خود پادشاه بقصد پی ریزی یادگاری جاویدان پایتخت جدید و یا کاخ‌های تازه بنادرده و فرد روستائی که تغییر کلبه و خانه داده است. از این رو این موضوع که جمعیت ایران در قدیم خیلی زیاد تر از زمان حاضر بوده به نظر من انکار ناپذیر است هرچند که بواسطه اوضاع طبیعی آن سرزمین و آسیب‌های پی در پی جنگ و سیزدها شاید هیچ گاه نیز سخت انبوه نبوده است. قول شاردن‌گواه این‌حدس و گفتار من است و اظهار ببالغه آمیز خود او هم وسیله اصلاح که در موردی نوشته بود:

« این سرزمین جمعیتی قلیل دارد و روی همرفته می‌توان گفت که بیش از یک دوازدهم مزروع یامسکون نیست. وقتی که مسافر از شهری نسبتاً بزرگ که در حدود دو فرسخ باشد عبور کند دیگر تایبیست فرسخ خانه و عمارتی نخواهد دید. دلیل این قلت جمعیت هم نیک عیان است، از یک سو ناشی از فرا آمدن خاندانهای پادشاهی پی درپی است و از طرف دیگر بواسطه حکومت قرین ظلم و زوری است که در آنجا جاری و ساری است. »

شاردن قلت سکنه را هم به چهار علت فرعی نسبت داده است که عبارت است از: فساد غیر عادی، تجمل می‌تناسب، ازدواج درسن و سال پائین و سه‌اجرت پیوسته به سرزمین هندوستان. ملکم در اوایل این قرن جمعیت ایران را ۶۰۰۰۰۰۰ نفر قلمداد و مانع از دیاد آنرا نیز همان موجباتی افهار کرد که شاردن نوشته بود، بعلاوه دلیل افزایش آنرا بشرح ذیل بیان نمود: اقلیم سلامت خیز، ارزانی وسائل ۱ - دکتر بولاك که شغل طبابت داشت در گزارش خود راجع به ایران در سال ۱۸۷۳ دلایل ذیل را موجباب اساسی کاهش جمعیت ایران ذکر کرده است:

- الف - وضع نامساعد زنان از جمله آسانی کار طلاق و ازدواج درسن و سال‌کم و پیری زود رس و طولانی بودن دوره شیر خوارگی اطفال و پایین مناسبات تحذیل رفتن قوّه تولید نسل.

معاش، ندرت و قوع تھطی^۱، فقدان کشتار و خونریزی در زدو خوردهای داخلی و الزام ازدواج و قلت نسبی فحشاء.

رالینسن بسال ۱۸۵۰ جمیعت ایران را ده میلیون نوشت، اما در سال ۱۸۷۳ پس از وقوع دوبار آفت طاعون و تھطی به شش میلیون رسید. ارقامی که نویسنده‌گان دیگر در بیست سال اخیر نوشته‌اند بین پنج و ده میلیون نفر است. در واقع هیچ یک از این ارقام مبتنی بر اطلاعات علمی و یا قابل اعتماد نیست. در ایران رسم آمارگیری ندارند و دستگاه و وسائل انجام این منظور بسیار ناقص است، بلکه اصلاً نیست، این کار با طبع و پندارهای سربازگیری انسان درستی برای انجام این کار بدست نمی‌دهد و هرگونه نظر و اطلاع در این باب ناشی از حدس و قیاس است.

اخیراً دو قسم اظهار نظر راجع باین موضوع دیده‌ام و به همان اندازه متفاوت بی‌نماید که نظریات قبلی بوده است، یکی از این برآوردهارا ژنرال شیندلر که بواسطه آشنائی کامل با آن سرمیمین و اهالی نظرش از همه صائب‌تر است در سال ۱۸۸۴ بشرح ذیل ذکر نموده است:

ب - نابسامانی وضعیت‌پذاری و تلفات سنگین حصبه و اسهال و وبا و طاعون و بخصوص فقدان وسائل تلقیح برای جلوگیری از آبله و تلفات جانی اطفال در دو سالگی.

ج - آسیب و تلفات جنگ‌های تاتار و مغول و افغان و خدمات ایلات ترکمن در ایالات شرقی و فروش اسیران در بازارهای خیوه و بخارا، جنگ‌های داخلی و تلفات جانی سربازانی که مدام عمر در خدمت‌اند و دسته در پادگانهای خود تلف می‌شوند.

د - مهاجرت عناصر غیراسلامی یعنی زردشتی و کلیمی وارمنی به هند و قفقاز و عثمانی و پیش‌آمد تھطی بواسطه نقصان باران و برف که قسمی هم ناشی از نبودن راههای ارتباطی است وضع تجارت ذرت و وضع خراب قناتها و حکومت ناهنجار.

۱ - گمان نمی‌کنم این قول صحیح باشد، در نیمة درم این قرن تھطی‌های کم و بیش مهیب تقریباً هر ده سال یک بار اتفاق افتاد.

مساحت ایران در حدود ۶۲۸,۰۰۰ میل^۱ با ۹۹ شهر شامل:
۳۹۳,۶۳۰ خانوار یا ۹۶۳,۸۰۰ نفرسکنه

» ۳,۷۸۰,۰۰۰

دهات و نواحی بی شهر
صحراء نشین ها:

۵۲۹,۰۰	اعراب
۱۴۴,۰۰۰	ترک
۱۳۵,۰۰۰	کردها ولکها
۴۱۴,۰	بلوچ و کولی
۴۶۱,۸۰۰	بختیاری ولر

» ۳,۸۱,۹۶۰ خانوار یا ۱,۹۰,۹۸۰ نفر

۷,۶۵۳,۶۰۰ نفر

کل جمعیت ایران =

رقم فوق را از لحاظ مذهب و فرقه بشرح ذیل اظهار کرده است:

۶۰۸,۶۰,۰۰۰ نفر	شیعه
۷۰۰,۰۰۰ نفر	سنی و فرقه های دیگر
۸۰,۰۰۰ نفر	زردشتی
۱۹۱,۰۰۰ نفر	کلیمی
۴۳۱,۰۰۰ نفر	ارامنه
۲۳۱,۰۰۰ نفر	نسطوری و کلدانی

= جمع

ارقام سببور بجهات متعدد فرضی و خیالی است. مشاهدات خودم بجانبم ساخته است که آمار ژنراں شیندلر راجع به شهرها غالباً زیاد تر از میزان حقیقی است و در مورد فرقه های مذهبی هم حرف او با واقع انطباق ندارد، زیرا که تعداد یهودیان و نسطوری ها و کلدانی ها بیشتر از ارقامی است که وی عنوان کرده است. اما هرگاه جمع کل اورا قابل قبول بدانیم که از سایر نظریات بیشتر مقرن به حقیقت

۱ - عده ای دیگر ۶۱۰,۰۰۰ و ۶۳۰,۰۰۰ و ۶۶۰,۰۰۰ میل مربع قید کرده اند.

است و سه چهارم در صد هم بر آن بیفزاییم که شاید هر ساله افزایش پافته باشد در مدتی که نه قحطی واقع شده و نه جنگی اتفاق افتاده است کلیه جمعیت ایران در سال ۱۸۹۱ معادل ۱۸۰۰۰ نفر می‌شود.

نظریه روسها - از طرف دیگر آقای زولوتارف اظهار نظر خیلی پائین تری در جلسه انجمن جغرافیائی روسیه بسال ۱۸۸۸ نموده و کل جمعیت ایران را بشرح ذیل بیان کرده است :

فارس	۳۹۰۰۰۰۰۰	نفر
ترک و تاتار	۱۰۰۰۰۰۰	»
لر	۷۸۰۰۰۰	»
کرد	۶۰۰۰۰۰	»
عرب	۳۰۰۰۰۰	»
ترکمن و چمشیدی	۳۲۰۰۰۰	»
جمع -	۶۰۰۰۰۰۰	نفر

این ارقام با آمار ژنرال شیندلر هم از لحاظ جمع و هم ترکیب سخت متفاوت و حاکی است که معلومات راجع باین قسمت تا چه اندازه مختلف و بی اعتبار است. بنابر مشاهداتم با آنکه خیلی از جاهای پر جمعیت ایران را ندیده‌ام باقید احتیاط می‌گویم که ارقام ژنرال شیندلر تا حدودی و قول آقای زولوتارف بکلی از حقیقت دور و کمتر از میزان واقعی است.

جاده‌های مشهور که مسافر معمولی از آنها عبور می‌کند شهرهای عمدۀ را بهم مربوط می‌سازد، اما از حاصل‌خیزترین نواحی نمی‌گذرد. بمناسبت ییم و ترسی که از حرکت قشون و گاهی از سیر و سفر حتی آرام شهریار و یا والی ایالت در میان بوده بجای چلب جمیعت موجب اجتناب آنها گردیده است^۱. در کشورهای متعدد

۱ - داجع بشرح مشابهی در این باب که مشعر بر قدان امنیت است درجوع مقایسه شود با کلام سفر داوران در تورات که حاکی است: «در روز گار شنگر فرزند عنات در دوره یوئیل، جاده‌ها خالی بود و مسافران از پیراهه رفت و آمد می‌گردند.»

وضع برخلاف این است و شاهراه‌های بهم در نواحی پر جمعیت واقع شده است و این خود دلیل بارز دیگر در عقب ماندگی ایران است. از طرفی هم گزارشها و سفرنامه‌های سافران خصوصی را در راههای فرعی سلطنت دیده‌ام که محل رفت و آمد خارجی‌ها نیست و مأموران رسمی به ندرت در آنجا دیده می‌شوند و تحصیلدار مالیاتی کمتر رخداد می‌کند.

در گوشه و کنار این نقاط دهات آباد بسیار هست که سعمولاً اثری از نام آنها در نقشه نیست، لذا استنباط من این است که مسافرت در میان فقط نواحی نیک شناخته سلطنت شاید موجب خواهد شد که ناظران اسر، جمعیت ایران را بجای مبالغه، کمتر از میزان واقعی وا نمود کند. از این رو عقیده این جانب آن است که در حال حاضر جمعیت ایران به ۹ میلیون نفر برسد. وقتی که در خاطر بیاوریم که مساحت ایران سه برابر خاک فرانسه است و بنا بر ارقام مذبور جمعیتش فقط یک پنجم آن است می‌توانیم دو موضوع را نیک دریابیم یکی اینکه چرا وچگونه ایران در صورت ظاهر باکشوری اروپائی متفاوت می‌نماید و دیگر آنکه چه زمینه وسیعی برای تجدید نیروی مادی و طبیعی بردم آن فراهم است.

محصولات و محصولات - از موضوع جمعیت ایران اینکه به محصولات و محصولات محلی آن می‌پردازم. این سر زمین از لحاظ منابع بکر بسیار غنی است. همه قسم اقلیم دارد یعنی از گرسای استوائی تا برف دائمی بر رشته‌های جبال و همه نوع خاک و زمین هم در آنجاست. سبزی‌ها و خوباتش مثل منابع زیر زمینی آن گوناگون و متعدد است. مقدار بارانش محدود و رو به نقصان است. آفات و خرایی ناشی از لشکرکشی‌های گذشته و شیوه جاهلانه زراعتی و رسم و کار حکومت و اداره ناصواب در انحطاط فلاحتی آن همان اندازه تأثیر داشته است که قلت خطوط ارتباطی و اشکال حمل و نقل و فقدان نیروی کار و ابتکار، منابع سرشار زیر زمینی آنرا عاطل گذاشته است.

در مورد اول کشتزارهای سرسبز به زمین‌های سنگلاخ و بیابان مبدل

گردیده و در مورد ثانی هم هیچ گونه همت و اقدامی در بهره برداری از منابع طبیعی آن معمول نشده است. در حال حاضر با صرف نظر از منابع معدنی آن که شرحش را جداگانه و به تفصیل بیان خواهم کرد ایران فعلاً قادر است که محصولات و مصنوعات قابل توجهی فراهم سازد که اگر مقدارش بعد وفور نباشد دست کم تنوع و اقسام گوناگون آن جلب توجه فراوان خواهد نمود.

خلافت - غله بخصوص گندم و جو (که دوی بواسطه فقدان جو صحرائی معمولاً خوارک اسب می‌شود) در مراسیر ایران خاصه بعد وفور در ایالات و نواحی آذربایجان، کرمانشاه، لرستان، خوزستان، فارس، خراسان، کرمان، یزد و اصفهان کاشته می‌شود. روشهای تقریباً تمام مایحتاج خود را در موقع جنگ با ترکمن‌ها در سال ۱۸۸۰ در خراسان خریدند که در نتیجه آن نرخ گندم ترقی کرد و در واقع در شهرها برای خاطر نان فتنه و طغیان پرخاست و گزارش‌های محروم‌انه مأموران نظامی و سیاسی روسیه حاوی پیشنهاد انضمام این ایالت بود و آن‌هم مبنی بر این دلیل است که در صورت حمله به هندوستان گندم این ایالت باید جبران‌کمبود محصولات ناحیه مأوراء بحر خزر را بنماید.

رسم شخم زمین در ایران بسیار کهن و بدی است. گاو آهن چوبی خشندی را گاو و گاویش و گاهی نیز الاغ می‌کشد که فقط روی خاک را می‌شکافد و بذر را سطحی می‌پاشند و محصول کم زحمت و فراوان بدست می‌آورند. با آنکه هزاران هزار جریب زمین عاطل و بی حاصل افتاده است بخصوص در نواحی غربی و جنوب غربی باز محصول بیش از احتیاج داخلی است و به هندوستان و عثمانی و قفقاز و حتی به انگلستان از طریق بوشهر صادر می‌شود. کشت جو صحرائی چنانکه اشاره نمودم مرسوم نیست و کشت ذرت محدود است و ارزان هم در بعضی جاها کاشته می‌شود. برنج در اراضی پست و کرانه‌های پر آب دریای خزر می‌کارند و از راه حاجی‌ترخان به قفقاز و روسیه^۱ می‌برند. برنج مرغوبی هم در داخله

۱ - صادرات برنج از مازندران و گیلان به روسیه را سالانه ۵۸,۰۶۴ تن بالارزش ۱۹,۰۰۰,۰۰۰ تا ۱۵,۰۰۰,۰۰۰ تومان گفته‌اند.

ملکت بدست می‌آید بخصوص در حوالی شیراز و اصفهان . اما قسمت اعظم برنج ایران در داخله مصرف می‌شود که بعد از گندم عمده ترین خوراک طبقه روستائی است و از خصایص سفره ایرانی خواه در میان طبقه بالا یا پائین است.

قند و شکر - در روزگار قدیم ایران بمناسبت تولید شکر شهرت داشت و کشت نیشکر در حوزه‌های اهواز و کارون نیک معروف بود. در حال حاضر نیشکر در بعضی نقاط سازندران و گیلان و همچنین در ولایت یزد کاشته می‌شود که ازان شکر خشن و خامی برای مصرف داخلی فراهم می‌سازند. طرز ساختن آن بسیار بدروی و فاقد شیوه علمی است و چنین می‌نماید که کشت و کار نیشکر بجای افزایش رفته کاهش می‌یابد، ولی چغندر کاملاً فراوان است بخصوص در خراسان که اگر این اندازه محصول در کشور دیگری فراهم بود بدون تردید از ورود مقادیر زیاد قند و شکر فرانسه و روس جلوگیری می‌نمود. سابقاً شکر را از هندوستان وجاوه و جزیره موریس وارد می‌کردند، اما مارسی و حاجی ترخان اکنون قسمت عمده آنرا مهیا می‌سازند.

پنجه - پنجه در ایران با سهولت فراوان در ارتفاعات تا ... ه پا از سطح دریا کاشته می شود و در حدود ...، عدل هرساله از ایران صادر می کند که قسمت کلی آن بمقصد کارخانه های بمعنی و قسمتی هم به سسکو حمل و بقیه در کارخانه های دستی یزد و کربمان سورد استفاده واقع می شود. اما پنجه ایران الیاف کوتاه دارد. مازندران ، خراسان ، سمنان ، قم ، کاشان ، اصفهان و حوالی ارومیه و خوی در آذربایجان مراکز عمله این زراعت است و من بارها در حین سیر و سفر خود در داخله ایران به عدل و بار پنجه برخورده ام. این محصول در زبان جنگ داخلی امریکا که پنجه ایران در بازارهای دنیا عرضه شده بود پیشرفت فراوان نمود، اما همچنانکه باید و شاید به ترویج این کشت و کارنپرداخته اند، در صورتی که استعداد توسعه بسیار دارد. کنف در مازندران بمصرف محلی می سد و برای گونی بافی بکار می رود، اما محصول آن باندازه احتیاج داخلی نیست و وارداتش از راه خلیج فارس رو بافزایش است.

ابریشم - راجع به صنعت ابریشم که اولین بار ایران را از لحاظ اروپایی جدید مشهور گردانید و ساقطاً محصول ثروت خیزی بود و از سوچ آفت ۱۸۶۴ به راه کاهش و شکست افتاده است، من با تفصیل کافی در فصل ولایات شمالی ایران سخن بیان آورده‌ام، ولی اخیراً این صنعت تجدید حیات نموده است، اما آمار ۱۸۸۹ را با آنکه نسبت بمقدار کلی دوره‌های قدیم نقصان فاحشی یافته است باین جانب چنین اظهار کرده‌اند:

رشت و گیلان		
من تبریز	۳۰۰۰۰	
»	۲۰۰۰۰	
»	۱۵۰۰۰	
»	۶۰۰۰۰	
خراسان و یزد و تربت		
مازندران		
جمع کل		

شنیده‌ام که ارزش صادرات ابریشم تنها بالغ بر ۳۰۰۰۰ لیره بوده. مجموع محصول خراسان به یزد و کاشان و اصفهان که مرکز صنعت ابریشم سازی ایران اند و در کارخانه‌های آن سالانه ۱۵۰۰۰ نفر بکار مشغول اند فرستاده می‌شود. محصولات مازندران و گیلان در حدود ۱۰۰۰ تن تبریز یا بمقصید بغداد حمل می‌شود پادر کاشان و اصفهان بمصرف می‌رسد، بقیه ۱۰۰۰۰ من را به اروپا و بیشترش را از طریق روسیه به مارسی و مقدار کمی را هم با کشتی به بمبئی می‌برند.

تبناکو - تبناکوی ایران در شهر و دهکده نصف منطقه غربی آسیا شهرت دارد. اروپائیان جهانگرد یا مقیم که خواه در حین عبور و یا مدت اقامت از حظ عالی قلیان ایرانی محروم بوده‌اند سزاوار دل سوزی اند. با آنکه من اهل دود نیستم و از این عادت کهنه اروپائی چندان خوش نمی‌آید، باز هیچ گاه از نشئه خوش تبناکوی شیراز که چند پک آن کافی است که تا ته دل و دماغ آدمی را شاد سازد غافل نمانده‌ام. این تبناکوی اعلی که تأثیر دلپذیرش قدری ناشی از سقدار نیکوتین است که در آن است و قدری هم بواسطه طرز و ترتیبی است که در ایران بکار می‌رود که آنرا خیس می‌کنند و با فشردن می‌خشکانند و بعد در

سر قلیان جا و آتش زغال روی آن قرار می‌دهند و دود از میان آب به لب می‌رسد، قسمت عمدۀ اش در شیراز و کاشان و طبس بدمست می‌آید و جنس نامرغوب آن در اصفهان، قم، نهاوند، ورامین، سمنان و شاهزاده کاشته می‌شود.

در کشتزار بنا بر ارزش نوع آن منی ۱ تا ۳ قران خریداری می‌شود و بواسطه مداخله دلالها در بازار تا بدمست خریدار برسد قیمت آن هر من ۳ تا ۱۲ قران می‌شود، مقدار مصرف تباکو فقط در ایران بنا بر قول آقای کتابچی مدیر کل گمرک ایران ۱۸۰۰۰۰۰ من یا تقریباً ۲۲۳۰ ه تن^۱ بوده است.

این محصول برگ ایرانی در کشورهای آسیائی هم‌جوار تقریباً به همین اندازه مطلوب است و صادراتش را ۱۱۵۰۰۰ من تخمین کرده‌اند که به بغداد و بیروت و قاهره و عربستان و هندوستان و افغانستان صادر می‌شود. نوع دیگر و متفاوت آن شبیه محصولی است که در ترکیه تهیه می‌کنند و در چین برای (پیپ) و سیگارت بکار می‌رود و آن در کردستان و حوالی ارومیه و کرانه دریای خزر کاشته می‌شود که هرگاه در کشت و کار آن دقت کافی بتمایند در مقابل توتوں عثمانی رقیب بزرگی خواهد شد.

سابقاً بمناسبتی خاطر نشان کردم که در پائیز ۱۸۹۰ شاه امیاز انحصاری (رژی) خرید و فروش و تهیه توتوں و تباکوی داخلی را بعده پنجاه سال اعطای کرده بود و شرکتی بنام کمپانی دخانیات شاهنشاهی ایران با سرمایه ۶۵۰۰۰ لیره برای اجرای مواد قرارداد تشکیل یافت، ولی در اثر طغیان عمومی، شاه در ژانویه ۱۸۹۲ این امیاز را بکلی ملغی کرد. واقعه مزبور بر اثر ابراز خصومت همه طبقات در ایران نسبت پدخلالت فضولانه غیر در رسوم و عادات زندگانی روزانه ایشان ایجاد شده بود و روحانیون با مهارت تمام آنرا بصورت قیام تباکوی ایران تا سرحد شورش درآوردند، چنانکه درحال حاضر هم مستله اعتدال در صرف مسکرات در انگلستان مایه رحمت شده است.

۱ - این محاسبه به نظر من عاری از اساس علمی است، زیرا که براین فرض که جمعیت ایران ۱۰ میلیون نفر است (که به نظر من خالی از مبالغه نیست) مبنی است و حاکی است که از هر پنج نفر مرد یا زن بدون رعایت من یک تن هر ساله نه من تباکو مصرف دارد که آن نیزی از محصول ایران می‌شود.

تربیاک - آکنون بذکر جنسی می‌پردازم که سالیان دراز رقم عمدۀ درآمد خزانۀ ایران بود و شاید رقم روز افزون عایدات باقی بماند و آن کاشت و صدور تربیاک است. از روزگاران قدیم خشخاش را در حوالی یزد برای مصرف محلی می‌کاشته‌اند و در ایران به عنوان دارو بکار میرفته است و سالخوردگان عادت داشته‌اند شیرۀ آنرا مرتبًا مصرف کنند، ولی در سال ۱۸۵۳ نخستین بار تربیاک از اقلام صادراتی سلطنه اصفهان ذکر گردیده هر چند که تا شکست بازار ابریشم در سال ۱۸۶۴ - خشخاص بمقدار محدود کاشته می‌شده است.

دولت در بدرو امر کشت و کار خشخاص را ممانعت می‌نمود، زیرا که بجای در نظر گرفتن عایدی کلان آن نگران بودند که موجب کاهش اراضی غله- خیز می‌گردید و این موضوع نیز خطر گرانی نان و امکان بروز شورش و آشوب بر علیه حاکم محلی یا هر قدرت دیگری را فراهم می‌ساخت. اندکی بعد کار تجارت این محصول دچار اختلال شد، چون بعضی از بازرگانان بی‌فکر بقدرتی مواد خارجی با شیرۀ آن مخلوط کرده که پایه این تجارت نوزاد سخت متزلزل شد و در سال ۳ - ۱۸۸۲ خطر شکست کلی آنرا پیش بینی می‌کردند. خوشبختانه دولت در این کار دخالتی عاقلانه نمود و با نظارت رسمی محصول آن ترقی بسیار کرد. از ارقام ذیل پیشرفت تجارت و صدور آنرا از طریق خلیج فارس و بندرهای بوشهر و عباس می‌توان تشخیص داد :

سال ۲ - ۱۸۷۱	۸۷۰	۶۹۶۱۰۰۰	روبیه	صندوق به ارزش
سال ۷ - ۱۸۷۶	۲۵۷۰	۲۶۳۱۳۰۰۰	"	"
" ۱ - ۱۸۸۰	۷۷۰۰	۸۴۷۰۰۰۰	"	"
۱۸۸۹ - ۹۰	۵۱۹۰	۱۸۸۹۰۰۰۰	"	"

نواحی عمدۀ کاشت آن اصفهان، شیراز، تبریز، خوانسار، کرمان، یزد خراسان^۱ شوستر (که مقدار محدودی از محصول آنجا از راه محمره به زنگبار حمل

۱ - محصول خراسان در سال ۱۸۸۹ بارزش ۱۸۰۹۰۰۰ تومان یا ۱۵۴۳۰ لیره بود که بالغ بر ارزش ۳۷۱۰۰۰ لیره از طریق هندستان به چین و بقیه هم به اسلامبول صادر شد.

میشود) بروجرد، همدان و کرمانشاه. محصولات حوالی تهران و آذربایجان و کردستان از طریق ترکیه به اروپا صادر می‌گردد.

در حدود اصفهان بخصوص کاشت خشخاش جای محصولات دیگر را بکلی گرفته است و گفته‌اند ۲۵۰ تن محصول سالانه آن یعنی ۲۵۰۰ صندوق صادر می‌شود. یکی از تجار عمده اصفهان پیش بینی می‌کرده است که مجموع صادرات فعلی ۸۰۰۰ صندوق بازرس ۷۲۰،۰۰۰ لیره و از قرار هر صندوق ۹۰ لیره است، اما مقابلاً صادرات از راه خلیج فارس هر صندوق در حدود ۷۰ لیره ارزش دارد که با مجموع صادرات ایران در سال ۱۸۸۹ تطبیق می‌نماید و به این جانب گفته‌اند که بازرس ۱۰۹۰۰،۰۰۰ تومان یا ۴۳۰،۰۰۰ لیره می‌شود.

در آغاز تجارت این محصول آنرا به جاوه می‌فرستادند و از آنجا به مقصد هنگ کنگ و سنگاپور حمل می‌گردید و سپس به عدن و حوزه سوئز می‌رسید. خالص ترین نوع آن را به لندن صادر می‌کردند و از آن مرغین استخراج و به آمریکا صادر می‌شده، ولی سه چهارم کلیه صادرات را که با مقداری شکر و نشاسته و عصاره انگور مخلوط می‌کنند به مقصد چین حمل می‌شود. تریاک ایران سنتها محصول ترکیه را از بازار چین خارج کرده بود و با سرعت در مقابل محصول هند هم زیب عمدۀ‌ای می‌شود.

طرز کاشت - کیفیت کاشت و تهیه و حمل تریاک بقرار ذیل است: گیاه را در ماه نوامبر می‌کارند، اوایل بهار آینده جوانه می‌زند و ساقه آن تا سه چهار پا بلند می‌شود و شکوفه می‌دهد سپس گل به قوره خشخاش بدل می‌گردد، در اوایل تابستان افراد می‌آینند و قوزه‌ها را شکاف یا خراش می‌دهند و شیره را که خارج می‌شود جمع و در ظرف‌های مسی به بازار حمل می‌کنند. پس از آنکه خشک شد بشکل قالب با وزن سه چهارم تا یک پوند و نیم در می‌آورند و در برگ مو یا انجیر می‌بیچند. تعداد ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۲ از این بسته‌ها را در هر صندوق بخارج صادر می‌کنند. در اثر تغییر و خشک شدن تا مقصد چین از وزن آن کاسته می‌شود.

تریاک جنس مرغوب ۸۰ درصد شیره ۹ - ۱۰ درصد و جنسی که به لندن و امریکا صادر می‌کنند ۱۲ درصد مرغین دارد.

گیاه‌های طبی - در میان دیگر محصولات نباتی ایران باید گیاه‌های طبی و رنگی را که از اقسام متعدد آن نیز وجود دارد و همچنین چوب و تیر و گل و پیوه را خاطر نشان کرد. کثیراً که بوته کوتاه خارداری است در نواحی کوهستانی از کرمان تا کرمانشاه فراوان است و صادر می‌شود. بهترین نوع آن را به لندن و جنس نا مرغوب را به روسیه می‌برند. صمغ عربی را از درخت سدر در جنوب نزدیک شیراز بدست می‌آورند اشق^۱ و باریجده^۲، سگبینچ^۳ در حوالی شیراز و درلاستان و اصفهان و خراسان چاوشیر، و نزورت، و حنظل و محموده^۴ نیز یافته می‌شود. صمغ گرانها، اما بدیو بنام انقوزه از گیاه صحرائی در حوالی بیرون چند و طبس در خراسان و نقاط متعددی در بلوچستان ایران بدست می‌آید. برگ خشک و ساقه‌این گیاه رامی جوشانند و بمصرف طبی می‌رسد. بصورت خشک از لحاظ ادویه طبی مصرف دارد. پیر مرد‌ها آنرا به عنوان تقویت نیروی سردی بکار می‌برند.

بوته آن کوتاه و کم رشد است و به ندرت از هشت اینچ تا یک پابندتر می‌شود. برگش مثل برگ چغندر هندی و کله‌اش شبیه گل کلم است، اما ریشه آن که صمغ می‌دهد بعضی اوقات به اندازه رانپای انسان درشت است. ساقه را قطعه قطعه می‌کنند و گاهی چهارده بار در هرسال از آن استفاده می‌شود و عصباره بعدت هشت ماه از بهار تا پائیز بدست می‌آید تا اینکه ریشه بکلی خشک می‌شود، هر کس در بازار از کنار بار انقوزه عبور کرده باشد هرگز بوی بسیار زنده آنرا فراموش نخواهد کرد. ظاهراً ایرانیان قدر نباتات طبی خود را نمی‌شناسند، ولی از اقلام عمده صادراتی آنهاست. سوس^۵ (شیرین‌یان) هم همه جا در صحراء می‌روید.

گیاه‌های سولد رنگ - تعداد نباتاتی که رنگ‌های مورد علاقه عام یا

Opopanax - ۴

Sagapenum - ۲

Gybalbum - ۲

Gum Amoniac - ۱

Liquorice - ۷

Scammony - ۶

Sarcocola - ۶

نافع فراهم می‌سازند بسیار زیاد است. نیل در جنوب غربی در حوالی شوشتار و دزفول و در لارستان بدست می‌آید و برای رنگ کردن نخ و کتان و مخلوط آن با حنا بمنظور رنگین نمودن ریش پکار می‌برد و این گیاه آخری که برگهای سائیده و ریز دارد همان *Lawsonia inermis* است که در حدوود یزد و کرمان می‌روید و می‌گویند شش برابر هرجنس دیگری ماده رنگی دارد. از عصاره آن در سراسر مشرق زمین برای خوش‌نمای کردن ریش و موی سر و ناخن استفاده می‌شود و من هنوز مفتون منظره ریش خوش رنگ حنایی میرزا عباس خان که سابقاً نماینده انگلستان در مشهد بود هستم و همچنین یاد تومنهای دم‌حنایی حضرت شهریاری که در سفر اول او به انگلستان در سال ۱۸۷۳ رژه رفته بودند هنوز در خاطر عموم هست. ریشه روناس و زعفران از یزد و بجنورد (بیرجند) و مازو از بلوط کردستان را هم باید جزو محصولات قیمتی ایران بشمار آورد. هرچند که بواسطه آمیختن آن با رنگ‌های مخصوصی قدر و متنزل رنگ‌های نباتی را از میان برده‌اند و بازار این محصولات از رونق افتاده است.

گز یا ترنجین - در فهرست محصولات گیاهی ایران نباید جنس جالب توجهی را بنام گز که در نزد عام همان ترنجین مذکور در کتاب مقدس است از قلم انداخت که با آنکه می‌گویند فضلله یکی از حشرات است که بر شاخه و برگ درخت بخصوص گز نهاده می‌شود بیشتر در حوالی اصفهان بدست می‌آید. شاردن ظاهراً راجع به اصل و خاصیت این محصول دچار شک بوده و راجح بآن نوشته است :

« برگ این درخت در حوالی اصفهان در فصل تایستان ماده مایع ترنجین را فرو می‌ریزد که مدعی اند شبیم نیست، بلکه عرق درخت است که بر برگ می‌نشیند. بامداد پای این درختان صاف و همواره از این مایع لیز می‌شود».

در واقع گز ماده سفید و لزجی است که به عسل بی‌شباهت نیست و می‌گویند پشكل دانه روی برگهای بیشه گز بوسیله حشره کوچک سبز فام نیم رنگی نهاده

می‌شود ۱ اهالی سحرگاه آنرا در ظروف گلی یا سبد جمع می‌کنند و بصورت خمیر سفیدی در می‌آید، ولی بیشتر مثل خمیرهای بنام گزانگبین می‌سازند و باپسته یا بادام می‌جوشانند و بشکل قالب شیرینی سبز فام در می‌آید. من چند بار از آن چشیده‌ام که هر چند به سقف دهان می‌چسبد، ولی نیک خوشمزه بوده است، مانند بادام عسلی عالی که کمتر چسبناک است.

چوب - از شرح مسافرتم در داخله ایران خوانندگان متوجه این حقیقت شده‌اند که غیر از درخت تبریزی و در بعضی از شهرها و نقاط بیلاقی نیز درخت برازنده چنار چوب و درختان محدود دیگر در آنجا دیده می‌شود، مناظر سبز و خرم که گاهی به نظر می‌رسد تقریباً بدون استثناء بواسطه وجود باغ و بوستان است. درخت سدر در خوزستان و سرو در شیراز و درخت بلوط در کوهستانهای غرب و جنوب و از طرف دیگر درختان عرعر در رشته‌های کوهستانی خراسان توت و گردو و شاید تنها درختانی است که طی هزار میل مسافت در ایران به آن برخورد می‌کنیم، ولی در نقاط و نواحی‌ای که محل رفت و آمد مسافران نیست و شاید روی همرفته آن نقاط را مشاهده نمی‌کنند وفور چوب و درخت به همان اندازه است که در سایر جاهای کمیابی آن جلب توجه می‌کند.

درجاتی‌های مرطوب و حاصلخیز کرانه‌های دریای خزر و دامنه‌های البرز بساحل سبزبور مربوط می‌شود انواع درختان سودمند و قیمتی هست که بعضی از آنها برای کشتی سازی قابل استفاده است. در همین حدود بود که آن انگلیسی بد فرجام یعنی جان‌التون که به خدمت نادرشاه وارد شده بود سعی نمود نیروی دریائی فراهم سازد. در این نواحی چوب شمشاد همواره فراوان بوده است و بمقدار زیاد از طریق حاجی ترخان به مقصد رستو بر ساحل دن و حتی به لیور پول صادر می‌شده است، اما در ایران علم وفن جنگل‌بانی نیست و بواسطه فقدان مقررات از مقدار

۱ - بعضی از نویسندهای این قول را مورد تردید قرار داده و می‌گویند این ماده از حشره بدست نمی‌آید، بلکه ترکیبی نباتی است که از گیاه خارج می‌شود و این مطلب بیشتر احتمال صحت دارد و نه فقط بر درخت گز، بلکه در چاهای دیگر از قبیل بید و خار و بلوط هم دیده می‌شود.

درخت رفته رفته کاسته می شود. از جمله درختان دیگر که در این حدود ساحلی است پلوط، زبان گنجشگ، مرس، نارون، گیلاس، توسه و درختهای خاردار است که تقریباً همگی از نوع خزانی و بزرگ ریزان است.

گل و باع - باع ایرانی شباهت چندانی با هم نام اروپائی خود ندارد. محوطه های آراسته و مرتب و چمن زارهای نیک تراشیده و یا طرح و نقشه های نیکو و حاشیه های خوش آیند در کار نیست. با غچه های حیاط درونی در هم و برهم پر از گل و بوته های غنچه دار است و با غهای بزرگ بشکل بیابان بی سر و ته و پر از جوی های آبیاری است، ولی به همان نسبتی که بی سبک و نقشه اند از لحاظ نهایت زیبائی مانند هم اند و شکوه آنها در موسم بهار بهیچ وجهی قابل انکار نیست. راجع به گل و شکوفه خوبی ایران قصاید و غزلهای دل نواز سروده اند. کیست که داستان گل و بستان را نخوانده باشد و حکایت باغها و هزار دستان شیراز را نشنیده باشد؟ گلهای صحرائی از جهت وفور و فراوانی مایه وجود و سورنده بیابانهای خشک و خالی زمستانی در فصل بهار به گلزار دل انگیز خوش رنگ و بو مبدل می شود. از گل سرخ نیک مشهور سر زمین ایران، گلابی بدست می آید که در سراسر شرق بلند آوازه است.

میوه - در سر زمین ایران میوه های اروپا و آسیا در کنار هم بدست می آید. در بستانهای گرم طبیعی کرانه های بحر خزر بسیاری از میوه های اروپائی مانند انگور، گوجه، تمشک، سیب، گلابی بخودی خود می رویند و بدین ترتیب بی ارزش اند. با زحمت و کار محدود حاصل خریزه و هندوانه بدست می آورند که می گویند در دنیا بی نظیر است و گاهی دو عدد از آنها بار حیوان باربری می شود، همچنین شلیل، هلو، زرد آلو (که خشکبار آن صادرات کلانی به قفقاز و روسیه دارد) مرکبات، انار، گیلاس، تمر هندی، شاه توت، به عالی، انجیر، پسته و بادام دارند. خرما بعد وفور در کرانه های خلیج فارس هست و از اقلام عمده تجارتی در بازارهای شرق و غرب محسوب می شود، هر چند که محصول خرمای ایران از جهات درشتی و فراوانی باندازه خرمای بصره و جلگه دجله نیست.

در حوالی رودبار در راه بین رشت و تهران و حد و مامان ولايت گilan ناحيهٔ جداگانه‌اي هست که زيتون فراوان دارد. اين محصول وسیلهٔ ارتزاق چهل و سه ده را فراهم می‌سازد و اهالي آن حدود بین ۱۰۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ پوند زيتون از هر درخت در هر سال می‌شود و بنا بر اين محصول سالانه تقریباً ۷۵۰۰۰ پوند است. دولت از هر درخت زيتون در حدود يك پنس و نیم مالیات می‌گيرد.

جريان روغن کشي آنها باندازه‌اي ناشيانه و پر زحمت است که مقدار زیادی از محصول تلف می‌شود و از مواد باقيمانده آن نوعی صابون زير و خشن فراهم می‌سازند. زيتون‌ها را در اواخر پائيز جمع و بدون تأخير در تغارهای بزرگی انبار می‌کنند و در آن حالت تافصل بهار می‌گذارند که ترش و مخمر شود، سپس آنرا روی بام خانه پخش می‌کنند تا خشک شود. وقتی که کاملاً خشک شد باز روی هم می‌ریزند که ورآيد، بعد ازاين تعمير ثانوي مثل سركه گيري از انگور، مردها در خمره آنرا لگد کوب می‌کنند، سپس می‌جوشانند و بين سنگ‌های صاف می‌فشارند که در زير آن مخزنی برای جمع شدن روغن زيتون نهاده بودند، تفاله آنرا برای کود بكار می‌برند. روغن زيتون در سالهای خوش حاصل هر بطری دو قران در رشت بفروش ميرسد و در سال بد حاصل قيمت آن تا پنج قران ترقی می‌کند. درمه ۱۸۸۹ انحصار خريد و توليد همه زيتون ايران را شاه به دوتن از تجار اهل باد کوبه داد که می‌گويند قراراست ايشان بهترین اسلوب تصفيفه و روغن کشي زيتون را در ايران سعمال دارند.

تاک - حال نوبت شرحى درباره میوه انگور است که با اشكال مختلف و معمولاً هم بی ضررترین صورت آن نقش بزرگی در زندگانی و تجارت ايران در همه ادوار ايقاگرده است. از لحاظ جنس عده تجارتی فعلانگور را بيشتر خشک و به اصطلاح فارسي آنرا کشمش می‌نامند می‌فروشند و بازار وسعي در روسie و تركie دارد. راجع باین قلم صادراتي از منابع متعدد رقم‌های مختلف اظهار شده است.

از ناحیه‌ای بین جانب اطلاع رسید که سالانه ۴۰۰,۰۰۰ صندوق از راه شمال به روسیه صادر می‌شود، با ارزش متوسط ۱۴,۰۰۰ لیره. از طرف دیگر هم مجموع صادرات آنرا در فهرست ۹ - ۱۸۸۸ معادل ۳۰,۰۰۰ لیره قلمداد کردند که تفاوتی که از لحاظ من قابل توضیح به نظر نمیرسد. از راه جنوب انگور تازه شیراز را در پنجه بسته بندی و بمقصبه هند حمل می‌کنند. این میوه در سراسر کشور فراوان و انواع آن نیز خیلی زیاد است و دراکثر بازارها بقیمت پوندی نیم تا یک پنس فروخته می‌شده است.

شراب ایرانی و می‌گسaran - بخصوص منظورم این است که از میوه انگور ایرانی سخنی بیان آورم که از روزگاران قدیم مایه حظ و عیش مردمی بوده است که طبعی خوش و با نشاط دارند. بالغ بر ۴۰۰ سال پیش قول گرامی هرودوت گواه این اظهارات بشمار میرفته چنانکه وی گفته است: «ایرانیان به صرف شراب نیک عادت داشته‌اند و در تأیید کلام، این داستان شیرین شنیدنی است که ایشان راجع بکارهای مهم وقتی که درحال مستی‌اند به فکر واندیشه می‌پردازند، بعد در حین هشیاری راه میانه و اعتدال اختیار می‌کنند و هرگاه تصادفًا جریان کار نادرست نماید باز هنگام باده‌نوشی رشتہ بحث و کلام را دراز می‌کنند.» در دوران جدید نیز می‌توان قول چند تن از نویسنده‌گان معتبر را خواه در باره اثر و قوت و خواه قدر و منزلت می‌ایرانی شاهدآورد. هربرت بی‌مانند شرح ذیل را نوشه است:

«اما راجع به اهالی محل، منطقه‌ای که در آنجا زیست دارند رنگ ایشان را تیره گون و شراب آنها را سرخوش و تریاک شهوتران می‌سازد. زنان سرخاب بکار می‌برند، مردان دوستدار سلاح‌اند و همگی هم دلداده شعر. آنچه را که انگور به جوش می‌آورد شریعت تعديل می‌کند و سرمشق رام می‌نماید. بر سفره، ایشان خوش‌ترین افراد جهان‌اند، کسی در عالم خوش خوراک‌تر از این قوم نیست در باده نوشی حد و اندازه نمی‌شناسد و در پرخوری نیز همتا ندارند، اما سرمستی اپشان قرین‌بی‌آزاری است، قدری گوشت و خوشی باوضع وحال ایشان نیک‌تسبیز گاراست».

تاورنیه می‌نویسد : « می گویند شراب اصفهان معده را مرد و سر را گرم می‌کند راجع بسردی معده نمی‌دانم چه عرض کنم ، ولی بیدانم که اگر بیش از اندازه صرف شود سر را براستی گرم خواهد کرد ». بنا بر قول تاورنیه ، شاردن ، اولشاریوس ، لوبرن و سایر جهانگردان آن دوره ، داستان آخرین پادشاهان صفوی چیزی در واقع جز عیش و مستی آنها نیست . پادشاهان غالباً در حال مستی بوده وسعي می‌نموده است که مهمانها و نديمانش نيز از باده گساري حضرت شهریاری پيروري نمایند . شاردن روایت می‌کند که در زمان وي شراب ايراني را در قفقاز و ارمنستان و باد و هيركانيا و يزد و شيراز می‌ساخته‌اند و خاطر نشان می‌سازد شراب و نوشابه‌های الكلی بر مسلمانها حرام شده است ، ولی به ندرت کسی می‌توان یافت که به نحوی از انحا اهل می و شراب نباشد . نديمان و حضرات و نفرات همه و همه باده نوش‌اند و آنرا بنام دوای غمزدا بکار می‌برند و با نوشيدنش بهتر به خواب می‌روند . از طرفی هم آنها را سر خوش و خرم می‌سازد و معمولاً نيز قوي‌ترین و سكر آورترین آنرا می‌نوشند و اگر زود مست نشوند می‌گويند اين چه شرابی است که اثري ندارد .

اين وضع و حال تا امروز هنوز در اخلاق ايرانيان مشهود است . ايراني می‌گسار قانعی نیست . در نوشيدن پهلوان است ، به شراب نوشی اكتفا نمی‌کند مست و خراب می‌شود ، در اندک نوشی لطف و اثري نمی‌بیند و از افراط در شرب هم ناراحت و شرم‌ساز نمی‌شود و معتقد است که باده نوشی باید تاسرحد مستی باشد و چنین استدلال می‌کند که يگانه حسن می‌خوارگي در سر مستی است . گفتاري قدیم در میان ايرانيان است که گناه يك پیاله می با يك كوزه يكی است و براستی با ايرانيانی که من بدخورد داشته‌ام اهمیتی نمی‌داده‌اند که از اين بابت گناهکار باشند و اين قاعده آسان را در باده گساري شعار خود ساخته‌اند .

شراب همازی در حال حاضر - ايران فعلاً چند نوع شراب انگور مرغوب و يكى دو تا هم شراب ممتاز با شهرتی عالي در آذربایجان و شيراز و خراسان دارد و مراکز

عده این صنعت اصفهان و قزوین و همدان و کرمان و یزد است^۱. من شراب محلی را در قوچان و مشهد و مشاهروд و تهران چشیده‌ام. تاکنون شراب شیراز خواه در خارجه یا داخله از همه مشهورتر است و جنس آن شبیه به «شري» کهنه‌است بخصوص اگر چند سالی مانده باشد مشروب بسیار مرغوب می‌شود^۲.

بهای شراب بصورت مضحكی ارزان و در فصل‌های معمولی بطريق چهار پنس است و در همان سال تولید در ایران بطريق هشت تا ده پنس فروخته می‌شود. شراب همدان مثل شراب سفید آلمانی است و بطريق فقط دو پنس قیمت دارد، اما بواسطه مشکلات حمل و نقل و حق دلالی در تهران با ده برابر قیمت محل بفروش میرسد. در اصفهان دو قسم از جنس سبک و برجسته می‌سازند، شراب سفید با مزه آب انگور و دیگری شراب قرمز شبیه پورت. می‌گویند شراب یزد از نوع بسیار سبک و شراب کرمان قوی و سنگین است.

در تهران شراب بد مزه‌ای ساخته می‌شود که تا اندازه‌ای مثل بورگندی است، ولی کلیه این محصولات خوشبختانه در خود ایران مصرف می‌شود. ایرانیان بنا بر حکم شرع و قانون از شراب سازی ممنوع اند، هرچند که چند مورد اجازه تولید خصوصی به خانواده‌های عمدۀ داده شده است. این صنعت تقریباً بکلی در دست اروپائیان و ارمنی و زرده‌نشی‌ها و کلیمی‌هاست، اما طرز شراب سازی در ایران بسیار خام و ناقص است و تقلب و اختلاط خیلی شایع. در حال حاضر مقدار کمی از شراب ایران صادر می‌شود ولی با توجه بسهوالت و ارزانی تولید آن و نزدیک بودن بازارهای مساعد این صنعت هم قابل توسعه است و هم سزاوار حمایت، اگرچه خود ما حتی حوصله بحث و صحبتی را بر سفره‌های خود درباره تاک زرین اشک ریزان شیراز نداشته باشیم. ظاهراً خود پادشاه نیز همین عقیده را دارند و شاید بدلیل سود شخصی است که تهیه شراب و الکل را در سراسر مملکت

۱ - اگمن در سال ۱۷۷۱ از شراب مازندران و گیلان صحبت بیان آورده و نوشته است که با انگور جنگلی فراهم می‌ساخته‌اند.

۲ - تاورنیه در سال ۱۶۶۶ مقدار محصول شیراز را ۲۰۰,۰۲۵ من یا ۴۱۲۵ چلپک که هر کدام بوزن تقریباً ۱۵۰ لیتر بوده ذکر نموده است،

سال ۱۸۸۹ با نحصار یک نفر اروپائی داده‌اند و از این بابت قراراست سالانه ... لیره حق امتیاز دریافت دارند. این امتیاز را بعداً یک کمپانی مقیم بروکسل بنام شرکت عمومی تجارت و صنایع ایران خریداری کرده است.

مشروبات الکلی - با آنکه قرآن همگان را از صرف مسکرات شدید آمنوع کرده است ایرانیان باز بنا بر شعاری که پیشه ساخته‌اندازگر باده نوشی پیش آید باید که مشروبی نیک قوی باشد، نوشابه الکلی فراوان مصرف می‌کنند و در واقع مشروب خالص را بر هر شراب نایی ترجیح می‌دهند. این اشتباه بهیچ وجه روانیست که شیشه کنیاک را بدست یک ایرانی دهید، خاصه اگر انتظارتان این باشد که جرעה‌ای از آن باز بدستان برسد. یا عرق که از انگور می‌گیرند و طعم خوش و خاصی دارد نیک مورد علاقه ایشان است، اما میزان مصرف سالانه شراب و عرق در ایران که گفته‌اند ... ۸۰۰۰ گالون است و عوارض شراب و نوشابه‌های الکلی که هر سال به تهران وارد می‌شود و در برآوردهای امتیاز نامه ... ۲ لیره قلمداد شده است فقط مقیاس‌های واهم است.

ماده مستی‌آور دیگر که مطلوب آنهاست بنگ است که از بذر شاهدانه بدست می‌آید و آنرا هم بصورت مشروب مصرف می‌کنند و هم می‌کشنند. هرچند میل ندارم که از دیاد تولید این ترکیبات نفرت انگیز را توصیه کنم باز با درنظر داشتن مشروبات الکلی پرمایه که در کشورهای همسایه بخصوص در روییه مصرف می‌شود این محصول نیز در ردیف انواع شراب قلم تجاری نافعی خواهد شد.

چهارپایان : اسب‌ها - راجع به جهان حیوانات و محصولات حیوانی اگر ایران به حد اعلی بی نیاز نباشد لااقل از منابع ثروت استثنائی برخوردار است. اسبهای نژاد ایرانی در سراسر شرق زمین معروف‌اند و در نواحی مختلف سه قسم اسب یافته می‌شود. در شمال اسب ترکمن که بواسطه طاقت زیاد شهرت دارد، ولی از لحاظ قد و تناسب جالب توجه نیست. اسب عربی که اصلا از کرانه‌های چنوبی خلیج فارس آورده و پروردیده‌اند، و اسب ایرانی که حدودستی بین دو نژاد مزبور است. اسب ایرانی از نسل ترکمن درشت‌تر و محکم‌تر است و برای سواره نظام

مرکب ممتازی محسوب می‌شود و یا حسابی یابو است. در بعضی از فصول سال کمتر اتفاق می‌افتد که کشتی از بصره عازم مقصد بعئی باشد بدون اینکه مقدار کلی اسب حمل نکند که هر رأس آن از ۸ تا ۲۰ لیره قیمت دارد و بنا بر این بهره سرشاری در بازار هندوستان عاید می‌سازد. در خود ایران اسبی که در همه جا دیده می‌شود یابوست که حیوان بارکش بسیار مفیدی است و با قیمت جزئی خریداری می‌شود. ایرانی‌ها که از روزگار هرودت باین طرف از هنگام زادن سوار کارند به اسب خود سخت افتخار می‌فرزند و آنرا نیک تیمار و موقع شب پیکرش را نمذ پوش می‌کنند.

قاطر - از اسب معروف تر قاطر ایرانی است. این حیوان ممتاز با آنکه از لحاظ هیکل درشت نیست و بمراتب هم از هم جنس اسپانیائی خود کوچک‌تر است باز قدرت و طاقت کار حیرت آوری دارد. با حمل بار بوزن ۳۵ تا ۴۵ پوند - هر سه پوند بطور متوسط (یک کیلونیم) - و هرساعت سه میل و نیم تا چهار میل و روزانه بیست و پنج تا سی میل حرکت می‌کند و گاهی چند روز پی دریبی و شاید هم چند هفته یک نفس. پرورشگاه عمدتاً آن حوالی اصفهان، شیراز و کازرون در مرکز و جنوب و سر زمین بختیاری بین اصفهان و شوشتر و نواحی کوهستانی بین شوشتر و دزفول است.

هر ساله افسرانی از جانب حکومت هند مأمور می‌شوند که در ایران صدها رأس قاطر به بهای هر رأس از ۱۲ تا ۲۰ لیره خریداری و حمل کنند هر چند که شنیده‌ام قیمت قاطر تا به لا هور برسد پنجاه لیره تمام می‌شود و نمیتوان گفت کاری با صرفه است و معلوم نیست چرا در خود هندوستان به پرورش زیاد آن نمی‌پردازند. در حدود بختیاری پرورش قاطر با دقت بسیار و علاقه انجام می‌باید. الاغ های نر و ماده را اختصاصی برای این منظور فراهم دارند دسته اول مصرف دیگری ندارد و نمی‌گذارند که با هم جنسان خود نیز آمیزش کنند.

شتر - راجع به شتر پر زور یک کوهان خراسان در فصل مربوط باین ایالت

شرحی ذکر نمودم. این حیوان با سرعت و یا مسافت طولانی که اسب و قاطر قادرند حرکت نمی‌کند. اما دوچندان بار می‌کشد، یعنی معادل . . . گیروانکه و روزی بیست میل طی طریق می‌کند، بقیه شترها که از نوع پائین‌تر و معمولی و قسمت اعظم پشم‌مار میروند . . . ۴ گیروانکه بار می‌برند و روزانه ۵ میل راه می‌روند.

صیهد ماهی - کرانه‌های جنوبی دریای خزر و رودخانه‌هایی که بین دریا وارد می‌شوند ماهی فراوان دارند، بخصوص انواع سگ ماهی (استورزن) که صد و آن خشک یا بصورت خاویار در دست یکی از اتباع روسیه است که حق امتیاز سرشاری پرداخت و می‌گویند از این حق انحصاری سود فراوان تحقیل می‌کند. پولاک چند سال پیش محصول سالانه خاویار دریای خزر را ۶۸۷ تن از قراره‌تنی ۱۰۰۰ ماهی برآورد کرده بود.

چرم - پوست و چرم بمقدار زیاد به بغداد و روسیه از مبدأ خراسان، اصفهان، شیراز و همدان صادر می‌شود. در شیراز پوست محلی شبیه به پوست بخارائی قره‌کل هست که آن در نزدیکی رودخانه جیحون بدست می‌آید و این پوست را در اروپا می‌جهت استراخان می‌نامند. جنس آن بخوبی پوست‌های آسیای مرکزی نیست، ولی بمقدار زیاد در ساخت کلاه ایرانی بکار می‌رود. همدان مرکز عمده دباغی و چرم‌سازی ایران محسوب می‌شود و می‌گویند جنسی که در اروپا چرم روسی معروف است اصلاً در همدان تهیه می‌شود.

پشم - در حال حاضر پشم گوسفند و موی بز مقادیر کلی از ایران صادر می‌شود. مرکز عمده این صنعت خراسان، فارس، لارستان، آذربایجان، کرمانشاهان و کردستان است. از گله و گوسفند محصول خراسان بخصوص ناحیه تربت حیدری و گله‌های طوایف صحرا نشین مرزی ایران و افغانستان بهترین پشم بدست می‌آید. سبزوار مرکز تجارت آن است و این کار هم بدست ارامنه است که سالانه ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ عدل صادر می‌کنند. مقدار زیادی از این پشم نعلا از راه روسیه به انگلستان می‌رسد، جنس آن خیلی ضخیم و دراز است، زیرا که بصورت

پاک نشده و خام صادر می شود. بهترین موی بز در آنقره حوالی بیرون گند تولید می شود که برای ساختن شال بکار می رود و از طریق خلیج فارس به بعضی و از آنجا به انگلستان صادر می کنند. جمع محصول پشم ایران را ۷۵۰ هزار تن تبریز یا ۷۸۰ ه تن به این جانب اظهار داشته اند.

منابع معدنی - حال که نویت بررسی ذخایر معدنی ایران فرا رسیده است به موضوعی خواهیم پرداخت که راجع بآن هم مطالعی بی سروته وهم حدسیاتی مبهم اظهار شده است. برای نخستین بار نظریات معتبری در این زمینه دیر یازود فراهم خواهد بود. در اوایل این قرن سر. جان ملکم راه ببالغه پیموده هنگامی که نوشته بود: « ایران منابع معدنی قیمتی سرشاری ندارد ، اما آهن و سرب در نقاط بسیار موجود است ». اظهار نظری که صد و پنجاه سال قبل ازان شاردن بی اعتباری اش را باز نموده بود. نیم قرن بعد پولاک نظر افراطی دیگری اظهار نمود : « به ندرت در دنیا سر زمینی را از جهت وفور منابع معدنی خاصه مس با ایران قابل مقایسه توان یافت، معادن فراوان آن زغال سنگ، آهن و مس را باید استخراج و بدين وسیله سواد ضروری صنعت عظیمی را فراهم کرد ». بین دو نظریه قرین افراط و تغفیر ط مزبور تاریخ نویس زمانه ما در بی کشف حقیقت خواهد رفت و سرانجام بآن خواهد رسید .

تاریخ - آثاری راجع به کارهای معدنی در بسیاری از نواحی ایران پیدا شده است که فقط به دوران قبل از هجوم تازیان مربوط می شود . اگر چه ارتباط آن به دوره خاصی دورازاسکان می باشد. بعد از روزگار قرون وسطی شاه عباس کبیر نخستین اقدام بهره برداری از منابع معدنی ایران را دنبال کرد و بنا بر قول شاردن با مشاهده آبهای معدنی متعدد باین نکته توجه یافته بودند که در ایران منابع زیر زمینی فراوانی هست. شاردن از آهن و فولاد و برنج و سرب سخن بیان آورده که آنها بیشتر مورد استفاده واقع شده بوده است ، بخصوص معدن نقره قیروان در شاه کوه در چهار فرسخی اصفهان و حوالی کرمان و در مازندران معدن آهن

هیرکانیا (مازندران) ماد جنوبی (کردستان) پارسیا و بلخ معدن مسن در ساری و بلخ و نزدیک قزوین و سرب در نزدیکی کرمان و بزد که معدن ثانوی مقدار معتبراً بهی نقره دارد . چشم‌های نفت در مازندران و کلده (خوزستان) و معدن فیروزه در نیشابور و فیروزکوه . « راجع به فولاد ایران وی نوشته است که پر از گوگرد و بسیار مرغوب می‌باشد با رگه‌های نازک و محکم که نیک با دوام و مثل شیشه شکننده است و می‌نویسد که ایرانیان در بهره برداری معادن یا مهندسی این کار علاقه و عقیده‌ای ندارند، زیرا که نوشته است: تنبی ایشان مانع استخراج آنها است . »

در همان زمان و قدری زودتر از آن (تقریباً ۱۶۵ میلادی) تاورنیه (که چنین می‌نماید بعضی از مطالب مشاردن ، اقتباس از گفتار اوست ، عبارت واحدی کم و بیش در کتاب هر دو نویسنده دیده می‌شود) نوشته است :

« اخیراً چند معدن مسن پیدا شده است که اهالی انواع ابزار آشپزخانه از آن فراهم می‌سازند . مسن را از کرمان می‌آورند، آهن و فولاد را از خراسان و قزوین . فولاد آنها بسیار مرغوب است بارگه‌های نازک که در آب سخت می‌شود ، اما مانند شیشه شکننده است . بعلاوه معدن طلا و نقره هم در ایران هست که گویا در روزگار قدیم استفاده می‌کرده‌اند . شاه عباس نیز باین کار پرداخت ، ولی در عمل معلوم شد که خرچش از دخل بیشتر است و در نتیجه این مثل در ایران رواج یافته‌است که معدن نقره کرون که ده تا خرج و نه تا بهره دارد و به همین دلیل است که همه زرگر ایران از دیگر کشورها وارد می‌شود . »

تا دوره نادر شاه دیگر راجع به معادن ایران حرفی بیان نمی‌آید و این شهریار حادثه جو در تعقیب نقشه‌های جهانگیری خشکی و دریائی خود ویخصوص تفوق بحری در دریای خزر کارخانه‌ای آهن سازی نزدیک آمل در مازندران پی‌ریزی کرد که در آنجا گلوله توپ و خمپاره و نعل اسب می‌ساختند و در صدد بود که برای کشتی‌های خود لنگر هم بسازد .

در ربع اول این قرن عباس میرزا که سرفتح و پیکار داشت از قرار معلوم در صدد احیای زندگی وطن خویش بود و در این زمان بود که اونیفورم انگلیسی اختیار و افسران انگلیسی استخدام کرد و تمرین نظامی و اسلحه انگلیسی در تبریز معمول گردانید و از تجربه و کار انگلیسی‌ها در معادن آذربایجان حمایت نمود.

در حدود سال ۱۸۱۰ یک نفر انگلیسی بنام ویلیامسن معادن وسیع سس در ناحیه شیخ در پند نزدیک ترکمن چای پیدا کرد، ولی ناچار شد از آن اقدام به عنوان شکست دست بکشد، زیرا از قراری که یکی از نویسنده‌گان نوشته است وی موجب تحریک حسادت عباس میرزا شده بود.

در سال ۱۸۱۵ سروان مونتايث را این شاهزاده دستور داد که بهترین جا را برای کارخانه آهن سازی پیشنهاد کند و از دویبره در جنوب ارس و مسارد را پیشنهاد و چنین اظهار نظر کرد: «گمان نمی‌کنم در هیچ نقطه دیگر دنیا مقدار آهن با اندازه رشتہ‌های کوهستانی قره داغ فراوان باشد تا چند فرسخ چنین به نظر می‌رسد که زمین سنگ دیگری در بر ندارد.»

سر انجام در سال ۱۸۳۶ سر. اچ. لینلسی بیتون موتوری بخاری با چند نفر کارشناس از انگلستان آورد و مبلغ هنگفتی در این کار هدر داد که شاید به استخراج آهن و مس قره داغ توفیق یابد، ولی از قرار معلوم نتیجه‌ای بدست نیاورد. اما توب برجی از فلز ایرانی در این موقع و قبل از آن در ارگ تبریز می‌ساخته‌اند.

استخراج جدید - در عهد پادشاهی شهریار فعلی چون علم و اطلاع رفته رفته توسعه یافته و اسلوب و طرز کار اروپائی تدریجیاً به ایران هم سرایت کرده است اقداماتی متعدد، ولی بدختانه ناقص بمنظور استخراج ذخائر زیر زمینی ایران خاصه زغال سنگ و مس معمول شده است. در ضمن هیجان و خوش باوری ایرانیان که در اثر بعضی کاوشها و یا مدح و ستایش جهانگردان عابر ایشان را باین فکر و صرافت انداخته است که مملکت آنها سرشار از منابعی است و روزی بهره داشتش در دامان آنها فرو خواهد ریخت.

داستانهای بسیار جالبی از خامی و خوش خیالی این فرزندان خاور زمین و شوق و ذوقی که از این بابت بر ایشان مستولی شده بود تعریف کرده‌اند. در سال ۱۸۷۷، شاه عرض کردند که پیر مردی در کاوند که دهی نزدیک زنجان است مقداری طلا پیدا کرده از این رو چند تن از مأموران درباری آنجا اعزام شدند تا از کاشف تحقیقات کنند و او با تأکید بسیار اظهار میداشت که سنگ طلا را در حین کشت و کار یافته بود. اعلیحضرت که با وجود و نشاط در عالم خیال حمالانی را زیرکیسه‌های زر در انبارهای درباری در رفت و آمد می‌دید مأمور والا مقامی با چندین نفر فرستاد که چون فصل زمستان بود برفها را بر طرف و شیار بزرگی حفر کنند و کارشناس آلمانی نیز در برلن استخدام شد، اما وقتی که آمد اثری از کشف طلا پدست نیامد. سپس کاشف اصلی را به تهران آوردند و صدراعظم از وی بازجوئی نمود و گفته‌اند که از جانب شاه مبلغی سرشار و مقرری باو و عده کردند که محل زرخیز واقعی را نشان دهد. پیر مرد بیچاره هم آنچه می‌دانست معروض داشت و هیچ قسم مقرری هم نمی‌توانست اورا بعرض توضیحات بیشتری قادر نداشت. بعداً قطعات ریز طلا در آنجا پیدا شد، اما سرانجام کوهستانی را که باین مناسبت زیر و رو کرده بودند رها نمودند.

پیش آمد کم و بیش مضیحکی نیز در سال ۱۸۸۵ اتفاق افتاد. قطعه سنگی از آذری‌ایجان در تهران نشان دادند بعد از تعزیه معلوم شد که . ۷ درصد نقره دارد و باز شاهین خیال در فرا آوردن زر و مال درذهن همایونی به پرواز درآمد. چهار سرتیپ و سرهنگ فرستادند که محل اکتشاف را بازدید کنند، سپس کاشف به عمل آمد که آن تیکه سنگ را یکی از پاسداران از خرابخانه دولتی ریوده بود.

شرکت معادن ایران - سرانجام در بهار ۱۸۹۰ شرکتی تأسیس شد بنام «بانک امتیازات معدنی ایران» با سرمایه یک میلیون لیره بنمایشور احراز و اجرای امتیازنامه معدنی که اخیراً به بانک شاهنشاهی ایران بوسیله فرمان همایونی در سال گذشته اعطای شده بود. آین امتیازنامه استخراج آهن و مس و سرب و جیوه و

زغال سنگ و نفت و منگنز و بوره و معدن پنبه نسوز را که متعلق بدولت بوده و قبل امتیاز آن به فرد دیگری داده نشده است شامل می‌باشد. معدن فلزات قیمتی و سنگ‌های گرانها از قبیل فیروزه نیشابور که شرحش را در کتاب اول ذکر نموده‌ام و در اینجا تکرار نمی‌کنم مستثنا بوده‌است. مدت امتیاز شصت سال و مشتمل بر معادنی می‌شده است که استخراج آن از ۱۸۸۹ در ظرف ده سال آغاز شده باشد و ۶ درصد بهره نصیب خزانه همایونی می‌گردیده است.

پس از تشکیل این شرکت مهندسان صالحی بدون درنگ به سراسر ایران برای کاوش و تحقیقات اعزام شدند و با آنکه حرکت این کارشناسان بواسطه ناخوشی و هوای نا مساعد که دسترسی به بعضی از نقاط را در زمستان و نقاط دیگر را در تابستان غیر مقدور می‌سازد و در اثر کارشکنی‌های مأموران ایرانی دچار تأخیر شده بود باز گزارشی تهیه و تقدیم شده که بیش از پیش به ما امکان می‌دهد که نظریات مقررین به صواب دریاب ذخایر معدنی ایران و وسعت حدود آن پلست آوریم. باید توجه داشت که در مواردی چند بخصوص در مراحل مقدماتی، کار شرکت مزبور منوط به حصول توافق با صاحبان معادنی است که در اختیار دولت نیست و دولت ایران منابع خصوصی یا آنهایی را که اجاره داده بود در امتیاز نامه مزبور مستثنی ساخته که بیشتر شامل معدن فعلی می‌گردد. با مرور زمان و اکتشافات تازه معدن جدیدی پیدا خواهد شد و من بجای اظهارات کلی و مبهم بسبک دایرة المعارف در اینجا نواحی معدنی ایران را جدا گانه بررسی و شرح اجمالی راجع به ذخایر زیر زمینی هر منطقه بیان خواهیم کرد.

مناطق معدنی - نواحی معدنی ایران تقریباً شش منطقه است : ۱ - ایالت آذربایجان در شمال شرقی ۲ - دامنه‌های شمالی و جنوبی رشته‌های اصلی البرز بین رودبار و رشت تا استرآباد ۳ - خراسان ۴ - کرمان ۵ - نواحی مرکزی بین قم و شیراز بخصوص حوالی اصفهان و نائین ۶ - گرانه‌های خلیج فارس و جزایر ۷ - آذربایجان - بواسطه زمستان شدید و برف سنگین هنوز ایالت آذربایجان

را مهندسان شرکت مزبور مورد کاوش و تحقیق قرار نداده‌اند، ولی راجع به هیچ منطقه‌هی هم بیشتر از این سر زمین بنا بر اطلاعات متفرق که از زمان قدیم مانده است معلوماتی در اختیار نیست و درباره هیچ ناحیه هم مثل اینجا با اطمینان نمی‌توان گفت که ذخایر زیر زمینی آن هم متعدد و هم گوناگون است. سنگ‌های آهن، سرب، مس در آنجا بعد وفور هست و چندبار هم اگرچه با طرزی ناقص بوده مورد بهره برداری واقع شده است. غنی‌ترین منابع این ایالت در قره داغ در سمت شمال شرقی است که از معادن آهن و مس آن در همین قرن هم اروپائیان و هم ایرانیان استخراج کرده‌اند.

سرب نیز در ناحیه خلخال که در چهارده فرسخی تبریز است مدت‌ها استخراج می‌شده و مس و شوره قامی هم در آنجا بدست می‌آمده است. زغال سنگ هنوز در چهار فرسخی شمال شرقی تبریز استخراج می‌شود. در گوشه جنوب شرقی آذربایجان منطقه خمسه است، حاکم نشین آن زنجان، در آنجا معادن مس و سرب و زغال سنگ و همچنین جیوه^۱ که در قرون وسطی هم معروف بوده است در آغ دره و قیز کپان در غرب زنجان یافت می‌شود.

با آنکه هنوز زود است که با اطمینان کامل راجع به ذخایر معدنی این منطقه چیزی پیش بینی کرد، ولی شواهد متعددی حاکمی است که بنا بر اطلاعات معرفة الارضی انکار ناپذیر، آن حدود و موقع شهر بزرگی در مرکز این منطقه که بازار عمده خرید و فروش بوده است اقدامات استخراجی این ناحیه در آینده

۱ - راجع به معادن قره داغ که مورد توجه و اقدام سر. لیندی بیتون واقع شده بود گزارشی دیده‌ام که دکتر ریاچ Riach به سر. چان مکنیل (وزیر مختار انگلیس در تهران) داده بود و در آن گزارش مندرج است که: « گویا همه جا را آنبوه عظیم معادن قیمتی فرا‌آگرفته است و چنین می‌نماید که تمام کوهستان سراسر سنگهای معدنی است که شاید غنی‌ترین درجه عالم است، مانند آهن و قلع و مس و غیر از معدن قلع انگرت که استخراج نشده می‌نویسد شاید حیرت آور ترین معدن سراسر جهان باشد ». موریه که در باره همین ناحیه صحبت می‌داشت کلمات کتاب مقدس را شاهد آورده است: « سرزمینی که همه سنگ‌های آن آهن است و از تپه‌های آن می‌توان برنج بکنی ».

۲ - در حال حاضر جیوه در ایران بسیار گران است و هر دبه ۴۰ گیروانکه ۱۰ ایره و یا هر تی در تهران ۳۰۰ لیره قیمت دارد.

نزدیکی با موقعیت شروع خواهد گردید. راجع بمعدن مرمر ده خوارقان که سنگت هائی بنام مرمر براغه دارد در فصل دیگر اشاراتی نموده‌ام.

۲ - کوه‌های البرز - از زمان شاردن و هانوای می‌دانسته‌ایم که دامنه‌های جبال البرز سرشار از معادن زغال سنگ و آهن بوده است که بواسطه مجاورت آن با پایتخت بیش از سایر منابع ایران محل استفاده واقع شده است. این منطقه را بدوقسمت شمالی و جنوبی رشته‌های البرز تقسیم می‌توان کرد که قسمت اول مقابل دریا و بخش دیگر در سمت جلکه تهران است.

در ناحیه شمالی معادن سرب و آهن وجود داشته و از هر دو معدن نیز مقداری استخراج شده است خاصه معدن نائیج نزدیک آمل که راجع بآن هانوای شرحی نوشته است. برای صدور محصولات آنجا (که ۰.۵ تا ۰.۶ درصد آهن دارد) راه آهن محمود آباد را که شرحش مذکور افتاد ساخته بودند. این موضوع جالب توجه و موجب تشویق است که در این منطقه معادن آهن و زغال در مجاورت یکدیگر واقع شده‌اند. اطلاعات کافی درباره منابع جنوبی البرز فراهم داریم و میدانیم که منابع مزبور از مدت‌ها پیش مورد بهره‌برداری تأمیتی بوده است. از زغال سنگ این حدود احتیاجات فعلی تهران تأمین می‌شود. منابع زیر زمینی دیگر هم در سراسر این رشته‌های کوهستانی از حوالی قزوین در غرب تاتاش یین شاهروд و استرآباد در مشرق وجود دارد، اما منابع عمله در حدود شمال غربی تهران بین پایتخت و قزوین واقع است و در سمت شمال شرقی تا حدود دماوند و در مشرق آن.

ناحیه شمال غربی - در این ناحیه چند معدن زغال هست و همچنین در دامنه‌های وسط راه بین تهران و قزوین در چند میلی جاده پستی که معروف- ترین آنها در آب‌یک، هیو و فشم در ناحیه‌ای بطول سیزده میل و تقریباً ۳۰۰۰ ه پا ارتفاع از سطح دریا و تمام این معادن را به ترتیب نامطلوبی خود ایرانیان و یا اجاره داران خارجی بهره‌برداری می‌کنند. محصول معدن آب‌یک در سال ۱۸۸۸

میلادی بالغ بر ۲۰۰۰ تن بود و معدن هیو (هسیو) ۹۰۰۰ تن و معدن فشم را مالکان خصوصی به یک شرکت خارجی اجاره داده‌اند که سر دسته ایشان همان عامل نابکار همه جا حاضر تهران آقای فایبیوس بوتانال است که اخیراً امتیاز خط آهن را هم برای حمل محصول از معدن تا تهران بدست آورده است^۱. اقداماتی که تاکنون در این معدن شده وضع نامطلوبی داشته است، چون ایرانیان جدید کمترین توجه و اعتنایی به فن معدن ندارند، ولی این معدن رگه‌های مرغوب زغال دارد که با آسانی استخراج می‌شود و اگر با اسلوب درست و علمی بهره‌برداری کنند سودسرشاری نصیب خواهد گردید.

ناحیه شمال شرقی - در این ناحیه محصول سالانه تا حال ۴۰۰۰ تن بوده است. بهترین گودال‌های زغال سنگ در حدود لار در چهل میلی تهران است و در آنجا از چندین شکاف مدت‌ها بصورت نامنظمی زغال در آورده‌اند و بطور متوسط ۶ متر مکعب زغال بوسیله هر کارگر در روز بدست آمده است. می‌گویند در معدن هیو و شمشک در ناحیه لار شرکت معدن هم سهمی بدست آورده و نتایج کار آنجا بمراتب بهتر بوده است و اگر از قیمت زغال قدری بکاهند به نظر من مصرف معلمی آن خیلی زیادتر خواهد شد.

۳ - خراسان - والی خراسان نزد این جانب با سرافرازی ادعا می‌کرد که منابع معدنی در ایالت او نیک فراوان است و خود خرامانی‌ها می‌گویند که علاوه بر فیروزه نیشابور دوازده معدن سسن، هفت معدن سرب، چهار معدن زغال، دو معدن نمک و حتی یک معدن طلاهم دارند که از میان آنها فقط سه معدن سسن و یک معدن زغال سنگ و یک معدن نمک مورد استخراج واقع شده است و آن هم بطور سطحی و سرسری.

۱ - مصرف سالانه فعلی زغال سنگ در تهران تقریباً ۱۵۰۰۰ تن است، دردهانه معدن خرواری ۴ تا ۷ قران می‌فروشند یا تا ۱۴ قران. از آنجا بوسیله قاطر و الاغ و شتر به تهران حمل می‌شود. خرج کرایه هر تی ۳۰ تا ۴۲ قران است^۲ قران هم عوارض نواقل در دروازه می‌گیرند که در بازار هر تی ۷۰ قران یا ۲ لیره فروخته می‌شود.

معدن معروف مس گورخانی بین سیامی و عباس‌آباد در جاده بین شهرود و مشهد که فریزر نوشته است در زمان نادرشاه استخراج می‌کردند بواسطه تاخته و تاز ترکمن‌ها متروک و فعلای پر از آب شده است. سرهنگ وال بیکر معدن مسی هم در پنج میلی مشهد دیله بوده است که در سابق مقادیر زیادی از آنجا استخراج می‌کردند، ولی معدن پر محصول نبوده است. می‌گویند زغال سنگ مرغوب در فیربزی و آب کت در هشت میلی چناران هست.

معدن سرب در دامغان و سبزوار به مستأجران خصوصی واگذار شده است. مس و زغال و آهن در حوالی دامغان یافت می‌شود. بعد از معدن گورخانی مهمترین معدن مس خراسان که آثاری هم از بهره برداری سابق در آن جاست و حال آب آن را فراگرفته است بشرح ذیل می‌باشد: ۱ - چوند، همائی و نهر و درتپه‌های جنوب سبزوار. ۲ - باتو و دهانه سیاه در قسمت جنوبی ترکه، محصول دوبی را می‌گویند در سراسر ایران از همه بیشتر است. ۳ - چند معدن در حوالی ترشیز. ۴ - معدنی در تربت حیدری. ۵ - پا قلعه در کوههای جنای در شمال سبزوار. ۶ - ناحیه بیار جومند در نزدیکی جاده کاروانی بین شهرود و ترشیز که از قرار معلوم یکی از آنها را شرکت معدن بدست خواهد گرفت. باید در خاطر داشت که محصولات محلی این فلز بسیار اندک است و جمع تولید شاید از ۳۰۰ لیره در سال تجاوز نکند و تقریباً همه این فلز را به صورت ورقه از خارجه می‌آورند بخصوص از انگلستان از طریق خلیج فارس ۱ بنا بر این صنعت، مس سازی در ایران زمینه بسیار مساعدی و بازار خوبی دارد.

۴ - کرمان - منطقه بعدی کرمان است که راجع به منابع معدنی آنجا پیوسته تعریف بسیار کرده‌اند، هرچند که بواسطه دوری این ناحیه از دریا و گرانی هزینه حمل و نقل صدور محصولات آنجا هیچ وقت مقرر نبوده است مگر اقلام معدنی گرانبها. از طرف دیگر وجود دو شهر صنعتی کرمان و یزد استفاده

۱ - ورقه‌های مس که لوله و آماده شده باشد بین ۹۰ تا ۱۰۰ لیره هر تن در ایران فروخته می‌شود و ورقه‌های مس شیلی هر تن ۶۰ لیره است.

از منابع مزبور را همواره ایجاد میکرده است. شاردن راجع به سرب کرمان صحبت داشته و نوشته است که برای فراهم ساختن بسیاری از حوایچ خانوادگی استفاده میشده است و هنوز در ناحیه کوه بنان و جواران و ماهون (ماهان)^۱ استخراج میشود. در قلعه زیری بین بیرونی و نه، خانیکفت در سال ۱۸۵۹ دهیزهای وسیع قدیمی مشاهده کرده بود که از آنجا مسن و سرب و قلع و فیروزه در عهد قدیم استخراج میشده و از قرار معلوم بعد از حمله اعراب دیگر مورد استفاده واقع نشده است.

به استک در سال ۱۸۸۱ قطعات وزین مسن و سرب در ناحیه تنگه مسوی-اسپان در چهار فرسخی پاریزو دو فرسخی قادی احمر نشان داده بودند. زغال سنگ در بازرگان سیزده میلی شمال کرمان و ده تدقی در گردنه هیزویی در جاده شمال شرقی راور و در ناحیه کوه بنان موجود است. بین کرمان و شیراز در پرپا نزدیک تبریز معادن آهن هست که مارکوپولو و تاورنیه و شاردن بنام معدن فولاد یاد کرده‌اند و در عهد باستان زیاد مورد استفاده واقع شده است.

معدن غنی قلع در هروزه ۶۰ میلی کرمان در سر جاده راور هست. بوره مرغوب از ناحیه شهر باپک در شمال غربی کرمان و حاشیه شمالی کویر نمک سیرجان استخراج میشود. پنجه نسوز فقط پنج سال پیش نزدیک ده گوجار در ناحیه کوه بنان بیست فرسخی شمال کرمان پیدا شده است که در آنجا سنگ کافور می‌نامند و برای چلوگیری از خونریزی بکار می‌برند. یک قسم مرمر زرد عالی نیمه شفاف در کوههای مجاور یزد بدست می‌آید. محل واقعی آن توران پشت در چهل میلی تفت و پنجاه و شش میلی بزد است و از آن سنگ سخت ممتاز مرمری وستونهای شیاردار مرمری که فعلاً در تالار تخت کاخ شاهی در تهران است ساخته شده است.

۵ - نواحی مرکزی - تحقیقات اخیر ثابت کرده است که تمامی رشته بین

۱ - یگانه مصرف سرب در حال حاضر در ایران ساختن گلوله و فشنگ است و تقریباً ۱۰۰۰ تن از این فلز برای تمام مصارف ایران کافی است.

قم و اصفهان منابع زیر زمینی فراوان و از اقسام گوناگون دارد. سنگ آهن که شامل ۹ درصد فلز است و همچنین گروههای مس در قصر پیدا شده است که گفته‌اند لااقل ۱۰۰۰۰۰ تن از آن در دامنه‌های کوهستان موجود است. رگه‌های متاز مس و سنگ آهن در حوالی قهرود یافت می‌شود. می‌گویند اهالی سختگیر قم مانع استعمال زغال سنگ در شهر مقدس خود می‌باشند، با این عنوان که مصرف آن فضای حرم حضرت فاطمه را دودآسود خواهد کرد، اما باحتمال قوی پرهیز کاران نسل آینده این اندازه سختگیر نخواهد بود.

سنگ آهن متازی که ۹ درصد فلز دارد در ناحیه فریدن در شمال غربی اصفهان بدست آمده است. جیوه در رشته‌های زردکوه در شمال غربی این شهر یافته می‌شود. سنگ سرمه و نیکل و سنگ لاجورد هم سال‌گذشته در نزدیکی انارک از نواحی نائین بین اصفهان و یزد کشف گردیده است. از سنگ سرمه بصورت گرد ماده‌ای فراهم می‌شود که به زبان علمی کلیریوم و ایرانیان سرمه و عریها کجول می‌نامند و آن در شرق زمین بوسیله زنان برای زیبائی چشم زیاد مورد استفاده است. نیکل و لاجورد در معادن کهنه مسی که گویا قرنهای متادی مورد بهره برداری بوده بدست آمده است. مس و سرب و گوگرد و پنبه نسوز و قلع به مقادیر زیاد در ناحیه انارک پیدا شده است که بقرار معلوم بیش از اندازه عادی غنی است.

۲ - حدود ساحلی خلیج فارس - در منطقه جنوی منابعمعدنی متفاوتی هست و محصولات تازه‌ای از انواع مختلف در آن جاست. شایعات متادی حاکی از این است که دشتستان و تپه‌های جیزاقون در شمال شرقی بوشهر معادن فراوان زغال دارد و امیدواری هم این بود که گزارش‌های مزبور صحیح باشد خاصه از آن جهت که بوشهر در مجاورت آن و محل رفت و آمد کشته‌ها بوده است که می‌توانستند زغال بقیمت مناسب خریداری کنند. تحقیقاتی که تا حال در نارستان سی و پنج میلی

۱ - زغال سنگ کار دیف را فعلاً در بوشهر بقیمت از ۳۳ تا ۴۳ شلنگ هر تن می‌فروشند، قیمت متوسط در حدود ۲ لپه است.

جنوب شرقی برازجان یعنی ناحیه مورد اشاره معمول شده است، شایعات مزبور را تأیید ننموده و معلوم گردیده است که رگهای زغال در واقع فقط سنگهای سخت با قیر طبیعی آمیخته بوده است. اما در این تپه‌ها رگهای قیری فراوان است که با چاههای نفت دلیکی که از دیرباز گفته‌اند از منابع بسیار ممتاز زیر زمینی ایران است بی ارتباط نیست. در این حدود دو چشمه آب سبز فام پیرون می‌آید که درجه حرارت آن 5° و فارنهایت است و با مواد گوگرد و هیدروژن مخلوط و بوی زنده‌ای از آن متصاعد و بر سطح آب ماده نفتی شناور است.

امتیازی برای استخراج این چاهها چند سال پیش به کمپانی هوتز مقیم بوشهر اعطاء شده بود، ولی بعد از عملیات میله اندازی در نقطه‌هایی بی‌تناسب از تعقیب آن کار منصرف شدند. این امتیاز سپس بشرکت معادن ایران واگذار شده که طی سال گذشته به حفر چاههای عمیق پرداخته‌اند و هنوز هم مشغول این کارند.

منطقه نفت خیز بقرار معلوم از این ناحیه در جهت شمال غربی است. محل دیگری که نفت داده است ناحیه رامهرمز در مجاورت رویدخانه کارون است، بنا بر آخرین تحقیقات مسه ناحیه نفت خیز وجود دارد؛ اولی نزدیک ده شاردن در پانزده میلی شرقی رامهرمز که در آنجا بالغ بر ده چشمه است و نفت سیاه و سنگینی بدست می‌دهد و مسه تا از چاههای مهم‌تر در حال حاضر روزانه بطور متوسط بیست و پنج گالن نفت میدهد و یکی از آنها نفت خالص دارد.

садات محلی ادعای مالکیت این چاهها را دارند. محل ثانوی در بیست و چهار میلی ویس در ساحل کارون است و بنی داود در چهل و پنج میلی جنوب شرقی شوستر. در آنجا شش گودال کم عمق در مسیر نهری است که یکی از آنها فعلاً محصول نفت دارد و روزانه سی و چهار گالن نفت سفید تولید می‌کند که بدون تصفیه در چراغ بکار می‌برند و در بازارهای شوستر و اصفهان و تهران فروخته می‌شود^۱ و آن در اجراء یکی از متفذین مشتراس است. دسته دوم چاه نفت هفت شید - نفت رامهرمز را در شوستر یک من یک قران تا یک قران و نیم می‌فروشنده.

در هیچده فوستخی سمت شمالی شوستر بالاتر از جلکه عقیلی کارون است. این چاهها که در دست مآلات شوستری است روزانه سی گالن نفت سبز سیر رنگ محصول می‌دهد که عربها آنرا برای ضماد زخم شتر بکار می‌برند. در هر یک از موارد مزبور وضع و حال از ناحیه دلیکی مساعد تر نیست. هزینه حمل ماشین‌ها خیلی گران است، اقوام بادیه نشین هم نسبت باین کارها ظنین و افرادی جا هل اند.

می‌گویند در دزفول نیز نفت هست و همچنین در نزدیکی قصر شیرین و کلهر از توابع کرمانشاه و حوزه کردستان ایران. محصولات نفتی در احمدی و رودون و بندر عباس و در نزدیکی سمنان هم مشاهده شده است، ولی در تنها محل دیگری که بمنظور مصرف استخراج می‌شود در سلخ در جزیره قشم است که نفت زبرخام، ولی خوش‌آیندهای بدست می‌آید که محلی‌ها برای روشنائی و درمان دردهای رماتیسم بکار می‌برند.

مومیائی - چون صحبت از نفت بیان آمده است روا نیست که راجع به اینهاست که از انواع قیر و معروف به مومنیائی است اشاره نکنم و آن از ترشحاتی است که از صخره‌های در حوالی بهبهان و داراب بدست می‌آید. این ماده از دیر باز در ایران شهرت داشته و اثرات شگفت انگیز در معالجه شکستگی‌ها بآن نسبت می‌دهند. شاردن و کمینفر ولویرن و بطور کلی جهان‌گردان قدیم شرح مبسوط درباره خواص و اثرات آن نگاشته‌اند و معمولاً هم آنرا معجون یا صمغ قیمتی می‌شمارند و از قرار معلوم راجع به اصل و مایه آن دچار حیرت‌اند. بعد از جمع آوری، قطرات آنرا بصورت جسم سفت و استوانه‌ای در می‌آورند و در کاغذ‌های زرسیم می‌پیچند.

نمک سنگی و گل اخرا - جزایر خلیج فارس که روزگاری مرکز تجاری بشمار میرفت اینک اثر و اهمیت چندانی ندارد غیر از وجود منابعی که مقدار زیاد سنگ نمک از آنجا بدست می‌آید. هریز و قشم که در سواحل خود کشتی‌های پرتغال و اسپانیا را جا می‌داده‌اند، اینک بوسیله قایق‌های بومی نمک نمک و گل اخرا صادر می‌کنند که تنها کالای تجاری آنهاست،

سابقاً نمک در چاله‌های نمک‌گیری ساحل از راه تبخیر فراهم می‌گردید، اما حالا از صخره‌ها با دیلم جدا و یا بوسیله باروت صخره‌ها را متلاشی می‌سازند و بازتر تا کنار دریا می‌برند و در آنجا هر تی ۳ روپیه فروخته می‌شود. صادرات سالانه این جزایر می‌گویند ۴۰۰۰ تا ۴۵۰۰۰ تن است و بهترین نمک را در محلی بنام نمکدان در قشم پدست می‌آورند. در آنجا صخره‌های عمودی از نمک خالص هست با ارتفاع ۳۰۰ تا ۳۵۰ پا و به بازارهای مسقط، زنگبار، بمبی جزیره موریس و جاوه صادر می‌شود.

نمک در همه‌جا با سنگ گل اخرا مخلوط است و آنرا در محل چیلک‌ها چیلو می‌نامند و یکی از ایرانیان معامله آنرا بمبلغ ۷۵ تومان اجاره واگذار کرده است. تا کنون صادرات سالانه آن به ۱۵۰۰۰ تن رسیده است که احتمال افزایش بسیار دارد. درسا جاهای دیگر ایران نیز معدن نمک هست و به حد وفور استخراج می‌شود که بیش از مقدار احتیاج سملکت است، از جمله این نقاط می‌توان سرخ، ایوان‌کی، ده نمک، لاسکرد و کافر قلعه را نزدیک نیشاپور نام برد و همچنین کمریج و دو دریاچه نمک که بین کربمان و بندر عباس واقع شده است.

سایر منابع معدنی - از جمله معادنی که هنوز ذکر نکرده‌ام، ولی در نقاط متعدد ایران پراکنده هست مقدار معتبرابهی سنگ گچ و نمک تیزاب و پوتاس و زاج است که در حوالی قزوین و در تاش بدلست می‌آید. گوگرد که معدن عمده آن در خمیر درخشکی روی روی جزیره قشم است، سابقاً در اجراء سلطان مسقط بود و حالا در دست خود ایرانیان است و شوره در حوالی زنجان و قم و روی در نزدیکی یزد و قلعه که می‌گویند در بین امتراباد و شاهroud است.

آینده معادن در ایران - هنوز موقع آن نیست که با اطمینان خاطر راجع به آینده استخراج و بهره برداری معادن ایران بتوان چیزی پیش‌بینی کرد. اطلاعاتی که در این فصل ذکر شده است و اگر چاپ دویی از این کتاب انتشار یابد خواهم توانست شرح موضوع را به نحو مبسوط بیان کنم، نشان می‌دهد که چه زینه وسیعی از جهات تنوع و وفور منابع برای عمل و اقدام فراهم است.

تردیدی ندارم که مرور زمان منابع معدنی بیشتری را در ایران که هنوز وجود آن بی نبرده‌اند نمایان خواهد ساخت. ارزش واقعی ذخایر زیر زمینی ایران تکار پذیر نیست و قدر و قیمت آنها کاملاً بسته باش است که معادن مزبور در کجا واقع شده باشد و هزینه حمل مواد معدنی بوسیله قاطر و شتر تا ساحل دریا و یا نزدیک ترین بازار تا چه اندازه سنگین و یا سبک باشد. این محظوظات و همچنین وضع دشوار اقلیمی ایران و مخارج هنگفت وارد کردن ماشین‌های لازم و طرز رفتار مأموران ایرانی همه مشکلاتی است که در این راه وجود دارد و فقط کسانی حد و میزان آنرا می‌دانند که دست در این کار داشته‌اند. هرگاه مسکن پاشد که زغال سنگ و سسن بحد وانی استخراج شود باندازه‌ای که احتیاجات محلی را تأمین و زیادتر کند و اگر بتوان محصولات معدنی را با هزینه و کرایه قلیل به نقاط ساحلی و بنادر تحویل داد که حمل و صدور آنها به بازارهای اروپا و کشورهای آسیائی تسهیل شود آن‌گاه بدون تردید آینده درخشنانی در پیش خواهد بود.

مصنوعات - بعد از منابع معدنی اینکه به محصولات صنعتی ایران می‌پردازم و می‌توان آنرا دو طبقه جدا گانه که لزوماً از یکدیگر متفاوت نیست تقسیم نمود از قبیل : منسوجات ابریشمی و پشمی یا پارچه‌های نخی و کتانی و یا مصنوعات هنری. روی همرفت کارخانه به معنی و دلالتی که در اروپا می‌شناسیم در ایران وجود ندارد. چند برابر نمودن و صرفه‌جوئی کردن نیروی کار نفر بوسیله استعمال قوه بخار یا نیروی آب در آنجا مجھول است. این سر زمین از روزگار قدیم بواسطه مصنوعات و محصولات صنعتی و هنری خود شهرت داشته است. با وجود ضعف استعداد محلی که ناشی از ورود مصنوعات ارزان همانند اروپائی است باز آثار صنعت و کار دیرین ازین نرفته است، این مصنوعات مثل عهد قدیم هنوز پرداخته هنر و کار افراد خصوصی و یا فراهم ساخته مکتب خاصی است.

در هیچ کشور دیگری صنایع مانند ایران جنبه محلی و اختصاصی ندارد و این نه فقط از جهت ارزانی جنس درنایج بخصوصی است، بلکه در اثر سوابق

طولانی و عادات محلی است. تقریباً هریک از شهرهای نسبتاً معتبر ایران صنعت وحده‌ای اختصاصی دارد که همان را درجای دیگری نمی‌توان یافت، هم بستگی کارگران و یا اتحادیه ابتدائی صنعتی در هر یک از این سراکن صنعتی هست و مقررات کار بسته به رسوم و عادات هر صنعت و پیشه است.

فرش - از میان مصنوعات بافته یکی که هنوز اهمیت فراوان دارد و بسیار معروف است فرش ایرانی است و چنان شهرتی یافته است که کمتر خانواده طبقه بالا در انگلستان یا امریکا در این فکر نیست که خواه از جنس ممتاز و یا عادی آنرا فراهم نسازد و این کار بدون شک و انکار نشانه فرهنگ و تمدن است. کسانی که فرش برخوبی دیده باشند چگونه ممکن است رنگ ثابت آنرا که با مرور زمان بهتر و مطلوب‌تر می‌شود بدون اینکه تغییری نماید و یا طرحهای عالی و زیبائی نافذالاثر آنرا فراموش کنند؟ هر کس که یکبار چنین سیر و مشاهده‌ای کرده باشد از دیدن محصول مقلدان جدید که غالباً هم این نام عالی را برآن می‌نهند دچار حیرت زدگی و یا سخاک خواهد گردید.

فرش اصیل ایرانی را پیوسته تماماً با دست بافته‌اند و هنوز هم حال بدین منوال است با این ترتیب که آنرا بر کارگاهی که افقی یا عمودی است قرار می‌دهند. در میان طوایف صحرانشین بافت فرش همواره کار زنان بوده است^۱، تنوع این فرشها نیز در خور توجه است و هر نوع هم خصایص جداگانه دارد بحدی که ممکن نیست جنس ایالات مختلف را با هم اشتباه کرد.

مرا کzungده بافتگی فرش عبارت است از: نواحی قاین و پیرجنده در خراسان که فرشهای ریز بافت و ممتاز دارند و به قیمت گران فروخته می‌شوند. ۲ - سرخس که در آنجا فرشهای معروف تر کمن پرنگ لاکی سیر و آجری قرمز با روی محملی

۱ - فرشی را سفارش می‌دهند پشم تهیه می‌شود و بنا بر طریق که سفارش داده‌اند آن رنگ می‌کنند سپس در کارگاه بدست زنان و دختران می‌رسد. برای هر فرش باندازه معمولی سه چهار نفر با هم مشغول کار می‌شوند، هر گره آن جداگانه بافته می‌شود. فرش خوب دارای ۱۰۰۰۰ گره در هر پای مریع است و فرش اعلیٰ ۴۰۰۰۰ (چین) گره دارد. یک کارگاه بافتگی هر سال سه چهار فرش باندازه عادی فراهم می‌سازد. بافتگان کند کار بزرگ بافت یک تخته فرش یک تا دو سال وقت صرف می‌کنند.

باقته می شود. ۳ - کرمان که فرش بسیار نرم و خوش بافت دارد که از نخ تهیه می شود^۱. ۴ - ناحیه قره داغ در آذربایجان. ۵ - ناحیه فراهان که کرسی آن سلطان آباد (اراک) ، مرکز غربی تجارت فرش ایران است^۲. ۶ - کردستان که محصولات آن در همه اروپا مشهور است. ۷ - فارس و شیراز که بهترین فرش را در برغاب می بافند. ۸ - فرشهای براق و درشت بافت ایلات چادرنشین قشائی. کمپانی های زیگلر و هوتز نمایندگی مؤسسات اروپائی را در سلطان آباد دارند و در فرش باقی محلی نظارت می کنند و نظم و ترتیبی هم برای حسن جریان این کار داده اند که به اصلاح و زیبائی فرش ایرانی لطمه فراوان وارد کرده است. شیوع رنگهای مصنوعی با آنکه از طرف دولت ایران نخست منوع شده است اثرات نا مطلوبی در کار این صنعت باقی گذاشته و در کاهش و گاهی نیز ازین - رفتن رنگ ثابت نباتی محل تأثیر کلی داشته است. شتابزدگی در فرش باقی که رقابت با فرشهای ارزان اروپائی را تسهیل کرده باشد اصلاح طرح و جنس فرش ایران را دچار خطر ساخته و به تولید فرشهای یک نواخت منجر شده است.

چه اندازه زنده و ناگوار است که موقع خریدن فرش جدید ایرانی شرط اصلی احتیاط آن خواهد بود که خریدار بادستمال تر رنگ فرش را امتحان کند و انسان هیچ گاه از ثبات رنگ آن اطمینان ندارد ، مگر آنکه حتماً فرش کهنه خریداری کرده باشد . در بعضی از نقاط بخصوص کرمان فرش باقی در شرایط بسیار نامناسب صحی انجام می شود . کارگران ناچارند که در زیرزمین کار کنند تا از خشکی هوای پیرون اجتناب کرده باشند و در عین حال نرمی الیاف باین ترتیب تأمین می شود که بوسیله ظرف آب که در کنار بافندگان است آنرا نمی دهند .

زیباترین فرش قدیمی ایران در دوره صفویه و حتی بعد از آن فرش ایرانی بوده است که به نظر من پنجه انسانی لطیفتر از آن ، جنسی نساخته است . این

- ۱ - فقط تارهای فرش با نخ است نه فرش نخی - مترجم .
- ۲ - در این ناحیه ۱۵۰ ده هست و در حدود ۵۰۰۰ دستگاه بافندگی و هر گاه همه کارگران پکار باشند ۱۰۰۰۰ نفر باین صنعت اشتغال دارند.

فرشها را بنابر سفارش اختصاصی هنوز هم می‌توان فراهم کرد و به هر شکل و اندازه و رنگی می‌باشد، ولی بقدرتی گران است که فقط توانگران اسکان خرید آنرا دارند (قیمت هر قطعه از ۴ تا صد هایله است) حتی در این مورد نیز باز آزمایش دستمال‌تر غیر قابل احتراز است.

سجاده‌های بسیار ظریفی که سابقاً در کردستان ویرجند و دیگر جاها می‌باشند با آسانی بدست نمی‌آید. یکی از تجارت با اطلاع به این جانب اغلب داشت که در حال حاضر صادرات فرش سالانه ۱۰۰۰۰ تا ۹۰۰۰ لیره است که بیشتر به انگلستان و فرانسه و امریکا می‌برند. در ضمن تعریف فرش باید ذکر خیری نیز از نمدهای ممتاز ایرانی بیان آورده که بشکل و اندازه‌های مختلف هست و غالباً دریزد و کرمان و اصفهان می‌باشد و به ندرت در خارج از ایران دیده می‌شود، چون حجم زیاد و وزن سنگین دارد، اکثرآ با موی شتر که کامل و بصورت مطلوب کوییده شده است فراهم می‌شود و به رنگ طبیعی قهوه‌ای روشن و بسیار نرم و تاشدنی است و گاهی تا یک اینچ و نیم ضخامت دارد.

شال - قلمکار - متحمل و گلدوزی - در میان سایر منسوجات یکی هم شال پشمی کرمان است که از موی بز طوایف صحرانشین خراسان باشه می‌شود و از لحاظ طرح شبیه جنس کشمیری معروف است، هر چند که بواسطه نرسی از آن عالی ترمی باشد. در مشهد جنس دلپذیری دیدم که از موی شتر و برنگ طبیعی است و آنرا برک می‌نامند که با جنس از همین قبیل در انگلستان بی شbah است. پارچه‌های نخی و چیت هنوز با نخ بومی در ایران باشه می‌شود، ولی سابقاً بیشتر تهیه می‌شده است. قلمکار اصفهان با نقشه‌های گل و بوته و حیوانات با دست در زمینه روشن رنگ آمیزی می‌شود که بسیار هم زیبا و معروف است، هرچند که پارچه آنرا فعل بیشتر از خارجه وارد می‌کنند و نظیر آنرا ماشین‌های منچستر هم فراهم می‌سازند.

قدک کاشان و کرباس نیز در ایران خیلی مصرف دارد. منسوجات گران‌بهاتر

از قبیل ابریشم مخمل و گلدوزی حتی قبیل از آنکه در اروپا رایج شده باشد در ایران تهیه می‌شده است و کنون محصولات آن محدود شده است، اگر چه هنوز جنس‌های مرغوبی در داخله بست می‌آید. کاشان، اصفهان، تبریز و رشت مرکز ابریشم- بافی ایران است، مخمل‌های رنگارانگ در مشهد و کاشان و اصفهان وزری‌های نقره و طلائی در کاشان و بزد و گلدوزی‌های قشنگ ایران که سابقاً در بازارهای اسلامبول می‌فروختند حالاً کم و بیش از بین رفته است. فقط افراد معیم در ایران بوسیله دلال از خانه‌های خصوصی نمونه‌های ممتاز بدمت می‌آورند.

در رشت یک قسم گلدوزی مبتذل محلی هست که با پارچه‌های الوان و زیور فراوان فراهم می‌سازند با نقوش اسلامی از تارهای شفاف نقره و طلائی در زینه‌های سیاه و سبزولاکی. با وجود این تفاصیل مسافری که قبل از عزیمت از لندن نمونه‌های ممتاز و عالی موزه کنزینگتون جنویی را که سر. آر. موردولک اسپیت فراهم نموده است دیده باشد از مشاهده نظائر آن موجود در ایران دچار یأس و تعجب شدید خواهد گردید.

محصولات هنری - معروف ترین محصول هنری ایران قدیم و قرون وسطی در واقع کاشی‌های آن بوده است که هنوز هم مایه زیور و آراستگی موزه‌ها و موجب درخشندگی پایداری است که اثرات آن بر قطعات موزائیک و ظروف و کاسه و بشقاب تابان است. بیان حقیقت این اعتراف غمانگیز ایجاد می‌کند که از هنر کاشی‌کاری ایران جز نامی باقی نمانده است، هرچند که تقلید‌های خام و خشن بالوان گوناگون هنوز در اصفهان و دیگر جاها دیده می‌شود، خاصه کاشی‌های شفافی که در آرایش سردر و دیوارهای مسجد و مناره و دروازه‌های شهرها بکار می‌برند، اما حتی سنجش و تطبیق سریعی بین جنس اصلی و آنچه با همان نام بعداً ساخته‌اند مقیاس درستی بست خواهد داد که روح هنری تا چه اندازه در سرزمین ایران به سیر قهقرا و اتحاط افتاده است. صنعت فلزسازی از مصنوعات نامی دوره‌های گذشته ایران بوده است. شاید میناکاری با نقره و طلا و مس خاصه

برگزوهای قلیان که ضمن طرح‌های شرقی مناظری نیز از زیبائی اروپائی دارد بهترین نمونه و آثاری است که مانده است و آن هنوز در شیراز و بهبهان و اصفهان ساخته می‌شود.

کاشان مرکز صنعت مس و برنج سازی است که بعضی از آنها براستی استادانه و زیباست و اجناس قلم زنی و برنج کاری اصفهان با آنکه از مصنوعات زبر و خشن بنارس هندوستان بهتر است به تقلید از طرح‌های قدیمی برای بازارهای اروپائی است. تیغه‌های دمشقی خراسان و شیراز روزگاری شهرت پسیار داشت، ولی ایرانیان جدید هفت تیر را بر شمشیر ترجیح می‌نهند، کم و بیش یگانه محصول فلزی قیمتی قابل ذکر مصنوعات زنجان است. در شیراز قلمزنی استادانه و ممتاز بر استخوان و فلز و چوب الوان با نقش و نگارهای ظرفی، نقاشی پشت آئینه و طراحی قلمدان مثل سابق عالی و درخشان نیست و اما بنا بر سفارش خصوصی بوسیله صنعتکار محلی بشرط صبر فراوان هنوز اقلام ممتازی بدست می‌آید. کنده‌کاری و مبتت سازی از جهت صنعت ایرانی و قلمزنی هنوز بوجه نمایانی جالب توجه است و از اقسام ساده تر آن قاشق و شربت خوری کار آباده و کلپایگان است که با چوب گلابی می‌سازند و نیک ممتاز است.

خلاصه - در اینجا بررسی این جانب راجع به محصولات صنعتی و مصنوعات دلپذیر و همچنین صادرات ایران جدید پایان یافته است که هر چند مطالعات درباره اقلام و موارد متعددی بوده امیدوارم که در عین حال اطلاعات وافی در این زمینه مذکور و علاقه خواننده تحریک نشده باشد. از آنچه بیان شد ملاحظه می‌شود که با وجود روزگار قرین انحطاطی که در این سرزمین است و مذاقه‌ای در تاریخ، این حالت را بصورت بارزی نمودار می‌سازد، ایران نه فقط فاقد ثروت و استعداد نیست، بلکه بحروف از منابع طبیعی بخوردار است که اگر از آنچه دارد روسیمی نصیب او نشود بواسطه اهمال و قصور خود اهالی است. وضع دشوار طبیعی آن از قبیل فقدان رودخانه‌های که کار حمل و نقل را تسهیل نماید و مسافت‌های

بسیار طولانی بین نقاط آباد و وقوع کوهستانهای بزرگ میان دریا و نواحی داخلی بدون شک و شبه پیشرفت این سلکت را دچار اشکال و تأخیر می‌سازد، اما مانع بزرگ‌تر بی‌حالی افراد و قصور و غفلت دولت است.

کسر و نقصانی که درستون‌های صادرات در برابر واردات که در همه آمار ما نیز چشمگیر است گناه عامل دیگری مگر تقصیر خود ایشان نیست. با پیشرفت وسائل حمل و نقل و تهیه نقشه‌های جامع جاده‌ها و حتی راههای قاطر رودر صورتی که امید ساختمان راه آهن از آمال سخت بعید باشد و به جریان انداختن پول کاغذی و در عوض مانع تراشی، تشویق تجارت خارجی از طریق مسیرهای عمومی مانند رودخانه کارون قادر است در ظرف چند سال انقلابی در وضع کارها ایجاد کند. اینها اقداماتی است که اگر همت و ابتکار آن در میان نباشد لااقل در خور حمایت است. آنچه تاکنون شده است و یا در دست اقدام است و یا امکان انجام آن در میان است که موجب بهره برداری از ثروت ملی و حمایت از کار تجارت بشود در فصول پیش‌کم و بیش اشاره کرده‌ام، ولی در فصل آینده بوجه بسیط بیان خواهد شد.

فصل بیست و نهم

بازار کانی و تجارت

قسمت اول - تجارت ایران با اروپا
قسمت دوم - تجارت جدید ایران

رشته تاریخ - در تعقیب ادعائی که بارها در این کتاب عنوان کرده‌ام که منظورم آن است فصلهای خالی تاریخ ایران را که امعان نظری در باره آن نشده است و همچنین وضع کنوفی آن را تعریف کنم، از این رو در تنظر دارم داستانم را راجع به تجارت فعلی ایران و زمینه رقابت سختی که بین انگلستان و روسیه فراهم است باپیش-درآمد مختصری درباب سابقه این رقابت و وقایعی آغاز کنم که ایران را ابتدا در راه ارتباط تجاری با کشورهایی انداخته بود که مدتی است دوره شکوه و رونق کار آنها به پایان رسیده و سپس رفته رفته بازارها و دروازه‌های او در انحصار دولتشی افتاده است که در آن روزگار هنوز خورشید طالع ایشان تابان نشده بود، ولی سرانجام ایران را خریدار استوار و طالب کالای مسکو و منچستر و بمبئی ساخته است.

من اثر و کتابی نیافته‌ام که در آن جهد و اهتمام سودمندی برای کشف تاریخ روابط تجاری سه قرن و نیم اخیر ایران با کشور ما شده باشد. با آنکه دو قرن و نیم از مدت مذبور، این روابط تجاری به جای ارتباط سیاسی بشمار میرفته و افراد و هیأت‌هایی با عنوان سفیر و نماینده تمام اختیار مأمور و دارای امتیازها و فرمان‌هایی

شده بودند که به عهود و قراردادهای اتحاد موفق شده‌اند و قسمتی از مدارک دوره مذکور سرشار از شرح و تفصیل بسیار جالب توجه و به همین مناسبت درخور یاد آوری است، چون مایه اعتلای نام انگلستان می‌شود. با تألیف و پیوستن این مطالب پراکنده که از منابع متعدد فراهم آمده است امیدوارم ضمن تحریر صحایفی از تاریخ که تا اندازه‌ای در طاق نسیان مانده بود این نکته راهم روشن سازم که عرايضی را که از جانب کشور خود درباره تجدید حیات مادی ایران عنوان می‌کنم چه موجبات قدیم و چه ارج و مقام سنگینی دارد.

ایران سوزنین رابط - ایران که بین خاور دور و مغرب زمین واقع و بوسیله دو دریا احاطه شده است، از روزگاران قدیم نقش عمدہ‌ای در روابط تجاری بین آسیا و اروپا داشته است. کاروان‌های عهد عتیق با رهای خود را از میان صحراها و دشت‌های آن حمل و نقل و گنجینه‌های هند و تاتارستان و حتی چین را تا حدود مدیترانه می‌برده‌اند و دریانوردان لائق . . . سال پیش از زمان فنیقی‌ها تا دوره ماکرانه‌های جنوبی و جزایر آنرا سیر کرده‌اند. شرایط نا مساعد زندگی در اقلیم شمالی، بحر خزر را کمتر مورد توجه قرار داده است. تاریخ کشته رانی تجاری این دریا که بیشتر به دوره نسبتاً اخیر مربوط می‌شود از لحاظ ادوار بر جسته خود با رقیب جنوبی قابل قیاس نیست. حتی گفته‌اند که تاریخ قدیم تا حدود زیادی تاریخ مبارزه تجارت ترانزیت مشرق زمین از راه خلیج فارس و بحر احمر بوده است به همان کیفیتی که تاریخ جدید جهان قدیم روی هم رفت به با افتتاح راه هند از طریق اقیانوس و کرانه دماغه امید بستگی دارد.

اقوام تاجر - تعداد دولت‌ها و تعدد کشورهای که طی دوره طولانی همزمان با تاریخ نومنته جهان نظارت منطقه بین آسیا و اروپا را در دست داشتند و یا سعی می‌نمودند که چنین تسلطی را احراز کنند، بدین ترتیب مستقیماً یا غیرمستقیم دروضع ایران تفوذ و تأثیر داشته‌اند که حالتی فوق العاده است. فنیقی‌ها، آشوریها، بابلی‌ها، یونانی‌ها، پارثه‌ها، رومیها، عربها، مردم ژن و قلورانس و ونیز، ترکها، ارامنه،

پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها، هندیها و روسها همگی پنجه خود را جهت دست‌یابی بر کلید گنجینه‌های مزبور مشرق بکار و زحمت انداده‌اند. تجار هریک از این ملت‌ها، راهی از طریق خشکی یا دریا پیدا و بعضی از ایشان کار تاریخ نویسی را با پیشنه بازرگانی توان ساخته بودند. بیرق هر ملتی به تناوب برآبهای ایران سایه انداده و یا اینکه سکه و پول آنها در بازارهای ایران دست بدست گشت.

از بامداد تاریخ مضبوط تا روزگار قبل از میلاد مسیح بازارهای عمدۀ مبادله کالا بین شرق و غرب بر کناره رودخانه کلده که از دهانه خلیج فارس فاصله چندانی نداشت واقع بوده است، در این ناحیه با پل سرزمین رفت و آمد و شهر تجار و ترودن^۱ بوده و در همین حدود مقر سلوکیدها و تیسفون و بصره و بغداد بنا شده است.

با لشکرکشی اسکندر در واقع باب تجارت هند و اروپا افتتاح گردید چنان‌که در اثر سفر دریاسالار او «نارخوس» ما اطلاعات دقیقی از وضع قدیم خلیج فارس داریم. در دوره جانشین‌های سلوکید او و باز جانشینان این عده یعنی رومیان تجارت بین آسیا و اروپا از سه راه جریان یافت، یا بوسیله کاروان از طریق جیحون و دریای خزر و یا از راه خلیج فارس و سوریه و یا از طریق بحر احمر و مصر و دروازه اسکندریه و از این سه راه سنگ‌های قیمتی و مروارید و ادویه و ابریشم شرق به اروپا رسید.

هنگامی که پایتخت اسپراتوری رم به بیزانسین منتقل گردید راه تجارتی مصر از رونق افتاد و راه خشکی به هندوستان که از طریق افغانستان و ایران و آسیای صغیر تا بسفور بوده سور استفاده قرار گرفت و رفتۀ تجارت ابریشم منحصر به ایران شد تا در دوره فرمانروائی ژوستینین، دوتن رهبان که از چین می‌آمده‌اند در لوله‌های نی تخم کرم ابریشم همراه بردند و با پرورش آن در اروپا راه رقابت را گشودند. قدری بعد فتوحات فرقه‌های اسلامی کار شکست اسکندریه را تمام کرد

و نظارت بر جریان تجارت مشرق خاصه خلیج فارس به اعراب رسید. قیس یا کیش و هرمز یکی پس از دیگری کانون تجارتی خاور زمین شد و در کشتی های عرب اجناس کتای^۱ به بازار بصره می رسید.

وضع و حال بدین منوال بود که جمهوری های ایتالیا وارد صحنه تجارت شدند و باز دیگر اروپا رقیب وار وارد میدان کارشد. این جریان با تجدید علاقه درباره مشرق که نتیجه چنگ و جدال بین صلیب و هلال بود نیک تقویت گردید. می گویند و نیز حتی از سال ۵۰ میلادی ابریشم از شرق وارد می کرد و تا سیصد سال بعد که دوره سلطنه تجارتی آن طول کشید این وضع و حال دوام یافت. با همراهی امالفی^۲ و سپس فلورانس در قرن دهم باز راه تجارت با هندوستان را از طریق سیر گشود. ازوی دیگر ژن توجه خودرا به جاده شمالی از طرابوزان معمول و قفقاز معطوف نمود و در آغاز قرن چهاردهم راه خشکی از طرابوزان معمول شد که هنوز سورد استفاده است. تجارت بین شرق و غرب در دست اقوامی بود که بر شمرده ام تا در اوخر قرن پانزدهم پیش آمدی اتفاق افتاد که تأثیر بی نظری در سیر تاریخ داشت و وضع قدرت دولت ها را دگرگون و نقشه عالم را تجدید نمود. در نوامبر ۱۴۹۷ واسکو د گاما دریا نورد پرتغالی از راه دماغه امید (جنوب افریقا) راه جدیدی به هندوستان باز کرد و برای پرتغال قرنی سرشار از شهرت و ثروت فراهم ساخت.

تفوق پرتغالی ها - هنوز دو سال از قرن جدید نگذشته بود که کاشف کامیاب با سمت فرماندهی دسته ای قوی از چند ناو دویاره بکار افتاد تا آنچه را که فقط کشش کرده بود این بار تصرف کند. فرمانی هم از دستگاه پاپ صادر و به امانوئل پادشاه پرتغال لقب پرطمطراق « خداوند دریاداری و فتح و ظفر و بانی تجارت با اتیوپی ، ایران و هندوستان » اعطا شد. تریستان دوکونها^۳ ، اتونی دوسالدانها ، فرنسیس و برتر از همه الفونسو دالبوکرک با نیروی نظامی به نصب

۱ - Cathay منطقه جنوب خاوری آسیا . م .
۲ - Amalfi
۳ - Tristan de Cunha

پرچم پرتغال در هر نقطه قابل تصرف و اشغال اقدام نمود و دستور داد هر که در برایر جان ثاران مسیح مقاومت نماید گلوله و شمشیر نصیب یابد . راجع به پیشوی البوکرک در خلیج فارس شرحی در فصل مربوط باین دریا مذکور افتاد . در موقع سرگ او در سال ۱۵۲۵ متصروفات پرتغال بشکل امپراتوری در آمد و در نیمه آن قرن در اوج ترقی و شهرت خود بود .

بدون اجازه دولت پرتغال هیچ کشتی دراقیانوس‌ها حق عبور نداشت . فاتحان برای خود حق انحصاری مستنى بر زور تأمین کرده بودند . از ژاپون تا بحر احمر همه بیرق آن دولت در اهتزاز بود . ضمناً ظلم و جور نایب‌السلطنه‌های پرتغال و فساد وید کرداری مأموران جزء و تعصب و تنگ نظری آن کسانی که می‌پنداشته‌اند کارتیجارت را یا رسالت روحانی توأم سازند رفته رفته پایه و اساس دستگاهی را که با زور و قدری نهاده شده بود مست نمود . در عین حال نیز خبر فتح و پیروزی پیوسته این پیش آهنجان استعمار در اروپا طنین افکند و در بعضی دلها شوق و هیجان انداخت ، ولی در میان توده مردم و حشت و نگرانی ایجاد کرد .

اقدام انگلیسی‌ها - در هیچ کشوری مثل انگلستان که آن موقع در وضع برزخی بین قرون وسطی و جهان جدید می‌زیست حس رقابت تحریک نشده بود و ضمناً در هیچ جای دیگر هم چند صباخی انحصار پرتغالی‌ها را با کمال حقارت تحمل ننمودند و اندیشه درافتادن با آن دولت با سلاح خود او و در میدان کار خود او هیچ بخاطرها نرسید .

کاشفان و تجار اوایل دوره خاندان شودر در اجرای میل و علاقه خود که بر هند دست یابند و بر گنجینه‌های افسانه‌ای شرق چنگ اندازند چراً این فکری در سر نداشتند که برای اجتناب از رقابت پرتغالی‌ها راه اختصاصی تازه تا مقصد محبوب خویش جستجو کنند . راههای شمال غربی و شمال شرقی که می‌پنداشتند متناسب باشد هر دو با احراز توفیق مورد آزمایش قرار گرفت .

در سال ۱۵۰۳ سbastیان کابوت ^۱ از ادوارد ششم فرمانی گرفت که اجازه

مقدماتی پایه گذاری «کمپانی تجار پیشقدم در راه اکتشاف مناطق و قلمرو و جزایر و نقاط ناشناخته» باشد و این خود دلیل و شاهدی است که آن اقدام بر چه پایه بی اطلاعی قرار داشته و ناشی از کمبود معلومات جغرافیائی بوده است. در همان سال سر. هیو ویلوبی^۱ با دوکشتنی از جانب شمال شرقی برای افتاد و منظور دست یابی بر گنجینه های زر جدید بود، ولی وی در کرانه های لپلاند^۲ بر اثر سرمازدگی درگذشت، ولی کشتی سومی به فرماندهی استفن بورو^۳ که ریچارد چانسلر ناخدا آن بود راه دریای ایض دریش گرفت و به کشف ارخانگل توفیق یافت.

این واقعه تصادفی و غیرقابل پیش بینی نتایجی درخشنان داشت. چانسلر به داخله روسیه رفت و به دریار گراندولک مسکوی که همان ایوان واسیلاویچ مخفوف باشد رسید و از طرف او مورد استقبال قرار گرفت و کمپانی مشترک انگلیس و روسیه یا مسکوی را اساس نهاد و به عزم تجارت از طریق خشکی و راه روسیه با سر زمینهای که در مشرق و جنوب بحر خزر واقع شده بود اقدام کرد.

در سال ۱۵۵۷ یک فرمان رسمی شرکت و همکاری بنام این کمپانی از جانب فیلیپ و «ماری» صادر گردید. در ۱۵۵۵ ماستر انthonی جنکینسن^۴ با تفاق ریچارد و رابت جانسن از طرف هیأت مدیره کمپانی مزبور اعزام شدند که راه تجارتی پیشنهادی با آسیای مرکزی را کشف کنند. این دونفر از راه مسکو به حاجی ترخان سفر کردند و در آنجا برای نخستین بار بیرق انگلیس (صلیب سرخ سن جان) را در دریای خزر بر افراستند و سلامت تا بخارا پیش رفتند و باز آمدند و تا آنجا که اطلاعات خودم نشان می دهد اولین انگلیسی های بودند که به تاتارستان قدم نهادند و اسبابی را که مورد علاقه بود برای اقدامات دامنه دار تر فراهم ساختند.

کمپانی مسکوی و ایران - ضمناً کمپانی در صدد برآمد که ایران را نیز در حوزه عملیات خویش قرار دهد و از این کار دو منظور دریش داشتند: اول آنکه بر ولایات ابریشم خیز شیروان و مازندران و گیلان که در جهت شمالی و مجاورت

فصل بیست و نهم

بحر خزر واقع بود دست یابند و چنان می نمود که این طریق چیرگی پر ر. بر پرتغالی ها میسر می گرداند، چون ایشان می توانستند این جنس گرانها را فقط از حدود خلیج فارس خریداری و صادر کنند و یعن آن دریا تا محل تولید این محصول صدها میل فاصله بود. دوم آنکه از راه ایران امکان دست یابی بر ذخایر مرموز هندوستان که از طریق دریا در دسترس پرتغالی ها افتاده بود از راه خشکی مقدور می نمود. بنا بر این باز «جنکینسن» سفردیده به اتفاق ادوارد کلارک اعزام شد که در صدد آزمایش برآیند. ایشان با خود جامه های زرین و ظروف و سروارید و زبرد و سایر جواهرات و همچنین پارچه های پشمین (کشمیری) با نامه ای از جانب ملکه الیزابت به عنوان «صوفی کبیر شاهنشاه ایران و ماد و پارثه و هیرکانی و کارماناری ها (کرمان) و مارجی ها و مردم ماوراء دجله و همه اهالی یعن دریای خزر و خلیج ایران» همراه داشتند.

القب مذبور که بی شک و شبیه در نزد شهریار صفوی نیک خوش آیند می نمود، ضمناً حاکی از میزان اطلاع محدودی است که حتی فاضل ترین دانشمندان دوره تئودور در باب ایران داشتند. داستان های این هیأت و دسته های دیگر که بعداً کمپانی مسکوی فرستاد متضمن نامه هائی است که بدست عاملان کار نگاشته آمد و به سبک زینده ای طبع و تجدید چاپ شده است و از جمله نیکوترین سفرنامه هائی است که به رشتہ تحریر در آمده است.

هیئت های اعزامی تجاری - در ظرف بیست سال از ۱۵۶۱ تا ۱۵۸۱ شش دسته هیأت تجاری از طرف کمپانی مسکوی به ایران روانه شدند و بدون شک کمتر عمال تجاری با شهامت بیشتری آن هم در شرایطی سخت دشوار بکار پرداخته است. خود «جنکین سن» از ابتدای امر به مانعی برخورد کرد که هر فرد سست اراده را ازیما می انداخت. وقتی که او دراوت ۱۵۶۲ در دریند که آن موقع شهری ایرانی بود پیاده شد راه قزوین پیش گرفت و به حضور شاه طهماسب رسید و نامه ملکه را تسلیم کرد که شاه در جواب با لحنی عاری از آداب اظهار داشت: «ای کافر ما را به دوستی با کفار احتیاجی نیست» و باین ترتیب خواستار بازگشت او شد.

اکراه پادشاه در ایجاد روابط تجاری با هیأت انگلیسی این بود که وی تازه اختلاف خود را با عثمانی رفع کرده بود و در آن موقع سوداگران ترک تجارت حدود شمالی ایران را بمقدب مدیترانه و اروپا در دست داشتند. جنکین سن پردل زستان ۳ - ۱۵۶۲ را در مسکو گذرانید و به ترتیب کارهیأت ثانوی پرداخت. این دفعه تامس الکوک و ریچارد چنی که از عمل کمپانی بودند باین مأموریت رسپار شدند، اما عاقبت کار ایشان از دسته قبلی هم سخت تر شد. عبدالله خان امیر شیروان (که تابع ایران بود) و از جنکین سن حمایت نموده بود از این بابت خشنناک بود که یک نفر روسی یک مسلمان ایرانی را کشته بود، الکوک که از حمایت شهریاری محروم مانده بود هنگام بازگشت در راه کشته شد و چنی با مشقت بسیار فرار کرد. دسته سویی که از حاجی ترخان در ژوئیه ۱۵۶۵ در کشتن که بیست و هفت تن ظرفیت داشت و برای کمپانی در «یاروسلاو» ساخته بودند عزیمت نمودند. آنها با نا ملایمات مختصری رویرو شدند، اما زمینه را برای کار تجارت مساعد نیافتدند.

این داستان طی چهار نامه بوسیله ارتور ادواردز^۱ که یکی از مدیران کمپانی بود تحریر شد، الکساندر کی چین که یکی از همکاران او بود و ریچارد دیویس یکی از ملاحان در اثر ناخوشی وفات کردند، ولی ادواردز که در به ۱۵۶۶ به قزوین آمد، شاه را خیلی بیش از پیش مساعد یافت: «وی به پارچه های پشمین لندنی اظهار علاقه می کرد و سه چهار دست ازانواع آن جاسه نیکو داشت، ایرانیان از پارچه های لندنی زیاد صحبت می دارند و آنها که در این رشته با اطلاع اند بیش از تهیه پوشالک زنان یعنی پارچه های محلی نسبت بآن اظهار علاقه می نمایند، زیرا که جنس محلی هیچ استحکام و دوام ندارد و در حین پوشیدن مثل کاغذ چروک می شود». در این بورد شاه طهماسب امتیاز نامه و اجازه به کمپانی مسکوی داد و مزایای زیر را درباره آنها مقرر فرمود: معافیت از تعام باج ها و گمرک، حمایت کالای ایشان از آسیب همه عمل مزاحم، حق مسافرت در سراسر خاک ایران،

استرداد تمام مطالبات حقه آنها ، مصونیت از گزند دزدان و همراهی دربار گیری اجناس . ادواردز صورتی هم از کالای انگلیسی که در ایران زمینه فروش داشت برای کمپانی فرستاد که از آن جمله بود پارچه های پشمین^۱ و ما هوت و چوب و فامستونی سرخ و مس و همچنین اقلام صادراتی که او سی توانست از راه دریای خزر بفرستد و مشتمل بر ابریشم خام ، فلفل ، زنجبل ، جوز هندی ، گوگرد ، زاج ، برنج ، مازو ، بیخک ، چوب سدر . نامه های او اشارات جالب توجهی نیز راجع به روسها دارد که از آن نخستین ایام آثار همچشمی و حسادت تجاری که بعدها اثرات خطیری داشت مشهود است :

« روسها از تجارت ما در این حدود دل خوشی ندارند ، زیرا که مجبویت ما در این صفحات از ایشان بیشتر است و بواسطه عادت مستی ، مردم آنها را بد می دارند . امید است که مأمور کمپانی در این نواحی باین قبیل کارهای ناروا گرفتار نباشد و هیچ گونه بدنامی باو و نسبت بد به ما قابل انتساب نباشد » .

دسته چهارمی شامل ارتور ادواردز مدیر عامل ، جان اسپارک ، لارنس چپمن ، کریستوفر فوست و ریچارد پرینگلر بودند . ایشان در اوت ۱۵۹۸ به ایران وارد و متوجه شدند که وضع دگرگون است و با وجود فرمان سابق شاه در موقع پیاده شدن کمکی نرسید . چپمن که به تبریز رفته بود دید که بازارها انباشته از اجناس رقیب یعنی عثمانی ها ، اراسنه و کالای ونیزی است . در قزوین هم بازار فروش مساعد نمی نمود و پادشاه پس خلاف نوازش قبلی که به اتکای آن ... عدل پارچه پشمین در انگلستان سفارش داده شده بود از خریداری پارچه خودداری نمود . مدیرانی هم که به گیلان سفر کرده بودند همه جا نماینده عثمانی را مستقر دیدند .

ماهه دلخوشی مختصر فقط این بود که چپمن توانست از شاه طهماسب فرمان تازه ای دریافت کند که جواز مسافرت به گیلان و سراسر ایران بود و در صورت

۱ - این پارچه های Kersies از ده کرسی در ولایت سولک تهیه می شده است و تجارت پارچه های پشمی را در آنجا دسته ای از مهاجران اهل فلاندر شروع کرده بودند .

طوفان و خرابی کشته می توانست از اهالی ساحل استمداد کند و نیز اجازه باراندازی و نگاهداری کالا در صورت وفات نماینده کمپانی و کرایه کردن شتر با نرخ عادی و استعانت از پاسداران جاده ها و تهیه سکن و آذوقه و خریداری یا ساختمان خانه اعطای شده بود.

دسته پنجمی حتی به خطرات بیشتری گرفتار شدند و در نفرات آن زیادتر از دفعات پیش تلفات جانی اتفاق افتاد. در کشته تامس که هفتاد تن ظرفیت داشت ایشان «یاروسلاو» را در ژوئیه ۱۹۶۸، ترک کردند. عده ای شامل تامسن بانیستر، لارنس چمن، جفری دوکت^۱، سروان لیوئل پلوم تری (وقایع نگارهای) و دیگران بود. در حین سیر بسمت پائین ولگا تاتارها بر ایشان حمله پردازند و فقط بعد از زدو خورد شدید مهاجمان نا پدید شدند. هنگامی که سر انجام به ایران رسیدند دوکت راه تبریز پیش گرفت و در آنجا دو سال و نیم ماند. بانیستر به قزوین رفت که چون پادشاه را در وضع و حال مساعد دید اجناس فراوانی فروخت و بیشتر تقاضاهای او مورد اجابت قرار گرفت، هرچند که او در اقدام خود جهت تجارت با هندوستان شکست خورد و چنین می نماید که اولین باری بود که آن کارپیشنهاد شده بود. از آن پس گرفتاریهای بی دربی باین گروه مخلصان روی آورد.

در ژوئیه ۱۹۷۱ بانیستر در گنجه درگذشت، چهمن هم وفات کرد. در ظرف پنج هفته پنج تن از ایشان جان دادند و دو نفر دچار دستبرد شدند. بازماندگان با سرکردگی دوکت در مه ۱۹۷۲، سوار کشته شدند، ولی هنوز داستان گرفتاریهای آنها تمام نشده بود که در بحر خزر دزدان بحری قزاق به آنها حمله کردند و پس از مقاومتی دلیرانه که چهارده تن از دشمن تلف شدند و همه انگلیسی ها زخمی شده بودند ناگزیر برای نجات دادن جان خود کشته را از دست دادند. دزدان آنها را در دقایقی سریاز بدست امواج سپردند که سر انجام به حاجی ترخان رسیدند. تصادف دیگری نیز در حین عبور از ولگا داشتند تا بالاخره در اکتبر ۱۹۷۵ دوکت

و پلوم تری و اموس ریال قدم به انگلستان نهادند آن هم پس از سفری خطروناک که کمتر از سهالک دیگر شیردلان انگلیسی نبود، حتی در آن روزگار اقدامات جسورانه و کارهای بسیار خطیر و دشوار.

پنج سال بعد در ژوئن ۱۸۷۹، دسته ششم و آخرین از گراوزاند (گرایوزاند)^۱ عزیمت نمود و رئیس عده چهار نفری همان ارتور ادواردز بود که در دو هیأت قبلی هم شرکت داشته و خطر برگ را پشت سر گذاشته بود، اما در این سفری خت چندان با او یاری ننمود، زیرا که سال آینده در حاجی ترخان درگذشت و این قهرمان روئین تن نیز این دفعه راه همراهان پیشین را پیمود.

شاه طهماسب هم در سال ۱۸۷۶، وفات کرده بود و عثمانی‌ها دشمن دیرین او در صدد برآمدند که کنار و گوشة قلمرو ایران را تصرف کنند. هیأت انگلیسی که در بهار ۱۸۸۰، از حاجی ترخان سوارکشی شدند در بادکوبه شنیدند که شیروان را ترکها در تصرف دارند و شمخاله هم ویران شده بود، پس پیاده شدند و از راه‌خشکی تا دریند پیش رفتند و در آنجا فروش عمله‌ای نکردند و چون کشتن آنها سوراخ شده بود مركب دیگری اختیار کردند. در دهانه ولگا گفتار یخ بندان شدند و پس از سختی‌های فراوان عده‌ای در سپتامبر ۱۸۸۱ به لندن رسیدند و کمپانی که از لحاظ مالی در تنگنا، ولی از جهت غیرت و جرأت اعضا نیک توانگر بود از سر عقل و صلاح در صدد برآمد که از چنین کاری که سراسر خطر بود دست بردارد.

علت‌های شکست - برخلاف وضع فعلی با حیرت می‌خوانیم که فعالیت تجارتی انگلیس بنا بر دعوت روسها آغاز گردید و بازرگانان انگلیسی از مساعدت آنها برخوردار بودند و ییشتر تجارت آنها هم از طریق راههای خاکی ورودخانه‌های آن کشور جریان داشت. دلیل‌های این پیش‌آمد حیرت انگیز بقرار ذیل است: روسها در آن روزگار از لحاظ امور تجارتی پاک عقب مانده بودند و به اعزام هیأت‌های

بحری جرأت نمی تmodند و حاضر بودند که از تجربه و دانائی دیگران بهره مند شوند. بعلاوه ایوان مخوف احتیاج مبرمی بوسایل واجناس داشت، بخصوص لوازم نظامی که فقط از خارجه امکان وصول آن بود و تجار انگلیسی از لندن برای او می آوردند و در ازای آن از حقوق و مزايا در خاک روسیه استفاده می نمودند.

شکست این فعالیت تجاری انگلیسها را به چند علت نسبت داده اند: فقدان آشنائی کافی نخستین افراد انگلیسی از وضع و حال سر زمین هائی که برای تجارت میرفتند و عدم وقوف بمیزان قدرت رقابت ترکها و ارامنه و بازرگانان و نیزی که بواسطه استقرار و ممارست طولانی آنها در بازارهای ایران باسانی قابل شکست نبودند. طرز اداره نادرست، خطراتی که در بحریحای دریای خزر وجود داشت، تا حدی هم اثرات اقلیمی ایران و قسمتی هم بواسطه فقدان امنیت که لازمه رفتار عاری از تمدن و آشتفتگی های آن زمان بود؛ اما بالاتر از همه راه بس طولانی و دراز سیر و سفر دریا و رودخانه وخشکی بوده است که اجتناسی که باین ترتیب تا ایران می رسیده از عهدۀ رقابت با جنسی که از حدود نزدیک تر غربی و جنوبی وارد می کردند بی نمی آمدۀ است، به هرحال تاریخ اقدام دلیرانه تر از این در عالم تجاری انگلستان سراغ ندارد و سزاست که نام مدیران شجاع این کمپانی را به همان اندازه پاینده نگاه داشت که ملاحان نامی که نام و نشان توینی باین جزاير برآزندۀ غربی داده اند.

اجازه به سر. انتونی شرلی - مدت‌ها بعد از تاریخی که بازرگانهای انگلیسی این راه شمالی ایران را از طریق روسیه و دریای خزر ترک کردند، پایان همان قرن شاهد اقدام تازه‌ای شد که من در اینجا بشرح آن می پردازم. در سال ۱۸۶۰ م. سر. انتونی شرلی یک مرد آبرومند انگلیسی که خداوند بخت و اقبال بود در صحنه ایران عرض اندام کرد. وی بنابر تلقین دوست خود ارل اسکس که آن موقع نایب‌السلطنه در ایرلند بود به دو منظور به ایران آمد: یکی شاه را ترغیب کند که در اتحادی بر ضد عثمانی همکاری نماید، دیگر آنکه روابط تجاری ایران و انگلستان تجدید شود. وی در ونیز با چند تن از تجار ایرانی ملاقات کرد که از مقصود ثانوی او

نیک پشتیبانی نمودند. این نماینده خود کار، اما براستی برآزنده را شاه عباس با احترام فراوان پذیرفت و نسبت به خود او هم علاقه شخصی ابراز فرمود و علاوه بر آنکه او را به نمایندگی خود در دربارهای مسیحی فرستاد فرمانی نیز با وداد که: « تا دنیا باقی است معتبر و منشاً خیر و اثر باشد و بدون آنکه احتیاجی به تجدید باشد در دوره خودم و جانشین های من تغییر نیابد ». واورا از همه باجها و عوارض گمرکی معاف و تمام مطالبات حقه او را از راه قانونی قابل استیفا محسوب و حمایت از شخص و مال او و آزادی مذهبی او و حق سفر و اقامات او در قلمرو شاهی را بدون هیچ گونه آسیب و گزند که شامل حال همه تجار عیسیوی نیز باشد مقرر داشت، ولی به نظر نمیرسد، بازرگانهای انگلیسی از این مزایا بهره عاجل حاصل کرده باشند هرچند که بدون شباهه مایه تشویق ایشان در اقدامات بعدی در اقلیم های جنوبی شده است.

سر. جان سریک^۱ - در اویل قرن جدید پوسیله مذاکره با تزار روسیه سعی تازهای معمول شده بود که وی بار دیگر جاده های قلمرو خود را بین انگلستان و شرق باز کند. در سال ۱۳۴۶ سر. جان سریک برای چنین ساموریتی از جانب چیمز اول به مسکو نزد تزار میکائیل فدورویچ که اولین نفر از خاندان رویانف بود عزیمت نمود، ولی محافظه کاری بویارها^۲ مانع اعطای چنین استیازی گردید و با این بهانه که تا جنگ روس و لهستان باقی است کاری قابل اقدام نیست، این تقاضا مورد قبول نیفتاد.

در سال ۱۶۱۸ کمپانیهای مسکوی و هند شرقی با هم یکی شدند و پیشنهاد شد که وامی بungle مارک به تزار بد هند تا شاید رضاش را برای تجدید تجارت ترانزیتی از قلمرو او پسست آورند. « سر. دودلی دیجه »^۳ بعنوان سفیر در همان سال برای مذاکره و امضا قرارداد اعزام شد، اما باز این هیأت هم کاری انجام نداد. سی سال بعد هنگامی که خاندان سلطنتی در انگلستان از میان رفت و رسم کامن ولث برقرار شد، تزار همه مزایائی را که خارجی ها در روسیه داشتند لغو

و تمام تجارت انگلیسی را از مسکو اخراج کرد و فقط آرخانگل را مستثنی ساخت. یک قرن بعد بود که در عهد پادشاهی اعتدالی و بدست کمپانی روسی این نقشه مدت کوتاهی برحله اجرا در آمد.

جیاز هویز^۱ - در سال ۱۶۱۹ ما بنام جیلز هویز برمی خوریم که نماینده کمپانی هند شرقی بود و مدیرانش او را سامور کردند که همان راه جنکین سن را به ایران از طریق مسکو و حاجی ترخان تعقیب کند. وی بعد از سفرتی پرhadثه که هفده سال طول کشید به اصفهان رسید و پیشنهاد کرد که جاده شمالی از نو باز شود. در آن اوان پرتغالی ها در ایران نفوذ تجاری بسیار داشتند و عاقبت کاراین انگلیسی نامدار را بشرح ذیل گفته اند :

« حضرات گراسی ، این تجارت ایرانی شما که در روزگار صباوت است دشمنانی بسیار دارد ، ترکها ، عربها ارامنه و پرتغالی های از خود راضی که زبان دروغ ساز ایشان پکشور پادشاهی و ملت ما صدمه ای وارد نتواند کرد ، بلکه در گاه خداوند را متاذی می دارد . امید است نکبت و بدنامی نصیب خود ایشان خواهد گردید ».

بلند پروازی فرانسوی ها - هانوای می نویسد که در اوایل قرن هفدهم فرانسویها طرحی ریخته بودند که راه تجارت به ایران و پس از خزر را از طریق آرخانگل و مسکو دایر کنند. این نقشه که راجع به آن از ناحیه دیگری تأیید نمیدهایم و با سایر نقشه های فرانسوی تفاوت دارد و در اینجا شرحش خواهد آمد بعایی نرسید.

سفارت هلشتاین - اقدام دیگری در تجدید کار جاده شمالی از ناحیه کاملا تازه ای آغاز شد. در اوایل قرن هفدهم کارخانه های ابریشم سازی هلشتاین در اروپا مقام شامخی احراز کرده بودند. از این رو بخاطر یکی از تجار هامبورگ بنام بروکمن خطور کرد که با آوردن ابریشم خام ایران از راه مستقیم فواید کلان

نصیب خواهد گردید و ثروت سرشاری که در اثر مزایای دریائی راه جنوب به خزانه‌های پرتغالی‌ها و هلندیها فرو می‌ریخت از طریق شمالی نیز قابل حصول خواهد بود و چون به تنهاًی حتی با همکاری دوستان تاجر پیشنهاد خوش بعد کافی توانا نبود، بروکمن از دولک هلشتاین در این کار استمداد نمود که او هم بی‌درنگ به تجارت اظهار علاقه و اقدام کرد و در سال ۱۶۳۷ بروکمن را با چند تن دیگر به ایران فرستاد. ایشان بین راه در مسکو ترتیب زیان بخشی برای جریان تجارت ترانزیت آزاد از طریق روسیه با گراندولک مسکوی تمهید کردند.

در ورود به ایران بزودی بی‌پردازد که حقوق گمرکی و عوارض دیگر امکانی برای سودیابی ایشان باقی نمی‌گذارد بنا بر این بروکمن لحن کلام خود را عوض و خود را نماینده‌ای سیاسی قلمداد و اتحادی با ایران بر خدمه عثمانی پیشنهاد کرد. ماجراً این سفارت و سرنوشت تلغی و شیرین کار اورا با شرح زیبا و دلنشیز منشی او آدام اولثاریوس که نسبت به بروکمن حسن خصوصیت شدید داشت به رشتہ تحریر کشید. شاه صفوی اول از گفتار و بیان آشفته چنان سفیر حیران مانده بود و گفته‌اند که وی در این مأموریت خود چنان شکست یافته بود که در بازگشت سرش را بر باد داد.

پطرکبیر و کمپانی روس - اینک که جریان قرین توفیق تجارت انگلیس را در حدود جنوبی بررسی می‌کنم و باین موضوع در همین فصل خواهم پرداخت پس از گذشت یک قرن به دوره‌ای می‌رسیم که اقدام تازه‌ای که بهیچ وجه عاری از موجبات شهامت آمیز نبوده است، ولی افسوس به همان اندازه هم بی‌حاصل و کم طالع بشمار میرفته است از ناحیه کمپانی مشترک روس و انگلیس آغاز شد.

این شرکت که ضمناً مرکز کار خود را به سن پطرزبورگ انتقال داده بود در صدد افتاد راه تجاری مسکو - حاجی ترخان - بحر خزر شمال ایران را بازدیگر باز کند. در فاصله بین این کار و اقدامات سابق، روسها سعی کرده بودند که خود دست در کار تجارت شوند و مرکز عملیاتی هم در شماخیه تأسیس کردند، ولی در

آنچه گرفتار تاخت و تاز لزگی‌ها شدند و در یکی از آن موارد بسال ۱۷۱۲ کالای تجاری یکی از بازرگانهای روسی بنام پورنیف را به مبلغ ۰۰۰۰۰۰۰ کوروں به غارت برداشتند.

در این موقع پطرکبیرون فرمانروای بود و از جمله کارهای برجسته که ذهن این وجود فوق العاده را مشغول داشته بود این بود که راههای قدیم یا تازه تجارت ترانزیتی شرق را از طریق روسیه باز احیا کند. در سال ۱۷۱۷ وی «بکوویتز»^۱ بد طالع را مأمور کرد که راههای سابق جیحون را رسیدگی کند و در سال ۱۷۱۸ فرمانی صادر و تجارت همه خارجی‌ها را در داخله قلمرو خود آزاد کرد.

در سال ۱۷۲۲ با استفاده از وضع آشتفته ایران که در اثر حمله افغانی اتفاق افتاده بود و حکومت شاه طهماسب عاجز می‌نمود پطر به ولایات شمالی ایران حمله کرد که شرح آنرا سابقاً ذکر نمودم. تجارت ابریشم گیلان از جمله مسائل تجاری بود که توجه وی را به آن حدود معطوف داشت. ضمناً او سعی نمود که کارکشی رانی را در بحر خزر با کمک کاپیتن انگلیسی بنام بروس که او را مأمور بررسی سواحل این دیار کرده بود، ترقی دهد.

زندگی پطر برای مشاهده اجرای نقشه‌های او دوام نمود، اما چند ماه قبل از وفات (ژانویه ۱۷۲۵) بوسیله یک تاجر انگلیسی بنام روچارد مین وارینگ به تجار لندن پیشنهاد کرد که در تجدید تجارت بین انگلستان و شمال ایران از طریق روسیه که ۱۵ سال پیش از آن این کار را کد مانده بود اقدام کنند. با مرگ او این خیالات هم از بیان رفت، ولی در دسامبر ۱۷۳۴ آن، ملکه روسیه در اجرای صادقانه نقشه پطر امتیاز نامه‌ای امضا و به اتباع انگلیس حق تجارت با شمال ایران را اختطا و مقرر نمود که بنا بر قیمت کالا سه درصد عوارض گمرکی پرداخت شود.

قدرتی بعد در ۱۷۳۸، جان التون از افراد انگلیسی با نبوغی نادر وی پروا

که باقی نقشه مزبور بود و در خدمت روسها تجربیاتی در امور آسیای مرکزی حاصل کرده بود و می پنداشت که منابع ثروت خانات را بوسیله راه جدیدی از استرالیا تا بخارا می توان به جریان انداخت به مدیران کمپانی روس و انگلیس در سن پطرزبورگ پیشنهاد کرد که از این راه جدید استفاده نمایند. وی به اتفاق شخصی بنام مونگوگراهام در سال ۱۷۳۹ از مسکو عزیمت کرد و در حاجی ترخان سوار کشی و در پیر بازار پیاده شد و عرضه رسمی به رضاقلی میرزا فرزند نادر شاه نوشت وی وی که در غیاب پدر که به قلعه هندوستان رفته بود در مشهد تایب‌السلطنه بود تسلیم و جوابی دریافت کرد که باو اجازه وارد کردن جنس در قلمرو ایران از بحر خزر تا اток در کنار سند (که نتیجه پیروزی نادر در شش ماه قبل از آن بود) اعطای نمود، و اجازه داد که در رشت یا دیگر نقاط خانه خریداری یا ساختمان کند و فقط در موقع ورود به ایران عوارض گمرکی پرداخت نماید.

التون که از این مزایله بوجد آمده بود نظریات مبالغه آمیزی راجع به آینده تجاری اظهار نمود و در بازگشت به سن پطرزبورگ نامه پو طنطه‌ای بدولت انگلیس نوشت و از نامه او تجار لندن چنان به هیجان آمدند که علی رغم مخالفت شدید کمپانی عثمانی و شرق نزدیک و کمپانی هند شرقی که از رقابت چنین عمل جدیدی سخت نگران شده بودند از ناحیه کمپانی روس نهضت نیرومندی پدید آمد و کار دولت به شکست منجر شد و چند تن از اعضای کمپانی را احضار کردند که در پارلمان توضیحاتی بدھند. سرانجام قانونی تصویب شد که حاوی مقرراتی درباره تنظیم امور تجاری بود. سوابق این کار و جریانات بعدی آن از قلم توانای یوناس هانوای بما رسیده است که خود یکی از اوکان کمپانی و از اهالی نیکوکار لندن با شهرتی بسیار و هوشمندی سرشار بود.

جان التون و یوناس هانوای - دولت انگلیس اجازه‌ای از طرف روسها دریافت داشته بود که دو کشتی در غازان واقع در ساحل ولگا بسازند که در زوئن ۱۷۴۲ بکار افتاد. التون که به ریاست هیأت تعیین شده بود در کشتی «ملکه روسیه»

حرکت کرد، در کشتی دیگر بنام «الیزابت» سایر مدیران کمپانی روانه شدند، بزویدی حسنه و رقابت بین دو گروه بروز کرد که بیشتر ناشی از رفتار خودسرانه و تحکم آمیز التون بود که در ژانویه ۱۷۴۳ بدون اجازه و یا اطلاع کمپانی برای کارکشتی‌سازی در بحر خزر بخدمت نادرشاه در آمد و شرح آنرا در فصل راجع به بحریه ایران ذکر کردم. وی کشتی «ملکه رومیه» را که سفرهای تجارتی بین رشت و بادکوبه و در بنده کرده بود در اختیار گرفت و به بررسی سواحل شرقی دریا تا حدود شمالی خلیج بلخان پرداخت.

شایعات مربوط به اقدامات او تا سن پطرزبورگ رسید و موجب تحریک سوء ظن شدید دولت روس گردید. یوناس هانوای که در این موقع یکی از مدیران کمپانی مقیم پایتخت بود برای انجام تحقیقات این وقایع اعتزام شد. وی در موقع ورود به ایران در پایان سال ۱۷۴۳ زود بوضع امور پی برد و دریافت که الطاف دریاری دیگر ضامن کار تجارت نیست و مشاهده کرد که مأموران روسی در همه جا رویه حسادت آمیز و دشمنانه دارند. چون در فکر اقدام مستقل بود بی درنگ در صدد برآمد که نقشه اصلی التون را اجرا وجاده بین استرآباد و مشهد را افتتاح کند. وی در استرآباد گرفتار آشوبی محلی شد و کاروان اورا هنگام خروج توقيف و مقداری از اجنباس را مصادره کردند و خود او با اشکال از خطر برگ گریخت و بدلست ترکمن‌ها اسیر افتاد و چون بالاخره فرار کرد از راه مازندران و گیلان خود را به قزوین رسانید و به همدان که اردوگاه نادرشاه بود رفت و فرمانی برای استرآباد اموال مسروقه خود گرفت. بعد از تصادمی با التون که نسبت به تحریکات او در کارکشتی‌سازی همواره اعتراض داشت با بار ابریشم خام ایران را در سپتامبر ۱۷۳۴ ترک و به سن پطرز بورگ مراجعت کرد و در آنجا تقریباً پنج سال آینده را ماند. گزارش او را راجع به ابریشم گیلان در فصل مربوط به ولایات شمالی باز نمودم.

دست کشیدن از کار. از مدیران کمپانی روس که در ایران مانده بودند

فن میروپ به مشهد رفت و دو سال هم در آنجا ماند بدون اینکه توفیقی حاصل کند. گراهام را نیز در سمنان کشتند و از پانزده تن اروپائی که استخدام شده بودند پنج نفر بین سالهای ۱۷۴۴ و ۱۷۴۰ در قزوین هلاک شدند. تب نوبه و ناخوشی هم زندگی افرادی را که در رشت مانده بودند تباہ ساخت.

کنسول روس در این شهر باکوین نام بخصوص رفتار عنادآمیزی می‌نمود، اقدام التون هم وضع را بدتر کرد. روسها آرخیالات دریائی نادر شاه ناراحت شده بودند و اداره تجارت روس دستوری صادر کرده بود که هیچ جنسی به عنوان التون از سر زمین روسیه حق عبور نداشت. بنا بر این کمپانی روس در لندن که سخت نگران می‌نمود حکم احضار التون را صادر و سالانه ۸۰۰ لیره برای او مقرری تعیین نمود و در صدد برآمدند که کار خود را با اقدامات هانوای توأم سازند. ولی التون این ترتیب را مختل و از سراجعت خودداری کرد و فرمانی از نادر شاه برای ادامه اقامت در ایران دریافت داشت. وضع کارها از بد به بدتر گرائید و در نتیجه اعتراض‌های بی‌دریی و آزار روسها دوکشی انگلیسی را تجار روسی حاجی ترخان تصاحب کردند که از آن پس با بیرق روس در دریای خزر کار می‌کردند.

در نوامبر ۱۷۴۶ ملکه روسیه فرمانی صادر و تجارت انگلیسی‌ها را در بحر خزر بکلی ممنوع کرد. بقیه سدیران انگلیسی مدتی بیهوده سرگردان ماندند تا شاید در رفع خسارت ایشان اقدامی معمول شود، اما بعد از کشته شدن نادر شاه در ژوئن ۱۷۴۷ مبلغ ۸۰۰۰ لیره پول ایشان به غارت رفت و در دوره آشته بعدی هم زمینه‌ای برای جبران خسارت و یا تجدید ابهت ایشان فراهم نیامد. از این رو در سالهای ۱۷۴۸ و ۱۷۴۹ مراجعت کردند، پس آخرین تلاش انگلیسی‌ها برای گشودن راه تجاری شمال مانند اقدامات قبلی آنها با شکست سختی سواجه گردید و هم آهنگ با این وضع و حال قریب حرسان و ننگ بود که التون بانی قسمتی از این گرفتاریها سه سال بعد در اثر برگ فجیعی از بین رفت.

توازنامه - در عرض شش هفت سالی که این اقدام طول کشید کارهای که انجام شده بود اگر توان گفت که نیک برجسته بود، بی سود و بهره هم نبوده است و تقریباً یکانه اقدام صدور ابریشم خام از ایران و وارد کردن پارچه انگلیسی واجناس اروپائی باین مملکت بود. سعی در تجارت با مشهد به نظرهانوای پاک یهوده و بهتر آن بود که سران کمپانی در همان رشت اقامت می نمودند و بجای تلاش با رسم و راه کار عادت می کردند. ترازنامه‌ای که وی انتشار داد حاوی کم و بیش ارقام ذیل است :

واردات به ایران در سالهای ۶ - ۱۷۴۳ معادل ۶۹۰,۴۹۲ کوروون یا ۱۷۴۰,۳۹۸ لیره . صادرات ابریشم خام از ایران در سالهای ۹ - ۱۷۴۳ بارزش در ایران ۳۷۳,۰۵۰ کوروون یا ۹۳۰,۳۷ لیره . هانوای می نویسد که قیمت ابریشم خالص در حدود ۱۰ شلينگ هر گیروانکه بود و با تفرق مخارج بقیمت ۱۵/۶ شلينگ یعنی سود ۵۰ درصد بفروش می رسید ، محاسبه‌ای که در نظر او با توجه به خطر کار هر چند که بزرگ بود باز می ارزید.

علت‌های شکست - دلیل‌های شکست هم تجاری بود و هم سیاسی و بخصوص دلیل ثانوی . چنان رقابت سختی بین روسها و انگلیسها و ارمنه در گرفته بود که بازارهای گیلان پراز اجناسی بود که خریدار نداشت^۱ . انگلیسی‌ها نیروی خود را صرف کار خویش و رفع حسادت‌های می کردند که میان شرکتهای رقیب پیش آمده بود . ایران هم در آن دوره بقدرتی وضع پریشان و آشفته داشت که در افراد رسقی برای خرید جنس باقی نمانده بود ، اما بر تراز همه جهات یکی رفتار خصومت آمیز روسها بود که از کار خودسرانه ولی شهامت آمیز التون سخت بر آشفته بودند، دیگر وضع بغرنج و پر هرج و مرج ایران بعد از نادرشاه که هانوای راجع به آن شرح صادقانه و مبسوطی باقی گذاشت.

در سر زمینی که به آن صورت دچار انحطاط و پریشانی شده بود پیشرفت

۱ - ارام هم مجبور شدند که کار تجارت را در سال ۱۷۴۵ یعنی چهار سال قبل از اتباع انگلیس ترک کنند.

آسان کار تجارت بسیار بعید می‌نمود. موقع مناسبی را هم برای آن اقدام انتخاب ننمودند. در هر حال خدیت روس قابل پیش‌بینی بود، زیرا که مردم آن از ابتدای امر نسبت به تجارت خارجی‌ها نظر خوشی نداشتند و سیاست امپراتوری نیز باندازه کافی قوی پشمبار نمیرفت تا مانع کار ایران در ایجاد نیروی دریائی و احتمال رقابت آن در بحر خزر شود. موضوع شگفت باز این است که روسها بدراآمدی که از تجارت ترانزیتی انگلیس پلاست می‌آوردن اعتمانی نداشتند و آنرا در اقدامی که بواسطه وقوع دو سر زمین خودشان تحت تسلط آنها بود بهره وافی نمی‌پنداشتند. این آخرین دفعه بود که بیرق انگلیس در دریای خزر به احتزار درآمد و سپس به وقایعی منجر شد که در قرن حاضر بر طبق مدرک رسمی سیاسی این دریا را بدراچه اختصاصی روس مبدل ساخت.

کوهانی عثمانی و شرق نزدیک - اینکه بشرح حوزه جنوبی که قرار بود راه تجارتی به ایران شود، می‌پردازم، چنانکه گفته‌ام پرتغالی‌ها در اواسط قرن شانزدهم بر آنجا تسلط کامل داشتند و نفوذ آنها در آن حدود باندهای زیاد بود که رقابت با ایشان از طریق دماغه امید بکلی غیر ممکن می‌نمود. اولین باری که انگلیس‌ها در این راه به رقابت تجارتی با آنها در خلیج فارس پرداختند بوسیله تشکیل کمپانی عثمانی و شرق نزدیک بود که در سال ۱۵۸۱ اتفاق افتاد و هدف این بود که ابریشم ایران را از طریق بصره و بغداد و حلب به بنادر مدیترانه برسانند. از همین راه تجار از انگلستان به هند رفتند و با توجه به مزیت تجارت با هندوستان بود که نسبت با این راه اظهار دلستگی می‌نمودند و ایران در واقع رابط و واسطه بشمار میرفته است.

اولین انگلیسی که از این طریق به هند رفت، تامس استفسن در سال ۱۵۷۹ بود و باز می‌شنویم که استاد تامس هلسن بسال ۱۵۸۰ در تبریز بود و در ۱۵۸۱، جان نیویری از همین راه نخستین سفر خود را به ایران و جزیره هرمز شروع کرد و در ۱۵۸۳ در سلفوت مشابهی والف فیچ و دیگران را همراه داشت که شرحش را قبل ذکر کردم.

کمپانی هند شرقی - سپس چیزی اتفاق افتاد که نه فقط در وضع قوای دول اروپائی بسیار مؤثر واقع گردید ، بلکه اثرات آن تا اقصی نقاط شرق زمین رسید و غیر مستقیم به تسخیر امپراتوری هند برای انگلستان در سال ۱۵۷۸ منجر شد. تخت و تاج پرتغال و اسپانیا هر دو به فیلیپ دوم رسیده بود و از آن پس پرتغال جزو دولت مقندر دیگری بشمار آمد و در سال ۱۵۸۸ نیز عظمت هر دو دولت و تفوق ایشان در دریا که تا آن موقع با حریف نیرومندی در نیفتاده بودند با تاروبار شدن آرسادای^۱ شکست ناپذیر در دریای مانش پاک درهم شکست. از آن تاریخ به بعد است که خیالات بلند انگلستان زمینه پهناور تری را ایجاد کرده بوده است.

در سال ۱۵۹۵ ، یکدستهای خصوصی تجاری با خطة شرق در لندن تأسیس یافت ، اما نتیجه‌ای دربر نداشت. سال بعد کشتی بزرگ پرتغالی بنام مادره‌دی دیوس^۲ که بدست افرادی انگلیسی افتاده بود در دورتمووٹ (ساحل جنوبی انگلستان) لنگر انداخت . در این کشتی علاوه بر مقدار معنابهی کالای تجارتی اوراق و اسناد تجارتی و راجع به مستصرفات پرتغال در شرق بدست آمد که اساس کار پی گذاری کمپانی هند شرقی در زمان الیزابت بسال ۱۵۹۹ گردید.

در ۱۵۹۸ ، خیالات دور و دراز انگلیسی‌ها از شنیدن این موضوع چند برابر شد که کورنلیوس وان هوتمان تاجر هلندی که در اثر قرض در لیسبون در زندان بود ضمیم یادداشت تمام اخبار و اطلاعات تجارتی پرتغال را با شرق بدست آورد و انحصار کار ایشان را با مسافرتی از طریق دماغه امید بر باد داد. پس موقع آن رسیده بود که با وجود تأخیر ، انگلستان نیز قدم در میان بگذارد. در ۱۶۳۳ دسامبر ۱۶۰۰ کمپانی هند شرقی لندن که با عنوان کلی کمپانی لندن یا کمپانی قدیم مشهور شده ، اولين فرمان تأسیس شرکت تجارتی را از ملکه الیزابت دریافت داشت^۳. سال بعد نخستین هیأت شامل چهار کشتی به فرماندهی سره جیمز لنکستر

۱ - نیروی عظیم بحری اسپانیا . م . ۲ - Madre di Dios

۳ - بنابراین مراحل عمده پیشرفت کار کمپانی را بشرح ذیل می توان خلاصه کرد : فرمان اول راجع پدوره ۱۶۰۰ تا ۱۶۱۲ صادر شده بود که جیمز اول آن اجازه را در سال ۱۶۰۹ برای ابد مقرر نمود.

از انگلستان عزیمت کردند. بین سالهای ۱۶۰۰ و ۱۶۱۲ دوازده بار از این قبیل دسته‌ها روانه شدند و آن به عنوان سفرهای جداگانه شناخته می‌شده است، زیرا که هزینه سفر از صندوق شرکت پرداخت نمی‌گردید، بلکه مشترکین داوطلب تأمین می‌کردند.

آخرین دسته اعزامی تحت فرماندهی کریستوفر نیوپرت اولین گروهی بودند که به ایران هم رفتند و سر. رایرت شرلی را از سفر بازگشت سفارتی او به انگلستان همراه بردند. از سال ۱۶۱۳ این مسافرتها بحساب خود کمپانی آغاز شد که با یکی از آنها سر. ددمورکتن و سر. تامسون هربرت در سفر خود به دربار شاه عباس به سال ۱۶۲۶ عزیمت نمودند.

نخستین داد و ستد ها با خلیج فارس - هنوز دیرزمانی از تشکیل این کمپانی نگذشته بود که نمایندگان آن یعنی شرکت‌های عثمانی و شرق نزدیک (لوان) که در سال ۱۵۰۰ فرمانی از ملکه الیزابت دریافت داشته بودند در ایران شعبه باز کردند و در سال ۱۶۰۹ جوزف سالبانک و رایرت کاوت از هند از طریق قندهار و سیستان و کرمان و یزد به اصفهان آمدند و چنین گزارش دادند:

« هرگاه کشته‌های ما قادر باشند به خلیج فارس رفت و آمد کنند در اصفهان مرکز تجارت سودمندی می‌توان برقرار ساخت و پنجاه درصد سود در هر میز و اصفهان بیسر خواهد بود، طی هشتاد روز سفر خود از ناحیه اسیران متعدد و تجار شهر بزرگ جلفا اطلاع کامل باین کار دریافت داشته‌ایم ».

در ۱۶۴۵ شرکت آسادا (ماداگاسکر) تشکیل و در ۱۶۵۰ با کمپانی لندن یکی شد. قسمی از این شرکت که جدا مانده و در سال ۱۶۵۵ از کرومول فرمانی گرفته بودند در ۱۶۵۷ به کمپانی لندن پیوستند و جواز تازه‌ای از جانب حامی کل (کرومول) صادر شد. فرمان‌های دیگر در سالهای ۱۶۶۱ و ۱۶۷۷ و ۱۶۸۳ صادر گردید. در ۱۶۹۸ شرکت رقیب تازه به‌قصد تجارت با هند شرقی تأسیس و شرکت جدید نام یافته بود و تا سال ۱۷۱۴ باقی و رقابت شدیدی بین دو کمپانی برقرار بود که سرانجام به هم ملحق و با عنوان «شرکت بازرگانان انگلستان» چهت تجارت با هند شرقی» و رسماً به «کمپانی محترم هند شرقی» نام یافت و جواز کارش بسال ۱۷۹۳ تجدید شد. در دوره این کمپانی بود که «امپراتوری هند انگلستان» به وجود آمد و در سال ۱۸۵۸ به پایان رسید.

شاردن می‌نویسد که انگلیسی‌ها اولین بار در سال ۱۶۱۳ به ایران آمدند (منظورش برقراری تجارت از راه جنوب است) اولین فرمانی که بنام آنها توانستم بدست بیافرم سورخ اول سپتامبر ۱۶۱۵ از جانب شاه عباس در مرود سفر سرآر. شریعه تا جان‌کروثر و ریچارد استیل است که آنها نیز از طریق خشکی ازهند به اصفهان رفته بودند و در این فرمان دیده می‌شود که :

« حکام همه بنادر ایران باید نسبت به کشتی‌های انگلیسی همراهی نمایند ». دو سال ۱۶۱۷ اطلاع حاصل می‌کنیم که مدیران انگلیسی برسم دائمی در اصفهان استقرار یافته‌اند. در همان سال قرارداد تجاری تازه شاه عباس با آقای کنونک نماینده کمپانی امضای شده در ۱۶۱۹، کارخانه‌ای در جاسک تأسیس گردید که پیش از آنکه بندرگمبرون به روی تجار انگلیسی باز شده باشد از راه خشکی با پاییخت ایران تجارت می‌کردند.

در همان سال جیلز هویز که ناسن را قبل از گزارش داد که مصرف سالانه ابریشم خام ایران در اروپا ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ گیروانکه از قرار هر گیروانکه ۲۰ شلینگ و یا ۴۰۰۰۰ لیره است. نرخ فروش در ایران هر گیروانکه ۸ شلینگ بوده. در سال ۱۶۲۲ انگلیسی‌ها با همکاری ایرانیان، پرتغالی‌هارا از

۱ - ای. کنونک Connoeck در موقع انتصاب از طرف کمپانی در ایران بوسیله مدیران آن بهترین مدیر و عامل در قلمرو پادشاهی عنوان شده بود. این موضوع حضرات و خاصه سر. تامس رو Roe را آزرده خاطر ساخت چون خود را سفیری از جانب جیلز اول قلمداد کرد و نامه‌ای از پادشاه برای شاه عباس آورد. شاه اورا در آوریل ۱۶۱۷ بار داد. شهریار امرداد شراب آوردند و در قبح پزدگ بلامتی همایوتوی نوشیدند، شاه فرمود نماینده پادشاه انگلستان که برادر ارشد اوست خوش آمده است و دوستی وی را بسیار محترم و مقتض می‌دارد و جاسک یابنر دیگری که مورد احتیاج است در اختیار او و از هر جهت آزادی عمل و کار که در خور مقام اوست فراهم باشد. سپس شاه وعده کرد سالانه ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ عدل ابریشم به جاسک برسانند، بدون آنکه عوارضی ذیافت و بهای آن هر پوندی ۶ شلینگ تا شش شلینگ و فیم باشد. « جانشین‌های کنونک بدستور رو و عهدنامه تازه‌ای به شاه پیشنهاد کردند، اما شاه از امضای آن ابا و قراردادی را که با کنونک امضای شده بود تأیید فرمود، ولی در ۱۶۱۹ به کمپانی هند شرقی انحصار تجارت ابریشم را در خلیج فارس اعطای کرد و آن اجازه را باهر و امضای همایوتوی مزین ساخت. » انگلیسی‌ها تعهد کرده بودند که پک سوم وجه نقد و دوسوم جنس تقدیم دارند،

هرمز بیرون و خود در گمبرون که بندر عباس شد و شرخش را در پاب خلیج فارس ذکر کردم تفوق تجارتی احراز کردند.

فرانسوی‌ها - اینک با اتحرافی از اصل موضوع، ورود رقیبان دیگر اروپائی را در صحنه کار مورد امعان نظر قرار می‌دهم. درست در همان موقعی که کمپانی هند شرقی لندن تأسیس می‌یافت شرکت مشابهی نیز در فرانسه پایه گذاری شد. سالهای ۱۶۰۴ و ۱۶۱۱ تاریخ پیدایش دستگاههای متواالی فرانسوی از روی نمونه انگلیسی بشمار می‌برود. به اولین اشاره‌ای که من راجع به روابط تجارتی فرانسه با ایران برخورد کرده‌ام مربوط بسال ۱۶۲۶ است که ریشلیو شخصی را بنام لوئی دله^۱ سفیر در دربار شاه عباس کبیر تعیین و او را مأمور کرد که مانع همدستی ایران با اسپانیا بر علیه عثمانی شود و برای بازرگانان فرانسه در راه تجارتی شرق نزدیک تسهیلات فراهم سازد، ولی این نماینده از قسطنطینیه جلوتر نرفت چونین او وسفیر فرانسه در آنجا نزاع اتفاق افتاد و مأموریتش از بین رفت. دو سال بعد دو برادر روحانی یکی پرپاسفیک دوپروانس^۲ و دیگری پرگابریل دوشینون^۳ وارد عرصه کار شدند و از جانب شاه عباس مورد نوازش قرار گرفتند و سلطان خانه‌ای در اصفهان به آنها داد.

در سال ۱۶۴۲ ریشلیو کمپانی هند شرقی جدید تأسیس کرد و در ۱۶۶۴ کلبر^۴ که در باره تجارت با کشورهای آسیائی علاقه بیشتری نشان می‌داد و همدستی هلندیها را هم تأیین کرده بود به اقدام جدیدی همت گماشت. سه نفر نماینده فرانسه در معیت دو جهانگرد آفایان دولالن و بولای^۵ که نماینده سیار پادشاه فرانسه بودند به ایران اعزام شدند. شاه عباس ثانی که علاقه خاصی نسبت به اروپائیان داشت و خواستار اینگاهی عهد نامه دوستی با شهریاران ما بود، از آنها نیک استقبال نمود.

با آنکه پادشاه ایران از ورود چنین نماینده‌گان کم شأن و مقامی از جانب

چنان پادشاه عظیم الشأن آزرده خاطر شده بود باز با پیشان فرمانی داد و بمدت سه سال آنها را از تجمیلات مالیاتی و گمرک معاف نمود و مثل سایر تجار خارجی حق تجارت داد و وعده کرد بعد از دریافت هدایای قیمتی از طرف پادشاه فرانسه یا کمپانی قرار داد جدید امضا شود.

در اصفهان بین نمایندگان فرانسه پیوسته نزاع بود. دولان در ۱۶۶۶ وفات کرد و در ۱۶۶۸ هیأت مدیره کمپانی تصمیم گرفت که تجارت با ایران را تعطیل کند، اما آقای گوستن^۱ مدیر جدید که از هندوستان عزیمت کرده بود تا ارتباط تجارتی را تجدید کند بسال ۱۶۷۳ در شیراز درگذشت. ملاحان کشته که او را آورده بودند برسبیل تفنن در صدد برآمدند که خود را سفیر معرفی کنند و از شاه جوازی برای تجارت در سراسر قلمرو او بدست آورند، ولی ظاهراً مزایائی نصیب آنها نگردید، و وزیر شاه اظهار کرد که پس از ورود نماینده جدید از طرف پادشاه فرانسه امتیازات بیشتری داده می‌شود.

در سال ۱۷۰۸ مسیو میشل را لوئی چهاردهم فرستاد که او با شاه سلطان حسین قراردادی امضا کرده پادشاه کبیر معاهدۀ تازه‌ای با نماینده دروغی ایران که نامش محمد رضا بیگ بود امضا نمود. دستگاه‌های فرانسه تا هجوم افغانه در اصفهان برقرار بود و در این موقع ناچار به تعطیل شدند، ایشان کارخانه‌ای نیز در بندر عباس داشتند.

رسوها - در همان گیر و دار بسال ۱۶۶۴، نمایندگانی هم از جانب گراندوك مسکوی شامل دو نفر با ۸۰۰ تن همراهان در اصفهان ظاهر و با احترامات بسیار مورد پذیرائی واقع شدند و آنها را در یکی از عمارتهای شاهی جا دادند و آنها با حرکات بی آداب خود چنان آن محل را خراب کردند که شاه عباس ثانی آنها را اوزبیگ فرنگی نامید. به نظر شاردن نظر شاه این بود که در میان بسلمانها چنین جنس و افرادی که آن همه بدبار آمده باشند و مثل یوزبیگ‌ها بی تربیت باشند وجود ندارند و از این رو در میان اروپائیها کسانی که از لحاظ چهارصفت مذبور

در ردیف مسافران مسکوئی باشد یافته نمی‌شود. سپس معلوم گردید که غرض واقعی این عده تجارت بود و عنوان سفیر را هم از آن جهت اختیار کردند که اجنبای را که با خود همراه آورده بودند از عوارض گمرکی معاف باشد. شاه که از این بدکرداری مضطراً بسیار دلسرد شده بود بدون کلمه‌ای جواب، ایشان را بازگردانید. جواب گراندولک نیز نسبت با این رفتار چنانکه در مجلد اول این کتاب مذکور افتاد حمله به ولایت سازندگان بود.

هلندیها - رقیب سوم که خیلی هم مهیب تر بود پا در میان نهاد. در سال ۱۵۸۰ هلندیها استقلال خود را از اسپانیا و پرتغال اعلام داشتند و از آن پس شهرت درخشنانی را در بحر پیمانی و تجارت آغاز کردند. بعد از شکست نیروی بحیری بزرگ اسپانیا در دریای مانش (ترعرع انگلیس) و همچنین مسافرت موفقیت آمیز هارتمن یکی از هموطنان خویش که شرحش را ذکر کردم جرأت بیشتری یافتند که ملا به استقرار آنها در جزیره جاوه منجر شد. این جریانات چنان هیجانی در هلند ایجاد کرد که شرکت‌های متعدد جهت تجارت باشرق تأسیس یافت و همه این شرکت‌ها نیز با فرمانی از جانب زمامدار اعظم به هم ملحق و بسال ۱۶۰۲ موجب تشکیل «کمپانی هند شرقی هلند» گردید.

در ظرف بیست سال این تازه واردان همه نقاط ممتاز تجاری تصرفی پرتغال را در آسیا تصاحب کردند. ایشان ابتدا به جزیره هرمز و در عهد پادشاهی شاه عباس ثانی مقر خود را به بندر عباس انتقال دادند و در اصفهان و بصره هم اداراتی دایر کردند. راجع به سر نوشست کار ایشان در ایران اتفاق نظر نیست. در معاہدة اولی خود با شاه تعهدات تجاری مستقیم با او بر عهده گرفتند که می‌گویند برد با پادشاه بود. در سالهای ۱۶۰۶ و ۱۶۶۶ سفیرانی از هلند به اصفهان آمدند که شاید قرارداد بهتری فراهم سازند و از هر دو طرف مقدار زیادی حرف و کار دو پهلو مشهود افتاد چنانکه بنا بر قول شاردن در نیمه همان قرن «هیچ ملت اروپائی در تجارت با ایران مثل هلندیها رندی و مهارت ننمودند و ایشان بزودی گوی سبقت را در تجارت

با ایران از دیگر رقیان ریودند ». انگلیسی‌ها از این رقابت هلنديها زیان فراوان دیدند و بی شک و گمان در قرن هفدهم مقام دوم را در خلیج فارس داشتند و هردو ایشان از تهاجم افغانیه و محاصره اصفهان در ۱۷۲۴، لطمہ بسیار بردند. اما هلنديها با فروش شکر به قیمت گزار به محصوران نفع سرشاری برده بودند بوسیله محمود افغان ناچار شدند که ... کوروں تسليم نمایند. در قرن هجدهم وبخصوص پایان آن قرن وضع پاک دگرگون شد. روح خسیس و انحصار طلب هلنديها که همه گونه فداکاری برای انحصار تجارت ادویه نموده بودند زهر جان ایشان شد و در جنگ‌های بزرگی که پیش آمد تقریباً تمام متصرفات خود را در دریاهای خاور به حرف خویش انگلستان باختند.

بخت و طالع انگلیسی‌ها - ضمناً رونق تجارت انگلیس را در ایران بشرح ذیل می‌توان بی‌گیری نمود : از پادشاهان ، یکی بعد از دیگری فرمان‌هایی دریافت گردید که شرایط و مزایای سابق را تأیید یا تجدید کرد و یا توسعه و ترقی داد. از قرار معلوم شهریاران صفوی غالباً شم تجاری را به نهایت دارا بودند. شاه صفی اول در موقع تجدید قراردادی که اسلاف او امضای کرده بودند سالانه ... لیره و هر ساله خریداری ... لیره ابریشم را (از خود او) پیش‌بینی کرد که یک سوم نقد و دو سوم جنس تحويل شود و مثل این است که طرز کار و تجارت انگلیسی‌ها در این دوره چندان تعریف نداشت و رقابت بین شرکت‌های انگلیسی حتی در آبهای خلیج فارس نیز محسوس می‌نمود ، فقط با تنفسی که نسبت به هلنديها در میان بود مدیران کمپانی را از کنار گیری باز داشت.

ایرانیان از همان ابتدای کار مواد قرارداد راجع به هرسز و بندر عباس را زیر پا نهادند. در سال ۱۶۷۹ جرگه هیأت مدیره کمپانی بار دیگر در صدد افتاد که کار تجارت با ایران را بکلی رها کند ، ولی سیاست اعتراض و نامه نگاری اختیار شد. چارلز دوم قبل نامه‌ای به شاه سلیمان فرستاده بود و خواستار شد که : ر حکم سال ۱۶۷۰ تجدید نظری شود که ببلغ پرداختی به انگلیسی‌ها هرساله

در بندر عباس - بنا بر قرار داد اصلی نیمی از درآمد گمرکی تا حدود ۴۵,۰۰۰ لیور یا ۱۵,۰۰۰ کورومن تخمین شده بود - اما دولت ایران از فیصله امروز مضايقه و استناد می نمود که در آمد گمرک دیگر در اختیار دولت نیست ، بلکه به اجاره واگذار شده بود و انگلیسی ها نیز از اجرای بعضی از مواد قرار داد اصلی شانه خالی کرده بودند . بنا براین در سال ۱۸۸۳ م. تامس گرتنام را به ایران فرستادند که دعوی انگلستان را جداً تعقیب کند ، ولی چون بندر گمبرون را بواسطه جنگ بین ایران و هلند در محاذیره یافت دست خالی مراجعت کرد . اما بزودی با وجود خدایت هندیها نمایندگان انگلیس در ایران توفیق حاصل کردند و فرمان های تازه و مساعد تر صادر شد و در سال ۱۸۹۷ بجای قسمتی از بدھی مربوط به بندر عباس ابریشم دریافت کردند .

در سراسر این مدت نماینده انگلیس در اصفهان وضعی نیک ممتاز داشت و او را فرستاده معتبر پادشاه می نگریستند . در سال ۱۸۹۹ شاه به کارخانه انگلیس سر افزایی حضور بخشید و این التفات شهریاری به قیمت ۱۲۰۰ لیره تمام شد . ضمناً پیوستگی کمپانی های قدیم و جدید در سال ۱۸۰۸ به دوران پرخاشگری و رقابت خاتمه داد و به اعزام پوسکوت^۱ با عنوان نماینده شرکت های متعدد به اصفهان منجر گشت که نامه ای از ملکه آن ، خطاب پشاور سلطان حسین همراه داشت . سپس دوره بی سرو سامانی و آشتفتگی بواسطه هجوم افغانها و عثمانی ها و جنگ های داخلی بعد از آن فرا رسید . انگلیس ها ناچار شدند دستگاه خود را در اصفهان و بعد آنیز در بندر عباس تعطیل کنند . راجع بوضع کار آنها آبه رینال شرح ذیل را نوشته است :

« در این دوران آشتفتگی عمومی ، فروش انگلیس ها در ایران فقط یک حد بسته جنس پشمی و ۲,۰۰۰ گیروانکه آهن آلات و همین مقدار هم سس بود . این اجناس جمعاً ۱,۳۰۰,۰۰۰ تا ۱,۵۰۰,۰۰۰ کورومن نقد (= ۶۸۷,۰۰۴ لیره) نصیب ایشان ساخت ».

در سال ۱۷۶۳ بوشهر بر کز تجارتی کمپانی هند شرقی در خلیج فارس انتخاب شد و با آنکه در سال ۱۷۷۰ موقتاً به بصره انتقال یافته بود سه سال بعد مجددآ باز بوشهر سرکز این کار و رسیدگی بامور هر دو نمایندگی مزبور به حکومت بمبئی واگذار شد. ابتدا هر سال فقط یک کشتی وارد بوشهر می‌شد با ۶۰ تا ۱۰۰ عدل پارچه نخی و آهن و شکر و پارچه حریر، اما از سال ۱۷۹۰، تجارت بین خلیج فارس و هندوستان با سرعت افزایش یافت و در ۱۸۰۹ واردات پارچه نخی از راه بوشهر به حدود ۶۰۰ عدل رسید. هنگامی که سر. جان ملکم در سال ۱۸۰۰ نخستین بار به دربار فتحعلی شاه آمد با این شهریار قراردادی که هم تجارتی و هم سیاسی بود امضا نمود و بموجب آن بیشتر مزایایی دستگاه ساقی تجدید و امتیازاتی تازه نیز اعطای گردید و قرار شد که تجار انگلیسی و هندی با معافیت از مالیات در هر یک از بنادر ایران حق اقامت داشته باشند و در انجام پیشه و تجارت خود مشمول حمایت شوند و با فراد انگلیسی حق داده شده بود که در هر شهر و بندری خانه خریداری کنند و یا بفروشنند. آهن و مس و فولاد و ماہوت با معافیت از عوارض گمرکی وارد ایران شود و عوارض بر اجناس دیگر افزوده نشود.

بدینختانه این عهد نامه به تصویب نرسید و با سایر قراردادهای آن دوره از لحاظ اعتبار محل تردید و انکار قرار گرفت، اما در سال ۱۸۲۸ بنابر مواد مندرج در عهد نامه ترکمنچای که عوارض پنج درصد از روی ارزش جنس بر صادرات و واردات روسیه در عهد نامه بود سرمشی په میان آمد که مورد پیروی همه اروپائیانی واقع گردید که با ایران تجارت می‌کرده‌اند.

در سال ۱۸۴۱ عهد نامه‌ای بوسیله سر. جان مکنیل (وزیر مختار انگلیس) پس از مذاکره امضا شد که انگلستان را جزو دولت‌های کاملة الوداد قلمداد کرد و بر قراری نمایندگی تجارتی را در دو کشور پیش‌بینی نمود. ضمناً در سال ۱۸۱۰ نمایندگی‌های تجارتی در بوشهر و مستقط و بغداد و بصره توأم شد و در ۱۸۱۲ نمایندگی تجارتی در بوشهر منحل و بجای آن نماینده سیاسی در آنجا مستقر شد.

در سال ۱۸۲۳ تجدید نظر کلی در باره پایگاههای خلیج فارس پیش آمد. کارمدیران محلی و دلالها از بین رفت و عنوان نماینده مقیم و نماینده گان محلی مرسوم و وضع کار تمام دستگاهها سیاسی شد. این تغییرات ناشی از آن بود که ایران در حیطه سیاست اروپائی در آمده بود و روابط بین آن کشور و دولت ما بجای آنکه از قول و قلم تاجر و دلال نوشته آید بصورت گزارش‌های مأموران سیاسی در آمد. از روزگاری که ملکم پا برخاک ایران فهاده بود تا این موقع وضع کارها تغییراتی انقلابی حاصل نمود و در حالی که وزارت خارجه دولت انگلیس در ابتدای این قرن اطلاعات اندکی راجع بوضع وحال ایران داشت در این هنگام گروه انبوهی از نشیان و دیبران دست در کار اوراق و اسنادی دارند که از تهران می‌رسد.

در سال ۱۸۷۲ نظارت بر امور کرانه‌های خلیج فارس از حیطه اختیار حکومت بمئی به حکومت هندوستان انتقال یافت و تا امروز مأموران انگلیسی مقیم بوشهر و بغداد را این حکومت انتخاب و بودجه کارشان را تأمین می‌کند. دیگر گماشته‌های یک کمپانی سرنوشت تجارتی ملت ما را در دست ندارند، بلکه این کار بر عهده دستگاهی است که مرتباً هر سال گزارش‌های خود را بمرکز ارسال می‌دارد و وزارت خارجه هم به انتشار آنها اقدام می‌کند که خود نشانه بازی است که چه خدمت با ارزشی انجام می‌دهند و معلوم میدارد که حدود کارها تا چه اندازه وسعت و اهمیت یافته است.

توسعه رشته‌های خاص و یا بسط طرق تجارتی در قرن حاضر با عطف نظری بوضع تجارت فعلی ایران که ذیلاً بشرح آن خواهم پرداخت نیک عیان خواهد گردید. این بحث و کلام تاریخی را که پیش آورده‌ام بسیار مناسب و شایسته خواهم یافت اگر برای خواننده‌ای که در تعقیب کردن سخنانم عنان صبر را از دست نداده باشد بتوانم ثابت کنم که انگلستان بواسطه سنت‌ها و خدمات خویش حق راسخی توأم با منافع نافذ در تجارت ایران دارد و هدف مطلوبی را که من از جانب کشورم عنوان و پیروی از آنرا تأکید می‌کنم ناشی از حرص و آزمی و یا هوس

و راز بسط نفوذ مادی نیست، بلکه بیان شروع گذشته است که از هر جهت ما را دایل سرافرازی است.

قسمت دوم

تغییر صیغه کار - در ضمن بازگشت از شرح ویان روزگار گذشته به بررسی وضع کنونی تجارت ایران بادگرگونی تقریباً کامل شرایط طبیعی و عواملی انقلابی سواچه می‌شویم که در صیغه کار پدیدار شده است. غیر از یک راه خروجی خلیج فارس که حمل و نقل آنرا هم بیگانگان در دست داشتند تجارت ایران سابقاً محدود به خشکی بود. ایران که در برزخی بین دو دریا واقع گردیده است راههای کارروانی داشته که از روزگار قدیم محل عبور و مرور قافله‌های شرق و غرب بوده است اما بیشتر این جاده‌های جناحی فعلاً متوقف و خالی است و عصر کاروان رفته سپری می‌شود.

پیشرفت کار دریانوردی و پیدایش قوه بخار امر تجارت را بطرق بحری انداخته است و دریاهای شمالی و جنوبی که همواره وسیله حمایت عمده‌ای برای ایران بود اینک عامل تجاوز بیگانه و مایه گرفتاری اوست. در دریای خزر زمامداران روسی و در خلیج فارس انگلیسی‌ها بر خانه او دق‌الباب می‌کنند و صادرات و وارداتی که روزی حمل و نقل آن موجب جلب نظر اقوام اروپائی بود و نیمی از دارائی ایشان را فراهم می‌نمود، حال در چنگ روس و انگلیس افتاده است. غرور پرتغالی‌ها از بین رفت و دیگر نام آن‌کشور در میان نیست و مگر چندقطعه توپهای پومیده و برج‌های فرو ریخته اثری از وجود آنها دیده نمی‌شود. هلنديها که در سابق خلیج فارس را در زیر پا داشتند و مقاصد خودرا به شهریاران ایران تحمیل می‌کردند اکنون فقط کنسولیاری در پوشهر دارند. ژن و ونیز هم مدت‌هاست که از صفت کشورهای مستقل خارج شده‌اند. ارائه هنوز در بازارهای ایران رفت و آمد و تجارتنی دارند، ولی کارشان خرد فروشی است و آنرا هم تا روزی ادامه می‌دهند که بانگ شکست کسب و کار آنها برآید، وانگهی ارمنستان را نمی‌توان ملتی محسوب داشت و توانگری آنها امری خودمانی است.

سیاست بعمری به دوره جدال طولانی پایان داد. و گفتار پمپه سردار نیک به ثبوت رسیده است. کشمکش‌های سابق به جنگ تن به تن بین کشور نیرومند بعمری شمالی و قدرت دریائی دولت جنوبی ببدل شده است. آلمان و اتریش و فرانسه نیز سهمی در تجارت وارداتی ایران دارند، اما رقیب‌های سهیبی بشمار نمیروند. از این پس بشرح و بیان مبارزة جاری دونیرو وقوای متقابل و آینده کار این دو دولت مبارز خواهم پرداخت.

تفوق روسیه در شمال - با آنکه ظهور روسیه چون دولتی مهیب در صحنه کار از دوره زمامداری پطرکبیر محسوس بود و در اثر شکست آخرین اقدام تجارتی انگلیس در بحر خزر که در نیمة اول همان قرن اتفاق افتاد این خطر شدیدتر می‌نمود باز تا جنگ بین ایران و روس در ربع اول قرن حاضر و بخصوص از موقع انعقاد عهد نامه ترکمنچای در سال ۱۸۲۸ تفوق قدرت تجاری روس در شمال ایران چندان تثبیت نشده بود.

در معاهده قبلی گلستان در سال ۱۸۱۳، بحر خزر بصورت دریاچه اختصاصی روس درآمده بود، ولی در سال ۱۸۱۷، یرمولف^۱ سفیر روسیه بیهوده سعی نمود که نماینده تجاری روسیه را در رشت مستقر سازد، ولی در بنده و بادکوبه و لنگران ازان پس بجای تعلق به ایران بنادر روس شده بود و فقط مرور زمان لازم بود که قدرت نافذ یک طرف وضعف و ناتوانی طرف دیگر راه را کاملا برای استقرار نفوذ فاتح هموار کند.

در سال ۱۸۲۸، معاهده سیاسی ترکمنچای که برتری مقام روسیه را در شمال غربی تسجیل کرده بود، قراردادی تجاری ضمیمه داشت که در زمینه بازارگانی هم نفوذ آن دولت را سخت مستقر گردانید. بر قراری حق گمرک پنج درصد نسبت به ارزش کالا در باره همه اجناسی که به روسیه صادر و یا از آنجا وارد می‌گردید نمونه و سر مشقی برای تمام دول فراهم شد که قرارداد مشابهی مبتنی بر شرط کامله الوداد با دولت ایران امضا کردند، ولی فقط در سی سال اخیر است که روسیه بازیش خنایم سیاسی خود بی برده و یا در صدد بهره برداری از آن برآمده است.

در همین مدت است که انقیاد قفقاز قطعی و کامل شد و در اثر آن ابتدا پوتی و سر انجام باطوم بوسیله راه آهن به بادکوبه اتصال یافت. در عین حال ایجاد ارتباط با خط آهن از مرکز روسیه به ولگا و حاجی ترخان و توسعه کشته رانی در رودخانه مزبور و بخصوص تشکیل بحریه تجاری بزرگ در دریای خزر باهم بدون اغراق موجبات تفوق و انحصار تجاری ایران و روس را در شمال تأمین و تقویت نمود. خاصه ترقی حیرت‌انگیز بادکوبه با توسعه صنعت نفت موجب تقاضا و خیمناً تهیه بازار نزدیکی برای محصولات چوب، پوست، غله برنج و خشکه بار ایران شد. اخیراً هم پیدایش راه آهن ماوراء بحر خزر از جانب شمال شرقی دروازه تازه‌ای را به جانب ایران گشود و دامنه نفوذ برتر روس را تا خطه خراسان وسعت بخشید و آن دولت را در سراسر حدود شمالی قلمرو همایونی مقنده گردانید.

در تمام این مدت بواسطه حمایت ناشی از سیاست مالی که سخت جنبه انحصاری داشت، همان سیاستی که روسها اول جاده‌های تجاری قفقاز را بروی اجناض ایران که ترانزیت بمقصد اروپا صادر می‌گردید بازگذاشتند تا داد و ستد و گردش پول را در این راه رایج و معمول سازند، سپس همین جاده را مسدود کردند تا سود و ثمر آنرا بخود اختصاص داده باشند و این ترتیبی است که دولت روسیه معمولاً معافیت‌هائی قابل می‌شود و یا کرایه اجناض را که باکشته به ایران یا شرق می‌رود تخفیف می‌دهد. ناگزیر کنترل بازارهای شمال بدست روسها افتاد و تنها در مواردی جنس انگلیسی امکان رقابت داشت که بواسطه مرغوبیت باوجود هزینه سنگین حمل بار با کاروان از بحر سیاه و یگداد یا خلیج فارس بفروش می‌رسید. بعلاوه باید خاطر نشان ساخت که حدود و ثغور روسیه از جهات خشکی یا دریا در شمال، راههای بمراتب آسان تری برای رخنه و نفوذ است تا جاده‌های متقابلی که انگلستان از طریق جنوبی مورد استفاده قرار می‌دهد. با آنکه ایران در کرانه‌های بحر خزر نیز مانند سواحل خلیج فارس بندر درستی ندارد باز فاصله این نقاط تابنا در روسیه به آن اندازه بعید و زیاد نیست که بمعنی یالندن از سواحل ایران صدها فرسخ دورافتاده‌اند. سر ز روسیه از تبریز پایتخت تجاری ایران فقط .۸ میل فاصله دارد.

کشتی‌های روسی قادرند که باز خود را در ۱۶۰ میلی تهران که پایتخت سیاسی و مرکز عمده جمعیت است خالی کنند و به هیچ وجه کتل‌های اشک آور یین سواحل جنوبی و مرکز، بیان روابط و بازار فروش شمالی نیست، و انگلی‌ها باید در نظرداشت که چه تفاوت کلانی بین مسافت از منچستر تا تهران با تهران و مسکو هست. نفوذ انگلیس در جنوب - خوشبختانه این برتزی وضع روسیه که شرح آنرا به تفصیل گفته‌ام نه بدون رقیب است و نه انحصاری است و در سراسر مرکز و جنوب ایران نفوذ انگلستان را در برابر دارد که بواسطه دوری روسیه از اقیانوس هند آن دولت هیچ گاه نتوانسته است رقابتی بنماید و در حال حاضر هم چنان استوار و پا بر جاست که قابل رخنه و تجاوز نیست. این تفوق که موقع پیش‌بینی و با نقش مؤثر انگلستان در تأمین صلح و امنیت خلیج فارس از آغاز این قرن مستقر شده است و هنوز هم در حال توسعه و ترقی است به زبان ما خیلی نزدیک‌تر از زمانه‌ای است که تجارت روس در شمال رو به پیشرفت نهاده است و تحقق آن در بیست سال اخیر تدبیر و می‌توان گفت که با حفر کanal سوئز آغاز شده است. در سال ۱۸۷۶ ظرفیت محمولات کشتی از انگلستان به خلیج فارس فقط ۱۱۲۰۰ تن بود. در سال ۱۸۸۱ بالغ بر ۱۱۵,۰۰۰ تن شد که از آن مقدار ۱۱۳,۰۰۰ تن کالای انگلیسی از بندر بوشهر ترجیح گردیده است. در ۱۸۷۰ فقط ماهی یک بار کشتی از بمبئی به خلیج فارس می‌رفته و حد اکثر سه یا چهار کشتی هم از انگلستان وارد می‌شده است. نعلا سرویس هفتگی یادوهفتگی بسیار منظم است که شرحش را در باب خلیج فارس ذکر نمودم. این پیشرفت حیرت‌آور را به چهار دلیل نسبت داده‌اند: کاهش مسافت بواسطه گشايش کanal سوئز. افزایش فعلی اسن و امان در خود ایران و آشنائی به احتیاجات پیشتر، بواسطه سیاست انحصار طلب دولت روسیه که راههای شمالی را بروی همه کشورها بسته است و این سبب شده است که انگلستان در بسط و ترقی راههای جنوبی توجه پیشتری بنماید. بالاتر از همه جهات مجبور ترقی و اصلاح نیروی بخار و ارزان شدن کرایه حمل پار ۱ در سال ۱۸۷۰ کرایه آهن از لندن تا بوشهر ۶۹/۶ شلنگ هرتن بود. در سال ۱۸۸۳ به ۳۰ شلنگ رسید و حالا کمتر است.

سابقاً اجناس منچستر از طریق عثمانی به ایران می‌رسید حالا از انگلستان مستقیماً به بعئی و از آنجا به ایران حمل می‌شود.

ازطرف دیگر این سرویس حمل و نقل که ترقی آن از آبادانی بنادر جنوب و در آمد سرشار تجارتخانه‌های ایرانی و اروپائی نیک آشکار و همچنین است افزایش عایدات سالانه گمرک که از این بابت راههای تجارتی شمال گرفتار بزرگترین مانع و مزاحمت شده‌اند. اقلیم سواحل جنوبی مخوف و طاقت فرساست. مسافت بین بندرها و بازارها سخت طولانی است و گردنه‌های بین راه در بدی ضرب المثل و مایه وحشت است. در اینکه با وجود همه این موانع مختلف تجارت انگلیس و هند ترقی نموده و زمینه کار خود را توسعه داده است حاکی از هنر و همت در صنعت و کار است.

منطقه میانه - این است وضع تفوق دو رقیب شمالی و جنوبی که بسیار هم ریشه‌دار است، بطوری که نفوذ روس دریک طرف، نفوذ مقابله‌انگلیس را سمعت دیگر در بر دارد و بین آن دو منطقه‌ای است که طرفین با نظر رشک و حسادت سعی بر توسعه زمینه نفوذ خود در آن دارند و سر انجام کارکه هنوز هم تعیین نگردیده است از جهتی مشخص میزان قدر و قدرت هر کدام و رکن احتمالی وضع آینده هر یک از طرفین مبارز است. در این مقوله و مجادله‌ای که در گرفته است من با این مزیت نیکو وارد می‌شوم که آشکار سازم تاکنون انگلیس‌ها در حیطه کار رقیب پیشرفت بیشتری حاصل کرده‌اند تا ایشان در منطقه نفوذ ما.

جمع صادرات ایران - اما پیش از آنکه شرح این موضوع را باز نمایم که در واقع جزئی از سئله عمده تجارت ایران بطور کلی است، درنظر دارم شرح اجمالی نیز بیان و تا سرحد امکان نظریه‌ای درباره ارزش کلی مسئله اخیر اظهار کنم تا میزانی از چگونگی آن غایت مطلوبی که روس و انگلیس راجع به آن مبارزه دارند، بدست داده باشم. درفصل دیگری مربوط بمنابع ایران شرحی درخصوص محصولات محلی این سرزمین ذکر نموده‌ام که بعد از رفع نیازهای داخلی از لحاظ خوراک و پوشак مردم آن، مجموع صادراتش را به دیگر کشورها تشکیل می‌دهد.

در اینجا قصدم آن نیست که شرح اطلاعات را تکرار کنم ، بلکه می خواهم فقط ارزش صادراتی را روشن سازم . برای جزئیات ، خوانندگانم به اقلام جدا گانه آن فصل مراجعه خواهند کرد . جدول ذیل ارزش تقریبی صادرات ایران را تا آخر سپتامبر ۱۸۸۹ نشان می دهد و نظر خودم این است که اگر ارقام مذبور تقصی و اشتباهی در برداشته باشد بیشتر از بافت نقصان است و جمع کل هم از جهت مقدار و هم ارزش از ارقام مذکور بیشتر می باشد .

صادرات ایران مربوط بسالی که ۳ سپتامبر ۱۸۸۹ پایان آن بوده است

ترياك	ر.ه	تومان	چرم	ر.ه	تومان
پنبه	۱۰۰۰	»	تیل	۰۰۰۰	»
پشم نشسته	۱۰۰۰	۰۰۰۰	برنج	۶۴۰۰	»
ابریشم خام	۲۰۰۰	۱۳۰۰	فیروزه	۰۰۰۰	»
ابریشم پیله	۱۵۰۰	۰۰۰۰	شراب	۰۰۰۰	»
انقوزه	۶۰۰۰	۲۸۰۰	اسپ	۰۰۰۰	»
مازو	۱۰۰۰	۱۰۰۰	گله و گوسفند	۰۰۰۰	»
کتیرا	۲۵۰۰	۱۰۰۰	خرما	۰۰۰۰	»
زالو	۳۰۰۰	۱۰۰۰	دارو	۰۰۰۰	»
تباسکو	۹۰۰۰	۳۰۰۰	مواد رنگی	۰۰۰۰	»
توتون	۲۰۰۰	۰۰۰۰	گندم و جو	۰۰۰۰	»
فرش	۲۰۰۰	۳۰۰۰	آذوقه	۰۰۰۰	»
شال	۵۰۰۰	۳۵۰۰	گلاب	۰۰۰۰	»
کشمش	۱۰۰۰۰	۱۶۰۰۰	اجناس پشمی	۰۰۰۰	»
خشکبار	۱۰۰۰	۲۵۰۰۰	نمک	۰۰۰۰	»
زعفران	۱۰۰۰۰	۶۰۰۰۰	ادویه	۰۰۰۰	»
پوست دباغی نشده	۲۶۰۰۰	۲۰۰۰۰	بدر	۰۰۰۰	»
پوست دباغی شده	۱۶۰۰۰	۱۰۰۰۰	متفرقه	۰۰۰۰	»
جمع		۴۲۰۰۰		۷۰۰۰۰	ر.ه تومان

که با تسعیر ۳۵ قران یک لیره نرخ روز مجموع مزبور معادل ۰۰۰۱۲۶۰ لیره خواهد شد.

نوع واردات - اینکه به موضوع واردات و ذکر جمع ارقام آن می‌پردازم و ناگزیر مستلزم رقابت روس و انگلیس و سهم نسبی را که این دو کشور از این بابت دارند اندکی به تأخیر می‌اندازم. با آنکه ایران از جهات محصولات متعدد طبیعی و مصنوعات نیک غنی است در این صحایف ملاحظه شده است که فاقد وسائل و اسبابی است که از لحاظ غربی‌ها مایحتاج زندگانی و مایه راحتی افراد متmodern محسوب می‌شود.

در این کشور مقدار بسیار محدودی شکر تولید می‌کنند و یا احلا تولید نمی‌شود نه محصول تهوه دارد و نه چای، هرچند که مصرف هردو جنس مزبور در ایران بعد وفور است. معادن نفتی هنوز دست نخورده است و کوچه‌ها و خانه‌های آن با مواد نفتی روسی و امریکائی روشن می‌شود. با آنکه شایع است که سنگ‌های قیمتی باندازه کافی که رفع احتیاج کند داراست باز همه طلا و نقره سورد لزوم را از خارجه وارد می‌کند. تا وقتی که معادن مس و آهن آن محک آزمایش نخورده باشد، اولی را بصورت اوراق و ثانوی را بشکل میله خریداری می‌کنند.

نکته یاس آور این است که با آنکه گفته اند مس در همه نقاط این کشور هست حتی یک ظرف غذا پزی نیست که با فلز محلی ساخته شده باشد. ظروف و کارد و فاشق و بلور و شیشه و چینی و بدل آن را باید از خارجه وارد کنند و از آهن فقط چیزهای خیلی خام و خشن می‌سازند و ساختن شیشه آلات مرسوم نیست. و حتی هنر سرامیک را هم از دست داده‌اند. تقلید از سبک و رفتار اروپائی ایشان را به صرف مشروبات الکلی فرنگی معتبر ساخته است.

ایرانیان که بمحاجالت توجهی اهل شکارند همه ابزار و وسائل آنرا باید از خارج تهیه کنند. چواهر و ساعت هم مال خارجه است، در خود ایران حتی

یک دانه از ادوات زندگی قرین تجدد ساخته نمی‌شود. هر اعیان ایرانی کالاسکه یاد رشگه شخصی باید داشته باشد، کی شنیده است که این دستگاهها را در ایران بسازند. سر انجام باید موضوع بی حد و قیاس و غیر قابل تقلید لباس هر دو طبقه زنان و مردان را خاطر نشان ساخت. چلوار و پارچه‌های پیراهنی و نخی در همه جا مصرف می‌شود، حقیرترین افراد اجناس ساخت منچستر تا مسکومی پوشند و کرباس نیلی کشور را که زن روستائی بر پیکر بی‌قواره خود می‌اندازد از بمبئی وارد می‌شود. ایران در واقع از سر تا پا همه لوازم زندگی خود را باید از غرب بیاورد و سراسر ظاهر او را متاع محیط و دیاری می‌پوشاند که وی باطنًا و از ته دل نسبت به آن نفرت دارد.

منابع اجناس خارجی - مرکز عمده‌ای که اجناس مورد احتیاج ایران را فراهم می‌سازند انگلستان، روسیه، فرانسه، آلمان، اتریش و هندوستان اند و بنحو اختصار می‌توان اظهار کرد که واردات از انگلستان شامل چلوار، چیت، پارچه‌های پیراهنی سفید و خاکستری و پارچه‌های باصطلاح مکزیکی و پارچه‌های راه راه ترکی و پارچه‌های عریض، آلات مسی، ظروف، شمع و اسلحه و مهمات. از روسیه پارچه‌های نخی از قبیل، شکر، نفت، شمع، چراغ، ظروف، آئینه، بدل چینی، فلزات، کالاسکه، یراق، سینی، سماور. از فرانسه قند، شیشه‌آلات، ظروف چینی، اجناس ایریشمی. از آلمان و اتریش شیشه و بلور، پارچه‌های پشمی قاشق و کارد، شکر. از هندوستان چای، چلوار، برنج و روی، دارو، ادویه، حریر و گلابتون و دبیت.

ارزش جمع واردات - مجموع بهای این واردات از سال ۱۸۸۹، غیر از شمش و سکوک که اقلام عمده است، ولی نتوانسته ام ارقام آنرا بدست بیاورم بشرح ذیل بوده است :

قند	۱۰۰۰۰ ر. تومان	فلزآلات (روس)	
شکر	۸۰۰۰ ر.	بلور و ظروف چینی اتریش	۱۲۰۰۰ ر.
چای	۲۰۰۰ ر.	» « فرانسه	۸۰۰۰ ر.
ادویه	۱۵۰۰۰ ر.	بلور و ظروف چینی روسی	۱۰۰۰۰ ر.
نفت	۱۰۰۰۰ ر.	مشروبات	۱۸۰۰۰ ر.
آرد	۹۰۰۰ ر.	جواهر و ساعت	۱۰۰۰ ر.
چلوار	۱۶۵۰۰۰ ر.	آهن	۳۰۰۰۰ ر.
پارچه های ابریشمی و پشمی انگلیسی			
	۱۰۰۰۰۰ ر.	شیشه پنجره	۱۵۸۰۰۰ ر.
پارچه های ابریشمی و پشمی اتریشی			
	۵۰۰۰۰ ر.	قهقهه	۱۰۰۰۰۰ ر.
پارچه های ابریشمی و پشمی فرانسوی			
	۴۰۰۰۰ ر.	دارو	۵۰۰۰۰ ر.
پارچه های ابریشمی و پشمی روسی			
	۱۵۰۰۰۰ ر.	نیل	۵۰۰۰۰ ر.
پارچه های اتریشی			
	۵۰۰۰۰ ر.	اسلحة	۱۳۰۰۰۰ ر.
پارچه های روسی			
	۲۰۰۰۰ ر.	کتف و کیسه	۵۰۰۰۰ ر.
فلزآلات انگلیسی			
	۲۰۰۰۰ ر.	ستفرقه	۷۰۰۰۰ ر.
« اتریشی	۲۰۰۰۰ ر.	جمع	۱۳۶۹۶ ر.
مجموع واردات مزبور بنا بر نرخ تعییر معادل با ۱۰۰۰۰ ر. لیره می شود . جمع			
توأم ارزش واردات و صادرات بنا بر جدول فوق (با آنکه از منابع رسمی تهیه کرده ام صحت و اعتبار آنرا تضمین نتوان نمود) بالغ بر ۴۰۳۹۰ ر. لیره است که			
اگر واردات شمش سیم و زر و مسکوکات را هم تقریباً برآورد کنیم مجموع واردات ایران بازیش ۳۰۰۰۰ ر. لیره می شود .			
میزان برآورد مطابق عواید گمرک - وسیله دیگری برای تخمین ارزش کلی			

مجموع واردات مزبور بنا بر نرخ تعییر معادل با ۱۰۰۰۰ ر. لیره می شود . جمع توأم ارزش واردات و صادرات بنا بر جدول فوق (با آنکه از منابع رسمی تهیه کرده ام صحت و اعتبار آنرا تضمین نتوان نمود) بالغ بر ۴۰۳۹۰ ر. لیره است که اگر واردات شمش سیم و زر و مسکوکات را هم تقریباً برآورد کنیم مجموع واردات ایران بازیش ۳۰۰۰۰ ر. لیره می شود .

میزان برآورد مطابق عواید گمرک - وسیله دیگری برای تخمین ارزش کلی

واردات ایران که کمتر جنبه علمی دارد، درآمد گمرکی است. در فصل گذشته ترتیبی که عایدات گمرک تحصیل می شود ذکر کردم درحالی که بر اجناس وارداتی از اروپا یا صادرات بوسیله تجار خارجی پنج درصد بنا بر ارزش جنس عوارض گمرکی اخذ می شود. بازرگانان ایرانی از سه تا هشت درصد و یا حتی بیشتر، بسته به موارد مختلف می پردازند. همچنین باز نموده ام که بنا بر رسم اجاره داری گمرک که در همه ایران جاری است، اجاره دار علاوه بر مبلغ مقرر که بدولت یا حضرت شهریاری تقدیم می دارد بهره کلانی نصیب خود او می شود که می توان گفت بعد از وضع درآمد رسمی تقریباً بیست درصد است. بنا بر این با منظور نمودن چهار درصد برارزش جنس داخلی یا خارجی و افزودن بیست درصد حق اجاره داری جدول ذیل مبلغ تقریبی تجارت واقعی ایران را طی نه سال اخیر از ۱۸۸۹ تا ۱۸۸۰ نشان می دهد.

سال	عوايد دولتی	نرخ تعییر	مبلغ اجاره داری درصد	برآورد ارزش تجارت
۱۸۸۰	۷۰۸,۶۲۹	هر لیره تقریباً ۳۷ قران	۳۰۹,۲۴۰	۷,۷۳۱,۰۰۰ لیره
۱۸۸۱	۷۸۵,۲۹۰	» » »	۳۳۷,۹۲۰	« ۸,۴۴۸,۰۰۰
۱۸۸۱-۲	۸۰۷,۷۷۰	» ۲۸ » »	۳۳۷,۶۸۰	« ۸,۴۴۲,۰۰۰
۱۸۸۲-۳	۸۱۴,۰۰۰	» ۲۹ » »	۳۳۶,۸۴۰	« ۸,۴۲۱,۰۰۰
۱۸۸۳-۴	۸۰۶,۰۰۰	» ۳۰ » »	۳۱۷,۱۱۴	« ۷,۹۲۸,۰۰۰
۱۸۸۴-۵	۸۳۸,۰۰۰	» ۳۳ » »	۳۰۰,۱۸۰	« ۷,۵۰۴,۰۰۰
۱۸۸۵-۶	۸۵۰,۰۰۰	» » » »	۳۰۴,۴۷۶	« ۷,۶۱۲,۰۰۰
۱۸۸۶-۷	۸۲۰,۰۰۰	» ۳۴ » »	۲۸۹,۴۱۱	« ۷,۲۳۵,۰۰۰
۱۸۸۷-۸	۸۰۰,۰۰۰	» » » »	۲۸۲,۳۰۲	« ۷,۰۵۷,۰۰۰

ملاحظه می شود که رقم آخری در حدود ۳۰۰۰ ریه از رقم مندرج در جدول سابق تجاوز می کند و آن رقم را من کمتر از مقدار واقعی تلقی کرده بودم . نظریه خودم بنا بر محاسبه هائی که راجع به میزان تجارت در بنادر مختلف کردم و شرح آنرا در اینجا ذکر می کنم ، مجموع تجارت ایران را در حال حاضر بین ۲۰۰۰ ریه و ۵۰۰۰ ریه و ۱۲۰۰۰ ریه می توان برآورد کرد . این نظریه تقریبی است که از دو مقام معتبر دریافت داشته ام و از این مبلغ واردات دو سوم و بقیه صادرات است^۱ . سالنامه گوته ، صادرات را ۱۲۰۰۰ ریه واردات را ۱۲۰۰۰ ریه جمع کل را ۴۰۰۰ ریه لیه گفته است . آقای هربرت دیر سفارت انگلیس در تهران در گزارشی بوزارت امور خارجه راجع بسال ۱۸۸۶ بنا بر عایدات گمرکی جمع کل صادرات را ۸۸۸۸ ریه ، واردات را ۱۲۰۰۰ ریه و مجموع را ۹۰۰۰ ریه نوشته و بر این مبلغ یک چهارم نیز ارقام گمرکی دیگر جاها را که بدست آورده بود افزود که در نتیجه بالغ بر ۱۲۰۰۰ ریه برآورد نموده است . در گزارش بعدی ارقام مبالغه آمیزی راجع بسال ۱۸۸۵ آورده است . صادرات ۳۶۰۰۰ ریه ، واردات ۳۵۶۸۷ ریه لیه جمع کل ۱۴۶۱ ریه . ولی از این مجموع ۱۰ درصد باید تفرقی کرد به دلایل ذیل :

۱ - چون در مورد صادرات مأموران گمرکی اظهار تجار را قبول می کنند بدون اینکه بازرسی پیش آید .

۲ - چون راجع به واردات پنج درصد بنا بر ارزش جنس بر قیمت اظهار شده تاجر افزوده می شود که خیلی بیشتر از مبلغی است که وی نسبت به صاحب صنعت اروپائی یا هندی پرداخته است . بنا بر این آقای هربرت واردات را تخمینا ۲۵٪ ریه و صادرات را ۱۰٪ ریه لیه یا جمع کل را ۲۵٪ ریه لیه ذکر کرده و نیک آشکار است که ارقام پیشنهادی خیلی بیشتر از مقدار واقعی است .

۱ - الیزه رکلو (جغرافی نویس فرانسوی در قرن نوزدهم) جمع کل تجارت را ۶۰۰۰، ۴۰۰۰، ۲۶۰۰ ریه واردات را ۳۸۵۰، ۰۰۰ ریه قلمداد کرده است .

شریان های تجاری ایران - با شرح تقریبی جمع ارزش تجارت ایران در زمان حاضر ، حال به بررسی توزیع حوزه های آن و سهمی که روس و انگلیس هر کدام در این زمینه دارند می پردازم . در موقع شرح و بسط مربوط بشهرها مانند مشهد و تبریز و اصفهان و شیراز وضع تجاری موجود هر یک را با دقیقی بیان کردم . در اینجا خلاصه نتایج امر را ذکر ویرای آگهی از جزئیات ، خواننده را به سخنان سابق راهنمائی می کنم .

در فصل های پیش بارها در مرزهای ایران سیر و با رعایت ترتیب مسائل مختلفی را که از الحاق یا تداخل سرحدات این کشور بادیگر همسایگان ایجاد می شود شرح دادم . اجازه بفرمائید بار دیگر آن سیر و سفر را تکرار کنم تا وضع فعلی تجاری ایران چنانکه باید و شاید مورد بررسی واقع و در هر مورد نیز شرایط سیاستی که از لحاظ دو رقیب وجود دارد توضیح شود . تعدادی راه های عمله ای که مجرای تجارت وارداتی یا صادراتی ایران است هفده تاست که می توان آنها را بنا بر مناطق متعدد شمال غربی ، شمالی ، شمال شرقی ، شرقی ، جنوبی و غربی تقسیم کرد .

منطقه شمال غربی : ۱ - خط طرابوزان و تبریز - در حوزه شمال غربی
 دو جاده از اروپا هست که هر دو به تبریز می رستند که بزرگ ترین مرکز توزیع جنس در ایران بشمار می رود و از اینجا راهی به قزوین و تهران هست . یکی از دو جاده مزبور را می توان مسیر تجاری انگلستان نامید که پایگاه آن بندر طرابوزان در ساحل بحر سیاه است . دیگر جاده روس است و از تفلیس کرسی قفقاز شروع می شود . جاده تجاری طرابوزان ابتدا در سال ۱۸۳۰ بوسیله عباس میرزا فرزند فتحعلی شاه ولیعهد ایران آغاز شد که چند کشتی محمولات انگلیسی از طریق اسلامبول و این بندر به ایران رسید .

در همین اوان بود که دولت انگلیس در دوره نخست وزیری لرد ابردین برای نخستین بار کنسولی به طرابوزان اعزام کرد . در سال ۱۸۳۰ از میان جمعاً

۶ - کشتی اروپائی (غیر از عثمانی) فقط یک کشتی انگلیسی باین بندر آمده بود. در سال ۱۸۳۲ از سیان چهل و دو کشتی دوتا. آقای استاکلر که از این راه در سال ۱۸۳۲ سفر کرده بود بواسطه اهمیت تجاری طرابوزان پیشنهاد کرد که کنسولی هم در تبریز و نماینده‌ای تجاری در ارز روم تعیین شود (اینک در هردو جا کنسول داریم) و راجع به تجارت این خط سیر وی چنین نوشت: «طی دو سال گذشته محمولات محدودی بوسیله دو تن از افراد بی باک ارسال و از جانب ایشان اظهار شده است که اجناس انگلیسی خریداران مشتاق دارد و در حدود . . . ر. . . لیره جنس از طریق ارز روم به ایران رسیده است».

در اثر تشویق عباس میرزا شخصی بنام بورگس از راه طرابوزان باب تجارت را با تبریز و تهران افتتاح کرد. در سال ۱۸۳۶ سرهنگ استوارت گزارش داد که:

«اشتیاق تحصیل جنس انگلیسی باندازه‌ای زیاد است که اخیراً سه تن از شاهزادگان شبانه به انبار کالای بورگس (دریافت) رفته و خریدهایی کرده‌اند، با آنکه شاه این کار را شدیداً منع کرده بود.» همین نویسنده باز می‌گوید: «روسها دو سوم بیشتر از انگلیس‌ها جنس صادر می‌کنند، ولی تجار ما با آنکه بوسیله عهد نامه‌ای مشمول حمایت نمی‌باشند، رفته رفته در بازار وضع ممتازتری بدست می‌آورند. صادرات سالانه آنها از طریق طرابوزان که مقصد عمده‌آن ایران است به . . . ر. . . لیره میرسد که در حدود هفت هشت مجموع وارداتی است که به ایران میرسد^۱».

۲ - خط تفلیس - تبریز - راه تجاری طرابوزان - تبریز در حال رونق و ترقی و موجب پیشرفت تجارت انگلستان بود تا وقتی که روسها به کشیدن خط آهن مأوراء قفقاز از پوتی اقدام کردند و احتیاطاً راه تجارت آزاد را در قفقاز باز گذاشتند. بودند، ولی در سال ۱۸۷۷ باین خیال که وقاوت خارجی مانع ترقی صنایع آنهاست

۱ - این نظریه جالب توجهی است، چون مجموع واردات را در آن موقع در حدود ۱,۰۳۰,۰۰۰ لیره تلمیذ و معلوم می‌کند که سهم تجاری از طریق خلیج فارس چه اندازه محدود بوده است.

حکم منع تجارت ترانزیتی قفقار را صادر کردند. از این رو بی درنگ باز حمل و نقل کالا در جاده طرابوران به جریان افتاد و نرخ کرایه بار بوسیله راه آهن روسیه با قید مهر سری بسته ها^۱ بقدرتی گران بود که فرستادن کالا از آن طریق محتن می شد^۲. این فرمان حمایتی بعداً اصلاح شد و صحبت از تجدید سیاست تجارت آزاد بیان آمد، اما در ۱۸۸۳ تمام این شایعات و افکار بکلی متوقف شد و می توان گفت که از آن پس تجارت ترانزیتی پاک از بین رفت.

تا چند سال بعد از ۱۸۸۳ چنین می شود که جاده تجاری طرابوران سودی را که انتظار سیرفته است با وجود مسدود شدن جاده رقیب تأسین نمی کند هر چند که درست روش نبوده است که کاهش حمل و نقل تا چه اندازه ناشی از انحراف به مسیر جنوبی یا راههای ورود به خلیج فارس بوده است.

از سال ۱۸۸۷ ارقام واردات و صادرات ایران و انگلستان پیوسته میر سعوی نشان داده است و مجموع تجارت بین دو کشور از این جاده در ۱۸۸۹ به ۴۰.۱۱ لیره ترقی نموده است. این جاده خط سیر ممتازی جهت پیشرفت تجارت انگلستان به نظر نمیرسد، زیرا با وجود آنکه گمرکخانه های عثمانی عوارضی با بت ترانزیت دریافت نمی دارند، باز طی کردن . . . میل نواحی کوهستانی (که گاهی در زستان قابل عبور و مرور نیست) بین بندر و محل فروش جنس فاصله است و اگر فواصل بین راههای خشکی و دریائی را در نظر بیاوریم که اجنبان کشورهای رقیب ناگزیر از پیمودن است حیرت افزایست که مملکتی مانند انگلستان با همه سوانح سختی که در راه خود دارد باز چنانکه در فصل آذربایجان نشان داده ام

۱ - موضوع از این قرار است که مبلغی معادل ارزش کامل جنس در گمرکخانه روسیه در بندر ورودی سپرده می شود و جنس ها را پلیم می کنند. در ورود به بندر مقصد مهرها را بازرسی نموده و در صورتی که بین راه دست نخورد باشد جوازی صادر می شود و برطبق آن صاحب کالا و دیمه خود را مسترد می دارد، ولی آشکار است که از این کار تاجر دو نوع ضرر را تحمل می کند یکی را که ماندن وجه سپرده او و دیگری مبلغی که بابت تأمین پرداخت می نماید.

۲ - حمل پیانو از مارسی به تهران از طریق پوچی بنای این سیستم ۱۲۰ لیره خرج دارد که در واقع بیشتر از کرایه باری است که از ورود به سرحد روسیه با آن تعلق گرفته است، یک دستگاه عکاسی با ۱۳ فرانک کرایه از مارسی به پوتی میرسد و از اینجا تا تهران ۱۸۰ فرانک خرج حمل آن می شود.

نه فقط سهمی در تجارت آن حدود دارد ، بلکه قادر است بازار فروش را تقریباً کنترل کند. مسافت از مسکو تا تبریز بوسیله کوتاه‌ترین راه - از طریق آستارا در ساحل بحر خزر - ۱۵۸۲ میل است که ۲۱۴ میل آن با کاروان طی می‌شود. مسافت‌اندن تابریز از طریق طرابوزان ۱۷۶۰ میل است که ۵۲ میل آن راه کاروانی است. هرگاه ارقام تبریز را با آمار طرابوزان مقایسه کنیم در سال ۱۸۸۹ نتیجه بقرار ذیل خواهد بود :

راه ترانزیتی طرابوزان بمقصد ایران و آذنجا	تبریز
مجموع واردات	واردات
۸۰۳,۸۹۱ لیره	واردات ازانگلستان . ۴۰۴,۵۷۴ لیره
۳۸۹,۴۵۶	» صادرات به انگلستان . ۱۰۰,۳۶۹
۶۱۰,۱۴۰ لیره	مجموع تجارت جمع

صلاحظه می‌شود که تقریباً ۷۰ درصد واردات تبریز و ۱۱ درصد صادرات آن یا نیمی از کل تجارت در دست انگلیسی‌هاست. نتیجه با توجه بشرحی که در فصل سابق آشده است بیشتر رضایت بخش خواهد نمود و در تنها زمینه‌ای که روسیه قادر است خطر جدی پیش‌آورد ، انگلستان در واقع حاکم بر میدان کاراست. در همین دوره ارقام تجاری روس با تبریز از طریق جلفا بنا بر آمار رسمی عایدات تجارت خارجی روسیه در سرزمانی اروپائی و آسیائی آن که در سن پطرزبورگ انتشار یافته است واردات را . ۲۲۲ لیره و صادرات روسیه را ۱۳۰,۳۵۰ ایره نام برد است.

خط آستارا - تبریز - دوراه فرعی نیز به مقصد تبریز منتهی می‌شود که یکی کاملاً جاده روسی از بندر آستاراست که بهیچ وجه با وضع مساعدی که دارد و درخور انتظار است از آن استفاده نمی‌شود. ارقام روسی راجع به تجارت این راه در سال ۱۸۸۹ بقرار ذیل بوده : واردات روسیه ۴,۴۲۰ لیره ، صادرات به روسیه ۱,۹۸۷,۱۶ لیره .

خط اسکندریه - تبریز - دیگر راه کناره مدیترانه است ، از طریق حلب

و موصل از اسکندریه تا ساحل سوریه که هنوز محدودی از کاروانها می پیمایند. من نتوانسته ام ارقامی درباره تجارت این خط بدست بیاورم و شاید هم ارقامی در کار نیست، ولی بهر حال مقدار معتبر این خط را نخواهد بود. حمل و نقل مخصوصی نیز بین بغداد و تبریز از طریق سلیمانیه وجود دارد، اما این خط را نمی توان از طرق تجارتی ایران محسوب داشت.

حوزه شمالی - بازار تهران - منطقه ثانوی یا شمالی مقصدش تهران و تأمین حوايج ولاياتی است که از اين مرکز سهیا می شود. در اینجا بواسطه وضع انحصاری روسیه در دریای خزر و سیستم عوارضی مانع و مزاحمی که در خط آهن های روس قبل از ورود جنس به بندر مرسوم است قسمت اعظم تجارت را در دست روسها متصرف ساخته است.

روسیه بوسیله دو راه از بحر خزر با پایتخت ارتباط و تجارت دارد یکی راه عمده کاروانی رشت به تهران، دیگر مشهدر تا پایتخت که راهی کوتاه تر، ولی بی نظم تر و رویه معرفته خط سیری گران تر است. در این دو جاده احتمالی را با روسیه یارای رقابت نیست و با مزیت طبیعی وضع نافذ قطعی در بازار تهران دارد. بنابراین از لحاظ یک فرد انگلیسی مایه خشنودی است که در روزنامه های روسیه ملاحظه کند که آن دولت از کاوش تجارت خود در شمال بسیار نگران و شاکی است. به نظر این جانب تأسف آنان به همان اندازه بیمورد است که ایران وجود و سرور انگلیسی ها.

در اثر استفسارهائی که از افراد صالح کرده ام این نتیجه حاصل شده است که وضع بازار تهران بقراری است که ذیلا بیان خواهد شد: تجارت وارداتی از جنوب یعنی خلیج فارس که کاملا در دست انگلیسی هاست در ده سال اخیر ترقی شایان توجهی کرده است و در مورد بعضی از اجناس تجار ما را با وجود مزایای سرمشاری که رقیب دارد نیک قادر به رقابت خواهد نمود. از این رو بازار پارچه های نخی در حال حاضر بوجه متعادلی بین دو طرف تقسیم شده است و شاید وضع انگلستان

اند کی هم بهتر باشد. اتریش قسمت کلی شیشه و بلور و پارچه های پشمی را واردی کند. روییه در واقع انحصار تجارت شکر و نفت و شمع را در اختیار دارد. قسمت عمده تجارت پایتخت خواه نا خواه درست روییه است، هرچند که بیشتر اجناس وارداتی او ارزان بهاست و از این جهت صورت غالب توجّهی به جمع تجارت آن کشور نمی دهد.

در اینکه روییه از وضع فعلی خود ناراضی است با مطالبی که تا کنون ذکر کرده ام آشکار می شود و همچنین نمایشگاهی از اجناس گونا گون روییه بوسیله بنگاه معروف مسکو (کونشین) که در موقع اقامتم در تهران افتتاح شده بود تا نظر خریداران محلی را جلب و سفارشاتی از جانب بازار گنان ایرانی دریافت کرده باشد اما بعداً من در روزنامه های رویی خواندم که آن اقدام اثر چندان درخشناد نداشته است که به نظر من خواه از لحاظ انواع و خواه انتخاب اجناس مرغوب احراز موقیت را ایجاد می کرده است. و گفته اند که قیمت کالا برای سلیقه ایرانی گران بود و مهم ترین فروش رضایت بخش خرید یک جفت تنگ از طرف پادشاه بود. این نظر و احساس رایج در روییه که نفوذ تجارتی او در شمال ایران به خطر افتاده است شاید این دولت را ترغیب خواهد نمود که بساختن یکی از دو رشته خط آهن که سابقاً اشاره کرده ام اقدام کند. عقیده خودم این است که خواه چنین کاری بکند یا راه آهنی نسازد باز قسمت اعظم تجارت شمال در دست او خواهد ماند غیر از پارچه و قماش که انگلستان کما کان دروضع بهتری با او رقابت خواهد کرد.

۵ - خط رشت - تهران - تجهیزه و تحلیل کردن اقلامی که تجارت این حدود شمالی را تشکیل می دهد کارآسانی نیست دلیل آن هم قدان آمار تازه است. آخرین ارقامی که راجع به حوزه رشت دیده ام مربوط به سال ۱۸۸۳ می باشد که تجارت از طریق اanzلی را از حیث واردات ۴۴۳ ریه و صادرات را ۲۰۵ ریه قلمداد کرده بود که جمع آن ۶۹۳ ریه می شود.

۶ - خط مشهد سر - تهران - ارقام مربوط به همین سال از طریق مشهد سر

واردات را ۱۷۹۷۴۶ لیره و صادرات را . ۱۳۵۷۱ لیره نشان می دهد که مجموع آن ۶۴۰۱ لیره است. این ارقام به نظر من صحیح نمی آید ، زیرا که در هردو سورد مزبور تمام تجارت از راه دریا درست روسها و قسمت عمده واردات و صادرات هر دو در اختیار آنهاست. بدینختانه در آمارهای تجارتی دولت روسیه اثری از ارقام وارداتی یا صادراتی مربوط به بنادر بحر خزر دیده نمی شود ، بلکه تجارت از راه دریا و خشکی را باهم ذکر می کنند.

۷ - بندرگز - استرآباد - روی هم رفته می توان گفت که منطقه شمال شرقی همان ایالت پهناور خراسان است که شیخ راجع به تجارت آنجا را در جلد اول این کتاب به تفصیل یاد کردم. خطوط سوق الجیشی این منطقه که ذکر شده بود همان راههای تجارتی آن و دو جاده است یکی راهی که از دریا از طریق بندرگز واقع در جنوب بحر خزر و استرآباد و شاهروド وارد می شود که باز در انحصار روسهاست.

۸ - خط عشقآباد - مشهد - دیگر راه جدیدی است که با خط آهن مأواراء بحر خزر در عشقآباد و ناگزیر در کنترل روسیه است ، مربوط می گردد. قبل از این که راه آهن مزبور طی ده سال اخیر دایر شود راهگز استرآباد جاده اصلی واردات روسیه به منطقه شمال شرقی ایران بود و از آنجا در خراسان توزیع و تا هرات نیز صادر می گردید. آثار راجع به سال ۱۸۸۱ که خط آهن مأواراء بحر خزر به عشقآباد رسید و آخرین سال رونق کار راه تجارتی گز بود بقرار ذیل بوده است : واردات ۲۸۷۶۴ لیره که معادل ... ر. ۲۵۶۰ لیره آن قماش بود. (قسمت عمده اش از سکو رسید هرچند که مقدار زیادی از آن از انگلستان از طریق اسلامبولی وارد شده بود) صادرات ۸۶۲۸ لیره که نصف آن ابریشم و جمعاً ۳۷۳۹۲ لیره بود این ارقام که سرهنگ لوتنسول انگلستان در استرآباد فرستاده با آماری که در سن پطرزبورگ منتشر ساختند انتطبق ندارد ، اما مقامات محلی آنرا تأیید کرده اند.

۹ - ارقام راجع به سال ۱۸۸۳ را بشرح ذیل دیده ام : واردات ۲۰۹,۴۴۸ لیره صادرات ۲۷۴,۵۱۵ و برای من دو شن نیست که رقم آخری را از کجا آورده اند.

بعد از افتتاح خط آهن مأوراء بحر خزر این جاده اهمیت سابق را ازدست داده است. در حال حاضر خراسان و شمال غربی افغانستان کالای خودرا بوسیله خط آهن ژنرال ان کف دریافت می‌دارند. بنا بر این ارقام مربوط به گز خیلی تقلیل یافته و نماینده انگلستان در استرآباد جمع واردات محلی از روسیه را واردات ۱۶۹۰۰ لیره نوشته است که از آن مبلغ ۹۰۰۰ لیره کالای روسی بوده و بمجموع صادرات را ۷۱۹۰۰ لیره که جمع کل ۲۳۴۲۹ لیره می‌شود. راجع به تجارت مشهد در فصل مربوط باین ایالت خاطر نشان کردم که اجناس انگلیسی که از راه دور خشکی از طریق طرابوزان به تبریز و تهران می‌رسیده در سال ۱۸۸۹ معادل ۶۰۸۷۱ لیره بود و کالای هند و انگلیسی که از راه بندر عباس وارد شده است عشق‌آباد و قوچان رسیده ۴۰۱۱ لیره بوده است. بعلاوه اشاره نمودم که بواسطه وضع ممتازی که روسیه در این حدود نسبت به انگلستان دارد رقابت کردن با اجناس ارزان قیمت روسی که از راه نزدیک وارد می‌شود سخت دشوار است.

تفوق کلی تجارتی روسیه در خراسان موضوعی است که هر کس که با آن سرویس آشناست و از بازارهای آن بی‌اطلاع نیست انکار نتواند کرد، چنانکه نظری سریع به نقشه، این حقیقت را آشکار خواهد نمود. بطوری که گفته‌ام کار عمده‌ای که برای پیشرفت تجارت انگلستان در این حدود قابل انجام است آن است که توجه خودرا به مناطق جنوبی مسیر تجارت هند و انگلستان معطوف سازیم و امنیت راههای مرتبط با خلیج فارس که در حال حاضر وضع نا亨جاري دارد بیشتر شود و نماینده کنسولی انگلیس در بندر عباس، کرمان و یزد تعیین و موجبات بسط تجارت بمیئی فراموش شود.

راههای ترانزیت :

۹ - مشهد به خیوه و بخارا - از مشهد تجارت ترانزیتی کالاهای هند و انگلیس بخصوص چای بمقصد خیوه و بخارا برقرار است. از مبلغ ۱۴۷۲۳-

لیره چای سبز چینی که در سال ۱۸۸۹ از بندر عباس به مشهد رسید ۱۴۲۵۸۵۷ - لیره آن ترانزیت بمقصد خانات بود . این موضوع باورگردانی نیست ، اما عین حقیقت است که امیر افغانستان عوارض سنگینی وضع کرده است بطوری که جاده انحرافی به بخارا جهت فروش چای هندی ارزان تراز راه مستقیم پیشاور از طریق کابل تمام می شود . یک پوند چای که در هندوستان ۱۲ آنه ارزش دارد هنگامی که به مشهد میرسد ۱۶ آنه و در مقصد بخارا ۱۸ آنه بفروش میرسد که اگر از راه کابل ارسال گردد قیمت آن بالغ بر ۲۱ آنه می شود . امیر افغان بر هر بار شتری که از راه کابل به بخارا حمل می شود ۸۰ رویه عوارض تحمل می کند و امیر بخارا هم در مرز دو و نیم درصد از ارزش جنس عوارض می گیرد .

۱۰ - مشهد به افغانستان - تجارت ترانزیتی که چندان هم مهم نیست بین مشهد و شمال غربی افغانستان هست . در سال ۱۸۸۹ واردات خراسان از این راه ۱۷۲۷۲ ریله بود که بیشتر شامل پوستین و پسته و ترنجین و تریاک و صادرات هم ۱۸۲۹۹ ریله مشتمل بر قماش شکر ، آهن و فولاد بود .

۱۱ - راه ترانزیتی افغانستان از هندوستان - در روزگار قدیم راه تجاری دیگر که خیلی هم مستقیم تر بود بین هندوستان و شمال شرقی ایران از طریق گردنه بولان و قندھار و فراه و هرات وجود داشت . مسافت این راه از طریق چمن جلوترین نقطه‌ای که راه آهن بلوجستان انگلیس پیش آمده است تا مشهد فقط ۶۸۰ میل است که کمتر از سی منزل می شود ، ولی عوارض کمرشکن امیر افغانستان که هر گیروانکه بار در حدود ۲/۲ ریله است باعث تعطیل کامل این راه شده است . در زمستان ۱۸۹۰-۹۱ سر . آر . سندمن که کمیسر انگلیس در بلوجستان بود از راه قدیمی قافله رو از جنوب بلوجستان از طریق لس بلا و پنگجور که بواسطه وضع بی ثبات آن حدود از مدت‌ها پیش متوقف شده بود به ایران عبور و آنرا بررسی کرد .

چون بلوجستان تابع نظارت مستقیم انگلستان است این امکان کاملا در میان است که چاده مزبور باز دایر و راه تازه‌ای بین هندوستان و جنوب شرقی

ایران باز شود. ضمناً با خشتوودی خاطر خبر می‌دهند که راه دیگری نیز از پایگاه متقدم انگلیسی در چمن در ناحیه پیشین از طریق سیستان به مشهد اخیراً افتتاح گردیده و اکنون در معرض استفاده است. در حالی که سفر کاروانی بین بندر عباس و مشهد هفتاد و پنج تا نود روز طول می‌کشد این راه جدید در چهل روز طی می‌شود و احتیاجی هم به مسافرت طولانی دریا نیست، بلکه خط آهن در اختیار است. امید است که این راه در آینده توسعه بسیار حاصل گند.

حوزه جنوبی:

۱۲ - خط بندر عباس، کرمان، یزد و مشهد - اینکه به نواحی شمالی که خواه و ناخواه تابع نفوذ روسیه است و نفوذش در آن حدود بطوری که دور از انتظار هم نیست بیشتر است، ولی در بواردی نیز با جهد و تلاش بسیار از ناحیه هند و انگلستان رقابتی در میان است به منطقه جنوبی یا بحری عطف توجه می‌کنیم که در آنجا وزنه قدرت بکلی و انحصاراً از آن انگلیس هاست. مجاورت بمعی و دسته قوی کشتی‌های تجارتی انگلستان و سیاست استوار و هوشمندانه که از دیر باز در این نواحی آغاز و تعقیب شده است - تقریباً تنها منطقه روابط تجارتی ایران و انگلیس که مصدق واقعی این عنوان می‌باشد وضع انحصاری تجارت را در خلیج فارس به کشور ما داده و از این پایگاه احتیاجات شهرها و دهات جنوبی ایران و تا حدی نیز ایران مرکزی بوجه غیر قابل تهدید تأمین می‌شود.

۱۳ - خط لنگه - لارستان - در امتداد ساحلی خلیج فارس سه لنگرگاه بندر عباس لنگه و بوشهر واسطه قسمت عمده تجارت هند و انگلستان با ایران اند. در سال ۱۸۸۹ از مقدار ۱۱۴۳۹۶ تن محمولات کشتی که به بندر عباس رسیده بود ۱۰۴۶۴ تن جنس انگلیسی و در لنگه از ۱۱۹۲۸۰ تن ۸۲۷۸۰ تن و در بوشهر از ۱۱۸۵۷۰ تن ۱۱۱۷۴۵ تن آن انگلیسی بوده است.

۱۴ - خط بوشهر - شیراز - اصفهان - ارزش اقلام وارداتی و صادراتی از انگلستان و هندوستان یا بر عکس که انتشار یافته است از لحاظ مقیاس تجارتی قابل اعتماد نیست، زیرا که بعضی اجناس از قبیل قند مارسی و بلور آلات اتریشی

از طریق بعضی درکشتهای انگلیسی و بوسیله تجار انگلیسی به ایران وارد می‌شود، اما در لنگه اقلامی را که از راه دریا وارد و به داخله فرستاده می‌شود یا بر عکس مأموران گمرک ایرانی در هر دو صورت قید می‌کنند^۱، بنا براین ارزش واردات از انگلستان و هند در سال ۱۸۸۹ از میان همه کشورها بمبلغ ۳۵۳۰ لیره و صادرات به هند و انگلستان ۱۸۵۲۵۸ لیره از مجموع صادرات ایران یعنی ۳۳۶۱ لیره بوده است. در لنگه ارقام مزبور بشرح ذیل بوده است:

واردات ۱۵۶ لیره از مجموع ۹۳۹ ر.۹۴۸۵۰ لیره و صادرات ۷۸۸ ر.۹۴۹۷۳ لیره از مجموع ۱۴۷ لیره که بنا بر دلیل مذکور در خور اطمینان نیست. در بوشهر از مجموع واردات ۷۹ ر.۸۲۲ لیره ۱۸۰ ر.۴۷۶ لیره و از مجموع صادرات که ۷۶ ر.۳۵۰ لیره بود ۲۰۱۹۰۲ لیره. از این بنادر بندر عباس مبدأ راههای کاروانی مهمی است که شهرهای عمده کرمان و یزد (که تا ساحل تقریباً ۲۴ میلیون است) میرسد و لوازم مورد احتیاج آنها شامل پارچه و قماش چلوار، نخ، اوراق سن، سرب، برنج، شکر، چای، رنگ، ادویه، شیشه آلات و ظروف غالباً از هندوستان وارد و در مقابل تریاک، پشم، پنبه، روناس، بادام، پسته وغیره صادر می‌شود. مقصد نهائی این کاروانها خراسان است. بوشهر نیز مبدأ جاده‌های کاروانی عمده در ایران می‌باشد که من هم از همان راه سفر کردم، از خلیج فارس از طریق شیراز، اصفهان، کاشان، قم به تهران متوجه می‌شود. لنگه بندرولایت لارستان است.

افزایش سریع - سابقاً اشاره نمودم که این ترقی سریع و رضایت بخش امور تجارتی فقط در ظرف بیست سال اخیر پیش آمده است و بیشتر هم ناشی از افتتاح کانال سوئز بوده است. در اینجا می‌توان بمنظور مشخص نمودن وضع وحال اختصاصی، کار میزان افزایش را از عایدات هر کدام از بنادر مزبور قضاوت کرد.

۱ - از این رو مواردی که در ستون وارداتی لنگه درج شده است ۳۰۴,۹۵۷ لیره و در صورت صادراتی ۳۰۶,۶۶۷ لیره است، یعنی جنس واحدی دوبار مشمول عوارض می‌شود، همچنین مسکوکات در ستون واردات ۱۵۷,۸۱۲ لیره و در فهرست صادراتی ۱۴۶,۳۲۵ لیره است.

طی پانزده سال از ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۸ ارزش واردات و صادرات بوشهر تقریباً ۰۰۰ ره روپیه ترقی نمود و در ظرف ده سال از ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۸ تجارت بندر عباس نیز به همین میزان افزایش یافت.

در سال ۱۸۷۴ گمرک بوشهر بمبلغ ۰۰۰ ره تومان اجاره داده شده بود. در ۱۸۸۹ به ۰۰۰ ره تومان و در سال ۱۸۷۴ درآمد گمرکی بندر عباس را به ۰۰۰ ره تومان، ولی در ۱۸۹۰ بمبلغ ۰۰۰ ره تومان اجاره دادند. در ۱۸۷۴ گمرک لنگه ۵۰۰ تومان و در سال ۱۸۸۹ به ۱۲۰۰ تومان با جاره واگذار شد. با ابراز خوشوقتی این نکته را هم اظهار سی کنم که این رشتۀ ترقی سر دراز خواهد داشت و مجموع تجارت انگلستان و هندوستان نیز از طریق خلیج فارس در آینده پیشرفت خیلی بیشتری حاصل خواهد کرد.

بنا بر این مایه خشنودی است که در این میدان رقابت انگلستان افتخار آوردن چهار پنجم واردات را باین شهر احراز کرده است و در آنجا تجارتخانه‌های انگلیسی و هندی هست، ولی روسها دستگاهی ندارند (اما تجارت محلی به تجارت کالای روسی مشغول‌اند) روسها در بازار تهران در زمینه فروش بعضی از اقسام پارچه و چیت رقابت می‌ورزند.

در بوشهر تا اصفهان مسافت کاروانی با قاطر هست که درسی تا سی و پنج روز طی می‌شود و کرایه بار هر قاطر شامل دو لنگه ۱۴ قران است. از رشت تا اصفهان سفر کاروانی با قاطر تقریباً بیست و پنج روز طول می‌کشد. در روزنامه‌های انگلیسی شرح ملایت آبیزی دیده‌ام که نوشته بودند چرا تجارت اصفهان باید در دست مؤسسات هلندی و سویسی باشد و نویسنده از فرط نادانی غافل از این معنی بوده است که کمپانی‌های هولز و زیگلر که نویسنده نام آنها را آورده بود تجارت خانه‌های انگلیسی‌اند و تقریباً تمام تجارت آنها با انگلستان و اجنباس انگلیسی است و مرکز کارشان هم لندن و منچستر است.

بنگاه سوم انگلیسی هم تحت عنوان «کمپانی تجارتی خلیج فارس» هست

که در اصفهان شعبه تأسیس کرده است و در بغداد و بصره و بوشهر و شیراز و تهران نیز شعبه دارد. کمپانی زیگلر در اصفهان، یزد، تهران، تبریز، سلطان آباد، رشت، مشهد و شاهroud دارای شعبه است. کمپانی هوتز بیشتر فعالیت خود را به نقاط جنوبی محدود نموده است و در بوشهر و شیراز و اصفهان و بروجرد و یزد و بغداد و بصره و عثمانی نمایندگی دارد. کمپانی گریوپل که شرکت بزرگ تجاری انگلیسی در بوشهر و بصره است در اصفهان نماینده دارد و همچنین کمپانی ساسون نماینده اروپائی در بوشهر و اصفهان دارد.

در فصل نوزدهم فهرست واردات عمده اصفهان و صادرات مهم آنرا ذکر نمودم و از سیاق کلام نیک آشکار بود که اصفهان حد شمالی منطقه نفوذ انگلستان ناپذیر انگلیس است و در شهرهای پر جمعیت مثل تهران و ولایات غربی نیز بررسی و تحقیقات جدی ادامه دارد. چند سال قبل بعضی ها پیش‌بینی کردند که اختیار تجارت اصفهان از دست انگلیسی ها بیرون خواهد رفت و عده‌ای بدین مناسبت شادمانی ها نموده بودند، اما بنا بر تجدید جهاد و تلاش تجاری که در این نواحی معمول شده است برتری انگلستان محرز است و از دلایل آن شیوع زندگی تجمل-آمیز در خانواده های توانگر طبقه بالا و متوسط ایرانی است، بعلاوه رفتار بی‌آداب و اعتبار دراز مدت که تجار روس بخصوص در تبریز داشته‌اند و بدبونویله خواسته‌اند در بازار آنجا تأثیر شدید نمایند که در نتیجه آن لطمہ و کاهاشی در مقدار تجارت شمال راه یافته و بر عکس زمینه تجاری چنوب متناسب با سیار وسیع شده است که شرح آنرا قبل از نحو اجمالی بیان کردم.

حوزه غربی:

۱۵ - خط ساحمه، شوشتر، بروجرد - سرانجام اکنون نوبت بررسی منطقه غربی است که دارای دوراه است یکی آماده و منظم و دیگری راه تجاری ناقص و نا مرتب که با داخله ایران مربوط می‌شود.

راه مرتب اولی در حال حاضر وسیله قسمت عمده تجارت خارجی ایران

می باشد و قرار است راه ثانوی بعداً عامل این استفاده تجاری بشود، منظورم جاده های بغداد و محمره است، اما راه دوم هنوز شایستگی این نام و شهرت کافی تجاری را ندارد و در یکی از فصل های پیش راجع به کشتی رانی و استفاده تجاری از رودخانه کارون اشاره ای در این زمینه کرده ام.

از شوستر راه کارروانی هست که آفای مکنی آنرا تعریف و چگونگی بهره برداری از آنرا باز تموده است و سرگرد ولز و ژنرال شیندلر و آقای لینچ نیز شرحش را نوشته اند و از طریق سالمیر و سر زین بختیاری در مسافتی معادل ۲۶۰ میل به اصفهان میرسد، اما وضع خشک و خطرناک این راه و فقدان پل و کاروانسرا سبب شده است که تجار اصفهان به استفاده از آن توجهی ننمایند و با وجود امتیاز نامه حمل و نقل کارون به نظر نمیرسد که در آینده نزدیکی مورد استفاده بیشتری واقع شود.

در نقشه ساختمانی جاده ها که اشاره کرده بودم و فعلاً مورد اجراست پیش بینی کرده اند که راهی نیز از بروجرد به اصفهان ساخته شود و در حدود ۲۱۰ میل است و شنیده ام که تجار اصفهانی با اشتیاق تمام در انتظار انجام این کار هستند و امید فوايد بسیار دارند، از جهت مسافت بواسطه دوری از دریا چندان تأثیر نخواهد داشت، چون فاصله اهواز از طریق بروجرد به اصفهان به همان اندازه از بوشهر و شیراز یعنی ۳۰۰ میل خواهد بود، ولی چون اربابه در این جاده بکار خواهد افتاد و سرویس واگون خواهد داشت و سیله ترانزیتی بیشتر و سریع تر از راه کوهستانی مخفوف جنوب خواهد بود. پرجستگی راه تازه، اگر تمام و خوب اداره شود از لحاظ انگلیسی ها این خواهد بود که شهرها و دعات جنوب غربی ایران یعنی دزفول، شوشتر، خرم آباد و بروجرد با سکنه بالغ بر ۱۷۰۰ نفر و جلگه های اطراف آن که بسیار حاصلی خیز است و سلطان آباد مرکز فرش بافی و توابع این شهر که بمناسبت کثرت مخصوصاً غله در ایران اهمیت فراوان دارد در دسترسی آسان خلیج فارس واقع می شود و منسوجات انگلستان و هندوستان سهل تر بدست سکنه

این حدود خواهد رسید و کرمانشاه با ۴۰۰۰ نفر جمعیت و همدان ۱۵۰۰۰ نفر که در حال حاضر فقط با جاده بغداد که در دست عثمانی است مربوط می‌باشد همه در حیطه نفوذ جنوب خواهند افتاد و موجب استفاده بیشتر از صنایع منچستر و بمبئی خواهد گردید.

در پائیز ۱۸۹۰ کنسولیار دولت انگلیس در محمره تعیین شد و از آن سوچ اولین گزارش تجاری مربوط به آن حوزه را فرستاده است. بنا بر قول او مجموع واردات سال ۱۸۹۰ (که غیر از مبلغ ۱۱۵۰۰ لیره بقیه تمام از هندوستان وارد شده است) ۱۴۶,۱۴۰ لیره و صادرات را ۱۰۳,۱۰۰ لیره قلمداد کرده است که ۴۹,۵۴ لیره آن به هند صادر شده بود. ولی واردات مزبور شامل اقلامی نیست که با قایق از بصره آورده بودند و مسلم هم نیست که همه آن برای مصرف در بازارهای ایران بوده است، زیرا که از محمره از طریق بهمنشیر ارسال جنس به کویت که در آن طرف خلیج فارس و در دست عثمانی است معمول بوده است. سیستم حمل و نقل کالا در رودخانه کارون تا کنون برای رفع احتیاجات داخله و نقاط بالاترازشویشتر پیشرفتی حاصل نکرده است، چون دولت ایران با وجود قول ووعدهای که داده بود هنوز درباره تسهیلات گمرکی آن حدود اقدامی ننموده است.

۱۶ - خط بغداد، کرمانشاه - سپس موضوع راه ترانزیت از خلیج فارس به مغرب ایران از طریق دجله و بغداد پیش می‌آید. در این راه کشتی‌های کمپانی هند و انگلیس از بمبئی و شرکت ایران و بمبئی حمل و نقل تجاری را در دست دارند و بارها را از بمبئی به بندر بصره می‌آورند. دو تجارتخانه - کمپانی داربی- اندروس بغداد و یک تجارتخانه محلی در بصره بنام اسفر که کشتی‌های متعدد در اجره دارد سرویس تجاری مستقیم از لندن تا بصره دارند. در این بندر اچناس را در قایق‌های بزرگ بومی متعلق به کمپانی کشتی رانی دجله (برادران لینچ) و یا در کشتی‌های عثمانی که بین بصره و بغداد رفت و آمد دارند حمل می‌کنند.

در حال حاضر دو کشتی انگلیسی و چهار کشتی عثمانی در این خط مشغول‌اند

و بعد از وصول اجناس در بغداد و انجام تشریفات گمرکی کاروان‌ها کالا را از طریق خانقین به مقصد ایران در کرمانشاه، همدان و تهران می‌برند و کاروان مسافت ... ه میل را در بیست و هشت روز طی می‌کند. کرمانشاه و همدان هردو حاکم نشین منطقه‌ای پر جمعیت و مرکز توزیع جنس‌های تجارتی در توابع پهناوری هستند. برای اقلام سنگین وزن و گران قیمت اروپائی مانند پیانو یا کالاسکه این راه وسیله حمل و نقل بهتری به تهران می‌باشد، چون هم راه نزدیک تراست و هم کتل‌های بسیار سخت بوشهر - شیراز در سر راه نیست.

اجناس تجارتی این راه باید از دو گمرکخانه ایران و عثمانی ترخیص شود هرچند که دستگاه عثمانی بیشتر مایه ترس و نگرانی است، هم بمناسبت تأخیراتی که در جریان کار پیش می‌آورند و هم ۷ یا ۸ در صد که از روی ارزش جنس عوارض گمرکی اخذ می‌کنند و این وجه دریافتی را پس از خروج جنس از گمرک خانقین به مقصد ایران مسترد می‌دارند. از معایب کار این جاده بسته‌بندی مجدد کالا در بصره است، ولی مقررات قرنطینه عثمانی که با مهارت خاص چنان تهیه کرده‌اند که افراد را کاملاً خشمگین و ناراحت کند از آن هم به مراتب بدتر است.

برای همه کشته‌هایی که از بمبهی وارد می‌شود یک روز قرنطینه الزامی است حتی در موقعی که در خود عثمانی و باشد و در هندوستان اثری از آن دیده نشود. تنها دلیل این سختگیری راحرص دریافت عوارض یک روز قرنطینه می‌دانند. هنگامی که خودم با کشته‌ی تا بغداد سفر می‌کردم مأموران عثمانی در بصره کاری بازهم زنده ترکردند. پنج روز قرنطینه برای تمام کشته‌ها که از ایران می‌آمد، و یا از بنادر آن عبور کرده بود مقرر داشتند، نه از آن جهت که ایران دچار وابود بلکه چون کشته‌ی کمپانی هند و انگلیس که حامل این جانب بود در بوشهر توقف نموده و برادر محرمہ پیاده کرده بود که هیچ علتی برای این کار آنها در میان نبوده است.

ترکها نه در کارکشته رانی شط العرب نظارتی داشتند و نه حق دخالتی در کار بنادر ایران که در ساحل یسار شط واقع شده بود. این اقدام آنها بی‌آدابی

تمام نسبت به ایرانیان و بخصوص شهر محمره بود که عثمانیهای مقیم بصره از رونق و ترقی کار این شهر بسیار نگران‌اند و حسادت می‌ورزند و می‌پندازند که در آینده قسمت عمده تجارت فعلی آنها را خواهد گرفت . در حین شرح مسافرت خودم اشاره نمودم که مأموران گمرکی آنها در اسلامبول نسبت باین جانب چه اندازه بد رفتاری کرده بودند . در خاتمه کلام نیز ناگزیرم باز یادآوری کنم که از لحاظ اشکال تراشی بی‌دلیل و مزاحمت اداری ناشی از بدنجنسی تا آنجا که خودم دیده‌ام باید عرض کنم مردمی مثل ایشان روی کره ارض پیدا نمی‌شوند .

ارقام تجارت ترانزیتی - بدهست آوردن ارقام و آمار در عثمانی همان اندازه بسیار دشوار است که در ایران هم آسان نیست ، هیچ گونه ارقامی راجع به تجارت ترانزیتی ایران از طریق بغداد انتشار نیافته است ، ولی در مدت اقامتم در این شهر از معتبرترین منابع مقدور ، آمار ذیل را فراهم و سپس آنرا مقابله و تطبیق کرده‌ام و در مورد واردات قرین صحبت بوده است . در حدود ۲۰۰۰ ر.ر .۰ تا ۲۵۰۰ ر.ر .۰ بار قاطر هر ساله از بغداد در این خط عبور می‌کند .

اجناسی که از راه دریا به مقصد ایران میرسد و این کاروانهای برند تقریباً بشرح زیر طبقه بندی می‌شود : مصنوعات خاصه پارچه و قماش منچستر و همچنین پارچه‌های نخی و پشمی اروپائی ۷۰۰۰ تا ۸۰۰۰ بار بقیمت ۱۵۰ لیره ترک (هر لیره معادل ۴۳ قران) ، مصنوعات هندی ۱۰۰۰ بار به قیمت ۲۰۰ لیره ، دارو و فلزات - شامل ادویه ، قهوه ، چای ، شکر ، نیل ، قرمذ دانه ، مسن و روی ۷۰۰۰ بار بارزش ۱۰۰۰ لیره ترک ، قند بخصوص ازمارسی ۶۰۰ بار بقیمت ۳۰۰ ر.ر .۰ لیره مجموع ارزش اقلام سبزبور ۳۰۰ ر.ر .۰ لیره ترک یا ۲۷۰۰ ر.ر .۰ لیره انگلیسی .

با این فرض که هر بار قاطر که از بغداد به مقصد ایران روانه می‌شود سابقاً از ایران به بغداد می‌رسیده و بهای واردات و صادرات برابر بوده است . راوی اطلاعات این جانب در بغداد ارزش صادرات ایران را که از این شهر بوسیله دریا یا خشکی بخارجه میرفته است (که بیشتر آن پشم ، پنبه ، فرش ، تریاک ، کتیرا و خشکه -

بار بود) یا چیزهایی برای مصرف محلی در بغداد (مثل تباکو و روغن و ماهی تازه و خشک) همین رقم ۳۰۰۰ لیره عثمانی یا ۲۷۰۰ لیره انگلیسی گفته است و بنا بر همین فرض مجموع تجارت ترانزیتی ایران را می‌توان... ر. ۴۰ لیره انگلیسی تخمین نمود که به نظر او در حدود یک ربع تمام تجارت بغداد بود که ۱۱۵,۰۰۰ لیره بر آورد می‌کرده است و عایدات گمرکی آنرا ۴۷۵,۰۰۰ لیره محسوب می‌داشته است.

خوشبختانه بعداً بدومین اطلاعات دیگر دسترسی یافته‌ام. ارقام گمرکخانه کرمانشاه در سال ۱۸۸۹ کم و بیش با ارقام مذکور در فوق تطبیق می‌نموده است بخصوص ارقام وارداتی به ایران با اطلاعات واصل در بغداد انتباط داشته و ارزش آن با رعایت ارقام جزء جمعاً ۵۳,۳۲,۲۷,۰۰۰ لیره بوده است، اما ارزش صادرات از ایران را از رقم احتمالی ۹۵,۲۶۶ لیره بمبلغ محدود ۳۲۷,۷۹۶ لیره در بغداد تقلیل می‌داده‌اند که بنا بر این مجموع تجارت ترانزیتی از طریق بغداد ۳۲۷,۷۹۶ لیره بیشده است. در خط بغداد - تهران تجارت کالای انگلیسی افزایش کلی دارد. همان دلایلی که مانع رسیدن روسیه به خلیج فارس است در این خط هم صدق می‌کند و فقط از راه تبریز حوایج همدان و کرمانشاه را می‌تواند فراهم سازد. خلاصه بغداد هم جزو حیطه خلیج فارس بشمار می‌رود و از این‌رو در منطقه نفوذ غیرقابل انکار انگلستان است.

۱۷ - خط بغداد و کردستان ایران - مقداری هم تجارت وارداتی و صادراتی بین بغداد و کردستان ایران دیده می‌شود، بخصوص باستدج حاکم نشین این ولایت که چون غالباً از حوزه گمرکخانه وارد نمی‌شود، بدهت آوردن ارقام آن دور از اسکان است، ولی در مجله اطاق تجارت اسلامبول شماره ۱۷ مه ۱۸۹۰ رونوشتی از گزارش درج شده است که به وزیر امور خارجه عثمانی تسلیم شده بود و در آنجا رقم تجاری با کردستان ایران در سال ۱۸۸۹ بشرح ذیل بود: صادرات فرش ۱,۰۰۰ لیره ترک، حیوانات بخصوص گوسفتند ۱,۰۰۰ لیره، پشم ۲,۰۰۰

لباس‌های پوستی .۳، کره .۴۰۰، جبویات، کشمش، مازو، کتیرا، بادام، کندر و تباکو .۷۷ لیره مجموعاً .۱۰۰ لیره عثمانی یا .۹۴,۵۰۰ لیره انگلیسی که از آن مقدار می‌گویند .۳۰۰ لیره اجناس وارداتی به خود عثمانی بوده که مربوط بتجاده مورد بحث می‌شود.

وارادات ترکیه به کردستان ایران در همان گزارش بقرار ذیل بوده: مازو .۱۰۰ لیره ترک، پوست .۵، متفرقه .۲۰ جمع .۱۷,۰۰۰ لیره ترک یا .۳,۵۰۰ لیره انگلیسی مجموع تجارت عثمانی و کردستان در این ناحیه فقط .۴۰,۰۰ لیره انگلیسی قلمداد شده است که مربوط به محصولات محلی است و بنا بر این ربطی بکار تجارت انگلیس و روس ندارد.

خلاصه - اینکه بار دیگر سیر خود را در نواحی مرزی ایران تمام و نقطه به نقطه عملکرد فعلی یا احتمالی تجارت خارجی را تشریح کرده‌ام، همانطوری که همین کار را سابقاً راجع باسکانات خطوط آهن کرده بودم. خلاصه کلام را هم می‌توان بشرح ذیل بیان کرد: در مناطق شمال غربی و شمال شرقی بدون هیچ گونه انکار با نواحی روسیه سروکار داریم که در پاره‌ای قسمتهای آن رقابت شدیده انگلیس در میان است. در منطقه جنوبی تفوق انگلیس نیک استوار شده است و رفته رفته نیز بیشتر می‌شود. در منطقه غربی آثار نفوذ تجارت انگلستان مشهود است و می‌توان آنرا در آخرین آمار اداره تجارت انگلستان بشرح ذیل ذکر کرده‌اند: صادرات به ایران .۳۶۳ لیره، واردات از ایران .۱۰۰ لیره جمع کل .۶۷۴ لیره، اما برای این جانب انتباط ارقام مزبور با آنچه راجع به بنادر شخصاً تحصیل و ذکر نمودم دور از امکان است.

گزارش‌های کنسولی حاکی است که در سال ۱۸۸۹ صادرات انگلستان به ایران از قرار ذیل بوده: از طریق طرابوزان .۴,۰۷۵ لیره، بوشهر ۴۰۴,۵۰۰

لیره، لنگه ۸۲۱ لیره، بندر عباس ۵۰ ریال لیره جمع کل ۹۷۸۱۸ لیره یعنی تقریباً سه برابر ارقام اداره تجارت. از طرف دیگر در صادرات ایران به انگلستان تقاؤت رقم کمتری دیده می‌شود و در گزارش کنسولی مذبور بشرح ذیل مندرج می‌باشد: از طرابوزان ۱۱۳ لیره، بوشهر ۹۹ ریال لیره، لنگه ۱۵ لیره، بندر عباس ۱۳۷ لیره جمع کل ۱۴۲ ریال لیره. در هر دو سورد مذبور باید بخاطر داشت که جمع کل را که ذکر کرده‌ام و راجع به چهار بندر است که دروازه‌های عمده ورود کالا به ایران می‌باشد، اگر ارقام دیگر هم مثلاً راجع به جاده بغداد فراهم آید حاصل کار پیشتر سزاوار توجه و بی اعتباری آمار اداره تجارت (انگلستان.م) آشکار تر خواهد شد.

مقدار تجارت ایران و هند و انگلیس - من به سهم خود تصویر می‌کنم که بهترین محاسبه آن است که تجارت ایران را با انگلستان و هندوستان توأم محسوب کنیم، محصولات صنعتی هند پرداخته و حاصل کار اتباع انگلستان است که بوسیله کشتی‌های انگلستان حمل می‌شود. در اینجا از لحاظ روشن نمودن جریان کار آماری را که در بنادر هندوستان تنظیم یافته است و در گزارش سالانه تجارت هند انگلیس مندرج می‌باشد ذکر می‌کنم و آن مربوط به سال ۱۸۸۹ است:

وارات ایران از هندوستان

۱ - محصولات و مصنوعات خود هند ۴,۹۷۱,۰۲۰ روپیه

۲ - مصنوعات انگلستان، مستعمرات و خارجی ۱۲,۲۵۶,۰۳۰ روپیه

جمع ۱۷,۲۲۷,۰۰۰ روپیه

صادرات از ایران به هندوستان

کالا - ۱۶۰,۰۳۹,۸۰ روپیه کشمش و سکوک ۱,۳۰,۹۵۸ روپیه
مجموع تجارت ایران و هند با کالا فقط ۲۵,۲۶۶,۲۱۰ روپیه یا ۱,۸۴۲,۳۲۷ لیره که با شمول سکوکات ۲۷,۶۲۴,۶۸۰ روپیه یا ۹۹,۱۴۲,۹۰ روپیه یا لیره که هرگاه این مقدار بر مجموع تجارت ایران و انگلستان از طریق طرابوزان

افزوده شود به نظر من جمع کل تجارت ایران و هند و انگلستان بالغ بر ر ر ۳ لیره خواهد شد که از آن بیش از ر ۲ لیره واردات انگلستان و هند به ایران است و بقیه صادرات از ایران.

مقدار تجارت ایران و روسیه - هیچ آمار تجارتی روس و ایران که هر آن داره تضمینی تنظیم یافته باشد نتایج بهتر و قابل مقایسه با ارقام بالا نمی تواند بدست دهد. از نشریات روسی که قبل نیز اشاره نمودم و اداره گمرک سن پطرزبورگ انتشار داد، ارقام ذیل مربوط بسال ۱۸۸۹ دیده می شود:

واردات ایران از روسیه

۱ - از حدود قفقاز از طریق بادکوبه و آستارا:

محصولات غذایی	اجناس خام و نیمه ساخته	چهارپایان	مصنوعات	جمع
۹۶۰۳۴ لیره	۱۴۴،۷۱۸ لیره	۱۱۸۹ لیره	۵۸۱۷۶۰ لیره	۷۰۴۹۰۸

۲ - از حاجی ترخان:

۱۳۶ لیره	۸۱۸۲۵ لیره	۱۱۱،۶۱۱ لیره	۶۴۰ لیره
----------	------------	--------------	----------

جمع کل ۸۸۱،۹۲۰ لیره

صادرات ایران به روسیه

۱ - از حدود قفقاز از بادکوبه و آستارا:

مواد غذایی	اجناس خام و نیمه ساخته	چهارپایان	مصنوعات	جمع
۱۱۱،۸۱۱ لیره	۱۳۱،۶۹۲ لیره	۳۹،۲۲۹ لیره	۱۷۰۶۲۷ لیره	۷۹۹،۳۵۹ لیره

۲ - از طریق حاجی ترخان:

۹۶۰ لیره	۱۹۷،۶۸۳ لیره	۰ لیره	۹۰،۸۲۵ لیره	۳۶۵،۶۰۹
----------	--------------	--------	-------------	---------

جمع کل ۱،۱۶۴،۹۶۸ لیره

در نشریه مزبور تجارت ترانزیتی بین ایران و اروپا از طریق روسیه بشرح

ذیل درج شده است:

واردات به ایران ۱۱۲,۰۷۶ لیره ، صادرات از ایران ۱۱۵,۶۴۴ لیره .
جمع ۲۳۸,۷۲۰ لیره .

ارقام وارداتی نیک نشان می دهد که سیاست تجارتی مانع و مزاحم دولت روسیه در قفقاز تا چه اندازه در کاهش واردات خارجی از آن راه تأثیر نموده است . با آنکه اطمینان کامل ندارم ، ولی عقیده ام این است که آمار مزبور تجارت ایران و روس شامل اجناسی می شود که از طریق خط آهن ماوراء قفقاز به خراسان وارد می شود و بر فرض این که شامل آن هم باشد ارزش سالانه تجارت روس و ایران جمعاً بالغ بر ۱۱۲,۰۷۶ لیره یا یک میلیون لیره کمتر از تجارت ایران و هند و انگلیس است . حال اگر وضع متنقابل و مزایای روسیه را با انگلستان و توابع آن از جمله هندوستان مقایسه کنیم بدون شک و شبیه موازنہ خیلی بیشتر بسود تجارت انگلستان است .

سوانعی که در کار تجار بیگانه است - در اینکه مقدار تجارت هندوانگلستان با ایران تا این میزان پیشرفت نموده است در واقع دال بر وجود و پایداری آن صفات و غراییزی است که کشور ما را در عرصه رقابت های صنعتی سرآمد کشورهای جهان ساخته است . در مورد ایران با جرأت می توان گفت که با وجود انعقاد قراردادهای تجارتی و حمایت های کنسولی و دولتی هنوز راه تجار خارجی آسان هموار نشده است .

درباره موانع طبیعی جهت ترقی تجارت از قبیل قدان بنادر و وضع راه های قاطر رو و تا حدی نیز عدم امنیت قبل مطالبی ذکر نمودم . پیش آمد ناگهانی آفات وبا و طاعون و سیستم ناهنجار اجاره دادن در آمد گمرک همه مانع پیشرفت کسب و کار تجارتی است ، تجارت غله هم غالباً بواسطه احتکارهای حرصن آمیز که متناسب با روش آربندا نه بعضی از حکام است موجب لطمہ و اختلال می شود . این محظورات و اشکالات گاهی بی سرو صدا و آرام برخلاف عدل و انصاف وبا علی رغم معالج عمومی معمول و یا برتفع می شود . اشکال دیگر حواله وارسال

وجوه است که غالباً ناشی از تغییر و تفاوت نرخ تسعیر می‌باشد که شاید تأسیس پانک در ایران دیر یا زود در رفع این محظوظ کمکی بنماید.

اشکال دیگر بی اعتمانی تجار ایرانی در رعایت قول و قوارهای تجاری است. نظریه ایشان نسبت به قرارداد تجاری این است که تا وقتی که منافع آنها تأمین باشد معتبر است و همینکه به جهتی از جهات از قبیل تنزل قیمت یا تغییری در وضع بازار سودی در میان نباشد و یا انجام منظور مشکوک نماید کار قرارداد و معامله نیز لنگ و نی اعتبار خواهد شد. پس در حین صرف چای و تناول قلیان موضوع را با طرف در میان می‌گذارند که قصد فسخ قرارداد را دارند و حال آنکه بنا بر همان قرارداد سفارش جنس به مبدأ داده شده بود و گاهی نیز حتی چیزی به ورود کالا در مقصد نمانده است^۱. از این لحاظ هیچ دغدغه خاطر یا آثارنداشت و یا حتی نگرانی از عواقب کار در اظهارات ایشان نمودار نیست. با این ترتیب و بواسطه فقدان قواعد و مقررات تجاری یا دادگاهی که ضامن اجرای قراردادهای تجاری باشد تاجر بیگانه باید خواه و ناخواه راه تسلیم و رضا پیش گیرد و گاهی نیز کمترین اثر معذرت خواهی در کار نیست. خود من جنسی را بمبلغ ۲۰۰ قران از تاجری خریده بودم وقتی که روز آینده کسی فرستادم که معلوم شود چرا تحويل نداده‌اند جواب رسید که فروشنده از آن معامله پشیمان شده‌است و... ع قران بابت قیمت جنس مطالبه دارد. ورشکستگی‌های به تقصیر که بعضی ملاها در طرفداری از بدھکاران خاطی اعمال نفوذ می‌کنند مانع دیگری در کار تجارت است. در واقع تدوین قانون تجارت اگر چه کار ناقصی هم باشد بسیار ضروری است تا وسیله حمایت بازرگانهای خارجی شود.

۱ - در این که ایرانیان از این جهت عوض نشده‌اند می‌توان چند سطری از نامه لارنس چپن یکی از مدیران کمپانی روسيه را که در چهارمین مورد اقدام برای احیای تجارت بحرخزر در سال ۱۵۶۸ نوشته است شاهد آورد، وی می‌نویسد: «اخلاق همه افرادی که در این مملکت با آنها برخورد می‌کنند طوری است که چانه زدن اجتناب ناپذیر است. هرگاه جنسی را خریداری کنند و بعد آنرا دوست نداشته باشند پس می‌آورند و ناچار می‌شوید که وجهش را مسترد دارید و نامه سلطان که حاکم از خلاف این روال است چون کاهی است که بدمست باد افتاده باشد».

آینده - این بوده است وضع تجارت ایران و حوزه بندی آن که در حدود امکان پشرح و تفصیل آن پرداخته‌ام. اینک هرگاه توجه خود را باینده معطوف سازیم از لحاظ یک نفر انگلیسی شاید بصورت نمایانی مایه تشویق و خوش بینی فراهم است. اصلاح بنادر اگر روزی مورد توجه و عمل واقع شود و ساختمان راههای که شروع کرده‌اند، ایجاد خطوط آهن در آینده نسبتاً دور همه درپیشافت و تعالیٰ کارها خاصه تجارت ایران و انگلستان تأثیر فراوان خواهد داشت.

گاهی نزد خود همی اندیشم که اقدامات افرادی درچنین زینه مساعدی سبب چه کارهای عمدہ‌ای خواهد شد. از رسوم ستوده روسها تأسیس نمایشگاه صنوعات خودشان است و اجتناس را با مهارت بسیار انتخاب نموده نمایش می‌دهند آن‌هم در شهرهای مشرق زمین که هنوز درست برسم و زندگانی غربی آشنائی حاصل نکرده‌اند. پس چرا ماهم نمایشگاهی از کالاهای هند و انگلیسی در تهران ترتیب ندهیم؟ نمایندگان اطاقهای تجارت و سیاحان بازارگان یا افراد ورزیده عامل، به ندرت ایران را محل فعالیت‌های اقتصادی خود بر می‌گزینند. به نظر من در هیچ کشور دیگری برای کاوش و تحقیقات و تخمین و دریافت سبک و سلیقه محلی باندازه ایران زینه فراهم نیست. عرض باریکه پارچه‌ها یا طرح زینه، یا درجات رنگ یا پهناهی حاشیه همه از لحاظ مردمی بسیار مشکل پسند و با ذوق مانند ایرانیان اهمیت حیاتی فراوان دارد. بعلاوه ذوق و سلیقه پسته به نقاط مختلف متفاوت است آنچه را که در یک جا دوست دارند در محل دیگر مورد پسند نیست و چیزی که امروز شایان علاقه است شاید فردا منوع باشد. با توجه کافی نسبت باین نکات ولی گیری اقداماتی که تاکنون نتایج نیکو داده است امید است انگلستان بهره‌های درخشانی از تجارت آینده خود با ایران بدست آورد.

فصل سی ام

سیاست انگلیس و دروس در ایران

سیاست خارجی ایران و افغانستان - در فصل های گذشته سیاست داخلی ایران جدید را پتفضیل بیان کردم. این فصل نهائی را بسیاست خارجی او اختصاص می دهم ، همان موضوعی که عملاً به روابط این کشور با دو دولت رقیب : انگلیس و روس مربوط می شود. دولت ایران با سایر دولت های اروپائی و امریکا فقط راجع به هیئت های مذهبی و امور تجاری روابطی داشته است که کم و بیش بر عهده مؤوران کنسولی است و از این رو وجود دستگاه های وسیعی که فرانسه و آلمان و ایتالیا و اتریش در تهران دارند بیمورد است.

ایران در واقع دو همسایه آسیائی دارد که با آنها از طرف مشرق و مغرب دارای چند صد میل میل مترک است ، ولی راجع به مناسباتش با افغانستان و عثمانی شرحی اجمالی کافی خواهد بود. روابط ایران با این دو دولت وضع چندان روشنی ندارد و فقط ترس و واهمه طرفین مانع ابراز علنی مقاصد هر کدام است.

عثمانیها و افغانها هر دو مذهب تسنن دارند و هر شیعه متعصب نسبت به سنی ها بیشتر از مسیحیان با دیده بغض می نگرد^۱. سلطان وامیر هردو ، اراضی

۱ - این مطالب امروز دیگر بکلی بی ارزش شده است و نمی تواند در روابط ایران با همسایگان آن تأثیری داشته باشد . مترجم .

پهناوری را در اختیار دارند که روزگاری جزو قلمرو ایران بوده است. اما کن مقدس شیعه در کربلا و نجف در تصرف سلطان عبدالحمید بودن همان اندازه از لحاظ ایرانیان ناگوارمی نماید که اهتزازی بر ایزدگاه استحکامات هرات نیز خوش آیند نیست.

براستی که ایران نمی‌تواند از نظر دور بدارد که آنچه در حال حاضر منطقه غربی افغانستان است در ادوار طولانی تاریخ خراسان شرقی بشمار میرفته است و شهربیاران و نایب‌السلطنه‌ها و حکام ایرانی بر هرات فرمانروائی می‌کردند اند و افرادی در آن حدود زندگی می‌کنند که بیشتر سنت و آداب ایرانی و قیافه‌ایشان را دارند و حاصل و مانع طبیعی نیز بین آن منطقه و مشهد نیست.

در همین قرن هم دوبار هوس و آز سلاطین آن در بست آوردند متصرفات قدیم موجب لشکرکشی ایران تا کنار برج و باروهای این شهر گردید و در هردو سوره سبب قطع روابط بین ایران و انگلیس و در مرحله ثانی جنگ علنی با انگلستان شد. اکنون ایران در عقب مرزهای بی استحکام خویش بیمناک و ترشو با انججار، اما بدون اقتدار نگران تعazoز پادگان افغانی نسبت به کرسی دیرین سر زمین خراسان است و بنا بر همین احساس غبن ایرانیان بوده است که لرد بیکووسفیل (دزرائیلی، م) به خیال تجزیه افغانستان بعد از جنگ ۱۸۷۸ مرتکب اشتباہ غیر قابل درکی شده بود که بیشنها نمود یک بار دیگر هرات نصیب ایران بشود و از این رو بریکی از چند اصل تغییر ناپذیر محدود که کشور ما در سیاست آسیای مرکزی این قرن رعایت می‌نموده خط بطalon می‌کشیده است، وی غافل از این معنی بود که با تسليم هرات به ایران در حقیقت این سر زمین باصطلاح «کلید هند» را ضمانت در چنگ تزار می‌نهاهه است^۱.

۱ - نقشه لرد بیکووسفیل در تسليم هرات به ایران بوسیله سر. اج. رانینس در مقاله نشریه قرن نوزدهم شماره نوریه ۱۸۸۰ تشریح شده است و ژنرال گرودکوف Grodckoff هم در کتاب خود «جنگ ترکمنستان» طرح پیشنهادی را درج می‌کند که بنابر آن قرار بود هرات مال ایران باشد و مأموری انگلیسی در آنبعا مستقر شود و افسران انگلیسی برای استحکام شهر و مشق دادن پادگان ایرانی به آنجا بروند و هیچ نایبله خارجی در آن شهر اجازه ورود نداشته باشند و اگر خطری متوجه مالکیت ایران شود لشکریان انگلیسی حق مداخله داشته باشند. این نحوه راگذاری اختیار نگاهداری هرات به ایران جزشکست اثری نمی‌توانسته است در برداشته باشد.

احساسات ناروا بین ایران و افغانستان با رأی حکمیت مرزی سیستان که موجب برآشتنگی طرفین خاصه امیر علی شیر (شیر علی . م) گردیده بوده است تخفیفی نیافته و بعد از جنگ افغان و انگلستان هم بواسطه بازداشت ساختگی یعنی پناهندگی ایوب خان^۱ در تهران بهبودی حاصل نموده است و اگر درحال حاضر سکوتی حکمفرماست از آن جهت است که عبدالرحمن همسایه مهیبی است که با وجود او امکانی برای تحریک مرزی درکار نیست.

دلیل دیگر آن است که با وجود سیاست ضعف و تزلزل که انگلستان درباره بسیاری از مسائل آسیائی نشان داده است ، غیر از اشتباه خطیر لردیکونسفیلد همواره بین رویه و تدبیر سخت پابند بوده وندا همی درداده است و خواهد داد که قلمرو افغانستان که سلطه ایران بعد از وفات نادر شاه در آنجا تمام شده است و قابل تجدید هم نیست معبون از تجاوز است. این نکته را هم می توان افزود که امیر با رفتار نخوت آمیز و ستیزه جوی خوبش نظر خوشی نسبت به نیروی نظامی ایران ندارد و در صفوف لشکریان مشرق زمین نیز تفاوتی که بین نفرات بی سازمان قشون ایران و افراد ریشو و رشیدی که او نیفرم عبدالرحمن خان را بر تن داوند دیده میشود در هیچ جای دیگر بدان اندازه بارز نیست.

عثمانی - درباره روابط ایران و عثمانی ، یا آنکه این دو کشور از نیم قرن پیش تا حال با هم جنگ و جدالی نداشته اند و موجبات عاجل اختلاف و ستیز از دو جانب کمتر و محدود شده است ، باز آثار دشمنی دیرین طرفین باقی است و هرگزندی که بر تهران یا اسلامبول وارد آید بر خرسندی خاطر سلطان یا ناصرالدین شاه میافزايد و بواسطه همین حسن هم چشمی بوده ، نه دلایلی دیگر که به عامه و انmod کرده بودند ، که در سفر اخیر ، اسلامبول از خط سیر همایونی حذف شده بود.

در روزگار قدیم مزایای قدر و قدرت دو طرف کم و بیش مساوی می نمود گاهی لشکریان ایران تا بغداد پیش تاختند و گاهی نیز سپاه عثمانی تا تبریز .

۱ - حاکم هرات و یکی از مدعاون امارت افغانستان . م .

عهد نامه ارز روم که بسال ۱۸۴۷ انعقاد یافت درحال حاضر پایه دوستی بین دوکشور است، اما وضع نامعلوم رشتۀ دراز مزدی از آرارات تا شط العرب چنانکه قبله هم اشاره نمودم موجب تجدید نثار می‌شود و همواره امکان زدو خورد درمیان است. تقسیم حوزه کردنشین عامل دیگری برای بروز اختلاف یشمار می‌رود و قضیه شیخ عبیدالله بسال ۱۸۸۴ چیری نمانده بود که سبب اشتعال آتش جنگ شود. در جنوب هم رونق و عمران مداوم محمره بهیچ وجه باب طبع و پسند تر کهای مقیم بصره و بغداد نیست.

رفتار سخت مأموران طرقین نسبت به یکدیگر را از مطالی که دریاب رودخانه کارون و خلیج فارس ذکر کردم دریافته اید، از جهت حفظ صلح خوشبختانه هیچ یک از دوکشور درحال حاضر امکان برانگیختن جنگی را درآسیاندار و اختلافات بین دو دولت به ندرت از حد نثارهای جزئی مزدی و یا اتهامات دیپلماتیک تجاوز می‌کند.

روسیه و انگلستان - اینک که موضوع ارتباط ایران را با سیاست روسی و انگلیس و بخصوص انگلستان بررسی می‌کنم یعنی همان مطلبی که در تألیف این کتاب یک لحظه هم از مدنظرم دور نبوده است، در تعریف و تأیید منظور صریح خویش که در ذهن هرفرد انگلیسی نیز کم و بیش مستجلی است کاری بهتر از اقتباس سخن سو. اج. رالینسن که در مقدمه رساله سیاستمدارانه خود نوشته است نتوانم کرد: «امور سیاسی کشورهای طراز دوم آسیا مانند ایران انتظار نمی‌رود که در نظرخواننده انگلیسی حائز اهمیت سو شار نماید، اما جا دارد که در خاطر داشته باشیم این سر زمین از لحاظ جغرافیائی حد فاصل بین اروپا و هندوستان است و بعید می‌نماید که نقش عملهای در تاریخ آینده مشرق زمین نداشته باشد. از این رو وضع مردم آن و بنابر این سبک و سیاست دولت ایشان بیش از اندازه‌ای که متناسب با وسعت خاک قلمرو شهریاری نسبت به نقشه عالم و یا شأن و مقام کنونی ایران در میان ملت‌های چهان است مورد توجه و علاقه متبوعین دقیق واقع می‌شود.

درست است که ایران امروز همان سرزمین پارس زمان داریوش و حتی ایران عهد شاه عباس کبیر نیست، اما سر زمینی است که خواه و ناخواه درسنوشت امپراتوری انگلیس در شرق تأثیر خواهد داشت. بنا بر این بررسی‌های جدی سیاستمداران ما را با دقت و شکیباتی تمام و بخصوص بیطرفی و رعایت تمام ایجاد می‌کند.»

این کلام نه متضمن عذر و بهانه است و نه مقرون به پیرایه اغراق و مبالغه، بلکه بیان صادقانه عین حقیقت است.

پیش آمدی برگفتار سیاست دو رقیب - در ضمن بررسی سیاست دو دولت رقیب در ایران از این نکته غفلت ندارم که به موضوعی که جنبهٔ بین‌المللی حساس دارد پردازم، آن‌هم به قلم فردی از اتباع این دو کشور رقیب که با هزاران دشواری ممکن است از شایهٔ بی‌طرفی کامل مبرا باشد، ولی امیدوارم نوشته‌های قبلی‌ام را از بهتان احساسات ضد روس بری کرده باشد و در اینجا هم سعی و اهتمام این جانب آن خواهد بود که عواملی را که منافع آنها بدون تردید با مصالح ما در شرق اصطکاک دارد بارعايت نهایت بی‌غرضی و انصاف مورد بررسی و تحریر قرار دهم و این حقیقت را نیز از ذهن خویش خواهم زدود که روسیه تا حدود زیادی وضعی ممتاز و قدرتی سرشار و ابهت بسیار در دربار ایران برای خود دست و پا کرده است، همان مزایای عمدتی که در اوایل این قرن خاص انگلستان بوده است، زیرا که به عقیده من این تحول و انتقال که رقیبان ما حق دارند برخود از این بابت بیالند در عوض اینکه زمینهٔ مشروعی جهت آزدگی و ملال باشد، وضع و حالی است که سیاست خود ما که از جهت پیریزی و تکوین سست و از بابت نتایج، نکبت بار و نادرست است سبب واقعی آن بوده است.

شیون وزاری بعد از شکستن کوزه و فرا ریختن شیر همان اندازه از لحظه صلاح سیاسی عیث و بی تأثیر است که این حقیقت در سایر شؤون زندگی صادق و همین اندازه بس که اعتراف کنیم فتوحات بی در بی روس و سیاست متعاقب

آن در ایران که با مهارت بسیار تعقیب و اجرا شده است اگر با دغدغه خاطر بیش از اندازه‌ای توأم نبوده اورا دروضع وحال ممتازی قرارداده است که اکنون نفوذ بسیار در کار ایران دارد و هر نظم و قراری راجع بوضع و کار سیاسی ایران بی همکاری او دور از اسکان است و غرض من در این بحث آن است که حدود نفوذ فعلی یا آینده اورا دریابم و طرح و تدبیرهایی که برای بسط آن تمهید شده است باز نمایم.

ربودن خالک ایران از طرف روسیه - پس ابتدا بموضع دعاوی و مقاصد روسیه در ایران می‌پردازم و بدون اندیشه تضاد گوئی نظریه‌ام را اظهار می‌دارم که این ادعاهای مقاصد بتصویرت بارز و در مواردی هم علناً خصوصت آمیز است . هنگامی که تاریخ قرن حاضر را بررسی کنیم ملاحظه می‌شود که روسیه سر زمین ایران را قطعه قطعه ، بعضی‌هارا با جنگ آشکار و بعضی‌هارا نیز با تهدید و فشار به چنگ آورده است.

پنا بر عهد نامه گلستان منعقد سال ۱۸۱۳ وی ، از ایران ، ولایات گرجستان ، ایمبری تیا ، سینگرلیا و داغستان و شیروان و گنجه و قره باخ و قسمتی از طالش و همچنین بنادر دربند و باد کوبه را تصاحب کرد و ایران از حق داشتن هر گونه کشتی مسلح در بحر خزر محروم شد.

در سال ۱۸۲۸ بموجب معاہده ترکمنچای علاوه بر تسجیل فتوحات مزبور نخجوان و ایروان (با مرکز مذهبی ارامنه در اچمیازین) را بعلاوه غرامت‌جنگی بمبلغ ۵۰۰۰ روپیه بدست آورد . درست است که از آن موقع تاکنون دیگر زد و خوردی بین دو کشور واقع نشده است ، اما جریان دست اندازی بر اراضی با عقد قراردادهای اتحاد هنوز ادامه دارد و تا این لحظه هم قطع نشده است .

در حین مسافت اخیر همایونی به اروپا متوجه شده‌ام که بعضی از دریاریان چاپلوس ، اعلیحضرت را از این بابت که در سراسر دوران فرمانروائی خویش و جبی از خالک ایران را از دست نداده بوده است تبریک و متابیش می‌گفته‌اند . لابد این

ملاح و تمجید در شنونده آن چندشی بر می‌انگیخته است و شاید وی فراموش نکرده بود هنگامی که روسها در سال ۱۸۶۹ گراسنوفودسک و خلیج بلخان را اشغال کرده بودند، شاه نسبت باین تجاوز آنها برخاک ایران اعتراض نمود؟ واگرایی عمل راجع به آن محل واقع شده باشد اعتراضی بر اشغال چکشلو و آشوراده چه‌اندازه بیشتر کاری مقرن به صواب بوده است؟ حتی اگر اعتراف شود که حاکمیت ایران در ناحیه مرو دعوی واهمی بیش نبوده است (با آنکه بارها بوسیله ترکمن‌های اتک تأیید گردیده است) باز جای تردید و انکار نیست که فتوحات روسیه در حوزه مناوراء بحر خزر بسیاری از دهات ایران را جزو قلمرو دولت روسیه قرار داده است.

چراگاههای اتک که در پائین کویه داغ واقع شده است و دهکده‌های سهنه و چاچاو دوشک و موضع سرخس همه روزگاری جزو سرزمین ایران بود، اما دیگر حال بدین منوال نیست. در فصل راجع به خراسان نشان داده‌ام که این رخنه تدریجی هنوز تمام نشده است و ایرانیان بارها بمناسبت تجاوز روسیه به قرارداد مرزی اتک مورخ ۱۸۸۱ اعتراض کرده‌اند که بموجب آن روسها اراضی ایرانی گل‌گلاب و گرماب و کلتہ چنار را جزو خاک خود بشمار آورده‌اند و رفته رفته هم آبهای جبال آن حدود را بطرف خود می‌برند. این حرکات مختص و ناشی از سیاستی است که شاید موقتاً با تأمین ثمراتی اندک مایه دلخوشی و رضایت نماید، اما هدف نهائی آن شامل زیسته وسیع تری است که هرچه بیشتر پیشرفت می‌کند، اسباب پیشروی پیشتری فراهم می‌شود.

تفوق در حوزه شمال و شمال غربی - براستی که جا دارد در این مورد مکثی نموده وضع متفاوتی را که روسیه در روابط خود فعلاً با ایران دارد نسبت بازچه پیش از جنگ اخیر خویش بالغ برشدت سال قبل داشته است مقایسه کنیم و به خاطر داشته باشیم که تمام امتیازات بعدی را نیز تحت عنوان صلح و بدون هیچ گونه تیر اندازی و یا فشار سیاسی بدست آورده که نقص و علت آن هرچه بوده است این اشتباه نابخشودنی را هرگز مرتکب نشده است که قدرت خود را فراموش و یا پنهان کند.

در موقع اضای عهد نامه مزبور ابتدا بحر خزر به دریاچه روسی سبدل گردید ، در همان عرصه‌ای که نه کشتی‌های تجارتی داشت و نه ناو‌های جنگی ، در صورتی که فعلاً صدھا تن ملوانان روسی برآموج آن دریا جولان دارند و بواسطه فقدان هرگونه نیروی دریائی دیگر تسلط او بر سواحل آن خواه از جهت تجارتی و یا قدرت نظامی محرز است . اصلاحاتی را که در کارکشی رانی ولگا کرده‌اند تابع نظامی ناحیه غازان و رویه مرکزی را به قلمروهای آسیائی نزدیک تر ساخته است .

شصت سال پیش هتوز کارانقیاد کامل قفقاز ناتمام بود و همشهری‌های شامل خارکم آزاری در آن حدود نبودند . تفليس در حال حاضر سرکز نظامی سرزمینی است که نیروی لشکری آن در زمان صلح بالغ بر نفر است و تا ۲۷۰،۰۰۰ نفر سلح می‌تواند بسیج کنند . خط آهنی بین دریای سیاه و بحر خزر دارند و بزودی آنرا با شبکه راه آهن اروپا مربوط خواهند ساخت . هرگونه مخالفتی و هر قسم موانعی از جانب شمال مرتفع و بجای آن وضع ممتاز تفوق سوق الجیشی فراهم شده است .

وضع کار در شمال شرقی - هرگاه توجه خود را به جانب خاور معطوف سازیم
 وضع پسیار می‌ساعدی خواهیم دید که هرچند دیرتر بست آمده است از لحاظ اهمیت ذره‌ای کمتر نیست . قبل از تبردهای روسیه با ترکمنها و درگیر وداری که بیم و وحشت تاخت و تازهای این راهزنان همه جارا فراگرفته بود پسیار بعید نبود که دولتی اروپائی قدم در شنوارهای قره قرم بگذارد .

روسیه در نواحی شرقی قلمرو همایونی بصورت مدیرانه یعنی در جامه بازرگانی رخنه گرده است . کنسول و نماینده گان کنسولی رفته رفته در بنادر و شهرهای متعدد گماشت ، ابتدا در رشت در عهد سلطنت محمدشاه و سپس در استراپاد ، گز ، مشهدسر و شاهزاد و از این حدود هم بتدریج در نقاط شرقی که مرحله نهائی آن بطوري که شرحش گذشت تعیین سرکنسول بسال ۱۸۸۹ در مشهد بود و در هر جا

که نصب نماینده رسمی قرین صلاح نبود نمایندگانی در لباس روحانی و معمولاً هم از میان ارامنه متولد روسیه و یا افرادی که در کار تجارت بودند استخدام نمود که مقصود و مرام اورا انجام بدھند و بدین ترتیب شبکه فعالیت را در سراسر خطة خراسان بسط داد تا این عمال در همه جا هیبت کلان همسایه شمالی را مستقر سازند و پرکات و آثار نقوذ اورا در اذهان رسوخ دهنند.

این وضع و جریان بواسطه جرقه سقوط سمرقند و تسخیر خیوه و اقیاد بخارا در آن حدود و شهرهائی که در ذهن اهالی شرق تا آن زمان جز نام و سنت خاور همواره سر بلند، چیز دیگری به تصور نیامده بود بکمال رسید و هر یک از این پیروزیها خربتی نیز بر پیکر بریتانیا بشمار میرفت که از دوره فاجعه کابل و کشتار جو کدولوک در سال ۱۸۴۲ نام و نشانش راه پستی یافته بود.

داستان رقابت بین دو دولت هر روز در بازارها و قهوه خانه های شرق زمین که در آنجا وقوف صحیح تری از اوضاع و احوال میسراست تا در جلسات مجلس مبعوثان، بورد گفت و گواست، سپس نیز جنگیین روسیه و عثمانی ۱۸۷۷-۸ پیش آمد که نتیجه آن باز قتح روس بود و آن بیشتر از این جهت با اهمیت می نمود که طرف مغلوب یعنی عثمانی، دشمن ایران و بزرگترین دولت اسلامی بود.

فتح ترکمنستان - سرانجام بالاتر از فتوحات دیگر نبرد ۱۸۸۰-۱ ترکمنستان
 اتفاق افتاد که ضمیم آن ژنرال اسکوبیلوف باین خیال که فتح خود را در خشان تر سازد به کشتار افرادی که مایه بیم و هراس بودند، ولی در واقع چندان مهیب بشمار نمیرفتند فرمان داد و مردم مرز نشین آن سامان برق آسا از هر گوشه ای بکشورهای مجاور گریختند. علاوه بر نام وابهتی که در اثر این پیروزی بدست آمد، آزادی دسته اسیران ایرانی که از زندانهای خیوه و بخارا به خانه های خود بازآمدند آوازه این اقدام ثواب عظیم را در همه جا پراکنده ساخت و در حالی که این عده نجات یافته اثرات زخم و خراش ناشی از زنجیرهای اتک را نشان می دادند بلافاصله و بخشندگی طرف فاتح را نیز که آزادی خود را میدیون او بودند همی ستدند. مزایای

نظامی در اثر تصرف و الحاق ترکمنستان از آن پس بواسطه ساختمان خط آهن ماوراء بحر خزر هم تقویت وهم توسعه یافته است که باید اثر آنرا نسبت به ایران و قضیه ایران در ضمن سطوری چند بیاورم.

اثر خط آهن ناحیه ماوراء بحر خزر - اثرات تجاری خطوط آهن زنرال ان کف را در خطه خراسان سابقاً بیان کردم و نشان داده ام که با ساختمان این راه آهن رومیه در ایالت شمالی ایران نفوذ فراوان کسب خواهد کرد که اگر با خطوط متقابلی در جنوب از جانب انگلستان تعادل حاصل نشود تردیدی نیست که باوسایل دیگر قابل رقابت نخواهد بود. همچنین باز نموده ام که طبی پیشرفت‌های پی در پی رومیه دست فروشانی از جلو چینوونیک^۱ به حرکت در می‌آیند. این جریان که اولین مرحله آن ظهور عدل‌های بار است که با علامت تجاری مسکو بر پشت شتر و قاطر حمل می‌شود، بعید نیست که از عقب آن بار ویساطت پادگان‌های دائمی فرارسد.

از لحاظ سیاسی، مجاورت خط آهن ماوراء بحر خزر و پایه‌گذاری دستگاه عظیم اداری رومیه در عشق آباد که از آنجا ارتباط پیوسته و ارسال دسته دسته هدایا باین طرف مرز محدود خواهد بود رفته رفته خانات مجاور را در ایران دسته نشانده ویانماینده آن دولت خواهد ساخت. نهایت آرزوی حکومت تزاری این است که بعد از درگذشت ناصرالدین و یا هنگامی که پیش آمد آشتفتگی و اختلال، فرصت و معجالی بدست دهد، پیشرفت‌هایی در این حدود نصیب او شود و یا پنا بر درخواست خوانین محلی به عنوان حمایت، قدسی دریش نهد سپس درواقع این پیشروی سختیر را استوار و بیشتر سازد.

اهمیت سوق‌الجیشی این خطوط آهن جدید و ارتباط آن با نواحی دریایی خزر است که بر نفوذ نظامی او در خراسان افزوده است. جاده قدیمی بندرگز واسترآباد و شاهرود که از کتل‌های مهیب مانند گردنه کزلوک استداد می‌یافتد

و جاده جلگه اترک از چکشلر که لوماکین و ترگوکاسف در نخستین نبردهای ترکمنستان اختیار کرده بودند، ولی اسکوبیل ف در سال ۱۸۸۰ از این راه دست کشید و جاده پستی تهران - مشهد که راههای ورود به خراسان است تا سال ۱۸۸۱ تنها طرق قابل استفاده لشکریان روس بوده اینکه همه عاطل و بلا استفاده مانده و بجای این راهها، جاده نظامی جدیدی ساخته شده است که از عشق آباد تا قوچان و مشهد امتداد خواهد داشت و بدینوسیله لشکریان روس در عرض ده روز از قرارگاهی در روسیه به یکی از شهرهای عمده ایران خواهد رسید و همچنین بوسیله جاده دوشک - مشهد و راه سرخس و مشهد که راجع به هر دو نیز صحبت کشیدن خط آهن آینده در میان است. راه آهن ماوراء بحر خزر قادر است نیروهای ناحیه ماوراء بحر خزر و ترکستان و پادگان سمرقند را با لشکریان برو و قزل اروات و عشق آباد یک جا متصل کر سازد. با اعتراف به جنبه احتیاطی کار که شاید هم در واقع زاید به نظر آید من دلیلی نمی یابم که سپاه ده هزار نفری روسیه نتواند بدون تیر اندازی و پیکار و یا خونریزی و کشتار در ظرف سه هفته از شروع جنگ تا مقصد مطلوب خویش در خراسان پیش آیند.

خلاصه وضع روسیه - بنا بر این جای انکار نیست که وضع نظامی روس در سراسر حدود شمالی ایران از ارس تا تجن مبتنی بر تفوق عظیم است و در هر نقطه از هزار میل سرحد مشترکه وی وارد وسایل تهدید و در صورت لزوم آماده بکار بردن نیروی نظامی است. از قرارگاه لشکری خود در تقليس و ایروان امکان دست یابی آسان بر آذربایجان دارد. تسلط او در دریای خزر به کلامش در پایتخت نفوذ و اثر می بخشد، خط آهن جدیدش در ماوراء بحر خزر که دولت حتی قوی تر از ایران را مایه تهدید تواند بود، کام اورا در خراسان روا می سازد.

در حال حاضر یگانه نیروی نظامی معتمد ایه در ایران فوج قزاق است که فرماندهان روس دارد و در صورت تشنج سیاسی معلوم نیست که جانب روسیه را خواهند گرفت و یا حامی زادگاه خویش خواهند بود. هر موقع که دولت تزاری

خواستار اجرای مقصود و مرام خاصی در تهران است فقط نمایش پادگان‌های روسی که در چند صد میلی تهران اند کافی است که جلسه هیأت وزیران را متزلزل و خود ناصرالدین را به تأمل بیشتر وادر کند.

هنگامی که شاه در سال ۱۸۸۹ به اروپا آمد در واقع همین سیاست مجرما گردید. من یکی از وزیران ایرانی را پرسیدم که چه چیزی اورا بیشتر از همه در انگلستان تحت تأثیر قرار داد و چه چیزی هم در اروپا. وی در پاسخ گفت در انگلستان تعداد کشیر افراد صنعتی در شهرهای بزرگ داخلی و در روسیه وفور عده سریازان. همه‌جا سرباز در چلو نظر ما بود، درامتداد خط آهن درایستگاهها و در خیابانها. این وزیر ایرانی باین نتیجه رسیده بود که تزار هم سر زمین ماد و هم راز قدرت آنرا که دندان اژدها بود بارث برده و قادر است افراد بی حد و حسابی برای میدان‌های نبرد آماده سازد.

نقشه‌های تجاوز. پس چه نقشه‌هایی بمناسبت این وضع ممتاز و باقدرت دولتی که واجد آن است ممکن است مورد علاقه و آماده اجرا باشد؟ راجع باین نقشه‌های حکومت تزاری نه کتمانی در کاراست و نه از حدود و دامنه وسیع آنها بی اطلاع هستیم. دولت روس، ایران را وجودی محض تلقی می‌کند و گاهی نیز او را مورد نوازش و تحبیب قرار می‌دهد، ولی مالا بی‌چون و چرا طالب بقای وی نیست.

روسیه تعزیه ایران را در آینده به همان نحو و روایی مقدور می‌پنداشد که سو نوشت لهستان نشان داده است و از قرار معلوم عزم خویش را هم جزم کرده است که در صورت تعزیه چه قسمت کلان و مفتثم ایران را بدست آورد. با جرأت تمام می‌توان اعلام کرد که هیچ سیاستمدار روسی یا افسر ستاد ارتش تزاری قادر به تسليم گزارشی درباره سیاست خارجی روسیه نسبت به ایران و آینده آن کشور نیست، مگر آنکه وعده و یا اشاره‌ای مربوط به العاق ایالات آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان یا به عبارت دیگر تمام نواحی شمال ایران از شرق تا غرب

را در شرح خود درج کرده باشد. این جانب شکی ندارم که اقدامات ضروری در صورت پیش آمد چنگ یا اختلال امور و یا حسن تصادف مطلوب همه مورد مذاکره و تصویب قرار گرفته است.

دولت تزاری بهایالت مستاز آذربایجان چشم طمع دوخته است، برای اینکه ر. ۴ میل مربع اراضی مستعد و حاصلخیز و روستائیان سخت کوش و سبر آن واستعداد نظامی جمعیت این ایالت و کرسی عمده تجاری آن تبریز که چون صد ها بیل با ناحیه مجاور قفقاز مرز مشترک دارد و از تنفس مرکز نظامی آن چندان دور نیست با نهایت آسانی در معرض تصرف و بدون اشکال قابل العاق است.

ناحیه دیگر مجاور ولایت ساحلی گیلان است و حاکم نشین آن شهر رشت بندر عمده تجاری بشمار میرود و مشحون از منابع دست نخورده ثروت مانند: چوب، برنج، نیشکر، پنبه و ابریشم میباشد. ولایت دیگری که به جهات مذکور مشابه، ولی از بابت منابع طبیعی خواه نباتی یامعدنی غنی تر است سرزمین همچو این مازندران است که گفته‌اند بهترین افراد پیشه‌ور را در ایران دارد و سرشار از ذخایر بکر زیرزمینی است.

بنا بر دلایلی که قبله یاد شده است و ناشی از خصایص طبیعی آنجاست که اقلیمی مالاریائی و غیر قابل رسوخ است اگر وسائل دفاعی کافی فراهم باشد می‌توان آنرا از خطر تجاوز مصون داشت. اشکال نگاهداری این ولایات و نیز دشواری تصرف آن حدود را سبقاً با دلیل و برهان بیان کرده‌ام شاید روسها با دست اندازی بر مناطق ساحلی دریای خزر خبط بزرگی مرتکب خواهند شد. این نظریه‌ام خواه صحیح و صواب باشد، یا نا صحیح و نا صواب تردیدی ندارم که چیرگی بر این ولایات از اقدامات عمدہ‌ای است که دستگاههای اداری ساحل رودخانه نوا، طرح ریزی کرده‌اند. در صورت تصاحب این حدود، روسها استرآباد را هم در اختیار خواهند داشت و دست آویزی برای دست اندازی بر خراسان فراهم

۱ - *Neva* رودخانه عظیمی است که به دریای بالعیک می‌ریزد و شهر لین گراد در کنار آن واقع شده است. منظور نویسنده ستاد نیروهای تزاری است.

خواهد گردید و هرگاه بطوری که شرح داده ام این نقشه ها اجرا شود سراسر شمال ایران بدست آنها خواهد افتاد^۱.

برگهای از روزنامه نوو ورمیا^۲ - هنگامی که من طرح نقشه هائی را به روسها نسبت می دهم که آنرا بکلی انکار وادعا دارند که آنچه می گویم ترواش مغزی آشفته است، بهر حال ممکن است چنین پنداشت که من نسبت به روسها غرضی دارم و حال آنکه حشا که من برخلاف حقیقت سخنی به میان آورده باشم. اجازه بد هید قصد و خیال دولت تزاری را درباره خراسان از قول سخنگوی خود ایشان بیان کنم. در اول دسامبر ۱۸۸۸ این مطالب در روزنامه نوو ورمیا انتشار یافته است:

« توجه ما چنانکه باید و شاید به لزوم انقیاد خراسان که با ناحیه مأوراء بحر خزر ارتباط نزدیک دارد و از جهات اقتصادی و صنعتی باین ایالت متکی است معطوف شده است. در این حدود منطقه نفوذ انحصاری روسیه از میان خراسان جاده مطلوبی به هرات هست و در صورت پیش آمد عملیات جنگی بر علیه هندوستان، خراسان پایگاه خواربار ما جهت اقدامات مقدماتی نسبت به آنجاست، بعلاوه از این جهت نیز اهمیت سرشار دارد که از داخله این ایالت رودخانه هائی مرجشمده می گیرد که اراضی اخال و اتك ما را سیراب می کند و جمع و جور کردن آبهای آنها برای آبادانی و ترقی ایالت جدید مأوراء بحر خزر ما ضروری است^۳ ».

۱ - این نقشه را دولت روسیه شصت سال پیش م در سر داشت . سروان مین پان که بسال ۱۸۳۰ آزان حدود گذشته نوشته است که: « در میان جشنی بگوش خود شنیدم که گفت پاسکیه ویچ اظهار می داشت که فقط منتظر فرمان امپراتور است تا قلمرو ایران را پاک از میان بردارد و آنرا به یک ایالت امپراتوری روسیه مبدل سازد ». ۲ - Novoe Vremya

۳ - تنها سخنگوی برجسته روسی تا آنجا که من میدانم صریحاً این قصد و خیال دولت روسیه را نسبت به خراسان تکذیب نموده است، ژنرال اسکوبیلف پود که در مصاحبه ای با آقای ماروین گفت: « اشغال کردن خراسان برای ما چه لزومی دارد؟ ما فقط به آذوقه این ایالت احتیاج داریم که در وضع فعلی هم می توانیم بدست آوریم. اکنون از تجارت این ایالت با نیزی نوو گورد به ما میرسد که در صورت اشغال از دست خواهیم داد . به نظر من روسیه هیچ وقت خراسان را نخواهد گرفت و گمان می کنم سرحد جدید م داشی است» اما این اظهار ایشان یاوه سرائی می نمود، چون اطلاع داریم که وی اطمینان داده بوده است که خط آهن مأوراء بحر خزر نیز از عشق آباد جلوتر نخواهد رفت و مروهم هرگز بخاک روسیه ملحق نخواهد گردید.

وقتی که بنا پاشد رازی فاش شود، باید آنرا به جراید روسیه احاله کرد که می‌توانند با بهترین وجهی از عهده این کار برآیند «دراینجا ما مراتب زیررا صریحاً توصیه می‌کنیم: ۱- اختیار یا حق نظارت انحصاری درخراسان. ۲- اختصاص دادن خاک آن برای بهره برداری خودمان. ۳- استفاده از این پایگاه نظامی برعلیه امپراتوری هندوستان».

نوو ورمیا می‌توانسته است این نکته را هم اضافه کند که هر سربازی نیک میداند که به چه دلیل روسیه با چشم ان آزمند نگران آینده خراسان است، چون خط آهن مaurae بحر خزر که از لحاظ نظامی به نفسه ارزشی ندارد با ۳۰۰ میل جناح کوهستانی از ناحیه این ایالت مرزی ایران مورد تهدید می‌باشد و معلوم است که اگر ارتفاعات مقابل در دست دشمن باشد این خط آهن در چندین نقطه در معرض خطر خواهد بود. در این که روسیه راه آهن مزبور را با وجود همه این خطرات ساخته است، حاکم از این است که از جانب خراسان ایران احساس مصونیت می‌کند و هیچ گونه اعتنا و نگرانی به اقدام خصوبت آمیز از ناحیه ایران ندارد. ایران هم از این طرز خیال همسایه شمالی غافل نیست، بلکه نیک متوجه آن است، ولی ناگزیر راه چشم پوشی اختیار کرده است، زیرا که این از رازهای آشکار دیپلماسی نیست که در سال ۱۸۸۳، یا همان اوan در یکی از دفاتری که روسیه رویه تهدید و فشار پیش گرفته بود و ایران در تنگنای گرفتاری قرار داشت قراردادی سحرمانه (که متن آن هنوز فاش نشده است*) بین ایران و روسیه بامضاء رسید که بر طبق آن و تحت شرایطی به نیروی روسی اجازه وزود به خراسان داده شده بود.^۱

۶- متن این قرارداد در جلد سوم مجموعه معاهدات ایران تألیف مترجم این کتاب نخستین بار طبع و انتشار یافته است.

۱- آقای بنیامین که در آذوقت وزیر مختار امریکا در تهران بود در کتاب خود «ایران و ایرانیان» می‌نویسد که «در همان موقع (۱۸۸۳) روسیه شاه را تحویل کرده بود که عهداهای تهاجمی و دفاعی با او امضاء کند و ایران موافقت کرده بود که در صورت پیش آمد جنگ بار روسیه بر ضد انگلستان همکاری کند. وقتی این موضوع بر ملا شد، انگلستان بی درنگ اعلام داشت وجود چنین قراردادی از محالات است و روسیه و ائمود کرد که هنوز موقع قاضی کردن مقاصد او فرازرسیده است، ولی من اطمینان کامل دارم که چنین معاهده‌ای مطرح شده بود، اما جای نهایت تردید است که بامضاء رسیده باشد» آقای بنیامین بجهت شک فرموده‌اند: چون قراردادها امضای شده بوده است.

هر کس خواه حضرت شهریاری یا افراد عام گمان کند که قدم نظامیان روسیه به خطه خراسان باز شود روزی از آنجا باز خواهند گشت لابد از چگونگی کار آنها پاک بی اطلاع است و به کیفیت تاریخ سازی آن دولت در آسیای مرکزی آشنا نیست و حتی این نکته نیز ارزشی ندارد که آن دولت اطمینان کافی به انگلستان یا دولت دیگری درباره تمایمت ارضی ایران داده باشد. مگر وقتی که خیوه تصرف و سرو به روسیه ملحق شد، خیانت نامه آزادی آنها را کسی دیده است؟

خدمات روسیه نسبت به ایران - از لحاظ رعایت انصاف نسبت به روسیه جا دارد خاطر نشان کنم که آن دولت با دلیل و برهان لاف میزند که بخصوص در خطه خراسان واقعاً به ایران خدمت کرده است - که لابد در ازای آن انتظار تاییجی هم دارد. بطوری که اشاره نمودم روسیه چندین هزار نفر اسیران ایرانی را که در خیوه و گتوک تپه و مرو گرفتار بودند آزاد نموده و آنها را بی اجر و رایگان به خانه های خویش بازگردانیده است و بامطیع ساختن طوایف ترکمن شمال خراسان و جلوگیری از تاخت و تاز و غارتگری همیشگی ایشان، ایرانیان را آسوده و کشت و کار را برایشان مقدور ساخته است و با تصرف و اعمال قدرت دراداره امور ناحیه ماوراء بحر خزر ازابهت واقتدار خوانین مرزنشین خراسان کاسته و به حکومت مرکزی در تهران اسکان داده است که باز دیگر سلطه و نفوذ خود را در آن منطقه مستقر سازد. این خدمات انکار پذیر نیست و حتی خواه ترین افراد نیز از تصدیق آن ناگزیرند، اما در این که چنین خدماتی با و حق واجازه دهد که بر بهترین ایالت ایران دست اندازی کند، قضاوتیش را به اهل بیش و وجودان واگذار می کنم. هرگاه اصول اخلاقی در مناسبات بین المللی تا این حد انجساط یافته باشد آن وقت ناصرالدین شاه حق دارد گله تاریخی را که در واقعه ترواگفته شده بود تکرار کند: « حتی از ارمغان یونانی ها نیز بیم داریم ».

تأثیید رسمی - پس این بوده است داستان نقشه های حکومت تزاری راجع به آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان، ولی باز اجازه بدھید که خود را

با اظهار این نکته تبرئه کتم که در بیان این مطالب فقط به نوشته های روزنامه ها و یا اشاره و اعتراض های محترمانه متکی نبوده ام. با علم کامل درباره آنچه به رشته تحریر درآورده ام حقیقت را آشکار نموده ام و اگر فردی از مردم روسیه سخنانم را مشکوک تلقی کند باید پیشنهاد کنم به نقشه سری سال ۱۸۸۵، ژنرال کوروپاتکین درباره لشکر کشی به هندوستان که از قرار معلوم برنامه بعدی پیش روی روسیه در جهت آسیای مرکزی بوده است عطف توجه نماید و سخت تعجب خواهم کرد که الحق آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان را در آنجا ملاحظه نکند و در نیابد که آن کار، نخستین هدف سیاسی دولت تزاری بوده، بخصوص خراسان که مقدمه تصرف هرات محسوب می گردد. جا دارد که از حضرت شهریاری (ناصر الدین شاه) استفسار شود که وی چند بار به تهدید سیاستمداران روسی در تهران دچار ویه او اخطار شده بود که اگر در اجرای اسیال رژیم تزاری رفتار مساعد عاجلی اختیار نکند این و یا آن ایالت را قهرآ خواهند گرفت.

چشم داشتی بر خلیج فارس - اشتهاي حکومت تزاری در کار جهانگیری فقط به همان سامان و نواحی محدود نمی شود و چون بعد کافی از دست اندازی برنیمی از تمام غنایم ایران در شمال خشنود نیست، نظری هم به جانب جنوب دارد و آرزومند یافتن راهی به خلیج فارس و اقیانوس هند است. جنب و جوش - هائی را که سابقاً در امتداد مرزهای جنوبی و شرقی خرامان تصویر نمودم و فعالیت نمایند گان آن در خارج از حریم مشروع نفوذش در شمال ایران و آزمایش هائی که بر سبیل امتحان در پیشرفت بجانب سیستان نموده است در واقع توجیهی جز این ندارد که در صدد است پایه قدرت بریتانیا را در جنوب ایران مست و در کار دریا های جنوبی اعمال نفوذ کند و پایگاهی برای عملیات بحری خویش فراهم سازد.

این منظور هم به یکی از دو طریق قابل حصول است یا باید روس باعثمانی گلاویز شود و بغداد را تصرف کند و یا از راه ایران خود را به خلیج فارس برساند. از این دو شق، دویی بیشتر مایه امیدواری است و خطر کمتری دارد و جذبه هائی

از این جانب در کارهست که پیوسته و بصورت غیرقابل مقاومتی موجب جلب توجه روسهاست. اگر در این مورد هم بعضی‌ها خیال کنند که من با نسبت دادن خیالاتی به روسیه غرض بد نمودن او را دارم و گفتارم با آنچه او بدولت ما اطمینان داده است منافات دارد، بهتر آن است که این افراد آزرده خاطر ازو زارت خارجه درسن- پطرزبورگ تحقیق نمایند که آیا در موقع طرح کردن نقشه کوروپاتکین عهد نامه محترمانه او نیز با پادشاه ایران امضا و یا مذاکره نشده بود که بعد از پیشروی نیروی روس در خراسان* قرار بود بندر عباس به روسیه واگذار شود و آیا امتیاز اخیر خط آهن که نمایندگان روسیه جهت بدست آوردن آن در تهران تلاش داشتند متضمن شرط دست یابی بر مخرجی بحری در چاه بهار بر ساحل بلوچستان ایران نبوده است.

تا کتیک آنها - بمناسبت وضع سمتاز مستحکمی که روسیه در ایران دارد، با وجود امکان سهل و آسان اجرای مقاصد او که (هرگاه امکانات بوجه متناسبی سنجیده شود) روی هم رفته نقشه‌های بی حد و حساب و دور از تناسبی نیست، چنین می‌نماید که در آن مملکت بدون خیروت بواسطه طرز کاری که ناشی از تضاد کامل باساده لوحی عمومی و مدارا در رفتار نسبت با هالی مشرق زمین است از اهمیت آن می‌کاهند، شاید فرض و قرار آن است که ملایمت و مدارا باید فقط بعد از دست اندازی و تسخیر معمول و در ابتدای امر خشونت و زور مجرما شود.

نمایندگان و مأمورانش در ایران لحن کلام دیکتاری دارند که هرچند ترس و هیبت تولید می‌کند، ولی وسیله دلچوئی نیست. شگفت انگیز آن است که وزیر مختار روسیه در تهران بارها از رفتار گستاخانه خویش سبب وهن بزرگی شده است، در سابق خاطر نشان ساختم که تقریباً دو سال پیش نقاری سیاسی در موقع استقرار سرکنسول روسیه در مشهد اتفاق افتاد. در آن قضیه مأمور مورد نظر تعیین

ه - در مخفی نامه روس و ایران که تزار و ناصرالدین شاه امضا کرده بودند حق عبور نیروی روسیه از خاک ایران مندرج نیست ظاهراً چون نویسته از این بابت سخت نگرانی داشته این مطلب را در میان گذاشته است. (رجوع شود به عهدنامه تاریخی ایران تألیف مترجم).

وانتصابش هم در روزنامه رسمی دولت روس اعلام شده بود قبل ازینکه پادشاه از جریان کار آگاه و یا درخواست روانامه از دولت ایران شده باشد. چون چنانکه طبیعی و بسیار برازنده بود صدور اجازه چندصباحی بتأخیر اقتاد نظریه واقعی آنها نسبت به ایران بصورت مقاله هشدار خشم آمیزی در روزنامه نوو وربما انعکاس یافت: « چنین امتناعی در تاریخ دیپلماسی روسیه سابقه ندارد آن هم از ناحیه دولت ایران که سربازانش پاپرهنه و فرادش بینوا و دستگاههای سیاسی آن از هم پاشیده است ».

چندی پیش از ورود من به مشهد شاهزاده والی بنا بر پافشاری کنسول روسیه سیدی را از مشهد بیرون کرد ، ولی هنوز دیری از اخراج او نگذشته بود که مجتهدین والی را ترغیب کردند که محramانه دستور بازگشت وی را صادر کند. به عقیده من بافتار تحریک آمیزی که نمایندگان حکومت تزاری پیوسته در ایران نشان می دهند و غالباً هم مشت آنها باز می شود ، به منافع آن دولت لطمه میرسد سانند قضیه تحریکات عمال آنها جهت برانگیختن ترکمن های یموت عليه حکومت ایران که خود رفتار حیرت آوری نسبت بطرف متعاهد و متعدد است و یا ارتباط محramانه با ایوب خان در سال ۱۸۸۵ در موقعی که به عنوان زندانی در تهران بود و ایشان اورا تشویق به فرار می کردند و برای انجام منظور کمک مالی نمودند تاسبب اختلافی بین ایران و انگلیس فراهم شده باشد. ممکن است روسها نسبت به ایرانیان نظر مطلوبی نداشته باشند و عقیده آنها صائب باشد ، اما در ابراز نظر و اغراض خود پاک بی با کند ، چنانکه با کم و زیاد کردن ارقام و اعداد که تنها از عهده چراید آنها ساخته است روزنامه نوو وربما شرح ذیل را انتشار داده :

« ملکه انگلستان اخیراً بودجه نمایندگی خود را در ایران به . . . ر. . ۲۵ لیره (که در واقع . . . لیره است) ترقی داده است. اگر سر در و موندو لف (وزیر مختار انگلیس در تهران.م.) با . . . ر. . ۱ لیره اعتبار ، کارون را می گیرد حال که میلیونها لیره در اختیار دارد چه پیروزیهای درخشانی که نصیبیش نخواهد گردید . »

عقیده سابق ایرانیان - این موضوع خالی از تفريح نیست که وضع کنونی روسیه را در ایران و زمینه مساعد سیاسی که برای پیشرفت بی باکانه مقاصد ایشان فراهم است با منزلت و وضعی که ابتدا در دویست سال پیش در سرزمین ایران داشته‌اند قیاس کنیم . داستان نمایندگان مسکوی را در زمان پادشاهی شاه عباس ثانی و تأثیر نامطلوبی که رفتار خشونت بار دور از آداب آنها درنzd ایرانیان مشکل-پسند داشته و اعتراض همگان را بر انگیخته بود ، شرح دادم . شاردن درمورد تاجگذاری شاه سلیمان ثانی در سال ۱۶۷۷ می‌نویسد : « ایرانیان به افراد وارد از مسکو چندان اعتنا نداشتند و در میان تمام عیسویان آنها را تنگ نظر وی نام می‌پنداشتند و از روی شوخ طبعی ایشان را اوزبک خطاب می‌کردند که دال بر بی اعتنائی نسبت به آنها بود ، زیرا که اوزبک در شرق زمین معنی قرین اعتبار ندارد » .

اکنون همان افراد مسکوی بر این اوزبکها سروی دارند و راجع به فقدان قدر و اعتبار آنها نیز معلوم نیست ، ایرانیان زمان ما چه‌اندازه با ایشان تفاوت داشته‌اند ، ولی این نکته روشن است که لاقل زودتر از اهل ایران در راه حفظ آزادی خود با فاتحان آینده خویش مبارزه کرده‌اند.

رویه روسیه در قبال اصلاحات داخلی - از لحاظ شخصی درحالی که از اظهار نظر قطعی در زمینه سیاست خارجی که شاید عین صلاح باشد و یا بواسطه معاذیری صرف نظر کرده‌ام ، خود داری می‌نمایم و در ضمن آنکه اعتراف می‌کنم که دولت روسیه در پیروی سیاستی که بیشتر در خور مصالح او باشد نیک مختار است باز از ابراز این نظر احتراز نتوانم کرد که رویه او راجع به اصلاحات داخلی ایران جدآ مورد اتهام می‌باشد و آن دولت به آسانی قادر به رفع این ملامت نیست که در قبال هرگونه پیشنهاد و اقدام اصلاحی درکار این سر زمین عقب مانده و گرفتار ایستادگی و مقاومت نموده است . می‌توان بدروستی اظهار نظر کرد که در نفوذ تمدن غرب و توسعه راهها و کشیدن خط آهن و درهم شکستن سنت‌های یهوده قدیم

چه پیشرفت و تسریعی نصیب می شده است، اگر روسیه نفوذ قاطع وسایعی خویش را در این خصوص بکار می برد است و - این یکی خود اتهاسی بس عظیم است - باید گفت که هیچ طرح و کاری درجهت تقویت ایران وسط بیطرفا نه ثروت آن به میان نیامده است که از طرف حکومت تزار با مخالفت و مقاومت بسیار مواجه نشده باشد. این موضوع شایان توجه است که اولین امتیاز کمپانی رویتر بسال ۱۸۷۲ ازان جهت محکوم به فنا شد که روسها در حین سفر همایونی به اروپا که سال بعد اتفاق افتاد از این بابت به او در سن پظرز بورگ ترشیوئی نمودند.

وقتی که دستهای از مأموران اتریشی برای ترتیب دادن سرویس پستی ایران در سال ۱۸۷۴ وارد شدند روسیه همه قسم موافع در کار ایشان پیش آورد و هنگامی که با وجود مخالفت آنها سیستم فعلی پستی در ایران برقرار شد باز روسیه بسیار کوشید که از عضویت ایران در قرارداد بین المللی پستی جلوگیری کند. کشتی رانی در کارون که شاه چند بار امتیاز آنرا اعطای کرده است در اثر تاکتیک های مزاحم وزیر مختار روس در تهران به تأخیر افتاد و همینکه سرانجام فرمان این امتیاز صادر گشت در روسیه فریاد انژار برآمد و طریقه فرانسوی پاداش - چوئی را پیش آوردن و آن قدر جار و جنجال دوام یافت تا امتیازات کلان تری^۱ برای رفع آزدگی روس اعطای گردید و قدر مسلم این است که مصالح و یامناف واقعی ایران حتی ذره ای در محاسبه های خود خواهانه ایشان منظور نمی گردیده است.

در مورد تأسیس بانک شاهنشاهی ایران در سال ۱۸۸۹ هیچ گونه معاوضه‌ای از ناحیه آنها بعمل نیامد ! بلکه بر عکس پیوسته کارشناسی آن دولت شهود بود. داستان طرح های بی دریی و متعدد خط آهن که وزیر مختار روسیه

۱ - مواد این قرارداد محترمانه که در بهار ۱۸۸۹ آنعقاد یافته است هیچ وقت فاش نشده است، ولی گفته اند که شامل امتیازات ذیل بوده تاقدر مقام جریحه دار روسیه را التیامی باشد :

الف - آزادی کشتی رانی در مرداب ارزلی و رودخانه هایی که به دریای خزر می ریزد (فقط سفید رود قابل کشتی رانی است) . ب - ساختمان لنگرگاه و انبارها . ج - ساختن جاده از پیر بازار به تهران . د - ساختن جاده عشق آباد به قوچان . ه - متن پنج ساله ساختمان راه آهن . (دوماده اخیر در هر حال عملی و انجام شده است) .

بنا بر دستور با آن مخالفت نموده و ناچار کار بجایی نرسیه است جای معنابهی ازستون آگهی های ترحیم و درگذشت را درروزنامه تایمزخواهد گرفت. قبل از این منع و مخالفت روسیه را درباره ایجاد و توسعه خط آهن ایران بیان داشتم و در این کار دوبار سد ممانعت پیش کشیدند یکی با قراردادی بمدت پنج سال و سپس تا ده سال که وزیر اختار روسیه آنرا تجمیل و تسجیل کرد که در ظرف این مدت بدون اجازه تزار امکان ماختن خط آهن در ایران نباشد، همان ورقه و مدر کی که به نظر من فقط بمنظور ممانعت و کار شکنی بوده است.

در اینجا قدم فراتر نهاده با علم باینکه میدانم چه می گویم تکرار می کنم که طی بیست سال اخیر هیچ طرح و پیشنهادی برای اصلاح اقتصادی و مادی ایران بیان نیامده است که روسیه با آن مخالفت نموده باشد و یا در اثر سر سختی دولت تزاری از بین نرفته باشد.

در ۱۵ سال پیش وصیت نامه مردود پطرکبیرون با آنکه اصل و ریشه آن درست روشن نیست و بطور تمام و تمام همواره محور سیاست آسیائی هموطنان او بوده متضمن عبارات ذیل است: « در کارشناسی امور مربوط به ایران تسریع نمائید، به خلیج فارس راه یابید، تجارت قدیمی حوزه شرق نزدیک و مدیترانه را احیا کنید، بسوی هند که انبارگنج های جهان است پیش بتابید. »

درباره سیاست مربوط به ایران تعریفی و دستوری بهتر از این امکان نداشته است. علاقه واقعی حکومت تزاری رهائی و نجات ایران نیست، بلکه باید زنجیر انقیاد هرچه سخت تر برگردانش جای گزین و استوار شود، نه آنکه ایران همدستی نافع باشد، بلکه باید راه انعطاط و انقراض بپیماید. اگر با این چند کلمه تهمتی نا سزا نسبت به تعامیت ارضی ایران از جانب روسیه روا داشته باشم کاملا در تدریت و اختیار اوست که با سیاستی قرین بلند نظری درآینده، این اتهام مرا بی اساس نشان بدهد.

و سمعت طلبی ارضی دلیل ندارد - بعلاوه با روسیه هیچ گونه هم فکری

بعنایت حرص و آز وسعت خواهی ارضی او در جانب شمال که به خبر ایران باشد ندارم. این سخنم نه انگیزه غرض دارد و نه ناشی از حس حسادت ملی است، زیرا که اعتقاد راستخم این است که انگلستان نه میل تصاحب این اراضی را دارد و نه باید داشته باشد و نه هرگز چنین قصدی را خواهد داشت و در صدد هم نیستم که خود را نگران گرفتاری روسیه در امور مشرق زین سازم.

در کتاب دیگر خود* اعتراف نمودم و آن اعتراف را در اینجا تکرار می‌کنم که روسیه در حرفه و کار فتوحات خود در آسیای مرکزی با آنکه غالباً راه و رسم ناهنجار و ناصوایی بکار برده، باز فرجامی نیکو و قرین توفیق یافته است که سزاوار است اورا در کار اشاعه تمدن و تبدیل هرج و پرج بدامن و امان ستایش کنیم، هرچند که آن تمدن چندان هم پاکیزه و برجسته نباشد. من خواستار موفقیت او در حوزه مأواه بحر خزر و ترکستان بوده‌ام و در برآنداختن فرمانروائی وی در آن حدود حرکت و اقدامی نخواهم نمود (! .م) اما سخنم در باره ایران ازقوله دیگر است و بر عکس عذر و مداععه‌ای را که در ایجاد گسترش نفوذ روسیه در سایر نقاط آسیای مرکزی بیان کشیده‌ام که آن دولت مدعی است فقط منظور دفاعی داشته است، بهیچ عنوان در باره ایران صادر نمی‌شمارم.

احدى ادعا ندارد که ایرانیان خراسان مانند ترکمنها افرادی راهنزن و قانون شکن‌اند، و با برای همسایگان خویش خطری در پیش می‌آورند و یاما یه نگ و عار جامعه بشری بشمار بیرونند. هیچ گونه فقدان اشتیتی نسبت به جان و مال، در خراسان یا آذربایجان برقراری قدرت خودسرانه‌ای را برای سرکوب عناصری بی‌بند و باز ایجاد نمی‌کند و هیچ نوع نقبهای خالی خرافات یا غرض موجب آن نمی‌شود که فلان سرباز اروپائی در پر کردن آن‌ها دست دراز کند. بر عکس ایرانیان بسیار محجوب تر و بی‌آزارتر از آنند که خطری برای دیگران ایجاد کنند و در پسا موارد تعالی تمدن ایشان بمراتب از آن خود روسها بیشتر است.

* کتاب ورس و انگلیس در آسیای مرکزی . م .

ایرانیان که مردمی نیک ممتازند و در سر زمینی که از روزگاران بسیار دراز فرمانروا بوده و زبان و دین و عادات و شخصیت مخصوص بخود داشته‌اند، دلیلی ندارد استقلال خویش را از دست بدهند و به فرمان دولتی بیگانه گردن نهند. راست است که حکومت ایران به جهات بسیاری ناپسند است، ولی هیچ محرز نیست که از این بابت وضع روسها بصورت بی حد و قیاسی از حکومت آنها برتر و قادر باشد که با موجبات قدر و احترام این قومی که تاریخ قدیم و قرین سرافرازی دارند و واجد مبانی اصلی زندگی ملی‌اند (هرچند که فکر دفاع از مبانی ملیت مفقود باشد) برابری نماید. تفوق نفوذ او در حدود شمالی ایران و نواحی مجاور آن حق و امتیازی است که روسیه طبعاً داراست و هیچ آدم با انصافی در صدد انکار آن نخواهدافتاد، ولی نفوذ با تصاحب فرق دارد و درحالی که شق اولی معقول است دویی هم سبب لطمه و آسیب است و هم نابخشودنی است.

نقشه‌های راجع به خلیج فارس - نظریاتی که اظهار کردام راجع به نقشه‌های روسیه درباره خلیج فارس دوچندان وارد است. در این سورد هرانگلیسی نه فقط از لحاظ مصالح ایران اعتراض خواهد کرد، بلکه هر حکومتی در انگلستان مکلف خواهد بود که از لحاظ منافع انگلیس نیز اعتراض کند و هیچ گونه دلیل ویرهان حتی قوی‌ترین فرد سفسطه پرداز قادر نیست که چنین پیش‌آمدی را موجه نماید. صیانت هند که عالیترین وظیفه بریتانیاست و صلح انگلیسی که اکنون در دریاهای جنوبی بواسطه نظارت قرین اعتدال او حکم‌فرماست و فدایکاری‌هایی که انگلستان برای احراز این مقصود تحمل نموده است و فقدان هرگونه منافع روس در انتداد هزاران میل سواحل خلیج و قابلیت کامل ایران به حفظ مصالح خود در این حدود دلایل مستحکمی علیه چنین قصد و خیال تعرض است که فقط علی‌رغم اخلاق و وجودان بین‌المللی و برخلاف عقیده متمنین و بروز تردید ناپذیر جنگ با کشورها که از یک قطب تا قطب دیگر را در بر خواهد گرفت چنین غرض و خیالی اسکان وقوع دارد.

ناتوانی ایران - انتقادی که در اینجا نسبت به سیاست روسیه روا داشته‌ام اختصاص به عقیده انگلیسی‌ها ندارد، بلکه عده کثیری از خود ایرانیان نیز همین عقیده را دارند و از آن طرفداری می‌کنند. فطانت سیاسی از مواهی است که ذات ایرانی بمزیان سرشاری از آن برخوردار است و پعید نیست که نظر سیاسی صائبی از ناحیه افرادی که نسبتاً در مدارج پائین اجتماعی اند تراوشن نماید. ایرانیان از شهریار تا فرد عادی از قصد و خیال و سبک‌کار همسایه شمالی کم و بیش آگاهند و در او نشانه قهرمانی که حامی اقوام بیچاره باشد سراغ ندارند، بلکه مرغ آزادی خودرا در معرض خطر قفس اقتدار او می‌پندارند و در صورت ضرورت تمام علاوه و همکری باطنی آنها درست در جانب طرف دیگر خواهد بود، ولی ضمناً نیز ایشان ناتوانی بارزی دارند و باین موضوع هم نیک واقفند و درحالی که چنین وقوف و هشیاری در میان افرادی که جربه کافی داشته باشند منشأ رستاخیز ملی و جهد دلیرانه در تحصیل رستگاری خواهد شد، در نزد ایرانیان برعکس مایه دلسزدی و ترس می‌شود و در حالت بیچارگی وقوع فاجعه‌ای را انتظار خواهد کشید که پیش خود اطمینان یافته‌اند که چاره پذیر نیست. ایشان از روسیه بیم و باین موضوع هم اعتراف دارند، اعتماد به خوبیش در میان ایشان منوط به اندازه کم و بیش این بیم و نگرانی است و هیچ بحرانی هنوز در تاریخ پیش نیامده است که این نیروی روحی آنها را به اثرات و برکتی آزادی بخش مبدل سازد.

علاوه‌انگلیس در کار ایران - بنا بر آنچه بیان کرده‌ام شاید عیان شده باشد که دولت تزاری در ایران سیاستی خصم‌مانه و هدف تجاوز دارد، اینک امیداست بتوانم نشان بدhem که سیاست انگلیس وضعی درست معکوس دارد و همواره نیز همین وضع را خواهد داشت. فقط سی و پنج سال از زمانه‌ای می‌گذرد که کشور ما با شاه فعلی در جنگ بود و آن پیش‌آمد بطوری فراموش شده است که شاید نه دhem مردم انگلیس این دوره ما از وقوع آن بی‌اطلاع باشند. استقبال درخشنانی که دویار از شهریار‌کنونی در انگلستان شده است و شرح و بسط واقعی که جرايد ما این روزها راجع به ایران دارند و با مراقبت سرشاری که به دیپلماسی ما در آن کشور در

انگلستان توجه می‌شود و سیر و سفر سرمایه داران و تجار ما در سواحل جنوبی آن سرزمین شواهدی از علاقه جدید و یا در واقع تجدید علاقه نسبت به ترقی و آبادانی آن مملکت و عنایت باین معنی است که هستی هر دو کشور ما نیک به هم پیوسته است. هیچ کاری ناروا تر از این نیست که علاقه انگلستان را بجای تفکر درباره این سرزمین و اهالی جالب توجه آن از نظر ارزوا و کناره جوئی (که یک مغالطة بی‌خردانه متعلق به مکتب فکری جامد است) بنگریم.

نفع تجارتی - امیدوارم بنا بر اطلاعات و استدلالی که در دو مجلد این کتاب مندرج است اهمیت ایران از لحاظ انگلستان باندازه کافی روشن شده باشد. ارقام و محاسبه هائی که درباب تجارت و بخصوص تجارت ایران و انگلستان ذکر کیده‌ام و تجزیه و تحلیل منابع طبیعی ایران و نوع و اسکان نقشه‌های نا تمامی که برای اصلاح و بهبود وضع داخلی آنجا هست وزمینه مساعدی که برای سرمایه‌گذاری فراهم آمده است همه از نظر عملی و فکر و غریزه تجارت پیشگی افراد انگلیسی جالب توجه و مطلوب است.

با رقابت‌های شدید تجارتی که طوفان‌وار این روزها در سراسر جهان دیده می‌شود، از دست دادن هر بازار، شکستی غیرقابل جبران و پیدا کردن بازار جدید افزایش تازه‌ای بر نیروی ملی است. بی‌اعتنایی در کار ایران یعنی از دست دادن تجارتی که هم اکنون مایه ارتزاق هزاران نفر از هموطنان ما و افراد هندی است و توجه دوستانه در کار ایران نتیجه‌اش تهیه کار بیشتر برای کشتی‌ها و کارگران و دستگاههای بافندگی انگلستان است.

از لحاظ اسپرانتوری - اما مایه تأسفم خواهد شد که نمایش اهمیت ایران را فقط به جنبه‌های تجارتی آن محدود کرده باشم. اگر موقع طبیعی این کشور که با افغانستان صدها میل متر مشترک دارد و تا سرحد غربی اسپرانتوری هند امتداد می‌یابد برای اثبات اهمیت سرشار سیاسی آن در نظر مردم انگلستان کافی ننماید لااقل با شرحی که درباره سیاست روسیه و تاکتیکهای آن دولت در ایران ییان کرده‌ام این اهمیت عظیم مشهود افتاده است.

اگر روسیه به مشهد چشم دارد، از آن جهت است که راه پیشروی او به هرات است و اگر بر سیستان با دیده غبظه می نگرد، برای این است که وسیله دسترسی به بلوچستان می شود و اگر بر مراسر نواحی شمال ایران نظر دوخته است از این روست که منابعی را برای او فراهم سازد که متصرفاتش در آسیای مرکزی به نحو تأسف آوری فاقد است و آن دولت را از جهات نظامی و قدرت تهاجم پمراه بیشتر از حالا مهیب خواهد نمود. اگر خلیج فارس در مدد نظر اوست برای آن است که بندر ولنگر گاه دریاهای جنوب را در دسترس او خواهد گذاشت. اینها نکته های بس مهمی است که به نظر من هیچ فرد عاقلی راجع به آن تردید نخواهد داشت. شکی هم ندارم که این انتساب قصده و خیال ها با آنکه دور و دراز و قرین بلند پروازی است بی سبب و دلیل نیست.

تاریخ پیشرفت روسیه در آسیای مرکزی به او آموخته است که برای آنکه آنچه مطلوب است نصیب شود باید چند برا بر طلب کند و برای اینکه کامیاب شود باید راه تجاوز بپیماید و هیچ گونه اعتنایی هم به مبانی اساسی و اصول اخلاقی بین المللی نماید، ولی ما در انگلستان نباید کار جهان را از دیدگاه یک فرد روسی بنگریم، بلکه باید آنرا از نظر یک مرد انگلیسی سورد توجه قراردهیم، مگر آنکه حاضر باشیم ایران دچار سرنوشت خیوه و بخارا شود و آنرا در چنگ دولتی بگذاریم که منافع آن در آسیای مرکزی اگر هم فعلاً چیزی مشهود نباشد در آینده با مصالح ما تصادم خواهد یافت همان مایه خطری که بس بزرگ است. پس بر انگلیسی ها فرض است که آماده و هشیار باشند و حفظ تمامیت ارضی ایران را تا سرحد امکان اصل استوار و رسم و شعار امپراتوری خویش قرار دهند.

تاریخ روابط ایران و انگلستان - این اصل را دولت انگلیس به تناوب که گاهی زود و سریع و گاهی قرین تأخیر و در مواردی سخت جدی و زمانی هم توأم با کنم اعتنایی که طی قرن حاضر غالباً شق ثانی بوده، شناخته است. از دوره سر، جان ملکم که تختستین بار در سال ۱۸۰۰ قدم بخاک ایران نهاد تا کنون قضیه

ایران گاهی نصب العین زمامداران انگلستان شده و گاهی نیز از نظر افتاده است تا امروز که وضع و سنت شامخی در نزد ما دارد - هرچند که اطلاع درستی راجع به ایران نداشته ایم - روزگاری در راه آن ولخرجی های بی حد و حساب کرده ایم و زمانی از کمترین خرج و کمک درین ورزیده ایم. افکار عمومی در این کشور و هندوستان درباره سیاست ایران گاهی قرین هیجان شدید بوده و گاهی نیز در حال انجام کامل. ما با ایران عهد نامه ها بسته ایم و تعهدات سنگین تهاجمی و دفاعی بر عهده گرفته ایم، اما وقتی که نوبت ایفای به عهد فرا آمد از زیر بار سئولیت گریخته ایم و بدین وسیله از روابطی که خود بانی آن بوده ایم راه فرار جسته ایم. ما شهرباران واحدی را هم نازکشیده ایم و هم دست جنگ و ستیز بر ضد آنها دراز کرده ایم هم لشکریان ایران را آماده و تیمار نموده ایم و هم تارو مار کرده ایم، هم مردمش را مورد نوازش قرارداده ایم و هم گاهی ایشان را هیچ گونه وقوعی نهاده ایم. سیاست ما نسبت به ایران خواه در موقعی که عهد و علاقه ما سرشار بوده و خواه هنگامی که اعتمانی به آن نداشتمیم همواره اغراق آمیز بوده است. در ابتدای این قرن وقتی که لرد ولزلی باب مذاکرات را با دربار ایران گشود نظریات مبالغه آمیز راجع به خطر تهاجم افغان نسبت به هندوستان اتخاذ نمودیم و باز بی اندازه خطراتی را به استقرار فرانسویها در تهران نسبت دادیم، اما وقتی که ابر خطر افغانی را باد برد و حباب تهدید فرانسه درهم شکست تصور کرده بودیم که با تعلیم و مشق دادن سربازان ایران و نشار روپیه خواهیم توانست اورا با خود ببر ضد هر دشمنی هم دست سازیم - چه توقع گزافی !

در سالهای ۱۸۳۳ و ۱۸۳۷ باز ۱۸۵۶ عقیده افراطی درباره خطر احتمالی جنب و جوش ایران علیه هرات در سر پرواندیم و باین مناسبت و قصد پرهیز از اجرای آمال ایشان جنگ اول افغان را براه انداختیم. مرحله مبالغه آمیز طولانی دیگری فرارسید و دوره های بعدی نیز از این قبیل اهمال و توهمات بی دلیل خالی

نبوده است. راجع به سیاست قرن حاضر انگلستان در باره ایران این گفتار قدما نیک وارد است که هیچ گاه سابقًا تا این پایه ناقص و بی قواه نبوده است.

وقایع سیاسی سه ربع اول این قرن تا سال ۱۸۷۵ را قلم توانای رالینسن بوجه ممتازی تشریح کرده است و هر کس که علاقه مند بی بردن به آثار و اثرات سراحل مختلف بی علاقه‌گی تمام و یا شور و هیجان تمام آن باشد بی تواند به اوراق کتاب وی مراجعه نماید. ده سال متعاقب آن نیز کم و بیش حاکی از وضع و حال زمان پیش بود، چرا که در دوره آن دو برادر یعنی سر. تایلر و سر. رانلد تامسون که هردو در تهران زیاد مانده بودند و تابع وضع محیط وفاقد ابتکار شده بودند و این خود ناشی از تأثیر محیط تازه است، نفوذ بریتانیا در گره درباری ایران بعد اقل رسید^۱ وحال آنکه در همان مدت روسیه متقابلاً پیشرفت نمود. با وجود این جریان، نخست در دوره سر. آ. نیکلسون که از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۸ در تهران کاردار سفارت بود و بعد از او هم بیشتر در زمان جانشین شایسته و ممتازش سر. دروموند لوف و سر. فرانک لاسل طی شش سال اخیر باجهد و اهتمام ایشان نفوذ انگلستان تجدید و به نحوی که از عهد فتحعلی شاه سابقه نداشته به تقویت وضع ما در آنجا منجر گردیده است که فعلاً بشرح آن می‌پردازم.

تقسیم چهارگانه - تاریخ روابط ایران و انگلستان را در قرن حاضر به چهار بخش متوازن می‌توان تقسیم کرد یعنی قسمت دیپلماسی، اداره نظام، تجارت و تأسیس تلگراف. شرح اجمالی بخش اول را در همین فصل بیان کرده‌ام و از تکرار و تفصیل آن علاوه بر آنچه رالینسن بافضل و وقوف تمام نوشته است خودداری می‌کنم. داستان روابط نظامی ما با ایران را در باب مربوط به قشون شرح دادم

۱ - شرط انصاف این است که اشاره کنم که آن شکست و وارتفعی در اثر حوادثی بود که هیچ کدام ازو زیران مختار مزبور سهمی در مسؤولیت آن نداشته‌اند. سیاست نگفت باری که دولت بریتانیا در ۵ - ۱۸۸۰ در بیشتر نقاط امپراتوری تعقیب کرده بود مانند عقب نشینی از افریقای جنوبی، تخلیه قندهار، گرفتاری‌های متعدد در خارطوم و اقدام نسبیتی در مرغاب، همه این پیش‌آمدتها در دهیزهای مشرق زمین طین ازدشت و آنرا متدهمه زوال عاجل ما پنداشته بودند.

و تاریخ تجارت ایران و انگلستان را در فصل تجارت ایران . اینک از لحاظ تکمیل کلام فقط شرح و بیان انداماتی باقی می‌ماند که به تأسیس تلگراف در ایران از جانب انگلیسی‌ها منجر شده است و تأثیر این دستگاه در خود ایران و همچنین اثری که در مناسبات بین‌المللی آن داشته است . منظور اصلی از بررسی‌هایی در این رشته جنبه علمی کار نیست ، بلکه سیاسی است و اگر بمناسبت دلیل ثانوی نبود اصلاً بشرح این موضوع نمی‌پرداختم .

خطوط تلگرافی هند و اروپا :

۱ - خط عثمانی - بنا بر علاقه خاصی نبوده است که ایران بوسیله تلگراف با اروپا سریوط بشود و هیچ گونه قصد و خیال مستقیم هم در کار نبوده است که این کشور را از برکاتی برخوردار سازد که در اثر این اختراع جدید قلمرو همایونی را نصیب و سبب اولین پیشنهادی شود که در نتیجه آن حدود غربی ایران بوسیله رشته‌های سیم تلگراف با خلیج فارس ارتباط یابد . در واقع وضع جغرافیائی ایران باعث برخورداری از این وسیله نافع و بزودی سورد توجه و علاقه فراوان شد . اگر این سرزمین بین راه انگلستان و هند واقع نشده بود ناگزیر می‌نمود که دیرزمانی در انتظار بماند تا فشاری از خارجه وارد و به چنین اقدام انقلابی حیرت انگیز مبادرت شود .

هنگام طغیان معروف هند، ضرورت ارتباط تلگرافی مستقیم با هندوستان شدیداً و به وجه روز افزون در انگلستان محسوس افتاد . در آن موقع بین ارسال و دریافت یک پیام تقریباً سه ماه طول می‌کشید .

در سال ۱۸۵۹ دولت انگلیس اولین قدم را برای ارتباط مستقیم با هند برداشت و باین ترتیب که با کابل یک شرکت خصوصی که از مارسی تا اسکندریه کشیده شده بود ارتباط یک قرار ساخت و چون در آن موقع فن تکراف بحری بسیار ناقص بود این اقدام با مشکلات کامل مواجه شد و آن خط فقط سه هفته دایر ماند، اما در همان حال از طرف دولت عثمانی پیشنهادی رسید که خط تلگرافی که بعد از

جنگ کریمه در آن کشور با نظارت انگلیس کشیده شده بود از اسکوتواری تا بغداد بسیت هندوستان امتداد یابد و افسری بسیار شایسته بنام سرهنگ استیوارت که برگ رودرس او در سال ۱۸۶۰ همه افراد انگلیسی مقیم خارجه را متأثر ساخت از طرف حکومت هند مأمور شد که امکان کشیدن کابل در زیر دریا از کرانه هند تا انتهای خاک عثمانی در فاو بر ساحل راست شط العرب را رسیده گی کند که از آنجا هم با سیمی از راه خشکی از بصره تا بغداد اتصال یابد ، ولی پیشنهاد این نبود که کابل از کراچی در سر تا سر دریا گذاشته شود ، بلکه رشته‌ای از طریق خشکی از مکران و از سند تا گوادر در بین راه کشیده شود . سر پرستی این قسمت خط که بر عهده سر.اف. گداسمید گذاشته شده بود با این افسر اطلاعات ذی قیمتی داد که بعداً به خود او و دولت انگلیس مقام شامخی در کار تحدیدات مرزی آن حدود بخشید . در اکتبر ۱۸۶۳ مقاوله نامه‌ای برای ترتیب مقدمات کار و درسپتامبر ۱۸۶۴ قرارداد نهائی با باب عالی بامضه رسید و در پایان سال اخیر سراسر خطوط مشترک برای انتقال پیام و اخبار دایر گردید .

۴ - خط ایران - در حین مذاکرات و حتی بعد از خاتمه رضایت بخش این کار آشکار شد که خط مزبور برای تأمین منظور کامل کافی نبوده است و شاید هم ناگهان دچار تعطیل می گردید . بین لندن و بغداد اقوام متعدد با زبان‌های مختلف در بین راه بودند که انجام کار را تا حدی دشوار می ساخت و بین بغداد و فاو نیز هوای بین النهرين را بسیار زیان بخش بشمار می آوردند . بعلاوه از ناحیه قبایل عرب که در دو ساحل شط بودند همواره انتظار اقدامات خصوصیت آمیز می رفت . دونگرانی اخیر در عمل ، همان اندازه گزاف در آمد که اشکال اولی نیک بجا بود . بهرحال این سه علت دولت انگلیس را بر آن داشت که در حین مذاکره با حکومت

۱ - امتداد این خط بقرار ذیل است : از لندن تا قسطنطینیه یا از راه پاریس استراسبورگ مونیخ و وین یا آنکه از طریق کلنی و وین . از اسلامبول هم قاچاو از راه اسکوتواری ، سیواس ، دیاربکر و بغداد و بصره از قاچاو ، تا کراچی از طریق بروشهر و جاسک . مسافت از قرار ذیل است : لندن به نیوہاون ۵۶ میل ، دیپ ۴۶ میل ، پاریس ۱۲۴ میل ، سرحد فرانسه ۲۱۱ ، سرحد آلمان ۲۹۳ میل ، مرز اتریش و عثمانی ۵۷۸ میل ، اسلامبول ۷۵۲ ، قاچاو ۱,۸۴۵ میل ، کراچی ۱,۲۰۸ میل بحری .

عثمانی موضوع را با دربار تهران نیز درمیان بگذارند تا خط مضاعفی به خلیج فارس از خاک عثمانی در حدود خاقین (که در قرارداد انگلیس و باب عالی پیش‌بینی شده بود که خطی هم از بغداد باین نقطه کشیده شود) از طریق تهران به بوشهر امتداد یابد.

در آن هنگام حنای انگلیس در دربار ایران رنگی نداشت و این پیشنهاد نه فقط با مقاومت شدیدی از جانب عناصر مرتاجع ایران یعنی همان عده‌ای که با هر کار تازه‌ای در ایران مخالفت می‌نمایند مواجه شد، بلکه بدینی حسادت آمیز مشاوران شاه را نیز بر انگیخت و ایشان می‌پنداشتند که لابد غرضی از آن کار درمیان است. مرهنگ استیوارت آن خط را برسی کرد، ولی دست خالی بازگشت، اما اوایل سال بعد خبر رسید که دولت ایران دست از مخالفت کشیده پس اولین قرارداد تلگراف در فوریه ۱۸۶۳ با حکومت شاه امضا شد. مواد این قرارداد با آنچه در دو قرارداد بعدی ^۱ مندرج و هنور مبنای کارایین دستگاه است تفاوت بسیار داشته است و نیک نشان می‌دهد که وزیران ایرانی نسبت به هر چیز بدینی چه رفتار حیرت انگیزی دارند.

قرار شده بود خط بوسیله دولت ایران با نظارت انگلستان کشیده شود، ولی متعلق به ایران باشد و بحسب ایرانی‌ها اداره شود و انگلیس‌ها با پرداخت مقری ثابتی پیام‌های خود را بفرستند. همین دریافت مبلغی مرتب بود که حضرت شهریاری را ترغیب به تسليم نمود. پرداخت منظم مقری مذبور راه را رفته برای قراردادهای جدید هموار گردانید.

در پایان سال ۱۸۶۴ خط تازه که در بدو امر شامل فقط یک رشته تیرهای چوبی بود از خاقین تا کرمانشاه و همدان به تهران و از تهران نیز از طریق اصفهان و شیراز و بوشهر تمام شد و در آنجا با کابل زیر دریائی تا مقصد کراچی ارتباط یافت. این کارها بی دشواری انجام نگرفت، حکام محلی و قبایل یومی مشکلاتی فراهم ساختند، ولی همه سوانح با برداشی ساموران رفع شد و کارها ^۲ - رجوع شود به مجموعه معاهدات ایران جلد سوم تألیف مترجم این کتاب .

چنان زود پیشرفت نمود که در سال ۱۸۶۴ باز قرارداد جدید امضای استفاده مأموران انگلیسی با حق پنج ماه اقامت در ایران مقرر شد. قرارداد دیگری هم در نوامبر ۱۸۶۵، بامضای رسید که خط جدیدی فقط برای تلگرافهای اروپائیان کشیده شود و عده مأموران انگلیسی را برای این کار پنجاه نفر و مدت توقف ایشان را پنج سال مقرر داشت. تحصیل این شرایط سهل‌تر بیشتر ناشی از صبر و بردباری افراد خارجی بود که بدون همکاری آنها انجام این کار امکان نداشت. تصادفاً ایرانیان نیز از قرارداد ثانوی به همان اندازه انگلیسی‌ها بهره مند شدند، چون خط سابق برای استفاده داخلی اختصاص یافت و حق امتیازی هم به مبلغ ۳۰۰۰ تومان سالانه دریافت کردند و قرارشد که در پایان کار تمام دستگاه به خود آنها واگذار شود. جای درین سی بود که در اثر کارشناسی مشاوران همایونی چنین معامله مختتمی نصیب ایران نمی‌گردید.

۳ - خط روسیه - اقدام بعدی بصورت ترتیب افتتاح سوین خط ایران و اروپا در سال ۱۸۶۶ با اتصال سیم‌های ایران و روسیه در مرز قفقاز بود، اما بوسیله هیچ کدام از این سه سیستم یعنی انگلیس و عثمانی، انگلیس و ایرانی و روسی و ایرانی نتایج مطلوب بدست نیامد. در هیچ سوردی، مأموران صالح نبودند و ارسال پیام و خبر با کندی تمام انجام می‌گرفت و بواسطه اختلاف تقویم آشتفتگی غربی در تاریخ ارسال و وصول تلگرام مشهود افتاد و بیاناشی گری مترجمان در زبان‌های انگلیسی، فرانسه، هلندی، آلمانی، ایتالیائی، یونانی، بلغاری، عربی، روسی، ترکی و ارمنی سرگردانی مأموران بحد جنون رسید.

۴ - خط جدید هند و اروپ - شرکتی خصوصی جهت رفع این محظوظات و مشکلات طرحی تسلیم نمود. کمپانی برادران زیمنس در سال ۱۸۶۷ پیشنهاد کرد که خط مضاعف مخصوص بین لندن و تهران تأسیس شود و ساختمان آن بعده کمپانی اروپائی و اختصاصاً برای تلگرافهای هندوستان باشد. آنها بواسطه وضع با نفوذ حیرت انگیزی که در نزد دولت‌های مختلف داشتند در همان سال به تحصیل

امتیازات لازم از آلمان و روسیه و ایران توفیق یافتند. مزیت خط جدید پیشنهادی این بود که بین آلمان و کراجچی سیم‌ها فقط از میان سه کشوری که امتیاز اعطا کرده بودند عبور کرد، سپس این امتیاز به کمپانی تلگراف هند و اروپ واگذار و سر انجام در ژانویه ۱۸۷۰ خط جدید بین لندن و تهران افتتاح گردید و از آنجا بوسیله خطوط موجود با بوشهر و کراجچی ارتباط یافت.

۶ - کابل‌های زیردریائی - در حینی که خطوط زمینی وضع مغشوشه داشت این امر سبب تجدید طرح دیگری برای کشیدن کابل زیردریائی بین انگلستان و هندوستان شد و در همین سال ۱۸۶۷ «کمپانی شرقی» بمنظور ساختمان چنین خطی از طریق مدیترانه و دریای احمر تا بعضی تشکیل گردید. دو رشته کابل از انگلستان از راه جبل الطارق، مالت، سوئز و عدن کشیده و در سال ۱۸۷۰ همزمان با خطوط زمینی یک جا افتتاح شد. حکومت هند هم با هر دو کمپانی مزبور طرح تسهیم عایدات را فراهم ساخت. در حال حاضر بهای ارسال پیام‌ها از سه طریق مذکور بشرح ذیل است :

کمپانی شرقی ۴ درصد و کمپانی تلگراف هند و اروپ $\frac{1}{4}$ درصد و دولت عثمانی $\frac{1}{4}$ درصد. ضمناً نقل و انتقالات بین هند و انگلستان که در سال ۱۸۶۵-۶ برای هر پیام بیست کلمه پنج لیره قیمت داشت، با رقابت معقولی که بشرح فوق پیش آمده و موجب بهبد و وضع تلگراف‌ها شده است بتدریج راه تنزل پیمود تا جائی که در حال حاضر بوسیله هر دو کمپانی کلمه‌ای پنج فرانک و از راه خط عثمانی که خیلی کندتر است $\frac{1}{4}$ فرانک تمام می‌شود. ضمناً بهبد محسوسی نیز در سرعت ارسال تلگرام‌ها پیدا شده است.

در سال ۱۸۶۷ عین خوش شانسی تلقی می‌گردید که پیامی از انگلستان در ظرف سه روز به هندوستان برسد. هنگامی که کمپانی‌ها خطوط جداگانه خود را افتتاح کردند این مدت به یک روز و بعد هشت ساعت و سپس شش ساعت تقلیل یافت. فعل افاسله بین ارسال و تسلیم پیام تقریباً یک ساعت و نیم می‌شود.

بخشن هند و ایران - اینک با محدود نمودن نظر خود فقط بقسمت ایران و هند این دستگاه بزرگ بینالمللی ملاحظه می‌شود که وضع کنونی ارتباطات پسرخ ذیل است :

- ۱ - کراچی به جاسک آ - خط ساحلی مکران دورشته سیم $\frac{1}{2}$ ۳۸۳ میل
- ۲ - « ب - کابل زیردریائی » ۴۰ گره بحری
- ۳ - جاسک به بوشهر » ۵۱۹
- ۴ - بوشهر به تهران سه رشته سیم دو تایین المللی یکی ایرانی ۱۸۰ میل
- ۵ - تهران - جلفا » ۴۰۶
- ۶ - کابل زیردریائی ۹۰ گره بحری بوشهر به فاو

از لحاظ قراردادهای سیاسی که اجرای برنامه مزبور به آن متکی است به جای قرار داد ثانوی سال ۱۸۶۵ قرار داد تازه دسامبر ۱۸۷۲ تصویب و سه رشته سیم دایر شد یکی برای استفاده داخلی و دو تا جهت احتیاجات بینالمللی که در نتیجه مقرری سالانه دولت ایران ببلغ ۱۲۰۰۰ تومان یا ... لیره تقلیل یافت. این قرارداد تا سال ۱۸۹۵ تجدید و باز تا ۱۹۰۵ تجدید شد و اگر تا آن موقع ترتیب و قرار تازه‌ای تدبیر نشود تمام دستگاه بدست دولت ایران خواهد افتاد^۱. بواسطه فقدان کارданی و مهارت در قسمت اداری ایران و همچنین بهره سرشاری که آن دولته از این بابت دریافت می‌کند دوام این ترتیب را تضمین می‌نماید و راجع به آینده جای هیچ گونه نگرانی باقی نیست.

اعضاء و چگونکی کار - اداره کردن قسمت ایران بر طبق قرار داد از ابتدای بادستگاهی جدا گانه بود که مدیران آن به ترتیب سر. اف. گلد اسمید از ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۰، سر. چمپن از ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۷ و سر. اسمیت از ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۸ بودند. در این سال کار تلگراف ایران به حکومت هندوستان انتقال یافت که مرکز آن

^۱ - کمپانی هند و اروپ در سال ۱۸۹۱ قرارداد خود را تا ۱۹۰۵ و باز تا ۱۹۲۵ تمدید کرد و از بابت مقرری وجه ده ساله یک جایه حضور همایونی تقدیم شد. حکومت هند نیز به همین ترتیب رفتار کرده است.

در کلکته بود و تصدی امر با سرهنگ ولز که در سال ۱۸۹۱ مدیر کل شد که اداره قسمت ایران چنین اقدامی را کامل ایجاد می کرد. هنگامی که تقریباً سال پیش عده ای از مأموران ابتدا به ایران آمدند تا خط را آماده و اداره کنند افسران قسمت مهندسان سلطنتی را بواسطه صلاحیتی که داشتند باین کار گماشتند، ولی عده کمی از ایشان هنوز در این کارند و با آنکه دستگاه بطور کلی زیر نظر نظابیان است اکثر اعضا از افراد غیر نظامی اند. نفرات فعلی رئسا و ناظران و افراد واپسیه حرفه طبی و بازرسان خط و علمت چی (سیم بان) ها مشتمل به چهار دسته در سال ۱۸۹۰ جمعاً چهل و چهار نفر بودند.

در حین مسافرت در ایران خوش آیندترین پیش آمد ورود به خانه این نفرات است که در فواصل شخصت میل یا پیشتر در سراسر راه واقع شده است و مأمور انگلیسی در این مراکز بین راه نهایت مهمان نوازی را مبذول میدارد و بر سیل قاعده اطلاعات فراوانی راجع به حوزه کار خود که دیر زمانی در آنجا زیسته است دارد است.

این جانب خاطرات بسیار خوشی از پذیرائی ایشان خاصه در جلسات مصاحبه شبانه و تأمین وسایل آسایش خویش دارم که متوفانه بعضی مسافران از مهمان نوازی این حضرات بیش از اندازه قصید استفاده نموده اند. میزان کار آنها راهم از مقدار پیام هائی که نقل و انتقال داده اند می توان استنباط کرد، حد متوسط روزانه ۳۲ تلگرام به هندوستان و معکوساً فرستاده می شود که در موقع اختلال کار خط دریای احمر تعداد آن به ۱۲۰۰ پیام در سال ۱۸۸۸ افزایش یافت، ضمناً ارقام ذیل جالب توجه است:

۱۸۸۷-۸ تلگرام های دولتی ۳۶۱۵ ، تلگرام های پرداخته ۷۱۸۹۴ ،

کلمات تلگرام ۱۱۸۴۷۹۹

۱۸۸۸-۹ تلگرام های دولتی ۵۷۲۲ ، تلگرام های پرداخته ۷۰۰۲۷ ، کلمات

تلگرام ۰۱۰۶۰۴۸۱

و با وجود این تمرکز رونق کار که پیشترهم با کلمات رمز بوده است در حین نقل و انتقال حداقل اشتباه اتفاق افتاده است.

وقتی که نخستین بار خط تلگراف درایران دایر شد تیرهای چوبی بکاررفت سپس معلوم شد که شترها برای خاراندن تن چیزی بهتر از این نمی‌یافته‌اند و یا آنکه افراد بی و بند و بار بومی از خراب‌کردن آن کوتاهی نمی‌نمودند و مقره‌ها را برای تمرین نشانه روی هدف قرار می‌دادند، از این رو تیرهای آهنی بجای چوبی بکار رفت و با آنکه در حال حاضر خرابی از ناحیه افراد مزاحم بمراتب کمتر شده است (حکام محلی برای این قبیل خرابی و خسارت مسؤول شناخته می‌شوند) سوجبات دیگر مانند برف و طوفان و شیرین‌کاری شترها و پرندگان هنوز امباب زحمت است و همینکه آثار خرابی محسوس شود، میم‌بان‌ها از دوانتهای خطی که درست کار نمی‌کند در امتداد سیم به حرکت درمی‌آیند و در هر نوع هوا، حتی هوای بسیار بد آنقدر پیش می‌روند تا به محل خرابی برسند که بی‌درنگ تعمیر می‌شود.

این گونه کار و انجام وظیفه و همچنین حضور ضروری مأمور دراول صحیح و شامگاه برای امتحان دستگاه خدمت سنگینی را بر عهده مأموران انگلیسی درایران انداخته است و هرچند که دیگر خطرات محلی وجود ندارد باز کار آسانی بر عهده ایشان نیست. این افراد که سی سال خدمت می‌کنند در پایان این مدت بحد تقادع میرسند و نیمی از مقری موقع اشتغال را دریافت می‌دارند.

تأثیر آن درایران - شرح مزبور هرچند که تا حدی جنبه فنی داشته بازخالی از فایده نیود. حال به بررسی اثراتی که تلگراف درایران نموده است می‌پردازیم. این اثر و نفوذ بر چهار گونه بوده است که هر جنبه آن هم که مورد توجه قرار گیرد تأثیرات عظیم آن نمودار می‌شود. این جانب تأثیر تأسیسات تلگرافی را از هر دستگاه دیگر درایران مهم‌تر می‌شمارم. تحولاتی که طی سی سال اخیر درایران واقع شده است و شرح اجمالی آنرا در دو مجلد این کتاب بیان داشته‌ام ناشی از این اقدام محسوب می‌دارم.

قبل از هر چیز باید گفت که تلگراف، ایران را با اروپا ارتباط داد و در نتیجه این کشور را عضوی از جامعه جهانی ساخت. اروپا هم رفته به شناسائی این سر زمین پرداخت که تآآن موقع اطلاعات محدودی راجع باین مملکت دورافتاده داشت و فقط می دانست که اعقاب کوروش و داریوش در آنجا زیست می کنند. از سوی دیگر ایران هم با تأسیسات و عادات و میزان کار و عمل اروپائی آشنائی یافت و بدون آنکه عقیده راسخ خودرا درباره عظمت دیرین ازدست بدهد به لطف و شکوه آثار نوظهور دل داد و از نیروی نمونه اکتشافی جدید راه بهره و تعالی جست و آثار صوری آنرا با تقلید بسیار آسان کسب نمود، ولی اگر برکات تلگراف نبود دیر زمانی باز درحالتی خواب آلود و قرین رکود غنوده بود و در عالم خلسله خویش همواره خوش می بود و پوشیده نیست که از همین وضع و حال بود که چه بسا بساط شاهی و دستگاه خان خانی ناگهان برباد شد و در موقع بیداری، ناگهان زنگ خطر را از جانب شمال شنیدند و اروپا هم فقط شاهد مراسم تشییع شد.

هرگونه آثار تمدن یا اصلاح یا تجدید قوا که در ربع اخیر قرن حاضر در ایران پدید آمده و در این صحایف از آن یاد شده است از برکات تأثیر و نفوذ تلگراف بوده است و اگر نبود به نظر من سفر همایونی به اروپا اتفاق نمی افتاد و یا وی از این اطلاع خرسندی خاطر حاصل نمی نمود که پادشاهان و سران اروپا به سلامت او جام برداشتند و مردم پاریس و لندن هورا کشیدند. در واقع از سال ۱۸۶۴، ایران در صحنه بین المللی اظهار وجود کرده است.

ثانیاً - این نتیجه بهیچ وجه کم اهمیت تر و یا درخور ملاحظه کمتری از تأثیر نخستین نبوده است که پیدایش تلگراف بر قی در تهران که با آن خطوط فرعی نیز در سراسر کشور دایر شده است حتی بیشتر از سرشت و صفات شخصی شهریار کنونی و یا دگرگونی وضع زمانه در استقرار نفوذ و اقتدار ناصرالدین که از زمان نادر شاه باین طرف برجسته ترین شهریار ایران بشمار می رود تأثیر کلان داشته است.

غیر از چند استثنای محدود ، دوره استقلال نسبی همه سرکرده‌های عمدۀ مرزی سرآمده است . کرسی این قبیل بزرگان محلی همه با مرکز ارتباط تلگرافی دارد و برای پادشاه در صورت رغبت این اسکان عاجل هست که در انتهای دیگر خط حاضر شود . آن مسئله غامضی که هنگام احراز مقام سلطنت بسال ۱۸۳۴ در زمان محمد شاه اتفاق افتاد که لااقل سه تن مدعی با هم در صدد تصویف تخت و تاج بودند و از کار همدمیگر نیز بی اطلاع ، دیگر اسکان وقوع ندارد .

خبر کمترین حرکت سرکشی در اقصی نقطه کشور آن بوسیله تلگراف به پایتخت میرسد و هنوز فتنه و آشوب نضجی نیافته قشون برای سرکوبی آن به حرکت در می‌آید و فقط غرش تپیها شاپدگافی است که نقشه سرکشان احتمالی را نقش برآب کند . بعلاوه تلگراف از آزادی عمل فرمانداران سخت‌کاسته است و در حالی که ایشان را پیوسته تحت مراقبت تهران قرار می‌دهد این امکان را هم پیش آورده است که در هر مورد غامض و دشواری از مرکز کسب تکلیف نمایند که در وضع سابق بنا بر شیوه ایرانی رسم و راه کارشکنی و آزار برای مأموران محلی فراهم بود . بنا بر این در زمرة خدماتی که انگلستان نثار شهریار کنونی کرده است همین وسیله تلگرافی است که امکان وصول مالیات مرتب سالانه را که مطلوب خاص خاطر همایونی است مقدور نموده و در خاموش کردن فتنه‌های محلی و یا طغیان‌های مرزی بسیار مؤثر بوده و در سراسر خط ایران جدید او را سرور بی‌همتا ساخته است .

اثر سوم را باید روابط دوستانه ای محسوب داشت که طی سی سال ارتباط رسمی و اجتماعی بین ایرانیان و افراد انگلیسی پدید آمده است . این مأموران که در سراسر ایران پراکنده‌اند و غالباً با همه طبقات مردم ارتباط دارند از فرمانداری که در حین عبور به محل مأموریت خود با ایشان برخورد می‌کند تا روستائی دهات مجاور که پیوسته از کنار خط تلگراف در رفت و آمد است و گاهی نیز اطلاعات محدود طبی و یا راهنمائی و احسان جزئی ایشان نصیب او می‌شود و بالا تر از همه

برائت این افراد از آفت اخاذی، مأموران انگلیسی دستگاه تلگراف را در ایران انصبافاً منزلت و عزت خاصی در میان اهالی آن سر زمین داده است و ایشان غالباً در اختلافات محلی داور می‌شوند و این نیز اتفاق افتاده است که قربانی ظلم و زور، سراسیمه راه تلگراف خانه را در پیش گرفته آنجارا «بست» قرار داده است، در همان نقطه‌ای که از تعقیب و تعرض مصون است و در مراکز عمده و شهرها مدیران این دستگاه از دوستان و گاهی نیز مشاور شاهزاده و فرماندارند.

هرگاه این وضع و حال را با اوضاع و احوال روزهای نخستین که این مأمورین به ایران وارد شده بودند مقایسه کنیم که در آن روزگار دچار مزاحمت و کارشکنی و اهانت و خطر بودند آن‌گاه بهتر اثرات نیک این دستگاه را می‌توان دریافت که حسادت را به مودت و کارشکنی را به همکاری و حسن عداوت را به آمیزش و دوستی مبدل ساخته است. تأثیر دیگری نیز که از تأسیس دستگاه تلگراف در ایران و خدمت مأموران آن حاصل آمده است بصیرت ایشان در امور محلی است که غالباً سورد مشورت مقامات رسمی واقع و منشاً اثر شده‌اند. اطلاعات بسیط ژرال گلدا سمید در کار سکران که آنرا در حین سیم کشی تلگراف از کراچی به جاسک تحصیل کرده بود در سال ۱۸۷۱ در سوره اختلاف مرزی ایران و یلوچستان او را داور طرفین ساخت و سر انجام وی به تعیین حدود و علامت‌گذاری مرزی بین دوسامان پرداخت^۱.

پیشنهاد استخدام مأموران تلگراف - با وجود تأثیرات حیرت انگلیزی که تلگراف هند و اروپ در ایران داشته است و شهرت مطلوبی که مأموران آن به است آورده‌اند ماید تعجب این جانب است که دولت انگلیس از وجود آنها بواسطه نفوذ و بصیرت محلی که دارند استفاده بیشتری ننموده است و اگر آنها از جانب همسایه شمالی بودند بدون تردید عامل هنرور کشور خود می‌شدند. منظورم این نیست که هیچ گونه فعالیت ناروا از ناحیه این اعضا ناشی بشود، ولی با امعان نظری

۱ - این را می‌گویند: تنها به قاضی رفتن و شادمان پرگشتن. مترجم.

درباره روشی که تا کنون پیروی شده است در حیرتم که طی ربع قرن که ایشان در آن سرزمین بوده‌اند خدمت و کار سزاوارتری بآنها ارجاع نشده و هیچ نوع توجه و اقدامی از جانب دولت انگلیس برای استفاده از اطلاع و بصیرت ایشان معمول نگردیده است.

یکی دویار تصمادات سیاسی، فرمانداران محلی را بر آن داشته است که باین مأموران خدمت سیاسی ارجاع کنند، ولی شماره این موارد بیش از انگشتان یک دست نیست. این وضع و حال یادگار زمان گذشته است که استقلال عمل بین سفارت در تهران که رفتاری غرور آمیز می‌نمود و دستگاه تلگراف وجود داشته و این دستگاه هم رسم خود مختاری پیش گرفته بود، با حکام محلی مذاکره می‌کرد بدون آنکه در این کارها سفارت معاصدقی نموده باشد، اما اکنون که آن زمانه حسادت و رقابت سر آمده است جا دارد که بعضی از این مأموران اجازه مسافرت در داخله و جمع و جور کردن اطلاعات داشته باشند همان کاری که در ابتدای امر مهندسان، مکلف بانجام آن شده بودند. باید که مدیران این دستگاه بانمایند کان رسمی ما در ارتباط باشند و در پیشرفت کار ایران که مطلع نظر ماست مهم بیشتری احراز کنند.

تأثیر این رویه و کار را که در آغاز این قرن سر. جان ملکم اساس نهاده است نیک می‌توان دریافت که وی با سخنان خردمندانه همراهان خود را که نخستین بار به ایران می‌آمده‌اند دلالت و سجهز می‌کرد که هنوز مایه عبرت است. چون کتابی که در دسترس ایرانیان نیست، ایشان مارا از کار و رفتار ما واژاین راه وطن مارا خواهند شناخت پس چه نیکو است که سخت هشیار باشیم و بدانیم که آنچه بر اوراق نوشته‌اند هیچ گاه باندازه‌ای که از انگلستان و انگلیسیان به نظرشان میرسد تأثیر ندارد و باور بفرمائید که این افراد از رفتار نفرات ما بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرند تا آنچه در متن عهود مندرج است. به نظر من شق ثانوی وجود ندارد، ولی در اینجا ذکر این گفتار که هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند، نیک بجایست و اظهار این نکته نیز بسیار روا که اگر مأموران تلگراف اجازه مختصبه‌ی هم

یابند ، بدھوا می‌شوند ، از انجام تکالیف اصلی خویش باز می‌مانند و راه خبرچینی ناپسند پیش می‌گیرند که اگر باسفرات مربوط باشند برای دولت انگلیس مسئولیت‌های بزرگ ایجاد خواهند کرد و اگر هم وابسته نباشند از امتثال دستور وزیر اختار انتخاع خواهند نمود . اینها نکته‌های بس اساسی است ، بخصوص اگر احالة خدمت باشان سرسی انجام یابد ، اما از عناصر شایسته بسی کارها ساخته است و باید تشویق شوند که در امور عمرانی و آبادانی حوزه خود مثلا در موقع تعطیلات با طیب خاطر دستیاری نمایند . در چند میلی این دستگاهها ، سر زمین دست نخورده و مجھول دیده می‌شود و حال آنکه افرادی نیز از تبار بی‌باکترین نسل و نژاد جهان طی ربع قرن در همان حوالی استقرار و سکن داشته‌اند .

آنچه سیاستمدار و بازرگان بر عهده دارند - تاریخ روابط ایران و انگلستان را در قرن حاضر که سیاستمداران ، سربازان ، تجار و مهندسان بانی آن بوده‌اند بیان کرده‌انم . دسته دوم و چهارم عجالتاً کار خود را انجام داده‌اند . آینده در دست گروه اول و سوم است . باید سیاستمداران از رویه شرم آور بی‌اعتئانی احتراز و به عقیده این جانب از سیاست روپیه پردازی ملکم و جانشین های بلافصل وی اجتناب کنند همان عده‌ای که با وجود قصد پیوستگی راه پرهیز پیمودند . شعار سیاستمدار آینده ارشاد کردن ایران در طریق بسط عمران و رفاه مادی و اصلاحات داخلی باشتبیانی او و استفاده از موقع و فرصتی است که هدف دیپلماسی اش فراهم ساختن آن خواهد بود . کار تاجر تهیه لوازم مورد احتیاج ایران و از راه تجارت برانگیختن علاقه او نسبت به اروپا و تمدن است . در زمینه نهضت اخلاقی هرگاه برای خارجی‌ها دور از اسکان نباشد حتماً دشوار است که مگر با ارائه سرمشق و طریق قادر به دخالتی باشند و اگر خود ایران ترجیح میدهند که در خمود فکری خود باقی بماند راه مستقیمی برای در هم شکستن عزم او وجود ندارد . اما در قسمت اقدامات صنعتی و تجاری زمینه پهناور و بکری در آنجاست که نتایج فراوانی را نوید میدهد و در این رشته آزمایش‌های نافعی نیز بعمل آمنه است . اگر نهضت فکری هنوز از مردم آن سر زمین بعید نماید ترقی مادی که با کمک بیگانگان پی‌ریزی و تقویت

شود ممکن است پیشرفت او را سریع تر کند و سر انجام ایران بیدار شود و علاقه‌ای را که دیگران نسبت باو ابراز میدارند مورد اعتنا قرار دهد.

سیاست بریتانیا - حال اگر از من استفسار شود که انگلستان چه سیاستی باید نسبت به ایران داشته باشد بشرح ذیل جواب خواهم داد که نه در این روزگار و نه هیچ موقعی در قرن حاضر این سیاست مبتنی بر آذکشورگشائی نبوده است. انگلستان حتی به یک وجب از خاک ایران چشم طمع ندارد. فرمان‌های هشتم و نهم احکام عشره (تورات) هیچ وقت از جانب ما در خطر نقض نخواهد بود. در جنگ ۱۸۵۶-۷ نیروی بریتانیا بوشهر و جزیره خارک را در خلیج فارس و بحره و اهواز را بر ساحل کارون تسخیر کردند و چند صبایح نیز در تصرف داشتند و آن کاری بس دشوار بشمار میرفت که بریتانیا پایگاهی در خلیج فارس فراهم کند و سر نوشت کارون را با نگاهداری مواضع مزبور برای همیشه تعیین نماید، ولی بدون اینکه موجی برای از دست دادن آنها در میان باشد همه را پس داد.

خود ایرانیان که لااقل نگاهداری بوشهر را از ناحیه ما انتظار داشتند از نرمش و ملایمت ما حیران ماندند و بعد نیز چنین وانمود کردند که با قدرت و زور بیشتری ما را از آنجا راندند. به هر حال این کار پیوسته نشانه بارزی از منظور صلح خواهی ماست و با تاکتیک‌های همسایه شمالی ایران در مورد آشوراده بسیار متفاوت است. درباره چگونگی سیاست بریتانیا نسبت به ایران بهتر از بیان لرد سالزبوري در نطقی که در گیلدهال (تالار شهرداری لندن) بمناسبت مهمانی از شاه در ژوئیه ۱۸۸۹ ایراد کرده بود تعریفی نمی‌توان یافت:

«ما با علاقه شدید و سهیق‌تری ناظر سیاستی هستیم که اعلیحضرت در ایران ابداع کرده‌اند، ما برای ایران درخشنان‌ترین ترقی را خواستاریم و امیدواریم روابط او با جهان خارجی که در زمانه ما شرط لازم ترقی و تعالی است توسعه یابد و پیش از هرچیز علاقه داریم که نه فقط رفاه بیشتری نصیب ایران شود، بلکه ۱- فرمان هشتم: «از شنیدن غبیت و بدگوئی نسبت به همسایگان خود احتراز چوئید». فرمان نهم: «به اموال همسایه با نظر طمع نگاه نکنید».

نیرومند شود ، منابعش ترقی کند و آمادگیش افزون گردد و در عهد و اتحادهای خوبیش استوار بماند تا پتواند در راه صلح و مسلمی که پیش گرفته است با امنیت و آرامش خاطرگام بردارد ، وازمهان جلیل القدر خودمان جداً درخواست داریم که باور بفرماینده که در راه تکاپوی دوستی و روابط سیاسی و تجارتی خود طالب امتیازات انحصاری نیستیم و با تأثیر میداریم که خواستار دوستی و بودتی نیستیم که متضمن هیچ گونه استثمار یا امیال تجاوز یا جنگ شود . آنچه مطلوب ماست ماحصل سیرت و کاری است که نه فقط خیر یک ملت ، بلکه همه ملل جهان را در بر دارد .»

به عبارت دیگر توسعه و ترقی منابع صنعتی و مادی آن و بسط تجارت و حفظ تمامیت ارضی و تجدید نیروی ملی آن - این اقدامات با تأثیر میداریم و اصرار و بنابر اتحادی دوستانه هدف سیاست انگلستان است . دوره انعقاد عهدنامه‌های تهاجمی و دفاعی گذشته است . در اوایل این قرن انگلستان شاید با مخاطره کمتر و احتمال مزیت کافی می‌توانسته است در صدد چنین اقدامی برآید ، اما فرصت مناسب باواقعه - ترکمنچای و خشک شدن مرکبی که تفوق دائمی روسیه را در سمت شمال تسجیل نموده بود ازین رفتہ است .

چنین عهد و پیمانی در این زمانه ما را در مناطق دور از یا یگاه ما ، بدون آنکه وضع و منابع ملی مان متناسب باشد به جنگ وجدال خواهد انداخت ، آن هم علیه دشمنی که ازما دیر زمانی پیش افتاده و به نحو مستحکمی مستقر شده است . تنها موقعی که امکان این کار وجود داشت در حین جنگ کریمه بود ، در همان زمانی که ایران آمادگی داشت سرنوشت خود را باما ارتباط دهد ، مشروط براینکه ولایات از دست رفته خود را بازستاند ^۱ ، اما شانش این قمار با ارزش گرفتاریهای ناشی از آن برابر نمی‌نمود . ازما ساخته نیست که مسؤولیت استداد ولایاتی را بر عهده

۱ - چون اثر و علامتی از تاثیه انگلستان مشهود نیفتاد گفته اند که بنابر اغوای دولت تزاری ایران در موقع جنگ کریمه لشکری به مرز عثمانی فرماد و باز در سال ۱۸۷۷ بر طبق درخواست روسیه سربازان ایرانی در خوی و زهاب و محمره متصرف شدند .

بگیریم که ایران در اثربنای خود ازدست داده است و دیگر هم قدرت نگاهداری آنها را ندارد، زیرا که معامله‌ای یک جانبه خواهد بود و خیر ناچیزی نصیب ما خواهد شد. اما بوسیله اتحاد دوستی و بکار بردن رأی صواب و تشویق جریان سرمایه به جانب شرق و مصرف آن در راههایی که موجب استقرار و ثبات شود و منظور هم احیای مملکت باشد می‌توانیم وضع و ترتیبی در کار آن پیش آوریم که خیالات خصم‌انه دیگران اگر محال ننماید لائق سخت خطرآبیز در نظر آید.

برتری بیانیا در مرکز و جنوب - برتر از همه می‌توان این نکته را قطعی دانست که سرنوشت شمال هرچه باشد که منطقه‌ای خارج از دخالت ماست، ایران نواحی مرکزی و جنوبی را استوار نگاه خواهد داشت و می‌تواند به هرمته‌ها جمیگانه احتفار کند که از آنجا جلوتر ورود سخت منوع است. برتری انگلستان خواه سیاسی و یا تجاری در حوزه جنوبی که شرح آن چندبار در این کتاب مذکورافتاده تنها بوسیله تأمین این منظور است. خطی می‌توان از یک طرف تأسیت دیگر ایران کشید که از میستان در شرق از طریق کرمان، یزد و اصفهان به جانب غربی از بروجرد و همدان و کرمانشاه عبور کند و در جنوب این حدود هرگونه اعمال نفوذ خصیومت آمیز سیاسی غیرقابل قبول اعلام شود. در همین حدود و سامان نیز انگلستان توقع امتیازات انحصاری ویا تصور فرمانروائی ندارد و تهدیدی هم معمول نخواهد داشت، نه قصد لشکر کشی و نه خیال تیراندازی دارد. گلوله تپه و پنجده از نقاطی نیست که باطیع وسیله ما - سازگار باشد. پیروزی‌های آینده در ایران نه بوسیله گلوله و باروت حاصل شدنی است و نه با لاف و گزاف و یا تهدید و نه حتی بطوری که گویا نووورمیا پنداشته است، بارشه و تطمیع، بلکه با تأکید دوستانه این موضوع که تأمین منافع مشترک عین مطلوب ماست و آن هم از طریق پیشرفت‌های صنعتی و اصلاح داخلی بیسر خواهد شد.

نفوذ انگلیس در تهران - اگر بعضی‌ها استفسار کنند که آیا چنین سیاستی ثمرات نیکو خواهد داشت یا نه بنظر من بدون شک و تزلزل می‌توان پاسخی ثابت

داد، تمايلات طبيعى شايد ايران را براه عقد پيمان اتحادي با انگلستان سوق دهد. اما با درنظر داشتن اين نكته که ايشان تاچه اندازه درچنگ ترس و واهمه های خويش گرفتارند ويا کيفيتی هم که معمولاً اين بيم ونگرانی را در مقابل طرفی که ازانها قوی تر است ابراز می دارند باز از لحاظ من حيرت انگيز نمود که نفوذ انگلستان تا همين اندازه نيز در تهران استوار گردیده است، ولی تا چندی پيش عنوان چنین ادعائي براستي و درستي اسکان نداشت، زيرا که مدت سی سال انگلستان سياستي را نسبت به ايران پيروري گرده است که در زير لفافه عادي عدم مداخله سا هر آن راه بى اعتنائي نابخشودني را طي گرده بوده است و يطوري که صدراعظم به اين جانب اظهار داشته بود: «اگر اند کي ديگر به همان منوال می گذشت نفوذ انگلستان پاك از ميان ميرفت» اگر اين وضع ناگوار پيش نيماده است و بلکه تجدید نفوذ قابل تحسين گنوئي ميسر شده است يکي بدليل اشتباكات تاکتiki رقيبان ما و دليل ديگر بي بردن واقعی خود ايرانيان به چگونگي سياست بريتانيا، ولی بالاتر از همه ناشي ازانرژي در خور ستايش و نفوذ سرشار وزير مختار اخير انگليس در ايران، سر. دروموندولف بوده است.

ارزش خدمات ونتایج مطلوبی که از فعالیتهای بی‌انتهای او حاصل آمده است شاید از جاروچنجال جراید روسیه بهتر معلوم می‌شود تا ازدح و تعریف‌رنگین یکی از هموطنانش و بنا براین غیر از ارجاع خوانندگانم به مندرجات روزنامه‌های مسکو و سن پطرزبورگ دراینجا تصدیع بیشتری نمیدهم.

به عقیده من تأثیرات مساعد رأی و دلالت صواب انگلستان در تهران که بهیچ وجه از روی غرض و خودخواهی نیست ازان جهت بوده است که بر علاقه صادقانه نسبت به خیر و صلاح آن کشور مبتنی بوده است. اعلیحضرت در مورد اعطای امتیاز کشتی رانی کارون و تأسیس بانک شاهنشاهی مراتب سینمایی عملی خویش را ابراز داشته اند و نظریه همایونی راجع به نفوذ تجاری انگلستان در ایران از دقت نظری که هنگام بازدید طرز کار و تولید دستگاههای صنعتی ما در حین سفر

تابستان ۱۸۸۹ در محیط پر دود میدلند و شمال انگلستان نشان داده‌اند مشهود افتاده است.

در نزد شاه و قسمت عمده اتباع وی انگلیسی‌ها افرادی خوش وجهه بشمار می‌روند مگر هنگامی که لحن ناصوایی در گفتار ما باشد، همان حالتی که در نظر مردمی با آداب و مغور بگذشته خویش که ازوقار فطری نیز برخوردارند لا بد تنفر- انگلیز است. در باره موضوعی که خودم در پیشگفتار این کتاب دریاب پذیرائی - درخشنان از شاه در انگلستان یاد کرده‌ام و اثرات آن در میان ایرانیان باید خاطرنشان کنم که بواسطه فقدان روزنامه و وسائل نقل و انتقال اخبار خارجی اکثربیت بردم آن سرزبین شاید پاک از این داستان بی اطلاع‌اند و اعضای پائین اداری ایران که بزعم این جانب خودخواهترین و طاقت‌فرسا ترین افراد بشرند آنرا علامت ضعف انگلستان و دال بر سطوت و جلال سلطان خود تلقی کرده‌اند، اما در افراد طبقه بالای جامعه از وزیران و عناصر سرشناس که فقط عقیده و نظر آنها سلط است هم از جهت ابراز احساسات دوستانه وهم نمایش اقتدار ملی ما، تأثیرات نیکو داشته است.

هر اندازه حشر و نشر دو ملت زیادتر باشد و آداب مودت آمیز بیشتر مبادله شود خواه از نظر تجارتی یا اجتماعی و یا هم بستگی و یا کسب و کار امکان درک منافع مشترک سریع‌تر خواهد شد و روزی فراخواهد رسید که ایران، انگلستان را طبیعی‌ترین متعدد خویش بشمار خواهد آورد و انگلستان هم ایران را دوستی علاقه‌مند.

نفوذ روسیه - در حینی که با حیرت و خشنودی از نفوذ قابل ملاحظه کشور خود در ایران اطلاع حاصل نمودم تأثیر قدرت روسیه را با وجود تفوق سرشار طبیعی او کمتر از آنچه به این جانب وانمود کرده بودند یافته و دریافته‌ام که وزیران ایران از اخم و نهیب نماینده همسایه شمالی باکی ندارند و روی هم رفته دیپلماسی روسیه بیچ وجه قرین کامگاری نبوده است و اگرچنانچه باید و شاید پادشاه مورد حمایت باشد نیک قادر خواهد بود که به خواسته‌های دوست‌گرامی خود سرکار نزار

جواب رد بدهد. بنا بر این با نظریه زیر که آقای اورسول فرانسوی در کتاب خویش تقریر کرده است بهیچ عنوانی موافقت ندارم :

ناصرالدین شاه نایب السلطنه‌ای از جانب تزار بشمار می‌رود. فرمانروای حقیقی ایران آن کسی نیست که در ارگ تهران مقر دارد، بلکه وزیر مختاری است که اقامتگاه او در کنار ارگ (پامنار-م) نزدیک بازار است « و همچنین با عقیده هموطن خود دکتر ویلز که نوشته است :

« نفوذ مادر ایران برایر قصور خودمان به حد اقل رسیده است ، افراد معدوودی از اتباع انگلستان که در آنجا مانده‌اند براستی انگلیسی‌اند . در نظر ایرانیان انگلستان نام و عنوانی شده است و روسيه مظہر قدرت، آن‌هم قدرتی مورد اعتنا و سهمگین . اتباع روسيه مورد حمایتند ، ولی سر نوشت انگلیسی‌ها با خداست . گروهبان روسي به تمرین دادن افراد نظامی سرگرم است و تأثیر وجود کشور او بسیار ، اما اثری از قدرت انگلستان دیده نمی‌شود و از تجارت او فقط شبحی باقی مانده و محکوم به پستی شله است ».

من از تاریخ تحریر این کلمات اطلاعی ندارم ، اما نارواتر از این حرف و بیان برای مشوب کردن اذهان نمی‌توان یافت.

وضع انگلستان در جنوب - غیر از وضع و میزان نفوذی که فعلاً انگلستان و انگلیسی‌ها در ایران دارند و آن از دوره فتحعلی‌شاه آغاز و بوسیله چندین اقدام دولتی تقویت شده است که از جمله ارسال وجوه هنگفتی در مورد قحطی ایران در سال ۱۸۷۱ بوده است ، موقعیت انگلستان در نواحی جنوبی ایران بحدی مستحکم است که می‌توان انتظار داشت که از برکات آن پیروی از سیاست تفوق در مرکز و جنوب نیز همواره ائراتی مطلوب داشته باشد.

نیروی بحری بریتانیا در دریای مدیترانه و امکان استقرار پایگاهی در قبرس و تسلط انگلستان در کanal سوئز و در دست داشتن بمبهی و کراچی و اقتدار غیر قابل انکارش در خلیج فارس شرط عمدۀ احراز این پرتری است. تقویت انگلستان

از نظر تجارتی در سراسر کرانه شمالي خليج فارس از گواتر تامحمره و در شهرهای داخلی تا حدود اصفهان عامل ثانوي اين تضمین بشمار ميرود. اما قوي تر از هر دو موجب مزبور وجود احساساتی است که در نواحي جنوبی نسبت به کشور ما مشهود میباشد.

بعضی ها پیشنهاد کرده اند بهتر آن است که روسها تا خليج فارس پیشروی کنند تا از نزدیک دچار نهیب و ضربت رقیب شوند. این استدلال بستنی بر تصور و خیال و سخت ابلهانه است و من هیچ وقت نشنیده ام که فلان سردار دشمن خود را تا آستانه قلعه راه داده باشد باين خیال که هر وقت دلخواه اوست آسان با دشمن گلاویز شود.

مسئله دستگاه سفارت - وضع و جرياني که با حیثیت انگلستان در ایران ارتباط تام دارد مورد اختلاف نظر بازیحتی در میان کسانی است که با کارکنان و کیفیت ارتباط سفارت انگلیس در تهران آشنايی دارند. عده ای طرفدار ترتیب فعلی اند که نیم بیشتر مخارج را حکومت هند می پردازد، ولی وزیر مختار واعضا را وزارت خارجه انگلیس منصوب و مقرری آنها را پرداخت می کند. بعضی ها نیز معتقدند که چون ایران جزو کشورهای آسیائی است و سیاست آن با هندوستان مربوط می باشد پاید همه هزینه دستگاه سفارت را حکومت هند پرداخت نماید و تمام و یا قسمت عمده اعضا هم از هند فرستاده شوند. شواهد تاریخی حاکی است که از بدرو تأسیس در اول این قرن هردو ترتیب مزبور معمول شده بود و یعنی کمپانی هند شرقی و دولت انگلیس اختلاف نظر جدی درباره مسئله نمایندگی در ایران وجود داشته، سر. جان ملکم و سر. هارفرد جونز با هم و در زمان واحدی در ایران سفير بودند.

این وضع تا سال ۱۸۶۰ دوام داشت در این موقع سر. هنری رالینسن از مقام وزیر مختاری در تهران استعفا داد و از آن تاریخ سفارت به وزارت امور خارجه واگذار شده است، ولی در تمام قرن حاضر این موضوع مورد بحث و اختلاف بوده است که کدام ترتیب ترجیح دارد و این کار نیز مثل سیاست خود ایران دستخوش

د گرگونی ها شده است. بطوری که گفته‌ام کمپانی هند شرقی ابتدا وارد میدان شد اما بزودی دولت آنها را از عرصه خارج کرد.

در ۱۸۲۳ روابط ایران و انگلیس پدست حکومت هند افتاد و نماینده مختاری از طرف نایب‌السلطنه به دریار ایران رفت. در ۱۸۳۴ وضع بار دیگر عوض شد و این بازی آلاکلنگ تا سال ۱۸۵۹ طول کشید و چون اداره کمپانی هند شرقی جزو دولت بریتانیا شده بود دستگاه نماینده‌گی در تهران هم به دیوان هند انتقال یافت، اما انتصاب وزیر مختار با خود پادشاه بود که از آن پس به همین ترتیب بر قرار مانده است. مسئله تغییر وضع همواره مورد بحث و مذاکره واقع شده است و کمیته مجلس مبعوثان که در سال ۱۸۷۰ مأمور رسیدگی و تهیه اساسنامه خدمات سیاسی و کنسولی شده بود به شرح ذیل نظر داد:

« با آنکه این کمیته شواهد متضاد از منابع ذی‌صلاحیت کامل راجع به دو جنبه این موضوع دریافت داشته است، روی هم رفته چنین اظهار نظر می‌کند که نماینده‌گی تهران را باید تابع دیوان هند قرار داد و هرگاه مدیران مسؤول دولت پادشاهی نظر بد هند که این کار بامصالح عمومی سازگار نیست این کمیته پیشنهاد می‌کند که همه نفرات سفارت را وزارت خارجه ما از میان خدمتگزاران علیا حضرت ملکه در هندوستان انتخاب کند و از میزان مقری ۱۲۰۰ لیره فعلی حکومت هند مبلغی کسر شود تا دولت امپراتوری سهم بیشتری از بودجه آن نماینده‌گی را بر عهده گرفته باشد ».

این پیشنهاد هیچ وقت مورد عمل قرار نگرفت و سفارت تهران وضع وظاهر انگلیسی و در واقع اروپائی خود را حفظ کرده است و ۱۲۰۰ لیره هم هنوز از خزانه حکومت هند پرداخت می‌شود. بدون شک راجع به مزیت هر کدام از دو ترتیب فوق دلایلی می‌توان آورد و انصافاً چون حکومت هند مبلغ عمدہ‌ای از این بابت می‌پردازد باید نظارت بیشتری هم داشته باشد، بخصوص که نفرات دستگاه‌های روابط ایران و انگلستان که در بوشهر و مشهد و بغداد داریم غالباً از هندوستان

گماشته شده‌اند، هم انتصاب و هم پرداخت مقری آنها با حکومت هند بوده است^۱ و اداره تلگراف در ایران تابع حکومت هند است چنانکه در صورت ضرورت اعزام نیرو، نفرات از بندری در انگلستان حرکت نمی‌کنند، بلکه از بمئی فرستاده می‌شوند. بعلاوه وضع زندگی و شرایط اقلیمی ایران با افرادی که از هندوستان بروند بیشتر سازگار است نه آنکه کسانی که آداب و رسوم دربارهای اروپائی را فراگرفته‌اند، و به احتمال قوی زبان فارسی در نزد مأموران مقیم هند آشناتر است تا وابسته‌های وزارت خارجه و بخصوص که این دسته تهران را از محل‌های دشوار بشمار می‌آورند و خبر خدمت در آنجا را با ترسروئی تلقی می‌کنند. همچنین گمان نمی‌کنم که این نظریه دیگر وارد باشد که در تهران صالح هندوستان را فدای دیپلماسی اروپائی می‌نمایند.

با آنکه شرح بالا از حالا اعزام نفرات بیشتری را از هندوستان ایجاد می‌کند به نظر این جانب صلاح آن است که نظارت کارها اکثراً با وزارت خارجه در لندن باشد نه حکومت کلکته. پیدایش سرویس تلگراف در ایران و مسافرت‌های همایونی به اروپا و مهم تر از همه سیاست روسیه در شمال ایران این کشور را بوجه روز افزونی در جرگه کشورهای اروپائی وارد کرده است و سر پرستی امور آنجا بوسیله حکومت هند دیگر معقول نیست.

قضیه ایران رفته رفته جزو مسائل عمده شرق شده است که مورد علاقه لندن و سن پطرزبورگ و اسلامبول است، وزیر مختار انگلیس در تهران باید با سفرای ما در پایتخت‌های روسیه و عثمانی در تماس دائمی باشد.

ورود پی دربی سفیران اروپائی به دربار تهران خود حاکم است که دیگر ایران فقط یک دولت آسیائی نیست، بلکه مهره شطرينج در سیاست جهانی است.

۱ - انتصابات بوشهر و مشهد و بغداد ناشی از سازش عجیبی است که بین دو طرف مخالف حاصل شده است. حکومت هند افراد را پیشنهاد می‌کند و وزارت خارجه منصوب می‌سازد و این ترتیب دوگانه را هم باین صورت در آورده‌اند که مأمور سیاسی مقیم بوشهر تابع حکومت هند و سرکسری با وزارت خارجه در لندن مربوط است. این سیستم جالت توجه تاکنون خوب از آب در آمده است.

به نظر من خود شاه نیز از وابستگی سفارت تهران با حکومت هندوستان آزردگی خاطر حاصل خواهد کرد و اطمینان دارم اموری را که در این کتاب برای تجدید آبادانی و ترقی ایران با کمک سرمایه و کاردانی انگلیس بر شمردهام از انگلستان قابل انجام و حمایت است، نه هندوستان، پس تردیدی نیست که باید سفارت تهران با وزارت خارجه انگلیس باشد و صورت اروپائی خودرا حفظ کند، هرچند که افرادی سختگیر از پیشنهاد و تدبیر خود صرف نظر نخواهند کرد و شاید هم صلاح در آن باشد که مطابق نظر کمیته پارلمانی عده مختلفی در آنجا گمارده شوند. تأیید این رویه انتخاب شایسته‌ای است که اخیراً معمول ويرطبق آن ژنرال گوردن وابسته نظامی سفارت در تهران منصوب شده است.

موانع اصلاحات - در خاتمه از داستان رقابت سیاسی روس و انگلیس در ایران به موضوع خود ایران می‌پردازم و مسئله عمدۀ یعنی آینده آن را تآنچا که از آثار زمانه و عبرت‌های گذشته و سیرت و استعداد اهالی آن قابل استنباط است مطرح می‌سازم. از آنچه تاکنون نوشته‌ام خوانندگان نظری شایسته در باره وضع واقعی آن سرزمین کسب کرده‌اند، هر کس چنین وانمود کند که ایران کنونی نیرومند و سالم است نه دوستدار اوست و نه دوست انگلستان است. با قضایات ناصوباب مسکن است امیدواری‌های یهوده ایجاد و طرح نقشه‌هایی ایجاد شود که جز عواقب ناگوار برای هر دو طرف اثری در بر نداشته باشد. ایران نه کشوری قوی است و نه در جاده ترقی است و نه عنصری وطن پرست دارد.

کشاورزی آن دروضع نا亨جاري است، منابع ثروتش عاطل مانده است، تجارت‌ش لنگ و کار حکومتش تباہ است و قشون آن هم بصورت مرموزی در آمده است. راههای علاج برای تأسین اصلاحات و یا الاقل تجدید نیرو هم متعدد است وهم حائز اهمیت. تردیدی نیست که با مرور زمان تغییراتی در آن ملک راه یافته است. بر انداختن بی‌تأمل جنگل‌ها و هدر رفتن منابع آب، میزان متوسط کشت و کار را در آنجا تقلیل داده است. در حال حاضر کمتر از سابق در ایران بارندگی می‌شود.

دامنهای پرشیار، همه آبهای کوهستان را جذب واژرسیدن آن به جلگه جلوگیری می‌کند. در گوشه و کناره جا آثار ویرانی و اهمال نمودار است. مسافر اتفاقی در پیرامون خود فقط شهرها و دهات متروک و بازارهای خالی و دیوارهای کهنه و پوسیده و برج‌های فرو ریخته و باغ‌های بی درخت و گیاه و کاروانسراهای خراب و پل‌های شکسته خواهد دید و در حیرت خواهد افتاد که شاید نعمت حرکت و برکت از مردم و خود آن سر زمین رخت بربسته است و آثار انفراض و زوال از درو دیوار آشکار.

ایرانیان که بعد وفور نسبت به میراث تاریخی خود غرور می‌ورزنند و شباهی هم ندارند که ایران برترین سر زمین دنیاست از فضیلت وطن پرستی بوجه تأثراوری بیگانه شده‌اند و شاید فقط وطن دوستی منفی بی‌اثری دارند و همواره نیز در اظهارات وطن خواهی و ستایش افتخارات کشور خویش آماده‌اند، ولی یکی از میان صد تن ایشان نیست که در راه استقلال وطن شمشیر از نیام برآورد. در موقع ابراز روح ملی و یاجهاد و تلاش چنین می‌نماید که ایشان از دست و پا افتاده‌اند و سستی ورکود از نوک پا تا فرق سر آنها را فراگفته است. در هر حال با اندکی هنر سیاستمداری و نمایش زور و همت ممکن بود از عهده سرکوبی ترکمن‌های ناحیه ماوراء بحر خزر برآیند و آن حدود را برایگان تسليم دشمن نکنند. اگر دولتی داشتند که بیشتر علاقه و مراقبت می‌نمود و طرز کارش سخت تباه نبود می‌توانستند از افراد کرد و لر ممتاز‌ترین مدافعان وطن را در جهان فراهم سازند. در وضع فعلی این ایلات نظر خوشی نسبت به حکومت مرکزی ندارند و گمان‌هم نمی‌رود که در هنگام خطر سریبد هند. درزندگانی عمومی و حتی خصوصی فقدان رمق و ابتکار بصورت حیرت آوری در آمده است و مثل این است که نفر ایرانی حاضر است از آب حوض کشیف دسترس خود بتوشد و ناخوش شود، اما تا چشم آب زلال که فقط در دویست قدمی اوست نزود و به همین نسبت دشوار است که دولت ایران را به اقدامات جدی اصلاح و آبادانی ترغیب و وادار نمود. اشراف ایرانی با وجود سنگ مرم‌فراوانی که در دسترس خود دارند باز فقط

بساختن خانه‌گلی اکتفا می‌کنند، به همین روال دولت ایران هم سرکردن با سبک ووسایل کهنه شرقی را برکسب مأثر اقتصادی و فرهنگ اروپائی ترجیح می‌نمهد. رسم دست اندازی بربیت‌المال در نزد همه مأموران رسمی بسیار متداول و گراسی است. از حضرت والی تا پائین ترین نفر همه بجان و دل دنبال مداخل‌اند. ایران از ضعف و ناتوانی خویش آگاه است و صادقانه ترجیح می‌دهد که در همین حال باقی بماند و قطعاً مثل ژاپون تشنۀ زندگانی نوین نیست و هنگامی که قبای فلزی تمدن را برتن می‌پوشد گوئی شکنجه‌اش می‌دهند، درست مانند زمانه تفتیش عقایدوایمان در اسپانیا وقتی که افراد اولین بار با آلات زجر و شکنجه روی رو می‌شدند. این جانب نیک باور دارم که نجات او بدون پیش آمد طغیان تعصباً آمیز امکان پذیر نیست و اگر در این کار زیاده متاب شود ممکن است انجام منظور را دچار تعویق گردداند، همانطوری که در ژاپون جدید عده‌ای پیدا شده‌اند که از دستهٔ صالح‌خوردگان نیستند، بلکه جوانان‌اند که از نفوذ تمدن غرب بکشور خود نفرت دارند و حسن رفتار حرمان آمیز وطن دوستی ایشان‌گاهی به اقدامات عنیف و تعدیات ناشی از یأس منجر می‌شود.

به عقیده من در ایران نیز بعید نیست که در صورت قیام همگانی، گروه‌های مختلف وابسته به طبقهٔ روحانی اظهار وجود کنند و مآلًا جان و مال اروپائیان چندی در خطر بیفتند. هم‌اکنون حس عدم رضایت بمناسبت سیاست اعطای امتیازات که اعلیحضرت اتخاذ نموده است، مشهود می‌باشد و فتنه اخیر علیه شرکت تباکو به همین دلیل بوده که شاید دولتی قوی تر با آسانی می‌توانسته است از وقوع آن جلوگیری کند.

روحانیون علناً علیه اروپائیان تبلیغات می‌کنند و در کوچه و خیابان بآنها ناسزا می‌گویند و نامه‌های بی‌امضا در تحریک مردم بشورش پخش می‌شود و حتی گفته‌اند محض مزید احتیاط، نفرات گارد درباری را دویرابر کرده‌اند. این شایعات شاید اغراق‌آمیز باشد و در صورت صحبت توأم بالغراض شخصی است و به هر حال

در سرزنشی که هنوز به خرافات و تعصبات مذهبی پابند است این قبیل پیش-آمد ها بعید نیست ، و فور عناصر خارجی این گونه اقدامات تعصب آمیز را بیشتر خواهد کرد.

با تأسیس بانک شاهنشاهی ریاخوران درآمد ظالمانه خود را بحداقل مبدل یافته اند ، تجار و بالکان نظارت و بازرسی دستگاه رئیس را خوش نداشته اند ، اعیان و مرشنسان حقوق و مزایای دیرین خود را در اثر اعتراض سفرا و مقررات عهود جدید در خطر تهدید می بینند. من گمان نمی کنم این موجبات مزاحم اگر بصورت بدتری هم درآید از پیشرفت کارهای سودمندی که شروع شده است جلوگیری نماید ، اما عناصر بیگانه هم باید هشیار باشند و در صورت چنین ناگهانی ارتجاعی غافلگیر نشوند.

آثار امیدواری - اینها موافع پیشرفت کار اصلاحات بوده است. از سوی دیگر علام و آثاری هست که دال بر تشویق و ترقی است که شاید بررسی آن موجبات امیدواری فراهم سازد . از یک طرف با آنکه سرزمین ایران بظاهر خشک و خالی است ، ولی خاکش همان است که بود واژ لحاظ استعداد از زمین های بسیار ممتاز سراسر جهان است. حاصلخیزی سابق آن ازیر کت وجود آب بوده است و با آب ، باز آن بر کت و آبادانی تجدید خواهد شد. هیچ تغییر طبیعی یا اقلیمی در ایران روی نداده است که حاصلخیزی و شادابی آنرا باین حالت بی کشت و کاری تبدیل کرده باشد. اگر در تنظیم آبیاری همت و صرفه جوئی نمایند و وسائل جدید را در شخم زدن و تخصم کاری معمول دارند شاید مقدار اراضی حاصلخیز آن دو برابر خواهد شد. همچنین با آنکه در حال حاضر مرزهای ایران بی حافظ و حفاظ است ولشکر و نفری برای نگهبانی آن در کار نیست ، باز کوهها و کتل های آن عالی ترین عوامل طبیعی دفاعی است و چنین مینماید که خداوند این آثار و وسائل را برای حفظ و حمایت ایران با او ارزانی داشته است. بعلاوه با آنکه فکر و روح مردم ایران در حال رکود و انجماد است و شاید غنودن در این وضع وحالت را خوش دارند واقت بی حسی و فقدان -

جوانمردی در میان ایشان رخنه کرده باشد و دستگاه حکومتش از کار وابتكار افراد تشویق و حمایتی نمی‌نماید، باز در سیرت و وجود ایرانیان شادایی دلپذیری هست که موجب شده است مردم آن سرزین را فرانسویان شرق بنامند، همان زنده‌دلی که بالغ بر ۲۰۰۰ سال علی‌رغم تهاجم پی دریی و سوانح دیگر ایشان را ملتی پایدار ساخته و امکان آن داده است که برفاتحان خویش پیروزی یابند، ویجای فناشدن در چنگ متهم‌آجمن آنها را در خود فانی‌سازند و حتی در این روزگار انحطاط به آنها نوعی تجانس وهم آهنگی عجیب بخشیده است که با وجود ضعف و فتوری که ظاهرآ دارند هیچ قوم و ملتی درجهان از این جهت با ایشان برابر نیست.

روستائی ایران در تنگنای سختی نیز طبع گدائی ندارد و حتی در این دوره و امандگی هنوز نیروی مردانگی آنها پایدار و باقی است. هر چند ایران متعددی، ناتوان و دشمنی بی‌آزار شده است، باز جای ابراز ارزش‌گار نیست و حکومتش با وجود تباہی کار قادر به اصلاحات است. شاید فعل لشکریانش بی‌ارزش باشد، اما در صورت داشتن رژیم پاکیزه‌ای باید، هم مورد اعتنا باشد وهم در خور پرهیز. بالاتر از همه باید در خاطر داشت که رسم و راه اهالی شرق با ما فرق دارد، و طرز فکر آنها نیز باما یکی نیست غالباً وقتی که خیال می‌کنیم آنها عقب‌مانده و ابله‌اند ایشان هم سارافضیول و یا ومسرا می‌پندارند. گردونه زمان در نزد ایشان آهسته می‌گردد و اعتنائی به حدت در امور و غرض چرخ‌های صنعتی ندارند. سیستم ما شاید ما را رواست، ولی متساویاً به همان اندازه و یا اصلاً مفید بحال ایشان نیست.

شیطان فرمانروائی در دوزخ را برخدمتگزاری در بیهشت رجحان می‌نهد. افراد عادی آسیا حکومت بد آسیائی را آسان به فرمانروائی اروپائی ترجیح می‌دهند. ایرانیان مردمانی شکاک‌اند و چون خود بنحو حیرت‌انگیزی حسن وطن پرستی ندارند مستمایل‌اند که همیشه علاقهٔ مایرین را ناشی از اغراض خصوصی بنگرنند و خیال می‌کنند که نیرنگی در کار است. رم در عرض یک روز بنا نشده است، اصلاح ایران هم در ظرف ده سال میسر نخواهد شد، ولی اگر پزشک صبر داشته باشد بیمار قابل علاج است مشروط براین که طبیب رقیب حدود شمالی نسخه اورا پاره نکند.

ترقیاتی که تاکنون حاصل شده است. اگر آنچه را که تا حال کرده‌اند رسیدگی کنیم آثار پیشرفت نمودار و بایه امیدواری فراهم است در فصل‌های سابق مطالبی ذکر کردم که حاکمی از وضع ایران درست قبل از پادشاهی شهریار فعلی بوده است ولی صاحب نظران واردچه نظریات ملال‌انگیزی که راجع به آینده اظهار نمی‌کرده‌اند. صحایف این کتاب بسیاری ازان پیش‌بینی‌های ناصوباب را مردود نموده است.

هرگاه وضع کنونی را با نیمه اول این قرن که باید جزو دوره سابق بشمار آید، تیاس کنیم، معلوم خواهد شد چه پیشرفت‌هایی حاصل شده است، خصوصاً ازجهت حصول امنیت عمومی در اثر استقرار سلطنت همایونی و اقدام به پارهای امور اصلاحی، که بنا بر آن می‌توان گفت ایران در آستانه دوران جدیدی است و امید پیشرفتی سریع‌تر و احراز نتایج پایدارتر موجود است. در همین چند سال تلگراف برقی و سیستم جدید پستی و تأسیس بانک‌های اروپائی و مقدمات کشیدن خط‌آهن و کار افتادن سرمایه‌های عمدۀ خارجی برای استفاده از منابع داخلی شروع گردیده است.

ایرانیان با هوش تر از آن‌که پیش‌دارند این کارها حدنهایی است. در میان زمامداران آن، عناصر فراوانی دیده می‌شوند که از وضع فعلی کشور خویش تأسف دارند و به احتیاجات اصلی او واقف‌اند. در حین مسافت خود خوشوقتی ملاقات و صحبت با چندین نفر از سیاستمداران ایران را داشته‌ام و بسیاری از ایشان علاقه‌تم با اقدامات اصلاحی نشان می‌داده‌اند و از تباہی که در سراسر کشور، مانع اصلاحات بوده است آزرده خاطر بودند، همان موانع و محظوراتی که برای رفع آن وجود افراد قوی‌تر از ایشان لازم است، اعلیحضرت اقدامات اصلاحی متعدد کرده‌اند و بدون شک بیشتر از هر شهریاری بعد از کریم‌خان به ایران خدمت نموده است، اگر جرأت بیشتری می‌داشتند اقدامات دیگری هم مقدور بوده است. از جمله گرفتاریهای محیط شرق یکی هم این است که بالطمینان نمی‌توان گفت که سیاست اورا که روی هم رفته معتبر و قابل ستایش است جانشین وی چگونه تلقی خواهد کرد.

جانشین - اگر هرگونه تردیدی از این بابت در میان باشد ممکن نیست که در پیش گرفتن رفتاری که آشتفتگی سیاسی را بیشتر و کار تحریک و آشوب را آسان تر کند جز زیان اثربخش خواهد داشت. بسیاری از نویسندهای گان با ابراز اطمینان چنین وانمود می‌کنند که بعد از درگذشت شهریار فعلی آشتفتگی عمومی پدیده خواهد آمد و به احتمال قوی مدعیان متعدد برای تصرف تخت و تاج خواهند گوشید و حتی گفته‌اند که باید دیدگدام مدعی مشمول التفات یک طرف و کدام مورد علاقه طرف دیگر است، همسایه شمالی چه کسی را در نظر دارد و عامل جنوبی از که حمایت خواهد کرد. هر اقدامی که سبب تشویق دعاوی کاذب شود و یا عدوی از راه و رسم معلوم موروثی باشد ممکن است مملکت را به هرج و سرج بزرگ گرفتار و زمینه را برای عناصری که خیال حمله و تجاوز دارند آماده سازد. قدر مسلم این است که روس و انگلیس که نیرومندترین عوامل خارجی بشمار می‌روند هرگاه با عزم کامل ازولیعهد قانونی طرفداری کنند اگر حتی روزی هم بیش تا درگذشت حضرت شهریاری در پیش نباشد، به عقیده من باز نه امنیت و نه مرنوشت تخت و تاج همچو در خطر نخواهد بود.

سیرت ایرانی - حال اگر از توصیف وضع عمومی بشرح سیرت خصوصی مردم ایران بپردازم و بکوشم که از راه و رفتار زندگی روزانه ایشان نکته‌هایی در ریابم نتیجه این بررسی بعد از سنجش و قیاس همه صفات آنها بازمی‌بینم و مساعد خواهد بود. اخلاق ایرانیان چنبه‌های متفاوت متعدد حیرت‌آوری دارد که در نزد دیگر اقوام همه آنها به ندرت باهم جمع شدنی است. ایشان نسل و نژادی خوش‌آیند، واجد آدابی آراسته‌اند و منشی نجیبانه و اشرافی دارند، از لحاظ طبع و نهاد مستعد تهییج و دریحاوره و صحبت هوشمند و با ذکاء و در رفتار و سلوك نیک زیلکاند و اگر هم دل نرم و نازکی دارند که باعتقاد من دارند مغزشان ناتوان نیست. در ریا ما هرند و گرفتار آفات تباھی و فساد شده‌اند و صفت استواری و دلاوری را ازدست داده‌اند. با اقوامی که در پیرامون ایشانند باکرد خشن و افغانی متکبر و ترک عبوس و هندی

بی حال تفاوت بارزی دارند وین آنها و هیچ یک از این اقوام وجوه اشتراک موجود نیست.

وضع طبیعی سرزین ایشان ومذهب و کیش متایزی که دارند در آنها تفاوت نژادی پدید آورده است که همواره مشهود و نمایان بوده است. از لحاظ فردی خصایص جالب توجه متعدد دارند و از جهت جامعه قادر موجبات قدر واقعی یا سرافرازی بشمار میروند و فقط از یک بابت قهرمانند که هرچند ایشان را از نظر پژوهندگان سرشت انسانی مورد توجه قرار میدهد، از لحاظ اخلاقیون هیچ زینده نیست.

بعد از اقامات طولانی در آن سرزین انسان گمان خواهد کرد آنچه ای مونید - کرتی راجع به یونانیان نوشته بود، شاید منظورش ایرانیان بوده است. ایشان مردمانی دل پسند و در برخورد و معاشرت خوش آیند هستند، ولی روی هم رفته گمان نمیروند اظهار نظر مطلوب درباره آنها کارآسانی باشد و در هر حال سه اختصاص در سیرت قوی آنهاست که به عقیده من علی رغم آنچه بعضی ها وانمود می کنند حاکمی است که قوم و ملتی پاینده اند، نه مانند ترکها به انحطاط ملی دچار شده اند، و نه مثل تاتارها در عرض خطر روال ذلت باری گرفتار آمده اند، بلکه نیک آشکار است که روزگار رستگاری و نجات را در پیش دارند. این سه خاصیت اخلاقی یکی زنده دلی فنا ناپذیر آنهاست، دیگر استعداد بسیار در کار تقلید که از این جهت در مشرق زمین همواره شهرت داشته اند^۱ و همچنین با وجود شواهد مخالف که گاهی بنظر میرسد، بکارانداختن صادقانه حس آزادگی منزه و عاری از اغراض دیرین یا اقدامات تعصب - آمیز آتشین. تاریخ نیک گواه است که ایرانیان نبوغ بقا دارند و آثاری را عرضه میدارد که ایشان رفته حاصل کار و کوشش دیگران را جذب وازان خویش می کنند.

شتاب با قانی^۲ - ناگزیرم سخنم را با کلامی احتیاط آمیز خاتمه بد. هم،

۱ - هرودوت می نویسد هیچ قومی باندازه ایرانیان زود و آسان عادات خارجی را اختیار نمی کنند و همین که ایشان از وجود چیزی تجملی آگاه شوند بی درنگ آنرا برای خود فراهم می سازند.

۲ - Festina lente اصطلاح لاتینی متنسب به اگوست امپراتور معروف دم است که توصیه می کرد: «برای این کاری را نیک انجام بدهید، با تأثیر شتاب گنید» . م.

هرچند که در این مسئله با دیگر صاحب نظران موافق نیستم، ولی به عقیده اینجانب برای اصلاح سریع ایران نباید در صدد نقشه های بزرگ افتاد که جز شکست نتیجه ای نخواهد داشت. پروژه های عالی از قبیل کشیدن خط آهن از شمال به جنوب و از شرق به غرب و مجهز کردن این سرزمین باز رهی از کارخانه ها و کارگاهها فقط به اتفاق مال سنج خواهد گردید، و بانی های چنین نقشه هائی را ملا^آ بدنام خواهد ساخت.

اعطای عجولانه امتیازات برای ساختن و پرداختن همه قسم اقلام وارداتی و صادراتی که در زیر آسمان یافته می شود از تلفن تا تنبایکو و از گلاب تامیز رولت تضمین نفعی پایدار نیست و از این قبیل کارها غالباً جز انشا^{تن} کیسه بشتران آن هدفی در میان نخواهد بود. با شروع تعقیب اقدامات از راههای آسوده و معلوم، سرمایه بهتر و آسان در جریان خواهد افتاد و صنایع سریع تر پیشرفت خواهد کرد. همین نظر راجع به راههای ارتباطی داخلی نیز وارد است.

در بسیاری از نقاط باید راههای مال رو مقدم بر جاده وجاده مقدم بر خط آهن ساخته شود، خرج کردن صدها لیره در فلان جا بر تلف ساختن هزاران لیره در محل دیگر بمراتب ارجح است. باید سرمایه ایرانی در احیا و بهره برداری از منابع ایران صرف شود، زیرا که امتیازات انحصاری مالی که بسود خارجی ها باشد حقد و حسادت تولید خواهد کرد و مردم خواهند پندشت که قصد چپاول در میان است. نباید از نظر دور داشت که در ضمن برانگیختن وسائل انتفاع در یکجا یا نقطه دیگر لازم است پایه و اساس استواری هم گذاشت که در این قبیل کارها را ساده و آسان سازد و مسبب تقدیر و امتنان عمومی شود.

در سابق خاطر نشان کرده بودم که مردم هنوز از نعمت تربیت هیچ بهره نند نشده اند و گرفتار تبا هی محیط اند. تمدن در میان ایشان فقط از طریق تعلیم در مدرسه تعمیم خواهد یافت. رعایت قانون و احترام نسبت به قراردادها و عهود و ایمان بدروستی با تأسیساتی که این مقاصد را تأمین کند میسر خواهد گردید.

راست است که ایران درحال حاضر فقط عقب مانده و ناتوان است، باشرح و بیان کردن این حالت عقب ماندگی و دورافتادگی و ناتوانی کنونی آن، امیدوارم نیک نمایان ساخته باشم که این سرزیمین مورد علاقه جدی افراد انگلیسی است و باید کشور ما با آن دولت بوسیله عهد و پیمان صمیمانه بستگی یابد و درین ریزی آینده عالی آن که فرآخور گذشته درخشنده باشد سلت انگلیس همکاری و سهم بزرگی داشته باشد.

پایان

فهرست نامهای کسان

ابراهیم خان بیپور	۲۹۸/۳۱۱/۳۱۲
ابراهیم کلانتر [حاجی] ...	۱۲۹
ابردهن [لرد] ...	۶۷۱
ابن بطوطه	۱۱۹
ابن بطوطه	۴۴۲/۳۴۸/۲۰۴/۴۹۸/۵۴۰
ابن رشید	۵۴۲/۵۵۱
ابواسحق کازرونی	۲۰۴
ابوبکر	۸۲
ابوعبدالله	۱۱۹
ابوالفدا	۴۲۶
ابونصر	۳۹۴
ابوالهول	۲۳۴
اپرله	۲۳۶
اتیکوس	۴۶۸
احمد [سید میر] ...	۱۲۶
احمد بن سعید	۵۲۱
احمد بن عبدالله	۵۴۰
احمد بن موسی	۱۱۹
احمدخان	۳۳۰
احمدشاه دورانی افغان	۳۱۰
ادناتوس	۲۶۶
ادواردز [آرتور] ...	۶۳۶/۶۳۹
ادوارد ششم	۶۳۳
ارتشتر	۲۶۷
اردشیر	۱۴۳/۱۰۳/۱۰۴/۱۰۲/۱۰۵
	۲۹۷/۲۹۴/۲۶۷/۱۶۴/۱۰۹/۱۰۷
	۴۵۶/۳۷۶/۳۷۵
اردشیر اول (اردشیر درازدست)	۲۰۲/۱۷۳

« T »

آپریس	۹۳
آدلف [گومتاو] ...	۲۶
آدم(ع)	۳۷۳/۱۲
آرتاپان	۱۰۶/۱۰۳
آرساسید	۱۰۳
آرنولد	۲۰۴/۸
آریان	۲۸۳/۱۰۷/۱۰۶/۱۰۰/۹۸/۸۹
	۰۱۳/۴۹۴
آستیاگ	۱۰۹/۱۰۰
آشوریانیپال	۳۷۵
آشور نمیرپال	۲۳۵
آقاخان [میرزا] ...	۳۰۰
آقا محمدخان	۲۹۷/۱۲۸/۱۲۲/۱۲۰/۳۵
	۳۲۶/۳۲۰
آلبوکرک	۰۲۰/۴۹۹/۴۸۳/۴۹۸
آمازیس	۱۷۶
آنجلو	۹۶
آنیوش ایگان	۱۶۳
آنیوش، سیریادیس	۲۰۹
آهورامزدا. رک : اهورامزدا	۱۹۲

« الف »

ابراهیم [سلطان] ...	۱۱۰
ابراهیم [بن شاهrix] (سلطان) ...	۲۰۹
ابراهیم بن قیس	۰۳۳/۰۲۰
ابراهیم پاشا	۵۴۹
ابراهیم خان [حاجی] ...	۳۶۳

اسحق (ع)	۱۳۴	اردشیر یاپکان ، رَك : اردشیر ۱۰۲ / ۱۷۶
اسدخان	۲۵۱ / ۳۲۰ / ۳۱۱ / ۲۷۴ / ۲۷۳	۴۹۷
	۳۶۹ / ۳۶۱	اردشیر درازدست (: اردشیر اول) ۴ / ۲۲۰
اسفندیارخان ایل یگی	۳۰۹ / ۳۰۸ / ۳۰۴	اردشیر سوم ۲۰۶ / ۱۱۲
	۳۶۱ / ۳۶۰	اردشیرمنهن (خوش حافظه) ۲۷۷
اسکندر	۰۸۱ / ۱۰۶ / ۱۰۱ / ۱۰۰ / ۹۷	اردلان ۳۹۰
	۲۲۷ / ۲۲۲ / ۲۱۰ / ۱۸۲ / ۱۶۳	ارشک ۲۲۵
	۲۸۳ / ۲۰۷ / ۲۳۳ / ۲۳۱ / ۲۲۹ / ۲۲۸	اریستوبولوس ۱۰۱ / ۱۰۰ / ۹۸
	۴۱۶ / ۴۰۳ / ۲۸۸ / ۳۷۶ / ۳۴۸ / ۳۰۹	اسارهادون ۳۷۵
	۵۱۳	اسپاراک [جان ...] ۶۳۷
اسکندرخان	۳۴۵	اسپیرز [نه ...] ۱۵۸
اسکوپل [ژنرال ...]	۷۰۰ / ۷۰۳	استادلر [رودلف ...] ۶۸
اسماعیل [شاه ...]	۳۰۰ / ۸۲ / ۴۴ / ۳۲	استاکلر ۶۷۲ / ۰۲۴ / ۴۳۳ / ۳۹۳ / ۳۶۰
	۳۹۰	استانلی ۱۹۳
اسمیت [سرهنگ اوان ...]	۷۲۹ / ۱۰	استانوس [سر. ای. ج ...] ۲۸۴ / ۱۴۲
اسمیت [سیسیل ...]	۹۳	امتر ۳۷۵ / ۲۲۱
اسمید	۶۶	استراین ۴۳۹ / ۳۷۵ / ۸۹
اشرف افغان	۱۳۲	استرابو. رَك : استراین ۳۷۵
اشیل	۳۷۵	استراچی (استرجی) ۶۷
اصطخری [ابواسحق ...]	۲۴۷ / ۱۶۴	استریوس [جان ...] ۰۰۶ / ۱۲۳ / ۹۶
	۲۰۸ / ۲۰۷	۵۲۹
افراسیاب [آتابک ...]	۳۴۸	استفن [قامس ...] ۶۴۹
اکبر شاه	۲۹	استک ۶۱۷ / ۵۶۳ / ۲۹۸ / ۱۶۷
اكتای	۸۲	استورین [ای ...] ۱۹۳
البُوكُرُكُ [الفونسود ...]	۰۰۱ / ۴۷۰	استوری [جیمز ...] ۰۰۱
	۶۲۳ / ۶۳۲ / ۵۲۱	استولز ۲۲۹ / ۲۲۸ / ۲۲۴ / ۲۱۰ / ۱۹۴ / ۱۶۲
التون [جان ...]	۰۹۹ / ۴۷۲ / ۴۷۱	۲۶۴ / ۲۶۲ / ۲۳۰
	۶۴۸ / ۶۴۷ / ۶۴۶ / ۶۴۵ / ۶۴۴	استون [سرگرد ...] ۲۵۷
الکوک [قامس ...]	۶۳۶	استیله [ریچارد ...] ۶۵۲ / ۵۱۳
الشوردی خان	۴۴ / ۱۹	استیوارت [سرهنگ ...] ۳۵۱ / ۳۰۶
الوان	۳۹۴	۷۲۶ / ۷۲۵ / ۷۲۲
الیزابت	۶۰۱ / ۶۰۰ / ۶۳۰ / ۵۰۶ / ۲۶	



فهرست نامهای کسان

۷۰۹

اهاسرویس ۳۷۰	الیس [اچ ...] ۱۹۳
اهرین ۱۹۹	امام قلی خان ۱۱۹/۸۰/۲۳۱/۱۳۹
اهورا مزدا ۱۵۷/۱۰۶/۱۰۵/۱۰۳/۱۰۲	۰۰۳/۳۶۳/۳۶۱/۳۶
۱۹۹/۱۸۰/۱۷۴/۱۷۱/۱۷۰/۱۶۳	اسانوئل ۶۳۲
۲۶۷/۲۳۵/۲۲۷/۲۱۸/۲۱۶/۲۰۰	اسیر چخماق ۲۹۳
ایستکورت [سرگرد ...] ۴۳۴/۴۳۲/۴۱۰	امیر قلی خان ۳۶۳
اینس ورت ۴۳۷	امین الدوله ۴۵/۱۳/۰
ایتوک ۳۷۳	امین‌السلطان ۴۶۰/۲۸۴/۱۲/۰/۴
ایوب خان ۷۱۳	۴۸۲/۴۷۶
ایوز [ادوارد ...] ۰۰۷	اناکسین ۱۰۰
« ب »	
بابک (پاپک) ۱۶۴/۱۰۳	انتونی ۶۳۲
بایین ۱۷۲	انتیوکوس ۳۴۸
باپتیست ۳۷۳	انقی فلوس ۲۳۶
باکونین ۶۴۷	اندرو [سر. دبلیو. بی ...] ۰۰۲
باکینکهام [جی. اس ...] ۱۹۶/۳۷	اندریس ، ۲۶۴/۲۶۲/۲۲۴/۲۱۸
۰۰۴/۲۰۸	انن کف [زنرال ...] ۷۰۴/۶۷۸
بانیستر ۶۳۸	انوشیروان ۳۱۵
باربارو ۲۹۱/۱۰۹/۱۴۳/۱۱۹/۹۶/۲۰	اویر [پروفسور ...] ۱۰۸/۱۰۴
بخت‌النصر ۲۳۴	اوترام [سر. جی ...] ۲۸۰
برادران شرلی ۴۴	اودریکوس [فرامیر ...] ۲۹۱/۱۰۹
برانوش ۴۰۰	اورقه ۱۴۷
برتوونی ۷۰۰	اوروس ۹۳
برکات ۳۹۴	اویلی [سرگور ...] ۹۷/۹۰/۷۰/۰۹
بروس [جی. اچ ...] ۱۹	۱۷۲/۱۶۰/۱۰۸/۱۰۶/۱۳۱/۱۲۸
بروس [دکتر ...] ۶۴۴/۷۱/۷۰	۲۵۷/۲۲۵
بروک [جی. کول ...] ۱۹۳	اویون حسن ۲۰
بروکمن ۶۴۳/۶۴۲	اورسول فرانسوی ۷۴۲
بریجز [جی ...] ۱۹۳	اوسر ۶۶
برینگک ۳۸۰	اوکوس (: خشیارشا سوم) ۲۲۵
بطلمیوس ۱۱۰/۱۰۹/۱۰۸/۲۴	اولثاریوس [آدام ...] ۲۷/۲۶/۲۲/۱۸
	۶۴۳/۶۰۳/۳۸۲/۰۸/۳۴
	اولیویه ۶۰/۳۴

پریچ ۹۰	بکووتیز ۶۴۴
پریس [جی . آر ...] ۵۲	بل [سرهنگ ...] ۴۳۸/۳۶۲/۳۶۰
پرینگلر [ریچارد ...] ۶۲۷	۴۰۴
پریه [کونگ ...] ۲۶۷	بشت [تئودور ...] ۵۴۴
پطرکبیر ۷۱۶/۶۴۴/۶۴۳/۶۶۱	بواتال [فایوس ...] ۶۱۰
پلستد [بارتلمو ...] ۰۰۷	بودولف ۳۰۴
پلوتارک ۱۰۱/۹۸	بورگس ۶۷۲
پلومتری [سروان لیوئل ...] ۶۳۸	بورنوف ۱۶۱
پلی [سر. لویس ...] ۵۶۰	بورو [استفن ...] ۶۳۴
پلی ماکوس ۱۰۱	بولای ۶۰۳
پلی نی ۱۰۷/۱۰۱/۹۸	بوهس [دکتر ...] ۳۰۲
پعنه ۶۶۱/۴۶۸	بهرام ۲۸۱/۲۶۶/۱۴۷/۱۴۴
پوتینگر [سرواج ...] ۲۹۸/۲۹۲/۱۹۳	بهرام اول ۲۵۷
پوران ۳۰۶	بهرام پنجم ۱۴۰
پورنیف ۶۴۴	بهرام چهارم ۱۰۸/۱۴۶/۱۴۳
پرول ۴۸۶	بهرام دوم ۱۴۵/۲۶۷/۱۰۱/۱۴۰
« ت »	بهرام گور ۱۴۰/۸۸/۸۶
قاتارکبیر ۸۲	بیتون [سرواج. لیندسى ...] ۶۱۰
تامر (شیخ تم) ۳۹۰/۳۹۲	بیرینگ (برینگ) ۳۸۶
تاسن ۱۰۳/۱۴۲	بیشاب (بانو ...) ۳۴۲/۳۳۲/۶۳
تمامس سور ۱۱۳	۳۸۲/۳۶۰
تمامس ن [سر. والند ...] ۵۳۵/۲۶۷	راخ [دکتر ...] ۸
۷۲۳/۶۲۸	بیکنل [لرد ...] ۶۹۶
تاورنیه ۳۹/۳۸/۳۴/۲۸/۲۶/۱۹/۱۰	بیکونسفیدا [...] ۱۹۹/۱۶۷/۸۳
۲۹۱/۲۵۷/۱۳۱/۱۱۹/۷۸/۴۷	« پ »
۶۰۹/۶۰۳/۰۰۲/۳۸۳	پاپک (پاپک) ۱۶۴
تاپلر [سر. ...] ۷۲۳/۱۹۳	پاسکال آرآکلیان ۷۰
تئودور ۶۳۵/۶۳۳	پرپاسیفیک دو پروانس ۶۰۳
ترکی [مید ...] ۵۳۲/۵۲۰/۵۲۴	پرگابریل دوشینون ۶۰۳
ترگوکامف ۷۰۰	پرگامس ۱۸۷
ترودن ۶۳۱	پرو ۱۸۰

فهرست نامهای کسان

۷۶۱

جنیگز [سروان ...]	۳۱۹/۳۱۸
جونز [سر. هار فرد ...]	۱۹۳/۱۲۰/۰۹
	۷۴۳/۲۸۴
جیمز ۰۳	
جیمز اول ۶۴۱	
« ج »	
چارلز دوم ۶۵۶	
چانسلر [ریچارد ...]	۶۳۴
چپمن [لارنس ...]	۶۳۸/۶۳۷
چراغعلی خان ۳۰۴	
چزنی [ژنرال ...]	۴۳۴
چستی [ژنرال ...]	۵۰۲
چمین [سر. ...]	۷۲۹
چنگیزخان ۲۹۷/۱۱۹/۸۲/۲۰	
چنی [ریچارد ...]	۶۲۶
چیلد [الکساندر ...]	۵۱۴/۵۱۳
« ح »	
حاجی خان [سیرا ...]	۳۳۱
حافظ ۴۷۰/۱۳۴/۱۳۳/۱۳۲/۱۳۰/۱۱۳/۸۲	
حسام السلطنه فرهاد سیرزا ۲۴۶	
حبيب الله خان ۳۶۳	
حسن خان ایلخانی ۳۰۰	
حسن خان والی ۳۲۶/۳۳۰	
حسنعلی سیرزا شجاع السلطنه ۷۹	
حسین (ع) ۳۱۴/۱۱۰	
حسین [شیخ ...] (فرزند شیخ رسول) ۲۸۴	
حسین خان والی ۳۲۵/۳۳۴	
حسین صوفی ۳۵۶	
حسین علی سیرزا ۲۰۲/۱۲۸	
حسینقلی خان ایلخانی ۳۰۹/۳۰۸/۳۰۰	
۴۲۸/۴۰۴/۳۶۹/۳۶۲	

تری [پلوم ...]	۶۳۹
تری خان [سیرزا ...]	۱۸
ترک تکسیه ۲۷۱/۲۶۴/۱۹۳/۱۰۰	
تلموس ۲۳۶/۹۱	
تمر [شیخ ...] (تامر) ۲۹۰/۳۹۴/۳۹۳	
تمیستوکل ۴۶۸	
تود [ای ...] ۱۹۳	
تودلا [بنیامین ...] ۲۰	
توریج ۱۴	
تدونوت ۲۵۷/۱۱۳/۳۸	
تیمور ۲۰۹/۱۱۹/۱۱۰/۸۲/۲۰/۱۰/۸	
تیمور ۴۶۹/۴۴۱/۳۸۸/۳۲۴/۲۹۷/۲۹۳	
	۱۵
تیمور سیرزا ۲۰۴/۲۰۲	
ث «	
ثونی [سید ...] ۵۲۴	
« ج »	
چابرخان [حاجی ...]	۳۹۵/۳۹۴/۳۹۳
جامس بن محمد بن تهابی ۵۴۲/۵۴۱	
جان ۱۵۲	
جان [سر. اویس ...] ۲۴۷	
جانسن [رابرт ...] ۶۳۴	
جانسن [ریچارد ...] ۶۳۴	
جهفرخان ۳۹۴	
جهفر خان زند ۲۰۴	
جهفرقلی خان ۳۶۹/۳۶۳/۳۰۸	
جلال الدوله ۱۲۱	
جمال یک (لقب التون) ۴۷۱	
جنکینسن [ماسترانتوی ...] ۶۳۴	
	۷
چمشید ۱۶۶/۱۴۱/۲۴	

داریوش کبیر	۱۰۸/۱۲۶/۱۱۱/۱۰۹/۹۳	حسینقلی خان والی	۳۳۸/۳۳۹/۳۳۵
	۱۶۷/۱۶۵/۱۶۳/۱۶۲/۱۶۱/۱۰۹	حسینقلی میرزا	۱۲۰
	۱۷۶/۱۷۵/۱۷۳/۱۷۲/۱۷۱/۱۶۸	حیدر بن عبدالله	۵۴
	۱۹۶/۱۹۲/۱۹۰/۱۸۷/۱۸۶/۱۸۵	حیدر علی خان	۱۲۲
	۲۱۶/۲۱۵/۲۱۰/۲۰۹/۲۰۰/۱۹۷	حیدر علی خان والی	۳۳۶/۳۳۵
	۲۴۲/۲۳۷/۲۳۶/۲۳۵/۲۲۱/۲۱۷	«خ»	
	۶۹۹/۵۸۵/۴۳۴/۳۷۶/۳۷۵	خانلر میرزا	۴۱۲
داریوش نوتوس یونانی	۱۰۹	خانیکف	۶۱۷/۳۰۶
دانشه	۱۳۴	خداکریم خان	۳۵۵
دانیال نبی	۴۴۱/۳۸۰/۳۷۵	خرزعل	۳۹۷
داورخان	۵۰۳/۸۰	خسروانو شیروان (رک : انوشیروان)	۲۶۹
دنه [لوثی] ...	۶۰۳	خسرواول (رک : انوشیروان)	۲۶۹/۲۶۸
درویوندولف [سر. اج] ...	۷۱۳/۴۰۴	خسرو پرویز	۱۵۸
	۷۴۰/۷۲۳	خسرو دوم	۲۰۶/۱۰۸
درویشعلی	۳۵۱	خسرو خان	۳۶۳
دزرائیلی	۶۹۶	خشایارشا (خشایارشا)	۱۶۵/۱۰۹/۱۱۱
دستنگ (کشت) ...	۵۰۷		۱۹۲/۱۹۰/۱۸۸/۱۸۷/۱۷۳
DSLاند [دولیه] ...	۲۶		۲۰۲/۲۰۱/۲۰۰/۱۹۷/۱۹۳
دلاواله [پیترو] ...	۱۶۵/۴۳/۲۶		۲۲۹/۲۱۷/۲۱۴/۲۱۳/۲۰۹/۲۰۴
دوارتما [لودویکا] ...	۴۹۸		۴۶۸/۳۷۵/۲۳۳/۲۲۸/۲۲۵
دوید [بارون] ...	۳۴۲/۲۳۶/۱۷۳/۱۶۷	خشایارشا (رک : خشایارشا)	
دویود	۳۶۲/۳۵۷/۳۰۶/۳۴۷/۳۴۴	خشایارشا سوم (اوکوس)	۲۲۰
	۴۰۲/۳۸۷/۳۸۱	خطیب [شیخ] ...	۴۹۳
دوسانی	۱۰۳	خودار لامار	۳۷۰
دوکت [جفری] ...	۶۳۸/۱۴	«۵»	
دوکونها [تریستان] ...	۶۳۲	داراب (داریوش)	۱۰۹
دولاکروا [پتی] ...	۳۷۲/۲۷۴	داراب خان	۳۵۰/۱۳۷
دولالن	۶۰۴/۶۰۳	داراسی	۱۷۳
دونه [لاپور] ...	۱۹۳	دارمستر	۱۴۵
دوهوسه	۳۵۱	داریوش دوم (نتوس)	۲۲۵/۱۷۳
دیجه [سر. دودلی] ...	۶۴۱	داریوش سوم (کدن)	۲۲۰
دی دیوس [مادره] ...	۶۰۰		

رَكْنُ الدُّولَةِ	۱۱۸/۲۴	دِيُودُور سِيسِيلی	۲۳۰/۲۲۹/۲۲۸/۱۷۹
روَبِن بْن يَعْقُوبٍ	۴۱۸	دِيُولَاقوا [آقای ...] ، (مَادَامْ ...)	۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰
روَيْلِ بْن يَعْقُوبٍ	۴۱۷	۱۰۴/۱۰۳/۹۵/۹۳/۹۱/۷۳/۴۰	
رَنَی [سِرْوَانْ ...]	۴۲۷	۱۷۲/۱۶۲/۱۵۸/۱۴۹/۱۴۵/۱۰۰	
رِیَال [أَمْوَالْ ...]	۶۳۹	۳۷۷/۳۷۶/۲۳۶/۱۸۰/۱۷۹/۱۷۸	
رِیْجَ [سَمِّیُّو جَیِّ ...]	۱۳۴/۱۲۹	دِیُوس [رِیچَارْدْ ...]	۶۲۶
	۱۹۳/۱۶۰	« ذ »	
رِیشِیلِیو	۶۰۳	ذَكْرِ بْن خَالِد	۵۴۰
رِیگُورْدِی	۶۰	ذَوَالاَكَتَاف (شَابُور)	۴۶۹
رِینَال [آَبَهْ ...]	۰۰۰	« ز »	
	« ز »		
زَال	۲۹۱	رَایِرت	۱۷۳
زَئُوس	۱۰۳	رَایِرْقَسْن	۳۹۷/۳۹۱
زَیَّدِه (زَنْ هَارُون الرَّشِید)	۱۴	رَاس [سَرْهَنْگْ ...]	۲۸۱/۱۳۹
زَرْدَشْت	۱۶۷	۰۳۹/۳۱۸/۲۸۸	
زَکَرِیَّخَان	۱۱۵/۸۹	رَالْف	۶۸
زَوْلُوتَارْف	۵۸۹	رَالِیَسْن [كَاتَنْ ...]	۱۰۳ / ۱۰۱ / ۰۰۰
زَیدِ بْن خَلِيفَ	۵۴۰	۰۲۸/۲۶۶/۲۲۱/۲۱۱/۱۷۹/۱۶۱	
زِیگَلَر [كَمِپَانِی ...]	۶۸۳/۶۸۲/۶۲۴/۲۹۶	۰۴۴/۳۴۲/۲۳۶/۲۳۲/۲۳۱/۲۲۹	
زَینُالْعَابِدِين (ع)	۱۱۵/۸۶	۴۶۲/۳۸۰/۳۷۹/۳۷۴/۳۴۷	
	« ز »	رَاسِسْن	۲۴۱
زَنْسَت	۳۸۰	رَحْمَان	۳۹۴
زَوْسَتِیَّنِنْ	۶۳۱	رَسْتَم	۳۸۷/۲۹۱/۱۰۹/۱۴۳/۱۱۰/۷۴
	« س »	رَسْتَم سُلْطَان	۲۷۴
سَارْگَن	۱۸۸	رَسْوُل	۲۸۴
سَاسَان	۱۶۴	رَشِیدِ بْن حَمِيد	۵۴۰
سَاسُون [كَمِپَانِی ...]	۶۸۳	رَشِیدِ بْن مَخدُوم	۵۴۰
سَالِبَانْک [جَوْزَ ...]	۶۰۱	رَشِید خَان	۳۰۵/۳۰۲/۳۰۰
سَالِزِبُورِی [لَرْدَ ...]	۷۳۷/۵۲	رَضا (ع) [إِمَامْ ...]	۷۹/۳۰/۸
سَاسُون	۱۰۹/۱۴۳	۰۸۲/۱۱۹	
سَانْسُون	۲۶	رَضَاقَلِی خَان	۳۶۱/۳۶۰/۳۰۹/۲۳۷/۲۳۰
		۶۴۰/۳۶۲	

سندروم [سر. آر ...]	۶۷۹	ساير [سرگرد ...]	۴۳۵/۳۸۰/۳۸۱
سن سون	۳۸۳	سرحان	۳۹۴
سنقر بن مودود	۸۲	سرکار میرزا	۴۲۹/۴۲۸
سن لازار	۷۰	سعد [اتابک ...]	۱۲۰
سوزرلند [سروان جی ...]	۱۹۳/۱۷۳	سعدالملک	۴۸۵/۴۶۰/۲۸۷/۲۸۵/۲۸۴
سوزرلند [دوك . اف) ...]	۵۵۲	سعدي [شیخ مصلح الدین ...]	۵۱۵/۴۹۳/۴۸۹
سوویوف	۵۳	سعدي [شیخ مصلح الدین ...]	۱۱۵/۸۲/۰۰۰
سیریادیس	۲۶۲/۲۶۱/۲۰۹/۱۴۹/۱۴۷	سعود	۵۴۹/۵۴۲
سیسرون (چیچرو)	۴۶۸	سعیدبن احمد [سید ...]	۵۲۳/۵۲۲/۵۱۹
سیف الدین [امیر ...]	۴۹۹	سلبی [ستوان ...]	۵۲۹/۵۲۴
سیف الله خان	۳۱۳	سلطان [ستوان ...]	۴۱۰/۴۱۲/۴۰۳
سیکریتوس [اونه ...]	۱۰۲/۹۸	سلطان حسین [شاه ...]	۴۳۴/۴۳۲/۴۲۷/۴۲۶/۴۲۳/۴۲۲
شان	«	سلطان بن احمد [سید ...]	۴۴۰/۴۴۴/۴۴۲/۴۳۸/۴۳۶
شاپور (شاه ساسانی)	۱۰۶/۱۴۷/۱۱۱	سلطان بن احمد [سید ...]	۵۲۳/۵۱۹
۲۶۴/۲۶۰/۲۰۹/۲۵۷/۲۵۶/۱۰۷		سلطان حسین [شاه ...]	۶۰/۴۹/۴۰/۱۰
۴۵۰/۴۵۱/۴۴۹/۴۴۱/۳۷۹/۳۶۷		سلمان [شیخ ...] (سلیمان)	۶۰۷/۶۰۴/۳۰۰/۷۴
۴۰۹/۴۰۶		سلمان	۳۹۲
شاپور اول	۲۶۲/۱۴۹/۱۴۷/۱۴۳/۱۴۲	سلیم [سید ...]	۴۱۷/۳۹۴/۳۹۳
۲۷۰/۲۶۷/۲۶۶		سلیمان (ع)	۱۰۷/۱۳۰/۹۷
شاپور دوم	۴۶۸/۲۰۹/۱۶۴/۱۰۸	سلیمان [شاه ...]	۶۰/۴۶/۴۴/۱۰
شاپور سوم	۲۰۹/۱۰۸	سلیمان	۶۰۶/۷۸/۷۴
شاردن	۲۷/۲۶/۲۲/۱۷/۱۰/۱۲/۱۰	سلیمان (سلیمان) [شیخ ...]	۴۱۷/۳۹۲
۷۹/۷۸/۷۵/۶۸/۶۴/۴۶/۳۸/۳۴		سلیمان بن احمد [شیخ ...]	۵۴۷
۱۶۰/۱۰۴/۱۳۲/۱۱۹/۸۳/۸۰		سلیمان ثانی	۷۱۴
۳۸۲/۳۴۹/۲۸۶/۲۳۱/۲۲۳/۱۹۴		سردیز	۱۰۸
...		سن اخرب	۳۷۵/۲۴۱/۲۲۴/۲۱۱/۱۸۸
شاہرخ	۴۹۸/۴۶۹/۲۰۹/۱۱۰	سن جان	۶۳۴
شاہ رضا	۷۹	سن جان [سر. او ...]	۳۰۲
شاہ شجاع	۱۳۴	من جان [سرگرد ...]	۳۷۲/۳۱۸/۳۱۳
شاہوردی خان میرورکنده	۲۳۰/۳۳۴	مندیاد	۴۷۹

<p>«ع»</p> <p>عباس [شاه ...] ۱۹/۱۸/۱۰/۳ ۲۴/۲۱</p> <p>۴۰ / ۳۷ / ۳۰ / ۲۴ / ۳۳ / ۲۸ / ۲۰</p> <p>۰۰۰ و ۴۳</p> <p>عباس خان [میرزا ...] ۰۹۸</p> <p>عباس دوم [شاه ...] ۱۰ / ۲۷ / ۰۰</p> <p>۷۱۴/۶۰۰/۶۰۳/۳۸۳/۶۴/۶</p> <p>عباس میرزا ۶۷۲/۶۷۱/۶۱۰/۴۶۰</p> <p>عبدالحميد [سلطان ...] ۶۹۶</p> <p>عبدالرزاق ۰۲۹/۴۹۸/۴۷۰/۴۶۹</p> <p>عبدالرسول [شیخ ...] ۲۸۴</p> <p>عبدالعزیز ۰۳۲/۶۳۲/۰۲۶/۰۲۰/۰۱۹</p> <p>عبدالله (اماوزاده) ۴۴۰</p> <p>عبدالله [شیخ ...] ۳۹۴ / ۷۴ / ۷۳ / ۷۲</p> <p>عبدالله بن رشید ۰۰۱/۰۰۰</p> <p>عبدالله بن فیصل ۰۰۰/۰۴۹/۰۴۳/۰۴۲</p> <p>عبدالله حکمران [میر ...] ۳۹۴</p> <p>عبدالله خان ۳۶۳</p> <p>عبدالله خان امیر شروان ۶۳۶</p> <p>عبدالمحمد خان ازبک ۴۴</p> <p>عبدالنبي [حاجی ...] ۳۱۰</p> <p>عبدالوهاب ۵۴۸</p> <p>عشان ۳۹۴</p> <p>عضو الدوله ۴۱۶/۱۱۸/۱۱۲/۲۴</p> <p>علاءالدین حسین ۱۲۶</p> <p>علی(ع) ۲۴۸/۳۸/۳۷/۱۲</p> <p>علی اکبر [میرزا ...] ۴۲۷</p> <p>علی بن حسین (اماوزاده) ۴۱۷</p> <p>علی خان [حاجی ...] ۳۴۰</p> <p>علی خان ایلخانی ۳۶۳/۳۵۰</p>	<p>شبا [بت ...] ۹۷</p> <p>شجاع الملک ۲۸۰</p> <p>شلی [انتوئی ...] ۶۴۰</p> <p>شلی [سر. رایرت ...] ۶۵۲/۵۱۹</p> <p>شریدن [تی ...] ۱۹۳</p> <p>شعب [شیخ ...] ۴۸۸</p> <p>شلی ۷۵</p> <p>شلینگ [اندرو ...] ۵۱۴</p> <p>شیل ۷۰۲</p> <p>شیخ المشایخ ۳۹۴</p> <p>شی [سرهنجک ...] ۷۹</p> <p>شیندلر [ئنراال ...] ۳۷۲/۳۰۰/۱۶</p> <p>شیل [بانو ...] ۰۸۹/۰۸۸/۴۲۲/۳۷۹</p> <p>شیل [بانو ...] ۳۵۱</p> <p>«ص»</p> <p>صاحب السلطنه ۳۶۳</p> <p>صادق خان (برادر کریم خان زند) ۴۷۳</p> <p>صب ۳۷۳</p> <p>صفی اول [شاه ...] ۶۸/۳۵/۱۰</p> <p>۶۰۳/۶۴۳/۲۳۱/۱۰۴</p> <p>صمصام الدوله ۱۶۰/۱۱۸</p> <p>صمصام السلطنه ۳۶۳/۳۰۹</p> <p>صوفی کبیر ۶۳۵</p> <p>«ط»</p> <p>طائیس ۲۲۷</p> <p>طلال ۵۰۰</p> <p>طهماسب [شاه ...] ۴۴ / ۵۰ / ۰۶ / ۲۸۳</p> <p>۶۴۴/۶۳۹/۶۳۷/۶۳۵</p> <p>طهماس خانفر ۳۹۴</p> <p>«ظ»</p> <p>ظل السلطان ۲۹۶</p>
---	--

فرعون	۲۳۷	علی خان والی	۳۳۵
فرگسن (: فرگسون)	۱۸۲ / ۱۹۶ / ۲۰۲	علی رضاخان	۳۵۰
	۲۰۴ / ۲۰۵ / ۲۱۱ / ۲۱۰	علی شیر [امیر ...]	۶۹۷
	۲۰۳	علی صالح خان	۳۵۰
	۲۱۷	علیقلی خان [حاجی ...]	۳۶۲ / ۵۵
فرگسن (: فرگسون)	۱۸۲	علی فرزند امام سوی (ع) [امامزاده سید ...]	۸۰
فرنیسیس	۶۳۲	علی مرادخان	۸۹ / ۳۵ / ۲۱
فرهاد میرزا احتمام الدوله (والی فارس)		علیمردانخان	۳۵۵ / ۳۵۲ / ۳۵۰
۳۸۸ / ۳۸۷ / ۲۴۶ / ۲۲۵ / ۲۱۷ / ۱۲		عمر	۴۲۵
قریار او دوریوس	۳۰۶	عمروین لیث (عمرولیث)	۱۲۰
قریدون	۲۴	عیسی بن علی	۴۴۸
فریزر [بیلی ...]	۱۶۷ / ۱۲۰ / ۸۳ / ۱۱ / ۸	« غ »	
	۶۱۶ / ۵۲۳ / ۵۷۰ / ۴۹۴	غازانخان	۲۹۱
فریس	۳۹۰ / ۳۹۴	غلامحسین خان	۳۶۳
فلاندن	۱۶۱ / ۱۰۶ / ۱۴۶ / ۱۱۲ / ۳۷	« ف »	
	۲۱۰ / ۲۰۲ / ۱۹۲ / ۱۷۸ / ۱۷۳ / ۱۶۷	فاطمه (ع)	۶۱۸
	۲۷۱ / ۲۶۹ / ۲۲۳ / ۲۲۲	فاطمه (ع) رک : معصومه (ع)	۱۱ / ۸ / ۷ / ۶
فلویه	۴۹۷	فتحعلیشاه	۴۵ / ۳۴ / ۳۰ / ۱۸ / ۱۳ / ۱۱ / ۱۰
فن سیروپ	۶۴۷	۱۲۸ / ۱۲۰ / ۱۱۰ / ۷۹ / ۶۰ / ۵۹ / ۴۶	
فوتویوس	۱۰۰	۳۵۱ / ۳۳۱ / ۲۲۶ / ۲۹۷ / ۲۸۴ / ۲۰۲	
فور [سر. بارتل ...]	۰۰۶	۶۵۸ / ۵۷۰ / ۵۶۱ / ۴۴۲ / ۳۸۸ / ۳۵۰	
فوژرینگهاام [ستوان ...]	۲۳۶	۷۴۲ / ۷۲۳ / ۶۷۱	
فوست [کریستوفر ...]	۶۳۷	فدریچ [بیکائیل ...]	۶۴۱
فیچ [رالف ...]	۰۰۶ / ۵۰۱ / ۴۹۹	فرانکلین [دبلیو ...]	۱۹۳ / ۱۳۰
فیدیاس	۲۳۸	فرایر [دکتر ...]	۱۲۳ / ۹۶ / ۷۹ / ۶۵ / ۴۸
فیصل بن ترکی [سید ...]	۵۲۵ / ۵۲۲	۰۰۶	
	۰۰۰ / ۵۴۹ / ۵۲۶	فرایر خوش بیان	۴۶
فیلیپ	۶۲۴	فرج الله	۳۹۴
فیلیپ دوم	۶۰۰	فردوسی	۴۰۰
« ق »		فررا [سر. برتل ...]	۵۲۰
قاسم خان بختیاری	۳۵۰		
قراچه (از اتابکان سلغری)	۱۲۸		

کست (؛ کوست) / ۱۴۶ / ۱۰۶	قطب الدین ۴۹۸/۳۰۶
۱۹۲ / ۱۷۸	قوام [حاجی ...] ۱۱۰
کلارک [ادوارد ...] ۶۳۰	قوام الملک ۴۸۸
کلبر ۶۵۳	« ک »
کلپولی خان ۳۶۹ / ۳۵۸ / ۳۲۶	کابو [سbastیان ...] ۶۳۳
کلیتارخوس (؛ کلیتارکوس) ۲۳۱ / ۲۳۰	کارت رایت [جان ...] ۱۴
کلیتارکوس (؛ کلیتارخوس) ۲۲۸	کارمیلت ۹۶
کمبوچیه (کبوجیه) ۱۷۶ / ۱۷۵ / ۹۹ / ۹۱	کاساندان ۱۰۴
۲۳۷ / ۲۳۶ / ۲۳۳ / ۲۱۶ / ۱۸۰	کاظم خان ۴۱۳
کمپانی انگلیسی مسکوی ۱۴	کالدان (کالدان، گولادان) ۷۲
کمپانی هند و اروپ ۵۰۳	کالیندو [ستوان ...] ۳۰۶ / ۳۰۳ / ۳۰۲
کمپل [ولیام ...] ۱۹۳	۳۰۷
کمپفر ۲۵۷ / ۲۷ / ۷۵ / ۱۸۱ / ۱۶۰ / ۷۰	کالیتر [گروهبان ...] ۲۴۶
۲۸۶	کاورت [رایرت ...] ۶۰۱
کمینفر ۶۲۰	کبوجیه (؛ کبوجیه) ۹۳
کنتوس (کیتوس) کورتیوس ۱۰۱ / ۹۸	کتابیچی (مدیر کل گمرک ایران) ۵۹۴
۲۰۰	کدن (داریوش سوم) ۲۲۰
کنوك (؛ کونوک) [ادوارد] ۶۰۲	کدورلامر ۳۷۵
کوروپاتکین [زرازال] ۷۱۲ / ۷۱۱	کریپوتر ۹۷ / ۷۸ / ۷۷ / ۶۶ / ۴۲ / ۱۹ / ۲
کوزوش ۹۴ / ۹۳ / ۹۲ / ۹۱ / ۹۰ / ۸۹	۱۰۳ / ۱۰۲ / ۱۴۰ / ۱۴۲ / ۱۱۳ / ۱۱۲
۱۰۳ / ۱۰۲ / ۱۰۱ / ۱۰۰ / ۹۹ / ۹۷	۲۱۵ / ۱۸۱ / ۱۷۳ / ۱۷۲ / ۱۶۶ / ۱۶۰
۱۰۸ / ۱۰۷ / ۱۰۶ / ۱۰۵ / ۱۰۴	۲۱۷ / ۲۱۶
۱۶۰ / ۱۰۹ / ۱۱۸ / ۱۱۰ / ۱۰۹	کرتی [اپی مونید ...] ۷۰۳
۱۸۶ / ۱۸۰ / ۱۷۹ / ۱۷۵ / ۱۶۲	کروث [جان ...] ۰۶۰۲
۳۷۹ / ۲۴۲ / ۲۳۶ / ۲۲۳ / ۲۱۶	کروزنیسکی ۳۴۹ / ۶۰ / ۴۹ / ۴۰ / ۲۹
۷۳۲	کریتوس [اونسی ...] ۱۰۱
کوست (؛ کست) / ۴۰ / ۱۱۲ / ۱۴۲	کریستی ۳۱۱ / ۲۹۲ / ۳۱۰
۲۲۳ / ۲۱۰ / ۲۰۳ / ۲۰۲	کریم خان زند (وکیل) ۰۱ / ۳۰ / ۲۱
کوما [میرزا ...] ۳۸۷	۱۲۲ / ۱۲۰ / ۱۱۶ / ۸۸ / ۸۰ / ۰۰
کومو (؛ بیزازا کوما) ۳۸۷	۱۲۴ / ۱۳۳ / ۱۲۱ / ۱۲۸ / ۱۲۶
کونتارینی ۲۰	۲۸۳ / ۲۸۲ / ۲۷۴ / ۲۷۳ / ۲۰۰
کونوک (کنوک) [ادوارد ...] ۰۱۳ / ۶۰۲	۰۰۷ / ۴۸۶ / ۴۷۳ / ۴۱۷ / ۳۹۲

لوبرن ۱۰ / ۹۷ / ۷۵ / ۶۲ / ۲۶ / ۱۱۲	کیچین [الکساندر ...] ۶۳۶
۲۳۱ / ۱۸۶ / ۱۸۱ / ۱۶۰ / ۱۳۲	کیقباد ۸
۶۲۰ / ۶۰۳ / ۵۱۲	کی نر [مکدونالد ...] ۲۵۷ / ۲۰۹ / ۱۳۴
لوماکین ۷۰۰	۴۰۰ / ۴۰۲ / ۴۲۴ / ۳۸۸ / ۲۷۱
لوقوت [سرگرد ...] ۶۷۷ / ۲۱۳ / ۳۱۲	۵۷۰
لیارد [سر. هنری ...] ۲۳۱ / ۲۲۹ / ۱۹۹	کینگ [لرد ...] ۵۲۴
۳۵۱ / ۳۴۷ / ۳۴۴ / ۳۴۲ / ۳۳۲	داستانیک «گ»
۳۶۸ / ۳۶۶ / ۳۶۲ / ۳۵۸ / ۳۵۲	کاستیگرخان [ژنرال ...] ۱۶
۳۸۶ / ۳۸۰ / ۳۸۰ / ۳۷۹ / ۳۶۹	گنویات بخ ۱۰۸
۴۱۱ / ۴۰۴ / ۴۰۳ / ۳۹۰ / ۳۸۷	گرانت [سر. دبلیو. کر ...] ۵۳۸
۴۳۶ / ۴۳۵ / ۴۳۳ / ۴۲۲ / ۴۱۰	گراهام [مونگو ...] ۶۴۷ / ۶۴۰
۴۴۷ / ۴۴۰ / ۴۴۲ / ۴۳۹ / ۴۳۸	گرن特 [سروان ...] ۳۳۶ / ۳۱۱ / ۳۰۹
۴۰۰	گروتفند [پروفسور ...] ۱۶۱ / ۹۷
لیچ [سرگرد ...] ۳۱۰	گلاداسید [سر. اف ...] ۳۰۲ / ۳۰۱
لیدز [ولیام ...] ۰۰۱	۳۱۴ / ۳۱۲ / ۳۱۱ / ۳۰۶
لینجی (لیندزی) ۷۹	۷۲۴ / ۷۲۹ / ۷۲۰ / ۵۲۶ / ۵۱۶
لینچ [آفای ...] ۶۸۴	گل گلاب ۷۰۱
لینچ [شرکت، کمپانی ...] ۴۱۳ / ۴۰۴	گویندو ۱۹۳
۴۴۰ / ۴۳۰ / ۴۲۹ / ۴۲۷	گوستن ۶۰۴
لیندزی [سر. اج ...] ۱۹۳ / ۸۰ / ۷۹	گیبون ۴۲۵
«م»	«ل»
مارتن ۶۵	لارسن [پروفسور ...] ۱۶۱
مارکوبولو ۲۳۶ / ۳۰۶ / ۳۰۲ / ۲۹۱	لاسل [سر. فرانک ...] ۶۹۰
۶۱۷ / ۴۹۷	لاگیش [ف ...] ۱۹۳
ماری ۶۳۴	لطفالله محمدخان ۳۹۴
ماماسلامه ۵۳۰	لطف علی خان ۳۰۸ / ۲۹۷ / ۲۸۴ / ۱۲۰
مائون ۳۷۳	۳۶۳
ماندلسلو ۱۰۹ / ۹۶	لقوس ۴۰۲ / ۴۴۰ / ۴۴۲ / ۴۴۱ / ۴۳۴ / ۳۷۶
مانستی [اس ...] ۱۹۳	لسدن ۶۶ / ۴۳
مانی ۲۵۷	لنکستر [سر. چیمز ...] ۶۵۰
مایناس [دون ...] ۰۰۱	لوان ۶۵۱

کیچین [الکساندر ...] ۶۳۶	کیچین [الکساندر ...] ۶۳۶
کیقباد ۸	کیقباد ۸
کی نر [مکدونالد ...] ۲۵۷ / ۲۰۹ / ۱۳۴	کی نر [مکدونالد ...] ۲۵۷ / ۲۰۹ / ۱۳۴
۴۰۰ / ۴۰۲ / ۴۲۴ / ۳۸۸ / ۲۷۱	۴۰۰ / ۴۰۲ / ۴۲۴ / ۳۸۸ / ۲۷۱
۵۷۰	۵۷۰
کینگ [لرد ...] ۵۲۴	کینگ [لرد ...] ۵۲۴
داستانیک «گ»	داستانیک «گ»
کاستیگرخان [ژنرال ...] ۱۶	کاستیگرخان [ژنرال ...] ۱۶
گنویات بخ ۱۰۸	گنویات بخ ۱۰۸
گرانت [سر. دبلیو. کر ...] ۵۳۸	گرانت [سر. دبلیو. کر ...] ۵۳۸
گراهام [مونگو ...] ۶۴۷ / ۶۴۰	گراهام [مونگو ...] ۶۴۷ / ۶۴۰
گرن特 [سروان ...] ۳۳۶ / ۳۱۱ / ۳۰۹	گرن特 [سروان ...] ۳۳۶ / ۳۱۱ / ۳۰۹
گروتفند [پروفسور ...] ۱۶۱ / ۹۷	گروتفند [پروفسور ...] ۱۶۱ / ۹۷
گلاداسید [سر. اف ...] ۳۰۲ / ۳۰۱	گلاداسید [سر. اف ...] ۳۰۲ / ۳۰۱
۳۱۴ / ۳۱۲ / ۳۱۱ / ۳۰۶	۳۱۴ / ۳۱۲ / ۳۱۱ / ۳۰۶
۷۲۴ / ۷۲۹ / ۷۲۰ / ۵۲۶ / ۵۱۶	۷۲۴ / ۷۲۹ / ۷۲۰ / ۵۲۶ / ۵۱۶
گل گلاب ۷۰۱	گل گلاب ۷۰۱
گویندو ۱۹۳	گویندو ۱۹۳
گوستن ۶۰۴	گوستن ۶۰۴
گیبون ۴۲۵	گیبون ۴۲۵
«ل»	«ل»
لارسن [پروفسور ...] ۱۶۱	لارسن [پروفسور ...] ۱۶۱
لاسل [سر. فرانک ...] ۶۹۰	لاسل [سر. فرانک ...] ۶۹۰
لاگیش [ف ...] ۱۹۳	لاگیش [ف ...] ۱۹۳
لطفالله محمدخان ۳۹۴	لطفالله محمدخان ۳۹۴
لطف علی خان ۳۰۸ / ۲۹۷ / ۲۸۴ / ۱۲۰	لطف علی خان ۳۰۸ / ۲۹۷ / ۲۸۴ / ۱۲۰
۳۶۳	۳۶۳
لقوس ۴۰۲ / ۴۴۰ / ۴۴۲ / ۴۴۱ / ۴۳۴ / ۳۷۶	لقوس ۴۰۲ / ۴۴۰ / ۴۴۲ / ۴۴۱ / ۴۳۴ / ۳۷۶
لسدن ۶۶ / ۴۳	لسدن ۶۶ / ۴۳
لنکستر [سر. چیمز ...] ۶۵۰	لنکستر [سر. چیمز ...] ۶۵۰
لوان ۶۵۱	لوان ۶۵۱

فهرست نامهای کسان

۷۶۹

محمد غزنوی	۲۰	مايو [لد ...]	۳۱۲
مخبرالدوله	۴۷۰	مبادر [شيخ ...]	۳۹۳
مریک [سر. جان .۰۰۰]	۶۴۱	مبارزالدین محمد	۸۲
سریم مقدس	۰۰۲ / ۳۴	میجیتار	۷۰
مزدا	۲۲۹	محراب خان	۳۷۰
سزعل خان [شيخ ...]	۳۹۰ / ۳۹۴ / ۳۹۳	محمد (ص)	۳۱۶
	۴۸۱ / ۴۹۰ / ۴۲۲ / ۴۱۷ / ۳۹۹ / ۳۹۷	محمد [شيخ ...]	۵۴۸
سعوادی	۱۶۴	محمد ایلخانی	۱۳۹
سیح (ع)	۲۷۲ / ۲۲۸ / ۱۱۸ / ۶۸	محمد بن خلیفه	۵۴۷
	۶۲۳ / ۶۲۱	محمد بن رشید	۵۰۱
مشیرالملک	۲۷۸ / ۲۷۶ / ۲۴۰	محمد تقی خان ایلخانی	۳۰۰ / ۳۰۴ / ۳۰۲
معبوبین عبدالله	۰۰۰		۴۰۲ / ۳۹۰ / ۳۶۹
معاویه	۱۶۴	محمد جوادخان	۳۶۳
معتمددالدوله	۳۸۸ / ۳۰۸ / ۳۰۴ / ۱۷۷	محمد حسن امینالدوله بیگلریگی	۳۶۴
	۴۱۱	محمد حسین خان	۳۶۳
معزالسلطان	۳۹۰	محمدخان	۳۹۷
معصوم خان [میرزا ...]	۳۱۲	محمدخان [سلطان ...]	۱۳۷ / ۳۰
معصومه (فاطمه) (ع)	۱۰ / ۸	محمدخان قاجار رک : آقامحمدخان قاجار	۰۸۲
معین التجار	۴۶۰	محمد رضا بیگ	۷۰۴
سفول کبیر	۴۴	محمد شاه	۳۱۱ / ۲۸۶ / ۷۹ / ۴۰ / ۱۰
مقلسی	۴۱۶		۷۰۲ / ۴۸۷ / ۳۹۰ / ۳۹۴ / ۳۰۲
مقصود بیگ	۸۰		۷۲۳
مکدونالد [سرهنگ]	[۰۰۰] / ۱۹۳	محمد شمس الدین	۱۳۰
	۲۰۹	محمدعلی میرزا	۴۴۲ / ۳۷۳ / ۳۰۱ / ۳۲۱
	۳۸۸		۴۰۲ / ۴۴۹
مک گرگور [سر. س. .۰۰۰]	[۰۰۰] / ۸۸ / ۲۰۴ / ۳۰۲	محمد فرزند امام زین العابدین (ع)	۸۶
مکنزی	۶۸۴ / ۴۰۴	محمدقلی خان	۱۳۷
مکنیل [سر. جان .۰۰۰]	[۰۰۸]	محمود افغان	۶۰۶
ملا عبدالله	۲۹۴	محمود خان	۳۶۳
ملافیج الله	۳۹۴	محمود شاه [شرف الدین ...]	۱۱۹
ملا مطلب	۳۹۴		
ملا نصرالله	۳۹۴		
سلکم [سر. جان .۰۰۰]	[۱۴ / ۱۸ / ۰۳ / ۰۴]		

۳۵۰ / ۲۲۶ / ۲۲۲ / ۳۲۰ / ۳۱۱	۳۰۰ / ۲۴۱ / ۱۹۳ / ۱۳۱ / ۱۲۸
۴۷۳ / ۴۷۲ / ۴۷۱ / ۴۶۰ / ۳۹۲	۴۹۷ / ۴۸۶ / ۳۹۲ / ۲۳۶ / ۳۰۹
۶۰۹ / ۰۹۹ / ۰۸۳ / ۰۸۲ / ۰۰۷	۰۸۶ / ۰۷۱ / ۰۷۰ / ۰۲۲ / ۰۰۰
۶۴۸ / ۶۴۷ / ۶۴۶ / ۶۴۵ / ۶۱۶	۷۲۰ / ۷۲۱ / ۷۰۹ / ۷۰۸ / ۶۰۸
۷۳۲ / ۶۹۷	۷۴۲ / ۷۳۶
ناصرالدین شاه / ۱۲۱ / ۱۳۷ / ۲۱۲ / ۲۰۹	المنصوري / ۸۲ / ۰۰
۴۷۰ / ۴۲۷ / ۳۸۰ / ۳۵۸ / ۳۱۳	منگوقاآن / ۲۳۴
۷۱۰ / ۷۰۶ / ۷۰۴ / ۶۹۷ / ۵۱۰	بنوچهرخان معتمددالدوله / ۳۰۳
۷۴۲ / ۷۲۲ / ۷۱۱	بوردوک اسحیت [سر. آر. ...]
ناصرخان ۳۰۰	سورکتن [سر. دد. ...]
ناصر خسرو ۲۵	سوریه / ۱۳۲ / ۱۲۹ / ۹۷ / ۶۰ / ۵۳ / ۳۱
نامدارخان [میر. ...] ۲۳۱	۱۸۱ / ۱۶۷ / ۱۰۶ / ۱۰۲ / ۱۴۲
نثارخوس ۱۰۷ / ۳۰۹ / ۲۸۳ / ۱۰۳	۳۵۱ / ۳۰۰ / ۲۵۸ / ۲۵۷ / ۱۹۳
۶۳۱ / ۵۱۳ / ۴۹۴ / ۴۷۹	۵۳۰
نجف قلی خان ۳۶۳	موسی (ع) / ۱۳۴ / ۱۲۶
ندلر [دریکو] ... ۴۶۴	موسی کاظم (ع) / ۷۹
فرسی ۲۶۶ / ۲۶۷	سون تایث [ژنرال ...] ۳۸۸ / ۱۹۳ / ۱۹
نصر [شیخ] ... ۲۸۳	۶۱۰ / ۴۰۲
نصر الدواله ۲۹۹	سونبی ۱۷۳ / ۴۰
نصرین محمد ۳۹۴	مونسل [سروان ...] ۳۳۷
نصر ثانی ۲۸۴	مهدی (ع) / ۳۱۶
نصریخان براھوئی ۲۱۰ / ۳۶۳ / ۳۱۱ / ۰۱۹	مهدی خان [میرزا ...] ۴۷۲
نظامالسلطنه ۲۸۵ / ۴۲۸ / ۴۲۰ / ۴۳۵	مهنا [میر ...] ۴۸۶ / ۴۸۴
۴۶۰ / ۴۰۴ / ۴۳۷	میریادص ۱۴۷
تمرود ۱۱۸ / ۱۹۰	پیشل [سر. جان ...] ۶۰۴ / ۳۸۵
نوح ۱۶۰	سینان [سروان ...] ۴۳۶
نوذر میرزا ۴۸۸	سینوتولی ۲۴۶
نولدکه ۱۶۷	«ن»
نیبور ۱۱۲ / ۱۴۳ / ۱۸۶ / ۲۲۶ / ۱۹۳	تاپلئون ۰۲۲ / ۴۸۶
۵۴۴ / ۳۹۲ / ۲۸۲	نایپر [سروان ...] ۲۷۲
نیته تیس (بادر کبوچیه) ۹۳	نادرشاه ۱۱۹ / ۶۰ / ۴۰ / ۴۴ / ۳۰
نیکلای اول ۴۶۰	۳۱۰ / ۲۹۷ / ۲۸۲ / ۲۷۲ / ۱۲۳

فهرست نامهای کسان

۷۷۱

هارتمن	۶۵۵	نیکلسون [سر. آ...]	۷۲۳
هارون الرشید	۱۴	نیکولا	۱۰۰
هانزی چهارم	۲۶	نیکی تین [اتاناوسیوس]	۴۹۸
هانزی هشتم	۵۸۲	نیوبری [جان ...]	۶۴۹ /۵۰۱
هانوای [یوناس ...]	۴۷۲ /۴۷۱ /۳۵۰	نیوبرت [کریستوفر ...]	۶۰۱
	۶۴۸ /۶۱۴	«	«
هاوزن [بارن کنیپ ...]	۴۸۶	واتسن	۳۴۲
هاولوک	۴۱۲	وارینگک [اسکات ...]	۱۳۱
هدسن [تامس ...]	۶۴۹	واسکودوگاما	۶۳۲ /۴۹۸ /۴۷۰
هربرت [سر. تامس ...]	۱۴ /۱۰ /۸	واسیلاویج [ایوان ...]	۶۳۴
هربرت	۱۴۳ /۱۲۶ /۱۱۹ /۱۱۸ /۶۴	وال بیکر [سرهنگ ...]	۶۱۶
	۶۷۰ /۶۰۱ /۶۰۲ /۵۰۶ /۵۰۱ /۱۸۷	والرین	۲۶۴ /۲۶۱ /۲۰۹ /۱۴۹ /۱۴۷
هرتون [تامس ...]	۴۹۶	۴۰۶ /۴۰۲	۴۰۶ /۴۰۱
هرمزد	۲۶۶ /۱۰۰ /۱۰۴	والبری [برنسور ...]	۲۰۹
هرود کبیر	۱۰۰	وان هوتمان [کورنلیوس ...]	۶۵۰
هرودوت	۲۲۳ /۹۳ /۱۷۶ /۱۰۹ /۱۰۸	ورانوس	۴۰۰
	۶۰۶ /۶۰۲ /۳۸۸ /۳۷۸	وکیل (کریم خان زند)	۵۰۷ /۴۷۳
هستر	۱۴۴	وکیل الملک	۳۱۳ /۲۹۰
هفاستیون	۱۰۷	وگان [ستوان ...]	۳۰۳ /۳۰۲
هللاکو خان	۱۳۶ /۸۲	ولاز [سروان ...]	۷۲۰ /۷۶۴ /۳۸۹ /۱۳۵
هلن	۲۲۷	ولزلی [لد ...]	۷۲۲ /۵۲۲ /۴۹۷
همابون شاه	۴۴	ویکتوریا	۲۸۸
هوبز [جیلز ...]	۶۰۲ /۶۴۲	ولیز [دکتر ...]	۷۴۲ /۱۳۲ /۷۴ /۶۶
هوتز [کمپانی ...]	۶۸۳ /۲۷۷	وللوی [سر. هیو ...]	۶۳۴
هوراس	۴۷۰ /۱۳۰	وللوک [اج ...]	۱۹۳
هوسی	۱۷۲	ولیامز	۳۷۶
هوگک [دکتر ...]	۱۴۲	ولیامسن	۶۱۰
هولز	۶۸۳	«	«
هیستاسب	۲۲۱ /۱۴۶ /۱۷۲ /۱۷۱ /۱۶۸	هارلی	۲۳۶
هی پزدات	۱۰۸		

یعقوب لیث	۱۶۰	« ی »
یوسف [استاد	۵۷۳ [۰۰۰	یحسی ۳۷۲
یوسف [حاجی	۳۹۴ [۰۰۰	برمولف ۶۶۱
یوسف خان	۳۶۳	یزدگرد ۲۹۶
یونس (یوحنا)	۳۰۱	یعقوب بن لیث ۸۱

/ ۲ ۸

ایران و تغییر ایران

فهرست نام جایها

آرخانگل	۶۴۲/۶۳۴
آردال	۳۶۲
آستارا	۶۹۱/۶۷۴
آسپا	۴۷۱/۲۳۸/۲۲۲/۱۰۱/۹۹/۶۷/۵۱
	۶۳۰/۶۰۷/۶۰۰/۰۹۳/۰۲۳/۴۸۹
	۶۰۰/۶۳۱
آسیای صغیر	۶۲۱/۲۳۵
آسیای مرکزی	۵۱۲
آشور	۲۴۱/۲۴۰/۲۳۷/۲۳۵/۲۳۴/۱۹۴
	۴۴۰/۴۳۶/۴۲۶/۴۲۳/۴۲۲/۳۷۰
	۴۶۱
آشوراده	۷۰۱/۴۸۷/۴۷۴
آغا جاری	۳۸۶
آغ دره	۶۱۳
آغورا (آگورا)	۴۴۰
آکروپولیس	۲۱۰
آگرادات	۱۰۶
آگورا (آغورا)	۴۴۰
آلپ	۲۰۰
آلمان	۴۷۵/۱۶۱/۱۲۲/۱۲۲/۰۲/۲۶
	۷۲۸/۶۹۰/۶۶۷/۶۶۱
آمستردام	۱۲۳
آمل	۶۱۴/۶۰۹
آنایس	۵۱۳
آناهیدا [معبد ...]	۱۶۴
آنقره	۶۰۸
آینهخانه	۶۰/۰۹

«T»	
آبادان	۴۱۴
آباده	۸۷/۸۶/۷۶
آب برس	۳۸۳
آب بزوفت	۳۸۳
آب بید	۳۶۲
آب چناره	۳۳۹
آب خونسار	۴
آب دز	۳۷۱/۳۷۰/۳۶۹/۳۴۲/۳۳۹/۳۳۰
	۴۳۶/۴۳۵/۳۷۶
آب زال	۳۳۹
آب سبزه	۳۸۳
ب کت	۶۱۶
آبگینه [راه ...]	۲۰۲
آب مینداب (نهرداریان)	۴۰۴
آب بیک	۶۱۴
آتشکده‌های مادی	۲۹۱
آتن	۲۲۸/۲۱۵/۲۰۴/۲۰۰/۱۸۸/۱۸۷
	۵۷۲/۵۶۳/۵۶۱/۳۸۸/۶۴
	۶۰۷/۶۰۳/۰۹۶/۰۹۲/۰۹۱/۰۸۴
	۶۷۳/۶۲۴/۶۱۳/۶۱۲/۶۱۱/۶۱۰
	۷۱۷/۷۱۱/۷۱۰/۷۰۷/۷۰۶/۷۰۰
آرارات	۶۹۸
آراکس (کر)	۱۶۲/۱۱۲/۱۰۶
آراکوتیا	۱۰۸
آرتا برد	۱۰۸

«الف»

ابرقو ۸۷	۴۰۸/۴۰۷/۲۴۰/۲۳۳/۱۶۰/۱۲۲
ابوظبی ۵۴۳/۵۴۰	۵۵۷/۵۱۷/۵۱۴/۴۹۷/۴۷۰/۴۷۳
اترک ۷۰۵/۳۲۴	۶۰۷/۶۰۰/۵۹۶/۵۹۳/۵۷۳/۵۶۴
اتریش ۶۹۰	۶۳۱/۶۳۰/۶۲۹/۶۲۶/۶۲۴/۶۲۲
اتک ۷۰۸/۷۰۲	۶۶۲/۶۷۱/۶۰۲/۶۳۶/۶۳۳/۶۳۲
اتوک ۶۴۵	۷۲۷/۷۱۵/۷۰۶/۷۰۲/۷۰۰/۶۹۸
اتیوبی ۶۳۲	۷۴۰/۷۳۶/۷۳۲/۷۲۴
اچمیازین ۷۰۰/۶۶	اروکت ۴۹۴
احمدی (یاشیف) ۳۸۶/۲۸۱	اروبیه ۵۹۴/۵۹۲
اخال ۷۰۸	ارزق (کبود) [رود ...] ۴۴۲
ادمه (ارفه) ۴۰۵/۱۴۷	ازوپا ۸۶
اراک ۶۲۴/۵۷۲/۱۲	اسپادانا ۲۴
ارتنه وردیه (آرتاپرد) ۱۰۸۰	اسپان ۶۱۷
ارچین ۷۷	اسپانیا ۷۴۸/۶۰۵/۶۰۳/۶۰۰/۶۲۰
ارخانگل (آرخانگل) ۶۳۴	استانبول ۵۳
اردال ۴۸۳	استخر ۱۶۲/۱۰۹/۱۴۰/۱۱۱/۹۲/۸۱
اردیل ۳۲۴/۱۹	۲۰۶/۲۲۸/۱۶۷/۱۶۶/۱۶۴/۱۶۳
ارز روم ۴۱۱/۷۰	استرایاد ۶۴۰/۶۲۱/۶۱۴/۶۱۲/۵۷۲/۵۶۷
ارزن ۳۷۰/۲۷۹	۷۰۷/۷۰۴/۷۰۲/۶۷۸/۶۷۷/۶۴۶
ارس ۷۰۰/۶۱۰/۶۴	اسدآباد ۵۷۲
ارض مقدس ۹۷	اسفندکت ۳۱۳
ارگ استخر ۱۶۷/۱۶۰/۱۶۴	اسکندریه ۷۲۴/۶۷۵
ارگ تبریز ۶۱۰	اسکوتاری ۷۲۰
ارگ تخت جمشید ۱۸۲	اسلامبیول ۶۷۱/۶۲۶/۶۷۷/۶۸۸
ارگ شیراز ۱۲۶/۱۲۱	۷۴۰/۶۹۷
ارمنستان ۶۶۰/۶۰۳	اصفهان ۲۴/۲۲/۲۱/۱۹/۱۷/۱۲/۲/۱
اروب ۷۲۴/۷۲۷/۵۱۴	۲۲/۳۱/۳۰/۲۹/۲۸/۲۷/۲۶/۲۵
اروپا ۳/۲۱/۶۶/۵۲/۴۷/۴۰/۴۲/۳۹/۳۰/۳۴	۴۹/۴۸/۴۷/۴۰/۴۲/۳۹/۳۰/۳۴
اروپا ۳/۲۱/۶۶/۵۲/۴۷/۴۰/۴۲/۳۹/۳۰/۳۴	۴۱/۵۶/۵۰/۵۰/۵۴/۵۲/۵۱/۰۰
اروپا ۳/۲۱/۶۶/۵۲/۴۷/۴۰/۴۲/۳۹/۳۰/۳۴	۵۶/۷۰/۷۴/۷۲/۷۱/۶۰/۶۴/۶۲
اروپا ۳/۲۱/۶۶/۵۲/۴۷/۴۰/۴۲/۳۹/۳۰/۳۴	۱۲۲/۱۱۶/۸۷/۸۲/۸۱/۸۰/۷۸/۷۷
اروپا ۳/۲۱/۶۶/۵۲/۴۷/۴۰/۴۲/۳۹/۳۰/۳۴	۲۹۶/۲۹۰/۲۷۴/۲۰۴/۱۳۶/۱۲۸

فهرست نام جایها

۷۷۰

ویسیاری صفحات دیگر ...	۳۴۲/۳۴۲/۲۳۷/۲۲۸/۳۱۰/۲۹۸
افریقا	۶۳۲/۵۲۰/۵۲۳/۴۹۰/۳۰۱/۳۰۰
افغانستان	۶۳۱/۶۰۷/۵۹۴/۵۱۲/۲۶
اولئوس	۷۲۰/۶۹۷/۶۹۶/۶۹۵/۶۷۹/۶۷۸
اوله	۱۰۸
اوینتر	۵۲۹/۵۱۴/۴۸۰/۳۰۹
اوچان	۷۱۱/۶۶۳/۵۳۷
اهرام مصر	۳۷۵/۱۶۲
اهواز	۴۱۵/۴۱۰/۴۰۵/۴۰۲/۳۹۰/۳۷۶
ایتالیا	۲۳۱
ایتن [شهر] ...	۱۸۷
ایدج	۱۰۶
ایران اغلب صفحات ...	۴۲۶/۴۲۰
ایرانشهر	۳۷۹
ایرلند	۶۴
ایروان	۷۰۰/۷۰۰
ایزدخواست	۲۹۲
ایزدویار	۲۳۵
ایسلند	۴۶۸
ایلام	۳۹۰/۳۷۵/۳۷۴
ایمیری تیا	۷۰۰
ایوان تخت	۴۲
ایوان کرخه	۳۷۹
ایوان کی	۶۲۱
ایونی	۲۳۵
« ب »	۴۹۶
بابارکن [پل] ...	۶۶/۵۲/۲۸/۲۰/۲۲

بخار سیاه	۶۷۱/۶۶۲/۶۳۳/۶۳۲	باب کبیر	۴۲۲
بعزین	۰۰۴/۰۰۱/۴۹۸/۴۹۱/۴۷۵/۲۸۳	بابل	۲۷۰/۲۳۰/۲۳۲/۲۱۱/۱۰۹/۹۹
بوز	۰۴۷/۰۴۶/۰۴۵/۰۴۴/۰۴۳/۰۴۱	۳۷۸	Bab
بوز	۰۵۷/۰۴۹/۰۴۸	باتو	۶۱۶
بخارا	۶۷۹/۶۷۸/۶۴۰/۶۳۴/۰۱۲/۲۹۶	باچگاه	۱۱۳
بخارا	۷۲۱/۷۰۳	بادکوبه	۶۶۱/۶۴۶/۶۳۹/۶۰۱/۴۷۵
بختگان	۱۳۰	۷۰۰/۶۹۱/۶۶۲	
بدخشنان	۳۸۸	بازار وکیل	۱۲۲
برازجان	۲۸۱/۲۸۰/۲۷۸/۲۷۷/۲۴۰	بازرگان	۶۱۸/۶۱۷
برازجان	۶۱۹/۴۸۷/۲۸۴	باسعیدو	۰۳۷/۰۱۴/۴۹۰
براکیه	۴۱۷	باسمان [کوه]	۳۱۹
برج ساوه	۳۰۱	باشگرد	۳۲۰/۳۱۳
برج کبوتران (برج کبوتر)	۲۲	باغ بلبل	۴۸/۴۶
برلن	۵۷۵	باغ تخت	۱۲۶/۴۸
برم [دشت ...]	۲۷۹	باغ توت	۴۸
برمراهون	۴۷۶	باغ جهان نما	۱۲۸
بروکت	۴۹۴	باغ دراویش	۴۸
بروکسل	۶۰۵	باغ دلگشا	۱۳۱/۱۲۹
بروجرد	۲۴۲/۲۲۹/۲۲۴/۲۲۰/۱۲/۴	باغ شراب	۴۸
بروجرد	۰۹۶/۰۷۲/۴۳۰/۳۷۰/۳۶۲/۲۴۳	باغ شیخ	۲۴۰
بریتانیا	۲۱۶/۳۱۳/۲۸۸/۱۲۹/۰۲/۱	باغ نظر	۲۰۴
بریتانیا	۴۷۹/۴۷۸/۴۲۸/۴۱۱/۳۹۲/۳۹۱	باغ نو	۱۲۸
بریتانیا	۰۳۹/۰۳۱/۰۲۶/۰۱۸/۰۱۶/۴۹۱	باغ وکیل	۱۲۸
بصربه	۷۳۷/۷۱۸/۷۱۱/۷۰۳/۰۰۴/۰۰۳	بانق	۲۹۶
بصربه	۷۴۴/۷۴۲/۷۴۰	باکتریا (بلغ)	۳۲۹
بزنوئی	۴۳۰	بنجورد	۰۹۸
بسادو	۴۹۰	بحار احمر	۶۳۲/۶۲۱
بسطام	۵۷۲	بعزخر	۶۰۰/۴۷۵/۴۴۰/۳۴۲/۲۸۹
بسفور	۶۳۱	۶۴۳/۶۴۲/۶۳۸/۶۳۰/۶۳۴/۶۳۰	F
بصره	۴۰۸/۴۰۶/۴۰۰/۳۹۷/۳۹۲/۳۹۱	۶۷۴/۶۷۱/۶۴۹/۶۴۶/۶۴۵/۶۴۴	
بصره	۴۸۱/۴۷۹/۴۴۴/۴۱۴/۴۱۱/۴۰۹	۷۰۴/۷۰۲/۷۰۱/۷۰۰/۶۷۸/۶۷۷	
		۷۴۷/۷۱۷/۷۱۰/۷۰۹/۷۰۸/۷۰۵	

بند بزرگ	۴۲۱	۰۴۳/۰۰۷/۴۹۸/۴۹۶/۴۸۶/۴۸۳
بندر دبی	۴۸۸	۶۳۱/۶۰۶/۶۰۰/۰۰۷/۰۰۶/۰۰۲
بندر دیلم	۴۸۳/۴۸۲/۳۸۶	۶۸۰/۶۸۳/۶۰۸/۶۰۰/۶۴۹/۶۳۲
بندر ریگ، رک:	ریگ [بندر ...]	۷۲۰/۶۹۸/۶۸۷/۶۸۶
بندر عباس	۴۸۹/۲۹۶/۲۹۵/۲۹۰/۲۸۲	بلبیک ۱۸۷
	۰۰۷/۰۰۶/۰۰۵/۰۰۴/۰۰۳/۴۹۷/۴۹۳	بغداد ۲۲۷/۱۲۹/۱۲۰/۶۰/۰۲/۸/۰
	۰۲۱/۰۱۴/۰۱۳/۰۱۲/۰۱۱/۰۱۰	۴۲۵/۴۰۸/۴۰۶/۴۰۵/۳۹۳/۳۳۷
	۶۰۳/۶۲۱/۶۲۰/۰۷۳/۰۰۷/۰۰۰	۰۰۲/۰۴۹/۰۴۲/۰۱۲/۴۴۱/۴۲۲
	۶۸۰/۶۷۹/۶۷۸/۶۰۷/۶۰۶/۶۰۰	۶۰۷/۰۹۴/۰۹۳/۰۰۷/۰۰۶/۰۰۳
	۷۱۲/۶۹۰/۶۸۲/۶۸۱	۶۷۰/۶۶۲/۶۰۹/۶۰۸/۶۴۹/۶۳۱
بندر گز	۶۷۷	۶۸۸/۶۸۷/۶۸۶/۶۸۰/۶۸۴/۶۸۳
	۰۱۱/۴۷۶	۷۲۶/۷۲۰/۷۱۱/۶۹۸/۶۹۷/۶۹۰
بندر مشور	۴۸۱	بلخ ۶۰۹/۳۲۶/۲۹۶/۱۰۱
بندر ناصری	۴۲۷	بلوچستان ۳۰۸/۳۰۱/۲۹۹/۲۹۲/۲۹۰
بند شاهزاده	۴۴۹	۳۱۵/۳۱۴/۳۱۲/۳۱۱/۳۱۰/۳۰۹
بند کیل	۴۲۴	۳۲۶/۳۲۵/۳۲۰/۳۱۸/۳۱۷/۳۱۶
بند قیر	۴۳۸/۴۳۷/۴۳۶/۴۳۴/۴۰۲	۰۹۷/۰۷۲/۰۱۹/۰۱۷/۴۸۱/۴۸۰
	۴۰۸/۴۰۷/۴۴۹/۴۴۸/۴۳۹	۷۲۴/۷۲۱/۷۱۲/۶۷۹
بند قیصر	۴۰۶/۴۴۹	بلده‌ای ۳۱۱
بند قیل	۴۲۴	۳۲۰/۳۱۱/۳۰۷
بند میر	۱۱۳	بعبئی ۲۹۴/۲۹۱/۱۲۳/۷۸/۰۳/۰۲
بند والرین	۴۰۸/۴۴۱	۴۹۰/۴۰۵/۴۰۴/۳۹۷/۳۱۰/۲۹۵
بني داود	۴۲۸	۰۹۳/۰۰۸/۰۰۷/۰۰۶/۰۴۸/۰۳۲
بولان	۶۷۹	۶۰۹/۶۰۸/۶۲۹/۶۲۱/۶۰۸/۶۰۶
پارچه‌بند	۶۱۶	۶۸۰/۶۷۸/۶۶۷/۶۶۴/۶۶۲/۶۶۲
بیت لحم	۱۱۸	۷۴۰/۷۴۲/۷۲۸/۶۸۶/۶۸۰/۶۸۱
بیت المقدس	.۹۰	بیپور ۳۱۹/۳۱۸/۳۱۷/۳۱۲/۳۱۱
پلستان	۸۷	۳۲۰
پلشک	۲۱/۲	بیپور [رودخانه ...] ۳۲۰
پرجنده	۶۲۰/۶۲۲/۶۱۷/۶۰۸/۰۹۷/۰۱۲	بن (آلمان) ۱۶۱
پیروت	۰۹۴	بنت معیار ۳۲۱
پیزانیم	۶۳۱/۱۰۸	بندامیر ۱۰۹/۱۱۲/۱۰۶

پاساراشا	۱۱۰	بیستون	۹۷/۱۰۷/۱۶۱/۱۴۳/۱۰۸/۱۰۷/۹۷
پامسارگاد	۱۰۰/۹۸/۹۷/۹۴/۸۹/۸۶/۸۱	۲۳۹/۱۸۶	
	۱۰۹/۱۰۸/۱۰۷/۱۰۶/۱۰۵/۱۰۱		
	۱۷۹/۱۷۸/۱۶۶/۱۶۲/۱۱۸/۱۱۰		
	۳۷۹/۲۴۵/۲۳۵/۱۸۰		
پاسنگان	۱۲/۲	بین النهرین	۷۲۰/۴۱۴/۴۰۷/۲۷۲/۲۳۴
پامنار	۷۴۲	بوشهر	۱۴۲/۱۲۳/۱۲۱/۷۷/۰۲/۰۲
پاهورا	۳۲۰		۲۷۹/۲۷۷/۲۷۶/۲۴۶/۲۴۳
پرادوبیا	۳۶۴		۲۸۰/۲۸۴/۲۸۲/۲۸۲/۲۸۱/۲۸۰
پراگا	۱۰۸		۴۰۰/۴۰۴/۳۸۹/۲۹۶/۲۸۷/۲۸۶
پرپیلا	۶۱۷		۴۷۶/۴۷۳/۴۶۵/۴۶۳/۴۶۰/۴۲۸
پرت سعید	۴۹۲		۴۸۷/۴۸۰/۴۸۴/۴۸۳/۴۸۲/۴۷۹
پرتفال	۰۰۴/۰۰۲/۰۰۱/۴۹۹/۴۸۹/۴۷۹		۰۱۲/۰۱۱/۰۰۷/۴۹۷/۴۹۰/۴۸۸
	۶۰۰/۶۰۰/۶۳۳/۶۳۲/۶۲۰/۰۲۸		۰۶۶/۰۰۷/۰۰۵/۰۰۳/۰۲۰/۰۱۴
پرسپولیس	۴۷۶/۴۷۵/۲۱۸/۲۰۱/۱۶۲		۶۶۰/۶۰۹/۶۰۸/۶۱۸/۰۹۰/۰۹۱
	۰۱۷/۴۹۳/۴۸۲/۴۷۷		۶۸۴/۶۸۳/۶۸۲/۶۸۱/۶۸۰/۶۶۳
پرسپیس (فارس)	۸۱		۷۳۷/۷۲۹/۷۲۸/۷۲۶/۶۹۰/۶۸۶
پرک [کوه ...]	۱۰۸		۷۴۴
پرگا	۱۰۸	بهبهان	۳۸۷/۳۸۵/۳۸۱/۳۷۰/۳۵۳/۳۴۲
پرو	۱۵۳/۹۳		۶۲۷/۶۲۰/۴۸۳/۴۸۲/۳۸۹
پروپیلا [دروازه ...]	۲۲۱	بهشتآباد	۳۸۳
پروس	۲۴۶		
پریشان [دریاچه ...]	۲۰۱	بهمنشهر	۴۱۶/۴۱۴/۴۱۰
پسی تیگرس	۴۰۳/۴۰۲		۶۸۰/۴۸۱/۴۱۴/۴۱۰
پشتکوه	۳۳۶/۳۳۵/۲۲۴/۲۲۳/۳۳۰	« ب »	
	۳۸۶/۳۳۸	پارتون	۲۰۰
پطرزبورگ	۷۱۲/۶۷۴	پارنه	۶۲۰
پگو	۴۷۳	پارئیا	۶۰۹
پل آنوردی خان	۶۰/۴۷/۳۰/۲۴	پارس	۶۹۹/۲۰۷/۱۱۲/۱۰۷/۹۸
پل بولیتی	۴۰۱	پاریزو	۶۱۷
پل جلفا	۶۱	پاریس	۴۸۶/۴۷۴/۳۷۷/۲۸۰/۱۶۱/۴۸
			۷۳۲/۵۷۵/۴۸۷
		پازاراخا	۱۰۸
		پازی تیگرس	۱۰۶

تیرولی ۴۰۱	تخت طاووس ۱۸۱
تیسفون ۱۶۴/۲۰۶/۶۳۱	تخت قاجار ۱۲۸
«ج»	تختگاه ۴۲
جاسک ۳۱۸/۳۱۲/۳۱۰/۳۰۹/۲۸۴	تخت مرمر ۱۲۲
۰۱۴/۰۱۳/۴۹۷/۴۸۹/۳۲۱/۳۲۰	تریت حیدری ۵۱۲/۶۰۷/۰۹۳/۶۱۶
۶۵۲/۵۷۳/۵۵۷/۵۵۳/۵۳۶/۵۱۰	ترشیز ۶۱۶
۷۳۴/۷۲۹	ترعه انگلیس ۶۰۰
جاسک جدید ۵۱۰	ترکمن چای ۴۷۲/۶۱۰/۶۶۱/۷۰۰
جاوه ۳۲۰/۳۱۴/۱۲۳/۱۲۲/۶۶/۰۲	۷۳۸
۶۰۰/۶۲۱	ترکمنستان ۵۸۳/۷۰۴/۷۰۳/۷۱۷
جاه (چاه بهار) ۳۱۱	ترکه ۶۱۶
جبل الطارق ۷۲۸	ترکیه ۱۰/۰۹۶/۰۹۴/۳۳۷/۱۲۳/۱۰
جبل بهمدی ۵۱۶	۶۸۹
جبل شمر ۵۰۱	ترووا ۲۲۷
جبل مهدی ۵۱۸	تفت ۶۱۷
جراحی ۴۸۲/۳۹۸/۳۹۱/۳۸۵	تفتان [کوه ...] ۳۱۹
جریاد گادن ۴	تفلیس ۷۰۷/۷۰۵/۷۰۲/۶۷۲/۶۷۱
جزیره ۵۲۷/۴۳۸	تنگ بتان ۳۷۹
جزیره طویله. رَكْ : طویله [جزیره ...]	تنگ ترکان ۲۷۹/۲۷۲
جنای ۶۱۶	تنگ چکان ۲۰۶
جلقا ۵۷/۵۶/۰۵/۰۰/۳۰/۲۹/۲۸/۲۴/۲	تنگ سالک ۳۸۱
۷۲/۷۱/۷۰/۶۸/۶۷/۶۰/۶۴/۵۸	تنگستان ۲۷۰
۷۲۹/۶۷۴/۶۰۱/۷۷/۷۶/۷۴	تنگ شاپور ۲۷۰
جلکه عقیلی کارون ۶۲۰	تنگ الله اکبر ۱۱۰/۱۱۳
جنات عدن ۴۰۶	تنگ شاه سروان ۱۴۲
جندي شاپور ۲۰۶	تنگه موی اسبان ۶۱۷
جواران ۶۱۷	تنگه هرمز ۵۱۲/۴۸۰
جوشقان ۵۷۲	توقمس ۲۰۲
جوشیر ۴۱۶	توران پشت ۶۱۷
جوی عضدی ۴۱۶	تول [قلعه ...] ۳۰۴
جهان بین ۳۸۱	توبیسرکان ۵۷۲
جهان نما ۱۲۳	تهران ، اغلب صفحات ...

۶۳۶/۰۹۹/۰۹۲/۰۹۱/۴۷۱	حاجی ترخان
۶۴۰/۶۴۳/۶۴۲/۶۳۹/۶۳۸/۶۳۶	
۶۹۱/۶۶۲/۶۴۷	
۱۳۴/۱۳۲/۱۲۸	حافظه
۵۰۱	حایل
۷۸	حبشه
۳۷۳	حران
۴	حسین آباد
۱۸۰/۱۶۸/۱۶۲	حسین کوه
۱۸	حسینقلی
۴۱۰/۴۰۸	حفار [کانال ...]
۲۷۶	حله [رود ...]
۴۷۴	حلی کن
۱۴۸۰	حلیله [رود ...]
۳	حوض سلطان
۴۶۰/۴۶۰/۳۹۹/۳۹۱/۳۹۰/۳۴۰	حریزه
۱۲۲	حیدرآباد
	« خ »
۴۸۲/۳۹۱/۲۷۶	خارک [جزیره ...]
۷۳۷/۴۸۸/۴۸۷/۴۸۶/۴۸۵	
۴۸۶/۴۸۲	خارکو
۶۷۹	خانات
۸۷/۷۶	خان خوره
۲۴۶/۲۴۰	خان زینیان [کاروانسرا ...]
۷۲۶/۶۸۶	
۳۰۰/۲۹۶/۲۸۹/۸۲/۸۲/۰۲/۲۱	خراسان
۳۰۰/۳۲۹/۳۲۴/۳۱۸	
۰۰۰	صفحات
۲۳۴/۱۹۰	خرس آباد
۵۷۲	خرقان

۶۴۴/۶۳۱/۶۰۷/۴۸۹	جیون
۶۱۸	جزاقون
	« ج »
۷۰۱	چاچاو
۴۸۸	چارک
۳۸۳/۳۶۲	چاتخور [دریاچه ...]
۵۱۹/۴۷۷/۳۲۰/۳۱۳/۳۱۱	چاه بهار
۷۱۲	
۱۳۲	چاه علی فهندز
۱۳۲	چاه مرتضی علی (ع)
۷۰۰/۷۰۱/۴۷۴	چکش لر
۴۷۱	چلیکن [جزیره ...]
۶۷۹	چمن
۶۱۶	چهاران
۲۴۰	چهار راهدار [کاروانسرا ...]
۴۰۲/۳۷۵	چواسپس (کرخه)
۶۱۶	چوند
۴۹/۴۸/۴۷/۴۶/۴۵/۳۸/۲۴	چهارباغ
۳۸۳/۱۱۶/۶۰/۰۸/۰۷/۰۶	
۱۳۹	چهار پنجه
۵۷۲	چهارده کلاته
۴۰	چهل چراغ
۴۰	چهل چشمہ
۴۰	چهل دختران
۰۹/۴۶/۴۳/۴۰/۳۹/۲۷	چهل ستون
۱۸۷/۴۰	چهل منار
۴۸۸	چیزو
۰۰۲/۴۷۰/۲۹۸/۲۹۰/۱۲۲/۰۲	چین
۶۳۱/۶۳۰/۰۹۶/۰۹۴/۰۱۲	
۷۰۴	چینوونیک
	« ح »
۱۴۲/۱۴۱/۸۸	حاجی آباد

خوی ۰۹۲	۳۳۴/۳۲۲/۳۲۱/۳۲۰/۳۲۸
خیابان چهارباغ ۳۰	۶۸۴/۴۶۴/۳۲۹
خیوه ۷۲۱/۷۱۰/۷۰۳/۶۷۸/۲۹۷	۴۱۰/۳۸۹/۳۷۲
«۵»	خشت [جلگه] ... ۲۷۴
داراب ۶۲۰/۱۳۰	خضاب ۰۳۶
دارابگرد ۱۴۷/۱۱۰/۱۰۹/۱۰۸/۱۰۶	خلخلال ۶۱۳
دارالامان (قم) ۱۳	خلیج استرآباد ۴۷۴
داغستان ۷۰۰	خلیج الفنستون ۵۳۶
دالکی [دهکده] ... ، رودخانه ۰۰۰ ۲۴۰	خلیج ایران ۶۳۵
۲۷۶/۲۷۵	خلیج بلخان ۷۰۱/۶۴۶/۴۷۴/۴۷۱
دانغان ۶۱۶/۰۷۲/۳۰۳/۳۰۲	خلیج حسینقلی ۴۷۴
دجله ۳۹۱/۳۹۰/۳۴۰/۳۲۴/۳۲۸/۲۳۴	خلیج عمان ۴۸۰
۴۱۴/۴۰۷/۴۰۶/۴۰۵/۴۰۳/۴۰۲	خلیج فارس ۱/۰۱/۲۶/۰۱/۲۹۶/۱۰۷
۶۸۰/۶۳۰/۶۰۰/۰۰۷/۰۰۲/۴۷۹	۳۲۵/۲۹۶/۱۰۷/۰۱/۲۶/۰۱/۲۹۶/۱۰۷
دجلة کوچک ۴۰۳	۳۹۱/۳۹۰/۳۸۹/۳۸۲/۳۴۲/۳۲۸
دختر [قلعه] ... ۲۹۷	۴۱۴/۴۰۶/۴۰۵/۴۰۲ و اغلب
دختر [کتل] ... ۲۷۹/۲۷۲	صفحات دیگر کتاب.
درالک [رود] ... ۴۸۲	خلیج ملکم ۵۳۶
درانگیانای ۳۰۹	خمسه ۵۷۲/۰۶۳
دریند ۷۰۰/۶۶۱/۶۳۵	خمیر ۴۸۹
درستان ۴۹۰/۴۹۴	خواجو [رودخانه] ... ۳۱۳
درعیه ۰۴۸	خوار ۵۷۲
درکشن ورکش [نهر] ... ۳۸۲	خواسپ ۱۰۶
دروازه شاه عبدالعظیم ۳	خوانسار ۰۹۰/۰۷۲
دروازه عالی قاپو ۳۷	خور ۳۰۲
دروازه علی ۳۷	خور زیارت [جلگه] ... ۲۴۰
دروازه همدان ۰	خور موج [کوه] ... ۴۸۰
درة شولی (درة شوري) ۱۲۹	خوزستان ۳۲۸/۲۸۵/۲۳۲/۱۰۹/۱۰۹
دریاچه نمک ۶۲۱	۳۸۲/۳۸۰/۳۷۹/۳۷۶/۳۷۲/۳۶۲
دریای ایفس ۶۲۴	۴۲۷/۴۰۱/۲۹۰/۲۹۰/۳۸۹/۳۸۶
دریای احمر ۷۳۰/۷۲۸	۴۸۱/۴۶۰/۴۴۲/۴۴۱/۴۳۲/۴۲۸
	۶۰۹/۰۹۹/۰۹۱/۰۷۲/۰۶۳
	خوشاب ۲۸۱/۲۸۰

فهرست نام جایها

دماگه امید	۶۳۲/۶۳۰	دریای خزر	۴۷۰/۴۷۴/۴۷۲/۴۷۶/۴۹۶
دماوند	۶۱۴/۵۷۲/۱۹	ل	۶۱۴/۶۳۷/۶۳۱/۶۰۹/۶۰۷/۵۹۹
دن	۵۹۹	لز	۶۶۰/۶۴۷/۶۷۰/۶۷۵/۶۶۲/۶۶۰
دورتموث	۶۰۰	دریای سیاه	۴۷۴/۷۰۲/۴۷۴
دویی	۵۴۰	دریای مانش	۶۰۰
دولپون	۳۸۳	دریای نمک	۳۰۴/۲
دولپل ها	۳۸۳	دز (دزقول) [رودخانه]	۴۰۲/۳۳۰ [۰۰۰]
دوشان تپه	۵۷۳		۴۳۳
دوشک	۷۰۵/۷۰۱	دزبل (: دزقول)	۳۷۱
دولت آباد	۴۳۸	دزسفید	۳۷۰
دهانه سیاه	۶۱۶	دزشاهی	۳۶۹
ده بید	۸۸/۸۷/۸۰/۷۶	دزقول	۳۳۹/۳۳۱/۳۳۰/۳۲۸/۲۷۶/۲۰۶
ده تقی	۶۱۷		۳۷۰/۳۶۹/۳۶۴/۳۶۲/۳۰۲/۳۴۲
ده خوارقان	۶۱۴		۳۸۹/۳۷۹/۳۷۷/۳۷۴/۳۷۲/۳۷۱
ده دشت	۳۸۶		۴۳۶/۴۳۴/۴۱۰/۴۰۲/۲۹۱/۳۹۰
ده هلی	۴۵		۰۹۸/۴۶۶/۴۶۴/۴۰۲/۴۴۴/۴۴۲
ده ملا	۳۹۰/۳۹		۶۸۴/۶۲۰/۶۰۶
ده نمک	۶۲۱	دزملکان	۳۶۹
ده نو	۸۹	دز داراب	۱۰۸
دیزک	۳۱۹	دستگرد	۲۰۶/۱۶۴
دیلان	۳۳۱	دشت ارزن (ارزن)	۲۴۶
ایلم	۴۸۲/۲۸۴	دشت ارزن	۲۴۷/۲۴
دیلمون	۴۱۴	دشت برم	۲۰۰
دیلمی	۱۱۲	دشتستان	۶۱۸/۴۸۸/۲۸۲/۲۷۶
دینا [کوه]	۳۸۰/۳۸۳ [۰۰۰]	دشت فارس	۱۰۰
دیناور	۳۳۹	دشت کبیر	۳۰۰
دینگه	۴۳۶	دشت کویر	۳۰۰/۳۰۴/۳۰۳/۳۰۱
«»		دشت لوت	۳۰۶/۳۰۵/۳۰۲/۳۰۰
رأس الخيمة	۰۴۰/۰۳۸/۰۳۷/۴۹۵/۴۹۲	دشت مرغاب	۱۱۰/۱۰۷/۱۰۳/۱۰۲/۹۷
	۰۴۸	دشت میشان	۳۷۲/۳۴۰
رأس سلطنه	۵۳۵	دکن	۴۷۰/۱۲۲
رأس مستندم	۰۲۰/۰۱۴/۰۱۳/۴۹۷/۳۰۳	دلیکی	۶۲۰/۶۱۹

صفحات ...	۰۴۸/۰۳۶/۰۳۵/۰۳۴
روم (رم) ۶۷۲/۶۹۸/۴۰۰/۱۴۷/۱۰۹	راشهریز [جلکه] ۳۸۰/۳۶۳/۳۶۲ [...]
ریاض ۰۴۸/۰۰۱/۰۰	۶۱۹/۴۸۲/۴۸۲/۳۹۱/۳۹۰/۳۸۹
ری شهر ۲۸۷/۲۸۹/۲۸۰	راوینا ۱۳۴
ریگ [پندر ...] ۴۸۶/۴۸۴/۴۷۳	رباط کریم ۵/۲
«ج»	رحمت [کوه] ۱۸۷/۱۸۳ [...]
زاگرس [جبال ...] ۴۲۹/۳۲۹/۳۲۰	رحمت آباد ۶/۲
زاوس ۴۴۸	رخا ۱۰۸
زاینده رود ۴۲۵/۲۸۲/۲۸۲/۶۲/۰۶/۲۴	رخچ ۱۰۸
زردکوه ۶۱۸	رستم کورده ۴۳۵
زرقان ۱۱۳	رستمکده ۴۳۵
زنجان ۶۲۷/۹۲۱/۶۱۲/۶۱۱/۰۵۶۲	رستو ۰۹۹
زندان سلیمان ۹.	رشت ۶۴۸/۶۴۶/۶۲۶/۶۱۲/۶۰۱/۰۹۳
زنده رود ۳۴۲/۰۰۵/۲۴	۷۰۲/۶۸۳/۶۸۲/۶۷۶/۶۷۰/۶۶۱
زنگبار ۶۲۱/۰۲۹/۰۲۰/۰۲۴/۰۲۲	رکن آباد [قنات] ۱۱۸ [...]
زنوبیا ۲۶۶	رم (روم) ۶۳۱/۰۰۴
زیرکوه ۳۸۶	رم شرقی ۱۰۸
«ژ»	روتن ۴۸
ژاین (ژاپون) ۷۴۸/۶۳۳/۰۱۶/۲۹۰	رود آثاریار ۴
ژن ۶۶۰/۶۲۲/۶۲۰	رودبار ۶۱۲/۶۰۱/۳۸۳
«من»	رودخانه پلوار ۱۱۲/۱۱۰
سارد ۳۷۵	رودخانه مرغاب پلوار ۱۰۶
سارگون [قصر] ۲۳۶ [...]	رودخانه دز ۳۷۹
ساری ۶۰۹	رودخانه روح الله ۴۸۴
سالزبورگ ۱۸۷	رودخانه شاپور. رک : شاپور (شاپور)
ماوجبلاغ ۵۷۰	[رویدخانه ...]
ساوه ۰۷۲/۶/۴	رویدشت ۰۰
سبزوار ۶۱۶/۲۹۶	رودون ۶۲۰
سبزآباد ۲۸۸	روس، روییه ۶۴۰/۰۹۲/۰۰۶/۰۰۰/۰۰۴
سبعه (؛ امام سبا) ۴۱۷	۶۹۰/۶۸۹/۶۷۱/۶۶۸/۶۶۴/۶۶۰/۷۰۵/۷۴۶/۷۰۰/۶۹۹

فهرست نام جایها

۷۸۵

سورات (هند)	۰۱۳/۴۷۳	سبلان	۰۱۹/۱۱۹/۱۲۳/۰۴۳/۴۷۰
سوریق	۸۷/۷۶	۰۴۶	
سوریه	۲۶۶/۲۰۹/۱۸۷/۱۶۶/۱۲۳/۵۲	سجستان. رک : سیستان	۰۸۵
	۶۷۵/۵۰۱	سرباز	۳۲۰/۳۱۶
سوزا	۴۷۷/۴۴۱/۴۳۷/۴۲۱/۳۳۹/۲۰۴	سرخس	۷۰۵/۷۰۱/۶۲۳
	۴۹۴	سرستان [قصر]	۲۰۶
سوزان	۳۸۰	سری (سیری)	۴۸۹
سوزای	۳۷۶	سعادت آباد	۰۸
سوزی	۳۷۹	سعده	۱۳۱/۱۳۰/۱۲۹
سوزیانا	۴۳۳/۳۹۰/۱۰۹	سعیدیه	۲۹۸
سولکستان	۷۶	سلسل	۴۰۹
سه (جه)	۲۱	سلخ [دهکدة]	۴۹۴
سه گنبدان	۱۶۷	سلطان آباد (اراک)	۶۸۴/۶۸۳/۶۲۴/۰۹۳/۱۲
سیاه کوه	۳۰۴	سلطانیه	۲۰
سیپیارا	۲۳۰	سلوکیه	۱۶۴
سیمارون	۲۶۶	سلیمانیه	۶۷۰
سیتا کوس	۲۴۰/۱۰۷	سمرقند	۷۰۰/۷۰۳
سیتو گا گوس [رودخانه]	۰۰۰ [۲۴۰]	سنان	۶۴۷/۶۲۰/۰۹۴/۰۹۲/۳۰۳
سی تی گا گوس	۱۰۷	سن پطرزبورگ	۶۷۷/۶۴۰/۶۴۳/۵۷۵
سیراف	۴۸۸		۷۴۰/۷۴۰/۷۱۰/۶۹۱
سیرجان	۶۱۷	سندر [رود]	۰۰۰ ، ایالت [۰۰۰]
سیری (سری) [جزیره]	۰۰۰ [۴۹۳/۴۸۹]	سندر	۷۲۰/۶۴۰/۰۱۳/۴۸۹/۴۷۹/۳۱۰
سیستان (سجستان)	۳۰۲/۲۹۱/۲۸۹/۲۶۶	سن من	۱۳/۲
	۰۱۷/۳۸۷/۳۲۰/۳۱۴/۳۱۳/۳۱۲	سنگاپور	۰۹۶
	۷۲۱/۷۱۱/۶۹۷/۶۸۰	سنگ زاویده	۰۳۶
سف (میتاب)	۰۱۳/۴۸۹	سنگوان	۱۶۷
	۴۳۵	سندرج	۶۸۸
سیلانخور	۲۴۶	سواد کوه	۳۵۷
سینه سفید	۱۰	سوئد	۲۶
سیواس	۱۱۰	سوئز [کانال]	۰۹۶/۰۹۶/۰۰۶
سیوند			۷۴۲/۷۲۸/۶۸۱
شابلان «ش»			۳۹۱
شابلان (شاودان)	۴۴۳		

۴۷۷/۴۷۶/۴۳۲	شاپور [رودخانه ...] (شاپور) ۲۵۶
۴۰۴/۲۸۷/۲۸۰/۲۷۵/۲۷۴	۴۳۲/۲۷۹/۲۷۶/۲۷۴/۲۷۲
۴۲۴/۴۲۳/۴۲۱/۴۱۹/۴۱۳/۴۰۰	شاپور [شهر ...] ۲۷۲/۲۰۷/۲۰۵/۲۰۴
۴۶۲/۴۴۱/۴۳۶/۴۳۳/۴۲۸	شاداب ۱۱۳
شوشان ۳۷۰	شادروان ۴۰۱
شوشیناک ۶۱۷	شادگان ۴۸۲
شهر باپک ۱۶۷	شارجه ۰۴۰
شهرلوت ۳۰۷	شانزه‌لیزه ۴۸
شهرنو ۲۹۷	شاہرود ۶۱۶/۶۱۴/۶۰۴/۰۹۴/۰۷۲
شیخ سعد [دهکده ...] ۲۸۲	۷۰۴/۷۰۲/۶۸۳/۶۷۷/۶۲۱
شیر کوه ۲۹۳	شاور [رودخانه ...] ۳۷۷
شیروان ۷۰۰/۶۳۹/۶۳۴	شاہ کوه ۶۰۸/۲۲۹/۱۸۳
شفیف ۲۸۲/۲۸۱/۲۸	شط العرب ۴۰۲/۳۹۹/۳۹۷/۳۸۹/۳۴۰
شیوو ۴۸۸	۴۱۰/۴۰۹/۴۰۸/۴۰۷/۴۰۶/۴۰۵
شوشتار ۳۴۸/۳۴۲/۲۸۰/۲۷۶/۲۰۶/۴	۰۰۲/۴۸۶/۴۸۱/۴۸۰/۴۱۴/۴۱۱
۳۶۹/۳۶۴/۳۶۳/۳۶۲/۳۵۳/۳۵۱	۷۲۰/۶۹۸/۶۸۶/۰۵۳
۳۸۰/۳۸۳/۳۸۲/۳۷۴/۳۷۲/۳۷۱	شطیط (کارون) ۴۳۸/۴۳۶/۴۳۵/۴۳۴
۴۰۳/۴۰۲/۴۰۱/۳۹۱/۳۹۰/۳۸۹	۴۰۱/۴۴۹/۴۴۰
۴۲۰/۴۲۳/۴۲۱/۴۱۷/۴۱۰/۴۰۴	شکارپور ۴۸۹
۴۳۰/۴۳۴/۴۳۲/۴۳۱/۴۲۸/۴۲۶	شکاف سلیمان ۳۷۹
۴۴۲/۴۴۱/۴۴۰/۴۳۸/۴۳۷/۴۳۶	شکوسته ۱۶۷
۴۶۰/۴۰۰/۴۴۹/۴۴۸/۴۴۶/۴۴۳	شلیله ۴۶۱
۴۸۲/۴۷۷/۴۷۰/۴۶۴/۴۶۲/۴۶۱	شمچاله ۶۳۹
۶۸۳/۶۲۰/۶۱۹/۶۰۶/۰۹۸/۰۹۵	شهر ۰۵۰
۶۸۰/۶۸۴	شمشک ۶۱۰
شیراز ۱۸۷/۱۸۲/۱۸۱/۱۸۰/۱۷۷/۱۷۶/۰۱/۱۱۹/۱۱۸/۱۱۶/۱۱۵/۱۱۳/۱۱۰	شمگان ۱۶۷
۱۲۸/۱۲۶/۱۲۴/۱۲۲/۱۲۱/۱۲۰	شوراب ۳۸۳/۱۲/۰
۱۳۶/۱۳۵/۱۳۴/۱۳۳/۱۳۰/۱۲۹	شورجستان ۸۶
۲۴۳/۲۳۱/۱۸۱/۱۶۰/۱۰۹/۱۴۰	شولکستان ۸۶
۲۷۹/۲۷۴/۲۷۲/۲۴۶/۲۴۰/۲۴۴	شوش ۲۱۱/۱۹۴/۱۶۶/۱۶۲/۱۱۲/۱۰۶
۴۷۰/۳۸۹/۳۸۸/۳۹۲/۲۹۰/۲۸۴	۳۷۹/۳۷۸/۳۷۷/۳۷۶/۳۳۹/۲۳۰
	۴۲۱/۴۳۰/۴۲۸/۴۲۳/۴۱۶/۳۸۰

فهرست نام جاییها

۷۸۷

٦٥٣/٦٥١/٦٤٩/٦٤٥/٦٣٧/٦٣٥	٥٩٢/٥١١/٤٨٨/٤٨٥/٤٨٣/٤٧٣
٦٨٨/٦٨٧/٦٨٦/٦٨٥/٦٨٣/٦٧٣	٦٠٠/٥٩٩/٥٩٧/٥٩٥/٥٩٤/٥٩٣
٧٢٧/٧٢٦/٧٢٥/٦٩٧/٦٩٥/٦٨٩	٦١٢/٦٠٧/٦٠٦/٦٠٤/٦٠٣/٦٠٢
٧٤٥/٧٢٨	٦٨٠/٦٧١/٦٥٤/٦٢٧/٦٢٤/٦١٧
عدن	٧٢٦/٦٨٦/٦٨٤/٦٨٣/٦٨١
عجمان ٥٤٠	« ص »
عجیر [بندر ...] ٥٠٢	صاحبقرانی [بندر ...] ٤٦٥
٤٩٨/٢٤٩/٨٤/٨١/٢٤	صیحار ٥٢١
عربستان ٣١٠/٣٠١/٢٨٣/٢٦٦/٣٨	صحرای بزرگ (دشت کویر) ٣٠٠
٥٠٥/٤٩١/٤٩٠/٤٨١/٤٨٠/٤٧٠	« ط »
٥٤٥/٥٤٤/٥٤٢/٥٣٩/٥٣٧/٥٢٣	طاق بستان ٢٧٠
٥٥٦/٥٥٣/٥٥٢/٥٥١/٥٤٨/٥٤٦	طالش ٧٠٠
٥٩٤	طالقان ٥٧٢
عسکر سکرم ٤٣٥	طاهري ٤٨٨
٧٠٥/٧٠٤/٦٧٨/٦٧٧	طبس ٥٩٧/٥٩٤/٣٠٥/٣٠٢
على آباد ٤٤	طرابوزان ٦٧٢/٦٧٠/٦٢٣/٥٦٦/٣٥١/١٥
على قابو ٢٨	٦٩٠/٦٨٩/٦٧٨/٦٧٤/٦٧٣
على کوه ٣٨٢	طوس ٨
عمارت اشرف [چهل ستون ...] ٤٠	طوبیله [جزیره ...] ٤٩٣
عمارت نو [چهل ستون ...] ٤٠	طهران (تهران) ٣٩٧
عمان ٥٢١/٥٢٠/٥١٩/٥١٦/٤٨٠/٢٣٨	« ظ »
٥٣٧/٥٣٢/٥٣١/٥٣٠/٥٢٦/٥٢٢	ظفار ٥٤٤
٥٤٧	« ع »
غار حاجی آباد ١٤١	عالی قاپو ٣٣
غار شاپور ٢٧١/٢٧٠	عباس آباد ٦١٦
غار شیخ علی ١٤٢	عباسی [بندر ...] ٥٩٥
غازان ولگا ٧٠٢/٦٤٥/٤٧٢	عشانی ٤١١/٤٠٩/٤٠٨/٤٠٧/٢٣٧
غزه ٣٥٧	٥٤١/٤٩١/٤٨١/٤٧٩/٤٣٢/٤١٤
غوری ٤٩٤	٥٠٢/٥٤٩/٥٤٧/٥٤٦/٥٤٣/٥٤٢
غیلان ١٦٧	٥٩٤/٥٩١/٥٥٧/٥٥٦/٥٥٤/٥٥٣
غیله ١٦٧	

ع	عالی قاپو ٣٣
عباس آباد ٦١٦	عباسی [بندر ...] ٥٩٥
عشانی ٤١١/٤٠٩/٤٠٨/٤٠٧/٢٣٧	
٥٤١/٤٩١/٤٨١/٤٧٩/٤٣٢/٤١٤	
٥٠٢/٥٤٩/٥٤٧/٥٤٦/٥٤٣/٥٤٢	
٥٩٤/٥٩١/٥٥٧/٥٥٦/٥٥٤/٥٥٣	

فلورانس	۶۳۲/۶۳۰	«ف»	فارس ۸۸/۸۶/۸۴/۸۲/۸۱/۸۰/۰۲/۲۴
قم العضدی	۴۱۶		۱۲۱/۱۱۹/۱۱۲/۱۱۰/۱۰۸/۱۰۶
نو	۵۵۲/۵۵۲		۱۲۹/۱۲۸/۱۲۶/۱۲۴/۱۲۸/۱۲۶
قهلیان	۳۸۹		۲۰۲/۲۴۰/۲۳۱/۲۱۸/۱۷۷/۱۶۰
فهندز	۱۳۱		۳۲۸/۲۲۴/۲۹۷/۲۹۱/۲۸۴/۲۷۵
قیروزآباد	۲۰۲/۱۶۴/۱۰۲/۱۴۵/۱۳۷		۵۷۲/۵۶۳/۵۰۳/۴۰۸/۳۸۷/۳۵۳
	۲۷۹/۲۶۹		۶۲۴/۶۰۷/۰۹۱/۰۸۹
نیروزکوه	۶۰۹/۵۷۲		فارستان ۸۱
فیریزی	۶۱۶		فاو ۴۸۱/۴۰۹/۴۰۸/۴۰۷/۴۰۶/۴۰۲
فین (قصر)	۰۰۰ [۱۸]		۷۲۹/۷۲۵/۰۰۷/۰۰۳/۰۰۲/۰۱۴
«ق»			قدلک [کوه] ۳۸۲
قادی احمر	۶۱۷		۳۹۱/۳۲۸ [رود ... جلگه] ۰۰۰
قاهره	۰۹۴/۱۱۹		۴۱۰/۴۰۷/۴۰۶/۴۰۰/۴۰۳/۴۰۲
قاین	۶۲۳		۰۰۲/۴۳۴/۴۱۶
قبان	۴۱۶/۳۹۱		۱۲۴/۱۲۳/۱۲۱/۶۵/۰۲/۲۶
قبرمادر سلیمان	۱۰۷/۹۶		۰۹۲/۰۹۰/۰۲۲/۴۸۶/۳۷۶/۱۶۱
قبه‌سبز	۲۹۸		۶۶۸/۶۶۷/۶۶۱/۶۰۴/۹۰۳/۶۲۰
قبه غذیره	۰۳۶		۷۲۷/۷۲۲/۶۹۰
قدرا آباد	۸۸		قرمه ۶۷۹
قدسگاه	۲۴۸		فرهان ۶۲۴/۰۷۲/۰۲
قرنه	۴۰۶		فريح آباد ۷۴
قره آغاج	[رودخانه] ۰۰۰ [۲۴۰]		آهار فرگ ۱۰۸
قره باغ	۷۰۰/۱۳۵		فرون ۲۷۹
قره چای	۱۳۹/۶/۴/۲		فریدن ۶۱۸
قره داغ	۶۲۴/۶۱۳		فریدن علیا ۴۳۰
قره سو	۳۳۹		فسا ۱۷۹/۱۳۵/۱۱۰/۱۰۸
قره قرم	۷۰۲		فشم ۶۱۰/۶۱۴
قرین (کویت)	۰۰۲		فلاط ۴۸۳
قرزل اروات	۷۰۰		فلحیه ۴۱۶/۳۹۰/۳۹۳/۳۹۰/۳۵۲
قرزین	۶۰۹/۶۰۴/۰۷۲/۳۰۱/۲۵/۱۲		۴۸۲/۴۲۴/۴۱۷
	۶۴۶/۶۳۷/۶۳۰/۶۲۱/۶۱۴		فلسطین ۱۳۰
	۶۷۱/۶۴۷		

فهرست نام جایها

۷۸۹

قیز کپان	۶۱۳	قسطنطینیه	۶۰۲/۰۴۹/۰۴۲/۴۰۸/۱۰۰
قیس (کیش)	۶۳۲/۴۸۸	قشم [جزیره]	۴۹۴/۴۹۳/۴۸۹/۴۷۷ [۰۰۰]
قیصریه	۳۲	۰۱۴/۰۰۴/۰۰۳/۴۹۷/۴۹۶/۴۹۵	
		۶۲۱/۹۲۰/۰۰۰/۰۳۶	
«ك»		قصر	۳۲۰
کابل	۶۷۹/۰۰۳/۰۳۶/۰۱۴/۰۱۲	قصر ابونصر	۱۸۱
	۷۲۹/۷۲۸/۷۲۶/۷۲۵/۷۰۳	قصر اتابک	۱۲۰
کاخ پروردگار	۲۰۲	قصر خشیارشا	۲۱۷
کاخ جمشید	۲۰۱	قصر شیرین	۶۲۰
کاخ خشیارشا	۲۱۷/۲۱۵/۱۹۶/۱۱۳	قصر قند	۳۲۰
	۲۲۴/۲۲۳	قصر هفت دست	۵۸
کاخ داریوش	۲۰۵/۲۰۲/۱۱۴/۱۱۲	قطر	۰۴۴/۰۴۲/۰۴۱/۰۴۰/۰۳۷
	۲۲۴/۲۱۶/۲۰۸	قطیف	۰۰۲/۰۴۹/۰۴۸/۰۴۴/۰۴۳
کاخ طبری	۷۵	تفناز	۶۰۳/۹۰۰/۰۹۱/۴۹۶/۱۹
کاخ کریم خانی	۱۲۲/۱۲۱		۷۰۲/۶۹۲/۶۹۱/۶۷۳/۶۷۱/۶۶۲
کارکونان	۳۸۲		۷۲۷/۷۰۷
کارسانیا	۲۹۶/۱۰۷/۹۸	قلعه بندر	۱۳۱
کاروانسرای چنار راهدار	۲۴۰	قلعه تول	۳۴۳
کاروانسرای خان گورکان	۸۸	قلعه دختر	۲۰۸
کارون	۲۶۷/۳۴۲/۲۲۹/۲۹۰/۲۸۰/۱۰۶	قلعه رستم	۷۴
	۳۸۲/۳۸۲/۳۸۱/۳۸۰/۳۷۹/۳۷۱	قلعه سرو	۱۶۷
	۴۰۱/۳۹۹/۳۹۸/۳۹۷/۳۹۱/۳۸۰	قلعه سفید	۳۸۸
	۴۱۰/۴۰۸/۴۰۰/۴۰۴/۴۰۳/۴۰۲	قلعه نو	۴۰۸
	۴۱۹/۴۱۷/۴۱۶/۴۱۴/۴۱۳/۴۱۱	قلم	۰۷۲/۰۷۲/۱۴/۱۲/۱۲/۸/۰/۷/۰/۴/۳/۲۰
	۴۲۸/۴۲۷/۴۲۴/۴۲۳/۴۲۱/۴۲۰		۶۸۱/۶۲۱/۶۱۸/۶۱۲/۰۹۴/۰۹۲
	۴۳۶/۴۲۵/۴۳۴/۴۳۳/۴۳۲/۴۳۱	قشه	۴۸۳/۷۹/۷۸/۷۶
	۴۵۱/۴۴۹/۴۴۸/۴۴۰/۴۴۴/۴۴۰	قمصر	۶۱۸
	۴۶۲/۴۶۱/۴۶۰/۴۰۸/۴۰۷/۴۰۶	تندهار	۶۷۹/۶۰۱/۳۰۰
	۰۰۳/۴۷۷/۴۶۷/۴۶۶/۴۶۵/۴۶۳	قوم آباد	۱۱۰/۷۶
	۷۱۰/۶۸۰/۶۸۴/۶۲۸/۶۱۹/۰۹۲	قوپونجیک	۲۳۴
	۷۴۰/۷۲۷	تچون	۷۰۰/۶۷۸/۶۰۰
کارون العامد	۴۱۷/۴۱۶	قهرود (کوهرود)	۶۱۸/۰۸۰/۲۱/۲۰/۱۴

۰۹۸/۰۹۴/۰۸۳/۰۷۲/۱۲۹/۰۲۵	کارون علیا	۴۳۲
۶۸۹/۶۸۸/۶۲۰/۶۲۴/۶۲۰/۶۰۷	کارون کور	۴۱۶
کردو [۰۰۰ ۰۵]	کازرون	۲۵۰/۲۰۴/۲۰۳/۲۰۱/۲۴۰
۲۹۰/۱۱۰/۱۰۷/۸۲/۸۱/۱۴	۳۸۹/۳۸۷/۳۸۱/۲۷۹/۲۷۲/۲۶۲/۲۵۷	۶۰۶/۵۵۲
۲۹۹/۲۹۸/۲۹۷/۲۹۶/۲۹۱	کاشان	۲۹۰/۲۰/۱۹/۱۸/۱۷/۱۵/۱۴/۲
۳۱۱/۳۱۰/۳۰۷/۳۰۰/۳۰۱	۰۹۳/۰۹۲/۰۷۲/۰۱۲/۳۰۴/۲۹۶	۶۸۱/۶۲۷/۶۲۶/۶۲۰/۰۹۴
۰۹۱/۰۷۲/۰۶۶/۰۱۲/۳۲۰	کاشغر	۱۳۶
۶۰۴/۰۹۸/۰۹۷/۰۹۰/۰۹۲	کافرقلعه	۶۲۱
۶۲۱/۶۱۷/۶۱۲/۶۰۹/۶۰۸	کالادان	۷۲
۶۷۸/۶۵۱/۶۳۰/۶۲۰/۶۲۴	کامارا	۱۰۹
۷۲۹/۶۸۱/۶۸۰	کامبرون	۰۰۶
۳۳۰/۳۲۸/۳۲۷/۳۰۶/۸۱	کانال سوئز رک : سوئز [کانال ...]	کاوی
۰۶۲/۴۴۸/۴۴۲/۳۷۰/۳۲۹	کاوی	۴۹۴
۶۲۰/۰۹۷/۰۹۹/۰۹۱/۰۷۲	کاوند	۶۱۱
۷۲۹/۷۲۶/۶۸۸/۶۸۶/۶۸۵	کبیر کوه	۳۳۰
کربانشاهان ۶۰۷/۳۲۷/۲۹۶	کنای	۶۳۲
کربانیا ۱۰۸	کتل پلوار	۱۱۰
کرموزا (هریز) ۴۹۷	کتل پره زن	۲۷۲/۲۰۱/۲۰۰/۲۴۸/۲۴۷
کرناك ۱۹۶/۲۲۰	کتل دختر	۲۷۹
کرناه ۳۴۰	کتل کمربیج	۲۷۲
کرنای خانه ۱۶۷	کر	۱۳۵/۱۱۲/۱۰۷/۱۰۶/۸۸
کریمه ۴۹۶	کراچی	۰۰۷/۰۰۳/۰۳۶/۰۲۴/۰۱۴/۳۱
کراز ۵۷۳	کلات	۷۴۲/۷۳۴/۷۲۹/۷۲۸/۷۲۶/۷۲۵
کسانتوش ۲۳۶	کراماندل	۰۰۰
کشقان ۳۳۹	کربلا	۶۹۶
کعبه ۱۲۰/۸	کرج	۰
کلات ۰۱۷/۳۱۷/۳۱۴/۳۱۲/۳۱۰	کرجی	۴۹۰
۰۱۹	کرخه [رود ...]	۳۷۰/۳۴۰/۳۳۹/۳۳۰/۳۲۹/۳۲۸/۳۲۷
کلافرا [درة ...] ۳۷۹	۳۹۹/۳۸۹/۳۷۶	
کلتہ چنار ۷۰۱		
کل درگوا ۰۰۱		
کللہ ۲۵۶/۲۴۱/۲۳۷/۲۳۰/۲۳۴		

فهرست نام جایها

۷۹۱

کوه بنان	۶۱۷	-	کلهه [رودخانه] . . .	۶۳۱
کوهپایه	۱۶۳	-	کلکته	۷۴۰ / ۷۲۰
کوهزنگ	۲۸۲ / ۲۸۲	/ ۳۸۱	کلهر	۶۲۰
کوهرود (قهرود)	۲۰ / ۱۴ / ۲	-	کنارتخته	۲۷۴ / ۲۴۰
کوهک	۳۱۳ / ۳۱۲	-	کنارگرد	۳
کوه کیلویه	۳۰۲ / ۳۳۰ / ۳۲۸	/ ۱۳۶	کترنیکتون [سوژه]	[۰۰۰ . . .]
کوهک	۰۶۳ / ۳۸۹ / ۳۸۸	/ ۳۸۷	کنسو	۷۸
کوه ملک سیاه	۳۱۴	-	کنگان	۴۸۸
کویت (قوین)	۶۸۰ / ۰۵۲ / ۰۵۱	/ ۵۴۴	کنگاور	۰۷۲ / ۳۳۹
کویر نمک	۶۱۷	-	کمارج	۲۴۰
کوبل	۱۰۶	-	کمره	۰۷۲
کیچ	۳۱۱	-	کمیریج	۶۲۱ / ۲۷۹ / ۲۷۲
کیش	۶۳۲ / ۴۸۸	-	کن	۴۸۸
«گ»	-	-	کوارومند [قره آغاج]	۲۴۰
گابا (گبی)	۲۴	-	کوپدداغ	۷۰۱
گاوخونی [باتلاق]	۰۰	[۰۰۰ . . .]	کوتالعماهه	۳۳۷
گلوكتنه	۷۳۹ / ۷۱۰	-	کوت عمیره	۴۱۷
گبال (گاوی)	۲۴	-	کوپراتز	۱۰۶
گبان	۴۱۶ / ۳۹۱	-	کوپراتس	۴۰۲
گبرآباد	۱۹	-	کوراب	۱۰۶
گبرستان	۵۸	-	کورنی خانه	۱۷۶
گروزیا	۳۰۹	-	کوریک	۳۵۰
گرازدان (برا زجان)	۲۷۷	-	کوشک بهرام	۲
گراسنودوسک	۷۰۱	-	کورفو [جزیره]	[۰۰۰ . . .]
گرایوزاند	۶۲۹	-	کورکارون	۴۱۶
گرجستان	۷۰۰ / ۳۹۰ / ۶۰	/ ۲۶	کوبروم	۱۵۹
گردنه هیزوی	۶۱۷	-	کوبرون (گوبرون)	۰۰۲
گرگان	۳۲۴	-	کومیروز	۱۶۷
گرگر [آب]	[۰۰۰ . . .]	/ ۴۳۶ / ۴۳۷	کومیچا	۷۸
۴۰۶ / ۴۰۱	/ ۴۴۹ / ۴۴۸	-	کومیندان (قم)	۷
۴۶۴ / ۴۶۱	/ ۴۵۸ / ۴۵۷	-	کونیک شتن	۱۸۷
گرباب	۷۰۱	-	کوه بانو	۱۱۳

۰۹۸/۰۹۷ / ۱۳۹ / ۱۳۶	لارستان	گروس ۵۷۳
۶۸۰ / ۶۰۷		گنگ ۷۰۴ / ۷۰۲ / ۶۶۷
۴۹۷ / ۴۸۹	لارک	گلاب لب (خارک) ۲۷۶
۶۲۱	پلاسکرد	گلاسکو ۰۲
۴۹۴ / ۴۷۷	لافت [جزیره ...]	گلپایگان ۶۲۷ / ۵۷۲
۵۱	لانگاشیر	گلستان ۷۰۰ / ۶۳۱ / ۴۷۳
۶۰۶	لاهور	گمرون [بندر ...] (گومبرون) ۶۰۳/۶۰۲ ۶۰۷
۱۸۷	لبنان	گمرون [بندر ...] رک : گمرون
۳۰۰	لت	گند شاه چراغ ۱۲۶
۳۲۱ / ۳۲۰ / ۳۲۸ / ۳۲۷ / ۲۹۱	لرستان	گند کبود ۲۴
۳۴۸ / ۳۳۹ / ۳۳۶ / ۳۳۵ / ۳۳۴		گند ماہور ۸۸
۳۹۷ / ۳۹۰ / ۳۸۹ / ۳۰۱ / ۳۴۹		گنجه ۷۰۰
۵۶۴ / ۵۶۳ / ۴۶۴ / ۴۴۲ / ۴۰۱		گواتر ۷۴۳ / ۴۸۰ / ۴۸۱ / ۴۸۰ / ۳۲۰
۵۹۱ / ۵۷۲		گوادر ۵۱۴ / ۳۱۸ / ۳۱۲ / ۳۱۰ / ۳۰۹
۳۳۰	لرستان صغیر	۵۲۰ / ۵۲۰ / ۵۱۹ / ۵۱۸ / ۵۱۷
۶۷۹	لس بلا	۵۷۳ / ۵۰۷ / ۵۳۶
۸۴	لسکرد	گوجار [ده ...] ۶۱۷
۵۰	لنجان	گور (جور) (فیروزآباد) ۱۶۴
۰۹۶ / ۰۷۵ / ۴۰۴ / ۲۸۶ / ۵۲ / ۴۸	لندن	گوربزرگ [جزیره ...] ۵۳۷
۶۰۳ / ۶۰۰ / ۶۴۰ / ۶۴۰ / ۰۹۷		گورخانی ۶۱۶
۷۲۰ / ۶۸۰ / ۶۸۲ / ۶۷۴ / ۶۶۲		گور کوچک [جزیره ...] ۵۳۷
۵۴۰ / ۷۳۷ / ۷۳۲ / ۷۲۸ / ۷۲۷		گولادان ۷۲
۶۶۱	لنکران	گوبیرون [بندر ...] ۰۰۴/۰۰۳ / ۰۰۲
۴۹۳ / ۴۹۲ / ۴۹۱ / ۴۹۰ / ۴۸۹	لنگه	نیز رک : گمرون
۶۹۰ / ۶۸۱ / ۶۸۰ / ۵۰۷ / ۴۹۷		گوییدان (قم) ۷
۳۷۸ / ۳۷۷	لوور	گیلان ۰۹۲ / ۰۷۳ / ۴۷۲ / ۱۸ / ۱۰
۱۹۶	لوکسور	۶۴۴ / ۶۳۷ / ۶۳۴ / ۶۰۱ / ۵۹۳
۷۰۶ / ۶۴۱	لهستان	۷۱۰ / ۷۰۷ / ۷۰۶ / ۶۴۸ / ۶۴۶
۷۰	لیدو	۷۳۷ / ۷۱۱
۶۰۰	لیسبون	« ل »
۹۱	لیسین [قبرهای ...]	لار ۶۱۵ / ۰۱۱ / ۰۰۲
۲۳۶ / ۲۳۵ / ۲۳۴ / ۱۷۹	لیقیه	

فهرست نام جایها

۷۹۳

محمودآباد	۶۱۴	لیکید	۱۷۹
مدرس	۵۰۷	لیندن برلن	۴۸
مدرسهٔ باباخان	۱۲۰	لیور پول	۵۹۹
مدرسهٔ سیار	۱۳۹	«م»	
مدرسهٔ شاه سلطان حسین	۴۹	ساد	۶۳۰ / ۶۰۳ / ۲۳۷
مدرسهٔ نادرشاه	۴۹	ساد جنوبی	۶۰۹
سدیا	۱۰۵	سارسی	۶۸۰ / ۵۹۲ / ۱۲۲ / ۰۵۷
سدیرانه	۱۲۹ / ۶۴۹ / ۶۲۶ / ۲۲۳	۷۲۴ / ۶۸۷	۰۹۲ / ۰۸۴ / ۵۷۲ / ۴۷۳ / ۲۳۷
سدیمانه	۷۲۸ / ۷۱۶	مارنون	۵۵
سراغه	۶۱۴	سارون (مارنون)	۵۵
مرداب بستان	۴۹۷	مازندران	۰۹۲
مرغ	۷۷ / ۷۶	۶۴۶ / ۶۳۴ / ۶۰۹ / ۶۰۸ / ۰۹۳	۶۴۶ / ۰۸۴ / ۴۰۷
مرغلاب	۱۰۶ / ۱۰۴ / ۹۱ / ۸۹ / ۸۸ / ۷۶	۷۱۱ / ۷۱۰ / ۷۰۷ / ۷۰۶ / ۶۰۵	۷۱۳ [۰۰۰]
مردو	۶۲۴ / ۲۳۶ / ۱۱۰ / ۱۰۸	ماشکید [رودخانه]	۳۱۳ [۰۰۰]
مردوشت	۱۱۱ / ۱۰۶ / ۸۸ [۰۰۰]	مالاکا	۰۰۰
	۱۰۴ / ۱۴۳ / ۱۴۱ / ۱۴۰ / ۱۱۳ / ۱۱۲	مالايا [شبہ جزیرہ]	۴۷۰ [۰۰۰]
	۲۰۶ / ۱۸۷ / ۱۸۳ / ۱۸۱ / ۱۶۷ / ۱۶۵	مالت	۷۲۸
	۲۲۹ / ۲۳۰	مالمیر	۶۸۴
مزامبریا	۲۸۷	ماهان	۶۱۷
مسارود	۶۱۰	ماه شهر	۴۸۱
مسجد سلیمان	۳۸۰	ماهون	۶۱۷
مسجد شاه اصفهان	۳۲ / ۳۱ / ۱۹	مایار	۷۶
مسجد شیخ لطف‌الله	۳۴	محلات	۵۷۲
مسجد مادر سلیمان	۱۱۰ / ۹۴ / ۹۳	محمره	۳۹۸ / ۳۹۰ / ۳۹۲ / ۳۹۰ / ۳۸۹ / ۳۷۲
مسجد سیدان [کاشان]	۱۰		۴۰۹ / ۴۰۸ / ۴۰۷ / ۴۰۶ / ۴۰۵ / ۳۹۹
مسجد وکیل [شیراز]	۱۲۰		۴۱۷ / ۴۱۶ / ۴۱۵ / ۴۱۲ / ۴۱۱ / ۴۱۰
مسرح	۶۲۱		۴۲۴ / ۴۲۳ / ۴۲۶ / ۴۲۰ / ۴۲۰ / ۴۱۹
مسقط	۴۹۹ / ۴۸۱ / ۴۸۰ / ۴۶۹ / ۳۱۰ / ۳۱۲		۴۶۶ / ۴۶۰ / ۴۶۴ / ۴۶۳ / ۴۴۴ / ۴۳۰
	۵۲۱ / ۵۲۰ / ۵۱۹ / ۵۱۷ / ۵۱۰ / ۵۰۴		۴۹۳ / ۴۸۷ / ۴۸۲ / ۴۸۱ / ۴۸۰ / ۴۷۶
	۵۲۸ / ۵۲۷ / ۵۲۶ / ۵۲۴ / ۵۲۳ / ۵۲۲		۶۸۶ / ۶۸۰ / ۶۸۴ / ۶۸۳ / ۰۹۰ / ۰۰۷
			۷۴۳ / ۷۳۷ / ۶۹۸ / ۶۸۷

منگلور (میسوز)	۴۶۹	۵۲۴/۰۳۲/۰۳۲/۰۳۱/۰۳۰/۰۲۹
سورچه خورت	۲۱/۲	۶۵۸/۶۲۱/۰۰۷/۰۰۶/۰۴۹/۰۴۳
مورد	۳۱۳	۶۴۲/۶۴۱/۶۳۶/۶۲۹/۰۹۲/۴۷۱
سورس [جزیره ...]	[۰۹۳/۱۲۲/۰۲]	۶۷۶/۶۷۴/۶۶۷/۶۶۲/۶۴۰/۶۴۳
موصل	۶۷۰	۷۴۰/۷۱۴/۷۰۴
موغستان	۵۱۳	۲۹۹/۲۹۶/۲۹۰/۸۴/۸۰/۳۰/۱
سونت کارلو	۲۲	۰۹۸/۰۸۲/۰۷۳/۰۶۶/۰۱۲/۳۰۴
مون گشت	۳۶۹	۶۴۶/۶۴۰/۶۲۶/۶۲۵/۶۱۶/۶۰۴
مهمان سرای شاهی [کاشان]	[۱۰]	۶۷۸/۶۷۷/۶۷۰/۶۷۱/۶۴۸/۶۴۷
سهنه	۷۰۱	۷۰۰/۷۰۲/۶۹۶/۶۸۳/۶۸۰/۶۷۹
مهیار	۷۸/۷۷/۷۶	۷۴۴/۷۲۱/۷۱۲/۷۱۲
میاسی	۶۱۶	۴۷۷-۵۷۰ (مشهدسر)
میان آب (نهر مینو)	۴۰۴	۷۰۲/۲۳۲/۲۲۰/۱۷۵/۱۷۴/۹۳/۰۲
میان رودان	۴۱۴	۰۴۷/۲۴۱/۲۳۹/۲۳۷/۲۳۶/۲۳۴
میان کتل [کاروانسرا ...]	[۲۰۰/۲۴۰]	۶۲۲/۶۲۱/۰۴۹
	۲۰۲	بعد آن‌اهیدا ۱۶۴
میدان ارک	۳۰	۶۰۹/مشدن فیروزه
میدان شاه	۵۱/۲۱	۴۸۲/مششور
میدان ویاغ توپخانه	۳۹۳	۰۳۶/مشقلب [تنگه ...]
میدلند	۷۶۱	۲۱۸/۲۱۷/۲۱۴/۲۰۹/۲۹۹
سیرا	۲۳۶	۷۳۴/۷۲۹/۷۲۰/۰۱۶/۲۹۲/۲۲۰
میناب [قلعه ...]	[۰۱۳/۴۹۷/۴۸۹]	۱۲۰/۳۵/۸
مینگرلیا	۷۰۰	۵۷۲/ملایر
مینو (میان آب) [نهر ...]	[۴۴۹/۴۴۰]	۲۷۵/۲۷۴ [کتل ...]
	۰۱۳/۴۰۸/۴۰۶/۴۰۴	۳/ملک‌الموت [درة ...]
«ن»		۲۷۹/ملو [کتل ...]
نائیج	۶۱۴	۷۲/منارجنیان
نائین	۶۱۲/۲۹۰	۰۴۴/منامه
نارستان	۶۱۸	۶۲۹/۶۲۵/۰۲/۰۲/۱۲۲/۰۲/۰۲
ناصری [بندر ...]	[۴۶۰]	۶۸۷/۶۸۵/۶۸۲/۶۶۷/۶۶۴/۶۶۳
نجد	۰۴۷/۰۴۳/۰۴۲/۰۲۶/۳۹۰/۲۸۳	۳۳۷/منشت کوه
	۰۰۱/۰۰۰/۰۴۹/۰۴۸	۶/منظريه

هیرمند	۳۱۰	همدان	۳۲۹/۳۲۸/۳۲۷/۳۲۳/۱۰۵/۱۲
هیمالیا	۳۰۵		۶۰۴/۰۹۶/۰۷۲/۰۶۲/۴۴۸/۳۷۰
هیو (هیسو)	۶۱۵/۶۱۴		۷۲۶/۶۸۸/۶۸۶/۶۸۰/۶۴۶/۶۰۷
» «			۷۳۹
یاروسلاو	۶۲۸/۶۲۶	هند	۱۲۲/۱۲۲/۷۱/۶۶/۰۳/۴۴/۱۷/۳
بیزت	۲۹۱		۱۰۷ و بسیاری صفحات دیگر...
بیزد	۱۳۳/۱۲۳/۸۷/۸۰/۷۶/۴۹/۱۴/۱۲	هند شرقی	۰۰۴/۴۹۶/۴۸۶/۴۸۴/۲۸
	۲۹۴/۲۹۳/۲۹۲/۲۹۱/۲۹۰/۱۰۹		۰۴۷/۰۲۳/۰۲۲/۰۲۱/۰۱۴/۰۱۳
	۳۰۱/۲۹۹/۲۹۸/۲۹۷/۲۹۶/۲۹۰	هندوستان	۱۳۰/۱۲۹/۱۰۱/۷۰/۶۰/۰۲
	۰۹۱/۰۷۲/۰۶۶/۰۱۲/۳۰۵/۳۰۲		۲۹۴ و اغلب صفحات دیگر...
	۶۰۴/۶۰۳/۰۹۸/۰۹۵/۰۹۳/۰۹۲	هندوکش	۴۸۹
	۶۰۱/۶۲۰/۶۲۱/۶۱۸/۶۱۶/۶۰۹	هندیان [روخانه]	[۰۰۰] ... ۳۹۸/۳۸۹
	۷۳۹/۶۸۲/۶۸۱/۶۸۰/۶۷۸	هنگام [جزیره]	[۰۰۰] ... ۴۹۷/۴۹۶/۴۹۴/۴۸۹
بیزدخواست	۸۶/۸۳		۰۳۶/۰۱۴
بیزدون	۵۱۲	هندک کنگ	۰۹۶/۲۹۵
بیموت	۳۲۴/۱۴	هوراتی [آبشارهای]	[۰۰۱] ... ۴۰۱
بیهودیه	۲۴	هولشتاین	۱۸
بیورک	۱۴	هونگ کونگ (هندک کنگ)	۰۱۲
بیوکوهاما	۵۱۶	هویزه	۳۹۴/۳۰۲/۳۷۲
بیونان	۹/۲۳۶/۲۳۵/۲۳۴/۲۳۳/۱۰۰	هیدو	۴۹۴
بیونسی	[۰۵ ... ۰۰] ۳۰۱	هیرکانی	۶۳۰
بیونیه	۲۳۸/۲۳۰/۲۳۴	هیرکانیا	۶۰۹/۶۰۳

فهرست قبایل و مذاهیب ، ادیان و سلسله ها

« آ »	
آباتلو	۱۳۹
آرایلو	۱۳۹
آرمادای (نیروی عظیم بحری اسپانیا)	۷۰۰
آریائی	۲۶۷
آسا	۳۵۷
آسیا مفتی	۳۵۶
آق قویونلو	۸۲/۲۰
آل اکثیر	۳۹۱
آل بوید	۲۹۷/۱۶۰/۱۱۲/۸۱
آل خورشید	۳۲۴
آل عثمان	۳۲۳
آل مظفر	۸۲
« الف »	
ابdal وند	۳۴۷
ابوالعباسی	۳۵۷
ابوغیث	۳۹۱
ابوهیری	۲۸۳
ابونصر	۳۹۰
اتاپکان	۳۶۹/۳۴۸/۱۶۰/۱۱۸/۸۲
اتاپکان سلغزی	۱۲۸
اتاپکان فارس	۳۸۰
اتاپکان یزد	۲۹۱
احمد محمدی	۳۴۶
ارامنه	۷۰/۶۸/۶۶/۶۵/۰۶/۷۰
اماله	۰۸۸/۷۷/۷۲
اریناهی	۳۵۶
اردشیری	۱۳۹
اردکیان	۱۳۹
ارسامید (اشکانیان)	۱۵۸
ارکول	۳۵۶
ازنگ	۴۴
استاگی	۳۵۶
اسلام	۲۰۳/۱۳۲/۱۱۸/۷۱/۷۰/۲۴
اسکی	۳۴۰
اسی وند	۳۴۰
اشتراسکی	۳۴۴
اشکانیان ، اشکانی	۱۶۲/۱۰۸/۱۰۷
اعراب	۲۰۶/۲۳۱
اعراب	۴۰۰/۳۸۹/۳۷۴/۲۶۶/۱۶۴/۱۱۶
اعراب	۰۸۸/۵۰۱/۵۰۰/۴۳۲/۴۱۱/۴۱۰
اعراب کعب	۳۹۱
اغانه	۶۴۴/۵۰۷/۴۸۴/۱۱۹/۶۰۳
افشارها	۵۶۳
افنان ها	۳۵۰/۲۹۷/۷۸/۷۴/۶۰/۳۰/۱۰
اکاشا	۳۴۶
البوشی	۳۵۷
القد دینوند	۳۴۴
الوالوردی	۱۳۹
اماله	۳۳۱

بجول	۳۰۶	اماره	۲۵۶
بختیاری	۲۲۰/۲۲۸/۱۲۸/۱۳۶/۰۰	او دیل وند	۳۴۷
	۳۰۹/۳۰۱/۳۰۰/۲۴۸/۲۴۲/۳۴۰	اوراک	۳۴۶
	۳۸۱/۳۷۹/۳۷۰/۳۶۹/۳۶۸/۲۶۶	اورک	۳۴۶
	۴۰۴/۴۰۳/۳۹۰/۳۸۹/۳۸۷/۳۸۰	وسامی	۳۵۷
	۶۸۴/۶۰۶/۰۸۸/۴۳۱/۴۱۹	اوشاک	۳۴۷
بختیاری وند	۳۴۴	اوشنائی	۳۴۴
برامالی	۳۴۰	اوگوستین ها	۲۸
براهوئی	۳۱۹	اولاکی	۳۴۴
برجوی	۳۴۰	ایکتیوفاگی	۳۰۹
بروگونی	۳۵۷	ایگور	۱۳۹
برون	۳۰۶	ایماری	۳۵۶
برهمنان	۱۲۰	اینالو (اینالو)	۱۳۹
بکشی	۳۸۷	« ب »	
بلو	۱۳۹	پابا احمدی	۳۴۰
بلوج	۳۱۹/۳۱۸/۳۱۴/۳۱۱/۲۹۹/۲۸۰	پابدی	۳۴۶/۳۴۴
	۰۸۸/۰۰۸/۰۲۸/۰۱۰	پابیسی	۱۳۹
بلی بند	۳۴۴	باپی ها	۵۴
بلی وند	۳۴۴	باجری	۱۳۹
بلی وند محمود شاه	۳۴۴	با حیلان	۳۴۰
بني چاه	۳۸۶	بازارا	۳۰۶
بني حسن	۴۳۹/۴۳۸	باسنائی	۳۴۷
بني سی	۳۹۱	باصری	۱۳۹
بني شیبان	۱۳۸	باصری	۱۳۹
بني صالح	۳۹۱	با قی	۳۴۰
بني طروف	۳۹۱	با قیزی	۳۴۶
بني قائد	۴۳۸	بالا گریوه	۳۳۱
بني کعب	۴۲۶/۴۱۷/۴۱۶	باوی	۳۸۶/۳۴۶
بني لام	۳۹۱/۳۳۷	باویه	۳۹۱
بني هاجر	۵۴۱	با همدی	۳۴۰
بني یاس	۵۴۰	با هوئی	۳۱۱
بوایشاکس	۳۴۷		

«ت»

- تاتار ۵۸۹/۴۹۶/۴۴۱/۳۲۳
 تازی، تازیان ۲۶۲/۲۰۷/۲۳۱/۱۰۴
 ۳۴۸/۲۹۷/۲۹۱
 تاوی ۳۸۶
 تاه ۳۴۶
 تراکمہ ملنگری ۸۲
 ترک، ترکها ۳۱۵/۲۹۹/۱۳۶/۸۱/۶۷
 ۵۸۹/۵۸۸/۴۱۱/۳۹۱
 ترکمن‌ها ۵۸۹/۲۲۳/۲۱۵/۸۲/۱۴
 ۶۲۳/۶۰۵/۰۹۱
 ترونی ۳۵۷
 تشیع ۸
 نکی ۳۴۴
 تبلیغ ۳۰۶
 تعبی ۳۰۶
 تغیر [طایفه ...] ۳۵۴
 تکانو ۳۸۶
 توشمال‌ها ۳۳۰
 تیلرکوهی ۳۸۶

«ج»

- جانگاهی ۳۵۶
 جانیکی‌ها ۳۵۲/۳۴۷
 جانیکی مردسر ۳۴۷
 جانیکی گرسیر ۳۵۷/۳۴۷
 جاوی ۳۸۷
 جباره ۱۳۹
 جعفرییگی ۱۳۹
 جفتائی ۳۸۶
 جمشیدی ۵۸۹
 جمعه بزرگی ۳۸۶

- بوراحمدی ۳۸۶
 بوربرون ۳۵۶
 بوری وند ۳۵۶
 بوسک ۳۴۷
 بوسی ۳۴۷
 بوگردی ۳۴۶
 بول واژی ۳۰۷
 بولوردیها ۵۶۳
 بول ویسی ۳۵۷
 بووائی ۳۴۶
 بوری ۳۴۶
 بوی ۳۸۶
 بویر ۳۸۶
 بوراحمد ۳۸۶
 بهادرخانی ۱۳۹
 بهارلو ۱۳۹
 بهداروند ۳۴۴
 بهمنی ۳۸۱
 بهمنشی ۳۰۶
 بهمنی ۳۸۶
 بیت‌الحاجی ۳۹۱
 بیداروند ۳۴۴
 بیله لو ۳۸۶

«پ»

- پاپا جعفری ۳۵۶
 پارسیان ۲۹۱
 پالمیرا [قبیله ...] ۲۶۶
 پروستان ۳۸۵/۶۷
 پلا آ ۱۰۱
 پوسیناه کول ۳۵۶
 پولادوند ۳۴۷
 پهلوی ۴۴

«د»

- دروگی ۳۴۰
دزها ۳۶۸
دشمن زیاری ۳۸۷/۳۸۶
دمی نیکن ها ۲۸
دویتی ۳۵۷
دودانگه ۳۵۶
دوراگی ۳۰۸/۳۴۴
دوسی ۳۵۷
دیالمه ۸۱
دیرکوند ۳۴۰/۳۳۱
دینارونی ۳۵۷/۳۴۶/۳۴۴
دینوشی ۳۴۰

«ر»

- راراس فوند ۳۴۰
راگی پاریکی ۳۴۴
رباتی ۳۴۶
رحیمی ۱۳۹
رزوند ۲۴۰
رساگی ۳۴۷
رکی ۳۴۶
رویه ۳۳۴
رینه ها ۲۹۹

«ز»

- زارازوند ۳۴۰
زالاغی ۳۴۷
زالاگی ۳۴۷
زردشتی، زردشتیان (آئین...) ۸۸
۵۸۸/۲۹۲/۲۹۱/۹۰
زلاغی ۳۴۴
زلاگی ۳۴۰

- جمهویی ۳۴۰
جواسم ۴۹۲
جواسمی ۰۳۸
جوانگی ۳۰۲
جورف ۳۹۱
جیلک ها ۶۲۱
چیوران ۳۴۰

«ج»

- چرم ۳۰۷
چروم ۳۸۶
چرومی ۳۸۶
چهارلنگ ۳۰۸/۳۰۴/۳۰۲/۳۰۱/۳۴۷
۳۶۶

«ح»

- حاجی وند ۳۴۷
حسین وند ۳۴۰
حمدودی ۳۹۱
حمیده ۳۹۱

«خ»

- خاران ۳۱۱
خارگول ۳۵۶
خان جمالی ۳۴۷
خاندان پارت ۲۷۰
خلج ها ۰۶۳
خلیل ۳۵۷
خوارزی ۲۹۷
خواندالی ۳۴۰
خیفره ۳۹۱
خیلاروند ۳۴۷

سلک چیواه	۳۵۷	زند [خاندان ...]	۲۹۷
سلورزی ها	۳۲۱	زنگنه	۳۵۷
سلوکیدها	۲۳۱ / ۱۶۲ / ۱۵۸	زنگیان	۱۳۹
سمائی	۳۰۶	زیدان	۳۸۶
سنی	۵۸۸	« ژ »	
سورونی	۳۴۷	زروئیت لهستان	۹
مهراب	۳۴۰	زروئیت ها /	۷۰ / ۶۵ / ۲۹ / ۲۸
سهونی	۳۴۷	« س »	
سیاسی تفرقه	۳۵۷	سامانی ، سامانیان	۱۴۰ / ۱۳۱ / ۱۱۸ / ۱۴
سیراوی	۳۸۶	۲۳۱ / ۱۵۸ / ۱۵۷ / ۱۵۲ / ۱۴۰ / ۱۴۳	
سیرلاک چواه	۳۵۷	۳۷۹ / ۳۷۶ / ۳۷۴ / ۳۷۱ / ۲۹۱ / ۲۷۰	
سیلاخور	۳۴۳	۴۳۰ / ۴۲۱	
سیلاسیلا	۳۳۱	ساداتا - کاکلی	۳۰۶
ش «		ساقی	۳۴۷
شالو	۳۴۶	ساکوئی	۳۴۷
شاهالو	۳۴۶	سالو	۳۴۶
شاه اووی	۳۸۶	سالوه	۳۴۶
شاهسونها	۵۶۳	سراسوند	۳۴۵
شرف	۳۹۱	سرچه گونی	۳۴۷
شرف	۳۹۱	سرکولو	۳۴۶
شرفوند	۳۴۷	سرکولی	۳۴۶
شش بلوکی	۱۳۹	سعادت بروان علی	۳۰۶
شولاہ	۳۰۶	سعادت سعید	۳۵۷
شهی	۳۴۰	سعادت شاه	۳۰۶
شیازی	۳۵۷	سعادت صالح اوتاه	۲۵۷
شیبانی	۱۳۹	سکوند	۴۶۴ / ۳۴۰
شيخ	۳۰۶ / ۳۴۰	سلامجه	۸۲
شيخ کارکون	۳۰۶	سلامکی	۳۴۴
شيرعلی	۲۸۶	سلامچین	۳۴۰
شیخه	۵۸۸	سلجوچیان	۲۹۷ / ۸۱
شیل	۲۸۶	سفر	۸۲
شینی	۳۴۰		

شیوا [آشن ...]	۵۱۰
صحابی ۳۷۳	
صحابی ۳۷۲	
صفویه ، صفوی	۸۲/۶۰/۳۸/۳۷/۱۰
صفی خانی ۱۳۹	۰۱۱/۰۰۷/۳۸۲/۳۴۹/۱۱۶/۱۱۰
صلیبی ها ۱۳۰	
صوواری ۳۹۱	
طیب ۳۸۶	
طیبی ۳۸۶	
« ع »	
عباسی ۰	
عبدل وند ۳۴۷	
عتبی ها ۵۴۷	
عرب ۲۸۰/۲۸۳/۱۶۴/۱۲۹/۱۲۸/۱۲۶	
۲۹۰/۲۹۰/۲۸۷/۲۴۰/۲۲۴/۲۲۰/۲۲۹/۲۲۰/۲۴۰	
۴۲۶/۴۱۷/۴۱۶/۴۱۲/۳۹۹/۳۹۷	
۰۸۹/۰۱۱/۴۹۸/۴۲۱	
عساکره ۳۹۱	
عشروند ۳۵۶	
عقیلی ۳۴۰	
علاییگلو ۱۳۹	
علاخونی ۱۳۹	
علای وند ۳۴۴	
علمحمدی ۳۴۶	
علیاللهی ۳۴۱	
علی جمالی ۳۴۰	
علی قلی خانی ۱۳۹	
علی لادی وند ۳۴۴	
علیمحمدی ۳۴۶	
عیسی وند ۳۷۰/۳۴۷	
عیسیان ۷۹/۷۱	
عیوضی ۳۵۷	
« غ »	
غروشی ۳۴۶	
غیری وند ۳۰۶	
غلا ۳۴۶	
غلام ۳۰۷	
غنوسطیه ۳۷۳	
« ف »	
فارسی مدانی ۱۳۹	
فاهدار ۳۵۷	
فضلولیه [خاندان ...] ۳۴۸	
فولادوند ۳۴۷	
فیلی ۳۴۰/۲۲۹/۲۲۵/۲۲۴/۲۲۰/۲۲۹	
۲۰۲/۲۴۲	
« ق »	
قاجار، قاجاریه ۲۰۲/۱۲۶/۱۲۰/۱۱/۱۰	
۴۱۷	
قاسمی (جواسمی) ۵۳۸	
قالی انور ۳۴۶	
قالی وند ۳۰۶	
قبادخانی ۱۳۹	
قراختائیان ۲۹۷	
قراؤگوزلوها ۵۶۳	
قره قویونلو ۸۲	
قریشور ۳۱۴	
قرزلی ۱۳۹	
خشائی ، کشائی ها ۵۶۳/۱۳۹/۱۳۶	
۶۲۴	
قواسمی [قبیله ۰۰۰] ۴۹۰/۴۹۲	
قیماس ۳۵۷	

	کیورزی ۳۴۰	« ک »	کاپوچین‌ها ۲۸
	گاروند ۳۴۷	کاتولیک ۷۰/۶۶	کارمناری‌ها ۶۳۵
	گالگیری ۳۵۷	کارملیت‌ها ۲۸	کاندالی ۳۴۵
	گاندانی ۳۴۴	کرد، کردها ۰۸۸/۳۳۴/۳۱۹/۲۹۹	کرخور ۳۴۶
	گاندالی ۳۴۵		کرد، کردها ۰۸۹
	گرجی ۳۴۳		کروئی ۳۴۶
	گشا ۳۴۶		کریوند ۳۰۶
	گشتوں ۳۴۰		کشتیل ۳۸۶
	گل گلاب ۳۷۰		کشکولی ۱۳۹
	گله زن ۱۳۹		کعب ۳۹۹/۳۹۸/۳۹۰/۳۹۳/۳۹۲/۳۹۰
	گماسیاب ۳۲۹		۴۱۱
	گوری شولی ۱۳۹		دل‌اکل ۳۸۶
	گوکلان ۳۲۴		کلدانی ۵۸۸
	گولک‌ها ۳۳۱		کلیمی ۰۸۸/۲۰
	گولگیری ۳۴۶		کمری ۳۸۶
« ل »	لاک ۳۴۴		کنوزی ۳۰۶
	لاجمی اوراک ۳۴۶		کنیدازی ۳۹۱
	لجمی اوراک ۳۴۶		کوتالی ۳۰۶
	لحمیر اوراک ۳۴۶		کورکور ۳۴۶
	لر، لرها ۲۶۲/۴۰۰/۳۴۱/۳۳۹/۳۳۴		کورونی ۱۳۹
	۰۸۸/۴۰۰/۳۸۰/۳۸۱/۳۸۰/۳۷۰		کولی ۰۸۸
	۰۸۹		گوماره ۳۸۶
	لروزتی ۳۴۰		کوسورسی ۳۴۷
	لکدها ۰۸۸		کونورزی ۳۰۲
	للرها ۳۴۰		کونورسی ۳۴۷
	لوسخوک ۳۴۷		کیانیان ۴۳۰
	لیوان ۳۰۶		کیماسی ۳۵۷
	لیونورزی ۳۴۷		کیوتاری ۳۴۷

«م»

سارچی‌ها	۶۳۵
ماری	۳۴۵
ماسپستان	۳۴۵
ماکو مارائی	۳۴۴
ماکوم جری	۳۴۴
ماکیاوند	۳۵۷
مال احمدی	۳۶۴
مال امیر	۳۸۰/۳۷۹/۳۴۸/۳۴۳
مالمادی	۳۴۰
سامی وند	۳۴۴
ماهارلو	۱۳۰
محمد جعفری	۳۵۶
محمد حسینی	۳۸۷
محمدی	۳۸۶
محمود صالح	۳۵۶/۳۴۷
سعیسن	۳۹۰/۳۹۲/۳۹۱
سدوان	۳۵۷
مدیوار	۳۵۷
مردوزی	۳۴۴
مرگوئی	۳۴۷
مری	۳۴۵
مشمردوزی	۳۴۴
مطریش	۲۸۳
مغول	۴۹۸/۴۴۱/۱۳۶/۸۲
سرش	۳۹۰
سکاوندی	۳۵۷
سکدی	۳۵۷
سگووی	۳۶۹
ملامحمدی	۳۸۶
ملالک	۳۴۴
معالیک	۱۱۹

«ن»

نبار	۱۳۹
سطوری	۵۸۸/۲۹۷
نصازا [قبیله]	۳۹۱
نفر (نوار)	۱۳۹
نوئی	۳۸۶
نوروزی	۳۴۶
نوشکی	۳۱۰
نوفاز (نفر)	۱۳۹
نوکریاب	۱۳۹
نوی	۳۸۶
نیوآبلی	۳۴۵

هفت لنگک	۳۶۹/۳۰۸/۳۰۶/۳۴۶	« و »
هندوها	۲۹۸	وهابی ها
هندیان	۰۰۰	۰۰۱/۰۰۰/۰۴۹/۰۰۱
هورزی	۳۰۶	ویشنو [آئین ...] ۰۱۰/۱۳۰
هوبدای	۳۸۶	« آ »
« ی »		هارورزی ۳۰۶
یال	۳۵۷	هبدادی ۳۴۷
بچیائی	۳۷۳	هخامنشی ، هخامنشیان ۱۹۴/۱۱۸/۱۰۸
یوسفی	۳۸۶	۲۰۸/۲۰۵/۲۰۱/۲۰۰/۱۹۷/۱۹۶
یونانیان	۷۰۳	۲۳۴/۲۳۲/۲۲۰/۲۲۱/۲۱۸/۲۱۰
يهود ، یهودیان	۲۹۳/۱۶۰/۱۰۹/۹۰	۲۷۴/۲۹۱/۲۵۶/۲۴۱/۲۳۸/۲۳۷
	۰۰۵/۳۷۵/۳۴۱	۳۷۸

۱۲۶

فهرست کتب و روزنامه و نشریات

سفرنامه شاردن	۲۷/۱۱	« الف »
« ش »		انجیل ۱۳۲/۷۱/۷۰
شاهنامه	۴۰۰/۳۸۸	اوستا ۱۷۹/۱۷۵/۱۶۳
شرفنامه	۴۳۴	« ب »
« ق »		بوستان ۱۳۰/۸۲
قرآن	۳۷۲/۳۰۴/۳۱۶/۱۱۰/۳۰/۱۰	« ت »
	۶۰۰	تاریخ ایران ۳۴۲
« گ »		تاپیز [روزنامه ...] ۷۱۶/۴۶۲/۱۲۴
گلستان	۱۳۰/۸۲	تورات ۷۳۷/۳۷۳/۱۹۶/۹۷/۷۱/۶۸
« م »		« د »
ماجرای های نخستین	۴۱۱/۳۴۳	دیوان حافظ ۱۳۳
« ن »		« ر »
نشریه انجمن چهارمیانی پادشاهی	۴	روزنامه ایران ۴
نووورسیا [روزنامه ...]	۷۱۳/۷۰۹/۷۰۸	« س »
	۷۳۹	سدره (کتاب حضرت آدم) ۳۷۳
نيويورك هرالد	۱۹۳	سفرنامه دلاواله ۷۸

© Copyright 1994
by Shirkat-i Intishārāt-i Ilmī wa Farhangī
Printed at S.I.I.F. Printing House
Tehrān, Irān

Persia and The Persian Question

by

George N. Curzon

translated into Persian

Gh. Wahid Māzandarānī

Part II

**Scientific & Cultural
Publications Company**

پها ۴۵۰ نویسن